00044118

V + R (8)

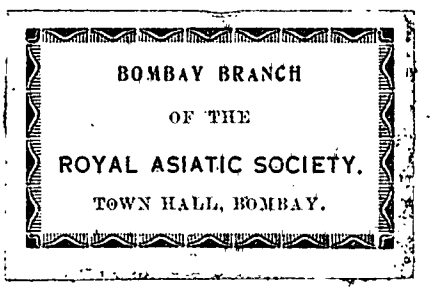

Digitized with financial assistance from

NSDL
Technology, Trust & Reach

on 07 January, 2017

00044118

Nyodec-Ka-ool Aulum:
The Garden of the world.
By the late: Meer Abdool
Caddim.-

Mir Abdul Kasim called Nasir Khan

Presented to the Bombay
Literary Society by the Auxiliary of
the Royal Asiatic Society, by
Serajool Mulk Bahadoor.

Hyderabad. Deccan.
27th December 1850.

[illegible]

ORI.
Per 954.01
Mir / Had
4118

صفحه اول از کتاب
حدیقة العالم
سنه ۱۱۶۶ هجری

فهرست مقالهٔ اولی از کتاب حدیقة العالم

صفحه

۴ حمد باریتعالی جل شانه

۴ نعت نبی صلی الله علیه وآله وسلم

۸ تفصیل ابواب

۹ باب اول در بیان احوال خسرو موید پادشاه عمران پناه سلطان قلی قطب شاه مشتمل بر ۳ فصل

فصل اول

۱۰ ذکر سبب ورود او بملک معدلت گستر یعنی سلطان قلی

۱۳ ذکر قصهٔ شکار او مرجبات ترقی آن شهریار قطب شاه بحیدرآباد و پسرز

۱۴ ذکر واقعهٔ دفع قاصدان سلطان اعنی محمود شاه

۱۶ ذکر قصهٔ پیه بهادر کیلانی بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته بهمنی بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی

۲۱ ذکر قصهٔ دفع دملک دیا رحبشی و دفع آن به پیرو

۲۲ ذکر قصهٔ تادیب ملک قاسم برید ملک موید بتائید ایزدی

۲۳ ذکر توجه ملک کامکار بجهت امداد سلطان محمود شاه بهمنی

۲۴ ذکر قصهٔ استخلاص سلطان از دست تسلط قاسم برید هنگام بهفت بعزم جهاد با کفار بیجانگر

۲۵ ذکر قصه توجه سلطان بتادیب عادلخان

۲۸ ذکر کیفیت احوال سلطان محمود بهمنی

۲۹ احوال احمد شاه بهمنی و علاء الدین شاه بهمنی

۳۰ فصل دویم از باب اول و ذکر جلوس سلطان قلی قطب شاه و ولی الله شاه بهمنی و کلیم الله شاه بهمنی

۴۲ ذکر سبب ترویج یوسف عادلشاه مذهب جعفریرا

۴۹ ذکر مجملی از احوال ملک کامکار و تعمیر کلکنده و شهر آن

۴۹ فصل سیوم از باب اول و ذکر تسخیر قلعه راچکنده و ذکر تسخیر قلعه دیورکنده

۵۰ ذکر محاربه شاه معدلت گستر با راجه بجانگر و ذکر تسخیر قلعه پانگل

۵۱ ذکر توجه ملک نامدار به تسخیر قلعه کهنوره

۵۲ ذکر تسخیر قلعه کویل کنده و مراجعت نصرت دار السلطنه و ذکر محاربه ملک کامکار با قوام الملک ترک و ذکر محاربه با عماد الملک در صفحه ۵۳

۵۵ ذکر تسخیر قلعه ویلکنده و محاربه ملک کامکار با سانجان راجه کهم مشه

۵۶ ذکر توجه شهریار نوبت دوم بعزم رزم سانجان راجه

۵۷ ذکر تسخیر قلعه کهم مشه

۵۹ ذکر جنگ و جدال شهریار با الجارام حیدر شهور و تسخیر وغیره راجها و تسخیر تمام مملکت تلنگانه و وقایع دیگر

۶۰ ذکر نصایح و سفارش دیو با ملک کامکار و ذکر رجعت شهریار با کفار بجانگر و تسخیر ملم کونده و کوندبیر و آنچه

۶۵ ذکر مجادلات شهریار با اسمعیل عادلشاه و آنچه در اثنای این معرض وقوع آمد

در این من بوقوع پیوست

۷۴ بیان ولادت باسعادت شاهزاده ابراهیم قطب‌شاه ۷۴ ذکر محاصرهٔ قلعهٔ کوهیر

و ذکر محاربه شهریار با ملک قاسم بید

۷۵ ذکر تسخیر ملکنده بصرف غریب ۷۸ ذکر جهاد با کفار ولایت کوندپور و تسخیر انحصار

۷۹ ذکر توجه ملک کشورگیر بعزم تسخیر اتکیر و قدوم شاه طاب ۸۱ ذکر واقعه شهادت آن شهریار و بیان سنین

علیه الرحمه برای مصالحت با مفاتیح قلعه بیدک عمر شریف و مدت سلطنت و عدد اولاد او

و ورود بکی شکرظفراثر جهت امداد برهان نظام شاه

۸۴ باب دوم در احوال شاه جمجاه جمشید قطب‌شاه و شاهزاده ۸۵ ذکر رفتن شاهزاده ابوالمظفر ابراهیم قطب‌شاه بجانب

سجان قلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در جلوس شاه جمجاه بید، و توجه ملک بر بید بعزم تسخیر قلعه محمد نگر

بر سریر سلطنت و ذکر وقایعیکه در عهد سلطنت آن

فرمانفرما بعرض ظهور رسید

۸۷ ذکر واقعه عربیه ۸۸ ذکر واقعه دیگر

۸۹ ذکر ملاقات شاه جمجاه با برهان نظام شاه ۹۰ ذکر محاربه شاه جمجاه و برهان نظام شاه و عماد الملک با

هم با عادلشاه و برید ممالک

۹۳ ذکر محاربه دوم شاه جمجاه با برید ممالک و بیان بعضی ۹۴ ذکر محاربه‌های شاه جمجاه با برید ممالک و تعمیر قلعه

از سوانح و مقارن انحال دست داد گردون اساس گولاس

۹۷ ذکر توجه پادشاه جمجاه بعزم ملاقات برهان نظام شاه و تغییر ۹۸ ذکر توجه پادشاه جمجاه بقصد امداد برهان نظام شاه
قلعه سیدک و اوسه و بعضی از ولایات ملک برید و ذکر دارا ابراهیم عادلشاه و مشخص ساختن ملک قاسم برید
محاربه شاه جمجاه با ملک برید و اخلاص ان و دیگر امرای عادلشاه از قید عادلشاه

۱۰۱ قصه غریب در باب گرفتاری امیر برید و رهائی او بموجب ۱۰۷ فصل دوم از باب دوم در بیان واقعه هائله شاه جمجاه
نوشته محمد قاسم فرشته و ذکر مدت سلطنت و شمه از فضایل کمالات آن شاه
عالی بارگاه

۱۰۹ فصل سیوم از باب دوم در ذکر جلوس شاهزاده سبحان قلی ۱۱۱ باب سیوم در احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطب شاه
بر سریر سلطنت و بعضی از سوانحیکه در آن اوان رو داد مشتمل بر شش فصل فصل اول در بیان سبب توجه انحضرت
از بیجانگر بصوب گولکنده مستقر سریر سلطنت تا جلوس بر
سریر شاهی و در ذیل این بعضی وقایع دیگر

۱۱۵ ذکر جلوس شاه خلایق پناه ابراهیم قطب شاه بر سریر سلطنت ۱۱۶ ذکر ملاقات نمودن آن هر دو پادشاه عالیجاه
و منسلک کشتن عنیفه زمان بمشیره انشهریار در سلک در ظاهر حصار کلبرکه و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن
ازدواج مصطفی خان و تقرر ملاقات با حسین نظام شاه رامراج با لشکر فراوان جهت اعانت عادلشاه
حسب استمداد و بیان بعضی وقایع دیگر

۱۱۸ فصل دویم از باب سیوم در ذکر استمداد رامراج از ان ۱۱۹ ذکر قصه مخالفت و تمرد جگدیو
صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او و اطلاع
یافتن آن بنائید انشهریار

۱۲۱ ذکر فرستادن شهریار مصطفی خان وغیره امرای دکن
۱۲۲ ذکر مراجعت شهریار معدلت گستر با علی عادلشاه
و سپاه نصرت پناه را جهت دفع فتنه و فساد جگدیو راو
در امراج هنگام توجه شان باحمدنگر
۱۲۵ ذکر نامزد فرمودن شهریار چند نفر از دلیران کارزار را بعزم
۱۲۷ ذکر تقرر یافتن مابین شهریار و حسین نظام شاه و پیمان
محاربه تفالخان و نصرت یافتن سپاه آنخسرو نامدار بعضی وقایع دیگر
برلشکر یار
۱۲۹ ذکر وقایعیکه بعد مراجعت رو داد
۱۳۴ ذکر مستحکم ساختن بنای قلعه دار السلطنت گولکنده و
ذکر توجه مصطفی خان حسب الامر شهریار بجانب
قلعه اندرکوندهٔ
۱۳۶ ذکر فتنه و فساد سارو راو نایکواری دار السلطنه گولکنده ۱۳۸ ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نائب و بعضی از سرداران
دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد رامچندری و ایلور
و بیان وقوع محاربات و منظفر گشتن سپاه اسلام
۱۴۰ ذکر مراجعت شهریار معدلت گستر جهت استیصال سرو ۱۴۳ ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجه شان بجانبه
ارباب ضلال را مراج راجه بیجانگر از سلاطین دیگر را مراج و خیم انجام و بقمع و نصرت معاودت
فرمودن هر کدام بمستقر سریر سلطنت
۱۵۰ ذکر تولد شاهزاده بلند اقبال ابو المظفر محمد علی قطب شاه ۱۵۴ ذکر توجه علی عادلشاه بمعاونت نظام شاه و محاصره
و ذکر قصه امداد شهریار مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه را نمودن قلعه کاویل و بعضی از وقایعیکه در آن اوان
هنگام ارتفاع غبار مخالفت میان آنشاه عالیجاه و علی عادلشاه رو نمود

۱۵۶ ذکر تمهید مصالحت میان شهریار و مرتضی نظام شاه ۱۵۸ ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نائب را بالشکر منصور
و ملاقات نمودن آن دو صاحب افسر و تسخیر احمدنگر و غیره و بیان آنکه
به تسخیر گلکنده و ولایت را جمندری و غیره و بیان آنکه
رای بیجانگر و بیان بعضی سوانح دیگر ودر آن اوان رو نمود

۱۶۰ ذکر توجه ملک نائب حسب الامر شهریار بعزم تسخیر ۱۶۲ ذکر توجه ملک نائب بعزم تسخیر ولایت و سنادی و
ولایت قاسم کوته و بیان محاربات و فتوحاتیکه مجاهدان اسلام را
دست داد

۱۶۳ ذکر مخالفت عادلشاه با نظام شاه و کشته شدن ۱۶۸ ذکر مراسلهای سیفخان عین الملک خلف الصدق
کشورخان و فتح قلعه دهارور بطرز غریب و موافقت فتحی خان عم زاده ملک غفران پناه و کشته
نمودن مرتضی نظام شاه با شهریار و مبدل شدن شدن او به فریب حسین نظام شاه
دوستی بدشمنی بسخن سازی بعضی مردم و بیان
همروئی نظام شاه

۱۷۶ ذکر موافقت شهریار با عادلشاه و تعالجان و ملک برید ۱۷۸ ذکر نامزد فرمودن شهریار امراء خراسان را بجهت
بجهت دفع مرتضی نظام شاه و بظهور رسیدن شقه جوت راو و دیونایک و هوجل نایک وغیره
خلاف از جانب عادل شاه و اتفاق کردن با نظام شاه سرداران برکی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان
و آمدن بر شهر بیدر و بیان وقایعیکه بعد از آن رو داد

۱۷۹ ذکر نامزد فرمودن شهریار امیر شاه محمد انجو را بمحاربه لشکر ۱۸۲ ذکر توجه شهریار بسر حد بیجانگر و مشرف گشتن سر انجام
نظام شاه و عادلشاه و بیان وقایعیکه سپاه منصور را دست داد بملازمت شهریار

ذکر نامزد فرمودن شهریار اولاً سپاه نصرت ۱۸۳ ذکر آمدن میر ابوالقاسم از جانب مرتضی نظام شاه
شعار را بجهت تسخیر ولایت کوندپیر بسپه سالاری بجهت تمهید موافقت و فرستادن لشکر بمدد
ملک حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتیکه دران و مقتول شدن علی عادلشاه بخجر بیداد خواجه
او آن رو نمود و بعد ازان نامزد فرمودن امیر شاه میرزا بدنهاد
برای تسخیر آن قلعه و مفتوح شدن آن بسعی این امیر
ذکر جلوس ابراهیم عادلشاه ابن طهماسب ابن ابراهیم ۱۸۸ ذکر نامزد کردن امیر زلیل بتسخیر ولایت ماکاو ۱۹۲
عادلشاه بر سریر سلطنت و کاکن و کلکور و فتح آن محال و رفتن بلشکر منصور
و محاربتیکه در آن بین رو نمود
فصل سیوم از باب سیوم در ذکر اشغال شهریار ۱۹۵ ذکر اولاد امجاد آن سلطان جنت مکان از دکور
برحمت پروردگار و سنین عمر شریف و مجملی از احوال و اثاث
اولاد امجاد و شمه از خصایص ذات قدسی صفات
ذکر شمه از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه ۱۹۸ باب چهارم در بیان احوال سلطان محمد قلی قطب شاه ۱۹۹
سایه لطف الله ابو المظفر سلطان محمد قلی قطب شاه
مشتمل بر سه فصل فصل اول در جلوس آن پادشاه
صاحب شوکت و مکنت بر سریر سلطنت و ذکر
توجه رایات نصرت آیات بجانب قلعه بلدرک
و در ذیل این بعضی وقایع دیگر

۲۰۷ ذکر محاربهٔ امیر رئیل با تفاق بعضی سرداران نظام شاهی با سرداران عادلشاهی بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی

۲۰۹ فصل دوم از باب چهارم در ذکر مخالفت علیخان ترکمان و نامزد گردیدن امرا و خوانین بدفع او و نصرت یافتن براو

۲۱۱ ذکر منظم گشتن در سلک ازدواج سیادت و عصمت بنت امیر شاه میر در سلک ازدواج ملک کشور گیر

۲۱۲ ذکر آمدن خواجه علی شیرازی المخاطب بملک التجار با جمعی از مردم اعیان و اخیار از جانب سلطان عالیجاه ابراهیم عادلشاه بجهت تمهید مواصلت

۲۱۳ ذکر بنای دار السلطنت حیدرآباد

۲۱۶ ذکر تعمیر مسجد و حمام و چهار مینار و دار الشفا و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی و صفت درگاه کیوان رفعت خاقان زمان و بیان محلهای دیگر که جای خدمت ملازمان درگاه

۲۱۷ تعریف دادمحل و سبب بنا و وجه تسمیهٔ آن

۲۱۸ ذکر توجه رایات نصرت آیات بعزم جهاد با کفار پیچانکر و تسخیر قلعهٔ موسلمورک و حصار بندمال و گلکوره

۲۱۹ ذکر نامزد گردیدن امین الملک با امرا و سپاه بپیچانکر

۲۲۰ ذکر متوجه شدن خسروان به تسخیر قلعهٔ پنگلده کندی کوتله و توجه رایات عالیات به تسخیر آن قلعه و بیان بعضی وقایع دیگر

۲۲۲ ذکر فرستادن دیگ پی رای پیچانکر شکر بجانب مرتضی نگر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا بدفع آن

۲۲۲ ذکر آمدن دیگ پی بعزم محاربه با امرا و خوانین خسروان و نامزد گردیدن رستم خان بمعاونت امرا و رسیدن و نصرت یافتن برایشان

چشم زخم با سلامیان بسبب بد دلی رستم خان

۲۲۵ ذکر نامزد کردن اعتبارخان و علیخان و حاجی خان

و بهالیرا و بغزا و تخریب بلاد کفار هیچانگرو پیان

شوحانیکه مجاهدان منصور را رو نمود

۲۲۶ ذکر مخالفت علیخان و حاجی خان و بهالیرا و بعضی سرداران

در جانب مرتضی نگر و نامزد کردن ملک امین الملک

بجهت دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان

۲۲۸ ذکر خروج نمودن شخصی که خود را بقریب مشهور

بشاهصاحب کرده بود در سرحد هیچانگر و محاربه نمودن

اعتبارخان با او و نصرت یافتن بر او

۲۳۰ ذکر آمدن ملک راج ولد بهای بلند بدرگاه والا

و منصب شایسته سرفراز گشته مراجعت نمودن

و راه مخالفت پیش گرفتن و ذکر رسیدن

عرضداشت بر السنخان در باب مخالفت

ملک راج و گرفتن امین الملک با سپاه بجهت

گوشمال او و بسر رسیدن آن کار نعمت

۲۳۳ ذکر آمدن و نکته چینی رای هیچانگر بسرحد مرتضی نگر و نامزد

کردن عادلخان بدفع او

۲۳۴ ذکر فتنه و مخالفت رویاروی رسیدن عرائض

عمال را بجانب دری و نامزد کردن امرا و خواندن

باستیصال آنقوم پیدین

۲۳۶ ذکر تعریف و توصیف ندی محل و میدان دلگشای

و ذکر فرار راوت راو و هر چند را لشکر منصور و فتنه

و ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت بنات کهات

انگیختن و کشتن راوت راو

و اتمام باغ محمدی که مابین مستقر سلطنت و عمارت

بنات کهات واقعست

۲۳۸ ذکر مخالفت سیاه دیو و هر چندر و آمدن بجانب سپاه منصور و نصرت اسلام

۲۴۰ ذکر توجه نمودن سپاه لشکر منصور بعزم محاربه بهای ملک بدر و نصرت یافتن براو

۲۴۰ ذکر مخالفت کسمراج ولد راوت راو و نصرت یافتن لشکر منصور براو و سرفراز گشتن سید حسن بسپه سالاری مرزا محمد امین

۲۴۳ ذکر تفویض وزارت و جمله المکی بسیادت پناه

کیفیت شورش بعضی وقایع دیگر که در آن اوان روی نمود

۲۴۴ ذکر آمدن اعلو سلطان از جانب شاه عالم پناه

۲۴۵ ذکر مشطم گشتن در دریای عظمت و شهریاری مالک بحر معدن سلطنت و کامکاری مفخر عالمیان ابوالمظفر شاه عباس پادشاه ایران

برسم رسالت

۲۴۶ ذکر تعمیر خداداد محل

۲۴۷ ذکر توصیف عمارات دلگشای باغ محمد شاهی

۲۴۸ ذکر توصیف عمارات کوه طور جای عیش و سرور

۲۵۰ ذکر طغیان خدا بنده باغوای جمعی از مفسدان و دستگیر شدن فتنه و فساد ارباب شر و عناد و تاراج نمودن و کردار کردن بعضی از زناد و لنحوا ان

بازار دار السلطنت حیدرآباد

۲۵۱ ذکر مخالفت و سناد دیو و محاربه او با لشکر منصور

۲۵۴ ذکر رزم آرائی مرزا محمد امین آصف دوران و استمداد نامزد کردن جهانگیر خان و دیگر سرداران بتسخیر ولایت قدوم خسرو زمان

کفار و مردن و سناد دیو و نشستن کشنا راجه بر مسند

حکومت و بعضی وقایع دیگر

۲۵۵ ذکر نامزد کردن آصف اوناک واری بجهة

۲۵۷ ذکر تسخیر بسیاری از ممالک و نک و کرناتک راجه دفع شر پرتاب شاه راجه و سنیر و توجه نمودن آن ولایت و ذکر احوال میر محمد مومن استرابادی

سیادت پناه میرزا محمد امین میر جمله بن المغفور علیه الرحمه

۲۵۹ فصل سیوم ارباب چهارم در بیان رحلت خسرو زمان ۲۶۲ باب پنجم در احوال حضرت ظل الهی ریب بخش سریر سلطنتی
و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر شمه پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه مشتمل بر سه فصل
از فضایل و خصایل آن پادشاه فردوس مکان فصل اول در بیان احوال آن حضرت از نسب شریف
مادری و ولادت باسعادت و جلوس بر سریر سلطنت
و آنچه در اوایل ایام جلوس بوقوع پیوست
۲۶۴ ذکر جلوس همایون حضرت ظل الهی بر سریر فرمان روائی ۲۶۵ قصیده در محمد مومن در تهنیت جلوس
۲۶۷ ذکر آمدن رسولان از جانب سلاطین دکن بر سم پرسش ۲۶۸ ذکر آمدن حسین بیک قبچی باشی از جانب اعلیحضرت
و تهنیت سلیمان رتبت پادشاه عالم پناه ابو النصر شاه عباس
بر سم پرسش و تهنیت
۲۶۹ فصل مکتوب پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران ۲۷۲ فصل دویم ارباب چهم در بیان وقایعیکه در عهد سلطنت
که بصحبت ایالت پناه حسین بیک بارگاه ظل الهی رسیده ظل الهی تا زمان رحلت آن عالیحضرت تعالم جاودانی
بعرض ظهور رسیده و ذکر نامه کردن سید کمال الدین
مازندرانی به تسخیر دستر
۲۷۳ ذکر ولادت باسعادت شاهزاده جهان آرا عبد الله میرزا ۲۷۶ ذکر رویای صالحه شاهزاده بلند اقبال
۲۷۷ ذکر بشارت فرحت افزائی ولادت باسعادت ۲۷۸ فصل سیوم ارباب چهم در بیان واقعه هائله رحلت حضرت
شاهزاده سلطان علی میرزا ظل الهی و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر
اولاد امجاد و شمه از فضائل و خصایل آنحضرت

ذکر اولاد امجاد پادشاه مبرور و مغفور و ذکر سمه ارتحال ۲۸۲
اشعار ظل الله در حمد و نعت و منقبت و غیره ۲۸۹

خصایل پادشاه جنت آرامگاه

باب ششم در بیان احوال پادشاه دین پرور ۳۰۰
ذکر رسیدن رسولان سلاطین مارسایل مودت آیین ۳۰۱
و خدمت زینت بخش اورنگ شاهی قایم مقام حضرت مشتمل بر پرسش و تهنیت

ظل الهی پادشاه معدلت پناه سلطان عبد الله

قطب شاه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر جلوس میمنت

مانوس و جشن آن

ذکر سرفرازی یافتن بعضی ارملازمان بعضی تعلقات ۳۰۲
ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدایق حوالی دار السلطنه ۳۰۴
و معزول گشتن برخی دیگر از آن خدمات و بحال ماندن و اشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان جشن سالگره

سایر عمال و اکثری از اهل خدمات آن خسرو دوران

ذکر جشن مولود النبی صلی الله علیه و آله وسلم ۳۰۵
ذکر سجاورون مراسم تعزیت جناب حضرت سید الشهدا ۳۰۶

علیه السلام در ماه محرم

ذکر توجه خاقان زمان بجانب کوه طور بقصد سیر و شکار ۳۰۸
ذکر طلبیدن منصور خان حبشی میر سید محمد استرابادی ۳۰۹
و ملا محمد تقی نقشی را و آنچه بعد از آن صورت ظهور یافت

مجملا تسطیر می کرد د

ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب ۱۱۱
ذکر سرفرازی یافتن ملا محمد تقی نقشی ها بشرف تسلیم ۱۱۲
شاه جهان پادشاه هندوستان

و بیان بعضی مقدمات دیگر

۳۱۴ ذکر سرفرازگشتن نواب علامی شیخ محمد خاتون ۳۱۵ ذکر روانه نمودن خیرالنسا خان باتفاق محمد قلی بیک ولد قاسم بیک علیه الرحمه بمنصب پیشوائی و بیان بعضی مقدمات ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر دیگر

۳۱۸ ذکر سرفرازی یافتن نصیر الملک دکنی و پسر او بمنصب ۳۱۹ ذکر توجه خاقان زمان بسیر باغهای اطراف دارالسلطنه حواله داری خاصه خیل و سر نوبتی و منصوب گشتن و مراجعت نمودن مدوشحانه همایون و بیان تصفیه قصبه تلک عنبر برخدمات خود و قصه کشته شدن دیانتخان کلکتهوار از لوث وجود المیا چوهری پسر پدار یدی و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع الشان

۳۲۱ ذکر روانه شدن یوسف شاه مخاطب بوفاخان همراه ۳۲۲ ذکر رسیدن صدیو رمان آدم خان حبشی و غیره سرداران شیخ محی الدین ایلچی پادشاه عالیان شاهجهان بصوب قلعه کولاس و سید عبدالله خان و غیره امرای عظیم الشان از جانب کشکوته جهت حراست سرحدود

بیان انچه که در انجا رو داد

۳۲۵ ذکر وقوع حادثه محیط در سنه اربعین والف هجری ۳۲۶ ذکر وفات شریف الملک سرخیل و سرفرازگشتن مرزا احمد استرابادی بمنصب سرخیلی

۳۲۹ ذکر اسیر شدن فتح خان بدست نظام شاه و مختص گشتن ۳۳۴ ذکر آمدن دیوجی کایا بدارالسلطنت و منظم شدن بیرو نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی وقایع دیگر و آمدن بایش در سلک ملازمان بارگاه

۳۳۵ ذکر تولد بلند اختر در دولت خانه عالی ۳۳۵ ذکر وقوع طوفان آبی در سنه احدی واربعین والف هجری

۳۳۶ ذکر سرفراز گشتن نصیر الملک بخدمت عین الملکی از تغیر آمدن خان جهانی و معوض شدن بمنصب حواله دار خاصه خیل بقاسم بیک و وفات یافتن خواجه افضل ترک و مرحمت شدن خدمات او بامرادی دیگر و آمدن ایلچی از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نظام شاهی

۳۳۷ فصل دویم از باب ششم در ذکر وقایع متفرقه در عهد سلطنت آن خاقان زمان صورت وقوع یافت

۳۴۰ ذکر توجه خدیو زمان بجانب قصبه فرخ بخش حیات آباد

۳۴۱ ذکر طلب کشتن مرا که بجانب سرحد ها روانه شده بودند و ترتیب جشن بعضی امور که در آن ایام رسم اهل دکن بحضور وافر النور و بیان ولادت باسعادت شاهزاده نیک اختر بود

۳۴۲ ذکر ازدواج پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادل شاه بهمشیره مکرمه خاقان زمان

۳۴۸ ذکر آمدن میر محمد خان بحضور و سرفرازی یافتن محمد رضای استرآبادی بتشریف پیشوائی و بعضی وقایع متفرقه دیگر

۳۵۰ ذکر آمدن شیخ دبیر حاجب عادل شاه و بعضی عهدات دیگر

۳۵۱ ذکر فرستادن شاه عدالت پناه عادل شاه مرتضی و غیره سرداران را بکمک فتح خان که در قلعه دولت آباد محصور شده بود و فتح نمودن مهابت خان قلعه مذکور را و بسیاری وقایع دیگر

۳۵۵ فصل سیوم از باب ششم در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف و ذکر اولاد امجاد سلطان ابوالحسن قطب شاه المشتهر بتاناشاه

۳۶۵ باب هفتم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت الله

۳۶۸ ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن با شاهزاده عالم

۳۷۵ ذکر ملحق شدن خلیل الله خان بشاهزاده و رسیدن او و خانجهان بهادر و غیره سرداران پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه بمنصب ارجمند

۳۷۶ ذکر رفتن سلطان ابوالحسن از شهر حیدرآباد به قلعه گولکنده و وقوع جنگ‌ها میان ایشان

۳۷۸ ذکر رسیدن عرضی شاهزاده شاه عالم در باب تقرر صلح با ابوالحسن بحضور پادشاه عالمگیر و الحکیمة بعد از آن بوقوع پیوست

۳۸۲ ذکر توجه پادشاه عالم گیر به تسخیر قلعه گولکنده و وقوع بعضی اشعار نعمت خان عالی

۳۹۰ محاربات و بیان کیفیت محاصره وغیره

۴۰۸ ذکر معاتب گشتن شاهزاده شاه عالم و توالی تاکید

۴۱۱ ذکر شمه از احوال سعادت خان عرف محمد مراد بهمت موافقت نمودن با سلطان ابوالحسن

۴۱۳ ذکر رحلت سلطان ابوالحسن از این سرای فانی بملک جاودانی

۴۱۵ تمت الکتاب بعون ملک الوهاب و از کتاب حدیقة العالم

فهرست مقالهٔ ثانی از کتاب حدیقة العالم

در صفحهٔ اول
مقدمه و ابواب کتاب

در صفحهٔ ۲
ذکر حکومت خان والا و دودمان جانسپار خان علیه الرحمه والرضوان

۴
ذکر ایالت خان سیادت نشان مظلوم رستم دکهان خلف جانسپار خان مرحوم

۸
ذکر سبب ورود پادشاه غازی شاه عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصاف آراستن کام بخش با آن پادشاه ظل الله و کشته شدن او بفرط غرور و تهور

۱۳
ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان رودبهانی در عهد خلد منزل بصوبه داری حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سرانجام او شقی و پاداش بدنهاد و سبب رحلت یوسفخان روز بهانی ازین جهان فانی

۱۸
ذکر احوال مبارزخان علیک که بصوبه داری حیدرآباد اختصاص یافته بود

۲۴
باب اول در بیان احوال سعادت اشتمال نواب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه مشتمل بر سه فصل

۲۶
ذکر مجملی از احوال میمنت اشتمال روشن بخش مسند سلطنت و شان خواجه عابد قلیچ خان علیه الرحمه والرضوان

فصل اول در ذکر نسب همایون آصف سلیمان شان و مجملی از احوال این خاندان عالیشان

۲۸
ذکر احوال سعادت اشتمال رشک افزای سیادهٔ دولت و اقبال شیرازهٔ بند مجموعهٔ دانش و فرهنگ شهیاب الدینخان فیروزجنگ

۳۶
ذکر احوال سعادت اشتمال مشحون رحمت سبحانی علامی فهامی سعدالله خان وزیر اعظم شاه جهان صاحبقران ثانی

۴۰ سوادِ ثقهٔ خلد مکان بنام شاهزاده محمد اعظم شاه

۴۲ فصل دوم در بیان تاریخ ولادت باسعادت نواب مغفرتمآب و کیفیت ترقیات آنعالیجناب از بدو فطرت تا استقرار بر مسند ریاست دکن و تقرر بنا بر بعضی وقایع دیگر

۴۶ ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت ظل الله شاه عالم ابوالنصر قطب الدین محمد بادشاه غازی المشهور بشاه بهادر الملقب بجهاندارشاه

۴۸ ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت معزالدین

۵۵ ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر و سادات بارهه و سرفرازی یافتن نواب مغفرتمآب بمنصب بلند و انچنانکه بعد آن بظهور پیوست خطاب ارجمند و صوبداری دکن و فوجداری کرناٹک

۵۷ ذکر رخصت نواب مغفرت مآب بصوب دکن

۶۲ ذکر رخصت نمودن نونهال گلشن اقبال محمد غازالدین خان بهادر برای تنبیه اشقیای خذلان مآل و مظفر و منصور گشتن او و دیگر وقایع آن ایام اختلال انجام

۶۷ ذکر سبب تقرر صوبداری دکن بنام امیرالامراحسین علیخان

• بتائید ایزد متعال و در ذیل این واقعه فتح و فیروزی ارزانی بعضی وقایع دیگر

۸۰ ذکر رسیدن نواب مغفرتمآب بدارالخلافه شاهجهان آباد و دیگر سوانح آن ایام

۹۲ ذکر توجه امیرالامراحسین علیخان بقصد گوشمال بهرام ارزانی نواب مغفرتمآب دکن و کیفیت کشته شدن او بفریب دشمن

۹۷ ذکر رحلت قطب الملک ارجمان فانی بملک جاودانی

۱۰۶ ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن او در ایام اقامت نواب مغفرتمآب در کرناٹک روداد و بیان توجه آنعالیجناب از خجسته بنیاد حسب الطلب حضور بدارالخلافت شاهجهان آباد

۱۱۰ فصل سیوم در احوال حشمت اشتمال آصف جاه الملقب بنظام الدوله ناصر جنگ بعد گذشته ۱۲۷ ذکر توجه نواب مستطاب از دکن جهت الطلب حضور
شدن مبارز خان که فرمانفرمای کل ممالک دکن گردید تا ازان بصوب دارالخلافت شاه جهان آباد و گذاشتن خلف
که بروضه رضوان جنان امید و ذکر شمه از محامد و مناقب انجناب الصدق خود نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ را بنیابت
مستطاب برگزیده حضرت دیاب صوبداری دکن درخجسته بنیاد

۱۳۰ ذکر رسیدن ایلچی نادرشاه قبل از رسیدن نادرشاه ۱۴۹ ذکر سبب توجه نواب مغفرتمآب بصوب دکن از شاهجهان آباد
شاهجهان آباد و ظهور زلزل عظیم در آن بلاد و محاربه بعضی از آنچه بعد ورود در دکن فیمابین انجناب و نواب
سرداران محمدشاهی با فوج نادرشاه و آنچه بعد ازان ناصر جنگ روداد و در صفحه ۱۵۰ نقل عرضداشت اصفها
بوقوع پیوست بحضور محمدشاه پادشاه

۱۶۰ ذکر آمدن احمدخان ابدالی در قلمرو هندوستان و شکست ۱۶۳ کلمات مواعظ که نواب مستطاب بناصر جنگ مشار
یافتن او از لشکر پادشاه نصرت نشان و رحلت پادشاه ارشاد فرمودند
فردوس آرامگاه بجوار رحمت الله و آنچه بعد ازان بوقوع پیوست

۱۶۵ ذکر محامد انعالیجناب نظر کرده حضرت دیاب ۱۷۱ باب دویم در بیان احوال مشتمل رحمت رب مجید نواب
نظام الدوله میر احمدخان بهادر ناصر جنگ شهید و بعضی
وقایع دیگر که بعد شهادت آنمغفور مبرور بظهور پیوست
مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر احوال آن نیر سپهر عظمت
و شوکت من ابتدای طلوع از افق ولادت تا رسیدن بارتفاع
ریاست و در ذیل آن بیان احوال مرثیه خوانی اندیشه نمود

۱۶۳ فصل دویم در احوال نواب ناصرجنگ شهید از زمان جلوس ۱۷۶
بر مسند فرمانروائی دکن تا رحلت ازین سرای پر محن

۱۷۷ ذکر توجه مظفرجنگ بصوب ارکاٹ بعزم تسخیر و کشته شدن انورالدینخان بهادر بحکم تقدیر و متوجه شدن نواب ناصرجنگ شهید بصوب ارکاٹ برای تنبیه باغیان و شهادت یافتن بر دست طاغیان ۱۸۸ فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت نواب شهید مغفور بسر و بعرض وقوع رسید و موجب عبرت اولی الابصار گردید

۱۹۲ ذکر احوال مرثیه ۲۱۶ باب سیوم در احوال نواب آصف الدوله امیرالممالک صلابتجنگ غفرالله وجعل الجنة مثواه مشتمل بر سه فصل فصل اول در احوال آن مشمول رحمت الله از ابتدای ارتفاع بعلو مدارج جاه و تمکن بر مسند ریاست و انچه بعد ازان تا رحلت نواب امیرالامرا فیروزجنگ بوقوع پیوست

۲۲۰ ذکر توجه نواب امیرالامرا فیروزجنگ از دارالخلافت شاهجهانآباد بصوب دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او ازین دارالمحن ۲۲۴ فصل دویم در بیان وقایعیکه بعد فوت امیرالامرا فیروزجنگ در عهد ریاست امیرالممالک آصف الدوله صلابتجنگ بکیفیت کشته شدن صمصام الدوله شاه نواز خان وحیدجنگ و رسیدن نواب آصفجاه ثانی بملک برارمرحوم وقوع آمد

۲۳۹ ذکر اوصاف حمیده صمصام الدوله شاه نواز خان مرحوم که میر غلام علی آزاد بالکرامی در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده

۲۴۰ فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد تفویضیت صمصام الدوله وحید رجنگ در سیدن نواب آصفجاه ثانی در ملک رار تا رحلت نواب امیر الممالک صلابجنگ از عالم فانی بدار القرار بوقوع پیوست

۲۴۲ ذکر تباه شدن موسی بهوسی و دوالفقار جنگ برادر وحید رجنگ

۲۴۴ ذکر وقوع محاربه راوبالاجی و شهادت شوکت جنگ بهادر

واضافه ذکر وقایعیکه بعد ورود نواب صلابجنگ بحیدرآباد آمد

ورفتن اکثر قلعجات و پرگنات سرکار بدست کفار

۲۴۷ ذکر رفتن وسواس راو پیرمالاجی راو وباو با فوج بشمار

۲۶۱ ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت نامرشته تا اشغال نواب

واسباب بسیار بصوب هندوستان وتلف گشتن

امیر الممالک از ینجهان بروضه رضوان صورت وقوع

بجنگ درانیان

یافت

۲۶۵ باب چهارم در احوال عظمت اشتمال نواب غفرانمآب

۲۷۲ ذکر مقید گشتن مراد خان وهمت خان در قلعه محمد نگر و

نظام الملک نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ

نهضت بمودن بند کانعالی ارفرخنده بنیاد بهمت تصفیه

آصفجاه نعده الله بنصرانه مشتمل بر شش فصل فصل اول در بیان احوال

خاطر نواب شجاع الملک بهادر صلابجنگ که ماعوای

انعالیجناب مشمول حضرت وهاب وتقریبا ذکر وقایع دیگر

سنوبان ظن فاسد بخاطر خود راه داده سر از اطاعت

که از وقت ورود مسعود در قلعه بیدر برای چهانی تا اشغال سرنگون بجنگ

بیچیده بود با بعضی وقایع دیگر

مدار المهام بملک جاودانی صورت وقوع یافت

۲۷۵ ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر سعه اخلاف او

۲۸۳ ذکر احوال نواب ورکاه قلیخان سالار جنگ

۲۸۶ ذکر توجه بند کانعالی ماعات سردار انگریز برای تنبیه حیدر علیخان و انجه بعد ازان روداد

۲۹۰ ذکر احوال حیدر علیخان بهادر المعروف بحیدر نایک مجملا و مفصلا

۲۹۵ ذکر نبذه از احوال محمد علیخان والاجاه و سبب موافقت ۲۹۸ ذکر وقایعیکه پس از معاودت بندگانعالی از سفر ارکات
او با سرداران انگریز بفرخنده بنیاد حیدرآباد وصورت وقوع یافت

۳۰۵ ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلچپور و کشته شدن ۳۱۲ ذکر موافقت نمودن زمانداران پونا با بندگانحضرت
بتحریک رکهناتهه راو از خود معذور و وانچه بعد ازان برای تنبیه رکهناتهه راو وخیم العاقبت واقعه بعد
رو داد از حدوث فتنه و فساد ازآن بوقوع پیوست

۳۱۹ فصل دویم در بیان وقایعیکه بعد کشته شدن رکن الدوله ۳۲۲ ذکر وقایعیکه بعد رفتن رکهناتهه راو در پناه سرداران
تا ورود موکب منصور بحیدرآباد و پس انشراح قلعه نزل ارزت انگریز بمعرض وقوع آمد

احتشام جنگ خلف ظفر الدوله رو داد

۳۳۳ ذکر وقایعیکه بعد جهاد نی در محبسه بنیاد تا متوجه شدن بندگانعالی ۳۴۲ توجه قمبیه سلیمانیان
بتادیب احتشام جنگ بوقوع پیوست

۳۴۲ ذکر توجه بندگانعالی بتادیب احتشام جنگ جهالت شعار ۳۵۳ فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد تشریف فرما شدن
دیبان انچه تا انشراح قلعه نزل ارزت آن رو نمود نواب آصفجاه ثانی بحیدرآباد تا رحلت آن نواب غفرانمآب
طریق او بار بوقوع پیوست بعالم جاودانی از همان سست بنیاد وصورت وقوع یافت

۳۵۴ ذکر توجه بندگانعالی بکنار دریای بهمرا و ملاقات نمودن ۳۶۰ ذکر توجه بندگانعالی جهت تنبیه پیشوا سلطان با اتفاق
درانجا با سرداران مرهته و قرار دادن شیشه پیشوا سلطان فیما بین مرهته تا قلعه بادامی و معاودت فرمودن
از انجا بفرخنده بنیاد حیدرآباد و انچه که بعد ازان

ذکر ۳۷۳ ذکر فرار نمودن موہن راو پنگلہ و شیخ قلعہ زردزر دجنور ذکر ۳۷۴ توجہ بندگان تعالی بسواح قلعہ پانگل و فرار نمودن قطب الملک

و ماده پرور و دستگیر شدن زمیدار آنگان بردست از سیدان جنگ وجدال و تسخیر کهم و کریه و غیره از توابع

فوج منصور جریده

ذکر ۳۸۰ آمدن لارد ونیا و رار بندر کلکته تمهم تیپوی خاد پشه

و فرستادن بندگان تعالی مظفر الملک و راجه نیجونت را

با دولا و ران معسکر تیر برای اعانت صاحبان انگریز و

هزیمت یافتن فوج تیپوی خود سر با بعضی وقایع دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

نظام ملک سنجوری و انتظام قلمرو معنی گستری وقف سالار حمد شاهنشاهی که دبیر حکمت کاملهٔ اش منشور نظم جهان و نسق احوال ساکنان کشور امکان بنام نامی سلطنت نگاشت و مدبر مصلحت شاملهٔ اش سررشتهٔ حفظ ممالک ایجاد و اصلاح مسالک کون و فساد در کف کفایت ریاست گذاشت صانعیکه جوهر شناسی لطفش بفحوای انی جاعل فی الارض خلیفة تارک معشر بشر را بافر ابداع نواخت و دست کرامتش بمضمون لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم قامت قابلیت انسان را بخلعت ایجاد فخلع ساخت حلیمی که نور عنایتش چراغ فطرت کاملان را بلمعهٔ نبوت برافروخت تا ظلمت تخالف و تخاصم آرای ناقصه که احتلال مایهٔ انوار وجود است به پرتو اشعهٔ تایید از ساحت این اخلاف کده منازعت نیرد امن تعلق برچید و معلم حمایتش کوهر استعداد قابلان را آداب جهانداری آموخت تا کرد تطاول و تراحم اهوای باطله که انتظام برهمزن کارخانهٔ شهود است به نسیم پرچم علم سلطنت و حکمرانی از فضای این جدلخانهٔ کدورت انگیز فرو نشیند نظم خدائیکه آورد عالم پدید جهان را ز لطف و

کرم افزید زجودش وجودِ همه کائنات زبوشش نمود چهار دو نبات زکتم عدم کرد
حیوان پدید ولی تاجِ لطفش به انسان رسید بشر یافت زو جوهرِ عقل را ببر برنهاد افسرِ
فضل را برافراخت اعلامِ اقبال وجاه یکی شد پیمبر یکی پادشاه بحکمش چو شد ملک و دین
توامان دهد تاجِ شاهی به دین پروران جهان تا شود تازه از عدل شان رسم عالم سراسر دوان
زهی ملک الملکی که منشورِ سعادتِ سلاطینِ معدلت شعار را از دیوانِ منیع الارکانِ وللّه
ملک السّموات والارض بتوقیعِ رفیعِ وفضّلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلا
زیب وزینت داد وبموداي انّ هذا لهو الفضل المبین ابوابِ حصولِ مقاصد
ومرادات بر روی خواقینِ فلک اقتدار کشاد ونهالِ اقبالِ روزافزونِ اینفرقهٔ عظیم الشان
را که شجرهٔ طیّبه اصلها ثابت وفرعها في السّماء است باوجِ سپهرِ نیلگون رسانید
ورایاتِ ظفرآیاتِ همایونِ ایشان را بطراز اعزاز وانّ جندنا لهم الغالبون
مطرز گردانید طراوتِ حدیقهٔ شاهی از رشحاتِ سحابِ فیضِ لایزالِ اوست ورواجِ
درّة التاجِ پادشاهی از برهانِ نوالِ او هر معنیٔ دلکش که از پسِ پردهٔ غیب روی نماید
نوشتهٔ خامهٔ تقدیر اوست وهر صورتِ دلفریب که در جلوه گاهِ وجود بنظر آید نگاشتهٔ
کلکِ تصویر او روابطِ مجرداتِ عقلیه ومادّیاتِ علویه نظام از پرتو علمش یافته وسایطِ ایجاد
بسایط ومرکباتِ سفلیه بر وفقِ حکمتِ بالغه اش انتظام پذیرفته پلیت جهان از فیضِ جود
او تونگر تعالی شانه الله اکبر عادلی که دادرسیٔ انتقامش بادِ صبا را بعلتِ پامالِ کلبرگی از
خارِ خارِ رنجوری بر بسترِ ناتوانی انداخت وبازپرسیٔ مکافاتش کهربا را بجزای کشاکش ربک

کاهی بمرضِ زرد رویی مبتلا ساخت عکسِ قهرش کواکب را بتهمتِ شب گردی از فرازِ
بامِ چار دیوارِ عناصر بکمندِ خطوطِ شعاعیِ آفتاب هر روز در چاهِ خفا حبس فرماید و شعشعهٔ
عدلش چهرهٔ ماه را همه ماه بسبب دست بردِ شعاعِ آفتاب از سیلیِ ادب کلف زار
داغِ سیاه روزی نماید لطیفی که مصورِ غیبتش جهتِ کامل نگاهیِ تماشائیان مستقبل صفحاتِ
ایامِ ماضیه را بهارستانِ نقوشِ آثارِ بدیعه ساخت و مدبّرِ حمایتش تصویراتِ مرقعِ
ذهن را از پیمِ آسیبِ رطوبتِ نسیان بروغنِ حافظه پرداخت سفینهٔ روزگار برای روشنیِ سوادِ
چشمِ اعتبار از دستِ کاتبِ قدرتش نگارستانِ نوادرِ حکایات است و افرادِ دلیل و نهادِ
جهت سرحسابیِ نظرِ استیفانگار از قلمِ محرّرِ تقدیرش مفردهٔ رقومِ عجیبهٔ واقعاتِ نه جلدِ
طبقاتِ سپهرِ برین ارکتابخانهٔ صنعتش رسالهٔ هفت بابِ اقالیمِ زمین از نسخهٔ خلقتش

مقالهٔ نظم تعالی اللّٰه یکی همچو ما نیست که خواندش خداوندان خداوند جواهر
بخشِ فکرتهای باریک بروز آرندهٔ شبهای تاریک فلک برپایدار و انجم افروز
خردرا پیِ میانجیِ حکمت آموز نکهدارندهٔ بالا و پستی کواه بر هستیِ او جمله هستی صحرانوردانِ
دشتِ توحیدش از نهالِ قامتِ هر شجر عصای بدست می آرند و مسافرانِ اقلیمِ تحیرش
از هر کوه سنگِ نشانی برراه دارند هر ذرهٔ نحیف بر طلوعِ آفتاب جمالش دلیلیست روشن
و هر قطرهٔ ضعیف از دریایِ نوالش بحریست قطره زن

شعر فیا عجبا کیف یعصی الاله دام کیف یجحد الجاحد وفی کلّ شیء له ایة تدلّ علی انه
واحد سبحانه ما اعظم شانه جلّ جلاله وتعالی وعمّ نواله و

تعالی و سبحانه ای انشای انشای خزاین اصناف درود و صلوات و انشاد دفاین الطاف
تسلیم و تحیات نثار ساحت بارگاه عرش مدارج کرسی معارج پادشاه عالیجاهیت
که هنوز کلک قضا حروف عالیات شئون صفات را بر لوح قدر نه نوشته منشی عنایت
رقم رسالت را بطغرای عالم آرای او موشح ساخت و خاک امکان بآب وجوب کل
نه کشته معمار مشیت کاخ نبوت را بهجت نشیمن وی پرداخت شمع نشاء جامعه اش در
خلوتگاه احدیت پیش از تجلی اعیان ثابته بر عالم شهود به پرتو اول ما خلق الله
نوری تافته و دستان سرای ناطقه اش در چمن وحدت قبل از ظهور بهار کثرت
به ترانه انی رسول من رب العالمین ترزبانی یافته زهی صاحب لوائی که فرمانروای
سلطنتش بمنشور کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین سر از جیب سرحد ازل کشیده
و حکمرانی ریاستش بحکم ولکن رسول الله خاتم النبیین در کنار کناره ابد آرمیده
چشم تامل نگاه در کاشت حدایق قوانین دین متینش غنچه رسالت را از رنگ و بوی اعجاز
بی نیاز می بیند و نظر تعمق دستگاه در تفرج بساطین احکام ملت مبینش کل نبوت را
بی استعانت ناخن خرق عادت می چیند ضوابط شریعت غرایش دستور العمل شایقین
نشاتین و قواعد ملت بیضایش سرمشق فرمانروایی دارین نظم سرسروران تاج آزادگان
سپهر ارخیل فرستادگان بحکم شریعت طریقت اساس بنور طریقت حقیقت شناس
جهانرا مطاع و خدا را مطیع اسیر آن روز جزا را شفیع محمد که شمع ازل نور اوست قلم اولین
حرف منشور اوست، خرد تشنه فیض تعلیم اوست ترشح کش از چشمه میم اوست

و نقود نامحدود و اقسام سلام و الوف نامعدود و صنوف تحیت و اکرام نذر مراقد منورهٔ آل
کرام و خلفای عظام آنحضرت که اقتضای آثار نبویه و جبهت ساحته علم ناسی در میدان خلافت
افراخته نظم همه مرضی همه راضی رفتند قرب حق را متقاضی رفتند کشته در قرب حق
اند اکنون کم رضی الله تعالی عنهم اما بعد بر آگاه دلان محفل وجود و حقیقت شناسان کارخانهٔ
شهود که چشم بصیرت را در تماشاگاه سواد آفرینش سرمه تامل کشیده و دماغ ادراک را از رشحهٔ
تحقیق وضع عالم نشأ تعقل بخشیده اند مخفی نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق جلت عظمته بمقتضای
حکمت بالغهٔ خود افراد انسانی را باشتراک جنسی و اتحاد نوعی مختلف الاستعداد خلق فرمود
و این نوع الانواع را باصناف موفوره و اقسام غیر محصوره منقسم نموده تا پنجهٔ میل فطرت هر صنفی
گریبان کیر همت وی گردیده کشان کشان بر سر مقتضای فطری خود آرد و باسباب کثرة الانتشاب
انتظام جهان بدین وسیله قدم در عرصهٔ اجتماع گذارد ازینجاست که هر گروهی بر وفق استعداد خود
بکاری مفتون و مما صدق کل حزب بما لدیهم فرحون گردیده اند و از جملهٔ اصناف

این نوع عالی و انواع این جنس غالی قرعهٔ تفرد و استعداد بر طبق و رفع بعضکم فوق بعض درجات
بنام دو جماعت افتاد و بدو اختیار لطف حضرت آفریدگار بفحوای جعل فیکم انبیاء و
جعلکم ملوکا یکی را خلعت رسالت در بر داد و دیگری را تاج سلطنت بر سر نهاد
نظم خدائیکه دارندار و انبیا بمشورت دین عرصهٔ کبریا بشاهان کیتی سپرد ارکرم بساط جهان
از عرب تا عجم دو نام است بر هفت اکشری که آن هست شاهی و پیغمبری و چون دایرهٔ نبوت
بنقطهٔ اختتام منتهی گردید لاجرم حفظ احکام شریعت خاتم انبیا کرام علیه و آله و علیهم صلوات الله الملک
العلام

العلام علاوه انصرام مهام دنیوی انام بحصه سلاطین عظام رسید و دبیر تقدیر بار دیگر منصب سلطنت
را باضافه حفظ دین محمدی مضاعف نگاشت و مرتبه ریاست بپایه حمایت ملت احمدی علم منزلت
دوبالا افراشت ملک و دین توام گشت شمشیر سیاست صاحبان سیف دودم مقرر شته تنظیم
احکام خلق علاوه تنسیق مهمات خلایق در دست یکفرمان رفت و استقامت امور معاش
بنی نوع انسان باصلاح احوال معاد ایشان نسبت همزادی گرفت دست قضا کردن
جهانیانرا در ربقه منت منقادان قلاده سلطنت محکم تربست و نقش احسان متحمان خاتم ریاست
برنگین قلوب عالمیان روشن ترنشست قیام بمراسم حق شناسی اینفرقه علیه بحکم عقل برگافه
خلایق لازم گردید و اقدام برشکرگذاری صاحبان این نعم بهیه بشهادت نقل برعامه ناس
بمرتبه وجوب و تحتم رسید بناء علی هذا در مرات خاطر فاتر اضعف عباد الله القوی ابوالقاسم
بن رضی الدین الموسوی الملقب بمیر عالم که از معتصمان دولت آصفی نژاد و منتسبان این ریاست
فیروزی بنیاد است جلوه گر گردید که اگر از هار اخبار رنگارنگ چمن دولت سلسله علیه عالیه صفویه
ادام الله ایام دولتهم را که در صحن بساتین کتب متفرقه کل کل شکفته است برشته تحریر کلدسته
به بندی ولائی ابدار مکارم احوال و معالی آثار این خاندان عالیشان شامخ الارکان را
که در اصداف السنه و افواه منتشر افتاده است در عقد انتظام و سمط انتساق به پسندی از انجا
صورت کهکشانها که نقشی بر آب است از کلک تصویرت رنگ دوام می گیرد و ساز زبانها
که گرهی بر باد است بناخن تحریرت نغمه بقا می پذیرد چه عجب که کردن اخلاصت از کرانباری
حقوق نامتناهی این مظاهر الطاف الهی سبک بار و بردوش اعتقادت از گرانی ایادی غیر محصو

آن ظلال سبحانی به سبک دوشی دو چار کرد و تقسیدگی کام حق شناسی باشد که
بدینقطره ضعیف که از دریای حسن خدمت بلب آرزو رسد فیض طراوتی بر کیرد و افسردگی
دماغ منعم شناسی شاید که بدین تحفه خفیف که از خجانه صدق عقیدت بدست تمنا
افتد نشئه شکفتگی پذیرد و چون سخن از روی سخن میخیزد و بلده طیبه حیدرآباد دارالاماره
دولت آصفی نژاد بهت مناسب نمود که اولا احوال سلاطین قطب شاهیه که بانی مبانی بلده
مذکور بوده و در ممالک فسیح المسالک تکنک مدتها کوی نیکنامی بچوگان فرمانروائی ربوده اند و
ابتدای دولت ایشان مبدء ظهور رونق ملت اسلام و شروع شیوع انوار دین مبین حضرت
خیر الانام علیه و اله الصلوات و السلام درین سرزمین بهشت آئین است بمناسبت سبق زمانی
طردا للباب بعبارت واضح خالی از اخلال ایجاز و اعمال اطناب رقمپذیر خامه بیان
کرد و دل یادکار طلب که چله نشین کمین کاه اینمطلب بود بنوید این امید دامن اجتهاد بر کمر
همت بست و خامه منتظر الاشاره که همواره انتظار چنین بشارت می نمود بامید این نوید آستین
تصمیم بر ساعد عزیمت شکست و با وجود قلت فرصت و کثرت اشتغال که تدابیر اصلاح گشت
امور و سد ثغور مفاسد ملک فتنه خیز دکن علاوه رتق و فتق مهمات مستوعب اوقات است
پاره از ساعات عمر کرانمایه صرف این مطلب کردید الحمد لله و المنه که مصور اندیشه صورت
یادکاری بر صفحه زمانه نقش بسته که چهره نونگاهان نگارخانه عالم از نیرنگهای عبرتش کرده شکست رنگ
رونما تواند برداشت و کاروان خیال از اقلیم تامل سرمایه ذکری بدست آورده که از تحایف
اعتبارش جهت مجاوران کشور استقبال بمصداق و لقد کان فی قصصهم عبرة

لاولی آنکه لباب اصناف ارمغان تواند گذاشت نخلبندی قلم معنی پسند رنگ گلستان ریخته که دامان نگاه تماشائیان از گلهای رنگارنگش رشک چمن چمن بهار کرده غنچه خاطر نظارگیان از تراکم نکهت تماشایش زیارت گاه شگفتگی صد لاله زار و این تالیف مسرت توام که مسمّی است بحدیقة العالم مشتمل است بر دو مقاله و یک خاتمه مقالهٔ اول در بیان احوال ملوک قطبشاهیه انار الله برهانهم مقالهٔ دوم در ذکر احوال سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آصفیه ادام الله ایام دولتهم و خاتمه در بیان مجملی از احوال مولف **مقالهٔ اوّل** در بیان احوال عظمت اشتمال سلاطین قطبشاهیه رضوان الله علیهم که قریب دو صد سال در مملکت تلنگ کوس سلطنت و فرمان روائی نواخته و علم دین و داد در این سرزمین مینو سواد افراخته اند منتخب از تاریخ قطبشاهی و غیره تواریخ معتبره و این مقاله مشتمل است بر یک مقدمه و هفت باب **مقدمه** در بیان نسب شریف شاه عفران پناه سلطان قلی قطب شاه **باب اوّل** در بیان احوال ملک مؤید بتائید آله سلطان قلی قطبشاه **باب دوّم** در احوال شاه جمجاه جمشید قطبشاه و شاهزاده سبحان قلی **باب سیوّم** در بیان احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه **باب چهارم** در بیان احوال آن ذکیتی پناه ابو المظفر سلطان محمّد قلی قطبشاه **باب پنجم** در بیان احوال پادشاه عدالت پناه سلطان محمّد قطبشاه **باب ششم** در بیان احوال پادشاه دین پناه سلطان عبد الله قطبشاه **باب هفتم** در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت آله سلطان ابو الحسن قطبشاه الملقب بتاناشاه **مقدمه** در بیان نسب شریف شاه عفران پناه سلطان قلی قطبشاه آن عالیجناب بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خلف الصدق امیرزاده

اویس قلی است ابن امیرزاده پیر قلی ابن امیرزاده الوند ابن امیرزاده سکندر ابن
امیر نامدار قرا یوسف ابن امیر قرا محمد ابن امیر قرا نورس ابن قرا منصور ابن قرا بیرم ابن قرا نورس
ابن امیر تره پیک مخفف توره پیک که نسبش به آغرخان ابن قراخان از اولاد یافث ابن
نوح علیه السلام می پیوندد و بروایت صاحب تاریخ فرشته از ترکان بهارلو است از قوم
میر علی شکر و بعضی الخر و والابتار را از اولاد مرزا جهان شاه مقتول برادر سکندر ثانی
میدانند و بالاتفاق مولد و منشأ ان ملک معدلت نشان قریه سعد آباد است از مملکت همدان
و بالجمله پدر بزرگوار آن شهریار امیرزاده اویس قلی او پسر امیرزاده پیر قلی پیک است از بطن
خاتون خدیجه نام بنت شاهزاده یوسف و اویس قلی را ملک صالح همدانی که بسمو نسب و علو حسب
از اکابر ایران امتیاز تمام داشت بفرزندی خود برگزید و یکی از مخدرات سرا پرده عفت خویش
مریم خاتون نام را در عقد ازدواجش کشید و از بطن او فرزندی متولد شد که ملک صالح او را موسوم
بسلطان قلی کرده متوجه تربیش گشت سلطان قلی از بدو سن تمیز داعیه ملک گیری و کشور کشائی
بخاطر داشت تا اینکه در ملک تلنگ تائید ربانی بپایه حکمرانی رسید چنانچه عنقریب مشروح
بیان می کردد **باب اول در بیان احوال خسرو موید پادشاه غفران پناه**
سلطان قلی قطبشاه مشتمل بر سه فصل **فصل اول در سبب ورود مسعود آن شهریار**
از ولایت بملک دکن و ترقی آنجناب به تسبیب مسبب الاسباب بپایه بلند و ذکر وقایعی
که پیش از جلوس او بر تخت فرمان روائی ملک تلنگ بعرض وقوع آمد و موجب ترقیات
روز افزون شد و در ذیل این بیان احوال سلطان محمود شاه بهمنی و دیگر سلاطین بهمنیه ذکر

بس

سبب ورود املاک معدلت کستر بمحمد آباد بیدر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده

که چون امیر حسن بیک ابن قراعثمان حاکم دیاربکر از قوم آق قونیلو بر قوم قراقونیلو دست تسلط
یافت نبا برافتادگی و قناعت پیر قلی جدّ امجد سلطان قلی و شفاعت اکابر همدان متعرض
احوال پیر قلی و اولادش نشد بل ایشانرا مشمول عواطف خود گردانید و بعد از امیر حسن بیک
پسرش خلیل سلطان نیز طریقه پدر خود مرعی داشت من بعد چون نوبت سلطنت بامیرزاده
یعقوب رسید از روی حزم و احتیاط متفحص احوال امیرزادگان و عامه برایا و سوانح قضایا
گردید و چون مهیان اخبار رشادت سلطان قلی که بسن رشد رسیده بود و داعیه سلطنت
که در سر داشت و اتفاق ترکمان قراقونیلو با او بسمع جلالش رسانیدند و اهل تنجیم و رمل نیز
از بلند طالعی سلطان قلی آگهی دادند از نهضت یعقوب سلطان در صدد استیصال شد و پدر
بزرگوار سلطان قلی بعد اطلاع بر مکنون ضمیرش مشاوره با جمعی از مخصوصان خود نموده روانگی
او با تفاق عم بزرگوارش الله قلی بیک بصوب هندوستان مصمم گردانید آنشاهزاده
که پیش ازین از خوف اعدا همراه عم بزرگوار خود بهند تشریف آورده و اوضاع سلاطین
هند پسندیده بود انیمعنی را فوز عظیم انگاشته تحف و هدایای خسروانه از اسپان و غیره
همراه گرفته در صحبت عم بزرگوار خود طریق سفر هند پیش گرفت و چون به نیز در رسید بخدمت
سراسر برکت عارف معارف الهی حضرت شاه نورالدین نعمت الله ثانی قدس سرّه
که نسبت ارادت و قرابت با آنحضرت داشت چه صبیه مرزا جهان شاه در عقد ازدواج آنحضرت
بود مستعد شده استمداد نمود آنحضرت بشارت بسلامتی و سلطنت قطری از اقطار هندوستان

وچند عدد اشرفی باو داده و فاتحه خوانده و دعای خیر نموده رخصت روانگی ارزانی فرمود
او بعد از عبور از دریا عازم دار السلطنت محمد آباد بیدر گشت و در ورود او از ولایت بدکن بقول
صاحب تاریخ فرشته در اواخر عهد سلطان محمد شاه تغلق بهمنی بود و بموجب نوشته
صاحب تاریخ قطب شاهی در عهد سلطان محمود شاه بهمنی و بالاتفاق رسیدن او بمرتبه امارت و
خطاب قطب الملکی و حاکیر یافتن او گولکنده را مع مضافات در عهد سلطان محمود بهمنی است و بعد
چندی سپه سالار آنجا را کشت و در فرامین او را صاحب السیف والقلم نوشتند و پس از آنکه ضعف
در سلطنت سلطان محمود بهمنی بقوت راه یافت او نیز در سنه ثمان عشر و تسعه مائه متصدی امر
ممالک تلنگ شده خود را موسوم بقطب شاه ساخت چنانکه بعد ازین مشروحا مرقوم خواهد شد
باید دانست که مملکت تلنگ طولانی واقع شده از شمال بجنوب شرقی آن سراسر دریای شور
است و شمالی آن اولکه چاندا و قدری ملک او دیسه که بسرکار سیکاکول پیوسته و غربی
آن صوبه محمد آباد و بیجاپور و جنوبی آن ملک کرناتک است که الحال مع بالاگهاث و ولایت
پایان گهاث داخل صوبه حیدرآباد است و در ایام سابق پیش از استیلای سلاطین بهمنیه صوبه
مذکور در تصرف راجه های تلنگ و پای تخت تلنگانه ورنگل بود و بعد از آنکه تصرف بهمنیه درآمد
بعد چندی در اقطاع سلطان قلی که در آنزمان مخاطب بقطب الملک بود مقرر گشت و چون سلطنت
بهمنیه متزلزل گردید قطب الملک رایت سلطنت برافراخته گولکنده را پای تخت خود ساخت
گویند گولکنده در ازمنه سابقه بانگل موسوم بود و راجه آنجا دیورای نام داشت و در صوبه بیدر
شرقی متصل بدریای شور جنگل و قلاع کوهی بسیار واقع است و رودها که در صوبجات دکن

جاری

جاریست همه یکجا شده ازین صوبه بدریای شور می پیوندد چنانچه کنک کوداوری بارودهای
صوبه خجسته بنیاد و بالاگهات برار باهم یکجا مجتمع شده از سرکار راجمندری گذشته بدریا
میرود و بهیمرا و کشنا و تنگبهدرا یکجا شده از پچاپور داخل صوبه حیدرآباد گشته و از میان جنگل آباد
گذشته نزدیک مچهلی پتن بدریا ملحق میگردد مخفی نماند که سبب ترقی آن شهریار بموجب نوشته
صاحب تاریخ فرشته آنکه سلطان قلی چون دید که سلطان محمد شاه لشکری بهمنی غلامان ترک را
بس معزز و مکرم میدارد خود را در سلک غلامان ترک منسلک ساخت و بنا بر مهارتش در
علم حساب و سیاق بخدمت مشرفی محلات حرم عز اختصاص یافت و خواتین از حسن سلوک
و امانت و دیانتش راضی و شاکر گشته و در آن ایام از جانب عمال مملکت تلنگ که بالتمام
در جاگیر الحرم بود عرایض مشعر بکثرت دزد و قطاع الطریق در پرگنات و تمرد و سرکشی رعایا و تعلل
و اهمال در ادای مال واجبی و استدعای فوج از بارگاه سلطنت جهت دفع باغیان و مفسدان
رسید سلطان محمد شاه خواست که بعضی از امرای کبار را با دسته هزار سوار بدانصوب نامزد کند
سلطان قلی بوساطت بعضی از خواتین جرم بعرض رسانید که اگر این خدمت باین بنده درگاه
مفوض شود باقبال خداوندی بمدد لشکر دفع باغیان باسهل وجوه صورت ظهور خواهد گرفت
و بیاوری طالع بمعرض پذیرائی رسید و بعنایت سلطان بدانخدمت سرفراز شده و بابرخی
از همراهیان خود بدان پرگنات روی توجه آورد و بحسن تدبیر بسا زمیدارانِ معتبر ازان خود ساخت
و بروز بازوی اتفاق پرگنات و حوالی آنرا که در اقطاع امرای دیگر بود از لوث وجود اهل بغی
و فساد مصفا ساخته بشجاعت و مردانگی موصوف و معروف گردید و صاحب تاریخ قطب شاهی

چنان نوشته که سلطان قلی همراه عمّ خود احراز شرف ملازمت سلطان محمود شاه بهمنی
نمود و تحف ایران از نظر گذرانیده به تشریفات خسروانه و تعیین منزل لایق از جانب سلطان
معزز و مکرّم شد و بعد چند گاه که مهمات حسب دلخواه ساخته گردیده نیز در آن حین از ولایت
خبر فوت سلطان یعقوب رسید عمّش اراده مراجعت بوطن مالوف نموده از سلطان رخصت
خواست سلطان بعد جدّ بسیار او را رخصت داد اما سلطان قلی را بهیچ گونه رخصت نداد و نظر بر آنکه
آبا و اجداد شش مدّتی مدید دارائی ایران زمین کرده بودند و آثار رشادت بر جبینش هویدا بود او را
مشمول عواطف خسروانه گردانیده از مقربان خود ساخت و روز بروز بنا بر ظهور کارهای شایسته و
مراتب بندگی و فدویت قرب او می افزود **ذکر قصّه شکار از موجبات ترقی او**
شهریار روزی سلطان متوجه شکار شد هر چند که امرا و معتمدان دیگر حسب الحکم سلطان شکار بسیار
افگندند اما آنچنانکه پسند خاطر سلطان تواند بود صورت نه بست مگر سلطان قلی هر شکار یکه افگند موافق
طبع وقت پسند سلطان افتاد بنابرین در آنروز سلطان صد و پنجاه اسپ عراقی و تازی و ترکی بازین
و لجام زرین و خلعتهای فاخره با و مرحمت فرمود و کرنگل را با توابع و مضافات در وجه اخراجاتش مقرر
نمود و بخطاب خواصخانی اختصاص بخشید **ذکر واقعهٔ دفع قاصدان سلطان بموجب**
نوشتهٔ صاحب تاریخ قطبشاهی روزی سلطان به سیر باغ دلکشا متوجه شد و آنروز را
بعیش و عشرت بسر برد چون وقت مغرب بمقرّ دولت مراجعت نمود و سایر امرا و سپاه بمنازل
خود رفتند جمعی از امرای حبشی و دکهنی فرصت وقت یافته باراده فاسد مسلّح بدربار درآمدند
از تائیدات سبحانی سلطان قلی باده جوان سلحدار بخدمت شهریار حاضر بود بمشاهده شورش و غوغا

و اضطراب سلطان بدافعه و مقاتله آن مفسدان پرداخت تا اینکه بنحفر ازآن ده تن بقتل رسیدند
و باقی ماندگان بضرب پیکان و خدنگ فضای جهان بر مخالفان تنگ کردند و فساد انگیزان شاه را
راکه سلطان برآن برآمده بود احاطه نموده بجان میکوشیدند مقارن اینحال حسب فرمان واجب الاذعان
سلطان حسن خواجه جهان با جماعه خراسانیان جهت محافظت برج و باره بزور کمند بالای حصار برآمده
به پیکان جان ستان هجوم مخالفان را متفرق ساخت و از جانب دیگر سلطان قلی با پنج جوان آن قوم هیاک را
بر خاک هلاک انداخت القصه چون شب درین هنگامه بسر آمد و آفتاب طلوع نمود مخالفان راه
فرارپیش گرفتند و جمعی بپاداش خود رسیدند سلطان نظر به دلاوری و جان فشانی سلطان قلی راکه زور
بازوی او مفتاح اینچنین فتح شد بمنصب بلند سرفراز و بخطاب ارجمند قطب الملکی ممتاز گردانید و هر یک
از انجماعه خراسانیانرا که در جنگ با او رفیق و یار بود زبانواع نوازش شاهانه سرفراز ساخت مخفی نماند
که صاحب تاریخ فرشته در بنواقعه جلادت سلطان قلی مذکور نکرده بل واقعه مذکور را بدین آئین نوشته
که در سنه ست و تسعین و ثمان مائه دکهنیان و حبشیان بنابر حقد و حسد خواستند که غریبان و ترکان را
از نظر سلطان بیندازند هر چند تدبیر کردند سودمند نیامد ازینجهت قاصد قتل او شدند و تمام اهل قلعه ارک را
تا فیلبانان و پرده داران و خدمتکاران با خود متفق ساختند پس در شب بست و یکم ذی القعده از سنه
مذکور که تیر اعظم به عنیت خود عالم را منظم گردانید قریب هزار کس از سوار و پیاده مسلح و مکمل ازآن کافر نعمتان
بیک ناگاه خود را بقلعه ارک که نشیمن سلطان محمود بود رسانیدند و به اندیشه انکه مبادا غریبان بمدد
سلطان درآیند درها را از درون بسته متوجه قصر پادشاهی شدند سلطان محمود که درآن وقت بساط عیش و
نشاط گسترده بود از استماع این غوغا از جای خود برخاست تا بحفظ خود پردازد جمعی از دکهنیان غدار بر همنوئی

پرده دار بانجا رسیدند شیر پیشه شجاعت عزیز خان ترک با چهار غلام ترک دیگر و حسن علی سبزواری
و سید میرزای شهدی با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان حایل شدند سلطان در این
بین فرصت یافته خود را ببام قصر شاه برج رسانید و در چهار دیوار قصر بسته غریبان و ترکان را که هم نشین او
بودند بدافعه مفسدان مامور گردانید و بحیله یکی را بیرون فرستاده بغریبان پیغام کرد که بهر نوعیکه توانند خود را
بانجا رسانیده دفع این مفسدان نمایند فرهاد خان ترک و قاسم برید و شیر خان اردستانی و محمود خان
کیلانی و کشور خان غلام خواجه جهان کاوان با سه صد و چهار صد غریب و ترک ترکش بند متوجه قلعه شدند
چون دروازه ها را مسدود دیافتند کمند ها بر کنگره شاه برج انداخته بکمال محنت و مشقت هشت کس
ببالای برج آمده نفیر کشیدند بعضی دکهنیان و حبشیان بخیال انکه لشکر غریب و ترک بالتمام بقلعه درآمده
مضطرب شده رو بگریز نهادند و ارکان اضطراب خواستند که بیرون روند جوانان سبزواری از سلحدران
پادشاهی نزدیک دروازه رسیده بشمشیر و تیر بدفع ایشان پرداختند ایشان باز بقلعه درآمدند و خواستند
که دروازه ببندند جوانان سبزواری فرصت نداده جلو ریز از عقب ایشان درآمدند و فیما بین جنگ عظیمی
واقع شد که ناگاه کشور خان باستماع این خبر در پای شاه برج با صد جوان مسلح در رسید و مخالفان را
بجانب عمارتیکه آنرا کنیه محل می گفتند کریزانید چون نصفی از شب گذشته بود و فراش و دیگر شاگرد پیشه
که در ابتدا با مخالفان عقد موافقت بسته بودند در بیوقت بنا براظهار دولتخواهی بمقام مخالفت درآمدند و
چهره های علفی را آتش زده بروشنی آن مخالفان را از درون خانهای تاریک که در آن پنهان شده بودند
بیرون می آوردند و بسنگ و چوب و مشت و لگد بقتل میرسانیدند در آن اثنا معلوم سلطان شد که اکابر دکن
قریب شش صد سوار در بعضی محال قلعه مسلح و مکمل ایستاده منتظر آنند که چون دروازه روشن شود بهیئت مجموعی بر

دروازه حمله آورده کشوده بیرون روند سلطان چنانکه میرخان ترک را که بملک الموت ملقب بود بمحافظت
دروازه قلعه مامور گردانید و خانجهان ترک را فرمود که با مردم خود بمحافظت شهر و بازار پردازد و اسپان
تازی نژاد را از اصطبل خاصه بمردم تقسیم نمود که سوار شده و مارا زور و کار مدبران برآورند بعضی ازان
مدبران بدست دولتخواهان کشته شدند و برخی خود را در خندق انداختند و بعضی دیگر که مختفی شده
بودند بعد دو سه روز بسیاست خود رسیدند القصه چون روز روشن شد سلطان محمود بر تخت نشسته
جمع غریبان و ترکان را حکم قتل حرامخواران دکهنی و حبشی و غارت اموال و اسباب ایشان فرمود
تا سه روز نمونهٔ قیامت برپا بود و کسی را یارای آن نبود که شفیع کرده و التماس عفو کند اخر الامر
یکی از فرزندان شاه محب الله پیش سلطان آمده شفاعت کرد تا آتش غضب سلطان فرو نشست
و نیز صاحب تاریخ فرشته سرفراز شدن سلطان قلی همدانی بخطاب قطب الملک در قصه توجه سلطان
بجهت تنبیه بهادر گیلانی مذکور کرده **ذکر قصهٔ تنبیه بهادر گیلانی بموجب ترقیم محمد قاسم**
فرشته در سنه تسعه و تسعین و ثمان مایه سلطان محمود بگجراتی خواجه هاشم تبریزی را که
از ملازمانش بود نزد سلطان محمود بهمنی فرستاده پیغام کرد که بهادر گیلانی از امرای سلطانی در کنار
دریا و بنادر دکن مثل گوده وغیره در دست تصرف خود دارد بست و چهار کشتی بنادر گجرات را
که پر از اموال و اسباب تجار بود غارت کرده و به آن اکتفا نموده غلام حبشی یعقوب نام را با
دو ولیت کشتی جنگی بهمایم فرستاده در نهب و غارت باقصی الغایت کوشیده مصدر اعمال
شنیعه گشته و من بعد نیز داعیه دارد که لشکر از دریا بر بندر سورت فرستد و در خراجی گوشد و لشکر
گجرات از راه خشکی بمستقر آن ستم پیشه فرستادن باندیشه انکه ولایت دکن پایمال نشود مشکل و لشکر

عظیم از راه دریا روانه نمودن ازان مشکل تر حلّ این مشکل از توجه سلطانی بسهولت خواهد شد والا
ایما فرمایند تا ازین دوستان قدیمی بهر نوع علاج او بظهور رسد سلطان بعد اطلاع بر مضمون بهم آمده
بنفس نفیس متوجه دفع بهادر گردید و قاسم برید را همراه کرده از امرای دکن مثل یوسف عادل خان
و کمالخان دکهنی و ملک احمد بحری و منا خان ولد خواجه جهان ترک که در سلک ملازمانش منسلک گشته
در احمد نگر بود و فتح الله عماد الملک افواج طلبید هر کس بقدر استعداد خود با رسال فوج امداد نمود
سلطان بخت بهادر متمرد فرمان متضمن اینکه سلطان محمود گجراتی مکتوب بچنان بمضمون نوشته
باید که کمال خان و صفدر خان گجراتی را با اموال کشتیها بحضور ارسال نماید نوشت بهادر چون شنید که
خدمتگار سلطان فرمان می آورد براه داران خود تسلیم نمود که حامل فرمان را حائل شوند و
نگذارند که از خطهٔ مرج پیش آید و سنان لاف و گزاف بر زبان راند سلطان باستماع این خبر
با عساکر کمک متوجه دفع او شده بکوچ متواتر بقلعهٔ جام کهنده رسید و قطب الملک دکهنی که طرف
دار الملک تلنگ بود به تسخیر ش مامور گردید جمعی از گیلانیان که از جانب بهادر سرکش دران قلعه بودند
بالای برج برآمده بجنگ پرداختند ناگاه تیری بر سینهٔ قطب الملک اجل گرفته رسید و بدار البقا
شتافت سلطان تابوت او بدار السلطنت روان کرد سلطان قلی خواصخان همدانی را بخطاب
قطب الملک عز امتیاز بخشیده قصبهٔ کوتگیر و ورکی و بعضی مواضع دیگر از ممالک تلنگ با قطاع او
مقرر نمود در همانروز قلعهٔ مذکور را بامان مسخر ساخته و بمتعلقان یوسف عادلخان سپرده بنگلیر
که بهادر متمرد از اندیشهٔ عادلخان در آنجا نشسته بود متوجه شد بهنور افواج سلطانی به آن قلعه رسیده
بود که بهادر برعکس مقتضای اسم خود کار کرده از آنجا رو بوادی فرار آورد سلطان آن قلعه را که بهادر با

آن بود در مدت شش روز کرفته بصوابدید قاسم بریدبرج روان شد ضابط قلعه چون راه فرار
مسدود دید بیخبر درآمده به استرضای امیر بریدامان طلبید و دولیت اسب عراقی و عربی ارباب
بهادر مع اسلحه فراوان بدست آمد و اسلحه و اسپان لشکریان بهادر بنابر اظهار خلوص ایشان بخدمت
سلطان باز بایشان تسلیم شد و خیرخواهان بهادر که در اردوی سلطان بودند باو اشاره کردند که
رجوع ببارگاه سلطان نماید تا ملکش برای او تقرر یابد او قبول این معنی کرده بخدمت سلطان خواجه جهان کیلانی
راجهت اظهار خلوص بندکی و خواجه نعمت الله را برسالت فرستاد اتفاقاً بتاریخ بست و نهم رجب
سنه ۹۶۲ قلعه و تعین دشمان مانه که خواجه نعمت الله به آستان بوسی رسید سلطان را پسری متولد شد
و موسوم باحمد کردید قاسم بریدبمیمنت قدوم خواجه نعمت الله را تقریب عفو جرایم بهادر نمود سلطان
از تقصیرات او درکذشت و فرمود اکر او بخدمت بشتابد و دو زنجیر فیل و مال مقرری بدو ایشان
رسانند قلاع و بلاد متفرقه باز براو مقرر خواهد کشت خواجه نعمت الله باو نوشت که بزودی متوجه درکاه
سلطان شود تا متمنیات بحصول انجامد آن برکشته بخت آن عنایات سلطانی را حمل بر عجز و
زبونی نموده باز از رجوع و اطاعت برکشت و سخنان بیهوده بر زبان آورد سلطان ازین خبر شنیده
متوجه قلعه کلهر که بانی آن نیز آن برکشته بخت بود کشت و بعد تسخیر القلعه و تخریب قصبه در استیصال
او راسخ قدم کردید در آن اثنا ملک شمس الدین طارمی که از جانب آن تیره بخت حاکم بندر دابل
بود باتفاق سرداران آنجا و دو بخدمت سلطان شتافت از بیمعنی پای جلادت بهادر بلغزید و در
کرداب اضطراب افتاده در قلعه پناله که مستحکم ترین قلاع آنجا و دو بود متحصن کردید سلطان روبجانب
کولا پور آورد که از آنجا تماشای دریا بدابل رود بهادر وخیم العاقبت بتصور باطل از آن قلعه بیرون آمد تا

بتعجیل خود را بکولاپور رسانیده بسر راه بر سلطان گیرد و مصاف نماید عاقبت کار بصولت سلطان براه
فرار پیش گرفت و اکثر لشکریانش از او جدا شدند بعضی بسلطان پیوستند و برخی بنعادلخان و سلطان
باستصواب تمکّ فخر الملک خواجه جهان حاکم برپنده بعین الملک و مسّه خان سر لشکر احمد نظام الملک
جهت سرانجام مهم قلعه و ضبط آن نواحی تا آن برگشته بخت باز بتقبّه نپالیه بازگشت نماید پیام فرستاد
و خود بکولاپور رسید آن تیره بخت بعد اطلاع برین امور باز رجوع بدرگاه آورد و بوساطت خواجه نعمت الله
تبریزی و خواجه فخر الدین عریضه فرستاد بدینمضمون که اگر قولنامه بمهر اقدس و سکّه برید و اعیان دیگر
برسد از سر اطمینان بحضور رسیده بقیّة العمر بر جادهٔ اخلاص و بندگی مستقیم خواهد بود سلطان برای تسکین دایرهٔ
فتنه و فساد این نیز بنیز ملتمس او را قبول نموده قولنامه بمهر اشرف بموجب درخواست او فرستاد
و همراه خواجه نعمت الله حسب التماس او صدر جهان که ملقّب به شرف العلما بود و زین الدین
قاضی را نیز جهت مزید اطمینان آن برگشته طالع روان فرمود و چون رهنمون آن وادگان بخت
ادبار بود باز ره نورد طریق ارتداد شد القصّه سلطان بعد شنیدن این خبر خواجه جهان را بخلعت
خاص و کمر مرصع اختصاص بخشیده بدفع او مامور کرد خواجه جهان باتفاق قطب الملک همدانی
و امرای دیگر متوجه دفع او شد و آن ادبار کرده بفرط غرور و استکبار باد و هزار سوار که اکثر کیلانی و خراسانی
و ماوراءالنهری و عراقی بودند و پانزده هزار پیاده با توپ و تفنگ بسیار در مقابل درآمد و در اثنای
جنگ تیری بر پهلوی او رسید و زین خان با مسّه خان بضرب سنان او را از خانه زین برزمین
انداخته بحکم آنکه پاداش چنین مرتد قتل است سر پرغرورش از تن جدا کردانیدند و اسلحهٔ او منطوق
من قتل قتیلا فله سلبه بحکم سلطان بتعاقبش رسید و خواجه جهان از پشگاه سلطان نوبت

دیگر خلعت خاص و کمر مرصع و اسپ تازی و یکزنجیر فیل نوازش یافت و لفظ مخدوم بر خطاب او
افزوده شد یعنی مخاطب بمخدوم خواجه جهان گشت و یمین الملک کنعانی به بندر کوه جهت آوردن
ملک سعید برادر بهادر مقتول و اموال و جهات او حسب الحکم سلطان روانه شد و بعد چندی ملک سعید را
با اموال و جهات آورد و سعادت ملازمت حاصل نموده پنجاه زنجیر فیل و سه صد اسپ عربی و عراقی بسیار
از اموال بهادر مقتول از نظر انور گذرانیده بخطاب بهادر الملک سرفرازی یافت و اقطاع بهادر مقتول
بملک یمین الملک کنعانی بصوابدید ملک برید مفوض گشت سلطان مدابل متوجه شده و تفرج سواحل
دریا کرده و حسب التماس یوسف عادلخان ورود مسعود به بیجاپور نموده و ضیافتش در کالیانع قبول
فرموده بستقر دار السلطنت بیدر معاودت فرمود و به تفقد احوال ایلچیان سلطان محمود گجراتی پرداخته
اسپان تازی و نقود مضاعف انچنانکه ایلچیان آورده بودند و پنج سی مروارید بوزن دهلی و پنجزنجیر
فیل و یکخنجر مرصع مصحوب ایلچیان برای سلطان ارسال فرمود و کمال خان و صفدر خان و بسیار مردم
گجرات را که در بند بهادر بودند بابت سلسله کشتی که بهادر گرفته بود نیز بملازمان سلطان محمود گجراتی تفویض
فرمود و سلطان بهمنی در سنه ۹۰۱ احدی و تسعمایه ملک قطب الملک همدانی را طرفدار تمام ملک تلنگ
ساخته گلکنده و ورنگل بامضافات باقطاع قدیمی افزود انیست محصول انچنانکه محمد قاسم فرشته درین
قضیه بقید قلم آورده اما صاحب تاریخ قطبشاهی در قصه مذکور شجاعت و جلادت ملک قطب الملک
همدانی را مفتاح فتح قلعه مرچ گردانیده واز موجبات ترقی رتبه او شمرده چنانکه نوشته که هنگام توجه
سلطان به قلعه مرچ والی آن کافری متهور بود پوته نایک نام و پنجهزار سوار و صد هزار پیاده همراه خود
داشت چون سلطان بمحاصره پرداخت هر روز آتش جدال و قتال ملتهب میشد و خرمن حیات اجل رسیدگان

می سوخت تا اینکه روزی او یومانیک پسر پوته مانیک را که بکمال تهور در میان کفار نام آور بود
قضا کشید و قدر راند با انبوهی از سوار و پیاده از قلعه بیرون آمده در مقابل ملک قطب الملک همدانی
پا در میدان مبارزت نهاد هر دو با یکدیگر در آویختند و بعد از چند دست رد و بدل بضرب شمشیر
ابدار اکملک کامگار را پای در آمد و اکملک سرش از تن جدا کرد و بگشته شدن او که سردار و استظهار لشکر
کفار بود رایت اقتدار کفار نگونسار گشت و پدرش پوته مانیک از سطوت سپاه اسلام اندیشیده جمعی
از متعربان خود را فرستاده از روی عجز امان طلبید و بشفاعت امرا و خوانین بعد تقبل اموال و خزاین
به سرکار سلطانی پوته مانیک و دیگر کفار قلعه بازن و فرزندان بامان شتافتند و روز دیگر بسعادت آستان بوسی
سلطان فایز شدند و سلطان ملک قطب الملک را در جلدوی آنچنان جلادت که گلید اینچنین فتح بود
بیشتر از بیشتر مشمول عواطف گردانید و آنچه از اموال و جهات کفار در آن قلعه بود بدو بخشید ذکر فتنه و فساد
ملک دینار حبشی و دفع آن بنیروی ملک مؤید بتائید ایزدی صاحب تاریخ قطبشاهی
آورده که در ایام تزلزل اساس سلطنت سلطان که اکثر امرا در اقطاع خود رایت خلاف برافراشتند
مجلس رفیع عادلخان معامله دار را یچور و بلکوان عریضه مشعر بتمرد و سرکشی ملک دینار حبشی با تفاق
ملک خوشقدم ترک و عزیز املک و متضمن اینکه جناب سلطان بدفع ایشان توجه فرماید تا آتش فتنه پیش
از اشتعال اطفا یابد بدرگاه عالی فرستاد سلطان بعزم رزم امرا را طلبیده و عساکر فراهم آورده متوجه
دفع مخالفان شد و از آنجانب مخالفان نیز با استعداد تمام رو بمقابله آوردند سلطان در میمنه مجلس رفیع
عادلخان و ملک فخر املک و امرای دیگر را تعین فرموده و در میسره برید ممالک ملک قاسم ترک و قدمخان
و جهانگیر خانزاد و برای کمک که هر طرف حاجت بکمک افتد مدد کند ملک قطب الملک را با لشکر خاص

لقد

مقرر نمود و خود در قلبگاه با سلاح داران ترک و خراسانی و افغان و دلیران هندوستانی استقرار
گرفت و مخالفان نیز تسویه صفوف پرداخته بجناب در پیوستند در خلال اینحال ملک فخر الملک صاحب
میمنه و ملک برید صاحب میسره بر مخالفان تاخته جمعیت مخالف پریشان ساختند امرای حبشی بشاهد
اینحال رو بقلب گاه سپاه ظفر پناه آورده جمعیتی را که در پیش قلبگاه بود متزلزل گردانیدند ملک
قطب الملک بمعاینه این تزلزل با خیل خاص بر افواج امرای حبوش تاخت و ایشان بمردانگی کارزار
نمود که سپاه حبوش رو بفرار آورد و ملک دینار در بند اسیری گرفتار شد من بعد سلطان بشفاعت
مجلس رفیع عادل خان و اعیان دیگر قلم عفو بر جرایش کشیده و غنایم مسترد گردانید و ملک قطب الملک را
زر و جواهر و خلعتهای نفیس و اسپان تازی و عراقی و فیلان کوه پیکر زیاده از قیاس مرحمت
فرمود و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی او را در نواقعه امیر الامرای جمیع ممالک تلنگانه ساخت و در حاکیر
قصبه کوتکیر و بعضی از ولایات تلنگ افزود ذکر قصه تادیب ملک قاسم برید در هنگامیکه
ملک قطب الملک وغیره از حضور مرخص شده بممالک خود ها مراجعت نمودند ملک قاسم برید
خلوت دار السلطنته از امرای ذی شوکت معتمد انگاشته و باقی اعیانرا با خود متفق ساخته بتعجیل تمام خود را
بحضور رسانید و متصرف امر وزارت و حکومت گردید بعد استقلال اکثر مقربان بارگاه سلطانرا بهانه
برانداخت و باستبداد تمشیت مهام سلطنت پرداخته سلطانرا بید خل مطلق ساخت و بمکر و حیله در
پی استیصال بعضی امرای اکبار که با او همداستان نشده بودند و بیقین میدانست که نخواهند شد شد
امرای عظام مثل مجلس رفیع عادلخان و دستور ممالک ملک دینار و ملک قطب الملک وغیره بعد
آگهی بر نمیعنی به پیغام باهم عقد اتفاق بسته و باجتماع عساکر پرداخته بعزم تنبیه ملک برید از ممالک خود ها

ردی توجه بدار السلطنت آورد و ندا آنرو باه خصلت بعد استماع خبر توجه شیران بیشه جلادت با تیغ و کفن
بخدمت سلطان آمده بصد عجز و زاری از کیفیت اتفاق امرا بر قتل او عرض نمود و استدعای عفو جرایم
کرد سلطان فریب خورده بر عجز و زاری او ترحم فرموده بوساطت جمعی از علما و سادات به ملک
قطب الملک پیغام داد که از لازمه فتوت و اطاعت آنفرزند سعادت مند که هیچگاه امر بمخالف
مرضی ما باشد از آنسعادت مند بظهور نرسیده انکه بپاس خاطر ما از سر تقصیرات ملک در گذشته
بنوعی سعی در اصلاح فساد آن مطیع فرمان بظهور رسد که امرا بمقامات خود باز گردند ملک قطب الملک
در خلوت پیغام سلطان بگوش همگنان رسانید امرا در مقام اطاعت سلطان آمده مصالحت بدینگونه
قرار دادند که برید دست از حکومت برداشته بجانب اوسه و قندهار که جاگیر اوست شتابد
و ملک قطب الملک و امرای دیگر بدیار خود مراجعت کنند و هر سال بدربار شهریار حاضر شده بجهاد
کفار هیچاکر مبادرت نمایند و بر بقول عهود و مواثیق بمیان آمد و چون بحسن سعی قطب الملک انجمن
مصالحت بوقوع پیوست و دشمنی ها بدوستی مبدل گشت سلطان در مقام نوازش درآمده
مملکت بقدر نگهداشت هشت هزار اسپ بر ولایت جاگیرش افزود و باقی امرا را به تشریفات
معمولی مخلع ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمود ذکر توجه ملک کامکار بجهت امداد
سلطان بهنگام نهضت بعزم جهاد با کفار هیچاکر چون سلطان در اواسط سنه ۹۰۸
ثمان وتسعمایه بموجب قرارداد امرای کبار با امرائیکه در پایه تخت بودند بعزم جهاد کفار هیچاکر نهضت
فرموده موضع اژکی را مضرب خیام ساخت ملک قطب الملک باستماع اینخبر با سه هزار سوار
و ده هزار پیاده و سی سلسله فیل به عسکر سلطان پیوست و امرای دیگر مثل مجلس رفیع عادل خان

فتح الله عماد الملک و دستور ممالک ملک دینار و سلطان احمد نظام الملک بحری نیز با لشکر و سپاه بسیار
ملحق گشتند و عواطف شاهی شامل حال آن امراشد سلطان بعد اجتماع امرا بصوابدید قطب الملک همدانی
عین الملک را با جمعی از امرا از راه کلبرگه پیشتر روان فرمود تا بولایت بیجانگر درآمده فتح باب قتل و غارت
نمایند و متعاقب سلطان نیز بحرکت آمده ظاهر قلعه رایچور را مضرب خیام نصرت فرجام ساخت و فرمود
تا مردان دلاور بمحاصرهٔ قلعه پرداختند شرکان هراسان شده بذریعهٔ زر بسیار و جواهر بیشمار و قبول
نمودن باج و خراج مُتامن گشته تفویض قلعه نمودند سلطان حکومت قلعه رایچور و مدکل با توابع و مضافات
که بدست تصرف اولیای دولت آمده بود بمجلس رفیع مرحمت فرمود و امرا را از پیشگاه حضور خلعتها
مکرمت شده بممالک ایشان رخصت انصراف ارزانی گشت ذکر قصهٔ استخلاص سلطان از دست
تلنگیان و تسخیر بیدر در ۹۰۹ تسعه و تسعمایه چون مسند عالی ملک قاسم بریدشاهی بیدر
مخصوص بجانب بیدر مساعدت فرمود و لشکر افزود در حضونیت فرصت وقت غنیمت دانسته با لشکر
بسیار باتفاق امرا که با او یار بودند متوجه دارالسلطنت بیدر گردید و در نهم ذیحجه سنه مذکور بظاهر بلده رسیده
بمحاصره پرداخت و نائره جدال و قتال ملتهب ساخت چون باب الفتح مسدود دید و مدت محاصره بطول
انجامید مستحفظان قلعه را بموا عید فریفته تا ابواب قلعه کشوده آن روباه خصلت را با سپاه اندرون
قلعه درآوردند بعد ورود در قلعه بر سر خانجهان که خیرخواه سلطان و بدخواه او بود تاخته او را بقتل رسانیدند
و بر مسند وزارت و حکومت متمکن گشته سلطانزاده را در امور سلطنت بیدخل مطلق گردانید مجلس رفیع شنیدن
این خبر نا ملایم بار دیگر بارسال رسل و رسایل در باب استخلاص شهریار و دفع آن متمرد غدار امرای کبار
مثل سلطان احمد بحری و فتح الله عماد الملک و دستور ممالک و ملک نامدار قطب الملک را مشغول ساخت

و لشکر بسیار غرا هم آورد چون امرا بظاهر دار السلطنت رسیدند آن ستمگر و نیز با عساکر خود سلطان را خواهی
نخواهی همراه گرفته از شهر بیرون آمده رو بمصاف آورد در اوّل وهله سپاه ملک برید با سلحداران
سلطانی و باقی امرا به هیئت اجتماعی بر لشکر امرا و خوانین نامدار حمله آوردند و تزلزل در بنای ثبات
انداخت شدت عرق جلادت و شجاعت قطب الملک بمشاهده جرات سپاه مقابل بحرکت آمد و
با جمعی از دلاوران معرکه گیر بر قلب سپاه ملک برید زد و حیدر خان سرنوبت و جمعی کثیر از بهادران
لشکر برید را بر خاک هلاک انداخت از کشته شدن حیدر خان پشت استظهار قاسم برید شکست
خورد امرا میدان قطب الملک و مجلس رفیع و دیگر امرای عالیشان ندانسته فرار را موجب سلامتی
خود پنداشته بجانب اودسه و قندهار بگریخت بعد ازان امرای سلطان حاضر شده اظهار خلوص بندگی نمودند و سبب
توجه خود ها بدار السلطنت که استخلاص سلطان و دفع شر برید طرید بود معروض داشتند و سلطان را
بر سریر سلطنت متمکن گردانیده و بشمول عواطف خسروانه شده بدیار خود ها مراجعت نمودند **ذکر قصه**
توجه سلطان بتادیب عادلخان صاحب تاریخ قطبشاهی آورده در اواخر سنه ۹۱۰
نه صد و ده هجری بسببی از اسباب بر خاطر همایون سلطان گرد کدورت و ملال از جانب مجلس رفیع
عادلخان نشست و چون بامداد امر اچنانکه پیش ازین مذکور شد بر سریر سلطنت متمکن گشته
برای تنبیه و تادیب او برخواست مراد صاحب تاریخ قطبشاهی از سبب وحشت سلطان محمود در مذهب
اثنا عشریست چه در ینوقت عادلخان باعلان مذهب امامیه پرداخته خطبه بنام نامی ائمه اثنا عشر علیهم
صلوات الله الملک الاکبر مزین ساخته نام اصحاب را برانداخته بود و اینمعنی بر خاطر ملک برید که در تسنن
تعصب داشت بسی گران آمده سلطان محمود را برآن داشت که بامداد امرا عادل خان را بردارد چنانچه بعد ازین
بالتفصیل

به تفصیل زبان زد کلک و قایع رقم خواهد گردید القصه سلطان محمود قصوا بدید امیر برید از قطب الملک
و ملک فتح الله عماد الملک استعانت نمود و بهر یک ازین دو امیر نامه مشتمل بر مراتب امداد درین مهم
نوشت عماد الملک از هراس عادلخان در اعانت تساهل ورزید و قطب الملک بپاس حقوق خداوندی
با سپاه کینه خواه خود را بحدود سلطان رسانید شهریار از رسیدن ملک نامدار قوی دل گشته عنان
عزیمت بصوب بیجاپور معطوف گردانید مجلس رفیع صلاح کار در آن دید که بوساطت قطب الملک
اصلاح این فساد نماید بنا بر این مراسلات محبت سمات مشتمل بر معاذیر دلپذیر بصحوب رسولان
شیرین زبان بملک قطب الملک فرستاد و از راه مروت امرای دیگر را با خود متفق ساخته
شفیع عفو جرایم مجلس رفیع گشت سلطان از سر تقصیر او در گذشته بمستقر سلطنت محمد آباد بیدر رخصت
نمود و امرا را رخصت معاودت بمحالات اشیان ارزانی فرمود محمد قاسم فرشته قصه توجه سلطان
بجهت تادیب عادلخان بدینگونه ترقیم نموده که در سنه عشر و تسعمایه امیر برید پسر ملک قاسم برید بعد
فوت پدر خود بر مسند وزارت و حکومت بجای پدر بنشست و همچون پدر خود سلطانزاده را در امور پادشاهی
ید خل مطلق ساخت مجلس رفیع عادلخان فرصت یافته متوجه کلبرگه شده و با احمد عین الملک مصاف نموده
و دستور دینار را کشته اقطاع او را متصرف گشت و در بیجاپور اعلان مذهب اثنا عشری نمود
بنابرین اهالی دکن سنی مذهب از و کرفته خاطر گشتند و سلطان بتکلیف امیر برید بملک قطب الملک همدانی
و فتح الله عماد الملک و خداوندخان نوشت که در ینوقت عادلخان پا از جاده اطاعت بیرون نهاده
اعلام مخالفت مذهب اهل سنت و جماعت برافراشته باید که بمجرد وصول فرمان سعادت نشان
متوجه درگاه شوند و در حاشیه هر یک از آن فرامین بقلم جلی بخط نستعلیق این بیت نوشت

بلیت باسباب شوکت چنان غرّه شد که خورشید در چشم او ذرّه شد ملک قطب الملک
باجمعی از امرای تلنگ بی توقف متوجه دارالسلطنت گردید و عماد الملک و چند اوندخان تساهل ورزیده
پیش آمدند سلطان و امیر برید مضطرب شده کس نزد ملک احمد فرستادند و طلب اعانت نمودند ملک احمد
و خواجه جهان دکنی باجمعیت فراوان بجانب بیدر روان شدند و به سلطان پیوستند عادلخان صلاح
جنگ ندیده ساغر و حسن آباد وغیره اماکن بفخر الملک ترک سپرده و پسر خود اسمعیل را که شیرخواره بود
همراه کمال خان سرنوبت دکهنی و دیگر امرای معتمد معه فیل و خزانه به بیجاپور فرستاد تا بقلعه درآمده
بضبط مملکت کوشند و خود با پنجهزار سوار جریده کارآمدنی متوجه برار شد سلطان و امیر برید و ملک احمد
نظام الملک بحری و قطب الملک تعاقب او نمودند تا اینکه بکاویل که متعرّ فتح الله عماد الملک بود
رسیدند عماد الملک صاحب خرد صلاح وقت در حمایت عادلخان ندیده اورا شاره کرد که
عازم برهان پور شود تا من بعد بحسن تدبیر رفع این فساد بعمل آید عادلخان چه بالاتیما او به برهان پور
رفت و عماد الملک بملک احمد و قطب الملک پیغام داد که امیر برید که عقلا او را روباه دکن میخوانند
میخواهد که عادلخان را به بهانه از میان برداشته متصرف اقطاع بیجاپور شود و خردمندان بهتر
میدانند که چون او قوی گردد و سلطان در دست او باشد نتیجه اش بجز اضرار دیگران چه خواهد بود
صلاح در آنست که شما ها بممالک خود مراجعت نمائید تا من سلطان را برگردانم آن هر دو بفریب
عماد الملک بمشورت سلطان فی الفور کوچ کردند و راه ممالک خویش پیش گرفتند و علی الصباح
عماد الملک عرایضه نوشت که صلاح دولت در آنست که سلطان بمستقر سلطنت مراجعت فرماید
و از سر عادلخان درگذرد سلطان قبول این امر نموده و باغوای امیر برید خواست که بر بیجاپور لشکر کشد

تصرّفِ اسماعیل عادلخان برآورد درین اثنا عادل خان برمراجعتِ ملک احمد و قطب الملک الهی یافته
بسرعتِ تمام از برهان پور خود را بعماد الملک رسانید هر دو باتفاق هم متوجه لشکرِ سلطان شدند
امیر برید چون تابِ مقاومت در خود ندید جریده شده احمال و اثقال را گذاشته و سلامتی را مغتنم
انگاشته در رکابِ سلطان خود را به بیدر رسانید و عادلخان و عماد الملک اردوی سلطان را تاراج
کرده بمستقرِ خویش شتافتند و بعد ازین اتفاقیه بعرضِ وقوع آمد از وفاتِ یوسف عادلخان در سنه ۹۱۶
اربعه عشر و تسعمایه و فوت فتح الله عماد الملک و خواجه جهانِ دکهنی در سنه ۹۱۶ ست عشر و تسعمایه باجل
طبیعی و عروجِ اولیای شان برمعارجِ فرمانروائی و نواختنِ امرا کوسِ سلطنت در ممالکِ خود
و عاید شدنِ وهن بپادشاهیِ سلطان محمود شاه بهمنی صاحبِ تاریخ فرشته بقید قلم آورده

ذکرِ کیفیتِ احوالِ سلطان محمود بهمنی

ملخصِ سخن در بیانِ این کیفیت بموجبِ نوشته
محمد قاسم فرشته انکه او پست فطرت و خفیف العقل و عیش دوست و فراغت طلب بود و
بنا برخفتِ عقل بتلبیسِ دشمنانِ دوست نما بلا تامل مصدرِ امورے که موجبِ تزلزلِ اساسِ سلطنت باشد
میشد اخر الامر امیر برید او را آنچنان مقید کرد که دیگر مجالِ فرار نیافت چنانکه قبل ازان فرار نموده پیش یلک برید
آمده بود و به تنگیِ معاش گرفتار گشت و قطب الملک همدانی که بقطب شاه موسوم گشته فطرسوابق حقوق در ذمه
نجفیه مبلغ پنجهزار رهون مادام الحیات برای او مقرر ساخته و سلطان محمود در بست و چهارم ماه ذیحجه سنه ۹۲۴
اربعه وعشرین و تسعمایه در ایام بی اختیاری بعلتِ بیماری پهلو بر بسترِ ناتوانی گذاشته رختِ سفر
ازین رباطِ دو در بربست و مدتِ سلطنتش با وجودِ ضعف و تزلزل سی و هفت سال و بست روز بود
و این بیت از وست بلیت در بحرِ غم فتادم و امواج بیحد تا چند دست و پا نزنم یا علی مدد ذکرِ

احوال احمد شاه بهمنی بعد فوت سلطان محمود امیر برید خلف صدق او احمد شاه بهمنی را
برتخت پادشاهی نشانید و چون او نیز همچو پدر خود عیش دوست و فراغت طلب بود و شراب
و شاهد آنچنان مشغول که لحظه او را هوشیاری دست نمیداد بنابرین امیر برید خانه مشتمل عمارات شاهانه
و آب روان و درختان سوزن دلکش بهجت سکونتش مقرر کرده تاج مرصع بهمنیه و طنبور و بساط و صراحی
و قدح سلطان محمود که همه مرصع بود باو بگذاشت و هر روز اسباب عیش بقدر لابد برای او مهیا می کرد
و موکلان بر او گماشته نمیگذاشت که از آن عشرتخانه که فی الحقیقه همچون دنیا در حق مومنان زندان بود
پا بیرون نهد و بعد دو سال و یکماه در سنه ۹۲۶ سبع و عشرین و تسعمایه بزهر پاجل طبیعی درگذشت **ذکر**
علاؤالدین شاه بهمنی بعد رحلت احمد شاه امیر برید برای صلاح دولت خویش پسر او علاءالدین
شاه بهمنی را به سلطنت نامزد کرد و او برخلاف جد و پدر خود مرد خردمند و شجاع بود و رشید و صالح و اصناع
هرگز پیرامون شراب نگشته و بنابر هوشمندی در صدد استخلاص خود گشته بفروتنی و مدارا در آمده مثل امیر برید
روباه خصلت را فریب داده خود را که بقید قید او بود مطلق ساخت و میخواست که بحسن تدبیر استیصال
آن دشمن خانگی نماید و هرچند در تدبیر قصوری نکرد اما تقدیر مساعد تدبیر نشد و مدتی در زندان شده خفته
از قید هستی بیرون آمد **ذکر ولی الله شاه بهمنی** بعد از رحلت علاءالدین شاه بهمنی امیر برید خطبه
بنام ولی الله ابن سلطان محمود بهمنی خواند و او را موسوم بسلطان کرد و بعد چندی که بهجت استخلاص خود
در ظاهر با خلاص با امیر برید پیش آمد و در باطن بدفع او ساعی گشت برید مکنون ضمیرش بفراست یافته با جناب
مهیان دریافته او را در حرم خود مقید نمود و بعد چندی میلی بمنکوحه سلطان ولی الله پیدا کرده او را مسموم
ساخت **ذکر کلیم الله شاه بهمنی** بعد ازان برادر کوچک او کلیم الله را که دخترزاده عادلخان بود

سریر سلطنت نشانید و او را بجز نام پادشاهی چیزی دیگر نصیب نشد و چون در سنه ۹۳۲ اثنی و ثلاثین و تسعمائه
که بابر پادشاه از کابل بهندوستان آمد و بدین سلطنتش عالمگیر گشت و سلاطین دیگر مثل اسمعیل عادلشاه
و برهان نظام الملک و سلطان قلی قطب الملک عرایض اخلاص مرسل درگاه او کردانیدند او نیز عریضه مشتمل
بمکنونات ضمیر خود ارسال نمود از نا مساعدت تقدیر این مضمر بدون حصول ثمر مظهر گشت اخرالامر سلامتی
در فرار دیده در سنه ۹۳۴ اربعه و ثلاثین تسعمائه بجانب بیجاپور گریخت چون خالوی او اسمعیل عادلشاه قصد
کرشن او کرد با ده هزار سوار به احمدنگر فرار نمود برهان نظام الملک اگرچه در اوایل دقیقه از تعظیم و تکریم او فرو
گذاشت نکرد هرگاه سلطان کلیم الله در محفل او آمده می نشست او دست بسته پیش روی او می ایستاد و انجام کار
بگفته شاه طاهر از تعظیم گدائی باز آمده او را در مجلس خود نمی طلبید تا اینکه سلطان کلیم الله در همان سنوات
بزهر پاجل طبیعی در احمدنگر فوت شد و تابوتش به بیدر بردند بعد سلطان کلیم الله هیچکس از خاندان سلاطین
بهمنیه بنام هم موسوم بسلطان نگردید و دولت ایشان منقرض گشت و سلاطین دکن بخطابیه شدند
عادلشاهیه و نظام شاهیه و قطبشاهیه و عمادشاهیه و بریدشاهیه و احوال سلطنت هریک در کتب
تواریخ مذکور است **فصل دوم از باب اول** در بیان جلوس آن شهریار کامکار که اول
ملوک قطبشاهیه است بر سریر فرمانروائی ممالک تلنگ و موجب ترویج او مذهب اثنا عشری را تقریباً
ذکر سبب ترویج دو پادشاه دیگر برهان نظام شاه و یوسف عادل شاه آن مذهب را در عهد سلطنت
خودها و ذکر احوال آن شهریار ذوی الاقبال بر سبیل اجمال و تعمیر قلعه محمدنگر گولکنده **ذکر جلوس**
اورده اند که چون اختلال کلی در سلطنت بهمنیه راه یافت و امرای اطراف در محال خود اسم پادشاهی
و خسروی بخود منسوب کردند چنانکه ملک نظام الملک سلطان احمد بحری در ولایت جنیر و دولت ابا

علم استیلا افراخته و احمد نگر را بنا کرده مستقر سریر سلطنت خود ساخت و خطبه و سکه بنام خود در
و زینت داد و در مملکت بیجاپور و مرج و کوکن و توابع آن اسمعیل عادل خان که بوفور لشکر و سپاه
از دیگر امرای بهمنیه ممتاز بود بیجاپور را دارالسلطنت خود گردانید و استقلال خود باوج اعتلا رسانید
و عماد الملک در برار نوبت شاهی زد و الیچپور را مقر حکومت کرد و بر بدمحالک خراین و دفاین سلاطین
بهمنیه را متصرف شده فرمانروائی نمود و بعد زوال حکومت بهمنیه اسم شاهی و رسم صاحبکلاهی را
گردانید سلطان قلی اگرچه چندان ملک و حشم نداشت چراکه بر مملکت مفوضه سلطان محمود بهمنی که بنا
مقرر بود قناعت نموده و بپاس سوابق حقوق خداوندی و رعایت مراتب وفاداری بهیچگونه
معرض دیگر ممالک سلطانی نگشته بود بنا بر دلاوری و مردانگی ذاتی و حسن تدبیر و تحریم آسایش بر نفس خود
و نظر بر آسایش خلق الله و حمایت ضعفا و غربا و صیانت دین داوران از تعدی ظالمان و شرکافران
بتکلیف صلاح اندیشان متصدی امر سلطنت شد و خود را قطب شاه موسوم ساخت و قلعه مبارک
کولکنده را بنا نموده مستقر سلطنت گردانید و جهاد با کفار و تسخیر بلاد شان چنانکه بعد ازین بشرح
و بسط منتظم سلک تحریر خواهد شد پیش نهاد همت خود کرد و نیز چون بکرات و مرات از جانب عادلخان
و سلطان احمد بحری ملک موید را بجلوس و اظهار مراسم سلطنت اشعاری شده بود بنا برین بر تخت
فرمانروائی جلوس فرموده رسوم و آئین سلطنت ظاهر ساخت و بقول صاحب تاریخ فرشته طلوع ان
نیر اقبال بر فلک سلطنت بعد غروب کوکب حیات سلطان محمود بهمنی است و بقول صاحب
تاریخ فرشته در ایام حیات او که ستاره سلطنتش قریب افول شده بود در سنه ثمان و عشر و تسعمائه
بهرصورت او با وجود مملکت مختصر چنانکه باید و شاید در رواج و رونق پادشاهی کوشید و بخلاف

ملوک دیگر مثل عادلشاه وغیره سلاطین دکن بطریق پادشاهان ولایت پنج وقت نوبت نواخت
وخویش وقوم خود را بمناصب ارجمند مخصوص ساخت وبهر کدام فراخور همت او خدمتی وفهمی فرمود
ونظر بر حقوق تربیت وسوابق انعام سلطان محمود بهمنی پیوسته تحف وهدایای لایق وماه بماه نقود وافر
جهت او به بیدر مرسل میداشت وبعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی که او را مرشد زاده خود میدانست
در خطبه نام او را مقدم بر نام خود کردانید وبتدریج ومرور نام اصحاب ثلاث از خطبه ساقط ساخت وچون
برهانشاه بدلالت شاه طاهر در احمدنگر منابر را بخطبه مذهب اثنا عشری مزین کرد باستظهار او در غایت
اطمینان از جهت ایفای نذر شرعی که کرده بود شعایر مذهب جعفری برملا رواج داد وشرح این قصه
بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته انکه چون شاهزاده عبدالقادر برادر اعیانی شهزاده حسین به تپ محرق گرفتار
برهانشاه که فرط محبت با او داشت مضطرب گشته قاسم پیک حکیم ودیگر حکمای یونانی وهندیرا طلبیده فرمود
در معالجه این فرزند دلبند که جانم وابسته اوست مساعی جمیله مبذول دارید اگر دانید که پاره از حکم
مداوی در کار است پهلویم بشکافید وحکم برآورده در علاج او صرف نمائید هرچند حکما در علاج مرض میکوشیدند
اثری بر او مترتب نشد روز بروز زیاده شده کار بجائی رسید که برهانشاه از غایت اضطرار بکعبه بهامنه وعجائز
نذر وصدقات به تنخاهنا فرستاد وارکان کافر ومسلمان هیچکس نماند که در یوزه دعای خیر نکرد شاه طاهر
که همیشه در فکر ترویج مذهب اثنی عشری بود در ینوقت فرصت یافته معروضداشت که در شفای شاهزاده
چیزی بخاطرم رسیده لیک در اظهار آن صد هزار خطر می بینم برهان نظام شاه که در حصول شفای فرزند
باقصی الغایت می کوشید از شنیدن این خبر دست در دامن شاه طاهر مستحکم ساخته گفت انچه مرکوز
خاطر قدسی مآثر است بعرض بیان آری تامن در آن باب حسب الامکان جد وجهد بجا آرم وکدازم

که گرندی بذات قدسی صفات تو رسد شاه طاهر گفت از پیگانه اندیشه ندارم ازآن میترسم که موافق مرضی مبارک
نیامده من معاتب بل معاقب گردم برهانشاه پیش ازپیش مشتاق شنیدن شفای فرزند شده مبالغه
وابرام ازحد برد شاه طاهر جرات نموده بار اول همینقدر گفت عهد و نذر کنید که اگر شهزاده عبدالقادر شب شفا یابد
مبلغ گرامند در راه حضرات ائمه معصومین یا به اولاد ایشان که عبادت از سادات است واصل گردانند برهانشاه گفت
دوازده امام کیستند شاه طاهر بیان نمود اول ایشان حضرت علی مرتضی است داماد وابن عم حضرت محمد مصطفی
علیه الصلوات والسلام وشوهر فاطمه زهرا ودیگر حضرت امام حسن وحضرت امام حسین فرزندان حضرت بی بی فاطمه
علیها الصلوات والسلام وهمچنین باقی ائمه اثنی عشر علیهم السلام رایک بیک بنام وصفت خاطرنشان
کرد برهانشاه گفت من حرف دوازده امام ازوالده خود درایام طفلی شنیده بودم وبعدازآن این سخن نشنیده بودم
نرسیده بود مگر الحال که توگفتی هرگاه ما به تجناهنا زر فرستاده نذرها کرده باشیم چه شود که بنام فرزندان
مرتضی علی وبی بی فاطمه لوازم نذر بجا آوریم شاه طاهر چون اورا ملایم دید گفت مقصود محض نذر بنام ایشان نیست
مدعای من چیزی دیگر است اگر پادشاه با من عهد کند که اگر معروضات من موافق طبع همایون نباشد
مرا بجان امان داده مع فرزندان رخصت مکه ارزانی فرماید هرآینه مکنون خاطر خود عرض خواهم نمود برهانشاه
قبول این معنی نموده لوازم عهد وپیمان بجا آورد وبمصحف اقدس وبصیغه والله باالله قسم یاد کرده فرمود
که بتو آزار جانی نرسانم وپسندم که دیگری بتو تشویش دهد نظم بدارنده آسمان وزمین کزو پایه دارد
همان وهمین خدائی کزو هرکه آگاه نیست خرد را بدان هیچگون راه نیست که ازمانه نیستی
بجز لطف ومهر اگرازروش بازماند نسیچد چون خاطر شاه طاهر ازعهود شهریار ارد غنه
پرداخت زبان بدعای دوام دولتش گشاده گفت امشب که شب جمعه است پادشاه نذر کند که اگر

حضرت باریتعالی ببرکت قرب و منزلت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و دوازده امام
درهمین شب شهزاده عبدالقادر را شعانخشد خطبه بنام ائمه اثنی عشر خواند و در ترویج مذهب ایشان
بکوشد برهانشاه که اصلاگمان شفای فرزند نداشت و از حیات او مطلق مایوس شده بود از شنیدن
این خوشوقت گردیده در ساعت بآن نهسج که مذکور شد دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجا آورد
شاه طاهر بمنزل خود رفته در آنشب بکمال خضوع و خشوع بعبادت الهی مشغول شد برهانشاه در آنشب
نزدیک پلنگ عبدالقادر نشسته هرچند سعی نمود که لحاف بالای او اندازد که تصرف هوا نشود از حدت
حرارت و تواسه دست و پازده دور می انداخت برهانشاه گفت چنان معلوم میشود که عبدالقادر
همین امشب مهمان ماست آزار نکنید و لحاف از بالای پلنگ بزیر اندازید تا نسیم دنیا براو وزیده
ساعتی خوشحال باشد و قریب سحر همچنان نشسته ملول و محزون بود و سر بکنار پلنگ عبدالقادر نهاده
بخواب رفت در آن اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل می آید در هر طرف او شش کس اند برهانشاه
پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت این بزرگ را می شناسی که کیست حضرت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم است و آنها که در یمین و یسار اند دوازده امام هستند درین اثنا حضرت
رسالت پناه متوجه شده فرمودای برهان خدا تعالی ببرکت علی و فرزندانش عبدالقادر را شفا بخشید
باید که از کشته فرزندم طاهر تجاوز ننمائی برهانشاه از کمال بشاشت و خوشحالی از خواب برجسته دید
که لحاف بالای عبدالقادر است از والده عبدالقادر و دایه او که بیدار بودند پرسید که چرا لحاف او
پوشانیدید گفتند ما نپوشانیدیم همین لحظه لحاف خود بخود در حرکت آمده بالای عبدالقادر پوشیده شد
از مشاهده آنحال برما خوف و دهشت نوعی غالب گشت که قوت حرف زدن نماند برهانشاه

دست زیر لحاف کرده دید که اثر پت نمانده و بخلاف شبهای گذشته بخواب شیرین رفته
لوازم شکر الهی بجا آورده همدر آنوقت یکی از خدمتکاران حضور را لطلب شاه طاهر فرستاد اشخص
رفته حلقه بر در زد شاه طاهر که دستار از سر برداشته و جبین عجز و شکستگی بدرگاه سلطان بی نیاز گذاشته
شفای عبد القادر مسئلت می نمود از آمدن خدمتکار حضور مضطرب گشت که مبادا پادشاه از گفته او
آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد یا عبد القادر را اجل مقدر رسیده و آن نذر بر خود مبارک نداشته
باشد مقارن این خیال یکی دیگر آمد خوف و هراس بیشتر گشت خواست که از دیوار عقب خانه
فرود آمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت کس متعاقب یکدیگر بطلب آمدند شاه طاهر رضا
بقضا داده لوازم وصیت بجا آورد و اهل بیت را وداع کرده بخدمت شهریار شتافت چون خبر قدوم او
مسموع برهان شاه گردید بخلاف عادت تا دروازه استقبال کرده دستش گرفته بر بالین عبد القادر
برد و گفت انچه لوازم مذهب اثنی عشری است تلقین کن تا به آن تکلم نمایم شاه طاهر در آن باب مضایقه
کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال باز نماید انگاه این خاکسار انچه داند بعرض رساند برهان شاه
گفت این صبر ندارم نخست آن مذهب اختیار می کنم بعد ازان انچه دیده ام بیان نمایم شاه طاهر
باخلاصی که مرا در خدمت پادشاه است تا بر حقیقت اطلاع نیابم محال است که از لوازم آن مذهب معروض
دارم برهان شاه قصه خواب و حکایت لحاف بتمام باز گفت شاه طاهر باطمینان خاطر اسامی دوازده
امام و مناقب ایشان یک بیک مذکور ساخت گفت ارکان و قواعد این مذهب و ملت تولا
به اهل بیت و تبرا از اعدای ایشان است برهان شاه در آن سحر فیض اثر جام سرشار محبت
اهل بیت نوشیده بدین بیت ترنم گشت **بیت** چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند و شاهزاده حسین و عبدالقادر و والدهٔ ایشان پی پی آمنه و دیگر
فرزندان ارد کور و انانث و سایر حرم از آن شربت اعتقاد بهره ور و حلاوت اندوز گشته لوای
محبت اهل بیت پیغمبر برافراشتند و چون آفتاب خاور باتیغ و تبر از مشرق هدایت سر برآورد برهانشاه
خواست که خطبهٔ اثنی عشری خواند و نام صحابه کرام ساقط گرداند شاه طاهر از عجلت و شتاب مانع آمده
گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور این سنت را فاش کنند اول علمای چهار مذهب را
جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم هر کی اتفاق نموده یکی از چهار مذهب اختیار نمائید تا من آن مذهب را
اختیار و از مذهب دیگر احتراز کنم برهانشاه بگفتهٔ شاه طاهر عمل نمود و ملا پیر محمد استاد و افضل خان نائته و ملا
داود دهلوی و دیگر علمای چهار مذهب که در احمد نگر مجتمع گشته بودند هر روز در درون قلعه در عمارتیکه مدرس
شاه طاهر بود حاضر گشته با یکدیگر بحث می نمودند و هریک از روی جد و جهد بر حقیت مذهب خود براهین
اقامت کرده دلایل دیگران مزیف می ساختند و اکثر اوقات برهانشاه در آنمجلس حاضر گشته از آنکه
با اکثر علوم آشنا بود در صدد تمیز میشد و بعد از آنکه شش ماه اوقات ارباب علم و مسایل بر همینوال
گذشت برهانشاه بشاه طاهر گفت عجب صحبتی مشاهده میشود هرگاه حقیت یکی از مذهب و ترجیح آن
بر دیگری تشخیص نشود و هر کدام دعوی صحت ملت خود نماید من چگونه یکی از آن اختیار کنم
اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق و بطلان او نیز بخاطر آوریم شاه طاهر گفت یکمذهب دیگر است که
اثنی عشری میگویند اگر حکم شود کیفیت این را نیز بخاطر آوریم برهانشاه بدان اشارت کرد یکی از علمای
آن طبقه را شیخ احمد نجفی نگفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کردند او با علمای چهار مذهب معارض شد
شاه طاهر در تقویت او می کوشید و ایشان چون دانستند که شاه طاهر شیعه است همگی اتفاق نموده خصمانه پیش آمدند

اما اکثر اوقات ملزم گشته از مجلس برمیخواست رفته رفته کار بجایی رسید که شاه طاهر صحیحین و بسیاری
از کتب اهل سنت درمیان آورده بمبحث خلافت ابوبکر و حکایت طلبیدن دوات و قلم و قصه
باغ فدک و امثال ذلک مذکور ساخت برهانشاه چون دید که جمیع علما از شاه طاهر ملزم شدند حکایت
بیماری عبدالقادر و در خواب دیدن پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام را و قصه لحاف بتفصیل باز گفت پس اکثر
علمای مجلس و مقربان و غلامان هندی و ترک و حبشی و امیران و منصبداران و سلحداران را شاگرد شده
حتی چاروادران و فیلبانان قریب سه هزار کس مذهب شیعه در آنروز اختیار کردند و نام اصحاب ثلاثه
از خطبه انداخته باسامی سامی حضرات ائمه معصومین اکتفا نموده در پنج نهب راسخ شدند اما ملا پیر محمد استاد
و بعضی علما از مشاهده آن اطوار آشفته از مجلس بیرون رفتند و غوغا و شور عجیب در ساکنان احمدنگر افتاده
بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعصب وقت شب بمنزل ملا پیر محمد رفته گفتند مصرع ای باد
صبا اینهمه آورده تست این سید را که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه
ماهر بود زبان مردم معارض به بست و گفت اکنون در اینباب مصلحت چیست بعضی گفتند هجوم آورده
شاه طاهر را باید کشت ملا پیر محمد گفت تا برهانشاه در قید حیات است اینمعنی صورت نخواهد بست اولی آنکه
اول برهانشاه را از سلطنت معزول ساخته شاهزاده عبدالقادر را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را
جهت عبرت به سیاست غیر مکرر بقتل رسانیم القصه هجوم خلایق دکن بوقوع آمده ده هزار سوار و پیاده
همراه ملا پیر محمد محاذی دروازه قلعه نزدیک کالاچبوتره حاضر شده بقصد محاصره صفها آراسته شاه طاهر را
با فرزندان بموکلان سپرده قلعه عظیم قایم ساختند برهانشاه بر آنحالت واقف گشته بفرمود که دروازه قلعه مسدود
سازند و مردم بر برج و باره برآمده به توپ و تفنگ دفع نمایند چون غوغا از حد گذشت شاه طاهر

از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد شاه طاهر که در علم رمل شاگرد شمس الدین محمد
خفری بود در حال انداخته حکم کرد که دروازهٔ قلعه کشاده سوار شوند که همین ساعت قرین فتح و ظفر گشته
اعدا متفرق خواهند گشت برهانشاه بی توقف مسلح گشته با چهار صد سوار و یکهزار پیاده و پنج فیل سفید چتر
سبز و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمد و شاه طاهر آیهٔ سیهزم الجمع بر شست خاک خواند بجانب
اعدا انداخت و جمعی از لشکریان را فرستاد که نزدیک افواج مخالفان رفته بآواز بلند بگویند که هر که
دولتخواه باشد در ظل چتر فلک آسا حاضر شود و هر که حرام خوار است بملا پیر محمد کرومی منتظر قهر و سیاست
پادشاهی باشد چون لشکریان نفرموده عمل نمودند در لحظه امراء و سران سپاه امان خواسته بر کنار طرف انتساب
پیوستند و ملا پیر محمد با شصت نفر از سپاه بجانب منزل خود شتافت و برهانشاه ملک احمد تبریزی را
که از مقربان درگاه بود و خواجگی محمود را که از احفاد مرزا جهانشاه بود با بسیاری از مردم معتمد بر سر ملا پیر محمد
نامزد کرد تا او را گرفته آوردند برهانشاه حکم بقتل او فرمود شاه طاهر حقوق قدیم را منظور داشته شفاعت
کرد برهانشاه اگرچه از سر خون او در گذشت اما در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چهار سال بالتماس
شاه طاهر از آن بند نجات داده بار دیگر بمسند قرب و عزت متمکن ساخت و در جائیکه خواجه دیده
دست ارادت بشاه داده بود عمارتی عالی بنا کرد و در موضعیکه مدرس شاه طاهر بود حسین نظام شاه در عهد خود
مسجدی از کچ و سنگ بنا نموده در اوایل پادشاهی مرتضی نظام شاه بسرکاری قاضی بیک طهرانی
باتمام رسید و جامع این حکایات محمد قاسم فرشته می گوید که خواب دیدن برهانشاه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم را شبیه است بخواب غازانخان پادشاه ایران و شیعه شدن او چه اتفاق مورخین
ایران و توران است که غازانخان بعد از آنکه مسلمان شد دو مرتبه حضرت رسالت پناه علیه

افضل الصلوات را بخواب دیده و در هر دو مرتبه حضرت امیر المومنین یعسوب المسلمین علی ابن ابیطالب
علیه الصلوات والسلام همراه آن مسند نشین بارگاه نبوت بود حضرت خاتم الانبیا تعریف عترت
طاهره کرده گفت که نسبت با اهل بیت من طریق اخلاص مسلوک داری و پیروی ایشان کرده
سادات را کرامی داری ازین سبب غازان خان محبت اهل بیت پیغمبر اخر الزمان علیه الصلوات
والسلام در صفحه خاطر نقش فرموده نقبا و سادات کربلا و نجف را کرامی داشت و شیعه مذهبان را مقرب درگاه
ساخته بخدمات و مناصب مناسب سرفراز فرموده و در بعضی از تواریخ نظر آمده که غازانخان اکثر اوقات بزبان
می آورد که من منکر اصحاب نیستم و بزرگی ایشان اعتراف دارم اما چون رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
در تاسیس قواعد محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت انتساب دیازده فرزند او سفارش کرده
است انچه لوازم اخلاص و خدمتگاریست با ایشان بیشتر بجا می آرم و غازانخان ارنکال محبت که با اهل بیت
داشت در حین فوت برادر خود الجایتو سلطان را که سلطان محمد خدابنده شهرت دارد بمحبت اهل بیت
وصیت فرموده آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذهب شیعه اختیار کرده و نام دوازده امام در خطبه و
سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را از خطبه ساقط ساخت بعد ازین رویا محمد قاسم فرشته
در دریای حیرت غوطه خورده می گوید اگر مذهب امامیه حق است احوال دیگر مذاهب چون خواهد
بود و اگر مذهب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در ترجیح
آن مذهب چه معنی دارد اللهم افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت
خیر الفاتحین القصه در سنه اربع واربعین وتسعمایه برهان نظام شاه بدلالت وارشاد
شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار نموده نام اصحاب ثلاث از خطبه بینداخت وچون شان حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روز محشر سبز خواهد بود چنانکه شیخ سعدی شیرازی می فرماید بیت

هر که در سایهٔ آن سرو سهی قد باشد جایش زیر علم سبز محمد باشد بر همین منوالی شاه طاهر چتر و رایات

خود سبز گردانیده و چون در مقام ترویج مذهب جعفری بود و وظایف اهل سنت موقوف نموده بشیعه

مذهبان داد و چهار دیواری در مقابل احمد نگر از کچ و سنگ مدرسه مانند ساخته آنرا لنگر دوازده امام

نام کرد و قصبهٔ چپور و سیور و راسته پور و چند قریه دیگر وقف آن کرده هر روز دو وقت آش پخته

بمومنان میداد و شاه طاهر همگی همت بر رفعت خانهٔ نظام شاه گماشته در صدد آن شد

که محبان خاندان رسالت را از اطراف و اکناف در آمد و لنگر خانه جمع آورد پس از خزانهٔ پادشاهی

زرها بعراق و خراسان و فارس و گجرات و اگره فرستاده طالب قدوم مردم صاحبکمال شد و در

عهد سلطنت ابوالمظفر مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه ابن برهان نظام شاه رواج مذهب

اثنی عشری بکمال رسیده سادات و محبان اهل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشتند و چندین قریه

و قصبه اضافهٔ وقف علما و سادات و مستحقین شد و صاحب تاریخ قطب شاهی از کتاب مرغوب القلوب

نقل میکند که صدر جهان از زبان ایلک مومیدی حکایت می نماید که سلطان محمود شاه بهمنی را با ارباب

تهوّر و مردانگی محبت بسیار بود و در تربیت آنجماعه کوشش می فرمود چون در چند جا شجاعت

ما را مشاهده نمود قابلیت ما را لایق امارت ارآسته چندیرکنه از ولایت تلنگانه

بما داده رخصت انصراف ارزانی داشت و ما جوانان بهادر و دلاور را هر کجا که دیده یا شنیده بودیم

قول داده آورده آنقدر انعام و اکرام در بارهٔ آنجماعه مبذول داشتیم که اکثر جوانان چالاک و متهوران

بیباک که در خدمت امرای سلطان بودند از استماع آوازهٔ آن نوازشها بخدمت ما رجوع کردند

و چون هر مرتبه که امرای دکن بهر بهانه آهنگ جدال و قتال مینمودند بتوفیق ملک علام رحیم
رعایت حقوق نمک و سوابق انعام سلطان عالیمقام امداد و اعانت مدتش بر ذمه همت
لازم دانسته بر معاندان که در نهایت قدرت و قوت بودند ظفر می یافتیم جناب سلطانی
را نهایت محبت نسبت باینجانب دست داده دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم مهمل و معطل نمیگذاشت
تا انکه احوال سلطنت آن پادشاه بواسطه اهمال و اغفال به پریشانی انجامید و ملک قاسم برید
خدمتش را بگوشه عزلت نشانید و امرای سلطانی ممالک را در میان یکدیگر منقسم ساختند در این وقت
مکرر از جانب نظام الملک سلطان احمد بحری و اسمعیل عادلخان و علاء الدین عماد الملک مکاتیب
بهجت اسالیب میرسید که از ممالک سلطان انچه بولایت ایشان بسمت قربی باشد بایشان
آن برادر امر فرمایند تا کماشتگان متصرف گردند و اگر احیانا از جانب سلطان کسی بمقام مزاحمت
درآید ما خود بکمال امداد نموده نخواهیم گذاشت که برخلاف مرضی اشرف بوقوع پیوندد و من خود اندیشه
می کردم که مملکت سلطان را بیرضای او قابض و متصرف گشتن نهایت نمک بحرامی است عاقبت
رای صواب نمای ما بر آن قرار یافت که اینولایت که تو داری سرحد مملکت ملکانه و ولایت
کفار است بهمین پرگنات که سلطان برضا و رغبت تو داده قانع شوی و شروع در تسخیر ولایت
کفار نمائی که اگر پادشاه حقیقی جل جلاله خواسته باشد که ترا مملکت و سلطنت دهد در غزا و جهاد
کافران منظفر و منصور خواهد ساخت بنابرین اصلا چون امرای دیگر دخل در مملکت موروثی سلطان
نکردم و شروع در جهاد کفار نموده بتسخیر ممالک آنها پرداختم الحال قریب شصت سال باشد
که شب و روز با کافران غزا نموده بتوفیق و تائید او سبحانه از سرحد خود در نکل تا بندر مچلی پتن

وراج بندری قریب شصت هفتاد قلعه و حصار رفیع مستحکم مثل قلعهٔ کویل کنده و دیوار کنده و پانکل
وغیره بضرب شمشیر اندار بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آوردم و این فتوحات عظمی از یمن برکت آنست
که روزیکه ابتدای تسخیر ممالک کفار نمودم با خود نذر شرعی کردم که اگر حق جل علا مارا بخلعت تونی
من تشا ملبس گرداند خطبهٔ دوازده امام علیهم الصلوات والسلام در تمام قلمرو خود اجرا نمود
مذهب محق صحیح خیر البشر و ابیه اثنی عشر علیهم الصلوات والسلام را در ینمملکت که هر گز نوبی از کلمهٔ اسلام
بمشام مردم اینملک نرسیده رواج دهم و وقوع اینخیال پیش از ترویج شاه اسمعیل صفوی است
مذهب جعفری را در مملکت ایران ما کسی را نخاطر نرسد که من تقلید آنشاه غفران پناه کرده ام بل در عهد
سلطنت سلطان یعقوب صفحهٔ خاطر را بمهر مهر ائمه اثنی عشر علیهم السلام مسکوک گردانیدم و مذهب آبا
واجداد عظام ما مذهب سدید شیعه است و بعد ازین فرمود که اینک عمر قریب بصد سال رسیده
الحمد لله که اکثر اوقات بغزا و جهاد کفار مصروف گشته و اگر در عنفوان جوانی اقدام بر معاصی شده باشد بتوفیق
او سبحانه از جمیع ذنوب توبه نصوح واقع شده اکنون مکنون ضمیر آنست که بقیهٔ عمر بطاعت و عبادت و تلاوت
قرآن مجید و صحبت سادات و علمای سعید مصروف گشته از صواب بشهداء محروم نمانم و چنانکه این شاه
دین پناه جهت ایفای نذر شرعی ترویج مذهب اثنی عشری در ملک تلنگ نمود همچنین یوسف عادلشاه
در ولایت بیجاپور بحکم انکه ایفای نذر خود کند رواج مذهب جعفری داد **ذکر سبب ترویج یوسف
عادلشاه مذهب جعفری** اشرح اینقصه چنانکه صاحب تاریخ فرشته بعقید قلم وقایع رقم آورده
انکه یوسف عادلشاه در سنه ثمان وتسعمائه مجلس عظیم ترتیب داده مرزا ابراهیم بیگ وحیدر بیگ وغیره امرای
شیعه مذهب و همچنین سید احمد هروی صدر و دیگر علمای این مذهب را طلبیده فرمود که چنین

اراده کردم که بمرکز اصلی خویش یعنی مملکت روم مراجعت نمایم که ناگاه خضر علی نبینا و علیه السلام مرا
در عالم رویا مامور گردانید که بصوب هندوستان متوجه شوم و مژده سلطنت بمن رسانید باجذا
عهد کردم که اگر این رویا صادق باشد و دولت ریاست نصیب من کرده در ترویج مذهب ائمه اثنا عشر
کوشیده روش بنابر را بالقاب همایون ایشان مزین گردانم و همچنین و قتیکه تمراج و بهادر کیلانی
آشوب و غوغا در مملکت انداخته نزدیک بود که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من بیرون برند
آنرا از اثر عدم ایفا بعهد دانسته مجددا با واقف ضمایر و اسرار جل شانه عهد کردم که بعد از
فراغ خاطر ازان مهمات در ترویج مذهب شیعه بکوشم اکنون در بنیاب چه بمصلحت می بینید و چه میگوئید
حضار مجلس زبان بدعا و ثنای دوام دولت ابد پیوند گشاده بعضی تجویز کردند و برخی شرایط حزم و احتیاط
مرعی داشته معروض داشتند که بنای سلطنت بتازگی وقوع یافته و سلطان محمود وارث ملک هنوز
در میان است و اکثر امرای آنحضرت مثل ملک احمد و عماد الملک و ملک برید و غیره مردم از غریب و ترک
حبشی و دکهنی سنی مذهب اند احتمال کلی دارد که فتنه عظیم رو نماید و از صلاحیت اصلاح بیرون شود
یوسف ملک و ملت بر سبیل تامل و تفکر برده گفت من در بنیاب باجذا عهد کردم و او سبحانه مرا
باین دولت رسانیده هرگاه من بعهد وفا بکنم یقین که او نگهدار من خواهد بود اتفاقا در همان اوان از وفات
خبر رسید که شاه اسمعیل صفوی خطبه مذهب اثنا عشری خوانده آنمذهب را رواج تمام داد یوسف عادل شاه
که مرید آن خاندان بود از شنیدن آن خبر بیشتر از پیشتر ساعی گشته روز جمعه ماه ذیحجه سال مذکور در مسجد جامع
قلعه ارک بیجاپور خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم الشان مدینه بود حسب الحکم بالای منبر
شده نخست در اذان که شعار آنمذهب است در کلمه اشهد ان لا اله الا الله اشهد

ان علیاً ولی الله افزود و انگاه خطبه بنام نامی ایمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر خوانده
نام باقی صحابه را از خطبه بیفکنند و اولین پادشاهی است که در هندوستان خطبه اثنی عشر خواند
و مذهب شیعه رواج داد با وجود اینحال از غایت ضبط و هوشیاری جهال شیعه را یارای آنبود
که صراحتاً یا کنایتاً سخنی که موجب فتنه و فساد باشد بر زبان رانند ازین سبب تعصب از میان
فریقین مرتفع شد و علمای فریقین باهم همچو شیر و شکر آمیخته با طرز مناظرت در نوردیدند
و در مساجد هر یک بطرز و آئین خود عبادت معبود حقیقی کرده زبان بمذمت نمی کشود و اکابر دین
و مشایخ سجاده نشین از مشاهدهٔ این نظام و انتظام انگشت تعجب بدندان گرفته انمعنی را حمل بر اعجاز
خسرو عدالت پناه مینمودند و از اخلاف او ابراهیم عادلشاه ابن اسمعیل عادلشاه ابن یوسف عادلشاه
برخلاف کیش جدّ و پدر ترویج مذهب حنفی نمود و رواج پوشیدن تاج سرخ دوازده ترک که
در آنعصر از شعار سپاه شیعه بود و در عهد اسمعیل عادلشاه بتقلید و متابعت سپاه ایران جنود
غریب بیجاپور بالتمام تاج پوش بودند موقوف کرد چنانکه دفتر فارسی را برخلاف از مدت سابق
برطرف کرده هندوی ساخت و بهمانه رجوع کرده ایشانرا در مهمات دولتخانه صاحب دخل
گردانید و از امرای غریب غیر از اسدخان لاری و خوشکلای آقا دمی و شجاعتخان کرده همه را
از امارت معزول ساخت و باسدخان نیز فرمان داد که لشکر دکنی نگاهداشته شعار شیعه دور
گرداند اسدخان از جمله یکهزار غریب چهارصد مرد آنچنان نگاهداشته باقی ششصد نفر را برطرف
نمود اما تغیر شعار مذهب شیعه نا کرده همچنان در لشکر و اقطاع او در اذان کلمهٔ علی ولی الله می گفتند
و دست کشاده نماز می کردند ابراهیم عادلشاه بجز تغافل چاره نداشته اغماض عین مینمود آورده اند

که خلفِ صدق او علی عادلشاه که بحدّتِ ذهن وجودتِ فهم و شوخی طبع اتصاف داشت
چون بسنِّ رشد رسید روزی پدرش ابراهیم عادلشاه شکر و سپاس بجا می آورد که معبود حقیقی
مرا توفیق داده که از مذهب جد و پدر بری گشته دینِ حق یعنی مذهبِ امامِ اعظم اختیار کردم و شعائر
روافض برطرف ساخته اثری ازان نگذاشتم شاهزاده علی که در انمجلس حاضر بود بعرض رسانید
که چون ترک دین آبا شیوهٔ پسندیده است می باید که همه فرزندان چنین کنند ابراهیم عادلشاه
در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود دین پادشاه دارم بعد ازین با خدای سبحانه
اعلم است ابراهیم عادلشاه چون ازین جواب فهمید که شاهزاده علی شیعه است و این را حمل بر تربیت
خواجه عنایت الله شیرازی نموده و برا معاتب گردانید بعد از چند روز بفتوای علمای هند به قتلش مبادرت
نموده و ملا فتح الله شیرازی را بمعلمی شاهزاده باز داشت قضا را او نیز شیعه مذهب بود و از ملاحظهٔ
روزگار خود را حنفی مذهب باز مینمود نظر بر آن شاهزاده او را از جان عزیز داشته در تعظیم و تکریم او از حد
زیاده می کوشید اتفاقا در آن ایام از امرا و مقربان برهان نظام شاه بخفیه همزبان گشته چنان
قرار دادند که ابراهیم عادلشاه را بدستیاری چاشنی گیر مسموم ساخته برادر او علی ابن اسمعیل را به پادشاهی
بردارند و خطبه بطریق شیعه خوانده نام اصحاب ثلاث را مدکور نسازند چاشنی گیر که سنّی متعصب بود
در اواخر از موافقت ندامت کشیده کیفیت حال بحضور عدالت پناه معروض داشت و چون معلوم آن
عدالت پناه شد که ابتدا خان سالار نیز در آن امر شریک بود همه را بسزا رسانید و هر چند بکناهی
برادر او ظاهر بود لیک نبابر استیلای وهم او را از خود جدا ساخت و در زمانیکه عدالت پناه به تفرج
قلعهٔ برنالہ میرفت علی ابن اسمعیل با مال خطیر کریخته متوجه بندر گوه شد نبابر ین ابراهیم عادلشاه از فرزند

خود که با برهان نظام شاه در مذهب موافقت داشت و در عنفوان جوانی بود بغایت متوهم گشته او را موافق خود بقلعهٔ مرج فرستاد و بسکندرخان تهانه دار انحصار نوشت که در محافظت شاهزاده تقصیر نکند و از اختلاط با روافض مانع آمده نگذارد که در مجلس او سخنی از مذهب شیعه کسی مذکور سازد اتفاقاً تهانه دار و دادا و کاملخان دکنی که خواهرزاده اسمعیل عادلشاه بود مذهب شیعه داشتند بنا بر آن کمر خدمت و عبودیت شاهزاده بر میان جان بسته در استرضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم عادل شاه صاحب وقاش شد و خبر مرض سخت او انتشار یافت شاهزاده کاهی در اوقات صلوة خود بالای منبر برآمده بانگ نماز بطریق شیعه می گفت و کاه کاملخان را مامور میکردانید که باینمعنی قیام نماید ابراهیم عادلشاه از استماع این خبر وحشت اثر در حین بیماری اراده نمود که فرزند کوچک خود طهماسب را ولیعهد سازد اما چون مفهوم گشت که او هم بصدد چاشنی برادر بزرگ در مذهب تشیع کمال تعصب دارد بغایت اندوهگین گشته او را نیز مقید گردانید و در قلعهٔ بلکوان محبوس ساخته مهمات سلطنت را بتقدیر قادر بیچون تفویض فرمود و چون بتقدیر او سجانه نوبت سلطنت بعلی عادلشاه رسید فرامین سریع النفاذ بنام خطبای ممالک محروسه شرفصدور یافت که خطبه بنام نامی ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر بخوانند و موذنان در مساجد و معابد بلفظ اشهد ان علیا ولی الله داخل اذان سازند از بواسطه صیت منقبت ائمه معصومین و دعای دوام دولت خسرو عدالت آئین بر سر منابر بلند گشت و غنچهٔ تمنای موالیان اهل بیت بر کلبن مراد باحسن وجهی شگفت و مذهب جعفری در تمام مملکت بیجاپور شیوع یافت و شاه عدالت پناه جماعهٔ تبرائیان را وظایف مقرر کرده حکم فرمود چنانکه در مساجد بعد اذان تبرائیان باواز بلند بکار خود مشغول می گشتند و هرگاه پادشاه سوار میشد یا بار عام میداد چهل تبرائی پیش او بکار خود قیام می نمودند و باوجود این چون آن پادشاه اسیم

و نهایت عادل بود بمقتضای اینکه گفته اند که عدل حصاریست که با آتش سوخته نگردد و بمجنبق حوادث خراب نشود
آسیبی بجناب سلطانی نرسید بل ممالک محروسه معمور و آباد از گذشته حاصل آن بسمت تزاید پذیرفت
مخفی نماند که از سلاطین دکن ملک مؤید و برهان نظام شاه و یوسف عادلشاه اگرچه در ترویج مذهب اثنی عشری مساهم
هم اند اما ملک مؤید ابا عن جد شیعه مذهب و تمام اخلاف او نیز بر همین مذهب مستقیم بودند بخلاف برهان نظام شاه
که او بر همنوائی شاه طاهر علیه الرحمه و یوسف عادلشاه که وی بدلالت خواجه عماد الدین محمود اختیار مذهب تشیع
نمودند نیز از اخلاف یوسف عادلشاه ابراهیم عادلشاه تخلف از طریق جد و پدر خود نمود بالجمله چون یوسف عادلشاه
ترویج مذهب جعفری کرد امرای او دو فرقه شدند بعضی مثل دریاخان و فخر الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان
کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشی و شجاعتخان و شرزه خان و انکس خان و کهنی بمقتضای ناس
علی دین ملوکهم مذهب آنشاه معدلت گستر گزیدند و برخی مثل محمد عین الملک و اژدرخان کیلانی و آقا محمد ترک و
محمد سیستانی و دلاورخان حبشی خلاف ورزیدند و خواستند که ترک رفاقت آن شاه نمایند شاه عادل بمضمون
لکم دینکم ولی دین تسلی بخش خاطرشان شد و نگذاشت که رفاقت بگذارند و امرای سلطان محمود بهمنی مثل امیر برید
وغیره که تعصب در مذهب تسنن داشتند از ینمعامله نهایت رنجش بهمرسانیده در فتنه انگیزیها ساعی
گشته و اخوالامر سلطان محمود بهمنی را بجهت تادیب او متوجه ساختند سلطان از قطب الملک و عماد الملک
و خداوندخان حبشی استعانت نمود قطب الملک اگرچه هم مذهب آن شاه عادل بود اما بنابر اقتضای وقت
باعانت سلطان روآورد و عماد الملک و خداوندخان بمعذرت پیش آمدند و اعراض از اعانت سلطان نمودند
من بعد انچه بعرض وقوع آمد پیش ازین در قصه توجه سلطان محمود بهمنی بجهت تادیب یوسف عادلشاه
منظم سلک بیان گشت القصه عادل شاه بجهت اطفای نائره فساد به پسر خود اسمعیل نوشت که در بیجاپور خطبه بنام

بخواند و بعد رفع فساد چون داخل بیجاپور شد باز خطبهٔ اثنی عشری خواند و سید احمد هروی را با تحف
و هدایای هند مع عریضه مشتمل بر تهنیت و مبارکبادی و مبنی از اخلاص و خواندن خطبهٔ مذهب اثنی عشری
روانهٔ درگاه شاه اسمعیل صفوی کرد و بعدل و داد و معموری ملک پرداخت **ذکر مجملی از**
احوال ملک کامکار و تعمیر گولکنده و شهر آن او پادشاه شجاع بود و صاحب
فهم و فراست در محاربات بمقتضای صلاح وقت عمل می نمود گاهی کوی فتح و نصرت بچوگان جلادت
از میدان مبارزت می ربود و گاهی بخدعه بمصداق **الحرب خدعة** عمل میفرمود و گاهی
بمنطوق **الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین** جادهٔ سلامت می پیمود و چاره
فریب بر روی دشمن کشیده پس اگر او را غافل می یافت باز برسرش می تاخت و بکسر او بجز انکسار خود
می پرداخت والا حفظ خود مغتنم می انگاشت و هزیمت دشمن محمول بوقت دیگر میداشت القصه او
در ایام سلطنت بجهت اعلای اعلام اسلام بجهاد کفار پرداخت و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی قریب شصت
یا هفتاد قلعهٔ مستحکم مثل گولکنده و دیورکنده وغیره که بیان تسخیر بعض از آن در فصل سیوم بتفصیل زبان
قلم وقایع رقم گردیده مسخر ساخت و دست جود و کرم بانعام خاص و عام کشود و تالیف قلوب کافهٔ انام
خاصه مردان دلاور بوفور بخشش نمود از اینجهت مردم از اطراف خصوصاً مردان شجاعت پیشه روبدرگاه او
آوردند و لایتش آباد گشت و چون بیشتر پیش نهاد همت عالی او جهاد با کفار بیباک بود و فیمابین محل اصلال
آن شهریار و مملکت آن کفار خالی از مسافتی نبود رای صواب نمایش رهنمون آن شد که بعد تعمیر گولکنده
شهری بنا کرده شود تا اهل لشکر ظفر اثر پس از مراجعت در آن شهر فرخنده اثر فارغ البال و آسوده حال باشند
بنابرین بعد فراغ از تعمیر قلعه و حصار فرمود تا طرح احسن مبانی آثار در درون حصار مذکور قصور رفیع و بناهای منیع

ساخته‌اند و در یکضلع دولتخانه مسجد جامع طرح انداخته‌اند و در جنب آن حمامی ترتیب داده‌اند و در آن
حمام دلاکان مع لنگها متعین شده‌اند تا مردم آسایش یابند و بالجمله در اندک زمان شهری بطلوع خورشید
سواد متوجه آن شهر یا رصورت تعمیر یافت و از جهت خوش سوادی ممتاز از سایر بلاد گشت لله الحمد
علی هذه النعمه **فصل سیوم از باب اول** در ذکر وقایعی که بعد جلوس آن شهریار
بر سریر فرمانروائی تا انتقال او از نیمان فانی بعالم جاودانی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی
بوقوع پیوست **ذکر تسخیر قلعه راجکنده** چون آن ملک نامدار بعد فراغ از تعمیر قلعه و حصار
شهر کولکنده عزم غزا با کفار راجگنده نمود بصلاح و دید امرا و اتفاق سرداران روی توجه بجانب آن قلعه آورده
بمحاصره اش پرداخت بعد جنگ و جدال و شهادت رسیدن جمعی از غازیان اسلام و کشته شدن
بسیاری از ارکاوان وخیم انجام بعهده و قهر تسخیر آن قلعه نموده و نکٹی مانک والی آن قلعه را با کفار دیگر
که رفقای او بودند اسیر کرده بانتخانه مصحوب مستحفظان و رسولان روانه محمد نگر کرد و مردم قصبات و
اطراف که قریب آن قلعه بودند در سلک رعایا منسلک گردیدند و اظهار اطاعت نمودند **ذکر تسخیر**
قلعه دیورکنده بعد چندی از معاودت بمستقر سریر سلطنت باجتماع فنون پرداخته به تسخیر
قلعه دیورکنده که بر قله کوهی بود و بمزید استحکام از قلاع دیگر امتیاز تمام داشت متوجه شد
و امر بمحاصره فرمود بعد امتداد ایام محاصره و وقوع جدال و قتال فیمابین مجاهدان ضلالت پیشه
و کفار نابکار ضلالت اندیشه حسب فرمان واجب الاذعان غازیان اسلام جبراً و قهراً تسخیر آن قلعه
نمودند و بمنازل و معابد عبده اوثان و اصنام آتش زدند و از اموال و اسباب انچه نگاهداشتنی بود نگاهداشتند
و ما بقی را سوختند و بجای بتخانها مساجد بنا کردند و مؤذنان تعین نمودند و تمام رایان و چودهریان و گردنکشان

آن نواح با تحف و هدایا بآستان بوسی مشرف گشته باطاعت درآمدند و باج گذاری قبول نمودند ۵۰

و شهریار که فتح و نصرت یار او بود بدار السلطنت معاودت فرمود ذکر محاربهٔ شاه معدلت

گستر با راجهٔ پیجانگر چون مهیّان اخبار بخبر فتح قلعهٔ دیورکنده و استیصال کماشتگان کشن رای که

حکومت ملکانه و پیجانگر بل اکثر اقطار در دست تصرّف او بود و بکثرت حشمت و وفور سپاه از

رایان و راجه ها امتیاز تمام داشت به رای مذکور رسانیدند عرق حمیّت جاهلیت او بحرکت آمد

با سی هزار سوار و سه لک پیاده بعزم تسخیر و تخریب ولایات ملک نامدار از جای خود حرکت نمود

و جمعی از راجهارا با جمعیت بسیار بجهت غارت نمودن بعضی اماکن که واقع در سرحد بود پیشتر فرستاد

آنها بآن اماکن رسیده دست تعدی دراز کردند ملک نامدار از استماع این خبر وحشت اثر با پنج هزار

و سی هزار پیاده بصوب قلعهٔ پانگل توجه نمود سپاه مقدمهٔ لشکر کشن رای از دیدن به نزدیک رسیدن

بلشکر اسلام گریز برستیز برگزیدند و مجاهدان لشکر اسلام از عقب آن مخذولان شتافته هر کرا یافتند

به بئس المهاد فرستادند و آن کافر که بوفور لشکر و خزانه مغرور بود بعزم تدارک پیش آمده بجنگ درپیوست

از طلوع آفتاب تا غروب آتش جنگ و قتال مشتعل بود و بسبب تواتر حمله های کافران نزدیک بود

که حامیان اسلام مغلوب گردند ملک کامکار سلطنت فیروزی از بارگاه الهی بصد عجز و زاری نموده با

هزار و پانصد سوار که بجهت کمک مقرر کرده بود بر قلب سپاه کشن رای زده جمع کثیر را از پا درآورد و آن مدبر

بمشاهدهٔ این حال دست از اسباب شوکت و حشمت برداشته راه فرار پیش گرفت و هر جوقی از هر

طرفی بدر رفتند و اسیر بسیار و غنیمت بیشمار بدست اسلامیان آمد ذکر تسخیر قلعهٔ پانگل ملک

کامکار بعد انهزام کفار امداد سپاه خود را بخلعت های فاخره نوازشه به تسخیر قلعهٔ پانگل که در پیرامون

کثرت اشجار آنچنان بود که گذر باد در آنجا دشوار مینمود توجه فرموده بمحاصره آن پرداخت کشن رای
چون شنید که کار بر محصوران تنگ شده و عنقریب حصار مسخر اولیای ملک کامکار خواهد شد سمند سوار
و هزار پیاده تیزه گذار جهت شبیخون براه دوی آنملک فرستاد کفار در شب تار خود را بر لشکر نصرت اثر
زدند و از جانب دیگر اهل قلعه بیرون آمده لشکر اسلام را در میان گرفتند مجاهدان دین دست به تیر و کمان
برده در اندک زمان اکثر آن ملاعین بنا بود ساخته شد و بعضی را اسیر کردند
و بقیة السیف خود را به کشن رای رسانیده کیفیت حال تقریر نمودند بامداد آن ملک کامکار غنایم را
تسلیم امرا و سپاه کرده بعضی اسیران را که سیاست کردنی بودند پایمال فیلان گردانید و در تضییق
محصوران قلعه نهایت کوشید القصه تا دو ماه فیما بین جنگ و جدال بود چون محصوران را کار بجان و کار
باستخوان رسید حاکم آنحصار که یکی از اقوام کشن رای بود از روی تضرع کس فرستاده بجان امان طلبید و
مفاتیح حصار بکامگاران دولت تسلیم نمود ملک کامکار آن قلعه را مع مضافات بیکی از معتمدان تفویض فرمود

ذکر توجه ملک کامکار به تسخیر قلعه کهنپوره

شهریار کامکار بعد انقراغ خاطر از تسخیر قلعه پانگل
روی توجه به تسخیر قلعه کهنپوره که مابین پانگل و کولکنده واقع است آورده مخت کس نزد والی قلعه فرستاد
پیغام کرد که بر جان خود رحم آورده و زن و فرزند اهل قلعه را به اسیری نداده از قلعه بیرون آئی و قلعه را
تسلیم اولیای دولت نمائی آن بدکیش که بفرط استحکام قلعه مغرور بود چه آنکه قلعه بر جبل واقع شده دارد
جانب آن دو دره عظیم و درمیانه راهی بعرض یک کروه سر دو دروازه محاذی آن دو دره دو برج بود
که بغیر آن جای توپ گیر نداشت جواب بصدای توپ و تفنگ داد از شنیدن این جواب پرده
غضب ملک کامکار مشتعل شد بجانب آن قلعه حرکت نمود چون بظاهر قلعه مذکور نزول موکب جلال واقع

شد و بجانب قلعه امر بمحاصره و جدال و قتال فرمود و تا دو ماه آتش قتال ملتهب بود و هر روز جمعی از دلیران
جانبین کشته میشدند آخر الامر حسب فرمان واجب الاذعان توپچیان توپهای صاعقه کردار را در برابر ان
دو برج نصب کرده سر داده دند و با خاک سیاه برابر کردند و غازیان از اطراف حمله آورده دند و درین بین جمعی از ملازمان
از جانبی که صعود از آنجانب اصلا متصور نبود بالا برآمده تکبیر گفتند اهالی قلعه بمشاهدهٔ اینحال سراسیمه
امان طلبیدند بالجمله در آنروز بسیاری از مشرکان لعین بقتل رسیدند و زن و فرزند و مال و منال کفار بدست
غازیان نصرت شعار در آمد و بعد ازان امر ملک کامکار مساجد بجای تجانها تعمیر یافت و قلعه یکی از معتمدان
دولت معوض گشت **ذکر تسخیر قلعه کویلکنده و مراجعت بصوب دار السلطنت**
شهریار نامدار بعد فراغ از فتح قلعه کهنپوره متوجه تسخیر قلعه کویلکنده شده بمحاصره پرداخت
و چون مدت محاصره امتداد کشید و خلق بسیار از جانبین بقتل رسید روزی بفرموده ملک غازیان
اسلام بر کفار حمله آوردند و تا دروازه رفته با کافران دست و گریبان شده از رخنه ها که در حصار افتاده بود
خود ها را بدرون قلعه رسانیدند مقدمان و نایک داران کلید قلعه و خزانه این بلا زمان ملک سپرده
طالب امان گردیدند و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد ملک کامکار مقدمان اولات را
به تشریفات خسروانه مخلع گردانیده عنان عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت برتافت و بتعمیر بعضی مواضع
که از آسیب حوادث خراب شده بود پرداخت **ذکر محاربهٔ ملک کامکار با قوام الملک**
ترک آورده اند که قوام الملک ترک یکی از امرای سلطان محمود بهمنی بود بعد از رحلت سلطان قلعه و ملکند
و ملکور و بعضی پرگنات آنحدود را تغلب متصرف شده پنجهزار سوار و ده هزار پیاده فراهم آورده در هنگام
توجه ملک کامکار بجنگ کفار و تسخیر قلاع فرصت وقت غنیمت شناخته بعضی تجاریب ممالک محروسه

پرداخته بود ملک کامکار بعد مراجعت بمستقر سریر سلطنت رسولان دانا نزد او فرستاده اعلام داد
که بموجب کریمه انما المومنون اخوة مناسب حال امرای اسلام نیست که در مقام تعرض ممالک
یکدیگر درآیند با وجود انکه از قدیم الایام مبانی محبت و وداد فیما بین مستحکم لایق نبود که در غلبت روابط دوستی
و اتحاد را سسته بممالک محروسه درآمده انواع خرابی رسانند گذشت انچه گذشت اکنون مرجو و ملتمس
ازان امارت پناه انکه در تشیید مبانی دوستی کوشند تا من بعد سمند عناد در میدان فساد نتازد چون
قوام الملک بوفور سپاه و لشکر و حصانت حصار و کثرت اسباب سلطنت بغایت مغرور بود سخنان
مصلحت آمیز نشنید و مستعد ستیز گردید ملک کامکار بنا بر ضرورت دفع ضرر همت بر استیصال او گماشته
باجتماع عساکر نصرت مآثر پرداخته بعزم رزم رو بصوب ویکندل آورد قوام الملک یکمنزل باستقبال
شتافته در برابر لشکر ظفر اثر فرود آمد روز دیگر فتین بعد تسویه صفوف بجنگ درپیوست و از صبح تا
نصف النهار آتش کارزار در التهاب آورد ناخر الامر ملک نامدار با دو هزار سوار خونخوار خود را بر سپاه
مخالف زد و بساعدت بخت مظفر و منصور گشت قوام الملک برگشته بخت بسوی حصار خود برگشت
ملک نامدار ارام بمحاصره فرمود قوام الملک از استماع اینخبر هراسان شده دل از ملک و مال برداشته
از حصار فرار نموده التجا بعماد الملک والی برار برد و سپاه نصرت پناه بقلعه درآمده بضبط اموال و
خزاین او پرداختند و اکثر سپاه او از عرب و حبشی و دکهنی حلقه عبودیت در گوش کشیدند و ملک
نامدار حکومت قلعه ویکندل و ملکور معتمدان کاروان رواله نموده بمستقر سریر سلطنت معاودت فرمود

ذکر محاربه با عماد الملک چون قوام الملک که التجا بعماد الملک والی برار برده بود تحف
هدایای شاهانه از درو گوهر بحد بمتش گذرانیده و عجز و تذلل بغایت اظهار نموده و اعیان دولت را

بدرم و دیناری فریضه درخواست امداد و اعانت نمود عماد الملک جهت اعانت او ره نورد طریق مخالفت
و منازعت با ملک کامکار گردید شهریار از استماع این خبر رسولی نزد عماد الملک فرستاده پیغام کرد که چون
قوام الملک اعلام فتنه و فساد برافراشته همواره حوالی ممالک محروسه را تاخت نموده اذیت باهل اسلام
میرساند لهذا بمکرات رسولان فرستاده او را از ان افعال شنیعه منع نمودیم اما چون بهیچگونه فائده بر آن
مترتب نگشت تنبیه و توبیخش لازم دانسته سزای اعمالش چنانکه مشهور آفاق است خواهد گذاشت اکنون
مسموع میشود که پناه بآن سلطنت پناه برده طالب اعانت گشته است چشم داشت از آن سلطنت پناه آنکه
انخذول را از مملکت خود جاندهند تا در مصادقت مفتوح و راه فتنه و فساد مسدود باشد دیگر مشهود ضمیر انور
انکه ولایت هفت تپه را که خالصهٔ سلطان محمود مغفور بود و داخل ولایت برار نبود درین ایام متصرف آن متسلط
شده اند و بنا بر قرب جوار و اثبات بعضی حقوق بر ذمهٔ سلطان مغفور بآن ولایت اولی و احق باید که بپاس
اخلاص و رعایت حقوق آن ولایت تسلیم کماشتگان ما شود عماد الملک در جواب سخنان ناصواب بزبان
آورده در منازعت بر روی خود باز کرد القصه هر دو ملک تهیهٔ اسباب جنگ پرداخته باستقبال همدیگر
شتافتند و در ظاهر قلعه راکبر با هم مقابل شده صفوف لشکر را راسته بجنگ در پیچیدند اما چون
سپاه عماد الملک بسیار بود هر لحظه چونکه شکسته می شد جوق دیگر مدد میرسید و نائرهٔ محاربه از صبح تا
قریب عصر مشتعل گردید و بسبب وفور لشکر والی برار تزویک بآن رسیده بود که هزیمت بلشکر ملک کامکار
راه یابد بشاهدهٔ احوال ملک کامکار بنفس نفیس خود از یکطرف قلعه بر لشکر عماد الملک حمله آورد و اکثر امرا
و بهادران لشکر مخالف را طعمهٔ تیغ بیدریغ ساخت امرای آن شهریار که در میمنه و میسره بودند
بمعاینه آثار فتح بر لشکر دشمن تاختند تا انیکه عماد الملک و لشکریانش راه وادی فرار پیش گرفتند و بعضی از دالان

لشکر منصور تعاقب نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از سپاه نصرت پناه دست بتاراج برآورده
اموال و اسباب لشکر و شمن غارت نمودند و ملک مؤید بعد فراغ ازین مهم ولایت هفت شه را مشرف
شده بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود امرا و خوانین و لشکریان را که در جنگ آثار تهور و مردانگی
از ایشان بظهور پیوسته بود فراخور هر یک بخلعتها و نوازشها نواخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی نمود

ذکر تسخیر قلعه ویلکنده و محاربه ملک کامکار با شتانجان راجه کهم مشه

چون شهریار معاودت نموده سپاه را رخصت فرمود امرائیکه در دارالسلطنت جهت مهمات ولایات
توقف ورزیده بودند بعرض رسانیدند که شتانجان راجه کهم مشه کافر پیاکست و در ایام غیبت موکب همایون
فرصت غنیمت دانسته حوالی و اطراف سرحد ممالک محروسه را تاخت نموده خرابیها رسانیده است
و بآن اکتفا نکرده اکنون در مقام کارسازی جنگ است ملک کامکار چون برین کیفیت آگهی یافت در ساعت
باحضار امرا و سپاه حکم فرمود و در اندک زمان سپاه کینه خواه فراهم آورده در ساعت سعد بعزم استیصال
راجه مذکور که قوی پنجه بود و چند قلعه مستحکم مثل کهم مشه و ورنگل و ویلکنده در قبضه تصرف داشت و همیشه
دوازده هزار تفنگچی قدرانداز از ملازمانش بودند روی توجه آورده و بخت تسخیر قلعه ویلکنده را پیش نهاد همت عالی
گردانیده ظاهر آن قلعه را مخیم سپاه نصرت پناه ساخته امر بمحاصره فرمود بعد وقوع جدال و قتال و امتداد
مدت محاصره رای قلعه گشایش اقتضای آن نمود که سپاه کینه خواه بهیئت اجتماعی حمله آورده بهر تدبیر که ممکن باشد
بالای قلعه برآیند و برطبق این فرمان داده خود بدولت و اقبال دامن مردانگی بمیان زده و سپر بایدی
ایزدی بر سر کشیده رو بقلعه نهاد امرا و سپاه بمشاهده این حال از اطراف و جوانب خود ها را بپای حصار
رسانیدند هر چند اهل حصار در میدان ممانعت بپای جسارت پیش آمدند اما بخذلان اثری بر آن مترتب نیافتند

وشیران بیشه نبرد ببالای برج و باره برآمده اکثر را بقتل رسانیدند و از قتل بقیة السیف بموجب فرمان
ترحم نشان ملک مؤید دست باز داشتند و غنایم موفور و اصل خزانه عامره گردانیدند و شاه شجاعان از استماع
خبر تسخیر قلعه مذکور با لشکر فراوان بعزم رزم روی توجه بجانب لشکر ظفر اثر آورد و شهریار عزم آن ناکام
شنیده بدفع او متوجه شده قریب به لشکرش نزول اجلال فرموده بعد ترتیب آلات جنگ و تسویه
صفوف از جانبین دلیران هر دو لشکر قدم در میدان مبارزت نهادند از دست دوازده هزار تفنگچی
قدر اندازی که باشاره شاه شجاعان در کمینگاه بودند بسیاری از لشکریان اسلام شهید و مجروح گردیدند
ملک نامدار بمشاهده این حالت دلالت را کافی نموده با دو هزار سوار خونخوار بر قلب دشمن زد و تائید کردگار
آنچنان کارزار نمود که تزلزل در بنای ثبات لشکر دشمن راه یافت و شاه شجاعان مخذول بناچاری چاره بقاعی
در فرار دیده دست برداز ملک و مال و ننگ و ناموس گشت و غازیان نصرت شعار تعاقب نموده
بسیاری از آن نخبت برگشتگان را بقتل رسانیدند و سایر اموال و اسباب دولت و حشمت آن مدبر و لشکریانش
بحضور شهریار آوردند ملک کامگار بمراسم لشکر آفرید کار پرداخته مجموع غنایم را بر غازیان لشکر اسلام
قسمت نمود و فتحنامها در اطراف و اکناف روان فرمود

ذکر توجه شهریار ثوبت دوم بعزم رزم شاه شجاعان ناهنجار

آورده اند که چون شاه شجاعان از جنگاه گریخته خود را بقلعه
کهرمت رسانید براجهای ذو شوکت که لشکر بسیار داشت و اکثری از قلاع و حصار در قبضه اقتدار
شان بود پیغام داد که این صاحب قوت و شوکت که بفرط شجاعت و تائید رب العزت از سایر فرمانروایان
این بلاد امتیاز تمام دارد اگر چندی مهلت یابد و سلسله اتحاد و اتفاق در باب استیصال اینصاحب اقبال
از جوانب استحکام نیابد بقریب متصرف تمام قلاع و حصارهای ایملک خواهد شد آنگاه تدبیر کار ما پیش

نخواهد رفت اکنون در ماده صلح و جنگ ورد و قبول سخن صلاح اندیشان اختیار دارند راجها از این
پیغام عرق حمیت بحرکت آمد و با لشکر عظیم متوجه کهم متهه و رنگل شدند و شانجان شکست نصیب که
شسته عنان و شکسته رکیب از نبرد گاه فرار نموده بود با مداد راجها قوی دل گشته با لشکر بسیار و فیلان
اژدها کردار و پیادگان تفنگچی و کماندار روبمیدان جدال و قتال ملک کامکار آورده و چون مهیان اخبار
بسمع اجلال آن شهریار رسانیدند که کفار با استعداد تمام عازم جنگ شده اند ملک نامدار رایت فتح و نصرت
بجانب دیار کفار بقصد جهاد برافراخت و بعد طی مراحل ساحت کهم متهه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت
شانجان بعد از آگهی بر بیخیال با رایان و راجهای قوی پنجه و لشکر عظیم با استقبال شتافت چون بتقارب
عسکرین دست داد از جانبین بتسویه صفوف پرداخته باستعمال آلات حرب نائره جدال و قتال مشتعل
ساخته و دلیران هر دو سپاه داد مردانگی داده اند انجام کار خسرو نامدار از یمین و یسار حمله کوه شکوه بر سپاه
کفار آورده رایت غرور شان را نگونسار ساخت و تفرقه در لشکر ایشان انداخت راجها و از معرکه گریز
تا قشه راه گریز پیش گرفتند و مجاهدان در رکاب خسرو زمان تعاقب کافران نموده اکابر کفار را اسیر گردند
و اموال بسیار و اسباب بیشمار بدست آوردند و شانجان اعراض از مال و عیال و قلاع نموده پناه
براچند رو یکه از اعاظم راجهای مملکت ملکانه بود برد و اکثر قلاع که در قبضه تصرف داشت با بعضی از قلاع
دیگر مثل قلعه ایکیر و اندرکنده و نیالاکنده بلی تحت تصرف اولیای دولت قاهره در آمد ملک نامدار فتحنامها
باطراف و جوانب فرستاد **ذکر تسخیر قلعه کهم متهه** خسرو نامدار بعد حصول فتح و ظفر شانجان
به تسخیر قلعه کهم متهه که نهایت متین و مستحکم بود و تسخیرش خالی از صعوبت نبود توجه فرمود هندوی قلعه دار
آنجا در مخالفت کشاده و دروازه قلعه بسته مستعد جنگ شد ملک کامکار بنابر ترحم بر احوال بندگان خدا تا در
بلکه

جنگ شد ملک کامکار نیابر ترحم بر احوال بندگان خدا تا در جنگ ضایع نشوند بزدم قلعه پیغام داد که احوال
سردار شما شتانجان و راجهای دیگر معلوم همگنانست که بچه انجامید حالا بر جان و مال و زن و فرزند خود بخشود
و بمرحمت خسروانه امیدوار بوده خود را زیر سایه مرحمت خسروانه رسانند گهارسنخان شفقت آثار را در
دل خود جا نداده در جنگ و جدال زدند و شهریار نامدار از تمرد انجماعه زشت کردار را محاصره نمود و چند شبانروز
بغیر از صدای توپ و تفنگ پیامی درمیان نبود و هر روز جمعی از دلیران جانبین ره نورد وادی فنا می شدند
آخر کار رای صواب نمای شهریار اقتضای آن نمود که بهادران دشمن شکار بهیئت اجتماعی از اطراف
بجنگ در پیوسته جبراً و قهراً تسخیر قلعه نمایند نیابر این ملک نامدار با غاریان و مجاهدان ملت سپید ابرار
سپرها بر سر کشیده خود را بخندق انداخته از راه سنگین گیر برآمده و بهادران شیر صولت پای بر کشتگان
خود نهاده به نردبان و کمند بر آنحصار بلند عروج نمودند و بنیروی اقبال آن شهریار آنچنان قلعه محکم و حصار
سدود الابواب را مفتوح کردند و بحکم ملک کامکار ظفر یار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست
به نهب و غارت گشاده جمع دفاین و خزاین اموال و اسباب اندوخته سالها که در آن قلعه بود ضمیمه
خزاین ملک موئد گردانیدند و اهل و عیال شتانجان اسیر گشتند و بغیر بوده آن شهریار ساجد بجای معاند
کفره نیافت و جمع ولایات شتانجان و خیم انجام با ورنگل و توابع بتصرف ملک نامدار درآمد و برای تقسیم
یافت و متقدمان و رعایا مطیع و فرمانبردار شده به تشریفات سرفراز گشتند ذکر جنگ و جدال شهریار
با الکجارام چندر مشهور به کجپتی و غیره راجها و تسخیر تمام مملکت تلنگانه و توابع و لواحق
چون شتانجان انهزام یافته به الکجارام چندر پسر راجه کجپتی که فرمانروای بجبر و بر تلنگانه بود و ملک او در
تا اقصای بنگاله در تصرف داشت و کوندپلی مستقرش بود و در میدان نام آوری بکثرت لشکر و وفور خزاین

و سایر اسباب سلطنت از جمیع رایان کوی پیشی می ربود و بناه برده ما جرای خود بعجز و زاری تمام معروض نمود
و از قوت و شوکت ملک نامدار او را تخویف کرد که اگر در انتقام اهمال رود بیم دارند که زمان عیال و اطفال و مملکت
رای معظم و دیگر رایان پایمال حوادث گشته بتصرف املاک صاحب اقبال خواهد درآمد الحق راجه چندر را
ازین سخنان ترحم بر احوال او و اندیشهٔ عظیم از ملک کامکار بدل راه یافت بنابرین در مقام استعداد جنگ
با ملک موید شده امرا حضار امرا و سپاه نمود امرای کفار از اطراف و جوانب دو بدر کاهش نهاده فوج فوج و
جوق جوق متعاقب یکدیگر میرسیدند تا قریب سه لک پیاده و سی هزار سوار نیزه گذار فراهم شدند ناگاه از مخبر
وشتابخان و دیاور و هریچند رود دیگر رایان در اجهای عمده بر قصد دفع ملک نامدار هم سوگند گشته علم عناد
برافراشتند ملک کامکار از استماع این خبر امرا و خوانین را از محال و پرگنه های خود طلبیده در باب جهاد آن کفار
مشاوره در میان نمود همه بالاتفاق بعرض رسانیدند که آنچه رای خداوند اقتضا نماید عین صوابست و ما بندگان فرمانبردار
و جان نثار ملک نامدار از مر اتفاق امر امطاع خاطر شده بمنطوق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله با پنجهزار سوار تیغ زن بجانب لشکر راجه چندر متوجه گردید و بعد طی مراحل و منازل تقارب
موکب اقبال در کنار ندی بلنگجوتر با مخالفان برگشته حال دست داده و آن روز و شب بپاس و حراست بسر آمد روز دیگر
بعد طلوع آفتاب راجه را چندر با رایان و راجهای دیگر بترتیب صفوف پرداخته بدین وتیره که خود با ده هزار سوار
و صد هزار پیاده و سیصد زنجیر فیل در قلب قرار گرفت و بجانب میمنه ویدا در برادرزادهٔ خود را با ده هزار سوار و صد هزار
پیاده و دویست زنجیر فیل و بجانب میسره هریچند رو شتابخان و راجهای دیگر را با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و دو
زنجیر فیل تعین کرده و بر پشت هر فیل تختی تعبیه نموده چند ناوک انداز بر آن نشانده و با نگاریان و تفنگچیان در پهلوی
فیلان استاده کرده آهنگ میدان نمودند از جانب دیگر ملک کامکار میمنه لشکر ظفر اثر را بشاهزاده حیدرخان

که در شجاعت رستم زمان بود با هزار و پانصد سوار زیب و زینت داد و میسره را بخان عالیشان فتح خان
بهزار و پانصد سوار استحکام بخشید و خود بدولت با دو هزار سوار دشمن شکار در قلبگاه رایت فتح آیت
برافراشت بعد ازان بموجب عادت پسندیدهٔ خود روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده فتح و نصرت خواسته
متوجه معرکه کارزار گردید و چون بهادران جانبین بجنگ در پیوستند دلیران اسلام حمله بر کافران آورده دمار
از روزگارشان برآوردند و یدا در راشاهزاده حیدرخان از پا درآورد و در اندک زمانی بند اسیری گرفتار
و دیگران راه گریز پیش گرفتند و اسباب سلطنت را مجندرو راجهای دیگر بتصرف اولیای دولت قاهره
درآمد چهارصد هزار هون نقد با جواهر و مرصع آلات و اسباب طلا و نقره و اصل خزانه عامره گردید و غنیمت فراوان
بسبب اینچنین فتح نمایان نصیب مجاهدان شد و تمام مملکت او در قبضهٔ اقتدار ملک نامدار درآمد و قریب
یکهزار بتخانه منهدم گشته بجای آن مساجد تعمیر یافت و ملک دریانوال شاهزاده حیدرخان را مشمول عنایات
نموده بپایه بلند رسانید و فتح خان را بعطای طبل و علم سرفرازی بخشید بعد ازان متوجه قلعه کوندیلی
شده اسباب و ذخیره بتصرف درآورده بخورشیدخان سپرده و جمعی از دلیران معتمد و نامیک و تاریکان را بانجام
رایا او گذاشته بعزم تنبیه زمره اشرار کفار بصوب راجبندری و ایلور متوجه شد و بعد وصول بآن حدود غازیان اسلام
بکوه و هامون و نشیب و فراز آن ولایت درآمده جمع کثیر را بقتل رسانیده و تخریب بتخانها و ساکن نموده و
در ولایت ایلور خلق بسیار را کشته و اسیر کرده با غنیمت فراوان مظفر و منصور بمعسکر نصرت اثر پیوستند
آورده اند که چون موکب اجلال بکنار ندی کنک متصل براجبندری رسید بمسامع اقبال رسانیدند که فوجی
از کفار در بیشه کمین نشسته اراده شبخون دارد شهریار بمجرد استماع اینخبر فتح خان و رستمخان را با دو هزار
سوار جهت دفع آن کفار فرستاد کفار خبردار گشته مسلح و مکمل باستقبال شتافتند مجاهدان اسلام از اطراف

برآن کرانهان تا حدّه قریب دو هزار کس را از پا درآوردند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفتند مجاهدان منصور
زن و فرزند و اهل و عیال آنها را اسیر و دستگیر نموده با غنایم موفور و اموال نامحصور بدرگاه شهریار رسیدند

ذکر مصالحت و سناد دیو با ملک کامکار چون و سناد دیو مشهور بکجتی که از اقصای بنگاله
تا سرحد ملکانه در تصرف داشت خبر کرفتاری رامچندر و شکست لشکر کفار شنید در باب صلح و صلاح
با ملک نامدار از ارکان دولت خود مشورت نمود همه همداستان شده رهنمونی بصلح نمودند و سناد دیو
مرد عاقل و فرزانه بود سخنان دولتخواهان صواب اندیش را بسمع رضا اصغا نموده رسولان با تحف لایقه
ارسال کرده پیغام داد که قبل ازین اگر تقصیری ازین بنده بعرض ظهور رسیده باشد آنرا بذیل عفو شاهانه
پوشیده ولایت اینجانب آب کنک را از تصرف بنده بیرون نیاورند و ولایت آنجانب کنک متعلق
بشهریار باشد که بعد ازین ازین بنده سر هیچ قصوری ظهور نخواهد پیوست رسولان بعد از وصول بدرگاه شهریار استسعاد
بآستان بوسی تحف و هدایا گذرانیده بعجز و زاری پیغام و سناد دیو بعرض رسانیدند شهریار نامدار فرمود
تا قولنامه نوشتند مشروط بانکه ندی کنک درمیان ولایت او و ثیله و تنک سرحد باشد و من بعد غازیان
متعرض ولایت او نشوند و آن نوشته را بسکه همایون مزین ساخته رسولان را با قولنامه و تشریفات خسروانه
رخصت انصراف ارزانی فرموده و امیور با مضافات تحت تصرف کماشتگان دولت روزافزون درآمده
شهریار نامدار ضبط و نسق آن بمعتمدان تفویض نموده علم مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت برافراشت و ذکر

جهاد شهریار با کفار بیجانگر و تسخیر بلم کونده و کوندبیر و انچیکه درین بین بوقوع
پیوست چون بعد معاودت شهریار منهیان اخبار بسامع اجلال رسانیدند که کشن رای راجه بیجانگر
در هنگام غیبت موکب همایون بحدود ممالک محروسه درآمده بمردم آنجا مضرتها رسانیده و بعضی سرحدات

را تاخته و غارت نموده و درینولا از استماع خبر مراجعت شهریار بولایت خویش برگشته است ملک نامدار
از استماع اینخبر بهم برآمده فی الفور عزم تنبیه آن مفسد نمود و بموجب عرض و تلخواهان صلاح اندیش نخست
علم اقتدار بصوب قلعه کوندبیر برافراشت و چون در حوالی قلعه مذکور رسید و تهیه اسباب قلعه گیری پرداخت
در ینحال بعرض رسانیدند که کفار ساکنان بلم کُنده و دیکُنده که هریک ازین دو قلعه بفاصله دو کاوار کوندبیر
واقع است هر شب هنگام غفلت حوالی معسکر ظفر اثر درآمده هنگامه آرامی شوند و بقتل و غارت مترددان مبادرت
می نمایند بشنیدن اینخبر رای قلعه کشای ملک موید مقتضی آن شد که اول تسخیر این دو قلعه پرداخته من بعد
عزم تسخیر کوندبیر نماید پس باقتضای این رای بصوب قلعه بلم کنده متوجه شده ظاهر آنحصار را محیم لشکر ظفر اثر گردانید و دلیران
اسلام از اطراف و جوانب حسب الحکم حمله آوردند هرچند اهل حصار در مقام مدافعت اظهار شجاعت نمودند اما چون
چهره مقصود در آئینه ظهور ندیدند پای ثبات شان از جا در رفت و مجاهدان از اطراف بالای برج و باره برآمده
انحصار را مفتوح ساختند و هرکه را یافتند پیکرش از بار سر سبک نمودند چون نوبت قتل از حد گذشت
و فریاد و زاری زن و مرد بفلک لاجورد رسید دریای ترحم شهریار بتموج درآمده بر بقیه السیف بخشایش فرمود
و غنیمتی که از آن قلعه بدست آمده بود بالتمام بدلیران اسلام مرحمت نمود و حکومت آنقلعه به سهیل خان که
بشجاعت معروف بود و بوفاداری موصوف عنایت فرموده بجانب قلعه کوندپلی بسبب انکه جمعی از ناکسان
راه مخالفت شاهزاده حیدرخان والی آنقلعه پیش گرفته هنگامه آرا شده بودند متوجه شد تا بدفع مفسدان خاطر
ازجانب آنقلعه جمع نموده عزم تسخیر قلعه کوندپر فرماید درین اثنا واقعه دیگر رو نموده و بیانش اینکه چون
خبر توجه شهریار بعزم تسخیر قلعه کوندبیر بگوش رای والی بجانکر رسید خواهرزاده خود را با پنجاه هزار پیاده و پنجهزار
سوار بامداد اهالی کوندپر فرستاد چون انجماعت بولایت کوندپر رسیدند و شنیدند که ملک کامکار بجانب

کوندپی نهضت فرموده است عقیبت انشهریار را عنیمت دانسته بر سر قلعه بلم کنده آمده بجنگ در
سهیل خان کس پیش سردار کفار فرستاده مهلت سه روز نموده و همان ساعت کس دیگر بخدمت ملک کاشغا
ارسال کرده شرح کیفیت حال معروض داشت کفره از سهیل خان فریب خورده فارغ البال بعیش و عشرت
پرداخته اند شهریار بمجرد اطلاع بر آن کیفیت همچو بلای ناگهان بر سر سپاه چاکنکر در رسید و دمار از روزگار ایشان
برآورد چون سردار لشکر چاکنکر تاب مقاومت ندید گریز بر ستیز برگزید و خیمه و خرگاه را گذاشته تا سه حد
توقف نورزید غنیمت بسیار از زر و جواهر و اسپ و فیل باخزانه که کشن رای بر شصت زنجیر فیل بار نموده
بجهت اطمینان ساکنان قلعه کوندپیر و بلم کونده فرستاده بود بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و بعد ازین
ملک نامدار بصوب قلعه کوندپیر نهضت فرموده ظاهر آنحصار را مضرب خیام لشکر ظفر فرجام ساخت و دلیرانرا
امر بتسخیر آنقلعه فرمود و مدت چند شبانروز آتش پیکار و کین از بالا و پائین فروزان بود اخر الامر شهریار
خود متوجه تسخیر قلعه گشته رو بدیوار حصار آورد و دلیران و بهادران بشاهده اینحال متوجه کارزار شده یک
حمله قلعه پائین را فتح کردند کفار بجانب قلعه بالا که بر قله کوه بود شتافتند مجاهدان روی ستیز به تسخیر آن قلعه
کردون شکوه آورده از اطراف آتش پیکار برافروخته جمعی را که راه بر سپاه بسته بودند مغلوب و منهزم
ساختند سردار کفار چون تاب مقاومت با سپاه نصرت پناه در خود نیافت دست بدامن استغاثه زده کلید
حصار بخدمت شهریار آورده طالب امان گردید ملک نامدار از جریم اهل حصار درگذشته فرمود که عساکر نصرت
اثر متعرض نفوس ساکنان حصار نشوند و اموال ایشان را بالتمام بجوزه تصرف درآوردند و چون خبر تسخیر قلعه
... بتوابع و لواحق بکشن رای رسید اندیشه کرد که اگر بزودی در مقام تدارک در نیاید عنقریب سپاه
نصرت دستگاه متوجه چاکنکر خواهد شد و اینمملکت نیز از دست تصرف او خواهد رفت بنابرین خویش

خود سیوراج را که کافر متهور بود با صد هزار پیاده و بیست هزار سوار با استعداد تمام بطرف کوندپیر روان کرد و ملک

[redacted] استماع این خبر با ارکان دولت مشورت فرمود و دولتخواهان مطابق رای ملک صلاح در آن دیدند که قلعه را

[redacted] منزل بطرف کوندیلی توجه فرمایند بنابرین آن دو قلعه را بر لشکریان تقسیم نموده و دروازها سوخته و

[redacted] تخریب کرده با لشکر و سپاه از قلعه نهضت نموده در کنار ندی گنک نزول اجلال

[redacted] رعیت را احتمال برترس و بیم نموده احمال و اثقال خود را در قلعه کوندپیر گذاشته از روی تجوت

و غرور بسرعت تمام بعزم رزم لشکر اسلام متوجه گشتند شهریار از استماع خبر توجه کفار دلیران و بهادران

سپاه را بالطاف شاهانه امیدوار ساخته با پنجهزار سوار که در آنوقت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند

روبجانب کفار آورد و بعد تلاقی فئتین دلیران جانبین بجنگ درپیوستند و از اول روز تا نصف النهار

آتش کارزار در التهاب بود و بعد از آن شهریار ثبات کفار در میدان ستیز مشاهده نمود با دو هزار

سوار خونخوار بر سپاه کفار حمله آورده تفرقه در جمعیت اشرار انداخت و مخالفان روبوادی فرار نهادند

و مجاهدان لشکر ظفر اثر از عقب تا شصت جمعی را بقتل رسانیدند و جمعی دیگر که خود را بقلعه کوندپیر رسانیده بودند

از حسام خون آشام غازیان جانی بسلامت بدر بردند دلیران اسلام قلعه را مرکز وار در میان گرفته کار

بر ایشان تنگ ساختند سپاه کفره چون خود را گرفتار بلا دیدند و استعداد مدافعت ندانستند لاعلاج

دست در دامن عجز و استیمان زده در پناه امان گریختند و باج گذاری قبول نمودند یعنی اگر شهریار قلعه را

بما بازگذارد هر سال سه لک هون بخزانه عامره واصل نمائیم و دو لک هون نقد با تحف و هدایای وافر فرستاده

عوض یک لک هون که موجود نبود دو سه راجهای عمده را گرو گذاشته در مقام فرمانبرداری درآمدند چون

این خبر فتح به نایکوار یان قلعه کوندیلی که از مدت دو سه ماه شاهزاده رستم نشان ایشان را محاصره نموده بود

رسید از ترس و بیم کس بخدمت شاهزاده فرستاده امان طلبیدند شاهزاده قلم عفو بر جرایم ایشان کشیده
به تشریفات شاهانه سرفراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمود نایکواتریان بعد حصول اما
روبدرگاه آورده مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان دولت نمودند شاهزاده عریضه مشتمل
عفو جرم نایکواتریان بخدمت شهریار فرستاد شهریار بنا بر التماس شاهزاده ارکناه نا
قلعه کوندیلی را با توابع بشاهزاده مرحمت فرمود و چنان امر شد که نایکواتریان با خیلخانه
شوند و مبادله ایشان جمع دیگر از نایکواتریان معتمد بحافظت قلعه کوندیلی معین گردند و هریک از امرا
و بهادران را که جان سپاری نموده بودند بمزید الطاف خسروانه سرفراز گردانیده بجمعیت خاطر عنان عزیمت
بجانب دارالسلطنت کولکنده منعطف گردانیدند ذکر مجادلات شهریار با اسمعیل عادلشاه
و انچه در اثنای این معرض وقوع آمد چون بنیروی اقبال جمیع قلاع و بلاد
دلایت کوندیر مفتوح گشت بعضی از سپاه پراگنده که از معرکه رزم کریخته خود را بکشن رای رسانیده
بودند او را از شوکت و صولت ملک موئد و انهزام مخالفان قوی پنجه ترسانیدند خیرخواهان را بعرض
رسانیدند که سپاه ما را نظر برین که دو مرتبه شکست یافته و خوف و رعب بر ایشان غالب گشته است
تاب مقاومت نیست صلاح دولت در آنست که تحف و هدایای لایق بخدمت عادلشاه فرستاده باظهار
اطاعت و فرمانبرداری نموده مبلغ کلی بر سبیل باج و خراج قبول کرده درخواست امداد نمائیم شاید بدین تدبیر
مابین پادشاهان اسلام نزاع قایم کرده مملکت ما را از استیلای لشکر ملک کامکار محفوظ ماند کشن رای
بموجب اصلاح دید دولتخواهان پیغام استعانت نمود بدین روش که جناب سلطانی یعنی عادلشاه جهت امداد
مانندگان در حدود دلکانه نزول اجلال فرموده انچنان کنند که دست تصرف سپاه ملک نامدار از ولایت

کوه بیرکوتاه کرده و ما بندگان مبلغ دولک هون نقد بها بخزانه عامره برسانیم چون بجدود تلکانه
نزول فرمایند رسولان پنجاه هزار هون ادا نمایند عادلشاه که همواره متر صد این نوع فتوحات بود قبول ادا
نموده حقوق اسلام را بر طاق نسیان نهاده بمعاونت ارباب شقاوت متوجه ولایت تلنگ گردید و چون
امر بحوالی قلعه کولکنده رسید جعفر پیک که از بنی اعمام ملک محبت فرجام بود و حکومت آن قلعه از جانب
ملک مومی الیه تعلق داشت حقیقت حال بعرض خسرو همایون فال رسانیده در استحکام برج و باره اهتمام تمام
بجا آورد و ساکنان آنجا را بعنایات ملک کامکار امیدوار ساخته بضبط و حراست چنانکه باید پرداخت
و سپاه عادلشاه که زیاده از سی هزار سوار و پیاده بودند قلعه را محکم گرفته در میان گرفتند و از طرفین دادمردی
و مردانگی میدادند ملک نامدار از استماع اینخبر وحشت اثر خشمناک شده از اعیان و ارکان دولت
در باب مبارزت با عادلشاه استشاره نموده دلیران میدان صلاح اندیش صلاح در جنگ ندیده بعرض
رسانیدند که سپاه نصرت پناه از مدت دو سال محنت ها کشیده و اسپ و فیل لاغر شده مهمات
لشکریان جهت حراست باطراف ولایت مقرر گشته اند اکنون بمصلحت در آنست که با خصم قوی اظهار
موافقت و دوستی باید نمود تا از کین و عناد در گذرد آنگاه سپاه متفرق را فراهم آورده استعداد
جنگ بهم رسانیده قدم در معرکه مقاومت باید نهاد این مصلحت پسند خاطر ملک مومی الیه نیامد و فرمود که ما در جمیع
امور تکیه بر کرم کریم کارساز نموده ایم فتح و نصرت از دست داد سبحانه در اکثر معارک مخوفه ما را فتح
و نصرت کرامت فرموده در ینولا که عادلشاه بی سابقه عداوت نظر بر محبت حطامه دنیوی امداد کفار
منظور داشته اضرار اهل اسلام روا میدارد و پیشتر از یکماه شد که قلعه کولکنده را محاصره نموده کار بر محصوران
تنگ ساخته است غیرت و فتوت کی روا میدارد که بملاحظه کثرت سپاه دشمن روا از معرکه رزم تافته

خود را در ورطهٔ عار و زبونی انداختیم ارکان دولت بازبجرات عرض نمودند که حزم و احتیاط نظر بر قوت دشمن
مقتضی مصالحت است مبادا که چشم زخم بهرهٔ اقبال رسد و اساس سلطنت و مکنت بدست دشمن درآید
اولی و انسب آنکه یکچندی رو از محاربه تافته چنانکه رای بیچانکر از عادلشاه استمداد جسته مانیز بعالیجناب
برهان نظام الملک طرح دوستی افکنده استعانت از آن پادشاه عالیجاه نمائیم و بعد از آن کما ینبغی
از دشمن انتقام کشیم ملک نامدار درین نوبت نیز سخنان دولتخواهان بگوش رضا نشنید و با جمعیت
سه هزار کس بعزم جنگ از شهر بیرون جست امید و جهت تسلی خاطر محصور از الهی داد که عنقریب راه
نصرت آیت بر تو وصول باند یار خواهد انداخت باید که دل تنگ نشوند و نظر بر افضال الهی مترصد رهائی
باشند بعد از قطع مسافت چون موکب اجلال بحوالی کهنپوره رسید ملک نامدار بعادلشاه نامه بدین مضمون
نوشت که در مذهب مروت و کیش فتوت روا نیست که سلاطین اسلام جهت امداد مشرکان لعین الوان
لعین بر روی یکدیگر کشایند اکنون از آن پادشاه عالیجاه استمداد عاست که از جنگ و جدل که با خوانی
رای بیچانکر اختیار فرموده اند اعراض نموده دست از محاصرهٔ قلعه کوبلکنده باز دارند و در مقام خونریزی
اهل اسلام که از جانبین کشته میشوند در نیایند تا موجب رضای خدا و خوشنودی رسول صلی الله علیه و آله و
ائمهٔ هدا باشد مصحوب رسولان نزد عادلشاه فرستاد چون نامه بآن پادشاه عالیجاه رسید از
فرط غرور که بوفور لشکر داشت لب بجواب ناصواب کشوده رسولان را باز گردانید و چندی از امرای خود را
بمحاصرهٔ کوبلکنده گذاشته متعاقب رسولان باستقبال ملک نامدار شتافت و چون قاصد پیایه تر
رسیده صورت جواب و کیفیت استقبال معروض داشت ملک موئید پاس دینداری افاضل و علما را
طلبیده فرمود که علمای دین مبین چه فتوی میدهند در جناب هر گاه پادشاهی که خود را مسلمان

داند جهت امداد کفار کمر کین بر سلاطین اسلام بسته در تخریب بلاد و قتل عباد سعی نماید آیا با او محاربه نمودن
و در دفع او کوشیدن بحکم شرع شریف جایز و مستحسن است یا فی علما و فضلا بعرض رسانیدند که مقابله باچنین
مانند غزو جهاد است ملک موئد بعد از تحصیل این فتوی به ترتیب صفوف پرداخته میمنه را بوجود عین الملک و جمعی از
امرا و اعیان منضبوط نموده میسره را بفرخ خان و بعضی از دلیران استحکام بخشیده و شاهزاده سکندر توان
حیدر خان را با فوجی از بهادران در قلبگاه مقرر داشته و خود با جمعی از دلاوران جهت کمک در یکجانب لشکر
مقام ساخته متوجه جنگ شد و از آنجانب اسمعیل عادلشاه نیز به ترتیب سپاه پرداخته باستعداد تمام
روبمعرکه رزم آورد و چون دلاوران جانبین بجنگ درپیوستند نائره حرب از صبح تا شام مشتعل گشت
و بعد غروب آفتاب سپاه هر دو لشکر دست از جنگ باز داشته بمحافظت و حراست قیام نمودند و
همچنین تا سه روز از صبح تا شام آتش حرب ملتهب می شد و چون بسه روز رسید بمعالجه مجروحان و حراست لشکر
می پرداختند روز سیوم عادلشاه دست حیله و دامن تدبیر زده دو سه هزار سوار را در شب تاراز لشکر خود
جدا نموده بدارالسلطنت گولکنده فرستاد تا دست بردی نمایند شاید بدین تدبیر تفرقه در جمعیت خاطر ملک نامدار
راه یابد و مقصود در آغوش امید درآید روز چهارم که آفتاب طلوع کرد سپاه هر دو پادشاه در برابر یکدیگر صف آرا
گشتند اما چون در روز گذشته بسیاری از امرا و سپاه عادلشاه مجروح و معطل شده بودند درین روز نبارد
ترتس بدستور سابق دلیری و پیشدستی نمی نمودند در خلال این حال مخبران بسامع اقبال رسانیدند که عادلشاه
دو سه هزار سوار بجانب دارالسلطنت جهت قتل و غارت فرستاده ملک کامکار از استماع این خبر بنه و بنگاه را
بقلعه کهنپوره روانه ساخته خود با جمعی از بهادران و دلاوران ازموده کار تعاقب آن سپاه نمود و در شب دوم
بر آن سپاه شبیخون زده منهزم گردانید چون این خبر بعادلشاه رسید از دلاوری و مردانگی ملک کامکار دست تحیر

بدندان تفکر گزیده بعزم محاصرهٔ قلعهٔ مذکور مراجعت نموده بیشتر از بیشتر به تسخیر آن قلعه ساعی گشت و ملک موید
بعد از انکه سپاه عادلشاه را که بجانب گولکنده روان شده بودند هزیمت داد طریق فرار پیش گرفت و گاه
بگاه هنگام فرصت در میان شب آثار جلادت ظاهر می ساخت تا انکه شبی بعزم شبخون بلشکر
خصم رسید و بعد از انکه دو پاس از شب گذشت بر آن غفلت زدگان زد و تا قریب صبح هنگامه آراسته
و چون آفتاب طلوع کرد دست از قتال باز داشته متوجه کهنپوره شد چون عادلشاه اکثر سپاه را کشته و خسته
امرا را طلبیده مخاطب و معاتب نمود که آن شیر ستیزنده باد و هزار سوار دمار از لشکر ما برآورده و بکرات و
مرات ضرب دست خود ظاهر ساخته و بالفعل اکثر سپاه را خسته و مجروح گردانیده پیرون رفته است شما با این
لشکر بشمار و استعداد کارزار چگونه نام مردی می برید و از جنگ اعراض می نمائید امرا معروض داشتند که من
بعد تا جان در بدن داریم با سپاه خصم جنگ نموده دقیقه از جانفشانی فرو گذاشت نخواهیم کرد و مجموع متفق شده
فی الفور متوجه رزم ملک کامکار شدند چون ایشخبر بملک موید رسید عنان یکران عزیمت را بجانب دشمنان
بر تافته کارزار رستمانه نموده لشکر دشمن را پریشان گردانیده بجانب کهنپوره روان شد باز دشمنان از اطراف
حمله آوردند القصه سپاه جانبین جنگ کنان تا حوالی کهنپور رسیدند ملک نامدار چون مشاهده نمود که از لشکر
عادلشاه لحظه بلحظه مدد میرسد و توقف موجب ازدیاد قوت شان میگردد دفع انجماعت را اهم دانسته
با بهادران نصرت شعار بر آن قوم یکبار حمله آورده بسیاری از نامداران سپاه خصم را بر خاک هلاک انداخت
و همدرین اثنا مردی مجهول از عقب درختان بر قوم پیرون آمده شمشیری از روی دستگی بر آن شهریار انداخت
اتفاقاً بر روی مبارکش آمده مجروح گردانید و بعد از انکه دانست که زخم بکه زده فرار نموده خبر بعادلشاه رسانید
بمجرد شنیدن حکم بقتل او نمود اخر الامر شجاعت بعضی مردم از خویش و رکنه شته دستش قطع کرد با وجود این حال

امرای عادلشاه را تاب مقاومت نماند روبه ادبار آوردند و کیفیت حال بعرض عادلشاه رسانیدند
عادلشاه منفعل گشته زیاده برسابق در جنگ و جدال ساعی گردید و فرمود قصریکه در قلعه محاذی لشکر
واقع شده و در آنجا کمانچیان و تفنگچیان گاه و بیگاه تیر و تفنگ می اندازند در برابر آن توپ صاعقه
آشوب نصب کرده آنقصر را منهدم سازند جعفر بیک چون این خبر رسید کفت توپی در برابر دهن توپ
عادلشاهی نهاده آتش دهند توپچیان بموجب کفته وی عمل نموده توپ عادلشاهی را شکست القصه تقضا
یازده ماه میان سپاه این دو پادشاه هر روز و شب نائره جدال و قتال ملتهب بود و ملک نامدار در عرصه
دو سه ماه چهل و پنج جنگ با لشکر عادلشاه کرد و در جمیع آنمحاربات بفتح و ظفر اختصاص یافت و جعفر بیک
با معدودی کار آزموده گاه و بیگاه از قلعه بیرون آمده خلقی را مجروح و مقتول گردانیده مراجعت می نمود
و درین یازده ماه جمع کثیر از لشکر عادلشاه تلف گردید و آثار ضعف و انکسار در لشکر او پدید آمد چنانکه عادلشاه
بکرات میفرمود که اگر حق تعالی مرا و ولینعمتی ملک نامدار را بر طرف نکند باری مرا مرگی دهد که پیش ازین نتوانم دید
و ازین غم و غصه مزاج آن شاه عالیجاه از جاده اعتدال منحرف شده مرض صعب رو نمود و از همان علت
امرا و خوانین ملوخان پسر بزرگ آن مغفور را که در لشکر حاضر بود بپادشاهی برداشته بوساطت علما
و سادات محاربه را بمصالحه مبدل ساخته بجناح استعجال بجانب بیجاپور شتافتند و ملک نامدار را بمراجعت
مستقر سریر سلطنت برافراشت و بهادران شیر صولت و جعفر بیک و نایکواریان قلعه کوکنده
را بنوعی نوازش فرمود که محسود صغار و کبار گشتند و امرا و سپاه را که از مدتی به آسودگی آشنا نبودند
به تشریفات فاخره نواخته رخصت انصراف بمحلات ارزانی فرمود و اینست آنچه صاحب تاریخ قطب شاهی
در باب محاربه این دو پادشاه بقید قلم آورده اما محمد قاسم فرشته در بیان احوال اسمعیل عادلشاه چنان نوشته

که چون شاه عدالت پناه بنوبت سیوم بر برهان نظام شاه فتح یافت جمعی از اکابر بر سبیل اسمعیل عادل شاه
و برهان نظام شاه لوازم صلح بمیان آوردند و این ده پادشاه در سر حد با یکدیگر ملاقات نموده چنان قرار
دادند که شاه عدالت پناه ممالک قطب شاه را متصرف شود و برهان نظام شاه مملکت برار بتصرف خود درآورد
بنابرین اسمعیل عادل شاه در سنه ۹۴۰ اربعین و تسعمایه باحضار امرا فرمان داده امیر برید را از خود ساخته
باتفاق او با لشکر جلادت اثین متوجه تسخیر ولایت تلنگ گردید و نخست قلعه گولکنده را مرکز دوار در میان
گرفت فرمانده اندیار سلطان قلی قطب شاه مراعات حزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله نشتافت و از گولکنده
که دار حکومت او بود حرکت نموده اکثر لشکر خود را به پیادهای بسیار بمدد اهالی قلعه نامزد فرمود و میان اسد خان
که از امرای عادل شاهی بود و سپاه تلنگ چند دفعه جنگ صف واقع شده در جمیع معارک فتح و نصرت
نصیب اسد خان گردید و بسیاری از ولایت تلنگ بضبط درآمده رعایا و زمیداران آن ولایت
مطیع و منقاد گشتند و در قلعه گولکنده نیز قحط و وبا شیوع یافته نزدیک بود که بامان پیش آمده حصار را
تسلیم نمایند که ناگاه بحکم قادر یکتا ذات مخصوصه صفات پادشاه جمجاه از آب و هوای آندیار سوئی
مزاج بهم رسانید و مواد فاسده حصن حصین بدن را احاطه نمود و اعتدال چهار عنصر برهم خورده صاحب تاج و
تخت سریر این ضعف و ناتوانی نهاده بدرجه تمام اسد خان و امیر برید را که نهب و غارت ممالک تلنگ
قیام می نمودند طلبیده فرمود آب و هوای اینجا با من موافقت ندارد میخواهم که شما را برای تسخیر
قلاع و بلاد تلنگ نگهداشته خود بشهر حسن آباد دکلبرگه روم و بعد حصول صحت باز مراجعت نمایم ایشان
قبول این معنی نمودند و مقرر شد که روز دیگر علی الصباح در پالکی نشسته روانه گردد فلما صبح آنروز که چهارشنبه
شانزدهم ماه صفر سنه ۹۴۱ احدی و اربعین و تسعمایه بود بعارضه اسهال و تپ محرق بجوار رحمت ایزدی

پیوست

پوست و اسد خان نوت انحضرت را مخفی داشته جسدش در اودیه باروده مجفف گذاشته در پالکی نهاده و برقع
بران انداخته بدان بهانه که یکی از اهل حرم به بیجاپور میرود هنگام شب روانه قصبه کوکی گردانیده و در جوار پدر
بزرگوارش مدفون ساختند و چون دو روز برین بگذشت اسد خان امیر برید و سایر مردم معتمد آمده و لنجانه را طلبیده
از آن قصه ناگزیر خبر داد و ازین که شاهزاده ابراهیم بسلطنت برادر بزرگ ملوخان راضی نبود و بسیاری
از امرا نیز بنهانی با او زبان داشتند اسد خان در مملکت یکانه صلاح دولت در عدم تعین پادشاه دیده خفیه
بهریک از ایشان پیغام داد که چون جهت جلوس ساعت خوب نیست بحسن آباد گلبرگه رفته و از روی مخدوم
سید محمد گیسو دراز بهت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند
از پای قلعه گولکنده کوچکرده هر دو شاهزاده را به تدبیر و حکمت بحسن آباد رسانید و با انکه بپادشاهی شاهزاده
ابراهیم راغب تر و مائل تر بود لیکن چون ملوخان پسر بزرگ و ولی عهد عدالت پناه بود در شهر حسن آباد شاهزاده
خردمند را بر چار بالش سلطنت متمکن ساخته شاهزاده ابراهیم را در قلعه مرچ محبوس گردانیدند ما اینجا عبارت
تاریخ نوشته است و الله اعلم بحقیقت حال **بیان ولادت باسعادت شاهزاده ابراهیم**
قطبشاه صاحب تاریخ قطبشاهی نوشته که ملک کامکار را در ماه شوال سنه ست و ثلاثین و تسعمایه
در مستقر سریر سلطنت فرزند بلند اقبال متولد شد که ملک موید او را بتجویز اهل نجوم موسوم به ابراهیم گردانید و جشن
عظیم ترتیب نموده کافه خلایق و عامه برایا را از خور و ریزه خلعتها و انعامات سرفراز و مسرور گردانیدند
ذکر محاربه شهریار با ملک قاسم برید آورده اند که در ایامیکه شهریار را با عادلشاه
نزاع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت دانسته بگرات لشکر فرستاده ولایت و برگنات مملکت یکانه را
قتل و غارت نموده شهریار در آن هنگام فرصت تنبیه او نیافت و بعد فراغ خاطر از منازعت عادلشاه

امرا و سپاه را رخصت انصراف بمحلات خود ها ارزانی نموده چند گاهی در دار السلطنت با سعدو یاران
درگاه بجشن گذرانید انگاه با رادهٔ بازخواست جرات ملک قاسم بریدفرمان قضا توامان بامرا و خوانین مستقر
طلب با لشکر و استعداد نبرد نوشت بعد اجتماع عساکر رایت نصرت آیت بعزم رزم و کشورستانی برافراخته
متوجه شهر بیدر گردید ملک قاسم بریدار استماع انخبر سپاه متفرق را فراهم آورده بعزم پیکار از دار السلطنته
بیدر بیرون آمده باستقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر بلده بیدر ملاقی عسکرین دست داد آنروز توقف
در زین شب بجراست بسر بردند روز دیگر بعد تسویهٔ صفوف از جانبین روبیکدیگر آورده دلاوران هردو جانب
بجنگ در پیوستند و درین روز شاهزاده حیدر خان از جانب میمنه با فوجی از بهادران بر لشکر خصم
زین خان را که از امرای معتبر ملک قاسم بریدبود از پا در آورد بهادران لشکر فیروزی جمع کثیر از مخالفان را
مجروح و مقتول ساختند بعد ازان سپاه هردو لشکر دست از رزم باز داشته بارامگاه خویش شتافتند
و شب را بجراست بسر بردند روز دیگر سپاه هردو پادشاه روبمیدان مبارزت نهاده داد جنگ و جدال دادند
واز هیچ جانب آثار فتح و ظفر بظهور نمیرسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میمنهٔ
از سپاه کینه خواه بر لشکر مخالف زده بسیاری ازان بخت برگشتگان را بر خاک هلاک انداخت و از جانب
میمنه شاهزاده حیدر خان با بهادران نامدار بر سپاه خصم تاخته از زمانه تیغ و سنان آتش در خرمن حیات
آنقوم زده و از جانبین حمله های متواتر نموده یکدیگر را العقب می نشانیدند آخر الامر شاهزاده آنچنان حمله بر دشمنان
آورد که آثار عجز و انکسار در لشکر خصم ظاهر شد و سپاه لشکر شهریار حسب فرمان واجب الاذعان یکبار
حمله آورده لشکر خصم را متفرق و پریشان ساختند ملک قاسم بریدمشاهدهٔ اینحال پشت بهزیمت داده روبگریز
نهاد و سپاه لشکر نصرت اثر تعاقب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و اسباب سلطنت ملک بریدرا

بدست درآورده از نظر ملک نامدار گذرانیدند شهریار از آن غنایم کثیر بصید و پنجاه زنجیر فیل که تعلق بپادشاهان ۷۴
میدارد گرفته مابقی را بر سپاه بنصرت پناه تقسیم فرمود و امر بقتل و تاراج دیهه و پرگنات نمود چون قوت
و شوکت ملک نامدار و ضعف و عجز ملک بدیدر بهکنان ظاهر شد چو دهریان و متعدمان ولایت کجویل و ایلور
وغیره رجوع ببارگاه شهریار آوردند شهریار قول و دلداری داده کماشتگان را بضبط و نسق پرگنات منصوب
کرد **ذکر محاصرهٔ قلعهٔ کوهیر** چون شهریار بر ملک بدیدر ظفر یافت بتسخیر قلعهٔ کوهیر متوجه شده بمحاصرهٔ
آن پرداخت و بر ساکنان قلعه کار دشوار ساخت ملک بدیدر از استماع این خبر متردد و متفکر شده بارکان دولت
در باب صلح و جنگ با ملک کامکار مشاوره نمود و بصوابدید عین الملک گجانی باب خزانه گشوده هشت هزار
سوار خنجرگذار آهن پوش فراهم آورده با فیلان کوه پیکر و استعداد لشکر بقصد ممانعت ملک کشور گیر بصوب
قلعهٔ کوهیر شتافت و از آنجانب ملک نامدار نصفی از سپاه را جهت محاصره گذاشته و نصف دیگر را
همراه رکاب گرفته باستقبال ملک بدیدر متوجه گشت بعد تلاقی عسکرین بهادران طرفین بر یکدیگر حمله آورده
بجنگ در پیوستند بیت چنین بود احوال شان تا سه ماه بجنگ و جدل مشتعل هر دو شاه چون
ایام جدال و قتال ممتد شد و آثار ضعف در لشکر ملک بدیدر ظاهر گشت ملک بدیدر لازمان و متعمدان شهریار
را بزر و سیم فراوان مستمال گردانید تا هنگام همدستان شده بعرض رسانیدند که مدت محاربه و مجادله
بطول انجامید و مردم لشکر مشقت و محنت بسیار کشیده اند و موسم برشکال که نزدل و ارتحال دران دشوار
میشود نزدیک رسیده و ملک بدیدر تفویض پرگنات و محال و قلعهٔ کوهیر راضی شده عذرخواه عفو جرایم
سابقه است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده از ینجا معاودت فرمایند و بعد انقضای
ایام برشکال و اسودگی لشکر عطف عنان عزیمت بتسخیر ممالک او نمایند شهریار سخن صلاح اندیشان پسندیده

وامرا ازین بشارت برید ممالک را آگاه گردانیده پیغام دادند که بالفعل بطالیف الحیل مرضی شهریار را بر مراجعت
آورده ایم اولی و انسب آنکه پیشتر علم مراجعت برافرازند که آن شهریار نیز بدارالسلطنت معاودت فرماید تا
ممالک از یمن سرور گشته کلید قلعه کوهیر را تسلیم کماشتگان ملک کشور کرده بجانب بیدر مراجعت نمود
آنگاه شهریار علم معاودت بجانب مستقر سریر سلطنت برافراشت وامرا و بهادران را به تشریفات
سرفراز ساخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی داشت وخود در دارالسلطنت ورود مسعود نمود ذکر
تسخیر قلعه نلکنده بطرز غریب آورده اند که ملک کامکار بعد معاودت بمستقر سریر سلطنت
چندی بعیش وکامرانی بسر برده بعزم جهاد کفار باحضار سپاه فرمان داد وبعد اجتماع لشکر ظفر اثر برای
تنبیه راجه هرچپند والی قلعه نلکنده که درین هنگام منازعت شهریار با اسمعیل عادلشاه بهنگامه آراسته خبرها
بسیار بممالک محروسه رسانیده بود روی توجه آورد وچون بحوالی نلکنده رسید کس پیش آن کافر شقاوت
شعار فرستاده او را تخویف وتحذیر نمود آنشقی بنا برادبار که پیرامون حالش بود آماده پیکار گشت ملک نامدار
اطراف برج وباره انحصار برامرا تقسیم نمود والیشان النگ وشبه پیش بردند روز دوم مقدم حصار با سوار وپیاده
بسیار از قلعه بیرون آمده بجنگ بهادران درپیوست ومحاربه عظیم صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیر
جهاد از نیام انتقام کشیده بجمله صف شکاف فوج لشکر کفار را شکافته نهایت جلادت ودلاوری بظهور
رسانید ومجاهدان بمشاهده این حال یکبار بر آن مدبران تاخته بضرب تیغ دمار از روزگارشان برآوردند
برادر راجه هرچپند کرشار گردید وپیاده بسیار از جانب کفار کشته شد تا آخر الامر راجه مذکور رخت همت
بر بالای قلعه کشیده متحصن گشت وآن قلعه چون بر کوه بلند واز یکپاره سنگ بود وهر طرف که خواست
ازآن متصور میشد پیچ وسنگ استوار ساخته یکطرف بارهٔ کشیده دروازه نصب نموده بودند کفار نظر

براستحکام آن حصار آماده رزم و پیکار گشته و دلیران اسلام از جوانب سیبها پیش برده اسباب قلعه کشائی
از توپ و تفنگ و غیره مهیا ساخته بکار زار مشغول گردیدند و راجه هر چند هر روز از قلعه بیرون می تاخت و جمعی را
بکشتن داده باز میگشت و غازیان همه روز بپای قلعه شتافته کوششهای مردانه می نمودند و جمعی از جانبین
بهشت و دوزخ میشتافتند چون تسخیر آنحصار منابر استحکام در خیر تاخیر افتاد و محاصره بطول انجامید و هر روز
چشم رحم غازیان میرسید رای عقده کشای ملک نامدار اقتضای آن نمود که رسولی سخندان نزد کفار فرستاده
مضمون الحرب خدعة عمل نماید لهذا پیغام داد که چون سابق برین از شما همواره تقصیرات بظهور
پیوسته و خرابیها بممالک محروسه رسیده بنابرین بر ذمت همت واجب ساخته ایم که بدون تسخیر
حصار دست از محاصره و محاربه باز ندارشته آتش تاراج و غارت در حوالی و حواشی زده نگذاریم که غله
و ذخیره و سایر مایحتاج بشما برسد و انشاالله تعالی بعد از فتح صفیر و کبیر را بقتل در آورده آتش در سایر
خواهیم انداخت اگر بقدم شما از کتابان سابق پیشمان گشته شرط و عهد نمایید که من بعد تعرض بممالک
محروسه نرسانده و هر سال مبلغی برسم باج گذاری بخزانه عامره برسانید سپاه نصرت پناه را از مجادله
و محاصره باز داشته روانه مستقر سریر سلطنت می شویم کفار نظر بر نکته اذوقه و دارو و سایر مایحتاج قلعه داری
رو نکمی نهاده بوطوعا و رغبة قبول نمودند چون فرستادگان تحف و هدایا گذرانیده بعز بساط بوسی
مشرف شدند شهریار آنها را بتشریفات شاهانه سرفراز ساخته اظهار نشاط و ابتهاج فرمود و برای
راجه هر چند تشریفات فاخره فرستاده فرمانی بدینمضمون نوشت که چون باب نزاع و جدال مسدود
گشته است و در صلاح و سلح مفتوح گردیده اگر شما اظهار یکانگی و موافقت می نمائید و در مقام اطاعت
هستید اراده ما آنست که بایکدیگر بالای قلعه که بکمال متانت و استحکام از سایر قلاع امتیاز دارد

آمده نظاره صنع کردگار نمائیم وچون بنفس همایون تماشای قلعه برایم لشکر منصور ازمیان قصبه که تحت قلعه
واقعست گذشته بجانب دارالسلطنت مراجعت نماید فرستادگان چون این پیغام شهریار بکفار رسانیدند
راجه هرچند اراده فاسده نموده جمیع دلاوران کفار را مسلح ومکمل ساخته بآن کمراهان قرار داد که هرگاه شهریار
با یکدو خواص بدرون قلعه درآید از اطراف وجوانب پیش رفته اظهار متابعت نمایند چون بآنحضرت نزدیک
رسند دست به تیغ وخنجر برده کار آن شهریار بساز ندپس کس بخدمت ملک کامکار فرستاده عرضه داشت نمود
که چون مابندگان بشمول عواطف شهریاریم ودل وجان مطیع فرمانبردار اگر با دوسه نفر جهت تماشای
قلعه تشریف آوری فرمایند از جانب هیچ مانعی نیست بل باعث سرفرازی وموجب اطمینان خاطر است شهریار
از استماع این بشارت بغایت خوشنود گشته مجاهد زا طلبیده با ایشان مقرر فرمود که چون بنفس نفیس
بدروازه قلعه میرسم تیغ آتش بار به نیروی حیدر کرار از نیام انتقام برآورده با سه چهار بهادر غازی همراه
خواهند بود آتش حرب وقتال مشتعل ساخته تا رسیدن سپاه دروازه قلعه را نگاه خواهم داشت باید که شما علامت
فلان علامت جلوریز خود را بما رسانید شاید که تقدیر موافق تدبیر افتد وصفت مردی وتهور تا روز قیام
بر صفحه روزگار باقی ماند انگاه ملک مؤید از سپاه رزم جو چهار جوان بهادر صفدر برگزیده ایشان را
بر روش محل داران مسلح ومکمل ساخته با خود همراه گرفت وچون در آن تنگنای جای سوار نبود دست
از اسپ بازداشته به آن بهادران اقدام در دروازه قلعه گذاشته پای مردی افشرده با همراهیان چون
شیرغران وببر دمان درمیان مدبران افتاده تا از خود خبردار شوند جمعی از نگهبانان دروازه را درخاک وخون غلطانیدند
وکفار نظر بر نکبه بملک مؤید پیش از چهار نفر نبیند یکبار حمله آوردند چنانکه بیکدیقه قریب دوسه هزار تیر و
تفنگ وسنگ بجانب آنحضرت روانه میشد وحقه های آتش بازی حواله میکشت ملک مؤید با آن چهار

جوان بمقام مدافعه درآمده مجموع آنها را از خویش دفع میفرمود الحاصل درآن روز ملک مؤید بنفس
نوشتی نمود که جلادِ سپهر بمهر را انگشتِ تحیر و تعجب در دندان ماند و چرخ سرکردان را پای حیرت
بگل فرو رفت و قریب بدو سه ساعتِ نجومی با تفاقِ بهادران همراهی باده هزار کافر خونخوار کار زار نموده
داد مردانگی میداد و در اثنای محاربه علامتِ مقرّری ظاهر ساخت عساکر بر ویت آن علامت
فوج فوج و جوق جوق متعاقب هم بمدد شهریار رسیده بضربِ شمشیر ابدار کفار را از پیش دروازه
میان حصار برده بحرب و قتال پرداختند تا اینکه فریاد الامان از نهادِ کافران برخاست ملک مؤید را هم تحید
و از قفسِ آهن بحبوس ساخته بقتلِ عام اشاره فرمود غازیان شروع در قتل نموده احدیرا از صغیر و کبیر زنده نگذاشتند
کجان بسلامت برد و غنایم موفور بتصرفِ اولیای دولت درآمد و چون نوای فتح و ظفر
اشد نصراً بعزیز اکوشش همایون رسید علم مراجعت بجانب دار السلطنت برافراشت و بهمت
اوضح و بسیط زمین رفت **ذکر جهاد با کفار ولایتِ کوندپیر و تسخیر آنحصار بعد**
چون کرشمهٔ ظفر اثر از مشقتِ سفر آسودگی یافت عزم جهاد کفار ولایتِ کوندپیر و تسخیر آنحصار مصمم نموده
باحضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد و چون سپاه و سرانِ سپاه بدرگاه حاضر شدند پیشخانه بیرون زده بکوچ
متواتر حوالی قلعهٔ کوندپیر را مرکز اعلام نصرت فرجام گردانیدند غازیان حسب الامر انحصار را هاله کردار در میان گرفتند
و آتش جنگ بوا فروخته شد و بعضی از امرا به نهب و غارتِ قصباتِ سرحد پیچانکر مامزد شده و غنایم
بدست آورده مراجعت بحضور نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ضعف بر کفار مستولی گشت
والی قلعه نخجیه چند کس نزد مقربانِ درگاه فرستاده پیرزر و جواهر تقدیم نمود و پیغام داد که بهرتدبیر و حیله که دانند
خسرو نامدار را از تسخیر قلعه باز دارند اکثر امرا و ارکانِ دولت همداستان شده بعرض رسانیدند که تمام

محلات و پرگنات مملکت کفار تاراج کشته و والی قلعه نادم شده متقبل باج و خراج می گردد اگر قلم
عفو بر جرایم آن مجرمان کشیده شود از مراحم خسروانه بعید نخواهد بود شهریار مشاهده اتفاق امرا در بار
شفاعت ارباب خذلان را زهر خند نموده کلمات عضب سلطانی در حق آنخذولان بزبان آورده فرمود
تا توپچیان توپها را در برابر حصار منصوب ساخته بضرب آن توپها در اساس قلعه رخنه انداختند و شهریار
سوار شده بهادران فرمود تا جبرا و قهرا قلعه را مفتوح سازند دلیران از هر سو و بقلعه آورده و برمالای
کشتگان پانهاده خود را بدروازه و برج و بارهٔ حصار رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند
و بلواطف شاهی امان یافتند و بعد تسخیر در محلی مرتفع برجی رفیع برسم یادگار بحکم شهریار تعمیر یافت
و انحصار بیکی از معتمدان مفوض گشت و ملک کامکار خود همان آنولایت را قبول داده استمالت
نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود ذکر توجه ملک کشور گیر بعزم تسخیر ایکیر و اقدام
شاه طاهر علیه الرحمه برای مصالحت با مفاتیح قلعهٔ میدک و روانگی
لشکر ظفر اثر جهت امداد برهان نظام شاه چون ابراهیم عادلشاه بعد ازانکه در چشم برادر
بزرگ خود میل کشیده بسعی اسدخان بر سریر سلطنت متمکن گشت هنگام اشتغال ملک مومند بمحاصره و تسخیر
قلعه کوندپر فرصت غنیمت دانسته باتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ممالک محروسه را تاخت
و تاراج نموده بود و تدارک در آنوقت مناسب نبود لهذا شهریار بعد حصول فراغت از تعقب سفر و
دیگر جهت مکافات رایت عزیمت بصوب ایکیر که در تصرف کماشتگان عادلشاه بود برافراشت
و چون بحوالی آندیار رسید سپاه منصور را بر سر ولایت کاکی دیر کنه ماوی و کوردلی که سابقا تعلق
بانخسرو کامکار داشت و در هنگام محاربهٔ شهریار با را مچندر و شتابجان اسمعیل عادلشاه به تعلیب متصدی گشته

بود نامزد فرمود و بعد انتزاع آن اماکن از دست تصرف امرای عادلشاهی قلعه ایتکیر را محاصره فرمود و در ایام
محاصره رسولی پیش برید ممالک فرستاده پیغام داد که انشاالله تعالی بعد تسخیر قلعه ایتکیر نزول اجلال در مملکت
بیدر خواهد شد اما دهٔ جنگ و جدال باشند والا قلعه میدک و کولاس را به اولیای دولت ناپایدار گذارند
ملک قاسم برید از راه خردمندی و دانائی رسولان با تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده
التماس نمود که بهر تدبیر که مناسب دانند ملک موئد را از سر منازعت باز آرند و چون در آن ایام میان برهان نظام شاه
و ابراهیم عادلشاه جهت قلعه سولاپور منازعت بود و نظام شاه میخواست که ملک موئد را با خود متفق سازد
لهذا شاه طاهر علیه الرحمه را روانه کرد تا اول به بیدر رفته خاطرنشین برید ممالک نماید که احق بقلعه میدک
ملک موئد است چرا که در وسط مملکت ملک موئد واقعست و در زمان سلطان محمود بهمنی تعلق بآن ملک
داشت باید که آن قلعه مع مضافات بکماشتگان ملک موئد تسلیم باید کرد تا کدورت بصفا مبدل گردد
بعد ازآن نزد ملک موئد رفته اساس اتحاد و وداد را مستحکم ساخته ملک موئد را بر سر امداد ما آورد شاه طاهر
علیه الرحمه همچنان کرد یعنی نخست به بیدر آمده ملک قاسم برید را راضی به تسلیم قلعه مذکور مع مضافات نمود
کلید قلعه مذکور را با تحف و هدایا و نامهٔ اتحاد بمشار الیه معاودت کرده انگاه جانب دارالسلطنت گولکنده
روان شد چون در آنوقت ملک موئد مشغول محاصره ایتکیر بود بکماشتگان شهریار شاه طاهر را
منزل لایق فرود آورده خدمات پسندیده بتقدیم رسانیدند و حقیقت حال بخدمت شاه معروض داشت
شهریار نایب صلاح وقت در رسیدن هنگام برشکال ترک محاصرهٔ ایتکیر نموده مراجعت بدارالسلطنت
نمود شاه طاهر بملازمت مغتنم گشته و بتعظیم و تکریم و الطاف شاه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم برید را
مع اتحادنامه و کلید قلعه میدک بنظر انور گذرانیده پیغام برهان نظام شاه بعرض رسانید شهریار بعضی از سرداران

نامدار را با پنجهزار سوار مسلح و مکمل جهت امداد و اعانت همراه شاه طاهر نمود و هنگام رخصت شاه طاهر
مبلغ پنجهزار هون نقد با تحایف دیگر مکرمت نموده رخصت انصراف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در
احوال سلطان قلی قطبشاه چنان نوشته که او در ایام پادشاهی خود با سلاطین دکن سلوک برادرانه می نمود
مکرر در آن ایام که سلطان بهادر گجراتی حسب الالتماس عماد الملک برادری داخل مملکت دکن شد و چرا
بسیار بولایت نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ایلچی نزد او فرستاد و اظهار یکجهتی کرده تمنا
که با او دم از اتحاد زند بنابر آن چون معامله سلطان بهادر بفروغ شد اسمعیل عادل شاه بتجویز برهان
نظام شاه داعیه نمود که برخی از ممالک او را مسخر سازد و قطب شاه هرچند سعی نمود که بابرهان نظام شاه
ساخته آتش آن فتنه را بآب تدبیر فرو نشاند موثر نشد تا آنکه اسمعیل عادل شاه در سنه ۹۴۰ اربعین و تسعمائه
بر قلعه کلیان که در سرحد واقعست لشکر برده محاصره کرد و قطب شاه چون طاقت مقاومت او نداشت
از مرکز خود حرکت ننموده برخی از سوار و پیاده بدانصوب فرستاد که کاه بیگاه بمردم اردوی عادلشاه مزاحمت
رسانیده اشیا نرا بتنگ آورند قضارا در آن ایام عمر اسمعیل عادلشاه باختتام رسید و اردو دار پر ملال رحمت
ذو الجلال پیوست و قطب شاه بی میانجی عمر وزید از آن ورطه خلاص شده جمعی از اعیان درگاه را نزد
نظام شاه فرستاد و بمساعی جمیله ر[illegible] میان آن دو پادشاه هم مذهب کدورت بصفا مبدل گشته
لوازم اتحاد و وداد مسلوک گردید **ذکر واقعه شهادت آنشهریار و بیان سنین عمر**
شریف و مدت سلطنت و عدد اولاد او آن شاه غفران پناه با تفاق امرا خان بابا را که
پسر بزرگ او جمشید قطب الملک ثواب اندوز درجه شهادت شد و بیان این واقعه بموجب نوشته صاحب
تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه باجل طبیعی از دار دنیا رخت تر بجوار رحمت حق نمی شتافت پسر بزرگ

او جمشید که در آن روی پادشاهی ریش سفید کرده بود تنگ آمده یکی از غلامان ترک را بوعده بسیار
فریفته از خود ساخته اشاره نمود که حین نشست او را بقتل آورد قضارا سلطان قلی قطبشاه روزی از
روزهای مشهور سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمایه در کنار آب نشسته بود و جواهر از صندوقها برآورده تفرج می نمود که
ناگاه آن غلام ترک بمکر تمام همچو بلای ناگهان از عقب درآمده بضرب خنجر آن پادشاه را شهید ساخت
و از بیم جان خویش نزد جمشید که از خصّان آن مجلس بود گریخت جمشید از آنکه سر فاش نکرده قاتل را فرصت
حرف زدن نداده بقتل رسانید و صاحب تاریخ قطبشاهی کیفیت این واقعه بدین آئین ترقیم نموده که در روز
پنجشنبه اواخر جمادی الاول سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمایه بمسجد صفا یعنی مسجد جامع محمّد نگر که بنا کرده آن شهریار بود
رفت و بخاطر مبارکش خطور کرد که بکطاق مسجد را مشبّک نموده دروازه آنرا از بیرون مسجد قرار دهد
تا از آن راه بمسجد درآمده بادای نماز قیام مینموده باشد و این اراده بجهت حفظ نفس و رعایت حزم
و دوربینی بوده چه بسیاری از سلاطین را در حین ادای نماز شهید و زخمدار نموده اند و نیز بواسطه زخمی که
بر روی مبارک رسیده بود نمیخواست که نگاه را نظر بر آن افتد بنابر آن شهریار نامدار در آن روز
در مسجد نشسته معمار را طلبیده امر فرمود که بنهج خوب ترتیب دهند و بآنجاعت در ساعت اسباب و
ادوات عمارت بمسجد درآوردند در آنحین آنحضرت باراده اینکه از مسجد بیرون آید برخاست اتفاقا
رومالی که سکه موشح باسامی حضرات ائمّه اثنی عشر در آن بود و همواره تبرکا با خود میداشت پی بسبب
از دست مبارک آن شهریار بر زمین افتاد و ایشان را تفاول نیکو مدانسته معمار را امر فرمود که امروز
دست بکار نکرده چند روز در خیر تاخیر نگذارند و خاطر مبارک آنملک نامدار آزرده گشته از مسجد بیرون آمد و بعضی
کلفت ناک بود که اکثر امرا و معتمدان که همراه بودند بر اثر آن بخاطر مبارک اطلاع یافتند و در روز جمعه خود

بمسجد تشریف نیاورده جمشید خانرا که محبوس بود باشاهزاده قطب الدین به نیابت خود بمسجد
فرستاد تا انکه در روز شنبه دوم جمادی الثانی سنه ۹۵۰ خمسین وتسعمایه بوقت عصر که جمیع مقربان ومخصوصان
در منازل خود بودند وآنحضرت مشغول نماز بود وهیچیک از خدمتکاران حاضر نبود میر محمود همدانی که سفاک
بیباک بود وتهانه داری گلکنده ونیابت در زمان غیبت از جانب ملک مومی الیه تعلق باو داشت
باغوای جمشید خان از خداوند خود منحرف گشته وحقوق نمکخواری را بر طاق نسیان گذاشته بیت
زخم بر تن شهریار زده بدرجه شهادت رسانید وفی الفور بخدمت شاهزاده جمشید قطب الملک که در قلعه
بحکم ملک مغفور محبوس بود شتافته بند از پای آن شاهزاده برداشته باتفاق جمعی از اهل فتنه بمنزل
ملک زاده قطب الدین که باسم ولی عهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده مظلوم کشید وملک مغفور
را علما وسادات ومشایخ در لنگر فیض اثر که از جمله محدثات آن شهریار بود مدفون ساختند سنین عمر
شریفش قریب به نود رسیده بود وایام حکمرانی شصت سال منجمله آن شانزده سال به نیابت سلطان
محمود شاه بهمنی علم جاه وجلال برافراشت وبعد از وفات سلطان مذکور چهل وچهار سال بدارائی وفرمان
فرمائی بلاد دکن استغال داشت ودر اواخر ایام سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته وبساط معدلت گسترده
پرتو التفات بر تعمیر عمارات روح افزا وطرح باغات دلکشا وابادانی ولایات واستمالت رعیت وسپاه
افگنده بود واکثر اوقات میفرمود الحمد لله که عمر عزیز در غزای کفار ودفع اشرار مصروف گشت اکنون مرگ
ضمیر آنست که بقیه عمر در طاعت وعبادت بسر شود ودر انجام کار بدرجه شهادت فایز گردیم وآن شهریار را
بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پسر وچهار دختر بود اول از اولاد ذکور حیدر خان است که در زمان حیات
آن پادشاه عالیجاه عالم فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین که

لقب

منظور نظر الطاف آنخسرو نامدار بود چنانچه رقم ولی عهدی بر او کشیده میخواست که سریر خلافت را بوجود
باجودش زینت داده کافهٔ رعیت و سپاه را محکوم حکم او گرداند و چون نوبت سلطنت بجمشید قطب الملک
رسید هر دو چشم آنشاهزاده را میل کشیده بعد از چند از روز باجل طبیعی درگذشت سوم یار قلی جمشید خان که بغایت
قهار و سفاک و تند خو بود چهارم عبد الکریم که در زمان حیات آنشهریار کریخته پیش سمندر رفیع رقعه شاد بیگ
می کرد یا آنکه کشته شد پنجم دولتخان که معروف بدیوانه ملک زاده بود و در زمان دولت حضرت ابراهیم قطبشاه
باجل طبیعی درگذشت ششم شاهزاده عالمیان ابراهیم قطبشاه انار الله برهانه و چون جمشید خان توجه شهریار را
نسبت بملک قطب الدین بیشتر از خود بلکه از سایر اولاد امجادش میدید از راه حسد بمکر و غدر در صدد استیصال
آن نهال سلطنت شد شهریار برایمنی آگهی یافته از جمشید خان آزرده گشته بنا بر حزم و احتیاط بند بر پای او
نهاده در قلعه گولکنده محبوس ساخت ازین رهگذر عداوت منجر بآن شد که رقم پذیر خامهٔ بیان گردید

باب دویم در احوال شاه جمجاه جمشید قطبشاه و شاهزاده سبحان قلی

مشتمل بر سه فصل

فصل اول در جلوس آنشاه جمجاه بر سریر سلطنت و ذکر وقایع

که در عهد سلطنت آنفرمانفرما بمعرض ظهور رسید چون آن شاه جمجاه اکبر
اولاد ملک غفران پناه بود بعد رحلت آنشهریار کامکار بر سریر سلطنت نشست امرا و خوانین طوعا و کرها مطیع و فرمان
بردار شدند و سلاطین دکن نامها مشتمل بر تهنیت و تعزیت بخدمت او فرستادند و آن پادشاه در مقام
پرورش و استمالت سپاه درآمده همگنان را مطمئن خاطر گردانیده و در ترویج مذهب اثنی عشری بالقصی الغایت
کوشید و صاحب تاریخ فرشته می نویسد که برهان نظام شاه بجهت عزا پرسی و تهنیت جلوس شاه طاهر
علیه الرحمه را فرستاد و چون بشانزده کروهی دار السلطنت گولکنده ورود شاه طاهر دست داد شاه جمجاه بتعجیب

شکارهای باستقبال شتافته و باعزاز و اکرام تمام ملاقات نموده در سکاسن خاصه سوار ساخته باحترام تمام
بشهر درآورد و شاه طاهر بعد از تقدیم مراسم رسمی و ادای رسوم معرفی کلمات تیکه بکار اهل دنیا آید بمیان آورده
از شاه جمجاه در باب موافقت و یکجهتی برهان نظام شاه عهد و سوگند گرفته رخصت انصراف حاصل کرده
باحمدنگر مراجعت نمود ذکر رفتن شاهزاده ابوالمظفر ابراهیم قطب شاه بجانب بیدر
و توجه ملک برید بعزم تسخیر قلعه محمدنگر چون شاه جمجاه از قصد دفع ملک زاده قطب الدین
فارغ البال گردید دفع برادر کهتر ابوالمظفر ابراهیم قطب شاه مطمح نظر قهر اثر خود ساخت و فرامین بمضمون طلب
مصحوب رسولان نزد آن شاهزاده که در قلعه دیورکنده بود فرستاد شاهزاده بعد رسیدن رسولان با جمعی از
مخلصان دولتخواه طریق مشاوره مسلوک داشته بصوابدید حمید خان و سیدجی و دلاور خان با معدودی از
خدمتکاران قدیمی از قلعه دیورکنده بیرون آمده بجانب بیدر توجه فرمود و بعد نزول اجلال در حوالی بیدر
برید ممالک فرزندان و امرا را باستقبال فرستاده بشهر درآورد و منزل لایق جهت نزول تعین فرمود
و ملک برید بعد چندی از ورود مسعود شاهزاده ارادهٔ تسخیر ممالک ملکانه نموده متوجه دارالسلطنت محمدنگر
گردید و شاه جمجاه بنابر مفارقت اکثر امرا و سپاه ملک غفران پناه بعلت درشت گوئی و تندخوئی در قلعه
گولکنده متحصن شد و سپاه ملک برید مرکز وار آنحصار را در میان گرفته نائره جدال و قتال مشتعل ساخت
و هر روز از جانبین آتش قتال ملتهب میشد چون این خبر باطراف منتشر گشت شاه طاهر علیه الرحمه بعرض برهان نظام
رسانید که برید ممالک در پرده داعیهٔ سلطنت مملکت دکن بانفراده دارد و درینولا بهانهٔ امداد شاهزاده
ابراهیم قطب شاه بمحاصرهٔ گولکنده پرداخته است و ارادهٔ آن دارد که بعد از تسخیر مملکت تلکانه بدفع دیگران پردازد
اگر در دفع او مساهله رود لامحال شوکت و اقتدارش مضاعف گشته قدم در عرصهٔ عناد و فساد خواهد نهاد

مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد برهان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از اجتماع عساکر
بقصد امداد و اعانت شاه جمجاه متوجه دارالسلطنت گولکنده گشت و چون در حوالی قلعه گوپیر نزول اجلال
فرمود و تسخیر آن قلعه پیش نهاد همت عالی خود گردانیده مفتوح ساخت از استماع این خبر برید ممالک و برادرش
خان جهان فی الفور ترک محاصره نموده بجانب بیجاپور گریختند در اثنای راه قصد شاهزاده و طمع در اسپ و
فیل که همراه شاهزاده بود نمودند شاهزاده چون بر خیال آگهی یافت با جمعی از خدمتکاران قدیم متوجه بیجانگر گشته
در آن ایام در قبضه تصرف رام راج بود گشت و سیدجی سلحدار که در شیوه شجاعت نظیری نداشت و در خان
حمید خان حبشی و کاناجی بهمن و چند اشخاص دیگر از خواص همراه رکاب شدند و چون از رود تنگبهدره گذشتند
و کفر فاصل بود عبور نمودند این باما که سرکرده جمعی از دردان بود با جوقی از سوار و پیاده راه بر آن شاهزاده
گرفته مانع رفتن شد و در ساعت کس بخدمت شاه جمجاه فرستاده از کیفیت حال آگهی داد شاه جمجاه نهایت
خوشدل شده فی الفور دو سر اسپ نامی و یکسلسله فیل مست با پنجهزار هون و تشریفات فاخره مصحوب
بعضی از اعیان دولت نزد نایک با ما فرستاده او را بوعده و وعید تحریص و تخویف نمود سیدجی و حمید خان
از استماع این خبر وحشت اثر متردد گشته دست بدامن تدبیر زده کس پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند
رام راج بمجرد دریافت کیفیت حال فرمانی بنام نایک با ما نوشت که اگر شاهزاده را روانه این جانب نمودی فبها
والا سرت از تن جدا خواهم کرد و آمدن لشکر را اماده باش چون نایک با ما تاب مقاومت با راجه بیجانگر نداشت
فی الحال شاهزاده را مع متابعان رخصت نموده بطرف بیجانگر روان ساخت بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی
بیجانگر رام راج که در زمان سابق منسلک در سلک ملازمان شاه غفران و مرهون احسان او بود از مقدم شریف
شاهزاده خبر یافته جمیع اکابر و مقربان و خویشان و فرزندان خود را باستقبال فرستاد تا اینکه شاهزاده را با تنظیم

تمام بشهر درآورده ند و بعد از ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشانیده رعایت جانب صاحبزادگی بواجبی
نمود آورده اند که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود رام راج راکه از راجه زاده های معظم بچانگر بود
و مرد دلاور و مشمول عواطف خسروانه گردانیده میث سدنتی را با و تفویض نموده تا انکه بعد از شش سال سپاهی
از عادل شاه بغرم دست برد بآن نواح در آمد رام راج بعلت قلت سپاه و کثرت لشکر عادلشاهی تاب
مقاومت نیاورده میث راکه آشته و بخدمت شاه غفران پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفران پناه
فرار بی اختیار او را حمل بر جبن نموده حکم به اخراج او فرمود رام راج متوجه بچانگر گشته بخدمت کشن رای پیشوا
رای مذکور چون میدانست که او از خاندان اصیل است آثار رشد و قابلیت از سیمای او ظاهر در مقام
تربیتش در آمده دختر خود با و منسوب کرد بعد مدتی که کشن رای رخت حیات از نیهان بر بست و بجز یک
پسر کوچک او را از اولاد دکور کسی دیگر نبود نبا برین رام راج امور سلطنت را از پیش خود تشیت نموده جمیع
سرداران و سپاه را به بذل درهم و دینار مسرور گردانیده مطیع و فرمان بردار خود ساخت و بعد چندی آن
پسر را نیز از میان برداشته اسم و رسم سلطنت بر خود نهاده و روز بروز علم اقبالش ارتفاع یافت
تا اینکه جمیع گردنکشان حلقه اطاعت در گوش جان کشیده با و رجوع نمودند ذکر واقعه غریبه که در بلده
بچانگر شاهزاده ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنعانی که از اعاظم امرای عادلشاهی بود
و بسببی از اسباب از آن دولتخانه رو گردان شده با چهار هزار سوار و سایر اسباب شوکت و حشمت
نزد رای بچانگر آمد رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او تعظیمش بغایت مرعی میداشت و او را برادر میخواند
روزی بسبب اتفاق عین الملک از مجلس راجه برخاسته با شوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
با سید جی و حمید خان و دو سه از خدمتکاران سواره از مقابل می آمد چون راه تنگ بود و نزدیک دهلیز کشتن

وروکرد انیدن نهایت عیب و عار است لهذا شاهزاده با دوسه دلاور همراهی خود را دفعتهً بر فوج عین الملک
زد و همچو برق صف را شکافته بیرون رفت و خود را پیش رام راج رسانید عین الملک بمشاهدهٔ این حال
بغایت اشفته گشته بقصد انتقام در همان مقام بایستاد که چون شاهزاده او را پیش راجه برگردد بقدم حرب قتال
استقبال نماید و در تلافی کوشد منهیان این خبر بسمع راجه رامراج رسانیدند راجه بر شجاعت و غیرت
آن شهریار آفرین کفته کس نزد عین الملک فرستاده پیغام داد که بمقتضای آدمیت لازم چنان بود که
عزت و احترام شاهزاده مرعی داشته راه دهند شد آنچه شد اکنون مناسب چنین است که دست از
معارضه باز داشته بمنزل خود مراجعت نمایند عین الملک سخن رام راج را بسمع قبول نشنیده همانجا ایستاده
اظهار مراجعت شاهزاده می کشید درین اثنا سیدجی این معنی را بخدمت شاهزاده معروض داشت
از استماع آن شعلهٔ غضب شاهزاده افروخته شد و بعزم دفع عین الملک از مجلس برخاست و پی توقف
بجانب او روان گردید رامراج و اعیان دولت بمشاهدهٔ این حال از غایت تهور و پردلی شاهزاده استعجاب
نمودند و بسلامت و الحاح تمام شاهزاده را از رفتن مانع آمدند ناگاه رامراج یکی از مقربان خود را پیش عین الملک
فرستاده پیغام داد که ترا چه بخاطر رسیده است این شاهزاده ولی نعمت زاده من است و من مدتی بخدمتگاری
والد ماجدش قیام نموده ام کاری مکن که دریای غضب من بطلاطم درآید و نفرمایم تا اهل بازار بضرب چوب و سنگ
ترا از شهر بیرون کنند چون این پیغام عتاب آمیز بعین الملک رسید از قصد فاسد خود باز آمده بمنزل خود
بازگشت **ذکر واقعهٔ دیگر** صاحب تاریخ فرشته آورده که چون آن شاهزاده از ترس سیاست
برادر به بیجانگر رفت رام راج در تعظیم او کوشیده اطاعت یکی از امرای حبشی را که عنبر خان نام داشت انتزاع
نموده بوی داد و چنانکه رسم دکن است که بر سر چنین مقدمات نزاع میشود هر آئینه عنبر خان مستعد جنگ شده دو نوبه

ابراهیم قطبشاه بدیوانخانه رام راج میرفت سر راه او گرفت و گفت با تو تهمت میکنم هر که غالب آید جا گیر
از و باشد ابراهیم قطبشاه گفت پادشاهان اختیار ملک خود دارند از هر که میخواهند می ستانند و بهر که میخواهند
می دهند در سر آن نزاع چستن معنی ندارد عنبر خان که معقول فهم نبود کوشش بآن نکرده ستخان را یکبک بزبان
راند بحدیکه ابراهیم قطبشاه از اسپ فرود آمده بنوعیکه شایع در دکن است یکنی نموده شمشیری بر شکم عنبر خان زده
او را بقتل رسانید برادر عنبر خان جهت انتقام برادر خواست که با ز قطب شاه یکنی نماید یکی از عنبر یان گردکه ملازم
قدیم قطبشاه بوده در فن شمشیر بازی و قوفی تمام داشت مقابله اختیار کرد او نیز غالب آمده آن حبشی را کشت قطبشاه
بیرق عنبر خانرا که باصطلاح دکن نشان می گویند کبود رنگ بود متصرف شده بمنزل خود شتافت و شاهزاده
مدت هفت سال دران شهر بسر برد **ذکر ملاقات شاه جمجاه با برهان نظام شاه چون**
شاه جمجاه بعد توجه ملک بدیه بیجاپور و شاهزاده ابراهیم قطبشاه به بیجانگر از تنگنای محاصره برآمد برسل
استقبال با تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان نظام شاه روآورد برهان نظام شاه از استماع
انخبر جمیع شاهزاده ها و امرا و خوانین را باستقبال فرستاد و بعد از آن بعد از سپهر سلطنت برهان نظام شاه
شرائط تعظیم و تکریم بجا آورده لوازم طوی و جشن تقدیم رسانیده خواست که چتر آفتاب گیر که مخصوص پادشاهانست
جهت آنخبر جمجاه آورده بخطاب مستطاب قطبشاهی مخاطب گرداند شاه جمجاه بنابر علو همت و جوهر مردانگی
و شجاعت قبول نفرموده جواب داد که **نظم** مرا نیست با چتر شاهی نیاز خطابی نخواهم بعمر دراز
که شاهان ملک دکن بالتمام گرفتند ازان چتر شاهی بنام که از روی مردی و مردانگی همان روز شمشیر و سپر انخی
ربوده مذکوری از سپهر دورنگ رسیدان مردی بچوگان جنگ چو من ضرب دست عجائب شاه نمایم بگیرم خطاب و کلاه
من انکه کنم چتر شاهی قبول که کیرم ز دشمن بعون رسول برهان نظام شاه را که پادشاه شجاع و غیور مزاج بود

امثالِ این سخنانِ غیرت و شجاعتِ شاهِ جمجاه پسندِ طبعِ همایون آمد نهایتِ تفقد و مهربانی و مراسمِ تکریم و تعظیم بجا آورد

ذکرِ محاربهٔ شاهِ جمجاه و برهان نظام شاه و عماد الملک با اتفاقِ یکدیگر با عادلشاه و بریدِ ممالک

چون در آن ایام میانِ برهان نظام شاه و ابراهیم عادلشاه غبارِ نزاع مرتفع بود و برسرِ تسخیرِ قلعهٔ سولاپور از جانبین جنگهای عظیم بوقوع می آمد و برهان نظام شاه عماد الملک والیِ ارار را بامدادِ خویش طلبیده بود مقارنِ وصولِ موکبِ شاهِ جمجاه ملک عماد الملک نیز رسید این هر سه پادشاه باتفاقِ هم بجانبِ سولاپور توجه نموده ساحتِ آن قلعه را محلِ نزولِ اجلال فرمودند و عساکرِ حسب الامر محاصرهٔ آن قلعه را از اطراف و جوانب بجنگ در پیوستند ابراهیم عادل شاه باستصوابِ امرا باتفاقِ بریدِ ممالک عنان از صوبِ مقابله تافته با لشکرِ بسیار بجانبِ پرینده که در تصرفِ کاشتگانِ نظام شاه بود متوجه شد بعد وصول بآنموضع سپاه حسب فرمانِ واجب الاذعان محاصره نموده نائرهٔ جدال و قتال برافروختند برهان نظام شاه بشنیدنِ این خبر دست از محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور باز داشته باتفاقِ شاهِ جمجاه و عماد الملک بجانبِ پرینده علمِ اقتدار برافراشت و از آنجانب ابراهیم عادلشاه نیز از سرِ محاصرهٔ پرینده درگذشته باتفاقِ بریدِ ممالک باستقبال شتافت و بعد تلاقیِ فئتین در موضع خاصپوریِ آتشِ جدال و قتال ملتهب شد و از طلوعِ آفتاب تا غروب بازارِ محاربه گرم بود و غالب از مغلوب متمیز نمی شد آخر الامر بضربِ دستِ شجاعتِ شاهِ جمجاه که خود را در میانِ اردو و بنگاهِ خصم انداخت و از دو جانب بهادران نیز نفر نموده آتشِ پیکار بر سپاهِ خصم تاخته جمیعِ صفوف را متفرق ساختند شکست در لشکرِ مخالف افتاد عادلشاه اسبابِ سلطنت را گذاشته روبوادی فرار نهاد و بریدِ ممالک از عادلشاه جدا شده بجانبِ بیدر راهی گشت و شاهِ جمجاه با جمعی از دلیران تا دروازهٔ قلعهٔ بیدر تعاقب کرده بضربِ تیغِ ابدار جمعی کثیر را کشته و زخمی و اسیر نموده و اسبابِ

سلطنت ملک برید را بدست آورده عنان عزیمت بصوب دارالسلطنت گولکنده معطوف ساخت

انچه که صاحب تاریخ قطب شاهی منظم سلک بیان نموده اما محمد قاسم فرشته قصه توجه شاه جمجاه بتسخیر ممالک

ابراهیم عادلشاه که از وقایع سنه خمسین وتسعمایه است چنان نوشته که برهان نظام شاه انارالله برهانه

چون پادشاهی بود غیور از همر استرداد و استخلاص پرگنات سولاپور استراحت وآرام بر خود حرام ساخت

ونیز برارتفاع غبار کلفت وآزردگی دران سنوات میان عادشاه وعادلشاه فرصت منتظم انگاشته

شاه جمجاه ورامراج را بلطایف الحیل بموافقت خود رغبت گردانیده باتفاق علی برید وخواجه جهان با سپاه

مستعد رزم وپیکار متوجه سرحد عادلشاه شده در استخلاص پرگنات سولاپور ساعی گشت وبسیاری

از ولایت را خراب وویران گردانیده چند دفعه لشکر عدالت پناه را که بمدافعه قیام نموده بود شکست وشاه جمجاه

نیز تحریک واشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادلشاه کشیده ودر پرگنه کاکنی قلعه در نهایت استحکام

بنا نموده تا ولایت گلبرگه متصرف شده بمحاصره قلعه ایکیر که در حوالی بلده ساغر واقعست پرداخت وهمچنین

رامراج تحریک نظام شاه برادر خود ویکناتدری را با لشکران بسمت جهت تسخیر قلعه راچور نامزد کرد ابراهیم

عادلشاه از حدوث فتنهای عظیم سر بجیب تفکر برده اسدخان لاری را از بلگوان طلبیده بنکاح خواهرش

وبدلالت او پنج تپه ونیم را که مابه النزاع بود به برهان نظام شاه بازگذاشته بساط مناز عت در نوردید ورامراج

بتواضع پیش آمده تحف وهدایای نفیسه بصحوب ایلچیان سخندان فرستاده استدعای مصالحت نمود

رامراج نظر بر یکه مملکت کرناتک تصفیه از وجود مخالفان نیافته بود ورایان اطراف با او در مقام منازعت

بوده ندیده نورد طریق مصالحت شد ابراهیم عادلشاه بعد اطمینان خاطر از خدشه نظام شاه ورامراج

بمدافعه محمد قطب شاه پرداخت واسدخان لاری را با خلاصه سپاه خود بمقابله لشکر قطب شاه که منصور

کرده

گشته المجی نزد برهان نظام شاه فرستاده پیغام کرد که من بر قول شما اعتماد کرده مرتکب این سفر شدم تعجب از اخلاق
آن سلطنت پناه است که با این مخلص گمانش ناکرده با همه مکر و تزویر می برند برهان نظام شاه جواب داد که بنا بر
اقتضای وقت مصالحت با عادلشاه بعمل آمد باید که در محافظت قلعه گاکنی بکوشند که بعد از موسم برشگال باز بجانب
رسیده تسخیر بلاد حسب دلخواه بعمل خواهد آمد و کلبرگه و ایتکیر و ساغر از اطراف ناگنار آب بهیمه نزه تعلق شما خواهد
و سولا پور و غندرک از طرف ناگنار آن آب در تصرف ما خواهد بود شاه جمجاه با آنکه میدانست که برهان نظام شاه
پادشاه محیل است لیکن او از راه رفته در حفظ قلعه گاکنی و تسخیر قلعه ایتکیر را سهل و جازم گردید و اسد خان بخت
قلعه گاکنی را محاصره کرده در مدت سه ماه بجبر و قهر مسخر ساخته مردم درونی را قتل عام نمود و آن قلعه را از بیخ و بنیاد
کنده اثری از آن نگذاشت انگاه حسب فرمان عادلشاه بتعجیل تمام متوجه ایتکیر شد قطب شاه صلاح در مقابله ندانسته
از کرد ایتکیر برخاسته راه ولایت خویش پیش گرفت اسد خان تعاقب نموده دو کرت افواج قطبشاهی را
که در مقام معارضه شده بودند منهزم گردانید و نوبت سوم در حوالی کولکنده چپقلش در غایت شدت میان
و حسب اتفاق قطبشاه و اسد خان مقابل هم شده پی آنکه یکدیگر را بشناسند باستعمال آلات حرب پرداختند
و یازده ضرب شمشیر فیمابین رده و بدل شد قضارا زخمی بر چهره مبارک قطبشاه آمد و سر بینی و یکطرف لب تا گوشه
لب بنوعی مقطوع گشت که مدت العمر در خوردن و آشامیدن محنت و مشقت بسیار میکشید و هرگز بحضور مردم
تناول طعام نمیفرمود گویند هنگامی که قطب شاه عازم این سفر شد ملا محمود گیلانی رمال را که یکی از ملازمان
بود طلبیده از انجام سفر پرسید او قرعه انداخته گفت سواری سلطان خوب نمی نماید صلاح در آنست که
موقوف دارند و چون از تفصیل نیکی و بدی بمبالغه و اصرار استفسار فرمود ناچاری عرض نمود که درین سفر
اگرچه در ابتدا کارهای شاه موافق آرزوی بندگان خواهد بود لیکن در آخر غلبه خصم را بوده اموال و اسباب تاراج

خواهد رفت و آسیبی بر پنی حضرت خواهد رسید قطب‌شاه ازین سخن برآشفته حکم کرد که پنی ملا محمود را بریده از قلمرو
اخراج کنند و در آخر چون دید که سخنش راست شد از کرده خود ندامت کشیده یکی از معتمدان را بخدمت فرستاده او را
طلبید ملا جواب داد که منور بینی دیگر بهم رسانیده ام ان شاء الله تعالی وقتیکه بهمرسد سر قدم ساخته بملازمت
مشرف خواهم شد و شاه جمجاه بعد ازین واقعه با عادلشاه صلح کرده بسیاری از ولایت کلبرگی را مفتوح گردانید.
و قصبه پنج شپه و نیم که مابه النزاع میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادلشاه بود چنان است که در هنگام خروج
امرای دکن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هر کدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان دکنی یازده شپه را که عبارت از یازده
پرگنه باشد بتصرف خود درآورد و برادر او ریحان بهانه دار قلعه سولاپور بدار السلطنه بید رچندان تردد و تدبیر کرد
که فرمان از جانب سلطان محمود بدست آورد که قلعه سولاپور و همه مملکت خواجه اقطاع او باشد احمد نظام شاه
حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج شپه و نیم را خود بگیرد و پنج شپه و نیم به برادر خود دهد وقتیکه کمال خان
خود را در سلک امراء عادلشاه منسلک گردانید سولاپور را مسخر کرده پنج شپه و نیم را متصرف شد لیک آن قلعه و پرگنات
مذکور که سه لک هون حاصل داشت مادهٔ نزاع گشت چنانکه میان عادلشاه و نظام شاه اکثر اوقات بخصومت
و منازعت گذشت **ذکر محاربهٔ دوم شاه جمجاه با برید ممالک و بیان بعضی از سوانح که**
متعارن آنحال دست داد صاحب تاریخ قطبشاهی چنان بعرض بیان آورده که چون برید ممالک
برای العین مشاهده کرد که شاه جمجاه با دو هزار سوار چنین ضرب دستی نمود نخواند شید که اگر قوت و شوکت او
بیشتر شود لامحاله انتزاع ملک از دست خصم بر او آسان خواهد بود بنابرین باراده محاربه بهشت هزار سوار نخوارد و پیاده
و تفنگچی بیحد و شمار بهم رسانیده متوجه کولکنده گشته بچلکور که یک کاوی از دار السلطنت است رسید و مهیان
اینخبر بسامع اقبال رسانیدند شاه جمجاه نظر بر یکه جمیع امرا و خوانین بحال و پرگنات خود ها مرخص گشته بودند دار السلطنه را

به جمعی از معتمدان سپرده با سیصد سلحدار حاضرالوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرمود و به یلغار تا حوض
کمشهانه که نزدیک قلعهٔ بیدر واقع است عنان یکران بازنکشید ناگاه سپاه کینه‌خواه را تاراج و غارت ولایت
خصم امر فرموده علم اقتدار نوعی برافراشت که از بیم شمشیر خونفشانش اهل شهر بیدر دروازها بسته کیفیت حال
به بریدِ ممالک اعلام نمودند ملک بریدِ نهایت متعجب گشته صلاح در معاودت دیده بجانب بیدر رجعت نمود
و بحسبِ اتفاق تلاقی عسکرین مابین پسلجه و کلپورد دست داد پادشاه جمجاه از کثرتِ سپاهِ مخالف هیچ اندیشه
بخود راه نداده بصوابدید عین الملک که رستم زمان بود عازم جنگ شده با سیصد سوار بر لشکرِ مخالف زد و در
اثنای یک کمش از پای کمتی کشای او بیفتاد خود بنفس همایون از باره کوه پیکر پایین آمده کمش در پا کرده سوار گشت
انگاه بر سپاهِ بدخواه که از اطراف و جوانب دایر شده بودند حمله آورد و صفوفِ لشکرِ مخالف را شکافته جمعی
کثیر را بر خاکِ هلاک انداخت و بسیاری را مجروح ساخت ملک بریدِ مشاهده آن ضرب دست و دست از مجادله
باز داشت و هر دو پادشاه بجانبِ مستقر سریر سلطنت خود بازگشتند **ذکر محاربه های شاه جمجاه**
با بریدِ ممالک و تعمیر قلعه کردون اساس کولاس صاحبِ تاریخِ قطب شاهی آورده که چون
دولتِ جمشیدی فی الجمله استحکام یافت و خاطرِ همایون از مهمِ خراسانیها و اشتغالِ ملک بریدِ فارغ گردید مزاج
مبارک یکچندی بعیش و طرب گرائید روزی از ایام نشاط بر تختِ شاهی نشسته با امرا از هر دری سخن میفرمود
تا اینکه بر زبانِ مبارک آورد که الحمد لله بتائید سبحانی از ضربِ تیغ خون ریز مکر و فریب و خالِ عار بر رخسار
ناموسِ ملک بریدِ و سپاهش ظاهر گردید و چتر آفتاب گیر پادشاهانِ بهمنی را بضربِ شمشیر از دور گردنیم اکنون
از منهیان بمسامعِ اقبال میرسد که جهت تلافی در صدد فراهم آوردنِ سپاه و اسبابِ محاربه است و
نیز در هنگام واقعه هایله شاه غفران پناه از برادرم مورا ابراهیم بقریبِ قلعه بیدک با چهل زنجیر فیل و شصت هزار

کرده است همت کشورکشای مقتضی آنست که پیش دستی نموده رو بجانب دارالسلطنت بیدر آورده سزای
او بدهیم امرا عرض نمودند که این رای جهان آرای عالی عین صلاح است و محض صواب اکنون بهر طرف که موکب
همایون توجه فرماید ما بندگان درجان سپاری مستعد و سرکرم ایم شاه جمجاه از ممر یکجهتی امرا مطمئن و خوشنود
گشته در ساعت نیک با لشکر ظفر اثر متوجه شهر بیدر شد و بعد وصول موکب اجلال بکوتاس سپاه ظفر پناه را
بولایات و پرگنات مملکت ملک بریدروان فرمود و لشکریان دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان لشکر
ظفر اثر پیوست ملک بریدار استماع اینخبر وحشت اثر با هشت هزار سوار و پیاده بیشمار رو بمحاربه آورد و چون
بموضع نارایین کهیره و حسن آباد رسید و شاه جمجاه اینخبر شنید در باب صلح و جنگ با مقربان مشورت فرمود
جکدیو راو نایکواڑی که صاحب رای بود بسبقت کرده بعرض رسانید که اگر امر شاهی شرف صدور یابد این بنده
دولتخواه دراندک فرصت بالای این کوه باشکوه که متصل بقصبه کولاس است قلعه مستحکم به بندد انگاه اعلیحضرت
شهریار ذخیره و اسباب قلعداری و دو سه سردار بجهت ضبط قلعه تقرر یابد بعد ازان تنبیه ملک بریدر
چنانکه باید بعمل آید شاه جمجاه بر رای او آفرین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقربان حضرت نیز تحسین نمودند
و شاه جمجاه او را به تشریفات خسروانه نواخته دو سه امیر نامدار را با سپاه بسیار بجهت تعمیر قلعه نزد
او گذاشته خود با جمعی بعزم رزم بریدر ممالک متوجه گشت و در حوالی قصبه نارایین کهیره قریب بشام تلاقی
عسکرین رو داد و تمام انشب بتهیه اسباب جنگ و حراست لشکر بسر شد بامداد ان بعد ترتیب صفوف
دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ رو بالطفا نمی آورد شاه جمجاه
با جمعی از دلاوران جان نثار اولا خود را بر میمنه لشکر خصم زد و ثانیا بر میسره و ثالثه بر قلبگاه تاخت و در هر نوبت
اگرچه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و رخمی گردانید اما چون خصم نهایت کوشش و اهتمام در مدافعه بظهور رسانید

ازین جهت مهم قتل فصیل نشد و بعد غروب آفتاب سپاه هر دو جانب روز محاربه تا فته بمقام خویش قرار
کرفته بلوازم طلایه و پاس پرداختند تا اینکه مدت توقف هر دو لشکر در مقابل هم بطول کشید و سپاه هر دو
لشکر از امتداد منازعت ملول کشتند درین اثنا بشیر عین الملک از سرداران معتبر ملک برید که بوفور دلاوری
از سایر امرا ممتاز بود بسببی از اسباب خایف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر ظفر اثر پیوست و فیلور عظیم
در لشکر ملک برید راه یافت نا برین چند روز دست از جنک و جدال بازداشت در خلال این احوال عریضه
متضمن اینکه قلعه کولاس بارج و باره و خندق خاطرخواه پادشاه جمجاه صورت تعمیر یافته رسید خسرو جمشید فر
جهت تماشای قلعه مذکور با جمعی از بهادران رایت عزیمت برافراشت و بشیر عین الملک را با جمعی از سرداران
در لشکر ظفر اثر کذاشت و در باب محافظت و هشیاری تاکید بلیغ فرمود بعد ملاحظه القلعه جلدیورا و بنا بر حسن جدت
مورد عنایات شاهانه کشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه جمجاه متوجه تماشای قلعه است فرصت غنیمت
دانسته بعزم کارزار رو بلشکر ظفر اثر آورد و در آنوقت بشیر عین الملک که سرداری لشکر بعهده اهتمامش بود
بر بالای پشته مرتفع با جمعی از مقربان خود نشسته بشرب اشتغال داشت هر چند دلتنکوانان عرض نمودند که
توقف در اینجا صلاح نیست اما چون پیمانه حیات او پر کشته بود دست از پیمانه شراب باز نداشته چندان توقف
نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب مرکز او را در میان کرفته تقتل رسانیدند و بقیه سپاه دست
از اسباب و اموال باز داشته بجانب کولاس فرار نمودند شاه جمجاه بعد اطلاع بر این کیفیت بعزم انتقام لشکر
پراکنده را جمع نموده متوجه میدان رزم شد و چون برید ممالک پیش از وقوع این معنی را بفراست دانسته بود
بعد از فتح بلا توقف شبانه کوچ بر کوچ خود را بدار السلطنت بیدر رسانید شاه جمجاه ولایت کولاس
و ماراین کهیره و حسن آباد را تصرف ملک برید برون آورده بکماشتکان دولت سپرده قلعه را مشحون بذخایر

و آلات قلعداری نموده و بسرداری آنولایت را بگدیور او مقرر فرموده و جمعی از امرا و سپاه را جهت

محافظت ولایت و سرحد گذاشته روانه دارالسلطنت گولکنده گردید **ذکر توجه پادشاه جمجاه**

بعزم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر قلعه بیدک و اوسه و بعضی از ولایات

ملک برید چون شاه جمجاه بنابر اتحاد و یکجهتی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته استدعای

قدوم نمود تا باتفاق هم ولایت برید ممالک از دست تصرف او انتزاع نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه

مترقب اینچنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر اوسه و او دگیر با سپاه فراوان توجه فرموده شاه جمجاه را

اعلام نمود که باتفاق عماد الملک عنان عزیمت بتسخیر ولایت ملک برید معطوف گردانیده ایم ازلوازم اتحاد

انکه آنشاه دشمن شکار با ساز و سپاه قلعه گیری و کشورکشائی متوجه انصوب شوند و در کنایکه متصل بولایت

آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید بیرون آورند شاه جمجاه ازین پیغام قوی دل گشته با ساز تمام بملاقات

برهان نظام شاه در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه را محاصره کرده بودند شتافت و بعد ملاقات

در باب تسخیر ولایت ملک برید باهم مشورت فرموده چنان قرار دادند که پادشاه جمجاه خود انتزاع قلعه بیدک

از دست ملک برید نماید و قلعه اوسه را برهان نظام شاه تسخیر فرماید بنابرین پادشاه جمجاه متوجه قلعه بیدک شده

بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم جبرا و قهرا مفتوح ساخت و از اموال و غنایم که بدست اولیای دولت درآمد

انچیکه لیاقت خزانه عامره داشت تحویل مستحفظان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و ازآن طرف برهان نظام شاه

و عماد الملک قلعه اوسه را مسخر ساختند **ذکر محاربه پادشاه جمجاه با ملک برید و**

اخلاص خان و دیگر امرای عادلشاه چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید و در خود قوت

مقاومت ندید لاعلاج التجا بابراهیم عادلشاه برده و تحف و هدایای بیکران بمصحوب رسولان سخندان ارسال داشته

التماس

استمداد نمود عادلشاه اخلاصخان حبشی را با پنجهزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بمدد او فرستاد ملک برید
بعد وصول لشکر مدد کارسازی کارزار نموده متوجه قلعه کولاس گردید پادشاه جمجاه از استماع این خبر بعزم رزم از دارالسلطنه
بیرون آمده کوچ بر کوچ بنواحی کهیره نزول اجلال فرمود و تلاقی فئتین در نیمتل دست داد شاه جمجاه میمنه را به سیف خان
عین الملک و میسره را بجگدیو راو سپرده خود در قلبگاه علم شجاعت برافراشت و از انجانب ملک برید میمنه را
با اخلاصخان حبشی و میسره را به برادر خود خانجهان حواله نموده خود در قلبگاه قرار گرفت آنگاه هر دو لشکر بجنگ در پیوشید
و بازار کارزار گرم ساخت شهریار دشمن شکار از خیرگی سپاه عادلشاه و ملک برید بهم برآمده بمقتضای شیوه مردی
و لشکرشکنی با فوجی از دلیران برصف لشکر دشمن زده و بنیروی ظفر و اقبال پادشاه جمجاه قوت بازوی دلیران لشکر ملک برید
و اخلاص خان درهم شکسته اعلام استکبار و غرور شان نگونسار گشت بمشاهده اینحال عین الملک و جگدیو راو با فوجی
از دلاوران حمله آورده صفوف لشکر خصم را درهم شکستند ملک برید و اخلاص خان چون حال برنهنوال دیدند شکسته رکیب
و گسسته عنان قدم بوادی فرار نهادند و تمام اموال و اسباب دولت اعدابدست دولتخواهان درآمد و پادشاه جمجاه
همعنان فتح و ظفر منصوب مستقر سریر سلطنت توجه فرمود و بعد وصول بدارالسلطنه امراو سپاه را به تشریفات و انعامات
نواخته بمحالات و رکنات رخصت انصراف ارزانی فرمود ذکر توجه پادشاه جمجاه بقصد امداد برهان
نظام شاه و ابراهیم عادلشاه و مستخلص ساختن ملک قاسم برید از قید عادلشاه
صاحب تاریخ فرشتا چنین آورده که ملک برید چون دید که عماد الملک همواره اظهار یکجهتی و دوستی با برهان نظام شاه
مینماید نبا برعداوتیکه با برهان نظام شاه داشت خواست که استظهار بموافقت عادلشاه کند نبا برین تحف و هدایا
فرستاده چندان در یکجهتی مبالغه کرد که بعسکر عادلشاه ملحق شده بملاقات فایز گردید کرة اولی عادلشاه در اعزاز و
اکرام مبالغه فرمود تا اینکه هنگام استمداد امداد او بفرستادن اخلاصخان چنانچه پیش ازین قلمی شد بعمل آورد پادشاه جمجاه

برهان نظام شاه را از کیفیت موافقت نمودن او با عادلشاه اعلام نمود و مکتوبی بدین مضمون نوشت که چون بریدمالک
پیوسته در تحریک مادهٔ فساد ساعی گشته غبار شر و فتنه می انگیزد در این وقت که میان السلطنت پناه و عادلشاه
مبانی دوستی و یگانگی استحکام دارد باید که مکتوبی بعادلشاه نوشته نوعی نماید که رفع اخلال و فساد آن سرور فتر
اهل بغی و عناد بعمل آید برهان نظام شاه بعادلشاه کتابتی مشتمل بر اثبات خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن مادهٔ
فساد موجب امنیت بلاد و بهبودی عباد است نوشت عادلشاه بصواب دید و التجا آنان چنان قرار داد که برهان نظام شاه
ولایت قندهار را از دست تصرف ملک برید انتزاع نموده متصرف شود و عادلشاه از ولایت بیجانگر هر قدر که تواند
بحیطهٔ تسخیر درآورد بنابرین برهان نظام شاه متوجه قندهار گشته بمحاصرهٔ آن پرداخته در اندک مدت مفتوح گردانید
و برید ممالک قلعه بیدر را از ذخایر و ادوات قلعداری مملو ساخته و بمستحفظان کاردان سپرده بخدمت
عادلشاه شتافت عادلشاه او را مقید کرده و سپاه خویش فراهم آورده بموافق قرارداد علم اقتدار بصوب
بیجانگر برافراشت و بعون ایزدی بسیاری از معظمات ولایت کفار و قلاع مستحکم آن دیار را مفتوح ساخت نظام شاه
از استماع خبر استعلای علم دولت و اقبال عادلشاه اندیشیده در مقام قتال درآمد و در سنه ۹۵۴ اربع و خمسین و تسعمایه
با لشکر گران متوجه تسخیر قلعهٔ سولاپور شده بمحاصرهٔ آن پرداخت عادلشاه از استماع انهزام عنان عزیمت از تسخیر
ولایت کفار تافته متوجه رزم نظام شاه شد و چون در آن اوان که صیت شجاعت پادشاه جمجاه در میان سلاطین
دکن بلند گشته بود هر دو پادشاه مارسال تحف و هدایا استعانت از پادشاه جمجاه نمودند پادشاه جمجاه بامداد
سپاه نصرت پناه بصوب قلعه سولاپور روآورده در منزلی که مابین دو لشکر آن دو پادشاه بود نزول اجلال
فرموده هیچ یک را از وصول موکب همایون اعلام ننمود اما هر یک از آن دو پادشاه از استماع خبر وصول
بمظنهٔ امداد خود در خفیه رسولان فرستاده استدعای امداد و معاونت کشیده و ملک برید نیز اظهار عجز و اخلاص و یکجهتی

عذر تقصیرات خود نموده پیغام داد که متمنی از مکارم اخلاق شهریار فریادرس آنکه بمخلص توجه عالی از
قید حبس رهائی یابد که من بعد ره نورد طریق اطاعت و فرمانبرداری خواهد شد شاه جمجاه را برزاری و
گرفتاری او رحم آمده رسول عادلشاه را طلبیده فرمود که جناب ابراهیم شاه دم از اتحاد و یگانگی میزند
و در هنگام محاربه با اعدا چشم داشت امداد دارد و حال آنکه بر عهود و پیمان آنشاه اصلا وثوق و اعتماد
نیست باید که بیدک همیشه دم از موافقت و دوستی آنعدالت پناه زده در معرکه مصافی که ایشان را با برهان
نظام شاه دست داده بود شعار اخلاص و جان سپاری مرعی داشته با سپاه خویش بنوعی در جنگ و
جدال سعی و کوشش بجا آورد که برهان نظام شاه بمقام عناد درآمده اکثر محالات و پرگنات او را انتزاع
نموده اراده داشت که شجره دولتش را بواسطه دوستی و یگانگی که بآن سلطنت پناه دارد برکند بنابرین
آن بیچاره پناه بدرگاه آنعدالت پناه آورده امیدواری تمام بامداد داشت و چون احراز شرف ملاقات نمود
برخلاف توقع معرض ظهور رسید که محبوس گردید و لشکر و بنگاه او تاراج گشت نظر برین چگونه بر قول و عهد
ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آنسلطنت پناه را سبیل بامداد و اعانت ما هست باید که ملک بیدر را
از حبس نجات داده و به تشریفات نواخته نزد یک مار وانه سازند و دیگر آنکه اسپ موسوم بصباح الخیر و
زنجیر فیل نامی را نیز ارسال داشته عهود را بمیان موکد سازند تا بنحو اطمینان جمع و غرم درست در دفع اعادی کمر بر میان
جان بسته و جان کمر وار بر میان بسته جد و جهد بلیغ بجا آوریم رسول عادلشاه چون استماع این سخنان نمود
بخدمت عادلشاه شتافته مژده حاضر عرض رسانید و از جانب دیگر برهان نظام شاه تحف و هدایا بصحبت
رسولان سخندان فرستاده مکتوبی بمضمون بیان مراتب دوستی و اتحاد قدیم و درخواست تجدید مراسم
اتحاد و تشیید مبانی وداد و طلب امداد نوشت چون رسولان تحف و هدایا و مکتوب از نظر انور گذرانیدند

جاسوسان صورت حال بالتمام بعرض عادلشاه رسانیدند عادلشاه باندیشه انکه شاه جمجاه که اعانت راه
از آیات فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در قبول پیغام دانسته
ملک برید را از حبس بیرون آورده و در تلافی ما فات کوشیده اسپ صباح الخیر و دو زنجیر فیل مطلوب را
مصحوب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون خاطر آن برادر مایل باستخلاص ملک برید بود
بپاس خاطر او را از حبس برآورده باتحف مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون بفحوای الکریم
اذا وعد وفا در ماه امداد خود را معاف نخواهند داشت شاه جمجاه بعد استخلاص ملک برید از شنید
ورسیدن تحف و هدایا که منظور نظر انور بود نیابر صلاح وقت عنان از امداد هر دو پادشاه تافته و بهیکدام
از آن دو پادشاه ملاقات ناکرده پای در رکاب دولت درآورده ملک برید را بموکب همایون قرین
گردانیده بصوب دار السلطنت گولکنده راهی شد و چون حوالی شهر بیدر مرکز اعلام ظفر انجام گردید ملک برید
ارگردهای سابق یاد آمده خاطر پر دغدغه گشت بل اکثر یرا مظنه غضب و سخط شد اما آن پادشاه جمجاه
بمقتضای اینکه از بدان بنیک نیاید و هم از نیکان بد برخلاف مظنه ارباب مظنه اصناف مراحم خسروانه
نسبت بملک برید و مقربان او بظهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع ما یحتاج خسروی با تشریفات
شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان او را خلعت های شاهانه مشرف و سرفراز گردانیده
رخصت انصراف بدار السلطنت شهر بیدر ارزانی فرمود و ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده هدایای
شایسته تقدیم رسانید و از جواهر نفیسه و قماشهای غریبه و اسپ و فیل و انچه دست یکدیگر بدان میرسید از نظر
اشرف گذرانید و شاه جمجاه نیابر علو همت بر سپاه و لشکریان خود تقسیم نموده سالما و غانما بدار السلطنه
گولکنده مراجعت فرمود قصه غریب در باب کرفتاری امیر برید و رهائی او بموجب

الرشید

نوشتهٔ محمد قاسم فرشته در سنه ست و ثلاثین و تسعمایه که میان اسمعیل عادلشاه و امیر بریدِ
منازعت بمیان آمده بود و فرستادن امیر برید در شهر بید محصور گشته بود تا امیر برید که در قلعه او کیر بود
از استماع این خبر وحشت اثر سراسیمه گشته با جمعیت خویش از آن قلعه بیرون آمده و راه دو سه روز در یک
روز طی کرده بمنزل عماد الملک رفت و گفت چون من دست توسل بدامن تو زده ام و وظیفهٔ حمایت انگه
بهر عنوان که باشد میان بنده و عدالت پناه ابواب محبت مفتوح داری و حرف صلح در میان آورده
فرستادن مرا از ضیق محاصره برای عماد الملک گفت این امر بی انکه حصار بید تسلیم نمائی صورت پذیر
نخواهد شد امیر برید را قبول این معنی دشوار نموده بعسکر خود که در یک فرسخی اردوی عماد الملک بود در قشه
بعیش و عشرت مشغول شد و مردم او از سوار و پیاده و وضیع و شریف چون از تعب راه و بیغار مانده
کوفته بودند هر کدام بآسایش و راحت مشغول شده غیر از معدودی چند پاسبانی قیام ننمودند و آنها نیز
بمقتضای الناس علی دین ملوکهم بفراغت و عشرت پرداخته قضا را در آن روز چون وصول
امیر برید بسمع اقدس عدالت پناه رسید در همان شب ظلمت سرشت که رنگی سیاه چهره تیرگی از روی اسمعیل
نمودی و آوازه شدید و تندباد وحشت راه سامعه گم کردی اسد خان با دو هزار سوار غریب تاج پوش بغیر از امرای
نامدار مانند خوشکلای اقای رومی و خورشید خان سیستانی و بهادر خان اذبک حکم فرمود که شبیخون بر
دایرهٔ امیر برید برند و بقدر امکان در کشتن و بستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند اسد خان زمین خدمت
بوسیده بهانه چپاندن مورچل مستعد کشته سوار شد و چون از اردو بیرون رفت بیک ناگاه راه مضرب
خیام امیر برید پیش گرفته پیشتر از باد سریع رفتار بحوالی لشکرگاه رسید و احدی بوازم تیقظ و هشیاری قیام
ننموده و او از تنفسی بگوش نرسید اسد خان مردم را از دست اندازی باز آمده جاسوس چند فرستاد

که حقیقت حال بخاطر آورند جاسوسان خبر رسانیدند که تا بدربار امیر برید رفتیم و جماعتی قلیل که در آنجا حاضر بودند
همه راست و لاابعقل و بیهوش یافتیم الیک چند دستار و شمشیر بصدق قول خود آورده ایم اسدخان
افواج را در کنار لشکرگاه خیمه ایستاده کرده گفت اصلا نفیر و برغو نکشند و دمامه ننوازند و خود با بست و
پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیاده جرار متوجه دربار امیر برید شده دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده
حریفان پاسدار حق هوشیاری و پاسبانی بجا آورده هریک بوضع غیر مکرر بخبر افتاده اند و نفران ایشان
نیز به سنت صاحبان عمل کرده بنگ و بوزه را اضافه شراب کرده از نشئه آن بخواب مرگ رفته اند
اسدخان کشتن آنجماعت در حال بیخبری بعید از فتوت دانسته جمعی از پیادها را بر سر ایشان گماشته که
هرکه در مقام معارضه آید تنش از بار سر سبک سازند و خود با جمعی دیگر بدرون سراپرده امیر برید رفت
دید که در پشه خانه بالای چارپائی که بربان و اصطلاح مردم دکن پلنگ گویند مست و مدهوش بخواب رفته
و مطربان و لولیان بعضی قی کرده و بعضی سر از پا نشناخته هریک بوضع دیگر افتاده اند اسدخان فرمود
تا پلنگ امیر برید را برداشته متوجه بیرون شدند و بدون انکه مشعوذان بر لشکر اوزنند بسرعت تمام راهی شدند
و چون در نیمه راه امیر برید از خواب مستی هوشیار شده خود را بحال بوالعجب دید خیال لشکر جن کرده طرفه فریادی
برداشت اسدخان پیش رفته تسلی داد که این لشکر جن نیست من اسدخانم و قصه را بالتمام شرح حال گفته
سرزنش کرد که در جوار لشکر دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرتکب شرب شدن از لوازم عقل و ربط
نخواهد بغایت بعید است امیر برید منفعل گشته سکوت ورزید اسدخان او را بعفو و لطف خداوندگار امیدوار ساخته
وقت سحر بخدمت شهریار رسانید و این تحفه نفیس از نظر اقدس گذرانید شهریار بر [illegible] فرموده از چگونگی گرفتاری
پرسید گفت میرس از قضا و قدر است و دیگر هیچ نگفت شاه عدالت پناه او را به اسدخان سپرده

انداد

فرمود که صفه را وقت بار عام حاضر سازد اسد خان روز دیگر حسب الحکم هنگام بار عام دستها بر پشت بسته
بنظر همایونش در آورد و بموجب فرمان دو ساعت بخوی سر و پا برهنه روبروی آنحضرت در آفتاب گرمه که
از آتش دوزخ خبر میداد ایستاده گردند و نبا برآنکه زیاده از حد اعمال قبیحه و افعال ناپسندیده و نیمت
بازدی بظهور رسیده بود قهرمان قهر شهریار بقتل او اشارت فرمود چون جلاد غضب از کمین گاه سیاست
با شمشیر برهنه برآمد و مرگ ناگهان روبه او آورد مضطرب گشته زبان تضرع و زاری گشاده گفت از
زمان نواب غفران پناه تا آوان خسرو گیتی ستان که از من بی ادبی و جسارت تمام واقع شده هر چند
قتل خود گواهی میدهم اما بحضرت سلطانی امیدوارم که بجان امان یابم تا قلعه بیدر با خزاین و دفاین
تسلیم ملازمان درگاه نمایم شهریار ترحم بر بیچارگی او فرموده بحکم العفو زکوة الظفر حقش
روا داشت و آن پیر خردمند جهاندیده یکی از معتمدان خود را نزد فرزندان فرستاده از کیفیت حال
آگهی داد فرزندان در جواب گفتند تو پیر شده نزدیک بمرگ رسیده برای حیات چند روز معدود
چنین قلعه را از دست دادن دور از جوانمردی و عاقبت اندیشی است و مقصودشان در نیمخن دفع الوقت
بود نبا برین متعاقب آنشخص یکی از معتمدان خود را جهت دریافت اوضاع نزد پدر فرستاده گفتند که
اگر بدون تسلیم قلعه رهائی ممکن نباشد باید که متکفل تسلیم قلعه شده نگذاری که گزندی باو رسد آن مرد
معتمد نزد امیر برید رفته از انچیکه فرزندان گفته بودند بخفیه اشعار نمود امیر برید باطنا مطمئن انخاطر شده بحسب ظاهر
از فرزندان شکایت نمود باز مجددا حکم بقتل او شد تا اینکه فیل مست را حاضر ساختند که زیر دست و
پای او اندازند و خاطر از وعده غدر او پرداخته بحیر و قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید بعجز و زاری در آمد و
التماس نمود که مرا بچنین حال بمقابل فلان برج که نشیمن فرزندان منست برده ایستاده کنند تا من خود

سخن کوتاه بهم سازی نمایم چون چنین کردند و فرزندان دست پدر را بر لطف بسته و پیمان گفتند بیک
شرط قلعه را تسلیم میکنیم که اسد خان آمده بیرون فلان دروازه بایستد و عهد کند که بهیچ متعرض زنان
و فرزندان ما نشود و زنان و خواجه سرایان بمقام تفتیش در نیایند و ازین پوشش که در بر دارند معاف باشد
شهریار این ملتمس را قرین اجابت گردانید امیر علی بر بدآلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر و نقود
آنقدر که برداشتن آن ممکن بود بمستورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیئت مجموعی از حصار بیرون
آمدند و باتفاق اعوان و انصار راه قلعه او دگیر پیش گرفتند و احدی از مردم عادشاهی متعرض احوال شان نشد
و اسد خان نخست بحصار درآمده بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در همان روز بجانب قلعه
خواجه و شاهزاده ها با جمیع ارکان دولت از دروازه قلعه تا دارالامارت پیاده در جلو فرستند و آنحضرت
قدمه بر مسند سلاطین بهمنیه گذاشته چند کرت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد و شاهزاده ملوخان
و ابراهیم خان را با اسد خان نزد عادشاه فرستاده التماس حضور موفور السرور نمود بعد از ساعتی از عقب آنها
شاهزاده عبدالله و علی را نیز برای طلب عادشاه مرسول داشت عادشاه ملتمس را بسند قبول داشته همراه شاهزادگان
چون بحوالی آنمقام سپهر احتشام رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را
از وجود فایض الجود خویش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف
طلا و نقره و عنبر جها و انگشتریهای مرصع و چینیهای فغفوری و دوازده لکهون نقد و دیگر چیزها از اقمشه و متعه
که قیمتی بر بدو دارد روی اتحاد و یکجهتی بنظر اشرف عادشاه در آورده آنمقدار را از آنها که لایق بحال باشد
مشمول وی فرمود و باقی جواهر را از ملاحظه بدانمی که سلاطین بهمنیه بالتمام بخزانه عادشاه منتقل شده است
در همان مجلس حضور عماد الملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعضی از آن بعد از فتح راجه

برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر شاهزاده ها و اسد خان قسمت نموده خود غیر از یک عشر چه
برنداشت انگاه نقود را بخاطر آورده بخت بسنت سنیه پدر خود یوسف علکرده پنجاه هزار هون سیدی
عقیل که بزیور فضل و صلاح آراستگی داشت و در اردوی همایون بود تحویل کرده مقرر فرمود که بنجف اشرف
و کربلای معلی و مشهد حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا برده بمستحقین آنها رساند
و پنجاه هزار هون بوساطت سید احمد هروی صدر به ضعفا و ساکین ممالک محروسه و اهل علم و استحقاق
که ملازم اردوی ظفر قرین بودند مکرمت نمود انگاه مولانا شهیدی شاعر قمی را که از جهت شعر سخن کمال تقرب
بهم رسانیده بود فرمود که بخزانه رفته آنقدر زر سرخ که تواند بردارد و چون مولانا از رنج سفر فی الجمله ضعف
ناتوانی داشت بعرض رسانید روزی که از خطه گجرات متوجه اینسو گاه شدم دو چندان این قوت داشتم
چه باشد بعد چندی که آن توانائی عود نماید بدینجهت روح پرور سرفراز کردم سلطان لب به تبسم شیرین کرده
فرمود نشنیده مصرع که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد باید که دو دفعه بخزانه رفته در انچه که
از دست تو برآید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر عبودیت
بر زمین نهاده شکفته و خندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانه شتافته هیاهای هفت و پنجهزار هون
طلا بیرون اورد و چون خازن از تحریر بسمع مبارک رسانید فرمود مولانا راست می گفت که من قوت ندارم
نزاکت این کلام بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه هم جانب خوش طبعی منظور داشت و هم جانب
همت من بعد بحضار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برنخیزم تا جمیع نقود صرف نکنم پس اسد خان را فرمود که
برای هر یک از شاهزاده ها یک لک هون جدا کرده تتمه را بر لشکریان بنوعی تقسیم نماید که احدی از صغیر و کبیر محروم نماند
و در انمجلس که دریای بخشش سلطانی بموج آمده بود حسب التماس عماد شاه کناه امیر برهان الدین را در سلک امرای

نوشت منظم گردانید و اسد خان ضامن شده ولایت کلیان داده و دگیر و جمیع پرگنات قدیم خان جهان دار السلطنه
بیدر را قطاع یافت مشروط بانکه پانصد هزار سوار ملازم رکاب کشته در سفر راپچور خدمات پسندیده
بتقدیم رساند و بعد یکهفته ضبط و حراست بیه مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیات بجانب
قلعه راپچور مدکل برافراشت و بعد تسخیر مجلس جشن وطوی ترتیب نموده درین جشن اکثری از اسیران کفار
بسفارش اسد خان رهائی بخشید روزی در انمجلس اسد خانرا رخصت جلوس نزدیک خویش داده در پیاله
خاصه شکرت می خوشگوار عنایت فرمود و همان پیاله را بدست وی داده گفت چون ما ساقی تو شدیم
تو نیز ساقی ما شده درهمین پیاله شراب باده اسد خان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل مجلس شده
هم پیاله گردید آنحضرت بر زبان مبارک آورد که مضمون را بهم کلبهم بفهم بفهموا نخانمید عماد الملک که طالب علم
بود آنرا نفهمید و هر دو تخت نشین بگفتگی و خنده بسیار کردند امیر برید اگرچه معنیش نفهمید لیک از خنده ایشان
منفعل گردید آنحضرت در مقام رفع انفعال او شده بمکالمه شریف نوازش فرموده نوید داد که انشاء الله تعالی
بیجاپور رفته دار السلطنت بیدر بتو خواهیم داشت امیر برید شکفته و خندان گشته آداب تسلیمات بجا آورد
و این بیت بخواند بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست آنحضرت
باستماع این بیت از و استجاب نموده فرمود ما را با این کیاه ضعیف این گمان نبود القصه بعد ورود معهود
بدار الخلافت بیجاپور بایفای وعده قیام فرمود باین شرط که قلعه کلیان و قندهار پیشکش نماید و بعد از شیشما
بیدر را بوی عطا کرده رخصت انصراف بدانصوب ارزانی داشت

فصل دوم از باب دوم

در بیان واقعه هایله شاه جمجاه و ذکر مدت سلطنت و شمه از فضایل و

کمالات انشاه عالی بارگاه آورده اند که خاطر همایون بعد فراغ از مهمات امور سلطنت

مایل بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکه پیاله اخیر شراب عشرت دنیا دُرد درد و الم داد عارضه
بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید روز بروز بدن مبارک میکاست و قوی تحلیل میرفت
و از صعوبت بیماری کج خلق شده باندک گناه امر بقتل یا حبس مردم می کرد تا بر آن جمعی متفق شده
خواستند که یکی از برادران او را که شاهزاده حیدرخان و ابراهیم شاه باشد بر سریر سلطنت نشانند لیکن
این اراده در ایام حیات آنشاه از خیز قوه بفعل نیامد و حیدرخان بزودی رخت سفر از این رباط دو در بست
و ابراهیم شاه بجایگزاری شد اخر الامر آن بیماری منجر به تپ دق گشت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی
بیماری آنشاه جمجاه قسمی بود بر پشت که اعراض از ذکر نامش اولی است بهر صورت معالجه احدی سود مند
نشد تا اینکه در سنه سبعه و خمسین و تسعمایه برحمت الهی پیوست و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گشت و مدت
سلطنت او هفت سال و کسری گفته اند و آن پادشاه جمجاه بفضایل و کمالات موصوف بود و از پادشاهان
زمان ممتاز و گاهی اشعار آبدار در سلک نظم می کشید این اشعار از طبع زاد آنشاه است من القصاید

ای بتو چشم ملک زیبایی کار عشق از تو یافت بالایی کاکل و چین زلف و خال لبت هر یکی در کمال رعنایی
در ره عشق هر که پا بنهاد آخر او سر کشد به رسوایی شده شرمنده از رخت خورشید میرود زین سپهر مینایی
چشم شوخ تو دل ربود از من عقل و هوش و دگر شکیبایی جمله شاهان نشسته در کویت منتظر تا تو رخ برآرایی
آفتاب از رخ تو شرمنده ابر کرده است پرده آرایی من بدیوانگی شدم مشهور تو بخوبی و عالم آرایی
تو همان آفتاب بی همتا من همان عاشق تماشایی چند کردم بکر دکویت من نظری کن به بی سر و پایی
چند باشم ز دست نوجانان شهره بودن چنین رسوایی نظری کن بحال من ورنه داد خواهم زدن بدانایی
پیش شاهیکه در جهان هرگز کس بد و خود نکرده همتایی شاه هر دو سرا علی ولی بنده اوست چرخ خضرایی

من غلام تو ام شها از جان کار من زان گرفته بالای آتشی تو که خضر از دل و جان می کند بر در تو سقائی

خاکپای ترا من مسکین سرمه سازم بعین بینائی **من الغزلیات** پی لب لعل بتان باد هوا است مرا

لب میگون بتا چون سر جام مرا با سر زلف تو سودائی سیاهی دارم انچه سودا است که با زلف چو دام مرا بر سر کاکل تو مرغ دلم بند شده است

خال تو داند و آن زلف چو دام مرا هر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام است مرا ترک انکار نخواهم من بیدل کردن

من که جمشید م و انکار تمام است مرا **وله** اشکم ار دیده بپیمید که چون می آید کوکب بخت منست انکه برون می آید این اشکست که از دیده روان است مرا

قاصدی هست که از شهر خبون می آید چند در عشق بتان شهره شوی جمشید کر کند غیر تو انکار زبون می آید **له نور مرقده**

آن پریرو نبی میپیچد چان می آید دل زمن برده کنون از پی جان می آید جان بسودای تو دادیم که سودی ببریم انچه سودا است که دایم بزیان می آید

زان سبب آرزوی غنچه تبسم شد که چو من شعله آتش بزبان می آید چو پسندد بتان از سر نازم گویند عاشق دل شده جمشید جهان می آید

وله ای برخ نورده دیده صاحب نظران خوشا از محنت هجرت دل خونین جگران عمر ما رفت بکی رهی و براه تو هنوز همچنان چشم ترم ماند بحیرت نگران

زندگی پی تو حرامست نمیخواهم عمر کر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینه ماهست که بود ما برانیم که بودیم تو هم باش بران

خبر از درد ندارند بتان ای جمشید آه ازین بیخبران آه ازین بیخبران **وله** سربلندی من از بالای رعنای تو شد این پریشانیم از زلف سمن سای تو شد

وله سرو روان خویش را کردم در دیده جا تا پرورش یابد بدو کر آفت دوران رباید چشم ما **وله نور مرقده** با رجحای جز تو نکاری نگزیدم

غیر از جفا و جور تو یاری نگزیدم **فصل سیوم از باب دوم در ذکر جلوس شاهزاده سبحان قلی بر سریر سلطنت**

و بعضی از سوانح که در آن اوان رو داد چون امرا و وزرا بعد از وفات شاه جمجاه رضوان پناه از ادای مراسم تعزیت

و شرایط مصیبت فارغ گشتند شاهزاده سبحان قلی خلف الصدق رضوان پناه را بر سریر سلطنت نشانیدند

و جده او بلقیس زمان بصوابدید بعضی از امرا جهت تمشیت امور سلطنت سیفخان عین الملک را که پیشتر بسببی از اسباب

از پادشاه جمجاه رنجیده بجانب احمد نگر رفته بود طلبیده بمنصب وکالت و پیشوائی با و تفویض نمود که مار سیدن

شاهزاده بسن رشد و تمیز او بسر انجام مهام سلطنت پرداز د و چون این را می خلاف رای جکدیو را او بود ۱۱۰
چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی را که ولد صلبی ملک غفران پناه است و بسن رشد و تمیز رسیده
به سلطنت پردارد تا مهام سلطنت کما ینبغی تمشیت پذیرد و بحر خان و جکپت را که رکن السلطنت جمشیدی
بودند با او در پنجاب همداستان نشده بمقام عناد و خلاف در آمدند جکدیو را او حایف کشته با خیل و سپاه
خویش از دار السلطنت بجانب قلعهٔ بهونگیر که شاهزاده دولت قلی در آنجا محبوس بود شتافته ضابط قلعه
و نایکو اثریان و سایر حشم را از ان خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانید و سیفخان بعد استقلال در حد
وکالت و پیشوائی عازم مدافعه شاهزاده دولت قلی و جکدیو را او گشت شاهزاده دولت قلی و جکدیو را او چون
بر خیال اطلاع یافتند رسولان با تحف و هدایا بخدمت تقال خان که رکن رکین سلطنت عماد الملک بود و
استعانت نمودند تقال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نموده و در ظاهر قریه سکرم تلاقی عسکرین
دست داده و محاربه عظیم بمیان آمد اخر الامر سیفخان عین الملک با جمعی از بهادران خود را بر قلب سپاه
عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خصم را بقتل آورده هزیمت داد و شاهزاده دولت قلی
و تقال خان و جکدیو را او چون تمام لشکر را گریزان دیدند رو به انهزام آورده پشت بمعرکه کارزار دادند عین الملک
تعاقب تقال خان کرده و جمیع اسباب حشمت و شوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده و جکدیو را او نمود
چون ایشان بقلعه رسیده متحصن گشتند بمحاصره پرداخته و از اطراف سپاه پیش برده بجنگ در پیوست
و مدت یکماه بازار کارزار گرم بود و هر روز جکدیو را او با جمعی از دلیران بیرون قلعه آمده ضرب دست خود
می نمود اکثر بهادران لشکر خصم را مقتول و مجروح می ساخت ناچار عین الملک صلاح در مصالحت
دانسته استمالت نامه بجکدیو را او فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تضییق اهل حصار کوشیده از اطراف و جوانب

کار برایشان تنگ ساخت ناگزار آن و سایر احشام قلعه از امتداد محاصره و قلت آذوقه بتنگ آمده بجان
طالب امان گشتند شاهزاده و جکدیو را و بمشاهده احوال لاعلاج گشته تسلیم کلید قلعه نموده بمصالحه و درخواست امان
از قلعه بیرون آمدند عین الملک بعد انتزاع قلعه و تصرف در اسباب سلطنت شان شاهزاده را در همان قلعه مقید کرد
و جکدیو را و را همراه خویش بگولکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بردی گماشت نظم نهاوند کرانش بپای
بر و تنگ کردند از کینه جای همی بود در بند بگچند زار همی حبت یاری زپروردگار چو زینهار بگذشت بگچید کار
خداوند داوش ز دشمن پناه یعنی شاهزاده خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سریر سلطنت نشاند و
جکدیو را و را از قید نجات بخشیده بپایهٔ ترقی رساند چنانکه عنقریب در باب سیوم مذکور خواهد شد
انشاالله تعالی باب سیوم در احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه ۳ شتمبر ۳ فصل

فصل اول در بیان سبب توجه آنحضرت از بیجانگر بصوب گولکنده مستقر سریر سلطنت ناجبوس بر
سریر شاهی و در ذیل آن ذکر بعضی وقایع دیگر ذکر سبب توجه صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که
چون سیفخان عین الملک بر تقالخان ظفر یافت و شاهزاده دولت قلی و جکدیو را و را مقید ساخت
دود غرور و پندار بکاخ دماغش راه یافته از راه رفت و تمشیت جمیع امور سلطنت از پیش خویش گرفته
تمام اعیان و ارکان دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار گردانید نا برین همه دولتخواهان رنجیده خاطر شدند
و اکثری همداستان گشته عرایض بخدمت آن شهریار معدلت شعار که در بیجانگر از بی مهری برادر خود جمشید قطبشاه
تشریف برده اقامت ورزیده بود بر سبیل تواتر فرستادند مضمون عرایض اینکه سیفخان عین الملک جکدیو را و
را مقید و امرا را بیدخل مطلق ساخته تمشیت مهام سلطنت از پیش خود می کند و تمام ارکان دولت از تحکمات
او بتنگ آمده و اکثر امرا سلطنت شاهزاده سبحان قلی که بسبب صغر سن بسر انجام مهمات سلطنت نمیتوانند

ادا

پرداخت راضی نیشد و چشم امیدشان بر شاه راه فرازنده اعلام دولت و دین است و چون عرایض
دولتخواهان از نظر انور بگذشت شیر بیشه شجاعت سیدجی و خان اعظم حمید خان که همچو نخبت دولت
عازم رکاب ظفر انتساب بودند نیز در باب عزیمت ملکانه سخنان دولتخواهی معروض داشتند شهریار معروضات
فدویان صلاح اندیش بسمع رضا اصغا نموده بتهیه اسباب سفر پرداخته رام راج را از تصمیم عزیمت
ولایت خویش آگهی فرمود و را مراج نباز بخلوص محبت نخست ازین عزیمت که خالی از خطر نبود ممانعت نمود چون
اقبال شهریار مانع از پذیرائی ملتمس او شد ناچاری رخصت داده خواست که برادر خود دنکنادری را با ده هزار سوار
و هشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روانه سازد اما شهریار جوان بخت بصوابدید دولتخواهان
مثل سیدجی و حمید خان استعانت از خدای عزوجل نموده بمدد کفار را ضعیف گشته در ساعت نیک بعزم
تسخیر مملکت موروثی نهضت فرمود و بعد از انکه موکب اجلال بسرحد رسید وصیت انخیر بهجت اثر باطراف
مشتهر گردید هر روز جمعی از امرا و اعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی مفتخر میگشتند چنانچه در اندک
فرصت سه هزار سوار خونخوار و پنجهزار پیاده جرار در موکب اجلال مجتمع شدند درین اثنا ضابط قلعه کولکنده و
نایکوانه عرایض بمضمون استدعای توجه موکب اقبال و ادای شرایط عبودیت خود ها بقصی الغایت
و تسلیم کلید قلعه بدست اولیای دولت بعد وصول رایات ظفر آیات بدرگاه آن پادشاه شیر صولت
فرستادند شهریار ملتمس فدویان دولتخواه را بعز اجابت رسانیده متوجه قلعه مذکور شد و چون آن سپهر زمین
بضیاء طلعت مهر سپهر کشورکشائی روشنی پذیرفت هر روز جوق جوق مردم از لشکر قطبشاهی بشرف
استان بوسی رسیده به تشریفات پادشاهانه سرفراز می گشتند و بمناصب فراخور حال فایز می گردیدند
و یوماً فیوماً جمعیت لشکر ظفر اثر متزاید میشد سیف خان عین الملک را از استماع انخبر دود تکبر که بکاخ دماغ

راه یافته بود مستبدل بخط تحریر شده بر همنوئی او بار دار السلطنت را بجمعی از دولتخواهان مثل بحریخان و جکیتر او
وحاجی خان سه نوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند همچو خداوندخان حبشی
و علم خان و سنجر خان و قبولخان و تاج خان بعزم رزم پادشاه دشمن شکن بموضع کهنپوره رسید و جکدیورا
که بحکم عین الملک در قلعه کولکنده محبوس بود خالی بودن دار السلطنت از وجود سردار با اقتدار منتظم انگاشته
اکثر بانکوآریان و احشام قلعه مبارک را ببذل درم و دینار از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که بهنگام فرصت
باظهار دولتخواهی شهریار جوان بخت دستبردی باعادی نمایند در اثنای اینحال پادشاه بلند اقبال
بصوابدید دولتخواهان پیاده از پیادهای کولکنده بجانب دار السلطنت فرستاده قولنامه باسم جماعت بانکوآریان
و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که برآوردن جکدیورا و ارقید موجب نوازش پادشاهی و باعث
رفاه و ترقی خودها دانند چون فرمان واجب الاذعان بنانکوآریان رسید یکی از آنمیان که خویشی بانکوآریان
قلعه کولکنده داشت بامیدواری عنایات شاهانه فی الفور اکثر بانکوآریان و احشام قلعه را یکدل همزبان گردانید
انگاه همگنان مسلح و مکمل گشته بحبس جکدیورا شتافته اورا از قید برآوردند بعد ازآن بمنزل جکیتر او که دولتخواه
شاهزاده سبحان قلی و عین الملک بود درفته و اورا گرفته بجای جکدیورا محبوس کردند سپس بعد بمنزل بحریخان
و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند و سرهای ایشانرا بر سر نیزها کرده گرد شهر گردانیدند
انگاه شاهزاده سبحان قلی را مقید نموده تمام خزانه و اسباب سلطنت را بضبط درآورده در ساعت
عرضه داشت متضمن کیفیت حال با سرهای سرداران مقتول مصحوب امین خان دبیر بدرگاه پادشاه کشورگیر
فرستاده استدعای مقدم همایون دار السلطنت نمودند امین خان بعد احراز شرف بساط بوسی و عرض
کیفیت حال بشمول عواطف خسروانه گشت و پادشاه کشورگشا در ساعت فرخنده با موکب اقبال بجانب دار السلطنت نهضت

فرمود و جمعیت عین الملک از اشتهار این خبر رو بتفرقه آورد و هر روز گروه گروه از لشکرش فایز بسعادت آستان
بوسی میشدند بنابرین عین الملک مضطر گشته عرضه داشتی بپایه سریر ملک کشور گیر فرستاده استدعای
قولنامه نمود تا باستیلام عتبه علیه شرف اندوز شود و چون در جواب چنان شرفصدور یافت که انشاالله تعالی
بعد نزول موکب اجلال در مستقر سلطنت طلب حضور نموده خواهد شد خایف و هراسان شده با پنجهزار
سوار و چند سردار اکثر اثاثه سلطنت قطب شاهی برداشته از راه کولاس از سرحد ممالک محروسه بدر رفت
و شاه کشورگشا با حشمت و شوکت عظیم نزدیک دارالسلطنت بیکمنزل رسیده رایات ظفرآیات برافراشت
و اعیان و اشراف دارالسلطنت برسم استقبال بیرون شتافته و حکیدو راو و نائکواتریان کلید قلعه همراه گرفته
بسعادت تقبیل رکاب ظفرانتساب فایز گردیده و هریک بانواع عنایات و تشریفات خسروانه فراخور حال
سرفراز گشتند و قدر حکیدو راو از جهت نیکوخدمتی و دولتخواهی بپایه اعتلا رسید صاحب تاریخ فرشته
قصه توجه شهریار معدلت شعار از شهر بیجانگر بدین آئین ترقیم نموده که مصطفی خان اردستانی و صلابتخان
و اکثری از ارکان دولت باتفاق هم قرار داده بودند که ابراهیم قطبشاه را از بیجانگر طلبیده پادشاه سازند دکنیان
واقف شده در استحکام خویش و هشیاری کوشیدند مصطفی خان و صلابتخان که بر اراده خود راسخ
و جازم بودند برام راج عریضه نوشته استدعای روانگی ابراهیم قطبشاه بجانب کولکنده نمودند رامراج ملتمس شان
قبول نموده شهریار را رخصت ساخت و بعد وصول موکب اقبال بسرحد تلنگ مصطفی خان پیشتر از همه کس
بملازمت شتافته خلعت میرجملگی یافت و از سوداگران هندو دولک هون قرض گرفته بسامان امور سلطنت
پرداخت و چون خبر میرجملگی مصطفی خان به کولکنده رسید هم کس خوشحال گشته راغب پادشاهی
ابراهیم قطبشاه شدند و صلابتخان با دوسه هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلادری و ضرب دست

از گولکنده برآمده متوجه بیدر گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت نپسندیده قطبشاه کرده آستان
بوس او میشدند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دارالسلطنت شده بحوالی آن نزول
اجلال فرمود و همه مردم نیز بجان و مال امان خواسته باستیلام عتبه علیه شرف اندوز گشتند ذکر جلوس
شاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه بر سریر سلطنت و منسلک کشتن عفیفه زمان همشیره
آن شهریار در سلک ازدواج مصطفی خان و تقرر ملاقات با حسین نظام شاه پادشاه
کشورکشا چون بدولت و اقبال داخل قلعه مبارک گولکنده در روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب سنه
خمس وستین وتسعمایه بر سریر سلطنت جلوس فرموده امرا و خوانین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات
خسروانه سرفراز و مسرورالقلب گردانیده و بقول محمد قاسم فرشته در همان روز دوازده هزار هون طلا بفقرا
و ارباب استحقاق داد و آن شاه کیتی ستان نشان کبود بابت عنبر خانزاد که در چنگیزه نیروی بازوی
شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصه پادشاهی ساخت و همشیره عفیفه خود را بحبالهٔ نکاح مصطفی خان
درآورده او را صاحب اختیار امور سلطنت نمود و امرا و سپاه را بالطاف خسروانه مستمال ساخته آنچنان
بسیاست و حراست پرداخت که در ولایت تلنگ که پر از دزد و حرامی بود تجار و غیره بی قافله و رفیق روز و شب
آمد و شد می کردند و از غدغهٔ دزد و قطاع الطریق امین بودند و با حسین نظام شاه یکجهت و یکدل گشته تقرر نمود
که باتفاق قلعهٔ کلبرگه و اتیکیر در حوزهٔ تصرف آورد و کلبرگه متعلق بحسین نظام شاه باشد و اتیکیر متعلق باولیای
دولت او تفصیل قصهٔ تقرر ملاقات بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطبشاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر
شاه معدلت گستر بسلاطین دکن رسید جمله سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسال داشته
تهنیت جلوس او نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عالیشان داشت سبقت نموده

بجانا

یکی از اکابر مفته بان را بر سم رسالت با تحف و هدایای شاهانه بجهت تهنیت جلوس و تمهید قواعد
اتحاد فرستاده از راه یکجهتی استدعا نمود که از ملازمان درگاه خردمندی این کار را برای تشیید مبانی
مصادقت و مخالصت روانه فرمایند چون رسول نظام شاه بشرف بساط بوسی رسید مشمول عنایات
شاهی گشته ملتمس نظام شاه بعرض رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم رکن السلطنت مصطفی خان
را با تحف و هدایای موفور مصحوب رسول بخدمت حسین نظام شاه روان فرمود و بحسن تقریر آن رکن السلطنته
صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافته چنان مقرر شد که ملاقات
در ظاهر کلبرگه صورت ظهور گیرد من بعد باتفاق به تسخیر قلعه کلبرگه و بیدر متوجه شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه
حصار بیدر با توابع متعلق بکامگاران دولت قطبشاهی و کلبرگه با مضافات در تصرف اولیای دولت
نظام شاهی باشد بعد ازین قرار داد حسین نظام شاه وزیر با تدبیر قاسم بیک مشیرازی را با تحف و هدایای
کثیر بجانب دارالسلطنت گولکنده ارسال فرمود مشارالیه بعد احراز سعادت ملازمت تحف و هدایا و مکاتیب
گذرانیده پیغام و کیفیت حال زبانی نیز معروض گردانید القصه ازجانبین قواعد مخالصت و مصادقت بایمان
مشیه گشته چنان تقریر یافت که هنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلمانیکه در انتظام مهمات امور مملکت
و استحکام اساس دولت مفید باشد بالمشافهه نیز مذکور گردد ذکر ملاقات نمودن آن هر دو پادشاه
عالیجاه در ظاهر حصار کلبرگه و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن رام راج با لشکر فراوان
بجهت اعانت عادلشاه حسب استمداد او و بیان بعضی وقایع دیگر آورده اند که آن شهریار
حسب القرار در سنه خمس و ستین و تسعمایه بظاهر کلبرگه که نزول اجلال فرموده بملاقات همدیگر مبتهج و مسرور
گشته و تجدید استحکام مبانی اتحاد نموده بمحاصره آن قلعه پرداختند و تا دو ماه از صبح تا شام آتش پیکار

وراثت کار زار افتاده وحشد واو اختند انجام کار چون اهل حصار از استداد ایام محاصره و قلت آذوقه بتنگ
آمدند از احوال عجز و زبونی و اضطرار خویش ابراهیم عادلشاه را اعلام نمودند عادلشاه مستغرق بحر تفکر و تحیر
گشته التجا بامراج برد و تجسس و رایای موفور او را نسبت بسر امداد خود آورد آنگاه متوجه بیدر گردید طبع
مال بسیار با سپاه بیشمار و فیلان کوه پیکر لازم امداد او را مستقر خود حرکت نموده نزدیک بکلبرگه رسیده بنا
رابطه محبت که با شاه معدلت گستر ابراهیم قطبشاه داشت کتابتی بخدمت آنحضرت فرستاد مضمونش انکه
بر ضمیر منیر آنشاه کشور گیر روشن است که میان نظام شاه و عادلشاه جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع از سالهای
دراز جنگ و جدال است که بانقطاع نمی انجامد اکنون که نظام شاه بامداد و اعانت آنحضرت میخواهد که تسخیر قلعه
کلبرگه نموده خود متصرف شود و فیمابین آنسلطنت پناه و عادلشاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بعرض
وقوع آرد امداد او که منجر بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمای آنجناب بس بدیع و عجیب می نماید الحال
نظر براتحاد و یکجهتی فیمابین مترقب چنانست که بسخنان ارباب غرض که شایان شان آنسلطنت پناه نیست
التفات نه فرمایند و طریق یکانگی مسلوک داشته بسعادت و اقبال بدیجانب توجه فرمایند که اخلاص متوالی
بعزم ملاقات آنسلطنت پناه طی مسافت بسیار نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات انچه که صلاح
جانبین در آن باشد بظهور رسد و بهمین مضمون مکاتیب محبت اسالیب از جانب عادلشاه نیز رسید شهریار
صلاح اندیش از وزرا و امرای دولتخواه درخواست کنکاج نموده بصواب دید فرزندان دولتخواه در صدد موافقت
با عادلشاه و رام راج کشته رسولان را طلبیده و با نعامات خسروانه نواخته جواب دلخواه داد درین اثنا بمسامع
اقبال رسید که تیمراج برادر رامراج و دو سه سردار عادلشاه با لشکر بسیار بانتقام هم متوجه
تخریب ممالک محروسه شده دست تطاول دراز کرده اند شهریار از استماع اینخبر وحشت اثر

بنا

یکی از مقربان خود را بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داد که خلوص این جانب چنانکه هست
معلوم آنجناب است و شاید هنگامه آرائی مخالفان بسمع اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات
ظاهری با مخالفان تساهل رود بحیلی که حادثه روی دهد که تدارک آن متعذر گردد و در پرده ملاقات
ظاهری با دشمنان امداد دوستان نیز منظور در نقاب چه صلاح میفرمایند حسین نظام شاه با دو تن از
درخواست کنکاش نموده تجویز ملاقات کرد که مشتمل بر صلاح جانبین بود فرمودند بر این شاه خلایق پناه بعزم
ملاقات متوجه رود خانه گشنا گشته واز آنجانب عادلشاه و رامراج با استقبال شتافته در سنگم گشنا و بهیما
اتفاق ملاقات افتاد بر حسب فرمان روانه شدند و از هر دری سخن در پیوست تا اینکه نوبت حدیث فتنه نظام شاه رسید
شاه خلایق پناه بزلال فصایح و کلمات صلاح آتش فتنه را اطفا نموده نوعی نمود که هر یک از آنقرمانروایان بمستقر
ایالت خویش روان شدند و صاحب تاریخ فرشته بعید قلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلبرگه چون ابراهیم قطب شاه
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک بآن رسیده که قلعه بفتح گردد از قوت و شوکت برهان نظام شاه
اندیشید که مبادا قوت او زیاده شود و عنان او بگیرد خیمه و خرگاه و دیگر اسباب سنگین را گذاشته
نیم شب کوچ کرده کوچ بر کوچ خود را بگولکنده رسانید حسین نظام شاه چون تنها از عهده ملک گیری نتوانست
بیرون نیامد و نیز مرتک محاصره نموده با محمد قلی قطب شاه

فصل دویم از باب سیوم در بیان وقایعی که بعد سلطنت آن شاه خلایق پناه صورت وقوع یافت ذکر استمداد رامراج از ان صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او و الطافیافتن آن بتائید الشهریار هنگامی که رامراج بجهت اعانت عادلشاه بجانب گلبرگه آمد برادران او یعنی راج و کوندراج که در قلعه ادونی اقامت داشتند غنیت او را مغتنم انگاشته باتفاق جمعی از فتنه انگیزان خود سر هنگامه آراسته

چند قلعه و بعضی از ولایت بچانگر تغلب در قبضهٔ تصرف آوردند رامراج بعد فراغ از مهم امداد چون
به بچانگر رسید بمشاهدهٔ فتنه خانگی متفکر گشته بخست باستمالت برادران بنصایح و مواعظ و سخنان
خاطرداری و دلجوئی پرداخت بعد ازانکه برادران او بغرور لشکر موفور و استحکام اماکن خود ها گوش بسخن آن
برادر مشفق نکردند و پیشتر از پیشتر ره نور د طریق مخالفت گشتند بصوابدید ارکان دولت التجا به شهریار دشمن
شکار برد و رسل و رسایل با تحف و هدایا فرستاده التماس امداد کرد شهریار نظر بر تلافی خدمات پسندیده
که در ایام سابق از و بظهور رسیده بود فیولخان سه نوبت و ظهیر الملک و حمید خان و دیگر امرا را با شش هزار سوار
و ده هزار پیاده باستعداد تمام جهت امداد بصوب بچانگر نامزد فرمود چون سرداران اسلام به بچانگر رسیدند
رامراج بعد ملاقات هر یک را بخلعتهای فاخره خشنود ساخته و سدراج تیما و نورخان و بجلی خانزاد با لشکر
کران با سازجنگ بجانب قلعه او دنی جهت رفع فتنهٔ فساد انگیزان فرستاد چون برادران رامراج با مقابله
در خود نیافتند قلعه را بجا و ماوای خود ساخته و با ذوقه و اسباب قلعداری معمور نموده عازم پیکار
گشتند مجاهدان اسلام چون بدان قلعه رسیدند از اطراف مرکز وار در میان گرفته بجنگ در پیوستند
و تا شش ماه آتش جدال و قتال ملتهب بود و روز بروز ضعف و زبونی بحال محصوران راه می یافت چون نهایت
بتنگ آمدند و دیدند که عنقریب قلعه مفتوح می گردد کس پیش رامراج فرستاده و عذر تقصیرات خواسته
اظهار اطاعت نمودند رامراج از راه شفقت از سر تقصیرات درگذشته سرداران اسلام را پیغام ترک
محاصره داد سرداران با سپاه نصرت پناه از آنجا برخاسته پیش رامراج آمده با نواع تشریفات و
نذر و اکرام خرسند گشته و ایلچی راجه همراه کرده با تحف و پیشکش بسیار بسعادت عتبه بوسی شهریار
اعزاز شرف نمودند و بعواطف خسروانه و مناصب ارجمند عز امتیاز یافتند ذکر قصهٔ مخالفت و تمرد

جکدیورا و بواسطهٔ دولتخواهی که هنگام توجه شهریار بمستقر سریر سلطنت از و بمعرض ظهور رسیده بود مورد
عنایات شاهی گشت و زمام اختیار مملکت و سپاه و رعیت در قبضهٔ اقتدارش درآمد دست تطاول
دراز کرده کافهٔ خلق را از جور و ستم خود نالان گردانید و از غایت شقاوت اراده فاسد در حق شهریار بخاطر
خود راه داده میخواست که شاهزاده دولت قلی را که در قلعهٔ بهونگیر محبوس بود بر سریر سلطنت نشاند و رای او
نام بهمنی را که محیل و مکار و فتنه انگیز بود مشار الیه و معتمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کلی و جزئی
ید حل مطلق ساخت و در مقام استیصال امرای نامدار مثل مصطفی خان و حمید خان درآمد بنابرین جمیع اعیان
و ارکان همدستان شده از راه دولتخواهی بخدمت شهریار بعرض رسانیدند که جکدیورا و بفرط رعونت
از جاده بدون اطلاع حضرت تمشیت مهمات ملکی و مالی از پیش خود می کند و رای را و را آنچنان مختار
و صاحب اختیار گردانیده است که جمیع ممالک محروسه را بر فرشته ساخته انتظام امور مملکت مطابق هوای خود
می کند و تحکمات بموقع مینماید و مهذا اراده فاسد دارد و میخواهد که شاهزاده دولت قلی را بر سریر سلطنت
متمکن گرداند اگر از جانب شهریار در دفع او مسامحه رود هر آینه آتش فتنه مشتعل خواهد شد آنچنانکه اطفای
آن نهایت دشوار خواهد گشت چرا که جکدیورا و بسبب عنایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد
و با نامکوار یان اکثر قلاع بتقریب خویشی و تمهید دوستی عقد موافقت بسته منتظر فرصت وقت است
چون این معروضات بسمع شهریار رسید نظر بمراتب دولتخواهی که سابقا از و بظهور رسیده آتش غضب را
بزلال اغماض اطفا نموده بذیل مرحمت قبایح افعال او و اتباع او پوشیده اتفاقا مقارن اینحال اکسر او برادر
جکدیورا و بتحریک او بعزم حضور بولایت وجاگیر خود رفت از جهت دریای غضب شهریار بتموج
آمده رایرا و بعضی از انصار جکدیورا و را غریق ورطه هلاک گردانید از استماع اینخبر جکدیورا و خایف و هراسان

گشته با دست هزار سوار و فیلان کوه پیکر و سایر اسباب حشمت و شوکت از عقب برادر خویش بجانب
ویلکندل فرار نموده و از آنجا دست بتاراج اطراف ممالک محروسه دراز کرده راه ولایت برار پیش گرفت
عماد الملک والی آنجا نظر بر دلاوری و کثرت جمعیت و اثاثه شوکتش بمقام تعظیم و تکریم درآمده او را پیش خود
نگاه داشت و اقطاع لایق در وجه اخراجاتش مقرر فرموده ده هزار سوار مسلح و مکمل سپه سالاری جکدیو را او
بجانب برهانپور که در آن اوان با والی آنجا نزاع داشت نامزد کرد جکدیو را او با لشکر عماد شاهی نزدیک حدود ولایت
برهانپور رسیده تمام آن مملکت را تاخت و تاراج نموده والی برهانپور را که بکرات و مرات با لشکر عظیم مقابله
شده بود منهزم ساخته غنایم موفور و اثاثه سلطنت او بقبضه تصرف درآورده اکثر راجها و گردنکشان آنحدود را
گوشمال داده مطیع و منقاد خود گردانیده اعلام حشمت و شوکت برافراشت و سوای پنجهزار سوار جرار از عرب
و حبشی و دکنی و افغان در ظل رایت خود فراهم آورد و از غایت غرور و نخوت هیچیک از والیان برهانپور
و برار را بنظر در نمی آورد و یوما فیوما از اقتدارش می افزود تا بحدیکه والی برار را اندیشه آن شد که مبادا مملکت
برار را از دست تصرف خود انتزاع نماید بنابرین پیغام داد که اقتدارت بمدار مایحتاج رسیده که بودنت
در نیمملکت موجب تخلل در ارکان دولت ما گشته صلاح در آنست که ازین مملکت بیرون شوی جکدیو را او
نظر بر نکته حضی نداشت که پناه تجلیات خویش نموده از عهده مجادله با عماد الملک برآید بناچاری از آنمملکت
بیرون آمده بعزم پیکار خود را بسرحد ویلکندل رسانید و بر هر ولایت که در اثنای راه گذر می کرد آتش تاراج
بر آن میزد ذکر فرستادن شهریار مصطفی خان وغیره امرا و سپاه نصرت پناه را جهت دفع
فتنه و فساد جکدیو را او چون بمسامع اجلال رسانیدند که جکدیو را او با جمعیت پنجهزار سوار و سیصد
زنجیر فیل با استعداد تمام از راه ویلکندل عازم پیکار است شهریار بنابر حزم و احتیاط مصطفی خان و مجاهد خان

علی الکل

عین الملک و دیگر سرداران را با پنجهزار سوار بمدافعهٔ او نامزد فرمود و بعد تلاقی فئتین در حوالی کهمبت
معصوم خان بنابر مصلحت بجکدیو را پیغام داد که پاس حقوق نمک را برطاق نسیان گذاشتن و جاده کمرایی
پیمودن بس قبیح و مذموم است باید که بعذر تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو تقریر یابد بجکدیو از
فرط نخوت و غرور این پیغام را کالم لم یسمع انگاشته رو بمحاربه آورد و بنابرین معصوم خان و غیره سرداران
اسلام بدفع او برخاسته از یکطرف حمید خان و از جانب دیگر مجاهدان عین الملک بر لشکر او تاختند و مجاهدان
برادر بجکدیو را و انکس را و را که سرکرده سپاه مخالف بود بضرب تیغ ابدار از پا درآورده سرش از تن جدا ساخته
بر سر نیزه کرده بفرمودند تا غازیان اسلام ندای فتح با دای کلمهٔ طیبه داده کوس بشارت کوفتند از اطراف
یکدفعه بر لشکر بجکدیو را ریختند و تزلزل در بنای ثبات شان انداختند و اکثری از اعیان آن لشکر
را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبد الرحمن و شیخ ابراهیم و مقدم خانزاد العالم جاودان
روان ساختند و جمعی کثیر را اسیر و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر بجکدیو را پشت بمعرکه داده رو بفرار آورد
هر چند خواست که لشکر خود را برگرداند میسر نشد و غنیمت بسیار با دویست زنجیر فیل و یک فیل نامی که باعتبار
ضخامت جثه و خوبی رفتار در تمام مملکت دکن معروف بود بدست غازیان اسلام درآمد و بجکدیو را با معدودی
چند کریخته بجانب بیجانگر رفت و سرداران اسلام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته اموال و افیال را بنظر
انور گذرانیدند بجز افیال همه غنایم بحکم شهریار بر غازیان تقسیم یافت و امرا بمناصب ارجمند و القاب
خسروی سرفراز گشتند و معصوم خان به تشریفات شاهانه و کمر مرصع و اسپ بازین اختصاص یافته علم اعتلا
برافراخت ذکر موافقت شهریار معدلت گستر با علی عادلشاه و رامراج هنگام توجه شان
بالهند بنگر چون ابراهیم عادلشاه در سکلم بهنور اوکشنا یعنی موضع التقای دو رود دچه سکلم بزبان هندی گویند

انتقای دوروزه را گویند با پادشاه خلایق پناه ملاقات نموده وعهد ومیثاق مستحکم ساخته به بیجاپور مراجعت
فرمود بعد بخشش شاه بعلت شرب مدام واختلاط با زهره جبینان کل اندام نظام مزاج عناصر او از هم گسیخته امراض
متعدد متضاد هیچ ناصور متعفن وبواسیر وزلق امعا وتب مطبقه ودوران سر عارض ذات انجناب گشت
وسعایه حکمای هند که معتقد علیه بودند سودمند نشد از اینجهت بهم برآمده بعضی را کردن زدوبرخی را زیر دست و
پای فیل انداخت وکار بجای رسید که حکمای قلمرو او جلاوطن گردند واو به فروشان ترک پیشه خود نموده
دروازه های دکاکین بست وزمان ابتلاء او با مراض قریب دو سال امتداد کشید ودر سنه خمس وستین و
تسعمایه از ساغر دوشربت کل نفس ذایقة الموت نوشید بعد از انکه خلف صدق او علیعادلشاه
بر سریر شاهی نشست وغبار نزاع فیمابین او وحسین نظام مرتفع گشت بصوابدید دولتخواهان بارسال تحف
وبقول صاحب تاریخ قطبشاهی خود با معدودی از مخصوصان متوجه بیجانگر شده رابطه اتحاد با رامراج مستحکم
ساخته باتفاق او عازم احمدنگر شد ورامراج باظهار یکجهتی شهریار را بموافقت خود خواند شهریار رعایت
جانب قوی ملحوظ داشته برامراج وعلی عادلشاه محل گشت وهرسه فرمان روا باتفاق هم بصوب احمدنگر
نهضت فرمودند وولایت نظام شاه بعبور این لشکر از پریده تا جنیر واز احمدنگر تا دولت آباد ویران مطلق گشت
وکفار بیجانگر ناموس وعرض بسیاری از مسلمانان برده خاک درکاسه عیش متوطنان بیختند ومساجد را اوطان
کرده تعظیم مصحف شریف بجا نیاوردند وحسین نظام شاه چون تاب مقاومت در خود نیافت تختگاه خود قلعه
احمدنگر را بذخیره واذوقه ومردان کار آزموده استحکام داده ومادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته
خود با لشکر وسپاه متوجه قلعه دولت آباد یا جنیر علی اختلاف قولین شد وهرسه فرمانروا بمحاصره حصار احمدنگر
پرداختند وکفار بیجانگر در هدم عمارات بلده تقصیر نا کرده انواع فساد بظهور رسانیدند ودر مساجد فرود آمده

واسپان بسته سقفها را هرچه چوبین بود کندند و سوختند شهریار نخجیه بحسین نظام شاه ولی پی آمنه خاتون
پیغام داد که زنهار مشوش نشوید و موافقت اینجانب بحسب ظاهر با عادل شاه و رامراج نبا بر صلاح دولت
جانبین است و انشاالله تعالی بزلال حسن تدبیر اطفاء آتش این فتنه بعمل خواهد آمد و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی
مقربان و مخصوصان رامراج را بانعام و اکرام فریفته بر سر آن آورد که رامراج را بهر نوع بمعاودت راضی گردانند
چنانکه مقربان او بعرض رسانیدند که ایام محاصره ممتد گشته موسم برشکال نزدیک رسیده است و در این موسم
معاودت بسبب طغیان رودهای بزرگ که فیما بین حایل است مشکل و توقف از جهت نارسیدن غله و آذوقه
و جمیع ما یحتاج در ایام برشکال از آن مشکلتر غرض امثال این سخنان چندان بمعرض بیان آوردند که رامراج بمراجعت
راضی شد علی عادل شاه از استماع این خبر فی الفور ملاقات با رامراج کرده خاطرنشین نمود که الحال کار بر اهل قلعه
تنگ شده نزدیک بآن رسیده که مفتوح گردد اگر رای اعظم بکمایه دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفرمایند
قلعه اندکی را تا تواعبش پیشکش خواهم نمود و رسانیدن آذوقه و جمیع ما یحتاج دغدغه انجانب است که از ولایت خود
طلب خواهم کرد و نخواهم گذاشت که در لشکر تنگی واقع شود رامراج پیشتر از پیشتر در باب جنگ و پیکار و تضییق اهل حصار
ساعی گردید و شهریار مخفی غله و جمیع ما یحتاج قلعه داری نقلعکیان میرسانید و خاطرداری میکرد که محصورین
شکسته خاطر نشوند با وصف این اهل قلعه مضطرب گشته ملکه جهان بی بی آمنه خاتون از روی عجز و بیچارگی
کس بخدمت شهریار فرستاده التماس نجات مسلمانان از شر محاصران بدکردار نمود و ازین پیغام عرق غیرت اسلام
بحرکت آمده دریای ترحم بجوش نبا برین مصطفی خانزاد را مراج فرستاده پیغام داد که هنگام برشکال بر حوزه
واز ولایت رسد و خزانه نرسیده و تمام سپاه پریشان حال گشته و همواره خونها بناحق ریخته میشود و در نیولا
چنان مسموع میگردد که نظام شاه از پادشاه بربانپور و گجرات استمداد نموده است و آن هر دو بجهت امداد

از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پریشانی شاه و سپاه خواهد شد دیگر انکه
مبادله قلعه و ولایتیکه عادلشاه قبول نموده قلعه مصطفی نگر معروف بگوندپلی با مضافات تسلیم کماشتگان
رای اعظم مینمایم رامراج بعد استماع این پیغام از نوید قلعه گوندپلی و نیز پاس خاطر شهریار عزم مراجعت
مصمم نمود و چون عادلشاه حال بر بیمنوال دید لاعلاج با رامراج در مراجعت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیان
این واقعه نوشته که چون قلعه احمدنگر مشرف فتح شد ابراهیم قطبشاه بسنت سنیه خویش عمل کرده خیمه و خوابگاه و غیره
اسباب سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعه احمدنگر برخاست و بسرعت برق و باد روانه گولکنده گردید خلل
در اندیشه عادلشاه و رامراج انداخت و علی عادلشاه بدلایل و براهین بدی محاصره احمدنگر و خوبی محاصره قلعه
سولاپور خاطرنشین رامراج گردانید و بهر عنوان محاصران از آنجا برخاسته کوچ کردند و محصوران بهمین توجه
شهریار حیات تازه یافتند و چون علی عادلشاه و رامراج بخیش منزل باراده محاصره قلعه سولاپور
رفتند کشورخان قوت بازوی کفاریچا نگر مشاهده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصره قلعه مذکور
در نیوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح گردد بالیقین رامراج در آن طمع کرده ما را دخل نخواهد داد بل طمع در ممالک
دیگر خواهد کرد و فتنه عظیم برپا خواهد شد صلاح درین است که فسخ این عزیمت نمائیم و با مداد او در نلدرگ قلعه
بغایت استحکام بنا کنیم تا باستظهار آن بمرور و تدریج قلعه سولاپور را مسخر سازیم علی عادلشاه این رای
را مستصوب شمرده بهر نوع رام راج را بجانب نلدرگ برد و در جائیکه قدیم الایام فرمان روایان پیشین
قلعه ساخته بودند و فی الجمله آثار و علامات آن ظاهر بود بتجویز رام راج طرح قلعه افکندند و در
موسم برشکال دیوارها از کچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم بشاه درگ گردانیدند هرسه فرمان روا
یکدیگر را وداع کردند ذکر نامزد فرمودن شهریار چند نفر از دلیران کارزار بعزم مجاربه

به تقبال خان و نصرت یافتن سپاه آنجا و نامدار بر لشکر برار در مجلسی که آن سه
فرمان روا وداع یکدیگر نموده هریک بمقام خود مراجعت می فرمودند مفهیان بسمع امراج رسانیدند
که از جانب عماد شاه تقبال خان که سردار شجاع نامدار است مملکت تلنگانه را از وجود شهریار خالی یافته
با چهار هزار سوار از ولایت برار بالای شتافته آتش بیداد برافروخته است امراج شهریار را از نیخاوشه آگهی
داده گفت که اگر حضرت را احتیاج باعانت و مدد باشد لشکر علادت اثر حاضر است بهر جانب که اشاره
شود فرستاده آید شهریار برزبان آورد که صد نفر از بهادران جنگجو جهت کومک آن بیغمه ارسال باید
ایزدی کافیست خاطر رای اعظم ازینجهت مطمئن باشد امراج ازین سخن دلاوری استعجاب
نموده شهریار چون نفراست دریافت که این سخن در خاطر او نوعی دیگر خطور کرده در همان مجلس دستور خان
ترکمان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا صد جوان از دلیران کارآزموده
انتخاب نموده بجناح استعجال متوجه تنبیه تقبال خان در حدود پیکل با لشکر برار مقابل شده بجنگ
در پیوست و اکثر اعیان و سران لشکر مخالف را کشته و خسته کرده علمدار را از پا درآورد و تقبال خان
چون دید که بهادران فیل مست را از پیش ربوده بقلب درآمده شیرازه جمعیت فوج را پریشان ساختند
و لشکرش رو بفرار آورد و خود نیز زخمی شده بود راه هزیمت پیش گرفت دستور خان و سایر بهادران
تعاقب نموده جمعی کثیر را قتیل و اسیر کردند و یازده تن از امرا و خوانین نامدار و دیگر اکابر و اعیان را
بربقه اسیری درآورده مجموع فیلخانه و پایگاه و خیمه عماد شاهی و نشان ماهی مراتب عماد شاهی
الوس سایر اثاثه سلطنت عماد شاهی را متصرف شده بباستان بوسی رسیدند شهریار آنغنایم را بر بهادران
تقسیم نموده و هریکرا فراخور حال بعنایات خسروانه نواخته امراج را ازین فتح آگهی داد و او را تعجب پیش ازین رودادی

ذکر تقرر قرابت فیمابین شهریار و حسین نظام شاه و بیان بعضی وقایع دیگر چون حسین نظام شاه دید که اتفاق علی عادلشاه بار امراج موجب خلل عظیم در مبانی سلطنت او گشته چنانکه در سنه ۹۶۶ شصت و شش و تسعمایه با تفاق هم قلعه گلیان را از دست تصرف کارکنان او به تغلب انتزاع نمودند و بعد از آن تخریب مملکت کردند بنوعیکه اگر تائید باطنی شهریار یار او نمیشد زمام سلطنت از دست او میرفت چنانکه پیش ازین در قصه محاصره احمد نگر شروحا بقید قلم آمد خواست که اساس سلطنت خود را بشهریار مستحکم سازد بنابرین بصواب دید و تلخواهان مثل قاسم بیک حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر علیه الرحمه مولانا عنایت الله را که مرد فاضل و کامل و در آنوقت رکن السلطنته و وکیل مطلق بود با تحف خسروانه بخدمت شهریار فرستاده مکتوبی نوشت بمضمون انچه که از امداد و اعانت آن برادر بجان برابر معلوم خلص و عام گشته حاجت بتکرار و تذکار ندارد و چون از جانب عادلشاه کمال جور و ستم بسکان این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام پایمال ظلم کفار گردیده است مهمد اقلعه گلیان را انتزاع نموده انواع قبایح بظهور رسانیده و میرساند ملتمس انکه محبت و مصادقت را بمصاهرت و مواصلت انجانب موکد سازند تا سال آینده در ظاهر قلعه گلیان انشاالله تعالی باهم ملاقات نموده بعد از انقضای ایام جشن و طوی متوجه تسخیر قلعه گلیان گشته بشرایط مکافات و انتقام خصم پردازیم چون مولانا احرار شرف ملازمت نموده بحصول جواب باصواب کامیاب گشت رسول دانا با مکتوبی بمضمون رضا و اجابت همراه کرفته روانه احمد نگر شد بعد از آن هر دو پادشاه باجتماع عساکر و ترتیب مایحتاج میربانی و تهیه اسباب کشورستانی پرداخته وجب القرار در ساعت نیک متوجه ظاهر قلعه گلیان گشته بملاقات همدیگر مسرت اندوز شدند و مدت یکماه و اردوی آن دو پادشاه بساط مجلس سور و سرور گسترده محفل انبساط کرم بود و بعد از آن سادات و علما از هر دو جانب در ساعت سعد بلقیس عهد عصمت یعنی بی جمال

بلقیس

بب حسین نظام شاه را در عقد ازدواج سلیمان سریر سلطنت یعنی ابراهیم قطب شاه درآوردند و جمیع امرا
و خوانین مراسم تهنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند آنگاه حسین نظام شاه مهد علیا را با اسباب تجمل
و حشمت با جمعی از امرا و اعیان دولت بجانب اردوی شهریار روان فرمود و از آنجانب شهریار
نیز امرا و ارکان دولت را باستقبال فرستاد و چون محفه ناهید اوج سلطنت بدولتخانه همایون رسید
مجددا اسباب جشن ترتیب یافت و لوازم تهنیت و مبارکباد بمیان آمد و بامداد آن پادشاه سلیمانجاه
بر مسند سروری نشسته دست دریانوال امرا و خوانین را صفحه بصفحه خلعتها فاخره مرحمت نمود و سفرمان بارگاه
نظام شاه را که مصحوب مهد زرنگار آمده بودند بمزید لطف و احسان نوازش خانچه قریب سه لک هون
از نقد و جنس بایشان مرحمت شد و محمد قاسم نوشته در بیان این وصلت چنان بقلم آورده که چون
رایات فتوح و عادلشاه از احمدنگر برگشتند ابراهیم قطب شاه بار دیگر با حسین نظام شاه ابواب خصوصیت مفتوح
ساخته دختر او سمامه بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که بادی همراه گشته قلعه
کلیان را از تصرف عادلشاه بیرون آورد قبول کرد پس در سنه احدی و سبعین و تسعمائه حسین نظام شاه
از احمدنگر با ابراهیم قطب شاه از گولکنده روان شده در ظاهر قلعه کلیان ملاقات نمودند و اول مراسم جشن و طوی
بجا آورده عقد مواصلت بستند آنگاه ابواب مصادقت مفتوح ساخته بتوجه تسخیر قلعه کلیان پرداختند
و هر دو پادشاه عالیجاه قلعه مذکور را مرکز وار در میان گرفتند و بعد تمادی ایام کار بر محصوران تنگ شد
اهل قلعه خبر مواصلت مذکور و محاصره قلعه بسمع علی عادلشاه رسانیدند عدالت پناه باستصواب خیر اندیشان
بار امراج و والی برار و امیر برید عقد موافقت بسته ایشان را بر سر امداد خود آورد و باتفاق هم متوجه دفع ایشان
شدند و نکشتی برادر رامراج و جگدیو را و وعین الملک کنعانی و غیرهم با پانزده هزار سوار متوجه ولایت

تلنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع این اخبار صلاح دولت جانبین در مراجعت بصوب مستقر
سریر سلطنت خود دانسته معاودت فرمودند ذکر وقایعیکه بعد مراجعت رو داد چون لشکر
بیجاپور و بیجانگر وقت مراجعت شهریار مرور گاه لشکر منصور بود مرتضی خان نظام شاهی با دوسه هزار سوار در
رکاب ظفر انتساب شهریار شد و شهریار بعضی از سرداران را مثل شیر خان حسن و عرب خان و دولتخان را با یک
سرداران در عقب لشکر ظفر اثر بجهت مدافعه دشمن نگاه داشت امرای نامدار بمانعت و محاربت می پرداختند و
آثار اقتدار بظهور میرسانیدند درین اثنا دو سه روز پیاپی باران انچنان بارید که آثار طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را
مجال حرکت نماند بعد تسکین باران چون لشکر ظفر اثر کوچ کرد مخالفان در دنبال شدند و مجاهدان قطبشاهی بدفع ایشان
می پرداختند و همدران اوان از لشکر فیروزی فرعنجان سرنوبت و شیخ محمد بدست سپاه خصم گرفتار گشتند القصه
شهریار جنگ کنان بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود علی عادلشاه در امراج در تاثر پلی که شانزده گروه از
دارالسلطنت است فرود آمده جگدیورا و عین الملک کنعانی را با لشکر بسیار بجهت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه
نامزد کردند شهریار از استماع این خبر جهت دفع ایشان چند امیر را تعین فرمود بعد تلاقی عسکرین در نزدیکی ولایت بیرتهل
آتش جدال و قتال برافروختند و چند شبانروز فیمابین جنگ بود آخرالامر جگدیورا و دو نکته راج کس پیش امراج
نرسیده از حقیقت حال آگهی دادند امراج سدی تیمارا جه مرتضی نگر را با پنجاه هزار سوار و پیاده بولایت
تعین نگر و بندر وجو تیمارا جه خواهرزاده خود را با بست هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنده جهت مشتعل ساختن
آتش نهب و غارت فرستاد و مجاهدان لشکر ظفر اثر را پیشتر اوقات در پچواژه و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم
محاربات دست میداد و امراج و عادلشاه و ملک برید در تاثر پلی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع ولایت تلنگانه را
پرآشوب ساخته درصدد استیصال این دولت بیزوال شدند و مدت چهار ماه علی الاتصال نایره جدال مشتعل

بوجکدیورا و که پیش ازین احوالش مرقوم گردید درینوقت بواسطه دولتخواهی رامراج بادیه پیمای
حرام خواری گشته نایکوازیان قلعه کوتکنده و کهنپوره و پانکل و دیگر قلاع را تطمیع زر و عنایات رامراج
بفریفت و همکنان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را متعلقان رامراج سپردند و کیسو را و نایکوازی قلعه
اندرکنده نیز سالک مسلک ضلالت و کفران نعمت شدند و سدی تیماد رمصطفی نگر و شانجان و ویدیادرا زاجمندری
بولایت والور درآمده قلعه را محاصره نموده آتش بیداد و خرابی در آن بوم و مملکت افروختند چون لشکر
کفره از حد گذشت و خلل عظیم در مملکت راه یافت شهریار را عرق غیرت شاهی بحرکت آمده خواست که بعزم
محاربه از دارالسلطنت بیرون آمده بمدافعه دشمنان پردازد اما دولتخواهان مجوز این امر نشده سعد و صدا شدند
که جناب سلطانی یکی از مقربان درگاه را بجهت اصلاح رخصت فرمایند که با دشمنان ملاقی شده بآب پاشی
حسن تدبیر غبار فتنه فرو نشاند از حسن اتفاقات در اثنای این حال از جانب ملک برید رسولی بدرگاه رسیده
بعرض رسانید که از استیلای کفار عادل شاه و انیجانب نهایت مکدر گشته عزم مراجعت نموده ایم در این امر
را نیز بمصالحت راضی گردانیده ایم اگر مصطفی خانرا که رکن رکین آن دولت است بدینجانب برسم رسالت فرستاده
شود که بزلال کفتگو کدورت از خاطر شسته دشمنی را بدوستی مبدل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود
رای صواب نمای ملک برید پسند خاطر انور آمده مصطفی خانرا با تحف لایق روانه ساخته فرمود که با جکدیو راو
که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر رام راج گردد خان مشارالیه حسب الامر نخست نزد جکدیو راو
رفته به بیان معقول خاطر نشین آنکار فرمود که هر مهمیکه عاقبتش پشیمانی و بدنامی باشد اجتناب از آن بر خردمندان
واجب و متحتم و ظاهر است که مخالفت با ولی نعمت در دنیا موجب داغداری به بدنامی و در آخرت باعث
گرفتاری بعقوبت و ازین چندان سخنان گفت که جکدیو راو از کردار زشت خویش ندامت کشیده بمقام

عذرخواهی و تلافی درآمده و هر دو بواسطهٔ مصلحت وقت اول نزد عادلشاه رفته بمعاذیر دلپذیر شاهراه محبت
را از خس و خاشاک کلفت پاک ساخته عرض نمودند که منازعت میان پادشاهان اسلام از طریق دینداری
بس بعید و بدیع است اکنون ملتمس آنکه بر سبیل تلافی مراج را بر سر مصالحت اورده بزودی مراجعت فرمایند
علی عادلشاه قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان موکد ساخته در همانروز با مراج ملاقات نمود مصطفی خانرا
در انمجلس طلب فرموده مصالحت بر آن قرار داد که قلعهٔ کهنپوره و پانگل که از قدیم الایام داخل ولایت بیجاپور
بود همچنان در تصرف کاشتگان رای اعظم باشد و دیگر قلاع تلنگانه را متعرض نشده بدستور قدیم رابطهٔ محبت
فیمابین برقرار داشته در سوانح امور ممد و معاون یکدیگر باشند بعد از تقرر مصالحت رام راج لشکرها را که باطراف
فرستاده بود طلبیده متوجه بیجانگر گشت و علی عادلشاه و تلنگ بریدیه بمستقر دولت خود مراجعت نمودند انیست
انچنانکه صاحب تاریخ قطبشاهی ورد قالبیکه بعد از مراجعت از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان رو داده بقید قلم آورده و صاحب
تاریخ فرشته چنان منتظم سلک بیان نموده که چون هردو پادشاه عالیجاه از استماع خبر توجه عادلشاه بالتفاق
فرمانروایان دیگر دست از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان باز داشتند شهریار بگولکنده مراجعت نموده و نظام شاه با احمد نگر شتافت
و عادلشاه و رام راج تا احمد نگر تعاقب او از دست ندادند و بار دیگر بتخریب ولایت نظام شاه کرده چون بر شش
فرسخی احمد نگر رسیدند شهریار با سپاه قطبشاهی در قصبهٔ اترکی نزول نموده بمملکت تلنگ مراجعت و تشویش بسیار رسانیدند
و انجام کار بحسن تدبیر شهریار یعنی ابراهیم قطبشاه مصالحت بمیان آمد و تفصیل قصهٔ تعاقب انکه چون هردو پادشاه
بالتفاق هم بمحاصره قلعهٔ کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه عادلشاه و رام راج و برهان عماد الملک
جانشین پدر شده بود و از کشتن جهانگیرخان از نظام شاه رنجش داشت و علی بریدیا لشکر فراوان متوجه انحدود شدند
حسین نظام شاه ترک محاصره کرده اثقال و اهل و عیال را با شاهزاده مرتضی خان و داماد خود شاه جمال الدین

انجو بجانب قلعهٔ او سه روانه ساخت وخود با هفت صد ارابهٔ توپ و ضرب زن که عبارت از توپ میانه باشد
و پانصد زنجیر فیل برفاقت قطبشاه استقبال ایشان کرده بفاصلهٔ شش کروه فرود آمده بروز دیگر بهمراهی قطبشاه
مستعد قتال گشته متوجه اردوی را مراج گردید قضارا در آنروز با آنکه موسم برشکال نبود بیک ناگاه ابر بهمن سیده
چنان باران بارید که صحرا پر از آب گشت چنانکه مردم و دواب زبونحال گشتند و لشکریان اسلحه افکندند
و ارابها بگل فرو رفت حسین نظام شاه آنروز صلاح در جنگ ندیده با لشکر خود و چهل توپ بزرگ معاودت فرمود
مرتضی خان برادر شاه ابوالقاسم انجو که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای برکی بدانجا رسیده تمام ارابه را
که در گل افتاده بود متصرف شد و بی توقف تا دایرهٔ قطبشاه رفته حمله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص کریخته عقب
لشکرگاه نظام شاه بایستاد و مصطفی خان اردستانی که میر جملهٔ او بود با جمعیت خویش دمامه نواخته چندان
پا برجای داشت که نظام شاه بمدد رسید و اردوی قطبشاه بسلامت ماند حسین نظام شاه ارکان دولت خود را
حاضر ساخته گفت که من با مستظهار تو نجانه نمیخواستم که مواجهت را مراج نمایم و قطبشاه را بمجاذات عادلشاه
مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه است جنگ ناکرده گریخت و تو نجانه بدست غنیم افتاد
قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان عرض نمودند که جنگ در نیوقت صلاح نیست الحال بمستقر دولت
باید شتافت و وقت دیگر تلافی باید نمود چون بطریق روز سابق مرتضی خان با انجو و امرای برکی و بسیاری از سران
سپاه مخالفان بحوالی اردو رسیدند نظام شاه و قطبشاه بیهانه جنگ سوار شده ناگاه بجانب لشکر سلطنت
روان گشتند و دشمنان بعد از غارت اردو تعاقب نمودند بحدیکه لشکر پریشان گشته زیاده از هزار سوار با نظام شاه
نماند لیک او همچنان با چتر و علم بکمال ثابتی و وقار میرفت و پنج شش هزار سوار خصم که از چهار جهت آن میر رسیدند
یارای آن نداشتند که حمله آورند گویند آنحضرت بنماز بسیار مقید بود و در آنروز چون وقت نماز ظهر شد اراده نمود

که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت گفتند در این وقت با بیاد اشارهٔ نماز باید گذارد آن شهریار از فرط
تهور قبول ننموده گفت خدا نکند که من باین وضع فرضیه ادا نمایم فرود آمده در غایت اطمینان و وقار
بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اضعاف مضاعف بودند دور ایستاده پیش نیامدند نظام شاه
از نماز فارغ شده چون کمر خود را زر کار دید گفت در مذهب شیعه باچنین لباس نماز درست نیست اعاده
می باید کرد پس کمر گشوده باز باعادهٔ نماز پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب گفتند هر گاه
درچنین وقت کاری نساختیم بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس همگی عنان کشیدند و کس نزد ایشان
نفرستاده عرض نمودند که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مسلم است ما را تعاقب برای آن ایستادن هم گونه
بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه باو رسیده شهزاده مرتضی را همراه کرفته قطب شاه را وداع نموده باحمد نگر
شتافت چون شنید که عادل شاه و رامراج و عماد الملک و بریدکوچ بکوچ متوجه آنصوب اند قلعه را ذخیره و مردم
جنگی و آلات تیراندازی مضبوط کرده بجانب جنیر روان شد و خصمان کلهم اجمعین باحمد نگر رسیده کفار پنجاه
و اوباش لشکر منازل و مساجد ویران ساخته و نسبت بمستورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها
کرده انچه از دست برآمد تقصیر نکردند عادل شاه ازشنیدن این خبر اندوهگین گشته چون قدرت بر منع نداشت
برامراج گفت محاصرهٔ این قلعه که مستحکمتر از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنبال نظام شاه
بشتابیم رامراج راضی گشته عماد الملک و علی برید را رخصت معاودت داده و باتفاق عادل شاه کوچکرده بجانب جنیر
روان شد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دوازده امرا مانند حسین رستمخان دکنی و اوده خان حبشی و سباجی کولی
وغیره نامزد فرموده که پیش و پس لشکر مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان
برسد خود با احمال و اثقال از جنیر بجانب نلدرگ که در کوهستان واقع شده روانه گردید رستم خان در نواحی قصبهٔ کالور بگمان لشکر

رسید و برحسب فرموده مانع وصول غله و آذوقه شد درین اثنا روزی از روزهای کوچ که علی عادلشاه بشکار مشغول
بود دخالوی او همراه افواج بیجاپوری طی مسافت می نمود رستم خان نیز جلدی نموده خلاف قرارداد بر افواج
عادلشاه که اضعاف مضاعف بودند حمله کرده خالوی عادلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو هزار کس کشته
شد و چون موسم برشکال هم نزدیک رسیده بود بقیة السیف سپاه نظام شاه پریشان و بدحال رو بوادی انهزام
نهادند لیک راماجی در کنار دریای سین و اطراف آن فرود آمد و راماجی و عادلشاه و رفتند بجانب ممالک خود
مترددو متفکر گشتند درین اثنا در شمال احمدنگر باران باریده وقت شب سیل عظیم آمد و سیصد اسپ و فیل و گاو بیشمار
و بست امرا و قریب بست پنجهزار سوار غرق بحر فنا گردیدند اینمعنی لشکون خوب ناگرفته مراجعت نموده در
مملکت قطب شاه هنگامه آراستند چنانچه پیش ازین مرقوم شد و راماجی طمع در مملکت عادلشاه و قطب شاه نمود
بهانه غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند پرگنه از هر دو گرفته به بیجانگر رفت **ذکر مستحکم**
ساختن بنای قلعهٔ دارالسلطنت گولکنده چون جناب سلطانی از مناز عت راماجی فارغ البال
گردید خان عظیم الشان مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب اعدای ذی شوکت بسیارند
و هر سال جهت مصالح مملکت از تسخیر سریر سلطنت نهضت واقع میشود و بنای دارالسلطنت چنانکه باید مستحکام
ندارد و صلاح در آنست که حصاری مستحکم از سنگ و گچ ساخته شود شهریار این عرضه داشت را بغور پذیرائی
رسانیده فرمود تا مهندسان صاحب هنر و معماران دانشور و عملهٔ چابکدست در اندک فرصت حصار متین
و استوار و اندرونش اسواق و دکاکین و منازل و مساکن و اطرافش بساتین بسیار تیار ساختند و امرا و خواجه
هریک فراخور حال منازل و قصرها ترتیب دادند و درمیان شهر و حصار کوهی بغایت حصانت واقع شده است
و استحکامی آنحصار موجب استحکام سلطنت آنشهریار دنیا و عالم شد و گر توجه مصطفی خان به حکم شهریار به قلعه اندرکنده

چون بسمع اجلال رسید که هنگام هنگامه آرائی رامراج در ولایت تلکانه کمیسیراو نائکواڑی قلعه اندرکنده
ره نورد طریق ضلالت گشته فضایل مآب مولانا محمد مومن استاد را که از جانب شهریار رضا بط قلعه مذکور
ومضافات آن بود مقید ساخته متصرف آن قلعه معه مضافات شده است غضب سلطانی بحرکت آمد و مقرر شد
که پیشخانه همایون بدآنصوب بروند رسند مصطفی خان درآنوقت معروض داشت که لایق جانبالی نیست که خود بجهت
این مهم نفس اقدس توجه فرمایند اگر فرمان واجب الاذعان شرف صدور یابد بنده درگاه بدین خدمت
قیام نموده بعون الهی واقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلا دراز لوث وجود کفار بدکردار پاک سازد شهریار نظر
برشجاعت واصابت رای خان مشارالیه راخلعت خاص اختصاص بخشیده باجمعی از سرداران وجمعیت
ده هزار سوار وبست هزار پیاده بجهت تسخیر قلعه مذکور وتنبیه متمردان نامزد فرمود چون خان عالیشان بقلعه رسید
بمحاصره پرداخته حکم بقطع اشجار اطراف نموده والنگ وسیبه پیش برده درعرصه دو ماه بحفر وسهر آن قلعه را
مفتوح ساخت وشکار اقتل عام نمود وزن وفرزند آن مدبران را اسیر گردانید وکمیسیراو بدست یکی
ازلشکریان گرفتار بند اسیری گشته بحکم خان رفیع المکان بقتل رسید وغنایم بسیار بدست غازیان اسلام
درآمد وخانمذکور مولانا محمد مومن استاد را از بندرهائی داده باغتنام قلعه وتحف وغنایم که لایق ارسال بود
روانه حضور گردانید ویکی از معتمدان را بمحافظت ومرمت انحصار که اکثر جا بضرب توپهای صاعقه گردار درهم شکسته
بود مقرر نموده به تسخیر بعضی قلاع وبقاع دیگر که دردست متغلبان بود وتصفیه محالات وپرگنات تلکانه
از وجود مفسدان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود هرجا که متمردی ودزدوحرامی دیدا ورا
بسیاست رسانید ورعایا را بالتشریف وقول ودلداری مسرورالقلب وبعواطف شاهی امیدوار گردانید
وبفتح ونصرت باغنایم موفور بالتفاق امراوسپاه منصور بلغزباط بوسعی مشرف وبعواطف خسروی مخصوص گشته

بمنصب پیشوائی و وکالت مطلق بلند پایه گردید ذکر فتنه و فساد سارو راو نامکواری داراسلطنه
لولکنده چون خان مصطفوی نشان بعد تمکن برسند وکالت و تسدید راه دخل ارباب ضلالت بر
اراده فاسد سارو نامکواری قلعه دارالسلطنت و سایر نامکواریان قلاع مملکت تلکانه فی الجمله آگهی یافت
که در خفیه بفریب جکدیو راو چنان مقرر کرده اند که هنگام فرصت سر از حلقه اطاعت پیچیده قلاع
را بتصرف رامراج داده از تسلط پادشاه اسلام و استیلای اسلامیان فارغ البال گردند همت بر دفع
سارو و اتباعش گماشته میخواست که هر یکرا به بهانه دفع نماید تا فسادی بظهور نرسد سارو راو چون این قصد
مصطفی خانرا از پی التفاتی او دریافت مجموع نامکواریان قلاع تلکانه را با خود ساخته مقرر نمود که هنگام
بیرون رفتن شهریار از دارالسلطنت بعزم صید و شکار تمام خزانه و اثاثه سلطنت را متصرف شده
دروازه قلعه بسته سر از اطاعت خواهیم پیچید باید که شما در قلاع و بقاع خود هشیار و خبردار باشید
و بمجرد استماع خبر مخالفت نائب و عمال را مقید و مقتول گردانیده قلاع را باستحکام تمام داده محافظت نمائید
تا انگاه که از جانب رامراج مددی برسد قلاع تسلیم کرده شود بنابرین قرارداد وقت سه پهر شب که
فرمان واجب الاذعان دروازه دارالسلطنت گشاده امرا و خوانین و سایر لشکر و چشم و نقاره چی در بیرون
شهر مجتمع گردیدند و دمامه شاهی نواخته منتظر موکب همایون بودند که در رکاب ظفر انتساب متوجه شکار
شوند سارو راو و اخشام قلعه بگمان انکه شهریار از شهر خالیست بمقام حرام خوری درآمده شعار نفاق
و خلاف ظاهر ساختند و محافظان قلعه و خزانه و دولتخانه که ازین حال آگهی یافتند فی الفور دولفرازان
بالای برج قلعه برآمده فریاد و فغان برکشیدند که نامکواریان حرام خوار کشته در مقام مخالفت پادشاه درآمده
اند و از بیم جان خود را نپرسیدند شهریار که در آنوقت جهت عزم سواری هنوز بخت خود بیدار بود از استماع

انیخبر اصلا تغیر بخود راه نداده فرمود تا لشکر نامدار کرد حصار درآمدند و مصطفی خان برخداع کفار وقوف یافته
با دوسه هزار مرد دلاور و غلامان خاصه مسلح و مکمل بدربار حاضر گشته اهنگ تسخیر قلعه نمود سار و راو و
جماعت نایکوآریان چون معلوم کردند که شهریار در مستقر دولت است و دلیران اسلام از اطراف بهجوم آورده
تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نادم گشته صغار و کبار بربالای برجی که مشرف بر دولتخانه بود انگشت زنهار
برداشته مضمون ربنا ظلمنا انفسنا بر زبان آوردند و از روی عجز معروض داشتند که موجب
این تقصیر ستم مصطفی خان است که بر نایکوآریان نموده هرچند خواستیم که بعرض رسانیم اما بسبب ممانعت
او بمسامع اقبال نرسید و چون کار بر استخوان آمد ایخرم از ماصادر کردید اگر دفع شر خان مشارالیه نموده
او را بما بندگان سپارند بدل و جان مطیع و منقادیم و الا بداغ کفران نعمت و حرام نمکی داغدار خواهیم شد شهریار
از استماع معروضات مسافتان سرکس مصطفی خانرا طلبیده کیفیت معروضات معذان تقریر نموده پرسید که
در جواب رای صواب نمایت چیست خان مصطفوی نشان بعرض رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال
آتش فتنه است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار است و خیرخواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست
مشرکان باید داد تا آتش فتنه اطفا یابد و خللی در ارکان دولت راه نیابد شهریار راچون بر خلوص و وفاداری
آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی بود فرمود اهانت ذریت رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه
سبحانه مشرکانرا در شکنجه سیاست خواهیم کشید انچنانکه موجب عبرت عالمیان کردد انکاه محلداری را پیش
سار و راو و دیکر نایکوآریان فرستاده پیغام داد که اکر مقصود شما قتل مصطفی خانست ممکن و میسر است
و بمحلدار کفت که تو از پیش خود بار معذان بکوکه فرزند پیغمبر را بتقصیر یا بتهام جرم بقتل آوردن قهر خدا را
بحرکت آوردن است و من بعد شما بچه رو روبروی پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتماد

ایضاً

برجماعت نامکواثریان خواهد ماند و باین گردار زشت جمله نامکواثریان بی اعتبار خواهند شد صلاح در اینست
که از سرکشی نا آئید چه فی الحال بیست هزار کس از بهادران اسلام بر درگاه مجتمع اند و دفع شما بسیار سهل و
آسان سازد و ایشان ازین پیغام عنان از سرکشی تافته متوجه خدمت شهریار گشته و از سیاست سلطانی
راه دارالبوار پیش گرفتند ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نائب و بعضی از سرداران
دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد رامچندری و ایلور و بیان وقوع محاربات
و مظفر گشتن سپاه اسلام چون وید یادر و شتانجان چنانچه قبل ازین مرقوم گردید بر سر قلعه
ویلور آمده آتش غارت در آنولایت زده قلعه مذکور را محاصره نمودند انجاخان تهانه دار ویلور بکمال مردی
آنقلعه را از شر اعدا نگهداشته از کیفیت محاصره و استیلای کفار شهریار را اعلام نمود شهریار دو هزار پیاده
از تفنگچی و بانکاری بدآنصوب روانه فرمود تا بصلاح دلاورخان برسمت آمد کفار قلعه نرودول را که تا رامچندری
چهار کروه راه است باستحکام تمام بسازند که مانع آمدن کفار بدیار اسلام باشد دلاورخان بنرودول رفته
بنای قلعه از سنگ و گچ باستحکام تمام نموده بعرض رسانید که اگر از حضور دو سه امر اجهت امداد این بنده
درگاه روانه شوند قلعه رامچندریرا باقبال شهریاری از دست کفار انتزاع نموده آنولایت را در حیز تسخیر خواهم آورد
شهریار بعد استماع این عرضداشت رفعت خان لاری را بخطاب ملک نائب مشرف ساخته و آدم خان
و ملک شیرین و تاج خان و عزیز الملک که سرداران با شوکت بودند با ده هزار سوار روانه آنصوب نمود سرداران
اسلام چون بحوالی قلعه نرودول رسیدند وید یادر و شتانجان و راجها و زمیداران ولایت قاسم کوته که جمعیت
امداد آن دوسر کرده کفار آمده بودند با جمعیت دو هزار سوار و یک لک پیاده و دو هزار تفنگچی و بانکاری
مستعد جدال گشته باستقبال شتافتند و بعد تلاقی عسکرین در موضع بارا پلی کار بجدال و قتال انجامید

وراجه اورکنده که کافر متهور بود با فوجی از دلیران بر سپاه لشکر اسلام تاخته آثار اقتدار ظاهر ساخت
ملک نائب چیره دستی کفار مشاهده نموده بر قلب کفار حمله آورده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت
وراجه اورکنده بضرب شمشیر اسلامیان بدار البوار رسید و کفار منهزم گشته و بیدا در و شتا نجان افغان و جران
خود را براجمندری رسانیدند و غنیمت بسیار بدست مجاهدان در آمد و سرداران اسلام خبر فتح بدرگاه والا
فرستاده متعاقب کفار بر سر قلعه دیلی سر که تا راجمندری دو کروه راه است رفته برضای ملک نائب
متوجه تسخیر آنحصار گشته آتش قتال برافروختند و قهراً و جبراً علم اقتدار بر بروج آنحصار برافراختند و بسیاری
از کفره را بقتل رسانیده غنایم بسیار بدست آورده خبر این فتح نیز بحضور نوشتند آنگاه بنه و بنگاه در قلعه دیلی
گذاشته بعزم تسخیر قلعهٔ تانیاک که نرسنگ او با سوار و پیادهٔ بسیار در آنقلعه بود توجه نموده آنحصار را محکم
وار در میان گرفته و بنا بر عمق خندق تا یکماه تسخیرش میسر نشد و سپاه منصور را بجز افروختن آتش پیکار
کار دیگر نبود روزی نرسنگهه راو با دو سه هزار سوار و ده هزار پیاده در وقتیکه لشکر منصور متفرق گشته و اطراف
و جوانب بجنگ مشغول بود از حصار بیرون آمده جنگ عظیم نمود آخر الامر خود اسیر گشت و اکثر کفار طعمهٔ نهنگ شمشیر
گردیدند و بقیة السیف بصد محنت خود را بحصار رسانیدند سرداران اسلام شده و حقیقت حال عرضداشت نموده
اسیر انرا روانهٔ درگاه عالی گردانیدند شهریار فرمود تا آنهارا بر دراز گوشها سوار نموده با بندهای گران بدارالسلطنه
در آوردند و بجهت امرای اسلام و اخوز حال تشریفات خسروانه با اسپ و زین ارسال نمودند و حکم جهانمطاع بآن امرا
چنان شرف صدور یافت که چون هنگام برشکال نزدیک رسیده ولایات کفار را بآتش قهر سوخته و تاراج محاصره
نموده با سپاه نصرت پناه در دیلی سر مقام سازند تا بعد برشکال بدانچه امر همایون شود عمل نمایند سرداران اسلام
امتثال امر نموده بعد از برشکال بار دیگر متوجه حصار تانیاک گشته بزور بازوی شجاعت آنچنان حصار استوار را

جبراً و قهراً منقوض ساخته و اکثر ولایات و پرگنات راجمندری بقبضهٔ تصرف درآورده و بتجانه ها را کنده
بجای آن تعمیر مساجد کردند و چون شهریار را کیفیت این فتح از عریضهٔ ملک نائب معلوم گردید سکر الٰهی
بجا آورده نزر نقد و فیل و اسپ و غلام بسیار بفقرا و اهل استحقاق مکرمت فرمود و چون در آن ایام همگی همت
صاحب تخت تاج متوجه استیصال سرو قرار ارباب ضلال را مراج مصروف بود تسخیر راجمندری و قاسم کوته
در خیر تاخیر انداخته فرمان همایون باسم ملک نائب شرف نفاذ یافت که قلاع و ولایتیکه منکر کشته
به سرداران و نایکوازیان معتمد سپرده با تفاق امرا و خوانین متوجه درگاه باید شد ملک نائب و دیگر سرداران
حسب الحکم قلاع را بمردان کاردان تفویض نموده احراز شرف حضور نموده بنوازش پیکران سرفراز گشتند

ذکر موافقت شهریار معدلت گستر با سلاطین دکن جهت استیصال سرو قرار ارباب ضلال رامراج راجه بیجانگر

چون رامراج را بنا بر کثرت اسباب حشمت و شوکت و وفور خزانه و دولت و وسعت مملکت که تا اقصای سراندیب بود و دوازده کرور هون سالیانه از قلاع او دود نخوت و غرور بدماغ پیچیده خیال سلطنت تمام ملک دکن بخاطرش راه یافت سلاطین دکن از حرکات ناپسندیدهٔ او رنجیدند و باهم عقد موافقت بسته در صدد استیصال او گشتند تفصیل این اجمال بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته انکه دفعهٔ اول که علی عادلشاه بنا بر راه یافتن فتور بارکان دولت از ستیزه حسین نظامشاه برای قلعه کلبرکه و سولاپور و کلیان بتنگ آمده بناچاری رامراج را بمدد طلبید بشروط بانکه کفار بیجانگر بسبب عداوت دینی ضرر جانی باهل اسلام نرسانند و اسیر نگیرند و تخریب مساجد نکنند و تعرض عرض و ناموس مسلمانان نشوند و حال انکه در بلدهٔ احمدنگر بالعکس عمل نمودند و در تعذیب اهل اسلام و هتک حرمت شان دقیقه فروگذاشت نکردند و شاه عدالت پناه بنا بر عدم قدرت بر منع تغافل مینمود و دیگر انکه بعد مراجعت

از آن سفر سلاطین اسلام را عاجز و زبون دانسته ایلچیان ایشان را بار نمیداد و گاهی که بر سبیل عنایت
آمده بار میداد برخلاف عادت رخصت جلوس نمیداد و چون سوار میشد در رکاب خود خیلی از راه پیاده میبرد
و بعد اصرار بسیار حکم سوار شدن می کرد و دیگر آنکه در کرت اخیر که از احمدنگر کوچ کرده متوجه بندر گوا شد خاص
و عام اردوی را مزاج نسبت بمسلمانان استهزا و سخریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی آب تنگبهدرا
رسیده توقف کرد چشم طمع به تسخیر ممالک عادلشاه و قطب شاه کشاده و بیکبار دریای را با لشکر عظیم بجانب
سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه نبابر زبونی حال نظام شاه تاخیر در تدارک
مصلحت دانسته بتواضع و مصالحت پیش آمدند علی عادلشاه ولایت اوسکری و ماکری گوشتبوی را صلح کرد
و شاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه قلعه کولکنده و پانگل تسلیم نموده بقیه مملکت خود نگهداشت القصه بعد تیاری قلعه
شاه درک بکمال استحکام در باب جهاد کفار بیچانگر از دانشوران دولتخواه مثل کشورخان لاری و شاه ابوتراب شیرازی
درخواست کنکاش فرمود ایشان ولایت برموافق ساختن سلاطین دیگر نمودند علی عادلشاه زبان تحسین این رای کشوده
کشورخان را در آن امر مختار گردانید و او نخست رسول از جانب عادلشاه نزد شهریار خلایق پناه فرستاده
با ظهار ما فی الضمیر پرداخت و آن قطب سلطنت که از تعدی را مزاج زیاده از حد آزرده و دلگیر بود جمیع مقدمات را
بحسن قبول تلقی نموده متعهد گشت که من واسطه شده میان عادلشاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجهتی بهم میرسانم و
قلعه سه لاپور که مادهٔ نزاع است بحسن تدبیر جهت عدالت پناه می گیرم پس مصطفی خان اردستانی را که رکن اعظم
سلطنت قطبشاه و سید صحیح النسب بود به بیجاپور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در انچه پیغام نموده بجد باشد
از همانجا با حمدنگر رفته به ترتیب مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون در مجلس عدالت پناه بار یاب شده
دریافت که آنحضرت در باب جهاد و غزا با کفار و ایقاع دوستی با نظام شاه راسخ و جازم است رخصت گرفته

باحمدنگر شتافت وتمهید بساط محبت پرداخته درخلوت انچیکه مکنون ضمیر او بود به بیان واضح معروض داشت
وبدلایل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه ازمعقول گوئی او بغایت خوشدل شده تحسین کرد وتعظیم وتکریم خسروانه
بنواخت سید معزی الیه چون راه سخن یافت بعد چند روز باتفاق قاسم پیک حکیم تبریزی وملا عنایت الله
قاسمی که از اعیان دولت نظام شاهی بودند حرف وصلت وخویشی بمیان آورده چنان مقرر ساخت
که حسین نظام شاه دختر خود چاند بی بی سلطانرا بعقد ازدواج علی عادل شاه درآورده قلعه سولاپور در جهیز بدهند
وخواهر علی عادل شاه هدیه سلطانرا باشهزاده مرتضی که پسر بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته بساط یکجهتی بگسترد
الکاه هر سه پادشاه باتفاق هم رهبر رامراج لشکر کشیده تائید ایزدی دمار از روزگار کفار برآورند پس ملا عنایت الله
همراه مصطفی خان ازجانب نظام شاه برسم رسالت به بیجاپور آمد ولوازم عهد وپیمان بمیان بموکد ومشید ساخت
ویک تاریخ برای ربط بساط جشن وطوی ازجانبین معتبر گشت وشهر بیجاپور واحمدنگر را درآن تاریخ بانواع تکلفات
غریب واقسام تجملات عجیب آئین بستند وبعد ازانکه مجلس جشن باتمام رسید هریک ازآن دو دختر شهر عفت
وعصمت یعنی چاند بی بی سلطان وبی بی هدیه سلطان به بیت الشرف خود که کنایه ازبیجاپور واحمدنگر باشد رخصت
نمودند ودرساعت سعد وصول ایشان به بیت الشرف بحصول پیوست واوان سعدین درآئینه ظهور جلوه گر شد
بقول صاحب تاریخ فرشته ابتدای عقد موافقت بستن سلاطین ازجانب حسین نظام شاه بوقوع پیوسته
چه آن شاه عالیجاه نخست عمدة الفضلا مولانا عنایت الله را با مکتوب محبت اسلوب جهت تمهید مقدمات
امداد واعانت وموافقت درقلع وقمع شجر دولت رامراج نزد شهریار ذوی الاقتدار فرستاد بعد ازان
شهریار جواب باصواب بقید قلم آورده ونیز مکتوبی مشتمل بمدعیات حسین نظام شاه که عین مقصود او بود بپادشاه
عدالت پناه عادل شاه نوشته مصحوب خان عظیم الشان مصطفی خان به بیجاپور واحمدنگر ارسال فرمود

... مصروف اول به بیجاپور و از آنجا به احمدنگر رفته و حکمت پناه قاسم بیگ که رکن اعظم سلطنت نظام شاه
... همراه کرده اشظام جمیع مقدمات بطریقی که رفتم پذیرخامهٔ تحریر شد نمود بهر تقدیر خواه بدایت در تمهید
مقدمه موافقت از جانب عادل شاه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد واحد است که تامین مبانی
اتفاق پادشاهان در استیصال نهال دولت رامراج مشوای ارباب شرک و ضلال همین توجه شهریار مهر سپهر
جلال و حسن سعی سید بزرگوار مصطفی خان صاحب کمال صورت ظهور گرفت **ذکر ملاقات پادشاهان**
اسلام و توجه شان بجاریه رامراج و خیم انجام و نفتح و نصرت معاودت
فرمودن هر کدام بمستقر سریر سلطنت صاحب تاریخ فرشته آورده که علی عادل شاه چون از جهت
یکجهتی آن دو پادشاه ذوی الاقتدار مطمئن خاطر گشت درصدد استرداد برگنه اوتگور و پاکری و استخلاص
قلعهٔ راچور و مدگل شده ایلچی نزد رامراج فرستاده محال مذکور را طلب نمود رامراج با ایلچی درشتی کرده از بیجانگر
بدر کرد علی عادل شاه جهت استیصال آن کافر مغرور با تفاق نظام شاه و قطب شاه و علی برید رایت عزیمت
برافراشت و سلاطین اربعه در سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمایه در حوالی قلعهٔ بیجاپور بموجب قرارداد باهم ملاقات
نمودند و در بستم ماه جمادی الاولی از سال مذکور با تفاق از آنموضع نهضت فرمودند و بعد از طی منازل و مراحل
بانگوشه که در حوالی آب کشنا واقع است محل نزول اجلال موکب پادشاهان منصور گشت چون آنخدود
متعلق بعلی عادل شاه بود آنحضرت میزبان هر دو پادشاه گشته مهمانیهای شاهانه نمود و رای بیجانگر چون از
اتفاق سلاطین مامور و توجه لشکر نصرت اثر خبردار شد از ره نمونی ادبار بصلح و آشتی نگرائید و حرف
مواضع نشنید و تنی برزبان نیاورده اگرچه سلاطین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عادل شاه و قطب شاه
گرفته است واپس دهد و عهد کند که من بعد مزاحمت و تشویش نرساند اما آنکافر مغرور ایشان را در مقابل صولت

دولت خود گمان نمکن انگاشته بعزم محاربه باجمعیت صد هزار یا هشتاد و پنجهزار سوار و نود لک پیاده
بگی رو آورد و نخست برادر کوچک خود اینتمراج را که بهور و مرد آنجا معروف بود با بست هزار سوار خونخوار
پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار پیاده جرار مقدمهٔ سپاه خود گردانیده بتعجیل هرچه تمامتر روانه نمود
که بکنار آب گشارفته معابر بسد و سازد و نگذارد که لشکر اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر میانش
وینکتادرئی را بحشمت و شوکت و تجمل بسیار روان کرد و بعد از انکه ایشان گذرها مسدود کرده اهل اسلام
از عبور باز داشتند رامراج خود نیز با لشکران و سپاه بیکران چون پیل دمان و دریای جوشان از عقب
برادران روان گشته در کنار رمزی بگری فرود آمد و چون معبر را بکشیدن دیوار استوار بر کنارش و نصب
کردن ارابها چنان مسدود ساخته بودند که عبور ازان بغایت معتبر بود پادشاهان اسلام جمعی از ارباب وقوف
را بجهت تفحص و تعیین معبر دیگر مامور گردانیدند انجماعت بعد تفتیش بعرض رسانیدند که گذر ازین آب منحصر
در سه موضع است و بهتر ازین معبر دیگر که پایاب آب باشد نیست بنابرین سلاطین اسلام بعد مشاوره
چنان قرار دادند که فردا علی الصباح لشکر اسلام از معبر یکه اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده بهمانه عبور از گذرهای
دیگر بحرکت آید و چون کفار نیز فریب خورده بجهت مقابله ازان معبر کوچ کنند سلاطین اسلام تعجیل تمام
معاودت کرده ازان معبر عبور نمایند جنگ شتابند القصه حسب القرار روز دیگر از انجا کوچ کرده بعد طی
قدری از مسافت نزول نمودند روز دویم و سیوم نیز همین دستور عمل کردند برادران رامراج بانديشه انکه
مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کند از انمقام برخاسته بر سبیل استعجال در اطراف آب مقابل
موکب اقبال روان شدند و چون اراده ازلی بزوال دولت رامراج تعلق گرفته بود شرایط حزم و
لوازم احتیاط از دست داده احدی را بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیز تدبیر بهمان مراده

فرمان معاودت بصوب معبر اوّل منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه در یک روز طی کرده و پیش
وصول لشکر رامراج بدان معبر رسیده با امیدواری یاری حضرت باری با جماعت قلیل عبور نمودند و چون لشکر
پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت رایات ظفرآیات برافراشته علی الصباح بجانب
لشکر رامراج که بچکدهی بود روانشده نزول اجلال نمودند ازین قدم بر هراس بقیاس بر کفار مستولی شده همان روز
به رامراج پیوستند و در آنشب از شیخون مسلمانان خائف گشته مردمان ایشان با فوجهای آراسته مقابل لشکر
اسلام بایستادند بامداد آن سلاطین اسلام بقصد غزا و جهاد کفار کمر قتال بر میان استوار ساخته بتسویه صفوف
پرداختند میمنه بعلی عادلشاه و میسره بعلی برید و ابراهیم قطبشاه و قلب بحسین نظام شاه انتظام گرفت و رایهای
آتش بازی بر نجیرها مضبوط ساخته پیش صفوف بازداشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده
کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتقاد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نقاره جنگ نواخته متوکلا
علی الله الاکبر و متوسلا بالنبی خیر البشر و الایمة الاثنی عشر هیئتی و هیبتی که زهره فلک از دیدن آن آب
شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتادی بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از جانب دیگر
رای بچاکر نیز سران سپاه را خوانده و بانواع شفقت و مرحمت مستمال گردانیده و قورخانه را گشاده و داخل
برخیل و حشم قسمت کرده بآراستن لشکر پرداخت در میمنه التمراج را با سی هزار سوار و دو لک پیاده و
زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید قرار نمود و در میسره دیکشادری را با بیست و پنجهزار سوار و دو لک پیاده
و پانصد زنجیر فیل بمواجه عادل شاه تعین کرد و خود با سی و پنجهزار سوار خاصه و ده هزار سوار گمکی راجهای اطراف
که در روز جنگ با و پیوسته بودند و پنجلک پیاده جنگی و یکهزار و بقولی دو هزار فیل نامی و یکهزار ارابه توپخانه
به ترتیب و قاعده نگهداشته قلب را مستقر خویش گردانیده مواجه نظام شاه اختیار کرد و از غایت تکبر و تجبر

خدارا در میان ناوبده و از بازی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عادلشاه و قطب‌شاه
را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانم و به برادل و امرای یمین و یسار
خود امر کرد که نظام‌شاه را سرش از تن جدا کرده پیش من آورند پس در هنگامی که شهسوار مضمار فلک قدم در نصف‌النهار
نهاد در سکاس نشسته بعزم جنگ بمیدانیکه کنار ندی ماکری واقعست شتافت هرچند بقربان الهاس نمود
که بر اسپ سوار گردد از غایت غرور و تکبر قبول نموده گفت در بازیچهٔ اطفال احتیاج سواری نیست همین جا عنقریب
اینجماعه خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر بتقدیر ملک داور یکی از اهل خیر و یکی از اهل شر بازوی جلادت
برکشاده و در میدان مبارزت آثار تهور و شجاعت بظهور رسانیدند پیادگان پیچانکر صفها ایستاده قریب
پنجاه هزار بان و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دفعه سر میدادند و بهادران ایشان که اکثر راجپوت بودند
تیغ هندی از غلاف کشیده و سپر جرات پیش رو کرده حمله‌های مردانه نمودند و کاری بجای رسانیدند که چشم
زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسید و از رایات ظلام فتوری بارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد که ناگاه
رامراج بمیامن حسن سعی حسین نظام‌شاه و برکت ثبات قدم او کرشماریکی از مردم نظام‌شاه گردید تفصیل این
اجمال انکه حسین نظام‌شاه شش صد ارابه توپ و ضرب زن زنبورک بدین ترتیب که دویست ارابه پهای
بزرگ را پیش از همه ارابها و عقب آن دویست ارابه ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد و پس از آن
دویست ارابه زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود نگاهداشت و جلیپی رومی خانرا که در فنون
آتش بازی بی نظیر بود سرکرده مردم توپخانه گردانید و درین اثناء دو هزار غریب تیرانداز از فوج نظام‌شاه پیش قدمی نموده
افواج رامراج را آهسته آهسته بروش و قاعدهٔ سپاهگری بر سر توپخانه آورد و ندر و میخان ارابها را به ترتیب سر داد
و جمعی کثیر از سوار و پیاده رامراج کشته شدند چون رامراج جنگ مسلمانان را خلاف انچه تعقل کرده بود مشاهده نمود

درحساب شده در اثنای عرب از سکاس فرود آمده بر کرسی مرصع زیر شامیانه مخمل سرخ نشسته و در
چهار طرف آن جهالر و علاقهای مروارید بود مربع نشست و از دو طرف او از فقود احمر و ابیض و مرصع آلات
و مروارید حجنه منها ساخته چون وقت تنگ بود و از سپه و اس ج امرا و رؤسای سپاه فتنت کرده بخطاب ارباب
اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را بطبقهای طلا و درجها پر از جواهر نفیس خواهم ساخت
امرای کفار خوشدل گشته بار دیگر یکبارگی حمله آورده مقدمه و میمنه و میسره سلاطین اسلام را پریشان کردانیده
آثار قیامت پدید آوردند و سلاطین از فتح مایوس گشته مشوش و متزلزل گردیدند اما نظام شاه ثبات قدم ورزیده
از جای خود نجنبید و علی رومیخان بجرأت و سرعت تمام از رایه توپهای کلان و ضرب زنزا بجای گلوله خورده
بار کرده بدست یاری رومیان و هیواریان مجرا درست نموده بر لشکر رامراج سرداد که یکدفعه پنج شش هزار آدمی
و چندین فیل و اسپ هچان گشته و در آنوقت نظام شاه با افواج خود از عقب ارابها برآمده باتفاق کشورخان لاری
که اعلام نظام شاه را بر جای خود دیده بقصد کمک بافرنها دخان حبشی و هشت یا هفت هزار سوار عادلشاهی بسرعت
برق و باد خود را آنجا رسانیده بود مجددا بر فوج خاصه رامراج که اطراف شامیانه او بودند حمله در گشته قتل در
جمعیتش انداخت رامراج اجل کرشه که عمرش بهفتاد رسیده بود سر اسیمه گشته باز بر سکاس سوار شد و در همین یکی
از فیلان مست نظام شاهی که غلام علی نام داشت قریب سکاس رسیده جمعی را پامال هلاک ساخت و حمالان
سکاس که باصطلاح دکن ایشانرا بهوئی میگویند سکاس را مع رامراج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ معلق بود
هیچکس ماجرایش نپرداخت درین اثنا جمعی از مردم نظام شاهی آنجا رسیده او را شناخته برداشته بخیمه رومیخان
که سرکرده توپخانه نظام شاه بود رسانیدند و بروایتی فیلبان غلام علی او را کرشه پیش رومیخان برد بهر تقدیر
رومیخان بی توقف رامراج را نزد نظام شاه برده بموجب فرمان سرش از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده

دوانی

پیش افواج بازداشت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی چون کفار بار دیگر تطمیع رامراج حملهٔ قیامت آسوب
بر لشکر اسلام آوردند و میمنهٔ سپاه ظفر اثر شعار حضرت شهریار یعنی ابراهیم قطب شاه متفرق گشت و نیکنامی در صدمت
غنیمت دانسته با لشکر خویش بر قلبگاه آن شهریار حمله آوردند شهریار رستم کردار مشاهدهٔ جرأت کفار بران گروه عناد
آثار مانند شیری که بر گله آهو حمله آورد حمله آورده اکثیر را طعمهٔ تیغ و شمشیر ساخته بر زلزل در ارکان جمعیت و شکیب
کفار انداخت و نیکنامی که استظهار سپاه نصرت بود در اثنای گرمی کارزار بر تبع مجاهدان نصرت شعار
آرپا در آمد و از جانب میمنه دلیران لشکر عادلشاهی به تیمراج تاخته جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و از
خواص حسین نظام شاه شهسواری خود را بر امراج رسانیده کشان کشان او را بخدمت حسین نظام شاه آورد
و حسب الحکم سرش از تن جدا ساخته بر سر نیزه نصب چون کفار را نظر بران سر افتاد دست از جنگ بازداشته
گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا انکندی که ده کروهی بچاپور است تعاقب نمودند
بروایت اصح قریب صد هزار کافر از پیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن به انکندی بقتل رسیدند و از تعداد
جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطهٔ تحریر و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ چیز نا کرده هر چه
بدست هر کس افتاد دار را نی داشتند و حسین نظام شاه پوست رامراج پر کاه کرده و این بیت نوشته پیش چوپه
تهی کرده و از نیزه شیر در ایند شغالان در آنجا دلیر مصحوب روندگان سریع السیر نزد مخالفان که شریک اسلامیان
نگشته بتحریک رامراج تا حوالی احمد نگر مراجعت رسانیده بودند فرستاد و نشان بلاغت نشان فتحنامهای
این فتح عظیم که روز جمعه بتاریخ بیستم شهر جمادی الثانی ۹۷۲ سنه اثنی وسبعین وتسعمائه بوقوع پیوسته بود نوشته
مصحوب قاصدان قمر سیر باطراف روان ساخته و سلاطین کامکار بقول صاحب تاریخ قطب شاهی بعد ازان فتح
قریب ده روز در آنمقام طعنه و جام توقف فرمودند تا سپاه اسلام از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشته

ومن بعد بفیروزی و اقبال متوجه شهر بیجانگر گردیده دست بتاراج گشاده بنیاد آن شهر و تجانهارا که
رشک افزای نگارخانه چین بود بازمین برابر ساخته و بتلافی خسارتی که سپاه رامراج در احمد نگر نموده بود
لشکریان نظام شاهی آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکاکین بیجانگر و جمیع قریات اطراف انداخته و در آن
مطلق ساخته و دیگتادری که از مدتها که گریخته و در جاها دور دست قرین حیرت نشسته بود بناچاری جمعی را
نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تضرع و زاری ابواب سلامتی بر روی روزگار خود گشوده قلاع و پرگنات
سلاطین اسلام را مثل قلعه رایچور و مدکل و پرگنه اونگری و تاکری که رامراج بعنف گرفته بود واپس داد و نظام شاه
نیز بهر عنوان راضی ساخت و از جانب شهریار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا عنایت الله
و از جانب علی عادلشاه کشور خان با سپاه گران بجانب قلعه مدکل و رایچور روان شده قلاع را مع مضافات
از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان می اطلاع ابراهیم قطب شاه و حسین نظام شاه کلید قلاع را با ولایات
بکشور خان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردید و هر دو پادشاهان چون بر این کیفیت آگهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه
بخدمت شهریار پیغام داد که اگر مصطفی خان نوکر دولتخواه شماست بغیر رضای جانبین چرا کلید قلعه را به کشور خان
داد و اگر دولتخواه عادلشاه است بچه رو او را مقرب و معتمد درگاه باید دانست صلاح دولت در آنست که او را بهر سلطانی
از پا در آورید شهریار نظر بر سیادت و خدمات شایسته که از و بظهور رسیده بود از سر قتلش درگذشته او را رخصت
رفتن بگلبرگه مرحمت فرمود مصطفی خان عرض نمود که امروز آنچه از زر و جواهر و اسب و فیل که در تصرف بنده درگاه است
ارزانی انعام شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نماید فرمان شهریار بنام عمال دارالسلطنت شرفصدور یافت
که تمام اسباب و اموال او را همراه مردم معتبر روانه بندر کرداند کوبند مقصد را به بار بردار و پنج هزار مردم سپاه
جهت حمل اسباب او از سرکار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچکرده بلشکر عادلشاه ملحق گشت و
بلشکر

منصب وکالت ومشوائی سرفراز گردید وچند سال بخدمت علی عادلشاه بسر برده وبعد از اشتعال علی عادلشاه
بتحریک جمعی از معاندان آن سید غریز در سنه ۹۸۰ ثمان وثمانین وتسعمایه در ولایت بیدر رجعه شهادت رسید
الغرض سلاطین کامکار مدت شش ماه در ولایت کفار پرتو نزول افکنده نهایت اقتدار بظهور رسانیدند بعد ازان
از آنجا نهضت فرموده چون بحوالی رایچور رسیدند یکدیگر را ضیافت کرده وداع نموده بمعاودت
سلطنت معاودت فرمودند ذکر تولد شاهزاده بلند اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطبشاه آورده اند
که در سنه ۹۷۳ ثلاث وسبعین وتسعمایه چهاردهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر نهار بطلوع آن مهر سپهر اقبال از افق
ولادت ساحت گیتی منور گردید وفلک پیر از کمال خرمی بر جد جوانی رسید وشهریار را روشنائی دیده افزود
وشکر الهی بتقدیم رسانیده چند روز بلوازم جشن وطوی اشتغال فرمود وسادات وعلما ومساکین وفقرا
واهل تنجیم وشعرا از وفور انعام شهریار فیض بخش عالمیان همچو ابر وکان توانگر گشتند ومنجمان از زایچه طالع همایونش
استخراج نمودند که وجود فایض الجود او باعث آرزو یاد رفاه خلق وامنیت رعایاست وموجب شادی پادشاه
ملک وملت وشاعری در تاریخ ولادت آن شاهزاده جوان بخت چه خوش گفته قطعه شاه را داد خدا فرزندی
که شد از دیدن او دل خرم ئی شکرانه شه دریا دل کرد با خلق بسی لطف وکرم سال مولودش را یافت
فلک باعث روزی اهل عالم ذکر قصه امداد شهریار مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه را هنگام
ارتفاع غبار مخالفت میان آن شاه عالیجاه وعلی عادلشاه چون حسین نظام شاه بعد استیصال امراج
بمستقر سریر سلطنت خود معاودت فرمود بقول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت افراط شرب
کثرت مباشرت باجل طبیعی این جهان فانی را وداع نمود واین مصرع تاریخ فوت اوست مصرع
آفتاب دکن بشد پنهان یعنی ۹۸۲ اثنی وسبعین وتسعمایه وروز وفات بقول صاحب تاریخ قطبشاهی چهارشنبه هشتم

ذی قعده است از سنهٔ مذکور و بعد از آن ارشد اولاد آن شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور
بدیوانه بر سریر شاهی نشست و چون بنا بر حداثت سن بامور جهانبانی نمیپرداخت والدهٔ ماجدهٔ او بی چیره
همایون بنت میانجی ابن خواجگی که پسرزادهٔ جهانشاه قراقوینلو پادشاه آذربایجان است شش سال متصدی
مهمات پادشاهی گشت بنابرین فی الجمله فتوری بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادل شاه بآغوای
کشورخان که پیشوای آن دولت بود بعزم تسخیر احمدنگر متوجه ولایت نظام شاه گردید مرتضی نظام شاه باستماع این خبر
از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت در باب رفع این حادثه درخواست کنکاج نمود و بصوابدید و شخواهای
مشتمل بر استدعای امداد بمصحوب رسولان سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان مهمان
خبر رسانیدند که علی عادل شاه بسر حد احمدنگر رسیده است بنا بر ضعف حال باوالدهٔ خود و امرای دیگر در برار نزد
تفالخان که در آن ایام سلطنت آنجا را بقبضهٔ تصرف درآورده فرزندان عادل شاه را محبوس ساخته بود رفت
و باتفاق متوجه ندرد و کولاس گشت و از انجانب چون فرستادهٔ نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت
احوال خاطر همایون از پی مروتی عادل شاه رنجیده اعانت نظام شاه پیش نهاد همت ساخت و امر باحضار
امرای عساکر فرمود درین اثنا رسول دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد آن سلطنت پناه
از دارالسلطنت خود حرکت نموده با تفاق خان اعظم تفالخان بسر حد کولاس رسیده ایم ترصد از الطاف آنکه
خود را از توجه مدنصوب معاف نخواهند داشت شهریار باستماع این پیغام از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود
و مابین قندهار و کولاس ملاقات دست داد و باتفاق هم متوجه تسخیر بیجاپور گشتند عادل شاه از استماع این خبر
صلاح در جنگ ندیده عنان بصوب کوکن تافته جمعی از امرا و لشکریان خود را بحفظ بیجاپور مامور ساخت و
سپاه آن پادشاهان بولایت بیجاپور درآمد و لشکریان مرتضی نظام شاه دست بتاراج برآورده تمام پرگنات و

ولایت

ولایت آمده بود را بریان ساخته و عادلشاه از بیم لشکر ظفر اثر چون گردباد در یکجا آرام نگرفته هر روز بمکانی
دیگر شب در جائی بسر می برد و از بیجانب شهریاران شهر بیجاپور را محاصره کردند و بعد از آنکه ایام محاصره امتداد
یافت و خسرو ایالت بیجاپور رسید عادلشاه باظهار مراتب کجهتی بخدمت شهریار پیغام داد
که عجب است از آن سلطنت پناه که در خسرو ایالت همدستان کشته نافع نمیشوند و ظیفه محبت آنکه
نوعی نمائید که رفع مواد عناد شده فرمانروایان بممالک خود بمراجعت فرمایند شهریار بمقتضای مروت
شاهانه جهت ابقای دولت عادلشاهی مرتضی نظامشاه را بر سر رضا آورده بتجدید مبانی مصادقت را استحکام داد
و رفع فساد نمود و من بعد آن پادشاهان بمستقر سریر سلطنت خویش مراجعت فرمودند انتهی ما اخذ من
تاریخ قطب بیجاپور بقلم آورده اما محمد قاسم فرشته استمداد نظامشاه از شهریار بعد تقید ساختن بادرخود خزینه
در ایامی که رایات نصرت آیات نظامشاهی بصوب قلعه دهار در جهت استیصال کشورخان بحرکت آمده بود
نوشته که درین ایام حسین نظامشاه کس نزد شهریار فرستاده استمداد نمود و امانش از وصول او کشورخان کشته شد
و قلعه دهار در بطرز غریب مفتوح گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد از نهوض قمر عین الملک و نورخان
که از نظامشاه باغی گشته با عادلشاه ملحق شده بودند با دوازده هزار سوار جهت تخریب ولایت نظامشاه
بجانب ولایت احمدنگر روان شدند امرای نظامشاه مثل خواجه میرک و فرهاد خان و اخلاص خان و پنجشش هزار
سوار متوجه دفع اینها شدند و هزیمت داده نورخان را زنده دستگیر کرده مظفر و منصور در حوالی دهار در لشکرستان
بوسی رسیدند و چون شهریار در آن اوان بنظامشاه پیوسته اظهار کجهتی نموده هر دو پادشاه متوجه ولایت
عادلشاه شده بظاهر شهر بیجاپور رسیدند شاه ابوالحسن بر جلبه عادلشاه سید مرتضی سبزواری را نزد
نظامشاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص و عقیدت این دولتخواه نسبت بآن دودمان مشهور است

دمحتاج به بینه و گواه نیست اگر حکم شود از و فور خیر اندیشی بشرف لباط بوسی مشرف گردیده آنچه
صلاح دولت باشد معروض دارد ذره پروری عجیب و غریب نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه
ابوالحسن پسرزاده ماست و بهیچ نحو تمام دارد اگر اینجا تشریف آرد از صلاح او تجاوز نخواهیم نمود شاه ابوالحسن امیدوار
گشته روانه گردید و بوساطت خانخانان تبریزی از احرار شرف ملازمت مشرف گشته در وقت فرصت
بعرض رسانید که دوستی با عادلشاه منتج فواید کلیست و فیمابین نسبت قرابت نیز متحقق و چندگاه که غبار
نزاع درمیان بواسطه نفران کوتاه بین مرتفع شده بود آنهم الحمدلله بآب شمشیر حضرت فرونشست اکنون بر موافقت
ظاهری قطبشاه اعتماد کردن و با عادلشاه در مقام خشونت بودن از حزم و دوراندیشی بعید مینماید اگرچه بحسب ظاهر
با حضرت است اما نجفیه با دیگران ربانها دارد پس کتابتی نفاق آمیز که در آن اثنا قطب شاه بعادلشاه نوشته
بود و آن شاه ابوالحسن همراه داشت نظام شاه نموده بر دعوی خود شاهد عادل گذرانید و خانخانان بتصدیق کلام او
پرداخته بسخنان دهشت انگیز آتش قهر نظام شاه بنوعی برافروخت که در همانروز امرا و سرداران سپاه را جهت
محاربه با قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه از مقدمه خبر یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنده راهی شد
نظام شاهیان اردوی او را تاراج نموده تا سرحد تلنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسر بزرگ ابراهیم قطبشاه
موسوم بعبدالقادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت پدر معروض داشت که نظام شاهیان
اعلام جرات افراشته دلیر و بیباک دنباله دارند و خیلی بسیار بمردم ما میرسانند اگر حکم شود این کمینه فرزند
با برخی از امرا بکمین رفته و از عقب ایشان درآمده بشمشیر قهر نوعی نماید که موجب تنبه دیگران شود عین سزاوار
این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر را صاحب داعیه قیاس فرموده و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق ایشان
بادی دانسته متوهم گردید و در اثنای راه اصلا ملتفت جواب نشده چون بگولکنده رسید او را در یکی از قلاع

محبوس ساخته بعد از چند گاه بشربت مسموم هلاک ساخت القصه مردم نظام شاهی فیلان بسیار گرفته گشتند
انگاه نظام شاه باحمد نگر مراجعت نموده و ازینجا که نظام شاه پیروی کرده اردوی قطب شاه را تاراج نمودند خاص و
عام از نظام شاه متنفر گشتند و مقارن این قطب شاه نیز بمرتضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کامکار این
توقع نبود که بگفتهٔ مفسدان طمع باسپان و فیلان نماید از مردم اصیل نژرک بعید مینماید اما این را که خوب فهمیده
می شود از وکیل السلطنت است که درین ایام در دولتخواهی میکوشد و اینحرکت بفکاش او سرزده نظام شاه
باندیشه انکه مبادا قطب شاه بعادلشاه ساخته دعوی فیلان نماید خانخانان را از منصب وکالت عزل نموده
شاه جمال الدین حسین انجو را بخلعت منصب وکالت اختصاص بخشیدند اما فی تاریخ فرشته والله اعلم
بحقیقة الحال ذکر توجه علی عادلشاه بمعاونت نظام شاه و محاصره نمودن قلعه
کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون
شهریاران آفاق معاودت نمودند علی عادلشاه بارسال تحف و هدایا و زر نقد نظام شاه و مقربان
دولت او را خورسند ساخته استدعای ملاقات نمود حسین نظام شاه بصوابدید مقربان قبول ایمنی کرد
پس هر دو پادشاه در حوالی قلعهٔ اوسه بملاقات هم خوشنود گشته بعد تشیید مبانی عهد و پیمان بعسکر نمودند
که اول تسخیر برار نمایند و بعد از آن تسخیر بکانه حسب این قرار اول متوجه ولایت برار گشته دقیقه از تخریب
آن ولایت فروگذار نشد و تفال خان چون تاب مقابله نداشت در قلعه کاویل متحصن گشت سپاه هر دو پادشاه
بمحاصره آن قلعه پرداخته بجنگ در پیوستند و بعد چندی که نوبت بآن رسید که قلعه مفتوح کرد و تفالخان کس نجدت
بعادلشاه فرستاده دولک هون و پنجاه سلسله فیل و دیگر تحف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از آن
مهلکه نمود عادلشاه بسخنان دلپذیر حسین نظام شاه را بفریفت پس هر دو پادشاه دست از محاصره بازداشته

بجانب [illegible] متوجه شدند و پیشتر از جانب نظام شاه خلاص خان و عزیز الملک با دو سه دار دیگر بجانب
کولاس [illegible] روزیکه آن زمره پادشاه در کادیل کوچ نمودند پنجهزار بر کی عادتی که در کمینگاه نشسته
بودند تاراج و غارت بنگاه نظام شاه برآوردند و منصور خان نظام شاهی بمدافعه پیش آمد و خلق بسیار
از جانبین بکشته شد و منصور خان گریخته کردید و کاربان انجا سیکه آن هر دو پادشاه صف آرای جدال و قتال
بودند آخر الامر جمعی ازدولتخواهان چانبین بمیان آمده قرار دادند که اول عادلشاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش
کردد بعد از آن نظام شاه روانه احمدنکر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث فلاح شهر یار شد
و محمد قاسم فرشته بقلم آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنکیز خان بمنصب وکالت از جانب نظام شاه سربلندی
یافت علی عادلشاه ازو ملاحظه نموده داعیه نمود که با ابراهیم قطب شاه ملاقات کرده او را از خود سازد چنکیز خان
بحسن تدبیر این مقدمه را برهم زده مانع ملاقات شد و علی عادلشاه و نظام شاه را با یکدیکر در سه حد ملاقات داده
چنان مقرر ساخت که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آنمقدار که در محصول برابری بمملکت برار و بیدر کند
متصرف کردد و مرتضی نظام شاه ولایت برار و بیدر را از قبضهٔ اقتدار تفال خان و علی برید پیرون آورد و قطب شاه
بحال خود بوده بهیچ جانب کاری نداشته باشد پس هر دو پادشاه یکدیکر را وداع کرده بمستقر کامرانی
خویش معاودت نمودند چنکیز خان در ترتیب خیل و حشم کوشیده در سنهٔ ثمانین و تسعمایه روانهٔ تسخیر برار شد
و بعد وقوع محاربات فیمابین آخر الامر تفالخان فرار نموده بقلعهٔ پرنالله که بر فراز کوه رفیع واقعست متحصن شد
و نیر اوشمشیر الملک در قلعهٔ کادیل قرار کرفت و در شهور سنهٔ اثنی و ثمانین و تسعمایه قلعهٔ پرنالله را مفتوح
ساخت و تفالخان با جمعی از مخصوصان دروازهٔ قلعه کشوده راه فرار پیش کرفت چنکیز خان سید حسن استرابادی
را با جمعی از غریبان بتعاقب او نامزد کرده خود در ملازمت پادشاه بدرون قلعه رفت و نقود و جواهر نفیس را

رقم اختصاص کشید فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از انکه سید حسن تغال خان را کرفته بدرکاه آورد حکمران
آن سید را بقلعه کاویل که آن نیز در محاصره بود فرستاد تا شمشیر املاک را بامان آورده قلعه را متصرف شد نظام شاه
برهان عماد الملک را که در قلعه رزاله کرفتار شده بود مع تغال خان و فرزندانش و جمیع وارثان مملکت برار
در یکجا محبوس کردانید و بعد از اندک زمان همه آنها باجل طبیعی یا بطرز دیکر از میان رفتند و از آنها نامی و نشانی
نماند ذکر تمهید مصالحت میان شهریار و مرتضی نظام شاه و ملاقات نمودن آن
دو صاحب افسر و یلتمراج رای هجانکر و بیان بعضی سوانح دیکر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده
که چون علی عادلشاه و مرتضی نظام شاه بنا بر وجهیکه مذکور شد بمقام خویش مراجعت نمودند شهریار ایشان
عادلشاه را اکنون خاطر اشرف ساخته بواسطه رسل و رسایل بکیهتی و وفاداری خود و پیوستکی عهدی
عادلشاه ذهن نشین حسین نظام شاه نموده استدعای ملاقات نمود تا بتجدید مبانی اتحاد مستحکم ساخته در
دفع عادلشاه باتفاق سعی بعمل آید و پیغام داد که هرچند زودتر بمقام دفع دشمن درآیند بصلاح اقربست و طفین
کشورستانی انکه از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده متوجه کنار آب کشنا کردند و رایه یلتمراج والی
هجانکر که با هجانب متفق و متحد است از استماع خبر توجه شاهان سپاه بیحد بعزم ملاقات جانبین توجه خواهد
نمود پیش از انکه رسول شهریار باحمد نکر رسد مرتضی نظام شاه را نیز این تمنا و اعیه در سر افتاده رسولی
بدرکاه کیتی پناه فرستاده استدعای ملاقات نموده بود تا مبانی اتفاق مستحکم ساخته در دفع ارباب نفاق کوشند و
چون رسولان جانبین بشرف ملازمت پادشاهان فایز شدند و مدعیات بعرض رسانیدند مقرر شد که در کنار کشنا ملاقات
نمایند بنابرین هر دو پادشاه با حضار امرا و سپاه امر فرموده از مستقر سریر سلطنت حرکت نموده در کنار کشنا
همدیکر مسرت اندوز کشتند شهریار بصوابدید مرتضی نظام شاه یلتمراج را بنوازش

متوجه کشتا کشه بشرف ملازمت آن دو پادشاه شرف گردید و بعد از تمهید قواعد عهود و مقرر شد که باتفاق
بجانب بیجاپور توجه فرموده تسخیرش پیش نهاد همت سازند در اثنای این مقدمه بظهور رسید که موجب نفاق
و باعث رجوع هر یک بولایت خویش گردید سرّش اینکه چون مرتضی نظام شاه بنا بر حداثت سن بر ادای امور
مملکت مداخلت نداشت و والدهٔ او خونزه همایون که تمشیت مهمات سلطنت از پیش خود می کرد بنا بر فساد انگیزی نفسانی
کس پیش بتیمراج فرستاده دو لک هون نقد بها طلبید چون بتیمراج قضیه بر عکس تمنای خود دید چه او در اتمام
آن بود که همین امداد این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادلشاه هنگام قتل رامراج بتصرف آورده بود از تبع
نماید فی الفور کس بخدمت شهریار فرستاده عرض کیفیت حال نمود شهریار استجاب نموده کس بخدمت مرتضی نظام شاه
و والدهٔ اش فرستاده پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در آنست که
با خصم قوی پنجه سر و کار رو بتیمراج باده هزار سوار و پیاده اعتماد بر قول ما نموده آمده است صلاح در آنست که دست
از طلب بازداشته و بمقام خاطرجوئی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود نظام شاه و والدهٔ
او را طمع نگذاشت که نصیحت شهریار را صغا نمایند تا کار بجائی رسید که بتیمراج مستعد جدال و قتال گردید شهریار
جهت اطفای نایرهٔ فساد به بتیمراج ایما کرد که چون خلاف عهد از جانب نظام شاه بظهور رسید باید که تا
شب بشب متوجه ولایت خویش شوی که از انجانب نیز متوجه سر بر سلطنت می گردد و چون چنان کردند و بنهبان
خبر کوچ شهریار و بتیمراج رسانیدند از کردار خویش ندامت کشیده عزیمت بجرانگذر و تحیر گردید چه سپاه بیکران
علی عادلشاه از یکطرف سر راه گرفته بود که عبور از آنطرف محال صعب و خطر بود لا علاج متعاقب شهریار کوچ
نموده بولایت کوکنده و کهنپوره متوجه گردیده دست غارت دراز کردند شهریار از استماع این خبر صلاح خان و
مقربخان و عالم خانزاد با دو سه هزار سوار جهت ممانعت نامزد فرمود و بجنبواران و حوالداران فرمانی در بیجاپور

سر قصد دریافت غلوفران وحوالهٔ داران از اطراف کرد آمده بنوعی کار بر سپاه نظام شاه دشوار ساختند
که شبها از بیم حوالی اردوی خود خندق کنده پیاده های تفنگچی و کماندار را بجهت حفاظت خود نگاه میداشتند
و صلابتخان وغیره سرداران نیز در صدد منع درآمدند نظام شاه کاملخان و معتمدخان و میان منجو را بجهت
ملک شکربار خود نامزد فرمود آخر الامر آتش کار ملتهب گردید و معتمدخان سرنوبت نظام شاهی قتل رسید
کاملخان زخمی گردید و متعلقان نیز شربت مرگ چشید و جمعی کثیر از سپاه نظام شاه مقتول گشت و چون
شب رسید سپاه نظام شاه بصد خوف و هراس آنشب را بروز آورده صبح زود از المقام کوچ نمودند و در
هیچ جا توقف ننموده بسرحد بیدر رسیدند ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نایب را
با سپاه منصور بتسخیر کفار ولایت راجمندری وغیره و بیان فتوحاتیکه در آن اوان
روی نمود چون شهریار از غرای کفار بیچاره لشکر مدار استظهار مرجعت نمود بعد از گذشتن یکسال که سپاه آسوده
حال گردید ملک نایب را به تنبیه کفار راجمندری و تسخیر آن ولایت با ده هزار سوار و چند سردار نامی مثل عین
و صلابتخان و ملک شیران وغیره هم نامزد فرمود آنها اول بقلعه تلی سر رسیده و تهیهٔ اسباب جنگ کرده
صلاح وقت در آن دیدند که اول بدفع شتانجان که بتناپور و راجمندری در تصرف او بود و با جمعیت ده هزار
مرد در آنجا اقامت داشت و بهنگام دشواری کار بر اهل قلعه راجمندری امداد بفرستادن آذوقه
و کمک می کرد پردازند بنابرین متوجه تسخیر بتناپور شدند شتانجان از استماع انخبر با سپاه خویش با مستقبال
شتافته بجنگ درپیوست و بعد کشته شدن بسیاری از شرکان پشت بمعرکه داده راه انهزام پیش گرفت
غازیان غنایم بسیار بدست آورده رو بتسخیر قلعه بتناپور که شتانجان در آنجا متحصن شده بود آورده
و طبلها بالا رفته چیرا دهها آنحصار را منقتح ساختند شتانجان با اهل و عیال و مختصری از آنجا فرار

نموده خود را به قلعهٔ راج بوندی که بر قلهٔ کوهی واقعست رسانید سرداران اسلام شبانه پورا بالجمعی از همدان
سپرده با سپاه منصور از عقب شتابان بسرعت برق و باد روان گردیدند و چون راه و اطراف
آن قلعه و شوار و پر از اشجار بود و پیاده های تفنگچی و کماندار از جانب کفار سر راه گرفته بودند ملک نایب وغیره
امرا این پیشه در آمده هر روز دو کروه راه را بقطع اشجار و افروختن آتش تصفیه نموده طی مسافت میکردند تا اینکه
نزدیک قلعه رسیده سیصد پیاده را طعمهٔ نهنگ تفنگ گردانیده کار را بر اهل پیشه و قلعه تنگ ساختند و شتابان
بنابر خستگی اکثر کفار در خود تاب مقابله ندیده با فرزندان از جانبی که متصل بجنگل بود به قلعه راجمندری رفته پناه بردند
ملتجی گردیدند و قلعه راج بوندی مفتوح شد ملک نایب اموال و اسباب شتابان را ضبط نموده آنچه لایق ارسال بود
مصحوب فتحنامه ارسال حضور نمود و یکی از بهادران را بمحافظت آن قلعه متعین کرده و شتابان براجمندری تاخته
و ویدیا در و غیره کفار اطراف و جوانب و راجه های قاسم کوته را بمدد خواندند تا اینکه سی هزار سوار و سی هزار
پیاده نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند ناگاه در مقابلهٔ اسلامیان آمده بجنگ در پیوستند و جلهای
کوه شکوه بر سپاه منصور آورده امرای میمنهٔ لشکر اسلام را متزلزل گردانیدند سید محمود و سید مراد بمشاهدهٔ جرأت
کفار با بقیهٔ سپاه حمله ور گشته صفوف ویدیا در و شتابان را از پیش برداشته رایت
فتح و نصرت برافراشتند و کفار راه گریز پیش گرفتند و ویدیا در و شتابان در قلعهٔ راجمندری متحصن شدند
غازیان اسلام متعاقب رسیده بمحاصره پرداختند و سه چهار ماه علی الاتصال شب و روز جنگ و جدال
بود آخر الامر توپ ابراهیم شاهی را محاذی قلعه مجرا گرفته بضرب آن توپ رعد آشوب پناه گریز دیوار حصار
منهدم ساختند کفار هراسان گشته کس نزد ملک نایب و مولانا خیالی که معتمد و مقرب درگاه بود فرستاده
التماس نمودند که بوساطت را به قلعه فرستند که ما بندگان بعد عرض معروضات خود تسلیم کلید قلعه نمائیم ملک نایب

صلاح در فرستادن دیده بندت مذکور را بجانب قلعه روان نمود و بدیا در وشتانجان بقصد عجزوزاری باو گفتند
بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد ما را با فرزندان از بین گرداب بلا بر ساحل نجات باید رسانید بلو بندت بسبب محبتی
که گفزه را با هم می باشد و بدیا در وشتانجان را مطمئن خاطر گردانیده مقرر نمود که با فرزندان بهر طرفکه خواهند بروند
و کلید قلعه تسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول و عهد کرده به لشکر منصور بازگشته کیفیت حال بدینگونه
مذکور ساخت که کفار دل برجنگ و جدال نهاده اند بزودی تسخیر قلعه میسر نخواهد شد صلاح در آنست که سرداران کفار
را با فرزندان و متعلقان قول باید داد تا کلید قلعه تفویض نموده بهر طرف که خواهند بروند و در عتاب چندان مبالغه
نمود که ملاخیالی راضی گشته ملک نائب را راضی گردانیده قولنامه بجهت کفار فرستاد سرداران کفار با فرزندان و
متعلقان بیرون آمده و بدیا در طرف قاسم کوته رفت وشتانجان بطرف بیجانگر شتافت ملک نائب و امرا
عرایض مشتمل بر کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب گذاشتن و بدیا در وشتانجان بلو بندت و ملاخیالی را
مقید و مواخذ گردانیدند و ملک نائب و غیره امرا را به تشریفات شاهانه سرفراز نخشیدند و فتح قلعه راجمندری در سنه
تسعه و سبعین و تسعمایه رو داد مصرع معبد کافران بدست آمد تاریخ فتح قلعه مذکور است ذکر توجه ملک
نائب حسب الامر شهریار بعزم تسخیر ولایت قاسم کوته چون خبر فتح قلعه راجمندری بسمع
اجلال رسید فرمان همایون بنام امرا شرف نفاذ یافت که با سپاه منصور متوجه ولایت قاسم کوته گردیده جمیع
آن مملکت را مسخر سازند سرداران حسب الامر متوجه آنولایت گشته بصفحه جنگلی که پر از اشجار و پناه کفار بود درآمدند
و کفار از آمدن لشکر اسلام خبردار گردیده بسیان مورو ملخ فراهم شده با دو لک راجپوت که جمعیت بیست هزار پیاده همراه
او بود عهد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف بیشه برافروختند و سپاه منصور بضرب تیر دلدوز
و تفنگ آتش فروز تزلزل در بنای ثبات کفار انداخته و اکثر سرداران و دلیران را اسیر و قتیل نموده رایت نصرت

برافراختند دونکت راج با بقیه السیف راه فرار پیش گرفت و قلعه کوپال وار کوتم سخرا ولیای دولت قاهره
گردید بعد ازان سرداران اسلام عنان یکران عزیمت بجانب قلعه قاسم کوته برتافتند سرداران راج و برادرش
با بلندر که عمدهٔ کفار آن کشور بود ندا ز استماع خبر توجه ملک نائب و کیفیت تسخیر قلعه راجندری و دیگر قلاع عاقبت
اندیشی نموده کس بخدمت ملک نائب فرستاده طالب امان گردیدند ملک نائب قول امان داده سرداران راج
را روانهٔ درگاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع و منقاد شده بود سرکردهٔ جمعی از سپاه گردانیده متوجه کوپال
و یرای که راجهٔ قدیم بود گردید آنگاه فرار از استماع صولت و سطوت سپاه اسلام هراسان گشته بطرف بنکاله فرار نمود
و تمام قلاع و ولایت او مسخر سپاه منصور شد ملک نائب مردم دلیر کاردانرا در آمد یا متعین نموده بی توقف
بصوب ولایت دیادی متوجه شد دلب راج حاکم ولایت مذکور چون ازین خبر بشنید و در خود تاب مقابله ندید
بقلعهٔ دیوبرال که در قلهٔ کوهی واقع بود پناه برد سپاه اسلام متوجه قلعه گشته بجای رسیدند که کوهها پیش
سر بفلک کشیده و پیرامون آن جنگلی بود که از تشابک اشجار گذار باد در آن دشوار می نمود و یکطرف بحر اخضر
پیوسته در آنجا بست هزار پیادهٔ تفنگچی مستعد رزم و پیکار گشته رو بمقابله آوردند دلیران اسلام بضرب تیغ آتش بار
و خدنگ خارا گداز خرمن حیات دلیران آنها را سوختند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفته بالای انکوه
آسمان شکوه برآمده تا چهار راه با سپاه اسلام جنگ و جدال مینمودند آخر الامر دلب راج با ستیلای رعب
هیبت سپاه خود خالف و هراسان گشته کس نزد ملک نائب فرستاده تسلیم و دیادی نموده مطیع و باگذار
ملک نائب آنولایت را بامانی کاردان سپرده بجانب ولایت جنتر بار روی توجه آورد حاکمان آنولایت
رسنک و سورسنک که دو برادر بودند از استماع انخبر با جمعیت ده هزار پیاده باستقبال شتافته در
میان دو کوه واقع بود دیواری کشیده و خندقی کنده و به توپ و تفنگ استحکام داده آماده رزم و پیکار گردیدند

مجاهدان اسلام چون بدانحل صعب رسیدند بضرب توپ و تفنگ کار بر آن مخذولان تنگ ساختند
واز آنجانب نر سنگه و سورسنگه درصدد مدافعه درآمده حرب عظیم نموده وخلق بسیار را بکشتن داده اسیر
کشتند و آنولایت بجوزه تسخیر درآمده بمردم معتمد تفویض کردید ذکر توجه ملک نائب بعزم تسخیر ولایت
وسناد دیو و بیان محاربات وفتوحاتی که مجاهدان اسلام را دست داده چون ملک
نائب باقبال شهریار اکثر قلاع و ولایت قاسم کوته را در مدت دو سال جبرا و قهرا از دست تصرف
کفار انتزاع نمود استیصال وسناد دیو را که میان راجه ها بوفور خزاین و بسیاری پیاده و فیلان کوه شکوه
وصعوبت راه مملکت ممتاز بود پیش نهاد همت ساخته متوجه آنولایت کردید و قلعه پونور را که در تصرف
برادر وسناد دیو بود محاصره نموده بجبر و قهر مفتوح ساخت و برادر وسناد دیو را و زن و فرزند کفار را
اسیر کرد انید و مجاهدان آنها را از پنج و پنجیاد برانداخته غنایم بسیار بدست آورد و بعد از آن قلعه کندولی
را که استظهار وسناد دیو و پناهش بود مسخر کرد انیدند بعد متوجه تسخیر قلعه کهستقر وسناد دیو بود
وسناد دیو با پنجاه هزار پیاده تفنگچی و کمانداران و پنجهزار سوار و پانصد زنجیر فیل جنگی بعزم محاربه روآورد و
از آنجانب مجاهدان اسلام نیز صف آرا کشتند بعد محاربه عظیم کفار هزیمت یافته راه فرار پیش گرفتند و سپاه
منصور تعاقب نموده دست قتل و غارت دراز کردند و بمحاصره قلعه که وسناد دیو در آن متحصن شده بود
پرداخت وسناد دیو کس بخدمت ملک نائب با تحف و هدایا فرستاده باعتذار پیش آمد و پیغام داد که
اگر ملک مرا و شما را بر من مسلم دارند هر سال مبلغ سی هزار روپیه و چهل زنجیر فیل روانه درگاه خواهم نمود ملک نائب
که در باب صلح و جنگ از جانب شهریار مختار بود بنا بر صلاح وقت ملتمسات او را مقرون باجابت ساخته
فرستادها را به تشریفات لایقه بنواخت الحاصل در اندک مدت جمیع قلاع و بلاد ولایت قاسم کوته و دیسه

تا کنار دریای خضر سپاه ظفر پناه گشت و ملک نایب در هر مکان امینی مقرر نموده در هر نوبت عرضداشتی
مشتمل بر کیفیت فتح بحضور فرستاده مشمول عواطف خسروی گردید ذکر مخالفت عادلشاه با نظام شاه
و کشته شدن کشورخان و فتح قلعه دهار و بطرز غریب و موافقت نمودن مرتضی نظام شاه
با شهریار و مبدل شدن دوستی بدشمنی بسخن سازی بعض مردم و بیان همروی
نظام شاه چون والده ماجده مرتضی نظام شاه پی پی خنزه همایون که تمشیت مهمات مملکت از پیش
خود میکرد و اکثر ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر روی کار آورده بود
از جهت اکثر دولتخواهان متوفی کشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که والده خود را بعقد ساخته قلعه دولت آباد
فرستاده و عین الملک و تاجخان برادران آن عصمت پناهی که سرآمد سرداران بودند و جمعیت ده هزار سوار شایسته
داشتند از پیش جان راه فرار پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن دو سردار غارت رفته و همی عظیم بسلطنت نظام شاهی
راه یافت علی عادلشاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانسته در اوایل سنه ۹۷۵ خمس و سبعین و تسعمایه کشورخان لاری را
با بست هزار سوار و چندی از امرا بجهت تسخیر ولایت نظام شاه بجانب احمدنگر نامزد فرمود کشورخان اکثر پرگنات
که بر ممر لشکر بیجاپور بود تاخت و تاراج نموده و برخی از پرگنات سرحد را بقبضه تسخیر درآورده و امرای نظام شاهی را
که بمدافعه او اعلام جدال برافراشته بودند در حوالی قصبه کچ جنک کرده شکست و در همان موضع بجهت ضبط پرگنات
قلعه در نهایت استحکام بنا نموده همی به دهار در گردانید و در اندک زمانی بنیاد ساخته و مملو از آتشباری و اسباب
قلعه داری نموده و محصول از آن ممالک برداشته اراده تسخیر قلاع و بقاع دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی
کتابتی از دهروی بکمر نظام شاه نوشت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته شما باز گذاشته ایم اولی آنست
انکه متوجه آنجا شوید و کرد و باقی را باز گذارید والا بصرع انچه بینید خواهید دید نظام شاه بدرقات

این مضمون بهم برآمد و در باب صلح و جنگ با امرا و معتمدان در خواست کنکاج نمود و بصوابدید چراغ ۱۰۴
دیر اصفهانی که در آنولا بچنگیز خان مخاطب شده بود ده هزار سوار و دو سه پیاده از سپاه انتخاب نموده در شهور سنه ۹۷۶ نهصد و هفتاد و
دو هفت متوجه دفع وی شد کشور خان اقسام ذخیره بدرون قلعه کشیده بمردم جنگی و آلات آتش بازی استحکام
آن قلعه نموده باتفاق عین الملک و انکس خان و نور خان وغیره امرای عادلشاهی عازم جنگ شد لیک آن امرا
از استماع خبر توجه نظام شاه پیک ناگاه بعلت نفاق با کشور خان پی ارتکاب جنگ گریخته متفرق گشتند و
به کشور خان پیغام دادند که چون ما را تاب مقابله نظام شاه نیست با حمد نگر رفته تاخت و تاراج نمیتوانیم
تا نظام شاه منصرف گشته دست از تسخیر قلعه بازدارد و از جهت محافظت ولایت احمد نگر و نهال ما شتابد
و نظام شاه را که استیصال کشور خان و تسخیر قلعه اهم بود کس نزد ابراهیم قطب شاه جهت استمداد
فرستاده خود با جمعیت اشجاعی بسرعت برق و باد بجانب قلعه دهارور روان شد و کشور خان با جمعیت
قلیل در قلعه متحصن شده علم مدافعه برافراشت و بقول صاحب تاریخ فرشته چون مرتضی نظام شاه
نزدیک دهارور بیک منزل رسیده در کنار آبی نزول اجلال فرمود در آنجا قاصدی از پیش کشور خان کاغذی
سر بمهر آورد و نظام شاه آنرا وا کرده بخواند و از عبارت پی او بانه آن مکتوب برآشفته فی الحال سوار شد و قسم یاد کرد
فرمود که پای از رکاب برنیارم تا قلعه را سر نسازم چون نزدیک قلعه رسید دروازه آورد خانخانان و مرتضی خان
و سایر تهوران دولت متردد شده معروض داشتند که طریق قلعه کشائی اینچنین نیست که بمجرد دیدن دروازه
فی الفور اینچنین قلعه مستحکم مفتوح گردد نظام شاه که بفتح مهم شده بود بقول ایشان توجه ننموده گفت که دروازه
بتیغ و تبر در هم شکسته داخل میشوم اگر اجلم نرسیده آسیبی نخواهد رسید و اگر رسیده کناره گرفتن فائده
ندارد باز دو تن خواهان التماس سلاح پوشیدن نمودند نخست ابا فرمود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن

سنت نبوی است جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست گرفته روانه شد درین اثنا توپچیان و تفنگچیان
و بان کاریان شروع بسر دادن توپ و تفنگ و بان نمودند و در هر دفعه دو سه هزار توپ و تفنگ و بان
سر میدادند اگرچه ذی روح بسیار ضایع شد و آثار هول قیامت پدید آمد اما اصلا آسیبی بذات پادشاه مرتضوی
خصال نرسید و عنان اراده نه کشیده بجائی رسید که از دیوار حصار پنجاه گز تخمینا فاصله ماند و هیچکس را یارای آن نبود
که در باب مراجعت سخنی بزبان آورد و درین اثنا بهادران نظام شاهی به تیر اندازی مشغول شدند و تفنگ عظیم
در پیوست که یکبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ بالکلیه برطرف شد مردم متحیر و متعجب گشتند جمعی در پنجه
کوچک راشکسته به قلعه درآمدند دیدند که تیری از شصت قضا بکشور خان رسیده و جان بحق تسلیم نموده افتاده
است و در قلعه احدی نمانده سرش از تن جدا کرده بر کنگره آویختند و نظام شاه از مشاهده آنحال خوشوقت
گشته سجده شکر بدرگاه مفتح الابواب بجا آورده شادمان بنشست و بعد ازین آنچیکه رو داد موجب نوشته
محمد قاسم فرشته پیش ازین بقید قلم آمد الحال آنچیکه صاحب تاریخ قطب شاهی بعرض بیان آورده منتظم سلک
تحریر می گردد چون خبر کشته شدن کشور خان بعادل شاه رسید بمقام اثقام درآمده نور خان و عین الملک و
ظریف الملک را با سپاه فراوان جهت تخریب ولایت احمد نگر فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بعزم استیصال
نظام شاه متوجه شد از استماع اینخبر نظام شاه متردد گشته بصوابدید دلتخواهان مشتمل بر تمهید معذرت طلب اعانت
با تحف بسیار مصحوب رسولان سخندان بخدمت شهریار فرستاد شهریار بعد دریافت کیفیت حال کمر اعانت
بر میان بسته پس از اجتماع سپاه رایت نصرت آیت بجانب معسکر نظام شاه برافراخت و چون موکب اقبال
بحوالی حوض کمشا نه نزول اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف شهریار شتافت و با تفاق کوچ کرده چون بموضع
واگدری که موعد ملاقات بود رسیدند مرتضی نظام شاه بعزم استقبال متوجه گلاچبوتره که بجهت ملاقات طرح انداخته

بودند گردیده و از بیجاپور نیز شهریار با جمعی از مخصوصان توجه نموده و در آنجا فرمان فرمان سیرین و اجتماع سعدین دست داد
و بعد نشستن غبار کدورتی که فیمابین بود بآب و داد مرتضی نظام شاه مصحفی که مشهور بدستخط حضرت شاه ولایت
بود بمیان آورده مبانی اتحاد و یکجهتی را که در جمیع سوانح ممد و معاون یکدیگر باشند بایمان غلاظ موکد ساخته
بعد عهد و پیمان چنان مقرر گشت که باتفاق یکدیگر در دفع فتنهٔ عادلشاه کوشیده در تسخیر بلدهٔ بیجاپور و سایر آن
مملکت سعی موفور بظهور رسانند عادلشاه از استماع اینخبر مضطرب گشته و اتفاق آن دو پادشاه محمول بر تحریک
شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر علیه الرحمه نموده شاراله را از منصب پیشوائی و وکالت معزول ساخته بحبس و
قیدش فرمان داد و سید مرتضی که در آن اوان بسببی از اسباب از نزد نظام شاه گریخته پناه بعادلشاه
برده بود و شاه ابوالحسن نهایت محبت داشت آزرده گشته بخدمت عادل شاه رفته تعهد نمود که بار دیگر
نظام شاه را شتافته بهر طریق که تواند در تمهید مصالحت سعی فرماید شر ملکیه شاه ابوالحسن را از قید رهائی بخشیدند
پس در شب از بیجاپور بجانب اردوی نظام شاه روان گشت و چون نزدیک آن لشکر رسید مرکب و یراق
خود را در کوشه گذاشته تحف و هدایای بسیار از جواهر و نفایس اجناس با خود برداشته بسراچهٔ ملاحسین که در آن
ایام بخطاب خانخانان سرفراز گشته پیشوائی نظام شاه مینمود درآمد و تحف و هدایا گذرانیده خاموش نشست هر چند
خانخانان پرسید که موجب آمدن چیست هیچ نگفت بجز اینکه مرا در حضور نظام شاه برید تا پرده از روی کار برداریم
خانخانان بطمع تحایف که گذرانیده بود در ساعت بخدمت نظام شاه رفته نوعی نمود که اورا در حضور طلب
فرمودند چون بشرف بساط بوسی رسید سر بر زمین نهاد هر چند مقربان مبالغه می نمودند که سر بردارد امتناع
می نمود تا اینکه نظام شاه الحاح مدعیات او را متقبل گشت آنگاه سر برداشته عرض نمود که حقوق خدمت شاه طاهر
علیه الرحمه بر این دولت خانه بسیار است و اکنون پسر او شاه ابوالحسن را بدولتخواهی اینداعیه متهم ساخته مقید کرده اند

اگر شهریار از رزم عادلشاه باز نیاید آن سید پناه بقتل خواهد رسید و اگر نوید مرحمت از جانب حضرت
شود بنده متعهدام که آن سید را از قید برآورده در همین منزل بموکب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه
مال اندیشی نکرده فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن بتوجه درگاه گردد مراحم شاهانه شامل حال او گشته مجموع مدعیات
او باجابت مقرون خواهد گردید سید مرتضی بعد حصول جواب بر وفق مراد فی الفور بسرعت تمام به بیجاپور رسیده
کیفیتی که گذشته بود شاه ابوالحسن اعلام داد من بعد بخدمت عادلشاه رفته حقیقت حال عرض نمود و متعهد گردید
که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف لایق بخدمت نظام شاه روانه فرمایند بالتعیین در اندک
وقت دوستی آن دو پادشاه بعداوت و دشمنی مبدل خواهد گردید عادلشاه که خواهان این امر بود و امید داشت
بجز مصالحت با نظام شاه رهائی از این تهلکه غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف و نفایس بسیار
بخدمت نظام شاه روانه گردانید و مشارالیه بنوعی که احدی برآمدنش اطلاع نیافت در شب داخل اردوی
نظام شاه گشته بوساطت خانخانان در همان شب احراز شرف ملاقات نموده مدعیات خویش بعرض رسانید
و از جانب عادلشاه در مقام عذرخواهی و تلافی مافات درآمده با نظام شاه قرارداد که بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد
شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید و سکیر نموده مملکت تلنگانه را با شهزاده سید را ولیای دولت همنازعی و مشارکی
تصرف نماینده خانخانان و سایر اعیان با او همداستان گشته نوعی نمودند که مرتضی نظام شاه عهد و پیمان را که مؤکد
به سوگند کلام مجید کرده بود بر طاق نسیان گذاشته ره نورد طریق بیمروتی و بدعهدی گشت و شهریار را بنعمتی آگاه
گشته با جمعیت قلیل سوارزی با پنصد سوار راه ولایت خویش پیش گرفت و سپاه دشمن بر لشکر او تاخت
و حادثه عظیم رو داد و شهریار چون به شهزاده رسید ملک برید پیشکشهای لایق گذرانید و بعد از آنکه
بازماندگان لشکر از عقب رسیدند متوجه دارالسلطنت گردیده تدارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

درامدک فرصت بعون ایزد متعال لشکر ظفر اثر را بانتظام آورد و کرمرد انگیهتی سیفخان عین الملک
خلف صدق فتحی خان عم زاده ملک غفران پناه و کشته شدن او بفریب
حسین نظام شاه صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه
مغفرت پناه جمشید قطبشاه مدت یکسال جمیع مهمات سلطنت را در قبض تصرف خویش در آورده تمام ارکان
دولت را بی اختیار و ساقط الاعتبار کرده بود و همنگام توجه شهریار بدار السلطنت بنابر عدم تاب مقاومت
باجمعیت خویش بمملکت برار رفت و عمادشاه والی برار نظر بر شجاعت و دلاوری جاگیر چهار هزار سوار بدو
نموده و در چند معرکه آثار شجاعت و مردانگی از و بظهور رسید و در زبر و زبر خشمت و شوکت او متزاید گردید تا انکه
عمادشاه متوهم گشته با امرای خویش قرار داد که چون علی الصباح بقصد سلام آید او را گرفته بقید سازند
و صبح زود کس نزد او بطلب فرستاده پیغام داد که جریده با معدودی چند بسلام آید او غافل از تزویر عمادشاه
با هفده جوان متوجه سلام گشت مردم عمادشاهی حسب القرار او را در میان گرفته خواستند که دستگیر کنند او
بزور بازوی شجاعت بآن هفده جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق گردانیده بمعسکر خویش پیوست
بعد ازان هرچند عمادشاه در مقام اعتذار آمد مفید نیفتاد و پس ازان عین الملک باجمعیت خویش متوجه احمدنگر
گردید و در همنگامی که ابراهیم عادلشاه در امراج و عمادشاه و ملک برید باتفاق هم کمر بکین نظام شاه بسته
لشکر نظام شاه را احاطه نموده بودند و امراج کس بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داده بود که توپخانه بدیشان
مترددکشته عین الملک را طلبیده در باب رهائی خود درخواست کنکاج نمود عین الملک معروض داشت که هیچ
اندیشه بخاطر اشرف راه ندادهٔ متوجه احمدنگر باید شد که این بنده سر راه مخالفان گرفته توپخانه را بسلامت
باحمدنگر میرساند و فی الفور رسیده از آمده امر فرمود که توپخانه را پیش انداخته نظام شاه کوچ نموده متوجه دارالسلطنه گردید

وعین الملک همه جا هشت کروه از عقب سر راه بر دشمنان گرفته بر تیغ ابدار جواب داده توپخانه را با حمد نگر
رسانید و بعد از انکه نظام شاه استقرار یافته در امراج را در مخالفت عادلشاه با خود متفق ساخته قرار داد
که مملکت او را با یکدیگر بالمناصفه تقسیم سازند و باتفاق بجانب بیجاپور متوجه گشته عادلشاه را محصور نمودند
وکفره در معابد و مساجد اهل اسلام آتش زده علم فساد برافراشتند عین الملک بپاس اسلام دربار عام
بخدمت نظام شاه آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجائی رسید که بتخانها بجای مسجد تعمیر یافت
اکنون با سپاه خویش کمر غزا و جهاد بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفار است و موجب
تذلیل دین مبین نخواهم نمود هر چند نظام شاه کلمات مهر انگیز او انمود مفید نیفتاد و خشمناک از مجلس شاهی
برخاسته فی الفور بعزم امداد عادلشاه کوچ نموده بر امراج پیغام داد که اکنون من بعون الهی کمر حمایت دین اسلام
بر میان بسته ام پیش از انکه مهم از قیل و قال بقتال و جدال انجامد ترک محاصره بیجاپور نموده بصوب مملکت
خویش مراجعت نمائی والا مستعد مقابله باشی که اینک رسیدم رامراج از غایت حلاوت و دلاوری او
اندیشه ناک گشته بصوب بیجانگر مراجعت نمود و برهان نظام شاه قرین یاس و حرمان بجانب احمد نگر بازگردید
وچون عین الملک تربیت یافته این دودمان عالیشان بود شهریار از استماع مژدگانی های او قولنامه مشعر اظهار
مراحم و عنایات شاهانه با تشریفات و انعامات خسروانه فرستاده طلب فرمود بعد از انکه بسعادت بساط بوسی
مشرف گردید شهریار جهان علیا همشیره خود تاتی فی پی را در سلک ازدواجش کشید و یکیندل را تابع در
وجه جاگیرش مقرر فرمود و بعد از انقضای دو سال از جهت سرکشی و سبک سری که در جبلت او بود گرد
ملال بر خاطر انور نشسته مشارالیه را مرخص ساخت که از ولایت ویکیندل بهر طرف که خواهد برود و عین الملک بجانب
بیجاپور متوجه گشت و عادلشاه که بر قتل او تصمیم عزیمت دولت همون جهت او را رسالداشته به بیجاپور طلبید

چند پرگنات معمور در وجه اقطاعش مقرر فرمود و صاحب تاریخ نوشته آورده که بعد از وفات برهان نظام شاه
بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادلشاه و حسین نظام شاه ابواب مصادقت مفتوح گشته در سر حدات
گردند و لوازم عهد و پیمان در باب اتحاد و دوستی بجا آورده بمستقر حکومت مراجعت نمودند لیک در همان
زودی باز محبت بخصومت مبدل گشت و به سلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که در آن ایام از ترس حسین نظام شاه
گریخته به بیجاپور آمده بود عدالت پناه در فکر استخلاص سولاپور افتاده برامراج طرح مصادقت و دوستی
افکند و سیفخان عین الملک سپه سالار برهان نظام شاه را که از حسین نظام شاه متوهم گشته نزد برهان عادلشاه
بولایت برار رفته بود بحسن تدبیر و وعده های دلفریب نزد خویش آورد و جای اسد خان بوی تفویض نموده
بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره عضد السلطنت الباهره امیر الامرا سیف عین الملک سرفراز گردانیده
ولایت مان و مایین و دیگر پرگنات و بیست و پنج هزار هون نقد نیز عنایت فرمود و در همان روزها باستصواب
خواجه جهان دکنی چتر سلطنت بر سر شاه علی ابن نظام شاه که پناه باو آورده بود ممتنع ساخته اراده نمود که
او را بر تخت احمد نگر متمکن سازد و بعد قتله سولاپور و کلیان را بحوزه تصرف در آورده خبر شکسته های سابق نماند
پس با سپاه رزم خواه از بیجاپور نهضت نموده شاه علی را با دوازده هزار سوار نظام شاهی که در آمدت از عقب
و غضب حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و نامهای مشتمل بر وعد
خسروانه نزد کارپردازان احمد نگر ارسال داشته ایشان را بقبول سلطنت شاه علی تحریص و ترغیب نمود و چون
احدی از مردم نظام شاهی بجانب شاه علی میل نکرد نظام شاه از استماع آن خبر با لشکر گران برهان نظام شاه
متوجه سرحد گردید عدالت پناه بخلاف عادت سابق قریب شش لک هون بر سپاه قسمت نموده
باستظهار سیف عین الملک در اواخر شهر ذی الحجه سنه خمس عشر و الف عازم و جازم گردیده کوچ بکوچ متوجه سرحد گشت و

عین الملک را هراول ساخت و حسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خارمان و بحریان و احلاصحان
را معه امرای عمادشاهی هراول گردانیده ارابه های آتشبازی پیش لشکر بازداشت. سیف عین الملک بواسطه
اظهار شجاعت و مجرای خدمت بتعجیل بجانب خصم روان شده از فوج قلب دور افتاد و عادلشاه نزد
او کس فرستاده پیغام داد که قاعدهٔ هراول نیست که از قول بسیار دور گردد. سیف عین الملک جواب داد
درست است لیکن پیش آمدن و باز پس کردن مناسب نیست که موجب جرأت خصم می گردد و دیگر آنکه
افواج خصم را نیندریاراست که مثل من هراول را بجا ساخته پیش قدمی کنند و عنان ریز بجنگ درپیوست
و بجملهٔ نخستین توپخانه را بدست آورده میخهای آهنی در آتش زن و ضرب زن کوفته و خاطر از آتشبازی
نظام شاه جمع کرده پیشتر شد و هراول او را که عمدهٔ لشکر بود درهم شکست و زده زده بفوج قلب رسانید
نظام شاه با لشکر خاصه خیل و فیلان مست نامی که جهت مقابله قول عادلشاهی مستعد و مهیا داشت
بر سیف عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کثیر از طرفین کشته شده نزدیک بود که افواج نظام شاهی
متزلزل کشته گریزندی بایشان برسد که ناگاه بعضی از امرا مانند رستم خان دکنی و جهانگیر خان حبشی و مظفر خان
شیرازی که با سپاه عادلشاهی جنگ کرده منهزم شده بودند سپاه خود را گرد آوری نموده بمدد حسین نظام شاه
رسیدند سیف عین الملک بمشاهدهٔ قوت نظام شاهیه مشرف برقرار بود که ناگاه چتر و علم دولت عادلشاه
نمودار گشت و سیف عین الملک بنابر عادت خود که در هنگام سختی معرکه می کرد از اسپ بزیر آمد تا بهادران
ترکش بندان بدانند که سردار داعیه گریز ندارد کشته باید شد یا فتح باید کرد و کوتاهبینان ناعاقبت اندیش
بعرض عدالت پناه رسانیدند که سیف عین الملک چون پروردهٔ خاندان نظام شاهیه است در نیوقت دولک
[illegible] نظام شاه گرفته متحیله و منقاد شده است اینک از اسپ فرود آمده بر او سلام کرد ابراهیم عادلشاه

که از پیش رخش او بدگمان شده بود اینحرکت . برحوام خوری سیف عین الملک حمل نموده بجانب بیجاپور
عنان فرمود . وچون سیف عین الملک امواج قول وحمله وعلم را بجای خود ندید دست از جنگ بازداشته
دو اسپه زاده خود را اصلا بتجان نام که زخمهای شمشیر برداشته از اسپ جدا شده بود در پارچه کرپاس پیچیده
از معرکه بیرون آمده متوجه بیجاپور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بلده فرود آمده یکی از معتمدان
خود را بخدمت عدالت پناه فرستاده معروض داشت که اسباب واموال باخته با اسپ وفیلی آمده ام
خیمه وخوابگاه ندارم که در سایه اش بنشینم اگر چیزی نقد از خزانه مرحمت فرمایند سامان خود کرده در ملازمت
خواهم بود عدالت پناه چون از او ناخوش شده بود جواب داد که ما را امثال تو نوکر سخن ناشنو درکار نیست
هرجا که خواهی برو سیف عین الملک که باعتقاد خود تقصیری نکرده بود از این جواب بدریای حیرت غوطه خورده
بار پیغام نمود که من از روی صدق واخلاص کمر جان سپاری بر میان بسته ام و با صد شصت خویش و
قرابت خود را در نیمه که فدای پادشاه کرده ام روی آن ندارم که با چنین پریشانی جای دیگر بروم اگر
عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما چاکر و غلامیم و بجای دیگر نمیرویم چون ازین سخن خلوص او بوی از سرکشی مشام
خرد پیر سید عدالت پناه بفرمود که گذارنده پیغام را بهمانچه تادیب بنوازند سیف عین الملک مایوس گشته
با اصحاب حل وعقد خود مشورت نموده با تفاق مرتضی خان انجو و مرزا اسکندر خان سیستانی و میان فتح الله و علیخان
از ظاهر بیجاپور کوچ کرده بولایت مان رفته بقدر امکان دست اندازی نموده مال فراوان گرد آورد و بر مردم خود
تقسیم کرده ایشان را صاحب سامان گردانید عدالت پناه بعد اطلاع بر حال یکی از امرای خود را با پنجهزار سوار مدفع
واخراج او مامور کرد و بکنار رمنی مان جدال وقتال بمیان آمد و لشکر عادلشاهی منهزم گردید عین الملک دندان
طمع تیز کرده محصول ربیع آنولایت وخارج آن از سایر برکنات دیگر مثل مرج وغیره نیز متصرف گشت عدالت پناه

بار دیگر بجهت قلع و قمع او دلاور خان حبشی را که در اواخر وکیل السلطنه شده بود با جمعیت ده هزار کس نامزد
فرمود در ینولا فعه نیز سیف عین الملک با تفاق صلابتخان بمقابله مشتافته دلاور خان را شکست داد و افواج
عین الملک تعاقب نمودند هر که را یافتند کشتند و اموال و اسپ و فیل بدست آورده خبر شکست خود بردند
و پنجهزار سوار خوب و دو اسپه سه اسپه نزد عین الملک فراهم شد عدالت پناه کرت سیوم با سبت و پنجهزار سوار
و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد و سیف عین الملک سپاه خود را فراهم آورده در قصبه مان مقام نمود
عدالت پناه نیز بر توقف او در مان چند روز در کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک
که لشکر خود فراهم آورده مستعد کریختن شده بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود دانسته فسخ عزیمت نمود
و قرار داد که بدون جنگ دست از آن ولایت باز ندارد و پس سه روز پی در پی فوجها ترتیب داده آواز می انداخت
که امروز صف جنگ خواهیم کرد و سه کرت بجانب لشکرگاه عدالت پناه آمده باز می گشت نیز بر آن تمام لشکر
عادلشاهی درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسپان می ایستادند و چون خبر مراجعت او می شنیدند
مانده و کوفته وقت شب بخیمه و خوابگاه خود میرفتند روز چهارم سیف عین الملک چون صفها را آراسته متوجه
اردوی عدالت پناه شد امرای عادل آنروز را مثل روزهای دیگر دانسته هر چند می گفتند که اینک
سیف عین الملک آمد ایشان باور نا کرده متوجه کارزار نمیشدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا انکه آثار
و علامات لشکر سیف عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده پی انکه به تهیه اسباب
حرب و کارزار پردازد بجانب اهل بغی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشیده با اعیان و اشراف مردم خود
مشورت نمود همگی گفتند با فوجی که چتر پادشاه در آن باشد جنگ نمی توان کرد اما مرتضی خان که سید مغرور
بود و عین الملک مریدانه باو سلوک می نمود گفت چتر جنگ نمی کند ملاحظه بجای چیست عین الملک

بغال سیکو گرفته بعزم قتال اسپ را جلو داد و پنجهزار سوار که همراه او بودند بیکدفعه اسپهای خود جهانیدند
متوجه افواج خاصه عادلشاهی شدند و مردم قول تاب آنحمله نیاورده پی اختیار عنان گردانیده به پنجاپور
رسیده به قلعه درآمدند و درآنروز چترو فیل و تونجانه و اکثر اثاثه سلطنت نصیب عین الملک گردیده خلل فاحش
درآمد و تونجانه پدید آمد سیف عین الملک اکثر ممالک محروسه را متصرف شده در موضع تورواکه دو کروهی پنجاپور
است نزول کرد و عادلشاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید و اهل لشکر کافر نعمت هر روز تاخت بر شهر
آورده انواع مزاحمت میرسانیدند و نمی گذاشتند که غله و آذوقه بفراغت برسد ناچار عادلشاه
برای دفع شر انجماعت استمداد از رام راج نموده هفت لک هون نقد مرسول داشت رام راج برادر خود
وینکتادری را با بست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهت دفع عین الملک روانه گردانید عین الملک خواست
که بر لشکر پنجانگر شبیخون زند وینکتادری اینمعنی را دریافته حکم کرد که صغیر و کبیر ملوازم هوشیاری پرداخته
هریک پارچه چوبی که بطول دو گز و نیم و سه گز باشد بهم رسانیده بر سر آن پارچها بروغن چرب کرده ببندند
و وقت شب چون غوغا بلند شود همه را برافروخته شب را همچو روز روشن سازند سیف عین الملک غافل
از اینمعنی دو هزار کس از لشکر خود انتخاب کرده باتفاق صلابتخان در سه گروهی پنجاپور بر ایشان شبیخون زدند
و چون زده زده بمیان اردوی ایشان درآمد خاص و عام بر نهج مذکور چراغان افروخته شب را مانند روز
گردانیدند و پیادهای پنجانگری بضرب مسک و چوب و تفنگ بیک طرفة العین پانصد کس معتبر او اهلاک
ساختند عین الملک و صلابتخان راه فرار پیش گرفته از کمال اضطراب راه لشکر خود غلط کرده بجانب دیگر
افتادند و چون خیلی از وقت گذشت و عین الملک پیدا نه شد و آوازه کشته شدن او منتشر گشت
لشکر او متفرق شده هریک بجائی رفت عین الملک و صلابتخان با دویست کس قریب دمیدن صبح نزدیک تورواکه

آمده چون آثار نکبت مشاهده کردند و از لشکر خود اثری ندیدند پای در بادیه گریز نهاده اندراه ولایت نظام شاه گریختند حسین نظام شاه که از دل پرخون داشت بسبب ظاهر قولنامه در روی خاصه بسته مصحوب قاسم بیک حکیم فرستاد بعد ملاقات انچه شرط گفت و شنفت بود حکمت پناه بجا آورد عین الملک بدو شرط قبول اینمعنی نمود یکی انکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمد نگر بیرون آید دوم انکه در روز ملاقات قاسم بیک در اردوی او بطریق رهن باشد قاسم بیک هر دو امر را متعهد شد و عین الملک با دو سه هزار سوار متوجه احمد نگر گشت و در دو کروهی احمد نگر فرود آمد و قاسم بیک جهت تقرر وضع ملاقات رخصت گرفته باحمد نگر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور دگرگون دید بمنزل خود رفته و روغن بلا در بر سر و روی مالیده بهانه اماس بر بالین بیماری تکیه نمود حسین نظام شاه جمعی از اعیان را با طعمه و اشربه فراوان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیک بیمار است لهذا از روی ادب باید که زود روانه شوند که اینک ما نیز باستقبال شما سواری شویم عین الملک کسان معتبر و معتمد نزد قاسم بیک برای دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بسبب ظاهر دیده بودند بعرض بیان آوردند عین الملک لاعلاج گشته همراه صلابتخان با شرذمه قلیل روانه شد و قبولخان که غلام او بود هر چند از رفتن منع نمود و گفت بیمار قاسم بیک جعلی می نماید اصلا موثر نیفتاد قبولخان اندوهگین گشته از او جدا شده به لشکر عین الملک رفته گفت که خداوندمن چنان فرموده که تمام لشکر گرد شهر بیاید پس اسپ از زین کرده ستور از الماس مردانه پوشانیده با خیل و حشم مستعد سواری گشت و چون عین الملک نزدیک قصبه بنگار رسید دید که نظام شاه در صحرای مسطح بدینوضع ایستاده است که بر اسپ سوار و در خود فیلا را ایستاده نموده کوچه کوچه ساخته اند حسین نظام شاه جمعی از محلبیان خود را پیش فرستاده فرمود تا او را و صلابتخان را سواره با مذرون آورند از

جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که پیاده باید شد لاچار پیاده گشته بشهر شدند و در اثنای سلام کردن هر دو را
کرشمه بالای فیل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون در درون قصبه بنگار رسید فیلبانان چنانکه
کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشاره خفه کرده کشتند و اجسادشان بزیر انداختند حسین نظام شاه گفت
که چهارها از ترس مردند پس جمعی را نامزد فرمود تا عمارات و اموال ایشان را بحضور آورند قبولخان که گوش بر آواز
بود اهل و عیال عین الملک و صلابتخان را سوار ساخته و قریب پانصد سوار که من بعد الی العهد در ملازمت
عین الملک بودند همراه کرده و با اسپ و قچی متوجه ولایت شهریار گشته و چند جا با مردم نظام شاه که بنبال
کرده بودند جنگ کرده و در قلعه دار السلطنت گولکنده بسلامت رسانید و بقول تاریخ قطبشاهی
بجلدوی آن نیکوخدمتی بمنصب وزارت رسید ذکر موافقت شهریار با عادل شاه و تفال خان
و ملک برید بجهت دفع مرتضی نظام شاه و بظهور رسیدن خلاف از جانب عادلشاه
و اتفاق کردن با نظام شاه و آمدن بر شهریار بدر و بیان وقایعی که بعد از آن رو داد
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده و طریق بیمروتی مسلوک داشته
کرد انچنانکه پیش ازین بقید قلم آمد از آنروز شهریار تدارک و تلافی آن مرکوز خاطر انور میداشت و چون تفال خان
استظهار او بود بنابرین تفالخان را به ارسال رسل و رسایل بموافقت خود خواند تفالخان شیر ملک پسر خود را
با دوسه هزار سوار جهت تاسیس مبانی دوستی و اتحاد نزد شهریار فرستاد شهریار نیز بر مصلحت وقت
بهانه شکار با جمعی از مقربان از دار السلطنت بیرون آمده مابین کولاس و بیدر ملاقات شیر ملک نموده
خاطر از همه موافقت تفالخان جمع فرمود ملک برید نیز از استماع اینخبر ملاقات شتافت و بعد تشیید مبانی
عهد و پیمان در باب دفع مخالفان بایمان موکد باتفاق کس پیش عادلشاه فرستاده استدعای ملاقات

نمودند عادل شاه ایمنی را فوز عظیم دانسته قبول نمود و امر باحضار افواج متفرقه فرمود مرتضی نظام شاه از
استماع اینخبر اندیشه ناک گشته بصوابدید چنگیز خان بقصد انکه درمیان حایل شود بر سبیل استعجال با لشکر
بسیار بجانب بیجاپور نهضت فرمود و چنگیز خان را برای مصالحت با تحف و هدایا مرخص روانه خدمت عادل شاه
نمود چنگیز خان در ظاهر قلعه بلدرک بملازمت فایز گردیده و بمعاذیر دلپذیر رنگ کدورت از آینه ضمیر عادل شاه
و ایمنی بزدود بارگاه را محور ساخته مایل بصلح گردانید تا اینکه همکنان ملاقات آن دو پادشاه باهم مقرر نمودند
چون اینخبر بسامع اقبال رسید صلاح در مراجعت دانسته ملک برید را در محافظت و تعمیر قلعه بیدر تاکید نموده
و شمشیر الملک را بخلعتهای پادشاهانه نواخته خود بجانب دار السلطنت توجه فرمود و بتهیه اسباب جنگ پرداخته
در ظاهر دار السلطنت رایات ظفر آیات برافراخت و از آنجانب مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه بعد ملاقات
باتفاق همدیگر متوجه ولایت بلکانه و بیدر گشتند بعد از قطع منازل علی عادل شاه در کنار حوض کمتهانه و مرتضی نظام شاه
قریب بحصار بیدر نزول کردند و دقیقه از دقایق تخریب مملکت فرو گذاشت نکردند شهریار از استماع اینخبر
قلعه دار السلطنت را به آلات آتش بازی و اسباب قلعداری استحکام داده صلابتخان و حبشی خان را
که دو سردار بهادر نامدار بودند با ده هزار پیاده و چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد فرمود که قرائی نموده
لشکر مخالفان را بتنگ آورند پیادهای میوار در هر شب تا رکمین نموده موازی دو دو نیست مسیصد نفر از لشکر
مخالف کوش و پنبی بریده با لشکر ظفر اثر معاودت می نمودند هر که پنبی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد
یک پرتاب انعام می یافت و در روز صلابتخان و حبشی خان دور لشکر بطور قرائی همکامه آرامی گشته و راه
آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند از بخت آن هر دو پادشاه بتنگ آمده دست از محاصره شهریار
باز داشته مرتضی نظام شاه بصوب مملکت برار و علی عادل شاه بجانب بنکاپور بجهت تسخیر آنمالک

عنان گیران عزیمت معطوف گردانیدند و تا برجسم و احتیاط که مبادا شهریار هنگام عیبت بعزم تسخیر
احمد نگر یا بیجاپور توجه فرماید هریک از آن دو پادشاه پانزده هزار سوار انتخابی از جانب عادلشاه کاملخان
و یاقلی بیک و از جانب نظام شاه مرزا یادگار و حیدر سلطانرا لشکر پیمالاری نصب کرده بصوب کولاس
نامزد فرمودند بعد ازان بجانب مملکت برار و بنگاپور نهضت نمودند ذکر نامزد فرمودن شهریار
امراء خوانین راجهت تنبیه جوت راو و دیونایک و هوجل نایک وغیره سرداران
برکی و نصرت یافتن لشکر منصور برایشان صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که علی عادلشاه
هنگام توجه بعزم تسخیر ممالک بیدر و تلنگانه قولنامه و تشریفات فرستاده جوت راو و دیونایک و
هوجل نایک را بمعاونت خویش طلب نمود و آنها باده هزار سوار جهت امداد متوجه اردوی عادلشاه گردیدند
و چون پیش از وصول آنها مناغت بمصالحت مبدل شد و عادلشاه روانه بنگاپور گشت سرداران برکی تامل
بولایت شهریار درآمده خرابی بسیار بظهور رسانیدند شهریار پنجهزار سوار از لشکر منصور انتخاب نموده بسرداری
صلابتخان و حمید خان و حبشی خان بجهت مدافعه آنقوم نامزد فرمود چون جمعیت لشکر منصور قریب به لشکر برکی
رسید سرداران لشکر برکی بعزم محاربه پیشتر آمدند کار بجدال و قتال انجامید و بهادران جانبین داد مردی
و شجاعت دادند در اثنای گرمی بازار محاربه صلابتخان بر قلب لشکر کفار زد و جوت راو جرپی در غایت
شدت بوقوع آمد متعاقب اینحال سرداران دیگر حمله آورده تزلزل در ارکان ثبات کفار بنیاد انداختند و
جوت راو و هوجل نایک که حرم عادلشاه همراه آورده بودند بصد محنت حرم را بر اسپی سوار نموده بسلامت
بیرون رفتند و غازیان اسلام تعاقب کرده فیل فتح لشکر و فیل فتح جنگ و نشانهای مراتب که
علی عادلشاه از نهایت توجه بجوت راو ارزانی داشته بود بدست آورده و چندکس از روسای آنقوم را

اسیر گردانیده بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و غنایم را با اسیران بنظر همایون درآوردند و امرا و بهادرانیکه
درآنمعرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند بمناصب بلند و انعام و اکرام ارجمند ممتاز گردیدند

ذکر نامزد فرمودن شهریار امیرشاه محمد انجو را بمحاربه لشکر نظام شاه و عادلشاه

و بیان فتوحاتیکه سپاه منصور را دست داد

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سرداران مرتضی نظام شاه
و علی عادلشاه که باجمعیت سی هزار سوار بسرحد کولاس جهت حراست ولایات آن دو پادشاه چنانکه
سابقاً مذکور شد نامزد شده بودند چون بحوالی کولاس رسیدند دست بتخریب ممالک بیدر و سرحد کولاس گشوده
دقیقه از دقایق بیداد و فرو نگذاشتند شهریار از استماع اینخبر هشت هزار سوار انتخابی به سپه سالاری سیادت
پناه امیرشاه محمد انجو بجهت مدافعه آنها نامزد فرمود و شجاعت و امارت پناه مرزا حسین بیک ترکمان را که از
بنی اعمام شهریار بود با چهار صد جوان غریب و ترکمان همراه امیرشاه محمد انجو روانه نمود بعد از قطع مراحل
چون سپاه منصور مابین کولاس و دیکلور رسید سید حیدر نامی از سرداران نظام شاهی که با دوسه هزار سوار
و سه چهار هزار پیاده در قلعه دیکلور بود از استماع خبر رسیدن سپاه منصور از آن قلعه بیرون آمده
در مقابل لشکر منصور صف آرا گشت مرزا حسین بیک با جوانان ترکمان و غریب حمله بر سپاه مخالف آورده
جمعی کثیر را بقتل رسانیده مزلزل در بنای ثبات سید حیدر و اتباعش انداخت و آنها را هزیمت داده
روی همت به تسخیر قلعه دیکلور آورده جبراً و قهراً آن قلعه را مفتوح ساخت روز دیگر سپاه منصور از مقام
کوچ نموده مابین دیکلور و قندهار قریب لشکر مخالف لشکرگاه ساختند و چون مخالفان بدینحال اطلاع یافتند
یسونت را و بسو سرا و وکولی را و را باشش هزار جوان مادیان سوار پیش فرستادند و از عقب امیرزاده
حسن بیک و علی قلیخان و شاه قلی بیک و عزیز بیک و دیگر دلاوران غریب و ترکمان متوجه محاربه مخالفان

گردیدند مخالفان ایشانرا بنابر قلت جمعیت درحساب نیاورده پیش دستی درجنگ نمودند وچهارصد جوان
دلاور نامدار باشمش هزار سوار تاخود بآفتاب کارزار نموده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و بعد غروب
آفتاب بفرخی به لشکر منصور پیوستند روز دیگر سپه سالاران نظام شاه وعادلشاه موازی هشت هزار سوار از
تمام لشکر خود انتخاب نموده بمعرکه جدال فرستادند وامیر شاه محمد الخوامیرزاده حسین بیک وعلی قلیخان را
باچهارصد جوان غریب وترکمان درمقابل فرستاده صلابت خان افشار را با ده هزار سوار بر سبیل مدد متعاقب
ارسال نموده وخود با بقیه سپاه در قلب لشکر قرار گرفته مستعد کارزار گردید در آنروز دلیران هر دو لشکر داد
مردی و مردانگی داده به نیروی بازوی شجاعت تیغ در یکدیگر نهادند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش بار را
بخرمن سوزی حیات دشمنان درخشان نموده فوج مقابل را متزلزل وپس پای ساختند ومخالفان ازبراس
بقیاس شباشب کوچ نموده یکمنزل عقب نشستند وسپه سالاران شهریار تعاقب کرده در برابر آنها خیمه وخرگاه
برافراشتند روز دیگر مرزا یادگار سپه سالار مرتضی نظام شاه بتدارک مافات موازی ده هزار سوار از غریب
وحبشی ودکنی از لشکر نظام شاهی وعادلشاهی انتخاب نموده صف آرای قتال گردید واز جانب ایشان
حسین بیک وعلی قلیخان وباقی بهادران غریب وترکمان پی رخصت سپه سالار لشکر منصور از روی جلادت
روبمعرکه جدال آوردند وسپه سالار بعد اطلاع بر توجه ایشان برزم گاه صلابت خان افشار را با ده هزار سوار
ازعقب بمدد فرستاد ودلاوران طرفین بجنگ درپیوستند وپای ثبات برمقر مجادله استوار داشتند
تاهنگامیکه شهسوار سپهر از هول آنواقعه بحصار مغرب شتافت فیمابین آتش قتال ملتهب وبازار جدال گرم بود
دست قابض ارواح ازکار نمی آسود ودرآنروز از امراء وسرداران نظام شاهی امام قلی بیک ومیانوات خان
حبشی ویوسف اقای ترکمان با دیگر جوانان نامی واز لشکر منصور شاه قلی بیک افشار وامام قلی بیک ترکمان

باچند جوانِ دیگر جان بملک الموت سپردند و علی قلیخان زخمی گردید اخر الامر سپاهِ منصور غلبه و سپاهِ
مخالف بمغلوبیت روز معرکه بلشکرگاهِ خود آوردند و تا مدتِ یکماه بدین آئین هر روز فیما بین جنگ بود
و دستِ حادثه ابوابِ عنا بر روی دلاوران می کشود و اکثر اوقات لشکرِ شهریار غالبیت اختصاص میافت
و لشکرِ مخالف پشت نمای مغلوبیت می گشت و وقایع نگاران اخبارِ هر روزه بحضور میفرستادند و چون
اکثر فتوحات بسعی و کوششِ امیرزاده حسین بیک و بهادرانِ ترکمان و خراسانیان بظهور پیوسته بود
و سرداران و دلیرانِ دکن در آنحروب پا در معرکه قتال ننهاده بودند فرمانِ همایون باسمِ امیرشاه محمد انجو
و سایر سرداران دکنی شرف اصدار یافت که بهادرانِ غریب تا این زمان چنان مشمولِ عواطفِ شاهانه
نگردیده اند که سرداران و سلحداران دکنی مهذا در اکثر معارک دلاوری بظهور رسانیده مخالفانرا در هم شکسته اند
و امرا و خوانین دکنی که از عهدِ مهد پرورده نعیم اند رکاب اند پای در معرکه قتال ننهاده اند و مراتبِ جانسپاری
بتقدیم نرسانیده اند در برابرِ این تقصیر هر آینه غضبِ سلطانی شاملِ حالِ ایشان خواهد شد چون مضمون فرمان معلوم
امرا و سرداران دکنی گردید از غضبِ شهریار اندیشیده مجموع بخدمتِ شاه محمد انجو رفته خاطرنشان نمودند
که در جمیعِ معارک طایفه غریب و ترکمان پیشدستی نموده با مخالفان در مقامِ محاربه در می آیند و بچابکی گوی ظفر
از میدانِ نبرد می ربایند ملتمس آنکه ما بندگان نیز بجانبِ دیگر نامزد شویم تا بمجادله پیش آمده بکمال سعی کوشش
دشمنان را مکسر می سازیم تا در حضورِ پادشاه آبروی پیدا کنیم امیرشاه محمد انجو امیرزاده حسین بیک و علی قلیخان
و سایر جوانانِ غریب و ترکمان را طلبیده گفت که فرمانِ همایون بتاکید تمام شرف صدور یافته که طایفه ترکمان و
غریب روانه سرحدِ ولایتِ عادل شاه گشته آتشِ تاراج در آنولایت افروزند چون ایشان حسب الحکم متوجه ولایت
دشمنان گردیده دستِ بقتل و تاراج برگشادند که ناگاه خبر بدیشان رسید که سببِ فرستادنِ جهت تاخت

آنست که امرا و سرداران دکنی دست بردی بنمایند نوشته مزید آبرو عهد درگاه پادشاهی پیدا کنند امیرزاده
حسن بیک و سایر بهادران غریب از استماع این مقدمه در پیچ و تاب شده فی الفور بر باد بیان برق رفتار سوار گشته
بصوب معرکه حرب و قتال توجه نمودند و از جانب امرا و سرداران دکنی از رفتن بهادران غریب خاطر جمع نبوده
مسلح و مکمل قدم در میدان مبارزت نهادند و مخالفان فوج را اندک دیده از اطراف حمله آورده بجنگ در پیوستند
و امرا و بهادران لشکر منصور دست به تیغ و تبر برده آتش پیکار را مشتعل ساختند و در عین گرمی هنگامه نبرد سپاه
هر دو پادشاه جهت تدارک شکست ها که سابق برین از لشکر منصور بآنها رسیده بود دل بر مرگ نهاده با هوارهی
سی هزار سوار فیلهای کوه پیکر را پیش انداخته از اطراف سپاه منصور را ناله کردار در میان گرفتند و جنگ
عظیم رو داد و چون خصمان اضعاف مضاعف بودند نزدیک بآن رسیده بود که چشم زخم به لشکر ظفر اثر رسد
که درین اثنا امیرزاده حسین بیک و علی قلیخان با بهادران دیگر در رسیدند و بمشاهده خیرگی لشکر دشمن مانند شیر
ژیان میان آن دو لشکر کینه کستر درآمده در حمله اول بسیاری از دلاوران و بهادران لشکر مخالف را از پا
درآوردند و یک فیل نامی جنگی را پیش انداخته صفوف مخالفان را از هم شکافته خود را بعلم مخالف رسانیده
آن علم را قلم ساختند سرداران و بهادران لشکر ظفر اثر از اطراف بر سپاه خصم حمله آورده لشکر مخالفان را منهزم
گردانیدند القصه در بن واقعه بسیاری از معارف و سران مخالف اسیر و دستگیر گشتند و قریب سه هزار
اسپ عربی و عراقی و غیره با چند سلسله فیل مست و غنایم و اموال بسیار بدست سپاه نصرت شعار درآمد و بعد
ازین فتح سپاه عادلشاهی و نظام شاهی را دیگر تاب مقابله نماند و اکثر زخمی و پریشان حال گردیده متوجه ولایت
خود گشتند و امیر شاه محمد انجو حقیقت فتح و فیروزی لشکر منصور مفصلاً مشتمل سلک تحریر نموده روانه حضور گردانید

ذکر توجه شهریار ببر حد بیجانگر و مشرف گشتن سر نکراج بملازمت شهریار صاحب تاریخ

قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و علی عادلشاه چنانکه قبل ازین مذکور شد در منازعت نمودن
با شهریار کاری از پیش نبرده مراجعت نمودند علی عادلشاه پی استرضای شهریار بقصد تسخیر مملکت
بیجانگر و قلعه آن با سپاه بیحد و عدد توجه فرموده بمحاصره آن قلعه پرداخت سرنگراج والی بیجانگر چون قوت
مقاومت با عادلشاه نداشت از روی اضطرار عرضداشت با تحف لایق بخدمت شهریار فرستاده
استدعای امداد نمود شهریار با سپاه کینه خواه بسرحد بیجانگر نهضت فرموده فرمان همایون بامیر شاه محمد انجو
فرستاد که با لشکر خویش از ولایت عادلشاه که متصل بسرحد ممالک محروسه است مرور نموده دامن غارت
در آن ولایت افزوده بزودی خود را به لشکر ظفر اثر ملحق گرداند و چون فرمان واجب الاذعان بدو رسید حسب الحکم
عمل نموده در مابین سرحد بیجانگر شرف پابوس مستعد گردیده و از آنجانب سرنگراج با لشکر منصور ملحق شده
بغرض ملازمت فایز گشته در پیشگش لایق از نظر انور گذرانیده بنوازش شاهی سرفراز یافت علی عادلشاه
از استماع این خبر از محاصره قلعه بیجانگر درگذشته و ولایاتیکه بدست آورده بود باز گذاشته متوجه بیجاپور گردید
چون همان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند شهریار سرنگراج را بشمول عواطف خسروانه ساخته رخصت
انصراف ارزانی داشته بمستقر جاه و جلال معاودت فرمود ذکر نامزد فرمودن شهریار اولا
سپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کوندیر بسپه سالاری ملک حیدر الملک
شیرازی و بیان فتوحاتیکه در آن آوان رو نمود و بعد از آن نامزد فرمودن امیر شاه میرزا
برای تسخیر القلعه و مفتوح شدن آن بسعی امیر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که ویکتا دری کوری
تمراج در سنگ راه در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بسال مبلغ دو لک هون بر سم باج و خراج از اولا
کوندیر بخزانه عامره ارسال میداشتند و در اوایل سلطنت شهریار نیز جاده بپای طریق متابعت بوده چون شهریار را

ابواب منازعت بانظام شاه و عادلشاه مفتوح شد کفار فرصت مغتنم دانسته باب متابعت مسدود شمرده بل التزام
جرات از کنار رندی کشتی بجانب کوندپلی عبور کرده دست تسلط بولایات کوندپلی و آنحدود دراز نموده مزاحمت بحال رعایا
و ساکنین آن سرزمین میرسانیدند لاجرم شهریار بعد اطمینان خاطر از اندیشه منازعت آن دو پادشاه عالیجاه همگی
همت برمحو کردن آثار کفر و ظلام مقصور گردانیده بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت پرتو التفات بر احتشام
سپاه ظفرپناه انداخت و در اندک فرصت سپاه بسیار از پیاده و سوار فراهم آورده سیادت پناه امیر عمادالدین
شیرازی را بخطاب حیدرالملکی سرفراز گردانیده و سپاه و امرای دیگر را همراه داده بسپاه سالاری تعیین فرمود
به تسخیر قلعه کوندپیر نامزد فرمود و او و سرداران دیگر با عساکر منصوره بولایت کوندپیر درآمده اول قلعه رونیدکنده را
محاصره نموده با اقبال خداوندی مسخر نمودند و بعد ازآن بسبب حصار کجر کوته کوتک توری رنگپا و دهمانی چنیاکه
بجمعیت بیست هزار پیاده در آنجا اقامت داشتند متوجه شدند و بمجرد وصول آنرا مقهور ساخته و بعد ضبط اراضی
و لواحق انحصار عنان یکران عزیمت بصوب تسخیر قلعه کهم معطوف داشته انحصار را مرکز وار درمیان گرفته در ماه فیروز
بحیز تسخیر درآوردند و بعد جمعیت خاطر از تسخیر قلاع که در حدود کوندپیر بود متوجه تسخیر قلعه فلک نظیر کوندپیر گردیدند
چون بحوالی آن قلعه رسیده شروع بمحاصره نمودند در خلال اینحال از جانب شهریار فرمانی بنام حیدرالملک
و سایر امرا و خوانین رسید که بعضی اشقیای باغی و راجه های طاغی مثل کندی تیمنا و دهمانی پنیا و کستوری رنگپا
با یکدیگر متفق شده سی هزار پیاده فراهم آورده اراده شبیخون بر لشکر ظفر اثر دارند باید که بمجرد وصول
فرمان همایون دست از محاصره قلعه کوندپیر بازداشته متوجه آنها گردند و بعد اطفای نایره شر آنجماعه بامر شهریار
به تسخیر قلعه کوندپیر بپردازند حیدرالملک و سایر سرداران چون بر مضمون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب
مخالفان شتافتند کفار بعد از اطلاع بر توجه سپاه نصرت پناه بمقام جدال و قتال درآمدند بعد وقوع محاربه کفار

پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیش گرفتند و غازیان تعاقب نموده اکثر را مقتول و مجروح ساختند بقیه و غیره
معاودت نمودند از اینجا هوشیاری و خبرداری شهریار را که لازمهٔ کشورستانیست قیاس باید کرد که در چه پایه بود
که سی هزار پیاده در جنگلی بفاصلهٔ هشت کروهی از لشکر منصور مجتمع شده اشعار فرصت می کشیدند و سپاه سالار
و کسی دیگر از لشکر یاز اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه راه فاصله برارادهٔ فاسد لشکریان واقف
گردیده امر فرمود تا سپاه نصرت پناه پیشدستی نموده دمار از روزگار آن مدبران برآورند بالجمله بعد از این فتح
عظیم حیدر الملک و سایر سرداران قلعه کنور رم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلاع و بقاعیکه در سر حد
واقع بود از ملاحظهٔ دلاوری سپاه نصرت پناه مطیع و منقاد گشته حصارها را تسلیم اولیای دولت نمودند بخلاف
مردم قلعهٔ پلم کنده که باستظهار حصانت حصار و وفور اعوان و انصار مغرور گشته مالکذار نکردیدند ناچار حیدر الملک
وغیره سرداران همت به تسخیر آن گماشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد از این حیدر الملک آنقلعه را تعمیر نموده
و جمعی از دلیران کاردان سپرده با سایر امر اسباب قلعه کشائی همراه کرده متوجه قلعهٔ کوندپیر گردید پس از وصول
بدان قلعه بمحاصره پرداخته و سیبها پیش برده بحبک در پیوستند و چون مدتی مدید تسخیر قلعهٔ کوندپیر را بانظیر که
بر قلهٔ کوهی در غایت ارتفاع واقع شده بود صورت نه بست شهریار زبدهٔ آل طه و یسین میر شاه تقی معروف
بمیر شاه میر را جهت تسخیر آن قلعه روانه فرمود بعد وصول آن قدوهٔ السادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز
در خیر تاخیر افتاد امیر شاه میر امرا و خوانین و بهادران طرفین را از غضب شاهی ترسانیده بفرمودند تا توپخانهٔ
توپها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اساس آنحصار درهم شکسته و امیر شاه میر با جمعی
از بهادران مثل علی قلیخان و عزیزخان و نورپیک بجانب دروازهٔ شرقی حصار شتافته مجاهدان را بر حبک
و جدال تحریص نموده مقارن اینحال هزار سوار دلاور از قلعه بیرون آمده بقصد ممانعت متوجه سپاه منصور شدند غازیان

فیل بهره نام را پیش انداخته بیک حمله کوه شکوه آن مدبر را منهزم ساخته تا دروازه قلعه تعاقب نمودند
و فیل بهره بقوت تمام یکضلع دروازه را از جا برداشت و متعاقب علی قلیخان و عزیز بیک و نورخان و دیگر غازیان
قدم در اندرون دروازه نهاده بضرب شمشیر دروازه قلعه را از قبضه تصرف کفار برآوردند و مجاهدان از اطراف
متوجه گشته بر بروج خروج نموده و قلعه را بعون ایزدی در شهر صفر ۹۸۶ سنه سبع و ثمانین و تسعمائه بفتوح ساخته
سردار کفار تمراج داماد رامراج را اسیر گردانیدند و اولیای دولت قاهره در اندک زمان جمیع قلاع و بلاد کوهپایه
تا سرحد بیجانگر بچند مدبر بتصرف درآوردند و بعد ازین فتح امیر شاه میر بعضی امرا و سرداران را بمحافظت قلعه و ولایات
مقرر نموده خود با غنایم بسیار تمراج را همراه گرفته بصوب دارالسلطنت متوجه گشته بغرناط بوسی سرفراز و بعواطف
خسروی ممتاز گردید ذکر آمدن میر ابوالقاسم از جانب مرتضی نظام شاه بجهت تمهید موافقت
و فرستادن لشکر بر بیدر و مقتول شدن علی عادلشاه بنجر بیدا و خواجه سرای بدنهاد
آورده اند که مرتضی نظام شاه بعد از فتح برار بواسطه خبط دماغ یا از علو همت قریب شانزده سال گوشه عزلت
اختیار فرمود و غیر از یک یا دو خدمتکار نزدیک خود کسی را نگذاشته مهمات پادشاهی را ارکان دولت مثل اسدخان
و صلابتخان مفوض نمود و ایشان از هرگاه کار عمده پیش می آمد عریضه نوشته بحضور می فرستادند و آن والی گوشه
نشین جوابی در کمال معقولیت بقلم می آورد و هرگاه مهمی بخاطر همایونش می رسید رقعه بدستخط خاص نوشته
و مزین بصاد کرده نزد ایشان میفرستاد و مهمات برحسب دلخواه سرانجام می یافت و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی
در ایام عزلت تسخیر ممالک بیدر پیش نهاد همت ساخته در رقعه بطرز موصوف قلمی نموده باجتماع سپاه فرمان داد
و چون بر همگنان ظاهر بود که بدون موافقت با شهریار تسخیر بیدر متعسر است قدوة السادات میر ابوالقاسم را
بخدمت شهریار فرستادند تا غبار ملال بزلال معذرت شسته مهم مصادقت را بروجه دلخواه بسازد آن سید

آل رسول عالیشان بعد فایز شدن بشرف ملازمت بحسن تقریر کردکه دولت از خاطر همایون رفته نوعی نمود که
شهریار امیرشاه میررا امیرلشکر ساخته باده هزار سوار بمدد و اعانت قاضی نظام شاه مرزا یادگار و محمدخان دشتبان
باده هزار سوار پیش از رسیدن لشکر منصور بحوالی بیدر رسیده مترنزل در اساس استقامت ملک برمیدارد اختند ملک برید
سراسیمه شده استمداد از خدمت علی عادلشاه نمود عادلشاه ده هزار سوار بکمک او فرستاده اورا از قضیه مخلصی
دشمنان رهانید گویند عادلشاه باوجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصال پسندیده کثیر المباشرت بود و بسران
صبیح الوجه ملیح العذار میل تمام داشت چنانچه دو خواجه سرای صاحب جمال را که در سرکار علی برید بودند طلب فرمود
علی برید بنا چاری آن هر دو خواجه سرا را روانه بیجاپور گردانید و چون آن هر دو خواجه سرا بحضور رسیدند در سبب
طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر بود و بهتر کاردیده در شورو ال پنهان کرد و بعد از ملاقات پادشاه را
بوصال خود امیدوار ساخته بملایمت و چاپلوسی تمام وعده کار شب انداخت و پس از استطار بسیار چون روز عمر
پادشاه بپایان رسید باتفاق خواجه سرای دیگر بحجره خالی از اغیار در آمد و چون طالب وصال گشت بآن کاره
زخمی کاری بعلی عادلشاه رسانیده بعالم عقبی فرستاد و این حادثه عظمی و واقعه کبری در تاریخ شب پنجشنبه بیست و سوم
ماه صفر سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمایه رو نمود و مولانا محمد شهدی المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آن شاه
عدالت پناه بدین نهج در سلک نظم کشیده است قطعه آه که دست اجل درچمن عدل و داد نخل نبوت فکند شاخ مروت برید
برفلک خسروی کشت ازین ماجرا مهر کرم محقی ماه سخا ناپدید خسرو عادل لقب شاه علی نام آنکه ظلم بدوران او کس نشنید و ندید
وقت وداع جهان تا زدو تنگام از کف ساقی دور شهد شهادت چشید منشی دوران غیب از پی تاریخ آن بر سر دفتر نوشت شاه جهان شهید

ذکر جلوس ابراهیم عادلشاه ابن طهماسب ابن ابراهیم عادلشاه بر سریر سلطنت چون علی عادلشاه
لاولد ازین سپنجی سرای فانی بجوار رحمت یزدانی انتقال نمود ارکان دولت برآن قرار دادند که آخر و دریادل ابراهیم بن طهماسب

بن ابراهیم عادلشاه که بسن ده سالگی نرسیده بود بر سریر سلطنت نشانیدند و آن بهرام رزم و پرویز بزم او را جود
صغرسن صید دلهای خاص و عام بحسن کلام و وفور انعام فرمود و چون بمقتضای سن بهمام ملکی و مالی نمیتوانست
پرداخت در ابتدای جلوس چند کس از امرای درگاه نوبت به نوبت بضعف و تعدی یکی بر دیگر غالب آمده زمام
حل و عقد سلطنت بقبضهٔ اختیار خود در آوردند من بعد کاملخان دکنی از امرای عادلشاهی که سابقا نسبت به علی عادلشاه
غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده بود در نیوقت بر مهمات ملکی و مالی استولی گشته متعلقان
معتمد خود را در حوالی و حواشی پادشاه بجهت خدمت و محافظت باز داشت و تهانه دار قلعه نیز از جانب خویش
نصب نموده سلوک مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت پادشاه بچاندیپی سلطان زوجهٔ علی عادلشاه
باز گذاشته و فرامین استمالت بسپاه و اشراف مملکت مرسول داشته در تسلی خاطر کوشید و هر روز غیر از چهارشنبه
و جمعه وقت چاشت پادشاه را از حرم سرا بیرون طلبیده بر تخت کامرانی نشانید پادشاهان عظام و خسروان
والامقام متمکن میگردانید و بار عام داده خاص و عام را بزمین بوس و سلام مشرف می ساخت و حضور پادشاه هر کس را
فراخور حال بمناصب و نوازشهای نواخت و چون دو ماه بر همین وال گذشت کاملخان بمقتضای این مصرعه
بوئی ز نسیم باده بس ستانرا از استشمام شراب استقلال دو روزه چو خود و معتمدان گذشته نسبت بچاندیپی
در مقام بی ادبی شد و آن عفیفه دوران آتش غضب و انتقام برافروخته در صدد تضیع وی گشت و بحاجی
کشورخان که از امرای معتبر آن درگاه بود پنهانی پیغام داد که کاملخان لایق منصب وکالت نیست صلاح دران
می بینم که دفع تسلط وی نموده آن امر بتو تفویض نمایم باید که بهر نوع او را از میان برداری و اهمال و تاخیر را موجب
از دیاد قوت او نسازی حاجی کشورخان بدان نوید مستظهر گشته برخی از مردم اشراف را با خود متفق
ساخته با چهار صد سوار خاصه تمام یراق و قتیکه کاملخان در سبزمحل نشسته بود و دیوان داری می کرد بیک ناگاه

به قلعه درآمد و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهانه دار را مقید ساخته متوجه سبزمحل شد کاملخان که از بازی روزگار
غافل بود در آنوقت آگاه گشته سراسیمه بجانب عمارات حرم سرا روان گردید بدان امید که چاندبی پی سلطان حمایت
او نماید خواجه سرایان که در آنجا حاضر بودند و بادی دم مصادقت میزدند پیش آمده در کوشش گشتند که این امر متحرک چاندبی
سلطان واقع شده پناه باو جستن خلاف عقلت کاملخان غریق بحر تفکر گشته چون میدانست که دروازهٔ قلعه بدست خصم است
از پیش عمارات پادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانیده بکمان اطفای آتش فتنهٔ جانسوز مضطرب و حیران خود را در خندقی
که مملو از آب بود انداخته و شنا کرده بکنار رسانید و چون اندک مهلت در زندگی او بود هیچکس از مردم شهر او را نشناخت
و کامل خان بباغ دوازده امام که در کنار خندق قلعهٔ ارک واقعست درآمده در پناه درختان بسرعت تمام بحصار شهر که از قلاع
آن قریب دوازده کز شرعیت رسانیده پی امداد احدی عازم فرود آمدن شده دستار و کمربند و شال و دوشاله
انداز خود را پیکدیگر بسته بطریق کمند بر کنگرهٔ دیوار مضبوط کرده و بدستیاری آن پائین آمده در آنوقت نیز هیچکس بسر وقت
او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که در بیرون شهر داشت رفته در تهیه و استعداد گریز شد حاجی کشورخان
وغیره چون اینچنین جلدی نسبت باو گمان نکرده بودند قریب یک ساعت نجومی درون عمارات قلعه و جاهای تاریک
شرایط تفحص بجا آوردند و بالآخره چون معلوم شد که کاملخان از بیم جان خود را از حصار قلعه و شهر بزیر انداخته و سلامت
بطرف منزل خود رفته است همگی اتفاق کرده جمعی کثیر بسروی نامزد کردند کامل خان بر آن مطلع شده پاره از جواهر
نفود برداشته با هفت هشت کس بجانب احمدنگر راه فرار پیش گرفت لیکن هنوز دو کروه راه نرفته بود که بدست مردم
کشورخان اسیر و دستگیر گردید و ایشان بتوهم آنکه مبادا لشکریان و هواداران او از عقب رسیده خلاص کنند در ساعت
سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر بتاراج برده اثری نگذاشتند حاجی کشورخان بعد ازین معامله روش کاملخان
پیش گرفته بمعاونت و التفات چاندبی پی سلطان زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضهٔ اختیار در آورد و در ایام استقلال

افراشته درغایت استیلا و تسلط بمهمات دولتخانه پرداخت و در آن اثنا بهزاد الملک ترک سرنوشته مرتضی
نظام شاه با تفاق سرداران دیگر مثل عادلخان بنکی و تهانی خان با پانزده هزار سوار بقصد تسخیر بعضی از پرگنات
سرحد عادل شاه از احمدنگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشورخان کیفیت ارادهٔ مرتضی نظام شاه که به سبب
کمک کردن علی عادل شاه ملک برید را غبار خاطر داشت بعرض پادشاه رسانید و بموجب حکم عین الملک کنعانی
و خونده میر و انکس خان و دیگر امرای حبشی را مانند اخلاص خان و حمید خان و دولاور خان با لشکر مستعد قتال و جدال
بمدافعهٔ سپاه نظام شاه روانه سرحد گردانید و بعد از انکه امرای عادلشاهی بحوالی شاه درک رسیدند جهت استماع
لشکر نظام شاه که بفاصلهٔ پنجکروهی فرود آمده بود تعجیل تمام بارادهٔ جنگ روانه شدند و بقول محمد قاسم فرشته
بهزاد الملک از رسیدن سپاه کینه خواه عادلشاهی آگاهی یافته صف آرای جدال و قتال گردید و جنگی بغایت
صعب بمیان آمد و آثار قیامت هویدا گشت عاقبت الامر پرچم دولت عادلشاهی بنسیم فتح و فیروزی اختصاص
یافت و بهزاد الملک خسته و مجروح رو در وادی انهزام نهاد و این اولین فتحست که در عهد سلطنت ابراهیم عادلشاه ابن طهماسب
در نظر همگنان جلوه نمود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بهزاد الملک از غرور جوانی و عدم تجربه در امر محاربه صبر نکرد
که سید مرتضی و دیگر امرای برار بدو ملحق شوند تعجیل را کار فرموده بولایت عادلشاه درآمده آتش بیداد در آن مرز و بوم
برافروخت و امرای عادلشاهی از استماع این خبر با جمعیت هشت هزار سوار بقصد دفع او از بیجاپور روانه شدند بهزاد الملک
حزم و احتیاط مرعی نداشته اکثر اوقات بتجرع بادهٔ غفلت او مشغول می بود و چون متابعت بهزاد الملک سید مرتضی
را ثقیل می نمود در آمدن آنقدر درنگ کرد که سپاه عادلشاهی که نامزد بیدر بودند به لشکر بیجاپور ملحق گردیدند سرداران لشکر
مخالف از عدم لحوق سید مرتضی آگهی یافته و فرصت غنیمت دانسته در موضع دارا سن بامین بلدرک و سولاپور بر آن
غافل تاخت آوردند و بهزاد الملک فرصت سلاح پوشیدن در نیافته ناچار روبادبای فرار آورده خود را به لشکر سید مرتضی

رسانیدند لشکریان عادلشاه تعاقب آن لشکر نموده جمیع اسباب و اموال و فیل و اسپ را بدست آورده
متوجه بیدر گردیدند که ملک بریدرا از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاهی از استماع خبر فرار بهزاد الملک و توجه
امرای عادلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته به لشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بهزاد الملک
بصلابتخان رسید فرمان سپه سالاری لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بهزاد الملک
جمیع امرا را بمتابعت آن سید عالی نژاد مامور ساخت و سیادت پناه امیر شاه میر با امرا و سپاه قطب شاهی
بدیشان ملحق گردید امرای نظام شاه باستظهار ایشان متوجه بلدرگ گشتند و چون سپاه عادلشاه بعزم محاربه باستقبال
شتافت دلاوران نظام شاهی و قطبشاهی باستظهار یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منهزم ساخته بقلعه بلدرگ رسانیدند
و چند روز فیما بین آتش جدال و قتال فروزان بود و چون امیر شاه میر و سید مرتضی دیدند که عادلشاهیان در پناه قلعه
جنگ می کنند و اکثر سپاه عادلشاه اینجماعت اند و در بیجاپور چندان لشکری نیست صلاح وقت در محاصره بیجاپور دانسته
در نصف شب بجانب بیجاپور کوچ نمودند سرداران عادلشاه از همینی آگاهی یافته در آنشب از راه دیگر بسرعت
تمام خود را بحوالی بیجاپور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند و سید مرتضی و میر شاه میر کمین امرای جیش بسته بساز
تمام متوجه آوردگاه گردیدند و از آنجانب اخلاص خان و دلاور خان با لشکرهای بیجاپور فوج فوج از دروازه بیرون آمده
بجنگ در پیوستند و از تواتر حملهای رزم آزمایان عادلشاهی نزدیک بآن رسیده بود که لشکر نظام شاهی انهزام
یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته بضرب شمشیر [illegible] مخالفان را از جا برداشتند
و دو فیل مست که استظهار لشکر عادلشاه بود بغارت برده دشمنان را تا دروازه قلعه دوانیدند و مردم نظام شاهی
را قوتی و دست داده بفتح و فیروزی بازگردیدی خود مراجعت نمودند [illegible]
گردیده صف آرا گشتند و امرای جیش [illegible] فوج از دروازه بیرون آمده از [illegible] ظفر پناه که در

روز گذشته معاینه کرده بودند از حوالی حصار قدم پیش نهادند درین اثنا جاسوسان بخواهین جنبش خبر رسانیدند که سعادت پناه
میرزنبل که از جانب شاه مأمور به تسخیر ولایت کاکن وغیره نامزد شده بود آنولایت را مسخر ساخته باخوانه و آذوقه بسیار
بجانب سپاه نصرت شعار متوجه است امرای جنبش مرزا انورالدین نیشاپوری را با پنجهزار سوار جهت آنکه شبیخون زنند
بر سر جمعیت امیرزنبل فرستادند و محمد قاسم فرشته ترقیم نموده که بهزاد الملک بعد از شکست یافتن چند منزل بجانب
سرحد نظام شاه رفته بود و چون خبر وقوع هرج و مرج در بیجاپور بسمعش رسید با تفاق سید مرتضی امیرالامرای مملکت
برار سعادت نمود ذکر نامزد کردن امیرزنبل بتسخیر ولایت ماکاوی و کاکن و کلکور و فتح
آن محال و رفتن بلشکر منصور و محاربا نیکه در آن بین روی نمود تبین انیمقال بموجب نوشته صاحب
تاریخ قطب شاهی آنکه در ایامیکه غبار اختلاف میان سرداران عادلشاهی مرتفع شد شهریار تسخیر پرگنه کاکن و
ماکاوی و قلعه کلکور با چند محال دیگر که ملک غفران پناه بضرب شمشیر از کفار گرفته بود و عادلشاه در عهد سلطنت
شاهزاده سبحانقلی متصرف آنولایت گشته پیش نهاد همت ساخت و عالمخان و کشورخان و حیدرخان سرنوبت
را با جمعی از بهادران بسپه سالاری میرزنبل با نزاع آنمملکت مورد شی نامزد فرمود و ضیاء دولتخان و میان بدو که
در آن حین از جانب کشورخان عادلشاهی آنولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجه سپاه منصور بعزم جدال
باستقبال شتافتند و بعد مقابله روبوادی هزیمت نهادند و تمام ولایت مذکور بتصرف اولیای دولت
در آمد و امیرزنبل در هر قصبه تهانه داری معتبر فرموده متوجه قلعه کلکور گردید و بمجرد رسیدن آنحصار را مسخر
ساخت و بعد از آن چون خبر یافت که یکصد و پنجاه زنجیر فیل عادلشاهی که در ساغر بود بجانب بیجاپور میبرند
امیرزنبل با تفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیلان بجانب ساغر یلغار نمود و امرای عادلشاهی چون بر توجه او
اطلاع یافتند فیلان را برگردانیده بقلعه ساغر بردند و سید اشرف بادو سردار بزرگ و سه چهار هزار سوار بعزم

محاربه از قلعه بیرون آمده صف آرای قتال شد و جمعی کثیر از بریکیان را به قتل داده کرفتار بند اسیری کردید و
سرداران لشکر منصور حکم بسوختن قصبه ساغر نموده متوجه ملکیر کردیده آنرا نیز مفتوح نمودند و بعد ازان بر سر قلعه
ایکیر رفته با سرداران عادلشاهی بجنگ در پیوسته بفتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات نوردشی شهریار را
انتزاع نموده حقیقت فتوحات بحضور عرضداشت نمودند شهریار هر یک از امرا را بشمول عواطف خسروانه ساخت
و فرمان همایون باسم میرزنبل شرف صدور یافت که مبلغ یک لکهون و ده هزار کهندی غله از ولایات
مفتوحه بهمرسانیده با امرا و سرداران خود را بسپاه نامزد بیجاپور ملحق کرداند امیرزنبل حسب الامر باخزانه و غله بجانب
لشکر منصور توجه نمود مردم عادلشاهی از بیخبر آگاه کردیده سوازی پنجاه هزار پیاده از کلبرکه و ساغر و نیل کنده کرداورده
در موضع الملله راه بر سپاه منصور کرفتند از سرداران لشکر منصور علیخان و کشورخان و طاهر محمدخان و رحیم دادپیهان
و حیدرخان سرنوبت متوجه رزم کفار کردیده سوازی دو هزار پیاده بقتل آورده بفتح و نصرت از انمقام کوچ نمودند
مرتبه دیکر سی هزار پیاده بعزم شبیخون و دست برد از اطراف هجوم آورده کار بر لشکر منصور دشوار ساختند امرا
بترغیب و دلداری امیرزنبل بدفع آن تیره بختان متوجه شده جمعی کثیر را از پا درآوردند و چون این اخبار در بیجاپور
بامرای جش رسید مرزا نورالدین محمد را با پنجهزار سوار نامزد کردند که بر لشکر میرزنبل شبیخون زده نکذارد که زر و غله
بسپاه منصور رسانند و میرشاه میر و سید مرتضی بعد از اطلاع برین کیفیت فی الفور پنجهزار سوار از هر دو سپاه انتخاب نموده
بر عقب مرزا نورالدین محمد روانه نمودند و در شب دویم آن دو سپاه برخورده بجنگ در پیوستند و بسیاری از دلیران
جانبین خسته و مجروح کردیدند و سپاه عادلشاهی هراسان شده به بیجاپور معاودت نمود و میرزنبل بفیروزی به لشکر
منصور ملحق کردید همدران ایام کشورخان و عین الملک که از امرای معتبر عادلشاه بودند از خوانین جش آزرده خاطر شده
دارشاه میر و سید مرتضی قول کرفته داخل لشکر منصور کردیدند و بدین سبب فتور عظیم بشوکت امرای جش راه یافت بضرورت

محلو

حلقه بر در مکر و حیله زده بخفیه کس پیش سید مرتضی فرستاده تعهد نمودند که شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را که
در یکی از قلاع محبوس بود به بیجاپور طلبیده بدستور قدیم منصب پیشوائی را بدو رجوع فرمایند مشروط بانکه سید مرتضی
در مقام قید میرشاه میر و خوانی سپاه منصور در آید سید مرتضی را چون شاه ابوالحسن محبت و خویشی بود و برای رهائی
و پیشوائی او سعی وجد بسیار می نمود بفریب مردم بیجاپور از راه رفته مقصود ایشان را بسمع رضا اصغا نمود
یکی از اهل وفاق که بر تدبیر ارباب نفاق اطلاع داشت مضمون معاهده را بامیرشاه میر تقریر نمود و سید مشارالیه چون
بر تدبیر مردم بیجاپور وقوف یافت کتابتی متضمن صدکونه امید و بیم بخواهین حبش نوشته ارسال داشت و از موافقت
با سید مرتضی تخویف و تحذیر نموده اختلاف درمیان ایشان ظاهر گردانید و چون خاطر از همه نفاق و اتفاق امیران
بیجاپور جمع گردانید با سید مرتضی ملاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست
که امیرشاه میر بر آن فکر باطل اطلاع یافت لاعلاج سخنان فریب آمیز مردم بیجاپور را بخدمت میرشاه میر بیان
نمود میر مذکور سودای فاسد دشمنان را بعبارت دلپذیر خاطرنشین سید مرتضی نموده ندامت و پشیمانی عاقبت
آن را بدلایل و براهین باثبات رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خواهین حبش پشیمان گشته بتجدید مبانی
محبت را با میرشاه میر بایمان غلاظ موکد و مشید ساخت و چون امرای حبش از تعهدات خبردار گردیدند طایفه
برکیا را که موازی ده هزار سوار بودند نامزد نمودند و برکیان راه آمد و شد و آذوقه بر سپاه منصور بستند بدین سبب
تنگی و قحطی در لشکر ظفر اثر پیدا شده کار بغایت دشوار شد لاجرم سپاه سالاران مصلحت در ترک محاصره دیده
متوجه تخریب ولایت گشتند و اکثر شهرها و پرگنات را مثل کلبرگه و مرج و رای باغ و هوشگری و پنالله و ستاره و
اکثر قصبات معتبره و مواضعی که برکنار لشکر فیروزی اثر بود زیر و زبر گردانیدند و عزیمت تسخیر قلعه نلدرگ را مصمم ساخته
اعلام ظفرانجام بدآنصوب برافراختند سید مرتضی و امرای نظام شاهی صلاح در آن دیدند که میرشاه میر متوجه

دارالسلطنه گردیده از حضرت شهریار التماس نماید که چون فتح قلاع بغیر سایهٔ اقبال پادشاهی که ظل الله است
رو نمیدهد پای جهان کشای در رکاب آورده بجانب قندرک رایت نصرت آیت برافرازد و چون بموضع
سندکانون نزول سپاه واقع شد فرمان همایون پادشاه سکندر نشان واسطهٔ امن و امان ابوالمظفر محمد قلی قطبشاه
مبنی بر خبر گذورت اثر حضرت فردوس مکانی و نشستن برادر ارشد سلطنت و جهانبانی باسم امیر شاه میر و امرا و خوانین
رسید امیر شاه بمضمون آن خبر را از جمیع امرا و سرداران مخفی داشته سید مرتضی و جمشید خان و خداوندخان
و بحریخان و بهزاد الملک را طلب نموده در مجلس خاص برزبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه حضرت
حضرت شهریار گشته التماس توجه رایات بدنصیب نمایم باید که خاطر مرا از متمرکنندگان مخالفان جمع فرموده قسم یاد نمایند
که اصلا بسخنان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور در نیامده سررشتهٔ محبت را از هم نگسلند تا مطمئن خاطر گردیده
متوجه دارالسلطنت شوم سید مرتضی و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بنحویکه مرضی امیر باشد قسم و سوگند مغلظه
یاد نمودند بعد از آن امیر شاه میر خبر انتقال شهریار جنت مکانی و بر تخت نشستن مهر سپهر سلطنت و اقبال را
اظهار نمود امرا و خوانین در رسوخ بر عهود پیشین و حال کمال مبالغه بجا آورده بتجدید بیعت با شهریار زمان تازه گردانیدند
و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مراسم تعزیت و لوازم تهنیت متوجه درگاه والا جاه گردید
و محمد قاسم نوشته زبان زد قلم وقایع رقم گردانیده که سید مرتضی با عادلشاه در مقام دولتخواهی آمده بالواع
تدبیر خلل در ارادهٔ امرای قطبشاهی انداخت و امیر سید زنبل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه حسب الحکم بعضی از
ولایات عادلشاه را بحوزهٔ تصرف درآورده دو سه ماه روزگار بکام دل گذرانیدند و چون سپاه عادلشاه
بروی تاخت بعد محاربه هزیمت یافته اثاثه سلطنت قطبشاهی را باخت و تفصیل این بموجب نوشتهٔ
صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر خامه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی فصل سیوم از باب سیوم در

ذکر اشغال شهریار برحمت پروردگار و سنین عمر شریف و مجملی از احوال اولاد امجاد و شمهٔ از خصایص ذات قدسی صفات

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که شهریار بعد روانه فرمودن سیادت پناه میرشاه میر جهت امداد افواج نظام شاهی رای را و نام برهمنی را که بجمال صورت معروف بود و بکمال معنی موصوف در امور مملکت مستولی الغنان گردانیده عزیز الملک و شریف الملک و برادر سخن و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را با ده هزار پیاده و هزار نفر شعلچی و نوبت و نقاره متعین او فرمود و هر روز پاوسیر مشک و عنبر و عود و دومن صندل و انواع خوشبوئی و چند هزار برگ تنبول برای او کرمت می شد و قرب او با قصی الغایت رسید و در اواخر ایام حیات آن برهمن با سپاه و لشکر در سرحد مرتضی نگر بسر تجانه که تپهای بسیار از نقره و طلا بگوناگون صور مزین و مرصع بلآلی و جواهر در آن تجانه بود رفته و با وصف غلو در پرستش او شان جهت اظهار دولتخواهی و مجرای خدمت و شیان را با تش قهر سوخته و موازی یک لکهون و تمام تپهای طلا و نقره بقبضهٔ تصرف در آورده و سه لکهون دیگر از ولایات تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آمده مجموع را از نظر انور گذرانید و مشمول الطاف خسروانه گردید قضارا در همان روز مزاج مبارک از جادهٔ اعتدال انحراف یافت و عارضهٔ تپ محرق پیدا شده سر بالین ناتوانی نهاد و روز بروز مرض در تزاید بود و معالجهٔ اطبای مسیحادم سودمند نمی افتاد تا اینکه در روز پنجشنبه بست و یکم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاریخ قطبشاهی مطابق آنچه که بر لوح حجر مزارش منقور در سنهٔ ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه بعد از نماز ظهر ندای ارجعی الی ربک را لبیک اجابت گفته از نیجهان بروضهٔ رضوان خرامید و تمام شاهزاده ها و امرا و خوانین با دیده های گریان و دلهای بریان بتغسیل و تکفین پرداختند و بباغ لنکر که مدفن در روضهٔ منوره این دودمان خلافت نشان است مدفون ساختند و عمر شریفش به پنجاه و یکسال رسیده بود و مدت سلطنت بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی سال و نهماه و بقول محمد قاسم فرشته سی و دو سال و چند ماه بود و ذکر

اولاد امجاد آن سلطان جنّت مکان از دکور و اناث بقول صاحب تاریخ قطبشاهی آن
پادشاه مغفرت پناه را حق سبحانه سی فرزند کرامت فرموده بود اما شش پسر و سیزده دختر از آن اولاد بسر حدّ
بلوغ رسیدند از دکور اوّل عبد القادر المعروف بشاه صاحب و آن شهریار دختری از شایخ را در سلک
ازدواج کشیده جشن عظیم ترتیب داد و جمیع امرا و خوانین بل سایر لشکر را بخلعت خسروانه نواخت و بنابر
مصلحت ملکی آن شاهزاده را در قلعهٔ دولتکنده نظربند ساخت و چون آن شاهزاده بسن بیست سالگی
رسید باجل طبیعی بعارضهٔ مرضی مبتلا گشته از جهان درگذشت و در روضهٔ منورهٔ این دودمان عالیشان مدفون
گشت دویم میرزا حسین قتلی که بزیور علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهرهٔ تمام داشت و در وقت
وفات شهریار بیست ساله بود بعد از آن شش سال دیگر بهرهٔ از زندگی یافت روزی در شهر محرم سنهٔ ۹۱۳ اربع و تسعین
و تسعمائه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه با جمعی مخصوص باراده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را
هوس شنا دست داد قضا را منکیر شد در حوض نامم پلی مشغول شنا شده غریق بحر فنا گشته در لنگر فضل اثر
مدفون گردید سیوم پادشاه گیتی پناه ابو المظفر سلطان محمّد قلی قطبشاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال همایون
اوست چهارم مرزا عبد الفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از آن در علم تجرید همثیل زمان گردید
و چون سن شریفش به بیست و هشت رسید در سنهٔ ۱۰۳۳ ثلاث و الف بعلت صرع درگذشت و تولد آن شاهزاده
در سنهٔ ۹۶۵ خمس و ستین و تسعمائه بود و یکی از شعرا در تاریخ تولدش گفته رباعی
ایزد بشه زمانه فرزندی داد
شد خاطر شه از آن بسی خرم و شاد از نخل مراد چون گل تازه شکفت تاریخ طلب کن از گل نخل مراد
هیچم مرزا محمّد
خدا بنده که از بطن والدهٔ ماجده شاه گیتی پناه محمّد قلی قطبشاه متولد شد و هنگام رحلت پدر بزرگوار خود بسن دوازده
سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدّت سی سال بعیش و سرور گذرانید و فراغتیکه او را دست داد هیچ

یک از شاهزادهای عظام را عشر آن میسر نشد آخر با غوای بعضی مفسدان از جاده مستقیم کجهتی و خلاف منحرف ۱۹۰
کشته کمر کین برادر بر میان بست و چون مستعد اثارت فتنه شده بود در شهور سنه ثمان عشر والف در قلعه کوالیار
محبوس گشت و بغوای من حفر بئرا لاخیه وقع فیه در شهر محرم سنه عشرین والف در چاه هلاک افتاد و ششم
مرزا محمد امین که آخرین پسر شهریار بود و نهایت تعلق و محبت بوی داشت چنانچه در شادی خانه او که رسم شده
است جشن عظیم ترتیب داده قریب بد ولک هون صرف نموده و آن شاهزاده بحسب عقل و فراست و دیگر اوصاف
ستوده که لازمه سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه نیز بر فرط توجه
و الفت اکثر اوقات بمنزل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت والد بزرگوار نه ساله بود
و چون سن شریفش به بیست و پنج رسید در شهر شعبان سنه اربع والف باجل طبیعی بساط حیات نوردید

ذکر شمه از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه مغفرت پناه

آورده اند که آن شاه خلایق پناه پادشاهی بود شیعه مذهب ضابط و هشیار و سخی و مدبر و دانا و جهت ضبط سیاست
بیش از حدی نمود چنانکه با مدنک جریمه سیاست غریب کردی و فرمودی که ناخنهای پای مجرمان را بالضرب
تازیانه جدا کرده در ظرفی نهاده بپاورند و بعلم تاریخ و نقل و حکایات پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت
و چون تخت سلطنت از وجود همایونش زیب و زینت یافت با وجود حداثت سن بنفس اقدس بکلیات
و جزئیات امور خلایق پرداخته در ترفیه احوال سپاه و رعیت بنوعی میکوشید که مزیدی بر آن متصور نبود
و بنحوی در تفتیش احوال ولایت سعی مینمود که اگر شخصی در بستر خود با زن خویش سخنی گفتی همان لحظه بسمعش
او رسانیدندی و در عهد او لوگران بزرگ بهم رسیدند و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هنر در خدمتش می بودند
و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجا می آوردند و از دیار بعید که غربا

وتجار تحف ونفایس آورده از نظر انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفات شاهانه سرفراز شده مبلغ گزاف

مراجعت می نمودند واگر تاجر یا حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار فیض آثار مرحمت می شد

وعدالتش بمرتبه بود که اگر ضعیفه طشتی پر از زر نهاده از دارالسلطنت گولکنده تا اقصای احمدنگر و بیجاپور و بنگاله

رشکی احمد یراز هره آن نبود که سر راه بر او بگیرد با وجود انکه مردم تلنگانه در فن دزدی از زمان ممالک دیگر

ممتاز اند و سیاستش آنچنان بود که نام دزد بر زبان کسی از بیم سیاست نمیگذشت و در تمام ولایتش

بهیچ طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت واز فرط سخاوتش طعام بسیار در غایت تکلف در شبستان میکشیدند

و بر خوان الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام میخوردند از جمله فتوحاتیکه آن خلایق پناه را دست داده فتح

قلاع وحصون قاسم کوته و راجمندری و کوندپیرست و بمین اهتمام انحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعه دارالسلطنه

گولکنده و مساجد و مدارس و لنگر دوازده امام و ریاض وحیاض مثل باغ ابراهیم شاهی و باغ گلشن و حوض

حسین ساگر و کنور و کنورهٔ بدویل صورت اتمام یافت کذا فی تاریخ فرشته و تاریخ قطبشاهی باب

چهارم در بیان احوال سلطان معدلت نشان سایهٔ لطف الله ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطبشاه

مشتمل بر سه فصل فصل اول در جلوس آن پادشاه صاحب شوکت و کنت بر سریر سلطنت و

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب قلعهٔ ملدرک و در ذیل این بیان بعضی وقایع دیگر چون

شهریار معدلت شعار بجوار رحمت پروردگار انتقال نمود ارشد اولاد او سلطان محمد قلی قطبشاه که در حق خلایق

آیه رحمت الله بود با جماع ارکان دولت و اعیان حضرت در سعد اوقات بر تخت جهانبانی و مسند کشورستانی

جلوس فرموده امرا و خوانین و سادات و علمای دین را بانواع عنایات پادشاهانه و اصناف عواطف خسروانه

سرفرازی بخشید و بتمهید بساط عدل وجود کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا را فارغ البال و مرفه الحال گردانید و جمهور

انام از خواص و عوام زبان بتهنیت کشودند و بادای مراسم دعا و ثنا قیام نمودند و بعد چند روز بلا خلاف توجه
رایات عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب قلعه بلدرک اتفاق افتاد و انجام کار مراجعت
بدار السلطنت کولکنده صورت ظهور گرفت و اختلاف کرده اند ارباب تواریخ در یکه توجه بدانصوب
بصوابدید کدام فدوی دولتخواه بود صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بعد جلوس بر سریر فرمان روائی
فرمان همایون مشتمل عنایات شاهانه با تشریفات خسروانه بنام امیرشاه میر وامرا و خوانین که برای امداد
لشکر نظام شاه محاصره قلعه بلدرک نموده بودند شرفصدور یافت و چون میر موصوف بر فرمان و مضمون
آن مطلع گردید هریک از امرا و خوانین را تشریف شاهانه پوشانیده نوید مرحمت از جانب سلطان نوجوان
امیدوار ساخت و بحسن تدبیر سپه سالار و امرا و خوانین نظام شاهی را بمتابعت و انقیاد راغب نموده
مبانی وفاق را بتجدید عهد و پیمان مشید گردانید و از جانب نظام شاه میرک معین سرداری که باخلاق
حمیده و اوصاف پسندیده اتصاف داشت جهت مراسم تعزیت و لوازم تهنیت مقرر گشته بعد از طی
منازل بسعادت ملازمت سعادت اندوز شد و متعاقب میرشاه میر بنا بر صلاح دولت لشکر منصور را در حوالی
بلدرک گذاشته متوجه استان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بعد رعایت جانب تعظیم و توقیر
میر موصوف حل و عقد امور سلطنت را برای صوابنمای او مفوض ساخته از کیفیت محاربات و فتوحات
لشکر پرسید میر موصوف بعرض رسانید که از روز عزیمت تا این زمان چند ولایت و قلاع مستحکم که به سر حد
ممالک محروسه نزدیک است بتصرف اولیای دولت درآمده است و ولایت کاکن و ناکوی مفتوح
گشته و این فدوی بنا بر صلاح وقت بصوابدید امرا و خوانین نظام شاهی لشکر ظفر اثر را در حوالی بلدرک گذاشته
متوجه درگاه گردیده تا انچه در تاسیس مبانی دولت و استیصال ارباب مخالفت صلاح داند بعرض رسانده

انگاه معروضداشت درینوقت که ابتدای اوان جلوس اعدا را مقهور گردانیدن و در توسیع ولایت کوشیدن
موجب استحکام مبانی سلطنت است و بافضال الهی و اقبال خداوندی خلایق مدل و جان مطیع و منقاد اند
وامرا و خوانین و سپاه دولتخواه و فدوی اینرگاه اند و امرای نظام شاه شرایط بندگی بجا آورده دیده امید بر
رایت نصرت آیت دارند که در رکاب ظفرانتساب خدمات شایسته تقدیم رسانند و چون همت قضاقدرت
باستیصال مخالفان گماشته گردد عروس فتح چهره کشوده اولیای دولت بنصرت و ظفر اختصاص خواهند یافت
و چون اینمعروضات محض از راه دولتخواهی بود خسرو زمان نظر بر صلاح وقت بسمع رضا اصغا فرمود و باحضار
امرا و سپاه فرمان داده در اندک فرصت لشکر فراوان فراهم آورده عنان یکران عزیمت بصوب قلعه بلدرگ
معطوف گردانید و سید مرتضی و جمشید خان و غیره امرای نظام شاهی عادل شاهی از توجه رایات عالیات حیرت
تازه یافته دو سه منزل باستقبال شتافته بسعادت پابوس فایز گردیدند خسرو زمان سید مرتضی و غیره امرای
نظام شاهی را بعنایات شاهانه نواخته بخلعتها و کمر مرصع و اسپ بازین زرین فراخور حال اختصاص بخشیده
با سپاه و کشور بعزم تسخیر قلعه بلدرگ توجه فرمود و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ مثل توپ
محمدی و حیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جدال و قتال را جانبین مشتعل گردید
آخرالامر توپچیان حسب فرمان واجب الاذعان بضرب توپ قیامت آشوب تزلزل در بنای آنحصار انداختند
و برجی که مانند سد یاجوج بود همچو خانه عنکبوت مشبک و مفرج گردانیدند بمشاهده اینحال سید مرتضی سپه سالار
نظام شاهی ترحم بر زن و فرزند مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نموده مکتوبی مشتمل بر مواعید و مواعظ بوزیر الملک
سردار آنحصار فرستاده او را از وخامت عاقبت مخالفت تخویف فرمود وزیر الملک سخن آن ناصح مشفق را نشنیده بنا
موافقت مسدود نمود و در مخالفت زیاده بر سابق بر روی خود کشود خسرو زمان بعد اطلاع برین کیفیت بیشتر از پیشتر

ساعی تسخیر آن قلعه گشته امر فرمود تا توپچیان باقی حصار را بضرب توپ برانداز ند و تمام چشم به انباشتن
خندق اشتغال نموده کار بر اهل حصار تنگ سازند حسب الحکم توپچیان دیوار حصار را متزلزل گردانیدند و دلیران
نامدار هجوم آورده خود را بر خنهای حصار رسانیدند و نزدیک بآن رسیده بودند که قلعه مفتوح گردد درین اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چند سر دِ رعادلشاهی موازی بست هزار سوار سوای سواران برکی ارادهٔ آن دارند
که بر سر لشکر رسیده دست بردی نمایند بنابرین در آنروز امرای نظام شاهی و باقی سپاه تسخیر قلعه را در خیر
تاخیر انداخته در رکاب ظفر انتساب متوجه اردوی همایون گردیدند چون وزیر الممالک و اهل حصار برج و بارهٔ
قلعه را درهم شکسته دیدند و تاب مقاومت و قلعداری در خود ندیدند بمقام حیله و تزویر درآمده اکثر امرای
نظام شاهی را بسیم و زر بفریفتند تا در وقت کرمی کارزار و یورش بهانه پیش آورده محاربه را در تعویق انداخته
سعی در تسخیر ننمایند بعد ازین تدبیر وزیر الممالک عرضداشتی مشتمل بر کیفیت حال و استدعای مدد مصحوب قاصدی
بسبیل استعجال بجانب بیجاپور روانه کرد چون بر مضمون عریضه ارکان دولت عادلشاهی را اطلاع دست داد
باتفاق شاه قلی الله شیرازی که سرآمد دانشوران زمان بود حقیقت حال بسامع اجلال ابراهیم عادلشاه رسانیدند
و معروض داشتند که چون خسرو زمان اکثر ولایات سرحد را مسخر ساخته با تمام تمام متوجه تسخیر قلعه بلدرگ است
و عنقریب است که آن قلعه نیز مفتوح گردد و صلاح دولت در آنست که باظهار موافقت از صوب خصومت بجانب
مصالحت گرائیده ابراهیم عادلشاه رای صواب نمای دولتخواهان پسندیده مکتوبی بخدمت خسرو زمان ارسالداشت
حاصل مضمون مکتوب آنکه حق سبحانه تعالی جل شانه سلاطین را که اشرف انواع مخلوقات اند واسطهٔ نظام عالم
و رفاهیت بنی آدم ساخته است و موافقت شان باهم موجب مزید انتظام و مخالفت باعث خرابیها و در محاربات
که هزارها مردم تلف می شوند جواب این در روز جزا پیش خدا عهدهٔ ایشان است پس دست از محاربه بازداشتن

موجب حیات عباد و باعث استرضای خالق العباد است و مرجو از شیم مرضیه انکه مخالفت را بوفاق
که موجب نظام افاق است مبدل ساخته بنوعی نظر لطف و مرحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب دولت
رابطه و داد و سبب رسوخ نسبت اتحاد گردد چون رسولان عادلشاه این مضمون مکتوب بوسیله متعربان درگاه
بمسامع اقبال رسانیدند و ارکان دولت و اعیان حضرت نیز صلاح در مصالحت دانسته آنچه در مثاب
عرض کردنی بود بمبالغه عرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و امرا و خوانین نظام شاه را طلب فرموده به
تشریفات شاهانه سرفراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و برجان و مال و اهل و عیال ساکنان قلعه
ترحم نموده و ترک محاصره فرموده عنان یکران عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و صاحب تاریخ
فرشته بقید قلم آورده که چون سلطان محمد قلی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود گشت دختر شاه میرزای اصفهانی
را که سادات صحیح النسب طباطبا بود و سالهای فراوان منصب میرجملگی ابراهیم قطبشاه با و تعلق داشت و سلک
ازدواج خود کشید و به تکلیف و ترغیب او جهت اظهار یکجهتی و یکرنگی با نظام شاه خود بمدد سید مرتضی سبزواری
سرلشکر احمدنگر بجانب ولایت عادل شاه روان شد که نخست قلعه شاه درگ را تسخیر فرموده بعد ازان متوجه
بیجاپور شود و چون بظاهر آن قلعه رسید باتفاق فوج نظام شاهی بمحاصره پرداخت و تهانه دار آنجا محمد آقا ترکمان
با وجود خلل در تخت گاه بیجاپور و عدم وصول کمک اعلام مدافعت برافراشته جمعی کثیر از مردم نظام شاهی و
قطبشاهی را توپ و تفنگ ضایع ساخت هرچند قطبشاه و نظام شاه مکاتیب فریب اسالیب مشتمل بر مواعید شاهانه
و نوید خسروانه پیش او میفرستادند اصلا از جای در نیامده جواب میداد که صاحب و ولی نعمت من اعتماد کرده
چنین قلعه سرحدی بمن سپرده هست وار دولت او مجاری احوالم مستوجب حمد و شکر است اگر من خیانت
ورزم و در چنین وقت این قلعه را بشما نسپارم نزد خالق و خلق منفعل و مواخذ خواهم بود توقع از مکارم اخلاق پادشاهانه

چنانست که این خیرخواه را درین باب معذور داشته بارتکاب چنین عمل ناشایسته مامور نسازند قطب‌شاه
چون اصرار محمد آقا بر محافظت قلعه بیش از پیش دید و امتداد محاصره و جنگ قریب چهار ماه کشید و مردم غریب بسیار
کشته شدند بتنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را که باعث نهضت او بود و سر زنش فرمود و بهزاد الملک و سید
مرتضی بر آن کیفیت مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن از آن محاصره و جنگ هر روزه متأذی بودند با قطب‌شاه همداستان
شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلعه بازداریم و بنا بر آنکه استقامت در احوال مردم تخشکاه نیست
بدانجانب شتافته مقتضی که در پنجامی گشیم در تسخیر دار السلطنت بیجاپور بخود قرار دهیم قطب‌شاه که بهمت کوچ بر شانه
بود قبول این معنی کرده روز دیگر با تفاق سرداران نظام‌شاهی از شاه درک برخاسته و در ممالک عادلشاه شروع
غارت و رسم بیداد بجا آورده با چهل هزار سوار تمام یراق بظاهر قلعه بیجاپور رسیده خیمه و خرگاه در اطراف
آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آنوقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور
جمعیتی نمانده بود حبشیان متحصن گشته بحفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و
انگس خان و دیگر امرا با هشت هزار سوار باستعداد تمام بتعجیل هرچه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیده بجانب دروازه
الله پور فرود آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و سپاه نظام‌شاهی و قطب‌شاهی جنگ واقع شده از طرفین
مردم بسیار کشته میشدند و غلبه از جانب مردم عادلشاهی بظهور میرسید و در چنان وقت از کثرت باران و ضرب
توپها بیت کز دیوار قلعه بیفتاد و در همان شب عین الملک و انگس خان که از حبشیان ایمن نبودند با قطب‌شاه
و سید مرتضی و بهزاد الملک ساخته خواستند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه یورش کنند
سید مرتضی که از سپه سالاری بهزاد الملک بغایت آزرده بود و با انواع حیل در آن روز خلل در اراده ایشان انداخت
و بیجاپوریان فرصت یافته فی الجمله دیوار قلعه درست کردند و بنا بر آنکه ارکان دولت و اعیان مملکت از هجوم

غلامان حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشته به بیجاپور نمی آمدند حبشیان صاحب دخل بغرات
اینمعنی را دریافته بنا بر مصلحت وقت بعرض چاندنی پی سلطان رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان
مملکت از حکومت و ریاست ما آزرده اند صلاح دولت عدالت پناه در آن می بینیم که مهمات ملکی و مالی یکی
از مردم اصیل نجیب حواله نمایند تا امور سلطنت نظام و رونق پذیرد چاندنی پی سلطان تصدیق کلام نموده
بصلاح ایشان شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را بخلعت منصب امیر جملگی اختصاص بخشید و سید شاه رالیه همگی همت
بر دفع مخالفان مصروف داشته فرامین با تشریفات نامحصور مصحوب مسرعان جهت طلب امرای برکی بولایت
کرناتک روانه ساخت و به سید مرتضی که اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد که
اقبال شاه فریدون منزلت ازان وسیع تر است که کمند تسخیر و هم و خیال به شرفات حضیضش توان رسانید باید که
اینمضمون را بعبارت دلپذیر خاطرنشان قطبشاه و بهزاد الملک نموده نوعی نمایند که لوازم صلح درمیان آورده
بمساکن خود مراجعت نمایند والا عنقریب که از ممالک محروسه جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و امرای
برکی نیز که در عهد علی عادلشاه بواسطه بعضی مقدمات خایف و هراسان جلاوطن کرده پناه به رای بیجانگر برده
بودند بمجرد وصول فرمان طلب سلطان عدالت نشان بسرعت هرچه تمامتر متوجه آستان بوسی خواهند گشت
در آنوقت کار بر شما نهایت دشوار شده راه مراجعت مسدود خواهد شد سید مرتضی که از تابع بودن خود دلگیری
تمام داشت دیگر است که قطبشاه و بهزاد الملک را کاری از پیش نرود در مقام دولتخواهی عدالت پناه شده
شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک و انکس خان که از حبشیان رنجیده بقطبشاه و سرداران نظام شاه
ملحق شده بودند پنهانی کس نزد ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیغام داد که قاعده مردم اصیل نه آنست
که بواسطه خشونت و منازعت بعضی انفار با صاحب خود حرام خواری نمایند و درچنین وقت ترک ملازمت صاحب

خود کرده خواهند که نوکری دیگران اختیار کنند شرط نیکوبندگی آنست که چون جنبشیان بمدخل کشته شاه ابوالحسن
جمله املاک شده است اعتماد براو کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانند عین الملک
دانکس خانزاد این سخن پسند خاطر افتاد وقت شب کوچ کرده بازنزدیک دروازه الله پور فرود آمده بپادشاه خویش
اطاعت نمودند همچنین اکثر امرای ممالک و امرای برکی از شنیدن اینخبر به بیجاپور شتافتند و بمیامن تدبیر
شاه ابوالحسن در مدت یکماه قریب بست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آمد
و نخست امرای برکی حسب الحکم بتاخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمان نوعی نمودند که قحط
در اردوی ایشان پدید آمده از محاصره بیجاپور نیز ماندند محاصره شاه درک پشیمان شدند و شروع بمتاوره نمودند
ارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه مرزا ناخوش بودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که قاعده دیرینه
سلاطین دکن آنست که هرگاه یکی از ایشان بنفس نفیس خود بجانب مملکتی توجه نماید و او را احتیاج بکمک شده
بپادشاه دیگر را بمدد طلبد در مذهب مروت و آشنائی براو واجب که خود مرتکب سواری شده بمدد او بشتابد
چنانکه همیشه میان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه مرعی بود اصلا مناسب دولت نبود که خسرو زمان
بکشه شاه مرزا خود بنفس اقدس بمدد امرای نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار موثر افتاد خسرو زمان
بجانب گولکنده عازم و جازم گردید سید مرتضی اینمعنی را فهمیده پیش دستی نموده پیش از آنکه پادشاه
اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از برگنات سرحد
عادلشاه را بجوزه تصرف اولیای دولت نظام شاه درآوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرمود
حسن آباد کلبرگه را مسخر گردانند قطبشاه این راعین مدعا دیده قبول کرد قطبشاه و سرداران نظام شاه از ظاهر قلعه
بیجاپور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شدند نظام شاهیه از راه کلهر و مرچ تاراج کنان بکیر باحمد نگر شتافتند

اما قطب شاه چون بحوالی حسن آباد رسید امیر سید زنبل استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفرازی بخشیده
باهفت هزار سوار و فیل بسیار تسخیر بعضی از ولایت عادلشاه باز داشته و خود با مقربان و مخصوصان بزنجان
استعجال بدارالسلطنت گولکنده تشریف برده شاه مرزا را که باعث نهضت بود معتقد گردانید و بعد از چند گاه
از سر گناه او درگذشته حکم فرمود که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن
مالوف بود روانه سازند و شاه مرزا در کشتی بیمار شده پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد و مصطفی خان
در حوالی حسن آباد اقامت نموده بسیاری از مضافات آنرا متصرف گشت و چون این خبر به بیجاپور رسید دلاور خان
حبشی سرلشکر شده با سپاه بسیار بمقابله و مقاتله او شتافت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شده مصطفی خان
منکسر و منهزم و خسته و بدحال علوریزخود را بمشقت فراوان بسرحد گنک رسانید و قریب یکصد و بیست فیل
قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت بتصرف عادلشاهیان درآمد و نیز صاحب تاریخ نوشته می گوید که از ان
تاریخ تا حال که قریب بست و هشت سال است میان عادلشاه و قطب شاه ابواب کدورت و مخالفت
مسدود گشته طریق مصادقت و موافقت مسلوک است و خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بعد مراجعت
ازین سفر بدارالسلطنت گولکنده بعیش و عشرت مایل گردیده به سیر و شکار اشتغال ورزید ذکر محاربه
امیر زنبل با تفاق بعضی سرداران نظام شاهی با سرداران عادلشاهی بموجب نوشته
صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیر زنبل استرآبادی در اواخر ایام سلطنت شاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه
حسب الحکم ولایت کاکن وغیره بتصرف درآورده امداد لشکر فیروزی اثر که متوجه بلاد بیجاپور بعزم محاربه
بود بارسال نقد و غله می نموده در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان اختصاص یافته بعضی از پرگنات
و قصبات سرحد را تسخیر نموده علم اقتدار برافراشت دلاور خان حبشی که از امرای عادلشاهی بخرد و هوشمندی

ممتاز

معتمار زمان بود در کن دولت عادل شاه رانی الجمله استخلاصی داده و همت بر استخلاص آن ولایت گماشته و
بست هزار سوار را شتابی و عین الملک و انکس خانرا که موازی ده هزار سوار داشتند و ما ورای ایشان سرداران دیگر را
همراه کرده بمحاربه آن سید ذوالاقتدار متوجه گردید و چون از قدیم الایام میان دودمان نظام شاه و خسروزمان رابطه
اتحاد و وداد مستحکم بود منهیان اخبار پیش از توجه دلاورخان حبشی حقیقت حال را بمسامع اجلال مرتضی نظام شاه
رسانیدند مرتضی نظام شاه مرزا یادگار و رستم خان و شمشیر خان را با دوسه هزار سوار بامداد سپاه منصور فرستاد
و پیش از رسیدن دلاورخان به لشکر منصور پیوستند و از آنجانب دلاورخان از روی غرور طی مراحل نموده
در دو کروهی لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید دلیران جانبین هر روز در معرکه ستیز داد دلاوری میدادند
اما لشکر عادل شاه با وجود کثرت از بیم حسام خون آشام بهادران لشکر منصور صف آرای قتال نمی گردیدند
تا اینکه جماعه برکیان از امتداد ایام جنگ تنگ آمده بی اطلاع دلاورخان با موازی ده هزار مادیان سوار باطراف
لشکر منصور آمده آتش قتال را افروختند و رحیم داد پنهان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران بفرموده سپه سالار
رایت محاربه برافراختند و جمعی از برکیان را بضرب تیغ ابدار از پا درآورده منهزم ساختند و تا کنار لشکر
دلاورخان تعاقب نموده جمعی را دستگیر کرده مراجعت نمودند دلاورخان چون بر هزیمت برکیان اطلاع یافت
لاعلاج صف آرا گردیده بمعرکه کارزار شتافت و از وقت طلوع آفتاب نائره قتال ملتهب شده هر لحظه مشتعلتر
گشته تا قریب زوال فرو ننشست و از جلهای علیخان و طاهر محمد خان پنهان میمنه لشکر اعدا که بوجود انکس خان
قایم بود تمرلرل گشت و از صدمات کوه شکوه صلابتخان میسره مخالفان متفرق شده مجموع سپاه عادل شاه
هزیمت یافت و از سپاه منصور بعضی تعاقب نمودند و برخی باخذ غنایم مشغول گشتند و بعد از ساعتی صورت
عجیب و حالتی غریب رو نمود و بیانش آنکه دلاورخان که با دوسه هزار سوار در یکجانب منتظر وقت ایستاده بود

چون مشاهده نمود که تمام لشکر متفرق شده اکثر باحد غنایم مشغول اند و بعضی راه تعاقب پیش گرفته و میرزا نبیل و
مرزا یادگار و شیرخان با معدودی در معرکه که رایت نصرت برافراخته اند فرصت غنیمت دانسته روز به پسر سالار
لشکر منصور آورد میرزا نبیل و مرزا یادگار با جمعیت قلیل پای ثبات استوار داشته بمقام مدافعه درآمدند
اما چون سیلاب حادثه بنوعی طغیان ننموده بود که بدستیاری کوشش نجات توان یافت لاعلاج دست و پا زده
خود را به یکسو کشیدند دلاورخان چند زنجیر فیل بدست آورد و لشکر مانش تاخت و تاراج بنگاه روا آوردند و صلابتخان
و بعضی دیگر از امرا که تعاقب لشکر عادلشاه نموده بودند چون مراجعت کردند از سپه سالار و لشکر خود اثری ندیدند
صلابتخان فرار را عار دانسته با وجود قلت انصار و کثرت اعدار و بدشمنان آورده بجنگ درپیوست و تا رمقی
از جان داشت دست از جنگ باز نداشت اعدا بمشاهده جرات و دلاوری او دست از تاخت و تاراج
بنگاه باز داشته سر خویش گرفتند و چون این خبر به خسرو زمان رسید امیر زنبیل را با سپاه بدرگاه طلبداشته هر کدام
در آن معرکه که رایت نیکنامی برافراخته بود بنوازش شاهانه سرفراز فرمود و هر که به بددلی موسوم گشته بود
او را به عضب سلطانی گرفتار نمود **فصل دوم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آخر و کیفیت بنا**
بوقوع پیوست ذکر مخالفت علیخان لر و نامزد گردیدن امرا و خوانین بدفع او و نصرت یافتن
بر او صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علیخان لر را شهریار مغفور بواسطه شجاعت و جلادت که از و در معرکه
کارزار بظهور رسیده بود از مرتبه سلحداری بپایه سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک نایبی سرفراز
فرموده بمحافظت ولایت مرتضی نگر فرستاد و را یراو بر همن حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود در داون جا گیر مرحمت
اهمال ورزیده اعتنا بحال او حسب دلخواه ننمود علیخان غبار خاطر بهم رسانیده با جمعی از اشرار کفار مرای بیگانگی
ملاقات نموده تسخیر ولایت مرتضی نگر را در نظرش سهل و آسان وانمود و موانعی که در پیاده و سوار بسردار

مرا

میکرتیا دامادِ رای مذکور و پنجاه زنجیر فیل همراه کرده بطرف کوندیر توجه نمود رای را وارِ استماعِ این خبر سر دار
آنطرف را فراهم آورده بعزمِ محاربه باستقبال شتافت و در وقتیکه کفار قلعه را محاصره نموده کار
بر اهلِ قلعه تنگ ساخته بودند مجاهدانِ اسلام بر سرِ ایشان رسیده بجنگ در پیوستند و کفار را هزیمت داده
و تعاقب نموده هزار پیاده بقتل رسانیده چهار زنجیر فیل و نقاره بدست در آوردند و علیخان و میکرتیا و
نموده خود را به پنجاکر رسانیدند و بعد ازین رای پنجاکر گوش بفرمانِ انکا و نعمت نکرده و چون اوراز امدادِ کهزه
مایوس شد قومی از اهلِ شرک و فساد را کرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان بجاه قلعه کندرک
مشغول بود عازمِ ولایتِ مرتضی نگر گشته آتشِ بیداد در آن بلاد برافروخت و بعد از آن چون خسرو زمان از انجا
آگهی یافت همتِ شاهانه بدفعِ او گماشته جمعی از دلیرانِ کار آزموده را به سرداریِ رحیم داد و طاهر محمد خان
پنهان بطرفِ مرتضی نگر نامزد فرمود و سپاهِ منصور یکماهه راه را بهشت روز طی نموده چون بموضع نندکانون رسیدند
و شنیدند که انکا و نعمت بولایت کوندیلی در آمده بندکانِ خدا را تشویش بسیار میرساند بهرِ دفعِ او بدانصوب
متوجه شدند و از استماعِ خبر توجهِ ایشان با جمعی از شیاطین روبادی فرار آورد و ایشان تعاقب نمودند
او قلعه او نکی را بمردانِ کار دان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت دلیرانِ اسلام آن قلعه را تبائید
ایزدی مفتوح ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته بقصدِ کرشن او بکوه و بیشه در آمدند کفار که
در کمین گاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده بهادرانِ اسلام را در میان گرفتند و چون دلیرانِ نامدار متجمع بودند
دلاورانه از پی یکدیگر شتاب میرفتند خانچه رحیم داد با اکثر دلاوران از آن ورطه گذشته بود و طاهر محمد خان
با معدودی در عقب مانده از ارباب ضلال که در کمین بودند آثارِ شجاعت بظهور رسانیده نهایتِ سعی و کوشش
نمودند اما بنا بر نا مساعدتِ تقدیر هزیمت یافتند و هزار نفر اسیر گردیدند و هزار قتیل و درین اثنا افضل خان حواله دار

در موضع سنتر اول با هزار سوار به لشکر ظفر اثر پیوست و علیخان از استماع خبر تسخیر قلعه و قتل و اسیر کشتن
پیادها بجانب بندر نظام پتن فرار نمود و جمعی از سوداگران را که ساکن و متوطن آنجا بودند گرفته از نقد و جنس
انچه در تصرف آن بیچارگان بود برجر بستند در آنحال جاسوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم داد و طاهر محمد خان
در جستجویت پویان اند و کشور خان متصل بدروازه قلعه مرتضی نگر فرود آمده نخواب غفلت و مستی افتاده است
علیخان فرصت غنیمت دانسته به ایلغار بر سر کشور خان تاخت و تمام بنه و لشکر را غارت نمود چون
افضل خان تمام مردم خود را بهمراهی رحیم داد در تعاقب مخالفان روانه نموده خود با مدک مردم غافل از مکر دشمن
نشسته بود علیخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده
بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد و طاهر محمد خان از استماع این خبر سر راه بر آن مخذول گرفتند و چون آن اجل گرفته
و ابتاعش کرد اب بلا را بر خود محیط یافتند بگمان آنکه شاید بدستیاری تهور خود را بساحل مراد رسانند قدم
ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند و فدای وار بجنگ و جدال در پیوستند آخر الامر شامت کفران نعمت
علیخان و مقربان او گریبانگیر شده بعضی از سپاهش قتیل و برخی اسیر گردیدند و سر پرسودای علیخان را عبرتاً
للناظرین بهر دیار گردانیدند و بعد ازین فتح سرداران با دلاوران که بپایه سریر رسیدند رحیم داد بخطاب
علیخانی و هریک از سرداران و بهادران دیگر با ضافه منصب و زیادتی مشاهره و اعتبار یافتند ذکر
منتظم کشتن در شاهوار درج سیادت و عصمت بنت امیر شاه میر در سلک
ازدواج ملک گشور گیر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون خسرو زمان از سفر نلدرک مراجعت نموده
بدار السلطنت رسید خاطر مبارک بمنطوق تناکحوا تناسلوا راغب باز دواج گردید و همای التفات
بر فرق مخدرات عفت بنت امیر شاه میر سیادت مرتبت پرتو انداز شد بنابرین فرمان

فاجر

واجب الاذعان بتهیهٔ اسباب میزبانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شرف صدور یافت نظم غلامان شایسته
کاردان به بستند بر رسم خدمت میان یکی جشن شاهانه آراستند که بود اندران هرچه میخواستند و تا یکماه
علی الاتصال لوازم شادمانی و مراسم میزبانی بجا آوردند و درین هنگام فرح انجام منجمان دقایق شناس ساعتی که
شایسته عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده اصحاب علم و فضل در درج عصمت و سیادت را در سلک ازدواج
کوهر معدن سلطنت کشیدند و بعد از اتمام آن جشن سعادت فرجام خسرو زمان دست دریا نوال ببذل اموال گشاده اکابر
و اعیان و سایر خدم و حشم را بانعام موفور سرفراز و مسرور گردانید و مقربان را به تشریفات شاهانه و مناصب
ارجمند پایه بلند رسانید ذکر آمدن خواجه شیرازی المخاطب بملک التجار با جمعی از مردم اعیان
اخیار از جانب سلطان عالیجاه ابراهیم عادلشاه بجهت تهنیت مواصلت چون دلاورخان امور سلطنت
ابراهیم عادلشاه را فی الجمله رونقی داده و تمام ملک و مال در قبضهٔ اقتدار خود درآورده خواست که از دغدغهٔ مخالفت
نظام شاه مطمئن خاطر بوده بفراغ بال روزگار گذراند صلاح در آن دید که رکن دولت عادلشاهی را بخویشی و مواصلت
شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد بنابرین در سنه ۹۹۳ خمس و تسعین و تسعمایه خواجه علی ملک تجار را
با جمعی از مردم اعیان بیجاپور مع تحف و هدایای موفور جهت تهنیت مواصلت بجانب دارالسلطنت گولکنده روانه
نمود چون ملک التجار بشرف ملازمت خسرو زمان مشرف گردید بعد تصفیهٔ شاه راه محبت از خس و خاشاک
کدورت بمعاذیر دلپذیر مکنون ضمیر ابراهیم عادلشاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسمع رضا اصغا فرمود
و چنان مقرر شد که عالیحضرت ابراهیم عادلشاه با شوکت و حشمت تمام لدرک توجه نماید و از نجانب امرا و
ارکان دولت با لکی مهد علیا ملکهٔ جهان خواهر عفیفهٔ خسرو زمان را با تجمل و استعداد طوی و میزبانی بجانب بلدهٔ
برده رسوم مواصلت بجا آورند ملک التجار بعد از حصول مقصود متوجه بیجاپور گردید و در نجانب وکلای درگاه

بسامان و سرانجام میسر بانی پرداختند و بعد از اندک مدتی جمعی از اعیان بیجاپور معروض داشتند که ابراهیم عادلشاه
تا بنلدرگ رسیده صلای عیش و شادمانی در داده است خسرو زمان بسیادت پناه امیر نظیل المخاطب
به مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان دبیر را همراه پالکی عفیفهٔ زمان ملکهٔ جهان
بجانب نلدرگ روانه گردانید و بقول صاحب تاریخ فرشته ابراهیم عادلشاه تا بنلدرگ متوجه نشده بود دل عیان
بیجاپور لوازم جشن و طوی بجا آورده پالکی ملکهٔ جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجاپور بردند بهر صورت چون
بشارت مقدم ملکهٔ جهان بابراهیم عادلشاه رسید نقربان خود را به استقبال روانه ساخت و به تهیهٔ اسباب
سرور و انبساط پرداخت و تا مدت یکماه لوازم جشن و شادمانی و مراسم ضیافت و میزبانی هر روز در تضاعف
و ازدیاد بود و بالجمله چون اسباب عیش و طرب ساخته و پرداخته شد و انامیان اسطرلاب فلکی و دقیقه شناسان
تقویم آسمانی ساعتی اسعد جهت عقد مواصلت اختیار نمودند و علمای شریعت در آن ساعت عقد مواصلت بستند
و بعد اتمام ایام جشن و طوی امرا و اعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز گشته بحضور خداوند خویش شتافتند
ذکر بنای دار السلطنت حیدرآباد آورده اند تا سال دهم از جلوس میمنت مانوس خسرو زمان حصار
قلعه گولکنده که در آن چهل هزار سوار میکشید پایتخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و ازدحام
مردم هوای آنجا تغیر یافته بفساد گرائید و موجب ابتلای مردم بآلام و اسقام گردید و نیز شهر گولکنده فراخور
جاه و منزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی مآثر مایل بآن شد که شهر دیگر احداث فرماید که در لطافت و
وسعت ثانی اثنین جنت الماوی باشد اتفاقاً در اثنای این فکر و خیال برای شکار سوار شد و بجهت تجسس
صید در هر چمنی صبا کردار طوف می کرد که ناگاه در اثنای سیر کنار میمنت اثر بصحرائی افتاد که در وسعت و فضارت
و صفا و لطافت رشک فلک خضر و فردوس برین بود و باعتبار خوبی آب و هوا که با مسافر و مقیم سازگار باشد

خوشتر و پاکیزه زمین و درمیان آن مرغزار جنت آثار نهر آب چون چشمهٔ آب حیات روان و مانند سلسبیل بهشت
روح افزا و دلستان الغرض آن زمین که قریب سه چهار کروهی ارکو لکنده واقع خسرو زمان را خوش آمده بخاطر
انور گذرانید که برای بنای شهر مکانی بهتر و خوشتر ازین نخواهد بود پس منجمان دقایق شناس را طلب نموده فرمود
ساعتی که شایسته بنای شهر باشد اختیار نمایند منجمان دهندسان حسب الحکم ساعتی بغایت نیک استخراج
نموده و طرحان و معماران در آن ساعت مسعود صورت شهری مشتمل بر چهار بازار وسیع و چهار طاقهای
رفیع در هر بازاری چند چهار سو که بهندی چوراهه گویند متساوی الاضلاع و سوای آن بازارهای دیگر و در اکثر بازارها
در دو طرف جداول آب روان و بر کنار جداول درختان سایه دار و دکاکین چهارده هزار گفته اند و در پیش هر دکان
ایوانی و ما ورای این از محلّه ها و حمام ها و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و مهمانخانها دوازده هزار مکان بر لوح مهارت
کشیدند و جانب شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عالی و قصرهای رفیع نمودار گردانیدند
و در احسن ساعات و امیمن اوقات بنای این شهر فرخنده اثر نهاده مجموع عمارات کوچه و بازار و غیره را
از سنگ و آهک بتکلف هرچه تمامتر برآورده و منازل پادشاهی بنوعی ساختند که مسافران اقالیم سبعه
نظیر آن در هیچ ملک نشان نمیدهند بالجمله چون خسرو زمان چنان شهر را که در تمام مملکت هندوستان
شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار مطبوعیت عدیل ندارد طرح افکند و از آنکه پادشاه در آن ایام زنی
بهاک متی نام بتعلق خاطر داشت چنانچه هزار سوار ملازم او کرده اند تا همچو امرای کبار بدربار آمد و شد مینموده باشد
لهذا نخست آنرا به بهاک نگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود کرده اند و بعد چندی که بهاک متی اندیمان
درگذشت متبنّه شده تبدیل آن نام بحیدرآباد نمود لیکن مدتها بر السنهٔ خلایق نام نخستین جاری ماند شرقی این شهر
سرکار بهونگیر است و شمالی میدک و غربی سرکار مظفرنگر محمدآباد بیدر جنوبی سرکار کولکنده که قلعه کوهی است

دار کوهچه که شهر قدیمه قلعه مذکور واقع شده رودی برآمده شمالی میرود و بارود دایسی که منبع کوههای پائگل است
پیوسته از غربی بلده حیدرآباد شمالی آن شده شرقی میرود و شمال رویه قلعه گولکنده کوهی است که از آن
رود موسی شرقی برآمده قریب بلده حیدرآباد نزدیک قلعه گولکنده برود دایسی پیوسته شمالی شهر حیدرآباد
شده شرقی میرود و در سرکار اعلی به کشنا و بهیمرا وغیره می پیوندد و شهر حیدرآباد بیمن اقبال خداوندگاران
در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه مسافران و حاجتمندان و مسکن و مامن اکابر و اعیان گشت و ارکان
دولت و اعیان حضرت منازل و مساکن بهشت آئین بنا نموده در اندک زمان باتمام رسانیدند و معموری آن
بدرجه رسید که ساحت کوه و دشت بسمت تضایق پذیرفت و از دارالسلطنت حیدرآباد تا قصبه نرکهیره و
ابراهیم پتن و بهونگیر و پنچرو و چهار جهت بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع فضای دشت و صحرا باغ و بستان شد
و از کثرت معموری سوادش هر ساله مبلغ چهار لک هون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه ها
و قصبات حوالی آن بخزانه عامره واصل می گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام
غربا و سادات و علمای ذوی الاعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه
معموری آن شهر روز بروز در تزاید و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت در نکوئی
یابی تو در آن هر انچه جوئی گر پیر بدیدنش شتابد ز و عمر گذشته باز یابد ز و هر چه بنکوست کم نیابی یابی همه چیز
و غم نیابی رونق پذیرفت مخفی نماند که حیدرآباد را حصاری که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه نبود
از جهت مکرر دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین بوضوح خواهد پیوست و چون مبارز خان صوبدار
حیدرآباد گردید بجهت صیانت از دست اندازغنیم در شهر حیدرآباد که تخمیناً پنج کروه است طرح شهر پناه انداخت
و ثلثی تیار نشده بود که اجلش فرصت نداد و در مصاف نواب مغفرت مآب آصفجاه مقتول شد بعد ازان

تتمه آن حصار بحکم نواب اصفجاه مرتب گشت ذکر تعمیر مسجد و حمام و چهار مینار و دارالشفا

و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون خسرو زمان را همیشه نظر بترویج

و رفاهیت خاص و عام بود بفرمود تا در جمیع قری و قصبات ممالک محروسه مساجد بنا نموده فرش و روشنی و

خادم و موذن متعین گردانیدند و در بلده طیبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام

اینچنین مسجد نظر درنیامده و در جنب آن حمام مرتب نمودند و دران حمام از سنگ کار فیض آثار لنگهای لطیف و

کیسه های نظیف جهت صادر و وارد و دلاکان چرب دست برای خدمت مقرر گشت و قریب بوسط شهر

چهار طاق در نهایت ارتفاع از سنگها تراشیده و در غایت تکلف پرداخته سقف آنرا گنبد آسا به سنگ و گچ

بستند و بر چهار گوشه آن چهار مینار نهایت محکم و مرتفع و مدور آن چهار مینار حجره ها جهت سکونت طلبه علم

و در وسط آن حوضی با فواره بزرگ و در برابر هر طاقی راسته بازاری طویل و عریض ساخته شد و ماورای آن تعمیر

دارالشفای و حمامی قریب بآن پرداخته شد و در مدرسه علما و طلبا جهت افاده و استفاده و در دارالشفا

اطبا با جمیع ما یحتاج ایشان برای معالجه بیماران مقرر شدند و هر کدام را وظیفه از سرکار فیض مدار معین شد تا

فارغ البال و مرفه الحال بکار خود مشغول باشند صفت درگاه کیوان رفعت خاقان زمان و بیان

محلهای دیگر که جای خدمت ملازمان درگاه است چون بمن چنین خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد

حیدرآباد با تمام رسید بنایان و معماران ندرت کار حسب الحکم شهریار درگاه والا در فضای وسیع که طول و عرض

آن موازی هزار ذرع بود قرار داده و در اطراف آن فصیلها و ایوانهای عالی و در هر ضلعی طاقی در نهایت

ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازه دولتخانه و بالای آن عمارتی رفیع و در دو بازوی آن دروازه دو

غار هر یک در طول بیست ذرع و در عرض پنج ذرع و بر بالای آن تخته سنگی بطول دوازده ذرع نصب کرده ترتیب

نمودند و بالای طاقیکه در مقابل دروازهٔ دولتخانه واقعست عمارتی منیع جهت نقارخانه ساختند و حسب الحکم چنان
مقرر شد که هر بامداد امرا و خوانین و سرداران و نامکواریان با پیاده و احشام حوق حوق با فیلان آراسته
بشوکت تمام جهت مجرا و سلام روبیارگاه فلک اشتباه آورند و چون بدر دولتسرا رسند حشم و خدم را
جابجا گذاشته فرداً فرداً و وحیداً بار یاب حضور گردند و دایم الاوقات چند فیل کوه پیکر در دو طرف درگاه بگذارند
و سوازی هزار پیاده از دو جانب صف کشیده و از بندگان خاص و دو نفر خبشی با هزار نفر از دلیران دایم الاوقات
در صفّه و ایوان متصل بدر دولت سرا جهت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه فضای وسیع واقع
که در جانب جنوبش دفتر خانهٔ پادشاهی و در جانب غربی جامدارخانه و بعضی کارخانهای عامره و بجانب
شمال دروازهٔ دویم دولتسرا واقع که در فضای آن چهار صفّه وسیع بجهة مقام جمعی از شکریان و حوالدران
و فیل سواران و سب نویسان ساخته شد و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی در درگاه پادشاهی محلهای رفیع
متعدد واقع یکی از آن بعد محل که صفّه و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندن محل که عمارت رفیع
دلکشا است دیگر گلکن محل که ایوانهای بارفعت و گوشکهای فرح افزا در آن ترتیب یافته و این هر سه محل
نشستگاه سلحداران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر صدر صفه که منازل باصفا و ایوانهای دلکشا است
مقام جمعی از سلحداران مقرب و مردم معتبر و نوکران قدیم دیگر مسجن محل که عمارت عالی باصفاست مسکن جمعی
از اعیان و اکابر و فضلا و در جانب شرقی این محل صفّه طولانی تخمیناً صد ذرع که برای نعمت خانه مترتب شده
و خوان الوان نعمت در آنجا کشیده می شد و هر روزه سوازی ده هزار کس از مجلسیان و سادات و علما و حوالدران
و سلحداران و غیرهم از آن خوان نعمت بهره یاب می گشتند تعریف داد محل و سبب بنا و وجه
تسمیه آن چون مشهور است که انوشیروان این کیقباد که اعدل اکاسره بود بخیال اینکه شاید مظلوم دل

طلا

نگار یا سایلی پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروض گرداند و بواسطه ممانعت حجاب نتواند که بمسامع اقبال
رساند زنجیری تعبیه نموده یکسر انرا در بیرون بارگاه مستحکم کرده سر دیگر را نزدیک بسر پر خود بسته بود تا هر گاه
دادی میخواست زنجیر را حرکت میداد و از تحرک آن انوشیروان بر وصول داد خواه آگاه گشته رسیدگی مینمود
خسرو زمان از غایت ترحمی که نسبت بعامه خلایق داشت معمار انرا فرمود عمارتی عالی که یکضلعش متصل میدان و بازار
باشد مشتمل بر چند طبقه و در هر طبقه گوشکهای عالی که از هر خانه و ایوان آن دروازها بجانب میدان و بازار گشوده
بود باتمام رسانند تا اگر مظلومی و حاجتمندی را احتیاجی روی نماید بپای قصر همایون رسیده بواسطه اکابر و اعیان
دربار زحمت پرده دار و دربان حال خویش معروض دارد پس حسب فرمان واجب الاذعان محل موصوف در غایت
ارتفاع و اعتلا و در پیش این قصر جنت سرشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع شصت در شصت در
در چهل ذرع صورت تعمیر یافت و چون علت عمارتی از تعمیرش وا درسی بود موسوم بدادمحل نمودند و خسرو زمان
اکثر اوقات در آن قصر ها بر مسند معدلت تکیه فرموده ابواب عدل و جود بر روی عامه خلایق می گشود ذکر توجه
رایات نصرت آیات بعزم جهاد با کفار بیچانگر و تسخیر قلعه موسلمورک و حصار بندان گلگور
صاحب تاریخ قطشاهی آورده که خسرو زمان بعد از فراغ از ضبط امور سلطنت و استرضای خاطر سپاه و رعیت
جهاد با کفار بیچانگر پیش نهاد همت عالی ساخت و بعد فراهم آوردن لشکر ظفر اثر بصوب کشور بیچانگر متوجه شد
و بعد از طی مسافت بر ظاهر قلعه موسلمورک موکب اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بحصانت قلعه مغرور گشته
راه تمرد پیش گرفتند و جمعی از قلعه بیرون آمده آتش جدال برافروختند مجاهدان اسلام حسب الحکم رایت نصرت
برافراشته و دست بتیغ و تیر و سنان برده ارباب کفر را منهزم ساخته خود را بپای حصار رسانیدند و بنا بر
خالی شدن باره و پای حصار از مردان جنگی دلیران دین از اطراف کمند ها بر کنگره ها انداخته بالای حصار رفته

قلعه را مفتوح کرده دست بقتل کفره کشودند و چون فریاد و فغان زن و مرد بمسامع اجلال رسید دریای
مرحمت شاهانه بتموّج درآمده بر بقیة السیف بخشایش فرمود و لاجرم بقیة السیف بآستان بوسی رسیده
در ربقهٔ اطاعت و فرمانبرداری درآمدند خسرو زمان قلعه را بیکی از معتمدان تفویض نموده جمعی از سرداران را
به سپه سالاری تلک امین المملک جهت تنبیه سم راج داماد رامراج و برنسم راج خواهر زاده او که از سرکشان
کفار بتهور ممتاز بودند و قلعهٔ نندیال و کلکور که نهایت مرتفع و اقعست در قبضهٔ تصرف خود داشتند نامزد نمود
عساکر منصور اتش بیداد در آندیار و بلاد او فروخته بسیاری از آن بیدینان را بقتل آورده آثار اقتدار بظهور رسانیدند
و متعاقب خسرو زمان رایت کشورکشائی افراخته عنان عزیمت بصوب تسخیر آن دو قلعه معطوف گردانید
سرداران کفار از سطوت وصولت سپاه لشکر فیروزی خائف و هراسان کشته زبان بعذر کشوده طالب امان
گشتند و فرمان بر دارای و مالگذاری را وسیلهٔ نجات ساخته مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند
بعد ازآن جمعی از امرا و خوانین حسب الحکم ماطراف روان گشته و اتش نهب و غارت در دیار کفار زده بسیاری
از مشرکین را قتیل و زن و فرزند انجماعت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران و متقدمان و مانکیوار یان الولایت
از توجه لشکر ظفر اثر آگاهی یافتند آنکه بهرهٔ از خرد داشت روی التجا بدرگاه شاه گیتی پناه آورد و هر که از جلیه
خودعاری بود راه تمرّد پیش گرفته سر بباد فنا داد و رای جنگل موری و چودهری جرول و نندنات کوت و دول چنور
و کندی کوتی با مفاتیح قلعه و پیشکش بسیار بخدمت شاهانه مشرف آستان بوسی مشرف شدند و ماطراف
و نواحی جهت ضبط کارکنان روانه گشتند و رسوم کفره و ضلالت را منعدم ساخته آئین دین مبین آشکارا گردانیدند
ذکر نامزد گردیدن امین المملک با امرا و سپاه بجانب کندی کوته و توجه رایات عالیات
به تسخیر آن قلعه چون چندی از قلاع معظم و ولایات بیکانگر مفتوح شد خسرو زمان همت شاهانه بر استیصال

بقیهٔ سرکشان آنمملکت مصروف داشته ملک امین الملک را که میر جمله و صاحب اختیار بود با جمعی از خوانین
و سرداران به تنبیه رای کندی کوته نامزد فرمود امین الملک وغیره سرداران بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را
مضرب خیام ساخته روی توجه بتسخیر آن و تادیب مرتسم راج خواهرزاده را مراج آوردند و مجاهدان بموجب
حکم سرداران آتش جدال و قتال ملتهب ساخته وجمعی از دلیران کفار اطراف آنولایت را بقتل رسانیده
زن و فرزندان آنها را باسیری گرفته مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات بصوب قلعه مذکور
بحرکت آمد و چون حوالی آن قلعه محل نزول موکب اجلال گردید توپچیان حسب الحکم در برابر حصار توپها
نصب کرده بضرب توپ قیامت آشوب برج و بارهٔ حصار را درهم شکستند و بتخانه که بر بالای قلعه در
نهایت ارتفاع بود و از سالهای دراز ارباب ضلال در تعمیر آن کوشیده و پیکرهای از طلا ساخته و با انواع
جواهر تزئین داده در آن بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صدهزار کافر راه دور و دراز طی
نموده جهت طواف آن جماد آمده نذورات بسیار از زر و جواهر می آوردند از یمن اقبال خسروزمان بضرب
توپ حیدری بخاک راه یکسان گردید و مجاهدان دین همچو موج دریا در حرکت آمده روی تسخیر قلعه آوردند مرتسم راج
بمشاهدهٔ این حال و استماع خبر تسخیر دیگر قلاع آنسرزمین دست اعتذار در دامن استغاثه زده بپای عجز و
انکسار از حصار بیرون آمده بوسیلهٔ تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردید خسروزمان
از راه مرحمت بر عجز و زاری او ببخشید و حسب فرمان واجب الاذعان اهل اسلام معابد اصنام را
خراب ساخته بجای آن مساجد بنا نمودند آنگاه خسروزمان آن قلعه را بعمال زمان معتمد سپرده متوجه تسخیر قلاع
دیگر گردید دگر متوجه شدن خسروزمان بتسخیر قلعه پنکنده و بیان بعضی وقایع دیگر چون دینکت پتی راج
فرمانروای کشور پچانکر و جانشین را مراج ستمگر در مقام نقض عهد و میثاق که رایان پیشین را با سلاطین

قطبشا بیه بود در آمده از شهر بیجانگر پای عصا و بیرون نهاده قلعه پنکنده که نزدیک بولایت خسرو خان
بود مقر و موطن خود ساخته اثارت فتنه می نمود و بعضی از دیار سرحد را آسیبی میرسانید خسرو زمان بعزم استیصال او
بصوب قلعه مذکور متوجه گردید و ونکت پتی با وجود عدد و لشکر موفور در آن قلعه متحصن گشت و چون سپاه منصور
بدانجا رسید و در آن قلعه اسباب قلعه داری قلیل بود و ونکت پتی بمکر و حیله پیش آمده کوپراج تیما و پاوه ماچتی را که
پیشوا و رکن السلطنت و مقرب و معتمد او بودند با تحف و هدایای بسیار روانه خدمت شهریار گردانید و آن محللان
روبساط معلی آورده سر بر سنهم باد پانهاده بمکر و تزویر قبول فرمانبرداری و بندگی از جانب ونکت پتی عرض نمودند
و جهت تسلیم قلعه مهلت سه روز درخواست خسرو زمان بحکم مرحمت جبلی علمتش ونکت پتی را مقرون بامانت
گردانیده فرمود تا مجاهدان دست از محاصره باز داشتند کفار فرصت غنیمت دانسته آذوقه وغیره ما یحتاج صدری
را بقلعه کشیده اسباب قلعه داری را در مدت سه روز حسب دلخواه سامان دادند و جلد بوراو و دیگر سرداران
کفار با سی هزار پیاده و سوار و چهار هزار تفنگچی بامداد ونکت پتی آمده داخل قلعه شدند روز چهارم آثار تهور
ظاهر ساخته تخلف از قول خود نمود خسرو زمان چون بر حیله او آگاهی یافت سرداران را بافروختن آتش قتال
و تسخیر حصار مامور گردانید مقربان و دولتخواهان زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانیدند که چنین حصار متین را
برزم و پیکار گرفتن دشوار است بل متعذر و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم برشگال
نزدیک رسیده و بالفعل در لشکر منصور آذوقه رو بکمی آورده و در موسم برشگال رودها خاصه رود کشنا طغیان
خواهد کرد و راه آمد و شد مسدود گشته از هیچ جانب آذوقه بلشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الهی چندین سال
و بقاع سنجر اولیای دولت گردیده است ورای بیجانگر با آنچنان عظمت و شوکت از بیم حسام خون آشام
مجاهدان اسلام کشف وار سر در حصار کشیده و در کمینگاه مکر و فریب نشسته منتظر فرصت است صلاح دولت

دران است که قلاع و ولایاتیکه بحیز تسخیر درآمده بمردان کار و سرداران نامدار سپرده بستقر سریر سلطنت مراجعت
صورت ظهور گیرد خسرو زمان معروضات مقربان راکه عین صلاح و محض صواب بود بگوش قبول اصغا نموده
قلعه گندی کوته را به سنجر خان سرنوبت و موسلمورک را به اسیر راو و نندیال را بگلکپیراو و نایکواریان معتمد تفویض
نموده وحید رخان و خانخانان و ساباجی و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان درآنولایت گذاشته
بصوب دارالسلطنت حیدرآباد نهضت فرمود ذکر فرستادن ویکیت پتی رای بیجانگر لشکر بنجانب
مرتضی نگر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا مدفع مشرکان و نصرت یافتن برایشان
در وقتیکه خسرو زمان بتسخیر ولایت مشرکان متوجه شده بعضی از ولایت سرحد آنها را تایید یزدانی مفتوح گردانید
ویکیت پتی رای بیجانگر مستغرق بحر تفکر گشته بصوابدید دلتخواهان جمعی از دلیران را با پیاده و توپچی بسیار بامداد
کمالید راجه او دکیر فرستاد که باتفاق بولایت مرتضی نگر درآمده بهنگامه آرا شوند راجه مذکور او دایاس رای
داماد خود را با بست هزار پیاده و سوار بسرحد مملکت شهریار روانه نمود مشرکان تا بولایت مرتضی نگر درآمده
دقیقه از قتل و غارت فروگذاشت نکردند افضل خان که درآنوقت حواله دار و صاحب اختیار بود چون بر بیجانگر
اطلاع یافت جمعی از جاگیرداران آنحدود را فراهم آورده و بولایت او دکیر درآمده تمام مواضع و پرگنات را
از صدمه قهر زیر و زبر گردانید اودیاس رای از توجه افضل خان آگهی یافته رو بمحاربه آورد و وقت عصر اتفاق
مقابله افتاد و جنگ صعب بمیان آمد و نبا بر کثرت جمعیت کفار نزدیک بآن رسیده بود که چشم زخم عظیم
به لشکر اسلام رسد درین اثنا آردهاخان با پانصد سوار کماندار رسید مجاهدان باتفاق حمله بر کفار آورده
به نیش ناوک رگ جان مشرکان کشودند و دو سردار نامی را با سه هزار کافر شرارت شعار بقتل رسانیدند
و بقیه السیف ره نورد بادیه فرار گشته و غازیان غنیمت بسیار بدست آوردند ذکر آمدن ویکیت پتی

بعزم محاربهٔ امرا و خوانین خسروزمان و نامزد گردیدن رستم خان بمعاونت امرا و
رسیدن خبر رحیم بامسلامیان بسبب بددلی رستمخان چون خسروزمان چندی از قلاع
و ولایات بیجانگر متصرف نموده و بدلیران نامی سپرده چنانکه پیش ازین مذکور شد بمستقر سریر سلطنت بمعاودت
فرمود و ایام برشکال رسیده بسبب طغیان رود کشنا راه آمد و شد مسدود گردید و نیکنت پتی و صحت علیمت
دانسته بتیمراج و کانیک پتی و منوپراج را با خود متفق ساخته با یک لک پیاده و سوار بقصد محاربهٔ اسلامیان
متوجه گشته قلعه کندی کوته را که بحوالهٔ سنجرخان سرنوبت بود محاصره نمود تا اینکه کار بر محصوران تنگ
گردید درین اثنا مرتضی خان با مجاهدان دین کمر انتقام بمیان بسته و بولایت بیجانگر درآمده آتش قهر در
اماکن و ساکن کفار انداخت و اکثر قصبات و پرگنات را خراب و ویران ساخت اتفاقاً گذر لشکر
اسلام بشهر کرناکه نهایت معمور بود افتاد و غارتیان آتش قهر در آن کفرآباد زده و اموال بدست آورده بتخانهٔ
عظیم را که در آنشهر بود زیر و زبر ساخته بسیاری از مشرکین را بقتل رسانیدند چون نیکنت پتی از بیحالی
آگاه گردید عرق حمیت جاهلیت او بحرکت آمده تیمراج و منوپراج را با ده هزار سوار بمحاربهٔ مرتضی خان فرستاد
بعد رسیدن کفار مقابل لشکر منصور محاربه در غایت صعوبت دست داد آخرالامر ارباب ضلال روبوادی
فرار آوردند و اسلامیان بتائید ایزد متعال مظفر و منصور گشته حقیقت حال مفصلاً معروض درگاه گردانیدند
نظم چو ار دشمنان آگهی یافت شاه کرائید رایش بضبط سپاه بیاراست لشکر باین و ساز همه جنگ
جویان و دشمن گداز در آنحال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمد نگر بقول آمده بود
بموقف عرض رسانید که اگر رضای اشرف باشد بنده بدیخدمت قیام نماید چون در ادای این خدمت مبالغه
بسیار کرد در همان مجلس بتشریفات شاهانه و کمر مرصع سرفراز گردیده با عضنفر خان سرنوبت و پنجهزار سوار بجهت

دفع کفار و امداد امرای نامدار نامزد شد و بعد از کشتن مرتضی خان با هم در باب جنگ مشاورت نمودند
مرتضی خان که از طریق جنگ با سرکشان واقف بود و بهر طوریکه مناسب میدانست جدال و قتال با کفار نموده
محافظت قلعه و ولایات می نمود گفت که جنگ مصاف با کفار که جمعیت فراوان دارند بهیچوجه صلاح وقت
نیست بل صلاح در آنست که شما جانبی و من با سرداران از جانب دیگر بولایت بیجانگر درآمده و آتش نهب و
غارت در آن بلاد افروخته نگذاریم که غله بلشکر ارباب ضلالت برسد و شبیخونها پیاپی بلشکر ایشان
زده طرق تردد مسدود گردانیم بحیثیکه اعدا ببنگ آمده عنان یکران عزیمت بصوب مراجعت معطوف
گردانند رستم خان بغرور دلاوری خود جواب داد که حالا که سپه سالاری لشکر بمن تعلق دارد تو بحال خود
باش و بدانچه میفرمایم عمل کن مرتضی خان از جواب آزرده خاطر گشته دفع کفار برای او بار گذاشت و شرایط
حزم از دست داده بعزم محاربه از رودی که فیمابین عسکرین حایل بود عبور نموده در میدانیکه کل ولای
بسیار داشت آتش قتال برافروخت کفار سحر نموده کاو زرد را بکوه ماکون رنگها آراسته و طلسمها بر بدن و
شاخش نقش کرده در اثنای محاربه بجانب لشکر اسلام رها نمودند بمجرد دیدن آن کاو رستم خان را حال دگرگون شد
و گریز بر ستیز برگزیده سلمانا نزد بست کفار بگذاشت سواران در میان کل ولای گرفتار گردیدند و پیاده های کفار
از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زین بر زمین می انداختند مرتضی خان از عار فرار پای ثبات استوار
نموده خود را با جمعی از دلیران بر قلب لشکر دشمن زده جمعیت اعدا متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب
بلاها رهائی داده ناچار بضرورت از معرکه ستیز بیرون آمد و تمام خیمه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت چون
این خبر بمسامع اجلال رسید فرمان همایون بنام مرتضی خان و غیره سرداران شرف نفاذ یافت که رستم خان را
بواسطه تقصیری که از و بظهور رسیده بنهایت پیچ متی از سر حد اخراج نمایند حسب الحکم محل دار پادشاهی نزد سیحان

رفته وعارض او را بسرخی وسفیداب آرایش داده ولباس زنانه پوشانیده از سرحد ممالک محروسه اخراج نمود
ومرتضی خان ودلیران دیگر را که آثار مردانگی بظهور رسانیده بودند بتشریفات شاهانه سرفراز گردانید ذکر نامزد
گردیدن اعتبارخان وعلم خان وخانخانان وبهالیر اولبغ او تخریب بلاد
کفار پچانگر وبیان فتوحاتیکه مجاهدان منصور راروی نمود چون همیان اخبار کیفیت خدعه ومحاربه
ویکلت پتی با اسلامیان چنانکه مذکور شد بسامع اجلال رسانیدند احراز فضیلت جهاد وانکیزه همت عالی
خسروزمان گشته فرمان همایون بنام اعتبارخان یزدی که درآن هنگام حواله داری مرتضی نگر در عهده او بود
بود شرف نفاذ یافت که باتفاق علمخان وخانخانان وساباجی وبهالیر او وجمعی از سلاحداران غریب وترکمان
که جاگیر ایشان درآنولایت است متوجه تسخیر ولایات کفار گردند اعتبارخان حسب الحکم بامرا وخوانین تسخیر ولایات
دارالحرب پچانگر روآورده غارتیان بهره وقصبه که میرسیدند آتش نهب وغارت درآن میزدند وکفار خیم انجام
از بیم حسام خون آشام مجاهدان با اهل وعیال واموال پناه بتلل جبال وبیشها بردند وازاستماع خبر اقتدار اسلامیان
راجه قلعه او دگیر که از معظمات قلعه پچانگر است ونهایت مرتفع وشش فرسخ دورانست سوارنی پنجاه هزار پیاده
ودوسه هزار سوار وچند هزار تفنگچی وبانکاری گرد آورده ده هزار پیاده بانکاری از انجمعیت جدا کرده بارادهٔ شبخون
درنصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد چون بانکاریان آنجا رسیده وگرد لشکر بانها چیده خواستند که
سر دهند که ناگاه عنایت ایزدی شامل حال اسلامیان شد وقطرات باران زیران گردید انچنانکه آتش بیداد اصلا
افروخته نگردید ودلاوران اسلام که همچو بخت خسروزمان بیدار بودند همت بر دفع کفار گماشته اکثر انخلاعین را
بضرب تیغ وتبر باسفل السافلین فرستادند وچون معلوم سپه سالار لشکر منصور شد که پنجاه هزار کفار بعزم محاربه
مستعد گشته اند فی الفور علمخان وخانخانان وساباجی را با پنجهزار سوار وجمعی از سلاحداران مثل ابوالخیرخان

مهدی قلی بیک و اسکندر آقا و حسن خان فردوسی و کلب علی بیک بجهة تنبیه سپاه کفره نامزد کردند و بعد
ملاقات فتین آتش جدال و قتال ملتهب گردید و بسیاری از کفار بقتل رسیدند سردار کفار مشاهده مردانگی
غازیان اسلام دلاوران خود را دلداری نمود و مقرر نمود که از اطراف ندای وا ربکر شنند کفار چون از
چهار سو محیط لشکر اسلام گشته بضرب نیزه و تفنگ بسیاری از دلیران را مجروح میساختند و بهادران
پای ثبات ورزیده داد مردانگی میدادند سپه سالار لشکر اسلام از استماع انخبر با تقیه سپاه بسرعت
هرچه تمامتر بامداد لشکر ظفر اثر توجه نمود و بمجرد رسیدن تیغ در عبدهٔ اوثان نهاده جمعی کثیر را از پا درآورد
کفار هراسان گشته راه فرار پیش گرفتند و موازی سه چهار هزار کافر واصل جهنم شدند و غنایم بسیار
بدست اولیای دولت قاهره درآمد و سرداران اسلام یکماهه راه از سرحد ممالک محروسه تا شهر
کالپی که از بلاد معظم هیچانگر بکثرت معموری امتیاز تمام داشت رفته تمام ولایات را بآتش قهر سوخته
و چند هزار کافر را از پا درآورده و آن شهر و بتخانهای قدیم را بازمین یکسان ساخته دوستکام معاودت
نمودند و علم اقتدار اسلامیان آنچنان برافراخته شد که احدی یارای آن نبود که سر راه بر سپاه اسلام گیرد
و اراده ستیز نماید و بعد از آن چند سال علی الاتصال بهمین منوال اسلامیان بولایت دارالحرب هیچانگر درآمده
دقیقهٔ از قتل و غارت نامرعی نگذاشته کامیاب مرجعت مینمودند ذکر مخالفت علیخان و خانخانان
و بهالیرا و بعضی سرداران در جانب مرتضی نگر و نامزد گردیدن ملک امین بآنملک بجهة
دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن برایشان بعد چندی که اعتبار خان کفار هیچانگر را
کوشمال بسزا داده مرتضی نگر را از دست کفار ماون کسر کرد اند عریضه بدرگاه والا فرستاد که علیخان پهان
و خانخانان و سایر و بهالیرا و قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده متوسل برای هیچانگر گشته اند و حقوق

نعمت وایادی منت خسرو زمانرا بطاق نسیان نهاده منسته وآشوب در بلاد مرتضی نکر برپا کرده اند وسلوک در بادیه غوایت اینکه ملک این الملک میر جمله جمعی از مخلدارن را بجهت تحصیل بعضی مال دیوانی که در ولایت وجاگیر امرا وسرداران باقی بود تعیین نمود مخلدار بطلب زر آمده تشدد بسیار کرد علیخان و بهالیرا و باعث فتنه وفساد شده باقی سرداران را با خود متفق ساختند وهوای سروری در دماغ بیمغزشان راه یافته با تفاق دست تخریب بلاد کشوده در صدد قتل وقید بنده کردیدند کمترین درکاه لاعلاج بمقام دفع درآمده صف آرای قتال کشت ودر عین کرمی هنکامه کارزار جمعی از سلاحداران ولشکریان از قوم پتهان وغیره ره نورد بیوفائی ونافرمانی کشته بمخالفان در پیوستند وچون اکثر سپاه رو بفرار آورد از تیزوآویز عاجز کشته لاعلاج از آن مهلکه جانستان خود را بکران کشیده حقیقت حال معروض پایه سریر کردانیدند چون بعد اطلاع بر مضمون همت بر دفع شر مفسدان کماشته باحضار سپاه فرمان داد وبعد تهیه اسباب محاربه ارکان دولت را بحضور طلب نموده کیفیت بیوفائی سرداران تقریر فرمود ملک این الملک که در آن اوان مهمات سلطنت برای او مفوض بود وخلاف امر العلیت فرستادن او مخلدار را بجهت طلب زر بظهور رسیده زمین ادب را بوسه داد وعرض نمود که اگر فرمان همایون باشد بنده درکاه بدینخدمت کمر بسته حرام خوار از اکوشمال بسزا داده چون اورا به تشریفات شاهانه سرفراز کردانیده باده هزار سوار بجانب مرتضی نکر روانه فرمود وچون این الملک راهی کشت بهر قصبه ودیه که رسید دزدان وفتنه انکیز انرا بعقوبت کوناکون بقتل رسانید وچون وارد سرحد مرتضی نکر شد چودهری وتقدمان مخالف وهراسان کشته بخدمتش حاضر شدند آنهائیکه باعث فتنه وفساد بودند مثل کمللیند چودهری مرتضی نکر بمجرد رسیدن اشارا بردار سیاست کشید وسرداران حرام خوار مثل علیخان وفاخانان وسایر

وبعد از او

بهالیرا و از استماع خبر توجه و غضب این ملک غرین بحر ندامت کشید با آنکه هفت هزار سوار و ده هزار
پیاده همراه داشتند و قلعه اوکنی را باسباب قلعه گیری استحکام تمام داده بودند پای ثبات شان متزلزل
گردیده تمام اسباب و اموال را گذاشته رو بولایت پیچانکر آوردند و شامت کفران نعمت را پیچانکر
نیز متوجه احوال ایشان نگشته بخواری و هلاکت گرفتار گردیدند و این ملک در تعاقب متمردان بولایت پیچانکر
درآمده و اماکن کفار را آماج قهر سوخته و بسیاری از مشرکین را قتیل و اسیر ساخته بفتح و فیروزی مراجعت نمود
و در سر حد مرتضی نگر جمعی را که با مخالفین عقد موافقت بسته بودند جزا و سزا داده موازی دو ولایت نصرآباد
و مانکوآریان را بقتل رسانید و معاملات مرتضی نگر فصل نموده متوجه درگاه والا گردید و تحف و هدایای بسیار
که از مال کفار بدست آورده بود از نظر انور گذرانیده پیشتر از پیشتر مشمول عواطف خسروانه گشت ذکر خروج
نمودن شخصی که خود را بفریب مشهور بشاهصاحب کرده بود در سرحد پیچانکر و
محاربه نمودن اعتبارخان با او و نصرت یافتن آورده اند که پادشاه مغفرت پناه
ابراهیم قطبشاه را فرزندی بود شاه صاحب نام که عفیفه را از خاندان شاه خلیل الله پیرزاده بیدر از نسل
شاه نعمت الله ولی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشید و بعد یکدو سال باجل طبیعی از جهان
درگذشت و بعد از رحلت آن شاهزاده حرم محترمش را حب التماس پدر او بجانب بیدر فرستادند و چون
مدت بیست سال برین بگذشت شخصی که در خورد سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود و بر جمیع خصوصیات
و حالات آن شاهزاده اطلاع داشت در شهر بیدر ظاهر شده دعوا نمود که من شاه صاحب ام و بفسون و فریب
الخیل شاه محب الله از راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آورده و پیرزادهای سخنان فریب آمیز او را باور
نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است ازین سبب در هر سری سودائی از راه یافته فتنه و غوغا

بلند گردید و چون جسر و زمان بر نیامد تا بعجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفات شاهزاده
مغفور بجهت تغسیل و تکفین حاضر بودند بحضور طلبیده استکشاف حال فرمود مجموع شهادت دادند که
در حضور ما بندگان شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیلهٔ آن مفسد در تاب شده مکتوبی بما نوشت
تمام در حبس آن مخیل بملک برید نوشت ملک برید بپاس خاطر خسرو زمان در مقام قید و حبس آن مخیل درآمد
پسرزادهای بیدر چون بر مقدمه آگهی یافتند فی الفور آن مخیل را روانهٔ سرحد ما کردانیدند و در آنجا جمعی از لشکر
او باش مثل خدابنده خان حبشی که صاحب شجاعت بود و خیرات خان ولد دلاور خان با جمعی از دلاوران
بدو پیوستند و بعد اجتماع دو سه هزار سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده در کنار کشا خیر سلطنت
و لوای حشمت برافراخت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امرا و سرداران را بخود دعوت نمود و تمام
نامکواران قلاع و بقاع ناهموار را مسالک گشته نقشه و آشوب در بلاد تلنگانه ظاهر ساخت و جمعی از امرای ما و نیز
بخفیه عرایض فرستاده اظهار اطاعت نمودند چون منهیان اخبار کیفیت حال بسامع اجلال رسانیدند
خسرو زمان جزا و سزای او را از واجبات دانسته ابتدا اعتبار خانرا با جمعی از دلیران بجهت محافظت سرحد
ولایت بجانب پانگل نامزد فرمود و او آن طرف آنجا ذول باستظهار جمعی از اوباش از رود کشنا عبور نموده
بولایت محروسه درآمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدمت خسرو زمان فرستاده استدعای چند نمود که
غیرت سلطنت تن در ذل اجابت آن ندهد و سمع عظمت از استماع آن استنکاف نماید خسرو زمان ازین
حرکات ناپسندیده غضبناک گردیده فی الفور جمعی از امرا و حواله داران مثل حسین معمور خان و عبد الکریم و غازی
و علی قلیخان و یکه تهمتخان و الله قلی پیک و بعضی از سلحدار را از جانب پانگل روانه فرمود و پیش از رسیدن
ایشان اعتبار خان چون مشاهده نمود که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند همت بر دفع آنها گماشته
از آن

از کثرت لشکر دشمن و قلت سپاه خود بمنطوق کریمه کم من فئة اصلا اندیشه را بخود راه نداده ۲۳۰
در برابر سپاه خصم صف آرا گردید و از آنجانب آنجمیل باشش هزار سوار آراسته در مقابل سپاه اعتبار جای
که زیاده از دو هزار سوار نبود صف کشیده نزدیک بغروب نائره قتال را مشتعل ساخت و دلیران چابکین
در میدان نبرد داد مردمی و مردانگی دادند اما آخر الامر با اقبال خسرو زمان خدا بنده خان حبشی اسیر سر پنجه تقدیر گردید
و بدین سبب جهان فراخ در چشم آن مغند تنگ تر از حلقه میم گشته با جمعی قلیل رو بوادی فرار آورده خود را
بقلعه سنبل رسانید و از پیم سپاه منصور از آن قلعه با چند نفر بجانب بیجاپور گریخته التجا بابراهیم عادلشاه برد
و من بعد خیال سلطنت را بخود راه نداد و گرد آمدن ملک دراج و لد بهائی بلند در بدرگاه والا
و بمنصب موروثی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت پیش گرفتن چون بهائی بلند را
گستکوته که پیوسته مطیع و منقاد و باج گذار و مشمول عواطف شاهی بود بمقتضای الهی با دیهیمان درگذشت
مرحمت شاهانه شاملحال فرزند او ملک دراج نام که دوازده ساله بود گشته فرمان همایون بنام امرا و اعیان
گستکوته شرف نفاذ یافت که حکومت آن بلاد بملک دراج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت او تخلف
نورزند چون امرا و سرداران اطاعت او نمودند در امر حکومت استقلال یافت با تحف و هدایای لایق
رو بدرگاه والا آورده بشرف آستان بوسی مشرف گشت و به تشریفات شاهانه و اسپان با زین زر
و کلاه و کمر و آفتاب گیر سرفراز گردیده بشوکت تمام مراجعت نموده و چون بگستکوته رسید نبا برا غوای دیدبادر
که از اقوام آن گمراه بود و در طریق شقاوت کشته دیوراج را که خویش او و مطیع و منقاد خسرو زمان بود تحریص
رسانیده و در ادای مال مقرری که از مدت سی سال پدر او بخزانه عامره میفرستاد عذر و تعلل نمود و تا استظهار
کوه و جنگل و جمعیت بسیار طریق عصیان پیش گرفته در صدد قید برآمدن شد ذکر رسیدن عرضداشت

برلاسیخان در باب مخالفت بکمند راج و رفتن امین الملک با سپاه بجهة
کوشمال او و بسزا رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت برلاسخان مشتمل بر کیفیت تمرد
و مخالفت بکمند راج مشروحا از نظر انور گذشت خسرو زمان میرزین العابدین را سرلشکر ساخته با عبدالکریم
حواله دار و جمعی از امرا و سرداران بصوب کشمکوته نامزد فرمود که آتش فتنه و شر او را بزلال مواعظ
دلپذیر اطفا نماید امرا چون بحوالی کشمکوته رسیدند حسب الحکم کس نزد آن متمرد فرستاده از غضب و
عنایات پادشاهی ترهیب و ترغیب نموده مراتب پند و موعظت تقدیم رسانیدند چون او را از همه رهنمونش
بود نصایح سودمند نشد و در مقام تمرد و مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید خسرو زمان را
چون کیفیت حال از عرایض امرا کماهی معلوم شد و یقین پیوست که علاج سودای تمرد و کفران نعمت منحصر
در کشودن رگ جانست عزیمت توجه بدانصوب فرمود ارکان دولت معروض داشتند که این مهم مختصر
لیاقت آن ندارد که عزیمت همایون بان تعلق گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سزای
انگار نعمت خواهد داد مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر
فرمان باشد بنده درگاه با یخدمت اقدام نموده متمرد را با لواحقی که شمال و هند خسرو زمان معروض او را
بعرض قبول رسانیده سکراج برادرزاده بهای ملبند و علم خان و مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را
در مرافقت امین الملک نامزد فرمود بکمند راج از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راجها مدد
کمک طلبید و کس نزد ویکت پتی رای بچاکر فرستاده پیغام داد که اگر لشکر رای معظم بجانب مرتضی نگر نهضت
شود که فتنه و فساد ظاهر سازد اغلب که سپاه اسلام را تردد پیرامون حال گشته ضعفی حاصل آید و دو سه هزار
پیاده و سه هزار سوار بعزم محاربه باستقبال لشکر منصور شتافته در حدود دریم چمبندری با سپاه اسلام مقابل

شد ملک این سخن بمقام نصیحت انکاشته نصیحت درآمد و بعد پند و موعظت چون دانست
که آن شقی در بادیهٔ جهالت و ضلالت بنوعی سرگردان نشده که از موعظت کسی هدایت یابد لا علاج همت
بر دفع او گماشته صف آرای قتال گردید بعد از انکه دلیران جانبین بجنگ در پیوستند علیخان و سکراج
در عین گرمی هنگامهٔ کارزار حمله بر سپاه دشمن آورده جمعی کثیر را بضرب شمشیر خون ریز بر خاک هلاک انداختند
کفار بمشاهدهٔ این حال دل از هستی برداشته و لگر مردانگی بر میان بسته آن دو شهسوار معرکه دلاوری را
بضرب سنان از پا درآوردند و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد که این اخبار بامنوجیه
از دلیران برقلب مشرکان تاخته بضرب حسام خون آشام بسیاری از مشرکان را بقتل رسانیده و از جمعی
سپاه اسلام تزلزل در بنای ثبات لشکر کفار افتاده اکثر پیاده و سوار رو بوادی فرار آوردند و مکندراج
لا علاج فرار نموده امان و خیزان بکستکوته رسیده و عضنفرخان و پیرا سنخان و چندی از سلمانان را
که بمکر و حیله بدام قید درآورده بود شهید کرده اند متعاقب این حال جاسوسان خبر آن ملعون رسانیدند
که این اخبار بسپاه منصور ایمک رسید آن لعین بر اسان کشته و دل از ملک و مال برداشته با اهل
و عیال بجانب مدوار و سیکاکول بدر رفت و این الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را
بقتل درآورده نهایت اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت مکندراج از استماع خبر توجه سپاه منصور خایف
و هراسان بجانب پیاپور شتافت و چون تاب مقاومت نداشت هر روز در پشه و هر شب در کوهی
بسر می برد این الملک در پیدا نمودن او نهایت سعی و تجسس بجا آورده چون دانست که او جنگل پیاپور را که از
اشجار کدر باد درآنجا دشوار است پناه خود ساخته خرسود تا سپاه جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نمایند
مکندراج از اندیشهٔ انکه اسیر سپاه اسلام گردد پناه براجه رامچند برکه از رایان معظم آن بلاد بود برده با تفاق

حقیقت حال را باد و سنکه که از امرای معتبر جلال الدین محمد اکبر پادشاه که در سرحد با سپاه راجپوت
مقام داشت نوشته استمداد نمودند باد و سنک با سپاه بسیار بامداد کفار روآورد و نزد ارباب فضلای باداد
او جمعیتی موفور فراهم کردید این اخبار بعد از استماع این خبر باتفاق میرزین العابدین و امرای دیگر بولایت رامچند در
درآمده اکثر دیهه و قصبه را آماج نهب و غارت ساخته اعلام تسلط برافراشت از استماع این خبر باد و سنکه
و راجه رامچند رخالف و هراسان گشته باد و سنکه اسپ فرار را تنگ برگشیده بجانب بنکاله مراجعت
نمود و راجه رامچند را زروی عجز اظهار اطاعت نموده متقبل باج و خراج که سال بسال میفرستاده باشد
گردید و مکند راج روبطرف بنکاله آورد چون خاطر این ایلک از اطاعت رامچند مطمئن گشت مراجعت نمود
و برای محافظت سرحد ملک نائب و اسپراو را با دو سه دار در دیوارکده گذاشته متوجه کتکموته شد و چون اقبال
خسروزمان اکثر ولایات کتکموته به قبضه اولیای دولت درآمد و تمام سپاه و رعیت در مهاد امن او آرمان
آسایش یافت و کرآمدن و نکته چینی رای بچانکر بسرحد مرتضی نگر و نامزد گردیدن عادل خان
بدفع او چون مکند راج از توجه سپاه منصور خایف گشته استدعای کمک از رای بچانکر نمود و نکته چینی را
حمیت جاهلیت دامنگیر گشته بخاطرش رسید که چون شاهزاده شاه مراد فرزند ارجمند جلال الدین محمد اکبر
پادشاه و خانخانان بجهت تسخیر ولایت احمدنگر با لشکر بیحد و عد توجه نموده فتنه و شور در آن بلاد انداخته اند
و خسروزمان مهدی قلی سلطان را با امرا و خوانین و لشکر فراوان بجهت امداد سلسلهٔ نظام شاهیه نامزد فرموده
و درگاه خسرو گیتی پناه از لشکر و سپاه خالیست فرصت غنیمت دانسته در تخریب بلاد اسلام اهمال نماید و ورزد
بنابرین با موازی دو لک سوار و پیاده و هزار زنجیر فیل کوه شکوه علم عناد برافراشته بجانب مرتضی نگر رد
آورد عمال مرتضی نگر حقیقت حال بمسامع اجلال رسانیده استدعای امداد نمودند خسروزمان با استماع

اینخبر باحضار امرا و سپاه فرمان داد و بعد از اجتماع عساکر عادل خان بنگی را بسپه سالاری امتیاز بخشید و
با سپاه فراوان و دو ویست سلسلهٔ فیل و توپهای صاعقه آشوب بدفع ارباب فساد نامزد فرمود
غازیان بعد از قطع منازل بحوالی مرتضی نگر رسیده چند روز بهت رسیدن بعضی امرا در آنجا مقام کردند و
از استماع خبر وصول سپاه ظفر پناه اندیشناک گردیده صلاح در آن دانست که تحف و هدایای لایق بحضور فرستاده
اظهار اطاعت و موافقت نماید بنابرین رسولی با متعه و قشقهٔ نفیس و فیلان کوه پیکر و اسپان تازی
بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که سبب آمدن بجانب مرتضی نگر محض دیدن حوض کهم بود که دریای
بیکران در جنب عمق آن چشمه ایست و الا بدل و جان مخلص و هواخواه ام چون مضمون عریضه رای جهانگرد شایع
اجلال رسید فرمانی باسم عادلخان شرف نفاذ یافت که چون رای جهانگرد شیوهٔ اخلاص و هواخواهی خود
بدرگاه والا معروض داشته باید که مجاهدان در مرتضی نگر مقام نموده متعرض ولایت او نگردند و از فتنه و
مخالفت رد یوار و رسیدن عرایض عمال راجمندری و نامزد گردیدن امرا و خوانین
و استیصال آن قوم بدین چون امین الملک و میرزین العابدین سر لشکر بقصد قلع و قمع مکندراج
از راجمندری متوجه ولایت کستگونه گردیدند کفار رد یوار آن ولایت را از سپاه منصور خالی یافته سر بفتنه و فساد
برآوردند و در ولایت ایلور و نرد ول و بهارجلی هنگامه آراسته طریق آمد و شد خلایق مسدود ساختند
عمال راجمندری چون دیدند که بسبب فساد آنها رعایا خائف و هراسان گشته بیشه و جنگل را پناه خود ساخته
اند حقیقت حال را مشروحاً قلمی نموده بپایه سریر ارسال گردانیدند حسنو رزمان فرمان همایون باسم عادل خان
سپه سالار مرتضی نگر و چنگیز خان سه نوبت ارسال فرمود که با سپاه منصور بولایت راجمندری
کامورم درآمده متوجه دفع اشرار رد یوار گردند سرداران مذکور چون حسب الحکم متوجه دفع آن مدبران گردیدند بفاصله

در حملهٔ اول آن کفار را چون نبات النعش متفرق ساختند بعد ازآن چون کفار تاب جنگ صف در خود
ندیدند از رود عبور کرده و بست هزار کس برای سد معابر تعین نموده از آنطرف رود صف آرا گردیده مانع
مرور لشکر منصور گشتند و چون هر روز در کنار آب همنگامهٔ جدال گرم میشد و اسلامیان را نمیرسید و
معابر عبور میسر نمی شد عادل خان عریضه مشتمل بر کیفیت حال و متضمن اینکه علاج کفار منحصر در توپ و ضرب زن
و بان است اگر ارسال یابد بمن اقبال خسروزمان کوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت
بدرگاه والا فرستاد چون مضمون عریضه معلوم خسروزمان شد فرمان عالی باسم سیادت پناه میر زین العابدین
شرف صدور یافت که باتفاق حواله دار عبد الکریم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده کمک عادلخان
نمایند و انقدر توپ و ضرب زن که درکار باشد از قلعهٔ راجمندری همراه برده در دفع کفار نهایت
سعی بظهور رسانند میر موصوف حسب فرمان واجب الاذعان عمل نموده چند شبانه روز اسلامیان
کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور از آب میسر نشد پس جمعی را باطراف و جوانب جهت پیدا کردن معبر دیگر
فرستادند باباجی سرنوبت و دهرما را وده دوازده کروه راه رفته گذرگاهی پیدا کردند و چنگیز خان و جمعی
از سلحداران اسپان در آب انداخته بگذشتند و دلیران لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و مشرکان
که بقدم ممانعت پیش آمده بودند پای ثبات شان از حملهای غازیان از جا رفته بعضی بدار البوار رفتند
و برخی راه فرار پیش گرفتند و بعد ازآن پناه بدیواری که میان دو کوه الوند از سنگ واهک برآورده
و توپ و ضرب زن و آتشبازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد جدال و قتال گشتند چنگیز خان
با جمعی از مجاهدان متوجه دفع آنها گشته بعد محاربه و کوشش بسیار آن دیوار را از آن مخذولان گرفته بسیاری را
بقتل رسانیدند کفار چون منهزم الوجوه مغلوب گشتند کس بدرگاه عالی فرستاده بصد عجز و زاری اظهار اطاعت

و مالگذاری نمودند خسرو زمان درباره آن زنهاریان ترحم کرده عادل خان را در حضور طلب نمود و میرزین العابدین
وچنگیز خانرا بجانب کستکوه بجهت دفع سرکشان آنولایت نامزد فرمود ذکر تعریف و توصیف
مذی محل و میدان دلکشایش خسرو زمان بعد اطمینان خاطر از مهمات ممالک بلده حیدرآباد را
مستقر سریر سلطنت گردانیده و معمور و آباد ان ساخته مایل بساختن عمارت عالی بجهت مجلس و دیوان داری گردید
پس معمارانرا با تمام قصر رفیع در کنار رود موسی که فضای وسیع متصل بآن باشد مامور گردانیدند و بنایان
چابکدست باندک مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده اینمقام گنجش نیست
مستغنیست از نقش و نگار هست باحجات تجری تحتها الانهار یار فرخ آمنزل که شاهی را بود در وی نشست روشن
آن محفل که ماهی را بود بر وی گذار تیره ارانرا قرار دل فزاید چون دران جای آن دارد که باشد نام او دارالقرار چون
دل دانا در و پیداست صورتهای غیب لیکه مصقول است دیوار و درش آئینه وار مامن عیش است چون
فردوس تا در وی گشاد نوعروس ملک در بر شاه جمشید اقتدار خسرو عالی گهر سلطان محمد قطبشاه شهریار کامیاب
و کامبخش و کامگار آسمان عز و رفعت آفتاب عز و جاه بحر جود و مکرمت کان سخا کوه وقار یادبار عدلش
درخت میوه امید بر بیندازجودش نهال دولت جاوید بار دولتش قرین در سند شاهی گران پایه اوئی
نماید تخت ملک پایدار ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت بنات کهات و اتمام بانع محمدی
که مابین مستقر سلطنت و عمارت بنات کهات واقعست روزی خسرو زمان با جمعی از مقربان
متوجه شکار شده از هر گونه جانور مثل آهو و کوزن و بط و دراج شکار می نمود تا اینکه آفتاب بسمت الراس رسیده
و هوا از اعتدال بگرمی گرائید انگاه دست از شکار باز داشته جمعی را باطراف فرستاد تا جائیکه لایق استراحت
و اسایش باشد بنظر در آورند پس از ساعتی یکی از فرستادگان بسرعت باز آمده بعرض رسانید که در نزدیک این

سرزمین کوهیست و در یکجانب آن جائی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه‌های آب زلال
بهرطرف آن میجوشد و انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات تازه می‌بخشد خسروزمان مرکب صبا
جولان را بجانب آنکوه کرم عنان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید بفاصله و کروه از شهر
سلطنت و در اطراف آن فضای در نهایت وسعت بخاطر اقدس خطور نمود که این سرزمین قابل اسراحت
است و لایق عیش و عشرت فرمود تا معماران در ساعت شایسته بر بالای آن کوه بتعمیر قصرهای رفیع و
ایوانهای منیع پرداختند و در دامن کوه تا دارالسلطنه بساتین جنت آئین که در طول چهار کروه و در عرض
دو کروه باشد ساخته و بعد اتمامش در احسن ساعات طرح باغ دیگر موسوم بباغ دلکشا انداخته در هر ضلعی
دروازهٔ عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی باتمام رسانیدند و چمنهای
عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا بانواع اشجار و درختان میوه دار و گلهای خوشبو و ریاحین دلجو
آراسته جداول آب صاف و شیرین در هر طرف آن روان گردانیدند ذکر فرار راوت رای
و هریچند از لشکر منصور و فتنه انگیختن و کشتن راوت را و شرح این قصه آنکه راوت رای
که از کردنکشان کفار بمزید جلادت و دلاوری و کثرت جمعیت پیادها ممتاز بود و چندی با لشکر ظفرآثر بسر برده طریق
اخلاص و دولتخواهی مسلوک میداشت به سبب بعضی تکلمات این اهلک آزرده خاطر شده هنگام شب
از اردوی همایون فرار نموده بمقام عناد و بدخواهی درآمده بخفیه کس نزد هریچند برادرزاده بهائی بلند و
به سخنان لاف و گزاف او را از راه برده بپادشاهی و فرمان روائی نویدش داد هریچند که با تفاق سکراج
هنگام هنگامه آرائی نمود راج همراه لشکر منصور متوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد کشته شدن سکراج
درین محاربه بخدمت خسروزمان بود حقوق سوابق نعمت و ایادی منت را بر طاق نسیان نهاده ره نورد طریق فرار

کشته براوت راه پیوست وچون هردو آنکافر نعمت باتفاق هم جمعیت ده هزار کافر فراهم آورده
باستظهار کوه و پشته و راههای دشوار شبیخونهای پیاپی بر لشکر منصور می آوردند عین الملک دفع آن متمردان
کافر نعمت را اهم دانسته باتفاق جمعی از سرداران و دلیران بدره کوه درآمد غازیان دامن همت بر کمر
شجاعت استوار ساخته و از نشیب پائین آمده بالای کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآمده بمدافعه
پرداختند که ناگاه از نشست یکی از بندکان درگاه تیری کشاده بر سینه براوت راوشست و او را
واصل دار البوار گردانید مخالفان بمشاهده این حال روبوادی فرار آوردند و اکثری از آنها مخذولان اسیر گردیدند و
چون منهیان خبر فتح بمسامع اقبال رسانیدند غازیان فیروز حال مشمول عواطف خسروانه گشتند و ذکر

مخالفت وسناد دیو و هرچند روآمدن بمحاربهٔ سپاه منصور و نصرت یافتن لشکر اسلام

چون راوت راو بدست سپاه منصور بقتل رسید هرچند را آنمعرکه گریخته بوسناد دیو
که از مردمان معظم آن بلاد بود ملتجی گردید و بسخنان فریب امیز نوعی نمود که وسناد دیو بهائی بلند را جلبور
و دیگر راجهای و سنواران اطراف را با خود متفق ساخته بر سر قلعهٔ جرجره که در تصرف ملک نائب بود
بجهت تسخیر فرستاد و خود با هرچند رمغوی و سرداران دیگر از قوم کفار بعزم محاربه متوجه سپاه اسلام شد
و چون از تضییق محاصره کار بر ملک نائب تنگ گردید و این خبر بمیرزین العابدین و امین الملک رسید چنگیز خانرا با لشکر فراوان
بمدد ملک نائب فرستادند و در وقتیکه کفار نزدیک بر حصار قلعه مذکور رسیده خواستند که مفتوح سازند ناگاه
چنگیز خان بمدد رسیده بجمله کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نائب را از ورطهٔ هلاک مستخلص گردانید
و از انجانب میرزین العابدین متوجه دفع وسناد دیو گردید و سناد دیو از استماع این خبر با پنجهزار سوار و سی هزار پیاده
بعزم محاربه باستقبال شتافت بعد تقابل فئتین دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و در حملهٔ اول مجاهدان بفتح و ظفر اختصاص یافتند

و مخالفان روانه معسکر که بسوی ویره کوتم که قلعهٔ حصین بود تاخته شده و بهای بلند در راجه جلپور که قلعهٔ مضبوط آباد

را محاصره کرده بود از استماع اینخبر بسبب جلپور که اطراف آن تمام بیشه و کوه است و آن قلعه نهایت

مرتفع شتافت سپه سالار لشکر منصور چون بکیفیت قرار او آگهی یافت چنگیز خان سه نوبت و عبدالکریم

حواله دار و بهالیرا و مردم دهرما را و را بر سر او نامزد کرد دلیران دین متوجه آنمقام گردیده اطراف و جوانب را

بآتش قهر سوخته شروع بجنگ کردند و تا دو ماه هر روز آتش حنگ فیمابین مشتعل بود آخر الامر بهای بلند در

بلنگ آمده کس نزد و سناد دیو فرستاده استمداد نمود و سناد دیو از راجها و گردن کشان استدعای

مدد نموده و لشکری فراهم آورده هر چند را سر لشکر گردانیده بول با تر سوندی برادر زاده اش را با دو هزار سوار

و سی هزار پیاده و صد زنجیر فیل بعزم محاربه لشکر منصور روانه نمود غازیان با استماع اینخبر با جمعیت پنجهزار سوار

و ده هزار پیاده کمر جهاد بر میان بسته باستقبال شتافتند کفار از صولت و سطوت اسلامیان در مقامی که از

تراکم اشجار گذار باد در آن دشوار می نمود و از سه طرف کوه های بلند سر بفلک کشیده و عمق دریاش تحت الثری

رسیده بود قرار گرفتند مجاهدان پیرامون جنگل محیط کشته کفار را در درون بیشه محصور نمودند و چون محاربه بطول

انجامید و بسبب انبوهی جنگل عبده اصنام بیکبار متاصل نگشت و آذوقه تنگی پذیرفت و راه ها مسدود شد

سپه سالار لشکر اسلام امرا و سرداران را طلبیده درخواست کشایش نمود شاه رضا ولد ملک نایب که

چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سیاه منصور را از راهی که کسی دیگر واقف بر آن نیست بر سر کفار

می برم سپه سالار و امرای دیگر با لشکر منصور از آن راه بر نهوئی شاه رضا بر سر مخالفان رسیدند بعد وقوع

محاربه بجمله کوه شکوه غازیان متزلزل و در بنای ثبات کفره افتاد و هر چند رؤسا و سرداران دیگر راه فرار پیش

گرفتند و اکثری از کفار در بند اسیری گرفتار گشتند و سناد دیو و هرم را و را شفیع خود ساخته و فی الحال

موازی پنجاه هزار تومان و پنجاه زنجیر فیل نزد سپه سالار لشکر منصور فرستاده و همین قدر رباج و خراج سال
بسال قبول نموده و بول باتر را که ماده فساد بود معتمد ساخته پیش سپه سالار فرستاده خویشان خود را مستخلص گردانید
ذکر توجه نمودن سپه سالار لشکر منصور بعزم محاربه بهائی بلبندر و نصرت یافتن بر آن
باغی شوروشر چون سپاه بعد از محاربه دسنادیو و غیره کفار چندی آسایش و استراحت یافت
میرزین العابدین دفع بهائی بلبندر را که در قلعه جلبور با جمعی از مفسدان متمکن گشته دست بجور و بیداد
برآورده بود پیش نهاد همت ساخته چنگیز خان را با جمعی از امرا و بهادران بجهت اطفای نایره شر آن
سرکش روانه نمود مخالفان از استماع این خبر در دره کوه که شعر و هم از وافتان و خیزان رفتی ار رفتی بروان
عقل از وترسان و لرزان وادی ایشان قرار گرفتند و دلیران اسلام تعاقب نموده در برابر آنجماعت
کفره صف آراسته بجنگ در پیوستند و در آن روز چنگیز خان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار
فرستاد و چون شب در آمد دلیران هر دو جانب دست از جنگ باز داشته هر یک بحراست لشکر
خود مشغول گشتند روز دیگر سپه سالار لشکر منصور با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تاخت آورده
بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهائی بلبندر و تمام لشکر کفار پشت بمعرکه داده روبهزیمت آوردند
و غازیان بالای بروج جلبور که بر قلله کوهی در نهایت ارتفاع بود صعود نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری
از مشرکان را بقتل در آوردند بهائی بلبندر حیات را غنیمت دانسته دل از ملک و مال برداشته
خود را بهر جد بنکاله رسانید وصیت این فتح باطراف و اکناف عالم منتشر گردید ذکر مخالفت کیتمراج
ولد راوت راو و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سر فراز گشتن سید حسن سپه سالاری
لشکوته و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن آوان رو نمود چون بعد فرار بهائی بلبندر

بصوب بنگاله و مستخر گشتن مملکت کستمکوته چند روز لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنهٔ دیگر
پیدا شد که کستمراج ولد راوت راوکس نزد بهائی بلند رفرستاده او را از ولایت بنگاله طلب نمود بعد
وصول او هر دو با تفاق خیال استخلاص کستمکوته بخود راه داده اکثر کردن کشان کستمکوته را با خود متفق ساخته
قلعه مدواژه و پوشنور را بتصرف خود در آورده دست بتخریب قصبات و پرگنات کشادند و چون فتنه و فساد
شان از حد گذشت و لطف و عنف و وعده و وعید کستمراج مفید نیامد سپه سالار لشکر منصور و امرای دیگر
مثل چنگیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهرما را و اسیر او با تفاق هم متوجه دفع مفسدان
گشتند بعد تقابل فتین جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب بغروب بمیان آمد آخر الامر بهیروی
بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نائره جدال که از زبان تیغ آتشبار مشتعل گشته بود بآب خون
دشمنان خاکسار منطفی گشت و بسیاری از مشرکان راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیة السیف روبوادی
فرار آوردند و بهائی بلند با اتباع خویش در حصار مدواره متحصن شد و دلاوران در اطراف آنکوه نزول
نموده همت بتسخیر آنقلعه گماشتند و چون بنا بر کثرت اشجار که پیرامون آنحصار تا هشت کروه بود تسخیر
آنقلعه در خیر تاخیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید دهرما را صلاح در آن دید که بعضی از ولایت
کستمکوته را بهائی بلند روا گذارد و بدستور قدیم بحلقهٔ انقیاد در آورد چون میرزین العابدین سپه سالار
با او درین امر همداستان نگشته خواست که تمام آنولایت را مسخر سازد و دهرما را حقیقت حال معروض
درگاه گردانید و چون صلاح او پسند خاطر همایون آمد سید حسن ابن مصطفی خان سپه سالار گشته
بدانصوب روانه گردید و میرزین العابدین را بدرگاه والا طلب شد و چون سید حسن به کستمکوته رسید یکچند
برادرزاده بهائی بلند که از لشکر منصور فرار نموده مدتی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بود از گرد

خود نادم گشته قول از سپه سالار گرفته با جمعی از سرداران آن بلاد بسید حسن و دو هزار او پیوست و در ملاقی
مافات بمقام دولتخواهی درآمده بخدمت سپه سالار گفت که علاج بهائی بلند در آنست که در سر حد و بعضی
سرهای راه که گذرگاه آن گمراه است قلاع مستحکم بسته بمردمان کار سپرده شود تا خاطر از فتنه مخالفان
فراغی یابد چون صلاح هر چند در مشورت بود و لتخواهی بود در اندک فرصت قلاع متین باتمام رسانیده یکی را
مصطفی آباد و دیگری را قطب شاه آباد و سیومی را محمد آباد نام نهاده و بملک نائب سپرده از اطراف
راه آمد و شد بر سپاه مخالفان مسدود گردانیدند چون کار بر کفره بغایت دشوار گردید بهائی بلند رکتمراج را
که باعث فتنه و فساد بود سپه سالار نموده با دو سه هزار پیاده جرار و جمعی از تفنگچیان بر سر قلعه محمد آباد
فرستاد و در اثنای دار و گیر بتقدیری قدر کتمراج بزخم تیری یکی از مجاهدان از پا درآمد بهائی بلند در
از استماع این خبر بغایت اندوهگین گشته رندانیر را که کافر مشهور بود سردار نموده بجای او فرستاد بمجرد
رسیدن از جانب قلعه گلوله تفنگی بر پیشانیش رسیده او را بر خاک هلاک انداخت بقیه سپاه نزد
بهائی بلند آمدند انگاه اکبن راجه را با ده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد بعد از وقوع محاربه
او نیز بضرب حسام خون آشام مجاهدان بقتل رسید و در آن آوان بحیله راج شرکی قوی هیکل دلاور با پنجهزار
نفر بر سر قلعه که در تصرف ملک نائب بود رفت او نیز بضرب تیری یکی از بهادران از پا درآمده اکثر اتباعش
بقتل رسیدند و چون خبر این فتوحات به سید حسن رسید همت بر دفع بهائی بلند گماشته و از چهار جانب
تمام آن جنگل را بریده با دلاوران متوجه دفع مشرکان گردید بعد وقوع جدال و قتال کفار هزیمت یافته شرداران
ایشان فرار نموده بجانب ولایت بنگاله رفت و سید حسن حقیقت محاربه و کیفیت فرار سردار کفار بسمع
اجلال معروض گردانید و سپر او جهت نظم و نسق آنولایت از حضور نامزد شد و جمیع آنولایت ضمیمه ولایت

اسلام گردیده تعصبات و پرکنات آن بجا کیرا مرا متقرر گشت ذکر تفویض وزارت وجملة الملکی
بسیادت پناه مرزا محمد امین چون بمقتضای عادت مرضیهٔ جناب باری جل جلاله وعم نواله رونق
سلطنت منوط بوجود وزیر نیک محضر باتدبیر است که انتظام امور جهانداری بنوعی نماید که موجب رضای حداوند حقیقی
ومجازی و باعث بهبودی خلایق باشد و اینچنین شخص همچو اکسیر عزیز الوجود بنابرین مدتی خسروزمان زمام
وزارت وجملة الملکی را در کف کفایت جمعی از مسلمانان وهنودنهاد و این دو دلخواهان مدتی مدید در فصل معاملات
جد وجهد نموده در سرانجام مهام مملکت سیهای موفور بظهور رسانیدند اما چنانکه باید و شاید از عهده تمشیت
آنهمات بیرون نیامدند و چون همت خسروزمان مصروف برفاهیت حال خلایق از سپاه و رعیت بود بامرا
وارکان دولت فرمود شخصی صائب تدبیر که شایسته منصب وزارت باشد پیدا نمایند دولخواهان زمین
عبودیت بوسیده بعضی از سادات عالیدرجات را که از اکابر ایران بعقل وکیاست معروف بودند بمزید
فهم و فراست موصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیمیا اثر خسروزمان درآوردند و چون زبدهٔ آل
طه و یسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بمزید فضایل و کمالات بنی نوع انسان امتیاز تمام داشت و بالای
سرش از عقل و هوشمندی ستاره بلندی میتافت در نظر اشرف مقبول آمده قامت قابلیتش بخلعت
وزارت وجملة الملکی آراسته یافت و چون باین منصب عالی فایز گردید در تمهید قواعد عدل و انصاف
و استیصال اصول جور و اعتساف نهایت کوشید و هرکه بآن اخترِ برج سیادت و عدالت در افق
مثل سوریا و از مشاهیر بهامنه که بفرط کاردانی از ارباب قلم مستثنی بود در افق آنچنانکه هرگز بر نخواست و بمن خلق
خوش و حسن تدبیر نجم عزتش در ترقی بود تا باوج دولت رسید و هر سال دولک هون باو عاید شده
با نواع تشریفات فاخره و اسپان با زین زر و فیلان کوه پیکر ممتاز می گردید و قلمدان مرصع در هیچ

اوان

آوان از پادشاهان عظیم الشان بوزرای بلند مکان مرحمت نه شده از خزانهٔ الطاف خسروزمان
بآن عالی مرتبت مرحمت شد غرض خسروزمان انجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان مشمول
عواطف گردانیده که حشمت و دولت او با قصی المدارج رسید ذکر آمدن اغرلو سلطان از جانب
شاه عالم پناه مفخر عالمیان ابوالمظفر شاه عباس پادشاه ایران برسم رسالت
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که در سنه اثنی عشر والف پادشاه جمجاه مظفر لوا زبدهٔ دودمان آل عبا
مفخر ناس ابوالمظفر شاه عباس امارت پناه اغرلو سلطان را که از معتمدان آن درگاه بود بجهت
ازدیاد اظهار وداد و استحکام مبانی اتحاد بخدمت خسروگیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه روانه فرمود
و منهیان اخبار چون خبر رسیدن او به بندرگوه بسامع اقبال رسانیدند خسروزمان سیادت پناه
امیر ضیاءالدین محمد نیشاپوری را که مرد صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شاهانه و مبلغ خرج
لایق جهت آوردن امارت پناه مشارالیه به بندرگوه روانه نمود سیادت پناه موصوف بعد از ملاقات
مراسم تعظیم و لوازم تکریم بجا آورده باتفاق متوجه درگاه عالی گردیده در هر منزل و مقام وظایف خدمت
در سوم ضیافت تقدیم رسانید و بعد از وصول بسرحد ممالک محروسه خسروزمان امرا و خوانین را باستقبال
فرستاد چون نزدیک بدارالسلطنت رسیدند پادشاه تا کالاچبوترهٔ محمد نگر استقبال نموده امارت پناه را
بشرف ملاقات مفتخر و ارجمند گردانید اغرلو سلطان بعد اظهار مراتب موافقت و مصادقت از جانب
اعلی حضرت مکتوبی مشعر باظهار صدق و صفا و نهایت مهر و وفا با تحف و هدایای بسیار بنظر اشرف گذرانید
منجمله هدایای مرسله تاج عزت و اقبال مشحون بلالی آبدار و کمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیس و جهل سر اسپ عربی
نژاد با زین و لجام مرصع و عباهای زربفت بود و بعد گذرانیدن تحایف اغرلو سلطان با رفقای دیگر که صد کس

بودند نخلعتهای فاخره و تعیین منازل دلکشا جهت سکونت سرفرازی یافت و مدت شش سال اواخر
فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک دکن حادث شده بود رخصت انصراف اغرلو سلطان در توقف
افتاد و هر سال دو هزار تومان ماورای انعامات بشارالیه میرسید و پیش از رخصت او حاجی قنبر علی که معتمد آن
درگاه بود با تحف و هدایای شاهانه از جواهر ابدار و متعلقه نفیسه هند بجهت تجدید مراسم اخلاص روانه
سده عرش فرسا گردید بعد از آن مهدی قلی سلطان را که از معتمدان درگاه بود در مرافقت امارپناه
اغرلو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجواهر گران قیمت و اقمشه نفیسه چون که مدت
پنجسال کارفرمایان درگاه بسرانجام آن اشتغال داشتند بخدمت پادشاه ایران روانه فرمود و صاحب
تاریخ فرشته می گوید از جمله عنایات یزدانی آنکه در اثنای محال آن شهریار محب اهل بیت اطهار یعنی شاه
گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه شده است که از آن زمان که خورشید اسلام از افق هندوستان طالع گشته
هیچیک از سلاطین سابق و لاحق اندیار را نسبت وصلت با پادشاهان عظیم الشان صورت نه بسته
و در هیچ عصر میمنت اثر شهنشاه قباد بخت جمشید تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی از معتمدان درگاه عرش
اشتباه خود را بدکن فرستاده پیغام خواستگاری مخدره از مخدرات عصمت یعنی دختر سلطان محمد قلی قطب شاه
جهت یکی از اولاد امجاد خود داد و چون آنحضرت از زمان اخلاص و اعتقاد و مودت و شفقت بدودمان عالیشان
صفوی داشت قبول نموده در صدد آن شد که آن عفیفه سعادتمند را بروش سلاطین کامکار روانه
ایران سازد ذکر منظم گشتن دردانه دریای عظمت و شهریاری با گوهر معدن سلطنت و کامکاری
چون برادرزاده خسروزمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین منصور از بدو طفولیت که پدر بزرگوارش از جهان
فانی رحلت نموده در کنف لطف و مرحمت خسروزمان نشو و نما یافته بود و از جبین همایونش آثار جهان

کشائی

کشائی و اطوار فرمانروائی جلوه ظهور می نمود و بنظر الطاف مآثر خسروزمان خطور کرد که دُر دریای عصمت
یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بیگم را در سلک ازدواج آن گوهر معدن سلطنت منتظم گرداند پس
در سنه ست عشر والف بترتیب مقدمات جشن و سور و اسباب عیش و سرور فرمان داد تا مجلس
نشاط و خورمی و محفل انبساط و بزم طرب بسان بهشت برین و نگارخانه چین بیاراستند و دارالسلطنه حیدرآباد را
این بسته مدت یکماه بزم مسرت و عشرت کرم ساختند و خسروزمان دست دریانوال بذل اموال گشوده
خاص و عام را سرفراز فرمود گویند که در بخشش سی هزار خلعت بامرا و خوانین و اکابر و اشراف و سلحداران
مرحمت نمود بالجمله چون اسباب عیش و طرب ساخته شد منجمان دقایق شناس ساعت سعد اختیار نمودند
و علمای دین عقد مواصلت بستند و میرک معین سبزواری در تاریخ این عقد مبارک که در ایام مولود مسعود
حضرت خاتم انبیا علیه و آله التحیة والثنا جلوه ظهور یافت گفته قطعه دوش سر کرده خیالم ره بزمی چو بهشت
اهل آن بزم چو حوران همه نورانی چهر بزم عیشی که ملایک بتماشا شده چشم سر برون کرده چو انجم همه از جیب سپهر
گفتم این بزم که و عیش چه تاریخش چیست که ز افلاک برایام همی بارد مهر عقل کو بود چو من مست می حیرت گفت
عید مولودی و بزم شه و عقد مه و مهر چار تپی بکن این قطعه معین میشاید درچنین نظم ترا برگذرد قافیه سنج
دماه فلک عفت را قرین مهر سپهر عظمت گردانیده در قصری که تزئین و آرایش آن نموده بودند باعزاز و اکرام
تمام درآوردند نظم دو اختر بر اوج سعادت نشان نمودند بر تخت شاهی قران یکی مهر برج سپهر جلال
دگر گوهر درج حسن و کمال ذکر تعمیر خداداد محل چون بعنایات ربانی خاطر اشرف از مهمات ملکی و مالی
حاصل گردید خسروزمان همگی همت شاهانه بتعمیر عمارات رفیع و قصرهای بدیع مصروف گردانید و بفرمود تا
مهندسان و معماران متصل بعمارت داد محل در ساعت مخجسته اثر طرح عمارت عالی مشتمل بهفت طبقه در وسعت

همچو هفت کشور و در رفعت مانند هفت طبقه آسمان افکنده و بمن توجه و اهتمام خسرو زمان در اندک
مدتی باتمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بنجداد محل موسوم گردند و چون دل آنخسرو زمان بنور ایمان
منور گشته بود آن طبقات را منسوب بنجداد رسول و حضرت ائمه دین نموده باسمی متبرک ممتاز و مخصوص
گردانید چنانکه طبقه هشتم را که نهایت مرتفع بود بآلهی محل و طبقه ششم را بمحمدی محل و طبقه پنجم را که زراندود
نموده بجواهر گوناگون مزین کرده بودند بحیدری محل و طبقه چهارم و سیوم و دویم و اول را بحسنی و حسینی و
جعفری و موسوی محل مشرف و ممتاز ساخت و چون از ائمه اثنا عشریه امام سمی خیر البشر اندوسه امام
سمی فاتح خیبر بلحاظ اینمعنی اسمای متبرکه دوازده امام بر تو شرف بر سر این قصرهای مبارک انداخته باشد
و بعد اتمام این هفت قصر خسرو زمان جشن خسروانه ترتیب داده ارکان دولت و اعیان حضرت و امرا
و مقربان و فضلا و شعرا را بحضور موفور السرور طلب فرموده بانواع احسان و انعام و خلعتهای فاخره
و اسپان بازین زر و کمرهای مرصع ممتاز و سرفراز گردانیده و در انمجلس بیرک معین سبزواری از ملازمان
نظام شاهی که در سخنوری نظیر خود نداشت این تاریخ را بداهتة در سلک نظم کشیده بعرض اشرف رسانید
رباعی این قصر که هست رشک افزای بهشت ایام بآب زر نگاشش نوشت تاریخ مرتب شدنش کلک قضا
بر لوح بقا بنای جان بخش نوشت ذکر توصیف عمارات دلکشای باغ محمد شاهی چون خاطر ۱۰۱۹
همایون بساختن عمارات فردوس قرین مایل بود طراحان مانی آثار و معماران مذرت کار را فرمود تا قصری
که سزاوار عیش و عشرت و شایسته سرور و بهجت باشد باندک فرصت باتمام رسانیدند و باغ و بستان
در اطراف آن ترتیب دادند و الحق آنقصر عمارتیست که تا مهندس روزگار بر مسند هنرمندی جالس بود مثل
این قصر در ربع مسکون نساخته صفهایش از فیض باطن انبیا صفا یافته و انوار عنایت ایزدی از رو[زن]

تا شه دهر یک از باغ و بستان که بر اطراف آن قصر و قعت چه گوید کسی که هست بهشت روی زمین است
و خسرو زمان اکثر اوقات درین باغ فردوس نشان با پری چهرگان دلربا و دلبران ماه لقا اوقات زندگی
بشادکامی بسر می بُرد و فرصت عیش غنیمت می شمرد ذکر توصیف عمارت کوه طور جای عیش و سرور
چون عمارت کیوان رفعت بنات کهات در جانب شمال دولتخانه عالی واقع شده بود و در جانب جنوب
هم کوهی بود چون کوه طور جای فیض و سرور و دامن آن بدرختان بسیار و سبزه و ریاحین آراسته و اطراف
و جوانب آن کوه بحوضهای آب لطیف و باغات دلکش زینت یافته خسرو زمان معمار انرا امر فرمود تا
بر فراز آن کوه اسمان شکوه عمارتی عالی با تمام رسانند هنرمندان ماهر حسب الحکم عمارتیکه مشتمل بر چهار ایوان
و شاه نشینی سی در عه در بست در ع و حوضی چهل پنجگز طول و سی گز عرض بر فراز آن کوه طرح انداخته
مدانک روزی بهمن اهتمام شهریار جهان با تمام رسانیدند قطعه از آن ایوان چه گویم کز لطافت جانرا
نفخه خلد برین است خم طاق بلندش چون مه نو رفعت با فلک پهلو نشین است و بعد از اتمام این قصر
عالیمقام خسرو زمان جشن عظیم نموده جمیع امرا و خوانین و مقربانرا بخلعتهای فاخره سرفراز فرمود و اکثر اوقات در آن قصر
عالیشان با سروقدان گلعذار و سیمبران ماه رخسار بتجرع شراب عشرت اشتغال می نمود ذکر قلمه و فتح
ارباب شر و عناد و تاراج نمودن بازار دار السلطنه حیدرآباد شرح این قصه آنکه جمعی از هرزه
کاران مغول که از ولایت اکره و لاهور بدار السلطنت حیدرآباد آمده بودند اراده دیدن محل و عمارت پادشاهی
که بالای بنات کهات بود و بیرضای اشرف بیگانه و اشنارا در آن عمارت عالی با صفا بار نبود نمودند قضارا
در شبی از شبهای مهتاب در وقت سرخوشی نشه شراب با طایفه از رامشگران و مغنیان بالای آن
کهات برآمده قفل دروازه شکسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم شراب آراسته بعیش و عشرت

مشغول گشته هرچند نگهبانان بممانعت پیش آمدند نشنیدند و بادیت برخاسته چون کار بشدت و خونت
انجامید بعضی از محافظان کیفیت حال بسمع اجلال رسانیدند خسرو زمان بهم برآمده علی آقا کوتوال را بتادیب
انجماعت امر فرمود علی آقا از غرور جوانی و نشئه شراب کامرانی پی اندیشه مال کار بسر نوبتان و پیادهای کوتوال خانه
گفت که امر اشرف چنان شرفصدور یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیادهای
کوتوال خانه متوجه کوچه و بازار شده هرکس از سوداگران و غریبان از چاکر و غیر چاکر را که دیدند گرفتند و محبوس کردند
بدین سبب غوغای عام از کوچه و بازار برخاست و چنان شهرت یافت که بقتل غریبان جسکم خسرو زمان صادر
شده ارباب فساد و بیباکان دکن که همیشه آرزومند چنین مقدمه بودند دست ظلم و بیدادگشاده تمام مال و
منال جمعی از سوداگرانرا که در دارالسلطنت بودند در اندک زمان بتاراج بردند و کار از یغما بقتل رسیده و در نیم ساعت
نخومی قریب صد غریب کشته شده خانهای ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پدید آمد و هیچکس نمیدانست
که سبب قهر پادشاه و موجب غریب کشی چیست غریبان بهرطرف که رومی آوردند جهانرا پر از شمشیر و خنجر میدیدند
و چندانکه عجز و زاری مینمودند رهائی از دست بیباکان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا امحمد امین
که سر جمله پادشاهی بود در جامدارخانه عامره بسر انجام کاری اشتغال داشت چون اینخبر بشنید فی الفور
متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار دوران را بسر آسایش تکیه فرموده بود و حدمتکاران بپاس او
یارای آن نداشتند که بیدار کنند بتجاسی دروازه را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت
حال استفسار فرمود میرزا امحمد امین کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استدعا
نمود که پادشاه خود از دریچه های قصر صورت حال مشاهده فرماید پادشاه را بحر دیدن شعله قهر شاهانه
بکره اثیر رسید و فرمود که هرکس را که دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد پامال فیل قهر کردانند

و علی آقا را که بسبب عدم حزم او این قضیه رو نموده بود در معرض خطاب و عتاب در آورده فرمود
که اگر حالا دفع این فتنه ننمائی و جمعی را که باعث این فتنه گشته اند بقتل نرسانی بخط شاهی گرفتار
خواهی کرد. علی آقا باندیشهٔ غضب سلطانی فی الفور متوجه کوچه و بازار گردیده هر کس از اهل فساد را که دید بقتل
رسانید و از سر نوبتیان و پیادگان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چند را سر از پیکر جدا ساخته و
بعضی را پوست کنده و برخی را بپای فیل بسته و بسیار را دست و پا بریده غرض بجهت عبرت سیاست
انچنانکه بایست بعمل آورده و در همانروز جماعت بیدادگر بحکم پادشاه معدلت گستر بمکافات اعمال خود رسیدند
و انچه از غنیم بغارت رفته بود تماما مسترد گردید و این واقعه غریب غریب کشی بقول صاحب تاریخ
نوشته در سنهٔ ۱۰۱۷ الف و سبع عشر بظهور پیوست ذکر طغیان خدابنده باغوای جمعی از مفسدان
و گرفتار گردیدن بعضی از نادولتخواهان آورده اند که خسرو زمان ابواب عطوفت خسروانه
بر روی جمیع برادران و اقوام مفتوح داشته بجهت هر یک پرگنات و قصبات تعین نمود و پیشتر از همه
اتفاق شاهانه نسبت بحال خدابنده که برادرش بود مبذول فرمود چنانکه مدت سی سال اوقات
بعیش و شادکامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان حیله ها برانگیختند که خدابنده از شاه راه وفا انحراف
نموده و حقوق پرورش و نعمت آنچنان برادر شفیق را از دست داده وادی خلاف و نفاق پیش گرفت
و با وجود اینحال خسرو زمان نظر بر فرط شفقت که نسبت بحال او داشت بدسلوکی او را گان لم یکن انگاشته
طریقهٔ الطاف مسلوک می نمود تا اینکه فتح الملک حواله دار و حسنعلی عم عبدالکریم و چندی از سلاحداران
معتبر دکنی از مریدان و معتقدان شاه راجو پیرزاده که از فرزندزاده های مخدوم سید محمد بود و از جانب
پادشاه زمان جاگیر و شواه مرغوب داشت باغوا و دلالت پیر خود با هم عقد موافقت بسته و راه خلاف

پیش گرفته قرار دادند که وقت فرصت قصد خسرو زمان نموده و جماعت غریبان را از پا در آورده
خدا بنده را بر سریر سلطنت بنشانند و مملکت را به قبضهٔ تصرف خود در آورند چنانکه حسب القرار در وقتی
که اکثر امرا و خوانین در اطراف و جوانب بمدافعهٔ اعدا مشغول بودند فرصت را غنیمت دانسته در منزل
شاه راجو اجتماع نمودند چون تائید الٰهی شامل حال خسرو زمان بود از وازهٔ این حرکت بسامع اجلال رسید
و فرمان جهانمطاع بتعاقب آنها شرف صدور یافت و حسب الامر مجموع ارباب فساد را گرفته در قلعهٔ محمد نگر
محبوس گردانیدند و در اندک مدت هر یکرا بسزای کردارش رسانیدند و خدا بنده با فرزندان در قلعهٔ
مذکور مقید گشته نقد عیش و فراغت را از دست خود باخت و ذکر مخالفت و سناد دیو و محاربهٔ
او با لشکر منصور و نامزد گردیدن جهانگیر خان و دیگر مارا و تسخیر ولایت کفار و مردن
و سناد دیو و نشستن کشنا راجه بر مسند حکومت و بعضی وقایع دیگر چون سپاه منصور
ولایات کمکوته را از دست تصرف مکندراج فرزندبهائی بلند را انتزاع نمود و سناد دیو که عمدهٔ
کردن کشان آنولایت بود و همه وقت یکهزار فیل و پنجاه هزار پیاده ما خود و چند قلاع مستحکم در تصرف
داشت از سطوت لشکر منصور خالف و هراسان گشته مطیع و منقاد گردید و مدت هشت سال مجاری
امور و احوال ولایت کمکوته که در قبضهٔ اختیار سید حسن سپه سالار بود معترون بخیر و صلاح گذشت
تا آنکه در سنهٔ ۱۰۱۸ ثمان عشر و الف که جهانگیر پادشاه فرزند ارجمند خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار
بجهت تسخیر دکن فرستاده و در هر سری سودای سروری پیدا شده در هر ولایتی جمعی از اشرار راه تمرد
و خلاف پیش گرفتند از آنجمله و سناد دیو که ره نورد طریق تمرد گشته جمعیت فراوان بعزم شبیخون
دست بردی بجانب لشکر منصور فرستاده و در وقتیکه سید حسن از مکر کفار غافل بود ارباب ضلالت

مانع

تاخت آورده براطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستیاری جلادت ارباب
شرک را مقهور ساخته رایت استیلا برافراشتند کفار روزافگار بعزم محاربه بسوی ولایت کشمکوته تاخته دست بغا
وتاراج کشادند سپاه لارشکر منصور حقیقت حال را معروض پایه سریر خلافت گردانید خسرو زمان چنگیز خان
دهرمارا و را با لشکر گران بجهت دفع وسناد دیو نامزد فرمود آن دیو لعین از استماع اینخبر خوف واندیشه
بخود راه داده بقلاع خود متحصن گردید وسپاه منصور بولایت وسناد دیو درآمده دست نهب وغارت
دراز کردند وعمارت وبتخانها را خراب ساختند کشنا راجه برادرزاده وسناد دیو که از جانب عم خود دعدغه
بخاطر داشت واکثر مشرکان در باطن بدو گرویده بودند به لشکر ملحق گردید چنگیز خان دهرمارا و اعزاز واکرامش
بجا آوردند واکثر مقربان ودلیران وسناد دیو که مایل بدو بودند از استماع اینخبر به کشنا راجه پیوستند ازین
سبب فتور عظیم بارکان دولت اقبال وسناد دیو از نهایت حزن واندوه بامراض مختلف مبتلا گردیده خود من
هستی خود را بباد فنا داد چنگیز خان ودهرمارا وچون بر بخیال مطلع گشتند عزیمت تسخیر ولایت او نمودند
ومکتوبی بامرای دولت وسناد دیو نوشتند که خسرو زمان خان اعظم چنگیز خان را با لشکر عظیم بعزم تسخیر آن
بلاد روانه فرموده است باید که بدستور جمیع راجه های این بلاد مطیع ومنقاد گردیده مانگذار شوید والا
خان اعظم مملکت سوروشی را از دست تصرف شما انتزاع خواهد کرد چون ارکان دولت وسناد دیو مضمون
مکتوب آگهی یافتند از روی مال اندیشی فی الحال کس پیش دهرمارا فرستاده پیغام دادند که چون وسناد دیو
را فرزندی که شایسته مسند مهتری باشد نیست وبحسب ارث واستحقاق منصب حکومت این بلاد
تعلق به کشنا راجه دارد اگر در مقام نوازش درآمده مشارالیه را روانه اینصوب گردانند همگنان مطیع ومنقاد
گشته باج گذار خواهند شد دهرمارا وبایس هم مذهبی بمقام امداد کشنا راجه ومتعلقان وسناد دیو درآمده

کشنا راجه را بنوید و لی عهدی و سناد دیو خوشنود گردانیدند کشنا راجه اظهار جان سپاری و اطاعت
خرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا بر مسند حکومت مورو ثی متمکن گردانند بدستور بهائی بلند رسال
بسال باج و خراج و فیلان کوه پیکر بدرگاه گیتی پناه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغ سه لک هون و سیصد
زنجیر فیل با دیگر تحف و هدایا و جواهر نفیسه بطریق پیشکش حضور ارسال میگردانم و این عهود را بامیان غلاظ مؤکد
گردانیده چندان سخنان فریب آمیز بمعرض بیان آورد که دهرما را و فریب خورده تشریفات شاهانه
و اسپ بازین زرد کلاه و کمر که از جامدارخانه پادشاهی همراه خود داشت سرفرازش گردانیده مامور گشت
تمام بجانب مستقر و سناد دیو روانه گردد اعیان کفنده باستقبال شتافته و بجای و سناد دیو او را نشانند
مطیع و منقاد گردیدند کشنا راجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیر فیل بلشکر منصور
فرستاد و بعد ازان که مهمات آن دیار بقبضه اختیارش در آمد باغوای مغدان رقم بدعهدی بر جبین اعمال خود
کشیده قدم در وادی خلاف نهاد و چون تمرد او معلوم سپه سالار گردید بعزم تخریب بلادش متوجه
گشته اکثر ولایاتش را بآتش قهر سوخت و کیفیت حیله کفار را بحضور معروض داشته صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه
زنجیر فیل روانه درگاه گردانید چون مضمون عرضداشت بسامع اجلال رسید فرمان همایون باسم چنگیز خان و دهرما
شرف صدور یافت که در تنبیه کفار و تخریب آن بلاد سعی بلیغ بظهور رسانیده و در نزدیکی مستقر و سناد دیو قلعه
در نهایت استحکام ساخته کار بر شرکان دشوار گردانند امرا و سرداران حسب الامر رو بجانب مشرکان آورده
و کفار چون تاب مقابله در خود ندیدند بقلاع متحصن گردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضه تصرف در آورده
در اندک روزی قلعه در نهایت استحکام ساخته کار بر کشنا راجه تنگ گردانید آن متکبر لاعلاج از دروه حیاتی
فرود آمده مطیع و منقاد گردید و مجموع اعیان کفنده شرط و عهد نمودند که من بعد ره نورد طریق خلاف نگردند

باج وخراج بدرگاه اعلی میفرستاده باشند وبعد انقیاد او جمیع رایان وسرکشان بلاد سکونه نیز بحلقه اطاعت
درآمدند وبمن اقبال خسرو زمان فتنه وفساد بصلاح مبدل گشته بجای اکثر تخانها مساجد تعمیر یافت **ذکر**
تعمیر قصر فردوس مثال جنان مجلل چون خاطر انور پیشتر بتعمیر عمارات عالی راغب بود معماران
مدرت کار چابکدست را بفرمود تا در باغ ملک امین الملک که محاذی قصر سلطنت است منزلی عالی در مدت
یکماه باتمام رسانیدند وباعتبار رفعت وخوبی غیرت سپهر برین وشرمسار نگارخانه چین گردانیدند قطعه زان رفیع
آمد چو قصر چرخ این عالی مقام کز علو قدر بانی بازمیکوید بنا از هوای او صبا بوئی گرفت ومیدهد خاک را پیرایه
سرپیرایه مهد صبا اهل دولت را فضای دلکشای او بود در لطافت همچو جنت دل فروز وجان فزا **ذکر**
آرائی میرزا محمد امین آصف دوران واستدعای قدوم خسرو زمان چون اسباب
حشمت وشوکت سلاله دودمان مصطفوی میرزا محمد امین میر جمله شاهی در مدت هفت سال از اسباب دولت
جمیع امرای عظیم الشان درگذشت از غایت خلوص بندگی خواست که انچه دست مکنتش بدان رسد بنظر اشرف
درآورد بنابرین بسامان وسرانجام اسباب عیش وعشرت پرداخته وتمامی منزل خود را بدیبای هفت رنگ
زیب وزینت داده وکذرها را عنبر آلود وکلاب افشان ومشک اندود گردانیده از خدمت خسرو زمان استدعای
قدوم میمنت لزوم نمود خسرو زمان استدعای او را باجابت مقرون ساخته در روزی معین در وقت صبح او را
ومنزلش را از یمن مقدم مکرم عزت وزینت بخشید سیادت پناه بپای انداز زرافت واطلس ومخمل ومشجر
تمام فضای منزل را رشک افزای گلستان ارم ساخت وامراء واعیان دولت وسلاحداران ولشکران
قدیم الخدمت مراتب بمراتب کمر خدمت بر میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند ومنشیان بلاغت نشان
وشعرای فصاحت بیان جواهر ابدار نظم ونثر نثار مجلس همایون نمودند ومطربان ورامشگران نغمات خوش

و دلکش حاضران مجلس را مسرور ساخته و محظوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در همان مجلس اقسام پیشکشهای
لایق که از انجمله سی راس اسپ عربی نژاد بود با زین و لجام مرصع و سبت زنجیر فیل و یک کمر زرین
مرتین چهارده قرص جواهر و یک آئینه مدور از بلور صاف اطرافش مرصع بجواهر و لآلی ابدار و رمنیش از طلا مکلل
بجواهر نفیس و چهارده جلد مصحف و کتاب خوشخط مذهب و دو دویست عدد لنگی غوری نهایت تحفه و دویست عدد
شال کشمیری نفیس باریک و از جنس زربفت و مخمل و کمخاب و مشجر و اطلس هر یک چهارده چهارده عدد
و سی جفت قالین خوشقاپی و سی عدد نمد کرمانی خوشرنگ و خوشقماش عریض و طویل و چند طبق
زرین پر از اقسام جواهر و شمامه های عنبر مکلل بجواهر ابدار و دیگر تحف و هدایای بری و بحری از نظر
انور گذرانیدند و بعد از آن خوان سالاران از الوان اشربه و اطعمه دو خوانکه چندان بر سر خوان حاضر
ساخته شد که بمخیله در نگنجد و بشمار در نیاید و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر جمله
ندیمان و قصه خوانان و شعرا و اهل نغمه را که در آنمجلس حاضر بودند منشور نقیات فاخره نوازشی
پنجاه هزار روپیه انعام فرمود و پیشکشهای مشارالیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار روپیه بود مقبول
و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زرین خاص از کتف مبارک برداشته با خلعتهای فاخره
زرنگار و پنج زنجیر فیل و پنج راس اسپ عربی با زین زرین و لجام مرصع بمشارالیه مرحمت شد و
خسرو زمان از فرط عنایت در وقت مراجعت بر اسپ قمر سیر هلال نعل که از جمله اسپان پیشکش بود
سوار شده بدولتخانه معاودت فرمود ذکر نامزد کردن اسیر را و نامکواری بجهت دفع
پرتاب شاه راجه وستیر و توجه نمودن سیادت پناه میرزا محمد امین میر جمله
بدانصوب آورده اند که در سنه تسع عشر و الف منهیان بسامع اقبال رسانیدند که پرتاب شاه

راجه و سنبیره نورد وادی تمرد و عصیان گشته شیوه قطع طریق اختیار کرده است خسرو زمان برکن السلطنه
البهیه و اعتماد الدوله العلیه میرزا محمد امین میر جمله فرمود که دفع آن یغی اهم مهمات است و اهمال در قضیه
آنف موجب فساد است سید شار الیه معتمد علیه نخست اسیر او نامکواری را که حشم بسیار داشت به تشریفات
شاهی سرافراز نخشیده و بعضی از رجوع داران معتبر مثل سید حیدر و امجد الملک را همراه او تعین نموده بجهت
تسخیر وستر نامزد کرد و او مذکور بولایت کفار در آمده بعد محاربات با پرتاب شاه در اندک مدت اکثر ولایات
را از تصرف شیرون آورد و چون تسخیر قلعه وستر که مستقر آن متمرد بود و نهایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنا بر کثرت
اشجار در حوالی آن که کذر باد در انجا دشوار می نمود در تعویق افتاد اسیر را و حقیقت حال بدرکاه عالی معروض
کردانید خسرو زمان سیادت مرتبت میرزا محمد امین را بتشریفات خسروانه سرفراز فرموده با لشکر فراوان بصوب
وستر روانه فرمود سیادت پناه شار الیه بعد وصول بسرحد وستر چند روز در انجا توقف نمود تا سرداران دیگر
مثل کل خان وزیر دست خان و خیر اشکان و اعتبار خان بدو ملحق کردیدند و بعد اجتماع سپاه منصور بصوب
وستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خود ندید اهل و عیال و اموال خود را در بطون جبال پنهان
ساخته خود هر روز در منزلی و هر شب در جنکلی بسر می برد و از پیش چون میرزا محمد امین بولایت وستر رسید
در پرکنه ملکور و مندیر که در وسط ولایت کفار بود قلعه در نهایت متانت ساخته یکماه راه از سرحد ممالک
محروسه بولایت کفار در آمده تمام ولایت عبده اصنام را تاراج نموده و بلادی را که هرکز سم ستور لشکر اسلام
در انجا نرسیده بود بساعی جمیله بحوزه تسخیر در آورد و پرتاب شاه چون نهایت اقتدار سپاه منصور مشاهده
نمود از رایان اطراف استمداد نموده حصار وستر را که بروجش نهایت مستحکم و مرتفع و اطراف و حوالیش
کوه و جنکل پر از اشجار متراکم بود بدلیران مشهور مستحکم کردانیده رایت تکبر برافراشت سیادت پناه از اتمام

ایلچی با سپاه منصور بعزم تسخیر آن قلعه رو آورد غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده
نارهٔ پیکار بر او ختند اتفاقاً در آن اثنا باران انچنان بارید که توپ و تفنگ و بان را هر چند سعی نمودند
نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت و غله و آذوقه رو بکمی آورد و بنا بر این معنی
تسخیر قلعه را در گرو وقت دیگر داشته مراجعت نمود و در کنار رود سه حدود ستر مقام ساخته حقیقت حال را
معروض پایه سریر گردانید خسرو زمان فتحنامهای فاخره بصوب مقربان حضور ارسال نموده مالک پرستاران
بانچه از تفنگچی و بانکاری بمدد آن سید عالیقدر نامزد فرمود ذکر تسخیر بسیاری از ممالک ویگ
و گریختن راجهٔ آنولایت محمد قاسم نوشته آورده که در کتب اهل هند مسطور است که سه ملک محاذی یکدیگر واقعند
و هوای آن ممالک در تاثیر و خواص نزدیک هم است تلنگ و بنگ و ونگ ولایت تلنگ همین است که
در تصرف سلاطین قطبشاهیه و در جنوبی هندوستان واقع است و بنگ ولایت بنگاله است و ونگ مملکتی است
مابین آن دو ولایت که همچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده بود و خسرو زمان در صدد فتح آن
گشته بسیاری از ممالک ونگ را بجوزهٔ تصرف اولیای دولت خود در آورد و حاکم آنجا موسوم بیا بالمدد تعالیت
عاجز و زبون گشته بانقیاد ولایت گریخت ذکر احوال میر محمد مومن استرابادی علیه الرحمه
بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ نوشته میر محمد مومن استرابادی که اباو اجداد او نزد سلاطین ایران معزز
و مکرم بودند و خود نیز در عهد شاه طهماسب حسینی معلم شاهزاده سلطان حیدر میرزا بود و قریب بست و پنج سال اوقات
بالسلطنت خسرو زمان و در جمیع علوم مستداوله از معقول و منقول متبحر و اعلم علمای عصر بوده در تقوی و فرهیزگاری
و نیک نفسی و تواضع عدیل و نظیر خود نداشت شعر را نیکو می گفت و کمال اهلیت با علو مراتب دینوی جمع داشت
و این اشعار از وست غزل شادم بانیت بنده غم ما عالم دیگر است عالم ما جمله عشق و رستخیز جلا

ای خوشا روزگار و رهم ما شکر درد تو چون کنیم که هست داغ بالای داغ مرهم ما شاه اقلیم درد و غم ما نیم ملک
هجران سواد اعظم ما سایهٔ عشق کم مباد از دو سورشد داغدار ماتم ما نمک آب دیده خوش نمک است کم
رکو شکیز رزم ما ید بیضا و وصل کو که فراق کشته شعبان آتشین دم ما حرفی ای همنشین بگو با او تو روز وصل از زبان ما بکم ما
غمگاری از دو مجو مومن غم ما از کجا و چشم ما و له خدایا دارمان از شور بختی دلفگاری را گلستان کن بیک بار ان
رحمت شور زاری را شدم بیرا غمت غافل مشو از روزگار من که من بر یاد شوقت داده ام خوش روزگاری را
دلا پیوسته با ما سازگاران سازگاری کن که باشد سازگار خود نگفتی ما سازگاری را حمازی بر خمارم میدهد گردون ز یکدستی
چه خوش بودی که دادی مستی هم هر خماری را مرا بس اینکه دارم حکم بر اقلیم ناکامی مسلم باد ملک کامگاری بیخ یاری را
ز شهد ناکوار چرخ کام عافیت سوزد بحمد الله نصیبم کرده زهر خوشگواری را تبلخی جان ده و دکمتر حدیث درد کو مومن
چه غم از تلخی ناکامی ما کامگاری را و له بحمد دارد دلم بر شکوه لاف صبر و طاقت را نیارم با کمال عجز این اظهار قدرت را
ز بیم انکه هر سو سر کشد صد نغمه از شکوه بصد خون جگر پنهان کند دل آه حسرت را ز خونین داغهای من فلک را دفتها باد
که خوش آبی و رنگی داده ام گلزار محنت را نسیم لطف جانان کم شدای آه سحرگاهی مدد کن تا بجوش آریم دریاهای رحمت را
کرم کن ای مروت ره اگر یابی ببزم او نیاز نامرادی عرضه کن آن بیمروت را چه عهدی بود عهد وصل جانان بهر جانبازی
دریغا ماند انستیم ایدل قدر فرصت را فدای رسم عادت سوز خود کردم که در عهدش عجب ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را
مکن نسبت بغیرم درد و فا آزار دیگر کن سراپا غیر تم پسند بر من این مذلت را بشربت کز زمن پیمائی سرزد از آن نگذر
پریشان داشت طرح وضع صحبت نوطاقتها اگر این است مومن صحبت هجران که من دیدم ببزمش خون خورد و بیرون میبا نگذارد جرات را
و له خوشم که در دل من عشق مدعا نگذاشت مرا به پهلوی شبهای تار وا نگذاشت چه آفتی تو که در عشق تو همه عالم محبت تو
دو کس با هم آشنا نگذاشت و خسرو زمان محمد قلی قطب شاه بواجبی قدر و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته مریدانه

با او سلوک مینمود و دقیقه از لوازم تعظیم و مراسم تکریم فرو گذاشت نمینمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت رای
آن دانای روشن ضمیر جمیع مهمات سلطنت خاصه کارهای بزرگ بوی تفویض مینمود و خود با برادران و مدیان
صاحب کمال او قات زندگانی بعیش و خرمی بسر برد فصل سیوم از باب چهارم در بیان رحلت خسرو زمان
و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر شمه از فضایل خصایل آن پادشاه فردوس مکان
چون ایام اجل موعود خسرو زمان در رسید عارضه بیماری موجب سفر آخرت گردید و در عرصه دو روز مرض انجامان
قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی گرایید تا اینکه سحر شنبه نهم ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف بروضه
رضوان خرامید کافه انام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه هایله در گرداب غم و اندوه افتاده بزبان حال و قال
می گفتند نظم دریغ آن شهنشاه هندوستان جم تاج بخش و ممالک ستان دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر
نظیرش در آئینه ماه و مهر دریغ آن کراو باشان ستمکار جهانگیش واقعه طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشت
خوانشتند که دریای فتنه را بتلاطم در آورند در این اثنا آوازه جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطبشاه که شرح احوال
آن پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم و قایع رقم خواهد گردید بلند گشت و بصیت زدگان که سراسیمه شده بودند
از شر و شور او باشان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علما و فضلا و اکابر و امرا به تغسیل و تکفین پادشاه
فردوس مکان پرداخته بدن مطهرش را در لنگر فیض اثر که مدفن این دودمان عالیشان است مدفون نمودند
و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فردوس مکان چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی
سی و سه سال و هشت ماه اما بر لوح مرقد معطرش سی و یکسال مسطور ذکر شمه از فضایل و خصایل آن فردوس مکان
آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه رحیم و کریم و سخی و عادل بود پاس قرابت و صله رحم بسیار مرعی میداشت
چنانکه در عهد سلطنت خود برادران را بر مسند عزت متمکن ساخته و انیس و جلیس خود گردانیده بیدغدغه خاطر ایشان

سلوک مصاحبانه می نمود و برادران نیز این را فوز عظیم دانسته طریق اخلاص و یکجهتی و عقیدت با برادر عالیقدر
مسلوک میداشتند و در عهد او اکثر عمارات و بقاع خیرات و بساتین جنت آئین مثل باغ و عمارت الهی
محل و باغ محمدی و عمارات بنات کهات و کوه طور و ندی محل و لنگر دوازده امام و مسجد جامع و مدرسه
و خانقاه و دارالشفا و حمامها و دیگر مساجد و مدارس متعدده بصورت تعمیر یافت و انچه خرج عمارات عالی
شده و سیادت پناه میر ابوطالب ناظر ممالک بقلم آورده مبلغ هشتاد و لک هون است که قریب شصت هزار
تومان باشد و نیز هر ساله در لنگر ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم النشور مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران
و خدام و اخراجات مطبخ لنگر صرف میگردید و همچنین هر ساله مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم متعدد بود
که بمستحقان میرسید و این وجه را زر عاشوری می نامیدند و از کمال اعتقادی که بخاندان نبوت داشت چون
هلال محرم میشد سیاه پوش میگردید و جمیع عمله باکوت سیاه که از سرکار مرحمت میشد می پوشیدند و در تمام
ممالک محروسه مسلمانان بماتم جناب سید الشهدا علیه السلام اشتغال مینمودند و عمارت عالی وسیع یکدلخانه
و دیگر در بازار دارالسلطنت ساخته مسمی بالاوه گردانیده بودند و در هر الاوه ده هزار طاقچه مرتب نموده هر شب
در ان چراغها روشن می نمودند و علما و فضلا و ارکان دولت و مقربان حضرت ایام عاشوره را در الاوه
حضور بهم رسانیده مصیبت می گذرانیدند و روز سوم ماتم شهدا را بتقدیم میرسانیدند و نیز هر سال در شهر ربیع الاول
مجلس جشن مولود النبی تا دوازده روز نهایت تکلف ترتیب می نمود و از انواع خوشبوئی و اقسام اطعمه و
اشربه خلایق را بهره اندوز می فرمود و در آن ایام خجسته فرجام یک لکهون صرف طعام نذر و خوشبوئی و
تشریفات و انعامات می گشت و ماورای اخراجات مذکور هر ساله مبلغ یک لکهون بعنوان خیرات و تصدقات
از سرکار فیض آثار بمساکین و مستحقین میرسید و از اقمشه نفیس و نقد مبلغ کلی بمکه معظمه و مدینه مشرفه و نجف اشرف

وکربلای معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرکه بجهت صلحا و زهاد و مجاوران ارسال می کردید و هر جا جمعیتی
که از دیار بعید بامید سخا و مرحمت رو بدرگاه او آوردی تشریفات و انعامات سرفرازی یافته مقصد المرام
بوطن خود مراجعت نمودی و هر که را شادی خشه که رسم هندات و شادی ترویج در پیش میشد و بامید
مرحمت بر استان فیض نشان حاضر شده بوساطت مقربان بعرض میرسانید تشریف و انعام یافته و
بکامیابی سرفراز گشته به تشییت امور شادی می پرداخت اگر در شبانروزی هزار طایفه باین درش
می آمدند همه فیضیاب می گشتند و نیز مبلغ دو لک هون که در عهد سلاطین ماضی بعنوان محصول اجناس
می گرفتند و چند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهمانه آن وجه را تحصیل نموده بخزانه عامره میرسانیدند
در اواخر حال آن مبلغ را معاف فرموده خلایق را از جور بهمانه ستم پیشه نجات داد و از اوصاف حمیده
آن فردوس مکان اینست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل احدی نفرمود و با وصف این همچکس را یارای مبادرت
بر قتل کسی نبود اگر احیانا کسی مرتکب قتل میشد امر همایون شرف نفاذ می یافت که بدار القصاص رفته انچنانکه بموجب
حکم شرع شریف باشد بعمل آورند الحاصل اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن فردوس مکان زیاده برین است
که در تقریر و تحریر گنجد پست نه تعریف وی اندر حرف گنجد نه بحر امکان در ظرف گنجد اشتغام کلام نوشتن چند اشعار
از طبع زاد آخر و فردوس مکان بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی نموده می شود غزل

دیوانه خود را کاتش زند از رشک تو پروانه خود را هوش و خرد از پای در افتند چو ستان چون سر مه کشی زیر
مژگانه خود را ستانی محبت بد و عالم نفروشند کیفیت نه جرعه پیمانه خود را با یاد تو عاشق نه کشد منت خضر
بستیم در روزنه خانه خود را گر جمله جهان پر شود از کوه هر یکتا خواهیم همان کوه هر یکدانه خود را دل در غم او یافته صد جنت
جاوید چون غذر نخواهیم غم جانانه خود را ای قطبشه آخر ره مردان ره عشق پست مردانه همین روره مردانه خود را

ولۀ ملک محبت که داد خواه ندارد ملک چنین هیچ پادشاه ندارد کرهمه عمرم نظر بر روی تو باشد دیده بجز

حسرت نگاه ندارد کوسه انگیز درد و غم بسر ما مرد محبت غم از سپاه ندارد بین که چه طوفان اشست رعشق اینه

دل که ثاب آه ندارد تکیه که قطب شاه چون دگران نیست جز کرم دوست تکیه گاه ندارد ولۀ حرفی زلب یار شنیدیم

شنیدیم صد شکر که این باده چشیدیم چشیدیم مردم همه صد درد سر بیهوده دارند کز درد سر ازباده کشیدیم کشیدیم

اعجاز محبت منگر کم که درین راه پی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این بسکه تماشای گلستان تو کردیم کریسوه وصل تو

نچیدیم نچیدیم هرچند که وحشیست دل آن نیست که گوید ازیار بسنگر چو رسیدیم رسیدیم ای قطبشه از درد دل

خویش چه گویم مشتاق تر از خویش ندیدیم ندیدیم ولۀ در ره دوست دلائیت ضرر دانستم سخن اهل غرض بود خطر

دانستم خوش بحد داشت دلم گر تو وفا می آمد شکر باری که ترا یار گردانستم تا بر خسار جهان سوز تو کارم افتاد

روش سوختن آتش تر دانستم فشه می بار دازان چشم تو هم میدانی از چه کم میکنی ایشوخ نظر دانستم قطبشه

درویش که در گلشن کوئی بودم ذوق کیفیت مرغان سحر دانستم ولۀ بدور خط خشیت کم نشد شوخی وصیادی

که این دام دگر شد بهر دل نی خط آزادی درآن وادی که آتش میشود گلشن درآزاد هزاران جنت است اینجا چرا

دوری ازین وادی اگرچه نیست زیبی به زعدل و داد شاها نرا ازآن رنجیده تر ماند بعاشق از تو بیدادی بملک

عشق ازسد سکندر کس نمیگوید در ینملک مبارک رو ندارد سست بنیادی خدایها که دل از ترکتازی غمزۀ

دارد فدای آن خدایا دمعموری وآبادی دلی کز دوست نالان شد پریشان گشت وحیران شد مسلمانان مبادا

بیکدل از دوست فریادی غم یاری که در دل قطبشه دارد عجب نبود گر از خاک درش سر بر بدارد یکنفس شادی

باب پنجم در احوال حضرت ظل الهی زینت بخش سریر شاهی پادشاه دین پناه سلطان

محمد قطب شاه مشتمل بر سه فصل فصل اول در بیان احوال آنحضرت از نسب شریف

مادری و ولادت باسعادت و جلوس بر سریر سلطنت و انچکیده در اوایل ایام جلوس

بوقوع پیوست صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که والده ماجده انحضرت سیده موسوی نسب است از اولاد

سیادت و منعفرت پناه میر مقصود علی ابن سید علاء الدین طباطبائی که سلسله علیه او به بیست و چهار واسطه

بحضرت امام موسی کاظم علی جده و علیه الصلوات و السلام می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی

مشهور بمصطفی خان که در دکن از مشاهیر سادات و امرای عالی منزلت بود و در ولایت نیز با داجداد شان رشته

صحیح النسب صاحب مکنت و اهل عزت بودند قرابت نزدیک است و ولادت والی سعادت آن عالیجناب

در اول روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر ربیع الثانی است در سنه احدی و الف هجری و در آنروز خجسته سیادت

و نقابت پناه علامی فهامی میر محمد مومن استرابادی در تاریخ تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعرض

اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی قطبشاه رسانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است صد بشیر

کامرانی می برد هر سو خبر دودمان ترکتاز آخوش چراغی بر فروخت پرتو شهزاده بر چرخ میتابد کز رونق

غرة شرف سلطان محمد را نکته بیت هر دو عالم یکصدف از بهر آن عالی گهر خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر گفت

اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا به زین نمیدانم از آن میکوبمش سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر

چون عسم بر رکوارش خاقان زمان را از تولد مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بروی روزگار گشوده کافه

انام را بفوران انعام سرافراز و سرور نمود و منجمان دستخط زا امر فرمود که بعد از ملاحظه زایچه طالع احکام دقیقه

ولادت باسعادت استخراج نموده بعرض اشرف رسانند منجمان بحصول غایت امال و وصول باعلی معارج

اقبال بشارت داده مذار استماع این بشارت خاطر اقدس مالامال شادمانی گردید منجمان را انعامات و تشریفات

فاخره بخشید و بترتیب لوازم جشن و شادمانی و تهیه اسباب ضیافت و میزبانی فرمان داد و بعد اتمام ایام جشن

در روز عقیقهٔ آن نونهالهٔ بوستان خلافت را محمّد نام نهاده و بپاس ادب نام آنوالاشکوه را هرزمان صراحتهً
برزبان نمی آوردند بل بلقب ظلّ الٰهی ملقب می نمودند و خسرو زمان عنان نگران همت عالی تربیت آن
ظلّ الٰهی معطوف نموده ببرادر کهتر خود فرمود شما را که رعیان شبابست از فضل الٰهی توقع اولاد کثیر است
باید که این فرزند ارجمند را در فرزندی من دهید تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نموده تفویض را
موقف بانقضای ایام رضاع گردانید و بعد ازآن نیز ما مروز و فردا می گذرانید چون تعلق خاطر برادر دران
درّیکتای کامکاری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منزل برادر رفته تفحص احوال
ظلّ الٰهی مینمود و چون سن شریفش بچهار سالگی رسید والد بزرگوارش شربت وفات از ساغر کل نفس
ذائقة الموت چشید خسرو زمان خود تشریف برده ظلّ الٰهی را بالجمله خاص آورده بمزید شفقت و تربیت اختصاص
بخشید و قاضی محمد سنبلی را که بحلیهٔ صلاح آراسته بود بجهت تعلیم قرآن معتمد نمود و بعد ازچندی چاندسان
یوسف را که سرآمد سپاهیان هند بود با موشن فنونی که ملوک را بکار آید مثل شمشیر بازی و تیراندازی مامور
گردانیده و چون ظلّ الٰهی بحد بلوغ رسید کوهر درج عفت یعنی صبیهٔ خود را در سلک ازدواجش کشید چنانکه
پیش ازین مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش قریب بست و کسال منقضی گشت بعنایت سبحانی بر سریر جهانبانی
بنشست و ذکر جلوس همایون حضرت ظلّ الٰهی بر سریر فرمانروائی بر اصحاب عقل و بینش و ارباب
فهم و دانش ظاهر و باهرست که آفریننده جهان تعالی شانه انتظام مصالح جهانیان منوط بوجود صلاح آمود
سلاطین عالی مقدار گردانیده و ظلمت فتنه و فساد بفضای جهان آرای شان از ساحت گیتی زدوده
و چون یکی از ایشان بانقضای عالم و کون و فساد ازین سرای کوس رحلت می نوازد دیگری بجایش نشسته
رایت دارائی می افرازد پیت یکی میرود دیگر آید بجای جهان از اندرنگی که خدای بنا برین چون خبر

انتقال خاقان فردوس مکان بجناب سیادت منزلت مهر سپهر فضل و عزت پیشوای عالمیان المؤید
بتائید المهیمن میر محمد مومن علیه الرحمه که رکن السلطنت و پیشوای این دولتخانه بود رسیدی الحق متوجه بارگاه
سلطانی گردیده حسب الوصیت خاقان جنت آشیان که هم در میان صحت و هم در وقت اشتداد مرض
فرموده بود خورشید کیتی افروز سپهر جهانداری اختر سعود برج شهریاری المؤید من السماء المظفر علی الاعدا
پادشاه ظل الله دین پناه سلطان محمد قطب شاه را که قریب بست و یکم حلقه از مراحل عمر شریف طی نموده بود
قایم مقام عم بزرگوار ساخته در اول روز دوشنبه نهم ماه ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین والف هجری بر سریر
دارائی نشانید و بعز متابعت و متابعت آن شاه دین پناه عزت اندوز گردید و این قصیده از طبع زاد خود
در تاریخ جلوس همایون از نظر انور گذرانید قصیده با محبت مارا بتسم عهد و پیمان نوئی کهنه جانی میفشانم پیش جانان نوئی
خسته جانم کهنه لیکن جان فشانی تازه است عهد سلطان نو است و عید فرمان نوئی بهر دفع چشم بد در پیش چشمان خویش امید رعنا کاش بودی هر دم جانان نوئی
کهنه عالم تازه از افشانی سر کرده است چون زلیخا از وصال ماه کنعان نوئی قصه نوشیروان شد همچو انوشش کهن سند و ایوان نو بنید و سلطان نوئی
عرصه میدان هفت اقلیم تنگی میکند کو فضا امکن پی شه طرح ایوان نوئی تو دکان کهنه برچین عقل از فرزانگی دوستداری بهر ما بگشود دکان نوئی
دل براه دوست هر دم وادی طی میکند کعبه رو هر دم کند قطع بیابان نوئی مصر شاهی را رواج افزون عهد یوسف است یوسفی کز رفت آمد یوسفستان نوئی
چرخ اگرچه آتشی در زد بعالم ماکیان باز جنت شد جهان از فیض باران نوئی گرچه از حکم قضا جان جهان بر باد رفت یافت عالم از مسیح تازه جان نوئی
یاد کار جد و عم سلطان محمد قطب شاه انکه هندستان ز فیضش شد ایران نوئی وه چه ایران آنچنان ایران که آید در نظر مدد بهر جانب که آری باغ رضوان نوئی
فرد شان لازم شاهی کجا و شان او پادشاهی یافت در دوران او شان نوئی آسمان از سند خورشید تابان کهنه بود کهنه سند تازه شد از زیب ایوان نوئی
صد کهن قانون زهر دیوان کهنه دیده شد است انکه آکه گشته از قانون دیوان نوئی ای منجم طالع منحوس اعدایش ببین تا مقرر کرد دولت تاریخ طوفان نوئی
ای قضا از لکرم ذاتت توصد استعاش تا روان کرده است از حکم تو فرمان نوئی وی جهان جسم و جانرا از نعدتش قوت جان جانان نوئی و شاهان نوئی

بیا

بسکه می تابد ز تو نور سعادت بر جهان — مسلم و کافر ترا آورده ایمان در پناه — چرخ آئین بسته عالم را ز مهمانیت — میزبان گهنه دار و بارگاه مهمان نوئی

دهر در عهد تو امید رهای می‌تراود از کرم — نیست یکدم خالی از اکرام احسان نوئی — کوه صبر تا نگذارد از لطف سر شارت بخلق — جوی شاهی را لبالب از رباب جان نوئی

چرخ را تا آمده قانون و دوران بکف — بر همه قانون کشیده خط فرمان نوئی — ای زمین و ای سپهر عالم اوصاف تو — مرکب اندیشه را هر لحظه جولان نوئی

لطف تو از بهر دوران فصل بهار خرمی — جود تو ایام را باران نیسان نوئی — از لطافتهای ذات لطف حق گویا که کرد — از وجودت ابتدای خلق ارکان نوئی

چار ارکان گر بود اصل مقدس ذات تو — میتوان گفتن که هست آنجا ز ارکان نوئی — پیر گردون تا هزاران دیده روشن ندید — همچو تو رادش چراغی در شبستان نوئی

ای زمانه از کمین بیجای تو در اضطراب — بسته بر هم داستان پور دستان نوئی — یافت چون اندیشه ات در خاطر مدحت رواج — از طلیب و هر شد محبوب بحران نوئی

سرمه شد خاک ملکانه ز فرخ پای تو — ای فدای خاک پاکت هر زمان جان نوئی — کز صفاهان نو شد از شاه جهان عباس شاه — حیدر آباد از تو شد شاه صفاهان نوئی

دولت تو نعمت کامل بود از حق بخلق — هر که قدر این نداند کفران نوئی — خواستم تاریخ فرخنده جلوست عصل گفت — جمله عالم نوبهاری شد ز سلطان نوئی

مختصر کردم شهادت که خواهد مدح تو — چون فصیح خاوران مداح احسان نوئی — از دعا گوئی چو من هم دعا بهتر که هست — او کهن داعی و تو شاه جهانبان نوئی

با دیار جاودان این شاهی اقبال و بخت — هر دست فتح نوی هر لحظه فرمان نوئی — بد سگالت را بجان صد رخم کاری هر زمان — کز رژو بین که رخنه کز رنگان نوئی

لغنیمه ایضاً فی التاریخ جلوس خلعت شاهی چو در بر کرده شاه دین پناه — دهر بر گردون رساند از خور می طرف کلاه

نور تابد شب و روز از زمین و آسمان — از فروغ شمع رخسار شه انجم سپاه — آفتاب اوج شاهی ماه برج خسروی — انکه باشد بر فروزان ز سپهرش بارگاه

خسرو روی زمین شاه جهان بان شاه — شاه با فتح ظفر سلطان مجدد قطب شاه — انکه باشد لطف عام او پناه خاص و عام — دانکه باشد نور عدل او فروغ مهر و ماه

از سجود خسروان روی زمین پنهان شود — چون بر دن از بارگه آید بصد اقبال و جاه — انکه باشد در عدالت صد چو کسری بنده اش — دانکه باشد در سخا حاتم ز دیوزه خواه

هر کجا ابر سحاب همتش باران فیض — در بر دن آید بجای دانه از شاخ گیا — هست در اقلیم حکم او سادی کبک و باز — هست در میزان عدل او برابر کوه و کاه

اوست شاه عالم دارا که هر طرف می آورند — خسروان بحر و بر در سایه لطفش پناه — سایه چتر بلند اقبال او بر فرق مهر — پایه قصر رفیع ایوان او بر دوش ماه

انکه گر حفظش شود حامی نگردد تا ابد — تخم مرغ پیوه زن از شدت گرما تباه — موج ساکن میشود در بحر چون جوهر بتیغ — گر کند بر روی دریا شحنه ضبطش نگاه

چون باقبال وظفر بر مسند شاهی نشست خسرو مشرق مغرب بتمامی آمد بهر تاریخ جلوس او مسیح عقل گفت پادشاه بی بدل سلطان محمد قطب شاه

تا بود بر صدر جنت ماءمن اهل ثواب تا بود در قعر دوزخ مسکن اهل گناه باد با احباب او عیش جهان خلد و جم باد از شمع رخش روشن چراغ مهر و ماه

شکر ایزد را که گرشاه جهانبانی گذشت شد جهاندار جوان بخت جهان پادشاه گر قبا دار سر کلاه خسروانی برگرفت گو نیی ایک سیر ساند بر فلک طرف کلاه

خیمهٔ اقبال و داراگر بهم پیچیده شد زد سکندر بر سر ایوان دولت بارگاه شهریاری پای بر تخت جهاندارای نهاد آری آری کاستانش میسزد خیل ملک را سجده گاه

خاک کویش سرمهٔ چشم امید جن و انس کز در آیش صیقل آینهٔ خورشید و ماه گر شود دارای ملک جهانرا مدعی بخت بیدار و دل آگاه باشد شاهد گواه

گر نسیم خلق او بر قیس مجنون بگذرد از زمین او نروید جز گل سوری گیاه ابر رحمت بار گردد شعله برق غضب گر شه دلطفش گناه عاصیان را عفو خواه

عالمی او را دعا گویند از دشمن چه باک شهسوار یرا که از فوج دعا باشد سپاه نام و وصفش دافی وسال جلوسش گو کنی جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطب شاه

یارب آسان کن برادر سلم جهانبانی جهان کامگار آزاد دار از این بیرای نگاه باشدش تدبیر هر کاری موافق تا قضا حکم او را مانعی هرگز نگیرد پیش راه

دوستانش را مباد اکام جز بر راه راست دشمنانش را مباد اجای جز در قعر چاه روزگار خشمتش را خالق عالم ضمان آفتاب دولتش را خلق عالم در پناه

و چون بشارت جلوس همایون بسامع جهانیان رسید غنچهٔ دل همگنان همچو دل غنچه در حدیقهٔ رفاهیت شگفته گردید و ارکان دولت و اعیان حضرت از روی اخلاص کمر خدمت بر میان جان بسته و آداب تهنیت بجا آورده بعواطف شاهانه اختصاص یافتند و صنوف خلایق زبان بدعا و ثنا گشاده بالغامات فراوان سرفراز گشتند و سلاطین نزدیک و دور بجهت ادای مراسم پرسش و تهنیت ایلچیان سخندان فرستادند و مکاتیب محبت اسالیب با تحف و هدایای لایق برای تاسیس مبانی اتحاد و وداد ارسال نمودند ذکر آمدن رسولان از جانب سلاطین کن

بر سیم پرسش و تهنیت چون صیت جلوس همایون در اطراف و اکناف عالم منتشر گردید از جانب عالیحضرت سلطنت و معدلت دستگاه ابراهیم عادلشاه سیادت مرتبت میر محمد تقی و از جانب عالیحضرت توکلت و خلافت پناه مرتضی نظام شاه سیادت منزلت میر ابوالفتح بجهت ادای مراسم پرسش و تهنیت مقرر گشته

باتحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب در ماه ذیحجه سال مذکور بدرگاه والا رسیدند و بعد
از ادراک شرف بساط بوسی رسوم پرستش و مبارکباد از جانب آن دو پادشاه با عدل و داد بجا آورده
مکاتیب محبت آئین با هدایای پشمینه و قرین از نظر اشرف گذرانیدند حضرت ظل الهی حجاب را بالکلیه
فاخره سرفراز نموده و بعد از چندی هر یکرا اسپ و فیل و نقود نامعدود مرحمت نموده رخصت انصراف
ارزانی فرمود ذکر آمدن حسین بیک قبچی باشی از جانب اعلی حضرت سلیمان رتبت
پادشاه عالم پناه ابوالنصر شاه عباس برسم پرسش و تهنیت چون خبر اشغال خسرو فردوس
مکان بسمع اشرف اعلیحضرت سلیمان رتبت سکندر حشمت سلاله دودمان نبوت پادشاه عالم پناه
ابوالفتح شاه عباس صفوی رسید بنابر فرط محبتی که آن زیبنده اورنگ پادشاهی را بدودمان قطب شاهی
بود ایالت پناه حسین بیک قبچاقی را که در سلک مقربان آن آستان اشتهار داشت بجهت ادای
رسوم پرسش و تهنیت باتحف و هدایای نفیس روانه درگاه والا گردانیدند و ایالت پناه مشارالیه چون
از راه هرموز به بندر دابل رسیده و منهیان این خبر را بمسامع اجلال رسانیدند حضرت ظل الهی سیادت پناه
میرزا زین العابدین مازندرانی را که مرد خردمند و بوفور فضل و کمال ممتاز زمان بود مراتب تعظیم و تکریم
مرعی داشته جهت طلب او با تشریفات خسروانه و خرج لایق به بندر دابل روانه نمود سیادت پناه
موصوف بعد از وصول بآنجا مراسم اعزاز و اکرام بجا آورده باتفاق ایالت پناه حسین بیک روانه
درگاه معلی گردیدند و در هر منزل و مقام لوازم خدمت و مراسم ضیافت تقدیم رسانیدند و چون خبر وصول ایالت پناه
بسرحد ممالک محروسه بمسامع اجلال رسانیدند عمدة الخوانین انبیا قلیخان نیز با جمعی از اعیان با استقبال
مقرر گشته بجانب سرحد روانه شد و بر طبق حکم اشرف در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده از شرح و بیان

کشیده حسین بیک و رفقای او را رهین نعمت و منت حضرت ظل الهی ساخت و چون نزدیک بدارالسلطنه
رسید در کالاچوتره قلعه محمد نگر بتاریخ دهم شهر رجب سنه ۱۰۳۳ ثلاث و عشرین و الف بشرف بساط بوسی
مشرف شده منظور و مباهی گشت و از جانب اعلی حضرت اشرف السلاطین اظهار مراتب محبت و موافقت
بیش از حد نموده مکتوب مودت اسلوب را که در ذیل این داستان بمجلس منقول است با تاج مرصع و کمر شمشیر
و کمر خنجر مکلل بجواهر امداد و پنجاه سر اسپ با دو سر یراق مکلل و زین و لجام مرصع و عنانهای زرکش و دیگر تحف
و نفایس شاهانه از نظر اشرف گذرانید با هشتاد تن معتبر که رفیق او بودند بتشریفات فاخره و عنایات خسروانه
عز امتیاز یافت و منازل عالی وسیع بجهت او و اتباعش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه مشارالیه را
اتفاق توقف افتاد و هر سال هوازی هشت هزار روپیه ماورای تشریفات و اسپ و فیل و غیره آن ایالت پناه
از سرکار مرحمت می شد و در اواسط ذی القعده سنه خمس و عشرین و الف فضیلت مآب و کمالات انتساب
مجمع فضایل کوماکون شیخ محمد خاتون را که از عمده مجلسیان و مقربان این درگاه بود با تحف فراوان و مرصع
آلات مشحون بجواهر قیمتی و رقعه نفیسه که مدتها عالمان درگاه در اتمام آن سعی موفور بظهور رسانیده بودند بالحاق
حسین بیک که چهار هزار روپیه جهت خرچ راه با و مرحمت شده بود از راه برهانپور روانه جانب ایران فرمود

نقل مکتوب پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت
پناه حسین بیک ببارگاه ظل الهی رسیده عالیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت
دستگاه ابهت و جلادت انتباه مهد مبانی الدوله والاقبال مشید ارکان الشصفه والاجلال عالیسیر
سلطنت و کامکاری سالیسته مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایت الملک الاله نظام السلطنه والایالت
والشوکت والعظمت والابهت والنصفت والعز والاجلال سلطان محمد قطب شاه را تسلیمات عطوفت

نشان محبت انجام و دعوت ملاطفت بنیان مودت فرجام ابلاغ وارسال داشته همگی توجه خاطر مهرگستر

و تعلق ضمیر منیر مودت آئین همایون ما باتمام اسباب سلطنت و دوستکامی و اعتلای لوای نصفت

و بلندنامی آن عالیحضرت باقصی مراتب کمال و اسنی مدارج عزّ و اجلال متعلق و مصروف است

مطالب و مارب دوجهانی بتوفیق آسمانی مقدور باد بعد هذا اعراب نهاری رای صداقت آرای کرداند که درصیقلهٔ خبر

عالمیان اثر واقعهٔ هایلهٔ مرحمت پناه عمّ عالیجاه غفران دستگاه آن سلطنت و اقبال پناه بدین دیار رسید که

که از نشئهٔ فانیهٔ دنیای غدار بی اعتبار جدائی اختیار نموده بارامگاه بقا پیوست بمقتضای عطوفت و اشفاق

جبلی و علاقهٔ اتحاد و یکدلی که فیمابین مسلوک بود و غبار کلفت و ملال بر آئینهٔ ضمیر محبت تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت

دست داد و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و دارائی جالس مسند سروری و جهان آرائی بمسامع اجلال رسید

رنگ ملال از آئینهٔ خاطر زدود و چون دنیای ناپایدار محل حوادث و مکاره است و بحکم قاطع کل نفس ذائقة الموت

بقای نوع انسانی از متحولهٔ ممتنعات و راء عدم پای قرار بامثلهٔ کافهٔ مخلوقات است و لنعم ما قیل

داد ولیای کرام که محرمان سرای غیبی و معتمدان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمهٔ ارجعی الی ربک راضیة مرضیه

ازدل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته وداع عمر ناپایدار و حیات دوروزه مستعار نموده اند پس

انسب آنست که آن پادشاه عالیجاه در حدوث این قضیهٔ هایله برهمنوائی کوهر شب تاب عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی

تمسک جسته بدین عطیهٔ عظمی شاکر و مسرور باشند که بحمد الله والمنه بعون عنایت الهی سریر پادشاهی بخانوادهٔ

علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ این سلسله اوج و بختکی دارد و رجاواثق است که تا یوم

غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده باشد بقای عمر آن سلطنت و شوکت دستگاه

بوده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند چون حسن اعتقاد ایشان بر خاندان طیبین و طاهرین بر عالمیان

بر عالمیان اظهر من الشمس است و مصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت ظهور دارد لازم نمود که یکی از مختصان
حریم عزت را بجهت پرسش و تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دارائی آن عالیحضرت فرستاده شود لهذا از عتبهٔ پناه
مقرب الحضرت العالیه حسین بیک قپجاقی که از خدمتکاران بساط قرب منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانهٔ
حضور نمودیم و این نامهٔ دوستی آئین از روی کمال شوق مصحوب او ارسال یافت الحمد لله و المنه مجاری حالات اینجائی
بیمن عاطفت ربانی بر حسب دلخواه احبا بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیمابین نواب همایون ما و اعلیحضرت
پادشاه دیجاه فرمانفرمای ممالک روم بواسطهٔ مصلحان خیراندیش مصالحت واقعشده و مانیز جهت ترفیه احوال
خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد نمودند و
از هیچ طرف امری که مکدر خاطر انور بوده باشد واقع نیست وظیفهٔ محبت آنکه آن سلطنت و معدلت دستگاه
بیشتر از پیشتر شیوه فرخندهٔ اتحاد و حسن موالفت و وداد مرعی و مسلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال
مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیهٔ ضمیر انور همایون آنست
که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلچیان که میفرستیم دیرتر روانه نمایند و باعث این میشود که از نظر
نیز دیرتر روانه می شوند بعد ازین برخلاف گذشته معلمنوده رفت پناه مشارالیه را زود روانه گردانند و بهمین
مردم ما دابشان از راه خشکی بفراغت یکدیگر تودد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود جمعی
از عساکر منصوره را به فتح و تسخیر ولایت کیخ و مکران مامور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی مانند کوهی مشهور گشت و من بعد
تردد با سانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن عالیحضرت زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر علی که بعهده دارد
که بعرض اشرف رسانند مشارالیه معروضداشت بعد الیوم هرگونه مطلبی که مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبهٔ
تکلف و ملاحظهٔ حجاب از روی یکانگی اعلام نمایند که توجه بحصول آن موصول گردد و چون غرض تجدید مراسم الفت

و

بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنت و اقبال بسامان فصل دویم از باب پنجم در بیان وقایعی که در عهد
سلطنت ظل الٰهی تا زمان رحلت آنعالی منزلت بعالم جاودانی بعروض ظهور رسیده و کرنامزد کردیدن سید
جمال الدین مازندرانی به تسخیر دستر چون خاطر قدسی مآثر را از ضبط امور مملکت و سلطنت فراغی حاصل
کشت و چمن جلوس همایون ریاض امال سپاه و رعیت که از صرصر خزان رحلت خسرو زمان فرو مسکان
پژمرده کشته بود نضارت تازه یافت اراده تسخیر ولایت دستر که بعد مراجعت محمد امین مهمل مانده بود از
مشرق ضمیر حضرت ظل الٰهی سر برزده سیادت پناه سید کمال الدین را که از پادشاه زاده های مازندران
بود و ملازم ایندرکاه بسر لشکر نموده با سید حیدر حوالدار و عرب خان و چیستا خان و بعضی سرداران دیکر
در شهر جمادی الاولی سنه احدی و عشرین و الف بدانصوب نامزد فرمود و چون سپاه منصور بسرحد دستر
رسید پرتاب بشاه از استماع انیخبر خایف و هراسان کشته باطاعت و انقیاد کرائید و جمعی از معتمدان خود را
با تحف فراوان بخدمت سید کمال الدین فرستاده استدعای عفو جرایم بصد عجز و زاری و اظهار ندامت
پشیمانی نموده پیغام داد که اکر ملک سورتی برین بنده درکاه مسلم شود تا دام الحیات سر از حلقه بندکی و فرمانبرداری
نخواهم پیچید سید موصوف بر تضرع و زاری او ترحم نموده کیفیت حال معروض درکاه والا کردانید حضرت
ظل الٰهی بعد اطلاع بر مضمون عرضی چون صورت اطاعت و بندکی را که مقصود از تسخیر است در مرات ظهور
مشاهده نمود ملتمس راجه دستر را بغرابت مقرون کردانیده فرمان همایون بنام سپه سالار لشکر منصور فرستاد
که دست تعرض از آن ولایت کوتاه داشته ملک سورتی راجه مذکور را که بحلقه اطاعت و بندکی ما درآمده بدو مسلم
دارند سید کمال الدین بعد از وصول این فرمان واجب الاذعان چند سلسله فیل کوه پیکر که پرتاب شاه
جهت پیشکش حضرت ظل الٰهی آورده بود کرفته و آن ولایت را باو کذاشته با سپاه منصور متوجه درکاه والا شد

ذکر ولادت و فی سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالله مرزا چون حضرت ظل الهی را خواهش فرزند اقبال پیوندزاید الوصف بود و ایزد متعال بعنایات بالغه خود و این عطیه بر روی ظل الهی بکشود و یعنی اختر دولت و سعادت بروز دوشنبه بعد گذشتن هفت ساعت و پنجاه و چهار دقیقه بتاریخ بست و هشتم شوال سنه ۱۰۲۳ الف و عشرین و الف از مطلع اجلال طلوع نمود و چون مبشران فرخ فال این بشارت خورمی بسمع اشرف حضرت ظل الهی رسانیدند از غایت فرح و سرور حکم فرمود که طبل بشارت و نقاره عیش و عشرت بنوازند و ابواب جشن و میزبانی بر روی عالمیان بکشایند و منجمان را طلب نموده ما کیفیت طالع وقت ولادت و چگونگی نظرات کواکب استفسار فرمود و بعرض اشرف رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت را زینت و زینت خواهد داد دار فرط معدلت و وفور جود و سخاوت او عالمیان در مهاد امن و رفاهیت آسایش خواهند نمود ظل الهی از استماع این مقالات فرحت آیات بغایت مسرور و شادمان شده تا مجهده صباح عیش و عشرت در داد و ارکان دولت و اعیان ملک و ملت و امرا و مقربان سریر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبهم نواخت و سخنوران وقت در تهنیت و مبارکباد قصاید غرا و تواریخ اعلی گفته بمسامع اجلال رسانیدند و بیارفتن صلات و جائزات بکام دل رسیدند از جمله آن تواریخ تاریخیست که نواب علامی فهامی پیشوای اهل ایمان میر محمد مومن طاب ثراه در قطعه درج فرموده و ماده اش امنیت کام بخش جانها و یکی از فضلای آن زمان در قصیده که مشتمل بر تهنیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی سلطان محمد قطبشاه و جناب میر مجدالدین محمد ولد میر محمد مومن رحمهما الله این دو تاریخ در دو قطعه عربی و فارسی بیان فرموده قرة العین الانسان و اول فتح و ظفر آخر رنج و الم و بزرگی دیگر این تاریخ گفته خلد الله عمره ابدا و نظام الدین احمد ابن عبدالله شیرازی در کتاب تاریخ خود که در احوال آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر کلک بیان نموده قطعه از انسمان

قطب جهان نیری طلوع کرده که سعد کشته از و مهر و مشتری مهری طلوع کرد و زبرج شهنشهی کز نور آن چو آینه شد
سطح اغبری دری ز و رج غیب عیان شد که پرتوش شد بر فراز قبهٔ این سقف اخضری آن کوهر یکانه چو از بطن
نه صدف آمد برون به شعشعهٔ مهر خاوری در داد این ندا بی تاریخ عقل گفت با حسن یوسف آمد و شان سکندری
و نیز شار الیه تاریخ دیگر گفته بهر تاریخ عقل دور اندیش گفت سلطان صورت و معنی و بعد از فراغ از جشن عقیقه
آن کوهر شاهوار محیط سلطنت را بعد الله میرزا موسوم ساخته زر و جواهر بسیار نثار فرق فرقدان سای آن
نور دیدهٔ عالمیان و آن خلف ارجمند خسرو زمین و زمان نمودند و چون عموم خلایق دیار تنگ را رسمی است قدیم
که هر گاه واهب العطایا بعد از تمادی ایام انتظار چنین کوهر یکتا از بحر اقبال کرامت فرماید او را دیر تر بنظر گرامی
پدر بزرگوار در آورند و نیز منجمان از تاثیر نظرات کواکب استخراج نموده بودند که چون در وازغه مرحله مراحل عمر شاهزاده
عالمیان طی شود باید که آنوقت پادشاه زمان دیدهٔ خود را بدیدار جمال آن شاهزاده روشنی بخشد حضرت
ظل الهی قرار داد عامه و معروضات منجمان را منظور داشته آن شاهزادهٔ بلند اقبال را بسیادت پناه و فضیلت
دستگاه میر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک آنحضرت بود سپرده بخدمت تربیت مامور فرمود
و منزل سید شار الیه دولتخانهٔ شاهزاده تقرر یافت و منصب جلیل القدر میر حلکی و عهدهٔ اتالیقی بآن سید بزرگوار
تفویض گشت و سید شار الیه در تقدیم لوازم بندگی و خدمتگذاری کما ینبغی بذل جهد بظهور میرسانید و هر روز اخبار
عظمت و آثار سلطنت شاهزادهٔ سکندر اقبال بسامع اجلال معروض داشته باعث انشراح و انبساط خاطر
فیوضات مظاهر میگردید تا اینکه دست صنع ایزدی بر رشتهٔ عمر ابد پیوند شاهزاده پنج عقد بست و آنگاه
انوار معدلت و کشورکشائی و آثار سلطنت و فرمان روائی از ناصیهٔ مبارک لامع و لایح میشد و درین سال
سید شار الیه داعی حق را لبیک اجابت گفت و سیادت پناه میرزا شریف داماد شار الیه که در سلک

مجلسیان حضور پرنور منسلک بود از راه مراحم شاهانه بعنایت منصب میرجملگی و اتالیقی مفتخر و کامیاب گردید
و دو نفر خواجه سرای حضور پرنور ملک سبارک قدم و ملک یوسف که از جمله معتمدان و مقربان درگاه والا بودند
هر صبح و شام بخدمت سراسر سعادت شاهزاده عالی قدر حاضر گشته احوال خیر مآل آن شاهزاده را بعرض
اشرف میرسانیدند و چون سن شریف شاهزاده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر
بدار القرار شتافت و بصلاح و صوابدید نواب علامی و فهامی میر محمد مومن وکیل السلطنت خواجه مظفر علی
دبیر باین سعادت عظمی سربلندی یافت و بموجب حکم اشرف جهت سکونت شاهزاده در منزل مشار الیه
قصر رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بر اسم خدمت عبودیت و لوازم اتالیقی و بندگی قیام می نمود بعد ازان
نواب علامی و فهامی جهت تعلیم قرآن مبین و آموختن مسایل شرع و احکام دین متین مولانا حسین شیرازی
را که کبیر السن و در سلک کتاب اینده و لثغانه عالیه منتظم بود و بصلاح جبلی و سلامت نفس اتصاف
داشت و بشرف طواف بیت الله الحرام و سعادت زیارت مرقد منور حضرت خیر الانام و سایر عتبات
عالیات ائمه کرام علیهم صلوات الله الملک العلام مشرف و مستعد گردیده بود پسندیده او خضور پرنور مقرر گردانیدند
و چون شاهزاده بسن ده سالگی رسیده مزاج مبارک بآموختن فنونی که سلاطین را لابد مایل گردید ملک یوسف
و خواجه سرایان دیگر را مقرر نمودند که هر صبح و شام بخدمت شاهزاده حاضر شده بخدمات مرجوعه قیام نمایند
باشند و چند رأس اسپ راهوار و چند زنجیر فیل خوش صورت کوه آثار و چند قید چرغ و باز برای شاهزاده
عالمیان جهت مشق سواری و شکار فرستادند تا در فضای قصر عالی و باغ دلکشا بسیر و شکار اشتغال فرماید
و درین سال خواجه مظفر علی دبیر نیز بعالم جاودانی شتافت و مولانا حسین معلم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمت
شاهزاده حضور باشی می کرد از اینجهت شاهزاده را کمال لطف و شفقت بحال مولوی هم رسیده بکلیه معارف

اورا روا میداشت وچون مدت دوازده سال که مانع ملاقات بود قریب بانقضا رسید آتش شوق ازجانب
والد بزرگوار وشاهزادهٔ عالیمقدار تیزتر گردید وعدهٔ وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد
ازجهت پادشاه وپادشاهزاده احوال همدیگر از خواجه سرایان که آمد وشد مینمودند بشوق تمام استفسار مینمودند

ذکر رویای صالحهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال شبی که شاهزادهٔ عالمیان بآسایش مشغول بود
در عالم رویا مشاهده نمود که در مرغزاری مانند باغ ارم درآمده خرامان شده در گلزاری چون بهشت خرم سیر کرده
واز انمقام دلکشا واز آن سیر فرح افزا طبع اشرف شگفتگی تمام یافت درین اثنا چنان معاینه فرمود که یکبار شجره
از اشجار آن گلزار مایل بانجناب شده در سجود آمد وچون از انخواب فرح انگیز واز آن سنهٔ مسرت آمیز
بیداری دست داد حالتی عجیب وصورتی غریب بخاطر اقدس راه یافت ووقت صبح که مولانا حسین معلم بعد
ادای مراسم عبادت معبود بی شریک وانباز وگذاردن فرایض ونوافل بنماز بخدمت شاهزاده حاضر شد
کیفیت رویا نزد او بیان فرمود مولانا از استماع این رویا سر بجیب تامل برده بعرض رسانید که تعبیر این خواب
جلوس برادر ارجمند بجهانداری وعروج بر معارج عظمت وشهریاری است توقع واثق دعا آنست که باحدی
از ملازمان این خواب را اظهار نفرمایند تا جمال حقیقت اینمعنی در مرات شهود وعیان در نظر همگنان جلوه گر شود
بنابرین شاهزادهٔ عالمیان دیگر زبان گوهر فشان به بیان آن نگشود ومولانا شارالیه که همیشه در هر حله از مراحل
زندگانی ملی نموده بود در خت اقامت ازین سرای فانی بربست وبعد ازین قضیه شاهزادهٔ یوسف طلعت را
تاب تنهائی نماند وتر صد بود که جمال باکمال والد ماجد را بزودی مشاهده فرماید که کلفت بعد وهجرت بالفت
قرب ووصل مبدل گردد والقصه بعد انقضای سنوات موعوده ومرور شهور وایام معهود پادشاه زمان
روز مبارک وساعت مسعود اختیار فرموده خواجه سرایان عالیشان واسنای رفیع الشان را نزد شاهزاده

دوران فرستاده باکرام و اعزاز تمام ببارگاه معلی طلب فرمود و انواع جواهر و زر و سیم و اقمشهٔ فاخره نثار فرق نثار کش
نموده فیل و اسپ بسیار تصدق نموده پاندازِ زربفت و مخمل گسترده شاهزاده را نزد یک خود برادر ارشد
نشانید شاه و شاهزاده بملاحظهٔ جمال باکمال همدیگر کامیاب و مسرور شدند و مقربان بارگاه زبان بتهنیت
و مبارکباد گشوده زر و جواهر بسیار تصدق و نثار نمودند روز دیگر بار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان بحضور پرنور
آمده فراخور حال نذور گذرانیدند و در آن هفته که مبلغ کلی از نقد و تحف جمع گردیده بود بسادات و طلبهٔ علوم
و اهل مدارس و ارباب استحقاق و شعرا که قصاید غرا در تهنیت و مبارکباد گفته بودند مرحمت گردید و بهیرگرا
مبلغی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طرح جشنی افکنده ابواب عیش و نشاط بروی اهل عالم میگشودند
و شاهزادهٔ عالمیان را بانواع کامرانی و انبساط محظوظ و مسرور میداشتند نظم

در جهان خوشدلی فراوان شد جنس نایاب بین چه ارزان شد
کشت مفتوح باب عیش و نشاط دهر بهر طرب کشود بساط

شاه و شاهزاده کامران گشتند جملهٔ خلق شادمان گشتند ذکر بشارت فرحت افزا یعنی ولادت باسعادت
شاهزاده سلطان علی میرزا چون عنایت یزدانی در بارهٔ حضرت ظل الهی افزون از فهم بشری بود هر
صبح تازه گلی از حدایق امید او می شگفت و هر شام درخشنده اختری از مشارق آرزوی او طالع میگردید
چنانکه در دار السلطنت حیدرآباد در روز دوشنبه تاریخ بیست و هشتم شهر شوال سنه خمس و عشرین و الف
نوید فرح افزای سمع اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانهٔ غیب گوهر شب تاب دیگر کرامت فرمود
ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شادان گشته در ادای شکر و سپاس الهی قیام نموده بترتیب
جشن عظیم فرمان داد و آوازهٔ کوس شادی در شش جهت عالم افتاد و آن نونهال گلشن مراد را سلطان علی میرزا
نام نهادند و بشکرانهٔ این موهبت و امن آرزوی خلایق را از زر بیش کف در یا فوال مالا مال کرده اند ندوسعرای

بلاغت آثار در تهنیت و تاریخ ولادت سخنان ابدار در رشتهٔ نظم کشیده از نظر انور گذرانیدند و بصلات
و جایزات کامیاب و بهره اندوز گردیدند و نواب علامی و فهامی پیشوای عالمیان میر محمد مومن علیه الرحمه
در تاریخ تولد هر دو شاهزادهٔ عالیقدر فرموده قطعه خدای داد تقطب شهان محمد شاه دو شاهزاده که بستند
رشک شمس و قمر دو نور بخش بعالم که چون پدر هستند زرحمت ازلی یکبخت و یک اختر میان هر دو چو آمد
تفاوتی در سال چو خواهی از پی تاریخ شان شوی رهبر حساب سال یک از کامبخش جانها جو رکامبخش
بجانها حساب آن دیگر دعای هر دو مراخوش رسیده است از غیب عجب خجسته دعائی زهر دعا خوشتر
که باد دولت و اقبال شان بعمر خضر بظل چتر همایون جانفزای پدر کدام شاه بود انکه در کمال آمد بفهم و فضل
ارسطو بدولت اسکندر چو ذات اقدس او را زمدح استغناست مرا دعای دگر بهر پی سخن زیور زهاد تاریخ
زمانه پناه ذاتش باد خدای جل جلاله بحق پیغمبر و یکی از سخنوران نصر من الله و فتح له را تاریخ ولادت
یافته و دیگری از شعرا این قطعه را برشته بیان کشیده قطعه داد چو ایزد دلشه کامران کوهری ارجمند
چرا کهی حبت خرد مژده تاریخ او از شرف دود ده قطب شهی و امارت دستگاه چین یک حاجب شاه
گیتی پناه دیدهٔ نجبت را تاریخ یافته اینچنین منظوم ساخت قطعه شکر ایزد که از مکارم غیب شد جهان را حیات
نو در تن از قدوم منیر پادشهی شد تلکانه تازه رشک فتن کوهری اینچنین چو روی نمود خواستم زینتی
دهم سخن پی تاریخ مولدش رقم تا برم خوشه ازین خرمن تخم آمد بنزد عقل یکبخت کین سخن را نکو شمار
زمن سال تاریخ اوست دیدهٔ نجبت باد از و روشن فصل سیوم از باب پنجم در بیان
واقعهٔ هایلهٔ رحلت حضرت ظل الهی و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر اولاد
امجاد و شمهٔ از فضایل و خصایل آنحضرت مخفی نماند که همگنان را مشهود و برای العین است که

هرکس راکه در بیغالم کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فنا با و چشانیده اند
و بقای ابدی بمنطوق کلام معجز نظام و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام مخصوص جناب کبریائیست
و هر ذیحیات را ازین واقعه ناگزیر گریزی نیست قطعه هر بهاریرا خزانی در پی است هر طلوعی را غروبی
در قفا هر حیاتی را مماتی در عقب هر بقائی را بود آخر فناست هر راحت قرین صد الم خنده هر کز نباشد
بی بکا غرق می کرد و بدریا کوه در یک موت چون آید چه سلطان چه گدا آنکه بر تخت شهی دارد مقر آنکه باشد
خوابگاهش بوریا جمله را در زیر خاک آمد مقام ایدریغا زین مقام بیوفا الغرض چون خاقان زمان از دیدار
فرخنده آثار شهزاده عالمیان عبد الله میرزا مسرور و محظوظ گردید امام ولیالی را بعیش و عشرت متوالی میگذرانید
و هکی اوقات بتربیت شاهزاده هوشمند دانا دل پرداخته تعلیم قواعد جهانداری و ضوابط معدلت و شهریاری
و اهتمام عساکر و رعایت رعایا و مرحمت سایر خلق و کافه برایا مصروف می نمود و همیشه کوش شاهزاده
عالمیان را بدر رنصایح و لالی مواعظ که مستملی آداب سلطنت و رسوم خلافت بود مزین میساخت و خزانه
حافظه اش از جواهر نفایس سیر و اخبار و وقایع سلاطین روزگار که هریک بوقت خود در کار است مملو
مشحون میدانست و چند ماه بر ینموع میگذرانید که چرخ جفا کار ستم پیشه غدار چنانکه شیوه اوست کوکب
وجود فایض الجود سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بحضیض ملالت و از معارج شرف توانائی بهبوط ناتوانی
رسانید و زلال زندگانی را بدرد و درد بیماری مکدر ساخت و مزاج وهاج از طریق اعتدال انحراف نموده
حرارت تب بر بدن مبارکش مستولی گردید و کلش طبیعت از سموم حدت تب فسرده شد و روز دوم
سیوم تب بنوعی اشتداد یافت که نوبت به بیهوشی رسید و سیده ماجده والده اش و دیگر متعلقان
بمشاهده این حال متردد و متفکر گردیده حکمای یونان و اطبای هند را حاضر گردانیدند و چون ایشان را

در تشخیص بیماری و بحران دو اختلاف یافتند چه حکمای یونان میگفتند که سبب این مرض حرارت است
حدت آتش این تب را بزلال سردابات اطفا باید کرد و اطبای هند قایل بودند که مادهٔ تب از برودت است
علاجش باد و یه چاره باید نمود بغایت حیران و سراسیمه شدند والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت مایل بمعالجه اطبای هند گشته
فرمود که علاج هندیان با مزاج مبارک که در بلاد هند نشو و نما یافته موافق تر می نماید اولی آنست که طبیبان هند معالجه
نمایند حکمای یونان از استماع این سخن بیتاب شده گفتند این محض غلط و خطاست و سراپا جور و جفا مبادا که از تسخین
آتش حرارت اشتعال یابد و جان جهانی بسوزد و مقربان درگاه اگرچه در تسخین با حکمای یونان متفق بودند اما
چون والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت و جمیع الحرم و منصور خان عین الملک حبشی با طبیبان هند همداستان گشتند
ممانعت یونانیان پیشرفت نشد و قرار دادند که اطبای هند شروع در سلاح و مداوی نمایند و چون همانا حیات
پادشاه زمان از زلال زندگانی لبریز شده بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو بافول و غروب داشت آنچه پیش گرفتند
تقدیر بود تغییر نه پذیرفت پس او دو یه چار بشهریار دادند و مدت پنج روز آتش برآتش فزودند و در روز هشتم پادشاه
بغایت بیتاب شده و کمال اضطراب بهم رسانیده و امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت
و وداع و زمان افتراق و انقطاع است باید که شاهزاده را بحضور بیاورند و بعد حضور شاهزاده فرمود ای فرزند
دلبند ای جگر گوشه ارجمند دعائی در حق پدر ناتوان افتاده بر بستر یاس و حرمان کن که دعای تو که محفوظ از کبائر
در درگاه حضرت بیچون بغر اجابت مقرون است شاهزاده روی توجه بقبلهٔ دعا آورده مسئلت شفای شهریار
از حضرت پروردگار نمود و پیشانی خود را بر سجدهٔ نیاز سود پادشاه کیتی پناه فرمود که شاهزاده بهمت جمیل
مرتبهٔ سلطنت و خلوص همت و سکوت خود دعا کرد و الحمد لله والمنه که در درگاه قاضی الحاجات و واهب العطیات
مستجاب گردید و بعد از آن بجانب والدهٔ ماجدهٔ خود متوجه شده گفت که مبلغ چهارده هزار هون ابراهیم شاهی

موافق عدد اسامی متبرکه حضرات چهارده معصوم علیهم سلام الله الملک القیوم که در بازار مناز ممر بیع و شرا
حاصل شده و غایت حلیت دارد بطریق امانت در فلان صندوق معین که گذاشته شده است بسپارد و روزه و حج
و زیارت و رد مظالم و سایر تصدقات و خیرات صرف باید کرد و شاهزاده عبدالله میرزا را بر تخت سلطنت
باید نشاند و حضرت حق سبحانه تعالی که خالق الاشیاست حافظ بلاد و ناصر عباد است و جمیع امور وابسته
مشیت اوست و از والده ماجده خود درخواست عفو جرایم و استدعای دعای خیر نموده متوجه خاصان و محرمان
و نزدیکان گردیده و وداع خود خواست خودش گریه و نوحه از محل سرای سلطانی به فلک نیلگون رسید پس آنها را
از گریه و نوحه باز داشته بخدمت والده ماجده خود گفت که زمانی آرام گیرند و لحظه خاموش باشند و در اطراف
و جوانب بر و بالین شهریار حفاظ بادار خزین شروع تلاوت قرآن مبین نمودند چون آیه کریمه ارجعی الی
ربک راضیه مرضیه بسمع همایون رسید جان بحق تسلیم نموده و این واقعه هایله اول پاس روز
چهارشنبه بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۰۵ یکهزار و سی و پنج هجری صورت وقوع یافت منصور خان
حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام رفع خلل و دفع فساد اهل بازار و اوباش شده
قاسم بیک کوتوال را گفتند که در چاوری بهابت تمام قرار گیرد و حسن بیک نایب او در چهارمنار قرار گرفته
مردم اسواق را تاکید بلیغ نماید که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشد و اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً
او را بسیاست رسانند و دروازه عالیه شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیک محلها و جمیع
چاکران جا بجا حاضر باشند پس بموجب وصیت پادشاه مبرور مغفور شاهزاده عالیقدر والاگهر را با فرد کمر
و لباس و کسوت خسروی آراسته در شه نشین قصر محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشانیدند و بار عام دادند
تا خلایق از درون و بیرون ملوازم زمین بوس قیام نمودند جمیع چاکران محل مجلل متوره و تورنگ به ترتیب فوج

فوج برطبقات قصر فلک رفعت برآمده بشرف بساط بوسی فایز گردیدند بعد ازآن جارچیان ومنادیان
در اسواق بالای فیلان منادی بنام نامی خدیو جهان نمودند وبعد از فراغ ازین امور نعش پادشاه
مبرور مغفور را تغسیل وتکفین نموده در لنگر فیض اثر که مرقد فیض مورد این دودمان رفیع الشان است
در گنبدی که ظل الهی در حیات خود تعمیر آن نموده بود وقت عصر مدفون ساختند وبفاتحه ودعای امرزش
اشتغال ورزیدند وتاریخ وفاتش شیخ علامی فهامی شیخ محمد خاتون یافته است سه حشرش بعلی ابن
ابی طالب بادو سنین عمر شریفش سی وچهار سال وپنجاه وشش روز بود ذکر اولاد آن پادشاه
مبرور مغفور آنحضرت را پنج فرزند سعادت مند بود فرزند اول که از همه بکبر سن ووفور عقل ودانش اختصاص
داشت وباستحقاق ذاتی واستعداد صفاتی بجای والد بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس فرمود سلطان عدالت پناه
سلطان عبدالله قطب شاه است دوم مهد علیا همشیره مکرمه آن شاه عدالت پناه که در سال هشتم جلوس همایون
مانوس در حبالهٔ نکاح حضرت سلطان محمد عادلشاه درآمده ملکهٔ آن دولت عظمی شد سیوم شاهزاده ابراهیم مرزا
که از بطن صبیهٔ عالیحضرت ابراهیم عادلشاه بوجود آمده در سال دوم جلوس همایون برحمت حق پیوست ودو
پسر دیگر از یک مادر سماه نجوم رشید یعنی پی که پادشاه مغفرت پناه را نهایت تعلق خاطر بآن سماه بود وپیش
از رحلت پادشاه مغفور برحمت ایزدی پیوست بوجود آمدند ودر ظل رافت شاه عدالت پناه پرورش یافتند ذکر شمه
از فضایل وخصایل پادشاه جنت آرامگاه آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه عادل بود وسخی
وشجاع بامدبر صواب بامدبیرش چون عرض باجوهر ملازم وخطا از کمانش بسان تاریکی از جرم خورشید اضائت
تدبیرش رونق ایام سلطنت کسته وفروغ آتش شمشیرش ناصیه افروز ملک ودولت گردیده ودیندار صاحب
صلاح وتقوی وباوجود اشتغال بمهمات سلطنت هیچ زمانی از رعایت احکام شرع غافل نبوده وباحداث

سن مرتکب هیچگونه از لذات نفسانی که متضمن شائبه از منهای باشد نگشته و اعمال دینی را بر اشغال
دنیوی مقدم داشته دکاهی از تلاوت قرآن باز نمانده هر صبح یکجزو قرآن مجید تلاوت مینمود و
بطریق التزام هر ماه یکختم مصحف میفرمود و پیوسته همت به آبادانی ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت
از جمله محدثات و مخترعات آن جنت مکان مسجد جامع است که در دارالسلطنت حیدرآباد بحکم عالی او بنا نموده اند
و الحال مشهور است بمکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان جمیع علما و صلحا را مجتمع ساخته
فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در مدت عمرش نماز تهجد از و فوت نشده باشد سنگی نهاده شود
علما و صلحای صادق الاقوال بعرض رسانیدند که درمیان ما احدی بچنین صفت یافته نمیشود ناگاه خاقان زمان
گفت که خدا شاهد حال منست که در مدت العمر من نماز تهجد از من قضا نشده پس پادشاه بدست مبارک خود
اولا سنگی در آن بنیاد نهاد و در عهد آن پادشاه قریب سی لکهون خرچ آن مسجد شده و باتمام نرسیده و
در عهد شاه معدلت پناه سلطان عبدالله و سلطان ابوالحسن تانا شاه بعد تمادی ایام بانجام رسید مگر کار جزئی از آنکاری
و غیره که باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن مسجد شریف
مسجدیست بکمال شکوه و رفعت و رزانت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب اهل اسلام بل کافه انام نهایت موصفا
و روح افزا مهبط انوار الهی است و مورد فیوض نامتناهی از در و دیوارش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب
برکات می کشاید ورود در آنجا غفلت زدا و موریث شوق عبادت خدا و چنانکه مکه معظمه را کاهی کسی خالی از طواف
کنندگان ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز کسی خالی از عبادت کنندگان نیافته بدرجهت تسمیه آن بمکه مسجد
منجانب الله بر زبان خلق جاری شده و بسبب معموریت و نورانیتش میتوان گفت که در سرزمین حیدرآباد
ثانی بیت المعمور تعمیر یافته و نیز حسب الحکم آن پادشاه جنت مکان در دو فرسخی شرقی دارالسلطنت حیدرآباد

صانها الله عن الافات والفساد در سنه الف هجری طرح شهری انداخته بسلطان نگر موسوم ساخته و دو قلعه
عریض متین بجهت دو قلعه وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دولتخانه عالیه بنا کرده شد و بعرض
پنجاه ذرع خندقی بر دور حصار شهر حفر نموده و بمنبع آب رسانیده از آنجا بنیاد دیوار حصار برداشته بجهت
پنج گز عریض و مقرر کردند که به سنگ و گچ برآورده چون زمین برابر نشود هشت گز مرتفع ساخته کنگره و سنگ انداز
بسازند و جمیع عمارات و محلهای چار طبقه دیوانی را با تمام رسانیده عمارات میدان دربار و دکاکین چهار بازار و
چهار مناره میباشد و قریب سه لکهون خرج آن شده بود آن نیز پیش از انکه با تمام رسد عمر پادشاه ما جزو آمد
و دیگر قصبه سلطان پور که در حوالی لنگر فیض اثر قلعه کولکنده متصل به کنبذی که جهت خود ساخته بود احداث فرموده
و عمارت الهی محل و محمدی محل و توابع و لواحق آن که بعد از سوختن قصر الهی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمد قلی
قطب شاه چون طبقات افلاک بهفت طبقه بنا نموده بود و بعلت فرط ارتفاع چون از برق بسوخت پادشاه جم جاه
آنرا چهار طبقه ساخته و بجای داد محل قدیم داد محل جدید بنا نموده و مسلخهای کلی صرف آن قصرهای آسمان رفعت
شد لیکن با وجود انکه سه طبقه در رفعت بکاست معهذا بعد مسخر شدن بلده حیدرآباد بدست سلاطین تیموریه مرة
بعد اخری عمارت مذکوره بعلت افتادن برق بسوخت و دیگر تعمیر نپذیرفت بلکه سنگهای آن را مردمان صرف
عمارات نموده اثری از آثار آن باقی نگذاشتند و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و نیز آن پادشاه مغفرت پناه
در باغی که جانب شمال دار السلطنت واقع است عمارت رفیع وسیع بطرز عمارت عراق بدو طبقه ساخته
معماران ماهر دنیا یان نادر تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطلا و لاجورد بطرح دلفریب نقاشی
کرده و چند بین عمارت دیگر در هر جا از آن پادشاه مغفرت پناه صورت تعمیر یافته از انجمله باغ محمد شاهی که در
آن عمارت عالی دلکشا با تمام رسانیده و در عقب این کاخ دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب

آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری گردانیدند و در دو سر خیابان قصرهای رفیع ترتیب دادند و بعد
ترتیب این باغ پادشاه دریادل اکثر اوقات در آن باغ جلوس فرموده بزرگی اشتغال میورزیدند و
حاجتمندان را بفوز انعام و اکرام بی نیاز میگردانیدند و جمعی از شعرا در مبارکباد تاریخ انمزل عالی سخنان ابدار برشته
نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلات نمایان و تشریفات فراوان اختصاص یافتند و این قطعه از جمله اشعار است
که در تاریخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعرض اشرف رسانید قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه ایکه
دارند آرزوی خدمتت هفت آسمان تا نهادی پا تخت سلطنت از غزو ناز سر بفرمان تو دارد خسرو چارم مکان
ای سریر و تاج را هی آمده در شان تو چون خلافت گر محمد یافت شاه انس و جان چونکه قصر و باغ دولت را نبود رفیق
آله ساختی در وی صد و سی سال باشی کامران وه چه قصری گزره رفعت فلک بوسد درش وه چه باغی
گر لطافت هست چون باغ جنان بلبل بزم نشاطش چون در آید در نوا در بهشت جاودان جز چمد نهد آشیان
جنّدا باغی که فیضش روح بخشی میکند مرحبا قصری که پیشش کوش گیرد آسمان هر سحر آید پی خدمت ز بیت المعمور
جبرئیل حضرت عزت فرود از آسمان سال تاریخ بنایش دل ز پیر عقل جست گفت ورود نوس جهان و گلشن قطب زمان
و ذات مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و بغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند که روزی
در مجلس همایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از حضار مجلس کرد که با انکه اجتماع فهم و حفظ
نادر میباشد این عزیز جامع مرتبه اعلی هر دو صفت است پادشاه از وجه مذمت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود
فاضل معروف گفت که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علمیه در مدرکه و ادراک علوم موقوف
بر یکه مزاج دماغ که محل قوای مدرکه است رطب باشد و حفظ عبارتست از بطو زوال صور مرتسمه بامدکه در دماغ
یبوستی باشد که علوم محفوظه در او زایل نشود و بواسطه آنکه یبوست کیفیتی است که به سبب آن قبول شکل و ترک آن

دشوار باشد و رطوبت کیفیتی است که به سبب آن قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود درین
تقدیر بایستی که اجتماع فهم و ضبط محال باشد نه نادر فاضل مشارالیه عرض رسانید که چون محل فهم جزویست از دماغ
و محل حفظ جزو دیگر و باختلاف محلین اجتماع ضدین یعنی رطوبت و یبوست در یک محل که ممتنع است لازم نیاید لیکن
اکثر چنان است که استیلای رطوبت یا یبوست احد الجزئین سرایت در جزو دیگر می کند بنابرین فهم و حفظ
مجتمع نمیشود و بندرت بنابر قوت هر واحد از جزئین مذکورین یعنی محل فهم و محل حفظ کیفیت احد هما ساری در دیگری
نمیشود و مضعف آن نمی گردد پس پادشاه فرمود سبب چیست اطفال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد
و حالانکه رطوبت دماغ اطفال بیشتر از بزرگان بیشتر است فاضل دیگر گفت که شیخ ابو علی در حواشی شفا گفته جمعیت
خاطر و عدم توزع بال و قلت مشاغل دنیوی مدخلیت تمام در ضبط دارد و تصریح کرده که سبب قوت حفظ اطفال
آنست که خاطر ایشان برای اشغال دنیوی پریشان نیست باز پادشاه سخنی دیگر پرسید که سبب استیناب لازم
بجانب یمین چه باشد فاضل مذکور عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ است
اگر بر جانب چپ بخوابند تکیه بر دل خواهد شد و خواب با استغراق خواهد بود و اگر بر جانب راست بخوابند دل
آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انتباه است دیگر مذکور شد که در جلد سابع میر خوند مذکور است که اهل ختا
عزیزان را در جانب راست نمی نشانند بل در جانب چپ جا میدهند و سببش اینست که دل در جانب چپ است
پس هر که در آنجانب نشیند بدل نزدیکتر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب
فطانت کوته قدان اینست که دل ایشان بدماغ اقربست اگر گویند که بایستی که انیمعنی عموماً باشد و حال آنکه
چنین است چه بعضی بلند قدان در غایت فطانت و کوتاه قدان در نهایت حماقت می باشند گوئیم بعضی بلند
قدان را اسافل بدن بلند می باشد و اعالی بدن کوتاه پس به سبب قرب دل بدماغ متفطن و زیرک می شوند

وکوتاه قدان که بالعکس ایشانند بنابر بعد قلب از دماغ قوت منطقه ندارند بعد از اتمام مذکرات پادشاه
هریک از علمای مجلس را بانواع اکرام وانعام نوازشت ونظیر حکایت مذکور است آنچنکه صاحب نفایس الفنون
از پادشاه زمان خود اولجایتو سلطان نقل کرده که روزی در مسجد جامع یکی از علمای واعظ وعظ می گفت و
فضلا بسیار مثل قاضی القضات نظام الدین عبد الملک وغیره حاضر بودند واعظ در اثنای سخن گفت کاد الفقر
ان یکون کفرا واگر چنین بودی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نفرمودی که اللهم انی اعوذ
بک من الفقر سلطان چون بشنید فرمود اگر چنین بودی پس چرا فرمودی اللهم احیینی مسکینا
وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین وتوفیق میان دو حدیث چگونه تواند
بود واعظ چون از عهده جواب بیرون نتوانست آمد سلطان فرمود فقر نایافتن است ومحتاج بودن ومسکنت شکستگی
وتواضع مراد آنست که پیوسته شکسته ومتواضع باشد وازعجب وخودبینی احتراز کند وهمدرآنروز واعظ از فضیلت
صلوات کلمات میراند سلطان فرمود چرا است که باهیچیک از انبیا آل اورا در صلوات ذکر نکنند ودر صلوات
بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آل اورا ذکر کنند واعظ فرو ماند سلطان فرمود مرا در جواب این سخن
دو وجه بخاطر میرسد اگر پسندیده باشد از شما انصاف وتحسین بستانم والا غرامت بکشم وجه اول آنکه چون دشمنان
حضرت رسالت اورا ابتر خوانند وایزد تعالی ابتریت بایشان نسبت کرد یعنی ایشان را نسل منقطع شود واگر بماند
هیچیک ایشان را نشاید بخلاف نسل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که روز بروز زیادت شود وهرگز ذکر اسم
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بذکر ایشان نباشد دویم آنکه ادیان انبای سلف در معرض نسخ وزوال و
تبدل وانتقال بود وامضای احکام آن بر وارث وغیر وارث لازم بخلاف دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم
که تا آخر زمان بتغیر دول وتقلب دوران تغیر در آن صورت نمی بندد وبر متابعان او لازم که اخذ آن از خاندان

از خاندان او کنند چنانچه فرمود انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا لاجرم در صلوات ذکر ایشان بذکر او مقرون باشد
سلطان چون آن تقریر فرمود جمیع فضلا زبان بتحسین و ثنا گشودند و از حسن تقریر و دکای سلطان تعجب نمودند
و آن پادشاه مغفرت پناه یعنی سلطان محمد قطب شاه قوت حافظه بمرتبه داشت که کتب سیر و تواریخ را که ملاحظه
مینمود همه را از بر بطلاقت لسان و فصاحت بیان نقل مضمون مینمود و بر ظهر کتابهای نظم و نثر که بنظر فیض اثرش
درمی آوردند و مطالعه آن از اول تا آخر مینمود احوال مولف آن کتاب از کتب معتبره تواریخ و تذکره تحقیق نموده
بعبارت دلپذیر تحریر میفرمود و اگر منشی صاحب طبیعت آن مرقومات را از پشت آن کتاب جمع نمایند تذکره
می شود بغایت بی نظیر و مجموعه دلپذیر بر ناو پیرو کاهی جواهر واردات طبع اقدس را بسلک نظم و نثر
می کشید و مکرر ظل الله تخلص اشرف خود می گردانید و چند غزل و رباعی و ترکیب بند در مرثیه حضرت سید الشهدا
علی جده و علیه الصلوة و السلام از آن خاقان جنت مکان بیادگار مانده و انچیکه در تاریخ قطبشاهی از آن اشعار
مسطور است بعینه در پنجا مرقوم میگردد در توحید حضرت باریتعالی یارب چه برتری تو ز وصف لسان ما

پنهان شده ز شرم زبان در دهان ما — در حضرتت یقین و گمان را چو راه نیست — حیران وصف تست یقین و گمان ما
هر هد چگونه عرض دهد طول و عرض تو — دریای وصف تو کجا و بیان ما — جای بود مقام خداوندیت که هست
صد خنده عقل را چنین و چنان ما — تا لب نبهد ذکر تو کردیم آشنا — تلخست شهد های جهان در دهان ما
جز بی نشانی از تو نشانی نیافتیم — بر در که تو نیست بجز این نشان ما — بر عجز ما ببخش ایا قادر رحیم
معلوم تست غایت تاب و توان ما — نجای بر عیان و نهانم که آگهی — ای پشت آشکار نهان و عیان ما
ظل الله ار نشه در بدان در پناه تست — ای در که ملاذ تو دار الامان ما — در نعت حضرت محمد مصطفی

ومنقبت حضرت علی مرتضی علیهما الصلوة والسلام

مصطفی و مرتضی چون نیستند از هم جدا

نعت و مدح هر دو شه را می کنم نامم ادا — آن یکی فرمان روای هر نبی و هر ولی — وان دگر مسند نشین بارگاه کبریا

کمترین نعت یکی معراج مدح هر نبی — سهلتر مدح دگر یک فوق مدح اولیا — آن یکی را قاب قوسین آمد و فرع مقام

وان دگر را شمه از لوکشف کشف عطا — آن یکی کان مروت وین دگر بحر کرم — نعت آن ارحق بعمرک مدح این یک لاتقا

هر یکی را گر بسنجی با دگر خاصان حق — هست جای انکه گویند این کجا و آن کجا — کر نیاوردی بعرصه لطف حق این هر دو شاه

کس ندیدی در خور درگاه حق فرد و بها — مدعی نبود عجب گر راه حق گم کرده است — چون ندانسته است سکین های دی این راه را

در منقبت حضرات چهارده معصوم علیهم السلام

همچو ظل الله یابی شاه را هی از بهشت — گر بدانی بعد پیغمبر یکی را مقتدا — خوش بود ذکرده و دو جمله خاصان خدا — حضرت خیر النسا با هر دو عالی گوهرش

بعد ذکر مصطفی و ذکر شاه اولیا — بعد ازین هر دو سرور امام چارمین — حضرت زین العباد آن هر دو عالم را رضا

منتجبی یکر القب دیگر شهید کربلا — از پی او صادق دین منبع صدق و صفا — از پی صادق امام عالم کاظم لقب

از پی زین العباد آن سرور با فر لقب — از پی آن سرور هفتم امام هشتمین — کز رضای حق طلب کردن لقب کشتش رضا

انکه بوده صد چنین القاب خوش بر دوا — هم تقی و هم جواد او را لقب های بجا — از پی ذکر نهم سرور هم را یاد کن

از پی آن هشتمین سرور نهم سرور که بود — از پی او عسکری را ذکر کن جنت طلب — کز پی عقبی بود کشته مقرر التجا

آن نقی کز وی مشرف گشته ترمن را قرا — کز مبارک ذکر او گشته مقرر فیضها — پیوایان اینچنین یابند از ره دین

رهنمای آخرین جمله مهدی های دی امان — شکر این نعمت چسان گویم که از لطف الله — همچو ظل الله مدانم غیر ایشان مقتدا

باد بر هر یک درود بیحد و بی انتها — کردون زده است بسکه شاهی بنام ما — شام و صباح ماست چو شام و صباح عید

ولله از التفات دلبر عالی مقام ما — شد پایمال شادی وصلت غم فراق — دوران چه خوش کشید ز هجر اشقام ما

بر یاد دوست چون گذرد صبح و شام ما

در شرع عشق نیست روا غیر یاد دوست — خواهد تو غافلی ز حلال و حرام ما — تسبیح را بگیر تو تا زه خورم نشتری کز
قاصد بکوش یار چو گوئی پیام ما — آنخوش سخن که وصف قد یار خوش کند — مسکین ندیده سرو صنوبر خرام ما
ظل الله احترام چو از دوست یافتم — زان خلق عالمند پی احترام ما — وله یاری جان پرور ایجانانه میبایدترا
شاه حسنی مرحمت شاهانه می بایدترا — شهها خواهند اگر پروانها در حوزه نور — بی تکلف صد جهان پروانه می بایدترا
هست در ویرانه دل کنجها از حسن تو — گوشه چشمی باین ویرانه میبایدترا — شعله در دل از درد مندی کوش کن
اینقدر درد سر افسانه می بایدترا — نسبت همخانگی دل را بجان امروز نیست — زین سبب گویم که دل همخانه می بایدترا
خانه دل رشک صد خورشید تابان شد زنور — پرتوی زین خانه در کاشانه می بایدترا — شکوه شاهی طلب سلطان ملک عشق
سروری چون مردم فرزانه میبایدترا — وله یافت وصل تو دلم صدق و صفا را دریاب — از مهر نگر فیض وفا را دریاب
میرود جانب گلزار ببوی تو صبا — خیز دکم کرده رهی بیدل و پارا دریاب — تا بغربا در سی غرقه طوفانی را
در شب هجر دل خسته ما را دریاب — رهنمایان همه در عشق تو ره گم کردند — زین ره دل پی راه نما را دریاب
سخن از دشمنی مهر فزا می کند و — حرف سر بسته ارباب وفا را دریاب — تا نهی در ره جانانه قدم مردانه
شور کیفیت مردان خدا را دریاب — چون نهادی بره عشق قدم ظل الله — اندرین ره روشن شاه و گدا را دریاب
وله قرب یار م ز عشق و دولت اوست — اینهمه حشمتم بهمت اوست — نعمت عشق کم نمیدانم ها
سرمساری ز حق نعمت اوست — پادشاهی کجا و شوکت عشق — شوکت جم غلام شوکت اوست
نوبت عشق تا قیامت هست — ای خوش آن دل که تخت رایت اوست — غافل از عشق غالبا کفشه
هر کسی پنجه روزه نوبت اوست — عشق محمود کرده صید ایاز — نه مطیعش بمحض قدرت اوست
گرچه شاه جهان بود محمود — نه سر ما ایاز و خدمت اوست — من کجا صبر در غم جانان

لافِ صبرم زعشق و جرأت اوست — زحمتی رشک جمله زحمت‌ها — زحمتِ عشق و رنج و محنتِ اوست

کوشهٔ کیراست هر شبی خورشید — بسکه در آرزوی خلوتِ اوست — اهلِ بدعت شدند جمله بتان

زان روشهای خوش که بدعتِ اوست — مست از باده نیست ظل الله — سرخوشش از بادهای سرخوشِ اوست

وله در محبت خسرو از اطاعت عار نیست — ملکِ عشق است این اینجا حاکمی هنرکار نیست — بسکه از حد پیش میخواهم بدل مهر ترا

صد جهان مهر تو در دل دارم و بسیار نیست — در گلستانِ محبت کردرائی چون خلیل — روشنت کردو که آزارش ترا آزار نیست

تا تو در دل آمدی غیری ندارد ره دراو — در حریمِ خاصِ شه نامحرمان را بار نیست — شبه سرّ دوستی دان قصهٔ موسی و خضر

غافل از سرّ محبت واقفِ اسرار نیست — لذتِ خوابِ سحر در پیشِ چشمِ لذتیست — کز خیالِ یار شبها تا سحر بیدار نیست

مدعی گر دعوی دارد سلم داشتیم — روشنش باد اگه ظل الله دعوی دار نیست — وله کارِ من و دل همه بیکار است

مارا به کسی و گرچه کار است — هر دست بدامنی است در خود ؛ — دستِ من و دامنِ نگار است

خوش آنکه رسید قاصد و گفت — خوش باش که یار با تو یار است — تا دل خوش و وصلِ یار سرخوش ؛

هنگامِ خوشی روزگار است — ای دوست با عتمادِ لطفت ؛ — پی وعده مرا صد استظهار است

هرچند بچار حدّ کردون — هر سو نگریم کارزار است ؛ ؛ — زخصم مظفریم سلطان ؛ ؛

با ما نظری زرهت و چار است — وله خوش شو ایدل خوش که کارت نکو خواهیم ساخت — یار اگر با ما نسازد ما با و خواهیم ساخت

صلح جویهای ما چون از سرِ صدق و صفاست — کارِ صلحِ خویش ما آن جنگجو خواهیم ساخت — ناامید از خود مکن دل را پس از خذلان امید

گر نسازی کارِ او باری بکو خواهیم ساخت — از خلافِ مدعی گر صدقِ ما ظاهر نشد — صدقِ خود را با خلافش رو برو خواهیم ساخت

آبروی ما اگر بر خاکِ راهِ دوست ریخت — خاکِ پایش دستگاه آبرو خواهیم ساخت — از نیاز خویش زاهد را اگر آگه کنم

سرّ مارا ش از نماز و از وضو خواهیم ساخت — گر بگوی زلفِ او داریم سلطان در میان — زین نسیم چین جهان را مشکبو خواهیم ساخت

ولـه دلم نالان ز دست دوری تست هنوزم حسرت مهجوری تست تو خورشیدی و من چون ذره زان رو

دلم لرزان ز تاب دوری تست به بیداری نه بینم لیک در خواب دلم فرخنده از نسه وری تست

نخواهد از سرم این نشه رفتن که این شور از نی انگوری تست بچشم منت در ظاهر و لیکن

بدل حسن رخ چون حوری تست در آور دیده ام چون مردم چشم که چشم پرده زنبوری تست

چو ظل الله زستانم و لیکن همه جا نامم از نسوری تست ولـه لاله رویان زغم دهر نخاتم دادند

در سراب لب خود آب حیاتم دادند نشه باده مدتش بلبم افاندند در طرب خانه دل نقل صفاتم دادند

ظلمت سینه شده محو تبا شیر صفا کل رنگزار فروغ حسناتم دادند راه دادند مرا بر سه کوی جانان

یا پی خلد برین تازه براتم دادند تا بدل گشت بعلوی صفت سفلی من قدسیان مژده فیض درجاتم دادند

تلخ کامیم شده دور که شیرین دهنان از شکر ریزی لب طرفه نباتم دادند تازه تر از ارم سبز تر از گلشن حسن

رنگ و بوئی ز بهارت بر کاتم دادند هر نفس عشق تو نیرنگ دگر با من ساخت چون فلک قطب منش بین چه ثباتم دادند

کان لعل و گهر و زر بتصرف دارم تا بگنج از پی تقدیر براتم دادند بر یاض سخن آن ظل الهی کز غیب

عندلیب آسا رنگین بنغماتم دادند ولـه لعبتان فلک از شه نجاتم دادند بر گلستان ارم تازه براتم دادند

چون برون آمدم از هستی خود سیم و زران حلـه نور ز انوار صفاتم دادند نور ایمن چو برآورد زهر مویم سر

قطره چند ز میخانه ذاتم دادند طوطیم از شکرستان غریبم زان رو کلرخان از لب خود تازه نباتم دادند

شعله از هر سر مویم زده جوش عجبی تشنه لب بودم از آن سر بفراتم دادند مرغ آن تازه بهشتم که ز منقار ریخت

نم کوثر ز لب آبحیاتم دادند عاشق و مستم و سر حلقه مجنون منشان نخبت بین لیلی شیرین حرکاتم دادند

کرد آن باغچه حسن بکردم که در او نخل سبزی چو تو شیرین ثمراتم دادند عندلیبم که چکد نغمه زهر بال و پرم

خوبرویان که شه ملک لطافت بودند — شکر این بوسه ازان لب بگامم دادند

شکر ایزد بزبان دارم چون ظل الله — ساهی و دانش و دین را بر کامم دادند

ولله هستی دارم که از نعلش شراب — زندگی بارد

زگلبرگ رخ رنگینش آب زندگی بارد — بهر سو زد چو حنا از شراب ناب محبوبی — بهرات نگاهم آب و تاب زندگی بارد

زبس سیراب بایدا از عرق گلبرگ رخسارش — بروی تر دماغانش گلاب زندگی بارد

سحاب چرخ اگر بارد بگلشن قطره باریها — کف ساقی گلهرم سحاب زندگی بارد

جبینش زهره آسا بر دلم نور لقا باشد — رخش هر گوشه عکس ماهتاب زندگی بارد

تو آن شاخ گلی کو در بهارستان رنگینی — گل از رخسار در عین سحاب زندگی بارد — چو برخیزی ز روی ناز از بالین محبوبی

ز چشمانت همه مستی خواب زندگی بارد — چو ظل الله خیال عارضش در دیده چون بندم — بجای عکس رویش آفتاب زندگی بارد

ولله خواهم بیارد در دلم مختصر رسد — تا گفته به سخن که از آن در دسر رسد — غافل مشو ز ناله و آه ضعیف دل

شبها که وقت ناله مرغ سحر رسد — هرچند با تو کار ندارد شرار دل — لرزد دلم چو ناله او بر شرر رسد

از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود ولی — خوشتر بود که نیک ز بد پیشتر رسد — اغار حسن فتنه آخر زمان شدی

تا بعد ازین چه ها ز تو ای فتنه گر رسد — مانده است بیخبر دلم از اشتیار دوست — خرم دمیکه بر سر من بیخبر رسد

چون آتش خلیل دلا گلشن حسین — پروانه را چو شعله در آغوش در رسد — از میوه بهشت کجا یاد میکنم

زان نخل نو رسیده بما گر ثمر رسد — سلطان اگرچه سوخت ز شوق نگاه تو — سویش نظر مکن که تب و تاب در رسد

ولله عجب ز عنبر و زیبایی چه گویم — نجوی عالم آرایی چه گویم — منور از تو گردیده است چشم

تو نور چشم همه بینایی چه گویم — بفکر هیچ دانا در نیایی — عجب نازک معمایی چه گویم

ز تعریفت زبان از کار مانده — چو از تعریف بالایی چه گویم — ز سر تا پا چو یوسف رنگ و بوئی

دل و جان ز لطیف سیمایی چه گویم — بکام خود ترا کس در نیابد — فزون از هر تمنایی چه گویم

عجب ترا نیکه وصلت عین هجرانست ‌ نه از مائی و با مائی چکویم ‌ کل نشئه بفرق باده ازنست

تو رکمین ته رصهبائی چه کویم ‌ بظل الله اکر سه در نیاریے ‌ چحسن خویش خود رائی چکویم

دله کاه درصومعه که دیر مغان کرد یم ‌ هر کجا در طلب دوست توان کردیم ‌ از همه راه ورو شش هست خبرها مارا

عمرها بهر همین کرد جهان کردیم ‌ پیش ما سود و زیان همه عالم یکیست ‌ کرد عالم نه پی سود و زیان کردیم

بسکه دلرا هوس شرح غمی بود و بدوست ‌ همچو سوسن زسراپای زبان کردیم ‌ کرجوان کشت زلیخا مدعای یوسف

بید عا ناز وصال تو جوان کردیم ‌ پرتو دوست چو تابید بباطل الله ‌ بر همه خلق جهان نور فشان کردیم

دله چاره تلخ نکاهت لب خندان کرد ‌ زهر را نوش لبت چشمه حیوان کرد ‌ ترک چشمت که شکست همه سامان داد

من چه کویم که چه با جان عزیزان کرد ‌ اشکار انچه زچشمان تو دیدم سهل است ‌ هر چه کرده بمن آن عشوه پنهان کرد

غرق موج است بدریای تو صد کشتی نوح ‌ بحر حسن تو چه کویم که چه طوفان کرد ‌ سیر کلکشت چمن نیست بعهدت کس را

جلوه های تو جهان جمله کلستان کرد ‌ کر تو پروانکنی در دل ما رحم است ‌ بر دل خسته که ترک همه درمان کرد

دلم از وعده لطفت نپذیرد ارام ‌ بسکه دیدم که ترا غیر پشیمان کرده ‌ عشق را سهل نکیرید که بسی جبل و سیاه

ای بسا کشور آباد که ویران کرده ‌ غم زد شوار فلک نیست مرا طل الله ‌ لطف حق مشکل ما سر بسر آسان کرد

دله بنور ز اکر با تو آسودمی ‌ همه سال وه وه چه خوش بودمی ‌ بچوکان مه کوئی زرین مهر

یکه حمله از چرخ بربودمی ‌ کر از لطف امداد می یافتم ‌ دو صد عقده چرخ بکشودمی

حیا چند منعم ز وصفت کند ‌ بکام دلم کاش بستودمی ‌ غمت کر نبودی به از زندکی

بدا در غمت عمر فرسودمی ‌ بصد لطف حرف رقیبان تو ‌ شنیدم که ای کاش نشنودمی

نبودی ره عشق اکر شاه را ‌ چو طل الله این ره نپیمودمی ‌ دله خصمی چو هجر بر با بکاشتی ورمی

این درسم یاری نگذاشتی و رفتی | چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم | ناکرده و ندیده انگاشتی و رفتی

یارب ز بخت و دولت امروز برسرم کیست | آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی | من دامن وفایت کی میگذارم ار تو

گر تو وفا و یاری نگذاشتی و رفتی | چشمی که دیده رویت خود کور باد بی رو | گر خاک و خون زهجرش انباشتی و رفتی

گفتی که از فراقت سلطان چه باک دارد | بیدرد هیچ خویشت نپنداشتی و رفتی | رباعیات

ای در که تو سجده گه شاه و گدا | در خورد تو تو حید که دارد یارا | از امر مطاع قل هو الله احد

شد جرات این بیان دلکش ما را

هر چند که حق داد عطا خواهد داد | روزیکه ز نیک و بد سزا خواهد داد | در عرضه میار انچه لیمانه بود

کز لطف کریمانه خدا خواهد داد

نیشی که زمار عشق خوردم بجگر | در وی ز فسون کرد طبیبان چه اثر | جائیکه از آنجا بمن این نیش رسید

آنجاست مرا دوا و افسون بکند

محمود چو از ایاز شد کرم نیاز | خوش روشنی یافت از بن سوز و گداز | بین فیض محبت که پس از چندین فرق

کرم است همان قصه محمود و ایاز

گر نور تجلی نرسید از طورم | در فیض دم مسیح هم مهجورم | دارم ز دم علی حیات ابدی

در نور محمدی سراپا نورم

از دوست اگرچه دلنوازی داریم | در مرحمتش عدو گدازی داریم | با این همه از مرتبت عالی عشق

زین پیش امید سرفرازی داریم

ای دیده جفای چشم پرنور مکش | احوال دلم راست نیاید بسخن | خورشید مرا چو به ز خورشید بدید

ای کل

ترکیب بند در مرثیه سید الشهدا

خورشید مرا چو به ز خورشید دش دید — خورشید مرا ز رنگ گونت بمن

امام حسین علیه السلام

آمد محرم و غم دل بر بلاست باز — در دهر شور و زلزله کربلاست باز

اکه ز حال عالم بالا نیم و یلی — دور فلک چو حلقه ماتم سراست باز

دوران درد و غصه و رنج و بلاست باز — تاج مرصع از سر سامان ربوده دور

اورنگ خسروی ز سیان برکنار شد — بر جای تخت پادشهی بوریاست باز

صد گونه هم نصیب دل مقتضی است باز — دشوار شد نفس زدن از درد این عزا

خیر البشر بصد غم و درد است زین عزا — بر دل فضای جمله جهان تنگ جاست باز

در چنگ صد هزار الم مبتلاست باز — این ماتم والم نه همین شد نصیب ما

زاهل سما و ارض مصیبت عجب مدار

در ماتم چنین غم و محنت عجب مدار

دوران غم زماه محرم رسیده است — هنگام آه و ناله و ماتم رسیده است

بر چرخ بسکه آه دمادم رسیده است — آه و فغان دل ز پی هم عجب مدار

کز روزگار زیر و زبر گشته دور نیست — کم نیست ماتمی که بعالم رسیده است

در خورد آن مصیبت اعظم رسیده است — روز جزا عجب که برآرد ز خاک سر

از بحر اگرچه روی زمین جمله نم نیافت — زین واقعه زمین همه جانم رسیده است

آثار آب دیده بزمزم رسیده است — داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز

ظل الله از مصیبت سلطان کربلا

تا شب سخن نماند ز بس غم رسیده است

نزدیک شد که دود برآید ز نه فلک — تا روز یک شد که دود برآید ز نه فلک

صد درد و غم بدل ز پی هم رسیده است

آل رسول را عظمتها که داده حق

سنگی که از یزید دمادم رسیده است

گویا که از ملائکه ساکن حرم

نسبت بحال حصه ماکم رسیده است

ای چرخ از تو رنج و بلای عجب رسید
سر می کند فسانهٔ تو بجای عجب رسید

واحسرتا که فتنه دوران زحد گذشت | رنج و بلای شاه شهیدان زحد گذشت | واحسرتا که بر شه دین و دین چنین
بیداد اهل فتنه و طغیان زحد گذشت | کشتی شکستگان ز جان دست شسته را | در بحر غم شکنجهٔ طوفان زحد گذشت
لب تشنگان بادیهٔ پر سموم را | تفسیدگی سینهٔ سوزان زحد گذشت | طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار
کز موج خیز دیدهٔ گریان زحد گذشت | افغان از این عزا که غم و رنج و محنتش | چون زخم درد خورده کفران زحد گذشت
از بهر اشقام شهیدان کربلا | آه و فغان که مهلت یزدان زحد گذشت | مارا ز ماتم و شه دین راز دشمنان
اشکستگی حال پریشان زحد گذشت | ظل الله ظهور ز مهدی امید دار | از کفر چون مصائب ایمان زحد گذشت

ما کز فلک بدیدهٔ گریان نشسته ایم
عمریست در مصیبت ایمان نشسته ایم

آن دور ماتم است که از غم امان نماند | آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند | آن روزگار تلخ که هر چند بگذری
از شهدهای عیش بعالم نشان نماند | اشکی دهد ز ماتم عجب مدار ها | در عهد ماتمی که سرشک روان نماند
عهد مصیبت است که شاه پیمبران | پی سوز و گریه یکنفس دیگران نماند | دوران محنت است که سلطان اولیا
یکلحه خالی از الم بیکران نماند | آن صعب ماتمیست که خیر النسا از آن | فارغ دمی ز نوحه و آه و فغان نماند
ایام ماتمیست که شبهاش تا بروز | پی دیده های غرقه بخون آسمان نماند | پیر و جوان دهر چو طفلان بگریه اند ها
لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند | از زندگی خلق جهان در تعجبم | بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند
فاش الله انچه گفت ازین قصه بیش نیست | کز سوز و درد قدرت شرح و بیان نماند

ناظم

تا دهر هست دست و گریبان این غمست

این غم نهیچ باقی غمهای عالمست

در کربلا هجوم بلا را نظر کنید ؛ جمعیت بلا همه یکجا نظر کنید در پرده چرخ هر چه دل خصم خواست کرد

خس پوش ظلم کیند مینا نظر کنید بر حلق تشنه از دم تیغ آب داده اند احوال دوستان خدا را نظر کنید

آل رسول را با اسیری همی برند ؛ شرم و حیا و فتنه گریا نظر کنید احوال اهلبیت پس از حضرت امام

چون باشد از شماتت اعدا نظر کنید تنگی که از یزید بر اسلام آمده است صد طعنه از یهود و نصاری نظر کنید

قتل امام را سبب کام کرده اند بر آرزوی شوم و تمنا نظر کنید ظلم یزیدیان جفاکیش بیحیا ؛

با صد هزار لعن مهیا نظر کنید ظل الله انچه گفت یکی از هزار نیست باقی برین قیاس سراپا نظر کنید

از شومی یزید سگ آن نجس بدفعال

ماتم نگر که کهنه نشد در هزار سال

ناکام شد امام و نشد خصم کامکار آه و فغان ز بوالعجبهای روزگار آل نبی بصد الم و رنج مبتلا ؛

آل یزید خورم و خوش با صد افتخار عالم چنان بر آل نبی تیره شد که نیست امید روشنی مگر از آه پر شرار ؛

آه و فغان که تشنه لبانرا نمیرسد آبی ز روزگار بجز تیغ آبدار آه از دمی که خویش و غریبان خویش را

مغلوب خصم دیده شه دین خوار و زار آه از دمیکه چون شه دین خصم دون دید نسبت بخصم دوست یکی بود و آن هزار

گوید اگر کسی که نبا ئیت حرب کرد هست امثل جواب که نارست به زغار می گفت عذر واقعه کربلا یزید ؛

خاک سیاه بر سر او باد و اعتذار کفر صریح قوم لعین یزیدیان در دست کربلا بنگر چون شد آشکار

از لعن آن گروه تسلی کنید دل ای دوستان هشت و چهار و ده و چهار ارکان دین شکسته شد از نکبت یزید

محکم کنید دین خود از لعنت یزید

یارب بجان فانی سلطان کربلا
یارب بشاه بی سر و سامان کربلا
یارب بسوز سینهٔ تفسیدهٔ رسول

از سوز و داغ بیحد و پایان کربلا
یارب باضطراب دل شاه اولیا
از درد و اضطراب غریبان کربلا

یارب بآبگینهٔ دیدهٔ خونبار فاطمه
در ماتم شهید بیابان کربلا
یارب بزیر خسته شهید بلاحسن

کو را رسید زهر ز نوازخوان کربلا
یارب بحق زین عباد ان شه اسیر
صاحب عزا و واله و حیران کربلا

یارب بآن سهمان و کرامت غریبان
وان قوم غرق گشته طوفان کربلا
کز لطف جرم جمله محبان بخش

روزیکه هست پرسش طوفان کربلا
ظل الله انکه نسبت حاشش بکربلاست
حشرش نما بمجمع خاصان کربلا

زانقوم بیحساب بجنت رونده کان
اورا جدا مساز به سلطان کربلا

یارب به گشته گشته تیغ بلاحسین

بر ما نظر نمای که داریم و احسین

شد محرم باز دمارا داغ ماتم تازه شد
داغ ماتم در دل و در دیدهانم تازه شد
غلغل هفت آسمان در گوش جانم میرسد

تا محرم آمد و آشوب ماتم تازه شد
بهر جان ما غم جانسوز عالم عالم است
از محرم تا غم واندوه عالم تازه شد

حضرت خیر النسا را دمبدم سوز نو است
مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
از غم شاه رسل و محنت خیر النسا

دود اندوه دل عیسی و مریم تازه شد
چون نصیب کربلا غمها و ماتم بوده است
اندرین سه بهر ما هم غم و ماتم تازه شد

از پی هم چون رسید اندوه و غم در کربلا
محنت و غم در دل ما از پی هم تازه شد
عرق خون بنیم سر اسرار داغ دلهای غزا

لاله زار دانش و بینا ایچنین کم تازه شد
همچو ظل الله شادیهاست در حشرم امید

زین غم چند که در دل هر محرم تازه شد

باب ششم در بیان احوال پادشاه دین سوکت و حشمت زینت بخش اورنگ شاهی قایم مقام حضرت
ظل الهی پادشاه معدلت پناه سلطان عبد الله قطب شاه مشتمل بر سه فصل فصل اول در جلوس سعادت مانوس
و حسن آن و فرستادن مکاتیب مودت اسالیب سلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان و بعضی وقایع
دیگر ذکر جلوس میمنت مانوس نظام الدین احمد ابن عبد الله شیرازی در تاریخیکه در احوال آن خسرو
بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات نامحدود و مواهب نامعدود از جناب باری جل شانه واصل ذات
قدسی آیات و شامل احوال عالی درجات آن زیبنده سریر جهانداری بود بعد از آن که سن شریفش بیازده
سال و پنجاه و یازده روز رسید بر اورنگ سلطنت و سریر خلافت جلوس فرمود و در روز رحلت حضرت ظل الهی
منصور خان حبشی وغیره جهت رفع خلل و دفع فساد اهل بازار واوباش چنانکه قبل ازین بقلم آمد آن جا غائر
بلند مکان را بر تخت فرمانروائی نشانیدند و صبح روز دویم بتاریخ چهاردهم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۳۵ خمس و ثلاثین والف
هجری از کرباس کردون اساس نقارخانه پادشاهی صدای رعد اسای نوازش دمامه و کوس کوکبه بشارت
و نوای کرنا و نفیر بکره اثیر رسید صلای عیش و عشرت بعالمیان در دادند و بارگاه معدلت پناه را از اژدهام عساکر
نصرت نشان و امرای عظیم الشان و عمال کاردان و سایر طوائف چاکران شبانه فضای بهجت افزای عیدگاه
گردانیدند خسرو یوسف جمال سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عز و اجلال طلوع نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود
و همگنان در آداب کاه ایستاده آداب عقیدت و نیازمندی بجا آوردند و زبان بدعای ازدیاد عمر و دولت و ثنا
و تهنیت گشودند و بامر جهانمطاع ابواب خزانه و جامدارخانه مفتوح ساخته زر نقد و مرصع آلات متکاثره و تشریفات فاخره
برآوردند و جمیع ملازمان دولت را از اکابر و اصاغر علی قدر مراتبهم بعنایت و مکرمت آن نوازش یافتند و بحکام بلاد و عمال محال
فرامین بشارت جلوس همایون نوشتند و خلعت ها و تشریفات بانها ارسال داشتند و سادات عالیدرجات و اهل مدارس

وطلبهٔ علوم وسایر ارباب استحقاق وافر خور حال مشمول احسان واکرام شاهی گشته و بر فیلها و عرابها زر و شکر بار کرده
در اسواق و کوچها گردانیده بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس و زندان جمیع بندیان و مجرمان را آزاد کردند و شعرا
که اشعار ابدار و قصاید غرا در تهنیت و تاریخ جلوس گفته بودند بصلات زیاده از انچه که در تخلیهٔ ایشان گنجد اختصاص
یافتند و مولانا رونقی مادهٔ تاریخ جلوس مبارک را در قطعه درج کرده است مزین سد جهانی از جلوس شاه عبدالله
۱۰۳۵
و شاعری دیگر این مادهٔ تاریخ در قطعه بسته است شد شاه دکن قطب زمان عبدالله و طبقات انام از میمنت جلوس
۱۰۳۵
خسرو عالیمقام در محال امنیت و آسایش مقام و آرام گرفتند و خارستان غم و الم را به بهارستان شادمانی و نعم
مبدل ساختند ذکر رسیدن ایلچیان سلاطین با رسایل مودت آئین مشتمل بر پرسش و تهنیت
چون خبر وحشت اثر رحلت پادشاه رضوان مرتبت و بشارت خرمی جلوس سلطان سکندر حشمت بمسامع اجلال
سلاطین آفاق رسید عالیحضرت سلطنت و دستگاه ابراهیم عادل شاه شاه ابوالحسن را و عالیحضرت جمجاه برهان نظام شاه
ثانی میر جعفر را که آن هر دو از معتمدان آستانه و معتمدان آن دو پادشاه عالیجاه بودند با مکاتیب پرسش و تهنیت و تحف و
هدایا از اسپ و فیل و مرصع آلات بخدمت خاقان زمان فرستادند و چون رسولان بحوالی دارالسلطنه حیدرآباد
صانها الله عن الخلال و الفساد رسیدند از پایه سریر سلطنت معتمدان امین با استقبال ایشان مامور گردیدند که بر رسوم ضیافت
و لوازم مهمانداری قیام نموده هر دو سفارالیه را بارگاه عالی بیاورند مامورین مذکور با استقبال شتافته بلوازم ضیافت
و مهمانداری پرداخته با کرام تمام بحضور آوردند رسولان مذکور بشرف بساط بوسی فایز گشته بمراسم پرسش و تعزیت
و لوازم مبارکباد و تهنیت اقدام نمودند و خاقان زمان ایشان را به تشریفات خاص نواخته منازل رفیع و عمارات
وسیع بجهت نزول ایشان تعیین فرمودند و نیز در سال جلوس میمنت مانوس اخلاص خان قزوینی از جانب شاهزاده
اعظم شاهزاده خورم ولد خسرو ممالک هندوستان نورالدین جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بجهت

تهنیت و مبارکباد و تبرکات سامانه و مکتوب تهنیت اسلوب بحضور خاقان زمان رسیده مراتب رسالت او بانعام و اکرام وافر امتیاز یافته در منزل عالی که بجهت او مقرر کرده بودند فرود آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه والا با تحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب بموافقت رسولان سلاطین دکن روانه بیجاپور و دولت آباد شدند و رسول شاهزاده عالمیان بعد از آنکه مستدعیات او بعز اجابت مقرون گردید مسرور و متضی المرام رخصت انصراف حاصل کرده مراجعت نمود ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان بعضی تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از آن خدمات و بحال ماندن سایر عمال و اکثری از اهل خدمات

نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در اواخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون نواب علامی فهامی میر محمد مومن علیه الرحمه برحمت ایزدی پیوست سلطان مبرور منعفور منصب جلیل القدر مشوائی را بهیچیک از مقربان میر خلافت تفویض نفرموده خود بنفس اقدس تمشیت امور سلطنت می نمود و سیادت پناه میر محمد رضای استرابادی که بعد از خواجه مظفر علی بسعی و توجه نواب علامی فهامی باین منصب سرفرازی یافته بود نیز حسب الحکم بعضی مهمات را سرانجام میداد و وقتیکه پادشاه معدلت پناه بجای والد ماجد خود برادر مسند خلافت جلوس فرمود رای عالم آرای خورشید ضیا اقتضای آن نمود که مشوای خردمند باتدبیر بجهت ضبط قواعد سلطنت و ربط معاقد مهام سپاه و رعیت تعین فرماید والده سلطان جنت مکان متوجه داماد خود شاه محمد ولد شاه علی عرب شاه پیرزاده شده باتفاق خواجه سرایان این عمده قرارداد که شاراله باین منصب عز اختصاص یابد و منصور خان حبشی که سابقا بحواله داری شکرکاب ممتاز بود بتشریفات میر جملگی سرفراز گردد و مرزا نوروز برهان اصفهانی را که پادشاه بیگم پناه بعد از عزل خواجه افضل برک بمنصب ارجمند میر خیلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه باین خدمت جلیل القدر اشتغال داشت معزول گردانند پس حسب القرار در اول سال جلوس همایون شاه محمد موصوف را تشریف پیوائی

دهاند وچون مشارالیه ازکاردانی وپیش بینی بهره نداشت عالیجناب علامة العلما شیخ محمد الشهیر بابن خاتون
راکه ازمملکت ایران بعد ازادای امر اسم رسالت مراجعت نموده بود وخاقان جنت مکان میخواست که خدمت
بزرگ بمشارالیه تفویض فرماید خلعت نیابت پیوائی مرحمت شد ودرخدمت جلوس نزدیک تخت برنسبت
شاه محمد پیوا ارزانی گشت ومنصب دبیری نیز بآن عالیجناب معوض گردید وچون مشارالیه مامور جزوی وکلی این
دو خدمت کاینفی می پرداخت ازجهت شاه محمد پیوا هموار ره بآن دو لنواه طریق نفاق مسلوک میداشت
ومنصورخان که بمنصب رفیع القدر میرجملگی سربلندی مایه بود چون ازفن نویسندگی وعملداری بی بهره بود بامداد
واعانت بهامنه خدمت میرجملگی راسرانجام میداد واکثر متوجه حال سپاه گشته درمقام غور ورداخت این فرقه را
وبعضی خواجه سرایان معتبر قدیم الخدمت راکه درعهد خاقان جنت مکان نهایت تقرب وبخدمات عمده سرافرازی
داشتند مثل ملک یوسف وملک عنبر بنابرغمز ومعایت بعضی ازهمخان عزل ونصب نمودند وسیصد غلام
کرجی وحبشی راکه ملک عنبر فراهم آورده ضمیمه لشکر ظفراثر گردانیده خدمت حواله داری ایشان داشت ازاو جدا
نموده هریک رابقدر مراتب ازهزار تنکه تا سه هزار تنکه ماهیانه مقرر کرده دربیرون ودولتخانه منازل دادند و
ازینجماعه چهارنفر راکه آثار رشد وتمیز برناصیه ایشان هویدا بود خطاب خانی یکی راکه غلام ترکی نژاد بود بخطاب فیروزخانی
وسه نفر دیگر راکه حبشی بودند یکی رابخطاب آدم خان ویکی دیگر رابخطاب یاقوت خان ودیگری رابخطاب حمیدخانی
سرفراز ساخته هریک راسردار فوجی ازعساکر گردانیدند وقاسم بیک ولد مرشد قلی بیک ترکمان راکه خدمت کوتوالی
دارالسلطنت داشت وحسن بیک شیرازی راکه نائب او بود ومرزا قاسم بیک اردستانی راکه بخدمت مالکی
سرفراز بود بدستور سابق بحال داشتند وخواجه افضل ترک که قبل ازرحلت خاقان جنت مکان مدتی زمان منصب
سرخیلی وسرداری معزول گشته وجاگیر چهارلک هون مسروطی ازاو تغییر یافته بود باز بسعی منصورخان بهمان خدمت و

جاگیر او مفوض گشت و مجدداً از جملهٔ امرای عظام گردید و اعتماد راو و نار این راه و سوری راه از قوم برامکه گشت
دبیری فرامین هندی و مجموعداری که عبارت از استیفای ممالک است و سب نویسی سرفراز بودند خدمات
مذکور برآنها برقرار ماند و اعتماد راو را تقرب درگاه نیز دست داد و امرای عالیشان و ناگپوریان معتبر مثل مهراو
و اسیراو و عمال دیگر که بمناصب بلند و خدمات ارجمند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار ماندند
ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدایق حوالی دارالسلطنت و استغال نمودن بعیش
و عشرت و بیان ذکر سالگره آن خسرو زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس همایون بسیر
خلافت فراغی از انتظام مهام سپاه و رعیت دست داد طبع اقدس مایل بسیر و تماشای ریاض و بساتین
شد و در فصل برشکال که در هند و ستان برنگ فصل بهار ایران فرحت انگیز و مسرت آمیز است بسیر باغ گلشن
که قطعه ایست از بهشت برین و پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قلی قطب شاه نور الله مضجعه احداث آن نموده
و عمارات عالی در آن بنا فرموده و محل عیش و عشرت آن خسرو رضوان مرتبت بود متوجه گردید و با شاهزادگان
و پریزادان دلنواز در آن گلشن مینو آئین مدت یکهفته طرح بزم و نشاط و عیش و انبساط انداخت و ابواب مسرت
و کامرانی در آن فصل فرحت وصل بر روی حقایق مفتوح ساخت پس از آن بکوه نبات کهات که از جانب
شمال متصل بباتین دارالسلطنت واقعست روی توجه آورد و در اطراف کوه مذکور مقدار دو فرسخ در دو
فرسخ بساتین پر اشجار و ریاض پر اثمار و عمارات رفیع و ابنیه وسیع است و در جانب شمال آن حوض
حسین ساگر که دریاچه ایست بغایت عریض و طویل و عمیق سدی بطول یک فرسخ و بارتفاع صد ذرع
و بعرض پنجاه ذرع تخمیناً از گچ و سنگ بر کنار آن دریاچه بسته اند و مشهورست که پادشاه غفران پناه ابراهیم
قطب شاه طاب ثراه در ولک هون جهت حفر و سد آن حوض نموده از آب باران مملو ساخته و بر فراز آن کوه

مذکور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه نورالله مرقده عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه
و چند عمارات دیگر که اساس سلطنت و تجمل حشمت و شوکت و اسباب کارخانهای پادشاهی در آن کنجد
از بالا تا پائین جا بجا ترتیب داده و یکدولتخانه عالیشان و هست اماکن دیگر جهت ملازمان نیز مرتب ساخته
و سیاحان روزبین سیرگاهی بدین آئین در اقالیم سبعه ندیده اند و مورخین صدق شعار از هیچ شهریار
این نوع آثار در زیر این گنبد زرنگار نشان نداده اند القصه در این مقام دلکشا و منزل نزهت افزا چندی
بعیش و طرب بسر برده بسیر باغ نبی که بسبب گلشن فردوس است و عمارت عالی در آن باغ در زمان
پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز عمارات عراق تعمیر یافته و تکلفات بسیار از طلا و لاجورد
و نقاشی دران عمارت دلپذیر بکار رفته تشریف فرما شد و اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و
شکار گذرانیده داد عیش و عشرت داده و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار یافت که خاقان زمان
بعزم تسخیر ممالک بهانه سیر و شکار از پایتخت بیرون آمده است از اینجهت بمکنان در مقام خوف و هراس بودند
و چون رونق افزای دولتخانه همایون شد تفرقه خاطر اندیشه ناکان بجمعیت مبدل گشت و بعد ازان جشن
سالگره همایون بائینی ترتیب یافت که اگر سخنوران فصاحت بیان در توصیفش و فاتر بکار ندارند از عهده شمه
وصفش برون نیایند و جمیع طوائف انام از خاص و عام تبریکات و انعامات که بقیاس در نگنجد سرفرازی
یافتند و زبان بدعا و ثنای شهریار کامکار گشودند ذکر جشن مولود النبی صلی الله علیه و آله وسلم
نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود
النبی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن بعلما و فضلا و صلحا و فقرا مرحمت می گشت و چند نوبت
سیلان کثیر الالوان که خرج آن یکهزار تومان معتبر بود کشیده میشد و چون خاقان زمان برادر نیک

خلافت نشست فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که بسامان و استعداد لوازم این جشن پردازند
و اضعاف مضاعف انچه که در سنوات سابق خرج میشد بمصرف رسانند پس جهان کهن را باین نوآئین
ساخته در میدان قصر دادمحل خیمه مستطیل چهل ستون برپا کردند و در هفدهم ربیع الاول که بقول اصح روز ولادت
حضرت خیرالبشر است صلای عیش و عشرت در دادند و مدت دوازده روز و شب این سور پرسرور کشید قلم
دوزبان از شرح و بیان وصفش اعتراف بعجز و قصور دارد بهستادی یافت و در شب آخر این جشن خوان
الوان نعم در میدان داد محل میکشیدند و خواص و عوام طبقات اسلام از آن خوان کرم تناول می نمودند و
تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و آلات آتش بازی بسیار اندرون و بیرون دولتخانه
سرمیدادند و آنشب تا صباح بعیش و عشرت می پرداختند و هنگامه رقص و ساز را تا طلوع آفتاب جهانتاب
گرم میداشتند و نیز در آخر این شب خاقان زمان از دولتخانه خاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان
دولت و سلاحداران با احتشام تمام متوجه تفرج و تماشای آئین بندی شهر میشد و تا چهارسوق کوتوالی اشرف
بر دو فیل کوه شکوه رانجک مرصع لحظه نگاه میداشت و عهده داران عمده طبق های زر و جواهر نثار می نمودند
و سوداگران و تاجران که دکاکین میبندند از انواع تکلفات و مرصع آلات آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیده
به تشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ از تماشا بهمان شوکت و حشمت مراجعت میفرمود و اخراجات
این جشن هر سال مبلغ سی هزار تومان در عهد خاقان زمان تقرر یافت و ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت
جناب سید الشهداء علیه السلام در ماه محرم الحرام مخفی نماند که از ابتدای سلطنت سلسله
رفیعه قطبشاهیه رسمیت قدیم و قانونیت مستدیم که در شهر محرم تعزیه حضرت امام حکرگوشه سیدانام
پردازند خاصه از زمان پادشاه جنت آرامگاه محمد قلی قطبشاه این رسم تعزیت روزافزون شد تا اینکه در عهد

سلطنت خاقان زمان امر جهان مطاع بجمیع ممالک محروسه سر نهضت و بر یافت که در نقارخانها دست از نوازش
کوس و نقاره باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گران در مطبخ خاص و عام لحوم داخل اغذیه و اطعمه نمایند
و قصابان و کاکین خود بردارند چه ازین مراد ش این بود که در عشره ذی روحی ذبح نشود و تبولیان برگ نفروشند
که موجب زینت زنان است و جمیع لذات و تکلفات مباح ممنوع و متروک باشد و احکام مذکور بر کافه طبقات
انام از مسلم و کافر در ممالک محروسه درین ایام عم انجام جاری بود و از جاندار خانه عامره چند هزار دست رخت
سیاه و کبود با عصاهای سبز و سیاه با کثر ملازمان و بندگان بارگاه و داگران و مداحان تقسیم می یافت و در
هر دو الاوه پادشاهی که یکی در درون و دولتخانه بود و دیگری در بازار دارالسلطنت فرش سقلاط سبز و سیاه می گسترانند
و سقف آن انجا و اطلس کبود می پوشیدند و در هر الاوه چهارده علم با سم چهارده معصوم علیهم السلام الملک العلام
ایستاده می کردند و در نسبت سیمهای چهارده ذرعی که قران و اعیه ماثوره در آن منقوش باشد بآن علمها میبستند
و چراغدانها و شمعدانهای بزرگ برنجی که در هر یک صد چراغ و دویست چراغ روشن میشد بصورت
اشجار پرشاخ ساخته برابر ایوانها که آسته و شمعهای کافوری بالای ایوان و اطراف حوض چیده هر شب میافروختند
و داگران خوشخوان و تعزیه داران جناب حضرت سید الشهدا در انجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه
و مناقب استغال میورزیدند و بجای اشک قطرات خون دل از دیده میریختند و بعد فراغ از مراسم تعزیه
انواع اطعمه و اغذیه پی کوشت حاضر آورده با نها میخورانیدند و در قصبات و محلات حوالی شهر بل خانه خانه
همچنین بمراسم تعزیه و سوگواری قیام مینمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتخانه در
تحویل کوتوال بود بمیدان وسیع الفضای دادمحل می آوردند و در آسته و بازارها و اطراف میدان چراغان
میکردند و جمعی کثیر از محبان ائمه اطهار شمعها بدست گرفته و داگران و مداحان بمرثیه خوانی و مداحی مشغول گشته

بتانی در میدان داد محل می آمدند و در آن نسب خاقان زمان بالای داد محل تشریف آورده بجهت سپاه پوشان
دل فگار خان نامزیزه از حضور ارسال میفرمودند و کوتوال و سایر خلایق فاتحه دوام دولت خوانده بانبی که آمده
بودند مراجعت می نمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب از الاوه های محلات شهر و اطراف علمها در
میدان داد محل می آوردند و صبح دهم محترم الحرام پادشاه کسوت سیاه پوشیده پای برهنه علمها که مرثیه
خوانان پیش آن علمها مرثیه میخواندند با جمعی از غلامان خاص و امرا و اعیان و مقربان زاری و شیون کنان
قریب سه هزار قدم راه بتانی طی نموده بمسجدی که متصل ایوان الاوه حضور بود می آمد و قصه شهادت شهدای
کربلا و گرفتاری سراپرده نشینان حرم محترم آن زبده آل عبا که از شنیدن آن مصائب دلها همه خونناب و
اشک چشمها همانا سیلاب می کرد استماع مینمود و غریو و غلغله نوحه و گریه از خلایق برمیخواست بعد از آن فاتحه
خوانده بدولتخانه مراجعت میفرمود و بزیارت حضرت سید الشهدا و نمازی که درین روز مروی اخبار صحیح است
اشتغال می ورزید و بعد صرف طعام نذر حضرت امام علیه الصلوة والسلام [illegible] در خانه عامره پادشاهی
دولیت دست رخت با کیسه های زر بدولیت سیدزاده نیم عنایت و مرحمت می شد و هر سال در ماه
محرم مبلغ دوازده هزار روپیه ماورای اخراجات روشنی و طعام و غیره بسادات و علما و صلحا و فقرا میرسید
و در جمیع ممالک محروسه تنکانه مقرر بود که در ایام عاشوره در دیوانخانها علمها برپا می کردند و عمال محال
اخراجات آن میرسانیدند و دیوان دفتر خانه پادشاهی آنرا در حساب سرکار محسوب میداشت و ذکر
توجه خاقان زمان بجانب کوه طور بقصد سیر و تماشا در جانب جنوب دارالسلطنت کوهی است
باصفا قابل سیر و تماشا و سلطان جنت مکان محمد قلی قطب شاه طاب ثراه بر بالای آن کوه عمارت و قصر رفیع
مشتمل بر سه طبقه و ایوانهای وسیع و شه نشینان و غرفها به تکلفات گوناگون و تصرفات موزون ساخته و پیش

از بنای این قصر طاقهای بلند و فضای دلکشا محاذی نشیمن ازاهک و سنگ ترتیب داده و بر بالای
آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنهٔ آن کوه عمارت دیگر مشابه برروج که تجمل سلطنت و اُبّهت پادشاهی در آن کمتر
جابجا نموده و آن جبل پرصفا و نور را مسمی بکوه طور گردانیده در اطراف آن فرسخ در فرسخ بساتین پرشجر
و باغهای پر اثمار احداث فرموده و امرای عالیشان و وزرای رفیع مکان نیز در حوالی آنکوه عمارات و حدایق
ساخته بودند و در مابین این کوه و کوه نبات کهات که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند تمام بساتین و مزارع
العرض در صبحی که هوا از غایت لطافت هنوز نسیم سحری داشت و لمعات صبح صادق در کار پرده دری بود
و موسم ربیع بغربال ترطوبت پیزی میکرد و گاه گاهی سحاب باران ریزی مینمود خاقان زمان کلیم آسمان
کوه طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه برآمده جهان سبز و خرم و سواد آباد و خضرت بساتین چندانکه
حس بصر مشاهده نماید از اطراف نظر درآورد و از غایت فرح و نشاط در آنجا بساط عیش و انبساط بگسترد نظم
زنگیو محابس اعیان دولت زنگیو بزم خاص اهل عشرت سران و سروران یکسو ستاده زنگیو فوج محبوبان ساده
زنگیان صفی از نامداران همه با فرو شان شهریاران زنگیان بهشتی شده پدیدار زغلمان و پری و حور نشیار
و تا مدت یکماه دوران عشرت سراسر بعیش و عشرت اشتغال نمود من بعد از کوه طور فرود آمده بریاض و بساتین
حوالی و حواشی آن که هر کدام چون بهشت خرم و در خضرت و نضارت مثل گلزار ارم بود نزول اجلال فرمود
و هر روز بگشت گلزاری و سیر گلعذاری متوجه شد و طبع اقدس را در آن آب و هوا و فصل فرح افزا کشش افزود
تا ایام برسکال منقضی شد آنگاه متوجه دارالسلطنت گردید و شهر را بورود مسعود خود رونق بخشید ذکر طلبیدن
منصورخان حبشی میر سید محمد استرابادی و ملا محمد تقی نقرشی را و آنچه بعد از آن صورت
ظهور گرفت چون منصورخان حبشی که سابقاً سرداری عین الملکی که پایه از وزارت است و حوالی داری لشکر

رکاب داشت و در سنهٔ جلوس همایون چنانکه پیش ازین مذکور شد بمنصب رفیع جملة الملکی سرفرازی یافت ۳۱۰
و قرب و منزلتش روزافزون شده بآن پایه رسید که در میزان اعتبار کفهٔ تربیت خود را از کفهٔ مرتبهٔ مقربان
عالیمقدار ثقیل تر میدید در اواخر سنهٔ دویم جلوس همایون از جهت آزردگی خاطر از شاه محمد پیشوا و قاسم بیک
کوتوال که رجوع باو نمی آوردند مرخص شد محمد اسفرائنی را که در زمان پادشاه مغفرت پناه چندمدت از مجلسیان حضور
و افزالنور بود و بعد ازان رخصت رفتن بحرمین شریفین حاصل نموده بجانب هندوستان ببلدهٔ لاهور رسیده
در خدمت پادشاه تیموری نژاد نورالدین پادشاه اقامت نموده بود و مکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریص بآمدن انجا
و تفویض بعضی خدمات بدو فرستاده طلبیده و مرکوز خاطرش آن بود که قاسم بیک را از خدمت کوتوالی معزول
ساخته او را از حضور بدانخدمت منصوب گرداند تا اینکه در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سنهٔ سبع و ثلاثین و الف بحر
در شب چراغان میدان دربار که قاسم بیک کوتوال در مقام اهتمام چراغان و صفای میدان بود یکی از غلامان
حبشی دیوانی نسبت باو سخن بی ادبی گفت و چون تادیب آن غلام بواسطهٔ حمایت اقای او منصورخان
صورت نه بست ازین خفت ملالی بهمرسانیده ترک منصب کوتوالی نموده و خشم کوتوالی را بکوتوال خانه فرستاده
بخانهٔ خود رفت منصورخان در موقف فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی نقرشی را که حوالهٔ دار مهملی چین بود
بسرعت تمام طلب نمود ملای مذکور بکمال دلخوشی یکزنجیر فیل بزرگ و پنجهزار روپیه نقد و تحف و هدایای
نفیس همراه کرده بدار السلطنه آمد منصورخان از ورود او مسرور گردیده قرار داد که بحضور و افزالنور برده به تسلیف
کوتوالی سرفراز گرداند چون تقدیر ایزدی ساعد تدبیر آن حبشی نبود در مدت سه ماه مولوی مذکور را حیدونبت
بد و لشکر عالیه برد و در وقت فیل و هدایا از نظر انور گذرانید اما سعادت بساط بوسی میسر نشد و حسن بیک نائب کوتوال
از عاشر محرم الحرام روز و شب در سرانجام مهام کوتوالی اشتغال مینمود و غایت جد و جهد مبذول میداشت تا در نقدهم

ربیع الاول سنه مذکور که امین بندی چوپره کوتوالی بجهت جشن مولود النبی نموده بود خاقان زمان بواسطه حسن جدت
که درین سه ماه از حسن بیک بظهور رسیده او را بحضور مومی الیه طلب فرموده به تشریف کوتوالی کل سرفراز
نجسید و مشار الیه بیشتر از پیشتر مساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر عنایت حضور گردید و کمال عزو اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی را بپیش خود نگاهداشته جمیع مهمات میر جملگی را بنیابت خود بقبضه اختیارش در آورد
مشار الیه مدت یکسال بسر انجام مهام ملکی بر سبیل نیابت اشتغال نموده و سیادت پناه میر فصیح الدین محمد تفرشی
را حواله دار محلی بتن گردانیده آنجا فرستاد ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شاهجهان
پادشاه هندوستان و بعضی مقدمات دیگر در هنگامیکه پادشاه ممالک هندوستان شاه جهان
پادشاه در سال دویم از جلوس همایون خود ۱۰۳۸ هزار و سی و هشت هجری بقصد دفع خان جهان افغان
که از آن پادشاه عالم پناه متوهم گشته نظام شاه پوسته بود از دار السلطنه آگره بصوب دار السرور برهانپور
نهضت فرمود بعد نزول موکب اجلال در سرحد بلده مسطور نظر بر سنگه از زمان سلطان مغفرت پناه سلطان محمد
قطب شاه باب ارسال رسل و رسایل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین پسر زاده او جهین را با چند راس اسپ
و تحف و هدایای دیگر و نامه عطوفت شمامه پیش خدیو زمان روانه فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک
محروسه گردید ارکابیان حضور سید عبد الله مازندرانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد باستقبال شتافته منزل
بمنزل مراسم ضیافت بتقدیم رسانیدند و شیخ مشار الیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناه میر قاسم نامزد ممالک
بموجب امر اشرف با جمعی از حواله داران و لشکر خاصه خیل باستقبال رفته در منزل بتن چودالیچی مذکور را
بار نخست ضیافت ملوکانه نموده و تشریفات فاخره و تواضعات متکاثره مسرور ساخته روز دیگر کنار حوض درک
فرود آورده در آنجا نیز بشرایط مهمانی قیام نمود و خدیو زمان بکمال عظمت و شوکت از دار السلطنه برآمده بکنار حوض

ادرک تشریف آرزانی فرموده ایلچی را دو نفت[illegible] بشرف ملازمت سپاهی گردانید ایلچی تحف و هدایا را پیشکش

نموده بنظر اشرف در آورده خدیو زمان او را نوازش بسیار فرموده و تشریف خسروانه با چند راس اسپ و دو زنجیر

فیل مرحمت نموده بعضی از ملازمان خاص فرمان داد که ایلچی را بشهر در آورده در باغ میرزا محمد امین میرجمله نامزد ضیافت

از جهت برین فرود آورند و مرتبه دیگر در دولتخانه عالیه سومی الیه را طلبیده تشریفات شاهانه بنوازخت و یکزنجیر

فیل و دو راس اسپ عراقی بشارالیه و خلعتهای فاخره بدهکس دیگر از مخصوصان او مرحمت فرمود و بعد

از دو سه روز جمیع توابع و منوبانش را که صد نفر بودند علی قدر مراتب بانعامات مفتخر و مسرت اندوز ساخت

و پنجزار روپیه نقد و تخمیناً چهار هزار من غله از هر جنس بر سبیل ضیافت از سرکار فیض آثار نزد ایلچی فرستادند و در

سه هزار روپیه برای خرچ او از خزانه عامره میرسانیدند و هر مرتبه که در حضور می آمد یکزنجیر فیل و دو راس اسپ

و تشریف فاخره باو عنایت می شد چنانچه در مدت اقامت یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و ده زنجیر فیل و پنجاه

راس اسپ با تشریفات فاخره بشارالیه رسیده بود و چون در وقت ورود ایلچی مذکور شاه محمد منصب

پیوائی سرفرازی داشت و بنابر نارسائی مقدمات مرجوعه را چنانکه لازمه دولتخواهی است فیصل نمیکرد و بهر بهانه

احدی از جانب پادشاه عالمیان شاه جهان می آمد و ایلچی در انجاح مرام تقاضا و ابرام مینمود خسرو زمان از شاه

محمد پیوا ملال بهمرسانیده متوجه علامی شیخ محمد خاتون شد تا مقدمات ایلچی را از راه دولتخواهی فیصل نماید و مالی

احوال نواب علامی عنقریب بتفصیل مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر سرفرازی یافتن ملا محمد تقی

ترشی بتشریف سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر چون منصور خان حبشی در غره محرم

سنه ثمان و ثلاثین و الف هجری بعارضه بیماری از بهمان فانی درگذشت جمعی از اعیان دولت

مبلغ کلی برسم پیشکش قبول کرده استدعای منصب رفیع القدر سرخیلی نمودند و ملا محمد تقی که در زمان منصور خان

مهمات دیوانی را بر سبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکرر مراتب رشد و کاردانی او را در حضور معروض داشته
بود و در نیوقت انچه دیگران پیشکش مینمودند و تقربات دیگر منظور نظر عاطفت خاقان زمان شده بتاریخ بیست
و سیوم شهر صفر تشریف سرخیلی عز اختصاص یافت نظام الدین احمد در تهنیت و تاریخ آن این قطعه گفته
قطعه خسرو یوسف رخ جمشید شاه شاه عبد الله شاه کامیاب از قدومش تخت را شان سپهر تاج
از فرقش شده چون آفتاب گیتی اندر ظل چترش همچو خلد در کهش چون مجمع یوم الحساب
دشمنش افسرده و پژمرده باد گر بود خرم بر ین سطح تراب مولوی را بهر سرخیلی نمود از میان جمله
اعیان اشحاب تربیت فرمود او را همچو مهر تا که شد یاقوت شان تاب آفتاب عقل بهر منصبش تاریخ
گفت دایما سرخیل باد اکامیاب و چون جناب مولوی بتشریف خاص سرخیلی مکرم شد در اندک مدت
محرمیت حضور و افر النور پیدا کرده بضبط مقدمات دیوانی انچنان پرداخت که عمال محال و بهامنه محیل را مجال
نماند و دست خیانت شان مقطوع گردید و مبلغهای کلی خارج از حاصل ولایت بهمرسانید از انجمله صد و
سی هزار هون از ناراین راو مجموعدار بدمنه او باثبات رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامره کرد و چند
چوهری معتبر تمرد پیشه را لجن تدبیر گرفته سرهای ایشان را از تن جدا نمود و اموال انهارا بضبط
در آورده از نظر انور گذرانیده بخطاب مستطاب شریف الملکی مفتخر و محترم گردید و قلمدان مرصع که بعد از
میرزا محمد امین میر جمله بکسی مرحمت نشده بود باو مرحمت گردید و چون در انوقت خبر توجه لشکر مغل بصوب
دکن شایع شده بود و خاقان زمان پناه هزار هون بوی عنایت فرمود که لشکری فراهم آورده منصب سرداری
را استقلالا سرخیلی نماید و چند زنجیر فیل مست از فیلخانه خاصه بمشارالیه محول گشت مشارالیه لشکری از سپاه
غریب و دکهنی و عرب و افغان فراهم آورده بر اسکه تمام در میدان دلکشای داد محل از نظر ملازمان

پایهٔ سریر اعلی گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید و یوماً فیوماً درجات قرب او افزون شده
بمنتهای مدارج قرب و منزلت رسید و در همین ایام خدمت سرداری عین الملکی که محول بمنصورخان بود
بآدم خان حبشی مرحمت شد و حوالهٔ داری فوج رکاب که منصورخانرا بود به پسر او مفوض گشت ذکر سرفراز
کشتن نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمه بمنصب پیشوائی و بیان بعضی مقدمات
دیگر چون ارشاه محمد پیشوا حرکاتیکه مشعر بعدم خیرخواهی بل دلیل برخیانت و بی راهی بود بظهور پیوست و مقدمات
پیشوائی کما هو احقه تمشی نشد و خواجه افضل ترک نیز عرایض او را که بحضرت عادلشاه نوشته بود در راه گرفته
از نظر انور گذرانید و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمه عریضه بخط شاه قاضی حواله دارالسلطنه فیض اثر
که شاه محمد بهمت عادلشاه نویسانیده بود بعد از فوت شاه قاضی از قلمدانش برآورده بنظر اشرف درآورد
خاقان زمان او را از منصب پیشوائی معزول نمود و در نهم ماه رمضان سنه ثمان و ثلاثین والف هجری شریف
منصب پیشوائی کل نواب علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان قصاید و قطعها در تهنیت و تاریخ
گفته گذرانیدند از آنجمله این قطعه است که نظام الدین احمد در رشته بیان کشیده گذرانید قطعه شه یوسف رخ
مجید حشمت که حاتم میکند از وی گدائی ز فرط مرحمت کرده ممکن محمد را بصدر پیشوائی سامان شد
مهام ملک و ملت که بود ابتر ز آفات سمائی متاع فضل و دانش بود کاسد کنون بگرفت در عهدش روائی
جهان معمور گردیده بدانسان که شد محو از خلایق پیشوائی بالهام آمد این مصراع تاریخ محمد یافت از حق پیشوائی
و مولانا عرب خوشنویس شیرازی این ماده تاریخ یافته محمد ابن علی پیشوای سلطان شد و چون نواب علامی
مهامی بر مسند پیشوائی متمکن گردید ابتدا از بفصل مقدمات شیخ محی الدین که از جانب پادشاه عالمیان پناهان
آمده توقعات بیجا ازین دولتخانه داشته در انجاح مقاصد ابرام مینمود پرداخت و مکاتیب بمصلحت اسالیب

بخدمت اصفهان و امرای عالیشان عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهانمطاع حاصل نمود که شیخ محی الدین
تخلف از رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت ننماید و در جمیع امور رضای ایشان رضای ما داند بنابرین
شیخ محی الدین و رفقای او ترک ارادت و دواعی نموده بخانهٔ نواب علامی تردد می کردند و رسولان سلاطین
دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند و بهمت ایشان حسن خدمت و کمال خیرخواهی که از آن صرفه مبلغهای کلی شد
نهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بغایت مشمول عواطف پادشاهی شد چنانکه برخصت حضور از دروازه
دوازده امام علیهم السلام تا مذی محل سوار پالکی شده آمد و شد می نمود و بوساطت آن پیشوای زمان علما و فضلا و
شعرا و غربا از نجبا بسعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده با انعام و اکرام موفور کامیاب شدند
و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منتظم گشته بمناصب ارجمند و پایه بلند رسیدند و منصب رفیع دبیری
که پیش ازین بنواب علامی تعلق داشت بملا اویس خوشنویس مفوض گشت و شاگالیه در اندک زمان بر مدارج
و معارج محرمیت و قرب و منزلت صعود و عروج فرموده در جمیع امور دبیری بل در اکثر معاملات پادشاهی
متصرف و دخیل گردید و میرسید محمد استرابادی که منصور خان جبی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را
طلبیده بود و درین زمان که شریف الملک بمنصب سرخیلی و نواب علامی بمرتبهٔ اعلای پیشوائی و مولانا اویس
بمنصب منشی الملکی سرفراز شده بودند بدارالسلطنت رسید و بنابر نسبت بندگی قدیم از مخلصان حضور و امور
و مبلغ پنجهزار روپیه جنس خرج سالیانهٔ آن سیادت پناه از حضور مقرر شد و بطفیل میرمذکور دو پسر بزرگ و چند کس دیگر
از اقوام او در سلک محلیان شاهی انتظام یافتند و هریک را شاهره لایق مقرر گردیده دیهات در عوض
شاهره مرحمت گشت ذکر روانه نمودن خیر النسا خان باتفاق محمد قلی بیک ولد قاسم بیک
ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون بسبب موافقت و رابطهٔ مصادقت

میان دودمان علیّه صفویّه موسویّه و خاندان رفیعه قطب شاهیّه از زمان شاه علیین مکان شاه اسمعیل صفوی
پادشاه ایران انار الله برهانه و اوان خلافت پادشاه غفران پناه ملک سلطان قلی قطب شاه نور الله مرقده
که آن سلطنت و این خلافت در عشر اول از مایه عاشر سنه هجری است بنا بر اتحاد مذهب از جانبین مرعی و
ملحوظ بود خاقان زمان خیر اتحان سر نوبت را برسم رسالت همراه محمد قلی بیک بن قاسم بیک ایلچی بصوب ایران روانه فرمود
تعلق انکه شاه عباس صفوی ایالت پناه حسین بیک قبچاقی را که بجهت پرسش و تهنیت بدار السلطنه حیدرآباد
مغفرت پناه رسیده بود در سال هزار و بیست و چهار هجری نواب علامی فهامی شیخ محمد خاتون تشریف شاهانه شرف
گشته برفاقت حسین بیک مذکور روانه عراق گردید و چند سال در آن مملکت جنت نشان اقامت ورزیده
مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه ممالک ایران ایالت و حکومت دستگاه
قاسم بیک سپاه سالار ملک مازندران را همراه نواب علامی روانه فرموده و آن هر دو از راه کج و مکران
که در آن زمان بتصرف پادشاه ایران در آمده بود بصوب دکن راهی شدند و چون ایلچیان بخدمت پادشاه
مغفرت پناه رسیدند بعواطف خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود مسعود نواب علامی نظام الدین احمد
این قطعه گفت قطعه چو آمد شیخ علامی زایران صفا آمد زروی او بهر چشم برامش بود چشم جمله مردم رود
اکنون براه او بهر چشم خرد بهر ورود گفت تاریخ چو جان آمد بجسم و نور در چشم و قاسم بیک مشار الیه
مدت دو سال در دار السلطنت حیدرآباد بود و بعد از آن بجوار رحمت یزدان شتافت. نظام الدین احمد
این مصرع را ماده تاریخ یافت رفت قاسم بیک ایلچی از جهان و پسرش محمد قلی بیک که در آن اوان بحکمرانی
آراسته بود بشمول الطاف پادشاه مغفرت پناه گشته قایم مقام پدر خود شد و در عهد سلطنت خاقان زمان
عازم رفتن بجانب مملکت ایران گشته رخصت انصراف حاصل نمود خاقان زمان جهت رفاقت مشار الیه

خیرالنسا خان سرنوبت را برسم رسالت مقرر نموده و هرد در اشرفیات فاخره داده با تحف و هدایا از راه قشم و
استعه نفیسه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون ایلچیان ببندر مبارک سورت رسیدند
پادشاه عالم پناه شاه جهان پادشاه که در آن آوان بجای پدر نرر گوار خود بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود
سارالنسا را با کره طلب نمود و بعد رسیدن ایشان بدارالسلطنت آگره پادشاه عالم پناه مکتوبی که بجهة خاقان
کورستان خسرو ممالک ایران قلمی نموده بود و بایشان سپرده و پیغام زبانی نیز داده به بندر سورت روانه فرمود
سارالنسا سوار کشتی گردیده چون به بندر عباسی رسیدند خبر وحشت اثر انتقال خاقان کورستان شاه عباس
بگوش رحمت نیوشان و بشارت فرح افزای غمزدای جلوس پادشاه جوان بخت شاه صفی بهادر خان اسماع
نمودند و این واقعه ها لیه تاریخ بیست و دویم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۳۷ هزار و سی و هفت هجری صورت وقوع یافت
و در سلخ شعبان سنه ۱۰۳۸ ثمان و ثلاثین والف عریضه خیرالنسا خان مشعر بمضمون مذکور بپایه سریر سلطنت مصیر رسید
و حسن بیک ترک قاچار که در سلک سلحداران ایشیک آقاسی خانه عالیه منتظم بود قطعه در تاریخش گفته قطعه شاه
عرش آشیان خلد مکان آنکه سد منزلش بهشت برین تا برخش مراد بود سوار نامرادی ندید روی زمین در جهان
داد عدل زان نشان داد که زیهرش رسید صد تحسین رایت فتح را لجنت زد شد مسیحا باو همان و همین بهر
تاریخ رحلتش زخرد با دل پر ز داغ و جان حزین استعانت طلب نمودم گفت بصفی داد شاه تاج و نگین
و دیگری تاریخ همایون جلوسش یعنی اعلیحضرت شاه صفی کلمه ظل حق یافته و خیرالنسا خان و محمد قلی بیک از بندر عباسی
بدارالسلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر دلکشای مسرت افزا که شاعری در وصف و معشوقش گفته
بیت اصفهان نیمه جهان کعثم نیمه وصف اصفهان کعثم بسعادت بساط بوسی مستعد گشته تحف و هدایای مرسوله را
با مکتوب مرغوب مشعر بخلوص اعتقاد و رموز یکانگی و اتحاد از نظر انور گذرانیدند پادشاه جوان بخت شاه صفی از ان تحف

مرغوب و از آن مکتوب صداقت اسلوب مسرور و منهج گشته خلعتهای فاخره اسپان با لجام و زین زرین با لجامان
مرحمت نموده و اکرام و احسان او نسبت بخیر اتخان مبذول داشته قریه را که اقوام او در آنجا سکونت داشتند
بطریق انعام بدو بخشید و مثالیه صورت وقایع را در عرائض مندرج نموده با چند سر اسپ منتخب بپایه سریر سلطنت
مصیر ارسالداشت ذکر سرفرازی یافتن نصیر الملک دکهنی و سپردن او بمنصب حواله داری خاصه خیل
و سرنوبتی و منصوب گشتن ملک عنبر بر خدمات خود و قصه گشته شدن دیانت خان
و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع الشان چون ملک یوسف نبا بر تقرب حضور
وصیت آن ندارد که بسر انجام مهام حواله داری خاصه خیل که پادشاه منعوت پناه با و حواله نموده بود پردازد
در سنه ۱۰۳۹ یکهزار و سی و نهه هجری خاقان زمان تشریف حواله داری خاصه خیل بنصیر الملک دکنی سرنوبت و خلعت
سرنوبتی به پسر او مرحمت فرموده و نصیر الملک بسر انجام امور محوله پرداخته هر روز لشکریان را در ورش سواری که
تاچهار کروه بروند و بیایند میفرمود و در این سال ملک عنبر که از جمیع مناصب معزول گشته در کنج انزوا و بیکاری نشسته
بود بنهایت سپاهی باز در جمله ملکان یعنی غلامان رفیع مکان منسلک گردیده بر خدمات معزوله منصوب شد
و جاگیر خود را که قریب یک لکهون حاصل آن بود معمور و آباد ان نموده لشکر جدید از غریب و افغان و دکهنی در رکاب
نگاهداشت و میر ابو المعالی المخاطب بدیانت خان که از اعاظم عمال بود و چند سال بحکومت مصطفی نگر و جهلی پتن
و نبا در دیگر استقلال داشت و در زمان میر جملی منصور خان ولایت مرتضی نگر و محال پنجاه هزار رهون جهت نگاهداشت
جمعیت برای تنبیه رعایای سرکش با و مفوض شده بود و بکمال استقلال در آنمحال حکومت می نمود در اینوقت او را
بطایفه از رعایای سرحد مرتضی نگر برای تحصیل زر واجبی نزاع واقع شد خان مذکور با وجود جمعیت موفور جریده با معدودی
از غربیان قندوی و غلامان تفنگچی بر سر آن متمردان تاخت آورد و اراده داشت که روسای آنها را قتیل و اسیر سازد

متمردان چون اورا با معدودی چند دیدند فرصت غنیمت شمرده از هر چهار طرف دایره کشیدند و چون بمانند
حیات و دیانت خان پرشده بود گلوله تفنگ جان شکار بر سینه اش رسید و از اسب درافتاد و سر
مار مدرانی سلحدار و غربیان دیگر چون حال بدینمنوال معاینه نمودند بگماندازی استاده بدست مخالفان از پا در آمدند
و بعد ازین طایفه متمردان عرایض بحضور فرستادند که ما بندگان رسم رعیتی مرعی داشته ره نورد طریق تمرد نگشته
ایم و زر واجبی ادا نموده ایم و دیانتخان از روی ظلم میخواست که رعایای پادشاهی را بقتل رساند بحسب تقدیر او
خود بقتل شد و ما همان بندگان رعایای پادشاهیم چون مضمون عرایض بمسامع اجلال رسید جهت تادیب و سیاست
انجماعت و حراست مملکت شجاعت و دستگاه خواجه محمد افضل ترک را بتشریف حکومت آنمملکت نواخته بدانصوب
روانه فرمود و خواجه افضل متوجه مرتضی نگرگشته در راه هر جا ذره جمعیتی امید بدیدار میکشید چنانچه چهار صد نفر
طرار عیار را که اکثر روسای انجماعه بودند یکبار گرفته بردار عبرت آویخت و ساحت آن مملکت را از خس و خاشاک
طاغیان پاک ساخت و در سال غلا و قحط مساعی جمیله بظهور رسانیده بحفظ و حراست خلایق و مملکت پرداخت
و چون در اوایل این سال بخاطر همایون رسید که قصر بلند پایه قریب بعمارات عالیه سابقه بنا فرماید بنایان ماهر
و هنرمندان نادره را فرمود تا قصر رفیع مشتمل بر چهار طبقه و ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرفها در هر طبقه بتکلفات
گوناگون و تصرفات موزون ترتیب دادند و مصوران مانی قلم و نقاشان ارژنگ رقم تصویرهای دلفریب و
نقشهای عجیب آنکاخ عالی را چون نگارخانه چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در ماده تاریخ آن یافته
بیت الشرف آباد باد خانه باعیش قصر فلک سای شاه عبدالله ذکر توجه خاقان زمان بسیر ماههای
اطراف دار السلطنت و مراجعت نمودن بدولتخانه همایون و بیان تصفیه قصه کلنکور از
لوث وجود المتیاچو دهری پسر پدار یدی در سنه اربعین والف در فصل برشکال خاقان زمان

با امرا و خوانین بسیر باغهای که بعضی غلامان خاص خسروی تعمیر نموده بودند متوجه شد و مدت یکماه بعیش و کامرانی
بسر بردند پس از آن بسیر قلعه کولکنده و عمارات رفیعهٔ آن که از انجمله قصر جهان نما است بر قلهٔ کوه منیع خاطر اشرف
مایل گردید و بعد چندی جهت زیارت قبور اجداد امجاد خاصه جهت زیارت والد ماجد خود بلنگر فیض اثر
که مرقد این دودمان عالیشان است روی توجه آورد و مبلغ کلی از نقود و اجناس بمتولیان و خدام
و حفاظ و صلحا و اتقیا و سایر مستحقین انعام فرموده بدار السلطنت مراجعت نمود و در هنگامیکه
خسرو زمان متوجه سیر باغها و قلعه محمد نگر و زیارت روضهٔ پدر بزرگوار عالیقدر بود شریف الملک
بعرض اشرف رسانید که شجاعت دستگاه پولچی پیک راجهت تنبیه الیاچوهری قصبهٔ کلبرگه
نامزد نمودن صلاح دولت است چه چوهری مذکور که در اقران و امثال خود بوفور مال و سامان و حشمت
و ثروت امتیاز تمام دارد همیشه دو و بیست سیصد سوار و پیاده به بهانهٔ حراست سرحد عادلشاهیه
علم تمردی افراخته و هر سال تحف و پیشکش فرستاده متوسل به بهانه ها و عذرهای نامسموع شده
بحضور نمی آید و چنین عبودیت بر آستان بارگاه گیتی پناه نمی سازد بنابرین امر عالی شرف نفاذ
یافت که شجاعت دستگاه بر سر آن طاغی تاخت برد مشارالیه از جمیع لشکر و حشم خود دوازده
هزار سوار کماندار انتخاب نموده اول شب از قلعهٔ محمد نگر بجانب کلبرگه روان گردید و آن شب و روز
و شب دیگر مسافت بعید را بسرعت تمام طی کرده وقت صبح که هنوز آن کافر تمرد شعار از خواب غفلت
بیدار نشده بود که همچو اجل ناگهان بر در خانه اش رسیده و در بالینش را به قتل در آورده بخوابگاه او در آمد
و آن اجل گرفته سراسیمه از خواب بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی الفور آن شجاعت دستگاه
با چند جوان او را دستگیر کرده بسر پرغرورش را پی توقف از پیکر بدن جدا ساخته هماندم بجانب قلعهٔ کولکنده

راهی شد و وقتی که خاقان زمان از دروازهٔ قلعهٔ محمد نگر برآمده بدار السلطنت حیدرآباد توجه فرمود
بود سر آنکافر وخیم العاقبت را برسر نیزه کرده بنظر ملازمان درآورد خاقان زمان بجلدوی این
خدمت نمایان مشارالیه را بانعام اسپ تازی با یراق زرین و تشریف ملوکانه نوازش فرمود و
انکافر را که سلطنهای کلی بود مرحمت فرمود و رعایای آنطرف از شر و فساد آن کافر و اتباعش مطمئن
خاطر گشتند ذکر روانه شدن یوسف شاه مخاطب بوفاخان همراه شیخ محی الدین
ایلچی پادشاه عالمیان شاه جهان و چون شیخ محی الدین از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان
در شهور سنه سبع و ثلاثین والف هجری برسم رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آمد و بنابر عدم فصل مقدمات
رخصتش در حیز تعویق افتاده و در هر ماه از جانب شاه جهان احدی بحیدرآباد میرسید در ضمن اظهار مطالب
تاکید در باب روانگی او می نمود خدیو زمان یوسف شاه را که از مجلسیان حضور و فرنه النور دیگر سن
و کاردانی موصوف بود بجهت رسالت مقرر نموده و بتشریف خاص و خطاب خانی عز اختصاص پذیرفته
و تحف و هدایا و فیل و اسپ و مرصع آلات در تحویل او کرده همراه شیخ محی الدین ایلچی که بتشریف رخصت
یافته بود در تاریخ هفتم شهر رجب بمعلی بارگاه پادشاه جهانیان روان فرمود و در حین رخصت شیخ محی الدین را
چند راس اسپ و چند زنجیر فیل ورای انچیزیکه سابقا باو عنایت شده بود تکرمت نمود چون مشارالیه
و وفاخان بعز آستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان فایز گردیدند تحف و هدایای مرسولهٔ گردانیده
بتشریف خاص مشرف گشتند و بجهت سبقت ارسال هدایا و پیشکش و اظهار اخلاص و صداقت پادشاه
عالمیان ایلچی خدیو زمان را مورد اشفاق و عنایات پادشاهانه نمودند شیخ محی الدین ایلچی را بعلت انحراف
از جاده ادب و سلوک داستان او طریق اعوجاج را نسبت باین دودمان عالیشان معاتب گردانیده

وانچه ازین دولتخانهٔ علیه بهمرسانیده بود و موکلان برادکماشته بزجر وعنف بازیافت فرمود و سایالیه
و پسر و اقربای او از مرتبهٔ عزت بپایه مذلت افتادند و خانان توجهات پادشاه هندوستان را بامحالات دیگر
در عریضه درج نموده ببارگاه خدیو زمان فرستاد ذکر فرستادن خدیو زمان آدم خان حبشی وغیره
سرداران را بصوب قلعه کولاس و سید عبدالله خان وغیره امرای اعظم الشان را بانجانب
کمکومنه جهت حراست سرحد و بیان انچیکه در انجا رو داد چون پادشاه ممالک هندوستان
شاه جهان چندی در برهان پور اقامت ورزیده اراده تسخیر را با جمعی از امرای عالیشان جهت دستگیر نمودن خانجهان
افغان که بنظام شاه توسل جسته بود ولایت نظام شاه روان فرموده امرا در انولایت درآمدند و صابر بیک نام
از آن امرای عالیشان که بخطاب نصیر خانی دران حین سرفراز شده بود قریب بسرحد ممالک محروسه با فوجی
از لشکر مغل رسیده در انجا اقامت نمود خدیو زمان بنابر جزم و احتیاط آدم خان حبشی و الله قلی ترک و بعضی سرداران
دیگر را جهت حراست سرحد بصوب قلعه کولاس فرستاد و بسرداران که در آن سرحد جاگیر داشتند و منوران
و زمینداران تشریفات و خلعتها و طوقهای مرصع ارسال نموده در محافظت سرحد و حراست ولایت تاکید بلیغ فرمود
و در انوقت عریضه از جانب سید محمد ولد میر زنبل مصطفی خان که در ولایت کمکومنه وکلانک سپه سالار بود بپایه
سریر خدیو زمان رسید که باور خان صوبدار بنگاله بجانب ولایت مذکور آمده با لشکر جرار و مردان کارزار در میدان
حرب و قتال و جنگ و جدال است و اکثر اوقات لشکر او بحوالی آن مملکت درآمده پی اعتدالی مینماید و لشکری که
در انمملکت است نظر بر قوت دشمن جهت محاربه احتیاج بمدد و کمک دارد خدیو زمان سید عبدالله را که از افاریب
شجاع الملک امیرزاده مازندران بود بسرداری و خطاب خانی نوازش تسریف خاص مرحمت فرمود و شاهقلی ولد
سبحان قلی را که جوان نمایان و در اوائل عهد شباب بود سردار فوجی از لشکر ظفر اثر نموده و یاقوت خان حبشی

که از امرای عظام بود و چند کس از نامکواریان معتبر و حواله داران خاصه خیل را تشریفات فاخر حال نفتخر و
مباهی گردانیده همراه سید عبدالله خان به کسکوته روانه نموده و اینجماعت بولایت مذکور رسیده با سید محمد مصطفی خان
در وقتی ملاقی شدند که باقرخان بعد تاخت کالاپهاڑ و تخریب بعضی مملکت مراجعت کرده بود و امرای عالیشان
با لشکر منصور در کالاپهاڑ اقامت نمودند زیرا که اشتهار بود که باز باقرخان باستعداد تمام بقصد محاربه معاودت
خواهد نمود سید مصطفی خان و سید عبدالله خان با امرای همراهی و شیرخان احمد نکری و دهرما را دو اسیراده
رای اعظم کشادیو و منواریان و زمیداران باتفاق هم در صدد سد طرق مرور لشکر مغل شدند و در حراست
ولایت سعی بلیغ مبذول داشتند درین اثنا سید مصطفی خان بعلت ازدیاد بیماری که سابقا داشت بر بستر
ناتوانی افتاده بدار البقا شتافت سید عبدالله خان عریضه مشتمل بر کیفیت حالات و استدعای سرلشکری
بحضور فرستاد خدیو زمان تشریف سرلشکری و شمشیر بحمت سید عبدالله خان ارسال داشته او را تاکید بلیغ
در حفظ و حراست آنمملکت فرمود سید مشارالیه باکمال استقلال باتفاق امرا و وزرا و نامکواریان و منواران و
زمیداران در حفظ و حراست آن مملکت سعی موفور بظهور رسانید و شیرخان احمد نکری که از جمله امرای معتبر آنولایت
و صاحب تجمل و ثروت و مدت بست سال در آنمملکت اقامت نموده بود انتقال کرد در نیوقت باز باقرخان از جانب
بنگاله باستعداد تمام متوجه آنمملکت شد سید عبدالله خان بصوابدید صلاح اندیشان شاه علی و یاقوتخان
و سرداران دیگر را باستقبال باقرخان فرستاد و خود در کالاپهاڑ توقف نمود مستقبلان بسرحد شاتقه در جائیکه
نهرهای آب روان و کل و لای بسیار بود بجنگ در پیوستند و دلاوران جانبین داد مردی و مردانگی دادند و جمعی
از هر دو جانب کشته کشتند و بعضی زخمی گردیدند قضارا درین اثنا اسپ شاه علی نهر آب و کل فروگرفت
مخالفان هجوم نموده او را از پا درآوردند و یاقوت خان و امرای دیگر عنان مقاومت برتافته مراجعت کردند و چشم زخمی

بلشکر رسید و سید عبدالله خان سر لشکر عریضه مشتمل بر کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده
استمداد جای کمک نمود خدیو زمان از امرای عالیشان خواجه افضل ترک را که بحکومت مرتضی نگر اشتغال
داشت طلب نموده و در هشتم رجب سنه اربعین و الف هجری تشریف خاص و اسپ با زین و لجام
مذهب مرصع امتیاز بخشیده بجانب کنکونه روانه فرمود و شجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناه شجاع الملک
و میر محمد خان و چند سردار دکنی و چند کس از خواله داران را با هزار سوار خاصه خیل همراه او کرد فرمان جهان مطاع
بنام زمیداران و منواران آن ولایت صادر شد که مطیع و منقاد مشارالیه باشند و مصحوب رای تنوجی راو برهمن
حواله دارند بانان تشریفات شاهانه و اسپهای تازی و عنبر جهاوهت حلقه مرصع که نمود در دست میدارند
و در بندی آن راجه کرده گویند بجهت رای کشنا دیو و منواران و زمیداران آنجا ارسال داشته تاکید بلیغ
فرمود که راه ها را محافظت نموده باتفاق امرای عظیم الشان در حراست مملکت ساعی باشند و میان حسینی خواله دار
دروازه عالیه شیر علی را بقلعه راجمندری جهت تعمیر برج و باره و استحکام نمودن قلعه باسباب قلعداری روانه
فرمود بالجمله خواجه افضل ترک بحشمت هرچه تمامتر بمملکت راجمندری که اول ولایت کنکونه است وقتی رسید
که باقر خان آنجا نرسیده بود اما تهیه پیش آمدن بخاطر داشت و چون منهیان این خبر را بسمع اجلال پادشاه
عالمیان شاه جهان رسانیدند نظر بر نیکه طریق الطاف باخدیو جهان مرعی میدانست و ظاهرا در مقام تلافی و تدارک
حقوق سابق بود فرامین بنام باقر خان ارسال فرمود که ترک جرات نموده ولایات مفتوحه را بوکلای نظام شاه
سپرده به بنگاله مراجعت نماید و فرمانی مصحوب احدی نیز بدارالسلطنت حیدرآباد فرستاد که از آنجا پیش باقر خان
رود پیوای زمان علامی فهامی احدی شاه جهان را با فرمان جهانمطاع نزد باقر خان فرستاد و صادق بیک
ترک را که از زمره بندگان این دولتخانه عالیه بود متعاقب روانه نمود که از دواعی فاسد دست برداشته

برگردد و چون شاه جهان از برهان پور و لشکر آن پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند با قرخان از
منصور گریجانب بنگاله معاودت کرد و سید عبدالله خان وغیره امرای عالیشان عرایض مشتمل بر کیفیت حالات
بحضور فرستادند و خواجه افضل را حکم شد که تا طلب همانجا اقامت نماید ذکر وقوع حادثه قحط در سنه
اربعین والف هجری چون در سال اربعین والف هجری باران مطلق نبارید و پیش ازان نیز دو سه
سال کم باریده بود قحط عظیم رو داد و دوازده من برنج که بیک هون می ارزید بهفت من رسید و رفته رفته
بسه من و چون نصف فصل برشکال منقضی شد و باران مطلق نبارید خاقان زمان فرمود که فضلا و علما و مومنین
و صلحا بال کافه انام سه روز روزه گرفته روز جمعه بنماز استسقا روند بل کفار نیز بصحرا و کنار رودی رفته موافق
رسم خود از خالق نسیم و جان و رزاق اهل کفر و ایمان مسئلت باران نمایند نواب علامی فهامی حسب الحکم
با خلایق جهت استسقا بیرون شهر رفت و از رودخانه کنار شهر که گذشته در میدانیکه برابر بندی محل واقع بود
قاضی حسن مشهور بقاضی مکه را خطیب و پیشنماز ساخته نماز استسقا بخضوع و خشوع تمام با دعیه ماثوره ادا نمود و جمیع
خلایق با واز حزین و دل اندوهگین از بارگاه پروردگار عالمیان مسئلت باران نمودند و پیشوای انام نواب
علامی فهامی در صدر مجلس قرار گرفته کیسه‌های زر سرخ و سفید را که خاقان زمان بجهت فقرا مرحمت نموده بود
بر جمیع مستحقین و سایر صالحین و فقرا و مساکین و اطفال مسلمین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیل و شتر
بار کرده از سرکار آورده بود تمام درویشان و محتاجان لشکر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع خلایق فاتحه خوانده
مراجعت نمود و در آنروز همین اعتقاد خاقان زمان و دعای صالحان قدری باران بارید چنانکه زمین نمناک شد
من بعد از سحاب سراب آسا بمقدار اشک چشمی آب بر روی زمین نرسید و در عین فصل برشکال جوهای صحرایی
بزرگ مثل حوض پاکل و حسین ساگر و حوض ابراهیم پتن و حوض دار السلطنت حیدرآباد و چاه های عمیق که در قرون

ماضیه کاهی خشک نشده بود همه خشک گردید و اگر بطون او دیه صدگز میکنیدند آب نمود از نمیشد و در بلاد
اشجار نو و کهن خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در ولایات و دیهات خانها انبارها از اموات شده
و در محلات و اسواق شهر چندان مرده می افتاد که فرصت برداشتن نمیشد و خلایق در آرزوی نان جان میدادند
در آنوقت خاقان زمان امر فرمود که در هر جا ذخیره از غله باشد همه را به شهر آورده بفروشند و نگاه ندارند از بیم
در دار السلطنت قدری از اجناس ماکول بهم میرسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نمیرسید و مثل برنج بمثل
زر میدادند و خاقان زمان با وجود چندلنگر امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته بهر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز
لنگرهای بزرگ مقرر کنند که فقرای بیرون شهر محتاج به لنگر شهر نباشند و دیگهای آش پخته در محلات و بازار
بگردانند که هر که را قوت حرکت نباشد آش در کلویش بریزند و تمام امر اجب الحکم صبح و شام آش پخته بفقرا میدادند
و حکم شد که در هر محله چاه ها را چندان بکنند که اگر آنطرف زمین آب رفته باشد برآورند غرض آنقدر اهتمام در انقاذ
خلایق فرمود که مافوق آن متصور نبود و این قحط در اکثر ممالک هندوستان واقع شده بود و در مملکت برهان پور زیاده
برین بود و در ولایت احمد آباد گجرات گوشت آدم را آدم میخورد با وجود این حادثه عظمی حضرت شاه جهان زر بیحد و نهایت
که خزانها از آن مملو بود در ایام قحط خرج نموده از برهانپور نقل مکان نموده رحل اقامت انداخت و در دار السلطنته
حیدرآباد از سرکار قریب یک لک آدم را کفن داده بودند و ورای این آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنرا خالق
العباد داند و تاریخ این حادثه عظمی هر یک ازین سه کلمه است غم و مرض و مرگ خلق آمده ذکر وفات سترلف ایملک
سرخیل و سرفراز گشتن مرزا احمد استرآبادی بمنصب سرخیلی چون ملاقی تفرشی المخاطب بسترلف ایملک
که بعد سرفرازی یافتن بمنصب رفیع القدر سرخیلی برتبه سرداری چنانکه پیش ازین مذکور شد نیز اختصاص یافت
آخر روز ها بمیدان ولکای کنار رود موسی بکمانداری و چوگان بازی میرفت و با جوانان چابک سوار چوگان راسوار

می کرد نوبتی در چوگان بازی از اسب جدا شد و کوفتی با عضایش رسید و بعد از چندی تخفیفی در الم کوفت رو نمود
و در سلخ شعبان بلعبت تخمه اسهال بهم رسانید و الم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود رو بتزاید آورد و مهد اد در تمام
ماه رمضان المبارک هر روز بموافق معمول بدربار حاضر شده بخدمت قیام مینمود و در روز عید فطر تا وقت عصر بحضور استاده
نوکری حضور بجا آورد و از بهمت بعد عید فطر کوفتش آنچنان استداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدربار معلی نماند و حکیم
اسمعیل گیلانی و اطبای هندی هر چند که معالجه نمودند سودمند نشد و در صبح نوزدهم شوال سنه ۱۰۴۰ اربعین والف
هجری بعالم بقا شتافت و لفظ ختم و مرض تاریخ وفات اوست و مدت قیامش بخدمت سرخیلی دو سال و
هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان را از سوانح ناشی رو داد زیرا که از وقتیکه احراز
شرف خدمت حضور نموده بود بنوعی در دقایق خدمت گذاری و آداب عبودیت و شیوه خیرخواهی میکوشید
که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد ازین واقعه لواحق و توابع آن مرحوم مشمول عواطف شاهی گشته باستمالت کلی
بصوب عراق راهی شدند و نواب علامی فهامی پیشوای زمان بعد از شریف الملک متوجه مهمات دیوانی
شده از دست میرقاسم ناظر الملک و میر معزالدین محمد مشرف و نازاین را و مجموعه دار و عمال دیگر تشتیت مهمات
مذکور می نمود چنانکه عمال راتب مطبخ و فیلخانه و طویله میرسانیدند اما بنا بر کرانی غله و قلت مداخل و کثرت اخراجات
قواعد و ضوابط دخل و خرج دیوانی برهم خورده کار بر عمال تنگ شد و اکثر مهمات معطل ماند و از هر محال فریاد برخاست
بنابرین بعد انقضای دو سه ماه خسرو زمان مرزا حمزه استرآبادی را که بدیانت موصوف بود و بامانت معروف
و محال مبلغ شصت هزار تومان در قبضه تصرف خود داشت بجهت منصب سرخیلی پسندیده در تاریخ بیست و چهارم
دیعجه از سال مذکور بتشریف این منصب ارجمند سرفراز نمود مرزای مشارالیه شروع در عمل نموده براستی و دیانت
بتشیت مهام پرداخت اما چون مهارتی در علم حساب و عملداری نداشت از مکر و حیله بهامنه در بعضی امور معطل

میماند و چون فرمانداران کارخانها و محلات بر میخاست پادشاه بنفس اقدس متوجه حل و عقد مهمات کارخانها
می شد بنابرین رای صواب نمای جهان آرا اقتضای آن نمود که منصب سرخیلی را بمردکاردانی که از عهده
آن کما ینبغی برآید تفویض فرماید در نیوقت نواب علامی فهامی مرزا روزبهان اصفهانی را که در اواخر عهد
سلطنت پادشاه مغفرت پناه سرخیل بود و منصورخان حبشی که میرجمله شد او را معزول ساخته در سلک
مجلسیان حضور منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاردانی او را اسباب اجلال رسانید
چون اکثر مهمات معطل بود خاقان زمان بنابر ضرورت وقت بتاریخ سیوم ماه ربیع الثانی سال مذکور تشریف سرخیلی با مرحمت
فرمود و میرزا حمزه بعد معزولی از آنخدمت که مدت سه ماه و ده روز بآن خدمت اشتغال ورزیده بود بخدمت
دیگر و جاگیر چهارلک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و مرزا روزبهان اگرچه بضبط و ربط
مهمات این خدمت می پرداخت و بدیانت و امانت کار میکرد اما حسن خدمت و دیانت او در خاطر همایون جا نمیکرد
همیشه منظور نظر اشرف آن بود که امینی دیگر بجهت اینخدمت تعین نماید چون ارسالیه بظاهر قصوری واقع نشده بود
لهذا معزولی او را محول بوقت دیگر می گذاشت تا اینکه در سنه ۱۰۳۲ اثنی و اربعین و الف هجری میر فصیح الدین محمد
را که بعد وفات شریف الملک بشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مرتضی نگر طلب فرموده در شب
هجدهم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت مرزا روزبهان منقضی شده بود به تشریف
سرخیلی سرفرازی بخشیده مطلق العنان گردانید میر فصیح الدین محمد صبح و شام بموقف سلام حاضر میشد و
تمام روز بمعاملات مملکت می پرداخت از نیجهت عنایات خسروی اقتضای آن نمود که قلمدان مرصع با مرحمت یابد
پس چنانکه شریف الملک باین عنایت اختصاص یافته بود میرسالیه نیز باین عنایت خاص معزز و ممتاز

گردید و بعضی بسعی بجهت سرخیلی او این دو ماده تاریخ یافته اند ۱ جمله الملک شاه عبدالله ۲ میر دانش

فصیح کارآگاه و چون جناب میر ولایت مرتضی نگر را بعضی عمال کاروان کذا شته خود متوجه مارکاه والاشده
بجدیت سرخیلی سرفرازی یافته بود و بنا بر نبودن حاکم صاحب شوکت در آنولایت و متمرد شدن رعیت کارآگاه
رو به ابتری داشت حقیقت حال بحضور معروضه داشته استدعای سرداری صاحب شوکتی نمود خاقان زمان از جمله امرا
خداوردی سلطان را بهمت ایجدیت پسندیده در هشتم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آنجدیت با دو مرحمت
نموده بصوب ولایت مرتضی نگر روانه فرمود ذکر اسیر شدن فتح خان بدست نظام شاه و
متحصن گشتن نظام شاه در قلعهٔ دولت آباد و بیان بعضی وقایع دیگر چون ملک عنبر حبشی نظام شاهی
که سعی بحال مملکت نظام شاه را ضبط نموده و همیشه بر لشکر مغل غالب آمده املکت را حراست می نمود از
سلسلهٔ نظام شاهی طفلی را بر سریر سلطنت نشانیده خود به تمشیت امور سلطنت می پرداخت در سنهٔ ۱۰۳۳ یکهزار
و سی و سه هجری از ینجهان درگذشت نظام شاه که بسن رشد رسیده بود مطلق العنان گردیده زمام مهام
سلطنت بقبضهٔ اختیار خود در آورده بعدلت و حفظ مملکت بلند آوازه گشت وصیت شجاعتش باطراف ممالک
منتشر شد فتح خان پسر ملک عنبر حبشی بنا بر خوف و هراس بظاهر اطاعت می کرد اما در باطن نفاق و دوئی
فاسد داشت تا اینکه قابوی وقت یافته بلتجی بپادشاه ممالک هندوستان کردید و لشکری فراوان باچندین سردار
و امرای مغل همراه آورده در حوالی دولت آباد در برابر نظام شاه صفوف لشکر بعزم قتال برآراست و نظام شاه
کفران نعمت در معرکه محاربه زخم منکر از دست نظام شاه خورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی
از اعیان آن بدلت اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و معدودی دیگر را بقلعه برده امرای مغل را
که اسیر شده بودند تشریفات و اخراجات داده روانهٔ دارالسلطنت هندوستان نمود و بعد ازین فتح قدرت
و حشمت نظام شاه ازدیاد پذیرفته کمال استقلال بهم رسانید و بعد ازآن در سال هزار و سی و شش هجری که

شاه جهان پادشاه جدار والد ماجد خود بر سریر سلطنت نشست و در سال دوم جلوس بعهده دستگیری خانجهان افغان متوجه برهانپور شد و خانجهان از آن پادشاه روگردان شده با نظام شاه پیوست و نظام شاه با و کمال مروت می کرد و سخنش می شنید در این وقت خانجهان استدعای مخلصی فتح خان از نظام شاه نموده و او را از حبس برآورده از مقربان و محرمان خود ساخت و شاه جهان چون در برهانپور نزول اجلال فرمود ارادتخان و نصیر خان و بعضی از امرای عظیم الشان را با لشکری فراوان بر سر کتل و ولایت نظام شاه بجهت گرفتن خانجهان فرستاد امرای مذکور بولایت نظام شاه درآمده طلب خانجهان نمودند نظام شاه جواب داد که خانجهان را از من نطلبیده ام او خود آمده است اگر از خود خواهد رفت من ممانعت نخواهم کرد والا آنچه مشیت ایزدی خواهد شد چون از آمدن لشکر مغل و وقوع قحط کار بر نظام شاه دشوار شده بود خانجهان با تفاق لشکر نظام شاهی چند نوبت با امرای مغل محاربه نمود انجام کار چون طاقت مقاومت و مصلحت اقامت در آن مملکت ندید با اقوام و اقربای خود که قریب هزار نفر بودند از نظام شاه رخصت گرفته بجانب آگره راهی شد که شاید خود را با فغانستان رساند و در راه هر جا افغانی بود با او می پیوست چون شاه جهان از تغیر آگهی یافت عبدالله خان و مظفر خان و چند امرای دیگر را بر تعاقب او فرستاد و ایشان در راه آگره بخانجهان برخورده بجنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظهر آتش قتال ملتهب بود آخر الامر با اقبال پادشاهی در اثنای جنگ تیری یا تفنگی بخانجهان رسید و از پا درآمد و اقوام امرای او کشته شدند و عبدالله خان سر آن مدبر و اقوام او را بریده به برهانپور آورده در زیر سم سمند شاه جهان انداخت و بعد ازین فتح شاه جهان در تعاقب تسخیر ولایت نظام شاه شد و امرای او اکثر قلاع و بقاع ولایت نظام شاه گرفتند و نظام شاه در قلعه دولت آباد متحصن گشت و از غایت کلفت و ملالت تغیری در مزاج و خلطی در دماغ پیدا کرده بر دولت خواهی فتح خان پسر ملک عنبر حبشی اعتماد نموده عنان حل و عقد مهمات سلطنت بقبضه اختیار او داد

او خود کینه دیرینه در خزینه سینه داشت و همیشه منتظر این چنین وقت بود تا نظام شاه را از میان برداشته
بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آنروز که از حبس نجات یافته بود در فکر معدوم ساختن نظام شاه بود
و در نیوقت که تمنای او در ظهور آورد در شبی هنگام خواب نظام شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پسر
صغیر السن او را بپادشاهی برداشت نظم مده فرصت بدست دشمن خویش که آنچه تو نکردی او کند پیش
تو در خوابی و دشمن سخت بیدار زمرده تا نرنده فرق بسیار و قریب پنجاه کس از متعربان و معتمدان نظام شاه را
بقتل در آورد و بعد از چندی از مقاومت جبلی نظام شاه را بملک عدم فرستاد و این امر قبیح را ذریعه تقرب
خود بخدمت شاهجهان دانسته متابعت و مبایعت آن پادشاه اختیار نمود و در ملک خود خطبه شاهجهان در
مساجد و منابر بخواند و فی الحال بحسب ظاهر مورد نوازش پادشاهی گشت و آخر الامر خود نیز بدست مهابتخان گرفتار
شده مقید گردید چنانچه بعد ازین قلمی خواهد شد و جمعی از سرداران مرتبه نظام شاهی که با خیل و حشم بسیار بودند
و توجهای آراسته داشتند چون صاحبی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرام خوار بر خود حرام می انگاشتند
و اکثر جاگیرهای ایشان را فوج مغل متصرف شده بود بناچار جلای وطن اختیار نموده بعضی با امرای مغل پیوستند
و برخی بخدمت عادلشاه رفتند و جمعی اراده نمودند که التجا بآستان سلطنت خدیو زمان بیاورند و در نیوقت
ارادتخان سرلشکر فوج پادشاه هندوستان که بواسطه کرشن جانجهان بالای کهات آمده بود و قلعه دهارور را
از دست نظام شاهیان انتزاع نموده بمحاصره قلعه پرینده که سرحد ولایت عادلشاه بود اشتغال داشت عادلشاه
اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواصخان که دو رکن اعظم آن دولتخانه بودند مرهری پندت را با لشکر کرده
با دوازده هزار سوار بمدد قلعه پرینده فرستاد مرهری با لشکر موفور نظام شاهی و عادلشاهی بنواحی
لشکر مغول آن چنان جلادت و دست بردی نمود که لشکر مغل از محاصره پرینده باز آمده از انجا کوچ کرده مرهری

ماکولا... و تعاقب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر مغل بجانب سرحد کولاس که از جملهٔ ممالک محروسه
است آمده و بامرای نظام شاهی که التجا بدرگاه والا می آوردند برخورده بخلاع شاهانه و نوید جاگیرها و نقیهٔ ایشان را
ضمیمهٔ لشکر خود ساخت و اینخبر بنزد شاه ابوالحسن ایلچی عادلشاه که در دارالسلطنت مقیم بود فرستاده استدعای
مدد خرچ ازین دولتخانهٔ عالیه نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیرزاده پیشوا بود رعایا و مردم سرحد ممالک محروسه
با سرداران سرحد عادلشاه منازعت نموده چند دیهه و پرگنه سرحد عادلشاه را غارت و تاراج کرده بود مدد و مجمد
بجهت تدارک آن خرچی قرار داده بود که مدد خرچی بفرستد تا آنولایت ویران شده را معمور سازند مرهری سالار
در نیوقت جهت سامان لشکر که بمحاربهٔ فوج مغل قیام نماید طلب آنوجه نموده و شاه ابوالحسن ایلچی نیز از روی دوستی
درخواست امداد و اعانت می کرد اما مرهر یراچون تاکید بلیغ از جانب عادلشاه شده بود که بزودی کارسازی
نموده باستعداد لشکر پردازد تقاضا و ابرام بسیار مینمود و قلعهٔ کولاس را محاصره نموده مدت یکماه نائره جدال و
قتال ملتهب ساخت و چون حاصلی بجز خسران ندید دست از محاصره باز داشته با جمعیت عظیم که قریب بهشت هزار
سوار و پیاده و رای فوج مرهته که نهب و غارت شیوهٔ ایشانست چند منزل پیش آمده شروع بنهب و غارت نمود
خاقان زمان با استماع اینخبر باجتماع امرا و سپاه فرمان داد و بعد ازان صحبت است که خود متوجه دفع او شود که نواب
علامی مهامی معروضداشت که توجه باین مهم لایق شان خاقان زمان نیست اگر یکی از ملازمان امرا سرانصدد گردد
کوشمال او واجبی خواهد داد پس بصوابدید نواب علامی مهامی اشجع الامرا ابوالمجی پیک و هدا وردی سلطان و قربانعلی
و چند سردار دیگر از مسلمانان و چند کس دیگر از حوالهداران لشکر خاصه خیل مثل اژدها خان و استقلال خان و ذوالفقار
هنود جگدیو را و بهالیرا و اسیرا و بعضی سرداران نیوار را که هریک ده هزار پیاده داشتند بمقابلهٔ لشکر عادلشاه
نامزد فرمود و چون پنهان بسامع اجلال رسانیدند که مرهری سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

قریب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراهم نموده قصد پیش قدمی دارد خاقان زمان امر فرمود
که خیمهٔ بارگاه نگونگزیرا بسمت لشکر عادلشاه و نظام شاه برافرازند و جمعی از سرداران عالیشان را مثل خواجه
افضل ترک و سید محمد خان و حوالهداران لشکر خاصه خیل را باستعداد حرب و ضرب بدار السلطنت طلب
فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت کسنکوته با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را
در نوقت سردار جمعی گردانید چنانکه علی بیگ خان افشار ترک را جاگیر چهل هزار هون مکرمت نموده فرمود
که صد جوان بهادر ترک نگاهدارد و بدستور میرم بیگ را جاگیر چهل هزار هون عطا نموده حکم فرمود که صد سوار تفنگچی
قدر انداز نگهدارد و همچنین محمد سعید بیگ بدخشی و سید بابو و مخدوم ملک دکنی و چند کس دیگر از اهل دکن را که
بشجاعت و دلاوری موصوف بودند بجاگیرها نواخته امر بنگاهداشت سپاه نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح
جوق جوق در میدان داد محل از نظر ملازمان بارگاه گذشته بتشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامه با
تشریفات فاخره بجهت سردار اراضی ارادهٔ التجا باین دولتخانه داشت فرستاده مرهری بغریب ایشار از پیش خود نگاه داشته
بود فرستاده تفرقه در جمعیت مرهری انداخت از آنجا باباجی کاتیا مرهته که دو سه هزار سوار جرار داشت چون
قول و تشریف با و رسید با لشکر خود و چند سردار دیگر از لشکر مرهری جدا شد و نیز خاقان زمان جمعی از زمینداران
ملنوار طرار عیار را بصوب لشکر مرهری نامزد فرمود که در شبهای تار بلشکر مرهری درآمده کوشش و پیش لشکر یاغش
را بریده بیاورند و جایزهٔ بینی بریدن و گوش بریدن یکهون معتقد شد و سرداران عالیشان که بمقابلهٔ مرهری
نامزد شده بودند بقدر دوازده کروه مسافت بسمت لشکر عادلشاهی رفتند چون قوت مرهری بضعف
گرائید و شوکت لشکر فیروزی بسمع او رسید باعتذار پیش آمده خواهرزادهٔ خود را در حضور فرستاده بوساطت
شاه ابوالحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن این بنده و دولتخواه محض اعانت و استمداد است چون

دیگر

دشمن قوی بکمال بیمروتی رو بمملکت دکن آورده اگر اتفاق باهم صورت وقوع نیابد بتحمل که اهل نفاق را تصرف
در بیمالک بهمرسد و مدافعه دشمن بر دولت همت سلاطین دکن که همیشه اباعن جد باهم اتفاق دارند از جمله
واجبات است خاقان زمان که باطنا با عادل شاه متفق بود وظاهرا رعایت جانب پادشاه عالمیان
شاه جهان مینمود بنا بر صلاح وقت سپاه سالار عادلشاه را مدد خرج مرحمت فرمود تا بر سر لشکر
مغل رفته محاربه نماید و در تاریخ پانزدهم شهر صفر سنه ۱۰۴۱ احدی واربعین والف هجری بوساطت
مصلحان خیر اندیش فیمابین صلح واقع شد و تفرقه خواطر مردم بجمعیت مبدل گشت ذکر آمدن وینوجی
کاتیا بدار السلطنته و منتظم گشتن بسیرو او با پیش در سلک ملازمان بارگاه چون مرهری برگشت
از سرداری مرایشان را خاقان زمان تشریفات و قول فرستاده بود وینوجی کاتیا که شجاع و دلاور
و نامور بود با دو سه هزار مرتبه مادیان سوار خود را بحوالی دار السلطنت رسانید خسرو زمان مجد دا تشریف خاصه
و اسپان باد پیما برای مشارالیه فرستاده او را مشمول عنایات خود گردانید و بعد یکهفته مشارالیه به پیمای
صعب مستلاکشته از جهان درگذشت و در وقت نزع سرجی هرکاره نظام شاهی را که در دار السلطنت بود
وصی خود ساخته پسر و برادر زاده و لشکر خود را با و سپرد خاقان زمان بعد ازین واقعه نوبت دیگر تشریفات
فاخره و چند رأس اسپ و سه زنجیر فیل و حلقه مرصع مصحوب نارایین راو برهمن فرستاده و تا تشفی خاطر آنها
نماید و بلطایف خسروی امیدوار گرداند نارایین راو در لشکر آنها رفته و تشریفات پادشاهی رسانیده و بعنایات
خسروی متوقع ساخته مراجعت نمود و کمیت و کیفیت آن لشکر و فدویت انجماعت معروض حضور داشت
پس امر عالی شرف نفاذ یافت که شجاعت و دستگاه نصیر الملک حواله دار خاصه خیل با دو هزار سوار رفته ایشان را
از دروازه گوه طور برای سلام بمیدان داد محل بیاورد نصیر الملک حسب الامر انجماعت را که قریب شش هزار سوار

و پیاده بودند از دروازهٔ مذکور در میدان وا محل آورده و ایشان جوق جوق با سرداران پیش آمده شرف
کورنش و زمین بوس دریافتند پسر و برادرزادهٔ و تیوجی باسی کس از اقربای او که هر یک سردار فوجی از افواج
مرتبه بود بحضور طلب شدند پسر و برادرزادهٔ او تشریف فاخر و کمر خنجر مرصع و حلقه های مرصع و سبت دهنت
راس اسپ و نیچر بجیر فیل و باقی اقربای او تشریفات لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لکهون
بانجماعت مرحمت شده و در سلک امرای این دولتخانه منظم گردیدند **ذکر تولد دختر بلند اختر در**
دولتخانهٔ عالی آورده اند که آخر روز چهارشنبه ششم شهر رمضان المبارک سنهٔ اربعین والف هجری
خاقان زمان را از بطن خاتونی از خواتین عصمت دختر نیک اختر متولد شد خاقان زمان دربارگاه حرم محترم بساط
عیش و نشاط گسترده بجمیع پرده نشینان تخت عصمت و بزم آرایان انجمن عشرت تشریفات فاخر عنایت فرمود
و شریف الملک سرخیل که در آنوقت در قید حیات بود حسب الحکم صدر کردون شکوه در محلات و اسواق
دارالسلطنت گردانیده بتمام خلایق تقسیم نمود و منجمان که جهت استخراج احکام وقت ولادت باسعادت مامور
شده بودند تشریفات فاخر و انعامات متکاثر بهره اند وز گشتند نظام الدین احمد در تاریخ آن گفته
نمایان شد مهی از برج شاهی **ذکر وقوع طوفان آبی در سنهٔ احدی واربعین والف هجری**
چون در سنین ماضیه باران کم باریده بود و در سنهٔ اربعین والف مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد
چنانکه پیش ازین بقید قلم آمد درین سال در فصل برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران بحدی
باریده که فضای دشت و صحرا از سیلاب در گرفت و آب رودخانها بطغیان آمد چنانکه رود موسی که
متصل بدارالسلطنت حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه بست و هفتم شهر صفر بدانسان طغیان
نمود که آب از بالای پل گذشته سیلاب بدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل فلک را منهدم

و پاره از اشجار باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود بر بود و مردم معمر آنوقت می گفتند که ما نشنیدیم که در هیچ
قرنی سیلاب باین تندی و شدت آمده باشد و جوش آن از صبح تا دو پهر و سه گهڑی روز بود و بعد ازان
رو بکمی آورد و ذکر سرفراز کشتن نصیر الملک بخدمت عین الملکی از تغیری آدم خان حبشی و
مفوض شدن منصب حواله داری خاصه خیل بقاسم بیک و وفات یافتن خواجه افضل
ترک و مرحمت شدن خدمات او بامرای دیگر و آمدن ایلچی از جانب فتح خان پسر ملک عنبر
نظام شاهی چون قاسم بیک ولد مرشد قلی بیک ترکمان منصب کوتوالی را که داشته خواهش منصب دیگر
نموده دو وقته برای آستان بوسی حاضر میشد خاقان زمان متوجه حال او گشته میخواست که منصب دیگر
لایق باو تفویض نماید و چون آدم خان حبشی که منصب عین الملکی باو مفوض بود در قلعه کولاس در همان ایام
هنگامه آرائی مرهری انچنانکه باید در حفظ و حراست آن سعی نکوشیده و در مجاربه قصور نموده بود او را
از آن قلعه طلبیده استه و از خدمت عین الملکی معزول ساخته نصیر الملک را بخدمت او سرفراز فرموده و منصب
حواله داری خاصه خیل را که از مناصب بزرگ است از نصیر الملک تغیر نموده بقاسم بیک عنایت فرمود و خواجه
افضل ترک که از قلعه راجمندری در وقت آمدن مرهری طلب حضور شده بود و شا رالیه بحالت بیماری از آن
ولایت بدار السلطنت رسیده سعادت بساط بوسی دریافت و در شش روز بروز از دیاد پذیرفت تا اینکه بتاریخ
هجدهم ماه جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و الف هجری متوجه دار عقبی شد و بعد وفاتش بعضی از خدمات
او بقرابتیان و سرداری یکهزار سوار شجاعت دستگاه یولچی بیک و حکومت ولایت مرتضی نگر
بمیر فصیح الدین محمد مرحمت گردید و در سال مذکور شاه ابو الحسن از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نظام شاهی
برسم رسالت در حضور آمده تحف و هدایا گذرانید و میر جعفر و سبوجی هرکاره را که از جانب مغفرت پناه نظام شاه

برعهدهٔ ایلچی گری بودند معزول گردانید خاقان زمان شاه ابوالحسن را مشمول عنایات شاهی نموده سرانجام
جهت اقامت او تعین فرمود و سبوجی هر کاره چون قبل ازین وصی و تیوجی کاتیا مرتبه شده بود در سلک
انجاعه منسلک گشته نوکری بر نسبت سرداران و حواله داران مرتبه که مواجب سالیانه برای ایشان مقرر شد
اختیار نمود و بعد چند گاه میر جعفر نیز نوکری اختیار نموده از مجلسیان حضور گردید فصل دویم از باب ششم
در ذکر وقایع متفرق که در عهد سلطنت آن خاقان زمان صورت وقوع یافت
آورده اند که چون پادشاه عالمیان شاه جهان بعد ورود دار السرور برهانپور چنانکه شیخ محی الدین را بدار السلطنت
حیدرآباد فرستاد همچنین برادر او شیخ معین الدین را بجانب بیجاپور روانه فرمود بعد رسیدن مشار الیه
به بیجاپور عادلشاه قرار داد که نهصد لک هون و صد زنجیر فیل و تحف دیگر بطریق پیشکش ارسال دارد چون امرای
شاهجهان بولایت نظام شاه متفرق شده بسرحد ولایت عادلشاه رسیده دست بردها نمودند و نرهری پادشاهزادان
بمانعت ایشان اقدام کرده بود بنابرین و بجهت امور دیگر که درآنوقت رو داده فسخ عزیمت ارسال پیشکش نمود
و شیخ معین الدین از بیجاپور برآمده میخواست که بلشکر شاهجهان ملحق شود اما چون بشهر بیدر رسید مرجان نام حبشی
که از جانب عادلشاه کوتوال و حارس آنقلعه بود او را آگاه ساخت که بیشتر رود و اکثر اوقات بوساطت شیخ محی الدین
از بندر و تخانه عالی بمشار الیه مدد خرج مرحمت می شد و چون عادلشاه پیشکشی که مقرر نموده بود بدرگاه معلی
شاهجهان نرسانید در اول سنه احدی و اربعین و الف هجری اصفخان با اکثر امرای پنجهزاری و پنجاه پانصدی
هزار سوار مغول از حضور بصوب بیجاپور نامزد گردید و اصفخان با حشمت و شوکت هرچه تمامتر به بالاگهات روان
شده و فاخان ایلچی خدیو زمان که همراه شیخ محی الدین احراز شرف آستان بوسی شاهجهان نموده و تحف و
هدایا گذرانیده مورد الطاف گردیده بود در نیوقت او را رخصت انصراف مرحمت شد و شاه علی بیک که از امرای

هزاری بود نیز همراه او بدار السلطنت خیدرآباد روانه گشت و آصفخان از بالای کتل پائین آمده نخست در دولت

نظام شاه رایات حشمت برافراخت و فتح خان پسر ملک عنبر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و انقیاد

نموده در سلک امرای پنجهزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه در قبضه تصرف اولیای

دولت درآمد آنگاه آصفخان با عظمت تمام از راه کلبرگه متوجه بیجاپور گردید و هر شهر و ولایت که بر آن مرور لشکر

پادشاهی شد بغارت و تاراج رفت و بنی خاندانها بی نام و نشان گردید القصه بعد رسیدن به بیجاپور محاصره پرداخت

و چند نوبت فیمابین محاربه واقع شد و بعضی از دلیران لشکر آصفخان ماکیانه خندق آمده از ضرب توپ و تفنگ

دبان تلف می شدند و هر روز فرامین تاکید پادشاه عالمیان بآصفخان جهت تسخیر بیجاپور میرسید و مصطفی خان بعادلشاه صلح را اصلاح وقت دانسته بخدمت آصفخان رفته جهت قرارداد صلح پیشکش سابق را قبول نمود و هر روز

جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را بموقف عرض میرسانیدند و خدیوزمان از جهت برهم خوردگی ولایت بیجاپور

و استیلای لشکر آصفخان و اقامت نصیرخان که از امرای سه هزاری بود با فوجی از نمنل در قلعه ناندیر نظام شاهی که

متصل سرحد ممالک محروسه است اندیشه ناک گردیده بنابر حزم و احتیاط نصیرالملک را که بمنصب میرالملکی سرفراز

داشت بتشریف اسپ و شمشیر سپاه سالاری نواخته و شجاعت و دستگاه پولچی پک و خداوردی سلطان و

قرابیش خان و پسر و شیوجی کاتیا و عالم خان و میر محمد خان و مظفرخان و جمعی از سرداران منوار مثل دهرما راو ناکوارای

هزاره جگدیو را و وبهالیراو را همراه داده بجانب سرحد روانه فرمود و امرای مذکور حسب الامر بحفاظت سرحد و محافظت

طرق قیام نمودند و ملک عنبر که چهار لک هون جاگیر داشت حکم شد که بقلعه محمد نگر عرف کولکنده رفته باهتمام تمام بمرمت

قلعه و توپها و تهیه یراق و اسلحه و ساختن آتشبازی پردازد و ملک مذکور بقلعه کولکنده رفته حسب الحکم بکار مامور و مشغول

گشت و امر خانی بشرف نفاذ یافت که از سرکار جوشن و زره و خود و چار آئینه به لشکریان قسمت نمایند و از جانب شاه جهان

پادشاه و فاخان و شاه علی بیک که مرخص شده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته در سرحد ممالک محروسه
بقلعه راکیر رسیدند و فاخان که هشتاد و سالهٔ عمر داشت بعارضهٔ بیماری از عالم درگذشت و شاه علی بیک با پسران
مرحوم متوجه دارالسلطنت حیدرآباد گشت و چون بحسین ساگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب الحکم باستقبال شتافته
بلوازم ضیافت و شرایط مهمانی چنانکه قانون اینده و لستخانهٔ عالیت پرداخته و در دهم شهر جمادی الاولی از سال مذکور
خدیورزمان بجانب حسین ساگر توجه فرموده شاه علی بیک را بملازمت خود فایض گردانیده بتشریف خاص و
یک سلسلهٔ فیل نر بزرگ و دو راس اسپ سرور ساخته بدارالسلطنت مراجعت فرمود و در دوازدهم ماه مذکور او را
بدارالسلطنت طلبیده در باغ میر جملهٔ ماضی حکم فرود آمدن فرمود و در هفدهم ماه مذکور مجلس شاهانه آراسته و
میر فصیح الدین و کریم خان سرنوبت را فرستاده با عزاز و اکرام تمام مشارالیه را بحضور و افر النور طلب فرمود و در زمان ملاقات
بپرسش احوال پادشاه عالمیان گشوده و بازمشارالیه را بخلعت ملوکانه و دو راس اسپ و یکزنجیر فیل و پسر او را
با دو سه کس دیگر که همراه او بودند بخلعتهای شاهانه بهره اندوز گردانیده و تا آخر رمضان المبارک شاه علی بیک
در دارالسلطنت بود و در هفت اقامت در هر ماه احدی از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان می آمد و پیغام
چند که استماع آن موجب گرانی خاطر همایون میشد می آورد و چند لک هون و چند زنجیر فیل منتخب و جواهر نفیس و جواهرات
می گرد نواب علامی بسخنان ملاطفت ایلچی واحد یا زا فهمایش می نمود و خدیورزمان بدارا پیش آمده بلطایف
الحیل می پرداخت تا اینکه در آخر ماه رمضان جاسوسان از برهانپور خبر آوردند که حضرت شاه جهان بسرعت تمام
از برهانپور کوچ نموده بجانب آگره و لاهور متوجه شد و احدی نیز بطلب ایلچی آمده خبر رفتنی آورد و جمعی از جاسوسان
از بیجاپور خبر آوردند که در اردوی آصف خان قحط افتاده و آذوقه از هیچ جا بهم نمیرسد و هرگاه محاربه واقع میشود لشکر
عادلشاه استیلا می یابند و جمعی کثیر از لشکر آصفخان بضرب توپ و تفنگ هلاک گشته و در هیچ حالت احدی

قرار

حضرت شاه جهان بقدغن تمام بطلب اصفهان آمد و خانمغز بسرعت هرچه تمامتر متوجه حضور شد و لشکرش با تفرقه و
از آنولایت مراجعت نمود پس شاه علی بیک نیز از پنجاب پی نیل مقصود بسرعت تمام در غرهٔ ذیقعده از سال مذکور
بصوب هندوستان روانه گردید و هرچند سعی و تملق نمود که دست خالی نرود ما فایده بر تملق و ابرام او مترتب
نرسید و مدت اقامت حضرت شاهجهان پادشاه در برهانپور مدت سه سال و کسری بود و در این مدت به سبب
قلت آذوقه و شدت قحط خزانه عامره که در قصبه نهاد اعصار از حاصل هندوستان فراهم شده بود بمصرف رسید
و خلق نامعدود از عدم قوت و شدت جوع تلف شدند ذکر توجه خدیو زمان بجانب قصبهٔ فرخ بخش
حیات آباد و ترتیب جشن بعضی امور که در آن زمان رسم اهل دکن بود چون خاقان زمان را عنوان
شباب رسید و سبزهٔ گلستان عذارش نمود میدخواست که آنخط نور از صفحهٔ عارض برداشته بار مرتبه
دیگر خطی بهتر از آن رو نماید و در آن زمان در ممالک محروسهٔ دکن رسم بود که در ابتدای اینکار بلوازم عیش
و سور و بهجت و سرور می پرداختند بنابرین حیات بخش بیکم والدهٔ ماجدهٔ خسرو زمان متکفل اخراجات این
جشن طرب افزای خسروانه و متحمل سامان این میهمانی شایانه گردیده قرار داد که این بزم عالم آرا در این سور
عشرت افزا در خطهٔ حیات آباد که مشهور بحیات نگر است و در جانب شرقی دار السلطنت حیدرآباد بدو فرسخ
واقع و در ابتدای جلوس سیمنت مانوس خاقان زمان آنحیات بخش سرایرده نشینان تخت عصمت و بزم آرایان
انجمن عفت بطراز دلنشین و طرز فرح آئین بر این احداث آن فرموده ترتیب یابد پس امر مهما مطاع صادر شد
که حیات آباد را آئین به بندند و کلای حضرت مهد علیا باستعداد اسباب عیش و سرور و لوازم جشن و سور
قیام نمایند و در تاریخ بست و چهارم رجب المرجب سنهٔ ۱۰۴۱ احدی و اربعین و الف هجری خسرو زمان بحشمت
و شوکت هرچه تمامتر از دار السلطنت بجانب سعید آباد روان شده آنجا نزول اجلال فرمود و در روز دیگر بقصبهٔ منصور آباد

تشریف برد و صبح روز بستیوم بجانب قصبهٔ فرخ بخش حیات آباد که دیده را از سواد دش نور و سینه را از هوای دل سرور
حاصل میشد تشریف فرمود و اطلال ارزانی داشت و هنگامهٔ عیش و طرب گرم ساخت و در این ایام فرخ انجام
جمیع خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر بعیش و طرب مشغول گردیدند و داد نشاط و انبساط انچنانکه باید دادند و این جشن تا
دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان معتمدان و محرمان را اختصاص را بخلعتهای ملوکانه نوازش
بست و اسپ عراقی با زین و لجام زرّین و سیمین و عباهای زربفت و ابریشمی و جمیع امرا و سرداران و مجلسیان
حضور و ملکان و خواجه سرایان رفیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسپ و برخی را جیقه و یدک مرصّع مرحمت فرمود
و جمیع طوایف انام را از خوانندگان و ارباب طرب و شعرا و صلحا و علما را فراخور حال بخلعتهای پادشاهی منشور و نسبت
گردانید و شاه علی بیگ ایلچی حضرت شاه جهان پادشاه را که در ایام این جشن در دار السلطنت بود طلبیده خلعت
خلعت خاصه با دو اسپ و یکسلسلهٔ فیل و پسرش را خلعت فاخره و دیگر اسپ و ایلچی سلطنت پناه عادلشاه را
خلعت شاهانه دیگر اسپ و همچنین ایلچیان سلاطین دیگر را و بعضی ایلچیان این دولتخانهٔ عالیه را که بدرگاه
شاه جهان پادشاه و پادشاه ایران و دیگر سلاطین عظیم الشان رفته بودند علی قدر مراتبهم تشریفات فاخره
عنایت فرمود و بجهت سرداران و امرای بزرگ که در اطراف بودند نیز اسپان و تشریفات فرستاد و بعلیا جناب
والدهٔ ماجده اقمشه و امتعهٔ بسیار و زیور و جواهر بیشمار و اسپان عراقی و فیلان کوه پیکر با ساز مرصّع و یابوی
طلا کدرانیده و چند قطعه دیهه و پرگنه بر سبیل انعام مقرر نمود و وکلای مهد علیا خرج این جشن از جانب مهد علیا
دو لکهون بقلم آورده اند و بعد فراغ از این عشرت متوجه دار السلطنت شد ذکر طلب کشتن امرا که بجانب
سرحد ها روانه شده بودند بحضور و افزالتنور و بیان ولادت با سعادت شاهزاده نیک اختر
بلند قدر چون خاقان زمان از حیات آباد بدار السلطنت حیدر آباد معاودت فرمود مهیان اخبار مراجعت

حضرت شاه جهان پادشاه از برهانپور و اصفهان و دیگر امرای عالیشان از بیجاپور و باقر خان از ولایت
کسنکه تا بمسامع اجلال رسانیدند و اینمعنی موجب انشراح و انبساط خاطر همایون گردید و دولتخواهان زبان
بدعا و ثنا گشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امرا که بحراست سرحدها مامور بودند بحضور طلب شدند و در شهر ذیقعده
سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین والف هجری نصیر الملک سپه سالار و شجاعت دستگاه بولچی بیگ و غیرهم از
امرا و سرداران که اسامی آنها پیش ازین بضبط قلم درآمد داخل دارالسلطنت شده در میدان داد محل
ارنظر ملازمان پایه سریر پادشاه کیتی پناه گذشتند و خاقان زمان هریک را بتشریفات خسروانه نواخته
رخصت رفتن بمنازل ارزانی داشت و در اواخر این سال اختر تابنده از شرق جاه و جلال خاقان صاحبقران
اقبال طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعده سنه مذکور حضرت واهب العطایا جلت عطیاته
خاقان زمان را فرزندی کرامت فرمود و بشکرانه این موهبت عظمی مبلغ کلی بعلما و فضلا و صلحا و فقرا
مرحمت کشت و ملا وجهی شاعر دکنی در تاریخ آن گفته ـه آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا غواصی که در
شعرای دکنی ممتاز بود این کلمه را مادهٔ تاریخ ساخته محفوظ باد و نظام الدین احمد این مادهٔ تاریخ یافته ـه
آفتاب فلک قطب شهی دگر از رواج پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادل شاه
بهمشیره مکرمهٔ خاقان زمان چون از قدیم الایام مابین دودمان عالیشان قطبشاهیه و خاندان رفیع المکان
عادلشاهیه سلسلهٔ قرابت و مواصلت بود چنانکه پادشاه غفران پناه سلطان محمد قلی قطبشاه همشیرهٔ
معظمهٔ خود ملکهٔ جهان را در سلک ازدواج ابراهیم عادلشاه درآورده و بعد تمادی سنوات متعدده خاقان
جنت مکان سلطان محمد قطبشاه باصبیهٔ جلیلهٔ عادلشاه عقد مناکحت بسته در نیوقت سلطان محمد عادلشاه
که بعد والد ماجد خود بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود خواست که بموجب سررشتهٔ قدیم که فیمابین بود عمل نماید

بنابرین شاه ابوالحسن و شیخ محمد رحیم راهبت خواستگاری پرده نشین سرادقات غزو علا زاویه گزین حجله مجد
و اعتلا اعنی صبیه مخدره خاقان جنت مکان مدار السلطنت حیدرآباد فرستاد رسولان رموزدان بوساطت محرمان
بارگاه و مقربان درگاه باین پسندیده پیغام خواستگاری بمسامع اقبال رسانیدند خاقان زمان و متوع این امر را
محول بارادهٔ الهی کرده بزبان خاموشی که دلیل رضاست اجابت آن استدعا نمود رسولان عریضه مشتمل
کیفیت افتتاح ابواب مواصلت و لوازم تهنیت بحضور عادلشاه ارسالداشتند شاه عدالت پناه عادلشاه
چند سردار و امرای نامدار مثل مرهری پندت سپه سالار و عنبرخان حبشی را بهت سرانجام مهام مواصلت بپایه
سریر سلطنت روان فرمود بعد رسیدن ایشان بممالک محروسه بموجب امر جهان مطاع چاشنی گران
و خوان سالاران باستقبال شتافته در هر منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمودند بعد ازان سرداران
و امرا و مقربان نوبت بنوبت و پایه بپایه متعاقب یکدیگر بهت استقبال روان شدند اول کریم خان
سرنوبت با چهار حواله دار خاصه خیل بعد ازان سیادت پناه میرزا حمزه بجمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک
با لشکر خود بعد ازان از ملکان بلند مکان مثل ملک عنبر و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر فصیح الدین محمد
با چند سردار نامدار باستقبال شتافته بتعظیم و تکریم هرچه تمامتر در دامن کوه طورآنها را فرود آوردند و خاقان زمان
بفرمود تا دولتخانه و بلده را آئین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان مفتوح ساختند و خیمه و سراپرده
بارگاه سپهر اشتباه در دامن کوه طور برپا کردند و آن دشت و صحرا را مانند شهری ساختند و روز دیگر خاقان زمان
بکمال تجمل و حشمت متوجه آن بارگاه گشته و بر تخت شاهی بعظمت و شوکت نشسته سپه سالار عادلشاه را
بار فقا طلب فرمود چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کورنش و تسلیم بجا آوردند در آنروز خوش
اسپ مع یراق زرین و سیمین و دو فیل آن سپه سالار و برفقای او نیز تشریفات شاهانه و اسپان

تشریف بامرای عادلشاهی
تشریف آنها داشته و تا وقت عصر در آن باغ
تشریف داده
ترتیب
مکرمهٔ عادلشاه و دیگر خواتین محترم تشریفات
مشهور بقاضی تکه و جمعی از محاسبان حضور و شیخ داود و ملک دولتخان عهده دار دولتخانهٔ عالی با چند دار

و بارگاه که دامن کوه طور برافراخته بود ندر فرود آورده ندر سلخ شهر شعبان پادشاه زمان جهت زیارت
ملکهٔ عالمیان بعظمت و حشمت متوجه کوه طور شد و مرهری سپه سالار عادلشاه از استماع این خبر تا دروازهٔ
شهر آمده آداب تسلیم و کورنش بجا آورده معروض داشت که همیره مکرمهٔ حضرت عادلشاه درین اردوی معظم
ماندکه از قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی بارگاه عادلشاهی را مزید رونق بخشند خدیو زمان اقبال نموده اولاً دران
بارگاه نزول اجلال فرمود مرهری بعد از تقدیم لوازم خدمت و شرایط عبودیت سه طبق زر سرخ و سفید
نثار نمود و از در بند بارگاه تا محل جلوس پای انداز زربفت و مخمل گسترانید و در پیش اسپ عربی و عراقی
با یراق زرین و سه زنجیر فیل و نه خوان قشهٔ نفیس از نظر انور گذرانید خاقان زمان مرهری را تشریف فاخر و نیش
پیش اسپ و دو زنجیر فیل و امرای دیگر را تشریفها و اسپان مرحمت فرمود و بمطربان بیجاپور پنجهزار هون داده
هزار روپیه و اسپ و فیل بخشید بعد ازان از بارگاه عادلشاهی متوجه بارگاه ملکهٔ عالمیان گردید و همیرهٔ گرامی
را جواهر نامعدود و هدایای نامحصور و خاصان حشم را نیز خلاع و جواهر عنایت فرموده مرخص ساخت و بعد از یکپهر
شب بدولتخانهٔ عالی معاودت نمود و محاسبان دفترخانهٔ پادشاهی قیمت اسباب جهیز را پنجلک هون برشمرد
و انچه در ایام جشن و سور از تشریفات و غیره بمصرف رسیده پنجاه هزار هون و مدت ایام جشن یکماه و پانزده روز
بود و در اواسط شهر رمضان اردوی معلی ملکهٔ عالمیان روانهٔ بیجاپور شد و امرای نامدار بمشایعت تا سرحد
رفته و از انجا مرخص گردیده بتشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند و چون اردوی معلی بکلبرگه رسید حضرت
عادلشاه پسر اخلاص خان میر جمله را با چهار هزار سوار باستقبال فرستاد شارالیه احراز شرف آستان بوسی یافته
نموده بتشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان عادلشاهی بمرهری بندت رسید که از انجا بجانب استقبال
جهت اعانت فتح خان نظام شاهی که مهابتخان و غیره سرداران حضرت شاهجهان او را در قلعهٔ دولت آباد

محصور ساخته کار براو دشوار گردانیده اندراهی شود پس مرهری تشریف و پان رخصت از ملکهٔ عالمیان گرفته
بدانصوب روان شد و چون اردوی معلی بکنار بیجاپور رسید مصطفی خان و خواص خان که رکن دولت
عادلشاهی بودند باستقبال آمده بشرف تسلیم و کورنش فایز گشتند و میر فصیح الدین محمد و نواب علامی
معظم و مکرم پیش آمده مراسم ضیافت و لوازم مهمانی بجا آوردند و آن هر دو رکن سلطنت عادلشاهی را تشریفات
فاخره و بهریک چهار راس اسپ و یکزنجیر فیل و تمام رفقای شان را لیهار اخلعتها علی قدر مراتب دادند
چنانچه در آنروز صد دست تشریف بامرای عادلشاهی رسید و روز دیگر پادشاه عدالت پناه عادلشاه
با عظمت و شوکت باستقبال شتافته خیمه و بارگاه برابر اردوی ملکهٔ عالمیان برافراخته و بساط انبساط گسترده
بعیش و عشرت پرداخت بعد ازآن ببارگاه ملکهٔ عالمیان تشریف آورده جواهر و فرنگ و زر نثار نمود
رسوم و قاعدهٔ جلوه که در دکن متعارفست مراعات فرموده و از همان شب پالکی زرنگار ملکهٔ عالمیان را همراه
گرفته داخل دولتخانهٔ عالی گردید و روز دیگر براورنگ سلطنت نشسته امرا و مقربان درگاه قطبشاهی را طلب
فرموده هریک را بخلاع خسروانه فراخور حال سپاهی و مفتخر گردانید و مدت یکماه در بیجاپور اقامت آن امرا
صورت وقوع یافت بعد ازآن پادشاه عدالت پناه و ملکهٔ عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده بتشریفات
فاخره و اسپان با یراق زرین و سیمین عز اختصاص بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و آن امرا
با جمعیت خود در غرهٔ محرم سنهٔ ثلاث واربعین والف بدارالسلطنت حیدرآباد رسیده و بعد عشرهٔ
محرم احراز شرف بساط بوسی نموده بتشریفات شاهی سربلند گردیدند و جناب علامی نواب حسن خان
مشمول عنایات سلطانی گشته نوید بحالی مناصب عالی مسرور و مباهی گردید و اوضاع و اطوار بیجاپور را
بنوعیکه مشاهده نمود بمسامع اجلال رسانید و تفصیل قصه نوید بحالی آنکه پیش ازانام حسن مذکور نواب

علامی فهامی شیخ محمد خاتون را بنابر سعایت مفتریان حکم عالی شد که چند روز در منزل خود بنشیند
و بعد از آن چون برات وطهارت ذیل او از لوث امور که بدو منسوب کرده بودند بظهور رسید خسرو زمان مجددا
در مقام عنایت و مرحمت آمده در نهم شهر شوال سنه ۱۰۳۳ ثلاث واربعین والف هجری که آفتاب در برج
حمل بدرجه شرف رسیده بود در محفل جشن خسروی تشریف خاص جامه الملکی بنواب علامی مرحمت و بمنصب
و زمام جمیع مهام سلطنت و عنان کل امور مملکت بقبضه اقتدار و اختیارش سپرد و بالکی نقره جهت سواری
باد و در اسپ اسپ بنواب موصوف عنایت شد و بخواهر زاده نواب علامی که بقابلیت ذاتی و استعداد
کسبی اتصاف داشت نیابت وزارت مرحمت کردید و سایر الیهما بخلعت مناصب عالی مکرم و محترم گردیده
با جمیع عمال و اهل مناصب بدفرخانه عامره پادشاهی آمده تمنا چند افراد کاغذ را مزین بدستخط خود نمودند
و روز دیگر ببارگاه پادشاهی آمده بسر انجام مهام سلطنت پرداختند و بعضی عمال و اهل دخل را که در امور دیوانی
دخیل شده بودند بیدخل نمودند و میر فصیح الدین محمد را که بجهت تحصیل زر و سر انجام مهام ولایت مرقد
رفته از منصب سر خیلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بحضور طلبیدند و خاقان زمان برای
مزید توقیر و احترام دو سردار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید بابو نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده
داشتند باچهارده سلحدار متعین نواب علامی نمود و مقرر شد که هر پنجشنبه بزیارت روضات
و مراقد سلاطین خاصه سلطان مغفور ظل الهی میرفته باشد و جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل
در سواری لشکر فیض اثر همراه نواب علامی باشند و در ایام میرجملگی نواب علامی جمعی کثیر از مجلسیان
و سلحداران و عملداران و صنوف ملازمان با فروتنی مشاهره سرفراز گشتند و بسیاری از اهل استعداد
و علما و تجار و کافه انام شمول احسان خسروی گردیدند و نواب علامی باعث این امور خیر که موجب

حیات جاوید یعنی بقای نام نیک است گشت و خاقان زمان در ایام سعید جلوس او دو دو بار با علیا حضرت یعنی
والده ماجده مکرمه معظمه و سایر ایلخوم محترم بمنزل نواب علامی تشریف آورده هر بار مدت یکهفته
بعیش و عشرت اشتغال فرمود و نواب علامی کل ما یحتاج و سایر اخراجات هر روزه پادشاهی از سرکار
خود ترتیب میداد و در نوبت اول جواهر و مرصع آلات و اسپان و فیلان و اقمشه و تحف و هدایای
بسیار از نظر انور گذرانید و خاقان زمان بغرض عنایت و بواسطه رعایت خاطر دو اسپ عربی
از آنجمله قبول نموده باقی را باو مرحمت نمود و بعوای این تشریف کوت خاصه با دو اسپ مع یراق
سیمین نیز عنایت فرمود و نواب علامی با وجود کثرت شاغل مهام سلطنت و ملازمت دو وقته
باخداوند نعمت اوقات برای اشتغال بحسنات نیز استثنا کرده بود چنانچه هر صبح مدرس فیض مهبط
ایشان از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار السلطنت از قضاة و علما و صلحا و شعرا و اهل
استعداد و امرا و وزرا مشحون میگردید و با فاده و افاضه علوم منقول از کتب تفاسیر و احادیث و
معقول از حکمت و ریاضی و منطق و غیره اشتغال می ورزید و بعد فراغ از آن متوجه امور دنیوی می شد
و هر شنبه که روز تعطیل است با ارباب کمال از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکره دواوین معتبر
از عربی و فارسی مثل دیوان متنبی و دیوان خاقانی و انوری و کتب مثنویات متقدمین مثل مثنوی
مولوی روم و حدیقه حکیم سنائی و غیره در میان می آمد و هر هفته غزلی طرح می فرمود و از کار تصنیف
و تالیف نیز بیکار نبود و بالجمله ذات ستوده صفات او منبع و جامع کمالات صوری و معنوی بود ذکر آمدن
سید محمد خان بحضور و سرفرازی یافتن میر محمد رضای استرابادی بتشریف پوستینی
و بعضی وقایع متفرقه دیگر آورده اند که قبل ازین شجاعت و دستگاه سید محمد خان که از پایه

سلحداری برتبهٔ سه هزاری رسیده با تفاق شجاع الملک امیرزاده رندران بسمت کشمکوته
ملک روانه شده بود در ششم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۴۲ هجری بشرف بساط بوسی بارگاه
گیتی پناه فایز شده در سلک مجلسیان حضور منتظم گردید و بعد چندی بمنصب عمده دیگر سرافراز
یافت و در شب سیزدهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه میر محمد رضای استرابادی
بشریف پیشوائی عزاختصاص یافت و نواب علامی چنانکه پیش ازین مذکور شد خانه نشین گشت
و در هفدهم ماه جمادی الاخری ملک آدم برخدمت حوالهداری خاصه خیل منصوب و قاسم بیک ازین منصب
معزول شد و در شب بیست و نهم ماه مذکور نوباوهٔ بوستان عظمت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طی
نموده بود بهشت جاودان خرامید و در جوار رحمت پروردگار خود مدفون گردید و در اواخر سنه مذکور سیادت
پناه فضیلت و دستگاه میرزا جلال الدین محمد حسینی قزوینی بجوار رحمت ایزدی پیوست و هم در اواخر سنه
مذکور شجاع الملک را از ولایت کشمکوته طلب فرموده خدمت او را بنابر التماس شیر محمد خان سپه سالار
بمیر رستم مازندرانی داماد خانمذکور بود تفویض فرمود و چون زمینداران آنولایت در بعضی احیان تمرد
و سرکشی می نمودند بشیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که با تفاق یکدیگر بضبط آنمملکت پردازند و سرکشان
آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک در اواسط ذی الحجه بدار السلطنت رسیده سعادت بساطبوسی دریافت
و در زمرهٔ ملازمان حضور منسلک گشته مجددا مشمول عواطف خسروی گردید و در هیجدهم ماه صفر سنه ۱۰۴۳ هجری
مشارالیه را جاگیر یک لکهون مرحمت شده و در سلک امرای عظام منسلک گشته قریب بپنجهزار سوار و چندین هزار
پیاده نخجیر استه با ساز و یراق در میدان مقابل مذی محل بنظر ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهابت خان
بجانب مملکت دکن و تسخیر قلعهٔ دولت آباد اشتهار داشت حجاز خان دکنی و یاقوت خان بجانب سرحد کولاس

جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای سلطانی اقتضای آن نمود که قلاع متین
سرحدها بتعمیر حصار و برج و باره و اسباب قلعداری استحکام پذیرد بنابرین بعهده همت یک سرآمدی
را که در نیوقت منصب کوتوالی او بمیرزا ابراهیم اصفهانی مرحمت شده بود بجانب قلعه رائکیر که در سرحد ولایت
نظام شاهیه است فرستادند و پانزده هزار هون برای خرچ باحتیاج تحویل او نمودند مشارالیه در اندک
فرصت بتعمیر قلعه و تهیه اسباب قلعداری پرداخته مراجعت نموده و در جلدی ایندست بمنصب
کوتوالی باو مرحمت شد و میان حسینی عهده دار دروازه سیر علی را بجانب قلعه پائکل و دیوجی را و ملک نورمحمد
را بقلعه پتری و چند کس معتبر دیگر را بقلاع دیگر روانه نمودند و همکنان حسب الحکم بتعمیر و فراهم آوردن
آذوقه و درست نمودن آلات حرب پرداختند ذکر آمدن شیخ دبیر حاجب عادلشاه و
بعضی مقدمات دیگر چون مهابتخان المخاطب بخانخانان از جانب حضرت شاه جهان به برهانپور
آمده و بعد چندی با جمعی از امرا و لشکر پادشاهی بعزم تسخیر ولایت نظام شاه بحوالی قلعه دولت آباد
رسیده قلعه مذکور را محاصره نمود در نیوقت پادشاه عدالت پناه عادلشاه شیخ دبیر را به حجابت
پایه سریر سلطنت مصیر روانه نموده و مشارالیه در بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۰۴۰ بدارالسلطنت رسیده و بملاقات
شاه ابوالحسن ایلچی عادلشاه که در نیجا اقامت داشت احراز شرف بساط بوسی نموده و تحف و هدایا
گذرانیده بعرض رسانید که چون لشکر مغل بجانب دکن آمده و مهابتخان متوجه تسخیر قلعه دولت آباد است باید
شیوه موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت بامرای حضرت شاهجهان پادشاه بی الحاق عادلشاه
بعمل نیاید بل در مدافعه ایشان همداستان باید بود و تا مدت یکماه اقامت نموده و بعد ازان رخصت
انصراف یافت و در اوایل سنه مذکور میر فصیح الدین محمد بعد کارسازی ولایت مرتضی نگر

بپایهٔ سریر سلطنت رسید و میرزا خرّه را بدانجانب نامزد کرد دگر فرستادن شاه عدالت
پناه عادلشاه مرهری و غیره سرداران را بکمک فتح خان که در قلعهٔ دولتآباد
محصور شده بود و فتح نمودن مهاجنان قلعهٔ مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر

چون مهاجنان قلعهٔ دولت آباد را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف
عادلشاه رسید عادلشاه مرهرا را با چند سردار دیگر بکمک فتح خان فرستاد چون ایشان نزدیک
لشکر مغل رسیدند کار بجدال و قتال انجامید و هزیمت بلشکر مغل شامل راه یافت و یاقوت خان نظام
که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در سلک امرا منظم گشته همراه مهاجنان بجانب دکن آمده و از
سلوک مهاجنان رنجیده باز به لشکر نظام شاه پیوسته مهیج فتنه و جدال گردیده بود کشته شد و لشکر
عادلشاهی را بعد ازین شکست تاب مقابله با مهاجنان نماند مهاجنان بعد از قتل یاقوت خان و هزیمت
دادن لشکر عادلشاه مدت پنجاه بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور پرداخته کار بر اهل قلعه نهایت تنگ ساخت آخر الامر
بجهت فتح خان و پسر نظام شاه قول فرستاده عهد با ایمان مغلظ بمیان آورد که ولایت خارج دولت آباد
بایشان بازگذارد فتح خان اعتماد بر قول او نموده ناچار از غایت اضطرار با پسر نظام شاه از قلعه برآمد
مهاجنان انجنان قلعهٔ متین را که چند سال مقر سلطنت نظام شاه بود بتصرف درآورده ضمیمهٔ ممالک
پادشاهی گردانید و نصیر خان را بمحافظت قلعه تعین نموده خود نظام شاه و فتح خانرا گرفته روانه برهانپور شد
و برخلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه و فتح خانرا با سایر اهل حرم و متعلقان بقید ساخته با اسباب
و اثاثهٔ سلطنت بصوب اسلام خان بخهاری بخدمت حضرت پادشاه هندوستان روانه کرد و خود
دران دربرهانپور توقف ورزیده بعد چندی از خدمت حضرت شاه جهان استدعای فرستادن ملکی از ولایت

عظام نمود که در صوبه برهان پور بوده در تسخیر ملک دکن محمد و معاون باشد شاهجهان شاهزاده شجاع را باستعداد
تمام به برهانپور روانه فرمود و سید مظفر خانجهان را با تالیقی مقرر کرده همراه نمود چون شاهزاده حوالی
برهانپور را منضرب خیام ساخت مهابتخان با جمیع امرا باستقبال شتافته سعادت کورنش دریافت
و از همانجا مهابتخان با جمیع امرا و لشکر در خدمت شاهزاده بعزم تسخیر ولایت بیجاپور برمالا کهات آمده به
قلعه پرینده نظام شاهی که درین زمان در تصرف امرای عادلشاهی بود متوجه شد و مدت چهار ماه بمحاصره
و امور قلعه گیری پرداخت و چندانکه سعی و جهد نمود اثری بظهور نرسید و بی نیل مقصود باز به برهانپور معاودت
کرد و بعد رسیدن به برهانپور شاهزاده حسب الطلب با بعضی امرا روانه حضور شد و مهابتخان در آنجا توقف
نموده به بیماری صعب مبتلا گشته بعالم عقبی شتافت و در اواسط جمادی الاولی از سنه مذکور در قصبه
خسرو زمان بسیر و شکار مشغول بود منهیان این خبر بسامع اجلال رسانیدند و نظام الدین احمد در وفات
تاریخ وفات او بطریق تعمیه در سلک نظم کشیده ۵ خانخانی مکان مهابت خان آنکه بودش رتبه
در فرمان دولت امید تا دکن کشید و رفت امید از مهابتخان ۵ چرخ گردان انچه دارد غره وجاه
جمله یکدم از مهابتخان گرفت تا چه قصدی داشت جانش را ازین سبب ۵ ذم اللذات از وی آن گرفت
من که چون تاریخ فوت او شده از مهابتخان زمانه جان گرفت و خیرانخان سه نوبت که در سال دویم جلوس
همایون مطابق سنه یکهزار و سی و شش هجری برفاقت محمد قلیی پسر قاسم بیک ایلچی برسم رسالت
بصوب ایران رفته بود در سال یکهزار و چهل و چهار هجری رخصت انصراف یافته با تفاق امام قلی بیک صحبت
نیاورد عازم دارالسلطنت حیدرآباد گردید و چون در وقت رفتن از جانب حضرت شاهجهان صحیفه الوداع
مصحوب خانمذکور بخدمت حضرت پادشاه صفوی نژاد مرسل گردیده بود بمرافقت امام قلی بیک از راه

قندهار بصوب هندوستان رفته بعد گذرانیدن جواب صحیفه الوداد بحضرت پادشاه هندوستان متوجه
دارالسلطنت حیدرآباد شد و چون در غره ذیقعده مذکور خبر وصول امام قلی بیک صحبت میاول باتفاق
خانمذکور بمسامع اجلال رسید بجهت قیام بوظایف مهمانداری میرمغزالدین محمد بشرف تعین گشت
و بعد رسیدن بنزدیکی دارالسلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و ایلچی بیک که یکی از امرای عظیم الشان بود
بمتعاقب یکدیگر حسب الحکم باستقبال شتافته بلوازم ضیافت و مهمانداری پرداخته ایلچی مشارالیه را بخیر
که دو فرسخی دارالسلطنت است فرود آوردند و بتاریخ هفدهم ماه ذی قعده سنه مذکور خاقان زمان در
عمارت خیرت آباد نزول اجلال فرموده ایلچی مذکور را بملازمت اشرف عزامتیاز بخشید ایلچی
مشارالیه مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تهنیت جلوس با پنجاه راس اسپ عراقی و تاج و شمشیر مرصع
و بسیاری از تحایف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از نظر انور گذرانید خسرو زمان خلعت خاص و
یکزنجیر فیل و دو راس اسپ عربی با زین و یراق طلا بمشارالیه مرحمت نمود و باغ میرزا محمد امین میرجمله
جهت نزول او مقرر فرمود و در بست و دویم ماه مذکور مشارالیه حسب الطلب بدولتخانه عالی حاضر شده و مرتبه
دیگر سعادت ملازمت دریافته از جانب خود چهارده اسپ عراقی و دوازده مهار شتر و پنج جفت قالی با مندیل های
نفیس و چهارده طبق زربفت و تحایف دیگر گذرانید و بخلعت خاص و جیقه مرصع و یکزنجیر فیل و دو راس اسپ
و مباهی گردید و بجهت اخراجات مشارالیه چهار هزار من غله و پنجهزار روپیه نقد مرحمت شد و ماورای این برگنه
مجاهدپور که دو هزار روپیه حاصل داشت و در هر ماهی هزار روپیه نقد از خزانه عامره مقرر یافت و در روز دیگر خیرات خان
دوازده راس اسپ عراقی و چهارده طبق زربفت و چند نفر غلام و یکنیر کرجی و یکقطار شتر و پنج جفت قالی با مندیل های نفیس
از تحایف دیگر گذرانیده بخلعت خاص و اسپ سرفراز گشت و در سلک مجلسیان و مقربان حضور والا انتظام یافت

اتفاق

فصل سیوم ارباب ششم در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف
و ذکر اولاد و مجملی از فضایل و محامد آن پادشاه معدلت پناه برجمندگان اخبار و آثار
سلاطین نامدار پوشیده نماند که بر لوح مزار آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت و جلوس و مدت سلطنت
و سن شریفش چنین منقور و مکتوب است تاریخ وفات پادشاه جنت بارگاه سلطان عبدالله قطب شاه
یوم الاحد سیوم ماه محرم ۱۰۸۳ سنه یکهزار و هشتاد و سه هجری و ولادت باسعادتش بیست و هشتم شهر شوال
۱۰۳۳ سنه یکهزار و بست و سه هجری و جلوس همایونش یوم الاربعا چهاردهم ماه جمادی الاول ۱۰۳۵ سنه
یکهزار و سی و پنج هجری و مدت سلطنتش چهل و هفت سال و سن شریفش شصت سال و والده
ماجده آن پادشاه غفران پناه حیات بخش بیگم بنت سلطان محمد قلی قطب شاه پیش از بدو سال و چهار
ماه و کسری رحمت الهی پیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحومه این عبارت منقور است وفات جنت مکانی
حیات بخش بیگم بتاریخ بیست و هشتم شب سه شنبه ماه شعبان ۱۰۰۸ سنه یکهزار و هشتاد هجری و صاحب
مراة الصفا در بیان احوال آن پادشاه جنت مکان نوشته که پادشاهی بود عادل و بادل و سخی
و متهور و دانشمند و قدرشناس ارباب هنر و در عهد آن شهریار علما و فضلا از هر دیار رو بدار السلطنة
حیدرآباد آورند و هنرمندان عالم در آن بلده مجتمع گشتند و چندین کتاب در رساله مثل برهان قاطع که در
تحقیق لغت فارسی بی شبه و نظیر است بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و بمقاصد و مارب خود
فایز گردیدند و شیخ محمد خاتون علیه الرحمه که اعلم علمای زمان بود در زمان آن پادشاه اعتبار بخش فیضرسان
اعتبارش از ایوان کیوان در گذشت چنانچه مدارس عالی بنا نمود و مدرسین در آن مدارس مقرر فرمود
و میر محمد سعید میر جمله الملقب بمعظم خان خانخانان سپه سالار لشکران و تربیت یافتگان آن پادشاه

عالیجاه بود بنظر عنایتش بمدارج دولت وحشمت متصاعد گردیده وطرفدار کرناٹک گشته آخر الامر از حد اودیه
خود انحراف ورزیده ملازمت اعلی حضرت شاه جهان پادشاه هندوستان برگزیده وانچه از وقوع
آمد بر صفحه روزگار ثبت گردید بتفصیل این اجمال چنانکه در مآثر الامرا بزبان قلم آمده اینست میر معظم ارسادات
اردستان صفاهان است چون بولایت گولکنده وارد گردید بنظر تربیت وعطوفت آن پادشاه عالیجاه
بر معارج اقبال سعود نموده مدتها رتق وفتق مهمات آن مملکت در قبضه اختیار خود داشت تا آنکه به بیروی
شهامت وکاردانی ولایتی از مضافات کرناٹک که یکصد وپنجاه کروه طول وشصتیا ناسی کروه عرض
چهل لکروپیه حاصل داشت ومستعد معدن الماس وچندین قلاع استوار آهنین اساس مثل کنجی کوته
وسدهوت که عبارت از بالاگهات کرناٹک فرخنده بنیاد باشد ودر نیولا حاکم نشین آن کرپه است بود
از حاکمان آنجا انتزاع نموده تصرف درآورد وثروت ومکنتش بجای رسید که پنجهزار سوار از خود نوکر گردانید
رهگذر مخالفانش در پرده دولتخواهی حرفهای دور از کار در ذهن نشین پادشاه ساخته از جانب او متهم
گردانیدند وحرکات پسرش میر محمد امین که در حضور بود وبه نشئه جوانی ودولت رعونتی در سر داشت واز اقتدار
اقتدار پدر به بدمستی نخوت افتاده پا از حد خود فراتر گذاشت چنانچه روزی سیه مست بدربار آمده بر مسند
پادشاهی بخواب رفت واستفراغ نمود موجب افزونی سوی مزاجی پادشاه گردیده آثار بی التفاتی
پیدائی گرفت میر حمله که در جلدوی فتوحات نمایان که ازوی بوقوع آمده بود توهمها داشت از مشاهده
نتایج برخلاف دل برداشته رفاقت شده در سال بیست وتنهم جلوس شاه جهانی شاهزاده محمد اورنگ زیب
که بصاحب صوبگی اسظام بخش دکن بود توسل جسته التماس طلب خود نمود اعلیحضرت برطبق استدعای
شاهزاده منشور عنایت متضمن مرحمت منصب پنجهزاری ذات وسوار دو هزاری سهزار سوار بمیر محمد امین پسرش

و فرمان عدم تعرض بدو و متعلقان او سلطان عبدالله قطب‌شاه مصحوب قاضی محمد عارف کشمیری روانه نمود
قطب‌شاه بموجب اصفهای اینخبر میر محمد امین را با منتسبانش قید نموده انچه از رصاصات و مناطق داشت بضبط در آورد
و با وصف ورود فرمان هم برکردهٔ خود اصرار ورزید شاهزاده محمد اورنگ زیب اولاً منشور پادشاهی متضمن انکه
سلطان محمد میخواهد که از راه او دلیه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد بادیه خود
باین نیک بگذرانند فرستاد آن پادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی روزگار به تهیه اسباب ضیافت
پرداخت شاهزاده محمد اورنگ زیب هشتم ربیع الاول سنه هزار و شصت و شش هجری نخستین خلف
خود سلطان محمد را بطریق مقلد بحیدرآباد راهی ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر نهضت فرمود درین هنگام
قطب‌شاه متنبه شده محمد امین را با والده او روانه ساخت مسارالیه دوازده کروهی حیدرآباد ملازمت سلطان محمد
دریافت چون اموالش مسترد نشده بود سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب‌شاه از شنیدن اینخبر پنجم ربیع الآخر
با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعه گولکنده که سه کروهی شهر است مدآمد چون کنار تالاب حسین ساگر نخیم ساخت
سلطانی گردید افواج قطب‌شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند سلطان محمد دلیرانه تا خسته تا دیوار شهر بند قتال
ایشان نمود روز دیگر حیدرآباد را متصرف درآورده و بسیاری از کارخانجات پادشاهی تاراج گشت و کتب
نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بحیز ضبط درآمد و افزونی اشیا بمرتبه بود که با جر و غارت و تفرقه چند روز
وقت کوچ خانها مالامال بود هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل
پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن در باطن به تهیه جنگ و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعداری
پرداخته در باب طلب کمک مکرر بعادلشاه نوشت چون شاهزاده در عرصه پنجاه و روز بیک کروهی قلعه
رسیده معسکر آراست و در قلعه که سه کروهی است تعین مورچال نموده با انکه از قلعه توپ و تفنگ چون

رالہ دربارش بوده مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای شرک درمیان هم اتفاق افتاد اخرالامر قطب شاه بملاحظه
اینکه خونریزی مسلمانان ازجانبین بناحق میشود میر احمد داماد خود را فرستاد و بقایای پیشکش سنوات ماضیه را
با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و بعد از آن والده خود را نیز فرستاد و آن عفیفه تقریر دلپذیر
و تقرر ازدواج صبیهٔ قطب شاه با سلطان محمد مصالحت فیمابین قرار داد و آن دختر را با سوازی ده لک روپیه
بعنوان جهیز با عزاز و احترام از قلعه بدولتخانهٔ سلطان محمد آوردند و میر جمله دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس
شاه جهانی بر کنار حسین ساگر از ولایت تلنگانه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و باجازت نشستن
غرامتباز یافت و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرما شد و ششم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب
فرخنده بنیاد اورنگ آباد منعطف ساخت گویند که سلطان عبدالله قطب شاه بدلالت شاهزاده بعد مراجعت
او بجهت مزید استحکام قلعه گولکنده کرد گرد هیچه که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و شاهزاده
از منزل اندور میر جمله را با پیرش بدرگاه پادشاهی مرخص گردانیده و در همین منزل از بارگاه خلافت فرمانی
متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمیر جمله شرف صدور یافت و بست و پنجم ماه رمضان
المبارک در دارالخلافت شاهجهان آباد خانمذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهره کامیابی برافروخت و بمنصب شش هزاری
شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و مرحمت قلمدان مرصع و انعام پنجلک روپیه نقد و دیگر مراحم
سلطانی مباهی گردید و یکقطعه الماس بزرگ در وزن دو صد و شانزده سرخ و در قیمت دو لک و شانزده هزار
روپیه و شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر گران قیمت از نظر انور گذرانیدند که بهای مجموع آن پانزده لک روپیه قرار یافت
و چون نشو و نما یافته دیار دکن بود و پیوسته در ترتیب مقدمات که موصل بمطلوب تواند شد همت مقصور داشته
قابو میجست که اتفاقاً در همین سال ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور بجوار رحمت الهی پیوست و امرای او که اکثر علام

بودند علی نام مجهول النسبی را بفرزندی او برداشته جانشین او ساختند معظم خان سر کلاوه مدعا واگرده
تسخیر آنولایت را در کمال تیسر بانجام نموده متعهد آن مهمات گردید و محمد امین خان خلف خود را بنیابت
وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده مثل مرشد قلی خان و راؤ ستر سال و نجابت خان در اورنگ آباد
بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست شاهزاده بصوابدید او در اسرع اوقات قلعه بیدر را مفتوح ساخت
و در غره ذی قعده ۱۰۶۷ هزار و شصت و هفت هجری قلعه گلیان را نیز بتصرف درآورد پس از انکه متوجه
تسخیر گلبرگه گردید عادلشاه اندیشه ناک گشته بتقبل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعه پرنده
بالواحق آن بقلم رومیاد شاهی ره نورد طریق التجا گشت و منشور حضور بنام پادشاهزاده شرف
نفاذ یافت که خود با اورنگ آباد برگردد و معظم خان در قلاع کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت ببندد
و بمقتضی اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوح خاطر خواه شاهزاده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز
محاصره گلبرگه روز و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که خبر عارضه اعلی حضرت و درآمد مهمات سلطنت بقبضه
اختیار دارا شکوه شایع شد دارا شتهار این خبر مخالفان خیره گشته و دارا شکوه از روی عناد و کارشکنی
لشکیان این مهم را بحضور طلب نمود مهابتخان و ستر سال پی رخصت شاهزاده برخاسته روانه شدند
شاهزاده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز ۱۰۶۸ هزار و شصت و هشت هجری باورنگ آباد رسانید و در
همین ایام بعضی وجوه معظم خان از وزارت معزول گشته عازم حضور گردید شاهزاده بلطایف الحیل اورا
پیش خود طلبیده و بقولی باشاره آن نجیه کار که رفتن حضور دلخواه او نبود او را از نزد خود طلبید بهر صورت
همین که مشارالیه بخلوتگاه شاهی رسید محبوس و مقید شد و چون خبر امتداد کسل اعلی حضرت و اشتهار
دارا شکوه بهمه دانگ هندوستان پیچید در هر سری سودائی راه یافت شاهزاده خزاین و اموال

سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در سلک ملازمان انسلاک داده و او را در دولت آباد
گذاشته خود بعزیمت هندوستان عازم گردید و بعد از آنکه بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروایی
گشت معظم خانرا باسترداد نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته بصوبه داری خاندیس مفتخر و مباهی گردانید
و در همین سال که از دارالخلافه دهلی جهت اطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع نهضت فرمود معظم خان
طلب حضور گشته بطریق ایلغار در قصبه کره بآستان بوسی خلافت حسن اخلاص را فروغ دیگر داد و در جرگهٔ
مرکوب او در جنب فیل سواری خاصه قرار یافت و پس از برافراختن رایت نصرت و فیروزی معظم خان
بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان
در تعاقب محمد شجاع که قرار برفرار داده بود رخصت یافت و درین مهم تدابیر صایبه و پردلیهای شایسته
که شایان سرداران والاشکوه باشد از معظم خان بر لوح روزگار مرتسم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته متشتت
گردید و قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در جلدوی این مساعی جمیله که در مدت شانزده ماه بمساعی
و مصائب بسیار چنین کار سترگ را بانجام رسانید در سال سیوم از سنهٔ جلوس عالمگیری بخطاب والای
خانخانان سپه سالار بلند نام گردید و بعد از آن ولایتی را که مابین مغرب و شمال بنگاله مایل بشمال واقعست
مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل آن که گاهی گذرعساکر سلاطین هندوستان در انجا نشده بود و به بندر
مشهور بود بحیز تسخیر درآورد و بانجام کار مرض ذات الصدر عارض حالش گردید و بعد از آن بمرض ضیق النفس
و خفقان و اخر الامر بمرض استسقا مبتلا گشته بتاریخ دویم شهر رمضان سنه یکهزار و هفتاد و سه هجری از این مرحله
فنا بسرمنزل بقا پیوست و او در شهر حیدرآباد تالاب و باغ و حویلی یادگار مانده و در عصر یک تالاب قیمت
و اولاد آن پادشاه جنت مکان کسی نماند الا سه دختر که یکی را در سلک ازدواج سلطان محمد خلف حضرت

پادشاه علامه بر مسلمات او را نید چنانکه در احوال معظم خان مسطور قلم وقایع رقم گردید و در احوال دوصیه
دیگر خافی خان چنان نوشته که یلی را به سید احمد که از سادات واقعه‌های عرب بود منسوب ساخت و او را
بپایه امارت رسانیده در اکثر امور ملکی صاحب اختیار نمود بعد چند گاه سید سلطان نام که از شاگردان
پدر سید احمد بوده و در حسب و نسب برتر از و عالی خاندان بود چون بخدمت سلطان جنت مکان رسیده مقرب
و معتمد گردید و یکی را بدو نامزد فرمود و روز بروز در مراتب و اعزاز او می افزود تا اینکه میان آن سه دو
سید رشک همچشمی بمیان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما را حقیقت احوال بزرگان سید احمد
اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت مورد ثنی دارند استاد زاده من هستند از یکدیگر زیاده برسابق
تخم عداوت در مزرع دل سید احمد کاشته شد و روز بروز بیاری نمامان و غمازان شیطان سیرت محل مخالفت
میان آن هر دو سید نشو و نما می یافت و هر روز زاده عناد و فساد افزایش میگرفت تا اینکه جشن کارخیر
در میان آمد و هنگامه عیش و نشاط گرم شد اتفاقا در ایام شادی بسببی میان آن هر دو هم چشم ناچشی
بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند سخت یاد کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر حضرت دختر
بامید هند مرا مرخص سازند و تهیه اسباب برآمدن از شهر چندرآباد پرداخت هر چند مردم عمده میان آمده
نهمانیدند و در اصلاح کوشیدند مفید نیفتاد و از خواص پادشاه سرو ما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان هم
همدم و معاون سید احمد گشتند و چون پادشاه را پاس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود
ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد درخواست کناکش از همه مان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار
یافت که آن دختر را به ابوالحسن که از طرف مادر پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نمایند و چون تقدیر
الهی چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابوالحسن را طلبیده اشته و بجام فرستاده محل حشمت

و سهره مروارید و جواهر بسته و بر اسپ عراقی با ساز مرصع سوار نموده با ساز و سرانجام که برای سید سلطان
مهیا ساخته بودند با شان و شکوه بمجلس دارالامارت حاضر آوردند و عقد نکاح بسته دختر را با و حواله نمودند
و آنچه علامی فهامی میر غلام علی آزاد بالگرامی در سبحة المرجان و سرو آزاد احوال سید نظام الدین احمد در ضمن
احوال خلف او سید معصوم بعرض بیان آورده اینست که سید نظام الدین احمد ابن سید معصوم دشتکی شیرازی
ابن میر غیاث الدین منصور بنا بر کثرت اشتهار مستغنی از بیان چنانچه در علمای زمان مشهور و ملقب با و ستاد
البشر است و او را مدرسه ایست در شیراز مشهور بمدرسهٔ منصوریه و چون همشیرهٔ شاه عباس ثانی صفوی
ارادهٔ زیارت حرمین شریفین نمود شاه عباس سید معصوم را جهت تعلیم مناسک حج همراه بکم متعین
فرمود و هرگاه تعلیم و تعلم مناسک حج از پس پرده کما ینبغی بوقوع نمی آمد بنا بر وجود کفویت بخاطر بکم رسید
که عقد شرعی میان آید تا حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بسته شد و بعد سعادت اندوزی بزیارت حرمین
شریفین چون رجوع بسوی اوطان از خوف شاه عباس متعذر شد اقامت در مکهٔ معظمه بر گزیدند و سید معصوم را
از بطن بکم سید احمد متولد شد و در مکه نشو و نما یافت و اکتساب علوم نموده بر اقران خود فایق گردید و آوازهٔ
کمالش در آفاق بسمع مبرمحمد سعید میر جمله که احوالش پیش قلمی شد مال زادان برای سید احمد و سید سلطان
که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید بزرگ را بحیدرآباد طلبید و بعد ورود شان حیدرآباد
که هر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در آورد سلطان عبدالله قطب شاه برهمنی آگهی یافته گفت
سزاوار این است که من دو دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدهم پس میر جمله ناخوش شده برخاسته
نزد عالمگیر پادشاه رفت و قطب شاه نخست یکدختر خود بسید احمد داد و بهمین اسباب ترویج دختر دیگر
پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت او و زوجهٔ او نمیخواستند که ترویج دختر پادشاه

بسید سلطان

به سید سلطان صورت وقوع گیرد پس در شب نکاح سید احمد کس بخدمت قطبشاه فرستاده پیغام داد که
اگر ترویج سید سلطان صورت وقوع خواهد گرفت من کمر مخالفت بر میان همت بسته و نزد عالمگیر پادشاه
رفته سعی در هدم بنای دولت شما خواهم کرد پس احمال و اثقال بار کرده بعزم کوچ نشست و پادشاه
ازین پیام متحیر گشته اعیان حضرت و ارکان دولت را مجتمع ساخته درخواست کشاکش نمود همه همداستان
گشته بعرض رسانیدند که از رفتن سید احمد نزد عالمگیر پادشاه اندیشه فتنه عظیم است و از ترک ترویج سید سلطان
مضرتی متصور نمیشود مگر اینکه اسباب ترویج که مهیا گشته ضایع گردد در اینصورت صلاح در آنست که ابوالحسن را
نظر بر قراتی که با پادشاه دارد برای ترویج اختیار فرمایند آورده اند که ابوالحسن را که از مدت چهارده سال
در تکیه مرشد خود سید شاه راجو قدس سره که از احفاد امجاد قطب الاقطاب سید محمد کیسو دراز و از اکمل اولیا
و در تکمیل و ارشاد قایم مقام جد بزرگوار خود بود سکونت داشت طلب نموده بحمام برده خلعت شادی پوشانیده
عقد آن دختر دیگر با و بستند گویند چون رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و نوبت بخانه بندی رسید
آن روز که شبش رسم خانه بندی بعهده ربود سید شاه راجو قدس الله سره وقت عصر بصحن تکیه مبارکه خود
تشریف آورده نزدیک باغچه که اشجار آنرا همانروز ابداده و زمین آن کل بود بر روی زمین آرام گرفته در
اثنا ابوالحسن بشرف ملازمت مرشد خود سعادت اندوز گشت شاه عرفان پناه بمصداق مصرع انا نکه حالها
بنظر کیمیا کنند نگاهی بجانب او انداخته پیش طلبید و فرمود که امروز رسم خانه بندی سید سلطان است
ما نیز شما را خانه بندی کنیم و قدری از گل باغچه برداشته بانگشت خضر او بطور خانه مالید خضار از همین سبب گشته شد
تا انکه روز دویم فلک نیرنگ ساز شعبده عجیب انگیخت و میرزا احمد چنانکه گذشت مانع از دواج سید سلطان گردید
و پادشاه و ارکان دولت چاره ناچار ابوالحسن را برای ترویج اختیار نمودند القصه چون رسم عقد ابوالحسن

بوقوع آمد تو پها سر دادند و سید سلطان که در آرزمان در حمام نشسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب
شلک تو پها چه باشد گفتند ظاهر است که امشب شب ازدواج است و این شلک شلک خوشی است
سید سلطان گفت ضابطه اینست که شلک خوشی بعد نکاح میکنند نه پیش از آن و بعد از آن مردم را برای یدافت
حقیقت حال فرستاد رفتگان آمده ماجرای آنجا اظهار نمودند از استماع این خبر آتش غضب سید سلطان مشتعل شد
و اسباب طوی را بر هم زد و اسپ رایی کرد و بخدمت عالمگیر پادشاه روانه شد و سید احمد را از بطن دختر
قطب شاه فرزندی متولد نشد مگر او را پسری بود سید علی نام از بطن زن دیگر که پیش از برآمدن از نگه لبوی دکن
تزویج آن زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در نگه گذاشت و تولد سید علی شب شنبه وقت غروب
آفتاب تاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه اثنین وخمسین والف در مدینه منوره است لهذا او را مدنی گویند و
کمال پرداخته سر آمد علما و ادبای عصر گردید و او را اضافت بجد قریب او کرده سید علی معصوم میگفتند و او
شب شنبه ششم شعبان سنه ست وستین والف بقصد حیدرآباد از نگه معظمه برآمد و روز جمعه بیست و دویم
ربیع الاول سنه ثمان وستین والف بحیدرآباد رسید و سعادت اندوز ملاقات والد ماجد خود گردید و چون سلطان ابو الحسن
ودیعت حیات تقابض ارواح سپرد و ابو الحسن بر تخت فرمانروائی جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد کمال
رخت حیات خود بر بست سلطان ابو الحسن کمر کین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را تعقید شاخت و موکلان
بر ایشان گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمد و راه فرار پیش گرفت ابو الحسن در طلب او
مردم را فرستاد هر چند جد و جهد نمودند او را نیافتند و او خود را در بانپور رسانیده احراز شرف ملازمت
عالمگیر پادشاه نمود پادشاه او را مشمول عواطف خسروانه گردیده بمنصب یکهزار و پانصدی و سه صد سوار
دوهسپه و خطاب سید علیخان سرفراز فرموده در رکاب جنت مکان تا اورنگ آباد آمد و چون جنت مکان لبوی

احمد نگر نهضت نمود سید علی را بحراست اورنگ آباد مامور ساخت سید علی مدتی بر بندگی قیام داشت
پس ازان حکومت قلعهٔ ماهور وغیره از توابع صوبه برار با و تفویض گشت مشارالیه بحسن تردد و کاردانی سعی موفور بکار
برده بسر انجام آن پرداخت بعد ازان از حکومت ماهور استعفا نموده التماس دیوانی برهانپور کرد التماس او بحضور عرضداشت یافت
و در برهانپور رفته بمهمات دیوانی پرداخت و بعد مرور ایام از خلد مکان رخصت حرمین شریفین گرفته با اهل و عیال ماکن
فیض مواطن رفت و ازانجا بزیارت عتبات عالیات شتافت و بمشهد مقدس رسید و بصفاهان آمد و ملازمت
شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون التفاتی که مطمح نظر داشت نیافت رخت بوطن اصلی یعنی شیراز کشید و در
منصوریه پای اقامت افشرده ما بقی عمر خود در افادهٔ طلبهٔ علم بسر برد و در سنه ۱۱۱۶ سبع عشر و مائه و الف بجوار رحمت حق
پیوست و او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین و شرح صحیفه کامله و حاشیه شافیه
و سلافة العصر و مذکره شعرای عرب و دیوان شعر و سلوة الغریب که دران احوال سفر خود را از نکه تا حیدرآباد و بعبارت
شیرین و مضامین دلنشین بقید قلم آورده سواد اوراق روزی از بعضی اخلاف سید احمد ابن سید علی معصوم شنیدم
در اثنای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت والد من حکایت می کرد که بعد مرور چند مدت که ریاض السالکین
شرح صحیفه کامله میان مردم رواج یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است
نزد سید علی معصوم آورده او دعا کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آنرا تالیف کرده ام و شما ازین
این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید سید علی معصوم درجواب گفت این قضیه
بالعکس است و قیل و قال بسیار میان آمد بعضی جانب داری سید علی معصوم کردند و برخی جانب داری آن شخص
احوالامر بنابرین قرار یافت که احضار علما نموده با همدیگر مباحثه کنند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی
معصوم در مجلس فضلا او با آن شخص مدعی پرسید که تقیه بکون قاف که در کلام الهی و بخش الله و تقیه دارد

چه صیغه است و وجه سکون قاف چیست آنشخص در جواب آن فرو ماند پس سید خود بیان آن کرده فرمود
شخصی که اینقدر نداند که صبیان او با آن را میدانند چگونه دعوی او در نیمقدمه قسمین صدق باشد پس علما اعتراف
کردند که حق بجانب سید است و آنشخص شرح عربی را دیده بزبان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است
و بر مطالعه کنندگان این نسخه مخفی نماند که چون در وقت تسوید این اوراق بخز چند اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبد الله نوشته و تاریخ مرات الصفا که احوال آن پادشاه ضمنا
بنهایت اختصار در آن مندرج و تاریخ خافی خان که چند فقره در احوال آن پادشاه ضمنا در آن مذکور گشته
دیگر حاضر نبود بر همین اقتصار نموده شد و ظاهر است که ابداع یعنی ایجاد اشیا بدون مواد از خواص خالق العباد است
و انسان که سرمایه فطرتش امکان و احتیاج از لوازم آن بهمه حال در هر امر محتاج بوجود مواد و سامان والله علی کل
شئی قدیر والعبد بالتقصیر جدیر باب هفتم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت الله سلطان
ابو الحسن قطبشاه الملقب بتاناشاه چون سید احمد مانع از دواج سید سلطان گردیده دختر پادشاه را
بعقد تزویج ابو الحسن در آورد چنانچه بتفصیل رقم پذیر خامه بیان گردید و غرض سید احمد از تحریک آن بود که
در حین حیات سلطان مقرب تر از من کسی دیگر نباشد و پادشاه که پسر ندارد بعد از و سلطنت نصیب من گردد
و سید سلطان با دل پر غم و دیده پر نم دست حسرت و افسوس بر هم زنان بیاس و حرمان از شهر برآمده خود را
نزد محمد امین خان رسانید و دختر محمد امین خان بدو منسوب گردید بعد ازه که ایام رحلت سلطان عبد الله و مکافات
محروم ساختن سید سلطان که در باره آن سید از میر نظام الدین احمد مکی بظهور آمده بود در سید اسباب
مهیا گردید که میر نظام الدین احمد بخوت و تکبر با امرا خصوصا سید مرتضی که از سلسله سلاطین زاده های مازندران
و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد بود پیش آمد و هیچک از ارکان دولت قطبشاهی را در میزان اعتبار

نمی سنجید و بعضی خدمهٔ محل را نیز از خود رنجانید بر خلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه
مینمود و از این رهگذر دلهای مردم بدو گرائید چنانکه گفته اند خلق خوش خلق را شکار کند پیش از این بکیفیت
چگار کند پس از آنکه سلطان عبدالله از دار دنیا رحلت نمود در تعیین جانشین او فیما بین ارکان دولت
اختلاف تمام بهم رسید و قیل و قال قریب بجدال و قتال انجامید چنانکه از بیرون میرا احمد با اعوان خود شتافته
بکمک گرویده و از اندرون زن میرا احمد که ماصاحب کلان گفته میشد شمشیری برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی
و ترکی آماده فتنه و فساد گشت و از هر گوشه و کنار آوازهٔ جنگ و جدل بلند شد عاقبت الامر از اعانت
سید مرتضی و سعی و تدبیر مادر یکتا که هر دو برادر نوکر و چاکر سید موصوف بودند اگر نوکران عمده رفیق
ابوالحسن گردیدند و رفیق و معاون میرا احمد سوای موسی خان نام حواله دار و چندی از مردم بی نام و نشان
کسی دیگر نشد و بعضی دیگر در ظاهر همراه او بودند و در خفیه معاون ابوالحسن القصه همه متفق گشته میرزا احمد را
منزوی و بی اختیار ساختند و ابوالحسن را به سلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا احتجاب
قبول نکرده بود مقرر کردند و میرا احمد بپاداش انچه که سید سلطان کرده بود در سید و دستگیر شده مقید گردید
من حضر میرزا لاخیه وقع فیه و همچنین انچه که سید مظفر در برانداختن بنای دولت میرزا احمد بظهور رسانید آخر
نخل حدیقه مراد او ثمر ندامت بار آورد چه هر انکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت دماغ پیهوده بخت و خیال
باطل است و تفصیل این اجمال انکه چون سید مظفر زمام اختیار مملکت در قبضهٔ اختیار خود آورد خلل در دماغ
او راه یافت و خواست که در مقدمات جزوی و کلی ابوالحسن را مطیع و منقاد خود سازد و این تخم فساد بود که
در دل او کاشته شد بنابرین سودا مزاجی بمیان آمد و هر یک در صدد استیصال دیگری گشت و ابوالحسن در
فکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکی کوتاه سازد و هر چند تدبیر بکار می برد پی انکه کار بخون ریزی انجامد

او را از وزارت معزول سازد اما صورت نمی بست تا اینکه مادنا پندت که پیشکار مستقل و صاحب مدار
خانهٔ سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دمساز و همراز شده بمرور ایام جمعداران سید مظفر را پی برد
گردانیده و قلمدان وزارت از و گرفته و منصب اصلی او را بحالداشته تمرودی ساخت و قلمدان و خلعت
وزارت بمادنا تعلق گرفت و تعلقهٔ سابق مادنا به بنکنا برادر او تقرر یافت و مادنا که از ابراهیم کرمانک بود
چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسلهٔ بنکنائی اینخاندان عالیشان را بکنیت و رواج دین اسلام
مبدل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون ابوالحسن پادشاهی بود عیاش و روز و شب در عیش و
عشرت بسر می برد و پروای امور مملکت نداشت مادنا تا بآنجا صاحب اختیار گشت که بجانه در بیرون شهر
بناکرد و در روزیکه عید بنود و بود مابرادر خود بنکنا سوار شده و سادات و شرفا را همراه برده شماتت نمود که چند
بتا را شکسته بود و من شما را باین قسم همراه خود می برم گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رود
جیحون روان گردیده و در مآثر الامرا مذکور است که چون بعد عزل سید مظفر که مدتها وکیل سلطنت بود و رتق و
فتق امور ملکی و مالی باقتدار آن هر دو برادر برهمن شوم ملوم که خمیر مایهٔ نفاسد و فتن و مورث وبال و زوال
آن دودمان کهن گشته تفویض یافت هرچند آنها مردم همدیار خود و کنیان را بنواحشه منعل و غریب را دور
براند اختند اما محمد ابراهیم ولایت زا المخاطب بخلیل الله خان بزمانه سازی و مزاج شناسی جاده لابه و
چاپلوسی می پیمود و آن هر دو برهمن رضاجوئی او منظور میداشتند لهذا مرتقی مدارج عالی گشته بمنصب
پرشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلندنامی افراشت و سجع نگین خود این نمود که زالتفات
پادشاه و بندت روشن روان گشت ابراهیم سرشکر خلیل الله خان و هنگامی که رایات عالمگیری
پرتوافگن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته شاهزاده محمد اعظم شاه

باعساکر گران جهت کشایش آن تعین یافت وچون آن مهم بامهت او کشید پادشاه کشورکشا بامضای رای
صواب نمای جهان آرای خود اژاورنگ آباد باحمدنگر واز آنجا بشولاپور نهضت فرموده آن سرزمین را منصرب
خیام ظفرفرجام ساخت که در آنجا نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب او که در لشکر فیروزی بود بخش از نظر
پادشاه گذشت بدینمضمون که تاحال باپس مراسم بزرگی مینمودیم حالا که ایشان سکندر را تیم و ناتوان دانسته
بیجاپور را محاصره نموده کار برا و تنگ ساخته اند واجب آمد که سوای جمعیت موفور بیجاپور را جه سنبها نام فرزند
ارشمار افزون جهت کمک آن بکپس کمر سعی بربندد و مالبرداری خلیل الله خان بلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد بیکار تعین نمائیم و به بینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد از نیمه غضب
سلطانی بشوران آمد و برزبان گذشت که ما کو شمال این یک چغی فروش همین بازبلنگ نواز را موقوف
داشته بودیم حالا که ماده خروس بیانگ آمد جای توقف نماند باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده
شاه عالم بهادر را با خانجهان کوکلتاش بمالش ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج
بارستم راو عمزاده ماونا باستقبال شاهزاده شتافت وچند نوبت آتش محاربه فیمابین مشتعل گردید ولاوران
جانبین داد مردی و شجاعت دادند واخرالامر نسیم فتح وظفر بر پرچم لوای عالمگیری وزید وتفصیل این مجمل
مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن با شاهزاده شاه عالم
وخانجهان بهادر وغیره سرداران پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه درینگامی که افواج
پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه بمحاصره بیجاپور اشتغال داشتند جان نثارخان پسر قلعدار کلبرگه
که بنیابت پدر سرانجام فوجداری نواح قلعه می نمود و پرویز بیگ برادر قلعدار ملکهیر چون معلوم نمودند که
مرضی پادشاه کشورکشا بر تسخیر ولایت بیجاپور و حیدرآباد است بعضی معمورهای سرحد ولایت سلطان ابوالحسن را

تاخت و تاراج نموده کدهی قصبه سیرم که از معمورهای ولایت حیدرآباد است به تردد تمام در تصرف
آوردند سلطان ابوالحسن اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منهاج و رستم راو و دریخان هاپتهر
را که از مبارزان نامی بودند برای دفع مضرت فوج پادشاهی و باز تصرف در آوردن کدهی سیرم نامزد
نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد جانثارخان و پرویزخان با وجود قلت جمعیت به پناه حصار سیرم درآمده
با فوج مذکور مقابله و محاربه رستمانه کردند و عرضداشت طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجهان بهادر
با هردو پسرش همت خان و سپهدارخان و صفدرخان پسر فدائی خان برادرزاده خانجهان بهادر و رایج خان
وغیره که سابقا برای تسخیر بعضی معمورهای حیدرآباد مرخص شده و بعذر عدم سرانجام کوتاهی نموده بودند در
تعین سزاولان و کرزبرداران شدید مامور بدان مهم گشتند سلطان ابوالحسن با استماع اینخبر محمد ابراهیم مخاطب
بخلیل الله خان سپه سالار را با چند سردار دیگر مقابل خانجهان بهادر روانه نمود خانجهان بهادر همینکه نزدیک
ملکپیر رسید جانثارخان و پرویزخان که از دست گرفتهای او بودند بدو پیوستند و خلیل الله خان و سردار
دیگر با سی هزار سوار بمقابل آمده عرصه دار و گیر گرم ساختند متواتر که از حیدرآباد کمک بخلیل الله خان میرسید
فوج او می افزود تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده اطراف خانجهان بهادر را فراگرفتند و یورشهای
بهادرانه آورده شوخی بجای رسانیدند که فوج خانجهان بهادر مغلوب گردید و خانجهان بهادر بغلبه غلبه
فوج خصم حکم فرمود که چهار طرف فوج پادشاهی خندق کنده مورچال بسته شبها هوشیار باشند و دکنیان
هر روز شوخی پیش آمده بر مورچال میریختند و ستیز عظیم برپا می کردند و بهادران لشکر خانجهانی تردد بسزا
کار می آوردند بدینمنوال تا مدت یکماه غالبانه و مغلوبانه جنگ درمیان بود تا آنکه دکنیان یکروز درمیان
داده سپهری جلو ریز در حالتی که خانجهان مشغول چوپربازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

خانجهان

خانجهان بهمت خان و سپه دار خان و ایرج خان گفت که از طرف راست و راجپوت و افاغنه را و نمود
که از جانب چپ بمدافعه پردازند و خود نیز تهیه سوار شدن پرداخت سرداران فوج پادشاهی تا مقابله پردازند
که شیخ منهاج و بڑی خان هات پهر و سرداران دیگر با سی چهل هزار سوار از دو سه طرف مورچال ریخته
و مردم مقابل را کشته و زخمی ساخته با سیوف مسلول از مقابل توپخانه زنجیرهای توپخانه بریده برق گردار
گذشته بشوخی تمام داخل لشکر شدند و رستخیز حشر و نشر برپا کردند خانجهان بهادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شده
متوجه دفع شر آنها شد شیخ منهاج مقابل سپهدار خان و حکمت سنگه هاڑه و شرزه خان بود و رستم را و بهمت خان و خلیل الله خان و بڑیجان هات پهر با فوج جهان آشوب روبروی خانجهان بهادر و ایرج خان
رسیده نرد و خورد عجیب و دار و گیر غریب بمیان آوردند و جوقی مقابل راجپوتان رسیده و حمله های بهادرانه
آورده آنها را بیدست و پا ساختند و شیخ منهاج از مقابله سپهدار خان رو تافته با هفت هشت هزار سوار
بر سنگاه ریخته سنگامه دار و گیر نهایت گرم ساخت و بهادران طرفین داد تهوری دادند بعد ازانکه جمعی کثیر
از جانبین کشته و زخمی گردیدند همت خان و صفدر خان و جسونت بندیله زخمهای کاری برداشتند و عمارتی
همت خان و سرداران دیگر از بسیاری تیر باران مثل غربال بهم رسانیده اگرچه در همتخان طاقتی نمانده بود
اما همت را نباخته حملهای مردانه می کرد و از پدر خود کمک می طلبید ازانکه خانجهان بهادر را نیز چنان محاصره
نموده بودند که جان بسلامت بردن او را دشوار شده بود تا بکمک چه رسد در جواب طلب کمک گفته می
که خداوند کند درین اثنا بڑیجان هات پهر با جمعی از بهادران نامی اسپ تاخته سردار پرسان مقابل خانجهان
آمده تیره از دور حواله آن سپه سالار نمود خانجهان تیر بحلقه کمان درآورده بر او زد که دست از کار تردد
باز ماند اما عرصه کارزار بمرتبه بر فوج پادشاهی تنگ کردید که احدیرا امید نجات نماند درین اثنا فیلبانان

زنجیر از پای فیل مست از فیلان راجه رام سنگه که بیکطرف مورچال بزنجیر و ریسمان بسته بودند برداشته
و زنجیر سه چار رسمی بخرطوم او درداده مقابل فوج حیدرآباد روان ساخت اتفاقاً آن فیل مقابل برنجان رسید
برنجان از غرور شجاعت حمله بر فیل آورد و بیک صدمه زنجیر فیل اسپ برنجان و چند اسپ دیگر چرا غیا کشته
سواران برزمین افتادند و کار برنجان تمام شد و چندی از دلاوران دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل تلف شدند
بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت دانسته حملهای رستمانه آوردند ازین رهگذر شکست بر فوج
حیدرآباد افتاد و فوج پادشاهی یکدل و کرده تعاقب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر بعقب
فتح خداداد را با غلبه خصم بحضور معروض داشته استدعای مرخص ساختن شاهزاده محمد معظم نمود پادشاه کشورستان
شاهزاده محمد معظم المخاطب شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک
اسد خان و مرحمت خان پسر نامدار خان نبیرادلی لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدرآباد مرخص فرمود
و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود بعد ازانکه شاهزاده کلبرگه را مضرب
خیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چندروز در انجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عرایض مشتمل بر
غلبه فوج حیدرآباد و التماس رسیدن بسرعت پی هم فرستاد شاهزاده کوچ بکوچ طی مسافت نموده
چون نزدیک ملکپهر رسید خانجهان بهادر باستقبال شتافته بعد احراز شرف ملازمت قرار داد که قبل ازانکه
سرداران حیدرآباد جرات مقابله نمایند بر آنها باید تاخت و پیش از طلوع آفتاب باتفاق سوار شده دو سه
کروه نرفته بودند که از رو برو و اطراف افواج حیدرآباد با شکوه و سطوت هرچه تمامتر جلوریز نمودار گشتند
و نریان بان تشبار و تیر و کوله صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده معزالدین پسر بزرگ شاهزاده
و خانجهان بهادر که هراول بودند تاخت آورده بمرتبه شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هراول

راه یابد و در حملهٔ اول سه میل سمه چار صد با پنصد سوار و پیاده از پا در آورده و تو پخانه شتر بار برق کرد اشکر
آشوب غریب در لشکر پادشاهی انداخت سید عبدالله خان بارهه و خواجه ابوالمکارم که از تهور پیشکان لشکر
پادشاهزاده بودند با تفاق راجه مانسنگه خود را بمدد هراول رسانیده تردد نمایان نموده بمقابله پرداختند
تا سه روز آتش کارزار شعله ور بود از طرفین سوار و پیاده بسیار کشته و زخمی گردیدند آخر الامر دکنیان
از مقابله تافتند و قریب یک و نیم کروه بهادران فوج شاهزاده تعاقب نمودند اگرچه سید عبدالله جان
و دیگر سرداران میخواستند که تا بنگاه دکنیان تعاقب نمایند اما خانجهان بسبب قریب رسیدن شب صلاح کار
ندانسته به بنگاه خود مراجعت نموده و یکپاس از شب گذشته همکنان بخیمه های خود داخل شدند شاهزاده
و خانجهان کیفیت فتح بحضور بمعروضداشته متوقع تحسین و آفرین گشتند اما به سبب اهمال در تعاقب فرمان
از روی غضب بنام شاهزاده و خانجهان بهادر شرفصدور یافت و اینمعنی باعث ملال خاطر شاهزاده و
خانجهان بهادر گشت و هرچند که از آنزور سرداران فوج حیدرآباد بقصد محاربه در مقابل شاهزاده نیامدند الا انکه
گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر اثر سیاهی نموده بردن بان مبادرت مینمودند و بعضی
اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده به لشکر خود مراجعت میکردند اما خانجهان بهادر
که از رده خاطر بودند متوجه تنبیه آنها نشدند و تا چهار ماه در آنجا توقف نمودند گاهی سوار نشدند و اینمعنی باعث
مزید اعراض پادشاه عالم ستان گردیده فرمان بدستخط خاص بکمال سرزنش پر تو ورود افگند و خانجهان
قلمی شدند مصرع ای باد صبا این همه آورده تست شاهزاده بعد مطالعه فرمان بادیده گریان و دل بریان
بامداد آن جانجهان را با دیگر امرای صاحب مدار فراهم نموده در باب تنبیه مخالفان کنکاش بمیان آورد مرضی
شاهزاده نبود بر پیغامهای دلفریب سرداران حیدرآباد مایل بصلح بود و خانجهان بهادر نیز نبود بر افسردگی خاطر از جانب

پادشاه و فوج سپاه خصم مصلحت در محاربه نمیدید و بعضی امرای دیگر نیز در مقابله با وی همداستان بودند
اما سید عبدالله خان و دو سه راجه دیگر ترغیب بمقابله می نمودند بنابر اختلاف آرا آنروز بمصلحت ناتمام
ماند روز دیگر سید عبدالله خان در خلوت عرض نمود که اگرچه خانجهان بهادر از سرداران دیرینه و کارآزموده
و خواهان جهان پناه است اما صلاح دولت در نیست که بقصد کوشمال این طایفه محیل که بالتماس صلح دفع
الوقت مینمایند متوجه باید شد اگر خانجهان بهادر هراولی قبول نماید فدویرا چند اول معتبر باید کرد والا بنده در اول
شرط جان نثاری مقدم خواهد رسانید و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداری هراول بنام نامی او قرار خواهد
جوهر فدویت و تردد بظهور خواهد آورد بنابرین شاه عالم خلیل الله خان سر لشکر مخالف پیغام داد که بسبب
اغماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده معاتب پادشاه گشته ام معهذا نظر باصلاح کار و ابقای دولت
و آبروی شما صلاح در آن می بینم که شما از قصبه و کدهی سیرم و دیگر محال سرحدی مثل کوهیر که بتصرف
بنده های پادشاهی در آمده دست برداشته مراجعت نمایند تا اینمعنی را وسیله شفاعت ساخته بحضور
در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمردنام ناظر محلی شاهزاده خلیل الله خان رسید
خلیل الله خان که گوش شنوا داشت بقبول اصغا نمود و شیخ منهاج و رستم راو و دیگر جهالت نشانان
گفتند که این پرگنات بر سر شمشیر و نوک نیزهای ما وابسته است و جنگ را آماده ایم بارگاه زار و صف آرائی
مکرر بمیان آمد و در روز اول بمرتبه در انداختن و زدن بان شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان
خاصه اندرون سراچه محل رسید و از صدمه آن خوان از سر خوان برداشتند و در آنروز توپهای بسیار
را که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود سر دادند و صدای شلک توپهای دریی بمسامع اجلال شاهزاده
رسانیده دست اندازی بر فوج کهی پادشاهی نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاهزاده بحرکت آمد

و بفوج بندی پرداخته شاهزاده معزالدین را با خانجهان بهادر بدستور سابق هراول نمود و صفدرخان
و همت خان و دیگر دلاوران را برقاقت راجهای علاوت پیشه بجانب برنگار و جرنگار و بعضی را جهت کمک
مقرر کرد و سید عبدالله خان را با چندی از بهادران چندا ول ساخت و ملتفت خان خافی و راجه مانسنگه
و سمندر پیک و خواجه ابوالمکارم را در قول با خود گرفته بعزم مقابله روبعسکر که کارزار آورد و از آنطرف سردار ان
سلطان ابوالحسن با هم کنکاش نموده بنگاه را از مکانی که بود سه چهار کروه جانب راست روانه ساخته توپها را
زیر خاک کرده دو سه فوج ساخته یکفوج مقابل فوج هراول و یکفوج مقابل فوج کمک قرار داده
و یکفوج سنگین با دو سردار سپه پیکار برای مقابله سید عبدالله خان معین کرده جوشان و خروشان جلوریز
روبفوج پادشاهی آوردند از طرف دلیران بمدافعه پرداختند غرض از هر دو جانب مردان کارزار
داد دلاوری و مردانگی دادند و سرداران دکن هر ساعت قدم جرات پیش گذاشته پرکار و از اطراف لشکر
هراول و چندا ول فراگرفته در آنروز از شاهزاده معزالدین و همت خان پسر خانجهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمدة الملک تردد بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را برداشته بمدد سرداران
یمین و یسار پرداخت از اول روز تا چاشت روز برآمده معرکه کارزار شعله ور بود بعد ازان دکنیان روبهوای
فرار نهادند و فوج پادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسید و غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد شیخ منهاج دوسوار
سخندان نزد شاهزاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده پیغام داد که محاربه و دعوای قتال و جدال میان پادشاهان
و ضابطه پادشاهان سلف اسلام چنانست که دست تاخت و تاراج ناموس دارانی نکنند اگر ما را اسپ چار
گهڑی فرصت دهند که از جانب قبایل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریق مروت و فتوت بعید
نخواهد بود شاهزاده معزالدین باستصوای پدر عنان کشیده هراولان برای منع دست اندازی بمال و عیال

ایشان تعین فرمود دکنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرف کڈپی که نزدیک بود روانه ساختند
و سه پهری بازار از هر طرف لشکر و تمام جلو ریز مقابل فوج پادشاه آمدند و معرکه کارزار را کرم تر از اول روی ساختند
و تردوات رستمانه از هر دو جانب بظهور آمد و جمعی کثیر از طرفین با دو فیل فوج پادشاهی از پا درآمدند و از جانب
خصم شیخ منهاج و رستم راور خمی گشتند و بندرابن دیوان شاهزاده را دکنیان زخمی ساخته با فیل سواری او
پیش روانداخته روان شدند سید عبدالله خان با وجودیکه در همانوقت صدمهٔ چهرهٔ بان بدستش رسیده بود
با تفاق یکی از راجها خود را آنجا رسانیده بندرابن را خلاص کردانید و زن غیرتخان میر بخشی شاه در حوضهٔ فیل با یک
سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان
کشته گشتند و دکنیان تا شام ثبات قدم ورزیده برگشتند و شب بپادشاهزاده پیغام نمودند که در جنگ
صف جمعی از مسلمانان جانبین کشته می گردند بهتر آنست که سرداران طرفین پی آنکه پای فوج بمیان آید
با هم جنگ نمایند به بینیم که خدا کرا یاوری میکند شاه عالم در جواب فرمود هرچند که درین امر صرفه باتمامت
که نیزه بازی و یک انگ یعنی سمیر بازی را استعمال کرده اید ما قبول کردیم بشرطیکه شما مثل مارنجیر در پای فیل
انداخته جنگ نمائید تا وقت تنگی کارزار راه فرار که نزد ما عار و پیش شما شعار است پیش نگیرید آنها گفتند مارنجیر
بپای فیل نمی کنیم شاهزاده گفت ما هم جنگ گریز نمی کنیم اخر الامر بسبب نفاقی که از قدیم میان عرب و
عرب زاده و دکنیان بود سلسلهٔ اتفاق شان از هم گسیخت و بادیه آوارگی پیموده رو بحیدرآباد دکن آوردند

چون همان وقت صبح خبر آوارگی شان بسامع اجلال شاهزاده رسانیدند حکم نواختن شادیانه
و تعاقب نمودن آنها فرمود ذکر ملحق شدن خلیل الله خان بشاهزاده و رسیدن او بمنصب
ارجمند و پایهٔ بلند چون دکنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل الله خان را بنا رسالتی متهم ساخته بر

را از جانب او وانمودند ما دناکه قاطبتًا بامغل دوست بنود خاطرنشان سلطان ابوالحسن ساخت که او رجوع شاهزاده
آورده اراده نوکری انطرف دارد و بدانسان پادشاه را بدظن نمود که فکر مقید کردن بل بقتل رسانیدن او فرارسانت
خانمذکور بعد آگهی بر بیخبر بناچاری بخدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و شش هجری احراز شرف ملازمت نمود
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب مهابتخان ممتاز گردید و در همین سال در شولاپور باستقبال موکب خلافت
فرق اعتبار برافراشته بانعام پنجهزار روپیه دیگر عطایا اختصاص گرفت و در سال یکهزار و نود و هفت هجری از انعزال
حسن علیخان بهادر عالمگیر شاهی بصاحب صوبگی برار مورد نوازش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یکهزار و نود و
هشت هجری باضافه هزاری هزار سوار بلند نام گردید و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب حبه دولت برافروخت
و در آنجا رسیده در سال یکهزار و نود و نهه جان بقابض ارواح سپرد کلمه مهابتخان مُعرب تاریخ فوت اوست و ذکر رفتن
سلطان ابوالحسن از شهر حیدرآباد بقلعه گولکنده و وقوع جنگ آنها از یکطرف چون خبر
نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم بحیدرآباد و ملحق شدن خلیل الله خان بآن شاهزاده در حیدرآباد انتشار یافت
سلطان ابوالحسن عنان استقامت از دست داده بدون آنکه ارکان دولت گماشته نماید و یا در فکر بردن
مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر بردازد دفعتًا اول شب با جمعی از خدمه محل و صندوقهای جواهر و هون هرچه پیدا
باخود گرفته رو بقلعه گولکنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاهی و مال تجار زیاده از حیطه یکجا و در روپیه مع ناموس
سپاه و رعایا در شهر ماند و از شهرت این خبر در آن شب قیامت عجیب در شهر غریب برپا گردید و چندین هزار
شرفا که فرصت سواری و برداشتن مال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان شدند
و اکثر زنان فرصت برقع و چادر پوشیدن دست نداد و پیش از انکه خبر بپادشاهزاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب مردم شهر بقدر استطاعت

مال و عیال بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و در شهر
چه در دولتخانه و چه در محلها و رسته و بازار انچه در موجود بود و دارا اموال پادشاهی و امرا و تجار لکوک
از زر نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از دیبا و زربفت و خز و حریر
و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن آن دشوار بود بنجبر و شمشیر بریده
پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و سنود باسیری درآمدند و
آنچنان هنگامه حرب بنجا و شر فاشد که زبان قلم از تقریر آن قاصر است هرچند شاه عالم شهزادگان
تعین نموده در منع آن کوشیدند فایده نبخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور نمود که باتفاق دیوان پادشاهی
چارصد با نصد سوار باخود کرده در کرد آوری و ضبط بقیه التاراج کارخانجات ابوالحسن پردازد و بعد
ازآن که فرستادهای ابوالحسن بهزار عجز و نیاز بمقام التماس عفو جرایم کرده و نکرده نزد شاهزاده
آوردند شاه عالم عجالته شهزادگان شدید برای زجر و منع تاراجیان و کوشمالی جمعی را آتش میزدند تعین نمود
ازین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نه گشتند و بعد ازآن را التجای ابوالحسن
بمقابل هر تکلیفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب هشتاد هزار هون نقد و جنس ابوالحسن بضبط سرکار
درآمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده فرمود که بحضرت
پادشاه معروضداشته شفیع جرایم شود از جمله آن شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور
بست لکروپیه بود سوای وجه مقرری هر سال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و دیگنا که مایه فساد و بارعث
خرابی سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از کدپی سیرم و کوهیره و دیگر محالات مضوحه که بتصرف
پادشاهی درآمده و چون ابوالحسن در تقید ساختن آن هردو کار فرصاحب مدار تامل داشت بعضی سرداران

عمده وخدمه صاحب اختیار محل مثل سرو ماوجانی صاحب که از دست آن هرد وکافر نمک آمده
بودند پی انکه ما بوالحسن اطلاع نمایند بزبانی بعضی محرمان راز بوکران همدم که بظاهر طریق رفاقت
انگاران می پیمودند پیغام اشاره قتل کردند درحالتی که آن هرد وجفاکار اجل رسیده نزدیک بخانه
متصل دیوار قلعه جهت مشورت تازه نشسته بودند برسر آنها رسیده وسر هردو را از تن جدا کرده
بصوب مردم فهمیده نزد پادشاهزاده فرستادند ذکر رسیدن عرضی شاهزاده
شاه عالم درباب تقرر صلح با ابوالحسن بحضور پادشاه عالمگیر وانچه که بعد ازان
بوقوع پیوست چون عرضداشت شاه عالم مشتمل بر قرار صلح با سلطان ابوالحسن از نظر انور گذشت
بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانجهان بهادر وازتربیت یافتگان حضور بود
بجهت مقرر برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق وحال تاکید بلیغ روانه شد ودرخفیه شاه عالم
وخانجهان بهادر معاتب گردیدند وخانجهان بهادر طلب حضور گشت خانموصوف اگرچه شجاع با تدبیر
کارآزموده وجهان دیده وتردداتِ نمایان ازو بظهور پیوسته بود اما ازانکه نابرو وجوه چند خاطر همایون
پادشاه ازو منحرف گشته بدان گرائید که بعضی امرازاده که جوهر تهوری وجان فشانی ایشان در اوراق
پیچده بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان وتهور خان پسر صلابتخان وغیره را بروی کار آورده
واکثر فرامین مشتمل تعریف اعتقاد خان وتهور خان وسرزنش خانجهان بهادر بدین عبارت حواله راقم نمود
که بهنور بوی شیر از دهان ایشان می آید نسبت بآن پیر سال خورده زیاده شرط فدویت وخانه زادی
بجا می آرند غرضه دریافت از بخت خانجهان بهادر رنجیده خاطر شده اعانت بیجاپوریان وحیدرآبادیان
مطمح نظر داشته خطی درخفیه به سنبها نوشت بدینمضمون که بتقریب عسرت وگرانی غله اعتقاد خان

خواجه ابوالمکارم وغیره را از حضور پادشاه اجازت کرفته برای آوردن غله ورسد روانه خواهم نمود باید که
شما با قشون از شمار افزون بر سر آنها چنان تاخت آورید که اسیر با قتیل کردند اتفاقا انحطاط دست سعادتخان
مذکور افتاد و سعادتخان بپاس حق نمک پادشاه و خاطر خانجهان بهادر نمیتوانست که انحطاط دستهای آن از زمانه
آخر الامر نخبه نزد اعتقادخان رفته بعد کرفتن سوکند ها در انحطای راز او را از حقیقت حال اطلاع داد اعتقادخان بهادر
متوهم کردیده درخواست کشتنش نمود بعد از دیدن سعادت خان چنان قرار یافت که در خلوت سعادت خان را
اظهار این امر نماید و چون شاهزاده بر تبعیض آگهی یافت در جواب فرمود که این مذکور بنجا نهان کنش خلاف
صلاح است و پذیرا نکردن عرض او در باب فرستادن اعتقادخان از مانعی نشود صلاح در آنست که اعتقادخان را
از طرف ما باید گفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکند القصه چون در لشکر شاهزاده کرانی غله و کمیابی
کاه زیاده از حد رو داد خواستند که تا رسیدن جواب عرایض دیگر بکوهپیر رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا
میر هاشم پسر سید مرتضی حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات در جمعه تنها دخود را مع پسر سعادت
ملازمت رسانیده مورد عنایات کردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای نامی با فوج پادشاهی
و قدری جواهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده مرسل کشته بود نزدیک حیدرآباد
رسیده و چون زبان زد خاص و عام شده بود که فرستادن جواهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن
تسلی یافته راه نورد سلک غفلت کردد و پسر سید مرتضی بمدد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه کولکنده آمده
سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق خان لاری وغیره بر فوج تازه پادشاهی تاخته دارانکه
آنها غافل بودند و از جانب شاهزاده کمک نرسید میر هاشم کشته شد و بعضی سرداران زخمی شده دستکیر
کردیدند و شاه عالم بسبب شدت کرانی غله از حیدرآباد کوچ نموده بکوهپیر رفته اقامت ورزید و درین اوان

قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بشهرت تحصیل زر پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزاده
رسیده و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه بنا بر امتداد مهم بیجاپور رایت ظفر آیت بتاریخ
چهارم ماه شعبان سال یکهزار و نود و هفت هجری بجانب بیجاپور برافراشت و از انکه در آن ایام خبر
فساد انگیزی جات در حوالی اکبرآباد مکرر بعرض اشرف رسیده بود بعد رسیدن خانجهان بهادر بحضور
میان مردم معظم خان خسرپادشاهزاده کام بخش و مردم خانجهان بهادر در دولتخانه گفتگو و هنگامه عظیم برپا
گردید و خانجهان بهادر را بحکم حضور شد که بیرون رفته فهمایش مردم خود کند و اطفای نائره فساد نماید خانجهان
برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد برآمدن از دربار گفت که بازار معظم خان را غارت نمایند و این حرکت
علاوه بیدماغی های سابق پادشاه گشت لهذا خانجهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات و منهدم
ساختن کڈهی سنسی احداث کرده آنکاه زکه به پناه آن کڈهی دست نهب و غارت تا نواح اکبرآباد
دراز میکرد مرخص فرمود و بعد ازآن که بتاریخ بست و یکم ماه مذکور سوا د بیجاپور بضرب خیام ظفر فرجام گردید
شاه عالم و روح الله خان و غازالدینخان فیروزجنگ و دیگر امرای نامدار آزموده کار برای مدد محمد اعظم شاه
و محاصره و تسخیر بیجاپور مامور شدند و هریک برای اظهار رفدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر
قلعه بسته در پیش بردن بلجار و خرنقب و پرکردن خندق و یورش سعی بلیغ می نمود و جوهر شجاعت او بهتر
برروی کار می آورد شاه عالم بهادر میخواست که بتدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید تسخیر قلعه
بدست آرد لهذا شاه قلیچ را بخفیه جهت جواب و سوال نزد سکندر والی بیجاپور بفرستاد و از انطرف
سید عالم نام کاه کاه بیام التیام آمیز نزد آن مهین پور خلافت می آورد و چون شاه قلیچ خان جوانی
بود پاک و اوباش شرب هرکاه برای تغیر و تبدیل مردم خود میرفت با آنها می گفت که شما فهمیده انطرف

توپ و تفنگ و سنگ بیندازید و مردم شاه عالم را آماده از بلند تسلی می داد که به شما از مردم قلعه
آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگو از افشا یافته بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی
واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه نیز گردید و منهیان هم خبر رسانیدند که روز همکامه یورش شاه قلی
اندرون قلعه نزد سکندر بوده و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده با شاه عالم در خلوت
همکلام میگردد و بعد ازآن که زبانی روح الله خان و سردار خان کوتوال این خبر به ثبوت پیوست بگوتوال حکم شد
که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه گاه وقت شب نزد شاهزاده می آید و شاه قلی بیک را که به قلعه میرود
دستگیر سازند و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتدا از پادشاه زبان خوش و دلاسا
استفسار احوال آمد و شد و سوال و جواب قلعه نموده و بعد ازآنکه او انکار بلیغ نموده او باشانه جواب داد
حکم به بستن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود چون چند چوب بر او زدند اقرار نموده بفریاد و زاری
برداشته نام چند عمده دیگر را مثل محمد صادق و پسر ابن دیوان شاهزاده و سید عبدالله خان بارهه و غیره
ظاهر کرد و آنها را شریک بدنامی خود ساخت خلد مکان شاه عالم را طلبیده کلمه و شکوه این مذکورات
بمیان آورد شاه عالم هرچند انکار کرد که شاه قلی نوکر من نیست سود مند نشد و بفرمود تا سید عبدالله خان را
مقید و دیگران را احضار نمودند هرچند که خلد مکان ظاهرا در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی شاه عالم
کمی نکرد اما در آثار کم توجهی و بی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان را که مکرر شفیع جرایم سید عبدالله خان
گردیده نظر بند فرمود القصه چون از سباعی جمیله غازالدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران نامدار و تنگ
عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از رسیدن رسد غله و کمیابی کاه مردم بسیار و دواب بی
تلف شدند شرزه خان از زبانی سکندر امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سال هزار و نود و هفت هجری

کلیه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر مفید کردید و صدای شادیانه بلند او ازه گشت و بعضی
مورخین تاریخ فتح مذکور سند سکندر گرفته بعرض همایون رسانیدند اگرچه در نیماده تاریخ یکعدد زیاده میشود لکن
نظر بروجود تناسب لطیف در عبارت و ملاحظه اینمعنی که در ماده تاریخ امر شکون مثل فتح و ولادت اوفتی
اقرب است زیادتی مذکور روا و جایز و بشیخ هدایت الله و قایع نگار کل جهت داخل نمودن در وقایع این
عبارت بدستخط خاص مزین گشته مرحمت شد که بدستیاری فرزند ارجمند پی ریو ورنگ غازالدین بهادر
فیروزجنگ منقوح گردید و همین مضمون در فرمان امیرخان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت و بعد تعدد نمودن
سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که او را به قلعه دولت آباد برده باعزاز نگاهدارند و به قلعه دار تاکید شد که
فراخور کفاف او یومیه میرساینده باشد و بند و بست مملکت بیجاپور بروح الله بخشی باتفاق سید عبدالله
عوض گشت ذکر توجه پادشاه عالم گیر به تسخیر قلعه گولکنده و وقوع محاربات و بیان
کیفیت محاصره وغیره چون پادشاه کشورستان بیجاپور را منقوح ساخته در اواخر محرم الحرام بشهر
زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز آنجا کوچ فرمود و بنام ابوالحسن و سعادتخان حاجب
حیدرآباد فرامین مشتمل بر خوف و رجا و رسانیدن پیشکش تاکید تمام ابلاغ نمود و در خفیه بسعادتخان سر
رقیم یافت که مادولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم درین رود ی رایات جهان کشا بانطرف متوجه
خواهد شد تا مقدور در تحصیل زر نقید هرچه تمامتر بکار برده حسن مجرای خود در تقدیم اینخدمت شناسد سعادتخان
سلطان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاولی و تقید
زاید الوصف بکار آورد و چون ابوالحسن در آنوقت آنقدر زر نقد نداشت که ادای تمام پیشکش نماید و اطاعت
امر را موجب نجات خود می انگاشت بسعادتخان پیغام داد که زر نقد در نیوفت و اصل ساختن متعذر است

میخواهم که جواهر و زیور مرصع و مرصع آلات دیگر بفرستم خواجه سرای خود را روانه نماید که بحضور او زیور و
هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادتخان در فرستادن خواجه سرا اما نمود
و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نهضت موکب اجلال از کلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت
ابوالحسن کسان صاحب را طلبیده عدد خوانچها پر از جواهر و زیور مرصع سه افراد تعداد و بلا تعین قیمت در بستی ها
بسته و بر آن مهر خود کرده بصحوب آنها نزد سعادتخان فرستاد که بطریق امانت نگاهدارد و در دو سه روز
هر قدر زر نقد که بهم میرسد واصل می کرده و آنچه از زر پیشکش باقی خواهد ماند در عوض آن بعضی از آن جواهر
مرسله قیمت نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادتخان قبض الوصول پیشکش بمهر خود مع عرضداشت
مشتمل بر اظهار اطاعت و التماس عفو جرایم انچانب بدهد تا روانه حضور نموده شود اتفاقا روز دیگر ابوالحسن چند
بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادتخان نیز از جانب خود بهنگی ها بحضور ارسالداشت
یکدو روز بر آن نگذشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ بکوچ بحیدرآباد می آید ابوالحسن از استماع این خبر
هوش ربا بسعادتخان پیغام داد که مطلب ما از فرستادن جواهر و زیور نگاهداشتن ناموس خود و توقع
ترحم بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس کلی بهم رسید و توقع پذیرفتن التماس عفو جرایم نمانده خوانچه های امانت
ما را واپس باید فرستاد سعادتخان در جواب گفت که چون بر من بموجب نوشته پادشاه توجه رایت
ظفر آیت بدیصوب یقینی بود نظر بپاس حق نمک و خانه زادی آندرگاه خوانچهای جواهر را همچنان سربمهر
همراه بهنگی ها ارسال حضور نمودم الحال عوض خوانچه های جواهر سر و جانم حاضر و فدای نام پادشاه است
بر سر اینمقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابوالحسن فوج بر خانه حاجب تعین نمود سعادت خان پیغام داد
که در نیفتاده اگرچه حق بجانب شماست اما چون من نظر بر مرضی پادشاه و پاس حق نمک خوانچها را روانه

نمودم الحال مرا چاره بجز کشته شدن نیست لیکن از کشتن من پادشاه را حجت بر شما خواهد شد
و هیچوجه احتمال عفو جرایم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمال عفو جرایم شما باقیست و بشرط
حیات من هم کمر خدمت برای رستگاری شما بقدر استطاعت خواهم بست سلطان ابوالحسن نظر
بر عواقب امور عذرش مسموع داشته دست از مراحمتش برداشت بل بنا بر مصلحت وقت سعادتخان را
طلبیده نسبت بسابق زیاده تر اعزاز نموده و آفرین گفته خلعت و جمدهر مرصع با و مرحمت نمود و در همان ایام
روزی در مجلس ابوالحسن فضلای حیدرآباد عمداً ذکر خوبی های پادشاه دین پرور بمیان آورده سررشته
سخن با نیکو رسانیدند که طرفه حالست که با وصف ادعای صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر پادشاه که زبان زد
خاص و عام است پادشاه دین پناه در آنامی که تربت خانزاد بجانبت نزد شاه ایران فرستاده بودند
و او از بیخردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نموده و بسبب او میان هر دو پادشاه مخالفت تمام
بهم رسیده و از جانبین کار بلشکرکشی انجامیده و درین اثنا که سپاهان فرستاده شاه عباس بنظر انور در آوردند
پادشاه از روی تعصب فرمود که اسپانرا ذبح ساخته بقدر اقتیت نمایند با وصف ادعای تقوی و اتباع
شریعت غرا مرتکب چنین اصراف که خلاف شرع است کشتن محمول بر چه توان کرد بجز اطاعت نفس سرکش
بالیستی که آن اسپانرا بصلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمع کثیر از آن بهره مند می گشتند سعادتخان
سخن ساز در جواب گفت اینکه مشهور شده که پادشاه بسبب ناخوشی از شاه ایران اسپانرا ذبح
ساخته بقدر انقسیم نمود غلط محض است اصل حقیقت اینست وقتیکه آخته بیکی اسپانرا بحضور آورد پادشاه
در تلاوت کلام الله مشغول بود بنظر اشرف گذشت که چون دیدن اسپان فرصت طلب است تا قطع
سعادتخان تلاوت را موقوف روز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید در آنحالت آیه کریمه که در شان

سلیمان پیغمبر علیه السلام در باب شغل دیدن اسپان و قضا کشتن نماز فرض از او و در کفاره آن مذبوح
ساختن اسپان بتلاوت در آمد پادشاه آبدیده کردیده و آن آیه را حسب الحال خود دانسته برای تنبیه
نفس خویش بسنت سنیه حضرت سلیمان عمل نموده سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم مذبح
آن فرمود علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند در یصورت فرستادن اسپان برای ذبح کردن
بر درخانهای امرای ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا ذبح کرده بفقرا تقسیم می نمودند
سعادتخان جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه در آن ایام شهر شاهجهان آباد تازه آباد گشته
بود و هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که امیری از امرای نامدار ایران
در آنجا حویلی نساخته باشد و در صورتیکه یکجا اسپان ذبح مینمودند ازدحام بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم
میماندند بنابر آن حکم شد که در هر محله یکدو اسپ برده مذبوح سازند و مستحقان قسمت نمایند تا کسی محروم نماند
و تقسیم بسهولت شود چون این سوال و جواب سعادتخان با فضلای حیدرآباد از روی نوشته وقایع نگار بعرض
خلدمکان رسید سعادت خان مورد تحسین و آفرین کردید القصه بعد از آنکه پادشاه بمزار فایض الانوار قدوة الواصلین
سید محمد گیسو دراز رفته و بست هزار روپیه بخدمه آنمزار رسانیده و فاتحه خوانده و استمداد نموده عنان
یکران توجه بصوب حیدرآباد معطوف داشت ابوالحسن از استماع این خبر وحشت اثر عریضه مشتمل التماس
اطاعت و عفو جرایم و باز آمدن از طریق سابق مع تحف و هدایا بصوب لوکران سخندان روانه نمود
جواب عریضه او محول بزبان شمشیر ابدار مبارزان تیغ گذار کردید و در فرمانیکه بنام سعادتخان شرف صدور یافت
مندرج شد که اگرچه افعال قبیح آن ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بیرون است اما ازصدیکی
و از بسیار اندکی بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم داده و سادات و مشایخ و فضلا را

مغلوب او ساختن و در ترویج فسق و فجور علانیه نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبایر گشتن و مستوفق
باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق را از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنیهای جهنمی دقیقه فروگذاشتن و خود را در نهاده نزد خلق و خالق که در منع معاونت کفار حربی
نص کلام الهی واقع شده مطعون ساختن و با وصف رسیدن فرامین نصیحت امیز مصوب مردم فهمیده
اداب دان پنبه غفلت از گوش ها نکشیدن و درین ایام تبازکی یک لکهون برای سنیها فرستادن و فرط
غرور و مستی باده ناکامی پیمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن سه زهی تصور باطل زهی خیال
محال و بعد از انکه ابوالحسن یاس مطلق حاصل کرد بفکر تعین افواج جهت مدافعه افتاده شیخ منهاج و
شرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق لاری و دیگر سرداران مبارزپیشه را مقرر و مرخص فرمود
و وقت رخصت گفت که هرگاه بر پادشاه ظفر یابید تا مقدور سعی نمایید که زنده دستگیر شود و با عزاز
و اکرام بیارید امرا در جواب گفتند که سینه ما از دست اذیت عالمگیر پر از آبله گشته و جگرها از آتش تهب
غارتش کباب شده بعد از دستگیر نمودن حرمت او نگاه نخواهیم داشت بالجمله بدو تمنای حیدرآباد سرداران
مذکور مقابل فوج پادشاهی رسیده معرکه آرا گشتند و چون درینوقت عریضه غازالدینخان بهادر فیروزجنگ
که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گذه مامور گردیده بود مشتمل بر مژده فتح آن قلعه و روانه شدن خود بطرف
ایلغار بحضور رسید ازانشا را نیخبر قدم ثبات سرداران ابوالحسن از جای خود لغزید تا اینکه بست و چهارم
ربیع الاول یک کروه حیدرآباد که از قلعه تفاوت کوله رس بود نزول موکب اجلال شد و حکم قضا توام به تقسیم
مورچال و افگندن ترنزل در اساس حیات محصوران و برانداختن برج و باره بضرب توپها و فرا اوردن
اسباب قلعه گیری شرف نفاذ یافت درین اثنا افواج ابوالحسن اطراف لشکر آمده بجنگ درپیوستند

ومردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاه شروع بسر دادن توپ و بان نمودند و در آنروز بازار جدال و قتال گرم گشت
و دلاوران هر دو جانب داد مردانگی و تهوری دادند و کشته و زخمی گردیدند و خواجه ابوالمکارم با چندی از
مغلان و سادات بارهه منجمله ملازمان شاه عالم زخمی شدند بعد ازآن دکنیان روز مقابله نافشد بالجمله
بعد تعین مورچال و رسیدن فیروزجنگ حکم بکندن نقب و بستن دمدمه و تقسیم افواج بجرا سواج بصدور
پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در همان ایام محاصره روزی بمردم حکم شد تا توابع محصورین
را که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند برداشتند و قلیچ خان بهادر پدر غازالدین خان بهادر فیروزجنگ که از امرای
ذی اقتدار بود از غایت کارطلبی دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید درین حین گوله زنبورک
قضا بر شانه اش خورده دست راجدا ساخت او از آنجا اسپ سواره باستقلال تمام بدایره خود آمد و حمده الملک
اسدخان برای دلجوئی بعیادت او مامور شده رفت در آنوقت جراحان از شانه او ریزه های استخوان
سپید نداو باستقامت زانو زده بچنین چنین باحاضران سرگرم سخن بود و از دست دوم قهوه میخورد و
می گفت که بخیه دوزخوبی بدست آمده هرچند در معالجه سعی بکار رفت اما در روز دوم یا سیوم بسر پنجه اجل
دست از کارگاه دنیا برداشت و هر هفته پل هر روز بسی بهادران مورچال پیش میرفت روزی از آن ایام
که غازالدین خان بهادر فیروزجنگ مورچال را پیش می برد شیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق
وغیره بمقابله فوج پادشاهی آمده زد و خورد عجیب بمیان آوردند و کشور سنگه هاژه زخم کاری برداشته
او را اسپ افتاد خواستند که او را بردارند مشکل شد تا اینکه جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاه او را از
دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان انچنان بود که دلاوران فوج
پادشاهی هرچند جلادت را کار فرمودند اما توانستند که لاشه ها را بدست آرند و دکنیان لاشهای خود را

بالاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخرالامر سعی بهادران ایران و توران و جلادت افغانان در چهار
دکنیان برگشته و از آن روز کمتر تردد بظهور می آوردند لیل شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثری از نوکران ابوالحسن
باستمالت پادشاه حقوق ولی نعمت خود بر طاق نسیان نهاده رو بدرگاه پادشاه آورده بمناصب عمده
و خطابها سرفرازی یافتند چنانچه محمد ابراهیم بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سرفرازی یافته مخاطب
بهادر شجان گردید و پیش از همه سعی در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزاری
پنجهزار سوار و خطاب تقربخان غرا اختصاص یافت و از جمله نوکران عمده ابوالحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
ابوالحسن رو نتافت بل در روز مفتوح شدن قلعه نیز تردد بر تر از قیاس بظهور آورد مصطفی خان لاری
عرف عبدالرزاق بود و بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از کثرت ذخیره و باروت و اسباب توپخانه
که در قلعه بود متصل بلا انفصال از در و دیوار و برج و بارهٔ قلعه گولهٔ توپ و کلولهٔ تفنگ و بان و حقه انشبازی
بجانب لشکر پادشاهی میرسید و از بسیاری آتشکاری و برخاستن دود تاریکی انچنان شده بود که
روز از شب ممتاز نمیشد و هر روز بندهای کارطلب پادشاهی تلف می شدند و زخمی می گردیدند و بهادران
فوج پادشاهی تردداتِ نمایان بروی کار می آوردند خصوصاً فیروزجنگ و صف شکن خان پسر قوام الدین خان
دارو غه توپخانه و مهابتخان با چندی از بهادران پیشتر از دیگران در طریق جانفشانی ثبات قدم ورزیده کار را بجائی
در یکماه و کار یکماه در یک روز می نمودند تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را بکنار خندق رسانیدند
و حکم شد که خندق را پر نمایند اول خلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق
بدست مبارک خود دوخته فرمود که کیسه ها زود تیار کنند و دمدمه ها بنا نموده توپهای بزرگ بالای آن بگذارند
اگرچه از صدمات آن توپهای قلعه کشا تزلزل در ارکان آنحصار افتاد اما از کرانی غله و کمیابی کاه نیز تزلزل

عظیم بسرزمین لشکر پادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان اطاعت حوصله باخشد و انچیکه بسرپی استطاعت
گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گرانی غله یکی کمی باران بود در آنسال که بروقت خوشه جوار و باجره
که عمده جنس خریف و مدار قوت غربای ایملک است بدون انکه دانه برآرد خشک گردید دوم انکه دکنیان
و فوج سنبهاکه بدد ابوالحسن آمده بود اطراف لشکر پادشاه را تاخته مانع رسیدن رسد غله گشته بودند
علاوه اینکه اثر وبا نیز در لشکر پادشاهی شیوع یافت و از یخوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب
گرسنگی و بی برگی نیاورده برخاسته نزد ابوالحسن رفتند و بعضی بخفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند
چون ایام محاصره امتداد کشید پادشاهزاده محمد اعظم که بسبب نفاق شاه عالم برای بندوبست اطراف
اوجین و اکبرآباد مرخص گشته به برهانپور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های کار طلب
و پیشتر سلطنت و بندوبست بیجاپور با و معوض گشته بود نیز طلب حضور گشت بعد رسیدن محمد اعظم شاه در کرانی
غله از حد گذشت میرزا یار علی را که امین و رسا در کارها بود و بکمال توجهات و عنایات پادشاهی خطاب و اضافه
منصب قبول نمی نمود باو حکم شد که خدمت داروغگی رسد غله به لشکر برساند میرزا یار علی چون دانست که
سرانجام اینخدمت از و نخواهد شد و محظ بدنامی عاید حال او خواهد گردید و از وردوه اعتبار بتخصیص مذلت خواهد
اقتاد سر از اطاعت پیچیده قبول انخدمت نکرد محمد اعظم شاه که با او نقاری داشت چراکه بشار الیه بنظر
تقرب خود نزدیک پادشاه رجوع بان شاهزاده نمی آورد بحضور پادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت
با اینهمه تفضلات و عنایات حضرت آن پاچی راچه یارا که از اطاعت خداوند نعمت سر پیچد بر خاطر پادشاه
اینمعنی گران آمد و او را گرفتار غضب سلطانی ساخت و بتجویز روح الله خان خلعت خدمت مذکور که باعث
شنیدن هزاران دشنام از زبان خلایق بود بشیخ یخان که دل عالمی خاصه متصدیان حضور از و درشت خوئی

همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی شود صباغ از رنگی بر نگی هر دم از خجلت که نعمتهای الوان رفت و محتاجم بکانی

ندارد باغبان مشت زری چون غنچه دل تنگ برنگ گل از نیغم چاک زد هر دم گریبانی رسد تا جان سپاری کار تنبولی زنی بر کی

برای سرخ روی چون ندارد پیره پانی شود آسان بجا کستر نشسته نان بازین غم که از افتادن نان بر سرش افتاده ماوانی

درین لشکر بجانم یار دوم با خویش نسجد نمانده در دکان بقال را جز سنگ و میرانی نه نقدی هست و نه جنسی ولی دلال بازاری

برای خود فروشی واکند هر روز دوکانی مدور کاره را از خانه خود رانده از خشت مگر بر ریزه خوانش نموده تیز دندانی

چه گوید آهن سه دار تلاش رزق آنکس که غیر از سخت جان خود ندارد تیک سندانی بروی درهم کوله چنین زد سکه نصرانی

که این نقد روان را نیست خوجان جنس ارزانی نه بیند روی زر حجام اگر آئینه بفروشد که یک مو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی

دلی برداشت حمامی ز دست کیسه خالی به سنگ پا زد و گفت از کجا آرم چنین جانی غم روزی و حلاج آتش و پنبه است یکسانی

باین نسبت بود بردار رفتن کار آسانی ز خامی میپزد سودا چو با ورچی نمی ماند بریخ و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی

بکفتا کاغذی کو کاغذ رنگین و پرکاری که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی که اورا کشتی کشکول آبی هم نمی ماند

ولی در ریختن ما آبرویش کرد طوفانی ز کهر مالی یکی پرسید از رونق چه ماند آیا بکفت احوال اگر اینست بهری سلمانی

صدای ماتمی از خانه برخاست پرسیدم چه شد کفتند در این خانه دارد کشته مهمانی ز جای غلغل شادی شنیدم کفت همانی

که شخصی دید شب در واقعه پر آرد انبانی یکی کفتا خداوندا بحق نوح پیغمبر برای قلقه کلکنده کن اینجا و طوفانی

یکی کفت ای سبب ساز کریم از رحمت الطاف من بنمای خود در خواب شب کیج پهانی یکی می کفت ای رحمن بحق موسی عمران

بیار از آسمان تر انگبین با مرغ بریانی یکی کفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی برای من درست امروز همچو مائده خوانی

یکی می کفت در کریه بحق ارحمی یارب کرم فرما و بفرست آنملک را پیش انسانی یکی می کفت بهر قرض دادن خلق کن باز

یهودی هندوی نصرانی کبری یا مسلمانی با هل حرف باید کفت اهل حرفه بسیارند بجا موشی او اکر دم سخن را نیست پایانی

وهم در وقایع سیگوید پوشیده نماند که احوال هریک ازین کنه اردوی معلی چه شیخ و شاب و چه اعلی و ادنی
کاهی بعقدون بخوف است و گاهی مشوب برجائم لا یموت فیها و لا یحیی مگر طفلان بی پروا
و کودکان از امید و بیم بیراکه واسن خنده و بازی برزده با آستین استغنا و بی نیازی گرد ملال از چهره حال
می افشانند و قطعه نصاب را فراگرفته بخاطر خورسند و آواز بلند در کتب نشاط و دبستان انبساط
میخوانند انچه بگوش رسیده بهوش هم برسد لا اله است و الله و رحمان خدا مگر او کند رحم بر فوج
رحیم است و غفار آمرزگار ندانم چه شد حصه این سپاه تعلم نیاموزد اسلم بدان که سردار مگر بخت او در نگاه
تکلم سخن گوی و قل خیر قول ولی گاه با اشک و گاهی آه امین و متین محکم و استوار چو دیوار این قلعه بی اشتباه
سما و فلک چیست هفت آسمان که از رد و مار وت کشته نیا بود عرض و غبر ازین آنکه شد پر از مرده زیر و زبر در سه راه
محل و مکان و معان است جای کثیف و غلیظ از هجوم سپاه سقر دوزخ و نار آتش ویلی نفل آمد اینجا و عید الله
چو جنت بهشت عاقبت آن سرا نصیب کسی کو جدا شد ز شاه فحذران عقب پاشنه رجل پای همه زخم خورد است در جنگاه
ریه شش قفاجیره و وجه رویه همه شد ز آسیب گوله تباه ید و جارحه دست و صقوم نای خدا زافت بان دار و گاه
شفت لب لهان چه زبان فم دهان همه گشته بر فقر و فاقه گواه غنی مالدار است و مسکین گدا مساوی شده هر دو از عدل شاه
بعیر اشتر است و جرس چه درای غنیمش ز دو بردار نیمه راه فرس اسپ و زین سرج آماید نه این پشت اورانه او رو گاه
رجل مرد و مرآة زن در روج جفت جدا گشته از همدگر سال و ماه کران عود و ربط ترنم سرود شکست اینهمه مجتب بیگناه
ولی صبح جنگ است و مرمار مای که در خواب بیند کسی گاه گاه و همدر وقایع مذکور مذکور است چیت عقار و پیه کبریت احمر آتشی
کمیا نو گرشدن یکهفته پیش نوالحسن فقر و فاقه عیله و عسرت صبور اطلاق انچه باشد نوکران پادشه را در کن خیمه انچیزی که منع تاتش و باش کند
فرش و ان سطح زمین ملبوس چه جلد بدن ممشع معدوم این هر دو بطرز لف نشر دانه و گاه و دعاب و نقفه فرزندون الثقیل و الغلیظ ادی که در ین لشکر است

الاجل حکم طبیبان المرض احوال تن نفع صور وصیحه اوازنقیب چوکی است طعم ماکول انچه هرگز در نیاید در دهن

لم یقع چون فتح قلعه لم یکن یعنی یورش سهو سپه لهو زینه لغو توپ اندا شتن صدق آخر فی که هرگز کفت باشد کشتنی

کذب کفاری که سازد مایه دار موتمن فلسفی انکس که میکوید خلا باشد محال در خزانه کر رود هرگز نکوید این سخن

مانیا قطرب جنون وخبط مالیخولیا تاج ودیهیم افسر واکلیل باشد پی سخن هارب وداع ومداع وخایف دیکر چنان

دکانه پوشش وشملهٔ ساز ومرکع چوچه زن افترا وزور وبهتان فال وخواب خوابکان شیه وخدعه دعوت شیخان مهر شد وطن

ماولاوان ولن چون لم حروف نافی اند می کنند اینها عمل در دفتر بخشی تن سین وعن ماوالی متی وقی جزمی کنند

لیک آن وقتی که کار افتد بدیوان دکن لام امر ولاوان لما ولم شد حرف جزم سادسش صاد است از کلک دبیر بخشی

کان وصار واصبح وامسی فعال ناقص اند همچو تدبیرات تسخیرات در ملک دکن وهم خان مشارالیه در وقایع مرقوم

که بتاریخ دوازدهم شهر رجب از ایام محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرنک غازالدینخان بهادر فیروز جنک

جهت تسخیر قلعه نجود تدبیری اندیشید که حارسان حصار اکثر تا سه پاس شب بیدار بوده آخر شب نخوابند غفلت نمیورزند

درانوقت پاوری زربان وکمند بالای حصار آمده تسخیر حصار باید پرداخت چنانچه درهمان شب بوقتی که

پاسی از شب مانده بود با جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجه شد چون نزدیک بپای حصار رسید خود در پناه

سنکی جا کرفته دلاوران از او مودکه زربان نهاده وکمند انداخته برفراز حصار برآیند چنانچه دو تن از دلیران پایزربان

کذاشته بالای دیوار حصار صعود نمودند وبهادران دیکر بنا بر کوتاه شدن زربانها قلاب کمندها بر دروازه

حصار استوار نموده شروع بصعود کردند قضارا سکی که از فراز فصیل جهت خوردن لاشهها که در خندق افتاده بود

راه میجست بآن دو تن که بالا رفته بودند دوچار شده اغاز فریاد کرد چندانکه حارسان قلعه بیدار شده مشعلها

افروختند وآن دو تن را از پا درآوردند ورشتهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در میانه راه بودند نیز باتمام رسانیدند

وجمعی را بلحظه آتشبازی سوخته‌اند خان فیروزجنگ بمشاهده اینحال بعنوای العود احمد معاودت به لشکر
فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بمجرد دیدن صعود آن دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مال حال
حاجی محراب بکمال بشاشت بخدمت پادشاه شتافته وقتیکه پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته
بود بشارت فتح قلعه بسامع اقبال رسانیدند و حکم نواختن شادیانه شد و خلایق بر دولتخانه بجهت تهنیت
حاضر گشته و بعد ازآن که مهمانیان خبر از مال گذار آوردند سرور و بهجت بحزن و مصیبت مبدل گشت
فتح و ظفر چون بپادشاه رسید نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید زصدمه کوش ملایک برآن کر شد زبسکه نعره شادی و واه رسید
شگفتگی ز تبسم نخنده منجر شد گذشت بازار آن هم تعاه رسید بصبحتی شده مشغول هر یکی طرزی که کیف شادی شان بر دو جون نگاه رسید
یکی به بحث که فال من است آمده راست تمام شد غم دل حالت رفاه رسید یکی بخنده که خواب من است کشه درست گذشت نکبت و ایام عز و جاه رسید
یکی بشرط که فردا ست کوچ تا دهلی توان بعرض چهل روز یاد و ماه رسید یکی دواند پی ساربان خود قاصد که خلعتی و همت گر شتر بگاه رسید
یکی نوشت که پالان مع ورای ظالم چپر شکافتم انیت چو بگاه رسید یکی سوار شد و رفت گفت با تو بیاد و صین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گوله رها شد در همین اثنا کشید ناله اجل کشته که آه رسید یکی بسان شرر جست و زیر سک خزید یکی چو شعله دوان شد که تا بماه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بخندید چه بود این زکجا از کدام راه رسید چو کل بخنده یکی گفت شکر فتح است چه خوب شد که بر نیمد گاه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که زود گلوله دگر آمد به بارگاه رسید یکی به پشته برآمد که سر بنیم چید ازآن وقوف گلوله بقتل گاه رسید
بخاست دیگری از جاکه همچو بادید بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید مدبری بعقب رفت و دور من طلبید بدید و گفت شکستی بین سپاه رسید

درینمعامله بودند تا خبر آمد که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید و بتاریخ چهاردهم شهر مذکور خبر بپادشاه رسانیدند که مردم
قلعه از حصار بیرون آمده بر دو مدمه ریختند و عزت خان میر آتش با تفاق سمندر بیک میر توپک بدفع آنها متوجه
شده و هفتاد تن از جانب خان مذکور کشته گردید و از مردم قلعه معلوم نشد که چقدر کشته گردیدند و مردم قلعه توپ

بر برج مقابل مخیم جاه و جلال آورده چند کلوله ها زدند بعضی کلوله بخوابگاه خاص رسیدند و بعضی بر گرد کلس بارگاه گردید
از یمنت پادشاه بهم برآمده فرمود که دمدمه دیگر در مقابل آن برج به بندند و توپی چند جهت انهدام آن برآن
دمدمه نصب نمایند لیکن بنا بر پست بودن زمین مقابل آن برج اینمعنی صورت نه بست و همدرین روز حکمت
که در وصد جامه و مغفر چرمی جهت دلیران جلادت آثار بدوزند و نیز حکمت که نردبانی محکم آورده بر ستون
بارگاه منصب کنند و چون حسب الحکم نردبان قایم کردند پادشاه خود بنفس نفیس بالای نردبان صعود نموده
بزودی یک زینه درمیان کنده اشته ورود مسعود فرمود و باینحرکت جهت اظهار تصمیم عزم قلعه گیری و قلعه گشائی
بود تا ازین حرکت تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبدالله چون پادشاه را در تسخیر
قلعه راسخ قدم یافت و جنگ به ابوالحسن که مسلمان بود و اظهار اطاعت می نمود مخالف شرع متین دید در عفو
جرایم ابوالحسن شفاعت نمود و از آنکه این شفاعت خلاف مرضی پادشاه بود بعرض نمود تا او را از لشکر اخراج نموده
به بنگاه فرستادند آورده اند که پیش ازین در ایامیکه پادشاه عزم تسخیر بیجاپور و حیدرآباد مصمم نمود از قاضی
شیخ الاسلام مسئله جواز مهم این دو ولایت که والیان آن هر دو مملکت مسلمان اند استفسار فرمود چون
قاضی مذکور بر خلاف مرضی مبارک جواب داد حالش بدان انجامید که استعفا از تعلقه قضا نموده برای
حج بیت الله مرخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان آفت عظیم از شدت باد و کثرت باران بلشکر آن
اردوی معلی رسید تمام خیام لشکر از صدمات باد و باران پاره گشته و بزمین افتاده بآب کل فرو رفت
و اسباب کارخانجات پادشاهی بسیلاب برباد شد و از افواج پادشاهی که در نقبها و سلامت گوچیده
بودند از طوفان آب مستغرق بحر فنا گشتند و جمعی که محابا از باد و آب نکرده هر چه باد اباد گویان از سراپ
گذشتند آب از سر ایشان گذشت مگر کروهی که فراز پشته ها و قلعه های جبال اختیار کرده بودند محفوظ ماندند

دو مدمه ها از طغیان آب منهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی وقت عیشت داشته
از حصار بیرون آمده دست بردها نمودند و بسیاری از مردم پادشاهی بقتل رسیدند و جمعی گرفتار اسیری
گشتند و کروهی راه فرار پیش گرفتند چنانچه سالم خان حبشی صرفه در مقابله ندیده و خود را در مغاک انداخته
سالم ماند و صف شکن خان که لاف شجاعت میزد و در تسخیر قلعه پیشتر از دیگران سعی مینمود چون عبدالرزاق
لاری بر مورچال او رسید خود را در نقبی انداخته و بآب و کل آغشته جانبر گردید و جمشید خان که دایم دم
از بهادری میزد قدری دست و پا زده و تاب مقابله نیاورده از معرکه کناره گرفت و بعد ازان از سیلاب
بلا یعنی اهل قلعه با صد غوغا بر سر عزت خان میر آتش رسیدند خانمه کور عار فرار را بر ثبات و قرار ترجیح
داده بسلامت کوچه چرخید و بر سروی مخالفان هجوم آورده چون او خود را بشکل مرده وانموده بود در حیات
او اختلاف نمودند کسی گفت که این سگ حیله و مکر است بر او زخمی باید زد تا خون برآید دیگری گفت این صورت
خوف است داغ بر جبینش باید نهاد و باشد که بر خیزد درین بین شخصی فتیله تفنگ بر جبینش رسانید بمجرد رسیدن
گرمی آن فتیله بهوش آمد پس او را بدستارش دست و گردن بسته از آنجا بیرون آوردند چون کل آلود
بود او را انشناخته منجمله حامیان بسیری در آورده خواستند که سرش از تن جدا کنند که افغانی که سابق در جرگه
نوکران شاه عالم و بعد ازان منتظم در سلک نوکران ابوالحسن گشته بود او را شناخته گفت که این عزت خان
میر آتش سرکار خاصه است پس او را دست بدست کشان کشان زنده به قلعه بردند و همچنان سر براه خان عزت
جلال چیله را که از محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر بمنصبداری بسیری در آوردند مگر
لطف الله خان پسر بزرگ سعدالله خان که استقامت ورزیده و عزا بهای توپ را کشیده تردد ات نمایان
بظهور آورده و پادشاه در جلدوی این حسن تردد شمشیری با و عنایت فرموده و چون خبر طغیان آب و شورش

طاغیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال غازی الدینخان فیروزجنگ بهادر استفسار فرموده عرض
داشت که خانه خدا را پناه ساخته یعنی در مسجدی که مابین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر نشسته است
و بسبب طغیان سیل نمیتواند که بر آن طاغیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفقود پس حکمشد که
حیاتخان داروغه فیلخانه هفتاد و هشتاد فیل کوه پیکر با مردم دلاور خود را کنار آب رسانیده لشکر را بگذراند
حسب الحکم چنان کرد اما به سبب طغیان آب کار سازی نشد و ثلث شب حیاتخان با لشکریان در کرانه حیرت
معطل و سرگردان ماند و قریب بنصف شب معاودت بمکامی صورت بست بالجمله جمعیکه اسیر شده بودند جمیع آنها
را به قلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دو سه روز آنها را نگاهداشته دلجوئی نموده و تسلی دل آن
دل باختها پرداخته و غرتخان و سربراه خان را بسپاه و خلعت داده و دیگران را نیز بخلعت خوشدل نموده
باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را به انبارخانه غله و باروتخانه فرستاده کیفیهای غله و باروت بنمود و بعد
عرضداشت نوشته و حاصل مضمونش و هن نشین سربراه خان نموده برای رسانیدن عریضه مع پیغام بحضرت
خلدمکان قسم بجاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود چون خبر رسیدن آنها بعرض اقدس
رسید غرت خان و سربراه خان معاتب شدند و حکمشد که از منصب هزاری غرتخان پانصدی بحال داشته
و خطاب موقوف نموده متعین بنگاله کنند و سربراه خان را از خطاب معزول شاخته بمنصب ذات آنعالیجاه کمذات
که چهارصدی بود بحال دارند و خطاب موقوف که او غلام است و کرنیتن کار غلامان است و عرضداشت ابوالحسن
را نزد فیروزجنگ بهادر برند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رسانند بعده که جلال برای پیغام را عرض
حکم شد که ثلثی از شب گذشته پس پرده خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض
اشرف رسید آنکه من خود را از جمله بندهای جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز عمداً یا سهواً

بظهور آمد بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس مینمایم درصورتیکه قلعه بتصرف بندگان آنحضرت
درآید و بخیریت صورت مراجعت بدارالخلافت تقرر یابد البته ایمملکت برهم خورده پامال کشته بیکی از بندگان
مفوض خواهد گشت امیدوارم که آن بنده من باشم چراکه هرامیریکه درینجا مقرر خواهد شد انچنانکه درد وجه اخراجات
او و همراهیان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این سرزمین صرف خواهد شد از سرکار خواهد کرد
تا از عهده آباد نمودن ایمملک ویران گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد و بر همگنان ظاهر است که هفت
هشت سال باید تا این مرز و بوم که از ورود عساکر مسکن چند و بوم گردیده صورت آبادی بهم رساند و بنده انچنانکه
بوکلای درگاه میرساند وصول آن از دیگری متعذر اگر التماس این عاجز قبول افتد بعد معاودت هرسنه
که درسرحد ایمملکت مضرب خیام گردد در انمنزل کرور روپیه نقد تسلیم دیوانیان خواهم نمود و بعد دیگر
که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسیده مبلغ کلی بطریق نثار قدم مبارک میگذرانم اینجا مات برای آن انجا
نه زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اثر بیشتر ازین مشقت نه بینند معهذا اگر التماس بنده
بدرجه پذیرائی نرسد و مرضی مبارک آن باشد که مدت دیگر تضیع اوقات بنده نفرمائی کرده نظر برفاقه
سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیله سرکار در انبار ذخیره دیده رقمه بحضور ارسال دارم چون اینمقدمات
زبانی جلال بعرض رسید در جواب آن ارشاد شد که اگر ابوالحسن از فرموده ما بیرون نمیتابد که او را دست بسته
حاضر آرند انگاه انچه مروت ما اقتضا خواهد کرد بعمل خواهد آمد و همانروز بر عهده درخواست ابوالحسن احکام بنام حکام
و متصدیان برار مع گرز برداران شش صد دریافت که پنجاه هزار خزیطه کرپاس بطول دو در عرض و عرض یکذرعه دوشه
با دیگر مصالح قلعه گیری روانه حضور نمایند و نوزدهم شعبان بعرض رسید که نقابان نقبها را تا برروج قلعه رسانیدند
و مردم توپخانه باروت را دران پرکرده منتظر حکم اند حکم شد که اول انجاعه که در مورچال اقامت دارند بشهرت

یورش و اظهار تهوری نموده های بهادرانه بعمل سازند تا محصوران دل باخته خبر یافته کنار برج و حصار متصل
شوند بعده در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته وسعی بلیغ
در پیدا نمودن نقبها بکار برده مکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستیاری سنگتراشان و بیلداران حاذق
سنگ مقابل آنرا برآورده باروت بکنقب رامع فتیله آن و قدری باروت از نقب دیگر خالی کرده انقدر
آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از پریدن برج و دیوار مطمئن گشته بود در آنحالت که صدای عجاج
مبارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم قلعه بالای حصار برآمده مذکار پردازان تونچانه که استظهار این امر میکشیدند
آتش بیک نقب زدند چون باروت جانب برج در آب ضایع گشته بود و پاره از آن مردم قلعه برآورده بودند
وقت پریدن برج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از اهالی قلعه کارملازمان پادشاهی ساخت و در
طرفة العین توپ اندازان و تفنگچیان و تماشائیان و دلاوران که مستعد یورش بودند سوخته و نیز از افتادن
برج بجانب مردم پادشاهی بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر سنگها نخوابیده عدم گشتند و معدودی چند
از مردم قلعه نیز نقد حیات درباخته و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد سنین هجرت انسانیه
شاد و از انعکاس قضیه یعنی از افتادن برج بطرف مردم پادشاهی و تلف شدن مردم بسیار از جانب و
ارتفاع گرد و غبار رود و باروت جهان در چشم مردمان اینطرف تاریک شد و کمر همت شان شکست و چون بزودی
قلعه گیان سر سیکی ایشان روشن شد فرصت وقت غنیمت دانسته بجلادت هرچه تمامتر ماجرای جانسپاری
چون بلای آسمان بر سر آن سراسیمگان ریختند و مورچال را متصرف گشتند بعد ازانکه این خبر بسامع اجلال
رسید حکم شد که شبیخون آورده بدمال نموده مورچال را قایم کنند بعد سعی موفور و کشته کشتن و زخمی شدن
جمعی از جانبین مورچالها قایم گردید هنوز جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که

که نقب دویم را آتش دادند و چند هزار سنگ چون طایران هوا باوج آسمان رسیده بیشتر از پیشتر بسر ۴۰۰
مردم پادشاهی فرو آمد و فریاد و غوغای مردم پادشاهی بفلک رسید و درین نوبت عدد کشتگان
مطابق عدد حروف غوغا افتاد محصوران بار دیگر از حصار بیرون آمده خواستند که بار مورچال را بدست
آورند درین اثنا غازالدینخان بهادر فیروزجنگ با بهادران نامدار و ننگ جهت تنبیه آنجماعه متوجه شد
زد و خورد بمیان آمد و طرفه حشرگاه برپا گشت و عدد کشتگان مردم پادشاهی درین نوبت با عدد حشرگاه موافق
باز چون فیروزجنگ بهادر درین نوبت تردد رستمانه بظهور آورد علاج شوخی آنها شوانست نمود بعد ازانکه اینخبر عرض
پادشاه رسید آتش غضب سلطانی شعله ور گردیده حکم تیاری سواری شرفصدور یافت و بعد سوار شدن بر تخت همایون
ارشاد شد که سواری خاص تا مکان کوله رسن برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو قدم بمعرکه کارزار افشرده
بورش پردازند با وجود رسیدن کوله و پریدن یکی از حواشی تخت روان هیچ وسواس و هراس بخاطر
مبارک راه نیافت و از فیروزجنگ بهادر و دیگر مبارزان تردد رستمانه پیش نظر پادشاه کشورستان
بظهور آمد درین اثنا هنگامه باد و باران برپا گردید و نهرهای عمیق حایل فوج دریا موج گشت و از شدت
بارش و صدمه های سیلاب دمدمه از پا درآمد و محصوران از قلعه برآمده بر مورچال ریخته توپها را کشیده بردند
و توپهای بزرگ را که بردنش متعذر بود میخهای آهنی زده ضایع گردند و حوالهای پر از خاک را که در خندق انداخته
بودند دست بدست برآورده در مصالح سد و دساختن رخنه حصار که از پیدن بر جها بهم رسیده بود بکار
بردند و فیلی از فیلان خاصه که قیمت چهل هزار روپیه داشت و در آنروز همراه سواری مبارک بود بکوله
توپ از پا درآمد الغرض در آنروز فتح قلعه صورت نگرفت و چون شام شد اتفاق مراجعت افتاد روز دویم
پادشاه کشورستان با همه اعیان و دلاوران بقصد آنکه نقب سیوم را بحضور خود آتش دهانیده یورش

فرمان دهد سواری فرمود و در حقیقه سه نعمت خانعالی در وقایع نسیکوید نظم درافتاد دریای لشکر بموج
چو ماهی زره پوش گردان فوج زمین جمله گردید صرف غبار زخود دیلان شه حباب آشکار به نوشین بسته
شه پرشکوه چو خورشید رخشنده بالای لاله امیران همه جابجا دور شاه بنوعی که انجم بود گرد ماه رکل در بهاران سپه بود پیش
ولی هیچو غنچه همه سر به پیش یکی تیره در دست در تاختن ولی چون بصور بروساختن یکی ریبان بسته خنجر کشید
ولی بود در لرزه مانند بید یکی در کمان کرده زه تیر تخش ولی همچو مدّ الف محض نقش یکی غنچه سان کرز او آخته
ولی همچو گل رنگ را باخته یکی غرق فولاد اما چنان که در آینه عکس نی دل نجان بخفتان شکین یکی تند و تیز
چو چشم غزالان نظر برگریز یکی سرخ پوشیده اما زبیم رخش زرد چهره شده باغنیم زبرق سنان سبز خفتان کرنجه
چو سبزی زخورشید تابان گریخته کشد هر که تیغی زخود در پیش کشد تیغ برخود زخود در پیش بر اسپان پی گوشت کوبان کنان
کشیدند چون پوست بر استخوان گجک در کف فیلبان همچو نوازآسمان کبود چون بدانجا رسیدند بر حکم
پادشاه آتش به نقب سیوم زدند در نگرفت بعد تحقیق معلوم شد که محصوران باروت را پاک رفته قبله
آنرا بریده برده اند لهذا یورش در آنروز نیز موقوف گشته مراجعت صورت بست و چون فیروز جنگ بهادر را
دو زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و رد تسخیر
قلعه بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت و چند روز وجود و عدم ابوالحسن یکسان دانسته چندان جدّ و جهد
در تسخیر ننمودند و ارکان سلطنت بعرض رسانیدند که هرگاه شهر حیدرآباد و معمورهای شهور اینمملکت بتصرف
پادشاه کشورستان درآمده باشد ابوالحسن تا چند در پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد پس جابجا حکام
منصوب شدند و بدیوانیان حکم اشرف نفاذ یافت که در دفاتر و نامه های احکام دار الجهاد حیدرآباد
می نوشته باشند و بعبد الرحیم خان خدمت احتساب مفوض گشت تا بعضی رسوم کفاره بدعتهای دیگر که در حیدرآباد

و واج یافته برطرف سازد و بتخانه ها منهدم ساخته بجای آن مساجد بنا نماید چون لوگران ابوالحسن رجوع بخدمت
خلد مکان آورده بعطای مناصب عالی و خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و جواهر از جانب پادشاه
سرفرازی یافته بلند آوازه گشت ابوالحسن شیخ منهاج را بشهرت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهی دارد
بقید ساخته خانه او را ضبط نموده از اعیان سوای عبدالرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبدالله خان
پنی کسی دیگر را نگذاشت ابوالحسن نماند و این هر دو شرط جانفشانی بتقدیم میرسانیدند آخر کار عبدالله خان نیز خفیه
با رکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و ساز و همراز گشته وعده افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
بمیان آورد و مقرر برای عبدالرزاق لاری فرمان و قول شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی شد قصد و
از قول اباء نمود بدل آن و فاکیش اندیشه از آبرو و جان خویش ننموده فرمان پادشاهی را بر سر برج بمردم لشکر
پادشاهی نموده از روی پی ادبی هرچه تمامتر که تفصیلش ناگفته به پاره پاره کرده اند خفت و بر بانی جاسوسی که فرمان
آورده بود سپرد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا ماند عبدالرزاق لاری امیدوار است که تا نفس باقیست در
زمره کسانیکه اول با حضرت امام حسین علیه الصلوات والسلام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیدند
در نیاید لیکن بعضا دو دو تن سرخروی دنیا و آخرت حاصل نماید هرچند که پادشاه بعد استماع این جواب از روی
اعتراض ظاهری فرمود زهی بدبخت لاری با نمکداری اما در باطن نظر بر وفاداری او آفرین کرد چنانچه بعد ازین
از حسن سلوک که در حق او فرمود بزبان قلم داده خواهد شد القصه هشت ماه و ده روز که مدت محاصره است
سرداران و بهادران در تردد و جانفشانی قصوری نکردند انجام کار تدبیر روح الله خان بفتاح فتح الباب گردید
یعنی اواخر ماه ذیقعده سنه ۱۰۶۹ هزار و نود و شش هجری روح الله خان بوساطت رستم خان افغان پنی با عبدالله خان
افغان پنی که لوگر معتمد ابوالحسن و صاحب اختیار دوازده شهر بکهرکی بود موافقت نموده او را پیغام داد که

نوعی نماید که قلعه زود بدست آید او راههای اطراف که از غرب تو بها شکسته و ریخته شده بود بایشان
نشان داد و وعدهٔ بازنمودن دروازه که در قبضهٔ اختیارش بود بمیان آورد پس پاسی از شب مانده روح الله خان
و مختار خان و نصرت خان و صفشکن خان و خواجه مکارم خان که بخطاب جان نثار خان در جلدوی تردد
و یورشها سرفرازی یافته بود با دلیران کارزار آزمای راههائی که عبدالله خان نشان داده بود داخل حصار شدند
و پادشاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود را طرف دروازه مذکور رسانید عبدالله خان حسب الوعده دروازه را
بگشاد شاهزاده به بندوبست و نشاندن مردم پرداخت و چون صدای مقموع کشتن قلعه بلند گردید عبدالرزاق مختار خان
لاری اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و حق نمک سبکدست
شمشیر و مدبست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چارجامه سوار گشته خود را با ده دوازده کس مقابل فوج پادشاهی
که داخل قلعه شده بود مذرسانید با وجود یکه در آن آشوب رفقای او نیز متفرق گشتند خود را بر فوج پادشاهی
زده از راه جلادت و دلاوری که بعقل راست نیاید پروانه وار دست و پانزده فریاد میزد که ما جان داریم
نثار ابوالحسن خواهیم نمود و هر دم قدم پیش نهاده مقابل هزارها که شمشیر براو میزدند شمشیر می زد و زخم شمشیر و سنان
از کاسهٔ سر تا ناخن پا بیرون از شمار بدو رسید اما چون اجلش نرسیده بود تا دروازهٔ قلعه ارک از پا در نیامد
جنگ کنان میرفت و سوای زخمهای بیشمار که بدو رسیده بود دوازده زخم دیگر بر چهرهٔ او رسید بعده
که پوست پیشانی او آویخته پیش چشمها حجاب گردید بلکه بر چشم هم مکرر زخم کاری رسید و اسپ هم زخمها
برداشته میلرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخود داری تمام بالای اسپ نگاهداشت تا آنکه
اسپ او را متصل ارک زیر درختی رسانید کسی او را شناخته مردمی کرده بخانه اش برد این شمه از جوهر شجاعت
ذاتی او بود و انتهای نمک حلالی آن شیر بیشه نبرد بعد ازین عنقریب بزبان قلم داده خواهد شد بالجمله

چون صدای دار و گیر بسمع ابوالحسن رسید دو آوازِ جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابوالحسن به تلقی
خدمه محل پرداخته دار مردم محل وداع خواسته بدیوانخانه برآمده بر مسند تمکین خویش نشست و چشم
بر راه مهمانان ناخوانده داشت چون وقتِ طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود
بعد ازآن که روح الله خان و مختار خان با نامبردهای دیگر رسیده سلام علیک گفتند جواب سلام
باظهار خودداری و تعظیم داده بهر کدام از راه کرم خوشی بفصاحتِ کلام متکلم گردید و چون بکاول خبر طعام
کشیدن آورد دار امر اذن چیز خوردن خواسته تکلیف همنمک شدن بمیان آورد بعضی همردستان صلاح
در ماذون ساختن ندانسته رخصت ندادند و مغلیه مضایقه ننموده مرخص ساختند مختار خان با یکدو کس
شریک چیز خوردن گردید روح الله خان از روی استعجاب پرسید که یکدام وقتِ تناول طعام است
ابوالحسن مطلب سوال او دریافته عمداً در جواب گفت وقتِ چیز خوردن من همیشه روح الله خان گفت میدانم
اما استعجاب از آن میکنم که در نیوقتِ پرآشوب چگونه رغبت بطعام می شود ابوالحسن گفت موافقِ طریقه
جمهور همینچنین است اما اعتقادِ من بخدای عزوجل که آفریننده جهان و روزی رسانِ شاه و گداست
چنانست که او سبحانه در صحیح وقتی و حالتی نظر لطف و عنایت از بنده خود باز نمیدارد و رزق تقوم
او میرساند اگرچه اجداد و پدری و مادری من مدام برخاه و آبرو گذارنیدند اما چند گاه مشیتِ ایزدی در من بود
که مدتی در لباسِ فقیری گذرانم باز که نظرِ فضلِ او بر من عاجز افتاد فی الحال بتصور من یا دیگری آمده باشد
در فرصتِ یکساعت اسبابِ سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوسی و آرزوی در دلم نگذاشت
لکها بخشیدم و کرورها صرف کردم الحال هم که در مکافاتِ بعضی اعمالِ ناشایسته زمامِ سلطنت از دست
اختیار من گرفته است باز شکر می نمایم که زمامِ اختیارِ من در وقتیکه امیدِ زیست چند سالِ معدود مانده بدست

مثل عالمگیر پادشاه و بیدار داده سر ارادت ما و استان حضرت دوست که هرچه بر سر ما میرود
ارادت اوست القصه بعد فراغ از خوردن طعام اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در
کردن داشت باتفاق امرا که هاله وار اطراف او فراگرفته بودند سوار گردید و چون رو بر دیوی پادشاهزاده اعظم
که بر دروازهٔ قلعه خیمه مختصر زده فرود آمده منتظر قدومش نشسته بود رسید مالهٔ مروارید از گردن خود برآورده
ببشاست وجه نذر گردن شاهزاده قبول نموده دست تلطف بر پشت او نهاده تسلی و دلاسا نمود که
پادشاه جهان ستان آورد حضرت خلد مکان نیز با او سلوکی که در خور سلاطین خطا بخش پورش پذیر
باشد نمود بی آنکه رو برو طلب فرماید با عزاز و اکرام نگهداشت بعده روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط
و تفحص اموال ابوالحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند و بر حقیقت حال عبد الرزاق که مقابل فوج پادشاهی
آمده زخمی گردیده بود اطلاع یافته او را در حالتی که از خود خبر نداشت و رمقی باقی بود برداشته نزد روح الله خان
آوردند همینکه نظر صف شکن خان بر او افتاد فریاد برآورد که همان لاری ناپاک بی ادب است سر او را
بریده نزد پادشاه باید برد و بر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر کسیکه اصلا امید حیات او
نباشد بحکم پادشاه بریدن از مروت بغایت دور است پس حقیقت او را بحضور معروض داشتند همین که
خلد مکان را بر جرات و جلادت و اتهای شرط نمکحلالی او آگهی دست داد از راه انصاف و قدردانی
فرمود که دو جراح یکی فرنگی و دیگر هندی از حضور برای علاج او تعین کنند و کیفیت زخمها و امید بقای او
روز بروز بعرض رسانند و روح الله خان او را بحضور طلبیده بزبان مبارک راند که اگر ابوالحسن مثل عبد الرزاق
یک نوکر دیگر بمنک حلال بدست در تسخیر قلعه زیاده بر ین صرف او نمیشد بعده جراحان زخمها را
دیده بعرض رسانیدند که قریب بهفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بعضی از آن

شمرد اگرچه بیک چشم او رخم رسیده اما چشم دیگرش از چشم رخم محفوظ مانده امید حیات بفضل ایزدی
وابسته است باز برای علاج و تیمارداری او تاکید بلیغ شد بعد انقضای سیزده روز بعرض رسید
که عبدالرزاق چشم واکرده بلکنت زبان حرف می زند و امید روز بهی است پادشاه پیغام کرد که تا تقصیرات
را نبخشیدم پسر بزرگ خود عبدالقادر نام را با دیگر پسران که لیاقت ملازمت داشته باشند بفرستند
که بمناصب سرفرازی یابند و از جانب پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب بجا آورند جوان
این پیغام سراپا لطف و نوازش بآن بهادر بیکمال رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکرگذاری
جواب داد که هرچند اینجان سخت تا حال برنیامده اما باز هم بدنبال توقع حیات داشتن خیال باطل
میهذا اگر حق سبحانه تعالی بکمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد از من دست و پا تا حشه
بتقدیم مراسم نوکری پرداختن متعذر و اگر نوکری هم نتواند شد کسی که گوشت و پوست او بنمک ابوالحسن پرورش
یافته باشد تحقیق بدانند که از نوکری عالمگیر پادشاه نخواهد شد و قتیکه این جواب بعرض حضور رسید قدری آثار
ملال بر چهره مبارک هویدا گردید اما از راه انصاف بعد تحسین و آفرین حکم شد که بعد صحت کامل احوالش
بعرض رسانند و آرا اموال او انچه بعد تفرقه باقی مانده بود باو بعوض گشت و پس از استماع خبر صحت او
بصوبه دار حیدرآباد حکم رفت که باستمالت او پرداخته بحضور روانه سازد چون باز زبان باو باز شد
که مقید نموده بفرستند خان فیروزجنگ شفیع گشته پیش خود طلبید و چندگاه با خود داشته همراه کرده و در سال سی و
ششم از جلوس بطابق سنه یکهزار و یکصد و سه هجری بمنصب چهارهزاری و سه هزار سوار در زمره ملازمان
انسلاک یافت و بخطاب خانی و نام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری نواحی راهیری سرافراز
اندوخت و سال چهلم جلوس موافق سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بمتعلقه فوجداری کوکن عازم

که کنار دریای شور متصل کوه بندر واقعست بلند اوازه گشت و پسر بابرام رخصت یافت الله کرفته روانه کردید
و بعد رسیدن بوطن خود لار در آنجا متوری شد پادشاه باستماع احوال او عبدالکریم نام پسرش را
معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر رسید که او حسب الطلب پادشاه
ایران از وطن راهی شده در اثنای راه مقیم ملک جاودانی کردید و پسرش یکی رزاق قلیخان دوم محمد خلیل
در اورنگ آباد بودند و بجاگیر سکندرا نیدند امیت انچه از احوال عبدالرزاق لاری در تاریخ خافی خان
و ماثر الامرا بقید قلم آمده و از اموال ابوالحسن انچه بعد تفرقه بضبط درآمده شصت و شش لک و پنجاه
هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه بود سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و جمع
یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در دفتر ثبت کردید و میر عبدالکریم که در ایام این
ترددات مخاطب به تلفت خان و آخر به خطاب میر خان سربلندی یافته بود تاریخ فتح فتح کولکنده
مبارکباد کفته کذرانید و پسند خاطر همایون آمد و بفحوا تعالی تاریخی شد میر صفت تدخله و تخرجه در سلک
نظم کشیده قطعه ابوالحسن داشت جا بجا رحل کرد بیرون از امکان تقدیر چون برون رفت او بجایش
نشست شاه اورنگ زیب عالمکیر و بعد فتح حیدرآباد مانش که پادشاه در ایام محاصره دارالجهاد نهاده بود
همچنان باقی بود و در دفاتر ثبت می کردید تا اینکه نوبت سلطنت بشاهزاده شاه عالم رسید پس آن پادشاه
که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام بفرخنده بنیاد نموده در دفاتر ثبت کردانید
و بعد این فتح چون پیرنا یک از قوم بیدر که بدترین کفار و مردار خوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد
باد وازده هزار سوار و پیادهٔ بی شمار جهت معاونت سکندر و ابوالحسن و بستن راه رسد علیه رسید
مقابل لشکر پادشاهی شوخیها نموده بود خانه زاد خان پسر روح الله خان جهت تنبیه او و تسخیر ملکش نامزد

کردید او بنجر متحی بخانه زلوخان کردید و کلید قلعه که در تصرف او بود همراه آورده بخانسامان موصوف ملاقات کرد بعد
ازآن بوساطت خانزاد خان دولت ملازمت اندوخته بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار سربلند اوازه گشت و برای
تسخیر قلعه ادونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازالدینخان بهادر فیروزجنگ با جمعیت بست و پنجهزار سوار
بهادری پادشاهزاده محمد اعظم شاه مقرر گشته روانه شد و نظر بر عدم پایداری و سیر نیامدن جاگیرها تمام
سنگلیه راکه همراه فیروزجنگ بودند عوض جاگیر و خرچ نقد تقرر یافت و از عقب فیروزجنگ پادشاهزاده
محمد اعظم با چهل هزار سوار و توپخانه بیشمار برای پشت گرمی فیروزجنگ مرخص گردیده و خود بدولت با فروشکوه
عالم ستانی بعد بندوبست نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی سنه ۱۰۹۶ هزار و نود و نه هجری رایت ظفرآیت بجانب
ظفرآباد بیدر برافراشت و بعد رسیدن بظفرآباد ابوالحسن راکه در رکاب بود همراه جانسپارخان بقلعه دولت آباد
روانه ساخت و مکرر برای سرانجام نمودن ما یحتاج و آنچه که مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک
و خوشبوئی که بفراغ بال تواند کرد زاند تاکید شد ذکر معاتب کشتن شاهزاده شاه عالم و نورالنسا بیگم
بتهمت موافقت نمودن با سلطان ابوالحسن چون پادشاه عالمگیر ازایام محاصره بیجاپور نسبت
بشاهزاده شاه عالم بدگمان بود و در ایام محاصره قلعه گولکنده که مورچال طرف راست تعلق باو داشت
و پیغامهای محبت آمیز ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی در باب عفو تقصیرات او
بخدمت پادشاه بوساطت محرمان همدم نزد او میرسید و اراده شاه عالم رغم محمد اعظم شاه و فیروزجنگ آن بود
که بواسطه او بمقدمه خواه بصلح یا به تسخیر انفصال یابد از جهت متوجه احوال ابوالحسن بوده سعی در بساط مینمود
شمه از گفتار این واقعه طلب برین پیغامها اطلاع یافته از راه تمامی کلمات چند بخدمت پادشاه عرض نمودند
و پادشاه را بدگمان تر گردانیدند و از نورالنسا بیگم دختر مرزا سنجر از خاندان نجم ثانی که محل خاص شاه عالم

وزن بسیار جمیله و فاضله و خوشنویس و در فن شعر هندی و موسیقی و حاضر جوابی و لطیفه گوئی و بذله سنجی و
فیض رسانی و اطاعت و دلجوئی شوهر بلند آوازه بود بتهمت بعصمتی و همراز بودن او با شوهر در باب موافقت
ابوالحسن نیز بند بسته ساخته تا اینکه مختار خان و سردار خان و دیگر همدستان محمد اعظم شاه و فیروز جنگ بادشاه
عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن بقلعه است باستماع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردیده حیات
داروغه غسل خانه شاه عالم را که در خدمت پادشاه نیز ارادت و فدویت تمام داشت در خلوت طلبیده بانواع تهدید
بلطف و تهدید از ارادهٔ شاه عالم استفسار نمود و همچنین از خواجه مکارم خان که برادر کوچک شهور بود و هر دو
سر و صد اشتند که اراده و مدعای شاه عالم آنست که بالتماس او قلم عفو جرایم برجریدهٔ اعمال ابوالحسن کشیده گردد
یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر درآید و سوای این اراده فاسد دیگر ندارد و مانند کان چگونه خلاف واقع عرض نمایم
و زبان بتهمت ساختن شاهزاده کشائیم هرچند حیات خان بدلایل موجه بی تقصیری پادشاهزاده ظاهر ساخت
اما نقش سوء ظن از لوح دل پادشاه نشسته نگردید و چون آنروز حکم خفیه بنام بخشیان و متقربان صادر شده بود
که مردم کارطلب رزم آزما مستعد کشته در چوکی خانه حاضر باشند و ارادهٔ پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان
داده شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاهزاده
که بغیر از اطاعت خیال دیگر ندارد بجز در فن چیله از حضور برای طلب سر افتد م ساخته حاضر خواهد شد
پس بتاریخ هجدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و نود و هشت هجری بموجب التماس حیات خان یکی از چیله های خاص
بجهت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بخبر ورود حکم بلا توقف خود را بحضرت
پدر بزرگوار رسانید چون لمحه نشست جدة الملک اسد خان که از سابق مامور برای تعزیه ساختن شاهزاده
بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت گفتنی است پس شاه عالم را

با محمد عظیم همراه خود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده تکلیف نمود که گرد آورده و براق از خود جدا نموده چند روز
بلا تشویش کار و بار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار ندید از همان
حالت معز الدین و رفیع القدر مع دیگر برادران رسیدند براق آنها نیز گرفته نزد پدر جا دادند گویند که در وقت
گرفتن براق یکی از پسران شاه عالم خواست که بارادهٔ باطل پیش آید شاه عالم بچشم زهر آلود برا و نگاه کرد
باطاعت امر اشاره نموده و حکمت شد که کارخانجات پادشاهزاده محمد معظم را در سرکار ضبط نمایند و از منصب چهل هزاری
چهل هزار سوار که از آنجمله هفت هزار دو اسپه سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام آنها بود معزول ساخته
محالات جاگیر را بارباب طلب بخواه دهند و همانروز حکمت شد که نورالنسا محل شاهزاده را بدون ضبط اموال
مقید سازند در روز سیوم و چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا را که ترش رو در زشت خو در دشت کو بود
که نورالنسا را بارختی که در بدن دارد به تبدیل مکانی که خیمه و فرش آن قابل زندانیان منصوب باشد
برده بحالت مقید ساخته کارخانجات او را بازیور که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار در آورد
خواجه سرا نزد نورالنسا آمده بدرشتی تمام متکلم گشته در پی تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات گشت
و سخنان نامناسب بر زبان آورد و دورشتی بجای رسانید که نورالنسا نیز زبان بدشنام کشاده گفت
پادشاه که بجای پدر من است عزت و آبرو و زر و زیور و دولتی که دارم عطا کرده اوست حالا که میگیرد اختیار دارد
و من عذر ندارم اما ترا نمیرسد که با من چنین سلوک و سختی نمائی بعد ازین که شکوه دشنام نورالنسا بگوش خواجه سرا
مذکور داده بود دربانی آنخواجه سرا بعرض رسید باعث مزید غضب پادشاهی گردید و مادر شاه عالم نیز
سعایت نورالنسا نمود بنابرین حکمت شد که غذا و جمیع ما یحتاج ضروری بخفت او را نگاهدارند و همچنان در قلعهٔ
شاه عالم نیز روز بروز بر سختی افزون میشد گویند پادشاه بعد چند روز بشاه عالم پیغام داد که از تقصیر خود استغفار

نماید ما از سر تقصیرات نگذریم شاه عالم از قبول و اعتراف تقصیر ابا نموده در جواب گفت هر چند در باطن
بدرگاه الهی و خدمت پدر بزرگوار سراپا تقصیر شدم اما در ظاهر تقصیری که قابل استغفار باشد بخود گمان
نمی برم تا زبان باستغفار آشنا سازم از جواب آتش غضب سلطانی بیشتر از پیشتر شعله ور گردیده حکم بمنع تراشیدن
و ناخن گرفتن و باز داشتن از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب شرف نفاذ یافت و در باب خواجه سرایان
محلی که محرم را زنور النسا گفته می شد امر عالی شرف نفاذ یافت که او را مقید ساخته خانه اش ضبط نمایند
و برای تحقیق اراده ناصواب شاه عالم و همداستان بودن نور النسا بیگم با او آمد و رفت او در قلعه آنخواجه سرا را
در شکنجه کشیده بسیاست تمام استفسار کنند هر چند که او را با نواع زجر و توبیخ و اقسام عقوبات سیاست نمودند
پرسیدند او سوای اظهار عقیدت شاه عالم و فدویت نور النسا سخنی دیگر بر زبان نیاورده و بعد از آنکه کار او
نزدیک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و مرر اشکر الله المخاطب بشاکر خان عموی نور النسا را
که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که میانجی سوال و جواب میان شاه عالم و ابو الحسن او بود نیز بعدالت مقید
ساخته و دو خواجه سرای دیگر شاه عالم را بقید در آورده و بشکنجه کشیده با نواع عقوبات استفسار امری
که بگفته مقربان خاطر نشین پادشاه شده بود نمودند و چون بجز اظهار عقیدت و فدویت شاه عالم و نور النسا
سخنی دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رهائی دادند **ذکر شمه از احوال سعادت خان عرف**
محمد مراد سعادت خان عرف محمد مراد از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه عالمگیر
بود و به نیابت طبلچی مشهور و به امانت داری معروف نبار بیگ سرشتی ترحم بر احوال ابو الحسن نموده
در باب عفو تقصیرات او سعی می نمود و نمیخواست که بسبب او مزید آتش افروزی میان آید و از جهت اصلاح
ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشت و تشدد و درشتی ما ابو الحسن چنانکه ادا شده بود از آئین مروت

دور دانسته نمود و صاحب مآثرالامرا نوشته که پادشاه مشارالیه را رخصت بحجابت نزد ابوالحسن فرستاد
هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو خشونت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد
و چون اخبار اخفای بعضی مقدمات و تهاون او در درشتی با ابوالحسن از خارج سمع مبارک رسید موجب
ملال خاطر همایون گردید بنابرین بعد فتح گولکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای عتاب آمد و صدی
صد سوار از منصب او کم کرده از خطاب معزول شد و هشتاد هزار روپیه که در ایام حجابت یافته بود و بعد
ملازمت بعرض رسانید حکمت که باز یافت نمایند اما نه عدد خوانچه جواهر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن
بیش داشته باشد و ابوالحسن در عرض پیشکش بطریق امانت سربمهر با و سپرده و او بجان بازی تمام سربمهر نزد خود نگاه
بود چنانکه پیش ازین بزبان قلم داده شد در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهرخانه نماید
آنها در گرفتن خوانچها بسی عذرها در پیش آورد و مدتی گفتگو در میان بود و او بنابر ناموافقت ایام حرات عرض
نداشت و بعد یکسال که متصدیان جواهرخانه بعرض رسانیدند پادشاه از راه عنایت و خانه زاد پروری فرمود
که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است خانچها بگیرند در رسیده بهند و چون از خانه زادان واقعی است و بر دوش
و در کنار ما در ایام طفولیت بازی کرده و در ایام حجابت که در بعضی مقدمات خلاف مرضی ما از و بظهور آمد
چشم نمائی ضرور بود پس ازین روزه کمی منصب او را بحال نموده خطاب پدر او مرشد قلیخان بجهت او تجویز شد
او عرض نمود که چون از ما خانه زادان اکثر تقصیر بوقوع می آید و بعزل خطاب معاتب می گردیم و باز مدتی باید
که اصل نام در السنه زبان زد گردد خطاب بودن بهتر است و مهذا اگر مرضی مبارک بر عطای خطاب
باشد بر اسم خانه زاد خطاب مرحمت شود چرا که خود را قابل خطاب پدر نمیدانم پادشاه تبسم نموده قبول
فرمود خافی خان در تاریخ خود میگوید که سن مدتی همراه محمد مراد خان بوده بر اوضاع و اطوار او مطلع بودم

هرچند بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحالت داشته با جواهر
کم قیمت تبدیل نماید آن بزرگ امانت منش اصلا بخیانت راضی نشد و مکرر می گفت که خدا سبحانه
و تعالی برکت پاس امانت در چنان ایام که اندیشه آبرو و مال بود مرا محفوظ داشت الحق که خصلتی بهتر از امانت
داری در حق انسان نیست چه امانت داری خاصه که برای رضای خدا باشد موجب برکت و عزت
و آبرو و ترقی و پایداری دولت است و باعث نیکنامی در بستگان ارباب حاجات دارین و حضرت خلد مکان
بغایت قدردان و جویای مردم مستعین بود و اگر شخصی موصوف بچنین وصف بهمیر سید او را از مقربان حضور
می گردانید و روز بروز در قدر و مرتبه اش می افزود چنانچه مرزا یار علی را که بصفت امانت معروف شده بود داروغه
کچهری ساخت و تا آخر عهد او بر اسناد پادشاهی نبشته هیچ سند جاری نمی گردید هرچند پادشاه امانت
که او را بخطاب و اضافه منصب فرید امتیاز بخشد مشارالیه نظر بر منصب تقرب خود که بالاترین مناصب است
از قبول ابا نمود گویند در عرض نهایت گستاخ بود روزی جوان امرد را برای منصب در حضور پادشاه انشاد کرد
پادشاه فرمود که خورد سال است در جواب بگستاخی عرض کرد که تا جاگیر یافتن داخل بندهای پیش سعید خواهد کرد
ذکر رحلت سلطان ابوالحسن از این سپنج سرای فانی بملک جاودانی پیش ازین بقلم آمد که پادشاه جاگیر
سلطان ابوالحسن را در شهر ربیع الثانی سنه هزار و نود و نه هجری همراه جانسپار خان بقلعه دولت آباد فرستاد
بعد چهارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه بپایان رسیده بعارضه اسهال کبدی طایر روحش
از قفس جسمانی بروضه رضوان بال پرواز کشاد آورده اند در شبی که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن منفور بود
در عالم رویا به قلعه دار نمودند که نعش ابوالحسن را از قلعه برآورده نزدیک مرقد سید راجو قتال والد ماجد سید محمد گیسو دراز
قدس سره همدفون سازد قلعه دار بعد مشاهده این رویا حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت ابوالحسن

معروض داشت که سخن ضروری عرضه داشتن است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شما را در خواب فرموده اند
من در بیداری نموده اند بدانچه مامور شده معمول دارد بالجمله روز دیگر بعد وفات آن سلطان منفور قلعه دار
بدون اندیشه آنکه بعد از احکم حضور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی برند جنازه اش بیرون قلعه
متصل روضه برده نزدیک مرقد سید راجو قتال مدفون ساخت هرچند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت پناه
در کتب تواریخ و سیر بنظر نرسیده لیکن چون مشهور است که پادشاه مذکور چهارده سال با یام طفلی گذرانیده
و چهارده سال مشغول تحصیل علوم بوده بعد از آن چهارده سال در حلقه ارادت مرشد خود سید شاه راجو
قدس الله سره بسر برده پس از آن چهارده سال بر سریر سلطنت متمکن بود و چهارده سال در
حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی بسر برده باین تقدیر چون تاریخ خلع آن منفور سیصد و
از سلطنت سنه یکهزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است از اینجا میتوان یافت که رحلت آن پادشاه
غفران پناه در سال یکهزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده و الله اعلم بحقایق الامور گویند که در ایام
آن پادشاه منفور را فرزندی متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رشد و تمیز رسید حسب الحکم
عالمگیر پادشاه بدربار رفت و آمدی کرد و وقتیکه بدربار می آمد نوکران سلطان ابوالحسن باپاس سوابق حقوق
استقبال نموده سلام و مجرا بجا می آوردند و اینمعنی معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد دربار ممانعت
نموده نظر بند ساخت و مال خالش معلوم نیست که بکجا کشید از انیه سلطان ابوالحسن منفور یکی چار محل است
که بر کنار رود موسی مشهور چهار عمارت عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده با تمام رسانیده
دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی بانزدیک فاصله واقع شده و ایمارات
در رفعت و عظمت و وسعت بی نظیر بوده اکنون همه در خراب گردیده چار محل را که بارد تخانه ساخته بودند قدری

باشتعال باروت برباد رفت و قدری بسبب طغیان آب موسی با خاک یکسان گردید و اشک و
آهم صبر و طاقت از دل بتاب برد پاره را سوخت آتش پاره را آب برد و گوشه محل را حوادث ایام نهدم
ساخت والبقاء للملک المعبود بر واقفان خوب روآثار ممالک فسیح المسالک هند و دکن مخفی نماند که هرچند
عالمگیر پادشاه بمقتضای حرص و لجاج در قلع و قمع سلاطین دکن طریقه سماجتی و لجاجتی بظهور آورد و علاوه
متاعب و مشاق دنیوی که درین امر عاید حال آن پادشاه گردید بسبب خونریزی مسلمین و هتک حرمت اهل
اسلام احوال آخرت خداداند و اینهمه محض برای آن بود که شاید رعنای دنیای دنی را فرداً وحیداً بلا شریک
غیر در آغوش آرزو آرد ۴ چهار انگشت بیکار است در وقت عسل خوردن زشیرینی شراکت بر نتابد بغیرت دنیا
اما چون شجره خبیثه لجاج جز ندامت باری نمی آرد و بغیر تلخکامی ثمری ندارد با وجود در باطن دنیا دون
و وداع آرام و تسکین و صرف عمر عزیز در ملک دکن همیشه در دست قوم مرهته که عمده آنها سیواجی
چاکر سلاطین بیجاپور بود ذلیل و خوار و در تدابیر دفع مقاهیر کفار پیوسته مضطر و بیقرار بود و زمکانی را بدین
اسلوب گذرانیده در تدابیر همین کار رخنه از همان برابست و بند و بست قوم مرهته صورت نه بست تا بقلع
قمع یا دفع و رفع آنها چه رسد و بعد آن پادشاه کار بجائی رسید که قوم مرهته بالعکس سلف از دکن قصد هندوستان
نموده دارالخلافه شاه جهان آباد را تا سرحد اتک متصرف گردیدند و چه خرابیها که نکردند و از سلطنت تیموریه
جز نامی باقی نماند و در نظر عقلا انمعنی ثمره لجاج همان پادشاه است ۴ چو بد کردی مباش ایمن زافات
که واجب شد طبیعت را مکافات تمت الکتاب بعون الملک الوهاب یعنی مقاله اول از تاریخ حدیقة العالم مشتمل بر احوال
عظمت اشتمال سلاطین قطب شاهیه رضوان الله علیهم تالیف خلاصه خاندان مصطفوی و سلاله دودمان مرتضوی میر ابوالقاسم بن
رضی الدین الموسوی الملقب بمیر عالم مرحوم مغفور میر در تاریخ بیست و ششم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۶۶ هجری در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد

در مطبع سنگی سرکار نواب سراج الملک بهادر واقع بالکه بخط اضعف بندگان ابراهیمی محمد علی

و مقاله دویم نیز که متضمن است در وقایع و اخبار جلالت آثار سلسله علیه عالیه آصفیه ادام الله ایامها و دولتهم

ان شاء الله حسن الطباعی پذیرد

مقالہ نانی
از کتاب حدیقہ
العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقالهٔ دویم در ذکر اخبار جلالت آثار سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آصفیه ادام الله ایامه و دولتهم و این مقاله مرتب است
بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه مقدمه در بیان احوال امرای عالیشان که از جانب سلاطین
تیموریهٔ هندوستان بنظم و نسق ممالک پرداخته اند باب اول در ذکر احوال عظمت اشتمال نواب مغفرت
مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه باب دویم در ذکر احوال سعادت اشتمال نواب سعید شهید نظام
ناصر جنگ نور الله مرقده و مثواه باب سیوم در بیان احوال مغفرت مآل غریق رحمت رب غفور المعالی
آصف الدوله صلابت جنگ مغفور و مبرور باب چهارم در بیان احوال غفران مآب مشمول رحمت سبحانی
نواب نظام الدوله نظام الملک آصفجاه ثانی ثم محمده الله بلطفه الرحمانی باب پنجم در احوال عهد سعادت
مهد سکندر زمان آصف دوران نظام الملک جهان بپایه لطف حضرت یزدان خلد الله ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین برکاته و احسانه مقدمه در بیان احوال امرای عالیشان که از جانب سلاطین تیموریه

حکمرانی هندوستان

هندوستان بنظم و نسق ایمنک پرداخته اند مخفی نماند که هرچند مقصود دلی و غرض اصلی از جمع و تالیف
این کتاب مناقب اشتهار و ذکر اخبار جلالت مدار و بیان مکارم احوال و مآثر سلسله علیه آصفیه
است لیکن چون از ابتدای افول کوکب فرمانروائی سلطان ابوالحسن که در سنه ۱۰۹۸ یکهزار و نود و هشت هجری
بوقوع آمد تا طلوع نیر دولت آصفی که مبدا آن سال یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری است در عرصه
سی و نه سال چندکس از امرای نامدار و حکام عالیمقدار از پیشگاه سلاطین تیموریه بصاحب صوبگی حیدرآباد
چهره آرزو افروخته و خزانه ذخیره نیکنامی اندوخته اند و بیان احوال این امرای ذیشان مدار ربط بین السطرین
بمنزلت حد اوسط بود و تقدیم تحریر احوال این دو در برای تسلسل کلام مناسب نمود ذکر حکومت خان
دالا دودمان جانسپارخان علیه الرحمه والرضوان آورده اند که پادشاه عالمگیر بعد تسخیر
قلعه گولکنده و نظم مملکت بیجاپور بنفس نفیس متوجه دمت عالی نمود و جانسپارخان سبزواری را برای
رسانیدن سلطان ابوالحسن به قلعه دولت آباد مامور و تا معاودت او روح الله خان میربخشی را به
مملکت حیدرآباد نامزد فرمود و خان مشارالیه را بعد معاودت از قلعه دولت آباد بصاحب صوبگی حیدرآباد
که در آنوقت بدل مساعی جمیله سلاطین قطب شاهیه بغایت آباد و بوسرو از نمود خاص و موصوف میر بهادر دل
نام پسر سیوم مختارخان سبزواری است هنگامی که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعزم انتزاع امور سلطنت
از دست دارا شکوه قرین فتح و اقبال از دکن بنهضت فرمود و لوای عزیمت بجانب مستقر الخلافت
افراشت مشارالیه با برادر بزرگ خود میر شمس الدین مختارخان ملقب رکاب ظفر انتساب شاهی بود و در جمیع
معارک هیجا که آشیان نصرت نصیب را با دشمنان گران سپاه اتفاق افتاد مراسم فدویت و جانسپاری
بتقدیم رسانیده و بعد جنگ دارا شکوه بخطاب جانسپارخان نامور گردید و از آن بعد کارهای پسندیده

چهرهٔ اعتبار افروخته ساحت یکه‌خدمتی را با قدام هواری و حسن سلوک پیموده نقش رونمای
خود برنشاندو من بعد به قلعداری بیدر غرّ اختصاص یافت و بعد از تسخیر قلعهٔ کولکنده که بصوبه داری حیدرآباد
بلند پایه گردید مدتی بحسن عمل و نیک معاملگی در آنولایت گذرانید و در سنهٔ ۱۱۱۳ هزار و صد و سیزده هجری
به نیکنامی از جهان درگذشت والد ماجدخان مشارالیه سید محمد سبزواری المخاطب بمختارخان است
از سادات بنی مختار که از اخیار ذریت رسول مختار اند سلسلهٔ نسب این سادات عالی درجات به ابوالمختار
النقیب امیرالحاج می پیوندد و نقابت مشهد منور مرتضوی علیه السلام و امارت حج اسلام مدتی با کابر
اینخاندان عالیشان تعلق داشت امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان
در زمان سلطنت شاه رخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار توطن گزید و چون نسبت
به امیر شمس الدین ثالث رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان قصب السبق ربوده
لوای امتیاز افراخت هنگامیکه در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا آستانهٔ متبرکهٔ که بحضرت علی امیرالمومنین
منسوب است ظاهر شد امیر شمس الدین از این سلسلهٔ علیه بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار بملتج
رفته به نقیب النقبای آندیار نامزد گردید و پس از رحلت آن پادشاه مغفور و ظهور حوادث و فتن از آنجا
برآمده بهند رسید و اولادش در هیملک اقامت ورزیدند و اوقات را بعزت بسر بردند القصه سید محمد
سبزواری در زمان سلطنت جنت آرامگاه اعنی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بعطای منصب و خطاب
مختارخان لوای افتخار برافراخت و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلی بکمال اعتبار می پرداخت
و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه باظهار جوهر جان فشانی مصدر ترددات گردیده بمراتب
برومند افزون کام دل اندوخت و هم در عهد آن پادشاه دین پناه سنهٔ ۱۰۴۷ هزار و چهل و هفت هجری

رخت از جهان فانی بسرای جاودانی بربست و او را سه پسر بودند اول آنها شمس الدین مخاطب بدیوم دارالخان
سیوم خان سپارخان که احوالش قلمی شد دگر ایالت خان سیادت نشان مظلوم رستم دلخان
خلف جان سپارخان مرحوم چون جان سپارخان سبزواری منزل بوادی خاموشان گزید پادشاه
عالمگیر خلف ارشد او رستم دلخان را که در حضور پدر بمعاملات جزوی و کلی آنولایت می پرداخت بعطای ایالت
صوبهٔ حیدرآباد بعنوان نیابت از جانب شاهزاده محمد کامبخش بلند پایه گردانید و در سال یکهزار و صد و شانزده
هجری از تغیر صلابتخان بخوجداری کرناٹک بیجاپور اختصاص بخشید و در آن اوان داودخان پسر خضرخان
پی از پیشگاه خلافت برسم نیابت شاهزاده بصوبداری حیدرآباد مشخص گردید و بار دیگر رستم دلخان در سنهٔ
یکهزار و صد و بیست و هفده هجری بصوبداری حیدرآباد برسیل نیابت شاهزاده به بلند پایگی رسیده رایت مامور
افراخت و بعد رحلت حضرت خلدمکان بروضهٔ رضوان ارکار طلبی و مال اندیشی سپاه بسیار نوکر کرده
و در شیه و تادیب بیفسدان کوشیده یکسال و چند ماه بخودرائی و خودسری بحکومت آنولایت پرداخت
تا اینکه پادشاهزاده محمد کامبخش به تسخیر قلعهٔ گولکنده و مملکت حیدرآباد توجه فرمود و خان مشارالیه را
بوساطت احسن خان عرف میرملک فرامین مشتمل بر عهود و مواثیق موکد بسوگند قرآن مبین فرستاده مستمال
نمود و مملکت حیدرآباد را برهنمونی او متصرف گشت و آخرالامر بگفتهٔ سخن سازان حسد طینت آن سید
خالص العقیدت را بی اثبات تقصیر کشت تفصیل این اجمال آنکه پادشاه عالمگیر سراپا فکر و تدبیر بخشش روز
پیش از رحلت خود شاهزاده محمد کامبخش را بصوبداری بیجاپور کامیاب نموده بدانصوب روانه فرمود و بقید
بدستخط خاص رقیم فرمود که بزودی برود و رسیدن بمنزل مقصود بهبود و سود خود داند شاهزاده بمنازل
طولانی بسواد بلدهٔ بیجاپور رسیده بنده و بست صوبهٔ مذکور بصوابدید و حسن تردد احسن خان میرملک بتقدیم رسانید

بعد ازآن بعزم ملک گیری همت نموده خانمذکور راکه میربخشی و سپه سالار بود تاکرناٹک فرستاده هردو را تو
بدست افتاد مقشم دانسته عنان عزیمت بتسخیر قلعه گولکنڈه و مملکت حیدرآباد معطوف گردانیدند و بوساطت
احسن خان فرامین عنایت تضمین مشتمل بر مواعید دلفریب برستم دلخان صوبدار حیدرآباد و قلعدار گولکنڈه
فرستاده و انواع عهود و مواثیق موکد بسوگند قرآن بمیان آورده باسباط استمالت گستر رستم دلخان بپاس
سوگند قرآن اسیر دام تزویر گشته باطمینان خاطر با چهار پنجهزار سوار جرار باستقبال شاهزاده شتافته
در سواد بلدهٔ حیدرآباد ملازمت نموده در آنوقت که شاهزاده در کمال بی سامانی و پریشانی بود هرچه پیخوانست
میتوانست کرد اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد حرکتی ننمود و قلعدار گولکنڈه بعد از فرمان بهادرشاه
به تسلیم کلید قلعه راضی نگشته سر بحلقهٔ اطاعت درنیاورد و رستم دلخان از راه فدویت شاهزاده را به شهر
درآورده و باتفاق احسن خان از روی خیرسگالی و کاردانی عرض کرد صلاح وقت درآنست که بالفعل بمحاصرهٔ قلعه
گولکنڈه نباید پرداخت بل به بندوبست ملک و تعین عمال و ضبط محال و گردآوری محصول و تمهید طرق مداخل
جاگیر و رسد غله بر قلعدار باید پرداخت تا قلعدار خود بخود روی عجز بر زمین انقیاد مالد و کلید قلعه بدون درخواست
حاضر آرد بنحوی تدبیر رستم دلخان و حسن تردد احسن خان اگرچه تمام مملکت حیدرآباد بقبضهٔ تصرف کامگار بخش درآمد
و همه تدبیر صایبه ایشان در بندوبست مملکت بشیرفت لیکن چون میر محسن تقرب خان که بامرد وزارت
شده بود و اسدخان و میر احمد که از پیش آوردهای احسن خان بودند با دیگر عناد طینتان که باتفاق جمعیت
میرایمان از احسن خان غبار حسد و نفاق در دل داشتند و احسن خان نابرنشا جوانی و تردد و جان فشانی
که در کار خداوند نعمت کرده بود التفاتی باصلاح مزاج ایشان نمیکرد و گاه گاه احسن خان و سیف خان
که او ستا و تیراندازی کامگار بخش بود و ارشد خان و احمد خان در رستم دلخان همداستان گشته برای مشورت

کاسه‌گر کا خلوت می‌نمودند و اکثر همه‌گیر را بضیافت طلبیده انواع تحف و هدایا تواضع میکردند از جهت مسابقت
بدخواه با آتش حسد سوخته و با تفاق گرد عداوت بر میان بسته با قسام تمهیدات در خلوت و بزم سخن کام بخش
ساخته که احسن خان و رستم دلخان و سیفخان و احمد خان باهم عقد موافقت بسته اراده فاسده دارند و قریب
که پادشاه را و سکندر سازند شاهزاده را که بدمیدن افسونهای بدخواهان مادهٔ سودا بحرکت آمده بود بمجرد استماع این
سخن بی آنکه بتحقیق پردازد فوراً وقت شب بر رستم دلخان شقه بدستخط خاص خود نوشت که جواب نامهٔ بهادر شاه
می نویسیم استصواب شما هم مطلوب باید داد پیش از طلوع آفتاب مع قلمدان خود را باید رسانید چون خان
مشارالیه بروقت حسب الطلب حاضر گردید باو فرمود که تنها در تسبیح خانه رفته بنشیند که من حاضری خورده
می آیم و برای شما الوش عنایت می کنم بعد فراغ از چیز خوردن با تفاق سوده جواب بهادر شاه بکار بخش
خواهد آمد رستم دلخان خالی الذهن موافق ضابطه هر روز کمر وا نموده بی آنکه وسواس را بخود راه دهد بتسبیح خانه
رفته بنشست و همانساعت ملازمان کامبخش بر سر آن سیدی تقصیر هجوم آورده مع پسرانش و سکندر ساحل
و چون گوش زد کامبخش نموده بودند که احسن خان و سیفخان و رستم دلخان سوال و جواب بر سبیل رسایل
در باب کرفش پادشاه دارند البته خطوط ایشان در قلمدان رستم دلخان خواهد بود پادشاه نفر نمود تا جستجو
کنند بعد جستجو در قلمدان خطی از طرف سیفخان بنام رستم دلخان بدینمضمون برآمد که انچه از طریقه سلوک
با متربان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده اند باید که در استرضای احسن خان که سرفوج و میر بخشی و صاحب
اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده از احمد خان و دیگران رویه سلوک مرعی دارند بمطالعه این رقعه
از غلط فهمی بدخواهی اشخاص مذکوره یقین پیوست و سه روز رستم دلخان را در قید داشته دست و پا بسته
زیر پای فیل سوار پیش انداخته هر چند خواستند که پایمالش نمایند اما آن حیوان دیو صورت آدم سیرت که حق شناس

بود هر کرا اقدام بر آن نمود تا انکه فیل دیگر آورد ند و بدان عذاب کشته و در شهر تشهیر داده در حوالی اهلی محل مشهور
که یکی از عمارات سلاطین قطب شاهیه بود و اکنون نام و نشانی از آن پیدا نیست در مقبره که خانمذکور در ایام حیات
تعمیر نموده بود مدفون ساختند رنش که از خاندان بانام و نشان مختار خان ابن مختار خان بود به بند و بست اطرافیان
خانه پرداخته باستوار انکه در محل همراه خود داشت اماده بکار کردید و بعد کشته کشتن و رخمی شدن چند کس از خانان
بنجانه آن ماتم زده رقعه او را انهایش نمود و از دست و پازدن بیحاصل باز داشت پس آن سیده عفیفه مستوره
مغموره را با یک پسر و برادر رستم دلخان میر حسین نام کرفته به بیچرمتی تمام مقید کردند و خانه را ضبط نمودند
و بر وایتی بعد دستکیر کردن زن و فرزند و برادر رستم دلخان خان مشارالیه را و بروی اهل و عیالش زیر پای
فیل پایمال ساختند پس از آن شاهزاده اکتفا بقتل آن سید بیکناه نموده سیفخان را که علم تیراندازی از او
آموخته بود بدستا ویز رقعه مذکور که اصلا دلالت بر تقصیر ملک حرامی و فکر فاسد نمی نمود بر غم خود دلیل کمراهی
نموده فرمود تا دستش ببرند هر چند سیفخان بعجز کرائید و عرض کرد که مضمون رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه ندارد
سود نبخشید سیفخان بعد بریده شدن دست شروع بلقط کشن کرد و کفت که این نشان کم اصلی جانب
ما در است دستی را که بآن تعلیم تیراندازی تو نموده بودم بی تقصیر حکم بریدن آن کردی باز کفت که با نش
ببرند در بیخالت اهلیه او را کشیده آورد ند تا سیاست بنمایند اهلیه بملاحظه اینچنین سیاست زبان خود کشیده
جان بحق تسلیم نمود و بقولی دست دیگر سیفخان را نیز بریدند و او ازین زخمهای بسکر از جهان درکذشت
و نیز فرمود تا احمد خانزاد دست و پا بسته در از خوابانیدند و اسپ دندان کیر بالایش دوانیدند و بعقوبت تمام
کشتند و زبان ارشد خان که نبیره ارشد خان دیوان دکن بود نیز بریدند بعد ازان حکم کرد که مقتولان را بالای
خر بسته و بشهر تشهیر داده در همان اهلی محل نزدیک رستم دلخان مدفون سازند که با هم مصلحت مقید باشند

من نمود ه باشند و بعضی همدمان احسن خان از جماعت داران عمده و غیره با حسن خان گفتند که پادشاه
در فکر مقید نمودن شماست مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد مناسب این جزم و هوشیاری
آنکه با عیال و اطفال خود از نجا بیرون روید که ما با سه چهار هزار سوار جرار یجان رفیقم احسن خان نظر بر
عقیدت و نیک طینتی خود از خواب غفلت بیدار نگشته و گفته آنها را بگوش قبول جا نداده گفت که حضرت
دین پناه در حق من هرگز چنین خیال نخواهد کرد چرا که من از عقیدت کیشان موروثی ام و از من نخیر
خیر خواهی چیزی دیگر بوقوع نیامده هر گز گفته دشمنان در حق من موثر نخواهد شد بالجمله احسن خان از این سخنان مذبوح
گردیده مقید گردند انگاه او بیهوشانه از گران خواب غفلت جسته بفکر و تدبیر کار از دست رفته افتاد و بواسطه
خانه خود گفته فرستاد که زر نینه و نقد انچه توانید جای پنهان نمائید چنانچه و اسبتگان او پیش از انکه خانه را
ضبط نمایند انچه از زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق گذاشته بخانه افغانی هم از دوستان صمیم و یاران
قدیم احسن خان بود فرستادند بعد ضبط خانه به تجسس مدعیان و دل باختن آن افغان صندوق مذکور بدست
آمد نزد کاسبش برده وا نمودند بمشاهده خریطهای هون و اشرفی گفت که این همان جزیطه هاست که
رستم دلخان برای دستگیر کردن من بدو داده بود و آتش غضب او شعله در کردید و هر روز در تعذیب می افزود
پاداش کهچری باتمک زیاد برای خوردن او مقرر نمود و باطوق در زنجیر عریان زیر باران و آفتاب نگاه
میداشتند و دو بار سم دادند کار کر نشد غرض تا دو سه ماه او را در شکنجه انواع عقوبت کشیده کشتند
القصه کاسبش از امثال این چنین حرکات که شایان شان شاهان و شهزادکان نبود باز نیامده بگفته سفهای
عناد پیشه بی اندیشه دولت خود برباد و خود را به کشتن داد ذکر سبب ورود پادشاه غازی
شاه عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصاف آراکشتن کام بخش با آن پادشاه

ظل الله و کشته شدن او بفرط غرور و تهور چون اخبار رستم آثار کامبخش بسمع اجلال پادشاه
ظل الله بهادر شاه رسید بعد تنبیه اجنبیت سبکه وجی سبکه در اماکنیکه مقامات مابین احمدنگر و جودپور
اتفاق افتاده بود پادشاه حافظ احمد مفتی المخاطب بمعتبرخان رامع خلعتهای خاصه و جواهر گران بها و فیلان
کوه شکوه و اسپان باد پا با فرمان تسلی عنوان و نامه محبت نشان بمضمون انکه از حضور والد ماجد قطع علاقت
صوبه بیجاپور بآن برادر عزیز القدر مرحمت شده بود و ما صوبه حیدرآباد و آن افزودیم و پیشکشی (سابق) ازانسان
دکن بخزانه پادشاهی میرسید نیز معاف فرمودیم لشکریکه رؤسش منار بنام نامی ما استوار باشد باید که آن
برادر قدر این عنایت دانسته و شکر این نعمت بمنطوق کریمه لئن شکرتم لازیدنکم و
کریمه ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم
بجا آورده زنهار زنهار در پی تصدیع خود و کافه مسلمین نشوند و طریق سلوک و عدالت پروری دانند
کستری موافق رویه اجداد و آبا در باره رعایا و برایا و ضعفا مرعی دارند و تنبیه سرکشان و اخراج طغیان
و راه زنان و فساد پیشگان پیشنهاد همت خود گردانند و دیگر کلمات شفقت امیز محوی بر نامه معتبرخان
برسم جوابت فرستاد چون ایلچی پادشاه مع نامه و پیام شفقت التیام نزد کامبخش رسید از احتیاط
عقل پی اشتباهات در حق ایلچی بحد افراط رسانید و هر زه درایان ناعاقبت اندیش سعی و صد اشتند که ایلچی حرفی
از پی باکان همراه آورده اراده فاسد دارد بمجرد استماع این سخن بلا تامل فرمود که اسم نویسی همراهان ایلچی
نمایند که مراعاتی گرده شود و یومیه تفاوت و خوراکی برای هریک از سرکار مقرر یابد از اشتباه انگیز بعضی از مردم
پی بضاعت آن شهر که بوسیله حفظ قران و استعداد علمی و استحقاق بخدمت ایلچی مذکور راه یافته بودند
بهره سانیده بودند اسامی خود را در زمره همراهان ایلچی ننویسانیدند و قریب هشتاد کس بشمار آمد بعد از ان گفت

که برای طعام یکجا حاضر سازند خون کرفتکان حاضر شدند بحکم آن سفاک سیاک ده ده کس در هر محله
و بازار قتیل تیغ بیدریغ ستم کشتند از آنجمله دو جوان نوکیسه بودند که مادر آنها آمده هرچند واویلا و فریاد
نمود که اینها از رفقای ایلچی نیستند نشنیدند و کسی بفریادش نرسید کویند از ملا سعدالدین مفتی حیدرآباد که
که از افاضلان متدین و صاحب تقوی بود در باب کشتن آن خون کرفتکان استفتا نمودند آن مفتی خدا ترس
حق کو بیباکانه در جواب کفت که موافق شرع شریف بخط سوظن و کشته مدعیان سخن ساز جرات و اقدام
برخونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت و موجب بازخواست روز قیامت است و ازین ظلم و جور
اکثر فضلا و شرفا از حیدرآباد با اهل و عیال راه غربت پیش کرفتند و هر طرف که توانستند بدر رفتند و چون
خبر فرار مردم بسمع آن ستمکار رسید اطراف شهر چوکیها نشانیدند و ایلچی را به بیحرمتی محبوس نموده جواب نامه
الفات خامه با قتباس آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
بدرشتی نوشت پادشاه بعد رسیدن چنین جواب ناصواب و دیکر اخبار توحش آثار یکوههای طول متراکم
مهم آن برکشته بخت کشت و چیت سکه و اجیت سکه از ترویکی او چین بهسانه کی راه الکرچ
اختیار کردند پادشاه هوشمند سراپا حلم بمقتضای صلاح وقت انچه را کان لم یسبع نموده از برهانپور
با وصف شدت بارش بیک کوچ و یکمقام از راه ملکاپور و ناندیر دوسه منزلی حیدرآباد با جمعیت قریب
هشتاد هزار سوار و سرداران نامی صاحب تمن نزول اجلال فرموده و مردم لشکر بهادر شاه
باندیشه شبخون شبهانی خوابیدند با وصفی که تمام فوج کام بخش از فرط سفاکی و استیلای سودا مستغرق شده
زیاده از چهارصد پانصد کس همراه نمانده بود و آنها نیز از خوف خواری و کرسکی هر شب و یکساله در سر کار
داشتند بجان آمده بودند اصلا قصوری و فتوری در ارکان استقامت آن شیر بیشه شجاعت و دلاوری

و نهنگ بحر جلادت و بهادری راه نیافته بخاطر جمع و دلقوی باشطار مقابله فوج دریا موج بهادر شاه
بنشست و چون دهم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و نوزده هجری لشکر پادشاه بسکروهی بلده رسید
بعزم کارزار برخاست و شاهزاده رفیع الشان با خانخانان و غیره سرداران نامی با جمعیت قریب
دوازده هزار سوار و جهانشاه مع امیر الامراء ذوالفقارخان و نمبا سندیه و داود خان پنی و غیره سرداران
عمده با پانزده هزار سوار جهت محاصره مرخص گشتند و تاکید شد که تا مقدور در سبقت در جنگ کنند و با سپاهی
محاصره کنند که زنده دستگیر گردد و هر دو شاهزاده با فوج همراهی سوار شده تا دو پهر انتظار حکم یورش
کشیده لحظه بلحظه برای یورش و سبقت در جنگ مردم جلد رو را فرستاده التماس اجازت میکردند
و جواب میرسید که پادشاه در استراحت است و ظاهر است که اینچنین جواب عمداً می شد والا
چه وقت خواب بود ذوالفقارخان که با کام بخش عنادی از مهم جنجی داشت بخانخانان پیغام مبارزت
بمبارزت می کرده کام بخش با جمعیت سه صد چهار صد کس سوار شده رستمانه پای ثبات افشرده
انتظار یورش خصم می نمود و در وقت سواری دارو غه نقارخانه بکام بخش عرض کرد که نقاره ماهنگ
بزنید زود بزنید نوازندیا بدستور طبل فرمود که اگر مخالف سوار شده باشد بقانون اول والا بطریق طبل
چون در اصدار حکم یورش درنگ شد ذوالفقارخان کوس جنگ نواخته یورش نمود و خانخانان نیز
ناچار شده حمله آور گردید ذوالفقارخان و نمبه سندیه و داود خان پنی پیش قدمی نموده چون بفاصله
تیر رسیدند کام بخش سراپا دل تمام جگر چندبان و زنبورک سرداده فیل شجاعت سیل لاقت انهما
را اندعجب تزلزل بخنین فوج دریا موج که زیاده از سی هزار سوار بود افتاد نزدیک شد که هزیمتی به پیش آهنگان
رو دهد و بدستیاری جلادت دو ترکش خالی نموده ملک بهادری آباد ساخت هر کس که به تیرش میرسید

بملک عدم میرسانید تا آنکه از زخمهای بیشمار ضعفی بپرامون حالش گشت و افواج خصم از چهار طرف
دایر گشته فیلش دستگیر نمودند و محی السنه پسر خورد که در خواصی بود نیز هدف تیر و تفنگ تقدیر گردید
و محی السلطنه پسر بزرگش طرفه داد دلاوری داد بعد کشته شدن فیلبان خود فیل را نده در کشتهها فالی
نمود و از زخمهای کاری بیهوش در حوضه افتاد شادیانه شادی و طبل فتح و مبارکبادی در لشکر
ظفر اثر بهادر شاه بلند آوازه گشت و آن سرخروی معرکه غیرت را باد و پسر دلاور که از زخمهای کاری
بیهوش بودند نزد یک بهادر شاه حاضر ساخته حسب الحکم در خیمه دیوان عام یا در خیمه متصل محل فرود آورند
و جراحان برای معالجه تعیین شدند و شوربا حاضر کردند کاهنجش اجازت معالجه بدهد و شوربا نخورد اول هر چهار
پادشاهزاده برای عیادت آمده عذرخواهی نمودند و فهمانیدند که مگر حضرت ظل سبحان بصاحب
نوشتند که حکومت حیدرآباد و بیجاپور مع توابع مسلم و بحاله داشته میشود اگر بعمل می آوردند چرا چنین روز
می دیدند شهنشاه ملک شجاعت با جهالت در حالت نزع گفت انچه مناسب دانستیم کردیم شما را
هم همین روز در پیش است همچنین خواهند کرد درین اثنا پادشاه برای عیادت آمده نزدیک نشست و دوائی
که بردوش داشت بر آن مدهوش باده نخوت انداخته بکمال عنایت ادای مراسم عیادت و احوال
پرسی نموده فرمود که ما نمیخواستیم که شما را بایخالت بدهیم در جواب گفت من هم نمیخواستم که اولاد
تیموریه بعار و ننگ بیغیرتی مشهور گردند و با برادر تمام دوسه قاشق شوربا خورانیده با دیده پرنم
و داع آن سافر ملک عدم نمود گویند که در آنوقت بر زبان آورد که دل بی اختیار آب سرد میخواهد
پادشاه گفت در بیخالت آب سرد مضر است آهسته لب جنبانید که چه وقت ترحم است رمقی پیش نماند
اگر میدهند بهتر والا مختار اند پادشاه رحیم دل آب دیده روان ساخته برخاست و آب خاصه فرستاد

همین که قدری آب خورد شربت مرگ چشید و یک پسر خورد هم رفیق راه او کرد بدینقسم اراده آنها
جهان آباد نمودند که در مقبره همایون پادشاه مدفون سازند و سه روز مراسم تعزیت از موقوفی نوبت
بعمل آمد ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان روربهانی در عهد خلد منزل بصوبه داری
حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سودای شقی و پاپرای بدنهاد و سبب علت
یوسفخان روربهانی از نیجهان قانی چون بند و بست قوم مرهته تمرد پیشه از دست خلدمکان باوصف
کشش و کوشش بسیار صورت نه بست رعب و مهابت آن پادشاه از دلهای مردم بدرشده و رفته
رفته در اواخر عهد وهن در امور سلطنت بجای رسید که در نواحی هر مملکت مفسدان از زمیداران و غیرهم
سر بفساد برداشتند و در هر طرف امن و عافیت کشت چنانچه در حوالی حیدرآباد پاپرای بدنهاد
خامنان سوز جمعیت دلها گشت و آن شقی بموجب نوشته خافیخان از قوم سیندی فروشان است از حوالی
خود که پیوسته صاحب مایه بود بانواع سیاست جملگی بضاعت او انتزاع نموده قلعه کوهی ملجا و ماوای خود ساخته
بنگهداشت پیادگان پرداخته شروع به رهزنی و دست اندازی باموال مردم نمود و جمعیتی فراهم آورد و بعد از آنکه
موجداران و زمیداران اطراف را بمعنی آگهی یافته در صدد استیصال آن شقی گردیدند راه فرار پیش گرفته
نزد وکنت راو زمیدار پرگنه کولاس رفته بصیغه چاکری نوکر شد بعد چندی در آنجا نیز با مفسدان اتصال
بربط دمسازی نشست و بفساد و فتنه انگیزی برخاست وکنت راو خبردار گشته او را امید بخت
بعد دو ماه در سلک محبوسان دیگر که وکنت راو برای آنها جهت شفای فرزند خود نذر کرده بود مخلصی
یافته در موضع شاه پور آمده باسر و انام که او نیز در آن ایام بفساد پیشگی سر برآورده بود عقد مرافقت بسته
و جمعیت فرید بهر سانیده بالای کریوه سنگلاخ حصاری خام بدستور گذهی جهت پناه تعمیر نموده

علانیه تاخت و تاراج اطراف پرداخت و تا مقدور در دست درازی با موال و عرض و ناموس مردم
خاصه مسلمین کوتاهی نمیکرد اخر الامر رستم و دیگران از دست تعدی او بحضور خلد مکان استغاثه نمودند
پادشاه رستم دلخان را برای تنبیه او مامور فرمود خان مشارالیه قاسمخان افغار را که مرد کار طلب و
شجاع بود بفوجداری پرگنه کلپاک که هفت هشت کروهی شاه پور است مقرر نموده جهت استیصال آن
شقی روانه کرد قاسمخان به بندوبست پرگنه مذکور پرداخته در پی استیصال او گردید تا آنکه روزی آن ناپاک
بریکی از مواضع کلپاک تاخت آورده قاسم خان اطلاع یافته به تنبیه او متوجه شد بعد وقوع کار زار و کشته
شدن مردم بسیار آن شقاوت کردار فرار نموده بالای کوه قلب روان گشت قاسم خان تنها تعاقب
قدم بر قدم او میرفت که ناگاه تیر تفنگ به پیشانیش رسید او بدرجه شهادت فایز و جمعیتش دست خوش
تاراجان گردید بعد ازین رستم دلخان برای تنبیه او سردار دیگر نامزد کرده و چون هم بطول انجامید خود به تنبیه او
روی توجه آورده پاپڑاوسه واهرده و در شاهپور متحصن گشته تا دو ماه جنگیده فرار برقرار برگزیدند رستم دلخان
پس از مهدم ساختن گڈهی شاهپور مراجعت نموده بهمات دیگر اشتغال ورزید آن هر دو بعد
فرصت وقت معظم انگاشته مجدداً گڈهی مذکور را بسنگ و آهک تعمیر نموده و اسباب جنگ
فراهم آورده باز مائر فساد شتعل ساختند و کار بجائی رسید که اهالی ده پست کروهی اطراف بدغه
تاخت آنها شب بخواب نمیرفتند القصه روزی میان سروا و پاپڑاور دلخان جمعدار که نوکر او بود
گفت و گوئی میان آمد هر دو با هم بجنگ برخاستند پر دلخان همانوقت کشته شد و سروا ازین کار بے
گه بپایش رسیده بود بعد چندی واصل جهنم گشت قوت و استعداد پاپڑا بعد فوتش فزونی گردید و باز
بر رستم دلخان بجنگ پیش آمد آخر کار رستم دلخان دار و مدار صلاح وقت دانسته سبلغی از و گرفته

۱۵ مراجعت نمود بعد ازان چه فسادها که نکرد تفصیل آن موجب تطویل است تا اینکه بعد کشته شدن
کامبخش مملکت حیدرآباد در قبضهٔ اولیای دولت شاه عالم بهادر شاه درآمد و ستم رسیدگان بدربار
پادشاهی روزانه مشعلها افروخته آمده داد خواه شدند برای استیصال آن کافر شقاوت شعار
ظل الله را به نفس نفیس تکلیف نهضت نمودند ناچار پادشاه فرمادرس یوسفخان رورهانی را بصوبداری
حیدرآباد و اضافهٔ منصب سرفراز ساخته برای شیه و استیصال او پرای تمرد کردار تاکید هرچه تمامتر مامور فرمود
یوسفخان بعد رسیدن بحیدرآباد از همراهان خود دلاور خانرا که از جمعداران کارطلب و شجاعان مشهور بود
با فوج شایسته و افغانان تهور پیشه برای شیه آنکافر لعین تعین نمود و پیش از توجه قوم افغانان
آن سگ ناپاک قصبهٔ گلپاک را محاصره نموده کار بر زمیداران قصبه تنگ کرده بود و مکرر عرایض آن زمیداران
در باب طلب فوج و کمک به یوسفخان میرسید بعد روانگی فوج مذکور آن نبکار بشومی پیش از پیش مدبر آمده
دست و پای بیحاصل زده و اکثر همراهان خود از دست مجاهدان داصل جهنم کرد انیده دست از محاصره
برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رسانید و دلاور خان گلپاک را بدست
آورده در کمین بوده اشطار وقت می گشید تا اینکه خسرو پرهٔ آن مردود که با جمعی کثیر در قلعه با انواع شکنجهٔ عذاب
مقید بود تدبیری بخواند یشید روزی بزن خود که هر روز طعام برای او می آورد گفت شه چهار سوهان
بهمرسانیده همراه طعام بیار زنش سوهان چند پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر خود داد او از آن
سوهان شروع به بریدن زنجیرهای پای خود و محبوسان دیگر که رفیق و محرم راز او گشته بودند نمود
ترقب رهائی خود داشت تا اینکه روزی آن متمرد مفسد در برای شکارهای دوکرده از شاه پور رفته بود
اتفاقاً در آنروز زنجیر چند کس از زنجیریان محبوسان و مستحفظان دروازه کسی دیگر در قلعه نبود مترقبان

علوی وقت از رقیبان معظم انگاشته بر سر آن گماشتگان چند ریختند و بطرفة العین کار آنها ساخته دروازه
را بدست آوردند و جمعی کثیر از مردم دیگر که سوخته دل از بیداد آن شقی بودند نیز رفیق ایشان گشته و پیش
از آنکه آن شقی بشکار رود بمردم کلپاک اینها کرده بودند که هشیار باشید چون صدای توپ بگوش شما
رسد بلا توقف خود را با جمعیتی که توانید برسانید و همگی که جاسوس اینخبر بآن شقی رسانید خندیده زبانش
بریدند پس از انکه صدق خبر مذکور بتواتر گشید سراسیمه سوار شده و قتیکه مقابل دروازه شاهپور رسید مردم
قلعه توپ را سر دادند و دلاور خان با فوج خود سوار شده همان ساعت راهی گردید و پیش از رسیدن
او قلعه دران بست و پا بسیار زد و کاری پیش نبرد آخر الامر گفت که دروازه را آتش زنند بعد سوختن دروازه
تخته های آهنی و سنگ از بالا حصار که آنجا نبا بر احتیاط تعبیه نموده بود بپائین آمده سد راه گردید درین اثنا
فوج کلپاک رسیده و فیما بین زد و خورد عجیب واقع شد مردم پاپڑ دست و پای لاحاصل زده هزیمت
یافتند و مردم دلاور خان با فتح و ظفر داخل قلعه شده خسرپوره پاپڑ را مورد تحسین و آفرین ساخته و پاپڑ
فرار نموده نزدیک بشام خود را بقلعه تارکنده رسانید مردم قلعه نبا بر احتیاط وقت شب اندرون
قلعه بار نداده و بعد روشن شدن صبح داخل قلعه شده به بندوبست آن پرداخت و فوج پراگنده را
فراهم ساخت مردم یوسفخان سه چهار روز در قلعه شاهپور جهت گردآوری مال و بندوبست قلعه
و اشتهار حکم یوسفخان توقف ورزیدند یوسفخان بمجرد استماع اینخبر مرزا علی نام را که در شجاعت
و کارطلبی رستم وقت بود با پنج شش هزار سوار جرار که حاضر الوقت بودند روانه ساخت مرزا علی شاهپور
رسیده بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم شده بود عزم محاصره تارکنده روانه گردید و سه چهار ماه
انچنانکه لازمه سعی بود از دوانیدن مورچال و کندن نقب و یورش تقدیم رسانید اما فائده بران مترتب نشد

بعده یوسفخان خود با بخشش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت با وجود محاصرهٔ دوازده هزار سوار
و هشت هزار پیاده سوای جمعیت قلعداران و زمینداران آن نواح که در رکاب یوسفخان حاضر بودند تا بیست روزی
[illegible] فرمیاک بظهور نرسید تسخیر قلعه دست نداد و امتداد محاصره بنه ماه کشید و از جانبین مردم بسیار
تلف گشتند آخر کار یوسفخان بنوای قول برگشته خفیه مسلحها بمردم قلعه و نوکران آن شقی فرستاده و با تحف
علوفه و انعامات دیگر امیدوار ساخته تفرقه در جمعیت او انداخت تا اینکه مردم پاپژ متفرق گشتند و یوسفخان
پیوسته و روز بروز قوت پاپژ را تضعیف می کرانید و ذخیرهٔ باروت قلعه نیز قریب باتمام رسید آنوقت
یوسفخان سورشهای رستمانه پشته و برکوشه و یازده برج اطراف قلعه را متصرف گشت پاپژ امشاهده آثار
ادبار خود از راهی که برای چنین روز سیاه گذاشته بود تبدیل وضع نموده بدر رفت و تا دو روز احدی
بر فرار او اگهی نیافت و مردم قلعه جنگ می نمودند پاپژ بعد فرار از تارنکنده بنواح حسن آباد که آباد کرده آن مادهٔ
فساد بمسافت دو منزل از تارنکنده بود با تاری فروش و دو چارشده درخواست تاری خوب نمود چند
لنگ و لوک برآمده بود اما تاری فروش تفرس از اطوار گفتگویش بشناخت و به بهانهٔ مطلوب آن اهل قافله
را متوقف ساخته خود را بانجاح استعجال نزد خسرو پورهٔ آن مردود که حاکم و فوجدار آنجا و تشنهٔ خون آنخون گرفته بود
رسانیده کیفیت حال باز گفت او همانساعت دو صد سوار و شصت پیاده بگرفتن او روانه کرد آنشقی وحیم العاقبت
در آنوقت هم از دست و پا زدن تقصیر نکرد و درین اثنا که تیر بندوق بپای او رسیدم روبزمین افتاد
او را گرفته نزد یوسفخان آوردند آنجا هم از راه شقاوت بقطع کردن اعضا زکرد چند روز برای تحقیق و فاین نگهداشته
آخر الامر بند بند او جدا کرده سر او را روانهٔ حضور ساختند و دیگر اعضایش باطراف سور عبرة للناظرین آویختند
سبب رحلت یوسفخان روزبهانی از زبان فرستنی چنانچه زبانی بعضی ثقات مسموع شده آن است که چون

خان مشارالیه از لذات حکمرانی و جاه که از مستلذات روحانی است حظ مستوفی اندوخت خواست
از لذت باه که بهترین لذات جسمانی است نیز بهرهٔ وافی اندوزد و برای ازدیاد قوت باه رجوع باطبای یمان
آورد و طبیبی خورد که از هر حیوانی با پرهیز خاصه از مقاربت زنان تجویز کرد و او شروع بخوردن نمود چون در اثنای
استعمال اثر و اظهار شد قوت بهیمه بر قوت عاقله بنوعی غالب آمد که سر رشتهٔ احتیاط بالمره از دست
رفت در حین مقاربت خون جاری شد هر چند بمداوا پرداختند نفع نه بخشید و رخت زندگانی از جهان فانی
به سرای جاودانی کشید و از لذات روحانی و جسمانی یکبارگی محروم گردید ذکر احوال مبارزخان
عمادالملک که بصوبه داری حیدرآباد اختصاص یافته بود و صاحب مآثرالامرا بزبان قلم
داده که نام اصلی مشارالیه خواجه محمد است در اوان صبا و طفلی بهمراهی والدهٔ ماجده از موطن مولد
خویش بلخ رهگرای هندوستان گردید و چون بگجرات پنجاب نزول کرند او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور
که درویش صاحب تصرف بود و سکنه آنجا عموماً بخدمت او اعتقاد داشتند بردند آن بزرگوار مژدهٔ
دولت و اقبال باو داده پارچه ملبوس درویشانهٔ خود باو بخشید پس از آنکه بسن رشد و تمیز رسید در
تلاش روزگار شد و در اغاز شباب بخاقت میرزا یارعلی که باکم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت پیوست
میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او می کرد و کارها از وی می گرفت تا انکه بشیراز به بدل التفات میرزا نسخهٔ احوالش
به جمعیت گرائید و بمنصب پادشاهی سرفرازی یافته چندی به بندوستی بخشیگری سیوم مامور گردید و پس ازان
به نیابت سردارخان کوتوال نامی و شهرتی پیدا کرد و در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان که از اکابر
کشمیر است در عقد ازدواج خویش در آورد و چار چین حالش طراوت دیگر گرفت و نخل دولتش شادابی
تازه یافت و بافزونی منصب غرو اعتبارش افزود و به تفویض بخشیگری سرکار شاهزاده

محمد کام بخش فرق اعتبار بفلک سود و در ایام محاصره قلعه پرنالہ با فوج شاهزاده سیر مورچال بود پس
ازان بفوجداری سنکیه که محال خالصه مقرری بخشته بنیاد است نامزد شده در ازای حسن تردد و کارداني
بخطاب امانت خان تحصیل مامور می نمود و در سال هزار و یکصد و پانزده هجری فوجداری پتن پور کهنه
و چارکروهی اورنگ آباد است ضمیمه شده بعطای خیل و خدمت کامیابی افراخت و در عهد خلد منزل بمنصب
کری و فوجداری بندر مبارک سورت عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت و چون خان فیروز جنگ
ناظم گجرات سفر آخرت برگزید بطریق ایلغار خود را باحمد آباد رسانیده بضبط خزاین و کارخانجات او پرداخته
در حفاظت و حراست آن اولکه وسیع کوشیده از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحبصوبگی
گجرات چهره اعتبار افروخت و چون نوبت فرمانروائی جهاندار شاه رسید و صوبداری آنجا بسربلند خان
قرار یافت بوسیله کوکلتاش خان بنظم ولایت مالوا دولت افتخار اندوخت پیش از وصول به اجین
که حاکم نشین آن صوبه است نرسیده رام پوره ترین سنکه چندراوت نام که در عهد عالمگیری بر سر وطن
مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته در نیولا نبا بر وهن و سستی سلطنت خیال سری و سردارے
بسر همپز خود راه داده انبوهی فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهی دست تجربر افراشته بود اگرچه
است که ذوالفقار خان بنا بر عنادی که با کوکلتاش خان داشت براجه مذکور اشاره نمود که خلل اندازِ عمل
خان مذکور شود تا بدنامی این بدنقشی بحال مرتبی او عاید گردد نخست پیام مصالحت داد جدیدالاسلام
شدید الغناء از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده بنیاد مخالفت نهاد و دلیر خان رو بیله را
که از مشاهیر جماعه داران آنصوبه بود با فوج بسیار بر سر قصبه سارنگ پور فرستاده عبدالرحیم نیک پیشه دار
آنجا را برداشت و جمع کثیر را اسیر و مقتول کرده لوای تعدی افراشت خان شهامت نشان از حمیت

رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی که همگی بسه هزار سوار ۲۰
نمیرسید بعزم رزم و پیکار بسرعت هرچه تمامتر بسر او رسید و با بست هزار سوار که اکثر در آن افغانان
نامی بودند مثل دوست محمد خان روهیله صف آرا گشته بهمعاونی تائید یزدانی مظفر و منصور گردید و بعد از فتح خواست
که نهب و غارت رام پوره وطن اصلی زمیندار مقتول توجه کماردرنش بعجز و زاری وارسال پیشکش از آن
عزیمت باز گرداند جهاندار شاه بدارسال فرمان تحسین و عطای خطاب شهامتنشان نواخت و در اثنای
فرمانروائی خود محمد فرخ سیر باردیگر او را صوبه دار گجرات ساخت و بهشه از حکمرانی او منقضی نگشته بود
که پادشاه ایالت آنجا به داؤد خان پنی مفوض نمود خانمذکور بخطاب مبارزخان و تقرر صوبه داری حیدرآباد در جمله
امتیاز بهمود و بین الثقات شهرتی دارد که خان مبارزت نشان در همان ایام شبی در رویا بزیارت جمال
جهان آرای جناب مرتضوی علیه الصلوة و السلام دیده جان منور ساخت و آنحضرت او را بنگاه التفات
نواخت و اشاره بخرابه نمود و امر به آبادی آن فرمود چون ایندولت بیدار نصیب او گردید دانست
که این خواب نه از قبیل اضغاث احلام است که بتعبیری و ما نحن بتاویلها بعالمین تسکین خاطر
توان نمود لاجرم شرف ظهور از آن بهمود و در همان روزها پی تمهید مقدمات بصاحبصوبگی حیدرآباد نامزد
گردید و بتعیین پیوست که تعبیر خواب تعمیر همین ولایت است که بنسبت اسمی بشاه ولایت دارد القصه
چون رخش عزیمت بجانب مقصود راند شبی که باختیار منحصر بعد مغرب از دروازه پل داخل بلده شد
تا خانه رستم دلخان که در آنوقت دارالاماره بود با وجود طول مسافت راسته بازار غیر از سه دوکان همه
بچراغ و ویران بود اما خان مشارالیه برطبق امر جلیل القدر جناب مرتضوی علیه السلام کمال میل جهد در آبادی
بلده حیدرآباد و محلات آن بتقدیم رسانید دوازده سال کم و بیش در آن مملکت وسیع نقش تسلط درست

نشانید مطیعان را بنواخت و متمردان را براند اخت و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا پرورش
مینمود و دایما در ترفیه احوال خلایق بوده دمی نمی آسود همگامیکه امیرالامرا بنظامت دکن مامور گردید بخجسته بنیاد
آمد خانمند کور با همگنان ملاقات او رفت امیرالامرا پس از آنکه شخصیت او دریافت باندازه قدر بسزا لتفات
سلوک پسندیده نموده مقتضی المرام رخصت انصراف بصوبه اش ارزانی داشت وچون امیرالامرا سید حسین علیخان
ناظم دکن از حرکات ناپسندیدهٔ فرخ سیر پادشاه بستوه آمده از دشمن خانه اندیشیده بدشمن همگانه ساخت
و بموافقت نمودن با مرهٹه ها پرداخت و مصالحه باراجه ساهو بشروط قرارداده استناد چوتهه و سردیسمکهی
شش صوبهٔ دکن بعهده خود حواله نمود و کمایشداران او را همه جا شریک و دخیل ساخت چنانچه بعد ازین مشروحا
نگاشته کلک بیان خواهد گردید خان بسالارزت نشان بقوت بازوی جلادت و نیروی پنجه حمیت در
صوبهٔ حیدرآباد غنیم را عمل نداده و با وجود انکه زیاده از ۳۰ هزار سوار ملازم نبود اشت اما فوجهای گران مرهٹه را
بدست بردهای نمایان آوارهٔ دشت فرار میداشت هرکه از اشقیا بسر حد او قدم گذاشت سر جنگ ستونی
خورد و هر سردار مرهٹه که اراده دست اندازی در آمد یار مینمود ضرب دست او دیده بنگ پا جانی بسلامت نبرد
وچون نواب مستطاب نظام الملک آصفجاه کمر دلخواهی خسروزمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته
از مالوا بدکن انتهاض نمود از انجاکه خان شارالیه بر اسلات زبان موافقت داده بود از حیدرآباد روانه
و در ایام اقامت نواب مغفرت مآب آصفجاه ببلدهٔ بخجسته بنیاد اورنگ آباد رسیده طرح مزید اخلاص انداخت
و از طرفین تجدید مراسم یکجهتی بمیان آمد و تجویز منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عمادالملک
لوای شادکامی افراخت و خانمشارالیه بمهد شادی پسر ها برانگیخت و جشن طوی و سور برآراست در آن ایام
نواب مستطاب آصفجاه برخلاف رای خان نیک اندیش عزیمت رخش حضور بخود تصمیم نمود ناگاه تبدل فرد تور

الیه ۰

رسیده بنا بر بعضی وجوه مراجعت فرمود و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه مضمون بدین مضمون
که انچه در آئینه جوان مینمد پیر در خشت کهنه آن مینماید بقلم آورد و پس از آن بمشورت و کنکاش یکدیگر نواب اصفجاه
بجانب ادهونی رایت توجه افراخت از سران و افغانان جنوبی پیشکش معتدبه در خواست آن خان مزاج شناس
چون صرفه خویش در آن نمیدید که سرداران آنطرف محکوم نواب مستطاب شوند عذر بند و بست تعلقه
خود و وعده مراجعت بمیان آورده از آنجا برخواست و بعد از آن بایستی که باجمعیت شایسته خود را امیر سازد
اما باجمعیت قلیل رسید از بخت انچه مطمح نظر انور نواب مستطاب بود و عشر عشیر آن بظهور نرسید و باطنها
غبار آلود گردید از آن هنگام او از دیگر حکام جنوبی مطلقا باز پرس نمیکرد و از محال سیکاکول که خالصه بود چیزی
دست برداشته گاهی از آن داخل خزانه می کرد و در دیگر محالات آنصوبه حسب دلخواه تصرف نمود و چون
نواب مستطاب بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائی مناصب او و پسران و همراهانش
کمی و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز از وکیلش فرمود و هرگاه سخن تجویز نظامت کابل برای
شخصی بمیان آمد بظل سبحانی عرض کرد که برای اینکار به از مبارزخان دیگری نیست و پس از انکه عوض دکن مالوا
و کجرات ضمیمه وزارت آصفجاه مقرر شد از انجا که چکانه صوبه دار شود بهتر است که مبارزخان باشد و فیما بین
حقوق اخلاص و رعایت متحقق است بپادشاه در مهاب عرض نمود و بمشارالیه هم بتکرار قلمی فرستاد
امادر ضمن عنایت الله خان خسرش که در حضور خان سامان و نائب وزارت بود و باشاره خافان زمان
از دوربا غ سبز نموده تطمیع زیاده کرد و روغن قاض مالیده امیدواریها داد خان مشارالیه پی استصواب
نواب مستطاب از جا در آمده از روی فدویت و نمکخواری انقیاد اوامر پادشاهی را بخود مصمم گردانید
و در محاصره کدپی لونجر که نزدیک مچهلی بندر است و آبادان و رمیدار مفسدپیشه آنجا متحصن گشته در جنگ

و بکارداد دلیری و دلاوری میداد شش هفت ماهی گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن رسید
خان مبارزت نشان چند روز دیگر صرف اوقات بر آن قلعچه نموده بمصالحت آنرا گرفته علم معاودت
بحیدرآباد افراخت چون افغانان جنوبی نیز درین امر سلسله جنبان بودند بهادر خان پنی فوجدار کرنول و لوکل الفتحان
پسر عبدالنبی خان فوجدار کرپه و عبدالمجید خان نبیرهٔ دلیر خان و مستبنای او علیخان و از جانب سعادت الله خان
فوجدار کرناٹک پسر میر ابو طالب بدخشی با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل نانديز عبور آب
گنگ کوداوری نموده در سواد اوندهه که پرگنه ایست از سرکار ماسم بالا کهات برار خواست که موسم باران
بگذراند درین ایام نواب آصفجاه که بنا بر ناسازی مردم حضور بتقریب شکار برآمده و باستماع انتشار مرتبه
در مالوا از منزل سورون کنار کنک بهاکرتی روانه آنصوب گردید و پس از اخراج اشقیا از پرگنه اجین و کشته
بر پرگنه بهوپر که متصل سرونج است ورود مسعود فرمود که خط محمد غیاث خان بهادر از خجسته بنیاد رسید
بدینمضمون که باغوای مردم در اندار حضور و افغانان جنوبی مبارز خان صوبه دار دکن قبول کرده بوصول
فرمان عازم انطرف است و از فحوای مشورت اینها چنان مستفاد میشود که بعد از دخل صوبه داری با عساکر
دکن متوجه مالوا شود و جمعی از حضور هم متعین کردند و تکالیف مالایطاق درمیان آرند که هم سر بحیدن
متعذر باشد و هم کردن نهادن متعسر بعد رسیدن این خط نواب آصفجاه اندیشه مند بود که خط و کیل
مبارز خان بمضمون خط محمد غیاث خان بدست افتاد و اندیشه موهوم متیقن شد لاچار بنا بر مصلحت
وقت عطف عنان بگران عزیمت بسجانب دکن نمود و بپای استعجال ره نورد مسافت گشته در شهر
ذی قعده سال هزار صد و سی و شش هجری رونق افزای خجسته بنیاد گشت و بر سبیل اتمام حجت
نخست بمواعظ دلپسند از اقدام بر جدال و قتال که موجب سفک دماء مسلمین است تحذیر فرمود

اما مشیع به کشته اصرار بر کار زار نمود و بتاریخ بست و دویم محرم سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری
نزدیک قصبه سکر کهیڑه مضاف صوبه برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده مصاف آراسته
متهورانه مقتول گشت چنانکه بعد ازین بتفصیل در احوال نواب مغفرتمآب نظام الملک آصفجاه رقم پذیر قلم
وقایع رقم خواهد گردید حصار حیدرآباد بنای خان مشارالیه است لیکن کار حصار بانمام نارسیده بنایی
عمرش بانمام رسید بعد ازآن در عهد نواب مغفرت مآب حصار بلده مذکور صورت انصرام یافت

باب اول در بیان احوال سعادت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه مشتمل بر سه فصل

فصل اول در ذکر نسب همایون آصف سلیمان نشان و مجملی از احوال این خاندان عالی شان

بر دانش نژادان سلسلهٔ حقایق آگاهی و بینش نهادان دودمان باریک بینی و دقت نگاهی مخفی نخواهد بود که چون ستایش نژاد پر و بال گداف پروازان هوای اعتبار و تعداد اجداد ستلاف پایان اوج افتخارات نامه نژادی را که بتوشیح خاتم رسالت منشور فرمانروای اقلیم والا گوهری باشد بنسبت تهذیب مدح و ثناچه کار و صحیفهٔ نسبی را که بتوقیع دیوان ولایت فرمان سروری و سالاری ملک عالی تباری باشد به نقش و نگار تحسین و اطرا کدام افتخار پس همان بهتر که خامه سخن گذار پای اندیشه را از خار خار اظهار ظاهر دست فرسوده آبله تحصیل حاصل ننماید و عنان پا نزاوادی ترتیب مقدماتی چند منعطف گرداند که منهج انتساب این بحر ذاخر جلالت از محیط اعظم خاندان رسالت و انتساب این ابر مطیر کرامت از چشمه سار دودمان ولایت باشد مفصل این مجمل آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن عالی مقام از قدیم الایام در ولایت توران مرجع کافهٔ انام و ملجای خواص و عوام و پیوسته برار یک جاه و اجلال بوده اند اما این کل بوستان الطاف حضرت آله اعنی میر قمرالدین نظام الملک آصفجاه

طاب ثراه از کلبن هویت خدیو فلک بارگاه طرازندهٔ آرایک عظمت و شوکت فرازندهٔ الویهٔ
و حشمت گلشن فتح و ظفر را آب و رنگ خباب غفران انتساب میر شهاب الدین غازی الدین بهادر
فیروز جنگ جلوه آرای گلشن ظهور گردیده و چون والدهٔ ماجدهٔ اش از سادات صحیح النسب میر حیدری
بوده سلسلهٔ انبعاث این امواج سیادت بحر زاخر خاندان رسالت منتهی می گردد و آن گلبن اصطال
قادر لایزال از حدیقهٔ ذات کرامت استمال رونق پیرای ریاض دولت و اقبال طراوت افزای
حدایق مکرمت و اجلال نضارت بخش گلستان شوکت و شان خواجه عابد قتلیغ خان اسکنه الله
فرادیس الجنان و مسکن و آن حدیقه فردوس شمیم که رشک افزای روح و ریحان و جنه ذکر النعیم است
از فیض سحاب مطیر ذات عدیم النظیر صدر آرای مسند فضل و کمال زیب افزای چار بالش جاه و جلال
رکن رکین دین متین حصن حصین شرع مبین قدوهٔ جهان و جهانیان خباب عالم شیخ نور الله مرقده
با نوار الغفران پیرایهٔ شکفتگی پوشیده و آن سحاب رحمت حضرت وهاب از دریای فطرت عز الافاضت
سرچشمهٔ انهار فواضل سرو جویبار فضایل رافع رایات عالیات کمالات صاحب آیات بینات مکارم
صفات مفتاح کنوز رموز و اسرار ارباب الهداد شیخ رفع الله درجته فی مقامات الابرار اوج پیمای
ظهور گردیده و آن دریای فیوض آلهی منشعب از لجهٔ هستی محیط اعظم حق پرستی و آگاهی سرخیل سالکان
طریقت قافله سالار کاروان معرفت محرم خلوتکدهٔ لاهوت باریاب محفل ملکوت آئینهٔ انوار تجلیات کنجینهٔ اسرار
یقینیات پروانهٔ شمع جلال عندلیب گلشن جمال یوسف مصر شهود و عرفان جناب عبد الرحمن شیخ الملقب
بعزیزان روح الله روحه بروایح الرحمة و الرضوان است و آنحضرت از اکابر و امجاد سمرقند و احفاد شیخ ارجمند
اعنی سلطان الموحدین العارف الکامل المؤید بالفیض السرمدی شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر السهروردی

قدس الله سره العزیز است و نسب شیخ بزرگوار بصدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میگردد و جدی مادری
نواب بمغفرت مآب علامی فهامی سعدالله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه صاحب قران ثانی است
انشاالله تعالی احوالش عنقریب بضبط قلم وقایع رقم خواهد آمد اللهم اجعل هذه التسلسلة
العالیه برهانا ساطعا علی التسلسل ونورا لامعا لا یقبل ظلمة
التناهی والتبطل ذکر مجملی از احوال میمنت اشتمال رونق بخش مسند شوکت وشان
خواجه عابد قلیچ خان علیه الرحمة والرضوان مولد انجناب مقام علی آباد سه کروهی
سمرقند است که والد ماجدش در آنجا توطن داشت وچون جناب عالم شیخ علامه زمان وصاحب
تصانیف غرا از پیشگاه پادشاه توران بخطاب اعلم العلما غرا امتیاز داشت آنحضرت در خدمت
پدر بزرگوار و دیگر علمای سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا اشتافت وابتدا بمنصب قضای انجا و پس
ازان بشیخ الاسلامی سرفرازی یافت در اواخر عهد شاه جهانی وارد هند شده بنا بر جوهر ذاتی و شرافت
نسبی احراز شرف ملازمت نموده بعنایت خلعت وشش هزار روپیه نقد غرا اختصاص یافته در
رکاب شاهزاده اورنگ زیب بدکن آمده سرمایه اعتبار اندوخت وهنگام توجه شاهزاده در سنه
یکهزار وشصت وهفت هجری بحضور بسبب استماع اخبار اختلال آثار در امور سلطنت که عمده آن ولیعهدی
داراشکوه است وبیماری شاهجهان وتوجه شدن آن پادشاه جهت معالجه وتبدیل هوا بصوب اکبرآباد
وتقید کردن عیسی بیگ وکیل اورنگ زیب وضبط شدن خانه او وطلب کشتن افواج پادشاهی
که برکاب عالمگیر در محاصره بیجاپور بود وفرستادن داراشکوه راجه جیسنگه را بر سر شجاع وفرار نمودن
شجاع از مقابله راجه جیسنگه بجانب بنگاله از راه دریا وتقبل رسانیدن داراشکوه اسیران شجاع را

که دستگیر راجه چیسنکه شده بود و فرستادن داراشکوه مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خانرا جهت
تسدید طریق برمرادبخش که در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود کرده بود و بر عالمگیر که از دکن سبقت نکند در باغ
فرمان باڑی برهانپور باضافهٔ منصب و خطاب خانی چهره افتخار افروخت و در سنه هزار و هفتاد و یکهجری
بخدمت صدارت کل از تغییر شیخ میرک که بنا بر کبر سن بکار ها نمیرسید سرمایهٔ اعتبار اندوخت و در
سال هزار و هفتاد و هفت هجری بعنایت خلعت و فیل و صوبداری اجمیر لوای نام آوری افراخت و در سال
هزار و هشتاد و یکهجری از تغییر مبارزخان بصوبداری ملتان پرداخت و در ایامیکه خلد مکان از شولاپور
باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدانصوب تافت خان موصوف بسعادت ملازمت رسیده و پس از
وصول نواحی بیجاپور بعنایت ترکش کمان ممتاز گشته تعین مورچال گردید و در سال هزار و هشتاد و پنجهجری
از صوبداری ملتان معزول گشته بحضور پادشاه رسید و در همین سال رخصت حج یافته امیرالحاج
گردید و در سنه هزار و نود و غایانه بخطاب قلیچ خان علم مباهات افراخت و پادشاه او را از فرستادن
اسپ با ساز طلا بوساطت خلفش میر شهاب الدین خان به بندر سورت نواخت و بعد چندی باستعادت
ملازمت فایز گشته همراه پادشاهزاده عالم تعاقب محمد اکبر مرخص گشت و بنا بر ملال شاهزاده بمذهب
شفع ملال خاطر بهم رسانیده پی رخصت شاهزاده بحضور بازگشت و چهار ماه بپاس خاطر شاهزاده بهم سر کرده
مامور بود باز بملازمت میافت و شانزدهم جمادی الاولی سنه یکهزار و نود و دو باردیگر از انتقال رضوی خان
بخلعت صدارت کل اختصاص یافت و در سال یکهزار و نود و سه همراه شاهزاده به یساق دکن
مامور شده بمکرمت خلعت خاصه و اسپ و نقاره معزز و مفتخر گردید و در سال هزار و نود و شش هجری
سیزدهم ذی قعده بصوبداری ظفرآباد و عطای ماده فیل بدرجه به بلند پایگی رسیده و در سال یکهزار و نود و

هشت در محاصرهٔ قلعه کولکنده چنانچه در مقالهٔ اولی بعید قلم آمد اردست بردسر پنجه تقدیر کلوله ربودنک
بشانهٔ جانب راستش رسیده دستش بردواو بپای مردی همت و نیروی بازوی جسیت سواره بجهه آمد
وجمدة الملک اسد خان بحکم خدیو زمان بعیادت رفت و در آنوقت جراحان چابک دست استخوان
ریزها از شانه آن یگانه میچیدند بدستیاری همت بکار بالش استقلال نشسته بچین جبین کرم سخن بود
وبدست دیگر قهوه میخورد و می گفت بخیه دوز دست کار بدست آمده هرچند جراحان دستکاریها کردند
چون دست زور قضا بالا بود بعد سه روز از دست اجل شربت ممات چشید و بسرروضه رضوان
خرامید و در مرقدیکه سه کروهی حیدرآباد جانب غرب واقعست آسوده عجب سردار بادل و دست
صاحب دستگاه بادقار سراپا همت و شجاعت و شهامت بود و در مکه معظمه زادالله شرفا
خیرات و مبرات بسیار نمود ذکر احوال محامد اشتمال زیب افزای ساده شوکت و
اقبال شیرازه بند مجموعه دانش و فرهنگ میر شهاب الدین غازالدین خان بهادر
فیروزجنگ آنجناب خلف ارشد خواجه عابد قلیچ خان مغفور که والده ماجده اش از سادات
میر حیدری مشهور چنانچه گذشت مولدش ولایت توران است بعد بلوغ بسن رشد در سال یکهزار و هفتاد
و نه هجری از سمرقند وارد هند گردیده بملازمت عالمگیر پادشاه فایز شده سر تحفه باکلهای میناکار
گذرانید که بندروزی سجان قلیخان والی آنجا بسیر فالیز رفته بود میر موصوف بوساطت خواجه یعقوب
جوباری در رستم پی اتالیق استدعای رخصت هندوستان نمود خان اورا طلبیده فاتحه خوانده فرمود
تو هندوستان میروی مرد عمده خواهی شد چنانچه دولت و حشمتش بپایه رسید که ثروت و مکنت سلاطین
بلخ و بخارا در جنب آن نمودی نداشت و در سال یکهزار و نود هجری هنگام توجه موکب اجلال به پشه

رانای اودیپور که در آن حین از حسن علیخان بهادر عالمگیر شاهی که بتعاقب رانا بکوهستان شمالی
اودیپور رفته بود خبر واقعی مسموع خاقان زمان نمیشد میر موصوف نصف شب که با میر کشک
قیام داشت حسب الحکم حضور برای خبر گیری خان مشارالیه بصوب کوهستان مذکور روانه شد و بهمونی
اقبال با وصف عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت
و خوف راه گیران پی امد در رفیق بلا توقف بپای استعجال رفت و بعد دو روز باعرضه داشت خان
مشارالیه در حضور آمد و این حسن خدمت موجب ترقی او گشته همانوقت از فرط عنایت پادشاه
بی استصواب بخشی بواسطه مراد خان سرچوکی خواصان با ضافه منصب و خطاب خانی و عنایت
فیل و ترکش کمان به بلند پایگی رسید و پس از آن به تنبیه درک داس و سونک و دیگر مفسدان
راتهور با فوج شایسته بطرف سروهی متعین گردید چون آن شورش گرایان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته
آوارهٔ دشت ادبار گشتند شاهزاده میرک خانرا که از نوکران روشناس پادشاهی بود نزد معزی الیه
فرستاد و بوساطت او تطمیع بوعده های مکرمت و رعایت نموده پیغام رفاقت خود داد خان مذکور
نشان از نیک اندیشی و عقیدت کیشی سراز رفاقت شاهزاده تافت و با میرک خان شصت کروه
مسافت در دو روز پیموده و بحضور رسیده و ذخیره بیکنامی اندوخته و مورد فراوان تحسین گشته
بدارو غگی عرض مکرر عز اختصاص یافت و خانخانان در وقایع سال بیست و دویم عالمگیری نوشته
که چون به سبب بندوبست راجپوتان خبر واقعی لشکر پادشاه زاده محمد اکبر بسامع اجلال نمیرسید پادشاه
مشارالیه را برای آوردن خبر تحقیق از آن لشکر تعین فرمود و همین که مشارالیه رو بفوج شاهزاده آورد
برادر او محامد خان که همراه اکبر محبور و ما قضای صلاح وقت رفیق و جوی قابو بود از استماع خبر رسیدن

برادر خود بخدمت شاهزاده عرض کرد که اگر اجازت باشد خود را به برادر رسانیده استمالت نموده
باخود بیاورد بعد حصول رخصت آنچه از نقد و جنس توانست باخود برداشته به برادر خود پیوست
و هر دو برادر بالاتفاق بخدمت پادشاه در حالتی که مزاج همایون از استماع اخبار مختلف نهایت
ملول بود رسیدند خلد مکان از فرط مسرت محمد مراد را که از خانه زادان معتبر در آن وقت حاضر بود
فرمود که سید شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب به سید شهاب الدین خان نموده تسلیم
کناند و بعد ملازمت مجاهد خان نیز مورد عنایت گشت و حقیقت لشکر و تعداد فوج مجهور و غیر مجهور
بعرض رسانید در ضمن مردم روشناس دیگر نیز شروع بادن حضور نمودند و بعرض رسانیدند که بعد
برآمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل عظیم در آن فوج راه یافت و در سنه یکهزار و نود و سه پس از
قدوم موکب پادشاهی بدیار دکن پادشاه او را به تنبیه متمردان نواح جنیر و عطائی دار و عکی گرز
برداران خاصپانه از تغیر مکرم خان عزا تیار نجشید و سید او غلان در حضور نیابتاً در سرانجام امیدت
می کوشید و بقول خافیخان در سال مذکور خلد مکان نخست مشارالیه را برای تسخیر قلعه رام سیج
تعین فرمود و چون قلعدار آنجا از قوم مرهته مرد کار آزموده و جهاندیده بود و در خبرداری و هشیاری
دقیقه نامرعی نمیداشت و تردوات خارج از قیاس بعرض ظهور می آورد چنانچه بسبب فقدان
توپ آهنی در آن قلعه توپ از چوب ساخته و بچرم آنرا کرمه بروقت قابو رسیده که کارد
توپ آهنی از آن بظهور میرسید سعی و تردد خان موصوف در آنجا بجای نرسید از اینجهت پادشاه
او را بحضور طلبیده خانجهان بهادر را برای تسخیر آن قلعه نامزد فرمود و چون مکرر آویزشهای
سخت و تاختهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت در سنه یکهزار و نود و چهار هجری به خطاب

غازالدین خان بهادر لوای بلند رتبگی افراخت و در سنهٔ یکهزار و نود پنج هجری بتسخیر قلعه راهیری
که مامن و مسکن سنهابو و مرخص کشته و بارئی آن قلعه را آتش زده و اکثری از سرکردهای کفار
را به قتل آورده مصدر فتح نمایان گردید و در جلدوی آن بخطاب فیروزجنگ و عطای نقاره به بلند پایگی
رسید و چون در محاصرهٔ بیجاپور در فوج شاهزاده محمد اعظم شاه کرانی غله بآن درجه شده بود که اقامت
ملازمان دشوار گشته بود پادشاه آن مشمول الطاف را بعنایت ماهی مراتب اعتبار بخشیده برای رسانیدن
رسد متعین گردانیدند مشارالیه بموافقت بنجارها رسد فراوان بهم آورده و متوجه لشکر شاهزاده شده
در اثنای راه رسدی را که بیرامایک زمیندار شش هزار پیادهٔ جنگی همراه داده برای اهل بیجاپور فرستاده
بود بقهر و غلبه متصرف گشته و پادگار اکشته مظفر و منصور بارسد موفور خود را به لشکر شاهزاده رسانید و بموجب
نوشتهٔ حافظان چون غازالدین خان بهادر فیروزجنگ با مجاهدخان و تیراندازخان و دیگر امرای کارزار دیده
با رسد پانزده بست هزار کاونزدیک پرکنه انندی پانزده شانزده کروهی بیجاپور رسید سرداران
بیجاپور که بموافقت غنیم اطراف شاهزاده محاصره نموده عرصه بر لشکریان نهایت تنگ کرده بودند
چند هزار سوار و پیاده برای محافظت فوج شاهزاده که در اسپان فوج پادشاهی بجز پوست و استخوان
نمانده بود و نیکه جانی بکلم محل خاص پادشاهزاده از بالای فیل هنگام حملهٔ مخالفان بدست خود تیر میزد
و در تسلی و دلاسای امرا میکوشید گذاشته با چهل و پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیادهٔ جنگی از آنجا
باستقبال غازی الدین خان بهادر شتافتند بعد تقابل فئتین هر دو برادر یعنی غازالدین خان بهادر و مجاهدخان بهادر
از کثرت فوج مخالفان نا اندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده اسپها برداشتند و جنگ صعب جهان آشوب
بمیان آمد آنچنانکه لشکریان از بیم هلاک هوش و حواس رفت آخر الامر از چهلشهای پیاپی بهادران

خصوصاً از ترود مجاهد خان بهادر هزیمت بمخالفان راه یافت و رسد را بلا آفت به لشکر شاهزاده رسانید
و مورد تحسین خلایق گردید شاهزاده پی اختیار آفرین گویان غازی الدین خان بهادر را در کنار گرفته
بانواع نوازش و مکرمت مفتخر ساخت و حضرت خلد مکان از استماع این خبر نصرت اثر باضافه های نمایان
نواخت و از فرط عنایت بزبان مبارک فرمود که چنانچه حق سبحانه تعالی از طرف فیروزجنگ شرف اولاد
تیموریه نگهداشت آبروی او و اولاد او تا دور قیامت نگهدارد و از راه عنایت و نوازش موفور فتح پیجاپور
نامش تقرر کرده چنانچه در مقالهٔ اولی مرقوم گردیده بدستخط خاص بواقعه نگار کل ترقیم نمود که داخل وقایع باد
که بدستیاری فرزند پی ریو و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مفتوح شد بعد ازآن قلعه ابراهیم گذه
عرف او دگیر را که بفیروز کده موسوم شده جبراً و قهراً مفتوح ساخت و در محاصره قلعهٔ گولکنده رودات
بهادرانه بروی کار آورده و زخمها برداشته بعد تسخیر آن قلعه بمنصب والای هفت هزاری هفت هزار
سوار لوای افتخار برافراخت پس از آن قلعهٔ حصین اودگیر را که موسوم بامتیاز کده گردیده
بمساعی جمیله از دست سیدی مسعود بیجاپوری عادلشاهی انتزاع نموده در سال هزار و نود و نهم هجری
آن ضمیمه ملک پادشاهی گردانیده و باعلی مرتبه اختصاص رسید و بقول خافیخان پادشاه بهادر موصوف را
در سنه هزار و نود و هشت هجری مراد دل شاهزاده محمد اعظم شاه نموده با جمعیت بست و پنجهزار سوار و بیشمار
مغلیه همراهی را نیابر عدم پای باقی بقدری مقرر کرده مرخص فرمود دارغب جهت پشت گرمی پادشاهزاده را
با چهل هزار سوار و توپخانه بیشمار و خود بدولت با فروشکوه عالم ستانی بعد بندوبست نواح حیدرآباد
اوایل ربیع الثانی رایت ظفرآیت بصوب ظفرآباد بیدر برافراشت و بهادر موصوف در سال هزار و نود
و نهم هجری بعد فتح قلعهٔ اودگیر از بیجاپور باستیصال سنتا مامور گردید و نیابر شیوع فساد هوا که کم کسی از

آفتش سالم میماند اکثری کرفتار دست اجل میشدند و آنها نیکه جان بسلامت می بردند عوض جان حاتین
شریفتین یعنی سمع و بصر را می باختند آفت تعطل بصارت بچشم آن بهادر رسید و انچه که زبان زد
مردم شده که پادشاه بر بعضی اسرار و اطلاع یافته در آنشب چشم که عارض شده بود و اظهار اشاره باعدام
بصرش نمود فروغی از راستی ندارد و قاضی عقل بکذب اینخبر حکم می کند چه پادشاه عالمگیر شدید العظم
وکینه ور بود اکر چیزی ازین قبیل در می یافت باین شوکت و عظمت نمی کذاشت خیر کالی و نیک
اندیشی او نقش خاطر پادشاه بود شخصی از راه عناد عرضداشت مشتمل بر مداهنه و مساهله بهادر موصوف
در تنبیه اشقیای دکن نمود در جواب دستخط شد حاشا که برخان فیروز جنک که از کجا بکجا با اقبال رسید
کمان کفران نعمت که در کفر است کرده شود چنانکه در مقاله اولی مذکور شد القصه بعد ناچیز شدن اکرچه
از حج حاضر شدن بدربار موافق ضابطه پادشاهی بمنطوق لیس علی الاعمی حرج استراحت یافت
اما نظر بصیرت باطنی که در تشخیص کارهای عمده رسائی کمال داشت برتبه سرداری و فوجکشی او
تغیری راه نیافت و باصابت رای و حسن تدبیر بنظم و نسق و در سواری تورک و ضابطه مستمر خود میپرداخت
و کوس سرداری و ناموری مینواخت و در سال یکهزار و یکصد و نهه سرسنتای شقی را بحضور پادشاه
مورد فراوان تحسین و آفرین کشت تفصیل این اجمال انکه سرسنتای شقی که فوجهای عمده اسلام را دست
خوش تاراج و امرای نامی پادشاهی را اسیر و قتیل نموده و پادشاه در حق او سرسنتای شیطان همتا
میفرمود پس از تسخیر قلعه جنجی راه فرار پیش کرفته و باراده مخاصمت دیرینه دهناجا دوست ستاره رشته
شکست فاحش خورده و بحال تباه آواره دشت ادبار کشته میرفت اتفاقاً با کوبامیان نامی مرتبه بخدمتش
جدا کرده میخواست که نزد دهناجا دوید و دراثنا یراه بدست لشکریان بهادر موصوف در آمد بهادر موصوف خواجه بابا

تورانی که در جایزهٔ این مژده نجوشنجرخان مخاطب گردید بحضور ارسال داشت ورایت بلند مانی افراشت
و در سال یکهزار و یکصد و ده بهم اسلام کنده عرف ویکنده نامزد شده بود بتصرف درآورد پس ازان
بحافظت بنگاه اسلام پور مامور شد و هنگام مراجعت رایات ظفرآیات پادشاهی از تسخیر کهلنا
به بهادر کنده سون قشون یعنی محله فوج او که از بنگاه ترتیب داده بود تاچار کرده جریبی بملاحظه پادشاه
رسانیدکوشیدند باین شان و تورک بسامان و سرانجام هیچ امیری در هیچ وقت محلا نداده واز
هر جنس پیشکش وافران گذرانیدند پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط فرمود و شاهزاده
بیدار بخت را با رسال سمرزنش نامه بدینمضمون که شما با وصف مداخل کثیر مضاعف مخارج این سر انجام
ندارید که خان فیروزجنگ از خانه خود توپ و کجنال و شتر نال و کهره نال و همه چیز آنقدر که باید بنیاد
دارد معاتب نمود و در سال یکهزار و یکصد و پانزده هجری بتعاقب نیامد سیه کاه احوال لوکری
پادشاهی اختیار کرده باستقبال شاه عالم بهادر شاه آنطرف نرداشته در زمرهٔ منصبداران
منسلک شد پاشنه کوب تا مالوا عنان وانکشیده سرجنگ مستوفی باو رسانیدند بخطاب سپه سالار
نامور گردید و در وقت رحلت خلدمکان بصوبه داری برار و در الچپور اقامت داشت و خبر فوت خلدمکان در
عرصه چهار روز از احمدنگر باو رسید هر چند با محمد اعظم شاه نهایت مربوط بود و اظهار کمال عقیدت می نمود
اما شاهزاده بغرور فطری بمراعات بایسته وقت کمتر پرداخت و به کرشن چندن سردار همراه رکاب
خود بیشتر پرداخت کوشیدند و قتیکه اعظم شاه بعد از جلوس از احمدنگر روانه شد ذوالفقارخان در نواح خجسته بنیاد
ملازمت نمود در آنوقت بذوالفقارخان فرمود که شما هم اصلح وقت عرض کنید حسب الاشاره
بعرض رسانید که مناسب اینست که بدستور عالمگیر پادشاه قبایل بدولت آباد بایدکه اشت و مردم

پادشاهی نهایت بی سرانجام اندوه و ماتم از خزانه اندرون محل بخواه باید داد که اسباب لیاقت درست
نمایند و نهضت مبارک از کوتل فرداپورشو و پل از دیول کهات بشو و تا خان فیروز جنگ ملحق کردد پادشاهزاده
که مدهوش باده نخوت و غرور بود جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتیست که مثل داراشکوه حریف
باشد محمد معظم معلوم و فی الواقع کار از مردم خود است مردم پادشاهی بغیر از مبارک سلامت کاری ندارند
کویا راه راست گذاشتن چرا واز وچه میخیرد و نظر بر اسباب ظاهر این حرکت از شاهزاده خلاف صواب آمد
که مثل خان فیروز جنگ سردار باتدبیر صاحب جمعیت را رفیق خود نمود و الاطرفه شیرازه فراهم آوردن مردم
بود که اکثر جماعه داران اعتماد بر قول او می نمودند خاصه مغلیه توران که همه مطیع و منقاد او بودند بعد عبور محمد اعظم
شاه از نربدا بهادر ممدوح حسب الحکم آن شاه از برار به برهانپور آمده اقامت کزید و پس از سریرائی احمد نگر
یعنی بهادر شاه هجدهم در یکهزار و یکصد و هجده هجری در اکبرآباد بصوبه داری گجرات مامور کردید و
خافیخان مینویسد چون چندروز در روانه نشدن متعلقه مامور توقف اتفاق افتاد اراده رفاقت او با محمد کام بخش
زبان زد واقعه طلبان کشت و تزلزل در لشکر شاه عالم راه یافت در اینولا بعرض رسید که معزی الیه از برهانپور
بصوب متعلقه مامور خود در آمده و در سال یکهزار و یکصد و بست و دو هجری در احمدآباد گجرات باجل طبیعی بدرود
رضوان خرامید نعش او را بدهلی برده بیرون شهر متصل اجمیری دروازه در خانقاهی که ساخته اوست مدفون
نمودند بهادر مغفور امیری خوش خلق باوقار فیض نصیب صاحب نسق بود و دولتش رونق تمام داشت و در امرای
توران امیری مثل او باجاه و جلال و علو مراتب کمتر بعرصه روزکار آمده کویند قریب دولک روپیه متصدیان
سرکار از خزانه عامره اش برآورده عوض روپیه پول سیاه در خزانه پر کرده و در خزانه کذاشتند با وجود استماع
اینخبر خان تدبر و تحمل بکار برد که پی آنکه پای تحقیق و تفتیش میان آید متعلقان اندیشه ناک کشته بازر و سیم را

ادرده

آورده در خزانه گذاشته از بازپرس می اندیشه کشند و شقه بدستخط خاص عالمگیر پادشاه که برهان
قاطع بر علو مرتبه اوست و در کلمات طیبات عالمگیری مرقوم در پنجا بزبان قلم داده میشود شقه خاص
من میخواستم که برای عیادت آمدن شما خود بیایم اما بچه امر و کدام نظر مشاهده نمایم لهذا سیادتخان را بنا
فرستادیم تا بچشم ما به بیند و اظهار ما فی الضمیر بکند و از میوه های نورس انچه بهم رسیده انگور است
اما اطبای یونان برای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا ما هم بر خود ناگوار کردیم انشاالله تعالی بعد صحت
کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم ۵ یارب این آرزوی من چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان گویند
که بهادر منصور طبع موزون داشت و گاه گاه شعر بطرز اهل ایران میگفت و او نخست حسب الامر جلیل القدر
پادشاهی صبیه علامی فهامی سعدالله خان در سلک عقد خود منظم گردانید و بعد فوت آن عفیفه دوران دو
دختر حفظ الله خان عرف منا خان را که بر در آن مرحومه بود بندگی را بعد فوت دیگری در سلک ازدواج خود کشید
و ازین هر دو اولاد نماند و اولاد آن منصور از بطن دختر سعدالله خان است ذکر احوال سعادت اشتمال
مشمول رحمت سبحانی علامی فهامی سعدالله خان وزیر اعظم شاهجهان صاحبقران ثانی
آن وزیر عدیم النظیر جد مادری نواب عالیجناب است چنانچه گذشت نام اصلی او شیخ سعدالله نسبش به بنی
تمیم که شعبه ایست از قریش می پیوندد موطنش مملکت لاهور است صاحب ذهن ثاقب و رای صائب بود
در اوایل حال تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بخط قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی گردید چون در سنه
هزار و چهل و هشت هجری فضایل کمال و جلایل خصال او از علم و فضل و رسائی عقل و راستی و درستی امانت
و دیانت بعرض شاهجهان پادشاه رسید حکم باستحضارش فرمود و بوساطت موسی خان صدرالصدور
احراز سعادت ملازمت حضور کرده روز ملازمت در دل پادشاه جا نمود و در سلک ملازمان پادشاهی منسلک

گشته بعنایت خلعت خاصه و خدمت عرض مکرر که درآنوقت مخصوص معتمدان بود بپایه قربت رسید و در عرصه
یکسال بمنصب یکهزاری و خطاب خانی و خدمت داروغگی غسلخانه که بفرزندان راسخ الاعتقاد اختصاص
من الاقران ممتاز گردید و در سال هزار و پنجاه یکهجری بخدمت خانسامانی و اضافه هزاری ذخیره
افتخار اندوخت و در سال هزار و پنجاه و چهار هجری بوالا مراتب وزارت کل و منصب عمده چهار هزاری
سه هزار سوار و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهره اعتبار افروخت و در سال هزار و پنجاه پنج
هجری باضافه منصب و عنایت فیل با یراق نقره نوای بلند رتبگی افراخت و چون پادشاهزاده
مراد بخش به تسخیر بلخ و بدخشان تعین شده بکابل رسیده باشطار برطرف شدن برف از راهی که
معبر فوج فیروزی مقرر گردیده بود و هم بسبب انکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه
شده بود که نقدی سه ماهه بمنصبداران و جاگیرداران واحدیان و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان
پیاده برسم مساعده از خزانه بدهند و بعضی مردم وجه مذکور در لاهور نیافته بودند توقف داشت و علاوه
آن طفل مزاجی پادشاهزاده و تاثیر کفار خوش آمد گویان که آخر بعد فتح بلخ صریح کل کرد لهذا در همین سال
هنگامی که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بباغ صفا رسیده بود او را بگذارش بعضی مقدمات
بپادشاهزاده و دادن وجه مذکور به کسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بمنزل مقصود پیش
از وصول رایات پادشاهی بنواح کابل دستوری داد او در دوروز بکابل رسیده فراوان تردد
بکار برده در عرصه پنجروز که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود همه کارها سرانجام کرد
و شاهزاده را با افواج روانه بسمت مقصود نموده در ظاهر بلده بملازمت پیوست و چون بعد فتح بلخ شاهزاده
دل نهاد اقامت آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگری بدانجا دو تعین شود اعلیحضرت او را باجود

رازدانی وکثرت کارها که جدائی او صورت نداشت بدانصوب روانه فرمود و از راه قریب که دشوار
گذار بود در عرصه پانزده روز به بلخ رسید و چون شاهزاده را مصر استعفا دید خود با نجاح امور جزوی
وکلی موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهار روز بعد طی پست و بلند بسیار از کابل به بلخ آمد
از آنجا که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بندوبست آنصوبه قرار واقعی نموده بود با اضافه
منصب درجه اعتلا پیموده و با ندک فاصله در روز جشن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و عطای اسپ عربی با زین طلا با علی مراتب سرفرازی تصاعد نمود و در سال یکهزار و
پنجاه و هفت هجری در جشن جلوس که در اماکن نوتیار دار الخلافت شاهجهان آباد بعمل آمد او بعنایت
خلعت عمده و تقرر یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه چهره عزت برافروخت و در سال یکهزار و پنجاه و
هشت هجری که پادشاه متوجه شکار بود همانهنگام معاودت از آنجا نوشتجات خواص خان قلعدار قندهار
و پردل خان قلعدار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس خلف شاه صفی بجانب قندهار رسید
او که بنا بر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافت مانده بود حسب الطلب بحضور آمد و دو هزار سوار دیگر
از سواران او دو اسپه و سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار
دستوری یافت و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین مجارها و دواندن نقبها و تیاری کوچه
سلامت دقیقه فروگذاشته نمی نمود از آنجا که ایام سرما قریب رسید و فتح قلعه مذکور مقدر
نبود حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده معاودت نمود پادشاه او را در سال یکهزار و پنجاه و نهه
دو هزار سوار دیگر از سوارانش دو اسپه سه اسپه مقرر کرده با نعام یک کرور دام سرفراز فرمود و در سال یکهزار و
شصت و یکهجری همانگامیکه پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود او را در وزیر آباد بنا بر دریافت احوال

صوبهٔ پنجاب که در ابتدا به سبب کمی باران و در آخر به سبب افراط آن مزارع ضایع شده بود
گذاشت و بعد چندی آمده و ملحق شده در همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به تسخیر قندهار متعین شده پادشاهزاده از ملتان براه راست که
نزدیکتر بود متوجه گردیده از راه کابل و غزنین که دورتر بود روانه شد و پس از وصول در آن سه حدود
سعی وتردد از دوانیدن نقب وغیره بظهور آورد و چون تسخیر آن مکان صورت نه بست در سال یکهزار
وشصت و پنجهجری حسب الحکم برگردید و اعلیحضرت خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی
نموده و متوجه اجمیر شده او را با فوج شایسته تخریب قلعه چتور روانه فرمود او در آنجا رسیده
تخریب زراعات تعلقه رانا و منهدم ساختن بروج و دیوار قدیم و جدید قلعه مذکور پرداخته بحضور
مراجعت نمود و در سال یکهزار و شصت و نهم هجری تا چهار ماه بعارضه دردشکم مبتلا گشت اما
تا دو ماه بمداوای سهل پرداخته بدربار میرفت و بعد از آن که از غلبهٔ مرض صاحب فراش گشت پادشاه
از استماع این کیفیت از راه عنایت بتقریب عیادت بخانه اش ظل مکرمت گسترده اطبای حاذق
را جهت معالجه متعین کرد چون اجل موعودش رسیده بود سود نه بخشید تا اینکه در سال مذکور مسافر
ملک عدم گردید پادشاه عیال و اطفال او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده سعدالله خان با علیه علم
و بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت و در انفصال معاملات براستی و درستی میکوشید و در اخذ
وجوه سرکار پادشاهی روادار آن نبود که بر عمال و رعایا حیف و میلی رود هندوستان در وقت
وزارت او رونق گرفت با آنکه مثل داراشکوه حریفی داشت اما شکایت او پیش نرفت از ابتدای
ملازمت همواره در ترقی گذرانیده و القاب او علامی فهامی جمدة الملک مقرر گشت و به منصبهای مراتب ترقی

فایز گردید و نام نیکو یادگار گذاشت نکته دیانت امریست محمود و پاس نمک شیوه ایست مستحسن
اما در معاملات آفاکه باغرما باشد پاس اینها داشتن اهم دولتخواهی است چه اگر درینصورت بکل نقصانی
رو دنسبت باو خیری خواهد بود بجز نظر بحال او کلی و نقصان جزئی شمر نقصان کل است فافهم سعدی
علیه الرحمه میفرماید بداندیش تست آنکه خونخوار خلق که نفع تو جوید بازار خلق در پنجا فقره چند مناسب
اینمقام از کلمات طیبات خلد مکان که بدستخط خاص خود باعظم شاه نوشته بجنس تقلم می آید تا بنیکان را
انتباه افزاید سواد شفقه خلد مکان بنام شاهزاده محمد اعظم شاه اعلیحضرت از سعدالله خان
پرسیدند که از اسباب خوشنودی خدا و ذخیره عاقبت بگوئید عرض نمود که عدالت بهشت است
که در ذات اقدس حضرت است ایضاً شخصی بسعدالله خان گفت که مردم متدین و فاکار دیانتدار
سلیقه شعار در عرصه روزگار کمر اند جواب داد که زمانه از آدم خوب پر جوهر هیچگاه خالی نمی باشد صاحب
خرد باید تا دریابد و با ایمان بسازد و گوش بر حرف عمازان نگذارد سعدالله خان سحرگاهی بعد وظایف
داوراد تا دیر دست برداشته بود پرسیده شد که ام حاجت باقیست گفت آدم خوب ایضاً روزی
سعدالله خان در غسلخانه بدیر آمد اعلیحضرت از سبب دیر تک پرسیدند عرض کرد بیاضی میخواندم نقل
چند فقره برداشتم افزایش مال از خیر و احسان و پیرایش اقبال از تمنعی نمودن محتاجان سیر کردن
گرسنه موجب مزید نعمت و نفقه و کسوت دادن کرسنه و برهنه باعث افزونی دولت پروردن غربا
آئین ریاست ساختن با اقربا خاصه کیاست طراوت گلستان سلطنت بسحاب عدل استقامت ایمان
بتقرب اهل فضل و دیرائی خانمان از قطع رحم کاهش دل و جان بظلم رونق ممالک بکین تدبیر قلع ظلمه
بهمت عالمگیر نگنامی حاصل زندگانی فیضرسانی واسطه ثبات و کامرانی آشنا پروری رسم بنیادنگنی

بخطاب چی قلیچخان بهادر و عطای ماده فیل سربلندی یافت و در سال یکهزار و یکصد و شصت
هجری بنابر مداخلت بعضی خواجه سرایان در مزاج خان فیروزجنگ و ناگوار شدن اینمعنی بر طبیعت
آن بلند رتبه عالی فطرت و مرتفع شدن غبار ملال فیمابین والد و ولد اقامت نزد پدر والا گهر موافق
مزاج غیورش نیامد و بدون اجازت پدر خود را بحضور رسانید اگرچه پادشاه در باطن خوشنود گردید
اما در ظاهر بپاس خاطر خان فیروزجنگ تا یکماه بار ملازمت نداد آخرالامر بذریعه شفاعت اسدخان
رخصت ملازمت داد و فرمود که ملاقات پدر کرده زود خود را بحضور رساند و شقه بدستخط خاص بدین عبارت
که فدوی زاده اخلاص پرور چین قلیچ خان بهادر می گوید و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
بخان فیروزجنگ ترقیم نمود حسب فرمان واجب الاذعان بنجدست پدر رفته در همان سال بعد چند ماه
خود را بحضور رسانیده مورد عنایات مالامال و بمرحمت کوش بند خاصه شال چهره اختصاص افروخت
و در سنه یکهزار و یکصد و نهه به تنبیه مفسدان ماکوری پرداخته در همین تردیکی به شیه غنیم در نواحی باگرکوته مور
شده بعنایت کمرخنجر خاص طبل بلند نامی نواخت و بعد شیه غنیم لئیم در سنه ۱۱۱۱ یکهزار و یکصد و ده که بحضور رسید
بخشی الملک مخلص خان حسب الحکم حضور تا دروازه برم پوری و اسلام پوری باستقبال شتافت و باضافه
منصب و سوار سرفرازی یافت و در سال یکهزار و یکصد و یازده هجری باضافه منصب و سوار و متعین شدن
بمورچال بیرقی و بعد یکسال بفوجداری کرناتک بیجاپور از تغیر معمور خان و بار دیگر در همین سال که از بدر آزرده
شده بحضور رسیده بود باضافه سواران و در سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری بصوبه داری بیجاپور و عطای سرپیچ
و اسپ و فیل و در همین سال بفوجداری تل کوکن عادل خانی ملحق بصوبه بیجاپور راست و اعظم نکرپل کانون
و تهانه داری ساتهه کانون از تغیر شیخان و باضافه سوار و بعنایت کرور دام بپایه اعتلا رسید و سید نباخان

را به نیابت خود مقرر گردانیده و در سنه یکهزار و یکصد و پانزده هجری طلب حضور شد و سیفخان ولد نصیرخان
نائب او گشت و در سال یکهزار و یکصد و شانزده هجری به فوجداری کرناتک از تغیر رستم دلخان و اضافه
سواران و انعام بملک دام سربلند گردیده و در همین سال بحکومت نصرت آباد و سنکر و مدکل و غیره از تغیر نصیرخان
ولد سرفرازخان و کامل خان عز اختصاص یافت و برای تسخیر قلعه واکنکره بطریق منقلبه مرخص گشته باتفاق
محمد امین خان و تربیت خان پاوکروهی قلعه اقامت ورزید و در آنوقت دایره لشکر ظفر اثر عالمگیری
بفاصله یک کروهی از قلعه بود و سحرگاه آن عالیجناب و محمد امین خان بهادر و عزیزخان رو بیله و اخلاصخان
میانه پشته لال ٹیکری که سرکوب کوه نشینان بود بتصرف آوردند مخالفان بعد خبردار شدن بهجوم آورده
از سنگ باران مجال اقامت بر پشته گیران تنگ کردند اگرچه پادشاه پادشاهزاده کام بخش را به کمک و ستاده
اما کاری پیش نرفت و فرمان واجب الاذعان شرفصدور یافت که بقدر امکان در تردد تهاون نه ورزند
در آنروز نیز نواب عالیجناب و محمد امین خان بفاصله دو جریب کسی دیگر اقامت نکرد و چون مابدا دان رسیدند
که کسی در آنجا نیست بنابر صلاح وقت بر اسپان سوار شده راه تردد بسمت دیگر پیش گرفتند و در آنروز جهت
تعین مورچال بدون جمعیت هر دو سواره میرفتند که گوله بهر دو پای اسپ محمد امین خان و یکپای پیش اسپ
نواب عالی رسید و هر دو بهادر بر زمین آمدند پادشاه از استماع این خبر گدورت اثر اسپ عربی با ساز طلا
بآن هر دو بهادر و یک شمامه عنبر کران سنگ جهت نواب عالی مصحوب امیرخان ارسال نمود و دلنوازیهای
بسیار فرمود و هر دو بهادر ما مین لال ٹیکری و دهیرواڑه مکان مورچال قایم کردند و بعد چندی حکم شد که به گشت
اطراف قلعه با محمد امین خان بهادر و معلیه دیگر بروند و بعد مفتوح شدن قلعه بحسن سعی و جلادت و ذوالفقارخان
نصرت جنگ که در آن اوان از فرط جلادت او زبان زد خاص و عام گشته لا فتا الا علی لا سیف الا ذوالفقار

و فرار نمودن پیم نایک بیدر در تعاقب او و تلاش فراریان سعی مومی بکار برده [illegible] صمصام را بمنصب
پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت شمشیر مینا کار و فیل خاصه مفتخر و مباهی گشت و باسمت شایسته جهته
استمالت رعایا که از هراس باماکن بعید رفته بودند و تحصیل پیشکشها از مالیه گیران تمرد پیشه که به پناه قلعجه ها
مستحکم بکثرت جمعیت طریق تمردی میپودند متعین شد بعد گرفتن پیشکشهای نمایان مورد هزاران آفرین
گشته قرین فتح و ظفر بدارالظفر بیجاپور که صوبه داری آنجا تعلق باو داشت سعادت رخصت یافت و مدت ده دوازده
روز که مزاج مبارک پادشاه از جاده اعتدال انحراف ورزید و طرفه آشوبی برامون مردم دور و نزدیک گردید
باستعجال تمام خود را بحضور رسانید پادشاه بعد از افاقه از بخرکت مسرور گشته فی الفور بتعلقه مرخص گردانیده و در سال
هزار یکصد و هجده هجری فوجداری فیروز نگر از تغیر یوسفخان و فوجداری تانی کوته از تغیر قدرت الله خان ضمیمه صوبداری
بیجاپور گشته پایه اعتبارش افزود و پادشاه انگشتری نگین زمرد منقر باسم صین قلیچ خان بهادر بدست مبارک خود
مرحمت فرموده در سال یکهزار و یکصد و هجده هجری که درهمین سال سراپا ملال ارتحال خلد مکان که از عمر شریفش
نود و یک سال و سیزده یوم منقضی شده بود و کریمه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
آگاهی میدهد رو داد وجب الطلب بحضور رسید و بعد چندی که سانحه دلخراش پادشاه عالمگیر باعث آشوب عالم
و عالمیان گردید پادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه که بیست و پنجم رویهی اردوی معلا حسب فرمان واجب الاذعان
که خلد مکان پنج شش روز پیش از رحلت شقه بدستخط خاص بآن شهزاده ترقیم فرموده که آهسته خرام
بلکه مخرام زیرا قدمت هزار جان است اقامت نموده بود بسرعت سریعه در عرض شش پهر و چند گهری رسیده طرفه
بیقراریها و مراتب سوگواریها بظهور رسانیده روز دوشنبه نعش آن پادشاه را حسب الوصیت جهت تدفین در جوار
مزار فایض الانوار قدوة السالکین شیخ زین الدین قدس سره بروضه منوره موسوم بخلد آباد که در آنجا مکانی

مکانی در همین حیات بابرکات آن پادشاه احداث یافته بود در رواقه فرمود و آن پادشاه زاده عالیجاه که
نسب شریفش از جانب مادر به سلسله صفویه می پیوندد و در غیرت و شجاعت کمتر از پدر والاقدر نبود
پیشتر بود روز سه شنبه سیزدهم دیجه تجویز اختر شناسان در احمد نگر جلوس نموده توجه بدارالخلافت فرمود
بانواب عالیجناب حسن سلوک پیش از پیش کرده پیغام اضافه یکهزاری یکهزار سوار از اصل و اضافه
شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خان دورانی و صوبه داری برهانپور داد و تکلیف بودن همراه کرد
و آن عقیدت منزل آگاه دل تا منزل پانڈهارره نور طریق موافقت گشت من بعد نظر بر حرکات و سکنات
آن پادشاه که منافی ریاست و مشحون از نخوت و کبر بود مراتب خرم و دورنبی مرعی داشته ترک رفاقت کرده
از منزل مذکور دوازده کروهی برهانپور با محمد امین خان بهادر نقاره کوچ نواخته بصوب اورنگ آباد باز
و در آن منزل اگرچه همراهیان دست در ازیها به بنگاه اردوی پادشاهی نمودند و مقربان جهت تعین فوج
تعاقب بحضور عرض کردند اما اعظم شاه عمداً اغماض نموده بمقربان فرمود که ما را کار با اصل است بفرع
توجه نداریم هرگاه اصل مستاصل کردد فرع کجا میرود الحاصل بمنزلی که پیش نهاد همت عالی داشت
رایت توجه افراشت و چون در سواد جاجمو با برادر خود شاه عالم که بسرعت هرچه تمام تر در آنجا نزول اجلال
نموده بود در ستمانه مصاف آراسته جان بحق تسلیم نمود و نعمت خان عالی در تاریخ وفات آن شاهزاده گفته رباعی
شهزاده دیوانه وشی از دردم جا که نبود هیچ از رستم کم دیدند سر و تنش جدا گشته زهم گفتند همه های محمد اعظم
ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت ظل الله شاه عالم ابوالنصر قطب الدین محمد پادشاه غازی
المشهور بهادر شاه و چون ظل الله بعد گشته شدن اعظم شاه سریر آرای چهارده الک هندوستان گشت نواب مغفرتمآب
از دکن متوجه دارالخلافت شده ادراک سعادت ملازمت نموده پادشاه خلیق کریم سلوک شاهانه پیش نموده بدستور تجویز

محمد اعظم شاه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خاندوران سرفراز فرموده بلطای صوبه داری
او دبا فوجداری لکهنو که در آن ایام فوجدار علحده از حضور مقرر میشد پایه عزتش افزود و میر عبد الجلیل بالگرامی
ماده تاریخ در لفظ خان دوران بهادر یافت و چون بنا بر ترحم و فراخ حوصلگی و کشاده دستی و وسعت
خلق پادشاه منصب و خطاب را دوامی نماند و در اکثر امور سلطنت رویه عهد عالمگیری متبدل شد و انمعنی با کوار
مزاج آنعالیجناب که تربیت یافته خلد مکان بود کردید ترک منصب و نوکری پادشاهی نموده در جهان آباد
در زاویه عزلت انزوا گزید هر چند پادشاه باستمالت پرداخت اما به ثبات قدمی از جاده نرفته نوکری پادشاهی
اقبال ننمود و خود میفرمود که در ایام انزوا بجدی خاطر از امور دنیا و مذکور دنیا داران کشیدکی داشت که اکر
اکر کسی ذکر اهل دنیا می کرد صفائی وقت مبدل بکدورت میشد و لذتی که در صحبت فقرا و علما دست میداد
دل را می ربود و پوشش چهتری پالکی که برای ادراک سعادت زیارت بزرکان ناکهداشتن آن ضرور بود
از چهیت بند ساخته بودم آورده اند که روزی بسواری پالکی که ادای زیارت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین
اولیا قدس سره تشریف می برد و در اثنای راه سواری مهابتخان بسامان و تجمل نمایان نمودار شد بر کشتن
یا کناره کرفتن شایان خود ندانسته بخدمتکار اینکه در جلو بود فرمود بطریقیکه میروند بروند چون اسباب ظاهری
در رکاب نبود مهابتخان از معلوم نشد که سواری آنعالیجناب است همینکه پالکی نزدیک آمد دانست باضطراب
تمام پالکی بر زمین کذاشته خواست که پیاده پا پیش رفته سلام نماید جلد از برابرش مرور نموده بسوکند ها او را فرمود
که پالکی را بردارند و روانه شوند روزی پالکی سوار با چند خدمتکار بارادهٔ ملاقات درویشی از کوچه مرور نمود چند طفلی
که مشغول بازی بودند کناره نکرفتند فرمود که چند کس دیکر که برای اهتمام در سواری بکار آیند نکاهدارند و چون بادشاه
بعد فراغ از مهم کام بخش از دکن به اجمیر و از آنجا بمهم کرورایت توجه برافراخت دوازده کروهی دار الخلافه چندیی

مقام

مقام نموده نواب مغفرتمآب را بوساطت عظیم الشان بمبالغه طلبید بعد حصول شرف ملازمت
از پادشاه رخصت گرفته بازبدهلی آمده در کاشانه عزلت اقامت ورزید تا اینکه پادشاه بروضه
رضوان خرامید و نائره نزاع در هر چهار خلف پادشاه مشتعل گردید و کار بجدال و قتال انجامید چنانچه
بتفصیل در کتب تواریخ مرقوم است **ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت معزالدین**
الملقب بجهاندارشاه چون جهاندارشاه سریر آرای سلطنت چند روزه گشت مکرر و امین استمالت
آئین بنواب مغفرت مآب فرستاده ترغیب بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب فیروز جنگ نمود
بانواز شهای دیگر نمود آن عالیجناب والاهمت مال اندیش قبول نمود و بعد از آنکه جهاندارشاه سوادالخلافه
را مخیم اجلال ساخت جدة الملک اسدخان آهنگ استقبال نموده نظر بریکه رابطه اتحاد بآن عالیجناب
داشت بابرام تمام برای استقبال پادشاه همراه خود برده بامتیاز تمام بسعادت ملازمت فایز گردانید
و پسر ارشد خود ذوالفقارخان که بآنعالیجناب از وقت عالمگیر پادشاه کوکنه غبار کدورت در دل داشت برای
تصفیه مبالغه نامزد ذوالفقارخان چب الایمای پدر والاقدر رنگ کدورت از آئینه دل زدوده تسلیمات
ششهزاری شششهزار سوار و ماهی مراتب گذانیده و پادشاه هم نزدیک طلبیده بسیار کلمات نوازش
بر زبان آورده وعده جاگیر چندسیر حاصل نموده و بامتیاز تمام مجرا و سلام می گرفت بعد ورود بدارالخلافه
شاهزاده اعزالدین را بجمعیت قریب پنجاه هزار سوار با تالیقی خواجه حسین یزدی کوکلتاشخان بنابر سفارش نوازش
پادشاه که بخطاب خاندوران و بخشیگری دوم عزامتیاز یافته بود برخلاف صوابدید ذوالفقارخان
به مهم فرخ سیر روانه فرموده و از جهت تادیبی او پی اختیاری اعزالدین و ناتجربه کاری وی و وقاری خواجه حسین خان
و عدم دلدهی سرداران فوج درین مهم پادشاه بمشورت ذوالفقارخان آنعالیجناب را بکمک اعزالدین

و تالیف سرداران فوج نامزد فرمود و سه لک روپیه یا عده یک لک از حضور و دو لک از خزانه اکبرآباد
مکرمت نمود و اعزالدین و خواجه حسین خان وغیره بی جزم و احتیاط قطع منازل نموده متصل کچوه رسیدند
وارسولت آمد آمد محمد فرخ سیر بنابر ناتجربه کاری سر کلاوه تدبیر و همت را کم کرده و در لشکر خندق
نموده تقسیم مورچال کردند فرخ سیر از استماع اینخبر قوی دل شده با سید عبدالله خان و حسین علیخان بپای
استعجال بر سر هوشیاریخان رسیده بسر دادن گوله و بان تزلزل در ارکان ثبات آنها انداخت اخر شب
باضطرار تمام شاهزاده و اتالیق مذکور بمشورت یکدیگر از راه جبن و دلباختگی راه فرار پیش گرفته سوای جواهر خانه
و چند صندوق اشرفی که بدشواری برداشته بودند همه اسباب و اموال را که خارج از شمار و بود نصیب
محمد فرخ سیر و لشکریانش دادند و چون اعزالدین بسرعت هر چه تمام تر باکبرآباد رسید و نواب عالیجناب
که جهت اجتماع مردم چندی در دارالخلافت توقف ورزیده روانه شده بود و بمت و بیکرد و هی اکبرآباد از
استماع خبر این سانحه در یکروز قطع مسافت مذکور نموده خود را به اکبرآباد رسانید و همانوقت با اعزالدین
که از آنجا هم بخواست بدرود ملاقات نموده بعرض رسانید که زود بپادشاه باید نوشت پادشاه باده نوش
مدهوش بمجرد استماع اینخبر وحشت اثر فی الجمله هوشی که داشت باخت و باستعجال بر سبیل اضطرار
کوس عزیمت بصوب اکبرآباد نواخت و قریب سکندره که محله افواج دیدمنه همراهیان اعزالدین قریب
هفتاد هزار سوار بیجاتره رسید از آنجاکه خانه نفاق خراب میشود از بی التفاتی بخشی و وزیر که تشنه خون
همدیگر بودند و در منصوبه استیصال هم می کوشیدند خصوصاً کوکلتاشخان که مجبول بحسد بود و رای سلیم داشت
و پادشاه مدهوش رای او را قرین صواب دانسته بر رای دیگران ترجیح میداد و بیکبار حسب مدعا صورت
نه بست یکی می گفت که لشکر خصم را مهلت نباید داد که از آب بگذرد و خود در پای جنبار پل بسته عبور باید کرد دیگری

بیان می کرد که فرخ سیر را از طرف باید کشید چرا که اگر از آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد
هزیمت راه فرار پیماید و هم بطول کشیده فساد دیگر رو نماید دیگری صلاح میداد که فرخ سیر از پیر و سامانی
و پی زری نه یارای عبور و نه طاقت اقامت آن روی دریا دارد و فوجش خود بخود رو باتشاری آرد که
یکایک فرخ سیر بهمعانی اقبال مسافت پست کرده یکروز طی کرده آن روی جمنا مقابل اکبرآباد رسیده
درصدد پیدا کردن معبر گردید و لشکریان او که گرفتار انواع تعب به سبب پیر و سامانی بودند نظر به عظمت
و کثرت طرف ثانی واندیشه شب خون لجام اسپان در دست گرفته تمام شب بهوشیاری و حیرانی
بسر بردند سید عبدالله خان هراول فوج برهمنوی زمیداری که فی الحقیقه خضر اقبال بود جای عبور پایابی متصل سرای
روز بهمانی چار کروهی اکبرآباد سراغ یافته آخر شب یازدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و بست و سه هجری عبور نمود
و بامداد ان فرخ سیر با تمام فوج ظفر موج از آن معبر گذشته و دهلی را پس پشت گذاشته عقب لشکر
مخالف نمودار گشت وقتی که سیل بلا طغیان آمد و آب از سر احتیاط و خبرداری گذشت پادشاه و مدار
که پیخبر بودند خبردار شدند و نظم و نسق افواج و توپخانه نبا بر انحراف سمت برهم خورد عجالته و اضطرار اگر اوه
و توپخانه بر رضا قلیخان وغیره و میمنه بر ذوالفقار خان و عبدالصمد خان وغیره و میسره بر نواب عالیجناب
محمد امین خان بهادر و کوکلتاش خان و قول بر اجه محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان وغیره و دیگر
به سرداران دیگر مقرر گردند و روز چهارشنبه سیزدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و بست و سه هجری فرخ
سیر بهر سید عبدالله خان هراول فوج فرخ سیر با سادات شجاعت آیات باره با استعجال هرچه تمامتر
مابین هراول و طرف چپ که سرداران توران بودند آتش کارزار مشتعل گردانیده و از سفله مزاجی و ناهنجاری
پادشاه و وزیر صغیر و کبیر را نفرتی ازین سلطنت شده بود خاصه تورانیان که سخت متنفر بودند بنا بر این چندین

۱۵ ازدو وراندا خته چنانکه باید تن بجنگ در ندادو گویند که بمقتضای صلاح وقت ومال اندیشی نواب عالیجناب و
محمد امین خان بهادر بوساطت علی اصغرخان میرآتی به خفیه نوشت وخواند بسادات فرخ سیر داشت القصه
سید عبدالله خان سران توران را طرح داده بهادرانه وپیاکانه بسمت دیگر ریخت ورایت بهادری افراخت
دار توپخانه گذشته فوج یلتمش را سترزل ساخت وازجانب دیگر حسین علیخان وصف شکن خان وفتحعلیخان
ومیراشرف وغیره تهورپیشگان بمقابله ذوالفقارخان بمعرکه که کارزار کرم ساخته دار نیکجانب خانزمانخان
عرف علی اصغرخان وچهبیلی زام در برابر کوکلتاشخان رزم آراگشته الغرض جنگ صعب بمیان آمد
وبهادران جانبین داد دلاوری داده وپای شجاعت افشرده رایات جلادت برافراخته وصفشکنان
که ردیف حسین علیخان بود وفتح علیخان دار وغه توپخانه وزین الدین جنان ومیراشرف برادر میرمشرف
واکثر جمعداران نامی وسادات باره سرخروی یعرکه که نبرد کشته بعالم بقاشتافتند وحسین علیخان چون دید
که قافیه تردد تنگ گشت وکارکارزار ازدست رفت بآئین بهادران هندازبالای فیل پائین آمد وپیاده
همت باجمعی ازسادات باره رستمانه جنگ نموده ازرخمهای تیروگولی دررزمگاه بخاک افتاد واوجانیخان
جهانشاهی ومختارخان ازفوج جهاندارشاه شربت جانگسلی چشیدند ورفقای عبدالله خان ازصدمات تیر و
تفنگ متفرق گردیدند زیاده ازصد ونیجاه سوار همراهش نماندواو درمقام حیرت ماندکه چکند وکجارود و
ازحال برادر هم خبری نداشت که مانکهان جمعی که متفرق شده بودند بدو پیوستند فی الجمله تقویت یافته
لهای استقامت افراشت خواست که به پناه جهاندارشاه تاخت آرد درین اثنا فیل سواری جهاندارشاه
باکوکبه حشمت ونشان سلطنت بفاصله یک تیر بنظر درآمد حالانکه جهاندارشاه بخبر ازنیرنگی تقدیر شادیانه
فتح مینواخت که خصم جانگیر وکه سید عبدالله خان باجوقی ازسادات باره که باج جلادت ازرستم میگرفتند

با دلِ قوی و همتِ درست بسر و قتش تاخت و از سهامِ قضا پیام ترازلِ عظیم در جمعیت جهاندار شاه
انداخت جهاندار شاه با وصفِ آسودگی مزاج در آنوقت بدست خود به تیراندازی پرداخت و طرفه آنکه
در فیلانِ سواری مردم محل و خواجه سرایان راه یافت که دفعتاً بنا بر بر گشتگی بخت فیل سواریِ خاصه
به سبب ترازلِ فیلانِ دیگر ماخته با رفیلبان نماند و اکثر مردم راهِ فرارش گرفتند کوکلتاشخان خواست
که در نیوقت خود را به کمک رساند علی اصغر خان و چهیلے رام که در کمین بودند بسرش ریخته او را بزدند
و بر وایتی کشته کشت و رضا قلیخان دارو غه توپخانه و اعظم خان برادر کوکلتاشخان نیز هدفِ تیر
اجل گردیدند جهاندار شاه بمعاینه چنین حالِ سراپا اختلال قریبِ شام پرده ننگ و ناموس دریده
بر فیلِ سواریِ لال کنور که محبوبه او بود سوار شده بصوبِ شاه جهان آباد راهی گشت ذوالفقار خان و صف
استماع اخبار موحش و شک کردنِ عرصه نبرد بر او از جای خود نجنبید و بمدافعه مخالفان میکوشید و
مردم را تطمیع داده متواتر فرستاد که کاش شهزاده اعزالدین را بیارند که این قصبا تیز از میان برسیدارم
تا یک و نیم پاس تلاشِ پادشاه برگشته بخت بود چون اثرِ سواریِ او باز ندیدند لا علاج راهِ دارالخلافت
پیمودند نخست کنکاش از رفقایِ خود نمود که حالا چه باید کرد اکثریِ گفتند که بدکن باید رفت که صوبداریِ
آنجا بنام نامی تعلق دارد و مثل داود خان در آنجا نائب و اکثر سرداران مرهته و زمیداران دست گرفته نواب
اند فوج و سامانی بهم رسانیده بتدارک باید پرداخت سبهها چند دیوان گفت که رحمی بر حالِ پیریِ
نواب صاحب بزرگ یعنی والدِ ماجد خود کرده متوجه جهان آباد باید شد الله وردی خان بخشی گفت همین
دلیلِ او بار است که در نیوقت از نو نیسنده مصلحت میپرسند و بر همنوئی او راه میروند عبد الصمد خان گفت
که بالفعل با مجد فرخ سیر زیاده از چهار صد پانصد سوار نماند او را از میان باید برداشت اگر خود پادشاه شود

اول من بیعت کنم و ذوالفقارخان گفت از نمکخواران پادشاهی نمکحرامی نخواهد شد القصه او نیز غضب جهاندارشاه
بدار الخلافت راهی شد و جهاندارشاه و ذوالفقارخان بخانه آصف الدوله اسدخان فرود آمدند و گفتند
که ما بدکن یا بکابل میرویم اسدخان بدورینی و عاقبت اندیشی و نظر براوضاع جهاندارشاه و عدم اسباب
به ذوالفقارخان گفت که مصلحتی سوای اطاعت فرخ سیر نیست هرکه از اولاد تیموریه زیب آرای اورنگ
سلطنت گردد ما را متابعت اولازم و پادشاه برگشته بخت یعنی جهاندارشاه را بدار الخلافت محبوس
گردانیده نتیجه دوربینی بنابر صحک تقدیر برتدبیر معکوس دید ظاهرا اگر ایشانرا به مصلحت ایشان میگذاشت نمیدید
انچه که دید الحاصل فرخ سیر بدلالت میرجمله که خانه برانداز امیران مورونی بود تسلی نامهای موکد بقسم قرآن مجید
فرستاده ایشانرا غافل ساخت و بعد فرونشستن نایره جنگ و جدال حسین علیخانرا که در رزمگاه رخمی
افتاده بود برداشته در پالکی سوار کرده داخل خیمه نمودند و چون فیلی را که شاهزاده اعزالدین بر آن سوار بود
گرفته آوردند و از نظر محمد فرخ سیر گذرانیدند اعزالدین زبان بعجز و زاری گشاد محمد فرخ سیر او را در آغوش
کشیده بطریق نظربند همراه گرفته بجان امان داد و صبح روز پنجشنبه چهاردهم ذیحجه برای عیادت بخانه حسین علیخان
ظل رافت گسترد چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری در سه کوچ بر بارگاه پله دهلی نزول جلال
فرمود اسدخان و ذوالفقارخان غافل از بازی تقدیر بفریب فرخ سیر عازم ملازمت شدند گویند سادات
بارها بر پیغامها و عهدنامهاکه فرخ سیر به پدر و پسر بوساطت میرجمله نوشته فرستاده بود و اطلاع نداشتند
بعد از انکه بر مشورت و ارادهٔ پادشاه و میرجمله اطلاع یافتند پیغام دادند که بوساطت ما ملازمت نمایند
تا سر مو مضرتی عاید بحال شما نگردد و مدارکاران دیگر که بر همین مطلع گشتند تقرب خانرا که از مردم ایران بود
جهت تسلی خاطر نزد ذوالفقارخان فرستاده و قسم کلام مجید بمیان آورده خاطرنشان نمودند که ملازمت

بمعرفت امیرالامرا بخبر ندامت و آفت جان و مال مثمر نخواهد شد چون تقدیر رنگی دیگر ریخته بود ذوالفقارخان
نظر بر آنکه در ایام حکمرانی پیش آورده های او مثل داود خان پنی و سبهاچند بشوم طمعی برای اخذ رشوت بر
مردم بانام و نشان ظلمها و اهانت نسبت بسادات کرده بود ندارد جانب سادات اندیشه مند بود قول او
باور نمود و پدر و پسر بر قول و عهد و فریب فرخ سیر اعتماد نموده رجوع بسادات نکرده با مستصوبات امیر جمله
فساد اندیش ملازمت کردند پادشاه بکلمات عنایت و مرحمت جواهر و خلعت مطمئن ساخته اسدخانرا
مرخص نمود و ذوالفقارخان را فرمود که برای بعضی امور ضروری باشد اسدخان بفراست آثار ادبار دریافته
با چشم گریان و دل بریان بخانه آمد و پادشاه ذوالفقارخانرا در خیمه نشانیده به تلقین میر جمله که قتل امرای مورونثی
مطمح نظر داشت پیغامهای غضب آمیز داد که باعث اینهمه فسادها و خونریزیها و کشتن شاهزاده کریم الدین
بعد پنهان شدن او بخانه یکی از اهل حرفه پس از مقتولیت پدر بجز تو کسی دیگر نبود از چنین پیغامهای غضب نشان
دست از جان خود شسته بفحوای اذا یئس الانسان طال لسانه جوابهای درشت پی در پی
گفت تا اینکه دستگیر کشت و لاچین بیک قلماق که از پیشگاه محمد فرخ سیر بخطاب بهادر دلخان مخاطب
گشته بود بسر وقتش رسیده تسمه بگلویش کشید و چیله ها از اطراف هجوم آورده بزدن مشت و لگد و کارد و خنجر
فرصت دست و پا زدن نداده کارش با تمام رسانیدند چون نام اصلی ذوالفقارخان
اسمعیل بود و دلالت پدر مرسپر را براطاعت و ملازمت فرخ سیر بمقتضای تقدیر سبب قتل او شد شخصی
تاریخ قتلش مصرع گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود یافته و همانروز جهاندارشاه را که در قلعه دارالخلافت
محبوس بود در پالکی گهنا توپ آورده روانه دارالبقا ساختند و روز دویم آن بتاریخ هفدهم محرم سنه یکهزار و
یکصد و بیست و چهار فرخ سیر بار دیگر بر تخت تمام داخل دارالخلافه جهان آباد شد و سر جهاندارشاه بر نیزه بسوار کرده

ولاشش بالای فیل انداخته ولاشش ذوالفقارخان بدم فیل بسته بشهر درآوردند مدت سلطنت جهاندارشاه
که موجب عبرت اولوالابصار است ده ماه وچند روز بود واسدخان راحب الحکم پادشاه بامردم محلش
مرحوم علی مردانخان نظربند داشته مبلغ پنجهزار روپیه وبقولی سه هزار روپیه درماهه برای اخراجات لابد
تقرر نموده تمام اثاث البیت وکارخانجات اورا بضبط درآوردند وچون نواب مغفرت مآب نظر باخلاص
باسدخان وترحم برحال او بخانه قطب الملک عبدالله خان که بآنغا لچهاب بسیار کرم جوشیهامی نمود
ومی گفت که ما سه برادریم بزرگ ما نواب صاحب وما هر دو خوردیم تشریف برده خوبی وبزرگی اسدخانرا
بعرض سپان آورده فرمود در نیوقت بهرقسم سلوک ومراعات باسدخان مرعی داشته ذخیره یکمیه
اندوزند قطب الملک جمیع کارخانه داران ماورچیخانه وغیره راطلبیده بخت طعام وغیره بدستور سابق
ازسرکار خود مقرر فرمود وامیرالامراحسین علیخان خرچ پوشاک بدستور مستمر ازپیش خود معین نمود وبعد
ازین حادثه اسدخان پنجسال دیگر درشکنجه زندگی ماند درجشن جلوس خلعت وجواهر ازجانب پادشاه امیرالامرا
خود برده بدستور قدیم دقیقه ازادآب فروگذاشت نکرد واسدخان بهمان وتیره بوقت آمد ورفت دست
بسینه گذاشته وپان ازدست داده رخصت کرد خوشا حوصله حسین علیخان که نشاء تسلط ودولت اورا
ازجانبرد وبرروبه قدیم خود استقامت ورزید وزهی تمکین ومتانت اسدخان که ازصدمات حوادث
متزلزل نگشته ازجای خود نجنبید طرفه امیرباوقار سراپا تمکین فیصرسان بود که مثل اوشان نزاده اند
ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر وسادات باره وسرفرازی یافتن نواب
مغفرتمآب بمنصب بلند وخطاب ارجمند وصوبداری دکن وفوجداری کرناٹک
چون فرخ سیر عروس هوسهای سلطنت درآغوش خود دید چه بسامان عشرت دنیا که بطاق غفلت

بگذا

پنجید مردم را باضافهٔ مناصب وخطابات وخدمات نواخت وهر روز بر همنوائی میر جمله که فکر صائب نداشت بانتظام
کارها برهم میساخت چنانچه سادات بارهه را هر روز میرنجانید وخود هم میرنجید ورفته رفته دید انچه دید
مکافات عمل را در لباس سرمه دید آخر سیه کرد چشمش روز ما خود هم کشید آخر مفصل این مجمل انکه سید
حسین علیخان عرف سید عبدالله خان را مخاطب بقطب الملک ظفرجنگ ویار وفادار نموده بمنصب عمده
هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه وسه اسپه وخدمت والای وزارت سرفراز گردانید نخست غلطی همین بود
که بسادات بارهه که سوای جوهر شجاعت وسخاوت وصف دیگر ندارند چنین کار شرک فرمود از عهد فردوسکان
یعنی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه تا این زمان هیچ پادشاهی بسادات بارهه کار دیوانی صوبه نداده تا بوزارت
چه رسد وسید حسین علیخان را مخاطب بخطاب امیر الامرا بهادر فیروزجنگ ومنصب هفت هزاری هفت هزار سوار
دو اسپه وسه اسپه وخدمت اعلای میر بخشیگری عز امتیاز بخشید ونواب مغفرت مآب را بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه وسه اسپه وخطاب نظام الملک فتح جنگ که در رویا از جناب قطب الاقطاب
مبشر بانتخطاب شده بود وصوبه داری دکن معه فوجداری کرناٹک که سابق برین تعلق بذوالفقار خان داشت و
داؤد خان را که به نیابت ذوالفقار خان درخجسته بنیاد اورنگ آباد بود بصوبه داری گجرات ومحمد امین خانرا
بخطاب اعتماد الدوله از اصل واضافه شش هزاری ذات وشش هزار سوار وخدمت بخشیگری دوم
وخواجه محمد عاصم را اول بخطاب اشرفخان وبعد ازآن در همان نزدیکی بخطاب صمصام الدوله بهادر خاندوران
ومنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بلند پایه ساخت وقاضی عباد الله متعمل تورانی را که قاضی جهانگیر نگر
بود وپیش از توجه رایات سلطانی برای اصلاح بعضی مهام بدار الخلافت آمده بود بخطاب خانخانان بجهار
میر جمله ومنصب هفتهزاری هفت هزار سوار وظاهر انجدست دار وعکی دیوان خاص وخواصان ودواک وباطنا

بهمرازی و دمسازی و صاحب دستخطی و احمد بیک را که کوکه معزالدین بود بخطاب تقرب خان و خدمت
خانسامانی و غلام علی بیک پسر حسب الله بیک اعظم شاهی را بمنصب پنجهزاری و خطاب ذوالفقار خان
و خدمت میرآتشی و سیف الدین خان و نجم الدین خان برادران قطب الملک و دیگر سادات بارهه و مردم
والاشاهی و غیره را که حسن خدمت و تردد شان بمحک امتحان رسیده بود بمناصب بلند و خدمات
ارجمند نواخت و بعضی عمدها مثل سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان مبتلا ببلای تسمیه
کشتن و سید قاسم کوتوال دارالخلافه را کشتن و زبان سبهها چند که بمردم بدزبانی می کردند و ازین قبیل مردم
دیگر بسیاستها رسیدند از تحریکات هراس عظیم بدلهای مردم راه یافت که شب و روز الحفیظ کویان والحذر
در زبان شان بود و نخستین سبب مخالفت که میان پادشاه و وزیر آمد تجویز دیوانی آتن بنام جمیلی رام
ماکر و صدارت کل بنام افضل خان استاد پادشاه که غایبانه قطب الملک تجویز فرموده و چون قطب الملک بدهلی
رسید بعرض رسانید امر وزارت را که باین قدوی تفویض نموده اند اعتبار دادن آن بدست خداوند نعمت
است هنوز که امر وزارت استقلال نگرفته مقرر کردهای من معزول شوند اعتبار وزارت معلوم میر جمله و دیگر
مقربان حضرت پیشه خاطرنشان پادشاه کردند که پادشاهان هرچند نوکران را مختار سازند باید که حد خود دانند
و نوکران را چه یارا که بحکم پادشاه تعیین خدمات عمده مثل دیوانی و صدارت نمایند پادشاه ناتجربه کار که تلون و
جبن بر خلاف جوهر خاندان تیموریه در مزاج داشت بگفته غرض کویان نائره مخالفت مشتعل ساخت و بموجب
نوشته خافیخان آخر الامر صدارت بمضمون پادشاه بنام افضل خان و دیوانی خالصه بتجویز وزیر بنام لطف الله خان
صادق مقرر گشت و فی الجمله اصلاح بعمل آمد و جمیلی رام بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و صوبداری اکبرآباد
سرفرازی یافته مرخص شد و تخم عداوت در مزرع دلهای جانبین کاشته گردید و دگر رخصت نوان

متعرضات بصوب دکن و آنچه که بعد آن بظهور پیوست چون اخبار تسلط مرهٹه مکرر بعرض پادشاه
رسید قطب الملک سرانجام و انصرام این مهم بنام نواب عالیجناب تجویز نموده از پادشاه رخصت
دهانید و خلعت خاصه با چارقب طلا دوزه سرپیچ و جیغه مرصع و مالای مروارید و شمشیر و جمدهر و اسپ عربی
با ساز طلا وقت رخصت از حضور مرحمت کردید و بعد رخصت قطب الملک برای تهنیت بخانه نواب عالیجناب
آمده به پنج خوان پارچه دو دست جواهر و شمشیر و خنجر بقبضه مرصع و دو اسپ و یکفیل رسوم اتحاد بظهور رسید
قطب الملک سوای فیل از قسم پارچه وغیره کرمه در خلوت اساس اتحاد بهبود و مواثیق مستحکم نموده و نواب عالیجناب
که بخانه قطب الملک برای رخصت تشریف فرما شد چهار خوان پارچه دو دست جواهر و یک اسپ عربی
با ساز طلا و شمشیر و جمدهر مرصع با قبضه پشمی تواضع کرده و میر جمله که برای رخصت آمده چار سر پیچه سلهت جواهر دار
با کلهای سیمناکار پیشکش آورده و چون به مدرقه افضال الهی رایت توجه بصوب دکن افراشت در اکثر منازل
جمعیت سوار و پیاده نگاه میداشت و متصل سرونج کزربرداران فرمان والوش میوه و ولایتی از حضور پادشاه
آوردند هفتصد روپیه بکزربرداران و دوصد روپیه بکهاران وغیره انعام شد و قریب اجین بسیر و شکار اشتغال
ورزید نیلکاوی عظیم الجثه شکار نموده یازده من و چند آثار بوزن آمد بقراول بیکی خلعت و بقراولان پنجاه پنجاه
مرحمت کردید عرض نبیره وزیرخان معه دالیهای میوه وغیره از نظر فیض اثر گذشت و چندی بمزاج وقت ناسازی
آنجا نموده که بزودی بشفا گرائیده و بر معبر اکبرپور دو مقام نموده بشکارها توجه فرمود و کیل زمیندار
کرائی باد و ضرب بندوق و چند دالی میوه ملازمت حاصل نموده و چهار مقام بهم متصل برهانپور اتفاق افتاد
و بعد کوچ از برهانپور اکثر مردم الخدمات و متعینه منزل بمنزل بسعادت ملازمت فایز میکردیدند [illegible] منازل از کتل
فرادپور نجسته بنیاد که در آنوقت دارالامارهٔ شش صوبهٔ دکن بود نزول اجلال فرمود و از آنجا که سرداران مرهٹه

از نواب مغفرتمآب و اباعن جد آنعالیجناب بارها کوشمالی دمشه یافته بودند و هراس در دلها داشتند
بدبدبه آمد آمد موکب ظفر کوکب اکثر سران مرتبه هوش و حواس باخته بخرابه ها خزیدند و دست از نهب و
غارت کشیدند خاصه قوم مرتبه نواح خجسته بنیاد و خافیخان گویدکه از بیم شمشیر مورثی و رای صائب آنعالیجناب
پی آنکه پای جدال و قتال بمیان آید نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و نهب و
غارت قوافل دست داد و فی الجمله مردم از دست تعدی آنها مطمئن گشته امابدستور عمل نصرت جنگ و
داد و خان هرجاکه دست آنها میرسید چوبه میکرفتند بالجمله جناب عالی بعد ورود بخجسته بنیاد رسائل مشتمل بر
مضامین محبت و دوستی و مشعر بدست کشیها از خود سرپها براجه ساهو و سرداران دیگر فرستاده خوهداران
و عاملان و ضلعداران بجمیع محالات و پرگنات صوبه باستصواب محمد غیاث خان و شیخ محمد اعظم که مدتها
سرکار رسایی گشته بود تعین فرمود و برای منع تعدی ها که نابکان داؤد خان بامیرش اشقیا از منافرین و مرددین
مبلغها بظلم میکرفتند پروانهای تاکید مع سزاولان شدید بجمیع محالات عزاصدار نمود و روز سواری نماز جمعه عرضا
نالش کرانی غله که از مدتی بسبب آن در شکنجه عذاب بودند نمودند بدارو غه دیوانخانه تاکید شد که از کثرت زره
مچنکه بگیرد والا معزول خواهد شد ضلعدار نیکه داؤد خان بمحالات و تهانجات مقرر کرده بود آنها فوج مرتبه را رو کش
کرده قریب پست لکروپیه از جمیع محالات جاکیرداران و غیره بصیغه ضلعداری وصول می نمودند و شما بخیر و ما سلامت
و نصف لنا و نصف لکم کفته متعرض احوال آنها نمیشدند متصدیان کفایت شعار سرکار جناب عالی خصوص
کهیکرن که از تغیر شیخ محمد اعظم بوالا پایه دیوانی رسیده موافق مرضی خداوند نعمت تمشیت کارها می نمود تمامه
را در یافته بعرض رسانید نهایت پسند بلاغ شده برای هدم بنیان این بدعتها و بند و بست محالات و تهانجات با
محمد غیاث خان داروغه توپخانه و کهیکرن دیوان سرکار خود را با فوج شایسته بسمت شاه کده و انبر و غیره

محالات روانه فرمود و چون منهیان اخبار بعرض رسانیدند که بعضی مرتبه که در نواح نیوسا جا گیر داشتند
سامانی و جمعیتی فراهم آورده طریق شوخی و تمردی بوجداری موکلی تهن پیمودند و چند سردار آنها از
جانب احمد نگر باراده فاسده متوجه انصوب شده اند بمعاونی اقبال بتاریخ هفتم شهر شوال سنه نگهرار
و یکصد و بست و شش هجری با جمعیت شش هزار سوار و پنج هزار پیاده و پانصد جزایر و بست ضرب زنبلکه بطرف
موکلی تهن رایت ظفر آیت برافراخت و ده مقام برکنار رود وکنک متصل تهن نموده آمد و بست آنجا خاطر
خاطر جمع ساخته از طرف شاه کده و انبر مرور نموده بدیده نام نامی و صولت اسم سامی سرداران مرتبه
خیر کی پیشه که اراده فاسده داشتند فرار را سرمایه نجات خود دانسته بدون آنکه مقابل شوند ره نورد بادیه گریز
شدند و بعد ورود مسعود بتاریخ دوم ذی الحجه در سال مذکور در بلده خجسته بنیاد و آمدن غیاث خان و کهیکران
در آن بلده قوم مرتبه فساد پیشه گاه گاه بسافرین و متردین و قافله های دور دست شروع بدست اندازی
نموده چنانچه چند اشخاص از سوداگران سورت و گجرات که با عراباهای اجناس باورنگ آباد می آمدند و در امان
محمد ابراهیم تبریزی بخشی واقعه نگار بکلانه بوده از دست آن گروه شقاوت پیشه همه شربت شهادت
چشیدند و چند پرده نشینان که در برهانپور بر بهل سواره بسمت اورنگ آباد راهی بودند متصل کوله کانون پرگنه
اورنگ کانون دست خوش تاراجیان گردیدند و دو سه سوداگر مغل ایرانی و جنس چیت بندر وغیره از حیدرآباد
می آوردند چند گروهی شاه کده پایمال نهب اشقیا شدند زمیدار و یوکده و سلسله جنبان رسوخ قدیم کشته
یکدور آهو که نسبت باهوان دیگر رنگ سفید داشت با چهار قلاده یوز و تحایف دیگر ارسال نموده و فوجدار
تهن ماهی عظیم الجثه که کمین و بست آثار بوزن آمد هدیه فرستاده و جشن جشنه هردو صاحبزاده بلند اقبال یعنی
میر محمد پناه و فیروز جنگ بهادر و میرزا احمد ناصر جنگ بهادر چنانچه رسم اقلیم هند است باین بهین ترتیب یافت

و قریب صد خلعت بملازمان رکاب مثل محمد غیاث خان داروغه توپخانه و میرمرزا خان بخشی سابق و کهمکران
دیوان و سعدالله خان خانسامان و غیاث الدین خان داروغه جزایرانداز و خوشخبر خان وغیره احضور
داخل خدمات بلده مثل قاضی سعود خان وغیره مرحمت شد و شادیانه شادی بالای بهرکل بزرگ بلند آواز
گشت و در اواخر سال مذکور دیوانی دکن سعدالله خان بر ها پور از عزل دیانت خان ابن امانت خان که از عصر عالمگیر
پادشاه و بهادر شاه دیوانی متعلق بخاندان او بود بحامد قلیخان استرابادی که میرزا محمد رضا نام داشت و سابق
منشی لشکر خان ابن اسلامخان بوده و بعد آن منشی علی مردانخان مازندرانی گشته از حضور پادشاه مقرر شد
و اختیار عزل و نصب خدمات جزو کل باو تعلق گرفت و شارالیه که مرد ضابط و کاردان بود در دیوانی
دکن ضبط واقعی بعرض ظهور آورد و از آنجا که مزاج نصفت و سلامت امتزاج مصروف بعدالت و قدرشناسی
و حفظ مراتب وضیع و شریف بود و حامد قلیخان بعلاقه دیوانی پادشاهی و غرور توسل و اتحاد با میر جمله که در دل
در مزاج پادشاه داشت بارا رسخت گیری و زجر و توبیخ متصدیان و کروڑیان وغیره اینخدمات کرم نمود
ازینجهت مزاج مبارک نهایت برهم شد و او را در دیوانخانه طلب نموده برهانی محمد غیاث خان و سعدالله خان
خانسامان حکم فرمود که ازین کردار ناصواب و خودسرنهای بیحساب باز آید والا نتیجه نیک نخواهد دید
خبر شرط است شارالیه باریاب حضور نشده از پیروان مرخص گردید و از تحکم مثل مار بر خود پیچید و ارباب وضیعها
دست نه کشید در همان ایام خبر انتشار اشقیا در نواح جالنه بعرض رسید نخت بهادر خان عرف ابراهیم خان
سه فوج نمایان جهت شپه آنها نامزد شد و بعد از آن رایات ظفر آیات باهتمام آمد و حامد قلیخان هم بعد
دو سه روز به تعجیل هرچه تمامتر به لشکر ظفر اثر پیوست و در روز کوچ با جمعیت همراهی خود برای مجرا ایستاد
بجانفشان خان میرترک حکم شد که بار مجرا نهد تا آنکه دولت ملازمت حاصل نماید خفت یا عشه به بلده مراجعت نمود

وبعد چندی لشکر فیروزی هم مظفر و منصور داخل بلده شد یوسف پیکنامی را مبارزخان صوبه حیدرآباد
باتحائف آنذیار مثل چیت های قلمکار و ظروف شیشه وچینی وغیره فرستاد وچون چند طبقه اعلای
عمارت نوگهنده دارالامارت بلده مخبته بنیاد که ملک عنبر حبشی آنرا باد و دروازه گلان که الحال به بهر کل
خورد وگلان شهرت دارد و تالاب و مسجد جامع وعمارت طویله که به ترپولیه زبان زد مردم است احداث
نموده گاه گاهی برای سیر وشکار از قلعه دولت آباد در آنجا می آمد بمرور ایام از صدمه برق ضایع شده
وسه طبقه باقی بود خجاب عالی و دو طبقه دیگر را که اسلوبی نداشت منهدم ساخته فرمود تا بر یکطبقه که الحال
بجای ته خانه موجود است طرح عمارتی انداختند باتمام برسیده بود که نهضت بصوب دارالخلافت رو نمود
حسین علیخان بعد رسیدن بدان بلده عمارت مذکور را باتمام رسانیده و بعد جنگ عالم علیخان که مرة بعد
اخری بلدهٔ فاخره بقدوم میمنت لزوم زینتی وآرایشی تازه یافت عمارت ساخته حسین علیخان نا پسند
خاطر عالی گشته حسب الحکم منهدم گردید و فرمود تا عمارت دیگر عالیشان دو رویه مشتمل بر دو نعمتخانه وسیع
تعمیر نموده مسمی بنجلوت گلان کردند و در محل سراهم بعضی عمارات دیگر تعمیر نمودند و ذکر رخصت نمودن
نونهال گلشن اقبال محمد غازالدینخان بهادر برای تنبیه اشقیای خذلان
مآل و مظفر و منصور گشتن او بتائید ایزد متعال و در ذیل اینواقعه فتح و فیروزی اثر
بیان بعضی وقایع دیگر بر مستبصران اخبار و متتبعان صحایف لیل و نهار پوشیده نخواهد بود که ریاض
مملکت دکن با پاری مساعی جمیله نواب عالیجناب رنگ نضارت و طراوت پذیرفت و از جد و جهد
شبانه روزی و مشاق و محن هر ساله صورت امن و آسایش بجلوه شهود درآمد اگرچه امیر الامرا پیش
ازین بداون چوتهه ممالک محروسه بامر شه قرار مدار بعمل آورده تصفیه نموده بود و مهد از دست اندازی

اشقیا بالای مملکت در عایا و متردد بین هیچگونه آرام و اطمینان دست نمیداد چنانچه در فوجداری داود خان
پنی قوم مرهته در موضعی از پرگنه انبور قلعچه کلی باستحکام بنا نهاده و به توپ و تویچه مترتب ساخته
ملجا و ماوای خود کردند و اکثر اوقات تاخت و تاراج اطراف و دور دست نموده پناه به انجا می بردند
چون نواب عالیجناب بار دیگر داخل خجسته بنا گردیدند از نو اورد اتیکه در انحین از اعجوبه کاری فلک
شعبده باز بظهور رسید آنست که کنکاجی و سنتاجی سرکرده های آنقوم نواح نصرت پور و اجد هر را تاخته در قلعچه
مذکور آمدند در انوچی از سرداران مرهته که با نامبرده ها موافقت نکرده بلکه مناقشه داشت نیز با جمعیت خود آمده بساط
منازعت گسترده و از محمد انور خان ضلعدار انبور و پهولری و مضافات پور بوساطت کالو نام که سابق کمابیش از چندی پرگنه
بود و بعد معزولی بتوقع نوکری حضور همراه خانموصوف تقدیم خدمت می نمود استمدعای اعانت و کمک کرده
انور خان باراده کمک از پهولری روانه شده در اثنای راه خبر مصالحت و موافقت آن مخالفان که بحسب ظاهر
باهم منازعت برپا کرده بودند رسید خان مشارالیه که بجمعیت قلیل برای مقابله آن گروه کثیر پنداشت
مراجعت نموده از نامال اندیشی کالو مذکور را غافل ساخته دستگیر کردانید اشقیا از استماع خبر دستگیر شدن
او باهم اتفاق نموده قریب سه هزار سوار و پیاده بسر انور خان تاختند انور خان هوش و حواس باخته کالو را
از قید برآورده اشقیا این حرکت را محمول بر ضعف خان مشارالیه نموده بجرات پیش آمده اورا دستگیر ساخته
بقلعچه مذکور بردند نواب عالیجناب از استماع اینخبر وحشت اثر که هر طرف فتنه خوابیده از آن رهگذر بیدار شد
بلا توقف بهادر خان عرف ابراهیم خان برادر مراد خان پنی را با قریب چهار هزار سوار و دو هزار پیاده برق انداز
برای تنبیه آنها تعین فرمود ابراهیم خان با بلیغار بر سر کفار متصل کهات پلاسی رسید چون جمعیت او
نسبت بجمعیت مخالفان نهایت کم و علاوه آن شدت باد و باران اسلحه کارزار را بیکار ساخته بود عرصه

نبرد براه مشک کشته محصور گردید و پای استقامت افشرده از حضور درخواست کمک نمود نواب مستطاب تمام
فوج سرکار و جمعیت متعینهٔ پادشاهی بسرداری نونهال حدیقهٔ اقبال محمد غازالدینخان بهادر مهین پور ریاست
که در آنوقت نهده ساله عمر داشت جهت کمک ابراهیم خان و شیبه تمرد کیشان با تالیقی محمد غیاث خان داروغه
توپخانه نامزد فرمود و زمام تمشیت کارها باتفاق میرزا خان نجشی بدستش داد چون سرداران اسلام بصواب
بر سر اشقیای وخیم انجام رسیدند هراس عظیم بدل مخالفان راه یافت و برهنمونی الوجی سر دسیکه قصبه
نیز که در ظاهر خود را از مطیعان اسلام میشمرد و در باطن از رفقا و مددکاران اشقیا بود دیگر ره نهاد از صعوبت و
دلسختگی بمقابله فوج ظفر موج پرداخته داد جنگ گریز داده روز دوم راه هزیمت پیمودند بهادران اسلام
تا دیاهای بسیار غنیمت نموده و قلعچه مذکور را بغارت آورده فصیل قلعچه با خاک برابر کرده تا قریب پشتاد کروه
تعاقب آن مدبران نمودند و اشقیا متفرق شده راه کوه های دشوار گذار پیمودند غنیمت فراوان از فیل و شتر
و اسپ و اقمشه بدست اسلامیان افتاد و مظفر و منصور مراجعت کردند و هرجا که مسکن و ملجای اشقیا
میدیدند و میشنیدند بغارت و نهب آن پرداخته قلعچه ها مسمار می نمودند محمد غیاث خان و میرزا خان بمقام
ملازمت تقریبا بعالیجناب نواب مستطاب معروض داشتند که اول و له همین سرداری صاحبزاده بلند
اقبال چنین فتح نمایان بجلوه ظهور رسیده امید که صاحبزاده بخطاب فیروز جنگی که ضمیمهٔ غازالدینخان است
سرفرازی یابد در جواب بزبان مبارک جاری شد که انشاالله تعالی بعمل خواهد آمد گویند در همان ایام ابله متصل سینه
که متورم و متقرح شده مزاج مبارک را متسالم ساخته بود و بمعالجه اطبای یونانی و هندی رو باصلاح نمی آورد
بمعالجه شخصی از قوم بهره که تازه وارد گجرات شده بود در عرض بیست روز اصلاح پذیرفت گویا آن نمود
بهره را بمیزان عنایت سنجیدند و مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگش بوزن آمد معه خلعت مرحمت کردند

جشن عالی بانواع روشنی و تقسیم الوان طعام بتقدیم رسید و هرکس از صغیر و کبیر فراخور حال بخطاب و جاگیر
و خلعت و جواهر و اسپ و فیل سرفراز گردید ظاهرا بهکواندا س نائب بهاسکر راو هرکاره پادشاهی صوبه خجسته بنیاد
در حضور کیفیت جنگ مذکور برخلاف واقع بدینگونه نوشت که قریب یکهزار افغان زره پوش همراهی ابراهیم علیخان
عجب تردد نمایان نمودند و ناموس کارهای پادشاهی نگاه داشتند والا کار از دست رفته بود حالانکه
ابراهیم خان بکمک فوج سرکار نواب عالیجناب از محاصره اشقیارهائی یافت وکیل سرکار نواب مستطاب
بجنس افراد اخبار مرسله بهکواندا س از آنجا بخجسته بنیاد فرستاده بملاحظه افراد تادیب دروغگویان و معتمدان
که این ریاست است بر ذمه همت لازم دانسته بمحمد غیاث خان فرمود که هرکاره ناکاره تمام محنت دیده
ما و فوج ما برباد داد و سزاولان شدید فرستاده از خانه کشیده بیارند و در حلوخانه تازیانه های سیاست زده
و بتدارک اخبار تراشیده ریش و بروت اوباشان تراشیده برخر نشانیده تشهیر سازند و بدانگونه عمل نمودند
هنگامیکه غنایم مرسله از فیلان و اسپان مصحوب میرزا خان از نظر مبارک گذشت خلعت خاصه و سرپیچ
مرصع گران بها و اضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بنام غازالدینخان بهادر مرحمت گشت و کرزبرداران که
خلعت مذکور را با فرمان عنایت توامان نزد نواب مستطاب آوردند بدستور معمول بفرمان باری رفته و خلعت
و فرمان کرته بکرزبرداران هزار و پانصد روپیه نقد و دو خلعت مکرمت فرمودند و چون آلوجی سنرد سیکهه قصبه
سیر از کهنڈوجی و بهاریه کوشمال یافته با جمعیت قریب هزار سوار بوساطت محمد غیاث خان بشرف ملازمت رسیده
بمبالغه معروض نمود که کهنڈوجی مذکور در تعلقه تکملانه قلعچه بنا نموده و مسکن متعلقان خود قرار داده و بست تعدی
دراز کرده قوافل بندر سورت و احمدآباد و قرای آن صفحه تاخت و تاراج میسازد اگر فوج قلیل بسرکردگی سردارے
تعین شود قدری جمعیت خاطر خواه در آن نواح در اندک مدت بهرسانیده بتنبیه و استیصال او می پردازد و معروضه

او بمعرض پذیرائی رسیده نامبرده با عمرخان که بجمعیت قریب هزار سوار متعین گشته بود بسرعت هرچه تمامتر شتافته
قلعچه احداث کرده کهنه وجی را منهدم و متعلقانش را اسیر ساخته خود را بحضور رسانید نواب عالیجناب او را
مورد تحسین و آفرین نموده بمنصب و جاگیر سرفراز گردانید و چندرسین پسر دهناجی جادو سیتاپی که از عمدهای
قوم مرهته بود و از عهد عالمگیر پادشاه چه حرکتها که با سرداران آنوقت نموده و درینوقت بیاوری طالع ملازمت
حاصل کرده ببطای منصب هشهزاری هفت هزار سوار و علم و نقاره و لوای اعتبار افراخت و نواب مستطاب
همراهیانش را بقدر مراتب تجویز مناصب فرموده او را با رفقایش به بخواه جاگیر مبلغ سی و دو لکروپیه در نواح
بهالکی بنواخت عزت بیگخان که بنیابت فوجداری کرناٹک سرفرازی یافته با هزار سوار روانه متعلقه گشته بود
با عبدالنبی خان فوجدار معزول به پرخاش زد و خورد نموده شکست فاحش خورد نواب عالیجناب جمعیت متدارک
بصوب کرناٹک نهضت فرموده و در آن آوان که قصبه انبر مضرب خیام فلک احتشام گردید خبر تقرر صوبه داری
دکن از حضور بنام حسین علیخان از کثرت اشتهار دار نوشته وکیل معلوم آن عالیجناب شد فسخ عزیمت صلاح
وقت دانسته به مخجسته بنیاد معاودت نمود چندی نگذشته بود که فرمان طلب حضور و تقرر صوبه داری دکن بنام
حسین علیخان ضمیمه بخشیگری و سند نیابت حراست مخجسته بنیاد بنام نجابت خان تیموری که از عزل شکرالله خان
صوبه دار برهانپور شده بود و متصدیگری محالات بنام حیدرقلیخان دیوان دکن مصحوب شیخ نظام الدین و نگاهداشت
یکهزار و دو صد سوار بسراسری سی و پنج روپیه و شواه آن بر حیدرقلیخان دیوان دکن چهره وصول نمود نواب مستطاب
حسب الحکم حضور در سنه هزار و صد و بست و شش هجری با تمام جمعیت عازم دارالخلافت شده در برهانپور کنار
تپتی چند مقام فرموده و شریف بیگخان را که از جانب نجابتخان صوبه دار برهانپور گشته بود بیدخل ساخته و ظفر محمد خان
را بجایش مقرر کرده روانه حضور شد مخفی نماند که اگرچه مقصود از وضع اینمقاله ذکر مآثر اقبال نواب مغفرتمآب و اخلاف

امجاد آنعالی جناب است و تعرض احوال امیرالامرا مرحوم در بادی النظر به جمله معترضه مینماید لیکن چون احوال
سادات را ارتباطی بمقصد است بلکه موقوف علیه بعضی سوانح لهذا اجمالی از زیرنگیهای احوال سادات زمان روضه
حقیقت نگار میگردد

ذکر سبب تقرر صوبداری دکن بنام امیرالامرا حسین علیخان و دیگر وقایع آن ایام اختلال انجام

گویند چون غبار کدورت میان پادشاه و وزیر و میربخشی ارتفاع پذیرفت
و انواع ناخوشیها از جانبین بظهور پیوست در ضمن اخبار خودسریهای راجه اجیت سنگه که پا از جاده اطاعت
بیرون نهاده طریق تمردی پیمود و باحداث تنخواههای کلان و تخریب اکثر مساجد و منع کاوکشی و کفش اذان
مبادرت مینمود بعرض رسید امیرالامرا حسین علیخان که میربخشی و سپه سالار بود عهدهٔ تنبیه او بذمهٔ خود
گرفته از حضور مرخص گشت راجه مذکور از صولت و سطوت او که فوج و سامان شایسته همراه داشت هوش و
حواس باخته اهل و عیال خود را با اموال بشعاب جبال و شوار گذار روانه ساخت و وکلا فرستاده بانواع عذرها
پیش آمده اجرائی احکام پادشاهی و تعمیر مساجد و تخریب تنخواهها و ارسال هدایا و تحف قبول نمود امیرالامرا
استدعای ملازمت حضور و صبیه اش برای پادشاه درخواست فرمود بعد رد و بدل بسیار دادن صبیه و
فرستادن پسر خود برای ملازمت قبول کرد امیرالامرا شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیه
تعین ساخته خود را بحضور رسانید با وصف چنین حسن خدمت باغوای میر جمله رنگ کدورت از خاطر پادشاه
زدوده نگردید قطب الملک و امیرالامرا بمعاینهٔ اقتدار میر جمله که روز افزون بود و پادشاه او را نائب و مختار
خود کرده بمنصور نمود که زبان و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و او عالمی را از منصب و جاگیر بر انداخت
وزیر که موجب اختلال در امر وزارت است کامیاب مینمود رنجیده خاطر شدند و قطب الملک رنجیدنامهٔ لفافی
را بدیوانی خود و خطاب راجه و منصب دو هزاری سرفراز ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت مختار گردانید

داد بدون گرفتن پیشکش معتدبه برای وزیر و خود تشیت کارها نمی کرد و میر جمله شکایت سادات وارادهٔ
فساد بعرض پادشاه رسانیدند پادشاه ناتجربه کار را غریق بحر وساوس و افکار میگردانید اگرچه روز و شب نزد پیر دستگیر
ساختن سادات می باخشد اما نبا بر کثرت جمعیت و صولت سادات حواس خود مباخشد و نادر پادشاه سادات را
نبا بر عهد و پیمانیکه با ایشان داشت اطلاع از کیفیت حال سیداد نبا برین امیر الامرا از جهت مزید تسلط صوبداری دکن ضمیمه
بخشگیری بدستور دوالفقارخان برای خود درخواست نمود پادشاه عطا فرمود امیر الامرا خواست که خود در حضور باشد
و داود خان پنی را نائب خود گرداند مرضی پادشاه به تلقین میر جمله انکه خود بدکن برود و تا هیئت اجتماعی سادات
از هم پاشد الحاصل از جهت برهمزنی میر جمله معظم خان خانخانان و خانه دران صمصام الدوله فیما بین رد و بدل اطلاع
کشید و صحبتهای پمزه بنهایت تلخی و شوری کرائید تا بجدیکه هر دو برادر ترک آمد و رفت دربار نمودند و نگاهداشت
پاده و سوار راه خود سری پیمودند بعد ازآن والده پادشاه خود بخانهٔ قطب الملک آمده او را مطمئن ساخت
و قرار چنان یافت که اول در قلعه بندولست سادات شود پس بعد هر دو برادر بحجر اپایند حسب الاقرار
بندولست سادات شد و جا بجا مردم هر دو برادر نشستند و هر دو برادر بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات
خود خواستند و شکوهٔ سوء ظن پادشاه بمیان آورده و شمشیر از کمر وا کرده پیش پادشاه گذاشته عرض کردند
که اگر در خاطر مبارک از طرف ما فتوریان بگفته غمازان وسواس راه یافته ما اینجا حاضریم بفرمایند که ما را بقتل رسانند
یا می منصب ساخته روانهٔ کعبه نمایند اما به گفته دریم اندازان صاحب عرض باعث خفت و ضرر جان و مال
بندهای جانفشان خود گردیدن از طریق پادشاهان حق شناس بعید است آخر برای دفع فتنه و فساد بنای
مصالحت برآن قرار یافت که میر جمله و امیر الامرا هر دو در حضور نباشند از جهت صوبداری دکن از عزل ایشان
با میر الامرا حسین علیخان مشروط با نکه عزل و نصب کل خدمات دکن حتی قلعداریها بدست اختیار او باشد و

صوبه داری عظیم آباد بمیر جمله مادهٔ فساد مقرر شد و هر دو حسب الاقرار متعلقهٔ خود مار وانه نشدند و قول شهریار پادشاه
مهر خاص طوعاً و کرهاً بدست خود با میر الامرا سپرد تا برای مهر کردن بر فرامین بنام قلعداران وغیره بکار آید و محتاج فرمان
حضور نگردد و امیر الامرا وقت رخصت بالمواجهه عرضه نمود که اگر در غیبت من میر جمله بحضور رسد یا قطب الملک نوعی
سلوک بعمل آید در عرض مدت روز بنده را رسیده و انند چون بمالوا رسید راجه چیسنگه صوبه دار آنجا از سر راه کنار
کرید تا ملاقات واقع نشود امیر الامرا بحضور نوشت که اینحرکت او اگر برطبق اشارهٔ حضور است حکم شود که بنده
از همین جا برگردد والا فردا داؤد خان نیز همین مسلک پیش خواهد گرفت در جواب فرمان رسید که آرای قبایحت
نافهمی چیسنگه عزل و نصب او را باختیار شما گذاشتیم و داؤد خان وقوع چنین حرکت چه احتمال دارد
احیاناً اگر باد ای نامناسب پیش آید روانهٔ حضور نمایند اما از بد دلی و ناعاقبت اندیشی بوساطت خانه زادان
مخفی بداؤد خان تحریص مخالفت نمود اگرچه در ابتدای سلطنت محمد فرخ سیر واسطه جان بخشی داؤد خان سادات
شده بتازگی امیر الامرا صوبداری برهانپور از حضور بنامش مقرر کرده و او همنگام روانگی امیر الامرا بسوی دکن از گجرات
به برهانپور رسیده تمکن گزید و پیش از رسیدن او کنکاجی مرتبه شهر برهانپور را محاصره کرده با ظفر محمد خان
مصاف آرامی گردید و از ظفر محمد خان مکرر تردداتِ نمایان بظهور میرسید و بعد ازین که داؤد خان از گجرات
حسب فرمان حضور وارد نواح برهانپور شد مرتبه مذکور طریق فرار پیش گرفت و چون امیر الامرا از نزدیک عبور کرد
داؤد خان که پیش ازان شقه های دستخط خاص پادشاه به تلقین میر جمله معظم خان و صمصام الدوله در باب تحریص
و ترغیب بر مخالفت با میر الامرا باو رسیده بود سلسلهٔ موافقت کیسهٔ خیال دیگر بخاطر خود راه داد و با وصف
رسیدن امیر الامرا به بخشش کردهای بلده به پی اعتنائی تمام اندرون شهر نشسته کوس جلادت میزد
و بنابجی سندیه از سرداران عمده مرتبه که در عهد بهادر شاه پادشاه بمنصب هفتهزاری هفت هزار سوار و جاگیر

سیر حاصل سرفرازی یافته در سلک بندهای پادشاهی منسلک گشته بود با داود خان ساخته با چند مرتبه‌ها
نامی دیگر از منصبداران متعینه دکن ظاهراً بقصد ملازمت امیرالامرا و باطناً برای کمک داود خان قریب بلده
اقامت ورزیده منظر قابو بود و تماشای غالب مغلوب می نمود و مردم شهر بمشاهده اینحال در فکر افتاده
به شیخ نجم الدین که از اکابر شهر و از اعاظم علما بود و داود خان اعتقادی باو داشت رجوع آوردند شیخ مذکور
با چند شیخ و ساکنان معتبر شهر نزد داود خان رفت اعیان مذکور بحسن تقریر و تدبیر او را از شهر برآوردند
داود بهادر پور فرستاد و آمد و منصبداران برهانپور مثل میر اعظم نائب دیوان و قاسم علیخان پوتات و علی یار خان
بخشی و محمد انور الله خان کروڑه باستقبال امیرالامرا شتافتند و امیرالامرا بتاریخ چهاردهم شعبان بحشمت و شوکت
هرچه تمامتر داخل شهر شد و در فکر اصلاح داود خان افتاده پیغامهای مصالحت باو داد ملخص پیغامها انکه در صورت
توافق ملاقات لازم و در شق تخالف روانه حضور باید شد که پای مزاحمت درمیان نیست و آخر کار زبانی بسالت خان
اعظم شاهی پیامهای سوالات التیام و اقسام وعدهای جاگیر و خدمات بمبالغه تمام فرستاد داود خان
نه شنید و پای جهالت افشرده کار به پرخاش رسانید امیرالامرا چار و ناچار نهم رمضان المبارک سنه یکهزار
و یکصد و هفت هجری در عین شدت بارش بقصد حرب داود خان از شهر برآمد و یازدهم رمضان در ظاهر آن شهر
آتش جدال و قتال ملتهب گشت و جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از نامورانِ جانبین مثل رستمخان کرجی
و بسالتخان که سلطان نظر نامداشت از جانب امیرالامرا و از طرف داود خان میر امین یکسریه که نائب مناب
مدار المهام او بود بقتل رسیدند عاقبت کار داود خان از گولی بندوق و ضرب چند تیر بپاداش حق ناشناسی
ولی احسان خود مقتول گردید و گویند اولاد از جهان رفت بعده امیرالامرا سه روز بیرون شهر دایره نموده بازدهم
رمضان داخل شهر شده دیوانی ابرهانپور بطالب علیخان مختاری مقرر نموده و بنجابتخان را نزد خود طلبیده سید اللهخان

را سعه فیروزعلیخان بخجسته بنیاد روانه نمود و صوبداری برهانپور به برادر خود سیف الدین علیخان ارزانی داشت
و خود در اوایل ماه دیجه رایت عزیمت بصوب خجسته بنیاد برافراشت و راجه محکم سنگه را مدار المهام امور خود ساخت
و مبارزخان عمادالملک را که برای ملاقات از حیدرآباد آمده بود بحسن سلوک پیش آمده رخصت انصراف
بتعلقهٔ او ارزانی داشت چنانچه سابق در احوال مبارزخان مرقوم قلم وقایع رقم گردیده و خافیخان نوشته
که چون خبر جنگ و کشته شدن داؤد خان بعرض پادشاه محمد فرخ سیر رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید
و بقطب الملک فرمود که چنان سردار نامی با وقار را بچا کشند قطب الملک عرض نمود که اگر برادرم در دست
آن افغان کشته میشد باعث خوشنودی مرضی مبارک و بجا بود و صاحب مآثر الامرا بقید قلم آورده که بعد ازین
فتح رعب افزا امیر الامرا در خجسته بنیاد اقامت ورزیده فوجی بسرکردگی ذوالفقار بیک بخشی به بتهپه کهنده و مبارزیه سیتابی
راجه ساهو که در خاندیس قلعچه ها احداث کرده تهانه ها قایم مینمود و با خذ چوتهه شورش آرای آن ضلع بود
و قافله ها تاراج میبرد نامزد فرمود و در پرگنه تهانیر کارزار میان آمد مرتبه ها باندک زد و خورد موافق ضابطه
خود هزیمت برگزیدند ذوالفقار بیک غافل از مکر آن کرده بتعاقب آنها شتافت بیک ناگاه آن تباه کاران
بهیئت مجموعی برگشتند ذوالفقار بیک از فرط تهور کشته گشت و باقی فوج نعمائی شد بعد ازآن هرچند سیف الدین
و راجه محکم سنگه بمالش آنگروه شقاوت بژوه تعین شدند و تابندر سورت شتافتند و محکم سنگه تا ستاره که
مسکن ساهو بود دقیقهٔ از نهب و غارت فروگذاشت اما جبران کسر و تلافی شکست موافق صولت و شکوه امیر الامرا
صورت نه بست و بجهت آنکه پادشاه بتحریک دعاوی دولت برانداز ان خود غرض بدستور داؤد خان در باب
مخالفت امیر الامرا سپرداران جنوبی دکن حتی راجه ساهو بهونسله که بزور و تحکم راجه دکن گشته بایما و صراحت گوناگون
نمی کرد و قطب الملک بعد رد انگیز امیر الامرا بدکن بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند

سپرده پادشاه بکفایش اعتقادخان کشمیری که همرازه دمسار گشته بود در فکر قلع و قمع سادات اوناد و دهلی
با قطب الملک هر روز صحبت تازه و نزاع برمی انگیخت و هر ساعت صدائی بگیر و بگش بگوش شهنا میرسید
علاوه اینکه میر جمله که بعلاقه صوبداری به پتهنه رفته بود به سبب فساد بعضی متمردان آنجا عمل و دخل او در آنجا
میر حاصل آنصوبه نشد و با وجود نگاهداشتن سپاه بسیار و صرف نمودن مبلغ کلی از سرکار پادشاه وجود تسلط آنها
نیافت و بر رعایا و سکنه پتهنه از دست مغلیه اذیت میرسید تنگ آمده به آرزوی تقرب حضور صوبه عظیم آباد
به سربلندخان مقرر کرده جریده و روپوش از سپاه خود شده بطریق یلغار مسافت یک و نیم ماه را در چهارده پانزده
روز نوردیده و در دوسه منزلی اکبرآباد رسیده و از آنجا بکشتی سوار شده وقت شب بقلعه خود را بر در قلعه الله آباد
رسانید هرچند که پادشاه او را وقت ملازمت روند اد و تشنیع از جهت خرابی ملک پتهنه و بیحکم آمدن بحضور نمود
و میر جمله نیز منفعل گشته نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار خواست که عفو جرایم خود نماید اما زبان زد
خاص و عام گردید که پادشاه میر جمله را جهت دستگیر نمودن قطب الملک فرموده است در همان ایام با شارهٔ پادشاه
یا بحسب اتفاق هشت هزار منصبدار که برطرف شده بودند فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشی و خانه دوران نایب امیرالامرا
و میر جمله رفته درخواست تلافی خود نمودند و گفتگوی این فساد و هجوم مغلیه که زره و بکتر پوش شده محاصرهٔ خانهای امرای
مذکور کرده بودند بطول انجامید و چنان شهرت کردید که مغلیه با شارهٔ بخشیان فتنه جوکه وقت قابو میخواهند رفتن پادشاه
شده بهیئت مجموعی بخانهٔ قطب الملک بدستاویز طلب خود آمده یورش و شورش نمایند قطب الملک از استماع
چنین اخبار در فکر فراهم آوردن فوج متفرق خود بنگاهداشتن جمعیت تازه گشت و سید غیرتخان خویش سید عبدالله خان
که در آنروزها بنوجداری مازندران مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر که تازه از بارهه رسیده بود خود را برسانیده هر دو
تا پنجروز فوج مغلیه سوار شده در راسته های بازار مستعد کار زار میشدند و از جانب دیگر سرداران قطب الملک نیز

باجمعیت شایسته کمربسته تا شام برفیلان و اسپان برای مدافعه آماده می‌کشتند و میر جمله بمعاینهٔ احتمال سراسیمه
کشته سر کلاه تدبیر از دست داده بخانهٔ محمد امین خان آمده پناه گرفت و از هر طرف نشانه تیر ملامت گردید
آخر کار چاره کار درین دانست که پادشاه او را برای دفع فتنه و فساد و تسلی خاطر قطب الملک منصب و
کم منصب و از صوبه داری عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبهٔ پنجاب نماید و همچنین کردند و سربلند خان را صوبدار
عظیم آباد عطا نمودند و واقعه طلبان فتنه جو شهرت دادند که پادشاه میر جمله را مصلحتاً بصوب پنجاب و سنا
در فکر طلبیدن و دستگیر کردن قطب الملک است کویند در ایامیکه بیماری مرض سفر آخرت اسد خان بطول
کشید روزی فرخ سیر پادشاه بزبانی یکی از محرمان خاص که او را برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام داد
که ما قدر شما ندانستیم و نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت انچه نبایست بعمل آوردیم و ندامت آن
کشیدیم لیکن چه سود الحال از شما مصلحت سلوک با سادات میخواهیم در جواب گفت این غلطی که از شما بر
خلاف رویه جد و آبای شما بظهور آمده بمقتضای تقدیر الهی بود میدانم که چنانکه وزارت از خاندان ما رفت
سلطنت تیموریه هم خلل پذیر گشت شد انچه شد الحال که زمام اختیار سلطنت خود بدست سادات باره داده
اند صلاح دولت درین است که تا مقدور با انها به سلوک پیش آیند و کار بانجا نرسانند که روز بروز فساد
و عناد زیاده آماده کرده و سر رشتهٔ اختیار از دست رود چه در طاس خشنده افتاده مور نمانده راچاره
باید نه زور و شهرت دستگیر ساختن قطب الملک چنان زبان زد خاص و عام شده بود که هرگاه پادشاه برای شکار
بیرون می آمد خانه نجانه و خیمه نجمیه همین ذکر میشد که پادشاه بمنصوبه دستگیر ساختن قطب الملک اینحرکت
کرده است از جهت قطب الملک متوهم شده نگهداشت سپاه نمود و سوای سادات و متوطنان وطن خود دیگران را
کمتر نگاه میداشت الحاصل قطب الملک بتنگ آمده بامیر الامرا نوشت که کار از دست رفته است پیش از انکه چشم زخمی

به آبرو و جان برسد خود را باید رسانید امیرالامرا علاج کشته از دشمن خانه اندیشیده بدشمن یگانه ساخته
با مرهته ها موافقت نمود و در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری معرفت شکراجی ملهار و محمد انور خان برهانپوری
مصالحه با راجه ساهو بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و ترک تعرض شوارع و طرق و نگهداشتن پانزده هزار سوار
در رکاب ناظم دکن قرار داده اسناد چوتهه و سردیسکهی شش صوبه دکن بمهر خود با شخواه گوکن وغیره که راج قدیمش
می نامیدند حواله نمود و گماشتگان او را همه جا شریک و دخیل ساخت از آنروز ضبط پادشاهی از میان
برخاست و غنیم لئیم خیره تر شد و روز بروز قوت آنها افزون تر گردید و شوکت اسلامیان بضعف گرائید
اگرچه عاقبت اندیشان ظاهربین داغ این بدنامی بر ناصیه حال امیرالامرا می نهند اما محققان انصاف گزین درمی یابند
که شامت و وبال این کار عاید بروزگار کیست و چون مصالحه و ایفای عهد و پیمان با مرهته و ناخوشیهای پادشاه
با قطب الملک که داعی بر مصالحت مذکور و انتهاض امیرالامرا بصوب هندوستان بود شیوع یافت و بارز
خاص و عام گشت پادشاه بخیال محال برای سد راه امیرالامرا محمد امین خان بهادر را به بهانه بندوبست مالوا که سرزار
دکن است مرخص ساخت و پس ازآن بوساطت اعتقاد خان بتازگی میان شاه و وزیر صورت موافقت
بمیان آمد و پادشاه اخلاص نژاد که با هر دو برادر اخلاص مند گشته میشد با خلاص مزاج حسین علیخان و بازداشتن
از عزیمت حضور مرخص فرمود و امیرالامرا که تصمیم عزیمت کرده بود با استماع خبر موافقت توقف ورزیده انتظار
خبر ثانی میکشید که باز خبر مخالفت مسموع گردید و در هر هفته و ماهه که کاتبکه از جانبین بوقوع می آمد مجدداً باعث
مخالفت میشد مفصل در تاریخ خافیخان مرقوم است و ذکر آن در اینمقام موجب اطناب القصه بنابر تلون مزاج
پادشاه که بر قول و موافقت او اعتماد نمانده بود امیرالامرا غره محرم سنه هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و جمعیت
مرهته فی سوار هشت آنه یومیه مقرر کرده بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد نهضت نمود و معین الدین نام محال

را به پسری شاهزاده اکبر برداشته از راه اظهار فدویت و دولتخواهی بحضور عرضداشت فرستاد که در تعلقه راجه سرنفساد برداشته بود دستگیر کرده نزد خود داشته ام و در امثال این امور احتیاط صلاح دولت دانسته خود او را بحضور می آرم او اخر ماه ربیع الاول درحوالی دارالخلافه جانب لات فیروزشاه دایره نموده خلاف ضابطه حضور نوبت نواخته داخل خیمه شده و مکرر با بانگ بلند گفت که من از نوکری پادشاه خود را بیرون کرده ام و بپادشاه پیغام داد تا که بند و بست قلعه باختیار ما نباشد و سواس و اندیشه مانع رسیدن بملازمت است پادشاه خدمات قلعه را بتهوسلان امیرالامرا سپرده و بعد بند و بست قلعه امیرالامرا پنجم ربیع الاخری بملازمت پادشاه رسیده و بعد گذارش کلمه ها مشمول نوازش و مرحمتها گردیده و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزاده جعلی و ادای ملاقات ثانی سوار شده بشهر درآمده و در مکان مشهور به باره دری که نزدیک قلعه ارک بود ورود نموده و قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه بدستور روز اول به بند و بست قلعه شتافتند و کلید قلعه بدست آورده احدی را در آنجا نگذاشتند سید عبدالله خان نزد پادشاه هوش باخته باتفاق اجیت سنگه رفته زبان شکوه کشاده و تکلیف شاقه نموده چنانچه گفت بارای تردد و جانفشانیها که در رکاب جد شما و در خدمت شما از ما فدویان بعرض ظهور آمده سوای سوء ظن و فکر فاسد که در حق ما جان نثاران بخاطر اقدس راه می یابد مشاهده ننموده ایم و فراین حضرت که مشعر بعدم دخل و قتل ما بندگان بی تقصیر بنام داود خان افغان و دیگر سرکشان و صاحب مداران دکن صدور یافته در دست داریم و در بنهد که بدعهدی بغایت رسیده و وسواس و هراس بنهایت پیرامون حال ما گشته وقتی خاطر ما مطمئن خواهد شد که اختیار کل خدمات حضور بلاقید بما تعلق گیرد پادشاه خنده و شمن برای دفع الوقت وعده جشن پیش آورده گفتگوی درشت همزه بطول انجامید پادشاه برآشفته و تحمل را کار نفرموده اول اعتقاد خان را که ماده آخر فساد او بود و بعد قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمه عتاب آمیز بزبان آورد اعتقاد خان خواست که با بله فریبی در

اصلاح زند سید عبدالله خان او را دشنام داده از قلعه بدر راند و پادشاه از مشاهده برگشتگی ایام خود را
بکمل رسانید درین هین ظلمت شب افاق را در گرفت و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته
گردید و سید عبدالله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در اندیشه آنکه شب حامله است فردا چه زاید
جابجا باحتیاطیکه بایست بسر بردند و سرداران مرهته بفکر آنکه صبح چون همنگامه دار و گیر بلند گردد دست غارت
بمال و عیال مردم دراز کنند مستعد شده تمام شب ایستادند و مردم شهر را آگهی نشد که شب در قلعه چه واقعه
داد چون صبح دمید و قتل قطب الملک شهرت یافت افواج پادشاهی از هر جانب خواستند که بر سر امیر الامرا
هجوم آرند و اعتقاد خان و بعضی امرا اطراف بازار سعدالله خان خواستند که بقصد مقابله با امیر الامرا سوار شوند از شهرت
سواری آنها و پیدا شدن نشانهای محمد امین خان جن بهادر که از راه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت
امیر الامرا از خانه برآمده بود و فوج مرهته پی آنکه مقابله رود بهیجه و آنکه چهارده پانزده هزار نوکران خاندوران مشهور
بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداخته مغلوب هراس گشته ره نورد طریق فرار گشتند و لچه های بازار و تماشیان
پیکار و مغلان بی رو رکار خبردار گشته تنها آهیخته از هر طرف دست و بازو در کشتن و تاراج نمودن انجاعت
بدفرجام کشادند قریب هزار و پانصد سوار و پیاده را با دو سه سردار حلف تیغ بیدریغ نموده بسیار یراق قیمتی
کرده غنیمت فراوان از نیزه و اقتاب گیری و مادیانها و همیانهای زر سرخ و سفید که در کمر آنها بود بدست آوردند
و از بسکه خبر کشته شدن سید عبدالله خان در هر محله و کوچه و بازار زبان زد عام شده بود غازالدینخان غالب جنگ
و سادات خان خسر پادشاه معه پسر و اعتقاد خان با تفاق سید صلابتخان و میر شرف و منوهر هرارسی با دو سه هزار مردم
احشام طرف بازار سعدالله خان معه که آراسته از این هنگامه و انتشار خبر قتل قطب الملک خلل در استقلال
اکثر نوکران عمده سادات راه یافت و چهار پنجهزار سوار که اطراف باره دری بودند در فکر انتشار و فرار افتادند

که اعتماد الدوله با جمعیت خود با امیر الامرا پیوست استقامت تجدید یافتند و نواب عالیجناب و خاندان

بنظر دوربین فائده در حرکت ندانسته از خاهای خود برنیامدند از استماع اینچنین اخبار وحشت آثار امیر الامرا

نظر بر نکته تاخیر در نیوقت موجب آفت است قابوی وقت را از دست دادن باعث ندامت به قطب الملک

گفته فرستاد که چه جای توقف است زود از میان باید برداشت لاچار که چاره وقت بجز تقید کردن پادشاه

نبود قطب الملک نهم ربیع الآخر سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلاثین و مائه و الف بقصد مقید کردن پادشاه بدربار آمده

هرچند خواست که پادشاه را با فنون و افسانه از محل برآورده برنیامد و کنیزان حبشی و ترکی مستعد پیکار شدند اخر الامر

افغانان و چیله ها به پشت کرمی نجم الدین علیخان و غیره بمحل درآمدند و پادشاه را جستند نیافتند لاچار شده چند

زنان محل را تعذیب نمودند تا انکه نشان دادند که در فلان گوشه محل پنهان شده است به هیچ منتی تمام کشیده

برآوردند و در محبسی که بالای تر پولیه اندرون قلعه که تاریکتر از گور بود و در آنجا جز آفتابه و صراحی آب چیزی

دیگر نبود مقید گردانیدند و در نیوقت انچه از هیچ منتی زنان و تاراجی زیورشان بمعرض وقوع آمد ماگذشت اولی و بعد

مقید کردن میل در چشم او کشیده رفیع الدرجات ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را از قید برآورده و به سبب

شورش عام و غلبه اژدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت شایان جلوس تخت نیافته بهمان لباس

که در بدن داشت مائده مروارید در گردن انداخته بر تخت نشانیدند از صدای نقاره جلوس او آشوبی که در شهر

برپا شده بود فرو نشست و تاریخ حبس فرخ سیر و جلوس رفیع الدرجات بعضی سورخان فاعتبروا یا اولی الابصار یافته اند پس نواب عالیجناب را که از نیرنگی اوضاع زمانه ترک آمد و رفت دربار داشت

از فوجداری سنهل مراد آباد معزول و مبارز الملک سربلند خان را که پیش از حبس فرخ سیر بکابل رخصت شده

بازنده کردی شهر انتظار انجام مخالفت شاه و وزیر میکشید باز در حضور طلبیده خلعت استقلال داده

مرخص ساختند و فوجداری سنبل مراد آباد بنام زین الدینخان برادر خود و نواب عالیجناب را بصوبه مالوا مقرر
فرمودند و سنگرامجی ملهار را که در عهد عالمگیر پادشاه بشرف ملازمت رسیده بود و بلند پایه ساخته زمام رتق
و فتق مهمات دکن بدست او داده روانه کردند اگرچه عالم علیخان برادر زاده حقیقی حسین علیخان رئیس دکن
بر مسند نیابت بود اما مدار المهام دکن سنگرامجی ملهار شد و محمد انور خان را بصوبداری برهانپور سرفراز ساخته همراه
سنگرامجی ملهار باتفاق بالاجی بسونانهه مرخص فرمودند سنگرامجی ملهار بدکن آمده بضبط و نسق پرداخته دکن را در
تردد سید عالم علیخان گذاشته خود نزد راجه ساهو رفته شروط چند بمیان آورده بنجسته بنیاد معاودت نمود
و محمد انور خان اول برای ملازمت عالم علیخان بنجسته بنیاد رفت من بعد مرخص گشته به برهانپور آمد الغرض سادات
بعد اجلاس بر رفیع الدرجات بعزل و نصب خدمات و پیش آوردن متوسلان خود و برانداختن مخالفان بقدر
امکان تقصیر نکردند و فرخ سیر را که نضارت چشمش از کشیدن میل بالکل زایل نشده بود بعد چند روز که حبات
داسکیر حالش بود بر آن آوردند که گاهی بسادات مذکر حرکات گذشته گفته فرستاده پیغام بر تخت نشاندن
و امور سلطنت بآن برادر مفوض ساختن میداد و گاه عبد الله خان افغان که به نگاهبانی مقرر بود تملق پیش آمده
تطمیع منصب هفتهزاری و جاگیر کثیر حاصل نموده کنکاش بر آوردن خود و رسانیدن بنزد راجه و هر اجی چنانکه رسائی
میکرد و او بسادات از ضمنی اطلاع میداد ناچار برضمونی بعضی همدمان رهائی از قید حیات داده ندادند دو بار
مسموم ساختند چون اثری نبخشید آخر کار بعد زهر دادن تسمه کشیده فارغ البال از افکار این سپهر سراسیمه
و بعد دوازده پهر به تغسیل و تکفین پرداخته تابوت او بمقبره همایون پادشاه روانه کردند و دلاور خان بخشی
امیر الامرا و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک را همراه تابوت تعین نمودند سه هزار مرد و زن خصوصاً
لچه های شهر و نفراکه از دفیض یافته بودند گریه و نفرین کنان پا برهنه با گریبانهای چاک خاک بر سر کرده

پیش پیش تابوت میرفتند و برپالکی و اسپان سواری همراهیان تابوت سنگ باران مینمودند و
نان و زر و سیم که بفقرا میدادند نمی گرفتند روز نهم از لچه های کدا پیشه جمعی بر سر چوتره که پادشاه
مقتول را غسل داده بودند فراهم آمده طعام بسیار بچه بفقرا تقسیم کرده شب را بخواندن مولود احیا نمودند اگرچه
سادات می توانستند روزیکه دستگیر کردند قتل رسانند اما چون آن پادشاه برنهمونی بعضی مردم خلعت
چند اشخاص مظلوم را تسمه کشیده و برادر از الکحول و اکثر بیگناها را مقتول کرده اند بانتقام عدالت منتقم حقیقی بپادشاه
آن رسید و این بدنامی عاید حال سادات گردید و رفیع الدرجات که در سلطنت بخرد نام نداشت و در ایام قید
بمرض دق مبتلا شده بود بعد رسیدن به سلطنت لوازم احتیاط مزاج را از دست و فراوان غم والم از جهته
بیدخل بودن در امور سلطنت که محمد مرض مذکور است بمزاج خود دخل داده و بعد سه ماه و چند روز برحمت حق
پیوست بعد از آن مطابق وصیتش برادر بزرگ او رفیع الدوله را روز سه شنبه هشتم ماه رجب سنه یکهزار و
یکصد و سی و یکهجری برسریر سلطنت جاداده و به شاهجهان ثانی ملقب کردند و شهور و ماهی نگذشته بود
که نیکوسیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر که در قلعه اکبرآباد مقید بود بدلالت عبد السلام المخاطب بمصطفی خان و
اتفاق احشام آن قلعه علم خروج برافراشت امیر الامرا بجناح استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز
بسازش هزاربهای احشام آن قلعه مفتوح ساخت و نیکوسیر را معه برادرزاده اش هشتم رمضان سنه الیه
دستگیر کرده برای حبس به قلعه سلیم گده و نستاد ناگاه فتنه دیگر کل کرد و چیکه سوائی طبل مخالفت کوفت
و قطب الملک در رکاب شاهجهان ثانی برای دفع فساد جی سنگه بفتحپور سکری رسید و امیر الامرا
نیز با و ملحق گردید و مصالحه باجیسنگه صورت وقوع یافت و شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و چند روز بمرض اسهال
درگذشت ماگزیر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از دار الخلافه طلبیده پانزدهم ذی قعده سنه ۱۱۳۱

احدی و ثلاثین و مائه و الف برادر کلان و مادر ابراهیم اجلاس داوند و بمحمد شاه ملقب ساخته بنابر نگاه همسلهٔ ام
امیرالامرا با پادشاه و قطب الملک از فتح پور ماکره معاودت نمود تا انفصال قضیه اقامت آنجا ماکزیر افتاد و چون از انطفه
چهسله رام المخاطب بکروهر بها در صوبه دار اله آباد بعد فوت خال خود طریق استکبار و سرکشی پیمود حیدر قلیخان با محمد خان
بنگش بشبیه او متعین گشت و بوساطت راجه رتنچند صورت آشتی و مصالحت رو نمود ذکر رسیدن نواب
مغفرتمآب بدارالخلافه شاهجهان آباد و دیگر سوانح آن ایام پیش ازین رقمزده کلک بیان
شد هنگامیکه صوبه داری دکن ضمیمه میر بخشیگری بنام امیرالامرا قرار گرفت و فرمان طلب بنام نواب عالیجناب
شرفصدور یافت آنجناب ظفر محمد خانرا بحکومت برهانپور مامور نموده روانه دارالخلافه گردیدند و چون از امیرالامرا
که آخر جمادی الاولی سنه هزار و صد و بست و هفت هجری بصوب دکن راهی شده بود بفاصله دو کروهی تفاق
مرور افتاد امیرالامرا تکلیف ملاقات نمود آنعالیجناب بپاس مرضی پادشاه و عار عزل و نصب قبول نموده و کوچ
بکوچ بدارالخلافت رسیده از سعادت ملازمت پادشاه کرده و بعنایت خلعت خاصه با چارقب و کلمات
عنایت تکیه بر چار بالش عزت زده و قطب الملک برادر امیرالامرا بدولتخانه نواب عالیجناب آمده کلمات
عذرخواهی بمبالغه بر زبان آورد که وزارت فی الحقیقه ارثیست بصوبه داریها چه رسد برای رفع بعضی مفاسد
روانگی امیرالامرا بدکن ضرور افتاده حالا هر صوبه که خواهند حاضر است چون نواب عالیجناب صحبت نفاق پادشاه
و وزیر معاینه نموده روز بروز فیمابین فتنه و فساد می افزود و با قضای صلاح وقت فوجداری سنبل مرادآباد با بعضی
محالات دیگر برگزیده و بتقریب سیر و شکار از حضور مرخص گشت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و یکهجری هرکاه امیرالامرا
سید حسین علیخان که مفصل احوال خانمذکور علیحده نگاشته کلک بیان گردیده بر طبق ارقام و ابرام قطب الملک
و حرکات ناپسندیده فرخ سیر از دشمن خانه اندیشیده با دشمن یکانه در ساخت و براجه ساهو بشروط چند استناد

چوتهه شش صوبه دکن بهمرخود حواله نمود و کمایشداران او را همه جا دخیل کرده خود را از دکن بدار الخلافه رسانید
و به حبس پادشاه پرداخته رفیع الدرجات را بر تخت نشانید سادات آنعالیجناب را که در آنوقت در حضور
بود و نظر باوضاع زمانه سراسیمه نزدیک ترک آمد و رفت دربار داشتند از فوجداری سنبل مراد آباد معزول نموده
بصوبه داری مالوا منصوب ساختند چون نواب عالیجناب رنگ مجلس حضور نوعدیگر دید بتقریب صوبه داری
مالوا خود را کنار کشید و در مالوا به بندوبست واقعی پرداخت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری بنگاه داشت
سوار و پیاده همت عالی کماشت هنوز هفت هشت ماه نگذشته بود که دغدغه از جانب آنعالیجناب بخاطر
حسین علیخان جا نمود و در فکر آن شد که خود را ازین دغدغه فارغ البال سازد و در تمشیت امور سلطنت
پی اندیشه پردازد لهذا [illegible] بنقل [illegible] کمایشداران نموده داعیه کان و در [illegible]
قدیم [illegible] معزول میباشد چنانچه مرحمت خان [illegible] خواجم علیخان
که بکلر بکی خان شده بود مامور فرمود چون خواجم علیخان نزدیک آن قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش
سلطنت در تسلیم قلعه تعلل ورزید سادات ازینخبر بهم برآمدند و وکیل مرحمت خان را خشم نمائی نموده نواب عالیجناب را قسم
نمودند که منصوب را دخیل باید کرد نواب عالیجناب بپاس خاطر سادات بدانموجب نقل آورد و مرحمت خان را که
رابطه اخلاص با آنعالیجناب داشت در وی رفتن حضور او را نمانده بود نزد خود طلبیده باعزاز تمام نگاهداشت و بساط
لاطفت گسترد چون ستر سال زمیدار مفسد پیشه صوبه مالوا سر بفساد برداشته متصرف قلعه دانگه شده بود احکام
برای تسخیر آن قلعه بنام آنعالیجناب از حضور شرف نفاذ یافت نواب مستطاب مرحمتخان را با فوج شایسته
به تسخیر آنقلعه نامزد فرمود خان مشارالیه بنجاح استعجال روانه شده و به تردد نمایان آن قلعه را مسخر ساخت
و کوس حسن خدمت نواخت چون این حسن خدمت نیز بشفیع جرایمش نزد سادات نگردید نواب عالیجناب

دربارهٔ او مراعات بزرگانه مرعی داشته بند و بست صوبداری مالوا با و مفوض گردانید او بنظم و نسق و شیرهٔ
مفسدان قرار واقعی پرداخته چند موضع پرگنه چندیری را که متعرضان بود تاخت آورد فتنه جویان کیفیت
فراهم آوردن جمعیت زیاده و تاخت بعضی دیهات بمسامع سادات رسانیدند حسین علیخان با نعالیجناب نوشت
که ما میخواهیم جهت بند و بست صوبجات دکن و اطراف آنصوبه مالوا را مقرر خود گردانیم از چهار صوبه اکبرآباد و الله آباد
و برهانپور و ملتان هر جا که خواهند بنام آن امارت پناه مقرر نمائیم غافل از نیکه چون کارکنان کارگاه تقدیر
جهت اعانت و پایداری برگزیدهٔ خویش اسباب ریاست و کامگاری سامان دهند سنگ اندازی
بیدستی پایان عالم بیخبری ضرری نرساند و در سرانجام امر که بشیر غیب دست حمایت برآورده در پیش رو
[illegible] از قیاس دلدهی نمایدار گنه جلیه و تدبیر چه آید بنای دولتی که بدستیاری حکمت بالغه اساس گرفته
[illegible] از تند باد حوادث دوران مصئون و نهال آمالی که با بیاری قدرت کامله سر کشیده از خزان حرمان ایمن
میباشد الحاصل نواب عالیجناب زیر بار جرح سپاه بود و محصول فصل ربیع که عظیم ترین محاصل املاک است
از دست میرفت و سید دلاور خان که بعد تسخیر بوندی با فوج خود در رقاقت راجه بهیم سنگه و راجه کچهواهه
سکونت داشت و با شاه حسین علیخان از پای خود حرکت نموده بود مخاطرات عظیم بخاطر اقدس نواب عالی
راه یافت کاهی چنان بخیال میگذشت که متعلقان را در قلعه مستحکم گذاشته با راجه چیسنگه بسازد و علانیه علم
مخالفت سادات برافراز دچنانچه بمغل علیخان از نزد راجه چیسنگه فرستاده و از نافی الضمیر خود آگهی داد و راجه مذکور
جواب که اطمینان بحسن خاطر باشد نداد و گاهی چنین که بدکن باید شتافت بجهت اینکه مبارزخان ناظم حیدرآباد
از معتمدان خود محمد علی نام را فرستاده پیغام داده بود که اگر بدکن تشریف فرما شوند با شهام خون پادشاه
کمر رفاقت بسته حاضر میشویم و چند حسین پسر دهنا جاد و نیز عرضی بمضمون طلب نوشته بود و مرضی محمد عیاشخان

که از خیرسگالان نواب بود بدین امر میلان داشت آخر الامر شق ثانی ترجیح یافت و شیخ ابوالخیر خان را
نزد مرحمت خان که در بوپاله بود فرستاده طلب فرمود بعد ملحق گشتن او در منزل کاتیا چهار هزار سوار
جرار و سرداران نامدار مثل دلیر خان وغیره نواب عالیجناب وسط جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و سی و
دو هجری از نواح سرونج بشهرت قصد حضور و بندوبست آنصفع برآمده تا منزل مشهور بسرای بهتر متوجه
شده بار مراجعت بموضع کاتیا کرده از آنجا کوچ بکوچ بصوب دکن بلغار نمود چون پنجبری و نجل انورالله خان
در دادن تنخواه احشام و هزاریان و سدیوالان قلعه اسیر از سابق بسمع شریف رسیده بود خسرو نام چیله را
نزد اسلام الله هزاری و جهجل سدیوال و میارام وغیره روانه گردانید خسرو بحسن تدبیر هزاریان و مردم
احشام را تطمیع نموده بحلقه انقیاد درآورده مژده فتح قلعه بعرض رسانید و بعد عبور آنعالیجناب از نربده رستم یکجان
فوجدار سرکار پچانکر یعنی کهرگون و فتح سنگه زمیندار کمرائی احراز شرف ملازمت نمودند و بار دیگر میرزا رفیع
چیله مذکور و میر حفیظ الله خان نزد مستحفظان قلعه بعل آمد آنها تجدید عهد و مواثیق درست کرده آمدند و چون بمیدان
پاندهار فرود کاه لشکر فیروزی اثر شد هزاریان و سدیوالان و معتمدان احشام باستقبال شتافته و همه
از دولتخواهان را برای تفویض قلعه همراه برومند طالبخان قلعدار اسیر راضی به تسلیم نشده بمبالغت پیش آمد
مرحمت خان با چهار کس صاحب فهم چرب زبان از نواب عالیجناب رخصت گرفته نزد طالبخان رفت و
پیغام داد که من آمده ام تا کلمات خیرخواهی پیش شما اظهار کنم طالبخان گفت مضایقه ندارد با یک کس بیائید
و آنچه گفتنی باشد بگوید مرحمت خان از رفقای خود سید حبیب را همراه کرده نزد قلعدار رفت و بکلمات ترغیب
ترهیب طوعاً و کرهاً او را به تسلیم قلعه راضی ساخت و به تسلی و دلاسای او پرداخت الحاصل غره رجب سال مذکور
قلعه اسیر بتصرف اولیای دولت درآمد روز دیگر نواب عالیجناب از پاندهار کوچ کرده بر ظاهر نوله نزول اجلال

فرمود و طالب خان معه متعلقان از قلعه بیرون آمد محمد انور الله خان دیوان برهانپور که نیابت محمد انور خان
ناظم آنجا نیز داشت از استماع این خبر سراسیمه گشته شروع به بندوبست برج و باره نمود و ابواب شهر منصبداران
و نوکران خود سپرد و محمد انور خان ناظم برهانپور که در خجسته بنیاد نزد عالم علیخان بود رخصت گرفته سلیغار مع راجه نهال
نبالکر جهت بندوبست در عرصه دو روز و یک شب به برهان پور رسید و سیزدهم رجب سال مذکور داخل بلده شده
بمحافظت شهر کوشید از یاوری طالع نواب عالیجناب اکثر اعیان شهر و راجه نهال نبالکر نیز بوساطت محمد علیخان
با نواب مستطاب بخفیه در موافقت زدند و از صرافان و تاجران والجمله شهر مجتمع گشته محمد انور خان را سراسیمه
کردند لاچار بمصالحت پیش آمده شب چاردهم ماه مذکور تسلیم شهر با ولایت و دولت نمود و سیدزین الدینخان
کوتوال شهر حسب الحکم نواب در شهر ندای امن بلند گردانید و با مدادان محمد انور خان همراه انور الله خان از شهر برآمده
با دل پر بیم و امید بسعادت ملازمت رسید نواب مستطاب لعل باغ را بضرب خیام ساخته بدلاسا و تسلی یکدیگر
شهر پرداخت زبان مبارک علی رؤس الاشهاد فرمود که بدل جهد ما محض تخلیص خداوند نعمت است که بدست
صاحب مداران انچنان گرفتار که بی اذن نمی تواند برای ادای نماز جمعه رود تا بدیگر امور چه رسد از شیر خشمگین
بلند همتی نواب عالیجناب حکایت می کنند که در آن اوان والده سیف الدینخان با جواهر و اموال فراوان
وارد برهان پور شده بود نواب عالیجناب با وصف بودن خزانه و در پیش بودن مهم عظیم چشم طمع نگشوده
متعرض حال او اصلا نگردید بلکه بسلوک بزرگانه پیش آمده محمد علی پسر آقا علیخان رومی را که داروغه توپخانه سیف الدینخان
بود بعطای خلعت فاخره و انواع فواکه برای اطفال سیف الدینخان فرستاده دو صد سوار بدرقه راه داده
تا کنار نربدا رسانیده و بعد تسخیر برهانپور غرل و نصب خدمات و تعلقات بعل آورده چنانچه صوبداری برهانپور را
از عزل انور الله خان بمیر علی اکبر خان و بخشیگری آن بلده از معزولی محمد واسع خان بحشم خان مقرر فرمود

درین اثنا عوض خان بهادر صوبدار برار که عمّهٔ نواب عالیجناب بادمنسوب بود بجمعیت یکهزار و سیصد سوار
باتفاق حکیم محمد تقی اصفهانی باجمعیت پانصد سوار ملحق گردید و منهیان اخبار بعرض رسانیدند که سید عالم علیخان
باتفاق شکراجی ملهار و فوج نوکهد اشت از پیاده و سوار و این خان صوبدار نامدیر اخجسته بنیاد باراده کارزار
عزیمت انصوب نموده است نواب مستطاب بعضی از قبایل به قلعهٔ ارک برهانپور و برخی در حویلی فدویخان
گذاشته جمعی دیگر را مع اموال و اثقال بقلعهٔ آسیر روانه فرموده و از سوادِ لعل باغ کوچ نموده و از آبِ تپتی گذشته
شرقی زین آباد منزل نمود درین اثنا خبر رسید که سید دلاور علیخان برفاقت سید شمشیر خان عزادهٔ
حسین علیخان و بابر خان سردودست محمد خان روهیله و راجه بهیم سنگه مرکج سنگه باجمعیت هفده هزار سوار احرار
حسب ایمای حسین علیخان بطریق تعاقب رسیده عبور بر بدا می کنند نواب عالیجناب بعروهٔ توکل و استقامت
اعتصام نموده مهیم سید دلاور علیخان را برمهیم عالم علیخان مقدم داشته توپخانه را همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد
فاروقی و دیگر مبارزان پیشتر روانه گردانید و خود نیز از عقب کوچ بکوچ راهی گردید چون در قلعهٔ راج گرائی رسیدند
و فیمابین هر دو لشکر فاصله دو کروه ماند فرود آمده پیغام سوالات التیام مشعر بعدم ارتکاب جدال و قتال سید دلاور علیخان
فرستاد اما سودی نداده چار و ناچار سیزدهم ماه شعبان از سال مذکور بعزم پیکار متوجهٔ صفوف پرداخت چون
معلوم آن عالیجناب شد که سید دلاور علیخان توپخانه ترتیب داده پشت به قبله استاده است از فیل سواری
فرود آمده وضو کرده دو گانهٔ استمداد گذارده من بعد سوار شده مسافت دو کروه بسرعت طی کرده از عقب
فوج مخالف قبله را پس پشت خود نموده نمودار شد سید دلاور علیخان بتصور آنکه جمعیت نواب مستطاب
تاب مقابله نیاورده متشر گردید در آنجا ایستاده ماند که ناگاه از نمودار شدن نواب عالیجناب متردد گشته
و نقل تحویل توپخانه دشوار دیده بغرور جمعیت خود توپخانه همانجا گذاشته متوجه جنگ شد از یکطرف عوض خان

وازطرف دیگر محمد غیاث خان هراول بازار کارزار گرم ساخته در حملهٔ اول که عوض خان بهادر پای جلادت
افشرده و دلاوران بارهٔ افغانان داد دلاوری دادند و راجپوتان از اسپان فرود آمده بنرد رستمانه کردند
درین زد و خورد رخ فیل عوض خان برگشت و لشکریان او فرار نموده خود را به بنگاه رسانیدند عوض خان
با وصف برگشتن فیل خان تدبیر و استقامت از دست نداده بمدافعه میکوشید و قادر خان روستمانی
با وصف مجروح شدن و برگشتن فیل او و فرار همراهیانش بسیار را به تیراندازی هدف سهام خون آشام خود
می گردانید دلاور علیخان اجل رسیده بگمان آنکه با نواب عالیجناب زیاده از شصد و هفصد سوار و دو هزار
پیاده نمانده با چهار پنجهزار سوار جرار فیل خود رانده مقابل فیل نواب عالیجناب رسید که ناگاه کوئی بندوق
بالای ابروی دلاور علیخان پوست مال گذشت و او را بیهوش ساخت فیلبان رخ فیل گردانیده بقرارگاه
رسانید تا او را افاقتی از غشی رود و باره دیگر چون نواب را نزدیک دید فیل بجانب نواب رانده که دفعتهً
گولی بندوق جزایر به بنگاه دلاور علیخان رسید و کارش بانجام رسانید مرحمتخان فیل دلاور علیخان را گرفته
روبروی نواب عالیجناب آورد حکم نواب شاه یانه شد فصد دریافت طرفه بهادری بهادران دلاور علیخان
که با وصف کشته شدن سردار دست از جنگ برنمیداشتند و پانصد سوار راجپوت از اسپها فرود آمده
بگونه تیراق عرصه نبرد گرم ساخته و داد مردانگی دادند القصه چهار پنجهزار سوار پیاده از لشکر دلاور علیخان کار
آمدند و از لشکر نواب عالیجناب سوای بدرخشی خان و تبریز خان از مردم نامی شربت مرگ نچشیدند
عوضخان بهادر و محمد غیاث خان و عزیز بیگخان و قادر داد خان زخمها برداشته سلامت ماندند و نواب عالیجناب
در آنجا اقامت ورزیده تعاقب مفروران نپرداخت و برای مجروحان لشکر تا مخالف جراح و سواری فراخور
حال هر کس فرستاده تا دست داد تندرستی به تیمار آنها نظر توجه گماشت و با وجود تکلیف نوکری چون بیگمکس

قبول نکرده ناچار هریکی را از او راحله داده رخصت نموده و اهل اسلام را تجهیز و تکفین کشتگان لشکر مخالف
و راجه اندرسنکه را برای سوختن نعشهای راجپوتان مامور ساخت و از نبرد گاه بست و دوم شعبان
کوچ کرده قریب بلباغ جسونت فرود آمده بعطای اسپ و فیل و اضافه و منصب و در ماهه رفقای خود را نیز خلعت
و از غنایم سوای توپخانه و فیلان در سرکار ضبط نفرموده و اجناس دیگر که بیش قیمت بود از غارتگران خریده گرد
بامرای خود عطا فرموده و اسپ هر سپاهی که در جنگ بمرض تلف رسیده قیمتش بصاحب او موافق ضابطه
سرکار خود یعنی فی راس کلان صد و پنجاه روپیه و کوچک صد روپیه مرحمت کردید و بموجب نوشته خانجهان
دو سه هزار سوار از لشکر دلاور علیخان که بعد کشته شدن او جان بسلامت بردن را مغتنم انگاشته بصوب
منجسته بنیاد نزد سید عالم علیخان راهی شده بودند بعضی از آن در آن اثنا براه و قتی بعالم علیخان پیوستند
که با جمعیت سی هزار سوار از منجسته بنیاد برآمده و بکتل فرداپور رسیده و فوج مرهته بامتهور خان هراول
قدری توپخانه از آن کتل فرود آورده و در فکر فرود آوردن بقیه توپخانه و جمعیت لشکر بود عالم علیخان کیفیت
کشته شدن دلاور علیخان و متفرق گشتن لشکریان زبانی آنها شنیده غریق بحر غم و الم گردید اولیای دولت
و اکثر سرداران مرهته باتفاق سعد و صدانشستند که مراجعت از اینجا صلاح وقت است و تا رسیدن امیر الامرا حسین علیخان
در منجسته بنیاد با جمعه نکرا قامت ورزیده فوج مرهته بتاخت و تاراج فوج نواب عالیجناب بدستور قرار یافته
تعین باید نمود و جنگ از روی تدبیر باید فرمود عالم علیخان که نشه جوانی و تهور در سر و زره عبرت در بر داشت
مراجعت عار دانسته قدم جرات پیشتر نهاد و تمام فوج از کتل مذکور فرود آورد و نواب مستطاب که صبح بعد شب بامتهور
رسیده دایره نموده بود خبر برآمدن سید عالم علیخان از منجسته بنیاد استماع نموده تا بوت دلاور علیخان
و شیر علیخان توقف تمام نزد عالم علیخان روانه ساخت و مکتوب تسلی اسلوب مشتمل بر نکته کار بخوزیری مسلمانان

رسانند و مع قبایل نزد هردو عموی خود بروند که از یک طرف مزاحمت نخواهد شد ارسال نمود و چون بمضمون نهضت
نواب عالیجناب از سواد برهانپور کوچ نموده رعایتخان را در برهانپور گذاشت و محمد انور خان و انور الله خان و
ملک مصطفی و محمود خان گجراتی را به قلعه ارک فرستاده بندوبست قلعه و شهر را تعین نموده بعبور دریای تپتی
نزدیک دریای پورنا بمسافت شانزده کروه غربی از برهانپور رسیده نزول اجلال فرمود و از آنطرف
عالم علیخان نزدیک تالاب هست نالله که از پورنا مسافت قریب داشت دایره نمود و بنا بر شدت بارشهای
و کثرت کل ولای و طغیان آب دریا که فیمابین جایل بود چند روز نواب مستطاب و عالم علیخان هردو در فرودگاه خود
مقام نمودند من بعد نواب عالیجناب برای تبدیل مکان و تحقیق معبر یکه پایاب باشد هر روز یکدو کروه بصوب یار کنار
دریا کوچ مینمود تا که بر بهبری زمیداران و تردد عوض خان بهادر در چهارده پانزده کروه مایل بسمت بالاپور صوبه برار
خبر پایاب شنیده اواسط ماه رمضان با تمام فوج از آب عبور فرموده و چون پیدا شدن چنان معبر درین اوقات
بیگون فتح بود باعث خوشنودی دلها شد سید عالم علیخان از شنیدن اینخبر از مقام خود کوچ کرده برای کارزار
به قصبه پیل کانون رسید نواب عالیجناب یکروز برای ملحق گشتن باقی مردم بهیر در مقام خود اقامت ورزیده روز
دیگر کوچ نموده نزدیک سیوکانون که تعلق بصوبه مذکور دارد برای مصاف تعین فرموده فرود آمد و بنا بر شدت
باران و کثرت کل ولای چند مقام در انجا لازم افتاده و در ینمقامات بنا بر گرانی غله و نارسیدن رسد و کمیابی کاه
از جهت شوخی افواج مرهته که اطراف لشکر تاخت و تاراج نموده نمیگذاشتند که پرگاهی از کهی برسد تا برسیدن
رسد چه رسد چه تصدیعات که بر آن لشکر فیروزی اثر نگذشت تا اینکه عرصه بر سپاه نهایت تنگ گشت و بعضی
مردم کم مایه حوصله باخته برخاسته رفتند و اکثر جماعه داران از شدت انواع تصدیع عاجز آمده نالش و فریاد اعاده نمودند
درین اثنا باران فی الجمله فرصت داد از انجا کوچکرده سه کروهی بالاپور نزدیک دهی ویران اتفاق مقام افتاد

وازجهته شوخی مرهته بدکردار عوض خان بهادر و محمد غیاث خان مع بهادران دیگر وراور نهانا بالکر حسب الحکم ازلشکر
برآمده بتادیب آنها پرداختند بعد وقوع ادنک جدال و قتال مرهته موافق رویه خود راه فرار پیش گرفت بهادران
اسلام مادیانهای بسیار غنیمت گرفته و دو سه کروه بتعاقب تیره بختان رفته بازگشت نمودند و عید در انجا
توام شد یکی عید فطر دوم عید میه آمدن کاوه دانه بقدر ضرور و همنگام کوچ از انمکان چند توپ بزرگ که بسیاری
بسبب کل و لا و لاغری گاوان همراه بردن آن متعذر بود در آن سرزمین مدفون ساخته نزدیک بالاپور نزول
فرمودند و انجا گاوه دانه بوفور میه آمد دو سه مقام برای استراحت لشکر نموده پنجم شوال بهیرو بنگاه متصل قصبه
بالاپور گذاشته بفاصله دو سه کروه مکان مقرر نموده بتسویه صفوف و ترتیب افواج و تعین سرداران نامدار
و دلیران شجاعت آثار در فوج هراول و ملتمش و جرنغار و برنغار پرداختند و از جانب مقابل سید عالم علیخان
با جمعیت سی چهل هزار سوار از مرهته و فوجداران و جمعدارانِ عمده که هرکدام از آنها خود را رستم وقت میشمرد
صف آراگشت اما بعضی سرداران مثل امین خان و برادر خان عالم و ترکتاز خان و عمر خان برادرزاده داود خان پنی
که خون عموی او دایما در دلش جوش میزد منافقانه همراه عالم علیخان و خفیه با نواب عالیجناب عهد موافقت
بسته القصه ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی و دو هجری تقابل فئتین رو داد و بقول مشهور پیش از انکه
عالم علیخان از جای خود حرکت نماید نواب عالیجناب با لشکر ظفر اثر خود را مقابل فوج خصم رسانیده و از جانبین
معرکه رزم گرم گردید و اول و هله دو سه گوله از لشکر عالم علیخان بلشکر نواب عالیجناب آمد لیک بمشیت
جانی به احدی نرسانید گوله نخستین که از توپخانه نواب نصرت نصیب بفوج مقابل رسید حوضه فیل سواری
لطیف خان پوار را سرنگون و حوضه نشین را پیاده ساخته لشکر مخالف را متزلزل گردانید مهور خان هراول
لشکر عالم علیخان بمشاهده اینحال با مهور پیشکان رزم جو و رزم آزمایان شعله خو که هفده هجده فیل سوار جان باز

وچهارده پانزده هزار سوار جرار همراه داشت پیش از آنکه حجاب دود توپخانه شرربار از میان برخیزد بر فوج
هراول نواب عالیجناب حمله آورد چنانکه پای استقامت اکثر مغلیه از جا رفت و کارزار بر محمد شاه دارو غه
توپخانه شک گردید و جمعی از دلاوران رستم دل پیاده پاشده استقامت ورزیده تردد نمایان بروی کار آوردند
در ینحال اختلال کلی در فوج نواب عالیجناب راه یافت و محمد شاه دارو غه توپخانه زخم شمشیر کاری برداشته
از کار تردد باز ماند و برادر او شیخ نوراللہ کشته شد و جمعی کثیر از دلاوران زخمی شدند و زخم تیر بچشم سالم محمد غلجائی
یکچشمی که سردار هراول فوج نواب عالیجناب بود رسیده جهان در چشم او تاریک گردانیده و باقی فوج رو بهزیمت آوردند
درین اثنا شیران نبرد آزما از فوج یمین ویسار بحرکت آمده در مقابل فوج خصم آتش جدال و قتال مشتعل ساختند و قدم
جلادت افشرده به تیراندازی پرداختند غرض زد و خورد غریب و جنگ عجیب بمیان آمد درین بین عالم علیخان مردانخیل
را کار فرموده مانند شیر یکه از بیشه برآید برآمد و همراهیان شوانستند در رکاب رسید فیل سواره جلو ریز بمیدان معرکه خود را
رسانیده حمله رستمانه و کارزار مردانه بروی کار آورد و بهادران فوج نواب عالیجناب خصوصاً عضد الدوله عوض خانها
و مرغمخان و قادرداد خان در مقابل سادات قدم جلادت افشرده انچه لازمه شجاعت است بظهور رسانیدند
در آن دار و گیر که عالم علیخان با وجود برداشتن زخمهای گران چون شیر غران حمله می نمود و داد مردانه و تهور
میداد متوسلخان که با جناب عالی قرابت قریبه داشت و با عالم علیخان هم سن بود و در شجاعت گوی سبقت
از اقران خود می ربود فیل خود را راند و بجوهر خان و دیگر مبارزان که در مقابل او آمدند مقابله نموده و در همان تردد و
زد و خورد از زخم تیر و گولی مجروح گشته خود را بر فیل سواران عالم علیخان رسانیده داد مردی و دلاوری داد و جهانی
کاری برداشت و قادرخان که بکمک متوسلخان رسیده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آورد و از جانب عالم علیخان خیبر بورو
تهورخان المخاطب به تهورخان که خلیفه عالم علیخان میمنود و غیاث الدینخان دارو غه توپخانه دکن که در حوصله فیل

عقب عالم علیخان نشسته بود و غالب خان و آپاجی دیوان و شمشیر خان و سید ولی و سید عالم با رتبه
وغیره هست نهه کس بعد ترددِ نمایان از تیر و گوله بسیاریه عدم شتافتند و درین هنگامه دار و گیر مرتبه خود را
به بهیرزده بدست اندازی قدری خزانه اشرفی نوابِ عالیجناب بغارت برد و فیلِ سواری عالم علیخان
از صدمات تیر و سنان تاب نیاورده رخ گردانید و عالم علیخان بارهمهای خون چکان رو بصوب فوج نواب
عالیجناب گردانیده با آوازِ بلند می گفت که رخ فیل برگشته است من برنگشته ام و از جلادت و بهادری او
نقل می کنند که چون تیرِ ترکشهای آن شیر بیشه نبرد تمام شد نیزها که بحوصه در خار و بدنِ او رسیده بود
از روی جلادت برآورده بچله کمان درآورده بر فوجِ نواب عالیجناب می انداخت و داد شجاعت و دلاوری
میداد تا آنکه از رسیدنِ زخمهای پیاپی جان بحق تسلیم نمود و درین کارزار خونچان تردداتِ نمایان بظهور رسانید
که دلاوری و بهادری دلاورانِ بارهبرا و چشم گردید گویند زیاده بر بست و دو سال از سنین عمرش نگذشته بود هفده
هجده از فیل سواران نامدار و جمعی از دلاورانِ تهور شعار درین جنگ همراهِ او کشته شدند و بسیاری زخمی گردیدند
دامین خان و عمر خان و ترکتاز خان و فدویخان دیوان دکن و چند کس دیگر از مردم نامی بعد اتمام جنگ بفتح
جناب نوابِ عالی پیوستند و شادیانهٔ فتح و نصرت بلند آوازه گشت و سکراجی مرتبه زخمی گشته اسیر شد و
فیلان و توپخانه بتصرفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد و باقی کارخانجات تاراج رفت و درین جنگ نیز مردم
نوابِ مستطاب جز سید سلیمان از اولادِ حضرت غوث الاعظم قدس سره و شیخ نورالله دو سه کس دیگر
آفت جانی نرسید و تمو سلطان و محمد حیات خان و محمد شاه و کامیابخان و چند کس دیگر از مردم نامی فوج ظفر
موج برداشتن زخمها لوای سرخروئی برافراشتند و چون اینخبر بخسته بنیاد رسید قبائل حسین علیخان و دیگر
عالم علیخان سراسیمه گشته رجوع به قلعهٔ دولت آباد آوردند که در قلعه پناه دهد قلعهدار آنجا که از خاندان سیاه گنبدان

از سادات سید جلال بخاری بود با وصف خسارت یاش از کمی منصب وغیره در عمل حسین علیخان رعایت احترام
ملحوظ داشته قبایل آنها را معه احمال واثقال اندرون قلعه گرفت و در همان ایام مبارزخان صوبه حیدرآباد و همراف او
دلاورخان با شش هفت هزار سوار بشهرت کمک سادات از حیدرآباد قدم شمرده می آمدند و منتظر شنیدن خبر غالب
مغلوب بودند از شنیدن اینخبر بجناح استعجال نواب عالیجناب پیوسته عقد رفاقت بست ذکر توجه امیرالامرا
حسین علیخان بقصد کرشن اشقام از نواب عالیجناب بصوب دکن وکیفیت
کشته شدن او بفریب دشمن گویند که چون اخبار وحشت آثار یعنی کشته شدن سید دلاور علیخان وعالم علیخان
و دیگر سرداران بارهه و سالم ماندن تمام سرداران نواب مستطاب غیر از چند کس معدود بقطب الملک وامیرالامرا رسید
دست تحیر بدندان تفکر گزیدند گفتند که مگر همراهان نواب عالیجناب آنچنان خورده اند یا روئین تن اند که از زخم
توپ و سنان سالم میمانند غرض نهایت غم والم بر اضمحلال حال ایشان شد وعلاوه این غم آنکه خاطر ایشان
از جهت قبائل و وابستگان که در جنگستان بنیاد بوده اند نهایت مشوش و متردد گشت بعد دو هفته خبر رسید که قلعدار
دولت آباد آنها را اندرون قلعه گرفت و جان و مال محفوظ ماند از استماع اینخبر فی الجمله مطمئن گشته در صدد کشیدن
اشقام شده بعد کنکاش چنان قرار دادند که قطب الملک بدار الخلافت رفته استقامت ورزد وامیرالامرا در رکاب
پادشاه با امرای نامدار صاحب فوج بدکن متوجه گردد چنانچه امیرالامرا پادشاه را همراه گرفته نهم ذیقعده بعزم دکن
با پنجاه هزار سوار موجودی سوای آن که نگاهداشت علی العموم شروع کرده و باطراف وجوانب زر بمارا برای سپاه
فرستاده بود از اکبرآباد کوچ نمود سبحان الله این هر دو برادر خصوصاً امیرالامرا که سخا و کرم وحلم ومواسات
فطری داشته و هرگز مجوز بیداد و ستم بر هیچکس نمیشنیدند از حرکات ناشایست و نابایست که با فرخ سیر بعمل آورده
و بعد از آن هر پادشاه را که بر تخت نشانیدند بجز نام سلطنت هیچ امری برای او نگذاشتند و در چند بقال را که

در نظر مردم وقعی نداشت پیش آورده مدار المهام امور سلطنت گردند قلوب خلایق از ایشان برگشت تا بحدیکه دست
گرفتهای ایشان هرچند میدانستند که زوال دولت سادات موجب خانه خرابی ماست باهم میگفتند که الهی این کشتی
غرق شود پس از پیکانکان چه توان گفت چون اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر از جهت قرابت قریبه که با نواب
مخاطب داشت باوجود عهد و پیمان با امیر الامرا از سادات متوهم گشته در پی غدر افتاد و میر حیدر کاشغری را
که از ترکان دوغلات و جد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابری و همایونی و چندی
بحکومت کشمیر سرفرازی داشت و از جهت میر شمشیری اینها را میگوید بر آن داشت که فتهرقا بو کشته بگیرد و جمله
بقطع رشته حیات امیر الامرا اقدام نماید گویند سوای والده پادشاه صدر النساء محل و سعادتخان نیشابوری
که از فوجداری هندول و بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان دسازگشته بود دیگری ازین سر خبر نداشت
الهی نداشت اگرچه بثبوت نرسیده شبی که حامل این سانحه بود میر جمله باظهار هواخواهی با امیر الامرا ازین مقوله
اطلاع داد او در جواب گفت مگر من جنه بزه ام که کسی بکار دزند و اصلا التفات بسخن او نکرد و بالجمله ششم ذیحجه
سنه هزار و یکصد و سی و دو هجری منزل تورده که از فتح پور سیکری و پنجکروه غربی است مخیم عساکر ظفر مآثر پادشاه
گردید اعتماد الدوله به بهانه تهنیت و برهمزدگی دل به پیشخانه حیدر قلیخان میر آتش فرود آمده و امیر الامرا بعد داخل شدن
پادشاه بمحل سراپرده پالکی سوار راه خانه گرفت همینکه متصل دروازه کلال بار رسید میر حیدر که رهشناس بود در راه
حرف و حکایت داشت احوال خود نوشته بدست امیر الامرا داد و در بانی شروع بضعیف نالی نمود چون دید که او مشغول
خواندن است آنچنان بچستی و چالاکی خنجر ابدار به پهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید نور الله خان
پسر اسد الله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت میر حیدر را بضرب شمشیر از پا در آورد و مغلان از هر طرف
هجوم آورده نور الله خان را کشتند و سر امیر الامرا از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و مردم حسین علیخان که بعد

رسیدن منزل جابجا قرار گرفته غافل از باری فلک شعبده باز بودند در آنوقت شوالشد رسید مکرخواجه مقبول خان ناظر
سادات دست و پانزده دوسه زخم کاری برداشت که از همان زخمها بعد سه چهار روز از همان درگذشت
دسته و خاکروب حسین علیخان شروط فدویت بجا آورده با شمشیر و سنان بر آن انبوه زده وصف هجوم را
از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیدند و از ضرب گولی و تیر مغلیه بخاک هلاک افتادند و مصطفی خان بخشی
محکم سنگه و جمعی دیگر از همراهان محکم سنگه از استماع خبر خانه جنگی بی تحقیق و بدون اطلاع محکم سنگه خود را
بدروازه کلال بار رسانیده و از کثرت اژدحام راه نیافته از طرف دیگر سراچه دیوان خاص شکافته با شمشیرهای
برهنه هرزه کویان درون دیوان خاص آمدند هرچند پای دلاوری افشرده کار زار نمودند خیر ندامت سودی
ندیده بعد برداشتن زخمها جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علیخان از اطراف کلال بار بسر دادن
توپ و تفنگ پرداختند و سید غیرتخان همشیره زاده حسین علیخان که بخانه آمده کمر دامنوده در فکر چیز خوردن
بود بمجرد شنیدن اینخبر وحشت اثر پی انکه بجمع مردم پردازد جلادت و تهور را کار فرموده با جمعیت قریب چار صد
پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه پادشاه گردید حیدر قلیخان بهادر کماعانت پادشاه با سرداران دیگر
و مغلان ایران و توران برمیان جان بسته بمدافعه برخاست و سعادتخان بجوهر ذاتی خود در رهنمونی حیدر قلیخان بهادر
کار فرموده اعتماد الدوله کستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک سراچه محل پادشاه و قتیکه هواخواهان
سادات اراده فاسد در حق پادشاه کرده بودند رسیده و نواب قدسیه از راه مهربانی مانع برآمدن
پادشاه از محل بود آنخان سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته شال بر روی خود انداخته اندرون
محل آمده باظهار فدویت و رسوخ نیت دست خدیو زمانرا گرفته از محل برآورده و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده
بجای خواص نشست و در آنوقت جمعیت اعتماد الدوله و قمرالدینخان بهادر که زیاده از چهل پنجاه مغل جانباز نبود

وجمعی از مردم توپخانه که مجموع صد و دو صد سوار نمیرسید در رکاب ظفرانتساب فراهم شد و حیدرقلیخان بهادر
بتاکید طلب فیلان و اسپان سواری و گردآوری مردم توپخانه پرداخته با همان جمعیت قلیل باتفاق قمرالدین بهادر
و سعادتخان سعادت نشان در مقابل غیرت خان قدم استقامت افشرده متوجه کارزار شد و بعد بلند گشتن
صدای دار و گیر دلاوران باره بگوش رسید غیرت خان رسیدند و بعضی خانزادان جان نثار پادشاهی فراهم
آمده بمقابله پرداختند و قمرالدینخان بهادر و حیدرقلیخان بهادر و سعادتخان و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم جرات
پیش نهاده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان و تیراندازان قدراندازان معرکه رزم گرم ساخته پادشاه
بدست مبارک خود تیر می انداخت درین اثنا تاراجیان دست غارت بازار و کارخانجات سادات گشادند
و خیمه های حسین علیخانرا آتش زدند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم پادشاه صاحب اقبال وزیدن گرفت صمصام الدوله
خانه دوران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک نبرد و جان نثاران پادشاه گشت درین حین گولی بندوق
قضا به سید غیرت خان که دو زخم تیر نیز برداشته بود رسیده کار او را باتمام رسانید و فوج باره متفرق گشته
شادیانه فتح و نصرت پادشاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و اکثر کارخانجات و اموال حسین علیخان
که زیاده از کرور روپیه بمنزل رسیده بود همه بتاراج رفت و جواهرخانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج
محفوظ مانده بضبط پادشاهی درآمد و بعد اطفای نائرهٔ جدال و قتال حیدرقلیخان بهادر محکم سنگه را به پیغام
امان جان و آبرو بعنایت ظل سبحانی مستمال نموده نزد خود طلبیده بتسلیم عفو جرایم و عطای اضافه منصب که
از اصل و اضافه هفت هزاری شد در حضور گذانیده و نخست را هرچند اعتماد الدوله به پیغامهای استمالت مستمال
ساخت اما آن برگشته بخت اصغا نه نموده آخر بدست مغلان و لچه های بازار و تماشائیان گرفتار گردید و چون
او را عریان ساخته بزجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند بعجز و زاری التماس و امان جان نموده اعتماد الدوله یکدست

رخت پوشیدن داده او را مسلسل و مطوق گردانیدند و رای سره مدابس که از نوکران قدیم و وکیل سید عبدالله خان
بود تبدیل وضع و لباس کرده و قدری نقد و جنس کارآمدنی با خود برداشته چند روز در خیمه آشنایان پنهان شد
و وقت فرصت خود را نزد سید عبدالله خان رسانید و میر علیخان چند مکار بتقرب حسین علیخان که صاحب فیل
و مکنت شده دار و غه داغ و تصیحه و فیلخانه گردیده بود بعد دو سه روز مال و آبرو برباد داده گرفتار بند اسیری شده
پانزده روز معتقد گردید و بمیر مشرف که پیغام استمالت و عطای اضافه و نقد داد ند ابدا پاس نمگواری ابا نموده بعد
چند روز در ظل عطوفت سبحانی در آمد پس ازین هنگامه لاش امیر الامرا که به بچرمتی افتاده بود بالاش سید غیرخان
و نورالله خان بحکم حضور نماز جنازه خوانده و تابوتها را بر بلغت گرفته خواستند روانه اجمیر نمایند اما نابر کوچ کهاران
میسر نیامدند و زر بلغت تابوت هم لچه ها کشیده بردند بعد ازان با جمیر نقل کرده در جوار مدرش سید عبدالله خان
مرحوم مدفون ساختند از بعضی ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مردی صالح در رویا دیده که جناب سید الشهدا
ثالث ائمه اثنا عشر کرام علیه و علی آبائه السلام خطاب با میر الامرا کرده فرموده بلّغ وعدك وغلّب عدوك
پس از آن سانحه چون حساب کردند هر فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب میر عبدالجلیل حسینی واعظی بالکرامی رحمه الله
قصیده غرائی در مرثیه حسین علیخان گفته با تاریخ در ینجا ثبت کردید مرثیه آثار کربلاست عیان از چین هند زد
جوش خون آل نبی از زمین هند شد ماتم حسین علی تازه در جهان سادات کشته اند مصیبت نشین هند
از داغ دل زدند چراغان اشک جوش این است نوبهار کل آتشین هند گیتی چرا سیاه نکرده در درد و غم
خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند نیلی است زین معامله پیراهن عرب در خون گریه سوخ شد است آستین هند
رستم نشان حسین علیخان شهید شد از خنجر یکه بود نهان در کمین هند آن صفدر یکه از قلم تیغ بارها
تحریر کرد نسخه فتح مبین هند منقاد او شدند ازان سه کشان دهر کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند

تیغش بروز معرکه خصم تیره بخت چون برق میشکافت صف آهنین هند فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی

کز روی فخر بود بدانش همین هند هند از شهادتش تن بیروح گشته است یعنی که بود او نفس واپسین هند

عالم چو قبر در نظرش خلق شد سیاه افتاد تا رخاتم وهم آن نگین هند از دست ابن ملجم ثانی شهید شد

کوئی ز کوفه است کل ماتمین هند هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است دیدیم داستان شهور و سنین هند

کاهیده است صبر و توان و رشد است غم اینها نصیب ماست ز غیب ثمین هند امید و نشتنان آل و محبان اهل بیت

غمگین شوید بهر حسین حزین هند تا حق اهل بیت رسالت ادا شود بر رغم اینجماعه منصوبه بین هند

سال شهادتش قلم واسطی نوشت قتل حسین کرد یزید لعین هند

ذکر سبب رحلت قطب الملک از جهان فانی بملک جاودانی

گویند وقتیکه امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد قطب الملک با چندی امرا

از چارکروهی اکبرآباد مرخص گشته متوجه دار الخلافت دهلی شد هنوز در راه بود که هشتم دیجه خبر کشته شدن امیر الامرا

طاقت ربا گشت قطب الملک چاره انیغم جانکاه بجز صبر و استقامت ندیده و صلاح در توقف ندانسته متوجه شاهجهان آباد

گردید اگرچه همدمان و خیر طلبان کنکاش نمودند که پیش از رسیدن فوج اطراف و گردیدن لشکر حسین علیخان بپادشاه

جهت تدارک زود معاودت فرمایند اما نشنید و گفت چون پادشاه مستقل گشته و فوج مادل شکسته است بدون

توره مقابله خلاف مصلحت و بعد رسیدن بدار الخلافه بگرد آوری سپاه و جذب قلوب امرا پرداختن آنهم پس کوچ

بکوچ بصوب دار الخلافه مرحله پیما گردید اما از انتشار اینخبر میواتیان و زمیداران بهند از هر طرف سر بشورش برداشته

در اثنای راه عقب بهیر و پیش پیشخانه قطب الملک و جمیع سادات بارهه و متصدیان و متوسلان ایشان چپه تاخت

و تاراج و خرابیها که نمودند تفصیل آن موجب اطناب است القصه قطب الملک برای آوردن یکی از پادشاهزاده ها

که نظر بند بودند جهت اجلاس بر سریر سلطنت شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و در بناب

و در مقدمه نوکمهداشت سپاه به برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست شهر دهلی قیام داشت
نوشت و آخر روز بتاریخ هشتم ذیحجه که خبر مذکور نجم الدینخان رسید پیش از انکه بر زبانها انتشار یابد برخلاف آن شهرت
داده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال برجانه اعتماد الدوله تعین نمود و تا یک و نیم پاس شب اطراف حویلی او هنگامه
آراکشته و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر نداشتند جابجا کرد حویلی خود مورچال بسته بمدافعه پرداختند تا انکه در
هر کوچه و محله زبان زد خاص و عام گردید و نجم الدینخان خود یا بموجب نوشته سید عبد الله خان که در آنوقت باو رسید
از خیال محاصره محمد امین خان باز آمده جمعیت را که فرستاده بود نزد خود طلبیده و در همان شب کیسو رای نام پرنده
پیشکار را نشیندن اینخبر قالب از جان تهی نمود و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت و نجم الدینخان بعد ادای
نماز عید قربان با دل زار و چشم اشکبار فرستاده های قطب الملک را نزد فرزندان جهاندار شاه فرستاد و پیغام
اختیار سریر آرائی داد و چون هیچکدام از آنها قبول ننمودند یکسو سیر را تکلیف نمود او هم ابا فرمود آخر الامر شاهزاده سلطان ابراهیم
ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را راضی ساخته بتاریخ یازدهم ذیحجه سنه اثنا و ثلاثین و مائه و الف بر تخت دهلی
اجلاس دادند و ملقب بابو الفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم گردیدند و متعاقب آن بفاصله دو روز قطب الملک نیز بدار الخلافه
رسیده و بملازمت سلطان ابراهیم فایز گردیده باستمالت امرای قدیم و جدید از عطای منصب و خدمات و داون
زر نقد و اضافه مواجب پرداخت و علی العموم نگاهداشت فوج بعمل آمد و انچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس
که احصای آن در فهم و قیاس نگنجد همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد و گفت اگر زنده ام باز بهم میرسانم
و اگر خواهش حق نوعد یگر است چرا دروست و یکری افتد و از یاوری اقبال محمد شاه پادشاه این نوع حسن سلوک او
با مردم که امتیاز در آن نمانده بود سبب بیدماغی نوکران قدیم و جدید سید عبد الله خان و باعث ملال خاطر جمعی گردید
و دلاوران که جوانان با نام و نشان و خوش اسپ و یراق بودند دیدند که آنها یکه اسپان پیش قیمت داشتند و بارداران

که یابوی ده پانزده روپیه خریده بداغ میرسانیدند همه را علی التسویه شصتا دروپیه مقرر شد و اکثر مردم سه دیاد
پواج زرکرشه رد پوش میشدند و بمرتبه کرم بازاری نوکری سایر در رساله بود که یک یابو و دو سه جابو کرمیشد و باوصف
این بذل عام نبا برپی انتظامی و البسته های خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواری
محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان نیرین سوار میشدند بالجمله قطب الملک هفدهم ماه مذکور همراه سلطان ابراهیم
بعزم مقابله از دارالخلافه برآمده جانب عیدگاه فرود آمد و نیولا عالم علیخان از لشکر ظفر اثر پادشاه و تهور علیخان از اکبرآباد
بدان فرودگاه رسیدند غلام علیخان را بانجابت علیخان که برادرزاده و صهر سید عبدالله خان میشد و در سن چهارده
سالگی بود برای بند و بست شهر و قلعه شاهجهان آباد با جمعیت معده و کدا نشسته و از استماع خبر توجه پادشاه از راه
ملک راجپوتان بدارالخلافت سید عبدالله خان کوچ دوم و سیوم طرف درگاه شاه قطب الدین قدس سره
نمود بعد ازآن که خبر توجه خاقان زمان از راه اکبرآباد انتشار یافت قطب الملک راه فریدآباد اختیار نموده در اثنای
سیف الدینعلیخان و شهامتخان و سید محمد خان و ذوالفقار علیخان و دیگر فوج بارهه توقف کنان مراحل مینمود و
در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تتمه دار و زمیداران فیل سوار به لشکر سلطان محمد ابراهیم می پیوستند
و نیز از نوکران حسین علیخان که در رساله پادشاهی نوکر بودند قاپو یافته رسمی آمدند و هر روز رسیده و چهارصد سوار ملحق
میشدند و چون بمنزل پلول که از شاه جهان آباد سی و پنج کروه است رسیدند سیف الدینعلیخان برادر سید عبدالله خان
و شهامت خان معه پسر و برادران سید محمد خان از پسران سید اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که از طرف
حسین علیخان بآوردن سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علیخان که او نیز برای کرد آوری سپاه اطراف مامور شده بود
باجمعیت قریب دوازده هزار سوار رسیدند و زیاده از صد و پنجاه عرابه پر از سادات بارهه که هریک خود را
رستم وقت میدانست تطمیع زاید از قیاس شهامت خان با خود آورد القصه لغایت دهم محرم زیاده از نود هزار

سوار

تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست و گفت الهی تو میدانی که این شئی حرام را باختیار خود نمیخورم همیکه از خلق فرو رفت
احوالش متغیر شد و جان بجهان آفرین سپرد و اینواقعه سلخ پنجه سنه خمس و ثلاثین و مائه و الف بوقوع پیوست
مرقدش در شاهجهان آباد زیارتگاه خلایق است چون زبان قلم مذکر بعضی مقدمات سادات که موجب بدنامی
ایشان شد بتقریب بیان وقایع ملوث گشت در کفاره آن ذکر محامد و محاسن سادات لازم آمد مخفی نماند که هرآن
دو سید بزرگوار از جهت کشتن فرخ سیر و اخذ رشوت و دیگر سلوکها که باعث شکایت خلق گشته بود فی الحقیقه همه
شامت رتبخند دیوان بود که استقلال زیاده از قدر خود یافته مصدر اینچنین حرکات که موجب بدنامی خداوندان
نعمت است می شد وگرنه آنسادات پاک طینت بصفات پسندیده اتصاف داشتند و در رعیت پروری
و کم آزاری و رحم کافه انام و سپاه نوازی و همت و مروت و شجاعت و سخاوت متفرد و ممتاز زمان بودند
و تمام سکنه بلاد از عمل ایشان شاکی نبودند و در فیضرسانی در رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و
تیمارداری ستحقان بمصداق این قول ان الزمان بمثلهم لایجودوان وقتا قد مضی
لا یعود خصوصا حسین علیخان امیر الامرا که کثرت طعام سرکار او مشهور بود و عالمی از مطبخ احسان بفیض میرسید
و در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله هر روز بفقیران و بیوه زنان میرسانید و اجرای طعور خانه از غله طعام
پخته و احداث مجلس یازدهم و دوازدهم در هر ماه در بلاد عظیمه دکن قرار نمود و در مجلس با مشایخ و فقرا تخضوع و انکسار
بذات خود خدمت مینمود و حوض آب و مسجد در خجسته بنیاد بنا کرده اوست اگرچه عضدالدوله بهادر در وسعت و ارتفاع
عمارت مسجد افزود اما اصل بانی بنای خیر او بود و در وطن باره کاروان سرا بنا نمود و پیش از آمدن بدکن از مهمسازی
نیکو فت پس از آن محکم سنگه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزونی خرچ مراجعش برین آوردند مهند
و نیند اموال ملا عبد الغفور ملک التجار بندر سورت که زیاده بر یک کرور روپیه بود حیدر قلیخان متصدی بندر مذکور باو

آنکه وارث موجود بود ضبط نمود و این بعد سه در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد و عبدالحی پسر متوفی باستعانه
بحضور رسیده جهت معافی اموال پانزده لکه روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد و روز دیگر علی الصباح او را طلبیده نذر
معه اموال باو بخشید و خلعت داده رخصت وطن نمود و گفت مرا امشب بر سر مال این مرد مباحثه افتاد آخر بفضل
طامع غالب آمدم آورده اند که روزی فیل بان فیل سواری خاصه از دست تعدی جمعی که فیل از محله آنها میگذشت
فریاد آورد که مردم محله فراهم آمده سر مرا شکسته فیل را زخمی ساختند و بر پی تقصیری خود و تعدی مردم محله
شواهد گذرانید اهل مجلس موافق رویه زمانه زبان بشکوه مردم محله کشادند امیر الامرا همه را ناشنیده انگاشته
جهت قطع گفتگو جواب آن بر فردا گذاشت و وقت شب بعضی از معتمدان خود را که اعتماد بر صدق مقال او داشت
بدان محله فرستاد که در انجا رفته بتفحص تحقیق ماجرا پردازد چون معلوم شد که نالش فیلبان از شرارت ذاتی
اوست او را معذب ساخته و شیه نموده بر طرف کرد و در احتیاط اوامر و نواهی الهی نهایت تقدیم میفرمود و سید عبدالله خان
در تحمل و بردباری و وسعت خلق نظیر خود نداشت گویند نواب عالیجناب در خلوت و ملاء گاه ذکر قطب الملک بمیان می آمد
بزبان مبارک قطب الملک را بخوبی و بی تقصیری در داده فرخ سیر یاد می نمود و میفرمود که کشتن فرخ سیر از دست
مدعیان دیگر شد و از آثار اوست نهریکه در ۱۱۲۶ سنه سبع و عشرین و مائه و الف از اصل نهر شاهجهانی بریده در شاهجهان آباد
آورد و آن خطه را بو فور آب احیا نمود و علامه مرحوم میر عبدالجلیل بالگرامی در تاریخ آن گفته قطعه بحر جود و فیض قطب الملک
عبدالله خان نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم بهر آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت نهر قطب الملک
بحر احسان و کرم و نیز علامی مرحوم در مثنوی بمدح او میپردازد ارسطو فطرتی کاصف نشان است یمین الدوله
عبدالله خان است بدیوان چون نشیند نوبهار است بمیدان چون درآید ذوالفقار است و قاضی شهاب الدین
دولت آبادی مولف تفسیر بحر مواج که از افضل فضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تاریخ خود نوشته

که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهره تمام داشته
باشد و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آنست که اگر با قضای طبیعت بشری مصدر معصیت گردد باید که
وقت رحلت امری رو دهد مثل ابتلا بمرض صعب و کشته شدن بظلم که ماحی سیئات و باعث نجات
از عقوبت آخرت باشد و علامات مذکوره در آن هر دو برا دریافته شد حشرهما الله فی یوم القیام
مع اجدادهما الکرام ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن سادات در ایام
اقامت نواب مستطاب در ملک دکن رو داد و بیان توجه آنعالیجناب از خجسته
اورنگ آباد حسب الطلب حضور مدار الخلافت شاهجهان آباد چون خبر قتل حسین علیخان
در نصف شب به نوندرای دیوان سرکار عالیجناب رسید و او بحضور عرض نموده بنواختن شادیانه و نوبت
تهنیت حکم فرمود و بامدادان شیلان کثیر الالوان کشیده بمردم بسیار طعام خوانید و بعد ازآن بعقادت یکما
خبر دستگیر شدن عبد الله خان و نجم الدینعلیخان بسمع اشرف رسید باعث ادای شکرانه بارگاه
صمدیت گردید و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و سی و سه نواب مستطاب بفرمیت شاه جهان آباد از خجسته
بنیاد برآمده بر هر سول خیمه زد و مبارز خان ناظم صوبه حیدر آباد که بعد کشته شدن عالم علیخان در خجسته بنیاد برای ملاقات
نواب عالیجناب آمده بود شادی کنخدائی پسران خود به تکلف تمام در بلده مذکور نموده و از پیشگاه نواب مستطاب
بالطاف و عنایت مستمال گشته پای رخصت گرفته بحیدر آباد رفت و نواب عالیجناب تا کنل فرداپور رسیده بود
که از استماع خبر تقرر وزارت باعتماد الدوله محمد امین خان از بالای کنل مذکور مراجعت نموده و مرحمت خان بهادر در عین
موسم باران به تردد ات نمایان اگرچه بندوبست خاندیس قرار واقعی نمود اما چون در شهر برهانپور کار پردازان او
میرزا عبد الله و شیخ هدایت الله فی الجمله دست تعدی دراز کرده بودند نواب عالیجناب خان مشار الیه را از صوبه داری

برهانپور معزول کرده و جاگیر چهارلکه و سه بحاله داشته بفوجداری بکلانه سرفراز و مومشارالیه نظر باشتیاق رفتن
شاهجهان آباد قبول نکرده بدارالخلافت راهی شد و نواب عالیجناب از نظام آباد عرف اجنه کوچ فرموده
به خجسته بنیاد رسید و عنان عزیمت بصوب بیجاپور که افغانان انجا اراده فساد و شورش نموده بودند معطوف
گردانیده و تفاخرخان از بنی اعمام امیرخان و روح الله خان که تعلقداری بیجاپور سرفرازی داشت برفصبه اندنی
نزدیک دریای بهیمرا بوساطت شاه نظام الدین که از اکابر مشایخ اورنگ آباد بود و نواب عالیجناب حسن عقیدت
بخاندان او داشت سعادت ملازمت دریافت و فوجداران و پالیگران آن نواح مثل ابراهیم خان بنی ارکوت
و عبدالنبی خان از کرپه و عبدالغفارخان پسر دلیرخان وغیرهم احراز شرف ملازمت نمودند و مبلغ معتدبه پیشکش گذرانیدند
چنانچه بخواه بیجاپه سپاه منجمله آن مبلغ تقسیم شده و در عشره ثانی ربیع الآخر اعتمادالدوله محمد امین خان بهادر نصرجنگ
وزیر ممالک هند بازار جسمانی که زیاده از چهار پنجروز نه کشیده ازین سرای فانی رحلت کرده پادشاه برای تقرر
وزارت بارکان دولت کنکاش نمود و چون نواب عالیجناب در آنجا حاضر بود معزالدوله حیدرقلیخان و برهان الملک
وصمصام الدوله و مبارزالملک سربلندخان بهادر هریک متمنی این منصب جلیل القدر گشت ظل سبحانی امر وزارت
ملتوی داشته برای اجرای امور سلطنت عنایت الله خان کشمیری را به نیابت وزارت مقرر کرده فرمان عنایت
عنوان مشتمل بر طلب نواب عالیجناب فرستاد چنانچه فرمان در اوایل نوزدهم ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار
به نواب عالیجناب رسید و نواب عالیجناب بندوبست
ضلع بیجاپور بهر نوع که مناسب دانست بسرعت هرچه تمامتر بعمل آورده آخر ماه رجب داخل بلده خجسته بنیاد گردید
و دیانت خانرا از تغیر فتوی خان که برای رفتن مکه معظمه دستوری یافته بود بخدمت دیوانی دکن سرافراز و عضدالدوله
راطلبیده بنیابت خود در دکن مقرر کرده عنان عزیمت بدارالخلافه معطوف گردانیده و در آخر ذی الحجه وارد
برهانپور شده در عشره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار از برهانپور کوچ کرده در عشره ثانی ربیع الآخر نزدیک

شاهجهان آباد خود را رسانید پادشاه نجشی الملک صمصام الدوله منصور جنگ بهادر را باستقبال فرستاد و همت
دو و یم شهریه کور احراز شرف ملازمت ظل سبحانی نموده داخل حویلی دار الخلافت گردید و نظر بر یکه بعضی حاسدان
در هم اندازی نمی خواستند که امر وزارت بآنعالیجناب تفویض گردد و سخنان دور از وهم و خیال بحضور عرض مینمودند
پادشاه چند روز در تامل و تکایش بسر برد آخر الامر پنجم جمادی الاولی از سال مذکور خلعت وزارت معه خنجر و قلمدان
مرصع و انگشتری الماس گران بها عطا فرمود و نواب عالیجناب هر چند سعی نمود که بند و بست وزارت بنوعی نماید که
خزانه بانگنائی پادشاه گردد آید و سپاه و رعیت آسوده حال شوند اما از خلل اندازی برهمکاران خاصه کوکی پادشاه
که زن مزوره پرفن بود و با مقربان و خواجه سرایان و خدمتکاران حضور دساز و همراز گشته اظهار کفایت و فراهم
آوردن خزانه مینمود و از مردم مبلغهای خطیر بنام پیشکشهای پادشاه و حق سعی خود می گرفت صورت نه بست
و ورای او بعضی مقربان دیگر نیز کلمات دور از خیال و گمان ذهن نشین پادشاه میسنمودند و دخل در کار وزارت میکردند
چنانچه معز الدوله حیدر قلیخان که در خدمت میر آتشی کمال استقلال بهم رسانیده از جهت تقرب و چرب زبانی دخل
در مقدمات ملکی و مالی مینمود و چون پادشاه حسب اشاره نواب عالیجناب از دخل نمودن در کار وزارت منع فرمود
گرفته خاطر شده و از حضور برای روانگی بتعلقه خود رخصت گرفته و نائب خود در حضور گذاشته باحمد آباد که صوبه داری آنجا بنام
او بود راهی شد و بعد رسیدن باحمد آباد جاگیر اکثر بندگان و مقربان پادشاهی بضبط خود در آورد و چون این خبر
مردم بحضور رسید فرامین پادشاه مشتمل بر منع ضبط جاگیرهای مردم بنام او شرفصدور یافت هرگاه از ضبط جاگیر
مردم خود را باز نداشت در عوض ضبط جاگیر مردم جاگیر او که در اطراف دار السلطنت بود ضبط در آورند باین سبب
اینخبر بوساطت بعضی مقربان حضور معروض داشت که هرگاه جاگیر مرا ضبط نمودند شاید از سن توقع نوکری ندارند بعده
نیز فرمان استمالت نشان بنام او ارسال یافت فایده بر آن مترتب نگردید آخر الامر پادشاه آنعالیجناب را

بصوبه داری احمد آباد مقرر نموده بعد فراغ مهم جات برای بندوبست احمد آباد و تادیب حیدر قلیخان درصورت
عدم اطاعت مرخص فرمود و خلعت و جواهر و فیل و نهصد لکد روپیه نقد برای سامان اینمهم مرحمت نمود آن
عالیجناب اوایل شهر صفر سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج متوجه آنصوب شده تا قریب جهابوعنان باز نکشید
و سرداران دکن مثل عضدالدوله نائب خجسته بنیاد و نصیرالدوله نائب برهانپور و دیانت خان دیوان دکن و محتشم خان
بخشی دکن حسب الطلب در رکاب ظفرانتساب حاضر گشتند و جوانمرد خان و صلابتخان افغان از عمدهای احمد آباد
که از حیدر قلیخان گرفته خاطر بودند بوساطت ابوالخیرخان بانواب عالیجناب ساخته بعد رسیدن باکبرآباد مکاتیب
معذرت اسالیب حیدر قلیخان که از راه سالوسی ترقیم نموده بود رسیده و بعد ورود بسرحد مالوا از خطوط اعیان احمد آباد
معلوم آنجناب گردید که از نهیبت آمد آمد آنعالیجناب بیمار گشته بیماری او بجنون انجامیده و اشتهار خبر جنون بنابر
مصلحت وقت جعلی بوده الغرض نخست پسر خود را مع عرضداشت مشتمل بر معذرت و عزیمت رسیدن خود بدارالخلافه
بحضور فرستاد و متعاقب آن خود نیز بدلالت راجه رکهناتهه داس که دیوان او بود از راه اجمیر بدارالخلافه راهی شد
چون اینخبر از نوشته وقایع نگاران به ثبوت پیوست نواب مستطاب که نزدیک بآب نربدا هفت هشت منزلی
احمد آباد رسیده بود متعاقب او متوجه به کشتن عموی خود حامد خان بهادر را بنیابت صوبداری احمد آباد مقرر نمود
اوایل جمادی الاخری علم معاودت بدارالخلافت افراخت و از آشنای راه سرداران دکن را مرخص ساخت
و خود از راه بهوپال روانه دارالخلافت شده و اسلام کنده را از دست محمد خان گرفته به نیابت صوبداری مالوا به عمده
خود عظیم الله خان پسر رعایت خان مقرر نمود و بعد رسیدن بحضور باز بهم بسیار سعی و بذل جهد نموده که بنظم امور ملکی
و مالی چنانکه باید پردازد لیکن بنابر برهمزنی کوکی و غیره بر همنان بندوبست قرار واقعی صورت نه گرفت گویند درهمان
ایام خبر برپا شدن فساد عظیم در ایران از غلبهٔ محمود خان افغان و تصرف نمودن او از اصفهان تا سرحد شیراز

و محصور گردیدن شاه سلطان حسین در اصفهان و بیرون رفتن شاهزاده طهماس معه برادر و پسران سلطان حسین
از قلعه اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر بهم بعرض محمد شاه پادشاه میرسید روزی نواب مقدمات چندرا
دو لتخواهی بعرض رسانید که اولا اجاره محال خالصه که باعث ویرانی ملک است موقوف باید کرد دوم رشوت که
موسوم به پیشکش شده دور از آداب پادشاهان است سیوم جزیه بر کفار بدستور عهد حضرت خلدمکان اجرا یابد
چهارم کمک شاه سلطان حسین فرمانفرمای ایران از لوازم وقت است چراکه در ایام هنگامه شیرشاه افغان همایون
پادشاه بملک ایران متوجه شده بود و انچه در آنوقت از شاه ایران کمک و خدمتگذاری و مراسم مهمان پرستی
بعرض وقوع آمد بر صفحه روزگار یادگار مانده در ینوقت بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان
اگر کمک شاه سلطان حسین بوقوع پیوندد در تواریخ نیکنامی تیموریه ثبت خواهد گردید پادشاه در جواب فرمود
کیست که تا او را بآنچنان مهم دور دست با چنین قلت خزانه مامور سازیم نواب عالیجناب معروضداشت که بهر بنده
از بندهای کار طلب حضور امر عالی خواهد شد بجا خواهد آورد و اگر کسی تامل کند خاطر آزاد بدین مهم مامور گردد که بدل و
جان خواهد کوشید بعده محمد شاه کنکاش این امر را با امرای دیگر فرمود امرا که از روز افزونی تقرب و مرتبه اعالی
جناب حسدی برند و از انکه اعالیجناب میخواست که آداب پادشاهی موافق رویه سلطنت پادشاهان سلف
که برهم خورده بود از سر نو انتظام گیرد رنجیده خاطر بودند کلمات غرض آمیز بعرض پادشاه رسانیدند و حسن ظن پادشاه
در حق چنان وزیر بینظیر سراپا تدبیر مبدل بسوء ظن ساختند و در فکرهای فاسد انداختند و مصلحت ها اندیشیدند چنانچه
منهی صوبداری دکن به پیشکش مبلغی بنام عماد الملک مبارزخان ناظم حیدرآباد قرار دادند اعالیجناب از راه اندیشی
و نظر بر عواقب امور پاس آبرو و حفظ دولت خود صلاح در کناره کشی دانسته در اواخر سنه یکهزار و یکصد و شش
هجری بهانه کسل مزاج بسبب ناسازی هوای آنجا برای تبدیل آب و هوا رخصت شکار و رخواسته از دارالخلافت آمده

تاسی چهل کروه از دار الخلافت بر لب دریای کنک رسیده تفرج به سیر و شکار می نمود امرای حضور مثل خاطر
نواب عالیجناب را در یافته بکرد خدعه حسب الاشاره امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و اعتماد الدوله و روشن الدوله
مکاتیب تالیف شعر با همینی که اگر ملالی بخاطر اشرف راه یافته باشد پادشاه جناب والده ماجده خود را فرستاده
طلب فرماید نواب عالیجناب نوشتند تا بفریب طلبیده در حضور نگهدارند نواب با امراء نورد مدار اگشته و قدم
قدم بهانه سیر و شکار از کنار کنک پیشتر میرفت و خدمه محل و کارخانجات که در شهر مانده بود بحکمت عملی طلب فرمود
و درین اثنا اخبار انتشار مرثیه بد گردار و دیگر مفسدان تبه روزگار در ضلع صوبه احمد آباد که بنام نامی آن سپه سالار
و در صوبه مالوا که بعز الدین خان بهادر فیروز جنگ همین خلف آن عالیجناب تعلق داشت زبان زد خاص و عام
گردید بنابرین رخصت رفتن آن صوبه ها برای بندوبست از حضور حاصل نموده از منزل سورون که شکارگاه مشهور
بر کنار دریای کنک است بعزم مرثیه مفسدان روی توجه آورده و پس از شنیدن اشقیا از پرگنه اجین به پرگنه نهور
که متصل سرونج است نزول اجلال فرموده و درین اثنا منهیان اخبار بسمع نواب مستطاب رسانیدند بدنکه
مبارز خان ناظم صوبه جدید آباد که پیش ازین بدو سه سال بعد از جنگ عالم علیخان خود را پیش آنعالیجناب رسانیده
اظهار اخلاص و عقیدت و عهد و مواثیق وائق نموده بود که تا میان شما و پادشاه صورت موافقت و اطاعت
است منهم نوکر پادشاه ام والا از جمله رفیقان خود دانند و آنعالیجناب بحضور و رتاب او عرضداشت نموده منصب
بهفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک برای او طلب فرموده ماهی و مراتب و پالکی جهالردار از پیش خود
تواضع نموده و از جانب خود رعایتها بعمل آورده بر جاگیر و خدمت سابق افزوده بودند درینولا باظهار اینکه صوبداری
کل دکن بموجب سند حضور بنام من مقرر شده از صوبه حیدر آباد برآمده با سرداران صاحب فوج از افغانان و غیره
عازم مخبسته بنیاد گشته است و بخشدوله عوضخان بهادر فیروز جنگ که بنیابت صوبداری دکن از طرف آنعالیجناب

مامور بود و نیز بدستور بدیگر متصدیان خجسته بنیاد مکاتیب مشعر بر رسیدن خود و خالی نمودن دارالامارت
فرستاده و محمد غیاث خان بهادر هم خطی مشعر بخبر خروج مبارز خان که قبل ازین در مقدمهٔ این مقاله در احوال او
قلمی شده نزد آغا لیخاب ارسال داشت و وقایع نگاران که از جانب آغا لیخاب در حضور بودند نوشتند
که پادشاه غازالدین خان بهادر فیروزجنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ را از نیابت وزارت تغییر نموده
وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر فرموده و استقلال و رتبه کوکی مرتشیه پیش از پیش او فزود
از امثال این وجوه که موجب اختلال کلی بود بصوب دکن که بهمهد بلیغ و یاوری اقبال از دست سادات
که بند و بست امور سلطنت و نظم و نسق دکن در قبضهٔ اختیار خود داشته و حاکم التمغای خود میدانستند اشرف
نموده بود عنان عزیمت معطوف گردانید و در عشره ثانی شعبان ببانه‌ها رسیده و اندرون قلعه و مابهتاب
سیه تشریف برده خواجه قلیچ خان قلعه دار آنجا را همراه خود کرفته و ابوالخیر خانزاد به قلعه داری آنجا مقرر فرمود و بعد
دلجمعی از آن قلعه از دریای نربدا عبور کرده اوایل رمضان داخل برهانپور کشته و بکشتی ها از تپتی و پورنا گذشته
اواخر رمضان المبارک خود را به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصایح بیاد دهی عهود و مواثیق سابقه بعباد الملک
قلمی فرمود و تا ده دوازده روز بخجسته بنیاد بدفع الوقت بسر برد مبارز خان اجل رسیده ازین خطوط از عزیمت و داعیهٔ
خود باز نیامده روز بروز فراهم آوردن جمعیت از سوار و پیاده می کوشید و اینمعنی باعث خلل امور مملکت
و موجب افزونی فتنه و فساد مرتشیه بدنهاد میشد بنابرین اواخر ماه ذیقعده نواب مستطاب بهمعانی تائید سبحانی
از خجسته بنیاد کوچ فرموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده است مضرب خیام نموده از آنجا نیز مارچ
که مصاف واقع شود متواتر نامهای نصیحت آمیز مشعر بانکه مصالحت خوب است و خونریزی مسلمانان عجب
برای اتمام حجت بعباد الملک ترقیم مینمود اما هوای ریاست تمام مملکت دکن که در سرش پیچیده بود هرزمان پیر

تازه بخاطرش راه می یافت گاه اراده میکرد که خود را به یلغار مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه مصلحت
می نمود که لشکر نواب عالی را پیکجانب گذاشته وطی مسافت بطریق یلغار نموده خسته بنیاد را در تصرف
خود آورد چنانچه همین اراده را مقابل فوج ظفر موج منحرف گشته از دریای پورنا عبور نموده وجمعی از سوار و پیاده را
به سرداری یکی از دلاوران خود برای سد راه لشکر ظفر اثر بر کنار نالهٔ صعب العبور متعین کرد و بر سر همان نالهٔ
میان فوج متعینهٔ مبارز خان و فوج نواب عالیجناب زد و خورد بمیان آمد و اکثری از فوج متعینه و سرداران
آنگروه قتیل و اسیر گردیدند و فوج نواب عالیجناب مظفر و منصور شد القصه نواب عالیجناب نیز برای تامل
شدن او از آب دریای پورنا گذشت و بست و دویم محرم ۱۱۳۷ سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری نزدیک قصبهٔ
شکر کهیڑه مضاف صوبهٔ برار که از خسته بنیاد چهل کروه فاصله دارد رزمگاه قرار داده و به ترتیب صفوف
پرداخت قادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری را که از طرف جدّ مادری رشتهٔ قرابت با نواب عالیجناب
داشت و از بهادران و شجاعان کار طلب بود بهراولی و طالب محی الدین خان نبیره سعد الله خان مرحوم را
که پسر خال نواب عالیجناب بود به سرداری جرنغار و اسمعیل خان خویشکی را بسرکردگی برنغار و گنور خان چند بهادر
پسر ستر سال بندیله را با جوقی از بندیله ها همراه برق انداز خان میر آتش و عطا یار خان دارو غهٔ اخشام و توپخانه
جنسی معه توپخانه به پشت کرمی هراول و عضد الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ را با سید جمال خان پسران بهادر
و متقربخان و عالم خان دکنی و مشهور خان خویشکی و غیره یکجان خارسی را با توپخانه بمکک جرنغار و ظهیر الدوله
هدایت خان و محمد غیاث خانزاد ما بین فوج میمنه و قول و نصیر الدوله چین قلیچ خانزاد به تقویت برنغار و سید غضنفر خان
بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را با منصبداران متعینهٔ رکابی پور معه رکله ها و جزایر ها با عانت همدیگر و حراست الله خان را
با جمعیت شایسته که در آنسیان بهادر دل خان لاچین بیک بود میان قول و برنغار و حفیظ الدین خان بهادر و

محمد سعید خان بهادر نبیرهای سعد الله خان مرحوم را که از اقربای آنعالیجناب بودند بفاصلهٔ دو جریب از قول
هوشدار خان المخاطب به ارادت خان را سپرداری یلتمش و محتشم خان بهادر نبیره شیخ میر خانی را با جمعی
از سپرداران دیگر بطریق کمک که هر جا مطلوب شود اعانت کنند و خواجم قلیخان بهادر تورانی و کوپال سنگه کور
و تسلیم خان بائین افغان را که از جماعه داران عمده پیش قرار و بخدمت نیابت قراول بیگی مامور بود با جماعت
برادری قراولان و عملهٔ سرکار و رسول یار خان افغان را در پیش فوج یلتمش مقرر فرمود و ترکتاز خان را که همیشه
به سرداری و کارفرمائی فوج مرتبه میپرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرکردگی فوج مرتبه که در آنوقت
با جیراو و غیره با هفت هشت هزار سوار در رکاب ظفر انتساب بودند متعین نمود و خود با نفس نفیس بکمال شکوه و
معتضم بحبل المتین تائید سبحانی کشته با جمعی از عمدهای عقیدت کیش مثل خواجه عبد الله خان و اسفندیار خان دیوان
و رستم بیگخان و نیک نظر خان بخشی سرکار نواب ناصر جنگ جوقی از اهل خدمات در قلب قول جا گرفته
معرکه آرا گردیده از جانب مقابل مبارز خان عماد الملک نیز به ترتیب فوج پرداخته غالب خان را که از طرف سعادت الله خان
متصدی کرناٹک حیدرآباد با جمعیت شایسته رسیده خود را از زمرهٔ عقیدت کیشان مبارز خان میدانست با
حسین منور خان پسر خان زمان المعروف بشیخ نظام دکنی بهادر ولی و در عقب او محمد خان خال خود را که شجاع
و صاحب تجربه بود بجای یلتمش و ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور بجانب میمنه و عبد الفتاح خان
پسر عبد النبی خان میانه را که از شجاعان مشهور بیجاپور بود بطرف میسره علیخان نامی متبنای دلیر خان را با فوج را
خود خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه سعود خان و حامد الله خان نزدیک قول متعین کرده و خود با جانبازان
پسر خانخانان بهادر شاهی و منور خان و قرلباشخان و فایق خان دیوان سرکار خود و عزت بیگخان و میر یوسف خان
و جمعی دیگر از دلاوران رزم آزما در قول قدم افشرده روبکارزار آورد و بعد تقابل فیمابین نواب عالیجناب موافق نقطه

پسندیدهٔ خود سبقت در جنگ نفرمود و مبارزخان که استعجال در پیکار داشت بنگاه خود را بفاوت دوسه
کروه کذاشته با وجود حایل بودن نالهٔ صعب العبور خود را بر سر لشکر نواب عالیجناب رسانید و آتش جدال
و قتال مشتعل کردانید و چنکی نهایت صعب رو داد که تفصیل آن موجب اطناب و معمول بر اغراق است
غرض از جانبین سرداران نامدار و دلاوران کامکار داد دلاوری و تهوری دادند و قریب سی چهل فیل سوار
از جانبین هدف تیر و تفنک کردیدند کویند مقربخان پسر امین خان دکنی که با پدر نقاری داشت و امین خان
پیش از جنک از فوج نواب عالیجناب برخاسته نزد مبارزخان رفته بود در روز جنک با پدر مقابل شده
بجنک شمشیر پیش آمد اکرچه امین خان از دست دیکر کشته کردید لیکن زبان زد مردم چنان است که پسر پدر را
بقتل رسانید الحاصل از حمله های پیاپی فوج مبارزخان قریب سیزده چهارده فیل با کهروشان و غیره
از فوج نواب عالیجناب رخ کردانید و اکثر دکنیان دلباخته از جای خود متزلزل کشتند و عجب زلزلهٔ عظیم
رو داد بنکاه که عقب فوج نواب مستطاب ایستاده بود نزدیک بآن شد که پای استقامتش بلغزد در بین
بین دیانتخان دیوان دکن که در آن روزها بپای اعتراضی آمده و از عارضهٔ بیماری بجای چنداول فوج با پنجاه شصت
سوار و همراهان دیکر عقب بهیر مانده بود از مشاهدهٔ تزلزل مردم بهیر مانع متفرق شدن آنها کردید و در بحال
مبارزخان بعد مقتولیت هر دو پسر او مسعودخان و اسدخان با جمع دیکر از فیل سواران نامدار و نشان و دیکر
کشتن دو پسر دیکر یعنی محمودخان و حامدالله خان بعد برداشتن زخمهای نمایان و افتادن فیلبان سواری از
رسیدن زخمهای کاری لباس مرتع عنایتی شاه دولا که در احوال مبارزخان مذکور شد در بر کرده فیلبانی
مینمود از رسیدن زخمهای کاری راه عدم پیمود و صدای شادیانهٔ فتح از فوج نواب مستطاب بلند
آوازه کشت روز دیکر که بتعداد مقتولان مبارزخان پرداختند زیاده از سه هزار کس تخمیناً بشمار در آمد و اسپان

از صدمات کوله و بان بالای هم آنقدر افتاده بود که تعداد آنها میسر نشد و از سرداران افاغنه و غیره که از
حکام و کارفرمایان و صاحبان تمن بودند مثل غالیخان و حسین منورخان و کمالخان دکنی و بهادرخان پنی و
عبدالفتح خان پسر ارشد عبدالنبی خان که فی الحقیقه تمام صوبه بیجاپور در تصرف خود داشت زیاده از ده و دوازده نامور
بقتل رسیدند و سوای آن جمعی کثیر از خوانین مثل خان زمان خان پسر خانخانان و احسن خان پسر علیمردانخان
و میر یوسف خان پسر سرامام و فایق خان و غیرهم از رفاقت مبارزخان ره نورد طریق آخرت گشتند و فوج
نواب عالیجناب سوای رعایت خان که زخم تیر بحلقش رسیده بود و سلیمان خان خویشگی و سید غضنفرخان
و چند کس دیگر غیر مشهور آفت جانی بمردم نامی نرسید و نواب مستطاب برای تکفین و تدفین متقولان
و تیمارداری مجروحان که با سیری درآمده بودند خصوص هرو و پسر مبارزخان و همرلف او دلاورخان و خالو
او محمد بیگخان امر فرمود و جمعی دیگر را که سوای تلف شدن مال زخم ظاهر بآنها نرسیده بود مثل حکیم عزت طلیجان
و قرلباشخان و میر ابوالفضل خان و رضا خان دیوان قمر نگر و آقا ابوالحسن سوانح نگار مچلی بندر و غیرهم
نیز بغور و پرداخت و عنایات خود اختصاص بخشید اگرچه بیشتری از مردم اعیان را غذا و دوا از سرکار فیض آثار میرسید
اما جمعی کثیر را ابتدا خان و دیوان و خانسامان آنعالیجناب که مرد موافق بخیر و تیمارداری و مداوی میبود و سوای
او دیانت خان و دیوان دکن جمعی از مردم تاراج کشته را بر سانیدن زر نقد خوراک اعانت کرد و مبلغ کلی
از خبس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارزخان و دلاورخان و کاظم علیخان پسر حاجی محمد منصور و غیره مردم
که بضبط سرکار درآمده بود برای مسترد ساختن آنها نواب عالیجناب حکم فرمود و بعد از فراغ از جنگ سه چهار روز
در آنجا توقف ورزیده بعد از آن بهمعانی فتح و نصرت متوجه خجسته بنیاد گردید چون خبر کشته شدن مبارزخان
بعرض پادشاه فردوس آرامگاه رسید صوبداریهای ممالک دیگر و قلعداریهای بعضی قلاع از تغیری نواب

عالیجناب با مراسی دیگر عطا فرمود و چنانچه صوبداری مالوا به کردهر بهادر المشهور بدیا بهادر برادرزاده چهیلی رام
ناکر و قلعداری دهارور ماند و تقطب الدینقلیخان پنکوری و صوبدار کجرات بنام میرزا الملک سربلند خان بهادر
دلاور جنگ مقرر نمود و سند نیابت صوبداری کجرات بنام شجاعتخان عرف معصوم علیبک پسر کاظم بیگ
شجاعتخانی که از پیش آوردهای حیدرقلیخان و از شجاعان مشهور بود و از سابق نقش تسلط در آن مملکت داشت
و همیشه زمیداران آن سرحد را شلیه قرار واقعی میسنمود ارسال فرمود چون کردهر بهادر و قطب الدینقلیخان از حضور
رخصت گرفته عازم تعلقه خود گشتند عظیم الله خان بهادر که از جانب نواب عالیجناب در اوجین بجمعیت چهار هزار
سوار رایت نیابت می افراخت و ابوالخیرخان در ماندو و دهار با یکهزار سوار و دو هزار پیاده به قلعداری میپرداخت
خواستند بمبالغت پیش آیند که نوشته صمصام الدوله بعظیم الله خان رسید که عوض صوبداری مالوا صوبداری اجمیر
اصالتاً از حضور پادشاه با آنخان سموالمکان مرحمت خواهد شد بنابرین خان مذکور دست از مخالفت کشیده
روانه حضور گردید و ابوالخیرخان حسب الارشاد نواب عالیجناب قلعه مذکور را به قطب الدینقلیخان تسلیم نموده
خود را بملازمت نواب عالیجناب رسانید و چون سند نیابت صوبداری کجرات به شجاعتخان رسید حامدخان بهادر
که بنیابت نواب مستطاب در آنجا اقامت داشت بنابر عدم فوج و سامان جنگ صرفه در جنگ ندیده از احمد آباد
برخاسته بموضع دیگر رفته اقامت ورزیده بگردآوری افواج غنیم پرداخت و جواهر و اجناس نزد هزار بیها
رهن داشته سه لک روپیه قرض سودی گرفت و برای گذاشتن بانده که او را لک طلبیده بود فرستاد مومی الیه از راه
مانده دهار رسیده رفیق شد و جمعیتی فراهم آمد حامدخان بهادر بعزم رزم بصوب کجرات متوجه شد و شجاعتخان
از کجرات برآمده مقابل گردید بعد اشتعال نائره جنگ و جدال کار بجای رسید که فیلان سواری هر دو سردار
نزدیک هم رسیده بهم درآویختند فیل حامدخان بهادر رفیل شجاعتخان غالب آمد درین اثنا حامدخان بهادر

تیری بسینهٔ شجاعخان زد و شیخ هدایت الله خواص حامدخان نیزه بشجاعت خان زده کار او بآخر
رسانید خواص شجاعخان که مرد ضعیف البنیه بود شمشیری به نیروی دلاوری بحامدخان انداخت که کمان
او را برید و زخم بر خنصر رسید حامدخان دست تهور در از کرده کردنش گرفته بر زمین افکند و بهت محافظت او
بمردمان تاکید نموده دشادیانه فتح بلند آوازه گشت حامدخان بفتح و فیروزی داخل احمدآباد شد ابراهیم علیخان برادر
برادر شجاعت خان که در گجرات بود و جمعیتی همراه نداشت اندیشه ناک کشته خانه نشین شد حامدخان
محمد علیخان را بجهت استمالت او فرستاد و برای آمدن بجرا باد و سه کس پروانچی داد چون خبر قتل شجاعخان
به برادرکه رضا علیخان نام داشت و متصدی بندر سورت باو متعلق بود رسید جهان در چشمش تاریک گردید
و بمقتضای غیرت و تهور تصمیم عزم محاربه نموده بگردآوری سپاه از امداد زمیداران هر راه و رسم آنها دست
پرداخت و از پیلاجی گایکواڑ که سردار مرهته بود استمداد نموده فوج فراوان فراهم ساخت و به برادر خود
ابراهیم علیخان که در گجرات بجرا و سلام حامدخان میرفت نوشت که حمیت خاندان گذاشته زندگی را بر ننگ
ترجیح داده ی ابراهیم علیخان بملاحظه مکتوب پیچ و تاب خورده و عرق غیرت او بحرکت آمده محمد علیخان را
که شفیع او نزد حامدخان شده بود طلبیده معذرت خواست و با نوکس از رفقای خود لباس زعفرانی علامت
جانفشانی است پوشیده در اول روز بدارالامارت رسید و از وصولت او جمعیت مستحفظان دروازهٔ حامدخان
پراکنده گردید و بدیوانخانه درآمده تهاراجل برادرزادهٔ نوندرای راکه متصدی سرکار نواب عالیجناب بود در حضور
ساخت بمشاهدهٔ اینحالت مردمان حاضر وقت رو بگریزنهاد ندآن بهادر از جان گذشته بمحل درآمد و حامدخان دست
پسر خود مرحمت خانرا گرفته از راه دروازه دیگر که در محل بود برآمده ملحق بفوج خود گردید ابراهیم علیخان در تفتیش او
او بود که از هر چهار طرف برق اندازان و تیراندازان بر دیوارهای حویلی محلسرا برآمده از گولی و تیر کار او و همراهان

را با تمام رسانید بعد از آن برادر آن مقتول رستم علیخان از استماع این خبر ملالت اثر قریب بست هزار سوار
از قدیم و جدید فراهم آورده با اتفاق پیلاجی کاکیوار از سورت برآمده بکوچهای متوالی هر روز سه چهار کروه طی
مسافت نموده تا کنار دریای مهی رسید و حامد خان بهادر نیز با اتفاق کهنشا پاندیهان قدر جمعیت از گجرات
بر کنار دریای مذکور مضرب خیام گردانید فوج رستم علیخان بنا بر پشت گرمی گولیها که در فن دزدی و غارتگری
ید طولی دارند خیرگی داشت و لشکر حامد خان هراسان بود القصه روزی در موضع اراس کنار دریای مهی تقابل
فریقین رو داد و زد و خورد عظیم میان آمد و فوج مرهته دست تاراج بهرد و سوکشا دراز کرد پیلاجی کاکیوار بظاهر رفیق
رستم علیخان بود اما بباطن بنا بر موافقت با کنشا پاندیه که نوکر حامد خان بود سازش با حامد خان داشت آنروز جنگ
بانجام نرسید هر دو لشکر شب بحفاظت بسر بردند روز دیگر که جنگ میان آمد نسیم فتح بر پرچم لوای حامد خان
وزید مرهته از دست درازی بهرد و جانب غنیمت اندوز گردید و حامد خان بهادر با فتح و ظفر متوجه گجرات شد
و جهت هنگامه سپاه که طلب ایشان زیاده از حد شده بود حامد خان روادار ظلم بحال رعایا گردید و اکثر ساکنان
آن بلده جلا وطن شدند و احمد آباد آنچنان روبویرانی آورد که تا حال روی آبادی ندید ظل سبحانی با استماع این خبر
هیچ و تاب خورده سربلند خان را بصوبگی گجرات مرخص فرمود و مبلغ پنجاه لک روپیه نقد برای سامان جنگ مباهی الملک
مرحمت نمود و سید نجم الدین علیخان برادر سید عبد الله خان را از قید رها نموده با جمعی از امرا تعینات سربلند خان
گردانید سربلند خان دو سه ماه در آنجا بگرد آوری سپاه پرداخته در سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری با فوج
فراوان عازم گجرات گشت حامد خان برفاقت غنیم بقصد محاربه برخاست هر چند سربلند خان به پتن رسیده
پیغام مصالحت داد و نواب عالیجناب هم برای دخل دادن سربلند خان قلمی فرمود اما نشنید تا آنکه بعد محاربه
بخشی حامد خان که هراول فوج بود کشته گردید اگرچه مردم بسیار از فوج سربلند خان بقتل رسیدند لیکن

از تردد شیخ الله یار که سر فوج مبارز الملک بوده در عین گرمی کارزار از راه دیگر بگجات رسیده داخل قلعه شد
سربلند خان غالب گشت و حامد خان بصلاح میر تهو و صلابت خان وغیره جماعه داران مالوا از جنگ کناره کرده
راه نخجسته بنیاد گرفت و در آنجا فیما بین حامد خان و عضد الدوله ناخوشی رو نموده و اکثر حامد خان غایبانه عضد الدوله
بنام اصلی او که خواجه کمال بود یاد می نمود و نوکران حامد خان از اندیشهٔ ناخوشی عضد الدوله رفاقت حامد خان
گذاشته بدو رفتند **فصل سیوم در احوال حشمت اشتمال آنعالیجناب از بعد کشته شدن**
مبارز خان که فرمانفرمای کل ممالک دکن گردید تا آنکه بروضهٔ رضوان خرامید و ذکر
شمهٔ از محامد و مناقب آنجناب مستطاب برگزیدهٔ حضرت وهاب چون نواب عالیجناب
بعد کشته شدن مبارز خان نخجسته بنیاد را بورود مسعود خود رونق تازه و زیب و زینت بی اندازه بخشید واز
نوشتهٔ منهیان اخبار و سوانح نگار حیدرآباد مستفاد آثار ظهور رسید که خواجه احمد خان المشهور بشهامت خان
پسر مبارز خان که بنیابت پدر در حیدرآباد بود قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده را بساخت هزار بهانه از دست
خواجه سراصندل خان نام که به نیابت پسر دیگر مبارز خان قلعه دار آنجا بود انتزاع نموده و مال و متاع خود را
داخل آن قلعه کرده به بندوبست قلعه مذکور پرداخته است نواب عالیجناب بعد بندوبست شهر نخجسته بنیاد و
اطراف آن عنان عزیمت بصوب حیدرآباد معطوف نموده در آخر ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری
بفرخی و فیروزی بحوالی حیدرآباد رسیده باغ کوشه محل را مضرب خیام ساخت و بتعین عمال و بندوبست
آن ضلع پرداخت خواجه احمد خان بوساوس دور از خیال نسبت بخود و وابسته های مبارز خان مرحوم به پیشگرمی
قلعه و موجودیت خزانه و ذخیره تا مدت یکسال بشهرت آنکه فرمان صوبداری و قلعداری از حضور بنام او میرسد
در تسلیم قلعه تعلل ورزید و جابجا به قلعداران و زمیداران اطراف نامها نوشته و افواج برای کمک فرستاده

در عملد خل عمال نواب عالیجناب خلل انداز گردید و بعضی مفسدان را که از مدتها در قلعه مذکور مقید و محبوس بودند
برای مزید فساد انگیزی از قلعه برآورده مطلق العنان گردانید چنانچه ازین فساد انگیزی کاظم علیخان
ولد حاجی منصور فوجدار بهونگیر که جوان رشید و سپاهی کار طلب بود با جمعی بقتل رسید و آخر کار چون دید
که انواع الطاف و احسانهای نواب عالیجناب نسبت بحال وابستگان مبارزخان مرحوم از عطای اضافه منصبهای
نمایان و جاگیرهای سیر حاصل و خطابات موروثی چنانچه خواجه احمد خانرا مخاطب بشهامتخان و خواجه محمود خانرا
مخاطب بمبارزخان نموده بجاگیرهای سیر حاصل کامیاب گردانیده بمعرض ظهور رسید و تدابیر او بجای نرسید
در سنه یکهزار و یکصد و سی شش کلید قلعه تسلیم اولیای دولت نموده در ظل رافت آن عالیجناب درآمد
من بعد آنعالیجناب بند و بست ملک به تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال زیردستان پرداخت
و فسادیکه در عمل سابق از جانب مرتبه بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان مرحوم چونکه مرتبه
موافق قرارداد سادات نمیداد و در تنبیه و تادیب سرکشان مرتبه تردد های نمایان بظهور می آورد اما هرگاه
هرجاکه منصوبان غنیم قابو می یافتند زیاده از چونکه میکردند و اکثر طرق و شوارع از اندیشه دست درازی
غنیم مخوف بود و نواب عالیجناب هرجاکه مفسد پیشه دید به تنبیه و تادیب او بقرار واقعی رسید چنانچه
زمیندار و انگیره که در عهد خلد مکان چه مفسدها که نکرده بود و دیگر مفسدان نواح کوهپیر و پرگنات قوال و سرکار
ایلگندل وغیره که از سرکشی ایشان دستمردی کوه نشینان عمل واقعی در آن اماکن نمیشد در اندک مدت
مطیع و منقاد نمود و ظلمت ظلم و تعدی آنها از ان اماکن زدود و طرق که در عهد صوبه داران سابق پرخطر بود
بنظم و نسق آنعالیجناب مامون گردید و غنیم که از جاگیرداران با انواع ظلم چونکه میگرفت و سوای آن فیصده یا دوسه
بنام سردیسمکهی از زمینداران و رعایا تحصیل می آورد و کماشتگان او که در هر هفته و ماه تغیر و تبدیل می یافتند

و فرمایشهای زیاده از وسع رعایا مینمودند و این معنی باعث تضدیع و تکلیف رعایا و جاگیرداران
و خفت عمال میشد برای برداشتن این بدعتها آن عالیجناب چنان مقرر نمود که عوض زر حوته صوبه
حیدرآباد زر نقد از خزانه عامره آنقدر که دست برداشته دهند بگیرد و ده روپیه سرصد بابت سردیسکهی
و نیز راهداری که مسافرین و متردین را اذیت کلی عاید حال میشد همه را موقوف فرمود چون خبر
تسخیر مملکت حیدرآباد و تسلط آنعالیجناب بر جمیع صوبجات دکن بعرض فردوس آرامگاه رسید نظر
بر آنکه پیش از جنگ مبارزخان اعتماد الدوله قمرالدینخان بهادر را به خلعت و قلمدان وزارت از تغیری
آن عالیجناب سرفراز ساخته بود و بعد کشته شدن مبارزخان صوبه مالوا و گجرات که بنام آنعالیجناب بود
بامرای دیگر مقرر فرمود ازمال کاراندیشیده استمالت مصلحت وقت دانسته نواب مستطاب را بارسال
فرمان عنایت عنوان مشعر به تقرر صوبداری دکن و وکالت معه خلعت و فیل و جواهر و خطاب آصفجاهی سرافراخت
و آن عالیجناب به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال ضعفا و غربا پرداخت
و درین سال یعنی یکهزار یکصد و سی و هشت هجری میر علی اکبرخان دیوان برهان پور را بحضور خود طلبیده
به نیابت ارادت خان دیوان دکن و محمد عاقل خان کنبو را بدیوانی برهانپور مامور فرمود و حامد خانرا که از گجرات
بدکن آمده بود بصوبداری ناندیر نامزد نمود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و نهه از حرکات ناشائسته باجیراو کوشمال
او پیش نهاد همت عالی ساخته خواست که ساهوراجه را که باجیراو به نیابت او میپرداخت از سرداری قوم مرهته
معزول نموده بجای او سنبها ابن رام راج ابن سیوا را منصوب سازد و بوساطت چندرسین که
سابق سیناپتی بود و من بعد بملازمت نواب عالیجناب رسیده نوکر پادشاهی شد سنبها را
طلبیده سرداری مرهته و سردیسکهی بنام او مقرر ساخت و او حکامشکنان خود جابجا بطریق حکامه داران

فرستاده عملدخل کرد و مکاسه داران که از طرف باجیراو جا بجا نشسته بودند برخاستند و حون ایام
برشکال بود حرکتی از باجیراو بوقوع نیامد و بعد انقضای موسم برشکال در سنه نهزار و یکصد و چهل و
انواج نموده بر جالنه بعزم مقابله رسید نواب ظفرکاب راجه سنهارا همراه کرده با افواج سرکار خود
و هراولی عضدالدوله عوض خان بهادر متوجه تنبیه باجیراو گردید و دوم ربیع الآخر از سال مذکور مقابله میان
آمد باجیراو تاب جنگ نیاورده راه گریز پیش گرفت و نواب عالیجناب عضدالدوله را تعاقب او
مامور ساخته خود هم بدنبال کرمی از عقب روان شد باجیراو تا برهانپور عنان باز نکشید و خستگی تمام
به لشکر او راه یافت نواب عالیجناب خبر کرده جانب شمال برهانپور تعاقب نموده و بعد استماع خبر
رفتن باجیراو بجانب گجرات معاودت به برهانپور فرموده و مقام جهت استراحت مردم و سامان
سپاه بر لعل باغ برهانپور نموده عاقل خانزاد دیوانی برهانپور معزول کرده باردیگر علی اکبر خان را منصوب
ساخت و نیابت دیوانی دکن که بعلی اکبر خان بود بعاقل خان و پوتائی شهر از عزل حاجی نقد علیخان
به شرف الدینخان داده بعزم تعاقب باجیراو قریب سورت بکوچهای طولانی رسیده مضرب خیام نمود
و از تحرکت سبا ز املاک سربلند خان ناظم گجرات بگمان آنکه آنعالیجناب با باجیراو موافقت نموده اراده تسخیر
اینمملکت دارد مضطرب و مردد گشت تا اینکه باجیراو قریب بگجرات رسیده رجعت قهقری نمود و نواب
عالیجناب عنان عزیمت از تعاقب منعطف گردانیده روی توجه برای تخریب مکان سکونت او بسوی
بونا آورد تا احمدنگر رسیده بود که مخبران اخبار بعرض رسانیدند که باجیراو ارادهٔ رفتن خجسته بنیاد دارد
بنابرین متوجه خجسته بنیاد شده و باجیراو از کنار کساری بگاندا پور و پضاپور رسیده همگامه آرا گردید اطراف
لشکر تاخت و تاراج می کرد و از رسیدن رسد غله ممانعت می نمود و هرگاه نالهٔ آبی در اثنای راه می آمد

مزاحمت بمردم لشکر میرسانید همنگام مقابله جنگ گریزی کرد غرض بجنگ قزاقی که شیوه مرتبه است
پیش می آمد و بهادران لشکر فیروزی وقت جنگ بدلاوری و شمشیرزنی پیش می بردند آخرکار باجرا و صرفه
در جنگ ندیده بوساطت عضدالدوله بهادر پیغام صلح داد و نواب عالیجناب نظر بر نیکه از قزاقی آن
بدکردار فرار اشعار تصدیع و تکلیف بمردم لشکر میرسید مایل بمصالحت شد اما بدو شرط یکی آنکه ما را از آنجا
ره نورد طریق عداوت نکرد دوم آنکه از چهارم حصه خود زیاده طلبی نکند بعد انعقاد صلح همگی سرداران جرار
جابجا قایم شدند و نواب عالیجناب بصوب حیدرآباد لوای عزیمت افراخت و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک
هجری امر عالی شرف نفاذ یافت که شهر پناه برهانپور ریخته تعمیر سازند و اول بعهده انیکار علیم الله خان واردغه
کچهری مقرر گشت و تعمیر حصار از نیمت ناکچهری که شرقی شهر و کنار تپتی است شروع شد من بعد از محمد عظیم پسر
خواجه عبدالرشید کشمیری داروغه نصف تعمیر کردید و بعد دو سال تغیری آن هر دو احمد میرخان خلف علی اکبرخان
را بداروغکی تعمیر حصار شهر پناه سرفراز گردانیده در همین سال طرح آبادی نظام آباد بالای کتل فردا پور که ویرانه
محض بود ریختند و مسجد و کاروانسرا و دولتخانه و پل باهتمام خاندان قلیچخان صورت تعمیر یافت و سنه

اجعل هذا بلدا آمنا تاریخ احداث این معموره است و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو حامد خان
بهادر در صوبداری نامزد بدار البقا شتافت و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه عضدالدوله عوض حامد خان
که نائب نواب عالیجناب در خجسته بنیاد بود مسافر راه عدم گردید نواب عالیجناب از استماع اینخبر مغموم
و متاسف گشته از حیدرآباد عازم خجسته بنیاد شد آورده اند که عضدالدوله مرحوم نظر بقرابت و خصوصیات دیگر
که با نواب عالیجناب داشت تمشیت اکثر امور آن مملکت بدون اطلاع آنعالیجناب از پیش خود می نمود
بنابرین نواب بعد فوت او بر زبان مبارک آورد که حالا صوبدار کل دکن شدم الغرض بعد وصول مراسله

سید جمال خان بهادر پسر عضد الدوله مرحوم را که نائب صوبه برار از جانب پدر بود معزول کرده شجاع الدین بهادر
منصوب ساخت و نصیر الدوله بهادر را از برهانپور طلب فرمود چون بکتل فردا پور رسید بجای او حفیظ الدین بهادر
را که قرابتی با نعالیجاب داشت بصوبداری برهانپور نواخت و چون نصیر الدوله وارد لشکر فیروزی شد
بحفیظ الدین خان بهادر حکم عالی شرف صدور یافت که نوبت نواخته از نزدیک خیمه نصیر الدوله روانه برهانپور
شود حفیظ الدین خان بهادر داخل شهر مذکور شد و بعد چندی جهت تسخیر ملک موهن سنکه زمیندار هراولی روانه
گردید و در آن اوان محمد خان بنکش از حضور پادشاه بصوبداری مالوا عز اختصاص یافته باین رسید نواب
عالیجاب نیز اواسط شعبان مدار المهام در برهانپور رونق افزا شده برای تنبیه موهن سنکه متوجه شد بعد رسیدن
به کتل اکبر پور موهن سنکه تاب مقاومت در خود ندیده در پناه جبل دشوار گذار رفته رفت و بقبول پیشکش
مصالحت نمود و محمد خان بنکش بکنار نربدا آمده بملاقات نواب عالیجاب فایز گردید و دو سه روز بطریق
مهمان در لشکر فیروزی بود بعد رخصت او نواب عالیجاب نیز از نربدا عبور کرده بطریق بازدید ظل بکرمت بمکان
او کشود و در شهر رمضان المبارک در باب یومیه داران برهانپور حکم فرمود که هر که از روی فرمان خلد مکان
یومیه داشته باشد یکحصه از آن موقوف نمایند و دو حصه بحال دارند و هر که بدستاویز اسناد دیگران میگیرد
باید که یکحصه بگیرد و دو حصه در سرکار ضبط شود و روز عید فطر از اکبر پور کوچ لشکر فیروزی شد و حفیظ الدین خان بهادر
تا راجپور همراه رکاب بوده مرخص گشت و ابو الخیر خان بهادر و میر علی اکبر خان دیوان و صارم علیخان پوتات
را با منصب داران دیگر رخصت انصراف بسوی برهانپور ارزانی داشت و خود از راه کوهستان برای تادیب
باجیرا که در آنجا سر بشورش و فساد برداشته بود بخاندیس در آمده تعاقب او تا ملک بکلانه عنان باز نکشید او
همچو غلام گریز پا که فرار جبلت دارد بجانب گجرات فرار نمود و نواب عنان عزیمت از تعاقب او کشیده بخجسته بنیاد

مراجعت فرمود و حفیظ الدینخان بهادر و ابوالخیرخان بهادر همراه قبایل نواب عالیجناب از برهانپور تا قرب
قتل کساری رسیده مرخص گشته و در سنهٔ یکهزار و یکصد و چهل مرتبه فاطمه بیگم عمّهٔ نواب عالیجناب اعلیه ظهیر الدوله
در عنایت خان حسب الامیای نواب مستطاب صیغهٔ روشن الدوله ظفرخان بهادر بخشی سوم حضور پادشاه را
که با میر احمد خان بهادر ناصر جنگ منسوب شده بود همراه کرده بقصد شادی مراجعت از دار الخلافت برآمدند
روشن الدوله عطا علیخان کشمیری را که داروغهٔ توپخانهٔ پادشاهی بود با ساز و سامان امیرانه و جهاز و لشکر
همراه داده و از پیشگاه نواب مستطاب محتشم خان بخشی و اکثر رساله داران مثل بدیع الزمان برای استقبال
روانه شدند و حفیظ الدینخان بهادر و ابوالخیرخان بهادر از برهانپور و خواجم قلیخان از کهرکون نیز پیشوا رفتند
محتشم خان و حفیظ الدین خان تا مخجسته بنیاد همراه آمدند و ابوالخیرخان بهادر تا برهانپور همراه بوده و در آنجا توقف
ورزیده و درین ایام دلیت تهوکیه غنیم دست تعدی بر رعایای آسیر وغیره دراز کرد ابوالخیرخان بهادر حسب الاستدعای
اتندروپ عامل آنجا با سیصد سوار معه نورالدین خان کوتوال بلده پا نزده کروه راه و رچهار پاس طی کرده بر سر غنیم
تاخت آورده و قریب صد نفر او را به قتل رسانیده او راه فرار را ابوالخیرخان بهادر سالمًا و غانمًا راه معاودت
پیش گرفته در سنهٔ یکهزار و یکصد و چهل و هفت هجری نواب عالیجناب از برهانپور که در آنجا باستماع آمد آمد مظفرخان
برادر صمصام الدوله که از حضور پادشاه به تنبیه غنیم مامور شده بود و نواب مستطاب کمان رسیدن او تا
برهانپور داشت و او بدون حرب از سر منج شاهجهان آباد برگشت توقف ورزیده بود متوجه مخجسته بنیاد
شده و در همین سال غرهٔ شوال فیروزی فال تولد نونهال گلشن دولت و اقبال اعنی نواب غفران مآب نظام علیخان
آصفجاه ثانی بظهور آمد و این مصرعه تاریخ آنست مصرعه طلوع آفتاب از صبح دولت و در سنهٔ یکهزار و یکصد و
چهل و هشت صوبداری مالوا از حضور پادشاه بنام ایشان مقرر شد و نواب عالیجناب صوبداری برهانپور را تعیین

حفیظ الدینخان بهادر به نصیر الدوله مکرمت فرمود و حفیظ الدین خان بهادر را بصوب بکلانه روانه نموده و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه با جیرا و با فوج بسیار از معقر خود حرکت نموده بمالوا رسید و چندی در آنجا توقف ورزید و با نظام قرار واقعی آنجا پرداخته بسمت بندور شتافت و با راجه آنجا آویخته موضع اتیر را که دار المقر آن راجه و مکان مستحکم بود و بعد محاصره و مشقت تمام تسخیر نموده و راجه آنجا در شعاب جبال صعب المسالک خزیده و بعد از آن با جیرا و پلاجا دو راجه اول خود ساخته بمقابله برهان الملک فرستاد و او بعد عبور چنبا بچکروهی اکبرآباد بکارزار پیش آمد و مردم بسیار از طرفین بکار آمدند آخر الامر پلاجا دو هزیمت یافته تا تال کتوره عنان بازکشید و هیچکس از امرای پادشاهی بمزاحمت او برنخاست مگر احسن خان کوکه که مزاحم شده بود مجروح گردید و بعد نهب و غارت ممالک اعتماد الدوله و صمصام الدوله بجهت دفع فساد او از شاهجهان آباد برآمدند او صرفه در جنگ ندیده راه فرار پیمود و امر استعاقب نه پرداخته از امثال این امور خلل کلی در سلطنت راه یافت و پی اعتدالی آن متمرد و تغافل امرا بسمع نادرشاه که در قندهار بود رسید و باعث ورود او در هندوستان گردید و درین ایام نواب عالیجناب از سفر سوندا و مدنور معاودت نموده آخر شعبان وارد برهانپور شده سه و نیم ماه در دولتخانه باستراحت بسر برد و حفیظ الدینخان رخصت گرفته در ماه شوال بدار الخلافت روانه شد و فوجداری بکلانه از تغیر حفیظ الدینخان بهادر بمتوسلخان بهادر که خویش نواب عالیجناب و عم نسبتی حفیظ الدینخان بهادر بود تقرر یافت ذکر توجه نواب مستطاب از دکن جهت الطلب حضور بصوب دار الخلافت شاهجهان آباد و گذاشتن خلف الصدق خود نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ را به نیابت صوبداری دکن در حجسته بنیاد آورده اند که در اواخر سنه یکهزار و یکصد و چهل و نهم هجری مکرر فرمان همایون پادشاه فردوس آرامگاه بنام نواب عالیجناب در باب رسیدن بحضور عز صدور یافت نیارین نواب مستطاب هفدهم ذی الحجه

ازسال مذکور درخیام که برنهر اوتالی نصب شده بود داخل کردیده نوروز هم شهر مذکور کوچ فرموده میر علی اکبرخان
دیوان برهانپور را برسبیل نیابت نصیر الدوله بصوبداری آنجا سرفراز واز منزل راجوره خواجه عبدالله خان
وحزالله خان بهادر را مرخص نمود وسند استقلال نیابت صوبداری دکن که بخلف ارجمند نظام الدوله
میراحمد خان بهادر ناصرجنگ وقت برآمدن ازخجسته بنیاد مفوض کرده بود ارسال فرمود واحکام متابعت
صاحبزاده بنام امراشرف صدور یافت بعدازآن کوچ بکوچ بسرونج رسیده وچند مقام درانجا کرده بایالت
عهد وسپهسالاری درست نموده نصیر الدوله وسید جمال خان ووزارت خان دیوان ومحتشم خان بخشی و
مبشرخان وجانوجی وسلطانجی نیالکر وغیره سرداران را با افواج دکن که همراه رکاب بودند رخصت
انصراف ارزانی داشت ودراواخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار ویکصد وپنجاه واردشاه جهان آباد شده
بملازمت پادشاه فایز کردید فضل علیخان نامی درتاریخ قدوم این رباعی کذرانیده بصله یکهزار روپیه نقد
واسپ پاساز نفره بنام دل رسید رباعی صد شکر که ذات دین پناهی آمد رونق ده ملک بادشاهی آمد
تاریخ رسیدنش بکوشم هاتف کفت آیت رحمت الهی آمد پادشاه بدلداری وارکان دولت بتصفیه
ومتابعت قرار واقعی پرداختند ونواب عالیجناب را صوبداری اکبرآباد ازتغیری راجه جیسنکه وصوبداری
مالوا ازعزل وجیراو برای رفع شرارت مذکور نبوا خته نواب مستطاب برای بندوبست تعلقات متوجه
کردیده واز راه سرانجه بالیرآباد رسیده چند روز درآنجا توقف ورزیده بعد ازآن محی الدین قلیخان پسر
محمد خلیل المخاطب بعنایت خان پسر لطف الله خان ابن سعد الله خان راکه برادر علاتی حفیظ الدین جهان بهادر
بوده بنیابت صوبداری اکبرآباد مقرر کرده عبور جمنا نموده وسیر کنان تاآناوه رسیده بندوبست آنملک که
ضمیمه صوبداری اکبرآباد بود چنانچه باید فرموده وپس ازآن بکالپی رسیده بار دیکر ازجمنا عبور نموده بدهانی

آمده چند روز در آنجا متوقف گشت و افواج بندیله را همراه کرفته به بهوپال مسکن یار محمد خان پسر دوست محمد خان
رسید با جیراو هم با جمعیت زاوان بصوب مالوا روان شده و ملهارجی هولکر که در مالوا بود پیش از آنکه لشکر
فیروزی با جیراو رسد مصدر فتنه و فساد گردید و با میر معانی خان که بر جاگیرات سرکار در آنصوبه عامل بود
و بمعیتی زیاده از سه صد چهار صد سوار همراه خود نداشت پیکار نموده او را شهید ساخت با جیراو دو سه کروهی
بهوپال رسیده راه رسد غله مسدود کرده اطراف لشکر شروع بتاخت و تاراج نمود از نهجت تکلیف کمال بمردم
لشکر فیروزی عاید حال کردید و تا یکماه جنگ به توپ و تفنگ بود آخر کار نواب عالیجناب بتسویه صفوف
پرداخته و هراولی و چنداولی و میمنه و میسره ها برای خود معوض نموده بعظم بهوپال که ده کروه از لشکر ظفر اثر بود
کوچ فرموده با جیراو افواج خود را دو حصه کرده یکی را بر هراول و دیکر را بر چنداول فوج منصور فرستاده آتش
کارزار مشتعل کردیده جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از مردم کشته کشت آخر الامر فوج ظفر موج به پیش
ولاوری نزدیک قلعه بهوپال رسیده و فوج مرهته بر سر هراول و چنداول که اسیر سنکه راجه بوندی بود بوقت
فرود آمدن در خیمه ریخت و جنگ عظیم شد نواب عالیجناب بمدد چنداول پرداخته محافظت همه جانب
می نمود و بوقت شام داخل خیمه شده بجراحت لشکر از فرستادن طلایه امر فرموده و در آنجا هم فیمابین یکماه
کامل جنگ و جدال بود و از سبب کمی غله و فقدان ذخیره که یک اثار کندم بل یک آثار جوار بیکدیه
میسر نمیشد نهایت تکلیف و تصدیع بمردم لشکر رو نموده و آخر الامر نواب عالیجناب باقتضای صلاح وقت
که خبر آمدن نادرشاه کرم شده بود بمصالحت پرداخت و لوای عزیمت بصوب شاهجهان آباد افراخت رگهوجی
بهونسله که از بنی اعمام راجه ساهو و مکاسه دار صوبه برار بود فرصت وقت غنیمت دانسته با شجاعتخان ناظم
برار در ماه رمضان مصاف آراسته او را شهید ساخت و بسلفی بطریق نعل بندی از قصبه ایلچپور کرفت

و چاجی در نواح برهانپور بر موضع جانکدپی هنگامه آراکشت و نصیرالدوله ناظم برهانپور باستحکام برج و
بارهٔ شهر پرداخت نواب نظام الدوله بهادر ناصرجنگ از استماع خبر مناقشهٔ نواب عالیجناب با باجیراو
انواج دکن فراهم نموده به قصد کمک از خجسته بنیاد برآمده به بلغار بر کتل فرداپور رسید که خبر مصالحت
باجیراو مشتهر گردید و درین اثنا عنایت نامهٔ نواب عالیجناب هم مشعر بوقوع مصالحت شرف ورود نمود
ازانجا مراجعت به خجسته بنیاد فرمود ذکر رسیدن ایلچی نادرشاه قبل از رسیدن نادرشاه
بشاهجهان آباد و ظهور تزلزل عظیم در آن بلاد و محاربهٔ بعضی سرداران محمدشاهی با
فوج نادرشاه و انچه بعد ازآن بوقوع پیوست صاحب تاریخ نادری آورده که نادرشاه
در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه علی مرادخان شاملو را بجابت روانهٔ هندوستان نمود و بحضرت شاه والاجاه
محمدشاه پادشاه پیغام داد که چون شپه افاغنهٔ قندهار مطمح نظر است بناظم صوبهٔ کابل و سرداران آن نواحی
حکم شود که سد راه افاغنه نمایند پادشاه والاجاه درجواب آن نوشت که خزانه و فوج فرستاده بصوبداران
فرامین تاکید ارسال گردید که سر راه بر معتمدان قندهار گیرند و بعد از مراجعت ایلچی مذکور برای تجدید یاداوری
محمدعلیخان قولر اقاسی ولد اصلانخان را که از عمده های ایران بود بسفارت فرستاد پادشاه والاجاه همان جواب
سابق داد و در اوایل کار قندهار که افاغنهٔ آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند و کسی از جانب پادشاه
هندوستان مانع مرور آن فراریان نگشت بنابرین نادرشاه محمدخان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار
حلف وعده فرستاده خود بتاریخ بازدهم محرم از راه سند متوجه دیار هند شد و سفیر مذکور را تاکید بلیغ نمود
که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده زود خود را بحضور رساند محمدخان وارد هند شده ابلاغ نامهٔ نادرشاه
کرد پادشاه والاجاه که شب و روز بعیش و عشرت مشتغل بود از جواب تجاهل و از مرخص ساختن ایلچی تغافل نمود

او را رخصت انصراف مذاد چون یکسال کامل از رمضان محمد خان منقضی شد در اوایل محرم سنه هزار و پنجاه و یک
بعد فتح قندهار فرمان مؤکد بمحمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص گشته هر نوع جواهیکه از دولت
علیه کورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند و آن فرمان را مصحوب سه نفر چلودار یکایاری از راه سند روانه
ساخت پس بغزنین متوجه شده در قراباغ شش فرسخی غزنین نزول اجلال نموده از آنجا شاهزاده نصرالله مرزا
را به شلپه افاغنه غور بند و بامیان مامور فرموده حاکم غزنین از ظنطنه آمدآمد نادرشاه مغلوب هراس گشته قرار
و قضاة و علما و رؤسای غزنین بعجز و نیاز و پیشکشهای لایق پیش آمده مشمول عنایت گشتند و از آنجا روی
توجه بجانب غزنین آورده و درین حین فوجی از افواج ظفرقرین به شلپه هزاره حیات مامور گشت و تمام ساکنان
و اوطان آنها را پایمال سم ستور و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را مأسور ساخت و بعد از آن اساس
را مطلق العنان ساخته و فوجی از افاغنه و هزاره جات کوهستان غزنین را در رکاب گرفته و از تقصیر هر که بخلقه انقیاد
آمد در گذشته از آنجا لوای توجه بدار الملک کابل افراخت اعزه و اهالی کابل دو منزل طریق استقبال پیموده
ملازمت نمودند تشریف ملوکانه بایشان داده مرخص ساخت بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان
کابل سر از انقیاد پیچیده در پناه حصار نادانی درآمده به قلعداری پرداختند سیوم شهر ربیع الاول که پیشخانه نادرشاه
در حوالی قلعه رسید جمعی از قلعگیان اغاز ستیز و معارضه کردند حاملان پیشخانه چون مامور بجنگ نبودند بحال ایشان
نپرداخته نصب خیام بفاصله نیم فرسخی سمت شرقی شهر نمودند و کوکبه کشورگشا بعد یکروز وارد آن مکان
شد و نادرشاه بتاریخ پنجم ماه مذکور بقصد سیر سواد شهر بجانب کوه سیاه سنگ عنان توجه معطوف ساخت
قلعه گیان باز بهوای روز پیشین باز دحام تمام از قلعه برآمده معاودت بجنگ و شر دفع ما بداختن توپ و
تفنگ کردند و اینمعنی منتج مادهٔ غضب سلطانی گشت جمعی را که در آنوقت در رکاب حاضر بودند به شلپه انجماعه شاه

نمود مامورین بجانب آنها اسپهبار انگیخته و شمشیرها آخته بانجماعه درآویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند و
همانروز حسب الحکم اطراف قلعه را محاصره کردند و نائره جنگ مشتعل ساختند بعد چند روز که اهل قلعه تاب و
توان را از خود مسلوب دیدند و از دو سه ماه مذکور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی بحضور آمدند و اعتراف
بقصور نادانی کرده و مضمون انهلکنا بما فعل السفهاء منا زبان عجز بیان نموده قلعه را
سپردند و پیشکش های لایق از پیشگاه نظر گذرانیدند جمیع اسباب پادشاهی آن قلعه از خزانه و فیلخانه
وغیره بضبط نادرشاه درآمد نصیرالله میرزا که سابقا از منزل قراباغ به تعیین سرکشان افاغنه مامور شده بود
متمرد از اشپه واقعی نموده و قلعجات ایشان را بتصرف و انجماعه را بجوره اطاعت درآورده بست و چهارم ماه
مذکور بشرف ملازمت رسید مقارن اینحال عرایض محمد خان ترکمان بوساطت قاصد ملحوظ نظر نادرشاه
گشت مضمونش آنکه از دولت کورکانیه نه جواب میدهند و نه رخصت ایاب بنابرین چندی از ایلات و اوزبکان
بیکباری تعین شدند و نامه نادرشاه بپادشاه والاجاه نگاشته شد مشعر بمضمون که قبل ازینعلیمرادخان
و بعد از او محمد علیخان قولر اقاسی بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شدند در خصوص سدراه و فرار اشرار
بآن شاه والاتبار اشعار و از جانب آنحضرت نیز تعهد آنمطلب بعمل آمده بود بنابر وعده آن پادشاه دیگاه کوکبه
عزوجاه وارد قندهار گشته و بعد از آن که خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید عهد اکرة روانه ساحتیم بگمان
متجاوز شد که او را نگهداشته بجواب نامه نپرداخته اند اولا در آن باب وعده کردن و ثانیا خلف وعده بعمل
آوردن و بعلاوه آن ایلچی را بخلاف قانون سلف نگهداشتن و جواب مکتوب همایون را در عقده تعویق
گذاشتن همانا ناشی از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود بعد از فتح و تسخیر قندهار
چون وهن و قصوریکه از افاغنه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بر ممالک هندوستان واقع شده

مضمون آن بود که البته شبه انطالیفه مرضی اقدس شاهی باشد و اعیان هر دو دولت را هواخواه یکدیگر
میدانستیم بنابرین متوجه تنبیه آنجماعه گشتیم مردم غزنین از ارباب ادب درآمده شمول نوازشات گشتند
اما اهالی کابل قطع نظر ازینکه بایست وردرایات نصرت آیات را منعثم انگاشته درعالم اتحاد دین الدولتین
بلوازم خدمتگذاری واعانت پردازند درسعادت برروی خویش بسته باافاغنه اتفاق واظهار مراسم
نفاق وشقاق کردند چون اینحرکت منافی طریقه ادب وپاسداری حرمت موکب ظفر کوکب بود
ازراه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت درمقام تادیب انطالیفه درآمدیم ثانی الحال که برهمانی
قائد نیازروی امید بدرگاه معدلت طراز آوردند ایشانرا بنابر پاس آن پادشاه دیجاه مورد عفو
وشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال ومال ایشان نگردد ومارا ازسیادی حال الی الآن
سوای تنبیه افاغنه منظوری نبود بازهمان دوستی ما منظور نظر می باشد بعد نوشتن این نامه چهارپار
مزبور را باچند نفر از اعیان دارالملک کابل بست وششم ماه مذکور روانه شاهجهان آباد ساخت
که سیاول بوساطت نامه همایون فال وکابلیان زبان مقال حقیقت حال را منهوم پادشاه سلیمان
خصال سازند وبعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم اتمک بمبالغت پیش آمده راجع ساخت وسیاول را
که بچاربای میرفت افغانی دراثنای راه کشت بعد ازآن دوازدهم ربیع الثانی بنابر قلت کاه وغله ازکابل
برخاسته دفوجی بمراجعت قلعه ارک مامور ساخته بکوهستان جاریک نزول اجلال نموده سرکشان
آن ناحیه راکوشمال داده ستمردان آنجارا باطاعت درآورده درهشتم جمادی الاولی لوای توجه بجانب
کندیک که مکان خوش آب وهوا بود افراخت افاغنه آن سرزمین نیز جمعیت کرده درقلعه کوه پایه استحکام
اساس خودداری پرداختند وچون تاب مقاومت درخود ندیدند طالب امان گشته مشمول عواطف گشتند

و فوج بحر موج که مامور بتسخیر هزاره جات بود خدمات مرجوعه بانجام رسانیدند وجمعی از اولاد اطاعه
را در سلک غلامان انتظام داده در بست و ششم ماه مذکور بحضور رسیدند و از آنجا جمعی بتسخیر قلعه
جلال آباد و تادیب افغانی که مرتکب قتل سیاول شده بود مامور گشتند حاکم جلال آباد که مانع رفتن
کابلیان شده بود و قاتل سیاول هرد و فرار نموده و باقی اهالی آنده یار طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه
سیوم جمادی الاخری با قدام استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف اولیای دولت آوردند
بعد ازآن قاتل سیاول که در پناه کوه متحصن شده بود بکمند اسیری درآمد و چون مملکت کابل از حوزه تصرف
کورکانیه بدر رفت ناصرخان در حدود پیشاور جمعیت فراهم آورده مشغول خودداری شد و در چنگیکه اعیان کابل
با فرمان نادرشاه عازم شاهجهان آباد شدند منشور نادرشاه در باب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان
عرصه ورود یافت ناصرخان بپاس حقوق خداوندخود امتثال امر نادرشاه ننموده بمشتعل ساختن آتش جدال
پرداخت و بعلاوه ۴ ایمنی هشت هزار نفر افاغنه خیبر و پیشاور را در ناحیه جمرود اجتماع داده بمحافظت در بند خیبر
اشتغال ورزید و روز دوازدهم شهر مذکور بنه را در موکب نصیر الله میرزا گذاشته خود طرف عصر از راهی که کوه
بسیار بلند و بس صعب و دشوار بود با فوجی از دلیران تیزه گذار جریده بعزم تنبیه ناصرخان یلغار کرده صبح
روز دیگر و ساعت از روز گذشته سی و نهه فرسخ راه طی کرده از پی راهه بسر وقت اجتماعه رسید ناصرخان
از آمدن شاه خبردار گشته تهیه جنگ برخاست و صفوف لشکر آراست پیش تازان سپاه جلو ریز قلب ایشان
ریخته در طرفة العین جمعیت ایشان را پراکنده ساخته و جمع کثیر را بقتل رسانیده ناصرخان را با جمعی روسای پشاور
زنده دستگیر ساختند و بقیه راه فرار پیش گرفتند و بعد از سه روز که بنه به لشکر ظفر اثر پیوست متوجه پشاور شده
املاک دلکشا را بتصرف خود آورده و هر که از کوهستانیان سر بشورش برداشت سر جنگ خورد و در پانزدهم

رمضان برچسم اعلام نصرت انجام بجانب شاهجهان آباد دارالخلافت واصل یافت و امر همایون بصدور
مقرون شد که رود اتک را خبر متین بسته افواج قاهره از آن بمرور عبور نمایند اگرچه تا حال معلوم نزدیک و
دور نگشته که در هیچ موسم از رودخانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بر همتای اقبال
نادری در هر یک از این رودخانه ها که نمونه بحر ذخار و شعبه دریای خونخوار بود معبر و گذر پیدا شده سواران
و دواب با بار و اسباب از آب گذشتند و بخشش هزار کس از سپاه لاهور که رایت تمردی افراخته بودند
قراولان فوج بادشاهی بمدافعه ایشان پرداخته غارت کردند متعاقب نادرشاه نیز عبور نمود مقارن اینحال
فوج کثیر از خود و هندیه بسرکردگی زمیدار دینه پنجکان سلسله جمعیت را انعقاد داده بامداد ذکریاخان ناظم لاهور
می آمد در شش کروهی لاهور مقابل شده اولان فوج نادرشاه گشته بغارت آمدند بعد از ورود موکب نادرشاه
بحوالی لاهور در باغ شالامار ذکریاخان که تاب مقاومت در خود ندید کفایت خان وکیل مهمات خود را با طلبان
بحضور فرستاده خود نیز روز دیگر بملازمت فایز گشته مبلغ کرور پنج لک روپیه نقد و زنجیر فیل کوه پیکر با لفاس و مدایای
دیگر برسم پیشکش گذرانیده لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانید نادرشاه بخلاع فاخره خسروانی و اسپ تازی نژاد
با زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع و نوازشات دیگر او را مشمول عواطف خود گردانید و فخرالدوله ناظم صوبه کشمیر را
که مردم کشمیر او را از حکومت کناره کرده بودند و پی سر و سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت ایملک
سرفراز ساخته روانه آنولایت نمود و ناصرخان صوبه دار را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت قرین بود
محمد و الصوبداری پیشاور و کابل سرفراز کرده فوجی را تعین نمود که بمحافظت معبر و ضبط کشتی های پنجاب پرداخته
تردد این را روانه اردوی ظفر قرین نماید القصه بادشاه هندوستان آنوقت از خواب غفلت بیدار شد
که نادرشاه به پیشاور رسید پس سی لک روپیه نقد نواب عالیجناب و بست لک روپیه باعتماد الدوله وزیر و بیست لک روپیه

بصمصام الدوله بخشی عطا فرمود و سه واری لشکر بنواب عالیجناب مفوض کرده نواب ناصرجنگ را که
در دکن به نیابت پدر می پرداخت بخطاب نظام الدوله سرفراز فرمود نواب عالیجناب عزه رمضان
خیمه بیرون کرد که خبر رسید که نادرشاه از آب اٹک عبور نموده و زکریاخان صوبدار لاهور و پنجاب و ملتان
چون نیروی مقاومت در خود نیافت چاره جز تسلیم ملک و متابعت ندید و نادرشاه سفاک بعزم رزم
و خونریزی متوجه شاهجهان آباد گردید در این وقت لاعلاج محمدشاه هفدهم شوال بعزم جنگ برآمده
بجناح استعجال در سواد پانی پت رود و نمود در همراولی نواب عالیجناب را و در میمنه صمصام الدوله
میربخشی را و در میسره اعتماد الدوله وزیر را و در قلب شمس مبارز الملک سرملندخان و مظفرخان و محمدخان بنگش را
مقرر فرمود و منهیان بعرض نادرشاه که بست و ششم شوال از لاهور نهضت نموده از رود خانهای
ژرف عبور کرده هفتم ذی قعده وارد سرهند شده بود رسانیدند که محمدشاه پادشاه با سیصد هزار مرد پیاده
و دو هزار فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدرد مان برق آهنگ و اسباب و اثاث رزم و آلات جنگ بکرنال
پنج منزلی شاهجهان آباد نزول اجلال نموده و چون رود خانه فیض که علی مردانخان از آن شاهجهان آباد جاری کرده
از یکجانب کرنال روان و جانب دیگرش بجنگل پیوسته است آنمکان را حصن حصین دانسته و افواج را ترتیب داده
و توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله در آنجا توقف ورزیده است نادرشاه باستماع این خبر
شش هزار سوار از قراولان پیشتر فرستاد تا حوالی اردوی محمدشاه رفته دست بردی نموده و تحقیق احوال
کرده چگونگی بعرض رسانند و بعد روانه شدن ایشان روز هشتم خود نیز از سرهند حرکت نموده بنمرل دوازده
کروهی از سرهند آمد و نهم ماه مذکور وارد قصبه انبالله شت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت
گشته قبایل و بنه خود را بسرکردگی فتح علیخان افشار در آنجا گذاشته و هم آنماه از انبالله کوچکرده پانزده کروه را

طی کرده در محل شاه آباد فرود آمد و قراولان همان شب بحوالی اردوی محمد شاه رسیده و جنگ
قراقی کرده و جمعی قتیل و چند کس را زنده دستگیر ساخته بسرای عظیم آباد هشت کروه برگشته توقف
نمودند و شب یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند کس از قراولان اسارا را بحضور نادرشاه آوردند که تحقیقات
زبانی از نشان بعمل آید پس معتمدان را روانه سرای عظیم آباد نموده بقراولان تاکید فرمود که در همان سرا توقف
ورزند و جمعی از یکه تازان جلادت نشان در آنحوالی از اردوی حشم و ثبات بقراولی پردازند چون از سرا نگهبان
تا کرنال شش فرسخ مسافت و چهار کروه آن تمام جنگل مشتمل بکراه باریک و دو کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه
دراهش همواربود سرکردگان قراولان زاده دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستاد تا مکان
نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص نموده در سرای عظیم آباد مراجعت کرده حقیقت
حال بعرض رسانند و بتاریخ دوازدهم آنماه کوچ دوازده کروهی نموده و بتاریخ سیزدهم در قول شاهزاده نصیر الله میرزا
باجمعی از خوانین جاداده و خود و فوجی از دلاوران را همراه کرفته همنکام صبح از آنجا کوچ کرده یکساعت و نیم از روز
گذشته وارد عظیم آباد شده و در آنجا سرکردگان قراول بروفق فرمان حاضر گشته و اسارا را که از اردوی محمد شاه
دستگیر کرده بودند بحضور آوردند و بعد استخبار از آنها بوضوح پیوست که محمد شاه از دست برد قراولان تا
حصن کرنال کشیده و همان مکان را که جای محکم است ماءمن عافیت ساخت و سرکردگان دسته اول که ملاحظه
سمت شرقی و غربی اردوی محمد شاه کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف پشته است و زمین مسطح
که شایسته نزول لشکر فیروزی و قابل میدان جنگ باشد نیست و راهی که از اردوی محمد شاه میرود منتهی
بجنگل صعب است نادرشاه باستماع این کیفیت چنان قرار داد که سمت شرقی اردوی محمد شاه متوجه
طرف پانی پت که مابین کرنال و شاهجهان آباد واقع است و میدان وسیع و هموار دارد دو سه روز نصب

رایات باید نمود اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ باید پرداخت والا بهمان راه رایت بسمت شاهجهان آباد
باید افراخت چنانچه چهاردهم آن ماه پیش از طلوع آفتاب از منزل مزبور حرکت کرده از رود خانه فیض گذشته
در دو فرسنگی اردوی محمد شاه در مکان هموار سطح خیام ملک احتشام زده خود با چند کس از دلاوران نظر انجام
تا بزدیکی معسکر محمد شاه جائیکه علیها و بیرقها و توپخانه ایشان نمودار بود با دیای جهان نورد راصبار فتار
ساخته بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته بخیمه خود باز گشت و هنگام شب بعرض رسید که برهان الملک سعادتخان
صوبدار اوده و پورب با جمعیت سی هزار یا بیست هزار و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد
پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابله او نامزد نمود اگرچه همه جا بفاصله نیم فرسنگ کم و بیش اطراف
اردوی محمد شاه جولانگاه سپاه نادرشاه بود اما باز فوجی را همان شب بر سر معسکر برهان الملک فرستاد و بامداد
آنماه از آنمنزل حرکت کرد و قشون خود را سه قول قرار داده شهزاده نصر الله میرزا را با فوجی که از جانب ثانی
دریای جمنا تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افراخته از دو خود مابین رود خانه فیض و جمنا را سیر یکران کرده بدین نظم
سلخته باجمعی برا یملاحظه فرودگاه و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شد در عرض راه قراولان که شب پیش
برهان الملک حسب الحکم رفته بودند خبر آوردند که سعادتخان که بفاصله یکمنزل طولانی از لشکر محمد شاه رسیده بود
از آنجا جریده گشته و خزانه و بنگاه را عقب گذاشته در نیم شب از بیراهه خود را باردوی محمد شاه رسانید
و قراولان شاهی بعقب او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را قتل و اسیر و غارت نمودند پیش نادرشاه
نیز از محاذات معسکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی او را بفاصله یکفرسنگ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار
نموده و نصیر الله میرزا حسب الامر با قول نادرشاه ملحق گشت و در آنموضع نصب الویه قرار یافت و چون مهمان
خبر تلف گشتن عقب ماندگان و تاراجی خزانه و اسباب از دست برد پیش تازان جنود نادرشاهی بر همان ملک

رسانیدند عرق غیرت و شجاعت او بحرکت آمد و از راه غرور اماده جنگ گشته همانوقت جهت انتظام
استدعای رخصت از محمد شاه نمود پادشاه بجانب امیرالامرا خاندوران توجه فرمود امیرالامرا بعرض رسانید
که در مهمات عمده خصوصاً در امر محاربه حضرت جهان پناه بصوابدید نظام الملک آصفجاه عمل مینمایند و مانند کار را
لازم که برهمنوای رای صواب نمای آن نواب سراپا تدبیر اقتضا نمایند عین صواب است پادشاه نیز زبان
آورد که الحق چنان است انگاه اشاره بجانب نواب عالیجناب نمودند که در جناب چه میفرمائید نواب مستطاب
مخاطب بابرهان الملک شده فرمود که با وجود قرب جوار دشمن قوی از پی پروای لشکر و اعقب که اشته تعجیل تمام
خود را بحضور رسانیدن مناسب نبود بهرحال انچه شدنی بود شد فی الحال در شکل خود فرستاده فرود باید آمد تا سپاه
از تعب راه آسوده شوند فرد العنوان عنایت ایزدی باتفاق همدیگر بتدارک باید پرداخت برهان الملک تهور را
کار فرموده جواب داد که توقف در تدارک محمول بر جبن میشود فدوی پادشاه بالفعل یازده هزار سوار جرار جنگ آزموده
با توپخانه بسیار موجود دارد و بقدر امکان در محاربه سعی و کوشش بجا می آرد که از احدی الحسنین خالی نیست یا باید
ایزدی مظفر و منصور گشته بدرگاه والا سرخروئی حاصل مینماید و یا از طعن مردم و نسبت جبن رهائی می یابد عرض
برهان الملک قول آنعالیجناب نشنیده و همان لحظه رخصت گرفته پی توقف در مقابل فوج نادرشاهی نیز
کردید که قضارا تیر تفنگ با و رسید و بیهوش شده از فیل افتاد و بمعاینه اینحال تفرقه تمام بسپاهش رو داد میر غلام علی از
در خزانه عامره آورده که برهان الملک با انکه در پای او زخمی کاری کرده بنجر ثبات قدم یعنی مطابق حسن آنموضع و مقصد
کوشش اطراف آن شده بود با بالای فیل برآمده سپاه او در یغار اکثر منزل بمنزل عقب ماندند و جمعی که
همراه رسیده بودند از کوچهای طولانی متواتر طاقت حرکت نداشتند و بسبب انکه نیم شب داخل معسکر
شدند اکثری در خواب بودند و چون برهان الملک بملازمت پادشاه رفت همراهیان او که تازه آمده بودند

خبر جنگ و قرب سپاه قزلباش اصلا ندا شنیدند نقصان هرچند فریاد میرزندکه نواب بجنگ رفت سوار ۱۴۰
کسی باور نمیکرد و بهرکیف برهان الملک با چهارصد پانصد سوار و همین قدر پیاده متوجه جنگ قزلباش شد و ناگهان
لشکرگاه قریب سه چهار هزار سوار و یکهزار پیاده ملحق گردید و با این جمعیت قلیل با قهرمان ایران که با چهل هزار سوار مهیا
ارآیه و مقابل شده بذات خود آنقدر پایداری و کوشش بتقدیم رسانیدکه مزیدی بر آن در عالم شجاعت متصور نباشد
و نادرشاه نیز بر پایداری او تحسین و آفرین میکرد و قضارا فیل سواری شیرجنگ برادرزاده او که مست بود جانب
فیل سواری برهان الملک دویده او را در پیش انداخته بلشکر قزلباش رسانید هرچندش براو کجک زدند برنگشت
نیامد باین روش برهان الملک با دو سه کس از اقوام خود و چند کس از رفقا زنده دستگیر شد و در حرم برداشت یکی از
تیرتفنگ و دیگری از نیزه و مرض شقاقلوس علاوه نادرشاه او را به مصطفی خان شاملو سپرد و در روز بروز مورد عنایات
ساخت و بخلاع فاخره و باریابی محفل خاص و عرض مطالب بالمشافه اختصاص بخشید و باستصواب او مصالحت
با فردوس آرامگاه قرار گرفت و ملاقات هر دو پادشاه بوقوع آمد و صاحب تاریخ جهان گشا معروف بتاریخ نادری
مینویسد که از ابتدای ظهر تا انقضای چهار پنج ساعت ناره جدال و قتال مشتعل بود که ناگاه لشکریان هندوستان
برآشفته بیکباره بجانب اردوی همایون شتافتند برهان الملک و نثار محمدخان برادرزاده او که در هودج فیل قرار داشتند
بهمان نوع با قرباء و اتباع خود زنده گرفتار گشتند بالجمله محمدشاه پادشاه از استماع این خبر امیرالامرا خاندوران بهادر
را با پانزده هزار سوار خونخوار جهت تدارک فرستاد چون امیرالامرا روانه شد نواب عالیجناب رقعه بدو نوشت
بدین مضمون که از آب نهر قدم پیشتر ننهاده بودکه داشت امیرالامرا بعد دریافت مضمون رقعه جواب داد که وضعیت
نوشتن جواب نیست زبانی ظاهر کنند که فیل نشان و هراول فوج از نهر گذشته الحال نمیتوانم که از این عزیمت
خود را باز دارم و مظفرخان برادر صمصام الدوله خاندوران که در یتیمش بود از استماع این خبر عقب صمصام الدوله

روان شد و نواب عالیجناب به ترتیب سپاه خود پرداخته صارم علیخان دار و غه فیلخانه را در خواصی خود
نشانده و در جلو خانه خود ایستاده در این اثنا منهیان خبر آوردند که صمصام الدوله بعد عبور از نهر با فوج نادرشاه
در آویخت دلاوران هندوستان شمشیر کارزار نموده بسیاری از فوج نادرشاه را بقتل رسانیدند و مالاردی
نادرشاه رسیدند نواب عالیجناب از شنیدن این خبر بپادشاه و وزیر گفته فرستاد که الحال جلد سوار باید شد
که اماده جنگ ایم پادشاه و وزیر سوار شده آهسته آهسته فیل را میراندند و نواب عالیجناب از کنار نهر
روان شده نزدیک توپخانه برهان الملک رسیده بود که آفتاب غروب کرد و در نیوقت متحقق شد که نادرشاه
باستماع خبر دلاوری و پیشقدمی بهادران هندوستت هزار سوار شجاع جرار بکمک فوج خود فرستاده جنگ
صعب رو داد و تا انکه امیر الامرا چند زخم کاری برداشت فیلبان امیر الامرا را تا خیمه گاه او رسانید و او روز دیگر
آن رخت هستی بربست و بقول صاحب تاریخ جهان گشا در جنگ نادرشاه خود با سه هزار جرار و بهادران
خونخوار و توپخانه جلو متوجه میدان نبرد و عازم معرکه رزم نادر گشته و مظفرخان و سپه دارخان و غیره بهادران
در معرکه قتال کشته شدند و غنایم بیحد و فیلان کوه پیکر و توپخانه پادشاهی و اسباب بسیار بحیطه تصرف نادرشاه
درآمد و تا عصر عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و ما جباد کشتگان مشحون گردید محمد شاه پادشاه و نظام الملک
و قمرالدینخان وزیر اعظم چون قریب سه روز از خود تسویه صفوف و اعلای اعلام صولت نموده بود بمعرکه خود برگشته
دست بدیل تحصین زدند و نواب عالیجناب از وقوع این شکست در رسیدن شب عرضی بحضور فرستاده تمضمن
اینکه الحال وقت جنگ نمانده شب بجای خود استقامت ورزیده فردا ترتیب فوج داده مبتدارک باید کوشید
و این رای صواب نمایشند شاه و وزیر و جمیع اعیان گردید و بعد ازان پادشاه اعتماد الدوله قمرالدینخان وزیر
و دیگر اعیان و ارکان را طلب فرموده کنکاش نموده هر کس صلاح جنگ بعرض رسانید و الا نواب عالیجناب

که صلاح در جنگ نمی دید و عرض نمود که صلاح در مصالحت است برهان الملک و امیر الامرا اگرچه بغیرت و حمیت
و شجاعت جان نثار شدند لیکن از سخن ناشنوی کار کلی حضرت ولی نعمت را ضایع کردند الحال استعداد جنگ
آنچنانکه هست بر حضرت مخفی نیست بالفعل صلاح منحصر درین است که دست از جنگ باز داشته بار سال
پیغام صلح اطفای نائره فتنه باید نمود اگر بحسن کردار و لطف گفتار صورت مصالحه رو نمود فهو المقصود والا
متوکل علی الله اماده جنگ باید شد پادشاه فرمود همین صلاح مستحسن و محض صواب است صاحب
تاریخ جهان گشا بزبان قلم داده که بعد از وقوع اینچنین فتح نمایان چون محمد شاه اطراف خود بمورچال
و خندق و توپخانه استحکام داده بود نادرشاه سپاه خود را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره
اردوی محمد شاه مامور ساخته به تدبیر راه فرار هندیان پرداخت چون کار محمد شاه بفرار انجامید روز
سیوم خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام پیش نادرشاه آمد
بهرصورت چون محمد شاه برای ملاقات نزد نادرشاه رفت نادرشاه شاهزاده نصیر الله میرزا را تا خارج اردوی
خود باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال فرستاده هنگام ورود خود نیز تا پیرون خیمه استقبال نموده بتعظیم و
تکریم پیش آمده و دست آنحضرت را از روی تلطف گرفته بر مسند همنشین خویشتن ساخت و محمد شاه چاشت
آنروز در خیمه نادرشاه تناول نموده بعد ظهر بمعسکر خود مراجعت کرد اما افواج نادرشاه بهمان نهج دست
از محاصره باز نداشتند محمد شاه روزها با امرای حضور و مردم محل از اردوی خود کوچکرده عازم اردوی نادرشاه
شده در حوالی معسکر او قرار گرفت عبد الباقیخان زنگنه که از اعظم امرای نادرشاهی بود با جمعی مامور گردید
که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه نموده بلوازم مهمانداری و شرایط خدمت گذاری پردازد نادرشاه
برهان الملک را وکیل مطلق دولتین و صاحب اختیار فرموده مقرر کرد که طهماسب خان جلایر با چهار هزار

سوار با تفاق برهان الملک قبل از ورود موکب شاهی بشاهجهان آباد رفته به بندوبست شهر پرداخته و در قلعه
پادشاهی محل نزول پادشاه مقرر نماید برهان الملک بشاهجهان آباد شتافته احکام شاهی بعمل آورده بعد
ازان نادرشاه غره ذیحجه از انجا کوچ نموده متوجه شاهجهان آباد شد و هشتم ماه باغ شالمار مقر کوکبه پادشاهی
گردید روز دیگر در انجا توقف ورزیده شاه والاجاه محمد شاه برای تیاری لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر
روانه شهر گردید و نهم آن ماه از باغ مذکور سوار شده و غازیان از ابتدای باغ تا در دولتسرای پادشاهی
صفها بسته و پاندازهای قیمتی از زربفتهای گران بها و قالیچه نفیسه از سرکار پادشاهی انداخته قلعه را
که از متحدثات پادشاه معدلت نشان شاه جهان و دارالخلافت سلاطین و دارائین هندوستان بود مقر کوکبه
دولت ساخته محمد شاه را نیز در آن قلعه جا داد و چون جناب محمد شاه سفره ضیافت گسترده نادرشاه بعد انقضای
مجلس بدلجوئی آنحضرت پرداخته فرمود که موافق عهدیکه از روز اول قرارداد یافته سلطنت هندوستان بانجناب
پادشاه تعلق دارد و انچه امداد و رسم و داد است بمقتضای ربط ترکمانی درباره دولت ابد پیوند گورکانی بعمل خواهد آمد
محمد شاه بشکرانه این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت انواع جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی
بنظر نادرشاه درآورد و هرچند که نادرشاه بنا بر علو همت از قبول ابا نمود اما بنا بر مبالغه و پاس خاطر پادشاه
والاجاه قبول نموده معتمدان این بضبط خزاین پوتات تعین فرمود و روز عید که نادرشاه طرف عصر بمترل محمد شاه
درآمد شام آنروز دهر دورنگ فتنه عجیب رنگ و نقش طرفه برانگیخت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال انکه
شب یازدهم بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع شود شخصی از اوباش شاهجهان آباد
از پائین قلعه آواز بلند گفت که نادرشاه در قلعه از دست خواجه سرای پادشاهی کشته گردید اوباشان
شهر بمجرد شنیدن اینخبر با مردم فوج نادرشاه که در شهر فرود آمده بودند در آویخته در مراسم دست درازی

کوتاهی نکرده و قریب دو سه هزار کس از لشکریانش را به تیغ نافرمانی و خنجر نادانی ذبیحهٔ قربانی ساخته
خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده سر پنجهٔ دلیری را بهمان کشتی رنگین کردند و از آنجا
بپای تهور بر بساط فیلخانهٔ نادرشاه رفته قلمدان باشی را کشته فیلان را متصرف گشتند چون پردهٔ شب حایل بود نادرشاه
در آنوقت حکم نمود که دلیران سپاه از مقام خود حرکت نکنند و دیده از خواب بسته در اماکن خود ثابت قدم باشند
تا فردا بدانچه مقرر کرده عمل نمایند و علی الصباح که خورشید جهانتاب تیغ از نیام مشرق کشید با هیئت خشمگین و صورت
سهمگین از قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله نشست و بعد از تحقیق اینکه حرکات دوشینه از کدام محله و چه جماعه
صادر شده امر به شبیخون آنگروه و قتل عام آنمحلات فرمود و سپاه نادرشاه از جمیع اصناف چه قزلباش و چه ترکمان
و چه ازبک و چه بلوچ و چه افاغنه دست قتل گشادند و هر دیجات را که دیدند کشتند از کشته ها پشته ها شد و تا یکپاس
بازار قتل عام گرم بود و صدای بزن و بکش بلند و از امر اسید نیازخان داماد اعتماد الدوله خسرو پورهٔ نواب
عالیجناب و محی الدینعلیخان و غیره به قتل رسیدند بعد یکپاس نواب عالیجناب بنا بر ترحم بر حال خلق نادرشاه
که در وقت قهر او کسی را یارای عرض نبود و بقدم جرات پیش آمده بعجز و انکسار و تقریر مصادره طلب امان نمود
نادرشاه کفت بپاس خاطرت امان دادم همینکه صدای الامان از زبان نسقچی برآمد در طرفة العین آتش قتل فرو
نشست و دست هر کس بهر جاکه رسیده بود همانجا خشک گشت لله العظمت و القدرة که بندهٔ
از بندگان خود را بچه پایه میرساند که نفاذ حکمش بدین درجه رسد و صاحب تاریخ جهان کشا مینویسد الحاصل
قتل عام از دروازه اجمیری تا در مسجد جامع شد و چند مردم محلهٔ دیگر نیز از صغیر و کبیر تیغ شدند و از هنگام
طلوع نیر اعظم تا زمان غروب در قتل و نهب و اسر تقصیری واقع نشد و قریب سی هزار کس از خورد و
بزرگ کشته گردید و همنگام شام اهالی انجا در مقام استیمان و پادشاه دنیجاه بوساطت نواب نظام الملک

قمرالدینخان درصدد شفاعت درآمد پس التهاب آتش قهر نادرشاهی بزلال عفو و بخشش فرو نشست
و حکم باسترداد اسیران نفاذ یافت و چون در شب شورش سید نیازخان داماد قمرالدینخان و شهسوارخان
که از اعاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبان باشی و بردن فیلان شده بیرون حصار شهر
رفته و در جای متحصن گشته بودند عظیم الله خان و فتح الله خان که از اعیان دولت گورکانیه بودند بحکم والا مامور گردیدند
ایشان کشته مومی الیهما را با چهارصد و هفتاد نفر که همراه آورده بودند [illegible] مقام گشته و صاحب خزانه عامره
بزبان قلم داده که چون هر دو پادشاه روز عرفه نهم ذیحجه [illegible] و پادشاه و گیتی [illegible] پادشاه جهان آباد
را مرکز نزول ساخته بودند برهان الملک آنروز تا شام در خانه خود امور فرموده شاه را سر براه ساخت و لاکن از استیلای
وجع شقاقلوس بطاقتی داشت گاهی غشی می کرد و گاهی [illegible] افاقه می آمد شب عید قربان [illegible] بر آورده
صبح نفس او از سینه عنصری برآمد شبیکه انتقال کرد نواب نظام الملک آصفجاه برای عیادت رفت و شخصی را
پیش فرستاد که بتعظیم قیام ننمایند قبول نکرد و چون نواب آصفجاه آمد با عانت خدام قیام نمود و اینمعنی برهان الملک
استقلال برهان الملک است و چون نادرشاه از سر خون مستانان بتقریب مصادره در گذشت مبارز الملک سید بلند خان بهادر
ولادر جنگ را برای اخذ زر مصادره مامور ساخت مبارز الملک چار و ناچار بامتثال امر پرداخت و این اخذ
مصادره بر سر اهل شهر تا مراجعت نادرشاه از شاهجهان آباد استداد کشید و صاحب تاریخ جهان کشا بزبان
قلم میدهد که نادرشاه مخدره سراپرده گورکانیه را یعنی قطبی بیگم دختر محمد کامبخش را بعهده شاهزاده نصیرالله میرزا
و تا یکهفته بتهیه اسباب سور و آرایش بزم سرور پرداخت و بست و پنجم ماه مذکور شاهزاده نصیرالله میرزا بدین شاه والاجاه
رفت و بعد انقضای مجلس لعل های جواهر گران بها و سه زنجیر فیل و پنج اسب با ساز مرصع و خلاع شاهانه
مراسم خلعت و اتحاد بعمل آمد و چون معتمدان که برای ضبط خزاین و پوتات مامور شده بودند آنقدر از ظروف زرین

سمین واوانی واسباب مرصع بجواهر ثمین واجناس نفیسه بضبط درآورده‌اند که محاسبان ودفترنویسان از حصر
واحصای آن عاجز آمده‌اند وازانجمله تخت طاوسی بود که کنز یکتای وسی وخزانه دقیانوسی رونمای جواهر بیهمتای
ازامی شایست درایام سلاطین سابقه هندوستان دوکرور روپیه صرف ترصیع آن شده بود همچنین لالی غلطان
والماسهای رخشان که نظیر آن درخزانه هیچیک ازملوک وسلاطین سلف وعهد وجود نداشت بخزانه دولت
نادریه منتقل شد وامرا وخوانین دولت واعیان دارالخلافه وایالات خودرای وصوبداران ممالک آرای نیز گوهرها
وگهرها ازنقود وجواهر ومرصع الات ونفایس اسباب برسم پیشکش بنادرشاه رسانیدند وبعدازفوت سعادتمند
محمدشاه بصوبه اوده لکهنو فرستاده یک کرور زر که باصطلاح ایران بانصد هزار تومان باشد بافیلان کوه توان واسباب
بیکران ازجمله مرقومه که متعلق بسعادتخان بود تحصیل نمود غرض درایام توقف ازخزاین سلطنت وپیشکش امرا وصوبداران
دورونزدیک ساوی پانزده کرور بسرکار نادرشاه انتقال یافت وازجواهر وخزاین واسباب وکارخانجات واثاثه
سلطنت که شایسته سلطنت تیموریه باشد بسرکار پادشاه والاجاه که اشته باین وسیله ابواب بسته برروی همه مهمات
عامره گورکانیه گشود وبعظما وروسای لشکر که مصدر خدمات شده بودند وغازیان وبلازمان ظفرقرین وخدمتکاران
اردوی همایون علی العموم فراخور رتبه انعامات شایان عنایت نمود وفرامین عنایت تضمین بهمگی ولایات ایران
غرصدور یافت که مال وجهات سه ساله ایران عموماً بتخفیف مقرر گشت وروز سه شنبه سیوم ماه بهمگی امرا وخوانین
دولت گورکانیه خلاع فاخره وشمشیر وکاردومرصع واسپان تازی نژاد مرحمت شد ومجلس جشن وانی ازاستدعای
استدعای قدوم محمدشاه نموده بدست خود تارک شاه وجمجاه را بافسر سلطنت وکمر آنصاحب افسر را بجقه جواهر وشمشیر
مرصع ودوش آن زیبنده تاج وتکین را بجواهر گران بهاچنانچه معتاد سلاطین هند است زیب ورونق تازه
داد وتکین پادشاهی هندوستان راگماگان بخضرتش تفویض کرد ومحمدشاه ممالک آنطرف آب اٹک ودریای

سند از حدت و کشمیر تا جائیکه آب دریای مزبور بدریای محیط اتصال می یابد بعلاوه ولایات تهته و بنادر
و قلعجات تابعه را بر سم ضیافت بنادرشاه مفوض فرموده و چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی اٹک از
قبیل غزنین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان شمرده میشد نادرشاه نیز قبول نموده و در همان مجلس حکمی امرا
و اعیان دولت کورکانیه را بخدمتگذاری و رضاجوئی خاطر اقدس پادشاه والاجاه ترغیب و لالی شاهوار
از نصایح شفقانه که بکار دولت و ملک آید در سلک آویزه گوش هوش پادشاه و اعیان
آن دولت ساخته فرمان داد که سکه و خطبه را که تا این زمان در ممالک هندوستان بنام ماروا جایفته بود بنام
نامی محمدشاه بتازگی رواج یابد و احکام مطاعه شرف صدور بخدمت و انقیاد آنحضرت بصوبداران اطراف در اجهای
اکناف فرستاد و محمدشاه را برادرانه بنک دارائی تمکین داده و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان را بملازمت
رکاب خود گرفته روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را
مقر نزول ساخت و بهمه جهت پنجاه و هفت روز توقف نادرشاه در شاهجهان آباد اتفاق افتاد نقل روزی
نادرشاه و محمدشاه یکجا نشسته بودند که وقت میل قهوه رسید و میرخان که باین عهده مامور بود قهوه دان
برداشت و فنجان پر کرده متامل شد که اول بکدام پادشاه بدهم اگر بخداوند خود بدهم تحمل که نادرشاه را بدگذرد
و عرق قهر او بحرکت آید و اگر بآن قهار بدهم چون نوکر او نیستم سوء ادب می شود چه اقای خود را گذاشتن و خدمت
دیگری بجا آوردن داب نوکران و ملازمان نیست و نادرشاه که خیلی تیزهوش بود در آنوقت از گوشه چشم نگاهی
او کرد امیرخان قهوه بدست محمدشاه داده عرض نمود که حضرت این فنجان را بشاهنشاه از دست خود تواضع
کنند که شاهنشاه مهمان حضرت اند و خاطر مهمان عزیز نادرشاه حرکت او را به پسندید و بمحمدشاه گفت که
با وصف بودن اینچنین مردم دنی فراست زوال به سلطنت شما چرا رسید محمدشاه گفت از نا اتفاقی ارکان

دولت نادرشاه گفت آری این منجانب الله است که هرگاه ارادهٔ الهی متعلق بزوال دولت کسی میشود
نفاق در ارکان دولت او پیدا میکردد و نقل میکنند که صولت نادرشاه آنچنان بود که زهرهٔ شیران
پیشهٔ دلاوری در محفل او آب میشد و کسی را یارای عرض معروض در حضور او نبود مگر نواب عالیجناب
بی باکانه کلمه و کلام میفرمود و نادرشاه هم بجز محمدشاه یا نواب بکسی دیگر مخاطب نمیشد و در محفلی که محمدشاه
و نادرشاه یکجا می نشستند زیاده از سی چهل کس از مردم جانبین در آن محفل باریاب نمیشدند و نواب را
پروائی بود که باد و کس یکی خدمتکار و دیگری نعلین بردار در حضور میبایدند و نواب عالیجناب یکدو امیر صاحب
فراست و جلادت را بجای این دو عهده بردار قرار داده همراه خود میبرد و غرض هرکه در انجلس باریاب میگشت
دور ایستاده میشد و از تردیکان تخت هر دو پادشاه دو سه کس میبودند درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ
که امیری بود دانشمند صاحب عقل و فراست و لطیفه گو و بذله سنج حکایت می کرد شبیکه هرکاره آمده حضیه
بمن گفت که فردا کوچ نادرشاه است و چون ضبط او بدرجه بود که کسی را یارای آن نبود که افشای اخبار کند
من بگوش نواب عالیجناب گفتم که النادر کالمعدوم نواب ازین لطیفه بسیار محظوظ شد چه لفظ
کل بکاف عربی مشوح در هندی بمعنی فردا است پس لفظ مغنیش چنان شد که نادرشاه فردا از این جهان
معدوم میشود آمدیم بر سر وقایع دکن که در ایام سرخ و مرج نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک
بوقوع آورده اند که گوپال راو زمیندار برار قلعهٔ ماهور را که قلعه دار آنجا حوالله خان بهادر بود بمکر و فریب در
قبض و تصرف خود آورده و در محرم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو بالاجی راو در نواح برهانپور جاگیرهای جاگیرداران
ضبط نموده روایت فتنه و فساد برافراخت نصیر الدوله چین قلیچ بهادر باستحکام برج و بارهٔ شهر پرداخت
و آخر کار از استماع خبر مراجعت نادرشاه و پیغام نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ که بوساطت علامه نقیشده خان

کرده بود دست از ضبطی جاگیرها برداشته چهارم ربیع الاول از نواح برهانپور جانب پونا روان شد و بعد
چندی با نواب ناصرجنگ بهادر بمناقشه برخاسته جنگ کرده صلح نمود چنانچه در باب دوم در احوال
نواب ناصرجنگ مفصلاً بزبان قلم داده خواهد شد و بتاریخ دوازدهم محرم سنه یکهزار یکصد و پنجاه و سه
باجیراو در نواح برهانپور بنابر سرچکی که از دست نواب ناصرجنگ خورده بود غصه مرگ شد و نواب عالیجناب
باستماع خبر مخالفت میان ناصرجنگ و باجیراو اندیشه مند شده بقصد دکن از شاهجهان آباد برآمده
داخل خیمه گردید و چون خبر مصالحت رسید باز بدارالخلافت مراجعت فرمود و ذکر سبب توجه
نواب مغفرت مآب بصوب دکن از شاهجهان آباد و آنچیکه بعد ورود در
دکن فیمابین آنعالیجناب و نواب ناصرجنگ رو داد آورده اند که نواب ناصرجنگ بعد
فوت باجیراو ملک دکن را خالی از متمردان دانسته پا از اندازه درار کرده از شاه حکمرانی و جوانی از جای
خود رفته سر از اطاعت پدر بزرگوار پیچید و عزل و نصب خدمات و جاگیرها بحکم والد ماجد بعمل آورده مادر خجسته بنیاد
بصوب حیدرآباد عازم گردید انوارالله خان دیوان چاره بجز انقیاد ندیده بتثبیت امور موافق مرضی صاحبزاده
مینمود در رفته رفته کار بجائی رسید که باغوای بعضی حلبیان مثل عبدالعزیزخان و فتحیاب خان و سیدجمالخان
وغیرهم جاگیرهای خالصه بهرکه میخواست عنایت می فرمود طالب محی الدینخان پسره عبدالله خان را که
پسر خال نواب عالیجناب و برادر متوسلخان و خیرالله خان میشد و بظاهر فوجداری او هونی و در حقیقت صوبه داری
بیجاپور داشت زیر محاسبه کشیده و پاس خویشی مرعی نداشته بمرور وقتی بدرجه رسانید که او از جهت حفظ آبرو
خود را مسموم گردانید و نواب ناصرجنگ پروای این امر نکرده خدمات او را بهمت یارخان خال خود مرحمت
نمود نصیرالله و له جمیع مقدمات بی کم و کاست بطور اخبار نواب عالیجناب می نوشت بنابرین نواب ناصرجنگ

وسیّد جمالخان در فکر استیصال او شدند نواب عالیجناب بر سرکشیهای پسر آگهی یافته از پادشاه
مرخص گشته عزیمت دکن فرمود و از راه اکبرآباد و سمت ملک راجپوتان گذشته در عین موسم برشکال مسافت
راه پیموده عبور بر بدا کرده سلخ شعبان وارد برهانپور شده قریب دو ماه در دارالسرور توقف فرمود نواب
ناصرجنگ باغوای مفسدان و گمان آنکه هرج مرج نادرشاهی و متاعب سفر دور و دراز نواب مغفرتمآب را
ضعیف الحال گردانیده سر باطاعت نیاورده بوساطت عبدالحسین خان که سابق خانسامان نواب عالیجاه بود
و میر علی اکبر پسرزاده پیغام بعضی تکالیف شاقه به پدر والاگهر نمود نواب آگاه دل بر مکنون ضمیر فرزند خود
اطلاع یافته روز عید فطر بکمال تجمّل و شوکت برای نماز عید سوار شد سلیم خان بائین و متهور خان
بملازمت نواب مستطاب شتافتند و همت یار خان که ذوالوجهین بود بوساطت نصیرالدوله نیز ملازمت
نمود و اکثر سرداران دیگر که بخت عقد اتفاق با نواب ناصرجنگ بسته بودند در نیوقت از استماع شوکت
و صولت نواب مستطاب حواس گم کرده نواب ناصرجنگ جواب صاف دادند که ما را یارای مقابله با احدی
نعمت خود نیست و محال است که روبروی کسی که سالها نمک او خورده با شیم شمشیر کشیم و بعضی مردم کم عقل طرف
ناصرجنگ اختیار کردند و نواب عالیجناب نگهداشت جاری نموده با جمعیت دلخواه و ثروت تمام بداعیه تادیب
پسر و تنبیه مفسدان از برهانپور برآمد نواب ناصرجنگ از استماع اینخبر و مشاهدهٔ رنگ فوج خود از عزیمت
باز آمده ترک لباس دنیوی نموده بارفقای چند در روضهٔ شاه برهان الدین غریب آمده بکمال غربت عزلت
گرفت و نواب عالیجناب عرضداشت متضمن کیفیت حال بحضور نوشت که بجنس در اینجا ترقیم می یابد نقل عرضی
نواب عالیجناب بحضور محمدشاه پادشاه در بیستم چهارسال که عقیدت سرشت شرف اندوز
عتبهٔ اقبال بود طرفه انقلابی و عجب اختلالی در قلمرو صوبجات دکن راه یافت جمعی را که همراه ناصرجنگ گذاشته بود

از خبث باطن باعث اغوا شده و آن ناتجربه کار که نیک و بد زمانه نیازموده ساحت امتیاز دوست و
دشمن بقدم امتحان نه سپوده خود را کارفرمای مستقل دانسته بعد رسیدن بمالوا اراده پرخاش نمود
وازحیدرآباد خط مطلب مردم نوشت چنانچه سید جمال خان پسر عضدالدوله مرحوم که با وجود نیابت صوبداری
برار و تنخواه محالات مشروطه وده لکروپیه نقد و یازده لکروپیه را محالات دیگر از جاگیر فدوی به بهانه نگاهداشت
سپاه و عبدالعزیزخان را محالات بست و دو لکروپیه بتقریب صوبداری خجسته بنیاد و سوای آن مناصب و
جاگیرات برای پسران و خویشان و متوسلان خود و خان عالم و جانوجی وغیره بانواع تدبیر و تلبیس جاگیرهای
خاطرخواه گرفته بودند و خیالات چند در سر داشتند و با جمعیت همیت خود ها از اماکن متعلقه حرکت نموده
رفیق غریق بحر بیخودی شدند همگی اراده فتنه کیشان آنکه با فدوی درگاه آسمان جاه بمقابله و مجادله
پیش آیند و ابواب ناکامی بر روی خود کشایند و آن ناتجربه کار بیخبر از نیرنگ سازی روزگار این ضدیت
پرستان شقاوت شعار را رفیق صمیم و معتقد مستقیم دانسته با وصف رعایت اضافه جاگیر و زرهای که
سابق کرده بود و تجدید درین ایام به تطمیع مناصب نامناسب و خطابهای بیجا و جاگیرات خارج از عقد حساب
مهیای شورش ساخت غافل از نیکه بهر طرف چشم زخم رسد قباحت کلی دارد و بالغرض اگر داعیه فاسد او بمنصه
ظهور رسد حوالی خواران حق ناشناس کی امان می یابد که سلامت بماند و تقسیم مملکت در اندک فرصت قلت
مداخلت و علت تقاضای سپاه جانکاه میشود هرچند فدوی به تحریر کلمات نصایح و تهدید از اطراف قبایح
پرداخت چون نگارا دیده بر چشم عقل او را کور ساخته بود نظر در متن آن صفایح صواب قرین ننداشته از راه غایت
بادیه پیمای ضلالت گردید و با سی هزار سوار جرار و توپخانه بسیار بعزم رزم بالای کنل فرد اپور نقاصله سی کروه از بلده
برهان پور توقف کرده اول متهور خانزاد برسم رسالت فرستاده پیغام نمود که رتق و فتق مهمات دکن بکف اقتدار

وقبضهٔ اقتدار او باشد وفدوی رجعت القهقری نموده عازم حضور ساطع النور شد وجواب های شافی هر سه آ
صلاح وفلاح او بود دگفته شد وخان مذکور هم نوشت از وفور غرور نشنید ومرتبه ثانی عبدالحسین خان میر سامان
خود را فرستاده اعادهٔ همان سخنها نمود فدوی چون دید که مزاج فاسدش هیچ دارو ی تدبیر اصلاح پذیر نیست
بقانون آخر الدوا کی بفر اهم آوردن اسباب مدافعه پرداخت ودر فرصت قلیل جمعیت کثیر فراهم آورده مقرر
نمود که از برهانپور روانه پیشش شده بتادیب مایهٔ فساد ان کوته اندیش پردازد باستماع اینمعنی رعب تمام در اطن
خود کامان شقاوت فرجام راه یافت واز خیال حرب وقتال باز آمده موافق رای خسران انضمام خود ها مشورت
ومصلحت زدند نظام الدوله چون دید که ورق عزم باطل سران برگشت وکار از فکر وتدبیر برفت بباطن
آیهٔ یاس خوانده وبظاهر لباس درویشان دربر کرده بروضهٔ منورهٔ قدوة الواصلین حضرت شاه برهان الدین
رحمة الله علیه رفته خود را در پناه آنحضرت کشید محتشم خان بخشی منصبداران دکن با خان عالم وسپاهی وغیره منصبدار ان
انواج متعینهٔ نظام الدوله وتوپخانه وغیره نزد فدوی درگاه رسید الحمد لله والمنه که غبار فساد عظیم که موجب تفرقه
وتشویش عالم بود بآبیاری فضل الهی فرو نشست اما هنوز قلاع حصینه مثل ورنگده وقلعهٔ خیر و دیگر حصون در دست
فتحیاب خان و دیگر مخالفان است ودر حیدرآباد معاهیر صوبه را خالی دیده سر به فساد برداشته اند ودر کهو متهور که
بتازگی ملک کرناٹک در تصرف خود آورده جمعیت سنگین بهم رسانیده انتشار بجانب حیدرآباد دارد لهذا
ارادهٔ فدوی نیز برای رفتن بصوبه مذکور واستظام واتساق کارهای آنجا است بعد ازین هرچه بعمل خواهد آمد معروض
خواهد داشت انتهی وبعد از آن نواب عالیجناب بست وهشتم شوال عبور دریای تبتی نموده تا دوازده روز در ساحل
آب پورنا بود ودرین زمستان که باران بی هنگام بارید محتشم خان وغیره امرای دکن احراز شرف ملازمت
نمودند نواب عالیجناب حکم فرمود که لشکر دکن آنطرف آب پورنا بر عادل آباد فرود آید حسب الحکم فرود آمد

وانورالله خان دیوان از جانب حیدرآباد بشرف ملازمت فایز گردید و بعضی بالاجی راو پیشوائی
که بقصد مالوا برآمده بود درخواست ملازمت نمود نواب مستطاب عم خود نصیرالدوله را باستقبال او فرستاد
وراو و شارالیه با جمیع سرداران خود مثل بلاجی جاوه و هولکر و کوڑیا وغیره بملازمت رسیده و دو سه روز
بر کنار پورنا مقام کرده روانه مالوا شد و نواب عالیجناب از انجا ابوالخیر خانرا با دو هزار و سه صد سوار رخصت تعلقه
فرمود و بتاریخ یازدهم ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه نصیرالدوله را نیز به پرنا پور مرخص نمود و خود بدولت
از پورنا عبور نموده و بسمت خاندیس متوجه شده قریب بکنار کساری رسیده قلعه تنبکه را که متصل کلش آباد بود
مفتوح ساخته بفتح مبین موسوم کرده بازنجانب کتل فردا پور مراجعت نموده روانه خجسته بنیاد شد و در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و چار رونق افزای خجسته بنیاد گشت نواب ناصرجنگ باندیشه دور از خیال از روضه به قلعه بهیر که
فتحیاب خان بمکر و حیله آن قلعه را از متوسلخان گرفته بود روانه شد نواب عالیجناب موافق قاعده مستمره
خود در موسم برشکال افواج را بچراگاه و اماکن رخصت فرموده خود جریده با ورنگ آباد اقامت ورزید نواب ناصرجنگ
بتحریک واقعه طلبان و قابوجویان جمعیت قریب هفتهزار سوار در بهیر فراهم آورده به بلغار از کتل کساری فرود آمده
نوزدهم جمادی الاولی روز چهارشنبه متصل روضه حضرت برهان الدین اولیا رسیده مستعد جنگ شد و نواب عالیجناب
بتاریخ مذکور از استماع اینخبر با مردم حاضر الوقت و توپخانه بواد شهر جانب عیدگاه را مضرب خیام نموده از بلده
نهضت فرمود و در آنروز بنابر قلت جمعیت و بی سامانی بدلهای مردم لشکر و شهر خوف و هراس راه یافت
و نواب عالیجناب متوسلخان و خواجم قلیخان را با هراول و جمیل بیگخان و رحیم الله خانرا دست راست و ابوالخیر خانرا
دست چپ و متهور خانرا و سلیم خانرا بکمک مقرر فرمود و چون کاوان توپ کشی نبود کاوان البرده شهر را
گرفته توپها را کشیده به لشکر آوردند و در آنروز ناصرجنگ در روضه منوره برای طواف مزارات بزرگان رفت

نواب عالیجناب بجای خود استقامت ورزید در روز دوم آن بستم جمادی الاولی ناصرجنگ بعزم رزم سوار شده
بصوب مخبته بنیاد راهی گردید و نهیبان خبر رسانیدند که ناصرجنگ سوار شده از راه کتی کهاتی فرود می آید چون
این لفظ از زبان هرکاره بگوش آنعالیجناب رسید از لفظ کتی کهاتی تفوّل جسته دو مرتبه همین لفظ بر زبان مبارک
خود راند و شروع بخواندن ادعیه حرز نمود و هنگام شب پهر چون اعلام فوج ناصرجنگ نمودار گردید از جانب
نواب توپهای برق دم بغرش درآمد و با بانگهای رعد آوا زبام جان ستانی رسانید و تا وقت شام جنگ
درمیان بود و بعد ازآن از ظلمت شام و گرد و غبار سواران و دود توپها هراس بدلهای لشکر ناصرجنگ راه یافت
و جهان در چشم ایشان تاریک گشت تا اینکه همگی راه فرار پیش گرفتند و فیلبان ناصرجنگ از ضرب تیر بندوق
برزمین آمد و نواب ناصرجنگ فیل را رانده با معدودی چند خود را قریب فیل نواب عالیجناب رسانید بغرض
دو زخم تیر پوست مال نواب ناصرجنگ رسید سوتسلخان بخانه کمان درآمده خواست که از یک تیر کار ناصرجنگ
باتمام رساند پسر او هدایت محی الدینخان مانع آمد غرض از چهار طرف دلاوران فوج نواب فیل ناصرجنگ را
مرکز وار درمیان گرفتند که سید لشکرخان بهادر تیزروی را کار فرموده فیل خود را نزدیک فیل ناصرجنگ رسانید
و تکلیف کرد که برین فیل سوار باشید ناصرجنگ از فیل خود بر فیل سید لشکرخان آمد و شادیانه فتح از لشکر نواب
عالیجناب بلند آوازه گشت گویند درآنوقت حزالله خان نبیره سعدالله خان وزیر با صمصام الدوله شاه نواز جنگ
نبابر پاس آشنائی گفت پسر خود بخانه پدر میرود شما کجا میروید انچه شرط رفاقت بود بجا آوردید خود را ازینجا ملکه
کناره باید کرد شما را این منطوق کریمه لا تلقوا از فیل فرود آمده خود را کناره کشیده عزلت گزیدند و تا پنج سال
معاتب نواب عالیجناب گردیده و در ایام عزلت تحریر و تسوید مآثر الامرا وغیره اشتغال ورزید من بعد در سنه
یکهزار و یکصد و شصت نواب مستطاب عفو جرایم نموده بدستور سابق او را بخدمت دیوانی برار سرفراز گردانید

چون کیفیت دستگیر گردیدن نواب ناصرجنگ بعرض آنعالیجناب رسید بفرمود تا ناصرجنگ را شب در خیمه
علیحده بحفاظت نگاه داشتند و بامداد آن روز جمعه بست و یکم شهر مذکور بشهر رونق افزا شده ناصرجنگ را
در حویلی عبدالعزیزخان المشهور بمقبول عالم بطریق نظربندی نگاه داشتند و چوکی بر حویلی عبدالحسین خان نشاندند
و سید جمال خان را خانه نشین ساختند و ابراهیم علیخان پسر حاجی محمد علیخان و مرزا احسن علی المخاطب
بناصرقلیخان که به قلعه دولت آباد رفته پناه گرفته بودند و مردم دیگر که جاهای دیگر مختفی شده بودند متعرض حال
ایشان نگشتند و سید لشکرخان را در جلدوی خدمت سائیسه که از و بظهور رسید بخطاب نصیرجنگ نواختند
و حکم شد که کسی ناصرجنگ را در حضور بخطاب یاد نکند و اگر صدورة نامش ذکر کند باید که نام اصلی او میرا حمدخان بزبان
آرد و خدمات و خطابات اشخاصی که ساخته و پرداخته اویند موقوف کویند که نواب عالیجناب بعد این فتح از ملازمان
خود دو نذر گرفت یکی نذر فتح و دوم نذر سلامتی نواب ناصرجنگ حکایت چون قلمدان خاص نواب ناصرجنگ
بحضور نواب عالیجناب آوردند موسویخان که منشی معتمد و رازدار او بود حواله کردند و قلمدان را کشاده سی و شش قطعه عرضی
بمهر و خط ارکان دولت نواب عالیجناب که از انجمله چند کس در آنوقت بحضور حاضر بودند برآورده بعرض رسانیدند که
عرائض ملازمان سرکار اینقدر برآمده آنعالیجناب بحسب تغافل را کار فرموده هیچ نفرمود و چون نوبت دوم موسویخان
یکعرضی را واکرده خواست که بخواند نواب عالیجناب فرمود تصدیع نباید کشید و فرمود که تا علی رؤس الاشهاد آنهمه
عرائض را در آب شستند و بعد از آن فرمود که امیر دم چه بد کردند بحسب نابر مصلحت وقت با فرزندان من ساختند و چون
ما دولت متوجه تادیب او شدیم باظهار صولت و سطوت ما هراسی در دل او انداختند و جمعیت او را پراکنده
ساختند تا اینکه فرزندان را زنده بدست ما آمد بالفرض اگر میان پادشاه و یکی از شاهزادها اینچنین معاملت روی کار میشد هم
البته نظر به نیاسازی بآن شاهزاده میساختیم ارتکاب اینچنین امور نابر مصلحت وقت مضایقه ندارد امید که بر مطلب

ناصرجنگ بعد دستگیر گشتن مدتی باریاب سلام و مجری نشد و هرچند در دل نواب عالیجناب مهرپدری
جوش میزد اما استقلال و تمکن را کار فرموده ضبط خود مینمود و اکثر اوقات در دربار زبان خود میفرمود
که چون میر احمد را چنگ برآمده و نهایت بیتابی داشت ما بعضه بعضی مردم محل انچیکه شایان ما نبود کردیم
یعنی دانه بخرخوراندیم و جهت شفای او تضرع و زاری بسیار بدرگاه مفضل حقیقی نمودیم انهمان میر احمد است
که با من بچنین سلوک پیش آمد نعم ما قال اولادنا اکبادنا اصغارهم امراءنا اکبارهم اعدانا
الغرض نواب عالیجناب موسم برشکال در خجسته بنیاد بسر برده بقصد تسخیر بلهیر ناصرجنگ را همراه گرفته نهضت
فرمود و اواخر شعبان کوچ نموده بعد رسیدن بلهیر جلال الدین خان صوبه دار بنگاله را که نسبت دامادی با
شجاع الدوله داشت برای تسخیر قلعه مامور ساخت و او در اندک زمانی بر نزل در قلعه انداخت تا انکه قلعه
قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند نواب عالیجناب میر بزرگ نامی را که پیش ازین بفوجداری نذر بار و
سلطانپور نامزد بود قلعه مذکور تفویض نموده فوجداری بنگانه نجاحم قلیخان مقرر کرده مراجعت نمود و با همین کیفیت
نادرا پور رسیده عازم حیدرآباد شد و چون بنانه پر رسید غنان توجه بجانب قندهار حاجی سیاح منعطف
گردانیده و راجه کوپال سنگه قلعدار انقلعه را معزول ساخت و برق انداز خانرا بقلعداری انجا نواخت و ناصرجنگ
را در قلعه قندهار گذاشته متوجه بلدرگ شد و چون مردم محل شفیع ناصرجنگ شدند و مهرپدری بجوش آمد
عفو تقصیرات نموده باز طلب فرمود ناصرجنگ بعجز و الحاح تمام آمده بر قدم مبارک افتاد و نواب عالیجناب
اورا در آغوش مهربانی جا داد و جوهای اشک از چشمان پدر و پسر روان گشت و غبار ناخوشی فرو نشست
و در همین ایام انورالله خان دیوان سرکار آنعالیجناب که بیمار شده بود رخصت گرفته ببرهانپور رفت و بعد
رسیدن آنجا هرچند بمعالجه پرداخت لیکن سودمند نیامد و در ماه صفر از نجمان رخت سفر آخرت بربست

و در روضهٔ حضرت شاه برهان راز الهی قدس سرّه مدفون گشت نواب عالیجناب بعد انتقال او مسند
دیوانی نجدانبده خان ابن امیر الامراء شایسته خان که خال حضرت خلد مکان بود تفویض نمود الحاصل نواب
عالیجناب بعد انتقال او در سنه ۱۱۵۵ یکهزار و یکصد پنجاه و پنج داخل حیدرآباد شده بعزل و نصب تعلقداران آنجا
موافق صابطهٔ خود که زیاده بر یکسال و دو سال یکشخص را بر یک تعلقه بحال نمیداشت تا حصه دولت بدیگری
رسد و هیچکس از فیض آن عالیجناب محروم نماند پرداخت و خواجه مومن خان پسر عضد الدوله را بصوبداری
حیدرآباد و حرز الله خان پسر خال خود را بصوبداری ناندیر ممتاز ساخت و همت یار خان را بفوجداری اودگیر
و رایچور و غیره مضافات بیجاپور بدستور عمل ناصر جنگ بحال و برقرار داشت و بعد ازان بجنبته بنیاد علم
افراشت درین اوان مرزا باقر علیخان داماد مرشد قلیخان که او داماد شجاع الدوله ناظم بنگاله بود باحراز
سعادت ملازمت نمود و پس از چند روز مرشد قلیخان نیز رسید و معزز و مکرم گردید و دختر شجاع الدوله مشهور بنگالی بیگم
زوجه مرشد قلیخان نیز وارد شده بخطاب مهان بیگم عز اختصاص یافت و نواب عالیجناب بعد چهار ولی در بیجاپور
عنان عزیمت بملک کرناٹک تافت و برای نیابت نظامت او در نک آباد نصیر الدوله عموی خود را از برهانپور
طلبیده بدستور عوضخان مرحوم مامور ساخت و مجاهد خان پسر نصیر الدوله را به نیابت نظامت برهانپور نواخت
و بپور نچند دیوان سرکار نصیر الدوله بهادر برای انتظام جاگیرهای بهادر مذکور در برهانپور توقف ورزید
و نواب عالیجناب بعد دلجمعی از اورنگ آباد نواب ناصر جنگ را همراه گرفته عازم ملک کرناٹک و ارکاٹ
گردید درین اثنا مهیان بعرض اشرف رسانیدند که همت یار خان صوبه دار اودگیر بیجاپور بر دست افاغنه کشته شد
و کیفیتش آنکه همت خان ابن الفخان ابن ابراهیم خان پنی قلعدار و فوجدار کرنول پنجاه هزار روپیه سالیانه
بطریق پیشکش بذمهٔ خود قبول کرده بود و چند سال در ادای آن تعلل نمود و چون نواب عالیجناب بنابر آمد

نادرشاه بشاهجهان آباد تشریف برد همت خان در رسانیدن زرپیشکش نهایت تهاون نمود نواب عالیجناب
هنگام نهضت بشاهجهان آباد همت یارخانرا فرموده بود که زرپیشکش چندساله بردنه همتخان است استحصال آنها نماید
که همت یارخان بهمین اراده فوج بسیار نگاهداشت و همت خان پیغام فرستاد که زر پیشکش کار زود و دلها ساز
والاعنقریب زنان افاغنه بهاسیری گرفته لشکریان خود را خواهم داد همت خان درظاهر بلیت ولعل پرداخته
یکهزار سوار و دوهزار پیاده فراهم آورده از کرنول برآمده باستقبال همت یارخان بعزم مقابله شتافت اگرچه
همت یارخان جمعیت ده دوازده هزار سوار و پیاده باخود داشت اما همگنان از ترشرویی و سخنگیری
درشت گوئی او که وضع و شریف را بدشنام یاد میکرد رنجیده خاطر بودند وقت جنگ قصور کردند تا آنکه
همت یارخان بردست افاغنه کشته شد نواب عالیجناب بعد استماع اینخبر نواب ناصرجنگ را درخلوت
طلبداشته شریک کنکاش نموده روانه آنصمت گردید و درسنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بعزم بندوبست
کرناٹک بنواح ادهونی رسید همتخان که بنابر قتل همت یارخان خایف و هراسان بود عرایض مشعر بعفو تقصیرات
خود بحضور نواب خطابخش و پورش پذیر فرستاد نواب سراپا حلم و کرم بی اعتدالیهای او را بذیل عفو پوشیده
نواب ناصرجنگ را هم فهمانیده از سر خطا بخشی درگذشت و چون عزیمت کرناٹک و شپه رکهو مرتبه پیشنهاد
همت عالی داشت کرنول را بفاصله بسی گروه گذاشته بصوب کرناٹک روان گشت همت خان آمده
احراز شرف ملازمت نمود تقصیرات او را معاف نموده بکرنول رخصت فرمود و چون بنواح ارکاٹ رسید
متوجه تسخیر قلعه ترچناپلی که در دست مرتضی بود گردید و در ایام محاصره خبر وفات نصیرالدوله بتاریخ بیست و یکم
ربیع الآخر که نیابت نظامت اورنگ آباد باو تعلق داشت بسمع شریف نوابعالیجناب رسید مجاهدخان
پسر نصیرالدوله که برسبیل نیابت ناظم برهان پور بود به نیابت خود عبدالوهاب خان و خواجه محمد اشرف فخارا

درآنجا گذاشته و با دو رنگ آباد خود را رسانیده به تمشیت امور آنجا پرداخت نواب عالیجناب از استماع این خبر
علی اکبر خان را بصوبداری سه سرکار سرفراز ساخت و عنایت نامه در باب عملدخل او بنام
نائبان صوبه برهانپور عز صدور یافت نخست مجاهد خان و عبدالوهاب خان در عملداری صوبدار منصوب
ایشان گردیدند و آخر کار استقلال امر نموده عملدار شدند و نواب عالیجناب بعد تسخیر قلعه ترچناپلی ملک
ارکاش را از دست قوم نوایت که از مدتی متصرف آن اولکه بودند انتزاع نموده بخواجه عبدالله خان
که او را پنجهزاری و صاحب نوبت نموده بود عطا فرمود و بعد پوشیدن خلعت فوجداری شادی مرک شد
لهذا برای تجویز حکومت آنجا خدابنده خان دیوان و انورالدینخان بهادر و دیگر مقربان حضور را امر فرمود
انورالدینخان بهادر شهامت جنگ که خیلی شجاع و رساو تیزفهم و صاحب عزم بود بجرات عرض کرد
که بخاطر من شخصی رسیده که برای حکومت اینجا بهتر از وکسی دیگر نیست نواب عالیجناب فرمودند
کیست گفت فدوی ایندرگاه انورالدینخان دولت خواه نواب قدردان تبسم فرموده بعطای خلعت خاقانیه او را
سرفراز ساخت و در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و هفت هجری بنیاد و بست امور مجسته بنیاد و برهانپور را مراجعت
از ترچناپلی بصوب مجسته بنیاد افراشت و درین اوان مهیمان اخبار بعرض رسانیدند که عبدالعزیز خان
عرف مقبول عالم از حضور پادشاه بصوبداری گجرات مباهی گشته در جیر یکاه داشت فوج و تهیه سامان
صوبداری میپردازد و فتحیاب خان پسر نجابت خان و دیگری رفقای نواب ناصرجنگ مثل ابراهیم علیخان
و ناصرقلیخان و محمدتقی خان کمر رفاقت او بر میان بسته اند و متعاقب آن خبر رسید که مقبول عالم قریب
قصبه اکلیسر ورود نموده آماجی کاکیوار مرهته که از معتمدان آن اولکه بود بمنازعت برخاست و در ماه ذی القعده
فیمابین جنگ صعب شد و عبدالعزیزخان شکست خورد انچنانکه مفقود الخبر گردید و فتحیاب خان بقتل رسید و بقیه السیف

هزار خانه‌ای فرار نموده نجات یافتند و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت نواب عالیجناب وارد
خجسته بنیاد شده ابوالخیر خانرا با جمعیت فراوان برای تنبیه بابو نایک سردار مرهته که سر شوخی برداشته
بود فرستاد خانمذکور بکوشمال او پرداخته سالما و غانما معاودت نمود نواب عالیجناب او را رخصت
برهانپور داد و در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و هشت اندک عارضه جسمانی بنواب عالیجناب رو نمود و در همین
سال مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ که نام اصلی او میرزا محمد رفیع بود ودیعت حیات
بقابض ارواح سپرد و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه قلعه بالکنده از توابع حیدرآباد که در دست
بعضی امرای دکنی بود بعد محاصره دراندک مدت تسخیر فرموده درین سال اکثری از امرای نامدار مثل
محتشم خان بهادر و مبشر خان و سید جمال خان و چند رسین جاده و غیرهم که احوال آنها در مآثر الامرا
در نسخه قدیم و جدید مفصلا مرقوم است رخت هستی بربستند و در سنه یکهزار و یکصد و شصت نواب
عالیجناب نظامت برهانپور که ابوالخیر خان به نیابت مجاهد خان سرانجام میداد بخواجه مومن خان پسر
عضد الدوله مکرمت فرموده فوجداری بکلانه به ابوالخیر خان که پیش ازین از تغیر خواجم قلیخان با وعطا
فرموده بود بحاله داشت گویند درین سال از کمی باران قحط غله در خجسته بنیاد و بندر سورت و احمدآباد گجرات
و اکثر ممالک جنوبی باندرجه رسید که قیمت یک پله غله بهشتاد روپیه گشید و در سال مذکور نواب عالیجناب
نبابر خبر امداد احمد خان ابدالی جانب شاهجهان آباد با وصف تکمل مزاج مبارک بقصد کمک پادشاه
از خجسته بنیاد کوچ نموده تا برهانپور رسیده و در ینجا از روی اخبار معلوم آنجناب شد که احمد خان ابدالی
از دست احمد شاه خلف محمد شاه هزیمت یافته معاودت بدربار خود نموده ذکر آمدن احمد خان ابدالی
در قلمرو هندوستان و شکست یافتن او از لشکر پادشاه نصرت نشان و رحلت

آورده اند که چون احمد شاه ابدالی از زمرهٔ یاوران نادرشاه که در حضور نادرشاه بمنک باشی شده
بعد فوت او بر قندهار و کابل مسلط گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بود در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک
از قندهار لشکر بصوب هند کشید میر بهلوری المخاطب بشاهنواز خان پسر ذکریا خان ناظم لاهور تاب
مقاومت در خود ندیده از لاهور برآمده ره نوردِ وادی فرار گردید احمد خان ابدالی لاهور را تاخت و تاراج
نموده رایت توجه بصوب شاهجهان آباد افراخت فردوس آرامگاه نیز بعرض استقامه بنفس نفیس خود
از دار الخلافت نهضت نموده فرزند خود احمد شاه را باعتماد الدوله قمر الدینخان وزیر و ابو المنصور خان صفدر جنگ
و راجهای اجمیر و دیگر ارکان بارگاه بمدافعهٔ ابدالی روانه ساخت شاهزاده از سرهند گذشته کنار دریای ستلج
بر گذر ماچی وارد نزول اجلال فرمود ابدالی باستماع انخبر صولت اثر منحرف از مقابله گشته باسی هزار سوار از آب
لودیانه بسرهند در آمد و نهم و دهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و ست بتاراج شهر گشاد
و هر که شمشیر کشید او را بباد فنا داد شاهزاده احمد شاه از شنیدن انخبر عنان عزیمت بجانب سرهند معطوف
گردانیده بعد وصول لشکر فیروزی بتاریخ پانزدهم ربیع الاول آتش جدال و قتال ملتهب گردید قضارا روز دوم
ماه مذکور روز جمعه قمر الدینخان وزیر در خیمه نماز چاشت میخواند که گلوله توپ از لشکر مخالف رسید و کارش بانجام
رسانید و وقت واپسین همیقدر گفت چنان نشود که در تعزیه من از دشمن غافل شوند هشیار بوده بمدافعه آن
پردازند راجه امیر سنگه پسر چهنگه سوای و دیگر راجهای صوبه اجمیر از کشته شدن وزیر هراسان گشته
باجمعیت قریب دوازده هزار سوار راه گریز بملک خود پیش گرفتند شاهزاده و معین الملک و دیگر پسران وزیر
و صفدر جنگ پای ثبات افشرده بجنگ رستمانه پرداختند و تا حدت و هشتم شهر مذکور بازار کارزار گرم بود

احمد خان توپخانه را که پر از آلات آتشبازی بود بدست آورد اتفاقاً آنرا آتش گرفت و بسیار از لشکریان
درانی را بسوخت و شاه درانی هزیمت یافته راه کابل پیش گرفت و آفت رفت ماده تاریخ است شاه زود
و امرا مساعی متعاقب پرداختند درین اثنا فرمان پادشاه بدینمضمون که مزاج مالسیار ناسازاست هرگاه فتح روی
زود تر مراجعت نماید عرضه دریافت نوشتهای وکلا مضمون فرمان تحقیق انجامید بنابرین پادشاه زاده
معین الملک را برای بندوبست صوبهٔ پنجاب در لاهور گذاشته متوجه دارالخلافت گردید و پیش از رسیدن
شاهزاده منهیان بسمع اجلال شاهزاده رسانیدند که بست و پنجم شهر مذکور محمد شاه پادشاه بفردوس برین
آرامگاه ساخت آورده اند که ملکهٔ زمانی دختر محمد فرخ سیر زوجهٔ پادشاه فردوس آرامگاه این امر را
اخفا نموده ناقهٔ سریع السیر بجانب احمد شاه فرستاد و تا سه روز این خبر مخفی ماند بعد ازآن برملا شد
الکاه امرا به تکفین و تدفین پرداختند و در لشکر پادشاهزاده این خبر اول بابو المنصور خان بهادر صفدرجنگ
قریب منزل کرنال و پانی پت رسید ابو المنصور خان سامان جلوس ترتیب داده همانجا احمد شاه را
بر سریر سلطنت نشانید و جمیع ارکان دولت آداب تهنیت بجا آوردند روز دوم ازانجا کوچ نموده متوجه دارالخلافه
شدند گویند بلند اختر پسر جهانشاه المعروف باجهی صاحب برادر فردوس آرامگاه سپر و شمشیر در دست گرفته
از مجلس شهزادگان بیرون آمده متر صد آن شد که امرا او را بر تخت نشانند ملکهٔ زمانی اطلاع یافته روز افزون
خواجه سرا را فرمود تا او را گرفته و در محبس درآورده زیاده از سابق بر او تقیید نمود مجاهد الدین ابو النصر
احمد شاه پادشاه نزول اجلال بدارالخلافت فرمود ابو المنصور خان را مختار امور سلطنت گردانید و چون
خبر کشته شدن اعتماد الدوله و انتقال پادشاه بفردوس برین بتقدیم و تاخیر نواب عالیجناب که در اوقات
بقصد شاه جهان آباد بظاهر برهانپور رسیده بود رسید نهایت غم و الم بر احوال حال کشته داخل برهانپور

گردیده و در تعزیه هریک از پادشاه و وزیر سه روز نواختن نوبت منع فرموده و بعد ازان از استماع خبر جلوس احمد شاه
پادشاه بر سریر سلطنت حکم بنواختن نوبت جشن جلوس شاهی فرموده و در آن ایام که مزاج مبارک از جاده
اعتدال انحراف ورزیده بود اطبا بمعالجه پرداختند و اکثر آن عالیجناب بر پالکی سوار شده بسیر گاره که
بکل آنرا تعمیر کرده بودند برای تفریح طبع التفات می فرمود و چند روز همانجا توقف می نمود و چون اخبار
اختلال آثار صوبه حیدرآباد و ناندیر بسمع اشرف رسید جهت بندوبست آن هر دو صوبه با وصف بیماری
مهلک و شدت ضعف از برهانپور برآمده در خیمه که جانب جنوبی زین آباد بسمت مخجسته بنیاد ایستاده
کرده بودند داخل شده و ناصرجنگ را موافق معمول همراه گرفت در همان ایام موسم شدت باریدن
کثرت کل ولای از آنجا کوچ کرده بر کنار دریای تپتی قریب برهن پاله فرود آمد روز بروز قوت ضعیف و
ضعف قوی میشد تا اینکه سررشته اعتدال مزاج از دست رفت و آثار سفر آخرت هویدا گشت پس بتاریخ
چهارم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یکهجری نواب ناصرجنگ را طلبیده اشته کلمات بوعظ
ارشاد نمود ارشاد اول انکه رئیس دکن را لازم که بامر شه که رسیده ارایملک است آشتی ورزد
دوم انکه در هم بنیادی آدم که بنیاد رب العالمین است تامل کند و مجرم واجب القتل را بقاضی
که حاکم شرع است تفویض نماید سیوم انکه استراحت دوست نباشد و ترک سفر نکند که بانتظام
منبوط بآنست و چهارم جهت استراحت خلایق ضرور داند و تعیناتی مردم سپاه بتقاریب با وطان آنها
تا قطع نسل نشود و لابد شناسد چهارم انکه اوقات شبانروزی را برای بندگی خدا و انجاح کار خلق الله
و استراحت خود توزیع نماید و هیچگاه معطل نه نشیند پنجم انکه در مهمات استمداد از نفایس متبرکه
بزرگان و درویشان ننموده باشد ششم انکه اتلاف حق کسی نکند و ملازمان خدمتگذار را نوبت

ابزد

بنوبت بخدمات میواخته باشد و بعد یکسال دو سال بعزل یکی دیگر را مامور سازد اما ادنی را بکار اعلی
و اعلی را بکار ادنی مقرر نسازد هشتم انکه حد هر کس نگاهدارد برادران صغیر را مثل فرزندان داند و ازان
را در محفل خود بار یاب نگرداند و اداب ظل سبحانی که خداوند نعمت اندازد بست ندهد تا در شاهزادگی
ایران از علبه بدهلی رسید و بفرط عنایت ما را بعطای سلطنت هندوستان اشعار کرد فی الفور عرض کردم
که ما مردم نوکر پیشه مشهور بنمکحرامی خواهیم شد و حضرت را به بدعهدی شهرت خواهند داد محظوظ شد و
آفرین گفت هشتم انکه تا ممکن و مقدور در جنگ از خود اقدام نکند کو جمعیت طرف ثانی کم باشد
و چون طرف مقابل بسیار درت نماید استمداد از خدا نموده بمدافعه پردازد و با انکه در صلح زند جنگ نجوید
نهم انکه فیل مورو پیلبند و رامداس را که برهمنان دولت و محبوس در قلعه محمد نگر اند رها نکند که فیلها
موجب استظام امور ریاست است بعد این ارشادات فرمود که بروید و به بندوبست کارخانجات پردازید
که مهلت زیاده یا فته نمیشود بخدا سپردم که هدایت بدهد و خدا معین شماست نواب ناصرجنگ پس از
استماع این کلمات گریه و زاری اغاز نهاد نواب فرمود که این وقت گریه نیست بیرون رفته به تنظیم امور
باید پرداخت نواب ناصرجنگ حسب الامر با چشم گریان و دل بریان بیرون آمده شروع به تنظیم و تنسیق
امور نمود که نواب عالیجناب متوجه بهشت شد و همین فقره یعنی متوجه بهشت تاریخ رحلت آنعالیجناب است
لاش را شب همچنان گذاشتند و بامداد آن در جائی که قبض ارواح شده بود تغسیل و تکفین پرداختند
و جسد شریف را در تابوت گذاشته و نماز گذارده روانه خجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن تابوت در انجا
در روضه حضرت برهان الدین غریب قدس سره بخاک سپردند و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه
و وزیر او اعتماد الدوله قمرالدین خان از جهان فانی بعالم جاودانی شتافتند میر آزاد بیت گفت تاریخ چون شنیدم آه

موت شاه و وزیر و اصفجاه و هم از وست قطعه سه رکن مملکت هند از جهان رفتند فتا وحیف
سه دریگانه از کف دهر برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ نماند شاه و زان با وزیر و اصف دهر
مخفی نماند که اول قمرالدینخان وزیر تاریخ بست و دویم ماه ربیع الاول و بعد ازان فردوس ارامگاه
بفاصلهٔ یکماه و چند روز در اواخر ماه ربیع الثانی و بعد سی و هفت روز نواب مغفرتمآب رضوان
رضوان جنت امیدند و سنین عمر شریف نواب مغفرتمآب هفتاد و نه سال بود از انجمله بست سال
در خدمت پدر بزرگوار خود و بست و نه سال بامارت و کامرانی گذرانیده قریب سی سال بریاست شش صوبه
دکن سپری کرده و میر غلام علی آزاد بالکرامی در خزانهٔ عامره بزبان قلم داده که نواب مغفرتمآب وقت
رحلت شش پسر والاگهر گذاشت یکی میر محمد پناه امیر الامرا فیروز جنگ دوم میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ
و این هر دو برادر از بطن یکیا در سیوم میر سید محمد امیر الممالک صلابت جنگ چهارم آصفجاه ثانی
میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ پنجم میر محمد شریف بسالت جنگ برهان الملک که من بعد بخطاب شجاع الملک
مخاطب گشت ششم میر مغل علی ناصر الملک واهبات اینچهار فرزند جداگانه اند ذکر محامد آن
عالیجناب نظر کردهٔ حضرت و مآب آنجناب مستطاب از اعاظم امرای دولت تیموریه و
تربیت یافتهٔ حضرت خلد مکان بود و جمیع امرای فردوس ارامگاه عیال او بودند و اداب فرزندانه بمقام
میرسانیدند و در امور معاش و معاد صاحب رای وصایب و فکر ثاقب بود عدالت گستر و انصاف کیش
ذو صولت صاحب تمکین تشیت امور بر طبق فرمودهٔ خدا و رسول که سراپا عدلست می نمود و از تبذیر و تقصیر
ممنوع و منهی عنه است نهایت بری بود حکایت میکنند که دیوانی سه کار فیض مدار خود با پنصد روپیه
در ماه بنجد انبده خان نبیرهٔ امیر الامرا شایسته خان که حال حضرت خلد مکان بود تفویض فرمود خان

معزی الیه که امیر کبیر بود و مخارج کثیر داشت بوساطت بعضی امرا بعرض رسانید که ادنی متصدی دیوانی حضرت
آنقدر مداخل دارد که هفت هشت شتر جهت بار بردار نگاه میدارد و خود وی که دیوان سرکار عالی بود اقلا
پنجاه شتر بار بردار در کارخانه خود داشته باشد در ماهه پانصد روپیه بچنان اخراجات کجا کفاف می کند
نواب عدل گستر خلق پرور فرمود که متصدیان از سرکار زیاده از هفت هشت روپیه در ماهه نمی یابند مگر از اهل مطالب
بحسن سلوک برای کار روائی خود باستر ضا پشیزه یا نیم پشیزه برسم حق تحریر میگیرند خدا بنده خان میخواهد که
از سرکار ماهوار اخراجات کارخانه خود گیرد این امر چگونه موافقت خواهد کرد باز واسطه بحرات عرض نمود که خدا بنده خان
مرد متدین است انچه از سرکار مقرر خواهد شد در آن کار روائی خود نموده کار سرکار را بپایانت سرانجام خواهد داد بمجرد
استماع این سخن از نکیه که پشت زده نشسته بود بند بدوزانو نشسته بعنف فرمود که انچه توصیف است
که میگوئید جوهر دیانت این ستون چشمه هم دارد مرد کاروان باید که بسلیقه کاردانی زر پیدا کند و بخورد و بخوراند
نه انکه روادار نقصان مال سرکار گردد معلوم شد که سلیقه کار ندارد بعد ازان فرمود که میر محمد حسین خان
وقت مغرب بردلوڈی محل حاضر شود چنانچه خان مشارالیه حسب الحکم در آنوقت حاضر شد و ناظر ڈیوڈی
نظر بر نیکه خود بدولت در بچار رونق افزا میشوند چراغی زیاده از معمول در آنجا افروخت بعد استماع خبر حاضر
شدن خانمذکور برآمد نمود ناگاه نگاه بر آن چراغ افتاد فرمود که انچراغ زاید که افروخته است عرضکرد
که ناظر ڈیوڈی نظر به برآمد فرمودن جناب عالی فرمود که ماهه کاه برآمد میکنیم روشنی همراه می باشد
اینچراغ زاید چیزاوه در کدام حساب مجرا خانمشارالیه عرضکرد که در سرکار لکها خرچ میشود و اینمردم
هم بتصدق حضرت هزارها پیدا می کنند اگر برای روغن چراغ یک پشیز خرچ شد مضایقه ندارد
حضرت عفو تقصیرات او فرمایند بعد شنیدن این عرض فرمود خرچ لکهای بجا مضایقه ندارد و پشیزه بجا

بمنطوق کریمه ان الله لایحب المسرفین ممنوع و منهی عنه است و این مردم که هزارها بلکه صد
و عرق جبین بهم میرسانند حق زن و فرزندان اینها است ما رو دار این نیستیم که ارحق اهل و عیال
بشیزی در سر کار ما خرج شود و بعد این گفتگو بمحل تشریف فرما شد غرض از امثال این سخن تعلیم
مراتب دیوانی بود و خالی از حکمت نبود چنانچه خدا بنده خان بعد اطلاع برین ماجرا امدادان
بدرمایه مذکور راضی گردید و استدعای خدمت دیوانی کرده خلعت پوشید و گرنه نزد آمد ریا دل کنج بخش
سیر چشم لکوک برابر پشیزه نبود چنانچه خافیخان نوشته در ایامیکه آن ابر مطیر فیض ترک نوکری و منصب
پادشاهی نموده عزلت گزیده بود مشرف و بعضی عمله جواهر خانه جواهر گران بها را از زیور جواهر و
مرصع آلات برآورده بجای آن جواهر دیگر بهمان رنگ و چهره درست کرده نصب نمودند بعد از انکه
منصب پادشاهی برگزیده صاحب اقتدار گردید هرچند متصدیان سرکار خواستند که از آن متعلقان
بچشم نمائی مواخذه و بازخواست کنند آن آیه رحمت آله بپاس آبرو و حرمت مردم هرگز مجوز
بازخواست نشد و نیز خافیخان بزبان قلم داده که متصدیان بعرض رسانیدند که داود خان پنی در عمل
خود قریب بست لکروپیه بابت ضلعداری و فوجداری و راهداری از رعایای پرگنات
صوبه خاندیس و بالاگهات باتفاق غنیم که باهم همچو شیر و شکر آمیزش بودند در سرکار خویش میگرفت
الحال هرچه ارشاد درجواب فرمود که ما معاف کردیم و همیشه بدیوانیان تاکید بلیغ مینمود که در پرگنات
و محالات بعمال و جاگیرداران برنگارند که از ابواب ضلعداری و فوجداری و راهداری و دیگر بدعات که حکام
ظلم خصال بدمال نمای آن گذاشته اند دامی و درمی نگیرند که ما این بدعات موقوف کرده ایم و رعایا را
معاف نموده ایم و ترحم در مزاج عالی بمرتبه بود که هرگز حکم بقطع ید سارق و قصاص نمی نمود و بحکام شرع

شریف میفرمود که بموجب حکم شرع عمل نمایند علما و صلحا و زهاد و فقرا دوست بوده همیشه بدرگاه
والای او از دور و نزدیک بوساطت صدر می آمدند و فراخور قسمت فیضیاب گشته میرفتند و اعتقاد
بفقرای صاحب کمال و مشایخ صاحب حال داشت اگر بزیارت ایشان میرفت و استمداد مینمود و
پوسته همچو خلد مکان جویا و طلبگار مردم نیک سیرت کارطلب و اهل کمال بود و مردم لایق را بکار
نمیداشت حکایت روزی آنعالیجناب قدرشناس مردم در موسم گرما وقت سه پهر بالای بام
دولتخانه نشسته بود که جوقی از کبوتران تیز پرواز از نزدیکی گذشت انچنانکه هوای پرهای آن کبوتران
ببدن مبارک رسید فرمود این جوق کبوتران کیست و کدام پکار بیکار تضییع اوقات گرانمایه خود میکنند
حاضران مجلس عرض نمودند که صف شکنان بقرب جوار میمانند و اکثر اوقات بلهو لعب میگذرانند و چون
در آن ایام خانمذکور بنا بر مرافقت نواب ناصرجنگ معتکب کشته خانه نشین شده بود فرمودند تصور
کرد اینچنین آدم کارطلب را معطل و بیکار میداریم اگر در ایام بیکاری بموجب قول حکما که فرموده اند النفس
ان لم تشغلها تشغلك با اینچنین اشتغال اشتغال نورزد چند روز دوم خانمذکور را طلبیده اشته بخدمت خانسامانی
برابر سرفراز نمود و آنعالیجناب نهایت متحمل و رستم دل و سراپا کوه حلم و وقار با عظمت و شوکت و اقتدار بود
و مغلوب کشتن شیران بیشه نبرد مثل سادات بارهه و مبارزخان در مقابله او بر همان کمال شجاعت آن
عالیجناب است و از شواهد حلم و تمکین انچیزیکه نقل میکنند که روزی متهورخان نام سیدی علیخان بالفظ
شهید بر زبان آورد نواب عالیجناب فرمود که مسلمانی اگر بدست مسلمان کشته شود را شهید نمیگویند
متهورخان بیباکانه گفت در اینصورت حضرت امام حسین علیه السلام نیز شهید نیست نواب سراپا
حلم و تمکین سکوت ورزید و گاه گاهی با بعضی امرا باریابان محفل خاص بطریق مباسطت اتباعاً بسنته القرآن

الکرام لطیفه می گفت کو بید سید شریفجان تنباکو بسیار می کشید چون در حضور مواجهت نمی کرد از
مجلس برخاسته بیرون میرفت و تنباکو کشیده باز در مجلس می آمد نواب عالیجناب اینمعنی را دریافته
روزی بطریق لطیفه فرمود که مردم ملت محمدی اگرچه بلاشک بهشتی اند لیکن چون خوی تنباکو
کشیدن دارند البته در آنجا محتاج آتش خواهند شد و آتش در بهشت نیست پس اینها را دیدن روی
دوزخ برای آتش ضرور خواهد افتاد سید شریف در جواب گفت که ما مردم حضور جناب عالی فکر
این امر نداریم چه اگه منقله برای قهوه در آنجا خواهد آمد یکدو خنکر از آن گرفته بر چیلم خود خواهیم گذاشت
و در روز جشن بتزئین لباس و آرایش اساس دولت از تکلف در فرش و سند و پوشیدن جواهر
میپرداخت و در مابقی ایام بلباس بی تکلفانه مثل پوشاک خلد مکان میساخت و تقسیم اوقات باین کار
باین قسم نموده بود که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دو پهر بکار و بار امور ریاست اشتغال می ورزید
و در امور جزوی و کلی خود بنفس نفیس متوجه میگردید و سه پهر بعد ادای نماز فریضه بتلاوت کلام الله
و استماع حدیث شریف و همکلامی با اهل کمال و صلحا و فقرا مشتغل میبود و گاه گاه بصاحب طبعان
سخن سنج اختلاط مینمود و اگر شاعری در مدح او قصیده و شعری گفته میگذرانید خوشنود بان نمی گردید
و اگر شعری قابل صله بودی صله آن بقدر قدر و منزلت عطا فرمودی و تعصب در مزاج نداشت و بجناب
حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اعتقاد خاص داشت غرض محامد آن عالیجناب زیاده برین است
که در تقریر و تحریر گنجد ملخص همه مناقب آنکه مجبول بخیر بود و السعید سعید فی بطن امه از آثار و یادگار آن عالیجناب
است حصار شهر پناه برهانپور که در سنه احدی واربعین و مائه والف بنای آن گذاشت و بمرور با تمام رسید
و نیز در سنه مذکور احداث و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور است که در ویرانه محض طرح آبادی

انداخت ومسجد وکاروان سرا و دولتخانه و پل تعمیر ساخت و از جملهٔ آن آثار اتمام حصار شهر پناه
حیدرآباد است چنانچه پیش ازین بزبان قلم داده شد و از آنجمله نهر هرسول است که در شهر اورنگ آباد
آورده و چون بنا بر امتداد اعصار و مرور دهور و بی پروائی حکام بمرمت آن رو بخرابی و شکست آورده
بود درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و بست و دو هجری است مؤلف این کتاب نیازمند بارگاه الٰهی
نظر بر نیکه انتقای آن موجب یاد کاری و باعث استراحت خلایق است بتجدید مرمت آن نمایند چنانچه
شیخ الاسلام خان قاضی بلدهٔ خجسته بنیاد را بر عهدهٔ اینخدمت بارکت مامور ساخته است و نیز
از یاد کار نواب مغفرتمآب دیوانی است مشحون باشعار ابدار اول شاکر تخلص مینمود و بعد ازان صفی
تقرر نمود و اختتام کلام بترقیم چند اشعار از طبع زاد آن والا تبار نموده میشود ؎ چون گل ببوی یار گریبان
دریدنیست آهی ز سوز سینه بریان کشیدنی است رخسار دل بنقش و نگار جهان مبند رنگی که دیدنیست
برخ گل پریدنیست شاکر برنگ برق در عرصهٔ خیال دامن زخویش برزده یکره دویدنیست و له تا مقابل کرد
با خود حسن یار آئینه را آمد آب تازه بر روی کار آینه را و له به که تصویر کشی هیئت انسانی را تا تماشا
کنی این انجمن فانی را ای بسا کارکه غفلت بسر انجام آرد خواب بیدار کند یوسف کنعانی را و له ز شور بحر کر
فهیدهٔ بخت حیاتش را بسامان فنای خود هیا شو چو آتش را سوخت تا داغ محبت دل دیوانه ما شمع کردید
بگرد سر پروانه ما طرح کاشانهٔ ما ریخته رنگ فناست عرق آلوده رود سیل زویرانه ما و له مکنم روی
طلب هر جا که میخوانی مرا مایلم همچون ورق هر سو که گردانی مرا در طلب بیدست و پایم همتی ایدرد دل تا برد
سیلاب اشک آنجا بآسانی مرا سیر گلزار عدامت هم بهاری داشته است میبرد در عالم دیگر پشیمانی مرا
و له به تبسم نشود همت عاشق قانع نیم ساغر بر دشکی نسازد و له آصف ز حدیث نوی می کشد انجام

پیمبر علی آب زکوثر توان خورد باب دویم در بیان احوال مشمول رحمت رب مجید
نواب نظام الدوله میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید و بعضی وقایع دیگر که
بعد شهادت آن مغفور بهرور بظهور پیوست مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر احوال
آن نیر سپهر عظمت و شوکت سن ابتدای طلوع از افق ولادت باسعادت
تا رسیدن باوج ریاست و در ذیل آن بیان احوال مرثیه فرزند ارجمند پیشه
بزبانی ثقات مسموع شده که نواب مغفرتمآب صبیه بعضی مشایخ کلبرگه را که از بطن سیده عفیفه بود و بجمال
صورت و کمال معنی که عبارت از حسن سیرت است اتصاف داشت بعد فوت پدرش نظر بعلو نسب او
جهت سیادت بوساطت بعضی محرمان خاص خواستگاری نموده بعقد ازدواج خود درآورد و از بطن آن
سیده عفیفه صحیح النسب دو فرزند ارجمند متولد شد یکی میر محمد پناه الملقب بامیر الامرا فیروز جنگ که در حضور
پادشاه به نیابت پدر بزرگوار خود بود دوم میر احمد الملقب بنظام الدوله ناصر جنگ گویند چون این آفتاب
سپهر دولت یعنی میر احمد از افق ولادت طلوع کرد نواب عالیجناب جشن دولتمندانه ترتیب داده بساط انبساط
و نشاط گسترد و ارکان دولت را بانعام و اکرام فراخور حال نواخت و عنان عطوفت به پرورش آن مولود مسعود
معطوف ساخت و چون به سن چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید شادی بسم الله چنانچه رسم این مملکت است
بتکلف هرچه تمامتر ترتیب داده و آن قرة العین خود را پیش استاد ادیب دانشمند فرستاد تا مراتب علم و
آداب اکتساب نماید و بعد از انکه بسن رشد و تمیز رسید از علوم و فنونیکه دانستن آن روسا را لازم بهره اندوز
گردید نواب مغفرتمآب نهایت مسرور گشته در دل خود آن قرة العین را جا داد تا انکه هنگام توجه بجهاد
در سنه خمسین و مایه والف رتق و فتق صوبجات دکن نیابتة بآن فرزند ارجمند تفویض فرمود و آن والا گهر

در تنظیم و تنسیق امور مملکت و امنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صائبه و مساعی جمیله
بذل نمود و صمصام الدوله شاهنواز خان را پیش آورده بدیوانی سرکار خود و دیوانی پادشاهی سرفراز
ساخت و وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را بنیل انعامات و عطای مناصب بخطابات و جاگیرات
مواجب و صیم مرحمه را که در دکن تسلط بهم رسانیده و صوبه مالوا را بتصرف درآورده تا حوالی دارالخلافت دست
تاراج میکشاد دکوشمال واقعی داد مفصل این مجمل انکه چون وهنی در سلطنت هند و سامان از ورود پادشاه یافت بامراو
بضبط جاگیرات منصبداران دکن که از جانب پادشاه و نواب مغفرتمآب آصفجاه مقرر بود پرداخت و بعد مراجعت
نادرشاه از هند بولایت خود نواب نظام الدوله ناصرجنگ سفیری نزد باجیراو فرستاده بساط مخالفتهای وعهد کرد
باجیراو در انوقت دست از ضبط جاگیرات کشید و بعد دو سال در سنهٔ اثنین وخمسین و مائه والف اعلام مخالفت
بانواب نظام الدوله ناصرجنگ برافراشته درصدد انتزاع مملکت دکن از دست آن رئیس الاسلام فرمانده
فوجی فراهم آورده در جنوبی سواد اورنگ آباد نزول نمود نواب نظام الدوله با جمعیتی که در شهر داشت
بعزم جهاد و تخریب دارالحرب پونا از خجسته بنیاد نهضت فرمود و بعد مقابله غالب آمده و غنیم را روانه ادنی
دریای کنگ اعلام نصرت افراشت و از بیست و هشتم شوال تا قریب عید قربان بگیاه و چند روز قربانی
مردم بود و مایهٔ جدال و قتال اشتعال داشت با انکه فوج غنیم پنجاه هزار سوار بود و فوج اسلام بده هزار
نمیکشید هر روز غازیان اسلام چیره دستی نموده کفار را پس پا می کردند باجیراو صرفه خود در جنگ ندیده
بصلح گرائید و آمده با نظام الدوله احراز شرف ملازمت کرد نواب نظام الدوله جهت تاسیس بنای موافقت
سرکار کهرکون و سرکار ماندیه بجاگیر او عطا فرمود باجیراو بعد مصالحه مغلومانه متوجه مالوا شده تا کنار نربدا رسید
و دوازدهم شهر صفر سنهٔ ثلاث وخمسین و مائه والف بعلت غصه مرگی چنانچه پیش ازین در ذکر احوال

نواب مغفرت مآب بزبان قلم داده شد اسیر سنجه اجل گردید الغرض نواب نظام الدوله بهادر
عرصه دکن را در ایام نیابت از ترکتاز حوادث محفوظ و مصون داشت و چون در سال مذکور نواب مغفرتمآب
از دارالخلافت دهلی الویه معاودت بدکن افراشت مومیان نظام الدوله را برسم تاپی آورده مذاکیه
مصدر حرکاتی شد که پیش ازین در احوال نواب مغفرتمآب بزبان قلم گذشت و در سال یکهزار و یکصد و
پنجاه و هشت در حیدرآباد او را امور و عنایت ساخته و بعطای صوبداری خجسته بنیاد و اخته مدآلصوب
مرخص فرموده و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نهه چون نواب عالیجناب از حیدرآباد بدهارور رسید آن
والاگهر را ازاورنگاباد نزد خود طلب نمود نواب نظام الدوله بعد رسیدن بحضور همراه پدر بزرگوار جانب
دالکنده روی توجه آورده و ازانجا بوالاحکم والد ماجد خود بصوب سریرنگ پتن که دارالاقامت راجه میسور بود
جهت گرفتن پیشکش متوجه شده و بعد رسیدن آنجا پیشکش معتدبه از راجه مذکور گرفته خود در اپیش نواب مغفرتمآب
رسانیده و مورد تحسین و آفرین گردید و بعد ازآن نواب عالیجناب نواب ناصرجنگ بهادر را همراه گرفته بصوب
دارالسرور برهانپور نهضت فرموده و چندی در برهانپور اقامت ورزیده نواب مغفرتمآب از دارالسرور عازم
متوجه دارالسرور جاودانی شد **فصل دویم در احوال نواب ناصرجنگ شهید از زمان جلوس**
برمسند فرمانروائی دکن تا رحلت از نیسرای پرکلفت و محن آورده اند که بعد توجه
نواب مغفرت مآب به بهشت برین نواب نظام الدوله ناصرجنگ مسند ایالت دکن را بالاستقلال
زیب و زینت بخشیده و تا سه روز تعزیه بموقوفی نوبت بعمل آورده روز سیوم موافق ضابطه بخشم
کلام الهی و فاتحه پرداخته روز چهارم که نهم جمادی الاخری بود نوبت نواخته از برهانپور نهضت نموده
متوجه خجسته بنیاد گردید و میر احمد خان دیوان را از تغیر خواجه مومن خان بصوبه داری برهانپور سرفراز

داد یکمتر ل همراه رکاب بوده از منزل دویم رخصت انصراف یافته داخل رباط پور شد و خانمزل
از هنگامهٔ خواه داران جنگ آمده لاعلاج اثاث البیت را فروخته در خواه آنها داده رهائی یافت
و نواب ناصرجنگ از راه شکرکهیره روان گشته رونق افزای بلدهٔ نجسته بنیاد گردید و ایام برشکال
در آنجا گذرانیده و پورنچند را از دیوانی معزول نموده میر عبدالرزاق خان ابن کاظم خان را مخاطب بشاهنواز خان
کرده بخدمت دیوانی نواخت و مورو پنڈت را مخاطب به رای بشنداس نموده به پیشکاری خان موصوف
بلند پایه ساخت و عبدالحسین خان ابن حکیم نقیخان را از تغیر دل دلیر خان بخدمت میر آتشی اختصاص بخشید
و قاضی محمد دایم را که سابق از رفقای خواجه قلیخان بود و بهره از علم و ذوقی از سخن داشت و بصوفی
تخلص میکرد بمنصب هزاری امتیاز داده صدر و کن گردانید و عوض پیک خانسامان سرکار خود را
مخاطب بشاه پیکجان کرده از تغیر ابوتراب خان ابن بهرام جنگ خانسامان کل ساخت شاه پیکجان
استقلال تمام یافته با اکثر متصدیان سرکار نمناقشه پرداخت و اکثر را بمعرض خطاب و عتاب آورد
و سعدالله خان بهادر مظفرجنگ را که سابق مخاطب بهدایت محی الدینخان بود و پسر متوسلخان و بنیه
نواب مغفرتمآب میشد بحضور طلب فرمود او درین امر متابعت ننموده گفت که حکومت این اولکه جد من
بمن ارزانی فرموده مرا معاف دارند و اینمعنی باعث آزردگی و ناخوشی نواب ناصرجنگ شد لیکن چون
در آن اوان عزیمت هندوستان حسب الطلب پادشاه نموده بود تحمل را کار فرموده مدارک را بوقت
دیگر انداخت و سبب طلب پادشاه آن بود که چون خبر واقعه هائلهٔ نواب مغفرتمآب بعرض پادشاه
رسید متاسف و غمگین گردیده عمادالملک غازی الدینخان بهادر فیروزجنگ خلف الصدق نواب
مغفرتمآب را که در دارالخلافت بود بحضور طلبیده خلعت ماتمی عطا نمود و بعد چهار پنجه روز خدمت

وزارت که تا این زمان با نظار رسیدن نواب مغفرتمآب ملتوی داشته بود با بو المنصور خان
مرحمت فرمود و او را بخطاب برهان الملک و منصب نهصد هزاری نهصد هزار سوار سربلند ساخت و
سید صلابتجا را مخاطب بامیر الامرا سید سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ نموده بمنصب هشت هزاری
هشت هزار سوار و خدمت میر بخشیگری نواخت و جاوید خان خواجه سرا را مخاطب بنواب بهادر
گردانید و بداروغگی دیوان خاص و صاحب اختیاری عرائض نگاری سرافراز گشت و بعد چندی بنا بر رعونت مزاج
برهان الملک وزیر مزاج ظل سبحانی از و منحرف گردید و بوساطت جاوید خان خواجه سرا که نقاره باو داده
داشت شقه پادشاه بخط خاص مشعر بطلب بنام نواب ناصر جنگ بخطیه شرف صدور یافت و خواجه سرا
مذکور نیز نوشت که بهر نوع بشاهجهان آباد باید شتافت که انتظام امور سلطنت منوط برسیدن آنجناب است
بنا برین نواب ناصر جنگ در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو با وصف موانع از وجود مفاسدان دکن
و وسواس نفی هدایت محی الدین خان بحصول استقبال حکم ظل سبحانی و اصلاح کارهای پادشاهی مانوج گردان
و توجه فرمان عازم هندوستان شد و قاضی محمد وایم را از عزل ابو الخیر خان بفوجداری بگلانه و ابو الخیر خان را
با وصف معزول نمودن بافزونی خطاب شمشیر بهادر و سید شریف خان صوبدار برار را بخطاب شجاعت جنگ
و اخته و سید لشکر خان را مخاطب به نصیر جنگ کرده و به نیابت خود در خجسته بنیاد که انتظار بصوب شاهجهان آباد
کوچ فرموده از راه ظفر آباد که التمغای داود خان پنی و والی تکان او بود روانه شد و در اثنای راه از ظفر آباد
صف شکنان بتهمت آنکه گنیز بعضی افاغنه باشاره او گریخته است از دست افاغنه بقتل رسید و نواب
ناصر جنگ باکوکبه تمام در ماه جمادی الاولی وارد برهانپور شد و از آنجا شاهنواز خان را با دو سه هزار سوار
جانب اورنگ آباد روانه نمود و در وقتی همنگام برآمدن از خجسته بنیاد شاهنواز خان را که خدمت دیوانی

داشت برای بندوبست امور دکن گذاشته وقت وداع انگشتری خود باو عنایت کرده فرمود دانیم بهر سلیمانیت
قدر این باید دانست وخود برنالهٔ پانزده ماه برای عرس نواب مغفرتمآب چهار روز مقام کرده بصوب
شاه‌جهان آباد کوچ فرمود و بعضی از خدمه محل را بهمراهی منصبداران برهانپور باورنگ آباد روانه ساخته
تا کنار زبدا جلو ریز خود را رسانید درین اثنا شقهٔ وسخط پادشاه ناسخ عزیمت حضور وخبر تردد ارسرکشی
دلی اعتدالی هدایت محی الدینخان نیز بتواتر رسید بنابرین نواب ناصرجنگ مراجعت باورنگ آباد مصمم نمود
عرضی بحضور فرستاده اعلام معاودت افراخت وخواجم قلیخان بهادر را بنظامت دارالسرور نواخت

نقل عرضی نواب ناصرجنگ پیش ازین بعد عرض اقدس اشرف رسانیده که بجود ورود
شقهٔ قدسی بحض ارادت وصرف اعتقاد ونظر بعوایق وموانع نکرده از خجسته بنیاد روانه شده وبنا برترتیب
افواج وتعین مردم بصوبجات وتهیهٔ سفر واستعداد وادوات دفع اعدای دین ودولت وقصد درنواحی ایراپور
نموده بعد طمانیت از مهام مذکور بدارالسرور رسید وبعد ترخیص دیگر اقطاع داران وتقسیم سازوسامان کماحقه
بعساکر یکه امضای احکام والا باقصی کابل وبنگاله توانند بعزم آستانبوس روانه شد واز کثرت مصارف
که درین غنیمت لاحق شد وملکوک انجامید اندیشه ننموده وسپاه را قاطبه اضافها ورفقا را مساعده داده
طی مراحل متوالی کرده بر دریای نربدا رسید وتهیهٔ عبور بود واز فرط شوق قرب قدمبوس در هر منزل رجوع
میالید وبخیال این مسرت سر باوج فلک میرسانید ومحض کل ولای مالوا وشدت باد وباران برسانت مسافت
سیصد کروه بخاطر نمی آورد ویکمنزل می انگاشت که بجدهم جمادی الاخری کنار نربدا که فردای آن عبور متعذر بود
شقهٔ قدسی موشح بخط خاص کرامت اختصاص بورود مسعود سه بلند ساخت ازانجاکه محتوی بر بشارت
صدور فرمان والاشان مرحمت عنوان متضمن تفویض صوبجات دکن ودیگر عطیات سراپا برکات بود موجب

ادای آداب شکر و سپاس کرده و بدستور حضور تقدیم رسید و مضمون سعادت که پیام دوری و حکم مهجوری
بعاشق شیفته که مشوق آستان بوسی و مشتاق تقبیل عتبه عالیه است رسانیده دلرا بیتاب و دیده را
بخواب ساخت نظر براینکه بر لیغ قضا تبلیغ مفروض الامتثال و واجب الاتباع است و بمذهب فدوی صادق
و مشرب فدائی عاشق تجاوز از مامور منهی و محذور است بر سنت سنیه حضرت یعقوب فصبر جمیل والله
المستعان کویان مراجعت نمود اما امید بر فضل الهی و تفضلات مقدس معلی قویست که دعای فدوی مستجاب
خواهد شد و دیده بسعادت دیدار مستسعد خواهد گردید ان الله علی کل شئ قدیر الحاصل اواخر
جمادی الاخری از کنار دریای نربدا معاودت کرده از دریای تپتی نیز بشدت باران بجد و جهد بسیار عبور فرمود
و بعد از آن بهزار صعوبت به سبب کثرت باران بخجسته بنیاد رسید و موسم برشکال در آنجا توقف کرد

ذکر توجه مظفر جنگ بصوب ارکاٹ بعزم تسخیر و کشته شدن انور الدینخان بهادر بحکم تقدیر و متوجه شدن نواب ناصر جنگ شهید بصوب ارکاٹ برای تنبیه باغیان و شهادت یافتن بدست طاغیان

چون سعد الله خان بهادر مظفر جنگ بر عزیمت نواب ناصر جنگ جانب شاه جهان آباد و رسیدن تا برهانپور اطلاع یافت و حسین دوست خان عرف
چندا صاحب از روسای نوایت که نبیره سعادت الله خان و داماد علی دوست خان فوجدار و دیوان ارکاٹ
بود بدو پیوسته تحریص تسخیر ملک کرناٹک و تسخیر ارکاٹ مینمود هر چند شاهنواز خان و سید لشکر خان بر عزیمت
مظفر جنگ آگهی یافته خطوط مواعظت و اندرز نوشتند و نواب ناصر جنگ را رفقا که از جهت رعونتی که در
مزاج داشت و فراخور رتبه هر کس سلوک نمی نمود ناخوش بودند از حقیقت حال کماهی اطلاع نمی دادند بالجمله
مظفر جنگ باتفاق چندا صاحب بصوب ارکاٹ بعزم تسخیر روانه شد و انور الدینخان بهادر کوپامویی

الخاطب بشهامت جنگ که ایالت آن اولکه از عهد نواب مغفرت مآب بکمال استقلال با نشه جلادت
داشت بعزم مقابلهٔ مظفر جنگ از ارکاٹ برآمده چند مراحل طی کرده اعلام استقامت افراشت مظفر جنگ
بدلالت چند اصاحب از راه دیگر خود را بارکاٹ رسانیده شهر را بدست آورد و بعد حصول دلجمعی از بند و بست
شهر باجم غفیر از دکنیان و فرانسیس ساکن بندر پهولچری که بوساطت چند اصاحب با مظفر جنگ ملحق شده
بودند بسر انور الدینخان رسیده شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو مصاف آراکرده
وحسب تقدیر انور الدینخان بقتل رسید و نواب ناصر جنگ باستماع اینخبر درصدد کر و آوری افواج و اجتماع
سرداران نامی دکن و تهیهٔ اسباب جنگ گشته و نظامت خجسته بنیاد با بوالخیر خان شمشیر بها در معوض
ساخته درماه شوال از اورنگ آباد برآمده با هشتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ شمار و یک لک پیاده بعزم شیفه
باغیان متوجه شده و بکوچهای متواتر در فرصت قلیل قریب ادونی و رایچور رسید درین اثنا معذرت نامهٔ
مظفر جنگ متضمن اینکه انچه رد و اجبی از دیگران بسر کار واصل می کرده از پنجانب گرفته همچو مردم دیگر عامل
تصور فرمایند و دست از منازعت بردارند نواب ناصر جنگ درجواب آن زبان خود را بجز الفاظ تهدید
و حرفهای خشونت آشنا نساخت لاعلاج مظفر جنگ آماده پیکار گشته و بقلعداران تعلقهٔ خود که در تصرف
او بود مثل قلعدار ادونی و رایچور برای محافظت تاکید نوشت قلعداران سعی بلیغ در حراست قلعه نمودند و نواب
ناصر جنگ ملتفت به تسخیر قلاع نه گشته مهم مظفر جنگ را مقدم دانسته در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری
پانشه کوب بکرناٹک رسید مظفر جنگ با فوج فرانسیس که بمعرفت چند اصاحب ملازم گشته بود از
ارکاٹ برآمد و چون فوج نواب ناصر جنگ اضعاف مضاعف جمعیت او بود اندیشه مند گشته قابل خود را
به قلعهٔ پهولچری که نهایت استحکام داشت برده و در آنجا که انشته بتاریخ بست و ششم ربیع الآخر قلعه پیرون

آمده با نواب ناصرجنگ که بفاصلهٔ دو سه کروه از آن قلعه نزول اجلال فرموده بود مصاف آراست و تمام
آن روز جنگ توپخانه بود و چون آفتاب غروب کرد آتش جدال و قتال فرو نشست و تمام شب ماند شبه
شبخون فرنگ از بیدار مایش و هشیار مایش گذشت روز دویم آن نواب ناصرجنگ شاهنواز خان و محمد انور خان
را که در سحر بیانی و تزویر عدیل و نظیر نداشتند نزد مظفرجنگ فرستاد اینها با فسونگری مظفرجنگ را در لشکر نواب
ناصرجنگ آورده چند اصاحب و مظفرخان کاردی اندیشه ناک کشته بقلعه پهولچری رفته ببند و بست آن پرداختند
نواب ناصرجنگ نهایت مسرور شده از نظر ترحم و رعایت صله رحم هدایت محی الدینخان را زنده نظر بند
ساخت و مصاحبان و لشکریان او را از جان و مال امان بخشید و دلشوایان هرچند بعرض رسانیدند که بقای
هدایت محی الدینخان موجب فتنه و فساد است او را از میان باید برداشت اما نواب نباب ترحم هرگز به قتل
راضی نشد و مردم برای تقدیم لوازم خدمت معین ساخته و شاهنواز خان را برای حفاظت نامزد کرده او را
محفوظ نگهداشت و حکم نواحی شادیانه فتح نموده نامها باطراف و جوانب مشعر بفتح و سرور و نواحی شادیانه
فرستاد چنانچه در جمیع بلاد دکن حسب الحکم شادیانه نواختند غرض نهایت مسرور گشته در ینماده غزلی انمطبع زاد
خود گفت غزل دمید کوکب سعود اوج دولت ما نواختند برین نهمه رواق نوبت ما عدو بحضرت ما
دست بسته حاضر شد چو رفت طاقت بازوی او زهیبت ما کریخت فوج نصارا ز صولت احمد نمود
شاه فرنگ انقیاد حضرت ما ز آتش غضب ما بسوخت فوج عدو سزای انکه ننماید سر از ارادت ما سپاه
فتح و ظفر پیش پیش می آید بهر طرف که خرامد نخسته رایت ما ازین ظفر که بتائید غیب جلوه نمود رسیده
است بآفاق صیت شوکت ما همیشه هست ظفر در رکاب ما ناصر که هست فضل الهی معین همت ما
القصه فرنگیان که در پهولچری رفته بودند مصدر انواع شورش و فتنه سری گردیدند و بضرورت قلع ریشه فساد

(فوز)

توقف در آن سرزمین واجب دانسته متوجه ارکاث شد و فوجی بمدافعه آن کرده باطل پژوه تعین نمود
از نیرنگی قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید و قلعه نصرت کده چنجی که پای تخت او لکه کرناٹک
است بتصرف فرانسیس رفت نواب ارکمال غیرت و حمیت دین مبین و مراعات رسم و آئین
ملک داری که مدارک هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان کرده با وصف شدت
برسکال و مشاهده طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله خود بدولت متوجه تنبیه کفره فجره
گشت و سید شریفخان را بصوبداری برار و سید لشکرخان را به نیابت صوبداری خجسته بنیاد از عزل
ابوالخیرخان سرفراز نموده آنها کوچ کرده ازین تهلکه بدر شدند و ابوالخیرخان برای قبایل خود که در برهانپور
بودند از خجسته بنیاد در برهانپور آمده نشست و یازدهم شوال سنه ثلاث وستین و مائه والف از ارکاٹ
کوچ فرموده و بعد از آن در ماه مذکور پیش از شهادت باشاره درویشی از جمیع منهیات توبه کرد و تا نفس واپسین
بر حالت توبه ماند از آنجا که فلک شعبده باز در هر جند روزمان نقشی تازه بر روی کار می آرد سرداران افاغنه
کرناٹک که ملازم رکاب بودند با وصف مشمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقا پاس
نمکوردگی و ولی نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقی نه اندیشیده بطمع ملک و مال باطنا با فرنگیان
بیدین متفق و یکدل شدند و جمعی از ارکان دولتان دیگر را هم ضمیمه او با رخود ساخته و جوانسیس جو و فرستاده
فرنگیان را که زیر قلعه چنجی اجتماعی داشتند بقصد شبخون طلبیدند هرکارهای سرکار خبر رسانیدند که امشب فوج
فرنگ اراده شبخون دارد نواب ناصرجنگ حکم کرد که امرا و سرداران امشب هوشیار بوده همه آماده
مهیای جنگ باشند چون هر روز همین معامله بود و از مشقت شبانروزی عاجز و بجنگ آمده بودند
این شب را هم همچو شبهای دیگر تصور نموده و بارام نشسته تن دهی در تردد نکردند تا آنکه آخر شب بهدیم

محرم بحساب تنجیم سنه اربعه وستین ومائه والف فوج فرنگ باکاڑویان برلشکر ریخته واز توپخانه
گذشته نزدیک دولشخانه رسیدند اکرا فاغنه بتقویت نصارا نمی پرداختند آنها مارا ی آن نداشتند
که تا اینجا برسند هرچند بعضی دولشخواهان پیش ازین نواب رسانیده بودند که افاغنه با نصارا ساخته برسر غدر اند
ازکمال صفائی طینت اعتبار نکرده بود که من با ایشان چه بدکردم تا بحدیکه در آنوقت بر فیل سوار شده
فیل را تنها جانب افاغنه راند که با تفاق اینها دفع شده فرنگیان نمایند همینکه فیل نواب قریب فیل همجان
سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً واستمالةً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت وچون از آنطرف
آداب مجرا بفعل نیامد وصبح هنوز خوب ندمیده بود نواب اینحرکت او را محمول بر آن کرد که به پی خوابی
یا نبا بر تاریکی شب مرا نشناخته است پس خود را از عماری قدری بلند کرده با واز بلند گفت ای برادر وقت
کوشش و مردانگی است مهیای دفع دشمن باید شد آن بدنهاد در شخص دیگر که در خواصی او نشسته بود
دآن هر دو تفنگهای پر بار در دست داشتند و منتظر همچنین وقت بودند نواب را هدف تفنگها ساخته
معاً سر دادند هر دو تیر تفنگ به سینهٔ نواب رسید و بروضهٔ رضوان خرامید همت بهادر در تعجیل هر چه
تمامتر فیل خود را نزدیک فیل نواب رسانیده سر نواب برید و افاغنه آن سر را بر نوک نیزه کردند
انا لله وانا الیه راجعون مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق کردند و تابوت را بر واژه نخجسته بنیاد نمودند
وبعد رسیدن آنجا پائین مرقد شاه برهان الدین غریب قدس سره نزدیک مرقد نواب منفرجاً
زیر خاک سپردند شهادت نواب قریب قلعه چنجی بفاصله بست کروه از پهولچری واقع شد و مدت زمانیکه
نواب شهید دو سال و شش ماه و چند روز است میر غلام علی آزاد بالگرامی در تاریخ شهادت نواب شهید
گفته سه نواب عدل گستر عالیجناب رفت فرصت ندا در تبع حوادث شتاب رفت در هفدهم ماه محرم

مانده

شهید شد تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت و نیز میرمذکور در سرآزاد بزبان قلم داده در آن شب
که آبستن صبح قیامت بود فقیر تمام شب نزد نواب حاضر بود وقت دستار بستن آئینه را طلبید و بدستار
بستن مشغول شد در آنحال بعکس خود نگریسته خطاب کرد که ای میر احمد خدا حافظ تست وقت سوار شدن
با وصف انکه وضو داشت تجدید وضو نموده و سجده کردان وداعیه خوان بر فیل سوار شد معمول نواب
بود که در محاربات از سر تا پا آهن میپوشید در آن شب جز جامه یکتهی هیچ نه پوشیده سوار شد و همین حالت
بمرتبه علیای شهادت فایز گردید حافظ محمد اسعد مکی که عالم و مرد مقدس بود خصوص در علم حدیث
و فقه و استقامت دین و سلوک جاده شریعت مستقیم نظیر خود نداشت فرمود که بخاطر من گذشت که
شهادت نواب نظام الدوله عند الله چه نوع باشد روز هشم از شهادت بعد فراغ از نماز صبح مستقبل
قبله نشسته بودم که بخوبی دست داد بین النوم و الیقظه مشاهده میکنم که دو شخص بلباس عرب
یکی در یمین من و دیگری در یسار شخص یمین بشخص یسار گفت کیف شهادة نظام الدوله
او جواب داد انه الشهید و الله لعن قاتلاه چون بافاقه آمدم شبه که بخاطر راه یافته بود
رفع شد و صحت شهادت به یقین پیوست باز بخاطر گذشت که تاریخی برای شهادت این امیر فکر
باید کرد و با خود گفتم این عبارت را حساب باید نمود شاید تغییر و تبدیلی تاریخ شود چون حساب کردم عبارت
مذکور بزیادت و نقصان تاریخ برآمد و نیز میر موصوف حسن خاتمه مادهٔ تاریخ یافته در رشته نظم منسلک گردانید
قطعه نواب آفتاب جهانتاب معدلت مخمور با جناب حسین ابن فاطمه تاریخ خواستم زبرای شهادتش
ارشاد کرد بیار خرد حسن خاتمه ذکر محامد نواب شهید مغفور مبرور میر غلام علی آزاد بالکرامی رحمة الله
در سرو آزاد بزبان قلم داده که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید طاب ثراه امیری بود

دین پرور عدالت گستر صاحب عزم صف آرای بزم و رزم و در اجرای احکام شریعت غرا بهبودی فی
می نموده و در فریاد رسی عاجزنالان پیدست و پا توجه دلی میفرموده و در فصاحت تقریر و ادراک
لطایف سخن کوس یکتائی میزده است و بذکر سوانح سابقه سلاطین اولوالعزم کوشش مستمعان را البریز
در غرر میساخت و مشق سخن به تتبع مرزا صائب بپایه رسانیده بود که موشکافان دقایق معانی و رموز
بایان لطائف سخندانی نمی توانستند راهی بامستیار تحقیق از تقلید کشود و از بدو شعور بمقتضای علو همت
و فرط شجاعت هوای کشورگشائی در سر داشت در ایات عزم و بلندی می افراشت و بسیار
رحیم دل بود روزی در سفر ارکاط بشکار آهوی که قراولان موافق ضابطه رام کرده بودند متوجه شد
چون قراولان آهو را زیر خیمه قریب مسند آورده نشانیدند از حضار مجلس استفسار فرمود که این را صید باید کرد
یا آزاد حاضران مجلس بگمان انکه مزاج مبارک مایل بشکار است بعرض رسانیدند که شکار باید کرد بعد ازان
از میر غلام علی آزاد پرسید که چه باید کرد میر مذکور گفت نقلی بیاد آمده اگر حکم شود التماس نماید بعد حصول
اجازت شروع بحکایت نموده و گفت پادشاهی بقتل اسیری حکم کرد چون اراده قتلش کردند موافق ضابطه از و پرسیدند
که دولت چه میخواهد و چه آرزو داری گفت همین آرزو دارم که یکمرتبه در مجلس سلطانی باریاب شوم ملازمان بارگاه
بعرض پادشاه رسانیدند درجه پذیرائی یافت چنانچه ببارگاه حاضر ساختند و پرسیدند که عرضی داری گفت
بخیر وقتیکه پادشاه از مجلس برخاست اسیر بعرض رسانید که این کنه کار اگرچه واجب القتل است اما حق
صحبت بر پادشاه ثابت کرده است پادشاه را این حسن ادای او خوش آمد از سر خونش درگذشت حالا این آهو
هم حق صحبتی بر پادشاه ثابت کرده است بیشتر ازچه مرضی مبارک نواب لب به تبسم شیرین کرده آن آهو را
آزاد ساخت مرزا جلال اسیر حرف بامزه میگوید بیت مزه کباب آهو نمک خلاصی اوست اگر ازمی

مروت قدحی کشیده باشی کویند علم موسیقی و فن تصویر کشی نمیدانست غرض جامع کمالات بود
شعر خاصه ریختی خوب می فهمید و اشعار ریختی و فارسی ابدار می گفت از فرط ذکاء و سرعت اندیشه
در لحه غزل طولانی ابدار نظم می آورد روزی از علو مزاج خود با میر موصوف حرف زد که هرگاه غزلی در
زمین استادی از اساتذه پیشین فکر کرده میشود دل میخواهد که قوافی تازه بهم رسد میر موصوف گفت قافیه
مشترکت اشتراک قوافی هیچ مضایقه ندارد بسیار مسرور شد آورده اند که نواب شهید توسط وسایط بحضور
نواب مغفرتمآب در باب افزونی مدارج خود عرضداشت نموده بمعرض پذیرائی نرسید بعد دو سه روز شعری
از طبعزاد خود که اشعار بما فی الضمیر میکند بحضور نواب عالیجناب خواند و آن شعر اینست سه مرنجان خاطرم
جانان مزاجی نازکی دارم تو کز احسن مغروری من از عشق تو مغرورم نواب عالیجناب فرمود که نسبت
غرور بعاشق خوب نیست فی البدیهه در جواب گفت بخیر ما عاشق معشوق مزاجیم نواب عالیجناب تبسم فرمود
سکوت ورزید و چون نواب نظام الدوله ناصرجنگ شهادت نصیب بود هرگاه مضمون شهادت
در دلش القا میشد و آنرا در رشته نظم میکشید وجدی بر آن میفزود از جمله اشعار منهی بشهادت این
شعر است سه کر تراخواهش قتل است بسم الله دم شمشیر تو کردن بالسم الله روزی این شرکه
از پنجه اجل نه هراسیم هنگام منافق خود بتیغ شهادت بریده ایم بخاطر شهادت طلب او القاشد
بسیار ذوق و وجد کرد روزی در محفل معلای نواب شهید امرا و شعرای صاحب کمال مثل شاهنواز خان
و سوسن خان جرات و مرزا جان رسا تخلص و نقد علیخان ایجاد تخلص که هریکی از ایشان در آنعصر یکتای روزگار
بود حاضر بودند نواب شروع بخواندن غزلی کرد و در شعری از آن غزل سرو خرامان بمعنی درخت سرو آزاد
آورده بود جرات بجرات عرضکرد که مصداق سرو خرامان قامت معشوق است نه درخت سرو

که خرامان نیست نواب بسوی میر غلام علی آزاد بالکرامی نگاه کرد میر مذکور گفت که مرزا صائب از سرو خرامان
درخت سرو اراده میکند و می گوید سه یکره برآر از آستین دست نگارین در چمن تا دستها نهان
کند سرو خرامان در بغل نواب عجب بشاشتی کرد و بیت را یاد گرفت حیرات گفت عجب از
مرزا که درخت زمین گیر را خرامان گفت میر آزاد گفت بنای شعر بر تخیل است حرکتی که از تحریک
نسیم میکند گویا میخرامد چنانچه سلمان ساوجی تصریح باین معنی کرده میگوید سه سرو از صبا کرد و چمان
تا چون قدت باشد روان هرچند نخرامد بآن سرو خرامان کی رسد و در عربی غصن میاس و شجر میاد
بسیار است میاس و میاد هر دو بمعنی خرامان باشد الحال از اشعار آن شهادت مرتبت که میر غلام علی
آزاد بالکرامی در خزانه عامره و سرو آزاد بقید قلم آورده در بخارقم پذیرفته تحریر می کرد و سه
دور از محفل مروت نیست سوزاندن مرا شمع من ظلمت کرد سر نگرداندن مرا ای یوسف عزیز در آغوش
من درا بوی خوشت رسید تو هم در وطن درا و له کرخفر کرد صرفه زاسکندر آب خویش خضر خط آب
بقا میدهد مرا و له سیم شکوفه شاخ چو افشاند میوه یافت دست کرم نوید ثمر میدهد مرا و له رنگ زردم مگر
از حالت دل کو یدحرف پیش آن آئینه رو تاب نفس نیست مرا و له نگاه انتخابی میکنی بر من بهت
کردم تو ایجان از کجا آموختی این قدردانی را نه امروز است مارا زین قفس آهنگ آزادی درون بیضه میکردم
مشق پرفشانی را و له در قفس چو صبح بتاراج رفته ایم در یافتیم چاشنی نوشتند را و له با همه یکسان بود
آیینه روشندلان برخورد آئینه بر یک وجه زشت و خوب را چشم عاشق را نباشد احتیاج توتیا
بوی پیراهن جواهر سه شد یعقوب را و له تلخ روئی را مذاق حنظل و ورخ بود رنگ ایمان است
پیدا چهره نقاش را و له دید تا آن جانجان آئینه را داد عمر جاودان آئینه را و له نمیدانم چه باشد از گلستان

نفع کلچین را که میسازد روان از چشم بلبل اشک خونین را و له ناصر سبکروحان اسیر جسم خاکی نیستیم
همچو بوی می برآ ای خم افلاطون ما و له ناصر از ممنونی بال کبوتر فارغم می برد تا یار رنگ رفته تکریم را
و له اگر تن را نباشد دل منور زیر خاکش کن نباشد در شبستان غرقی فانوس خالی را و له ایکه در اندرون
خویش حجابی داری کر شب ماه نیائی شب تار پا و له شیر را در بیشه باید دید نی در پنجره اسحاق
مرد باشد عرصه پیکارها و له چه قدر رها نمود دلسوزی داغ عشق تو قدردان منست و له آمدی دیوانه
از صحرا الشهر زخم سگ کودکان جلد دیگست و له از گریبان ناکشیدم دست روشن شد چراغان
داغ سودا بر کف من شمع اعجاز من است و له اینچنین صیاد بالادست در عالم کجاست بستن خورشید
بر فتراک کار زلف کیست و له نکرده آهن خود را جدا از خاک سیاه امید جذب آهن ربا نباید داشت
و له ناصر از بس بود مخمور نگاه مست او جای صندل بای می بر جبهه مالیدن گرفت و له سحر که پرتو
حسن تو از نقاب گذشت عرق ز جامه زرین آفتاب گذشت سبیل هیچ میسر نشد بجز خجلت هزار بار از این
خانه خراب گذشت و له دور باید کرد از خاطر غبار شکوه را صفحه آئینه دل در خور زنگار نیست و له میکند
سحر در علاج دلم نرگس بیمار که چه بیمار است و له موسم پیریست می باید عصا دست ما و کردن مینا
خشت و له ابرها امسال بر بستانه رفتار ایده است از شکوفه شاخها آشفته و ستاره است و له
فرمان بوسه گرچه ز خطش گرفته ایم حکم جدید از لب خندانم آرزوست و له دامن شب توان داد در غفلت از دست
شانه زلف امل دست دعای سحر است و له بوستان پیر چرا آزرده خاطر می شوید عندلیب باز فکر
آشیان برخاسته است و له خانقاه و مسجد و میخانه را کردیم سیر هیچ جا کیفیتی چون خانه خمار نیست
و له کی بود در بار هر تاجر متاع خویش قماش ای که یوسف میفروشد کاروان دیگر است و له خاموشان را

نیست ناصر احتیاج عرض حال کرد طفل پیر باز اثر جان دیگر است و له نیست در هیچ سری خواهش
سودا ورنه ایزمان هم بجهان یوسف بازاری هست و له ضعفا را بحقارت مران کز نظر دفتر حسن
به شیرازه زسوی کمر است و له تنگی جانخند تنگ دل روشن را سنگ خلوتکدهٔ خاص برای
شهر راست و له در محفل سپهر ندیدیم امتیاز بر آفتاب و ماه زحل را تقدم است و له توان شکوه
زبیداد نگاهش کردن چشم بادامی او مهر دهن ساخته اند و له آبی نخشت از دل مجروح ما بلند
از چینی شکسته نکرد و صدا بلند و له مرا شوق نظر بازیست از معشوق مجوبی که کرازده و رچشمی واکنم ابر و بگرداند
و له بر دلشکنی صرف بود همت خوبان این سنگدلان در صدد شیشه گران اند و له مکن بدختر رز میل
موسم پیری که وقت کار همان موسم جوانی بود و له رشتهٔ عمر ابد شاید بدست آورده است هر کسی بر
مرگ دشمن شادمانی می کند اینهمه تعجیلها در کشتن عاشق چرا عاقبت پیش تو روزی جان فشانی
می کند و له ناصر کسی که معترف از سهو خود نشد فرزند خاص حضرت آدم نمی شود و له اگر بوی آن گل
صبا نیرساند نرخم دل ما و امیرساند فلک گرچه دارد تلاش جدائی بهم دوستان را خدا میرساند
دل از من رباید بگاکل سیاه د بجامی ستاند بجا میرساند و له جانب شعلهٔ آتش نظری باید کرد سفر
کرم روان جانب بالا باشد و له دیده ام تیز زبانان چون شمع کشتهٔ تیغ زبان میباشند و له
مرا اگر رخ زردی بسان زر نبخشند از آن خوش است که زر را سر بسر نبخشند و له هر کجا شمشیر آن
مغرور میکرد و بلند کردن پنجه ها از زور میکرد و بلند و له ابر دریا دل بدست گوهر افشان میرسد
ای صدف دامن کشا کارت بسامان میرسد و له کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست که شبنم آئینه
برروی آفتاب شکست و له ای دل زلف یار مدد میتوان گرفت سر رشتهٔ عمر ابد میتوان گرفت

کرنچه دی بمیکده فال سفر زند از چشم مست یار بلد میتوان گرفت و له ای شوخ هوای مفکن تیر
نگهدار این ناوک بیداد بکار جگری کن و له از کل گوشه دستار نخود میلرزد قد او تازه نهالیست
که من میدانم **فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت نواب شهید**
مبرور بعرض وقوع رسیده و موجب عبرت اولی الابصار گردیده آورده اند
که بعد شهادت نواب نظام الدوله با وجود فرزندان نواب مغفرتمآب امیر الممالک صلابت جنگ
و اصفجاه ثانی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ و شجاع الملک بسالت جنگ و ناصر الملک
میر مغلعلی خان بهادر در آنوقت در لشکر حاضر بودند افاغنه و نصارا هدایت محی الدینخان را نظر
بکبر سن و لیاقت از جهت علم و فضل و شجاعت برداشته بریاست او راضی گشتند و منادی
امن بنام او زدند و همه مردم چه اهل اسلام و چه از نصارا اطاعت نمودند و افاغنه در جلدوی
این حرکت که ناصر جنگ را کشتند و او را بجایش نشانیدند قلاع بسیار از و نوشته گرفتند هدایت محی الدینخان
مظفر جنگ بعد جلوس بر مسند ریاست رام داس را براجه رکهناتهه داس مخاطب ساخته بدیوانی خود
بلند پایه گردانید اگرچه رامداس که برهمن سیاه فام ساکن سیکاکول در ذیل متصدیان سرکار نواب نظام الدوله
نوکر بود چندان رتبه نداشت لیکن چون در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار نموده در کنار محبت مظفر جنگ
بگردن خود انداخت مظفر جنگ او را باین رتبه رسانید و بعد چند روز افاغنه را همراه گرفته به پهلچری رفته
به کپتان یعنی حاکم آنجا ملاقات کرده برای مصلحت ملکی چند روز در آنجا توقف نموده جمعی از سپاه نصارا را همراه
گرفته عازم حیدرآباد شد و از ارکاث گذشته بملک افاغنه در آمد قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله
آماده ساخت افاغنه جهالت پیشه که از قتل نواب نظام الدوله و نشانیدن او بر ریاست از جای خود

رقعه شروع تمرد نمودند خصوص همت بهادر المخاطب به بهادر خان قاتل نواب ناصرجنگ که
بنواب هدایت محی الدینخان پیغام داد که اموال نواب ناصرجنگ بهادر علی السویه قسمت نمایند
هدایت محی الدینخان که مرد غیور و شجاع بود این پیغام بهم برآمده تادیب او بر دنبت همت لازم
دانست و هفدهم ربیع الاول در سرزمین لکریت پلی از یکطرف مظفرجنگ و نصارا و از طرف دیگر همتخان
و سایر سرداران افاغنه صف آرای قتال گردیدند از جانب مظفرجنگ یعقوب محمد خان رساله دار و میر مظفرخان
که از مردم نکاله بود بقتل رسیدند و نعمتخان و جلال الدین حسین خان زخمی گشتند و زخم تیر بر چهره مبارک
آصفجاه ثانی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ رسید اما مال بخیر شد و از زخم تیر که در حدقه چشم مظفرجنگ
رسید کارش تا آخر انجامید میر محمد حسین خان دیوان دکن بند و تفنگچه در دست داشت بجانب بهادر خان
سر داد گوئی بندوق بر سینه بهادر خان رسیده کارش تمام ساخت و دیگر سرداران افاغنه نیز مقتول
شدند گویند وقتیکه تیر بچشم مظفرجنگ رسیده کارش با تمام رسانید راجه رگهناتهه داس که در خواصی بود
طرفه تدبیری بعمل آورد که جسد مظفرجنگ بعد از پرواز روح در میان همه و دست گرفته چنان وانمود که
مظفرجنگ زنده است و از سر کوشی لحظه بلحظه طلب آب خاصه و پیره پان و اشارت بقتل مخالفان
حیات مظفرجنگ خاطرنشین مردم ساخت و تا انفصال جنگ کسی را خبر نشد که قالب مظفرجنگ تهی از روح
است تا انکه افاغنه رو بوادی فرار آوردند و اعیان لشکر همتخان و سردیگر سرداران افاغنه بریده بر لوک
نیزه ها کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند آنوقت معلوم شد که مظفرجنگ از شربت مرگ سیراب گشته
است القصه کسانیکه با نواب شهید بد خاپش آمدند و شریک قتل او شدند بعد شصت روز همه بسزا رسیدند
و مقتول گردیدند ۱۲ دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند آورده اند

که روز جنگ یعنی هفدهم ربیع الاول وقت دفن مقتولان نشد و روز دوم آن هجدهم شهر مذکور
از معرکه برداشتند و در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع مدفون ساختند و تابوت نظام الدوله
درهمین تاریخ بروضهٔ مقدسه رسید و بعد مغرب در جوار شاه برهان الدین غریب قدس سرّه مدفون
گردید لله العظمة والقدرة که قاتلان نواب را پیش از انکه جسدش مدفون کرده بقتل رسانیده
در زمین مدفون گردانید و بعد از آن نواب را در زمین بجوار رحمت خود کشید فاعتبروا یا اولی
الابصار و هرجا در اثنای راه تابوت نواب شهید را گذاشتند مردم مکانی در آنجا ترتیب داده
زیارتگاه ساختند از جملهٔ سرداران افاغنه که با نواب شهید طریق دغا پیمودند عبدالمجید خانست که پدرش
عبدالکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود و اولاد او مدتی بحکومت بنگاپور وغیره از توابع کرناٹک
میپرداختند تا آنکه در وقت تسلط حیدرعلیخان مشهور بحیدر نایک بتاراج رفتند عبدالمجید خان پسر خود
بهلول خان را با تالیقی نصیب یاورخان ظاهراً در رکاب نواب فرستاد اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران
افاغنه را براه غدر و دلالت میکرد و منصوبهٔ شطرنج دغا غائبانه میساخت و همت خان که نواب را بشهادت
رسانید پسر الفخان بن ابراهیم خان بن خضرخان پنی است خضرخان مدار کار عبدالکریم میانه مذکور بود و داود خان
پنی که با امیرالامراحسین علیخان پوفائی کرد و جنگیده کشته شد پسر خضرخان است چون صوبه داری دکن در عهد
شاه عالم بدوالفقارخان پسر اسدخان وزیر تفویض یافت و نیابت بداود خان مرحمت شد داود خان برادر خود
ابراهیم خانرا به نیابت حیدرآباد مقرر کرد و چون حیدرعلیخان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ابراهیم خانرا
بفوجداری کرنول مامور ساخت از آنوقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است در جنگ مظفر جنگ
همت خان دیوان او امانت الله خان که تخم این همه فساد کشته او بود و بهلول خان و نصیب یاورخان

و دیگر مدعوانان باشقام رسیدند و چون لشکر امیر الممالک صلابتجنگ بر سر کرنول آمد شهر را غارت
کردند و اهل و عیال همت خان با سیری درآمدند و از شامت عملی که از آن بهمت صادر شد جان و آبرو
برباد رفت حالت دنیا خود این است مال غصبی چه خواهد بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون و حسین دوست خان عرف چندا صاحب هم بعد چندی به تیغ انتقام مذبوح گردید و سرش بنوک
نیزه رسید تبین اینمقال انکه محمد علیخان پسر انور الدینخان کوپامروی بعد شهادت پدر قلعه ترچناپلی را قایم
کرد چون نواب نظام الدوله در نواح ارکاٹ نزول اجلال فرمود محمد علیخان آمده دولت ملازمت دریافته
بخطاب پدر سرفرازی حاصل نمود و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه به قلعه ترچناپلی برد در این وقت
ریاست ارکاٹ بچندا که در پیلچری نشسته بود عاید شد و همان جماعه نصارا فرانسیس را که بر نواب نظام الدوله
بشنجون آورده بودند همراه کرفته با فوجی دیگر بر سر ترچناپلی رفت انور الدینخان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن
دیوناپتن را با خود متفق ساخته بمقابله برآمد چندی آتش حرب شعله خیز بود آخر انور الدینخان غالب آمد و چندا را
دستگیر شد غره شعبان سنه خمس وستین و مایه والف چندا را مذبوح ساخته سرش را بنوک نیزه بشهر بردند
و همچنین سرداران فرانسیس با قوم خود هزار کصد فرنگی سفید پوست ولایت سوای فرقه کاڈوی زنده دستگیر شدند
و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتیکه بشنجون آوردند اصلا روی آسایش ندیدند و در ایام حکومت
منظر جنگ که دو ماه پیش نبود بالاجیراو پسر باجیراو سر کرده راجه ساهو فرصت وقت غنیمت دانسته
بضبط جاگیرات امرا و منصبداران دکن دست تطاول دراز کردو با و رنگ آباد رسیده هنگامه آراکشته
سید لشکر خان تاب مقاومت در خود ندیده بر مبلغ پانزدلکروپیه مصالحت کرده ملک را از ضبطی او
باز داشت و برهانپور را اعیان آنجا بنگاهداشت انواج محفوظ داشتند گویند که هدایت محی الدینخان

نهایت شجاع و دلکی طبع و دقت پسند و از حدت ذهن بیشتر راغب بعلوم معقول بود و تهذیب
منطق از بر داشت و بشعر راغب نبود از اینجهت با میر غلام علی آزاد بالکرامی که نباز سهل پسندی تمام عمر
گرانمایه خود را در فن شعر و عروض و قافیه صرف نمود صحبت کوک نشد و مظفر جنگ اول کسیست که
بعد شهادت نواب نظام الدوله نصارای فرانسیس را نوکر کرده جهت اعتضاد خود بطرف دیار
اسلام آورده و پیش ازین نصارا در بنادر خود بودند و پا از حد خود بیرون نگذاشتند و بعد کشته شدن مظفر جنگ
نصارای مذکور بصیغه نوکری در رکاب امیر الممالک شده چه اقتدار که بهم نرسانیدند و آخر بچه خرابی
بدر شدند که بعد ازین رقم پذیر قلم و قایع رقم خواهد گردید ان فی ذلک لذکری
لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید چون اختتام عمر نواب بشهادت شد
اختتام این باب بر لفظ شهید مناسب افتاد ذکر احوال مرثیه از آنجا که فن تاریخ برای معرفت
احوال پیشینیان موضوع گشته و اطلاع سوانح گذشته سرمشق آیندگان است در مطاوی تحریر
جلایل آثار نواب عالیجناب و ناصر جنگ شهید و غفرانمآب که مولف در صدد آنست بنا بر قرب
جوار و معاملات شبانه روزی ذکر مرثیه بر زبان قلم می آید لهذا ابیان مبادی نشو نمای سه داری
ایطایفه در دکن و ریشه کردن اینها درین سرزمین بنام وطن ضرور نمود اول بسواران برکی مشهور بودند
و ثانیاً بغنیم لئیم ملقب گشتند و ازآن پس چون دولت ازآن دودمان رو گردانید و با بهامنه کوکن دست و
گریبان شد درین سرکار باراو پندت پردهان عزامتیاز یافته و جاهای دیگر خود را امیر سنت راو پندت
پردهان نامیدند ابتدا ساهوجی نام ملازم برهان نظام شاه والی احمد نگر و طبقه ثانی بعادل شاهیه پیوسته
و بمرور قلاع پادشاهی بل کوکن بتمرد و تغلب بدست آورده به قزاقی در هر فنی میکذرانیدند چون مایه

جمعیت اینها پریشانی و دستگاه کامرانی منحصر در سرکردانی است یعنی دهقانی که دوسه گاوی از مزرعه
زندگانی بدست آورده گره مادیانی ترتیب نموده نیزه چوبی بهم رسانید بر سیاهی سپاه اینها افزود و در
اوقات اسپ و سوار برخوشه جوار است خواه پخته باشد یا خام و پیشتر در فصل جوار برمی آیند سازورکی
مهیا دارند چنانچه بهشی چوزنیز یکی از القاب ایشان است چون رفته رفته کار بالا گرفت بردار الخلافه شاهجهان آباد
مستولی شدند به سبب امتداد دولت با سلسلهٔ ریاست آصفیه که قریب صد سال میشود امید که انشاءالله تعالی
مدارج شوکت و کامرانی این دولت خداداد چون مراتب اعداد باد و ارتا منتهای محدود و بفیض فضل الهی مشمول یاد
مساهمت بلکه دلیل مساهمت قایم دارند از چندی در نوشتن عرضداشت و گذرانیدن نذر اغماض نموده
پا از اندازهٔ خودشناسی بیرون نهاده اند اما در سایر امور شیوه بزرگداری سلوک میدارند شنیده و
تادیب و گوشمال نواب مغفرتمآب ولت کردن ناصرجنگ شهید برین گروه انبوه بمطرف غفرانمآب
بعد کشش و کوشش بسیار و سوختن پونا و برافروختن نائرهٔ جدال و قتال صرفه در مخالفت ندیده تبالیف
و تدبیر بحیز مشارکت چوتهه قایم نموده پوسته ملازم رکاب سید اشتند و اگر مهمی رو بکار میشد و تعین
سرداری قرار می یافت پنجاه و شصت هزار سوار اینها تعین سردار مذکور می فرمود بهرحال از ضوابط
پسندیدهٔ اینها یکی آنکه در تمامی قلمرو که از کنار دریای جنوبی تا اقصای هندوستان در حیطهٔ تصرف
اینها بود دزد و رهزن و خانه جنگ در امصار و بلدان نبود و کسی زهره آن نداشت که کارد و خنجر و شمشیر در آبادی
از نیام برآرد و مسکرات از ممنوعات بود و با اینهمه تسلط و حکمرانی ادنی بهمنی منعلک که آینه را عرضی
مینوشتند و خود را سیوک که عبارت از بندهٔ پرستار است مرقوم مینمود و پس تا زمان سدهنو بالا
مساعدت ایام ترقی بانجام رسید و بعد فوت مادهوراو پسرش انتظام پذیرفت الملک واحد

القصاد و میر غلام علی آزاد بالگرامی در خزانهٔ عامره در ذیل احوال نواب مغفرتمآب بزبان قلم
داده از پارسیانی نامها خبر میدهد که از قدیم الایام فرمانروایان هند پیش از عهد اسلام و بعد آن بر اهل دکن
چیره دست بودند و همیشه افواج قاهره فرستاده تمام قطر دکن تا لنکا و سراندیب زیر و زبر مینمودند
در هفت رفته نوبت بجائی رسید که قصه منعکس گردید یعنی قوم مرهٹه مجموع کشور دکن و مالوه و گجرات و اکثر
صوبجات هندوستان تصرف آورده و بیشتر ممالک فسیح المسالک هندوستان را زیر و زبر کردند
مگر صوبهٔ اوده که به سبب حایل بودن دریای گنگ و مدافعهٔ برهان الملک و اخلاف او از شر آنها محفوظ
ماند و صوبهٔ ملتان و صوبهٔ پٹهنه به سبب دوری دست بودن از دکن بحیطهٔ تصرف آنها نیامد اگرچه نایب
غنیم در ملتان هم رفته بود اما از ورود موکب شاه درانی دخل نیافت و در صوبهٔ پٹهنه و بنگاله اگرچه دخل
کردند اما عمل چنانکه باید نیافتند ناظم بنگاله بعد محاربات مصالحت برین قرار داد که هر سال پیشکش مقرری
بفرستاده باشد چنانچه میفرستاد مرهٹ عبارت از دو کیر یعنی قلعهٔ دولت آباد و اطراف آنست
ساکنان این سرزمین را مرهٹه میگویند و زبان مرهٹی مخصوص این اولکه است و در ابتدای ریاست غنیم
در قوم بهونسله بود و بعد ازان بدست زناردار ان درآمد و نسب بهونسله براجهای او دیپور میرسید و
براجهای مذکور سرآمد راجهای سرزمین راجپوتانه اند از راجهای دیگر هر راجه که بر مسند راج یعنی حکومت
می نشست راجه او دیپور قشقه برای او میفرستاد و او قشقه را بر پیشانی خود کشیده تکیه بر مسند راج میزد
و لقب راجه او دیپور رانا است گویند نسبش بنوشیروان عادل میرسد چون سعد وقاص تسخیر ایران کرد
و اولاد نوشیروان آواره دشت ادبار شدند یکی از اجداد رانا بهند آمده بمرتبهٔ راجگی رسید و بعد ازان
یکی از اولاد رانا که از بطن دختر نجار متولد شده بود بنابر ناموافقت برادران از او دیپور بصوب دکن برآمده

در نواح کرناٹک ساکن گردید و از جهت عمدگی خاندان خود با عمده های دکن خویشی بهم رسانید و اولاد
او دو شعبه شدند یکی انتولیه دوم بهونسله از قوم بهونسله ساهوجی اولاً نوکری برهان نظام شاه برگزید
و ثانیاً با ابراهیم عادلشاه پیوسته نوکری او کرد و ابراهیم عادلشاه در اواخر عهد خود پرگنه پونا وغیره
در جاگیر ساهوجی مقرر ساخت ساهوجی آنجا برسم زمینداران طرح توطن انداخت و چندی عاشیه
نوکری صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه نیز بر دوش خدمت گرفته خود در حضور می بود و پسرش
سیوا در جاگیر قیام می نمود و چون ابراهیم عادلشاه را عارضهٔ موت تا دو سال امتداد کشید اختلالات
بسیار در مملکت او رو داد و اکثر سپاه کوکن برخاسته به بیجاپور آمد و آنولایت و قلاع آنجا از لشکر
عادلشاهی خالی ماند درین هنگام سیوا که رب النوع غنیم بود از هوشیاری و حیله سازی و سپاهگری
بهره وافر داشت و اکثر قلاع را که از وجود حارسان و اسباب قلعداری تهی بود بتصرف خود درآورد
درین اثنا ابراهیم عادلشاه رخت هستی بربست و پسرش علی عادلشاه بر سریر فرمانروائی نشست و بنابر
ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود که خلل عظیم در سلطنت او رو داد و سیوا روز بروز
قوت گرفته بر تمامی قلاع کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده باستظهار این
حصون و چهل قلعهٔ پادشاهی که متصرف آن گشته بود دکوه و جنگل بفراغ خاطر سر از اطاعت
عادلشاه پیچید و علانیه جادهٔ خلاف نوردید و افضل خانرا که رکن رکین سلطنت عادلشاه بود بدغا
کشت و فوج او را بغما نمود و رستم خانرا که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داده و خاطر
از دغدغه عادلشاهیه بالکل فارغ ساخته شروع در قرافی و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرد و چون
مملکت کوکن متصل بدریای شور است بعضی بنادر را در تصرف آورده راه زنی بحر را ضمیمه راهزنی بر ساخت

و در بعضی احیان که قابو می یافت بر برخی مواضع پادشاه هند یعنی خلد مکان نیز میتاخت چون اینخبر بسمع
اجلال خلد مکان رسید بریلغ والا به امیر الامرا شایسته خان صوبه دار دکن در باب شنیه سیوا شر فصدور
یافت و مهاراجه جیونت نیز با تفاق امیر الامرا برین مهم مامور شد اگرچه امیر الامرا جد و جهد بلیغ
در شنیه سیوا و تخریب ولایت او بتقدیم رسانید لیکن چون سیوا در سنه یکهزار و هفتاد و سه در اردوی
امیر الامرا شبخون آورده پسر ابوالفتح را شهید گردانید پادشاه امیر الامرا را معزول نمود و صوبداری
دکن بشاهزاده محمد معظم تفویض فرمود و راجه جیونت را که از تردد نمایان بظهور نرسیده بود بحضور طلبید
و بجای او راجه جیسنگه نامزد گردید راجه چیسنگه سیوا را کوشمالهای واقعی آنچنان داد که سیوا جز اطاعت چاره
ندیده پی سلاح آمده باراجه ملاقی شده و استدعای عفو جرایم نموده بست و سه قلعه و ملک ده لکهون
در سرکار پادشاهی داد و بموجب التماس راجه چیسنگه فرمان پادشاهی مشتمل بر عفو جرایم سیوا و تقرر منصب
پنجهزاری بنام پسرش سنبا صادر شد پسر و پدر مارا دهٔ تقتیل عتبهٔ خلافت هجدهم ذی قعده سنه یکهزار و
هفتاد و شش باکبرآباد رسیده دولت زمین بوس اندوختند و مورد عنایات خسروانه گشتند اما سیوا
بنابر دهقانیت و عدم ادراک صحبت سلاطین که عنایت پادشاهی زیاده بر مرتبهٔ خود توقع داشت بگوشهٔ
رفته بارام سینکه پسر راجه چیسنگه اظهار رنجش کرد حکمشد که من بعد از دولت باریابی محروم باشد و محافظان
بپاسداری او تعین شدند اما پسرش سنبا که بی تقصیر بود از باریابی ممنوع نشد و مرکوز خاطر پادشاه بود
که بعد چندی سیوا را از تعلیم خانهٔ ادب برآورده و شمول عواطف ساخته رخصت انصراف ارزانی فرماید
آن کم حوصله که حوصلهٔ دریافت این معنی نداشت بعد سه ماه و نه روز بست و هفتم صفر وضع خود تغیر
داده با سنبا باره نورد طریق فرار گشت و بدکن رفته همیشه هنگامه آرای فساد بود و صوبداران دکن به تنبیه او

می پرداختند تا آنکه بست و چهارم ربیع الاخر سنه یکهزار و نود و یک از جهان درگذشت پسر او سنبا
بجای او نشست و بآئین پدر بخیره سری برخاست اخر الامر خلد مکان بنفس نفیس متوجه تنبیه او شده
بست و سیوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه درخجسته بنیاد نزول اجلال فرمود و تا آخر عمر مدت
بست و پنجال در کوشمال مرهٹه صرف اوقات نمود اما از تهاون بعضی امرا که برای اغراض نفسانی خود
انفصال این مهم نمیخواستند استیصال مرهٹه صورت نه بست و در اواخر عهد خلد مکان مصالحت مشروط
بانکه سرصد از محصول ملکی نهه روپیه بعنوان سردیسمکهی حصه غنیم مقرر شود تقرر یافت پادشاه احسن خان عرف
میر ملک را با اسناد سردیسمکهی نزد غنیم فرستاد که عهد و پیمان موثق نموده سرداران غنیم را بملازمت
پادشاهی بیاورد و بعد ازانکی شاگرد الیه غیرت پیرامون حال پادشاه گشته ازین امر باز داشت و میر ملک را
که هنوز اسناد را تفویض غنیم نکرده بود بحضور طلبداشت و در عهد شاه عالم سرصد ده روپیه سردیسمکهی از حصه
رعایا به غنیم تقرر شده سند پادشاهی بمفوض گشت شاه عالم بعد فراغ از مهم کام بخش در سنه هزار و
یکصد و هشت و یک رایات معاودت بهندوستان افراخت و صوبداری دکن با میر الامرا ذوالفقار خان
مفوض ساخت ذوالفقار خان داود خان پنی را به نیابت خود در دکن گذاشت داود خان با غنیم در موافقت
و مصالحت زده مقرر کرد که انچه از ملک وصول شود سه حصه از سرکار پادشاهی باشد و چهارم از غنیم سوای
دهم حصه سردیسمکهی از حصه رعایا که سابق تقرر یافته بود اگرچه این تقسیم جاری و ساری شد اما سند چونه از
پیشگاه خلافت به غنیم مفوض نشد و در عهد فرخ سیر امیر الامرا حسین علیخان با اندیشه مخالفت پادشاه در
تسعه و عشرین و مائه والف با راجه ساهو بوساطت محمد انور خان برهانپوری و سنکراجی ملهار ره نورد طریق
مصالحت گشت و شروط چند از عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاهداشتن پانزده هزار سوار

در رکاب ناظم دکن بمیان آورده اسناد چوتهه و سردیسکهی شش صوبه دکن بهرخود باشخواه کوکن وغیره
ملکی که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجی بن بشوناتهه از برابهمه کوکن بوکالت راجه ساهو مقرر گشته چنانچه
پیش ازین در احوال سادات مفصلا گذشت و بعد اجلاس رفیع الدرجات در سنه یکهزار و یکصد و سی سکراجی
ملهار صاحب اختیار دکن گردیده باتفاق بالاجی بشوناتهه بدکن نزد عالم علیخان آمده آنچنان تسلط بهمرسانید
که از عالم علیخان نامی پیش نبود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت که فردوس آرامگاه صوبداری مالوا بگرد بهادر
از قوم ناگر مقرر نمود و بعد یک سال و کسری در سنه تسع و ثلاثین و مایه و الف هولکر از قوم شبان از رفقای
باجیراو پسر بالاجی بشوناتهه که بعد فوت پدر بجای او قایم شده بود از دکن بمالوا رفته و بگرد بهادر مصاف آرا
کشته گرد بهر بهادر را گذشت و تا آمدن صوبدار دیگر از حضور اولاد گرد بهر بهادر محافظت شهر او چین مینمودند و
در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه محمد خان بنگش بصوبداری مالوا سرفرازی یافته به او چین رسید اما از غلبه
غنیم که همیشه تاخت و تاراج میپرداخت نقش او درست ننشست و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و پنج
بصوبداری مالوا از تغیر خان مشارالیه راجه چهنکه مقرر گشت و او بنابر خبثیت کفر در تقویت باجیراو
پیش از پیش کوشید و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و شش باجیراو از دکن بتاخت هندوستان عازم
گردیده وارد ایالت مظفرخان برادر صمصام الدوله خان دوران بدفع او نامزد شد مظفرخان بملک مالوا
درآمده تا سرونج رسید باجیراو صرفه در جنگ ندیده بدکن بازگردید باز در سال یکهزار و یکصد و چهل و هفت
اراده هندوستان کرده و اعتماد الدوله قمرالدینخان وزیرالممالک و امیرالامرا صمصام الدوله از حضور به شش پنج
تعین شدند و باکوکبه هر چه تمامتر هر کدام متعاقب هم بسیجی کرده بملک مالوا درآمدند بالاجی فوج خود را
دوجوق کرده جوقی بسرداری بیلاجاد و در مقابل وزیرالممالک فرستاد سه چهار بار که فیمابین جنگ شد

هر بار وزیر الممالک او را هزیمت داد و جوقی دیگر بسرداری هولکر در مقابله امیر الامرا روانه ساخت
امیر الامرا برغم اعتماد الدوله طرح صلح انداخت راجه چنانکه برای تقویت کفر میخواست که صوبداری
مالوا از تغیر خودش بیاجیراو مقرر شود متواتر عرایض بدرگاه فردوس آرامگاه بواسطه امیر الامرا فرستاد
امیر الامرا در سنه یکهزار و چهل و هشت مرضی مبارک پادشاه برین آورد که صوبداری مالوا بیاجیراو بدهند پنجه
داد آنروز اسلامیان نهایت ضعیف شدند و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نهه باجیراو با خوج فراوان از
دکن عازم مالوا شده و نظم و نسق آنجا پرداخته بر سر راجه بدآور رفت و بعد ازان انچنانکه رو داد پیش ازین بزبان
قلم داده شد الغرض در عهد نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید با ساهو راجه قواعد صلح تاسیس یافت
و تا آخر عهد نواب شهید که دو و نیم سال و کسری بود صلح بحال و برقرار ماند و بعد شهادت نظام الدوله
وفوت راجه ساهو در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه کار بالاجی بالا گرفت و سدا سیورا و عرف بهاؤ
عم زاده بالاجی مدار المهام گشته بعد فوت ساهو راجه مهام مالی و ملکی بدست زنار داران آمد و سرداران قدیم
مرتبه معطل شده منقاد گشتند و بجای ساهو راجه کسی را بر مسند راج نشانیدند بلکه بنام نشانیدند و در قید
نگاه میداشتند تسلطی که براهمه کوکن را بعد شهادت نواب نظام الدوله و فوت ساهو راجه در دکن و
هندوستان دست داد بعد ازین در ضمن احوال اولاد امجاد نواب مغفرتمآب رقم پذیر قلم تحریر خواهد شد
و از آن وقتی که حامد خان فوج غنیم را کمک طلبیده همراه امان بیگ بخشی خود بجرب سیاز را الملک فرستاد
سرایت در ملک گجرات نمود و رفته رفته عمل پادشاهی بالکل برخاست و ظلمت کفر تمام صوبه را فرو
گرفت و میر حبیب اردستانی بخشی مرشد قلیخان در مملکت بنگاله دخل داد تفصیل این اجمال آنکه چون شجاع الدوله
ناظم بنگاله سیزدهم ذیحجه سنه احدی و خمسین و مائه و الف رخت زندگانی از جهان فانی بربست پسرش

سرفراز خان بجای او نشست اما به سبب بخل طبیعت که منافی ریاست است اکثر سپاه را
برطرف کرد الله وردی خان مهابت جنگ که از نوکران شجاع الدوله بود از جانب او به نیابت
صوبه پتهنه می پرداخت بقصد تسخیر بنگاله با فوج سنگین بتقریب حصول ملازمت سرفراز خان عازم
مرشد آباد شد و چون قریب رسید سرفراز خان از خواب غفلت بیدار شده برارادهٔ مهابت جنگ
اطلاع یافت و با مردم قلیل از مرشد آباد برآمده بمقابله شتافت و حرکت مذبوحی کرده بقتل رسید
مرشد قلیخان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله که در آنوقت ناظم اودیسه بود فوجی فراهم آورده
بمحاربهٔ مهابت جنگ متوجه شده و شکست یافته خود را بدکن پیش نواب مغفرتمآب رسانید میر حبیب
اردستانی که بخشی مرشد قلیخان بود نزد رکهو کهوسله مکاسه دار صوبهٔ برار رفته او را تحریک
تسخیر بنگاله نمود رکهو بفوج سنگین بسرداری باسکر پندت دیوان خود و علی قراول که سردار عمدهٔ
از رفقای او بود همراه میر حبیب کرده بر سر مهابت جنگ به بنگاله فرستاد و قریب یکماه بدارا
قتال طول کشید آخر الامر مهابت جنگ سلسلهٔ صلح جنبانیده باسکر پندت و علی قراول را با عدهٔ
دو سردار بتقریب ضیافت در خیمهٔ خود طلبیده همه را علف تیغ بیدریغ گردانید اگرچه مرشه و میر حبیب
خائب و خاسر از تسخیر بنگاله گشتند اما صوبهٔ گنگ را بتصرف خود درآوردند و هر سال فوج مرشه
بتاخت و تاراج بنگاله میرفت تا آنکه مهابت جنگ هر سال پیشکش برای رکهو مقرر کرد و ملک را
از خرابی مصئون داشت خافیخان در تاریخ خود نوشته که آنچه از ثقات دکن و قوم مرشه در نسب سیوا
مسموع شده اینست که رشتهٔ اصل اجداد او بسلسله رانای جوت پور میرسد چون میان قوم
راجپوت و همه هنود مقرر است که فرزندی که از بطن زن غیر قوم اگرچه در قوم خود اصیل و نجیب باشد

متولد شود او را محقر و شوم دانسته داخل خانزادان از کنیز و غلام میکنند و به او ترکه پدر نمیدهند و نسبت
که خدائی او در قوم خود نمیکنند و او را ولد الزنا انگاشته با هم مثل او نسبت و وصلت که خدائی
می کنند گویند در زمان پیشین یکی از اجداد شیوا ملقب بکهوسله در اطراف ملک را ناسکوت
داشت و با یکی از زنان غیر قوم بداصل عش سه شار بهم سانیده بدون عقدی که میان آن قوم
معمول است آن زن را مدخوله خود ساخت و از و پسری متولد شد از اندیشه طعن خویش و تبار آن مولود را
در گوشه در کنار مرضعه که برای او مقرر کرده بود نگاهداشته پنهان از مردم پرورش او می کرد هر چند
مادر و پدر او خواستند که خدائی او میان قوم خود نمایند اما بنا بر دلبستگی که بآن زن مرغوبه داشت
قبول ننمود بعد از آنکه طشت محبت او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر معلوم همکنان گردید آن مولود را
از مکانی که پنهان نموده بود بخفیه برآورده با والده او برداشته روانه دکن شد چون بملک بکار رسید
بشهرت آنکه فرزند مذکور از بطن زن قوم اوست بازنی از قوم مرهشه که آنها خود را نیز از نژاد چوتان عنصر مشهور
می شمارند کدخدائی او نمود و بسبب اینکه نسب کهوسله به هفت یا هشت پشت بآن جلال زاده
میرسد و وجه تسمیه کهوسله بروایتی آنکه بزبان هندی چونکه کهوسله مکانی را گویند که بسیار کوچک و
تنگ باشد و چون آن جلال زاده را مخفی از مردم در چنان مکان پدرش نگاهداشته پرورش نمود
بلقب بکهوسله گردید و بعضی میگویند که لقب ساهو کهوسله نیست بل بهوسله است و وجه این
تلقیب بعد ازین بوضوح خواهد انجامید و بعضی مترجمان کتب هندی که ترجمه آن بفارسی کرده اند
شرح کیفیت حال مرهشه از نسب وغیره بدین آئین بزبان قلم داده اند که رانا بهیم کارفرمای خطه اودیپور
که بمزید شوکت و رعایا پروری اعلام مباهات می افراشت زنان بسیار داشت از آنجمله بازنی که در حسن صورت

وسیرت ممتاز از آن بود و بسنگی تمام بهم رسانید و از بطن او دو پسر متولد شد یکی را برام سنگه
دوم را بهاک سنگه موسوم گردانید و چون بسن تمیز رسیدند راجه مذکور بساط هستی درنوردید و رام سنگه
که پسر بزرگ بود بر مسند راج تمکن گزید و برادر کوچک او بهاک سنگه متابعت برادر ماکوار مزاج خود دید
روزی بتقریب شکار برآمده متصل دریای نربدا نزدیک راجه الی موهن آمد و مشمول الطاف او گشته
اقامت ورزید بعد چندی که راجه الی موهن زمام نظم و نسق امور مملکت خود نظر بر یکه پسر شش صغیر السن
بود بدست بهاک سنگه داده ره نورد وادی عدم گردید نظم و نسق راج او چنانکه باید پرداخت
چون پسر مومی الیه بسن شعور و تمیز رسید بهاک سنگه حسب الوصیت پدر راج باو تفویض ساخت
و بسوی دکن راهی شد و چون در ایام حکمرانی خود بعد فوت راجه الی موهن به شپه و تادیب متمردان
قرار واقعی کوشیده بود و اینمعنی خار دل مفسدان و هنرنمان که این فریق از گروه زمیداران باشند
گشته مشهور بهاک بهوسله شد چه بزبان هندی بهو بمعنی زمین است و سله بمعنی خار یعنی خار سینه زمین و بعد
ورود بملک دکن نزدیک پونا بموضع دیول گانون مقیم گردید و برای قوت بسری که ماگزیر است کشتکار
زراعت برگزید و از دو پسر متولد یکی بالوجی و دیگر بنوجی و از صلب بالوجی نیز دو پسر بوجود آمد سهاجی و شرفاجی
و از صلب بنوجی هشت پسر کهلوجی و مناجی و غیرهما متولد گشتند و آنها بعد رسیدن بسن تمیز پیش کهل کرن
راجه بیجاپور رفته نوکر شدند تا انکه خلد مکان آنها را بپاداش جرمی که ازینها بعرض ظهور آمده بود در تخته کشید
و بالوجی بهوسله و بنوجی بهوسله به سبب منافقه زمینداری و دیول گانون آنموضع را گذاشته با اهل و عیال
متصل دولت آباد در موضع دلوندا آمده به کشتکار اشتغال ورزیده طرح توطن ریختند و بعد چندی برای معاش
معاش در قصبه سند کهیڑ پیش لکهوجی جادو رای دیسمکهه سرکار دولت آباد که از پیشگاه نظام شاه منصب و جاگیر

دوازده هزار سوار داشت رفته بصیغهٔ بارگیری نوکر گشته و چون نبا بر افراط ذهنی نمیتوانستند که سوار
اسپ شوند بنگاهبانی دیوڑی متعین شدند از آنجا که سنبهاجی پسر مالوجی طفل صاحب جمال بود
وجاه ورای نیز دختر نیکورو داشت روزی از روزهای جشن هولی در حالت مستی شراب هر دو را بر زانو نشانده
بجمال شفقت بر زبان آورد چه باشد که میان این هر دو عقد مناکحت بسته شود تا فرزندان صاحب جمال
بوجود آیند بمجرد برآمدن این سخن از زبان مالوجی رو بحضار مجلس آورده گفت که شما گواه باشید بر نکه از امروز
این صبیه به پسر من منسوب شد و جاه ورای بعد استماع این سخن مهر خاموشی بر زبان خود نهاده و
از خموشی که دلیل رضا است مدعای مالوجی باثبات رسید و چون جاه ورای بعد اتمام مجلس نشاط
اندرون خانه رفت و سنبهاجی را که هر روز با خود میبرد همانجا که اشته دختر خود را همراه برد مسرات
او که برین ماجرا اطلاع یافته بودند شورش درآمده گفتند که این سرکردان وادی افلاس که برای شکم پرورے
وطن خود گذاشته در بدر برای تلاش معاش خوار و خراب میگردد و با ما چه مناسبت دارد که همچو پسری
و قرابت نماید و از شما تعجب که چنین حرف بر زبان آوردید و از جسارت و شوخی او اغماض نموده بدین راه
گفت که سرسری این سخن از زبان من برآمد و هیچ کدام از رسمیات شادی موافق ضابطهٔ قوم خود در میان
نیاورده ام حالا انها را بر طرف می کنم از امثال این کلمات تلئی خاطر مسرات نمود روز دوم بر عادت مهیود
انها را شریک طعام خود کرده خوانهای طعام نزد ایشان فرستاد آنها خوانها را واپس داده گفتند فرستاد
انشاالله تعالی بوقت شادی ما و شما یکجا طعام خواهیم خورد و جاه ورا و بعد فراغ از اکل طعام بدیوانخانه برآمده
محاسب را طلبداشته حساب نخواه نموده هر دو را بر طرف ساخت و هنگام رخصت گفت که شما را با من هیچ
قرابت نیست و از زبان من سرسری آنکلمه برآمد و هیچ رسم شادی بعمل نیامد باید که شما معه قبائل رخت

خود از نجا برداریده و هر جا که خواهید بروید آنها همانوقت احمال و اثقال بار کرده بدیول کانون رفته قیام ورزیدند
و بار و سای آنجا ساخته بدستور اول بصیغه زراعت و کشتکار بسر بردند از انجا که از پیمقدوری و بی زری سخن آنها
بابت تقرر نسبت بصیغه جادو را و سرسبز نشد پژمرده، خاطر شده بعبادت معبود حقیقی مائین خود از ته دل پرداختند
تا آنکه بمنطوق ان الله لا یضیع عمل عامل جزای عمل خود درین جهان یافتند و شبی بر دفینه که پیرون
آبادی بود در خواب مطلع شدند و همه کشتند که شما را راج تا بست و هفت پشت نصیب گشته و هر اراده
خواهند کرد بعرصه ظهور خواهد رسید ازین مژده خوشحال گردیده و بر گنج شایگان دست یافته شاشب از انجا
برآورده برعرابها بار کرده در مسکن خود میان معاکی که انبار غله مید اشتند پر کرده محفوظ نگاهداشتند و آهسته آهسته
علایق زراعت از خود برطرف ساخته بعد چندی در قصبه چارکونده آمده با سیوانایک مهاجن که صاحب سرمایه
بود نظر بمعرفت سابق راز دفینه بیان کردند او از اصغای سخن بر خود مالیده بسر انجام ضروریات آنها پرداخت
واز ایشان نوشته گرفت بدینمضمون هر ملکی که بتصرف شما درآید فوطه داری آن بنام من باشد القصه بوساطت
او هزار اسپ خریده بار گیران بر آن نوکر داشتند و زین و سلاح و زره و بکتر و پالکی و خیمه وغیره سامان حکومت
درست کرده نزد بنالکر ساکن پهلتن که دوازده هزار سوار قزاقی داشت وکیل فرستاده درخواست تولنامه کردند
و بعد حصول تولنامه نزد او رفته برما فی الضمیر خود مطلع ساخته دو هزار سوار بطریق کمک از و خواستند او دو هزار
سوار همراه داد و پس بهیئت مجموعی با سه هزار سوار اسباب زیادتی را که داشته جریده از گذرگهاٹ سادات
باره گذشته و دریای گنگ را عبور کرده شبی در مسجد روضه متبرکه که نزدیک دولت آباد واقع است خوابها
درج کرده انداخته و در کلوی جوگیها فرد کیفیت بدینمضمون نوشته بستند که مایان خواهان دختر لکهوجی جادو رای
دیسمکهه ایم که او در زهولی در مجمع مردم اقرار نسبت صبیه خود بفرزند ما کرده باز کشته زنان خود برگشته است و

افواجی از بنالگر همراه خود داریم امید واریم که پادشاه تحقیقات این امر نموده ما را کامیاب فرماید و نیز
در تخریب ملک از مایان که از سر گذشته ایم تصوری نخواهد شد چون مجاور ان روضه برین ماجرا اطلاع یافته
بعرض نظام شاه والی دولت آباد رسانیدند پادشاه جاه ورای را طلبیده اشته فرد کیفیت مرقوم بدستش داد
جاه ورای نظر بر مرضی پادشاه که بر انصاف بود برضا و رغبت قبول نمود و برای عنایت منصب و جاگیر انها
عرض کرد نظام شاه او را تحسین و آفرین کرده و عرض او را پذیرا شده برای طلب مالوجی و انوجی و پیشکش
سنبهاجی فرمان داد و قولنامه با عهد و پیمان فرستاد چون نزدیک دولت آباد رسیدند جاه ورای
باستقبال آنها شتافته و آنها را همراه آورده ببلازمت پادشاه رسانید پادشاه بدیدن سنبهاجی که خیلی خوبرو
بود و بسیار محظوظ و خوشنود گشته بخلعت فاخره و شمشیر و فیل و اسپ و جاگیر دوازده هزار سوار سرفراز فرمود و
حکم کرد که جاه ورا و قبایل خود را بدولت آباد آورده بحضور پادشاه گیتی خدائی دختر خود کند جاه ورای حسب الحکم
بعمل آورده بقدر مقدور جهیز داده دختر را رخصت کرد و کوباجی نایک بانسمل نامی کارپرداز را برای خبرگیری
دختر همراه داد و بعد چندی مالوجی نیز معه قبایل بدولت آباد آمده در ظل عاطفت پادشاه سکونت ورزید چون
زمانه مساعد گردید راوجی کوینده نامی را مدار کار خود ساخته و خزانه غیب را از انجا برآورده به بذل و ایثار و تعمیر
اماکن و معابد و باغها و تالابها پرداخت و چون عمر سنبهاجی به بست سالگی رسید مالوجی و انوجی بعواقب
یکدیگر بفاصله اندک از نهان در گذشتند و امارت بسنبهاجی تقرر یافت و از صلب او از بطن دختر جاه ورای
که جیجا بائی نام داشت پسری متولد شد و او را موسوم به سنبهاجی گردند و در آن اوان نظام شاه نیز بملک جاودانی
شتافت و از آن پادشاه دو پسر یادگار ماند و چون آنها محتاج کارپرداز بودند والده آن دو طفل بصلاح ساباجی
انت سنبهاجی را که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت بخلعت دیوانی سرفراز ساخت او بسرانجام

آنحدست چنانکه باید پرداخت وهمه ها حلقه اطاعت او در گوش کشیدند و شاه جی را بحکم رانی پذیرفتند
اما جاده رای چنین او را اقتدارش بر خود نمی پسندید و اطاعتش ناگوار مزاج خود میدید از انجا که زمام
اختیار حکومت نظر بعنایت والده شاهزاده ها در قبضه شاه جی مستحکم بود و سر تابی او بجای نمیرسید
و شمه مدعای او نمی گردید لاعلاج جاده رای عرضی بحضور پادشاه دهلی فرستاده و استدعای اخراج
او نمود پادشاه دهلی میر جمله را با جمعیت شصت هزار سوار بهم دکن نامزد فرمود جاده رای بعضی سرداران
دولت نظام شاهیه را با خود متفق کرده بر کنار نربدا رفته بملازمت میر جمله رسید و هراول فوج او گردید
شاه جی برین ماجرا آگهی یافته هر دو شاهزاده را بقلعه ماهولی که در آنوقت استحکام تمام داشت رسانیده خود
بدفع جاده رای آمده جاده رای با جمعیت سنگین پادشاهی بمحاصره قلعه ماهولی پرداخت و تا شش ماه نائره جدال
و قتال مشتعل ساخت و چون جنگ بطول کشید و ذخیره قلعه کم گردید شاه جی نزد والی بیجاپور وکیل فرستاده
پیغام داد که آتش ازخانه بلند شده و حالا ما را یارای استقامت نمانده اگر دست ما در دامنکان میگیرند
و قول می فرستند نطاق بندگی والا بمیان جان میبندیم والی بیجاپور بذریعه مرار حکید یوکار پرداز خود قولنامه
بشاهجی فرستاد شاه جی با جمعیت پنجهزار سوار معه قبایل و پسر خود سنبهاجی از قلعه ماهولی برآمده مورچال جاده رای
را شکسته راه بیجاپور گرفت و در آنوقت زن او که حمل هفت ماه داشت تاب سواری نیاورد ایان بعد طی کردن
سه چهار کروه از مسافت راه نیاورد شاهجی که در فرار بود بر خیال اطلاع یافته صد سوار متعین او کرده گفت
که جاده رای پدر تو از عقب می آید توقف من در اینجا صلاح نیست و ترا که دختر او هستی ضرر جانی نخواهد رسانید
بلکه بحفاظت نزد ما خواهد فرستاد این بگفت و روان شد جاده رای بر فرار او آگهی یافته میر جمله را بر محاصره قلعه مستعد
داشته بتعاقب شاهجی شتافت و بجائی رسید که دختر ش در آنجا مانده بود جاده رای با پنصد سوار همراه

اُو داده در قلعهٔ سیری نظام شاهی که در قبضهٔ شاه جی بود فرستاد و او به پرستش بهوانی که سیوائی
نام دارد و معبد او در انجاست پرداخت و نذر کرد که اگر مرا پسر متولد شود و نباش موسوم خواهم ساخت
حسب الاتفاق بعد چندی در سنه یکهزار و بست و چهار هجری روز دوشنبه پسر متولد کشت و موافق نذر سیواجی
موسوم شد القصه جاده رای تا احمد نگر تعاقب شاه جی عنان باز نه کشید اما چون او را نیافت مایوس برگردید
و شاه جی بمعرفت مرار جگدیو بملازمت والی بیجاپور رسیده بغایت خلعت و اسپ و شمشیر و فیل و تعلقداری
کرناٹک و سرداری ده هزار سوار سربلندی یافت و میرجمله نیابت کشتن جاده رای پی نیل مقصود خان معاودت
بجانب دهلی تافت جاده رای تازبد امشایعت کرده به قصبهٔ سنکهیر آمده قیام نمود و چون از رفتن شاه جی
نزد والی بیجاپور حل و عقد مهمات ملکی نظام شاه ملتوی بود بصوابدید شاه جی انت ملک عنبر را مدار المهام
ساخته او نظم و نسق شایسته نموده مکرر آویزشها با فوج هندوستان کرد و بتاخت و تاراج نواح بیجاپور پرداخت
و تکیه بر موضع مهاسور از توابع بیجاپور با شصت هزار سوار عزیمت نمود و حاکم بیجاپور بدفع او مرار جگدیو و شاه جی
و شیرزه خان وغیره سرداران را با هشتاد هزار سوار تعین فرمود ملک عنبر اکثر محالات تعلقهٔ بیجاپور را تاخت
و تاراج نموده بملک خود مراجعت کرد و بر کنار دریای بهیمرا نزدیک موضع پوریکانون منزل کانون وقتی رسید که
در آنوقت دریای بهیمرا بکمال طغیانی بود و عبور از آن متعذر می نمود چون افواج بیجاپور در تعاقب او جلوریز رسید
ملک عنبر بخشوع و خضوع تمام مناجات به بارگاه کارساز حقیقی کرد و بفضل او سجانه معبری پدید آمد و لشکرش سالم
غانم از معبر در گذشت و بعد چهار پنجگهڑی که لشکر بیجاپور بآنجا رسید آب بهیمرا بیشتر از سابق بطغیان آمد سرداران
بیجاپور تعجب کشته پیغام مصالحت دادند ملک عنبر با قضای وقت بمدارا پرداخته جانب دولت آباد روان شد
سرداران بیجاپور متصل احمد نگر رسیده مرار جگدیو و شاه جی از آنجا طریق مراجعت به بیجاپور پیمودند و شیرزه خان و چند

سردار دیگر در نواح احمدنگر توقف ورزیدند ملک عنبر برین ماجرا مطلع گشته بگیرزده تاخت آورد و تالاب عظیم
الشان را بند شکست و در وقت شب سیل بلا بر لشکر غافل شرزه خان رسید و تهلکه عظیم رو داد قریب
دوازده سردار از لشکر شرزه خان بدست مردم ملک عنبر دستگیر شدند ملک عنبر هریک را خلعت داده
رخصت کردکویند در آن هنگام شاهجی در کرناتک بود و مرار جکدیو نیز با جمعیت فراوان متوجه شد و چون بناگاه
که در انجا بهیمرا و روی دیگر باهم ملحق گشته جنوب رویه روان شده بروزی رسید که در آنروز آفتاب را گرفتگی
گرفته بود در انجا مقام نموده خود را بست و چهار من زر و نقره و قلدات دیگر و اقسام غله سنجید و چون مرار جکدیو را
با فیل بچه الفتی بود خواست که او را هم موزون نماید حاضران مجلس در وزن آن درماندند شاهجی متکفل این امر شده
فرمود تا فیل بچه را در کشتی کشیدند و کشتی را در جائیکه عمق آب بود آوردند کشتی در آب بقدر سنگینی آن فیل بچه
فرو رفت بر آنموضع خطی کشیده نشان کردند بعد از آن فیل بچه را از کشتی برآورده کشتی را از سنگریزها پر کردند بقدر
که بهمان نشان در آب فرو رفت پس از آن طلا و نقره را بان سنگریزها وزن کرده بزمارداران و محتاجان دادند
و آنروز آنموضع که بناگرکاون شهرت داشت بتلاپور مشهور گشت و بدین طریق وزن فیل پیش ازین دیگران هم
کرده اند چنانچه میر غلام علی آزاد بالگرامی در خزانه عامره تحت ترجمه امیر خسرو دهلوی نگارش نموده الحاصل
مرار جکدیو از خیرات فراغ یافته به نظم و نسق ملک متوجه شد و پیش ازین در سنه شش صد و نود و یک هجری
دوازده نفر حبشی باتفاق یکدیگر در چاکن قلعه احداث نموده شیوه غارت و رهزنی اختیار کرده بودند و مدتی آنقلعه را
در تصرف خود داشتند و نظام شاه را بعد وفات آنها تسلط بر آن قلعه دست داده بود و بعد از آن موروثا بدیو
نامی و سپانده پوته خود که از کردنواح دریای بهیمرا وفیت داشت مصدر فتنه و فساد گشته اکثر حوالی آن قلعه را
متصرف گردیده و از احمدنگر تا سرحد وای و سه وای تمام ملک را ویران کرده بود در نیولا مرار جکدیو برای شاه

رای راو و دیوان را نامزد کرد و شارالیه در آن صلع رفته و ستمدار ان را بسزا رسانیده و قلعهٔ پونه خورد را مسمار کرده
ویسپانڈیه مذکور را دستگیر ساخته محبوس نمود و در انجا قلعه دیگر بنا کرده بدولت منکل موسوم ساخت
وجهت آبادی آن ملک را شاهجی تفویض کرد و چون شاهجی همه ملک را تا سرحد پونا و قلعهٔ چاکن تا سرحد
وای و سروای و سوپی و اندا پور آباد نمود مرار جگدیو بحالگیرش مقرر نمود شاهجی داداجی کوندیو نامی را که کلکرنی
پرگنه بهلی و مردِ متدین و کار آمد بود در نظم آن صلع بدست اختیار او داده و یکهزار اسپ از طویلهٔ خاص
خود مابیدی هلال حبشی متعین او ساخته خود بطرف بیجاپور رفته اقامت ورزید و وقت روانگی داداجی را
برای طلب جیجابائی زوجه خود از قلعه سیری و تربیت سیواجی طفل او ماکید بلیغ نمود چنانچه داداجی سیواجی را
معه مادرش طلبیده در پونه خورد که از سر نو آباد ساخته بود با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت و از جواهر مرصع
گشته به تربیت او صرف اوقات می نمود و چون مرار جگدیو از نظم و نسق آن صلع پرداخته جانب بیجاپور
شد در اثنای راه مورومان دیو قابو یافته از قید گریخت و در موضع کلکره از توابع چاکن آمده بخانه زناردار ی مخفی
مرار جگدیو بعد رسیدن به بیجاپور شاهجی را برای ملک گیری فرستاد او با معدودان کمک گیری او شخصه محاربات
نموده و در یکی از محاربات سنبهاجی پسر شاهجی زخم تیر و تفنگ کشته گردید شاهجی این را محمول بر شامت
نیت جادو رای کرده زن خود دختر جادو رای را طلاق داده و از پسرش که سیواجی نام داشت بیزار شده
دختر دیگر از قوم مرهته مسماة به لوکابائی تلاش کرده در نکاح خود آورد و از شکم او فرزندی متولد شد موسوم به مالکاجی
کشت شاهجی را باد القشی مفرط پیدا شده و داداجی به تربیت سیواجی جهد بلیغ نموده در اندک ایام
از سواری اسپ و تفنگ اندازی و دیگر هنرهای سپاه گری ماهر ساخت و مورومان دیو را که بخانه زناردار ی
مخفی شده بود بعهد و پیمان طلبیده پرگنات چاکن وغیره را که ویران محض بود سپرد او نمود و او بحسن تدبیر

در فرصتِ قلیل همه جا را معمور و آباد ان گردانید و جائیکه از بسیاری کرکان ناامن بود قوم کوهستانیان
یعنی ماهور یا را قول داده انجا فرستاده آباد ان ساخت الحاصل تا مدتی بر منوال گذشت و چون روزگار
والی بیجاپور بسر می شد زوجه پادشاه بیجاپور از مرار جلدی یواندیشناک کشته او را بفعلت بقتل رسانید و از
کشتنِ او مقدماتِ ملکِ شاهی اکثر برهم خورد شاهجی در آنوقت با جمعیتِ دوازده هزار سوار در نواحیِ کرناٹک
بود و راجه مدهل که با راجه جنجا در نفاق داشت شاهجی را بکمکِ خود طلبیده به تردد شاهجی القلعه را
مفتوح ساخت و راجه جنجا در را مقتول و بر اسباب و اموال او شاهجی متصرف گردید راجه مدهل ازینمعنی رنجیده
خاطر شده بمقابله او برخاست تا اینکه بقتل رسید و ملکِ جنجا در و مدهل و دولتِ هردو راج بتصرفِ شاهجی
درآمد بعد ازان شاهجی در مهاراج کنڈه متصلِ بالاپور کولار آمده اقامت ورزید و سیواجی پسرِ شاهجی که
نزدیکِ دادا جی بود هوشی بهم رسانیده شیوهٔ تاخت و تاراج پیش نهادِ همت خود ساخت و چون
اینمعنی خلافِ مرضی دادا جی بود و پند و موعظت سود نمی بخشید لاعلاج دادا جی خود را معزول گردانید و
سیواجی استقلالِ تمام بهم رسانیده بر تمام خزانه و اموال و اسبابِ پدرِ خود شاهجی که نزد دادا جی بود
متصرف گشت شاهجی افواجِ خود را که تعین دادا جی کرده بود نزدِ خود طلبداشت سیواجی پسر شاهجی را نگهداشت
کرده استقلالِ واقعی گزید و ستارام راج را مختارِ مهماتِ خود گردانید و رگهو بلال را بخطوط نویسی و رگهناتهه
بلال را بچوکی نویسی افواجِ مقرر کرده بندوبست درست کرد شاهجی از استماعِ این احوال مسرور شده
سندِ املاک بنامش فرستاد و او نظم و نسقِ دلخواه بظهور آورد گویند در آن اوقات که شاهزاده اورنگزیب
از دکن بقصدِ مقابله داراشکوه عازمِ هندوستان بود و اکثر سرداران دکن را از انِ خود کرده همراه گرفت
فرمانِ عظیم الشان طلب بنامِ سیواجی بدینمضمون فرستاد که سبیلِ رفاقت بپاید تا موردِ عنایات گردد

واگر خود نتواند ستام راج دیوان خود را بجمعیت شایسته همراه و هدیه سیواجی بر مضمون آن اطلاع یافته مصدر حرکات
ناشایسته گشته مردم شاهی را که پیغام آورده بودند به سزائی رخصت کرد شاهزاده مهم عظیم پیشنهاد همت
عالی داشت تدارک این حرکت موقوف بر وقت دیگر گذاشت و سیواجی بعد تسلط شاه عالم گیر از
نیلکنهه راو نظام شاهی ساکن پورن دهر در قلعه کرکوته نامش طلبیده چندی در انجا بسر برد که همانا
برادران نیلکنهه راو مذکور نزاع برخاست آنها نیلکنهه راو را با تفاق سیواجی مفسد فتنه جو قابو یافته بعد از ایک قلم
مقید ساخته بر قلعه و اموال قابض گشت و احشام قلعه را نیز بدر کرده بجای آنها کوتوالان را معین کرد
و بعد چند روز برادر علاتی خود را که از شکم توکابائی متولد شده بود و در قصبه سوبا اقامت داشت بدغا
دستگیرش کرده محبوس گردانید و بر سید اسپ پاکاه و دیگر اموال و اجناس و تعلقه او متصرف گردید
و از آن بعد قلعه چاکن را در قبضه خود آورده هر کوچی ترسال را به تهانه داری آنجا مقرر کرد و محالات کردواج
را بکاسی راو دیسپانڈه ساکن ساهور تفویض نمود و بتعمیر راجگده و غیره قلاع پرداخت و بر قلعجات نظام شاهی
مثل تورنا وغیره دست تصرف یافته خزانهای پادشاهی را بغارت آورد در سنه نوشته و املی بیجاپور
بنام سیواجی مشعر بر معنی که قلاع پادشاهی را بی اجازت مفتوح کردن و خزانه را متصرف شدن
و رعایا را رنجانیدن خوب نیست بهر حال گذشت انچه گذشت حالا هم از معامله نادم شده بحضور باید رسید
تا بعنایات پادشاهی سرفرازی یابد سیواجی بدریافت این مضمون متامل شده مشورت از زن خود
کاسی بائی نام که بسیار فهمیده و رسا بود پرسید او نظر بر نکته شاه جی پدر او و در انجا است صلاح عزیمت
بیجاپور نداد و درین اثنا خط شاهجی با تحایف آنجا که منجمله آن یک قبضه شمشیر بقیمت چهار صد هون و زره
و خود مرجان مشعر بخاطر جمعی سیواجی رسید سیواجی قبضه شمشیر را برهان قاطع شکون فتح دانسته

نهب و غارت ملک نظام شاهی پیش گرفت و شروع بنگاهداشت سپاه نمود و جمعیت او روز بروز افزونتر
شد تا اینکه حب الطلب سرداران مملکت لوکن بگوکن رفت و قلاع و اماکن مستحکم المملکت را متصرف گشت
و به بست و بست آنجا پرداخته معتمدان خود را گذاشت و تفصیل این تطویل بلاطائل است و چون پرده ان گذره را مسخر نمود
برای سیر اندرون قلعه رفت ناگاه خاری از درخت کنار در اثنای راه بپالکی او خلید با همراهیان گفت که خلیدن این خار
خالی از بشارت نیست پس نظر نمود تا آنکه را گذیدند خزانه اشرفیها به سکه اکبری زاید از اندازه قیاس از آنجا برآمد
والی بیجاپور باستماع این اخبار به پدر او شاهجی تباکید گفت پسر خود را که سرشورش برداشته تسخیر و تخریب قلاع
و مملکت پادشاهی بی اذن میکند او را از تحرکت باز دارد شاهجی عرضه نمود که از پسر ناخلف سخن ناشنو پیرام
دما درش را طلاق داده ام تنبیه او از پیشگاه خلافت بعمل آید والی بیجاپور عبدالله خان بهواری را با جمعیت دوازده
هزار سوار برای دفع شر سیواجی تعین فرمود چون خان مشارالیه نزدیک موضع وائی رسید سیواجی بدریافت
کیفیت حال عیال و اطفال خود را در پرتاب گده گذاشته با جمعیت حاضرالوقت که قریب شصت هزار از سوار و پیاده
بود آماده پیکار گردید خان مشارالیه کشناجی بهاسکر دیوان خود را به پیام موافقت نزد او فرستاد که بدلجمعی ملاقات نموده با لطائف
عازم ملازمت والی بیجاپور شود سیواجی جواب داد که بیرون قلعه پرتاب گده خیمه ایستاده میکنم اول در پنجا تشریف
آورده بعهد و پیمان مطمئن سازند من بعد هرچه مرضی شریف خواهد بود بجا خواهم آورد سیواجی با کشناجی در خلوت
ملاقات کرده بر مکنون ضمیر عبدالله خان اطلاع یافته و کشناجی را بزر پاشی و عطای تحائف ازان خود کرده بهمراهی
کوی پاتیه را همراهش بوکالت خود نزد خان موصوف فرستاد مشارالیهما عبدالله خان را بفریب تمام در نزدیک پرتاب گده
برای تقرر عهد و پیمان راضی ساخته سیواجی اطلاع دادند سیواجی بیرون قلعه محاذی دروازه خیمه عظیم الشان نصب کرده
و فرش و سائبان و پرده ها از مخمل و سقرلاط و زربفت و آن ترتیب داده و دوازده هزار ماوران را تعین کرده که بهانه

بریدن اشجار جهت توسیع صحرا جابجا متواری بوده بمجرد استماع صدای توپ قلعه بر لشکر خانه کور تاخت
آورده بتاراج پردازند و عبدالله خان بنگاه خود در وای گذاشته کهنه دوجی را و هنگر را که هراول لشکر بود همراه
کرده بطرف جابلی روانه نشده بیلداران را بقطع اشجار راه مامور کرده طی مسافت مینمود چون قدری راه رفتند
فیل نشان بایستاد هرچند فیلبانان جهد بکار بردند قدم پیشتر نگذاشت دولتخواهان انیمعنی را تطیر یعنی علامت اوباش
دانسته ممانعت ازین عزیمت نمودند عبدالله خان بهم برآمده فرمود تا چشم فیل برآوردند و بر فیل دیگر نشان کرده راهی شدند
عبدالله خان بعد فرود آمدن از کتل انبوه در موضع کوهی ناتری که در نشیب جبل واقعست توقف ورزیده شناجی
دیوان وکوپی ناتهه وکیل را پیش سیواجی فرستاده پیغام داد که تا اینجا رسیده ام بدلجمعی آمده ملاقات نمایند
سیواجی جواب داد که اینجا خیمه نصب کرده منتظر نشسته ام اگرچند قدم پیشتر تشریف آرند غایت کرم است
روز دیگر عبدالله خان پسر خود و فاضل خان را بمحافظت لشکر گذاشته خود جریده بر پالکی سوار شده متصل برتاب گده
رسید سیواجی چهل دو دولا و شمشیرزن در غاری متصل یکمین نشانیده خود خود و زره و بکتر پوشیده شمشیر و خنجر
و تپه و بچهو و بانک وغیره راست کرده همین که عبدالله خان قدم در خیمه گذاشت از مقابل پیدا شده سلام کرد
عبدالله خان که او را نمی شناخت از دیوان خود پرسید که همین کس سیواجی است بعد تحقیق بزبان راند که
ملک را پامال کردن و قلاع پادشاهی را متصرف گشتن از چه راه خواهد بود سیواجی گفت سابق ازین ملک
و قلاع مشحون بمفسدان و قطاع الطریق بود و اینکس خار و خاشاک فتنه را و قلعه بحسن خدمت و تردد آبادان ساخت
بازای این حسن تردد است مورد تحسین و آفرین نه سزاوار غضب و نفرین خانه کور گفت خوب آنچه شد شد
حالا همه قلاع را بمن تفویض کرده همراه من ملازمت حضور حاصل سازند سیواجی گفت اگر در میان فرمانی
بنام اینجانب باشد عنایت شود که بر سر گذاشته فرمان روانه گیم درین اثنا کشناجی دیوان گفت

لاحلا

که حالا در پناه خانصاحب آمده ایدا اول تقصیرات خود عفو کنانیده بعد ازآن توقع فرمان بنام خود دارید سیواجی
گفت من و خان هردو ملازم حضرت پادشاه ایم خانصاحب عفو تقصیرات من چه خواهند کرد چون ازگفته شما
انحراف ندارم سر خود در کنار خان میگذارم این بگفت و با خان بغل گیری کرد خان که جوان قوی هیکل بود
و نثار بهادری در سر داشت سیواراهنگام بغل گیری سنگ کرفته خنجری زد و ازآنجا که زره و چهلته در بر داشت
کارگر نشد سیوا چیخورده از حربه بچهره شکم عبدالله خان درید و خود را از دست او رهانید خان مذکور شکم خود
بشال مضبوط بسته شمشیر بر سر سیواجی زد که خود و ازآن ضرب دو پاره شده زخمی سبک بر سر او رسید
سیواجی بضرب حربه پشه خان مشارالیه را ازمیان دو نیم ساخت بملاحظه اینحالت کشناجی دیوان شمشیری
بر سر سیواجی زد که ایساجی از رفقای سیواجی او را از پا درآورد درین زد و خورد دو سه زخم بکوپی ناتهه رسید
اما کارگر نشد و سالم ماند و مردم سیواجی سر خان مذکور بریده مع توره که بر سر داشت بدروازه قلعه اوبخشند
ماوران برآنحال اطلاع یافته بر لشکر عبدالله خان ریخته غارت کردند و کهنده وجی هراول لشکر او کشته شد و
فاضل خان پسر او مع قبایل راه فرار پیش گرفت و دوازده هزار اسپ و فیل و نقاره و نشان بضبط سیواجی
درآمد و مابقی غنایم بغارتگران بخشید و کوپی ناتهه وکیل راه و ملک هون مرهم بها داده هین را تعلقه گیری پهال
مضاف پونا متصل شاهپور بجاگیرش مقرر نمود و بعد این فتح قوت و شوکت سیواجی بمراتب افزون تر
گشت تا اینکه اکثر سرداران دکن امن در متابعت دیده بنای مواخفت با او کذاشتند و مابقی قلاع که
که از دست رس او محروس مانده بود همه بتصرفش درآمد درینوقت دارالمقر خود تالاکده قرار داد و والی بیجاپور
برکشته شدن عبدالله خان و افزون کشتن تسلط او اطلاع یافت افضل خان و سیدی بلال را با جمعیت
هشتاد هزار سوار جهت استیصال او مرخص ساخت مشارالیهما به بلغار رسیده تالاراکه سیواجی در آن بود

محاصره کردند سیواجی قابو یافته شبخون بر لشکر محاصران زده لشکر را متفرق ساخت و کرنوجی کوچرا
که درین شبخون مصدر تردداتِ نمایان گشته بود مخاطب به پرتاب راو کرده صاحب نوبت گردانید
افواجِ بیجاپور بعد پراگندگی باز مجتمع شده بیادون گذه چسپیدند و کوهچه که سرکوبِ آن قلعه بود در دست
کرده توپها در انجا گذاشته شروع به سه دادن توپها نمودند سیواجی جمعیتِ هشت هزار ماورا ان
در انجا گذاشته خود با چهل هزار سوار وقت شب بر مورچال لشکر افتاده زد و خورد کرده جانب وسال گذه
که از بادون گذه چهار کروه است گریخت چون وسال گذه بفاصله دو کروه ماند سپیده صبح دمید و در اثنای راه
سگهای که آنرا بزبانِ هندی کنڈی گویند در پیش آمد و افواجِ بیجاپور که عقبها بهار روشن کرده در تعاقب
بودند بنابرین سیواجی باجی پربهو را با جمعیتِ هشت هزار سوار جهتِ سدِ راه در آن تنگنا گذاشته خود با طمینان
تمام داخلِ وسال گذه گردیده توپ را سر داد باجی پربهو که تا یک و نیم پاس مقابلِ افواجِ بیجاپور پای ثبات
افشرده بود بر داخل شدنِ او مطلع گشته مسرور گردید افضل خان و سیدی هلال و شرزه خان وغیره سرداران
بیجاپور داد دلاوری داده نوبت جنگ بکوتل پراقی رسانیدند تا اینکه هفتصد کس از طرفین بکار آمدند و باجی پربهو
که زخمها برداشته در جنگاه افتاده بود در قفانش در کوهستان برده متواری گردیدند افواجِ بیجاپور از آن تنگنا
بدلاوری و بهادری گذشته متصل وسال گذه رسیدند چون در آنجا آب بقدر یکه کفافِ لشکر نماید نبود یارا
قیام ندیده باز گردیده به بالا آمدند و محاصرهٔ بالا را عبث دانسته مراجعت بجانب بیجاپور نمودند سیواجی مطمئن
شده به تیمار زخمیان خاصه به تیمار باجی پربهو پرداخته در آبادی ملک که از مدت ویران بود کوشیده در اکهوری
جهتِ نظم و نسق آنفوج نامزد گردانید و چون این اخبار بسامعِ اجلالِ عالمگیر بادشاه رسید شایسته خانرا با جمعیتِ
هشتاد هزار سوار برین مهم نامزد فرمود و انچه بعد ازین در سلطنتِ خلدمکان و سلاطینِ دیگر بظهور پیوست در کتب

تواریخ مثل خافیخان وغیره بتفصیل مرقوم والحکمه بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصرجنگ شهید مغفور سپرد و تا اواخر
عهد نواب غفران پناه نظام الدوله آصفجاه ثانی بمعرض وقوع آمد ان شاء الله تعالی بعد ازین در محل خود بزبان قلم داده خواهد شد

باب سوم در احوال نواب آصف الدوله امیر الممالک صلابتجنگ غفرالله وجعل الجنه مثواه مشتمل بر سه فصل

فصل اول در احوال آن مشمول رحمت الله از ابتدای ارتفاع بعلو مدارج جاه تا تمکن بر مسند ریاست و آنچه بعد از آن تا رحلت نواب امیر الامرا فیروز جنگ بوقوع پیوست امیر الممالک خلف سیوم نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه است نام اصلی او سید محمد در حین حیات والد ماجد خود بخطاب سید محمد خان بهادر صلابت جنگ مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد عز اختصاص یافت پس از رحلت نواب مغفرتمآب نواب نظام الدوله ناصرجنگ شهید برای رفع فساد هدایت محی الدینخان مظفرجنگ متصل بندر بهولچری شتافت آنمشمول رحمت الله نیز همراه رفت و پس از شهادت نواب ناصرجنگ باتفاق مظفرجنگ بصوب حیدرآباد عطف عنان نمود چون در اثنای راه مظفرجنگ چنانچه قبل ازین بزبان قلم داده شد بر دست افاغنه کشته گردید نظر بر نکته نسبت به برادر دیگر که همراه مظفرجنگ بود مدعی آصفجاه ثانی میر نظام علیخان بهادر اسدجنگ و شجاع الملک بالصلابتجنگ و ناصر الملک میر مغلیخان بهادر کمر التین بود بر مسند ریاست تمکن ورزید و از حضور احمد شاه پادشاه باضافه منصب و خطاب آصف الدوله مظفرجنگ و ای اعتلا افراخت و بعد ازان عالمگیر ثانی در عهد خود او را بخطاب امیر الممالک سرفراز ساخت و بعد جلوس بر مسند ریاست راجه رگهناتهه داس را بخطاب بهادری سرفراز کرده و بدستور عهد مظفرجنگ وکیل مطلق و صاحب اختیار امور ریاست گردانیده و راجه مذکور جمعی از نصارای فرانسیس را که همراه مظفرجنگ از بهولچری بصیغه نوکری آمده بود مدتها ساخته در سلک نوکران امیر الممالک کشید و اکثر اهل خدمات عهد مظفرجنگ که بتجویز راجه مذکور بود مدتی بیوقت ها

بحال ماندند و امیر الممالک با فوج فیروری و جمعیت نصارا رایت عزیمت بصوب حیدرآباد افراخت و در چندگانچ
بگڑپه رسیده به بندوبست آنجا پرداخت و چون بظاهر کرنول نزول اجلال فرمود و محاصره کرده به یورش مشغول بود
افاغنه کرنول باستماع خبر یورش میر محب علیخان و میر نظر علیخان و میر حسین علیخان برادران میر نجف علیخان را
که برای استمالت از جانب رکهناتهه و اس بکرنول رفته بودند به قتل رسانیدند و شوانشد که کرنول را نگهدارند
بتاراج دادند بعد ازان بفتح و نصرت از حیدرآباد مرور نموده بر خزانه قلعه محمد نگر و شهر متصرف گشته بعد طی منازل روانه
اورنگ آباد شده موسم برشگال در آنجا بسر برد آورده اند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید گشت و مظفر جنگ
بجای او بر مسند حکمرانی نشست و این خبر به شاهجهان آباد رسید امیر الامرا اعتماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
که برادر اعیانی نواب شهید بود بسیار حزین و غمگین گردید پادشاه بدلاسا و دلبری او پرداخت و ایالت دکن و خطاب
نظام الملک بنام او مقرر ساخت امیر الامرا اسناد بحالی بنام اهل خدمات و خطوط تعزیت مشعر بحکومت خود بنواب
مظفر جنگ و هر چهار برادر و فرمان صوبداری برهانپور بنامه خود بنام خواجم قلیخان فرستاد خانمذکور بیرون شهر براند
فرمان را گرفت و نقش نزد ابوالخیر خان فرستاده دخیل کار گشت ابوالخیر خان بهادر کیفیت سرگذشت با میر الامرا
و راجه رکهناتهه و اس نوشت امیر الممالک باستصواب راجه مذکور خطاب امام جنگ با ابوالخیر خان عطا نمود
و سند بحالی و استقلال در صوبداری برهانپور بنمضمون که بالفعل صلاح در آنست که شما در امر صوبداری مستقل باشید
و دیگری را دخل ندهید ارسال فرمود ابوالخیر خان ازین کیفیت خواجم قلیخان اطلاع داد و به برخاستن برخاست
ابوالخیر خان با تفاق اهل شهر برای عملدخل خود کوشید تا اینکه اندرون شهر مورچال قایم کردید بعضی اهل بازار
که تماشائی بودند به تیرهای بندوق مجروح شدند آخر الامر بوساطت میر نعمان خان پسر عبد المنان و میر حیدر علی
وغیره مصالحت بمیان آمد و امام جنگ دوازده هزار روپیه بابت طلب سپاه بخواجم قلیخان داده زمام صوبداری

برهانپور بدست خود آورده حسب الحکم نواب صلابتجنگ بنگهداشت سپاه پرداخت و منصبدار انیرا که جاگیرات
ایشان بضبط بالاجی ولد باجیراو درآمده بود بدستخرچ ازخانهٔ خود مقرر کرده جمعیتی فراهم ساخت وچون بالاجیراو
سرشوخی برداشت نواب صلابتجنگ تنبیه او برخود واجب دانسته الوالخیرخان وخواجه قلیچخان بهادر را نظر بکمک
طلبداشت و درهمین سال سیدشرفخان بهادر شجاعت جنگ روز جمعه بست و نهم شعبان جادهٔ سفرآخرت پیمود
وبعد انتقال او صوبه داری برار بسید لشکرخان بهادر نصیرجنگ تقرر یافت و سید صدرالدینخان پسر سیدشرفخان
بخطاب پدر خود سربلند شد و در ماه شوال خزانهٔ پنجلکر و سه وکسری که از جانب جهانبانی از اموال رانوجی سندیه
قریب شهر برهانپور رسیده بود امام جنگ بهادر باطلاع یافته فوج را فرستاده بتصرف خود درآورده بخرج سپاه داد
و قدریکه باقیمانده بود بعد انتقاد بصلح مسترد گردانید و بعد ازآن با وصف بیماری حسب الطلب درعین شدت باران
باورنگ آباد رسیده شرف اندوز ملازمت گردید و نواب صلابتجنگ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار یکصد وشصت و چهار
هجری بقصد تنبیه بالاجی ازشهر برآمده امام جنگ بهادر را بهراولی مقرر کرده و فوج مرهته را پس پاکرده تا احمدنگر رسید
وازآنجا جریده شده و اسباب زاید را در احمدنگر گذاشته متوجه دارالحرب پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله
پیش آمده و دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج جری جنگ شروع شد بالاجی و پسرعمش سدهوجی با لشکر
هراول جنگها نمودند و شمشیر بهادر امام جنگ با وجود آزار فالج تردد نمایان بظهور آورد و فوج نکیان و کاردیان بکمک
هراول رسیده مرهته را پس پاساخته و هر روز آتش جنگ و جدال مشتعل میشد و غازیان اسلام کفار را از پیش روی
خود میراندند غرض جنگ کنان غنیم را قریب پونا رسانیدند و آبادیهای غنیم را که سرراه بود سوخته با خاک سیاه برابر
کردند اگرچه در بیمحاربات هر روز فوجیان با تشخانهٔ خود دو دو ازدهها و غنیم برمی آوردند اما شب چهاردهم محرم که خوف ماه بود
و بالاجی برای پرستش کنار دریای کنکا رفته اشتغال بعبادت اصنام داشت خبر یافته شبخون زدند و جمع کثیر را

بقتل رسانیده خیمه و خرگاه و اکثر اسباب لشکر را بغارت بردند بالاجی مضطرب گشته بر نهج سرعت پای بر نهج شتاب سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش و اصنام طلا به غنیمت اسلامیان درآمد بعد ازان نوروز محرم از سال مذکور افواج تفرق خود را فراهم نموده بهیئت مجموعی بر لشکر اسلام در عین تفرقه هنگام کوچ ریخت و زده و خورد عظیم میان آمد نظر بکمان بخشی سایر دو زخم کولی و یک زخم شمشیر برداشت و میر مقتدا خان نیز مجروح گشت و میر نعمان خان زخمی شده بنجیه رسیده جان بحق داد و فتح الله خان و واسع خان و غیره رساله داران کشته شدند و از جانب بالاجی ده جمعدار عمده بقتل رسیدند بالاجی بدلالت بعضی منافقان لشکر اسلام که مخفی با وسازش داشتند صلح را شهرت داده چندی بدفع الوقت گذرانیدند درین اثنا قحط غله و الف در لشکر اسلام رو داد و با وصف این منحصه بهادران اسلام داد مردانگی داده تا شش کروه پونا رسیده قصبهٔ نلیکاون را که از عمدهٔ اماکن مرهته بود غارت کردند بالاجی بمشاهدهٔ غلبهٔ اسلامیان پیام مصالحت فرستاد چنانچه سه هوجی بیرون لشکر اسلام آمده با راجه رگهناتهه داس ملاقات نموده صلح قرار داد و با بعضی بعهدان صلح دابرهم ساخت لشکر اسلام بار دیگر با جمد نگر متوجه شد و بهیر و بنگاه درانجا گذاشته جانب سنیر روآورد و کوههای بلند و گریوهای دشوار گذار را که در اثنای راه بود بصعوبت قطع نموده به سنیر رسید و درانجا جنگ عظیم با ابوالخیر خان هراول لشکر فیروزی در پیش آمد و در بحنگ میر امجد همشیره زادهٔ او با اکثر مردم مجروح شد روز دوم ایجنگ با بنهه تردد و تلاش بسبب نفاق خانه برانداز ان صلح سادات انعقاد یافت و نواب صلابت جنگ سید لشکر خان را رخصت مجسته بنیاد و ابوالخیر خان را اجازت رفتن به برهانپور داده و رایت توجه بصوب حیدرآباد افراخت و بست و سیوم ربیع الآخر خواجم قلیخان را بخطاب ذوالفقار الدوله قایم جنگ غزا اختصاص بخشیده بصوبداری برهانپور از تغیر ابوالخیر خان نواخت و فوجداری بگلانه را بابوالخیر خان بحال داشت و قطب الدوله محمد انور خان نورد هم

ربیع الآخر از لشکر فیروزی مرخص گشته داخل برهانپور شده مورد پندت را که از ماه محرم مطوق و مسلسل
در خانه ولاور خان بود بموجب حکم صلابت جنگ بدلالت راجه رگهناتهه داس سیزدهم جمادی الاول
خفا کرده کشت و سیزدهم جمادی الآخر در میدان بهالکی راجه رگهناتهه داس نیز با همشیره زاده خود سیتا رام
نام که مخاطب به رای رایان شده بود با خنجر و رنگی و کاردی بدست عبد الغفور رساله دار کشته گردید
بپاداش عمل خود رسید پیت زمانه تیغ بکف بر سر مکافات است چه حاجت کسی فکر انتقام کند
و نواب امیر الممالک صلابت جنگ داخل حیدرآباد شده رکن الدوله و صمصام الدوله را طلب فرمود چون
هر دو بحیدرآباد رسیده احراز شرف ملازمت نمودند خلعت و کالت مطلق رکن الدوله مرحمت نمود
ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ از پیشگاه احمد شاه بخلعت صوبداری دکن اختصاص یافته
عازم دکن است رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بکرملهٔ نزد جانوجی بنالکر آمد و غرض از تحریکت انکه
امیر الامرا با تفاق هولکر مرتهه بدکن می آید بوساطت جانوجی بنالکر و نیز به توسط بالاجی که از عهد نواب مغفرتمآب
با او مرتبط بود سر رشتهٔ موافقت با امیر الامرا بدست آرد و همینکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه شد
صمصام الدوله بهمانجا مانده بصوبداری حیدرآباد سرفرازی یافت ذکر توجه نواب امیر الامرا
فیروز جنگ از دار الخلافت شاهجهان آباد بصوب دکن و سبب تعویق و بیان
رحلت او از این دار المحن آورده اند که میر محمد پناه خلف اول نواب مغفرتمآب از پیشگاه
خلافت بخطاب جد خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سرفرازی داشت نواب آصفجاه در دکن او
در دهلی بحضور پادشاه میماند و چون نواب آصفجاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه سه از فردوس آرامگاه
رخصت دکن گرفت خطاب امیر الامرائی بعد کشته شدن خواجه عاصم مخاطب بصمصام الدوله خاندان

درجنگ نادرشاهی مقرر شده بود و خدمت وزارت بر سبیل نیابت بخلف خود فیروزجنگ مرحمت
کنانید و بعد رحلت نواب آصفجاه در عصر احمدشاه منصب امیرالامرائی بسادات خان قرار گرفت
و بعد چند روز خلعت امیرالامرائی از تغیر سادات خان بفیروزجنگ عنایت شد و بعد شهادت نواب
نظام الدوله ناصرجنگ نظامت دکن بنام امیرالامرا مقرر گشت و نخست اعیان حضور بنابر بعضی وجوه راضی
بروانگی او بصوب دکن نشدند از همت تاخیر در روانگی رو داد و بعد ازانکه راضی شدند روانگی او
صورت وقوع یافت مفصل این مجمل آنکه وزیرالممالک ابوالمنصورخان صفدرجنگ خواهرزاده و داماد
برهان الملک را با احمدخان پسر محمدخان بنگش بنابر وجهیکه در خزانه عامره وغیره کتب تواریخ مرقوم
منازعت افتاد و احمدخان افاغنه بسیار فراهم آورده برنول رای که پیش آورده وزیرالممالک و در صوبه
او ده بطریق نیابت بود ریخت و او را از پا درآورد و بعد ازآن با صفدرجنگ که بتدارک برخاسته بود
جنگ کرده او را شکست داد بنابرین احمدخان عزیمت تسخیر صوبه اوده و الله آباد بخاطر خود راه داده در آن
هردو صوبه بهنگامه آرائی گشت بنور علی احمدخان در هردو صوبه قیام نکرده بود که نواب وزیر بقصد تدارک
هولکر وجی آپا پدر جنکوراکه هردو از سرداران عمده مرهته بودند با خود متفق ساخته در اوایل جمادی الاولی
سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار از دهلی برآمده باکبرآباد رسید و با نور علی جات هم ساخته فوجی
از او همراه کرده متوجه شیعه افغانان گردید بعد جنگهای متعدد و کشته و مجروح و اسیر کشتن هزارها افاغنه
افغانان تاب مقاومت نیاورده در دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه کمایون پناه گرفته و فوجهای
نواب وزیر و مرهته تمام ملک افغانان را پی سپر ساخته دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشتند
و چون ایشان استداد کشید غنیم جهاونی در ملک افاغنه کرد و نواب وزیر در جلدوی ایشان غنیم را

از سرحد کول و جالیسر و میو و فرخ آباد و قنوج تا کره جهان آباد و حوالی نمود و در رفته رفته غنیم تا سوادِ الله آباد که
منتهای انتشار پیدا است متصرف گشت آخر الامر افاغنه نهایت عاجز گشته بوسایط بنای صلح انداختند و چون
نواب وزیر خواست پذیرفته نفوس خود را محفوظ دارد شد نواب وزیر بعد فراغ از ینهم رونق افزای
صوبه اوده گردید و در همین ایام آمد آمد شاه درانی اشتهار یافت و قلندر خان ایلچی شاه مذکور
پیش احمد شاه بدار الخلافت رسید احمد شاه وامرای حضور نواب وزیر را بالحاح وابرام تمام متواتر نوشتند
که هولکر را با خود متفق ساخته بشتاب استعجال خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی بپردازد نواب وزیر
حسب الطلب هولکر را بوعده مبلغ خطیر همراه کرفته در ماه رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنجهجری خود را
بشاهجهان آباد رسانیده جاوید خان خواجه سرا مخاطب بنواب بهادر که مدار علیه سلطنت بود و
دیگر امرای حضور پیش از رسیدن نواب وزیر بشاه درانی صلح کردند و هرچه خواست پذیرفته وعهد و
پیمان درمیان آورده قلندر خان ایلچی را رخصت نمودند نواب وزیر از حرکت بهم برآمد که من هولکر را
بحکم پادشاه و ایمای ارکان حضور بوعده نذر بسیار همراه آوردم حالا بتقاضای هولکر را چه علاج کنم از طرف
بیدماغی داخل شهر نشد و بیرون شهر لب دریای جمن خیمه زد دران ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ
تازه بشهادت رسیده بود و امیر الامرا فیروز جنگ مهین خلف نواب مغفرت مآب آصفجاه خواهش داشت
که صوبداری دکن باو مقرر شود و امرای حضور پیشکشی مطلبیدند و او سودای مفت میخواست ازین جهت
کار در تعویق افتاد و در ینوقت که امیر الامرا قابو یافت بارکان حضور گفت اگر صوبداری دکن پیشکش
بمن مقرر شود هولکر را بقسمیکه میدانم میفهمانم و بتقاضای زر موعود از شما نخواهد کرد امرای حضور چنان
راضی شده صوبداری دکن باو تفویض کردند و پادشاه خلعت صوبداری دکن با اسپ و فیل

و شمشیر عطا فرمود و امیر الامرا غازی الدینخان چهارم رجب سنه یکهزار یکصد و شصت و پنج بقصد تسخیر دکن
داخل خیمه شد و مهارجی هولکر وجی آپا را با ندیشه امیر الممالک صلابت جنگ که بر مسند ریاست
نشسته بود پیغام رفاقت خود داد آنها با و پیوستند بشرطیکه صوبه خاندیس را تمام در تنخواه هولکر وجی آپا
و بالاجی را و مرحمت کند و منصبداران جسنه وکل و ایمه داران راکه از عهد خلد مکان تا این زمان التیمغا
دران ملک دارند بیدخل سازد امیر الامراکه واقف کار نبود و اطلاعی از مکر و فریب انتقوم نداشت
قبول کرده رفیق خود ساخت و در عین شدت بارش طی مراحل و منازل نموده با فوج غنیم و لشکر هندوستان
اواخر شوال در سواد برهانپور رسید و چون افواج غنیم همراه بود و اشتهار داشت که نواب فیروز جنگ را
اختیار نیست صاحب اختیار هولکر است ذوالفقار الدوله خواست که در شهر برهانپور عمل و دخل ندهد
اما قطب الدوله محمد انور خان و میر علی اکبر خان صلاح در سرپیچی ندیده با فیروز جنگ پیوستند اول
میر منصور قلعدار آسیر عاشیه اطاعت بر دوش کشید فیروز جنگ قلعداری برادر بحاله داشته و داخل شهر
کشته باستمالت اعزه آنجا پرداخت ابوالخیر خان بهادر را بوصف چهاری بملازمت فایز گردید و میر علی اکبر خان
را با اصل و اضافه سه هزاری نموده بعطای الم و نقاره و صوبداری برهانپور نواخت و ذوالفقار الدوله
قطب الدوله را همراه خود کرده کوچ بکوچ طی منازل نموده در ماه ذی القعده داخل خجسته بنیاد گردید
و چون دران ایام سید لشکر خان در کرملهٔ که چهل کروه از بلده است سکونت داشت فیروز جنگ
قطب الدوله را برای استمالت خانشار الیه بکرملهٔ فرستاد و خود تا هشتم ذی الحجه دران بلده توقف
ورزیده در فکر آن شد که نواب صلابت جنگ که در حیدرآباد بود از آنجا نهضت نموده بقصد مقابله مصافی
پیوند غنیم از استماع اینخبر قابوی وقت یافته استدعای سند ملک موعود نمود امیر الامراکه نو

وارد و ناواقف بود و مهم عمده یعنی مقابله با امیر الممالک در پیش داشت سند ملک خاندیس و بعضی
محالات صوبه خجسته بنیاد بغنیم حسب درخواست او بمهر خود حواله نمود و اینچنین ملک عظیم مفت بدست
غنیم رفت و اهل اسلام را در انجا شرکت نماند تا چون قلم قضا بر آن رفته بود که ریاست دکن بر امیر الممالک
صلابت جنگ بحال و برقرار ماند امیر الامرا فیروزجنگ بعد هفده روز از داخل شدن خجسته بنیاد هشم ذی الحجه
آخر روز سنه مذکور بعلت هیضه از جهان درگذشت و برخی میگویند که باشاره بعضی مردم محل صلابتجنگ
زهر در طعامش کردند و الله اعلم بحقیقة الحال کارپردازان او سید حشمت خان و تیرانداز خان بخشی تعیین و کفن
پرداخته مع خزاین و دواب و ضروریات کارخانجات عازم دارالخلافت شدند و نیابر موافقت هوا لکر کسی را
یارای آن نشد که مزاحمت ازین عزیمت نماید تا اینکه بدهلی رسیدند و لاش را بزمین سپردند

فصل دوم

در بیان وقایعیکه بعد فوت امیر الامرا فیروزجنگ در عهد ریاست امیر الممالک صف الدوله صلابتجنگ باکیفیت کشته شدن صمصام الدوله شاه نواز خان و حیدرجنگ و رسیدن نواب اصفجاه ثانی بملک برار بمعرض وقوع آمد آورده اند که خواجم قلیخان بمجرد استماع خبر

رحلت فیروزجنگ خطی به پسر خود نظر محمد خان نوشت بدینمضمون که در اینجا چنان واقعه رو داد و من از حضور
امیر الممالک صلابتجنگ صوبه دار برهانپور امیر علی اکبر خان را مطلع کرده عمل و دخل خود باید کرد و بصوب قاصد
سریع السیر به برهانپور فرستاد محمد خان بمیر علی اکبر خان پیغام اینمعنی داد و در وه بدل بیان آمد اخر الامر از پیشگاه
نواب صلابتجنگ سند صوبداری بنام میر علی اکبر خان رسید و موجب رفع نفاقه گردید و نواب صلابتجنگ
از وقوع این سانحه در ریاست خود مستقل گشت و بنام سید لشکر خان رکن الدوله که در کربله بود عنایت نامه فرستاد
واجب الحکم از کربله برآمده عازم حضور شد غنیم مرثیه خواست که پیش از وقت یافتن صلابتجنگ بلخت شدن

سید لشکرخان سند ملک چنانچه از فیروزجنگ گرفته بود از امیرالممالک رئیس وقت بگیرد بنابرین سدراه
شد و نگذاشت که سید لشکرخان با جمعیت خود و نواب امیرالممالک صلابتجنگ که از حیدرآباد بقصد مقابله
برآمده بود ملحق گردد تا اینکه سند تمام صوبه خاندیس معه چندپرگنه سیر حاصل صوبه خجسته بنیاد سوای شهر برهانپور
گرفت و بعد ازآن رکن الدوله با امیرالممالک پوست وکالت مطلق براو مقرر گشت و صمصام الدوله
که بصوبداری حیدرآباد و عزاختصاص داشت معزول گشته باورنگ آباد آمد و در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش
نواب صلابتجنگ فرمان پادشاه بخطاب آصف الدوله سید محمد خان بهادر ظفرجنگ سپه سردار دستور
دکن رسید نواب صلابتجنگ با سید لشکرخان که وکیل مطلق شده بود رونق افزای خجسته بنیاد گردید و صفشکن جانبهادر را
که سابق بخطاب عبدالحسین خان ناموری داشت بدیوانی سرکار خود و قطب الدوله محمد انور خانرا از غول میر اکبر علیخان
بصوبداری برهانپور نواخت و بنای او عبدالقادر خانرا به نیابت مقرر ساخت و میر غیاث الدین خان که کارگذار
ابوالخیرخان بود پیش از رسیدن نواب صلابتجنگ بخجسته بنیاد برای بندوبست لون کهیر که فوجداری آن با ابوالخیرخان
تعلق داشت برآمده و با مفسدان آن نواح محاربه نموده بشهادت یافت و ابوالخیرخان شانزدهم ربیع الآخر
سال مذکور بمرض خالج ولقوه در برهانپور بعالم بقا شتافت و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری
نبا بر رسیدن موسم برشکال اتفاق چاوني در خجسته بنیاد افتاد در میان فرنگیان که سردار آنها موسی بهوسی
مخاطب بعمدة الملک آورده راجه رگهناتهه داس متعاقل بود و میان سید لشکرخان رکن الدوله از جهت طلب وتنخواه
کدورتی بمیان آمد رکن الدوله از قلت خزانه ومجبوری اتفاقی سپاه و دراندازی حاسدان دست از وکالت
مطلق کشید و باخذمت عمده بصمصام الدوله شاه نوازخان بهادر صمصام جنگ و دیوانی سرکار از غول صف شکن جانبهادر
به نواب حیدر یارخان بهادر شیرجنگ وصوبداری حیدرآباد به صف شکن خان بهادر مفوض گردید و مورخان بربان

قلم داده اند که صمصام الدوله مدت چهار سال بخدمت وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوی
وکلی را طرفه رونقی داد و با وصف بی اسبابی طلسمی بربست که عقل عقلا را حیران ساخت چه وقتیکه وکالت
مطلق باو مقرر شد سرکار نواب امیر الممالک عجب حالتی داشت که از پی زری نوبت نفروخت اثاث البیت
رسیده بود نواب صمصام الدوله نوعی حسن تردد نمود که آب رفته بجوی آمد و نسق برهم خورده بار انتظام پذیرفت
سرکشان حلقه اطاعت در گوش و کج مزاجان خاشیه راستی بر دوش کشیدند و رعایا و برایا در ظل حمایت آسوده
حال شدند و در عرصه چهار سال مدت وکالت خود جمیع خرچ ملک را برابر کرده و می گفت سال آینده ان شاء الله تعالی
جمع برخرچ می افزایم بالجمله بعد تقرر وکالت باندک مدت نواب امیر الممالک را بارادهٔ شبیه رکهو بهوسله جانب
برار متوجه ساخت و رکهو را مالش داده بچلک روپیه پیشکش گرفته بصوب نرمل عنان توجه معطوف گردانید
و سر یارا و زمیدار نرمل را که از عهد نواب آصفجاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود
بحکمت عملی و تسخیر ساخته ملک او را بالضبط سرکار عالی درآورد و در سال اول از وکالت این دو کار عمده
برکرسی نشانده و بحیدرآباد آمده موسم برشکال در آنجا بسر برده و در آخر این سال رکهوجی بهوسله درگذشت
و ابوالفتح خان بهادر از تغیری حیدر یار خان بهادر شیر جنگ بخدمت دیوانی سرفرازی یافت و در همین سال
سید لشکر خان بصوب برار که از سابق صوبداری آنجا باو تعلق داشت روانه شد و قطب الدوله محمد انور خان
که همراه رکاب بود رخصت یافته به برهان پور رفته بر تعلقه صوبداری آنجا قابض گشت و در سال مذکور احمد شاه پادشاه
باشارهٔ عماد الملک ابن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از دست عاقبت محمود خان مکحول گشت و سلطان عزیز الدین
ابن معز الدین ابن جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه روز یکشنبه دهم شعبان بر سریر سلطنت نشست و بخطاب
عالمگیر ثانی مشتهر گشت و وزارت نواب عماد الملک تعلق گرفت و بعد چندی عاقبت محمود خان نیز باشارهٔ

عماد الملک از بلوای مردم سپاه بهانه طلب بقلعه رسید و او اخر ماه ذی القعده سنه مذکور ابو المنصور خان بهادر
باجل طبیعی در گذشت و قلعداری قلعه آسیر باکروکری و داروغگی و امینی سایر برهانپور بمیر نجف علیخان پسر متبنی و
از پیشگاه نواب صلابتجنگ مقرر شد و در هفدهم شعبان سال مذکور بحکمت عملی قلعه را متصرف گردیده مورد تحسین
و آفرین گشته بعنایت خلعت و شمشیر و سرپیچ و اسپ بلند پایگی رسید و در سال دوم از وکالت سنه ثمان
وستین و مایه و الف نواب امیر الممالک را بملک میسور برده پنجاه لک روپیه پیشکش گرفت و اوایل موسم
برشگال بحیدرآباد معاودت نمود و درین ایام عالمگیر ثانی برای نواب صمصام الدوله ماهی و هم مراتب بدستاویز
شخصی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرعه از شاه هند آمد ماهی و هم مراتب و در همین سال محمد معین خان بهادر
شوکت جنگ از عزل ابو الفتح خان بدیوانی سرکار نواب صلابتجنگ سرمایه مباهات اندوخت و کروکری
برهانپور از تغیر میر نجف علیخان بعبد القادر متبنای قطب الدوله تقرر یافت و هفدهم ذی الحجه وخیل شد
و در سال سیوم از وکالت که سنه یکهزار یکصد و شصت و نهه باشد سرداران مرهته از کوتران پیرکهو متوقف
بدستور هر سال در صوبه بیدر و حوالی ناندیر همگامه آرا گشته شوکت جنگ بهادر و مبارز الملک ایانت خان بهادر
که باین مهم نامزد شدند بتردد ات نمایان آن شورش گرایان را شیرازه کرده متفرق ساختند و دیوان اورا و سکندر
نمودند و چون مظفر خان کاردی که بخشی بود نیابر کم التفاتی نواب صلابت جنگ ترک روزگار نموده بعبد الحکیم خان
پسر دلیر خان میانه حاکم سانور پیوست عبد الحکیم خان او را رفیق خود کرده و با مرار را و نیره ستاجی کهوړپړه که
جمعیت شایسته داشت ساخته شروع بتاخت و تاراج جاگیرات بالاجی نموده بالاجی راه در سنه مذکور از پونا
متوجه سانور کانون و بنگاپور شده و از اثنای راه برادر علاتی خود را که مسلمان و مخاطب به شمشیر بهادر بود بجای
بهار راو هولکر مقرر نموده بجانب هندوستان روانه ساخت او بکوچهای متواتر بست و دوم ربیع الآخر متصل

برهانپور رسیده بقطب الدوله پیغام فرستاد که چون فیمابین جدایی بجانب و آنمهربان اخلاص وصیغهٔ اخوت است
مهمانی معقول مهیا باید کرد قطب الدوله برای حفاظت شهر دوازده هزار روپیه ضیافتانه قبول نمود و چون از
ساهوکاران بلده مبلغمذکور طلب کرد تمام ساهوکاران و تاجران اتفاق کرده هڑتال کردند یعنی دست از بیع و شرا
کشیده در دکاکین بستند قطب الدوله عاجز آمده افیال خود رهن گذاشته از میر علی اکبر خان دیوان صوبه مبلغمذکور
گرفت و چون اینخبر بحضور نواب صلابتجنگ رسید قطب الدوله را بگمان آنکه با برای او شمشیر بهادر ضیافت
طلبیده است از نظامت برهانپور معزول ساخته محمد اسلم خان را بخطاب بهادری و حشمت جنگی سرفراز کرده
خلعت نظامت برهانپور داد و سند نیابت خود بنام میر علی اکبر خان فرستاد چنانچه روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب
داخل کار گردید و چون بالاجی را با تمامی فوج خود به بنگاپور رسیده بعبدالحکیم خان پیچید و مورچال بست افاغنه
انجا حصار شهر را مستحکم نموده پای ضلالت افشردند و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند تا آنکه بالاجی را از
کرانی غله و عسرت کاه و جلادت افغانان بتنگ آمده استمداد باستصواب صمصام الدوله از نواب صلابتجنگ
نمود و بعجز و الحاح تمام نوشت که در اینوقت کمک بنده پیشنهاد همت والا نهمت باشد زیرا که افاغنه قومی اند که
از خدا و مذلت خود بدعا پیش می آیند و همه وقت در قابوی خود میباشند چنانچه با نواب شهید و با مظفر جنگ
چه کردند و از ما بمردم با وصف تخالف دین و منازعت دوام کاهی سر رشتهٔ ادب و پاس ناموس و خیر خواهی
جان گسسته نکردید در اینصورت عاجز نوازی از لوازم همت عالی دانسته صمصام الدوله شاه نواز خان که مدبر زمان بود
نواب امیر الممالک را بکمک راو بالاجی راضی ساخته و امتنان بالاجی و استقام از افاغنه مناسب دانسته
لشکر فیروز پی از ملک برار بسمت سانور و بنگاپور نهضت آورد و چون رایات عالیات قریب لشکر مرهته رسید بالاجی
چند کرده استقبال نموده فایز بملازمت گردید و بعد گفتگوش بهادران اسلام مورچال پیش بردند و از توپخانه

فرنگ و دو از دماغ افاغنه برآورده و افاغنه شکست آمده پیشکش معتدبه بنواب و مرثیه داده و بعد ازین راولای
باستصواب صمصام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ را بخطاب نظام الدوله و صوبداری برار از تغیر سید لشکرخان
و میر محمد شریفخان بهادر بسالت جنگ را بخطاب برهان الملک و صوبداری بیجاپور از پیشگاه امیر الممالک کامیاب گردانیده
مرخص گردانید منهی نماند که نواب بسالت جنگ بهادر سن بعد بخطاب شجاع الملک بلند نام گردیده و نواب غفران مآب
آصفجاه ثانی با افواج تعیناتی و اکثر امرای نامی مثل شیخ علیخان جنیدی و سرمست خان افغان و لچمن راو کهند اکله
رایت عزیمت بصوب برار افراشت و سید واجد علیخان بهادر از حضور با تالیقی مقرر گشت و بعد ورود مسعود در ایلچپور
گرانیدیا نائب بهوسله بموضع بورگانون آمده سر شورش برداشت شیبه او پیش بهادر همت ساخته صف آرای قتال
گردید و پس از وقوع جنگ صعب کار بمصالحت انجامید و بندوبست ملک بموجب قرارداد صلح بعمل آمد مقارن
ایخال ابراهیم خان کاردی که از جانب موسی بهونسله بندوبست سیکاکول و غیره ملک او دیسه رفته بود بعد
کوشمال سرکشان آن ناحیه ترک رفاقت فرنگی نموده عرائض مشتمل بر تمنای عتبه بوسی بحضور نواب آصفجاه ثانی فرستاد
ملتمسات او بعرض پذیرائی رسید و عنایت نامه طلب بنامش صادر گردید ابراهیم خان ما بر انجام تونچانه بمعه اهل و
عیال سالگا و غانگا از راه کوهستان شمالی مرحله راه دشوارگذار بسرعت طی مسافت نموده بشرف آستان بوسی رسیده
ملازم رکاب گردید و نصارای فرانسیس که سیکاکول و راجبندری و دیگر مواضع را در عوض شخواه از نواب امیر الممالک
بجاگیر خود گرفته طرفه اقتداری بهم رسانیده بودند که حکم حکمشان بود پا از حد خود دراز کرده درخواست قلعه بیدر را
از نواب امیر الممالک نمودند هرچند صمصام الدوله فهمانید براه نیامدند نا برین صمصام الدوله در فکر آن شد که اینها را
ازمیان بردارد پس نواب امیر الممالک را دلالت برطرف ساختن ایشان نمود چنانچه نواب آنها را برطرف گردانیده
به بهانه بندوبست تعلقه خود سیکاکول و راجبندری که در شخواه اینها مرحمت شده بود درخصت گرفته بظاهر حیدرآباد رسیدند

دمیخواست شد که قلعه محمد نگر را بدست آرند قلعدار بدریافت ارادهٔ ناصواب ایشان لوازم حزم و احتیاط بعمل آورد
و نگذاشت که احدی گرد قلعه گردد و ابراهیم علیخان بهادر برادرزاده و داماد شوکت جنگ بهادر که نیابت صوبداری
حیدرآباد با و تعلق داشت بحفاظت شهر پرداخت حیدرجنگ پسر خواجه قلندرخان که مدارکار فرنگی بود و ندپیری
بخود اندیشیده رومیخان را که ترجمان موسی پهونسی بود استیصال او را در نظر داشت بست و ششم رمضان
المبارک به بهانه سرانجام غله سفر با چهار جوان دلاور نزد ابراهیم علیخان بهادر فرستاد و فیکه بهادر مذکور بار رومیخان
سرگرم جواب و سوال شد جوانان همراهی رومیخان زخم کتار و شمشیر او را تقل آوردند و رفقای ابراهیم علیخان رومیخان را
کشتند بعد ازین فرنگی بی منازعت غیر شهر را بتصرف خود آورد و چهار محل را که محل قطب شاهی بود مسکن خود ساخته
و برای هر محل و چهار مینار توپها نصب کرده بکمال حزم و احتیاط نشست و ترلزل عظیم بسکان بلده راه یافت
نواب صلابتجنگ و شاهنواز خان از استماع این خبر بطریق یلغار رسیدند و شهر را محاصره کردند و قریب دو ماه
محاصره ماند موسی پهونسی بکمک آمده درخواست کمک از حاکم پهلچری نمود او موسی لیس فرنگی را با سصد کلاه پوش
و دو هزار کاروی بکمک فرستاد نامبرده با وصف سد راه بودن افواج سوار و پیاده جنگ کنان بحیدرآباد خود را
رسانید و جنگها با هم واقع شد آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید و موسی پهونسی سردار نصاری المخاطب به سیف الدوله
عمدة الملک و حیدرجنگ صاحب اختیار سرکار او آمده ملاقات نمودند باید دانست که حیدرجنگ نام اصلی او عبدالرحمن
است پدرش خواجه قلندر بلخی در عهد نواب منعم تاب از بلخ آمده اعتباری پیدا کرد و فوجدار مچهلی بندر شده در ایام
فوجداری با بعضی از نصارا آشنا شده بود و چون محاسبه دار سرکار گشت بعلاقه معرفتی که با نصارا پیدا کرده بود به بندر
پهلچری رفته در پناه آنها نشست و حیدرجنگ در آنوقت خورد سال بود و کونسر یعنی حاکم پهلچری او را بسیار دوست
میداشت و چون مظفرجنگ رئیس شد کونسر جمعی از نصاری را بسرداری موسی پهونسی همراه مظفرجنگ کرده عبدالرحمن را

که برزخ درمیان مسلمین و نصارا بود همراه موسی بهونسی داد عبدالرحمن بحوهر قابلیت ترقی کرده حل وعقد سرکار فرنگی
بدست آورده بداسدالدوله حیدرجنگ مخاطب گشت بالجمله چون درایام محاصره اسطام جاگیرات نصارا برهم خورد
بود عمدة الملک وحیدرجنگ رخصت گرفته بطرف ریحندری وسیکاکول محالات جاگیر خود راهی شدند اجیرام راجه
که همواره یک لک پیاده و دو هزار سوار و توپخانهٔ آتش بار و صد زنجیر فیل کوه آثار سپاه داشت و فیمابین او ورنگارا و
زمیندار از قوم یلمه که جمعیت مقصد پیاده همقوم خود همراه او بود جنگها بمیان آمد و دلاوران قوم یلمه در جنگ گوی غلبه
می ربودند از جهت به تنگ آمده در رسیدن موسی بهونسی را مغتنم انگاشته توسط حیدرجنگ موسی بهونسی را
همراه گرفته بر سر رنگارا تاخت رنگارا وچون دید که جان ازین مهلکه بدر بردن ممکن نیست قریب نهصد زن
قبایل خود را جوهر نموده یعنی کشته تا قطره قطره قدم در معرکه گذاشت و دلاوران یلمه که قریب مقصد کس بودند فوج فوج
وراجه را زیر و زبر کرده عالمی را بقتل رسانیدند و خود هم مقتول گشتند و هیچکس از قوم آنها غیر از یک پسر رنگارا و
زنی او را از آنمعرکه کناره کرده بود زنده نماند اتفاقاً در پاداش آن اجل اجیرام رسیده در عرصه سه روز در وقت
شب تا وصف آنخیل وحشم سه جوان یلمه جرات کرده اندرون خیمهٔ اجیرام راج شتافته بزخم کتاره او را مقتول
ساخته و بعد رفتن عمدة الملک وحیدرجنگ بمحالات مذکوره صمصام الدوله موسم برشکال در حیدرآباد بسر برد
و در سال چهارم از وکالت سنه یکهزار یکصد و هفتاد و هجری از حیدرآباد برآمده و بادونی را بچور رفته و شجاع الملک
با لشکر جنگ را بمقتضای صلاح وقت همراه گرفته متوجه خجسته بنیاد شده و در اثنای راه خاست که جاگیرات را مجدداً مرتبه
که از عهد نواب آصفجاه محالات لکوک مثل بهالکی وغیره توابع صوبه بیدر در تصرف داشته از سلیقگی وعیاشی
بتقدیم لوازم نوکری نپرداخت از دست او انتزاع نماید را مجدداً سعدجنگ کشته و حرکت مذبوحی نموده حلقه
اطاعت در گوش کشیده و جاگیرات او بسوای بهالکی بضبط سرکار عالی درآمد صمصام الدوله اوایل برشکال

در رکاب امیر الممالک با ورنگ آباد رسیده و درین ایام فوجی بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد فرستاده و بعد محاصره
و کشته شدن دو سه رفقا سادات بخاری را که از عهد خلد مکان قلعه دار ایرا متوارث بودند منصب و لخواه
و جاگیر در شخواه وظیفه قلعهٔ مذکور را کرفت و بعد ازین فلک شعبده باز ورق کردانی آغاز کرده در شکست صمصام الدوله
کرکین بست و عقل و هوش او را ربود و مجملا شرح این واقعه آنکه زر شاهرهٔ دو ساله سپاه بر ذمهٔ سرکار بود
مغولیان سپاه را ورغلانیدند مردم سپاه هنگامه تقاضا برپا نمودند چنانچه روز عید الفطر در عیدگاه بتقسیمی هنگامه آرا
شده هجوم آوردند که صمصام الدوله برای ادای نماز از فیل فرود نیامد و بهزار حیله از دست ایشان رهائی یافت
اما مفسدان از فتنه انگیزی دست بردار نشدند و هر روز برای عزل صمصام الدوله فکر تازه می کردند تا اینکه تاریخ
ششم ذیقعده سال مذکور مردم سپاه را اغوا نموده بر سر آن آوردند که صمصام الدوله را تغیر کنانند پس مردم
سپاه اتفاق نموده تاریخ مذکور هنگامه آرا کشتند و برای رفع هنگامهٔ سپاه منصب وکالت مطلق بنواب
شجاع الملک بسالتمک که از صوبه بیجاپور با ورنگ آباد آمده بود واگذاشتند و امیر الممالک تقرر یافت و در آنروز
طرفه بلوای عام شد و اوباش و بازاریان شهر هجوم کرده خواستند که بر خانهٔ صمصام الدوله تاخت آرند اما تا شام
اتفاق نشد و شب اهل بلوه متفرق شدند صمصام الدوله دروازه کوتله را که سکن او بود بسته متحصن گشت
شاه محمود و میر غلام علی از آنرو و دیگر خویشاندیشان هر چند در اطفای نائره کوشیدند و گفتند که در یک لگن سه
این غبار فتنه فرو نمینشیند اما چون او بار رسیده بود سخن بصلحان نشنیدند و این آتش را بآب زر نشانیدند
فرو نه نشانید و نخواندند شید که فردا مردم سپاه اگر آقا را همراه کرفته هنگامه آرا شوند با آقا مقابل نمیتوان شد
بهتر آنکه خود را کناره باید کشید پس شب هشتم ذی القعده از سال مذکور وقت نیم شب احمال و اثقال ضروری
برافیال بار نموده خانه را با متعلقه للوک و اقسام نفایس واگذاشت و با جمیع اهل بیت از دکور و اناس قصد

دولت آباد کرده و از رفقای او قریب پانصد کس حق رفاقت بجا آورده ند و مشعلها روشن کرده با رفقای مسلح
رو بظفر دروازهٔ حصار شهر پناه آورد و چند نفر از پستخطان دروازه کشته گردیده و باقی حارسان تاب
مقاومت در خود ندیده رو بفرار نهاده ند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهر پناه برآمد و قریب بصبح هشتم
دیقعده از سال مذکور بدولت آباد رسید و بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدری بتاراج غارتگران رفت
واکثر ضبط سرکار عالی درآمد و شجاع الملک بسالجک اگرچه همان شب خبر یافته با فوج خود بتعاقب روانه
ا ما بی نیل مقصود برگردید و پس از چندی فوجی از سرکار تعین شد و قلعهٔ دولت آباد را محاصره کرد و جنگها در میان
آمد کویند صمصام الدوله باطنا مرتبه را تحریک کرده بر سر آن آورد که سلسلهٔ منازعت بحرکت آرد خانچه
فوج او رسیده دست بتاخت و تاراج دیهات اطراف نخسته بنیاد کشاد شجاع الملک و امرای نمایان
چاره کار بجز استمداد از نواب آصفجاه ثانی ندیده باستعجال تمام طلب نمودند بالاجی را در این کیفیت اگهی
یافته از راه اخلاص و اظهار دوستی پیغام منع اعانت نمود نواب آصفجاه پاس خاطر برادران دانسته انکه
مبادا چشم زخم ریاست برسد پیغام او را بگوش قبول نشنیده قدم بعزم اعانت پیشتر گذاشت اعیان دارکان
صلابتجنگ آمدن نواب آصفجاه ثانی موجب اختلال امور خود دانسته صرفه خود در آن دیدند که عنایت نامه
ممانعت بمهر صلابت جنگ ارسال دارند خانچه کردند نواب آصفجاه چون دانست که منویان باعث و شتاب
اینچنین عنایت نامه گشته اند مراجعت را خلاف مصلحت دانسته عازم نخسته بنیاد شد و تا رسیدن نواب
آصفجاه نواب شجاع الملک که مدار المهام بود میر غلام علی آزاد بالکرامی خانچه در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده
بحضور نواب شجاع الملک رفته برای مصالحت با صمصام الدوله گذاشت و برای تمهید قواعد اصلاح و تشیید
مبانی آشتی مکرر بقلعه رفت و بحسن تدبیر محاصره قلعه را موقوف گردانید بهر شرایط مصالحت با تمام رسیده بود

گذارند

که نواب نظام الدوله از برار رونق افزای اورنگ آباد گردید و فتح میدانرا مضرب خیام گردانیده و بعد
کشاکش چنان قرار یافت که اول به تنبیه ضمیم باید پرداخت بنابرین صمصام الدوله را از قلعه دولت آباد
طلبیدن صلاح وقت دانسته میر غلام علی آزاد را با استمالت صمصام الدوله مامور ساخت و طومار مطالب
او را موافق استدعای او دستخط فرموده حواله نمود و میر موصوف طومار را گرفته به قلعه رفته صمصام الدوله را
سرکرم ارادهٔ حضور کرد نواب آصفجاه ثانی سرداران عمده را با استقبال فرستاد صمصام الدوله غره ربیع الاول
سنه احدی وسبعین ومائه والف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود و
همانروز بملازمت نواب آصفجاه ثانی وامیر الممالک رسیده مورد انواع مراحم گردید بعد ازان او را بحفاظت
بهیر دنگاه برسر قلعه لشکر مقرر نمود و شجاع الملک وابراهیم خان بیرجنک را بهراولی و سرداران دیگر را بمیمنه
ومیسره و کمک نامزد فرموده درین اثنا بارفته نگالان صلابتجنگ را برسر آن آورده که این مهم را بدان خود
بانصرام باید رسانید و با ختیار را در خود دادن صلاح نیست چراکه درصورت فتح و شکست وصلح نام
اختیار را دست حضرت خواهد رفت نواب آصفجاه برین معنی آگهی یافته اولاً سید واجد علیخان را و بناءً
بعضی مردم دیگر را بجهت تصفیه بحضور امیر الممالک فرستاده معروضداشت که بگفته حاسدان سخن سازگار دیگر
بخاطر اشرف راه نباید داد و اینخیرخواه را بانجرنبد و بست ریاست حضرت امری دیگر منظور نیست غرض از
امثال این سخنان امیر الممالک را خاطرجمع گردانید امیر الممالک ازین پیامهای اخلاص و اظهار خلوص مسرور گشته
نواب نظام الدوله را بمنصب والای ولیعهدی خود مخصوص و بخطاب نظام الملک آصفجاه مزید اعتبار بخشیده زمام
اختیار ریاست بدست او داده شجاع الملک را معطل ساخت درین ایام بالاجی راو بعزم پیکار قرب
اورنگ آباد خود را رسانید و بواسی راو پسر خود را مقدمة الجیش گردانید و راجه رامچندر که از وطن خود بعزم حضور

نواب امیرالممالک بسند کهیر شتافتی کردهی از اورنگ آباد رسیده بود محاصره نمود و نواب آصفجاه ثانی امیرالممالک را
بحراست اورنگ آباد گذاشته و شجاع الملک و صمصام الدوله را همراه کرفته تا سند کهیر جنگ کنان خود را
رسانید و راجه مذکور را از ورطه هلاک وارهانید و رفع منافقه با مرهته به تسلیم ملک بست و هفت لکروپیه از حاصل
و کن با نکروه شقاوت پیشه قرار داده بصوب مخصوصه بنیا در ایام معاودت افزاشت درین اثنا خبر رسید
که عمدة الملک موسی بهونسی و حیدرجنگ از بند و بست جاکیرات فراغ حاصل نموده و بحیدرآباد رسیده قصد
حضور نواب امیرالممالک دارند و حیدرجنگ خطوط مشعر باظهار مراتب خلت و وداد بصمصام الدوله نوشت
مشارالیه را اعتماد بر خلوص او حاصل شده غفلت کلی از فریب و مکر او دست داد الحاصل لشکر فیروزی اثر از سند کهیر
معاودت نموده در حوالی شاه کده رسیده بود که حیدرجنگ بحضور امیرالممالک رسید و بعد حصول ملازمت مابین
محمدی باغ و حصار شهر مخیم ساخت و متعاقب آن نواب آصفجاه ثانی به خجسته بنیاد رسیده و ملازمت امیرالممالک
حاصل کرده فتح پیدا از امضرب خیام اقبال کردانید و حیدرجنگ بمکر و نیرنگ نواب صلابتجنگ و افر نشئه قهر و کامرانی
مطلق از نواب آصفجاه ثانی بار دیگر حواله بسالتجنگ کنانیده اختیار امور ریاست بقبضه تصرف خود در آورد و صمصام
الدوله را ظاهراً فریب و خیل کار ساخت هرچند آشنایانیکه بر خدع او آگاه شده بودند صراحةً و کنایةً نواب صمصام الدوله
آگهی دادند اما تکیه بر اخلاص و شمن نموده سخن خیرخواهان را در نیران اعتبار ننشنید و چون حیدرجنگ مدار المهام موسی بهونسی
دید که جمعیت شایسته همراه نواب آصفجاه است بدون آنکه آن جمعیت متفرق کرده تسلط من صورت نخواهد بست
مبلغ هشت لکروپیه بابت تنخواه از پیش خود تسلیم نموده و سپاه را در سلک نوکران موسی بهونسی کشیده نواب آصفجاه را
تنها ساخته و بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک باغوای یعقوبی مغدان واجد علیخان برادر
سرکار بقتل رسید و حیدرجنگ بعد تنها ساختن نواب آصفجاه در فکر مقید کردن صمصام الدوله افتاد و هر روز بکمارة

وبازی نو بکار می آورد وصمصام الدوله با وصف اصابت رای و درستی فکر بنا بر صفائی طینت بتملق وچاپلوسی
حیدر جنگ و فرنگی فریب خورده سر رشته آمد و رفت و ملاقات با آنها پی اندیشه داشت و بتقریب جشن تولد
نبیره ضیافت امیرانه ترتیب داده فرنگی و حیدر جنگ را دعوت کرد و بخلعت و جواهر گران بها خوشنود ساخت
و پنداشت که اینها باین حسن سلوک بدل مطیع و منقاد شدند واز خبث باطن آنها مطمئن گشت فرنگی بابای
حیدر جنگ باظهار مزید خلوص استدعای سیر قلعه دولت آباد از صمصام الدوله نمود و بعد برخاست از محفل شادی
شجاع الملک بسالتجنگ را گفته فرستاد که شما صمصام الدوله و میر محمد حسین خانرا بتقریب سیر باغ بیکم که
بیرون شهر است طلبدارند و هرگاه آواز توپ قلعه بگوش رسد بلا اهمال آن هر دو را مقید سازند چنانچه
بست و ششم رجب بسالتجنگ حسب الایمای فرنگی نواب صلابتجنگ را بسیر مقبره بیکم برده اکثر امرای عظام را
مع صمصام الدوله و میر محمد حسین خان المخاطب بیمین الدوله منصور جنگ طلب فرمود و خود بالای بام رفته منتظر
آواز توپ شد همینکه صدای توپ بعد بند و بست ابواب قلعه بگوش رسید منتظران میر محمد حسین خان و صمصام الدوله را
مقید کردند و هر دو را به لشکر برده هرکدام را در خیمه علیحده جا دادند و میر عبد الحی خان و میر عبد السلام خان و میر عبید الله خان
پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر در یکخیمه مقید ساختند و دو خیمه محافظان نصاری نشستند و خانه
صمصام الدوله را با دیگر تجارت بردند و مستورات سادات را به بیحرمتی از خانه اخراج کردند و اقربای صمصام الدوله
و متوسلانیکه فی الجمله استطاعت داشتند آنها را در قید شدید کشیدند و زرها کرفتند و ستم بر سادات گذشت که
واقعه کربلا تازکی صورت وقوع یافت شامت این افعال حیدر جنگ را در گرفت و نواب آصفجاه ثانی در فکر
آن شد که نقش هستی او را از صفحه روزگار بشوید و هش اینکه حیدر جنگ با صمصام الدوله نقض عهد کرد و اطمینان
از و برخاست وجه دیگر آنکه حیدر جنگ اول نواب آصفجاه را بیپر و بال ساخته و بعد از آن بقید کردن صمصام الدوله

پرداخت و پس از دلجمعی از هر طرف خواست که نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبداری حیدرآباد بحیدرآباد فرستد
و در قلعهٔ گولکنده نگهدارد و میدان برای جولانی خود خالی سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر او میخندد و الغرض نواب
امیرالممالک صلابتجنگ باشارهٔ او بخانهٔ نواب آصفجاه ثانی آمده آصفجاه را بر فیل سواری خود در لیف ساخته بدولتخانه
خود آورده و پیغام صوبداری حیدرآباد در عوض الموری و تقرر بست هزار روپیه در ماهیه داد و نواب آصفجاه ثانی بمقتضای صلاح
وقت قبول نموده و مخلع گشته رخصت انصراف یافت و بخیمهٔ خود در رونق افزا شده باد دولتخواهان کنکاش نمود و
برداشتن حیدرجنگ از میان تقرر یافت پس بحیدرجنگ گفته فرستاد که فردا اراده کوچ مصمم است و بعضی مقدمات
بالشافه گفتنی است آمدن شما حاضر در حیدرجنگ اجل کرفته سیوم رمضان المبارک قریب باستراحه نگهدارد
یکصد و هفتاد و یک جریده باد و نشان جوانان بار و بعضی خدمتگاران عهده دار وحیب الله خان پسر خواجه عبدالله جان
بی محابه در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد نواب از رفقای خود یکیکرا طلب داشته دست هریک بدستش داده و فرمود که
حلالا نیفتد و یارا بشما سپرده میکنم مراعات و پرداخت ایشان ملحوظ باشد و چون پشتیبانی شیران خود منفی قتل او را
داده بود به بهانهٔ تجدید وضو برخاست جان نثاران که در محفل خاص حاضر بودند حسب الامر کارش بانجام رسانیدند
گویند مقام جنگ با وی پیچیده هر دو دستش گرفت و زبردست خان و شهوار جنگ و دو جمدهر متعاقب یکدیگر بر تهیگاه او
زدند و راجه پرتاب و نت شمشیری بر سرش زد و بعد از آن او را مذبوح ساختند و تعجیل جدا او را در چادنی پیچیده
در گوشهٔ خیمه انداختند و نواب آصفجاه سراچه را شق کرده بر اسپی سوار شده از لشکر تنها برآمد و درین هنگامه جوانان
بار حیدرجنگ سلک کردند اما حافظ حقیقی محفوظ داشت تا آنکه قدری مسافت طی کرده بالای پشته رسید و رفقا
و دولتخواهان نواب پیوسته و دیان بطرف لشکر حیدرجنگ و فرنگی سرو اندازی نوفت تزلزلی در ارکان اعتبار او
و اینهمه تو بخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند غرض نواب جراتی نمود که کارنامهٔ رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت

دعوا الله

دعمدة الملک موسی بهوشی از کشته شدن حیدرجنگ هوش و حواس باخت و شجاع الملک با لشکر بالتماس
خواجه رحمت الله خان و سنجاد ندتر دیک و نگ ... انمعنی فی الجمله مورث اطمینان خواطر اکشت نواب آصفجاه
از آنجا جانب لشکر را بچند رمتوجه شد و لحظه توقف نموده چه وفادار خانزاد را فرستاده از کیفیت حال آگهی بخشید
راجه در آنوقت آمدن خود صلاح ندیده دو سه صد سوار همراه رکاب داد و از آنجا به بهادری و دلاوری قدم پیشتر
گذاشت ابراهیم خان کاردی که نایب سلطان حیدرجنگ بطلوع و رغبت از نواب آصفجاه جدا کشته و لوکر فرنگی
شده با جمعیت سنگین و توپخانه آتش بار در اثنا یراه فرود آمده بود فرنگی او را گفته فرستاد که بهر طریق سد راه باید شد
او مال اندیشی را کار فرموده و سوابق حقوق ولی نعمت مرعی داشته ملتزم رکاب نواب گردید و کاوان توپخانه و غیره را
که در چراگاه بود فراهم نموده همراه خود کشید و ازین سبب شورشی در لشکر فرنگی افتاد و اعیان لشکر او سراسیمه شدند
درین رستخیز واقعه طلبان صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالنبی خان پسر خورد صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند
و طرفه اینکه حیدرجنگ که در حقیقت قاتل این سادات است چهار کهڑی پیشتر از سادات بقتل رسید و قتل او از انواب
صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامتی ما هم نظر نمی آید و باستقلال تمام مستقل قلعه نشست تا اینکه همنا
نام هندوی از رهای نصارا آمد و بضرب تفنگ اینهمگان را شهید ساخت پدر و پسر را در مقبره ابای او که جانب
جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور صاحب قدس سره است زیر خاک سپردند و یمین الدوله میر محمد حسین جانزاد
در قبرستان آبای او که پائین گنبد شاه نور صاحب قدس سره است دفن ساختند میر غلام علی آزاد در ماده تاریخ
شهادت گریه وجوه یومئذ مسفرة یافت و نیز این رباعی مسترآد در تاریخ آن نظم کرد رباعی صمصام الدولة
آن امیر والا دانش آگاه ناحق شده کشته در کمین گاه دعا دامظلوماه آزاد بعرض میرساند تاریخ یاران شنید
کردند شهید ناگهان سید را آنقتید و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ

ماندند سببش اینکه میر عبدالحی خان را تقریبی پیشتر از پدر جدا ساختند و میر عبدالسلام خان را به سبب عارضه
بیماری از خیمه در عمارت فرستادند از آنجا که حیات هر دو برادر مقدر بود حافظ مطلق تعالی شانه در دل اعدا
انداخت که هر دو پسر را از پدر جدا نمودند و اسم حق و سلام که از اسمای الله است کار خود کرد و هر یک عبد
خود را محفوظ داشت القصه نواب آصفجاه در آنروز بموضع چکل تهانه رونق افزا شده و شب را در آنجا بسر برده
بامداد آن از راه برهانپور بجانب خاندیس متوجه شد و سیزدهم رمضان بدارالسرور رسیده در باغ موسوم
بعالم آرا نزول اجلال فرمود و تیغ جنگ بهادر خلف امام جنگ مرحوم احراز شرف ملازمت نموده مورد عنایات
گشت و بنا بر قلت خزانه از سکنه شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان و شیخ شمس الدین و شیخ عبدالله و حافظ محمد
و غیرهم که صاحبان استطاعت بودند مبلغ معتدبه گرفت و روز عید الفطر بعد ادای دو گانه عید از عیدگاه مراجعت نمود
میر علی اکبر خان را بمنصب چهار هزاری و خطاب بهادری با طبل و علم و پسر خانش را الیه صدرالدین خان و حشمت جنگ
و محمد بهادر خان و غیره اعیان آنجا را بمناصب و خدمات سرفراز ساخته بقصد جهانی بقصبه هاسم رایت توجه
افراشت و شیخ امین احمد را در برهانپور برای تیاری توشخانه گذاشت و محمد انور خان از غم مصادره و شدت مجصلان
هفدهم ذی القعده سال مذکور زندگانی را وداع کرد و در درگاه شاه عیسی خبدالله مدفون گردید نواب آصفجاه
از برهانپور متوجه برار شده و درین آوان نهمیان بعرض رسانیدند که نواب صلابت جنگ بدلالت بعضی
حاسدان دشمنجویان به بالاجی راو وجانوجی بهوسله قلمی فرمود تا توانند میر نظام علیخان بهادر آصفجاه را در ملک برار
دخل ندهند بنابرین نواب آصفجاه غلام سید خان را جهت تصفیه نزد راو بالاجی فرستاده و خود بدولت بلواد قصبه
هاسم رسیده جهانی فرمود ذکر اوصاف حمیده صمصام الدوله شاه نواز خان مظلوم
مرحوم که میر غلام علی آزاد بالگرامی در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده نواب موصوف

جامع کمالات بود و باکثر علوم آشنا و در شعر فهمی و عدالت دم یکتائی میزد و در هفته دو روز برای عدالت
مقرر کرده بود و جمعه و سه شنبه و مدعی مدعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس خود متوجه تنقیح میشد و دقایق
قضایا چنانچه باید بسیر میرسید و در انشا و تاریخ دانی بی نظیر وقت و نسبت به امرا و سلاطین تیموریه هند بود و در بیان صدق
انتقال کتاب ماثر الامرا که از مولفات اوست و بعلو مزاج و متانت رای و وقار و تمکین و کوچک دلی و عجز و
خلایق و حیای چشم و وفا و صدق و صفا اتصاف داشت از ورود عکو نهایت متفرد بود و در ریکه او را حاصل میشد
همانوقت ده یکی برای مستحقان برمی آورد و خزانه ده یکی علیحده جمع میشد و بر ارباب استحقاق صرف می یافت
رایت نظم و نسق ملکی سر دست داشت و اصلا در روز و شب خلوتی برای مشورت ملکی نمی کرد و هیچ مشیری نداشت
و اصناف مردم و ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجه میکردند و واسطه دخل نداشت و در دیوان
بعظمت و سوکت می نشست و در خلوت بکوچک دلی و انبساط تمام با مجلسیان اختلاط میکرد **فصل سوم**
در ذکر وقایعیکه بعد مقتولیت صمصام الدوله و حمید رحمک و رسیدن نواب آصفجاه ثانی در ملک برار تا رحلت نواب امیر الممالک صلابتجنگ از نعالم
فانی بثبات بدار القرار بوقوع پیوست آورده اند که نواب آصفجاه ثانی بعد وصول بقصبه باسم
بفریب جهانی در انجا توقف نمود و چون بعد انقضای موسم جهانی گراندیا با میای جانوجی بهوسله سر لشکر
نهاده دست غارت باطراف و جوانب دراز کرد نواب آصفجاه بعزم تنبیه آنشقاوت پژوه نهضت
فرمود مقارن اینحال منهیان بسمع اجلال رسانیدند که همه آلات و ادوات توپخانه در برهانپور تیار شده است
و گراندیا در کمین که هرگاه توپخانه از بلده دار السرور برآید دست برد نماید باستماع اینخبر عنایت نامه شرفصدور
یافت که بیلغ بدار و غه توپخانه عرض صدور یافت که مترصد ورود موکب منصور بوده همانجا بحزم و احتیاط توپخانه را نگهدارد و خود

بدولت مستعاف آن پاشنه کوب از ولا انکه متوجه برهانپور شد و هر روز آتش جدال و قتال ملتهب میشد
و کفره هزیمت می یافت غرض جنگ کنان در عرصه دو ماه غره ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و هفده هجری بظاهر
برهانپور رسید و ساحل دریای تپتی مضرب خیام نزاد یکپنج روز در انجا توقف ورزیده آلات و ادوات
اتشبازی را از توپ دبان وغیره همراه رکاب کرفته لوای عزیمت بسمت ماکپور افراشت و جانوجی بهوسله
چون دید که کراندیا تاب مقاومت با لشکر فیروزی مدار ندارد و خود بجمعیت فراوان جهت اعانت کراندیا بقوم معامله
شتافت و بازار کارزار کرم ساخت و هر روز هنکام کوچ لشکر ظفر اثر کفره از چهار طرف شورش می نمودند
و از ضرب توپ دبان منتشر می شدند تا انکه بر کنار دریای پورنا رسید ند شبی سیدی عنبر خان و قادر صاحب
حسب الحکم شبیخون بر لشکر کفره که غافل بودند زدند بهوسله و کراندیا بهوش و حواس با چند برار سپاه پی زین
سوار شده راه فرار پیش کرفتند و جان بسلامت بردند بعد ازین سر جنگ با رجانوجی جمعیت متفرق را فراهم
آورده دست و پا زد اما هزیمت یافته و صرفه در جنگ ندیده بوساطت راجه بهادر پرتاب ونت وغیره اعیان
پیغام مصالحت نمود و نواب آصفجاه بپاس خاطر اعیان دولت خود قبول فرمود و بنای این صلح مشروط باطاعت
جانوجی و محاصره دیوکده چاندا بهو د و مواثیق استحکام پذیرفت و بعد ازان حسب القرار بصوب قلعه دیوکده
چاندا عطف عنان عزیمت نمود و تقارن اینحال غلام سیدخان که به پونا برای تصفیه راو بالاجی رفته بود از انجا
مراجعت کرده بشرف ملازمت رسید و بر کیفیت حال مطلع کشته بعرض رسانید که صلاح دولت در انست
که فتح این عزیمت نموده بفرخنده بنیاد تشریف فرما شده بحضور نواب صلابتجنگ بهادر اقامت نمایند راجه بهادر
اگرچه در نیمغی همداستان نشد لیکن بپاس مرضی خداوند نعمت سکوت ورزید الغرض نواب عزیمت حیدرآباد
از راه ماهور و نرسل مصمم نمود چون بسر حد این دو قلعه رسید مجاهد جنگ بهادر که از پیشکاه نواب صلابتجنگ بحراست

آنصفع مامور بود باستحکام اماکن بفراهم آوردن اسباب قلعداری پرداخته خواست که بمانعت پیش آید چون دید
که پیش رفت نخواهد شد بانقیاد پیش آمد نواب حراست آنجا بخواجه شهید خان پسر عضدالدوله مفوض ساخته
و بنظم و نسق آن نواح پرداخته رهگرای حیدرآباد شد گویند مجاهد جنگ همین سال رخت هستی بربست **ذکر بنا**
شدن موسی بهونسی و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ آورده اند که بعد کشته شدن
حیدر جنگ نواب امیرالممالک صلابت جنگ بهادر بصوابدید شجاع الملک بالجنگ از مخجته بنیاد اورنگ آباد بصوب
فرخنده بنیاد حیدرآباد بارادهٔ جهانبانی توجه فرمود و از اثنای راه موسی بهونسی و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ را که قائم مقام
او شده بود بسیکاکول در اجمندری رخصت نموده داخل حیدرآباد شد چون موسی بهونسی تعلقه خود رفت ناگاه غلبهٔ سرداران
انگریز که اکثر بنادر دریای شور بحیطهٔ تصرف خود درآورده بودند شنیده بجانب بهلچری راهی گشت و ذوالفقار جنگ را
بمقابلهٔ انتداب که جمعیت لک پیاده و هزار سوار باخود داشت و باعانت سرداران انگریز بمملک خود سری بهمود و کماشتهٔ
نفاصلهٔ بست کروه از راه اجمندری بمیدان قلعهٔ بهیت پور بعد تلاقی فئتین جنگ صعب رو داد تا اینکه ذوالفقار جنگ
هزیمت یافته تمام کارخانجات و جواهرخانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بغارت داده با معدودی چند براجمندری
رفت و در بیجنگ لچهمنا قائد صمصام الدوله شاهنواز خان و محمد حسین جمعدار فرقه کاردیان با جماعهٔ خود بر صمصام الدوله
وافر بارگاه او متعین شده انواع بدسلوکیها بعمل آورده بود بقتل رسیدند و عمدة الملک موسی بهونسی که
بطرف بهلچری رفته بود از آنجا بچنانچن که بندر سرداران انگریز است آمده محاصره کرد مگر آتش کارزار اشتعال
گرفت آخر انگریز غالب آمده و فرانسیس بکمال خستگی به بهلچری گریخت و این اخبار دربار فرانسیس و اقبال انگریز را
که الی یومنا هذا روز افزون **ذکر وقایعیکه بعد ورود نواب صلابت جنگ بحیدرآباد بوقوع آمد**
چون امیرالممالک صلابت جنگ بحیدرآباد ورود افزا شده اقامت ورزید و دیوانی حاکمی لشوکت جنگ بهادر

و دیوانی دکن نواب شیر جنگ بهادر تفویض کردید و مهمات ریاست بصوابدید شجاع الملک بهادر تشیت پذیرفته

و بعد انقضای موسم برشکال نواب صلابت جنگ بصوب قلعه محمد آباد شتافت که سید رکه سپر تعلقداران آنجاره نورد طریق

نفی شده بود کوچ فرموده و بعد رسیدن نزدیک قلعه بمجاصره یکماه قلعه را مفتوح ساخته بار قلعه دار مذکور را به قلعداری آنجا

سرفراز نموده و از آنجا نواب صلابت جنگ حسب استدعای خواجه رحمت الله خان بجهت شپه زنید از سیکاکول

که ذوالفقار جنگ را شکست فاحش داده بود دردی توجه آورده و چون لشکر فیروزی نزدیک قلعه بهونگیر رسید

نقشبند خان که از جانب فرنگی وحید جنگ قلعدار آنجا بود بی تامل توپها را از بالای حصار بجانب لشکر سرداد لشکریان

یکبار تاخت آورده جمیع پورجات سپردن را با خاک سیاه برابر کردند و بمحاصره پرداختند و بعد یکماه قلعه را بصلح گرفتند

بعد تسخیر قلعه نواب صلابت جنگ قلعداری آنجا بصولت جنگ پسر سید محمد خان مرحمت نموده از آنجا راه جنگل اختیار

کرده بکوچهای طولانی جلور یز تا حوالی مچهلی بندر رسیده ذوالفقار جنگ با حالت تباه آمده ملازمت فایز گردید

درین اثنا خبر آمد آمد نواب آصفجاه ثانی بحیدرآباد اشتهار یافت از جهت ذوالفقار جنگ را فوراً رخصت کرده

بصوب حیدرآباد معاودت نموده سواد حیدرآباد در امرکز نزول ساخت نواب آصفجاه ثانی پیش از رسیدن

امیر الممالک داخل حیدرآباد شده بود سیوم شوال بارادهٔ استقبال از بلده برآمده ملازمت نمود

و بعد ملاقات فیمابین هر سه را در بوجوه چند صورت نزاع بوقوع آمد انجام کار نواب شجاع الملک

بالتحک با جمعیت خود و رحمت الله خان و کرمخان کاردی بصوب امتیاز گذه که از سابق در تصرف خود

داشت شتافت و نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی متفق و متحد شدند و زمام امور ریاست بدست

آصفجاه ثانی درآمد و شروع به تنظیم و تنسیق مقدمات ملکی و مالی نموده و میر عبد الحی خان مخاطب به شمس الدوله

و لاور جنگ را که در قلعه کولکنده محبوس بود برآورده بخطاب پدر یعنی صمصام الدوله صمصام جنگ و منصب

شش هزاری پنجهزار سوار سرفراز ساخت و میر عبدالسلام خان نیز حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد برآمد و با اهلبیت
خود برخورد بعد چندی ابراهیم خان از راجه اتهل واپس برتاب و نت ناخوش شده سراز حلقهٔ بندگی پیچیده نزد
راو بالاجی رفت **ذکر وقوع محاربه راو بالاجی و شهادت شوکت جنگ بهادر**
ورفتن اکثر قلعجات و پرگنات سرکار بدست کفار چون نواب آصفجاه ثانی برسند مدارالمهامی
استقرار گرفت غنیم تحریک بعضی مفسدان سرشورش برداشت و در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و سه هجری
بهادر کده یعنی قلعهٔ برده کانون وغیره محالات را از قبضهٔ مردم سرکار انتزاع نمود و سد اسیو باد و لیر عم بالاجیرا
با قلعدار محمد نگر سازش کرده قلعهٔ مذکور را بتاریخ هجدهم ربیع الاول سال مذکور گرفت و ازجهت ملحق شدن
ابراهیم خان شورش مرتبه افزونتر گشت درین اثنا سدیارا در سیدار نزل که صمصام الدوله اورانجن تدبیر محبوس ساخته
بود از حبس برآمده بار دیگر طریق بغی و تمرد پیمود و جمعیتی از سوار و پیاده فراهم آورده قلعهٔ نزل و جمیع قصبات اطراف را
بتصرف خود درآورده قلعدار نزل را مقید نمود غلام سیدخان به شلپه او نامزد شده آن وحشی از دام رفته را بحسن تالیف
رام نمود مقارن این احوال نواب آصفجاه باتفاق امیر الممالک صلابت جنگ بعزم مقابله بالاجی راو که با دولک سوار
برآمده بود نهضت نموده بحوالی قلعه بالکنڈه از نزل ده کروهی مسافت دارد نزول اجلال فرمود غلام سیدخان و
سدیارا و از نزل آمده احراز شرف ملازمت نمودند و از آنجا نواب صلابت جنگ و نواب مدارالمهام بسمت قلعه اودگیر
که آب و الف فراوان داشت متوجه شدند بعد رسیدن در سواد قلعه بست و دویم جمادی الاولی از هر چهار سو
سپاهی افواج کفار نمودار گشت و جنگ شروع شد و منظور نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی آنکه بهر طور
خود را از اودگیر بهادر و رو باید رسانند که در آنجا منصبداران سرکار که با جمعیت های خود مجتمع شده از جهت سد راه
بودن مرتبه توقف ورزیده اند ملحق گردند و از آنجا باتفاق افواج برسر دارالحرب پونا باید رفت چنانچه همین عزم از

او دکیر برخاسته متوجه منزل مقصود گشته و افواج مرتبه اطراف لشکر محاصره کرده آتش پیکار مشتعل ساختند
در این وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود و فوج اسلام هفتهزار سوار و پیشتر غنیم جنگ قزاقی میکرد و رسد غله
و کهی لشکر اسلام مسدود نیساخت و قابو دیده میگوته بر قزاقی می جنگید مدار جنگ فوج اسلام بر توپخانه بود که گرد لشکر
حصاری از توپخانه کشیده مدفع میپرداختند و امیر به بعلت رفاقت ابراهیم خان با غنیم جنگ قزاقی و جنگ نیکچی
یعنی آتشکاری توپخانه جمع شد چون فوج اسلام در زنجیر توپخانه بهیئت اجتماعی راه می پیمود تیر توپخانه جانب غنیم
کم خالی میرفت و فوج غنیم که پراکنده راه می نوردید تیر توپخانه فوج اسلام با بنها اتفاقی میرسید ابراهیم خان با انکه خود را
مسلمان میدانست طرفه کمر بر شکست اسلام بربست در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده
در کار داشت در حرکت و سکون در خواب و بیداری توپها سر داده آنی فرصت نمیداد از بهجت در لشکر اسلام
خشکی بسیار رو داد و عالمی ره نورد کوچه شهادت گردید با وصف این بهادران اسلام پای جلادت
افشرده داد دلاوری داده جنگ کنان قدم پیشتر میگذاشتند و ساقی از راه می نوردیدند تا اینکه بست و ششم
جمادی الاخری سال مذکور از زنجیره توپخانه بهادران اسلام برآمده برابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند و شمشیر جلادت
بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند و بازدهنشان از جماعه ابراهیم خان غنیمت آوردند و دیگر زاران را زار
ابراهیم خان و اکثر عمدهای کفار بر خاک هلاک افتادند و از لشکر اسلام سید اوغلان خان و نیکو پندت و همشیره زاده
سربازار و برکار سرکار جان نثار شدند غرض هر روز جنگ کنان بقلعه اوسه وه کردهی دهار در رسیدند غنیم
دید که اگر عساکر اسلام بدهار در رسیده فوج آنجا را ماخوذ ملحق سازند عهده برآئی متعذر خواهد شد پانزدهم جمادی الاخری
سال مذکور قریب چهل هزار سوار بهیئت مجموعی بر سر دار ملتیش فوج اسلام اعنی شوکت جنگ بهادر که از بهجت
توقف او در اثنای قطع مسافت برای برداشتن اسباب افتاده فاصله میان او و میان فوج قول آمده بود بخشید

وچون جمعیت اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشش و کوشش بسیار بر فوج
یلتمش چشم رخم عظیم رسید شوکت بهادر و قادر صاحب جلال الله ولد حسین منور خان و غلام نقشبند خان شربت
شهادت چشیدند و بسنت رای دیر اور بهالیرا و گوبخش نام و بالکشن پنڈت و بلونت راو در همین که جان نثار
گردیدند و از فوج مرهته هزار سوار بر خم تیغ و تیر و نیزه بدار البوار رسیدند و بعد برداشتن فوج چندا ول افواج مرهته
بهیئت اجتماعی بر قلب لشکر ریختند نواب آصفجاه شیر صولت تهمتن جرات بدافعه آنگروه شقاوت پژوه
متوجه شد و بدست ظفر دستگاه خود چند ترکش تیر خالی کرد و هر تیر یکه از کمان میگذاشت حکم تیر قضا داشت عرض
خاصلهٔ قلیل میان این فوج مرهته و فیل خاصه باقی مانده بود که حافظ حقیقی جلت قدرته سببی برانگیخت که کاوان هنگامه
که پر از غله در رکاب بود میان حایل شد و موجب عافیت و حفاظت گشت دلاوران اسلام داد دلاوری دادند و تا قرب شام آتش کارزار مشتعل بود و بعد غروب آفتاب اتفاق پذیرفت روز دیگر نیز بر همگی لشکر شط
منازعت برچیده شد و ماکزیر صلحی که آبستن هزاران فساد بود انعقاد یافت کوید غلام سید خان بیانجی این صلح
بود غنیم جاگیر شصت لکروپیه محالات صوبه خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه حویلی هرسول و ستارا و تمته
از صوبه بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور و قلعهٔ بیجاپور که هر کدام پای تخت سلاطین اسلام
بود گرفت و جاگیرات خاصه سرکار و جاگیرات امرا و منصبداران بسیاری بحکم تقدیر در چنگ غنیم رفت از صوبه بیدر
و بعضی از صوبه برار و بعضی از صوبه بیجاپور و قلیلی از صوبه بیدر و سه کار نماند آنهم بشرکت غالبانه چهارم حصه که چون
خون فاسد در عروق ملک سرایت دارد هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن انهم نشد که حسب
خواهش بهادر ریاست اسلام بلکم از قلمرو دکن برخیزد چون آغاز این وهن رشن قلعهٔ احمد نگر است شخصی تاریخ
رشن ملک شصت لکروپیه چنین یافت **قطعه** کافر دشمن اسلام گرفت حصن بسیار حصینی از فن سال تاریخ فکرد

خود رفت احمد نگر و ملک دکن بعد انتهاء صلح غنیم فوجی برای قبض قلعهٔ دولت آباد فرستاد قلعدار آنجا شجاعت جنگ
ارادهٔ دسید محمد فوجی فی الجمله استادگی کرد غنیم احکام امیر الممالک بنام شجاعت جنگ بهم طلبید که قلعه را
بموفوض دارد دیدی که با ما در میان آمده تسلیم باید کرد تا چار نوزدهم شعبان سنه ثلاث وسبعین ومائه والف
قلعه بمردم غنیم حواله نمود شخصی تاریخ این نظم آورد **قطعه** گرفتند کفار احمد نگر را دگر دولت آباد حصن علم را
خرد سال تاریخ بر لوح گیتی چنین زور قسم دولت آباد هم رفت اما قلعه دار بیجاپور بنا بر پی سامانی استادگی نکرد
بهیله غنیم حلم امیر الممالک حاصل کرده فرستاد قلعه را تسلیم کسان غنیم نمود امامیر نجف علیخان قلعدار آسیر بنا بر جهت
سلام از دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد غنیم در لوازم محاصره کوشید خاندکور قریب یکسال جنگیده قلعه را بهداشت
آخر لامرچون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رساند دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنه اربع وسبعین مائه والف
قلعه بصلح تسلیم مردم غنیم نمود میر غلام علی آزاد بالکرامی در تاریخش گوید **قطعه** در شاه اسلام کافر گرفت برین شکل
آن نقد پیر رفت دبیر خرد سال تاریخ او رقم زد عجب حصن آسیر رفت غرض غنیم ملک شصت لکروپیه گرفته
مراجعت بدا الفقر خود نمود و نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه روی توجه جانب حیدرآباد آوردند ذکر رفتن
وسواس راو پسر بالاجیراؤ با فوج بیشمار و اسباب بسیار بصوب هندوستان و تلف کشتن بجنگ درانیان آورده اند که چون بالاجی راو ملک شصت لکروپیه گرفته معاودت نمود
خبر قتل و غارت شدن فوج او و فوج هولکر از دست درانیان بدکن رسید بالاجی راو پسر خود وسواس راو را به سردارے
و پسر خرد سه ساله اش موسوم بنارائن راؤ را بدارالمهامی مقرر کرده با جمیع سرداران نامی و سپاهیان کارآزموده و فوج
سنگین و توپخانه و فلک بعزم تدارک از دکن بهندوستان فرستاد و وجه وقوع مخالفت میان شاه درانی
و میان وتاو هولکر تلف شدن وتا با فوج خود و غارت شدن فوج هولکر چنانکه مورخان زبان قلم داده اند انکه چون

شاه درانی پسر خود تیمور شاه و جهانخان را در لاهور گذاشت جهانخان آدینه بیگخان را که سابق در عمل عمادالملک
نبیره نواب مفرخ تاب صوبه دار لاهور شده و بعد از آمدن شاه درانی بلاهور تاب مقاومت نیاورده در لکی جنگل
خزیده بود بنا بر آنکه وقعیت عملداری آن ملک داشت ما بمال سند و خلعت حکومت و دوآبه او را مستقل نموده آدینه بیگخان
این را فوز عظیم دانسته بنظم و نسق دوآبه پرداخت و بعد چندی جهانخان او را پیش خود طلبیده اشت و چون آدینه بیگخان
از جهانخان اطمینان نداشت پهلوتهی کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامی را بحکومت دوآبه نصب
کرده بلند خان و سرفراز خان را بکمک او متعین گردانید آدینه بیگخان قوم سکهه را اغوا نموده بر سر مراد خان فرستاد
و فوجی از خود هم همراه کرد بعد صف آرائی بلند خان کشته شد و مراد خان و سرفراز خان تاب نیاورده خود را در جهانخان
رسانیدند قوم سکهه تمام پرگنات دوآبه خصوصا جالندر را باشاره آدینه بیگخان دست خوش تاراج ساخته در
اثنا راه دران بالاجیراو رکهناتهه راو و شمشیر بهادر با هولکر و دیگر سرداران با فوج جرار از دکن بهندوستان حوالی
شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیگخان متواتر نوشتجات فرستاده اینها را طلبید سرداران غنیم که مترقب این چنین
تقریبات میباشند رو بلاهور آوردند اول بعد الصمد خان که از طرف شاه درانی بفوجداری سرهند مامور بود جنگیده او را
دستگیر ساخته و از آنجا جلو ریز بلاهور شتافته و قراولان غنیم پیشتر رفته با فوج جهانخان مقابل شدند جهانخان بنا بر
قلت جمعیت ستیز و آویز صلاح ندیده با تیمور شاه باضطرار هر چه تمام تر در شعبان سنه احدی و سبعین و مائه و الف
راه کابل گرفت تا بحد یکه سامان فراهم آورده چند ساله راه واگذاشت و بدست غنیم افتاد تیمور شاه تا دریای اٹک
عنان باز کشیده رود اٹک را عبور نموده خود را بامن رسانید و قراولان غنیم تا آب جهلم تعاقب کرده برگشتند
و بعد ازین تا ملتان و دیره غازی خان و طرف دیگر تا آب ستلج عمل غنیم شد بنا بر قریب رسیدن موسم برشگال
صوبه لاهور را آدینه بیگخان بقرار پیشکش هفتاد و پنجلک روپیه سالیانه سپرده زود بشاهجهان آباد برگشت و بعد توقف

چند روزه عازم دکن شد و جنکو نامی یکی از سرداران خود را که برای تسخیر ملک راجهای صوبه اجمیر نامزد بود و با طرف
دهلی متعین ساخت اتفاقاً در محرم سنه اثنین وسبعین ومائه والف آدینه پنکجان فوت شد جنکو فوجداری سرهند
بصدیق پنکجان و دوآبه را بزن آدینه پنکجان تفویض نمود و سابا نام مرشد را صوبداری لاهور داده بلاهور رخصت کرد
سابا پیش لاهور رفته قرار گرفت و افواج او تا قریب اٹک رسید شاه درانی باستماع این اخبار و نیز باستدعای
سرداران هندوستان از راجهای قدیم و دیگر سرداران اسلام مثل نجیب الدوله وغیره که از تسلط غنیم بجان آمده غرائض
فرستاده التماس آمدن هندوستان کرده بود ندا اعلام ظفرانجام به بلیغار از کابل بجانب هند افراخت و جنک نجیب
با فوج سابا پیش که آنطرف لاهور بود میان آمد آخر افواج هراس امتزاج تاب نیاورده داخل لاهور شدند
و سابا معه افواج از لاهور کریخته رخت جانب دهلی کشید و صدیق پنکجان و زن آدینه پنکجان هم ملک فرار پیمودند
در ماه صفر سنه ثلاث وسبعین ومائه والف بجهوار توابع لاهور رفت و پیشکشیها از راجه آنجا گرفته روی توجه
آورد و در آن ایام میان مراثا و شجاع الدوله وغیره پیغام صلح درمیان بود و بهنور نکل آشتی ترتیب نیافته بود که خبر
رسید که الویه شاه درانی از لاهور بآنطرف خرامید تا صلح را تمام گذاشته با فوج خود که در آنوقت هشتاد هزار سوار
جرار بود بارادهٔ مقابله با شاه درانی روان شد شاه چون از لاهور بآنطرف آمده دید که بسبب آمدن افواج مرشد
دانه و علف دواب درین راه کم است دریای جمن را عبور کرده و مانتر بید که عبارت از ملک مابین دریای گنگ
و جمن است درآمد و این هر دو دریا از کوه کمایون که شمالی هند است برآمده میدان انتر بید دامن کوه کمایون است و
منتهای آن الهآباد که در آنجا گنگ و جمن بهم پیوسته اند بعد رسیدن شاه به انتر بید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان
بنگش و حافظ رحمت خان و دوندیخان که ملک اینها در میدان انتر بید واقع شده خود را بشاه رسانیده بشرف
ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتر بید خرامش نموده فوج قزلباش را فرمود که براه متعارف مقابل دتاراهی شوند

دنا مسافتی طی کرده چون بحوالی سرهند رسید با قشون قزاولی شاه مقابله واقع شد درانیان بزور ترک تازی
غنیم را از جا برداشته روانهٔ عقب کردند و تا جنگ کنان بجانب شاه جهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان بادلی
که در سواد شاه جهان آباد است رسید اگرچه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن درانیان از غنیم قزاق تر اند در میدان
بادلی درانیان اطراف فوج دنا را فروگرفتند و تا برادرزادهٔ خود جنگو را با جمع قلیل گریزانیده و خود با سایر فوج ازپا
فرو آمده پا در رستیز قایم کرد درانیان بضرب شمشیر و تبر و تفنگ دمار از روزگار غنیم برآوردند و تا با جمع همراهیان بقتل
رسید و فتحیکه بسلطنه فتوح روزگار توان گفت نصیب شاه درانی گردید و اینواقعه در جمادی الاخری سنه ثلاث و
سبعین و مایه و الف بوقوع آمد میرآزاد گوید **قطعه** گرد سلطان عصر درانی قتل دنا بتیغ دشمن کاه گفت تاریخ
این ظفر آزاد نصرت پادشاه عالیجاه شاه درانی بعد قتل دنا تعاقب جنگو پرداخت و همانروز بعد جنگ پانزده کروه راه
پاشنه کوب رفته متصل سرای آله وردی فرود آمد همین قسم تا نارنول عنان باز نه کشید درین اثنا خبر رسید که هولکر
که در کندره فریب جنگ اقامت داشت بعد استماع قتل دنا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جات رسانیده درخواست
کرد که با تفاق یکدیگر فکر شاه درانی نمائیم سورجمل جواب داد که با درانیان طاقت جنگ میدان ندارم هرگاه
شاه در ملک من می آید می فهمم در آن ایام افاغنه مبدا را انتر بید با خزانه و رسد غله که برای شاه درانی از محالات
خود آورده بودند بسکندره که از دهلی بست کروه جانب شرق واقع انتر بید است رسیدند هولکر بر سر خزانه و رسد غله
دویده لاکن افاغنه پیش ازین بمجرد استماع خبر وصول هولکر نزد سورجمل جات از راه دوراندیشی خزانه و غله را هر قدر
که توانستند آنطرف کنک بردند تتمه را هولکر تاراج نمود شاه درانی اینخبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان
درانی را با جمعیت پانزده هزار سوار به تنبیه هولکر تعین فرمود نامبردها از نارنول بشاهجهان آباد که بمقابله کرده راه
در یک شب و روز خود را رسانیدند و روز انه در دهلی آرام کرده نصف شب دریای جمن را عبور نموده شبانه

جلوریز وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر هولکر رسیدند هولکر با سیصد کس بر اسپان پشت برهنه برآشفته
کریخت باقی سرداران و فوج همه قتیل و اسیر و اموال و اثقال همه غارت شد شاه درانی بعد ازین ازمارنول به
شاهجهان آباد آمد و چون ایام برشکال قریب رسیده بود شاه آنطرف دریای جمن محاذی شاهجهان آباد
در سکندره چهاونی کرد و چهاونی بزبان هندی عبارت از گذرانیدن ایام برشکال در مکانی است القصه دوازده
و سه اسیر را دعرف باد و غیره سرداران از استماع این اخبار بغزم مدارک از دکن متوجه هندوستان شده بعد طی
منازل چون بحوالی اکبرآباد رسیدند سورجمل جاٹ بوساطت هولکر و جنکوجی ملاقات باؤ آمد باؤ بنفس خود استقبال
کرده سورجمل را دید و عماد الملک نبیره نواب منصور جنگ هم بوساطت سورجمل درحوالی متهرا آمده بباؤ پیوست باؤ
قرار داد که بالفعل طغیان آب جمن مانع عبور و تقابل با شاه درانی است شاهجهان آباد اگر بدست آید باید گرفت
باین اراده کوچکرده نهم ذیحجه روز سه شنبه سنه ثلاث وسبعین ومائة الف دوگهڑی روز برآمده داخل شاهجهان آباد
شده متصل حویلی سعد الله خان رفته استاد فوج بر قلعه ارک یورش کرده باسد برج دروازه خضری چسپیدند
وچندی بر دهلی دروازه مشغول زد وخورد بودند انطرف ده بست مغل درانی از بالای قلعه بندوق اندازی میکردند
و فوج جلو زیر جهروکه دیوان خاص متصل فصیل قلعه ایستاده از پنجانب صدای بندوق گاه گاهی بگوش میرسید از
سلیم گڈه یکضرب توپ سر میدادند که گوله اش بآسمان میرفت در آن فرصت هولکر و جنکوجی بدروازه خضری
ایستاده سعی وافر در شکستن دروازه کردند چون دروازه تخته های بریخی و سیخهای آهنی نهایت استحکام داشت
در عرصه چهار گهڑی هم کاری پیش نبردند درین اثنا قریب پانصد کس از مردم پتل راو بگیربای موحده و سکورن
بای تحتانی و فتح تای فوقانی آخر لام وعقب انها مردم هولکر و جنکوجی از جانب اسد برج بالای فصیل قلعه برآمده
تا محلات سلطانی دست بردی کردند انچه بدست می آمد از بالای قلعه پائین می انداختند در یغارت کسی باحتیاط

قلعه پرداخت درینضمن وه بست مغل درانی ببندوق در دست کرشمه از جانب قلعه سلیم گذه آمده ده دوازده کس را
بضرب بندوق و شمشیر بخاک غلطانید ندهرزه درایان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را برمین انداختند
دست و پای خود را خود شکستند و قلعه مفتوحه را از دست دادند ناچار روسای غنیم در حویلی سعدالله خان که
قریب قلعه است جمعشدند و کرد قلعه مورچال قایم کردند عمادالملک و سورجمل که بنابر وقت پرستی سبل رفاقت
باو همبوده بودند درین دار و گیر اصلا تن نداده از دور تماشا می کردند غنیم دایره محاصره را تنگ گرفت و براهیمخان
کاردی که باو از دکن همراه برده بود و آتشخانه فرنگ همراه داشت سه ضرب توپ در ریکستان زیر قلعه
آورده بکار داشت گولهای توپ بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلات پادشاهی مثل باران بارش کردند
و بعمارت دیوانخاص و رنگمحل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما بحصانت ورزانت قلعه ضرری
نرساند همچنین معرکه عظیم درمیان بود و هر روز زد و خوردی از بندوق میشد یعقوب علیخان همین رای را در
اشرف الوزرا شاه ولیخان که قلعدار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی به سبب طغیان
آب جمن متعذر دید پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس و مال قلعه را تسلیم میکنم باو این صلح را غنیمت دانسته
انگشت قبول بر دیده نهاد یعقوب علیخان بعد استحکام عهد و پیمان معه اعمال و اثقال از قلعه برآمده در حویلی علیمردانخان
فرود آمد و برکشتیها نشسته آنطرف جمن خود را بشاه درانی رسانید نوزدهم ذی الحجه سنه ثلاث و سبعین و مایه
و الف قلعه بدست باو اقتدا و حرم پادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار غنیم رفت ذلک
تقدیر العزیز العلیم باو قلعداری نبارد شکر برهمن تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه او
کرد و بعد چند روز برهمن مذکور بحکم باو برسبیل سفارت آنطرف آب جمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله
مافی الضمیر خود که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود حاصل کلامش اینکه مدتی است مرثه و براهمه دکن

بر ملک هندوستان مسلط شدند الحال اینهمه فتنه از بد عهدی و طماعی و سخت گیری اینقوم برخاسته یعنی
امرا و راجه های این سرزمین از بد عهدیها و از بد سلوکیهای رکهناتهه راو و دیگر مقتول و هولکر و اتباع او اتحاد
و جرئت یافته اینها جان بلب آمده برای حفظ ناموس و الوس خود شاه درانی را از ولایت طلبداشتند
برهمن مذکور بارها بوساطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت کرد و تمهیدات صلح در میان آورد
لیکن بجائی نرسید از جمله وجوه صورت نگرفتن مصالحه اینکه سرداران مرهته همه لغو و کجفهم زود رنج دون همت
مصروف خام طبعیهای خود و اذیت خلق الله چنانچه سورجمل جاث اوضاع اینها معاینه کرده دریافت
که انجام اینقوم بخیر نیست بیرخصت از شاه جهان آباد برخاسته به بلم گذه که یکی از قلاع اوست رفت
باو تا اینکه سلطنت دکن و هند داشت تنگ چشمی و پست فطرتی او بجائی رسید که سقف دیوان خاص شاهی
که از نقره بود آنرا کنده زر سرکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات وقف قدم نبوی و مزار سلطان المشایخ
نظام الدین اولیاء و مرقد فردوس آرامگاه محمد شاه مثل عود و سوز و شمعدان و قنادیل وغیره طلا و نقره وقف
آورد و الحاصل چون باد با فوج خود جهانی در شاهجهان آباد کرد و قلت دانه و علف حال سپاه را تنگ
ساخت او اخر ایام برشکال خواست که از شهر برآمده دست تاراج آبادیها کشاید و وبال رعا و برایا که مدافع
وقایع حضرت خالق اند بر گردن خود گیرد وقت برآمدن از شهر بست و نهم صفر سنه اربعه و سبعین و مایه
و الف شاهجهان پسر مجی السنه را موقوف کرده میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را در قلعه
شاهجهان آباد بر تخت نشاند و وزارت غائبانه بشجاع الدوله مقرر کرد و غرض اینکه شاه درانی با شجاع الدوله
بدگمان شود و سبک تفرقه در اجتماع و اتفاق اینها افتد و بعد از آن نار و شکر برهمن را در شاهجهان آباد
گذاشته خود با تمامی فوج بطرف کنجپوره حرکت کرد که در آنجا عبد الصمد خان امدادی و قطب خان روهیله و بنگاش

زمیداران آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله و غیره از اطراف آب به لشکر شاه میرسانیدند و این
عبدالصمد خان ابدالی همانست که در وقت توجه داری سرهند بدست غنیم افتاد چنانچه سابقا مذکور شد
و آخر خلاص یافته با قطب خان روهیله و نجابت خان عقد موافقت بست و هفتم ربیع الاول سنه اربع
سبعین و مایه والف غنیم قلعه کنجپور را محاصره کرد چون کرفن قلعه پیش آشخانه فرنگ کار سهلی
است باندک زد و خورد قلعه بدست آمد باو عبدالصمد خان و قطبخان را بدرجه شهادت رسانید و
دست بتاراج کنجپور دراز کرده نقیر و قطمیر آنجا انگذاشت شاه درانی را بجرد استماع این خبر شعله غضب در جولان
آمد با وصف آنکه هنوز دریای جمن پایاب نشده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذرند بتاریخ
هجدهم ربیع الاول سنه اربعه وسبعین ومایه والف ولاوران اسلام از کنار باک پت قریب شاه جهان آباد
اسپ را در دریا انداخته بعضی پایاب و بعضی بشنا گذشتند و رجی که همانه عمر انها پرشده بود در آب
فرو رفتند باو از عبور سرداران افواج قاهره دریا را باین دلیری و مهابی رنگ هوش باخت از کنجپوره
بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر طاقت ربا ارادهٔ سرهند فسخ نموده در دو کوچ
بپانی پت آمد در ینوقت همراه باو چهل هزار سوار جرار کار آزموده جنگها دیده و فراوان توپخانه فرنگ حاضر بود
باوجود آن دیدکه در جنگ شمشیر و میدان عهده برآئی درانیان نمیتوان شد ناچار در سواد شمالی پانی پت
حصاری از توپخانه که از آن گوله ناری توان گفت و در شکر خود کشیده مستعد پیکار نشست بست و یکم ماه مذکور
موکب منصور مقابل سنکر مرتبه رسیده درس الجد بسم الله شمشیر آغاز کرد و هر روز اسلامیان و اضامیان
باهم تلاشها می نمودند و از توپ و رهکله و بان و بندوق و شمشیر از طرفین جمعی راه بادیه فنا می پیمودند درینا
هر طرف دایر و سایر شدند و رسد غله را بر مخالفان از جمیع جهات مسدود ساخته مکرر سمت لاهور پیش

مرثیه و از آنطرف آلاجات که از شاهیر مرزبانان نواحی سرهند است غله میفرستاد و آنهم در امان
نابوده میریختند چون شاه درانی دید که مرثیه با وصف شکی قافیه از ذخیره توپخانه بر نمی آید لاجرم پست و
هشتم ربیع الآخر سنه اربع وسبعین ومائه والف جمله بر ذخیره توپخانه مقرر کرده سواری فرمود جهانخان و
شاه پسندخان ونجیب الدوله هراول وعقب اینها شجاع الدوله با فوج خود معه احمدخان بنگش وحافظ
رحمت خان و دوندیخان وفیض الله خان پسر علی محمدخان روهیله و برپشت اینها شاه مع اشرف الوزرا
شاه ولیخان و از آنطرف افواج غنیم نیز مستعد شده بفاصله یکیان پرتاب از لشکر پیش آمده ایستاد
بعد زد و خورد بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود دو گهڑی روز باقیمانده روهیله ها پیاده
همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاعت ضرب المثل اند قریب ده هزار رکس بعد برق اندازی در لشکر
درآمده بگوته یراقی پوستند بلوت را و خرپوره با و که مدار المهام و قوت بازوی او بود زخم تفنگ
از اسپ بر زمین افتاده توسن فنا را مهمیز کرد و روهیله ها همانروز کار غنیم آخر کرده بودند لیکن شب پرده ظلمت
فرو هشت و امتیاز در یگانه و بیگانه نماند ناچار روهیله ها چیره دستی های نمایان کرده از لشکر برآمده
روبلشکر خود آوردند گویند مکاسه دار از ضلع اناوا با جمعیت ده هزار سوار و خزانه بسیار در سد علة الطرف
دریای جمن بشاهدره محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که میرث را که تعلق بنجیب الدوله داشت
تاراج نماید و براه انتر بید بالا بالا رفته از گذر کنجپوره عبور کرده شامل با فوج مرثیه شود از شاه دره کوچ
بپرگنه جلال آباد که دوازده کروه از شاهجهان آباد واقعست رسید چون از سابق خبر آمدن او بسماع شاه
رسیده بود عطائی خان درانی و پسر عبد الصمد خان ابدالی را با جمعیت پنجهزار سوار برای تنبیه گوسائیان فرود
مشارالیهما از گذر رامره وباک پت عبور کرده و با یلغار شتافته روز دویم بشاهدره رسیده نایب نارد شکر را

که درانجا بود معه مرمانش بقتل رسانیدند و براثر آن بغازالدین نکرکه شش کروه ازشاهجهان آباد است
شتافته مردم مرهته راکه درانجا بودند قتل نموده بجلال آباد بفروه کاه کوشیدند که همانروز نهم شوال
سال مذکور درانجا رسیده بود درآویختند و اورا با همراهیانش علف شمشیر خونخوار ساختند و غنایم بسیاری
از نقد و جنس و دواب بدست آوردند سر کوشیدست را بریده با غنایم بحضور شاه آوردند چون ایام
محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غایط فرودکاه غنیم را البریز تعفن ساخت و انسداد
رسد غله قحط را بجائی رسانید که هر روز جمعی از مردم و دواب بعلت کرسنکی قالب تهی میکردند
و مضمون لا تستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا بعرصه ظهور درآمد محصوران بتنک
آمده بالاتفاق قرار دادند که آخر دراحاطه سنکر مواد قوت تهلیل یافته خود بخود بلب کور میرسیم بهتر آنست
که یکمرتبه بهیئت اجتماعی خود را بر مخالف زنیم و قسمت تخت است یا تخته تاریخ ششم جمادی الاخری
روز چهارشنبه سنه اربع و سبعین و مائه والف فوجها ترتیب داده و تونخانه فرنک پیش انداخته از سنکر
خود برآمده رو بلشکر شاه آوردند مبارزان اسلام که صیاد وار در کمین انتظار صید میکشیدند آنقدر فرصت
دادند که نخجیران مضطررام رام کویان از احاطه سنکر و میدان بیرون آوردند بعد ازان تکیه برعون مالک
الملک تعالی شانه کرده دست بشمشیر خون فشان برده حمله آوردند و در طرفة العین صفوف اعدا را هم
زده خلقی کثیر را بخواب اباد عدم فرستادند اول و سواس را که درعین شباب بود در خم تفنک مقتول
کشت و براثر آن باو مفقود العین والاثر کردید و جنکو و سه داران دیکر پیش از حصر علف تیغ بیدریغ کشته
و ابراهیم خان کاردی بکیر آمده او را بهیئت نوع مقتض [illegible] و عقب به شمشیر [illegible]
الله اکبر زمین معرکه از خون قتلی همه کلرنک و عرصه عدم از کثرت موتی خلی سک کردید پست و دو هزار علام

وکنیز دکنی نرا در سپه مردان اسلام تقسیم یافت وغنایمیکه در دایرهٔ انحصار نمیتواند گنجید از جواهر ونقود کرانمایه
واجناس دیگر وتونجانه ونیجاه هزار اسپ و دولک کاو وچندین هزار شتر و پانصد فیل کوه پیکر بدست غازیان
منصور افتاد وبقیه السیف که آوارهٔ دشت ناکامی شده مردم دیهات خبر آنها کرفته وازقتل واسیری و
غارت دقیقه مهمل نکذاشتند شمشیر بهادر برادر علاقی بالاجی که بطن لولی بود در اثنای راه رفیق سبیل نمود وازسر دالان
عمده غنیم احدی جان بسلامت نبرد الا دو سه کس ازانجمله هولکر که بقصد خرابی خود را بالوار سانید وازانجا بنوبا
آمد وپس از وقوع این شکست نفاصلهٔ پنجاه وسیزده روز بالاجی ازغصه وغم بخراب آباد عدم شتافت کویند بالاجی
پیش ازفوت خود چند ماه رسوم حقداران دیهات مثل مقدم وپتواری ودهیر وکاذر وحجام ونجار وحداد وغیرهم ضبط
کرده باجاره داد ومبلغ خطیر ازینوجه داخل خزانهٔ ویرانه او شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت درتمام پرکنات عمل او
جاری وساری نشده بود که حق تعالی دست اورا ازدستار غرباکوتاه ساخت وسیعلمون الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون وشاه بعد حصول فتح عظیم الشان ازناوردکاه که میدان پانی پت بود وخرامیده
سواد دهلی رابرافروخت وایامی معدود توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع وسبعین ومائه والف
ازباغ شالامار دهلی بقصد قندهار شد بزعزیمت بجولان درآورد ومراجعت قندهار نمود وتاریخ یافته اند بعد
طی مسافت بلاهور رسیده ودرلاهور نائب کذاشته روانه پیشتر کردید مخفی نماند که احمد شاه درانی هفت بار بهندوستان
آمد بارا ول درا واخر سنهٔ خمسین ومائه والف بانادرشاه بسیرهند برداخت ودرسال دیکر درکاب او ولایت
برکشت بار دویم درسنه احدی وستین ومائه والف ازقندهار لشکر جانب هند کشید وچون احمد شاه
حسب الحکم فردوس ارامکاه متوجه مدافعهٔ اوشد هزیمت یافته راه کابل وقندهار پیش کرفت چنانکه سابق
بشرح وبسط اتم رقم پذیر قلم وقایع رقم کردید بار سیوم درسنه اثنین وستین ومائه والف ازکابل بلاهور آمد

و با معین الملک جنگ سهل واقع شده بصلح انجامید شاه بدستور نادرشاه از سیال کوت وغیره محالات
پیشکش خود بذمه معین الملک مقرر کرده عطف عنان عزیمت بجانب کابل نمود بار چهارم در سنه خمس و
ستین و مایه والف باز بلاهور آمد معین الملک تا چهار ماه جنگید اما به سبب نفاق آدینه پنگان و کوراپل
که هر دو مدار علیه او بودند مغلوب گردیده بملازمت شتافت شاه درانی اورا از طرف خود نیابت لاهور
داده عنان توجه بکابل تافت و معین الملک در محرم سنه سبع وستین ومایه والف از اسپ افتاده
جان بحق سپرد شاه درانی از قندهار صوبه داری لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و نیابت صغر سن
اختیار مهمات ملکی بمادرش تعین کرفت چون نساء از زیور عقل عاطل می باشند از بد معاشی او جمیع
امرا مثل بهکاریخان رستم جنگ که مدار المهام کل بود وغیره تنفر تمام بهم رسانیدند وعنقریب میر مومن پسر
معین الملک باجل طبیعی درگذشت و بجای او خواجه موسی احراری واما دمعین الملک قایم شد رستم جنگ
خواست که صوبداری لاهور خود کیرد بیکم دریافته اورا در محل طلبیده کنیزان را فرمود تا زیر چوب کشیده قالب
اورا از روح تهی ساختند بعد چندی خواجه عبد الله خان پسر نواب عبد الصمد خان سیف الدوله مسلط شد
و بیکم را قید کرده و نیابت صوبه بنام خود از شاه درانی طلبید و امانخان برادر جهانخان از جانب شاه درانی
بلاهور آمده دست تعدی دراز کرد و مردم بسیار را تاراج نمود و بعد چندی خواجه عبد الله خان که از هنکامه جوی
سپاه شوانست پای اقامت افشرد کریخت و باز حکومت صوبه بر بیکم قرار کرفت بعد ازان خواجه مرزا خان
که از جماعه داران عمده معین الملک بود بیکم را مقید ساخت و آخر کار با هم صلح واقع شد بار پنجم در سنه
سبعین ومایه والف از قندهار قصد هند کرد و سبب آن هنکامه برداری عماد الملک ابن غازی الدین خان فیروز جنگ
ابن نواب مغفرت مآب است که در لاهور عمل شاه را برهم زد و صوبداری را از بیکم که دخترش با و نامزد بود

کشیده بآدینه بنگجان بعسکر رسیده شاه باستماع اینخبر از قندهار بکابل وازکابل بلاهور رایت برافراخت آدینه بنگجان
تاب مقاومت نیاورده روباه وار درصحرای هانسی حصاریست بی آب مطلق درخت دیشاه جلوریز پسون پت
بست کردهی دهلی آمد عمادالملک که پرتو سر دسایان بود خیریت خود را در اطاعت دیده بملازمت شاه
شتافت بتاریخ هفتم جمادی الاول روز جمعه سال مذکور شاه داخل قلعه شاهجهان آباد شد و عالمگیر ثانی
ملاقات کرده دست بتاراج اموال و ناموس متوطنان شهر دراز کرده دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشت
اهل غیرت خود را بسم سلاح هلاک کردند شاه قریب یکماه در شاهجهان آباد اقامت کرد و طوی تیمور شاه
پسر خود با دختر عزیزالدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی طرح انداخت بعد سرانجام طوی از شاهجهان آباد برآمده و شمه
سورجمل جاٹ که ازمدت مدید ریشه تصرف در صوبه اکبرآباد دوانیده بود پیشنهاد همت ساخت و از قلاع متعلقه
بلم گڈه را که از دهلی برمسافت پانزده کروه واقع شده بضرب توپهای قنباره در عرصه سه روز فتح نمود
و اهل قلعه را بکلم تقتل رسانید و از آنجا برسر متهرا که معبد قدیم هنود است رفته از قتل عالم و سوختن و تاراج نمودن
هیچ باقی نگذاشت مردم ملک جاٹ از سید انها کریخته تطلعات خزیدند شاه باکبرآباد آمد میرزا سیف الله قلعدار
قدیم پادشاهی سر باطاعت فرو نیاورده بضرب توپ آب نگذاشت که کسی بیرون قلعه کرد و شاه در اثنای
جهانکشا برای تسخیر قلعجات جاٹ مامور فرمود جهانخان در لوازم قلعه کشائی سرگرم بود که ناگاه از نیرنگی قضا و قدر
و مساعدت طالع سورجمل در لشکر شاه که قریب باگره نزول داشت وبائی افتاد تا بحدیکه مجال اقامت نماند دست
از ملک جاٹ برداشته کام عزیمت جانب ولایت برگرفت چون برابر دهلی رسید عالمگیر ثانی بانجیب الدوله
برسم تالاب مقصود آباد آمده باشاه ملاقات کرد شاه درین ایام دختر فردوس آرامگاه محمد شاه را در حباله
نکاح خود درآورد و پس ازآن شاه بنجیب الدوله را امیرالامرای هندوستان ساخته بلاهور رفت و تیمور شاه پسر خود را

سپه سالاری جهانخان والی لاهور و ملتان و نهته نموده خود از راه کابل تقند تاریخ هفتم بار ششم در سنه ۲۶۰
ثلاث و سبعین و مایه و الف که بهند آمد و باو و غیره مرثه را شکست داد چنانکه گذشت بار هفتم در سنه خمس
و سبعین و مایه و الف که شاه درانی عنان عزیمت بجانب هند معطوف داشت سبش انکه چون شاه بعد
انواع لوای نصرت بر بالو نائب خود را در لاهور گذاشته روی توجه بولایت آورد سرکشان هندوستان را
خالی یافته بار غبار فساد بر انگیختند غنیم مرثه که از گشته شدن بادجان شده بود باز جان در قالب او در آمد
و با نواب آصفجاه ثانی در دکن مقابل شده جنگید نوعیکه گذشت سوم جمل جاث در ذی القعده سنه اربع و سبعین
و مایه و الف قلعه اکبر آباد را از قلعدار پادشاهی بازش گرفت و جمیع کارخانجات پادشاهی را که در قلعه بود
متصرف گردید قوم سکهه بکسر سین مهمله و تشدید کاف تازی ساکن صوبه پنجاب که از قدیم الایام جمیر مایه فتنه و
فساد بوده با اسلامیان عداوت و تعصب شدید دارند با انکه معاینه کرده بودند که شاه چند نوبت بهندوستان را
پی سپر ساخت از راه ناعاقبت اندیشیها علم بغی و شورش افراشته نائب شاه را در لاهور کشتند و جاسکه
نامی را از قوم سکهه بپادشاهی برداشته دیوار بر سند جم نشانیدند و روی سکه را بنام او سیاه کردند و بلده
لاهور و اطراف آنرا بتصرف آورده خلق الله را سیما فرقه مسلمین را اذیت بسیار رسانیدند شاه درانی با استماع
این اخبار بر عادت معموله خود باز نهضت هند فرمود چون کل زمین لاهور را محل نزول اجلال ساخت جرأت
کرده اقوام سکهه در ضلع روهی که سرزمین است قلب در نواحی سرهند عمل الاجاث مرزبان قریب دو لک سوار
و پیاده جمعشده اند شاه بر سبیل یلغار نوکرده راه را در عرض دو روز طی کرده بسر وقت خونکرفتگان رسید
یازدهم رجب سنه خمس و سبعین و مایه و الف جنگ رو داد و غازیان کفرشکن بغته ریخته دو دار نهاد و اصنامیان
برآورده قریب هشت هزار بت پرست را طعمه شمشیر خون اشام ساختند و تا عیکه کمیت آن مفوض بعلم الهی است

نصیب گردند بعد فتح هفدهم شعبان سال مذکور شاه قرین فیروزی داخل لاهور گردید و در آنجا رحل اقامت افکنده
بضبط و نسق اطراف لاهور پرداخت و نورالدینخان درانی را که از بنی اعمام اشرف الوزرا شاه ولیخان بود با توپخانه
و فیل درانی و قوللباش و ایلات خراسان و جمعی از راجپوتهای کوهستان جهت تسخیر مملکت کشمیر برسر جلجیون
که صوبه دار آنمملکت بود تعین کرد جلجیون فوجیرا فرستاد که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند
درانیان بعد حرب و ضرب بسیار غالب آمدند و کشامره را از شعاب جبال برداشته بسیار را سرشق
تیغ جلادت ساختند و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند جلجیون با جمعیکه همراه بود نصف آرا کرده و حیث القدر
دست و پا زده آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و جلجیون با اهل و عیال دستگیر گردید شاه
بعد فتح نورالدینخانرا به نیابت کشمیر مامور ساخت و در سنه ستة وسبعین و مائه والف شاه درانی لوای عزیمت
از لاهور بجانب کابل برافراخت ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت با مرهٔ تا انتقال نواب
امیرالممالک از پنهان بروضه رضوان صورت وقوع یافت آورده اند که نواب
امیرالممالک صلابتجنگ و نواب آصفجاه ثانی که پس از وقوع مصالحت با مرهٔ عطف عنان عزیمت
بصوب حیدرآباد نمودند در اثنای راه امیرالممالک بدلالت فتنه جویان نواب آصفجاه را بصوب ایلور
راهبندری رخصت نموده داخل حیدرآباد شد و بعد چندی جهت بندوبست امور ریاست با ایمای بعضی
درهم اندازان حامد الله خانرا وکیل مطلق ساخت و چون مهر وکالت مطلق نزد آصفجاه ثانی بود مهر دیگر کنده
شروع به تشییت امور ریاست نمود نواب آصفجاه ثانی از استماع اینخبر مخالفت اثر بطریق یلغار خود را بحیدرآباد
رسانیده بملازمت برادر رسید و باظهار مراتب خلوص و عقیدت و تصفیه و اصلاح مزاج برادر کوشید
امیرالممالک اگرچه بظاهر مراتب خاطرداری و دلجوئی بتقدیم رسانید اما نقش کدورت که باغوای منویان بر لوح

خاطرش منقش و مرتسم شده بود بالکل محو نگردیده بعد رد و بدل بسیار نواب آصفجاه را بوب یلکندل مرخص ساخت
تا در انجا جهادی نماید چنانچه بعمل آمد و بعد انقضای مراسم جهانی رایات عزیمت به تنبیه رکهناتهه راو برادر بالاجی راو
که سر بشورش برداشته دست اندازی بحالات رعیت میکردا نواخت و چون حوالی قلعه میدک را مضرب
خیام ساخت ناصر الملک میر مغل علیخان بهادر که از پیشگاه صلابت جنگ بصوبداری ناندیر سرفراز یافته
با اسمعیل خان نبی از حیدرآباد برآمده بود بشرف ملازمت رسید بعد ازآن بنگاه را در قلعه میدک گذاشته
مستعد پیکار گشت درین اثنا خبر رسید که وسواس راو و غیره سرداران با افواج خود تلف گشتند بنابرین رکهناتهه راو
هوش و حواس باخته و صرفه در جنگ ندیده در مصالحت زد و نواب آصفجاه نیز انمعنی را مغتنم انگاشته ازانجا
بعزم کوشمال میر مقتدا خان قلعدار بیدر که سر بفساد برداشته بود متوجه گردیده در اندک ایام قلعه را بمحاصره
مفتوح نموده قلعداری آنجا بنام سید دلخان بهادر تقرر کرده بفرخنده بنیاد حیدرآباد معاودت نموده میدان
گوشه محل را مضرب خیام گردانید و در آن اوان اصف الدوله صلابتجنگ بهادر و دلخان را بنظامت حیدرآباد مقرر کرد
بنواح اناکوندی و غیره آنسوی دریای کشنا شده بود بهادر دلخان استقبال نموده شرف اندوز ملازمت گشت و
نواب آصفجاه ایام صیام در آنجا بسر برده بعد عید الفطر متوجه نواح کلبرگه که امیر الممالک بدانجا رسیده بود گردید و بعد
ملازمت تجدید عهد و پیمان با صلابتجنگ بمیان آورده و جهانی محمد آباد بیدر قرار داده به پیدر رسیدند و رحل اقامت
در آنجا افکنده افواج را بطریق معمول بجراگاه و معسکر آنها رخصت دادند و در ایام جهانی پیدر خبر رسید که بالاجی راو
آخر روز سه شنبه نوزدهم ذیقعده سنه یکهزار یکصد و هشتاد و چهار از جهان درگذشت و امر ریاست به پسر او مادهو راو
که صغیر السن است و برادر احیائی او رکهناتهه راو عاید گشته و در سنه خمس و سبعین و مائه و الف آصفجاه ثانی
فوجها را هم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر که در آنجا جهادی شده بود و بنا بر بعضی وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد

درکهناتهه راه و ما دهورا و هم با فوج سنگین و توپخانه از پونا حرکت کرده در میدان شاه کڈه ایمانیان و اوثمانیان
نزدیک هم رسیدند و تا رسیدن باورنگ آباد فی الجمله زد و خوردی واقع شد و نواب آصفجاه ثانی همراه
صلابتجنگ وارد اورنگ آباد شد برای سامان درسد غله و گذاشتن اسباب زاید و بنگاه یکدو روز در آنجا اقامت
ورزیده بست و سیوم ربیع الآخر سنه خمس و سبعین و مایه و الف بقصد دارالحرب پونا از آنجا نهضت نمود و غنیم را
جنگ کنان تا ٹوکه که قصبه ایست برلب دریای کنگ دکن مشتمل بتجانه معتبر و ضخیم در دولت خود در آنجا عمارات
عالیه طرح انداخته رسیده و در آنقصبه آتش زده و بت را شکسته عمارات را تا بزمین هموار کرد و از آنجا بصوب قلعه احمدنگر
متوجه شد چون بحوالی قصبه چارکنڈه وارد گردید افواج مرتبه هجوم آورده بازار پیکار گرم ساختند بهادران اسلام
پای جلادت و جسارت افشرده از پیش رود راندند و چون بحوالی احمدنگر رسیدند رکهناتهه را با تمام فوج خود
بمقابله آمد و بر دست چپ که راجه نیانکه اس با جمعیت خود قیام ورزیده بود حمله های متواتر نمود و نزدیک
رسیده بود که تزلزل در ارکان استقامت بهادران اسلام راه یابد مقارن اینحال مراد خان و سلطانجی نیالکر در عقب آن
سیف الدوله بکمک او شتافته تفرقه در جمعیت کفار انداختند و چون بنواح ترک آباد رایت اجلال افراخته
معاندان باجرات و جسارت غبار دلاوری بر انگیخته چون ابر سیاه حایل گشته و از بارش گوله و تفنگ نمانده
بقدم پیش آهنگ نائره جدال و قتال مشتعل ساختند نواب آصفجاه ثانی امیر الممالک را در اردو بحفاظت گذاشته
خود بنفس نفیس با سپاه نصرت قرین متوجه مدافعه او شده و بعد وقوع جنگ صعب مخالفان هزیمت یافته رو
بفرار آوردند و بهادران اسلام تا پنجکروهی از لشکر تعاقب نموده بسیاری از اعدا را بر خاک هلاک انداختند
و از آنجا نواب آصفجاه عطف عنان نموده وقت شب مظفر و منصور معاودت فرمود و بعد از آن اسلامیان
شب از آنجا کوچ کرده بدون انکه پای جنگ بمیان آید از کتل مرور نمودند و بعد رسیدن بکهوڑ ندی کفار بازرا

آصفجاه غفران پناه که بطرف غنیم رفته بود از نفاد روانی غنیم رنجیده چهاردهم شعبان سال حال بنواب
آصفجاه ثانی پیوست رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رکهناتهه راو شد رکهناتهه راو طاقت
مقاومت در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوهٔ غنیم است اختیار کرده با سی هزار سوار بر سر
اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نازل شد و زر معتدبه از شهریان طلب کرد معتمن الملک بهادر
سالار جنگ ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هشیاری باستحکام
برج و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بهمت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد خان بهادر
و دیگر منصبداران و مردم شهر تقسیم نموده بامداد کمک نواب آصفجاه ثانی با غنیم بلطایف الحیل گذرانید رکهناتهه راو
یعنی دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نزدیکهای قلعه گیری مرتب ساخت و صبح بستم شعبان سال حال
همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورده غارتیان همراهی اوبرآبادی خارج حصار شهر پناه ریخته دست
تاراج دراز کردند رکهناتهه راو خود با فوج خاص جانب شمالی شهر ایستاده سپاهیان او نزدیکهای پای دیوار
قایم کرده فیلان را متصل دیوار آورده چند کس برآمدند و تختهای دروازه زاکه در دیوار کلانی باغ قلعه ارک است
خواستند که شکسته درآیند همت خان بهادر و مرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر بیارش تفنگ و تیر و
سنگ یورش آنمردودان رد کردند و فرزندان میر کاظم رضوی مرحوم از سادات دولت آباد پای
جلادت افشرده تردد نمایان نمودند انچنانکه خام خیالان بسیار را در پای دیوار بدرک اسفل فرستادند
و در اطراف دیگر هم غارتیان بدست شهریان قتیل و جریح گشتند در عین گرمی معرکه تیر تفنگی بفیلبان رکهناتهه راو
رسید و همین تیر فارق میدان دار و گیر گردید رکهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده
از یورش برگشت و خبر قرب وصول نواب آصفجاه شنیده رخت آوارگی جانب بگلانه کشید بست و ششم

شتابان مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد چون غنیم اراده داشت که بملک برار درآمده گرداگرد تاج
برانگیزد نواب غره رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازانطرف برگشته
وارتره وکیلی بلده اورنگ آباد گذشته جانب حیدرآباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای
گنگ سپل تعاقب پیمود و درینجا مصلحت چنین قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب او رجحان دارد
نواب تعاقب را گذاشته متوجه دارالحرب پونا شد و بعد برآمدن از کتل احمدنگر حوق حوق سپاه را بهر ناحیه و
سمت مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند و خود بدوکر وهی پونا رسیده مخیم ساخت سکان
پونا پیش ازین کریخته بقلاع و اماکن قلب رفته بودند مردم ملیه لشکر اسلام بکلی عمارات پونا را سوخته بخاک سیاه
برابر کردند و برج بنائی در نهب و تخریب اطراف پونا و ملک کوکن دقیقه فرو نگذاشتند سبحان الله در عهد
بالاجی و باواز حدود دکن تا لاهور کسی چه قدرت داشت که به پرگاه اینها دست مزاحمت رساند اکنون
اموال و اسعه اینها بغما درآمد و عمارات یکه بصرف مبالغ لکوک ساخته بودند بآتش غضب الهی بخاک برابر گردید
میرا و لا و محمد ذکا کوید رباعی آصفجاه دوم سلیمان اعلام آبادی قوم برهمن سوخت تمام تاریخ شعور بشعله
طبع ذکا آتش زد پونه را سپاه اسلام رکهناتهه را و بحیدرآباد در ربیع غره ذی القعده سال جال برشهر لورش
آتش کرشن شهر از حد گذرانید شجاع الدوله بهادر دلخان اورنگ آبادی ناظم حیدرآباد جمعیتی شایسته
نگاهداشته بندوبست شهر کرده بود او و مردم او قدم همت در مقام جهاد افشرده بضرب توپ و تفنگ
و تیر یورش را دوکر دند و بسیاری از رغالان سپاه را لقمه آتش جهنم ساختند از آنجا هم رکهناتهه را ولی منقصود
برگشت و منهیان بحضور آصفجاه ثانی معروضداشتند که رکهناتهه را واز حوالی فرخنده بنیاد برخاسته بصوب پونا
متوجه گردیده است باستماع اینخبر بنابر قریب رسیدن موسم برشکال نواب آصفجاه باراده جهاد بهمت

فرمان داد

محمد آباد بیدر روی توجه آورد بعد وصول بضلع دمار در جانوجی که همراه رکاب بود راجه بهادر پرتاب دنت
گفت که امسال چهاونی در مجسته بنیاد که هم پونا نزدیک است و هم ناگپور قریب اصلح راجه بهادر به ترغیب
آن مصدر فساد فریب خورده بحضور عرض این معنی نموده بدرجه پذیرائی رسید پس به قلعه اوسه آمده تخیف
بار نموده عنان عزیمت بصوب مجسته بنیاد معطوف فرمود چون بکنار رود کنک رسیدند و دریای مذکور طغیانی
داشت برای عبور چند روز کشید و مردم فوج دوجق شدند یکی همراه رکاب نواب عبور نمودند دویم همراه راجه بهادر
اینطرف دریای کنک توقف ورزیدند و جانوجی که بخفیه بنابر خبیثیت کفر بار کهناتهه راو ساخته بود به بهانه تنکاه
سپاه برای تنخواه از راجه بهادر جدا شده بفاصله دو سه کروه جریبی فرود آمد رکهناتهه راو که درکمین چنین وقت
بود بدریافت اینخبر از مسافت بعید یلغار کرده ناگهان بر سر اینها تاخت آورد راجه بهادر بآن جمعیت قلیل قدم
جلادت افشرده مصاف آراگشت دلیران اسلام داد مردانگی داده فوج اورا زیر و زبر کردند و نزدیک هودج آهنی
او رسیده ریسمان هودج فیل بریده خاستند که سرش از تن جدا سازند درین اثنا مردمانیکه با وساخته بودند کشند
این رکهناتهه راو نیست بل برهمن دیگر است و رکهناتهه راو بر فلان هودج است بهادران اسلام دست از قتلش
بازداشته متوجه هودج دیگر شدند که رکهناتهه راو فرصت یافته خود را کناره کشید مقارن اینحال تیر تفنگ قضا
راجه بهادر رسید و بر کار خداوندنعمت جان نثار کردید کویند مرادخان که با راجه بهادر عناد دلی داشت درعین دار و گیر
یکی از قراولان خود اشاره بقتل راجه بهادر کرد حسب الاشاره آن قراول بضرب تفنگ کار او را باتمام رسانید
بمجرد کشته شدن راجه بهادر قدم ثبات لشکریان از جا رفته فتح مبدل بشکست شده مخالفان که راه فرارپیش کرفته بودند
عطف عنان نموده از هر چهار طرف بر لشکر اسلامیان ریختند افواج هر اس امتزاج تاب مقاومت نیاورده
بمعرض تلف رسیدند بعضی مال و متاع بتاراج داده راه فرار پیش کرفته جان بسلامت بردند و جمعی بضرب

تیغ دسنان شربت شهادت چشیدند و اکثری خود را در رودِ کنک انداخته غریق بحر فنا گشتند و رخی با سیری
درآمدند بالجمله بندگان عالی که پیش ازگشته شدن راجه بهادر عبور دریای کنک نموده بود تا مخته بنیاد عنان باز
نکشید و بعد کشته شدن راجه بهادر رکهناتهه را نیز عبور کرده حوالی شهر فرود آمد و میر موسی خان که از آن آشوبگاه
با یکجامه و دستار پیاده پا برآمده بود خود را نزد نواب شیرجنگ حیدر یار خان بهادر که در آنوقت در پونا بود رسانید
نواب شیرجنگ آمدن میر موسیخان را که سید خلیق و از معتمدان حضور بود مغتنم انگاشته بعد گفتگوش با اتفاق محمد مراد خان
بنای صلح گذاشت و در صلحنامه چنان قرار داد که میر موسیخان بخلعت مدار المهامی سرفرازی یابد و با میر موسیخان
همه و مواثیق بعمل آمد که هرگاه از پنجا مخلصی یافته بحضور رود و مدار کار گردد و نواب شیرجنگ را از پونا بحضور طلبداشته
بصرابدید نواب شیرجنگ تشیید امور ریاست نماید پس مراد خان با شارهٔ نواب شیرجنگ بهادر بحضور
بندگان عالی رسیده بنای صلح بموجب قرارداد گذاشت و بندگان عالی بنا بر صلاح وقت که چشم رحم عظیم بفتوح
اسلام رسیده بود و مراد خان وغیره بار کهناتهه را ساخته بودند راضی بالصلح شد چنانچه بعد بست روز
از گشته شدن راجه بهادر میر موسیخان بحضور رسیده بخطاب رکن الدوله بهادر احتشام جنگ و عنایت
خلعت مدار المهامی از چهار پارچه و سرپیچ مرصع و مالای مروارید سرفراز گشت و بعد ازآن نواب شیرجنگ نیز
از پونا باستصواب رکن الدوله بحضور آمده احراز شرف ملازمت نمود و چون پیشتر در عهد امیر الممالک صلابت
جنگ بدیوانی صوبجات دکن سرفراز یافته از جزو و کل امور ریاست واقف شده بود و اتفاق با جمیع امرا و لشکر و اکثر
سپاه داشت دخل کار گشت اگرچه بظاهر رکن الدوله مدار المهام بود اما فی الحقیقه تمشیت جمیع مهمات ریاست
با و تعلق گرفت و غلام سید خانزاده که بخبث طینت و رشک فطری انصاف و دخل در مزاج بندگان عالی
داشت و در کمین برانداختن ارکان دولت بوده اکثر اوقات سخنان خلاف واقع بعرض حضور رسانیده مزاج

اقدس را از خیرخواهان دولت منحرف میساخت بنابر صلاح وقت بخطاب معین الدوله سهراب جنگ
و نظامت صوبه برار از پیشگاه حضور خوشدل ساخته و روغن قارنالیده از حضور اخراج نمودند و درین ایام خبر رسید
که چراغ حیات امیرالممالک صلابتجنگ از هرصراحل بستم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت
جوی خاموش گردید بندگان عالی مراسم تعزیه بموقوفی نوبت سه روز بعمل آوردند و بعد ازآن بهفت نجاب
شولاپور نموده و پیشکش از رمیدار آنجا که فتح رونق افزای حیدرآباد شده ماد هورا و نیابر حصول دلجمعی از بندگان
غازی عزیمت به تنبیه حیدرعلیخان عرف حیدر نایک که راجه میسوریه را قید کرده تمام ملک اورا در حیطه تصرف
درآورده و اکثر بلاد افاغنه مثل سانور و بنگاپور و سوندا و بدنور و سرا و هسکوته وغیره جزاو قهرا گرفته و جمعیت
کثیر فراهم آورده سر نفاق برداشته بود متوجه نمود و رکهناتهه را از سواد نجسته بنیاد برخاسته نزد ماد هورا او
رفت و هولکر عازم هندوستان شد ماد هورا و فوج عظیم بسرداری کوپال هری و بابو را و پهڑ پولیس تنبیه
حیدرعلیخان پیشتر فرستاد حیدرعلیخان فیض الله خان خلف میر محمدی خان داماد سید دلاور خان را بمدافعه
فرستاده نامزد ساخت و بعد وقوع جنگ صعب فیض الله خان فوج مرهته را هزیمت داد و بعد ازآن ماد هورا و رکهناتهه را
باتفاق همدیگر با سرداران نامی مثل ترمک ماما و بابو نایک و نارو شنکر وغیره عازم جنگ حیدرعلیخان گردیدند
و اکثر قلاع را متصرف ساخته مصاف ارا گشتند در نیوقت حیدرعلیخان شکست یافته داخل سریرنگ پتن شده
و باستحکام برج و باره پرداخته سلسله صلح جنبانید و سی لکروپیه نقد و ملک چندلکروپیه داده صلح کرد و ماد هوراو
به پونا برگشت ذکر مقید کشتن مراد خان و همت خان در قلعه محمد نگر و نهضت نمودن
بندگان غازی از فرخنده بنیاد جهت تصفیه خاطر نواب شجاع الملک بهادر لتنجنگ
که باغوای مغویان ظن فاسد بخاطر خود راه داده سر از اطاعت پیچیده بود و بانصبی

وقایع دیگر آورده اند که بندگانعالی بعد ازانکه رونق بخش بلده فرخنده بنیاد شدند بتاریخ بست وهفتم
محرم سنه هزار یکصد و هفتاد و هشت هجری مراد خانرا که در ابتدای حال بصیغه باربکیری در سه کار سید لشکرخان
نوکر بوده بعد ازآن بمنصب چند سوار کشت و رفته رفته بسپاهگری طالع ترقی نموده در عهد مدار المهامی راجه بهادر
بمرتبه امارت رسیده بارکهانتهه را موافقت کرده بود و درعین کرمی هنگامه کارزار یکی ازقوالان خود
اشاره بقتل راجه بهادر کرده چشم زخمی عظیم بفوج فیروزی رسانیده با پسر خاله اش درپاداش این حرکت
که ازآن وهنی بامر ریاست راه یافت درقلعه کولکنده مقید نمودند و درانحبس آن هردو برادر ازقید هستی خود
رهایی یافتند همدران اوان نواب شجاع الملک بسالتجنگ که همواره ازبندگانعالی اندیشناک بود
فایز بسعادت ملازمت نمیگردید باغوای افاغنه کرنول و دیگر مفسدان فساد اندیش که چنان ذهن نشین کرده
بودند که موکلان صلابتجنگ حسب الامیای حضور باندیشه آنکه مبادا رکهانتهه را وکیله او ازکشتن راجه بهادر
سنگین شده است صلابتجنگ را ازقلعه سپدر برآورده فساد عظیم برپا کند خفا کردکشتند زیاده ترتوهم
کشته سر ازاطاعت پیچید بنابرین بندگانعالی افواج فراهم آورده برای تنبیهش متوجه شدند وچون قریب
تم بیدر انزول اجلال فرمودند شجاع الملک تاب مقاومت درخود ندیده درقلعه کرنول درپناه افاغنه متحصن
بندگانعالی بحاصره پرداخته ازراه شفقت بزرگانه درموعظت و مصالحت مفتوح ساخت شجاع الملک سامان
کشته وعهد و پیمان بمیان آورده ازقلعه برآمده بشرف ملازمت رسیدند بندگانعالی حسب القرار شجاع الملک را
بصوبداری تعلقه اتمتیازکده بدستور سابق بحالداشته جانب ارکاٹ نهضت نمودند و بعد رسیدن لشکر
فیروزی مواج ترتیی زمیداران و پالیکیران اطراف بآستان بوسی فایز گشته پیشکشهای لایق گذرانیدند
ومحمد علیخان والاجاه ناظم ارکاٹ باستقبال آمد آمد لشکر ظفراثر ازبلده ارکاٹ به بندر چناپتن درپناه

سرداران انگریز رفت بندگانعالی نواب منیرالملک حیدر یارخان بهادر شیرجنگ را که خیرخواه دولت
وعقده کشای مشکلات بوده چنانچه این جهت استمالت محمد علیخان فرستاد انخیرخواه دولت اورا بخلعه
انتیاد کشیده مبلغ تهمد بمعرض وصول درآورد بعد ازآن بندگانعالی رایت معاودت افراشته راه غیر متعارف
که قریب بود بالتماس زمینداران که ملک آنها پامال نگردد اختیار فرمود و در اثنای راه در بعضی مواضع
بنابر کمی آب خیلی تکلیف بمردم لشکر رسید تا بحدیکه بعضی مردم العطش گویان جان بحق تسلیم نمودند
وبعد وصول بسرحد راجپوتانه حسن علیخان ناظم آن ضلع به توسط رکن الدوله میر موسیخان
بملازمت حضور مستعد گردید و بعد رسیدن بسواد بجواڑه قطب الدوله بخلعت بحالی تعلقه سرفراز گشته
رخصت انصراف یافت بعد ازآن بندگانعالی بکوچهای متواتر قطع مراحل نموده رونق افزای فرخنده بنا
گردید درین ایام رکن الدوله بهادر بکفشه محکم سکه پشکار که برهمن قاسی القلب وصاحب اختیار دولتش بود
برجاگیرداران وانعامداران نصادره یکساله مقرر کرده وسزاولان شدید تعین نموده گرفت درین ایام
اسمعیل خان نبی بصوبداری برار از عزل غلام سیدخان سرفرازی یافت غلام سیدخان بنظامت خجسته بنا
از عزل درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ نامزد شد بعد انقضای موسم برشکال برای اعانت مادهوراو
رستمیه بهوسله پیش نهاد خاطر خود نموده و دهوند و پندت وکیل را فرستاده بوساطت رکن الدوله
درخواست کمک نموده بود ولوای عزیمت بصوب برار افراشت بهوسله تاب مقابله در خود ندیده
در مصالحت زد بعد انعقاد مصالحت رگهناتهه را وعهد و پیمان با مادهوراو استوار کرده بهندوستان رفت
وچون موکب منصور از برار مراجعت نموده بکنارگانی پور نارسید مادهوراو باستصواب رکن الدوله برای
ملاقات بندگانعالی آمد وبساط اتحاد گسترده خلعت وجواهر گرفته بلشکر خود رفت وبندگانعالی چند روز

در آنجا اقامت ورزیده وضیافت پادشاهی را بتکلف هرچه تمامتر نموده واساس اتحاد را محکم ساخته رخصت نمود واز آنجا بنواح شولاپور پرتو نزول افکنده زر پیشکش از زمینداران سرکش گرفته از راه

کلبرگه تشریف فرما شد ودر آنجا زیارت مرقد حضرت سید محمد گیسو دراز قدس سره العزیز دریافته بصاحبزاده

حاصل نموده بخلعه خاص رونق افزا شد ودر آن اوان محکم سنگه پیشکار مدار المهام که از دست تعدیش

عالمی بفغان آمده وعلاوه برین دست شخصی از مریدان سلسله حضرت خواجه بنده نواز بی تقصیر بریده بود

بدست غوث خان افغان کشته گردید وقاتلش بدرگاه حضرت خواجه بنده نواز پناه برده محفوظ ماند گویند

این امر باشاره رکن الدوله بوقوع آمد وبجای محکم سنگه برادرش مرار داس مخاطب براجه جگدیو

شده مقرر گشت واز آنجا بند گانعالی برای چهانی بحیدرآباد معاودت فرمود چون در مقاله اکثر جا ذکر نواب

حیدر یار خان بهادر شیر جنگ ونواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ رحمه الله علیهما تقریبًا در مطاوی

کلام بزبان قلم آمد لازم شد که احوال این هر دو امیر کبیر عالی شان که از اعیان دولت آصفیه بودند

بعرض بیان آید **ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر معه اخلاف او نام اصلی**

آن مرحوم شمس الدین محمد حیدر است ابن محمد تقی ابن محمد باقر ابن شیخ محمد علی ابن شیخ اویس که سلسله

نسب شریفش بحضرت اویس قرنی منتهی میگردد وشیخ موصوف در مدینه منوره بخدمت تولیت

اوقات که عمده ترین خدمات آنجاست اختصاص داشت آخر الامر با پسر خود شیخ محمد علی از مدینه منوره

برآمده چندی در بحرین سکونت ورزید واز آنجا بدر وسپر از دریا عازم سمت کوکن گردید

دریائی شورش واقعست کشتی واز کوکن در بیجاپور تشریف آورد علی عادلشاه والی بیجاپور مقدم شریف ایشان

مغتنم انگاشته بتعظیم وتکریم تمام پیش آمده خدمات شایسته تقدیم رسانید ومکلف اقامت گردید

بعد اصرار قبول نموده اقامت ورزیدند و متصل درگاه قدم رسول عمارات عالی ترتیب فرمودند و
چون شیخ محمد علی بزیور قابلیت آراسته بود علی عادل شاه آنوالا گهر را بخدمت دبیری که خدمات
عمده آنوقت بود بغیر اختصاص نبخشید و دختر ملا احمد که فاضل متبحر و از قوم نوایت بود در سلک ازدواج
او کشید صاحب ماثر الامرا بزبان قلم داده که قوم نوایت نوآمده از شرفای عرب گویا همین لفظ نوآمد
بکثرت استعمال نایت شده و جمع نایت نوایت گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد بایشان
اشراف و اعیان همت گماشته بسیاری از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید ناگزیر مردم از مهر خویش صلاح
وطن اختیار نموده هر جا مامنی یافتند خزیدند و جمعی از بنی قریش در سنه یکصد و پنجاه و دو هجری از مدینه
طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند و بسواحل بحر هند متعلق دکن که موسوم بکوکن است فرود آمده توطن گزیدند غرض
ملا احمد نائت که صاحب علم و کمال و دارای ارباب فضل و دانش بود بپاوری طالع مورد التفات علی عادل شاه
والی بیجاپور گشته در کمتر زمانی بجوهر عقل و رای صواب اندیش رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او
گردید پس از چندی بنا بر وجهی از رفاقت عادل شاه دل برداشته شده و ملازمت عالمگیر پادشاه مرکوز
خاطر ساخته فرصت وقت میجست تا آنکه در سال هشتم عالمگیری مرزا راجه چیسنگه بعد از کفایت مهم سیوا
بالشکر گران بپایتخت ولایت بیجاپور متعین گشت عادل شاه بملاحظه سوابق جرایم و تقصیرات خویش از خواب
گران غفلت بیدار شده ملا احمد را که بفهمیدگی و کاردانی از سایر امرا امتیاز داشت بجهت اصلاح کار و تمهید
مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد و ملا احمد که تنهایی دلی او در وطن ظهور آورد و چنین تغیر را
مغتنم شناخته در پای قلعه پورندهر سنه هزار و شصت و شش هجری براجه پیوست و باظهار مکنون ضمیر خویش
پرداخت چون اینمعنی بپادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام او عز صدور یافته بلحاظ عاطفت خسروانه غایبانه او را

بمنصب شش‌هزاری شش هزار سوار نواخت و بمرزا راجه ایما شد که ملا احمد بعد رسیدن حضور بخطاب سعدالله خان
و در خور استعداد او بخدمت عمده سرفرازی خواهد یافت او را خرج راه داده روانه حضور باید نمود در اجابه
حسب الحکم حضور دو لک روپیه پیشکش الیه و پنجاه هزار روپیه به پیشکش از سرکار والا داده روانه درگاه سلطانی
گردانید ملا احمد چون باحمدنگر رسید از جام اجل شربت ناکامی چشید و پسرش محمد اسد بر طبق منشور بادشاهی
بحضور شتافته در اغاز سال نهم عالمگیری شرف اندوز ملازمت گشته بانواع عطایا و منصب هزاری و پانصدی
هزار سوار و خطاب اکرام خان سرفراز گردید و ملایحیی برادر خورد ملا احمد پیش از رجوع برادر بزرگ خود بداری
بخت سعید در سال ششم عالمگیری از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب دو هزاری هزار سوار
سرمایه افتخار اندوخته متعین دکن شد و بهمراهی مرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکوخدمتی پیمود پس
ازان بخطاب مخلصخان اختصاص یافته در اورنگ آباد اقامت گزید پسرش زین الدین علیخان و خویش او عبدالقادر
معتبرخان هریکی بمناصب مناسب رسید چون فوجداری کوکن بمعتبرخان تعلق گرفت مشارالیه از روی
کاردانی بخرم و هشیاری چنان به بندوبست آن اولکه که موطن و مسکن قدیمی او بود پرداخت که
نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت و بآن درجه اعتبار بهمرسانید که ساخته
و پرداخته او همه منظور میشد و باعتبار کارهای درست بسته او که پادشاه از آن ناحیه فتنه خیز خاطر جمع داشت
کمر فرمود که مثل معتبرخان نوکری باید القصه شیخ محمد علی ابن شیخ اویس را از دختر ملا احمد و پسر بوجود آمده
شیخ محمد باقر و شیخ حیدر علی عادلشاه شیخ محمد باقر را امیر سامان و شیخ حیدر را مستوفی الممالک بکار
خود گردانید و شیخ علیخان که از اعیان دولت علی عادلشاه بود و دو همشیره داشت یکی را در عقد ازدواج
شیخ محمد باقر و دیگری را در حبالهٔ نکاح ملایحیی مخاطب بمخلص خان که از بطنش زین الدین علیخان مذکور متولد شد

درآورد و شیخ محمد باقر و شیخ حیدر تا عهد سکندر عادلشاه در بیجاپور بخدمات خود قیام داشتند آخر الامر
که بمصطفی خان وزیر سکندر ناموافقت درمیان آمد با عالمگیر پادشاه عرضداشت فرستادند پادشاه
طلب فرمود بعد تحصیل دولت ملازمت شیخ محمد باقر بمنصب دوهزاری پانصد سوار و دیوانی دارالخلافت شاهجهان آباد
و کشمیر چهره اعتبار افروخت و شیخ حیدر بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و دیوانی فوج پادشاهزاده
محمد اعظم شاه سرمایه افتخار اندوخت مدتی برینموال بسر بردند و با اسدخان وزیر اعظم و پسرش ذوالفقارخان
امیرالامرا و دیگر امرای حضور خیلی موافقت دست داد آخر الامر شیخ محمد باقر بوسیله اسدخان عرضی از نظر
پادشاه گذرانید که آب و هوای هندوستان با مزاج فدوی درگاه نمیسازد امیدوار است که متعینه دکن شود
پادشاه از روی عنایت دیوانی ملکوکن نظام شاهی و عادلشاهی تفویض نموده مرخص ساخت شیخ محمد باقر
در دکن آمده رو بکار و در کمال اعتبار میگذراند آخر از خدمت استعفا نموده و جاگیر مشروطی تعلقه راکدانشه در بلده
اورنگ آباد سکونت ورزید مدت حیات جاگیرذات بحال و تکالیف نوکری معاف بود تا در سنه
هزار و یکصد و بیست و هشت بروضه رضوان خرامید شیخ محمد باقر در علوم معقول و منقول عالم جید بود و صاحب اصلاح
و تقوی و تصانیف غزا اسدخان و ذوالفقارخان و دیگر امرای عصر حلقه اعتقاد در گوش داشتند و از تصانیف
او هست تلخیص المرام فی العلم الکلام و کتاب ضخیم دیگر است در بیان اصول خمسه که بسیاری از مسایل غامضه
حکمت در آن مندرج ساخته در دیباچه این کتاب نوشته علامة الزمان و فهامة الاقران مولانا محمد فصیح تبریزی
بعد از آنکه این تالیف را از اول تا آخر بشرف مطالعه درآورد مذکر روضة الانوار و زبدة الافکار نامید مذ شیخ محمد تقی
خلف شیخ محمد باقر در عهد عالمگیر پادشاه رتبه صدی و در عصر بهادرشاه پانصدی پنجاه سوار منصب داشت و در
وقت محمد فرخ سیر داروغه خزانه خجسته بنیاد شد چون نواب مغفرتمآب آصفجاه بایالت دکن رسید از منکاه

نواب بدار و عملی احشام جمع قلعجات دکن سرفرازی یافت و در سنه هزار یکصد و چهل و پنج نفر دوسر برین شافت
خلف او شمس الدین محمد حیدر در سنه هزار و یکصد و سیزده متولد شد و مورخان تاریخ ولادت آن شمس سپهر
اقبال عالی بخت یافتند و در صغر سن بمنصب صدی (؟) لشکری فایز گشت و بعد وصول بسن رشد و تمیز بملازمت
نواب آصفجاه رسید و باضافه صدی بمنصب دوصدی و دارغگی فیلخانه سرفراز گردید و بعد انتقال والد ماجد خود
شیخ محمد تقی صدی اضافه یافته بمنصب سه صدی ارتفاع نمود و هنگامیکه نواب مغفرتمآب روی توجه
از دکن بصوب شاهجهان آباد آورد او ملتزم رکاب شد و تقرب روز افزون شده بخدمت عرض میکی
عز اختصاص یافت و بعد جنگ نادرشاهی باضافه دوصدی بمنصب پانصدی و خطاب حیدر یار خان امتیاز
پذیرفت و بمرتبه معتمد علیه و مشارالیه گشت که نواب مغفرتمآب هرگاه بحضور نادرشاه میرفت عز اجازت
موصوف و درگاه قلیخان کسی دیگر را همراه نمی برد و بعد از مراجعت از شاهجهان آباد و پس از دستگیری زکریا خان
ناصر جنگ اضافه صدی و بعد تسخیر قلعه ترچناپلی اضافه دوصدی یافته بمنصب هشتصدی هشتصد سوار مدارج
ارتقا پیمود و در عهد مظفر جنگ بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار ترقی نمود و در زمان امیر الممالک بمنجنگ
اولا بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی چهالردار و علم و نقاره و خطاب منیر الدوله شیر جنگ و ثانیا
باضافه دو هزاری بمنصب هفتهزاری هفتهزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب منیر الملک و سپهسالاری سرکار والا
لوای بلند نامی افراخت و بعده بدیوانی سرکار و پس از آن بدیوانی صوبجات دکن کوس دولت نواخت
و در عهد نواب آصفجاه ثانی در اوایل مدار المهامی رکن الدوله امور ریاست بصوابدید آن امیر روشن تدبیر
تشیت می یافت بعد ازآن بنا بر کبر سن اگرچه دست از آن کشید اما زمام اصول ریاست در قبضه اختیار
توانا اقتدار بود و درستی مقدمات متعلقه سرکار پنڈت پردهان و محمد علیخان والاجاه وغیره بآن رکن
الدا

رکین دولت تعلق داشت وجواب وسوال باین صواب که صلاح دولت خداوند نعمت در آن باشد
باستصواب او صورت انعقاد می یافت وچون ضعف قوای بشری بنابر کبر سن اورا دریافت بدستور
طریقه مرضیه اجداد بزرگوار خود راغب بانزوا گشته و باصرار بندگانی نظامت مخجسته بنیاد قبول نموده بحال
اوقات شریف بعدالت وداد رسی وغمخواری پروری بسر برده ذخیره نیکنامی اندوخت ودر سنه هزار ویکصد و
هشتاد و نهم هجری برحمت حق پیوست بعضی مورخان تاریخ رحلت حیدر یارخان عادل یافته اند سنین عمر پرفتوحش
بهفتاد و هشت سال رسیده امیری بود با شان وشوکت وصاحب سخا وشجاعت موفق بخیرات ومبرات
رفیق پرور وعلما دوست کم کسی خواهد بود که از فیض احسان او کامیاب نشده باشد اکثر امرا واعیان دولت
نواب آصفجاه ثانی نسبت به بزرگی او خود را صغیر وخورد میدانستند چنانچه نواب رکن الدوله در ایام مدارالمهامی
خود او را عموصاحب می گفت وعرضی مینوشت وآنوالا مرتبت بامرای موصوف سلوک مشفقانه همچو سلوک
بزرگان باخوردان می نمود واز اخلاف خود دو فرزند گذاشت اکبر وارشد اولاد محمد صفدر خان بهادر غیورجنگ بود
واصغر نقی یارخان بهادر ذوالفقارجنگ که بعد انتقال والد ماجد خود هفت سال در ظل عاطفت برادر بزرگ خود
اوقات زندگانی بسر برده بمرض فالج ولقوه رخت هستی بربست وتولد محمد صفدر خان بهادر غیورجنگ بتاریخ
بیست وچهارم جمادی الاخری سنه هزار یکصد وچهل وپنجهری است ودر عهد نواب مغفرت مآب بمنصب
دوصدی ونیابت دار وغگی فیلخانه سرفراز شده ودر عصر مظفرجنگ باضافه سه صدی بمنصب پانصدی
شش صد سوار وخطاب خانی وزمان نواب امیرالممالک اولاً بتعلقه گوتائی مخجسته بنیاد وثانیاً بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار وعلم ونقاره وخطاب بهادری وثالثاً در سنه هزار یکصد وهفتاد وچهار بمنصب چهار
وخطاب غیورجنگ بهادر اشجع الدوله که این مصرع ماده تاریخ آنست مصرع خطاب اشجع الدوله یافت

وراجا منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جمالدار سرمایهٔ مباهات اندوخت و در عهد نواب آصفجاه
ثانی منصب ششهزاری شش هزار سوار بعد ازآن بست و ششم رمضان در سنه هزار و یکصد نود و نهم
هجری بدیوانی صوبجات دکن و خطاب اشجع الملک و در هشتم شهر صفر سنه هزار و دویست و پنجهجری
بخطاب خانخانان چهرهٔ اعتبار افروخت و بتاریخ چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در ایام چهانی پانکل برص
فخقان واصل برحمت حق گشت و لاش او را با ورنگ آباد برده در مقبرهٔ والد ماجدش شیرجنگ مرحوم
مدفون ساختند نواب مرحوم مغفور امیری بود که در متانت و بردباری و غیرت و مروت و دینداری
و پاس آشنائی و ترحم و غربا پروری نظیر خود نداشت و در مدعا نویسی و ترتیب نظم لوای امتیاز
می افراشت و این چند اشعار از نتایج طبع والای اوست ؎ سحر چو برق بت سرخ پوش رفت و گذشت
بیک کرشمه ز عقل و هوش رفت و گذشت طریق عشق ز پروانه میتوان آموخت که سوخت جان عزیزی
خموش رفت و گذشت و له درخلوت جنون که دلم آرمیده است خود را زدار و گیر حوادث کشیده است
حاشا که آشنای شکایت شود دلم از قسمت است انچه ز یاران رسیده است از میکده برون زدم
تا طور جلوه ساقی مرا بساغر و مینا خریده است زاهد ترا بمیکشی ما چرا حسد ما را خدا برای همین آفریده است
و نواب مغفور از بطن صبیهٔ نواب درکاه قلیخان سالارجنگ که در سلک ازدواجش منسلک بود چهار خلف
گذاشت و چون آن مغفور بعد رحلت بر هر چهار خلف علی السویه تقسیم یافت اکبر اخلاف اکرام الملک محمد تقیخان بهادر
قوی جنگ که بمیرسامانی سرکار نواب آصفجاه ثانی غرا اختصاص یافته بود و خدمت مامور را باین سبب اکثر اوقات
میداد مرجب خوشنودی خداوند نعمت میشد و پایهٔ عزتش روز بروز می افزود و بتاریخ چهارم جمادی الثانی
سنه هزار و دویست و سیزده هجری بمرض اسهال رخت هستی بربست و خلف دوم حسن رضاخان بهادر

شوکت الدوله میر جنگ که اولاً بدار و گیر با درجه‌ها نه بندگانعالی و آخراً بنظامت بلده مجسته بنیاد عزامتیاز داشت
و بتاریخ بست و هشتم شعبان ۱۲۱۶ هجری بمرض اسهال بواسیر بعالم بقا شتافت و خلف سیوم که
از جهت قابلیت و بلندی بخت ارشد اولاد علی زمان است که از پیشگاه حضور بندگانعالی بخطاب حیدر جان
بهادر غیور جنگ میر الدوله میر الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالردار و دیوانی
پادشاهی صوبجات دکن سرفرازی دارد و همکامیکه غلام سید خان بپونا رفته بود نواب غفرانمآب
تنظیم و تنسیق امور حضور و بندوبست فوج سرکار متعلق غلام سید خان از راه عنایات بدست
اختیارش تفویض فرموده و چون خاتون جنت بنت رسول الثقلین ابوالقاسم صلی الله علیه و آله وسلم
بحکم الهی بوساطت جبرئیل امین بحبیب صفدر منسوب شد برطبق آن نورچشمی ابوالقاسم مسوداوراق که از ذریات
رسول اکرام است بآن حیدر ابن صفدر بتقدیر سبحانی بموجب حکم بندگان عالی در حین حیات والد ماجدش
نواب غیور جنگ مرحوم نامزد گردید و بعد انتقال غیور جنگ مرحوم نواب بندگانعالی اصفجاه ثانی از راه کمال
عنایت میر الملک بهادر را بدولتخانه خود طلبیده اشته و مکان گلشن محل برای مجلس شادی عنایت فرمود
از هفدهم ربیع الاول که روز آغاز شادی بود معه محلات در محفل طوی با لباس رنگین هر روز دو وقت
تا اتمام شادی رونق افزا می شدند و تمام اخراجات شادی از سرکار فیض آثار خود مرحمت فرمودند
در نگ باشی و دیگر لوازم شادی خود بدولت بکمال بشاشت بعمل می آوردند و بتاریخ چهاردهم ماه
ربیع الثانی که روز جلوه بود سر پیچ و جیقه و کلگی و طره و دست بند مرصع همه بدست مبارک نبوشه بسته
و عروس را نیز بعطای زیور جواهر گران بها زیب و زینت بخشیدند و بوالده توشه نیز جواهر پیش قیمت
مرحمت گردید و بعد مدتی آن صدف دریای عفت بدر فاخره روشن اختری حامله شد چون مشیت

حکیم علی الاطلاق بنوعی دیگر بود در اثنای حمل آن عفیفه مبتلا بمرضی شد که معالجه اطبای زمان سودی نبخشید
تا اینکه تاریخ بست و هشتم محرم ۱۲۱۳ هجری بعد تولد مولود مسعود طال الله عمره بفاصله دو ساعت بسیر
روضه رضوان روی توجه آورد و بعد ازآن نواب آصفجاه ثانی از فرط نوازش غلام سید خازانجانه انداز لقب
دستگاه آن مولود صاحب اقبال را باسم سید عبدالله علنده نامی بخشیده حضرت خداوند نعمت در سنه ۱۲۱۹
بعطای خطاب و منصب و جاگیر سرفراز فرمودند و در سنه ۱۲۱۹ هجری بشیره حقیقی آنمرحومه را باسترضاء استیذان
از خداوند نعمت دام دولته در عقد ازدواج آن بهادر که در علو تبار و سنجیدگی اوضاع و شایستگی اطوار علم تفوق
می افراشت درآورده شد و ما بقی احوال بشرح و بسط هرچه تمامتر در محل خود مبین و مبرهن خواهد گردید و خلف
چهارم امین الملک امین الدوله رضا یار خان بهادر حسام جنگ است که از پیشگاه حضور بندگانی بخدمت
داروغگی فیلخانه سرکار سلیمانجاه بهادر خلف نواب آصفجاه ثانی و پایگاه متعلق غلام سید خان سرفراز

ذکر احوال نواب درگاه قلیخان سالار جنگ آن مغفور از این خاندان قلیخانیه است
این نوذر قلیخان ابن درگاه قلیخان ابن این خاندان قلیخان که از ترکان بوربور الوس خانان سیه خیمه نواحی مشهد
مقدس است بوربیای موحده و رای مهمله به تکرار قبیله ایست از ترکان و خاندان قلیخان ترک در عهد شاه صفی
همراه علی مردانخان متصرف قندهار بود و چون علیمردانخان بنابر ناقدردانی شاه صفی دارای ایران سلسله لشکر
کشیده بنجاب شاهجهان پادشاه هندوستان روی ارادت آورد و بخت خاندان قلیخان را بدرگاه والا
روانه ساخت خاندان قلیخان غره جمادی الاخری سنه هزار و چهل و هشت هجری بدرگاه سلطانی آمده عرضداشت
علی مردانخان گذرانیدند و بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سربلند گردیدند و چون علی مردانخان پانزدهم
رجب سال مذکور از شرف ملازمت پادشاه گرده بصوب دارالکشمر تکمه رسمند عزت زد خاندان قلیخانیه را

باعزاز و اکرام پیش خود نگهداشت و بعد فوتش بدستگیری علیمردانخان بخلف او درگاه قلیخان منصب و
جاگیر درنواح تهته از پیشگاه حضور مقرر شد و خدمت میرسامانی سرکار علیمردانخان ضمیمه آن گشت بعد رحلت
علیمردانخان درگاه قلیخان در منصبداران متعین شاهزاده اورنگ زیب منسلک گشته همراه رکاب شاهزاده
بدکن آمد و باربهند وستان مراجعت نموده رخت هستی ازجهان فانی بربست و خلف او نوروز قلیخان
بقلعداری دارو اربرورن کارزار من توابع بیجاپور سرفراز شد و همانجا وديعت حیات سپرد و پسر او خاندان
قلیخان بمنصبی و جاگیری سرفرازیافته درسلک منصبداران متعین حراست اورنگ آباد منتظم گردید و درعصر شاه عالم
خلدمنزل بوقایع نگاری سکندر و فوجداری محالات آنطرف ممتاز گشت نواب آصفجاه طاب ثراه درعهد خود
اورا بخدمات سرکار خود مامور فرمود و تعمیر و احداث نظام آباد بالای کتل فرداپورسی کروهی ازاورنگ آباد
باهتمام او صورت بست خلف الصدق او نواب درگاه قلیخان بهادر سالارجنگ بست و نهم رجب
سنه یکهزار یکصد و بست و دو هجری درسکندر متولد شد چنانچه تاریخ تولد خود میگوید سه شد سال ولادتش
زر بی الهام درگاه قتلی زخاندان والا و چون بسن چهارده سالگی رسید نواب منغرتماب آصفجاه اورا
بمنصب وجاگیر نواخت و بعد وصول بسن بست سالگی ملتزم رکاب خود گردانیده اکثر خدمات حضور خود او
بکرمت ساخت او خدمات را بآب و تاب سرانجام داده تا نفس واپسین نواب مورد مراحم و تفضلات
ماند و درهنگامه ها درشاهی ملازم رکاب بوده جان فشانیهای زاید الوصف بعمل آورد و درعصر نظام الدوله
ناصرجنگ شهید نیز ممتاز اقران بود و درعهد امیر الممالک نواب صلابتجنگ بمنصب شش هزاری و خطاب
مؤتمن الدوله و صوبداری اورنگ آباد رایت بلند نامی افراخت و چون رتق و فتق دکن بذات نواب
آصفجاه ثانی تعلق گرفت اورا بمنصب هفت هزاری و ماهی و مراتب و خطاب مؤتمن الملک بپایه اعتلا رسانیده

و بعنایت دیگر که عماری فیل سواری او و دو جهاز داشته باشد اختصاص بخشیده بعد چندی مخاطب بخان دوران
ساخت و در ایامیکه راجه بهادر بر کنار دریای کنکا کشته شد و بعد آن اتفاق جهانی در جهنگی درخشته بنیاد افتاد از خط
ملازمت در حویلی او سه محلات پر تو نزول افکنده و چند روز ظل اقامت گسترده و با قضای دور فلکی غره رجب
سنه تسعه و سبعین و مایه و الف از صوبداری اورنگ آباد معزول گشته پنجم ذی الحجه سال مذکور از اورنگ آباد
بجهل نمام برآمده بسجاگیر خود نظام آباد رفته نشست بار اسباب بحالی او مهیا شده بود که ماکاه بیک اجل در رسید
و هیجدهم جمادی الاولی سنه ثمانین و مایه و الف بمرض سرسام و دیعت حیات سپرد نعش او را از نظام آباد
نقل کرده با اورنگ آباد آورده در مقبره والد ماجد او که خونی بلده است دفن کردند روز دفنش شور قیامت
برپا بود میر غلام علی ارشاد وجنبی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرع اهل عالم سینه چاک از ماتم سالار جنگ
و دیگری این سه یکهزار و یکصد و هشتاد سال نواب موصوف مرحوم یکصبیه و دو پسر گذاشت اما صبیه از بطن دختر
خیف الدیخان علیه الرحمه که حدما در ش سید زین العابدیخان مغفور که از اکابر عهد خود و مشاهیر اهل زمان است
و سه پسر دخته بنیاد اورنگ آباد از بقیه آثار فیض آن برگزیده گردکار بر سبیل مادکار است و نسب شریف
آن مغفوره ببرده بحضرت ابراهیم ادهم قدس سره می پیوندد و نواب موصوف آن صبیه عفت پناهی را که بانوان
خوبیها اتصاف داشت که رابعه ثانی میتوان گفت در سلک ازدواج محمد صفدر خان بهادر غفور جنگ خلف ارشد
نواب شیر جنگ مرحوم کشید و از بطن آن عفیفه دوران و رابعه زمان چهار فرزند ارجمند و یکصبیه جنانچه پیش ازین
مفصل بزبان قلم داده شد متولد گردید و اما دو پسر از بطن دو خادمه دیگر امام قلیخان و وصی قلی که اینان
پس از انتقال پدر بزرگوار خود مذ ریعه توجه و امداد نواب شیر جنگ مرحوم از درگاه آصفجاه ثانی بعنایت خدیوی
سرفرازی یافتند امام قلیخان که اکبر از وصی قلی بود از ارث پدری بخطاب موتمن الدوله سالار جنگ و حاکم

ذات در نواح برار و خجسته بنیاد و وصی قتلی بخطاب درگاه قتلیخان و جاگیر ذات در نواح مذکور سرمایهٔ
عزت اندوخته و والد ماجد ایشان نواب بهوتن الملک سالار جنگ مرحوم امیری بود عالیجاه دانش آگاه
منصف باوصاف حمیده و متخلق باخلاق پسندیده در شجاعت گوی سبقت از رستم دستان میربود
و صولتش دل شیر تبرزه آب می نمود و در رعیت پروری و خاطرداری غربا و پاس مراتب و تالیف
قلوب و رزانت رای و دکای طبع عدیل خود نداشت و در حاضر جوابی و طلاقت زبان و بدیهه رسانی
و تاریخ دانی و انشا نویسی و معموری اوقات و بشاشت وجه و بزم افروزی و تجمل سواری چنانچه معمول بود
که در سواری آنمرحوم الغوزه نوازان الغوزه مینواختند و در لطیفه گوئی علم یکتائی می افراشت گویند شبی
در مجلس طوی پسر شاه علی میر غلام علی آزاد و شاه محمود و سید غلام حسن و نواب خاندوران و نواب اشیخ الدوله
مجتمع بودند خواجه دکهو نامی سقرلاط فروش از طرف عروس وکیل شده آمد نواب خاندوران با وگفت امروز
ما برای العین دیدیم که شما بنات فروش اید حضار مجلس ازین لطیفه محظوظ شدند و نواب موصوف ذوقی به سخن هم
میداشت و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام بزبان سندی بسیار خوب می گفت و اینچند اشعار از طبع زاد
اوست شعر شرک محض است گمان من و تو من و تو نیست میان من و تو و له نگاهش دیده صهبا فریدند
دلم را دیده مینا آفریدند ز زلفش صورت سنبل کشیدند قدش دیدند و طوبی آفریدند بعالم رنخت انگم
رنگ طوفان زجیب قطره دریا آفریدند و له هیچکدرنگ بهار از خامه ام وصف رخسارت که انشا می کند
حکم آصف این غزل را تازه کرد کارها را کارسازه می کند و له کسی که در صدد وصف آندهن باشد
چو شخص هیچدان در پی سخن باشد و له کونین شد ایجاد برای ایشان حاشا که رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد علی درگاه قتلیت خاک پای ایشان ذکر توجه بندگانعالی باعانت

سرداران انکریز برای تنبیه حیدرعلیخان و انچه بعد ازآن رو داد تا اینکه معاودت
بحیدرابا د اتفاق افتاد آورده اند که چون قوت وجمعیت حیدرعلیخان روز افزون شد اغاز
پرخاش با سرداران انکریز نمود و ایشان استیصال او که دشمن قوی بود پیشنهاد همت ساخته استمداد
از بندگان عالی بوساطت رکن الدوله نمودند بندگان عالی نظر بر نکته حیدرعلیخان طریق خودسری پیمود و کرمانیات
سرداران انکریز برسته از حیدرآباد نهضت فرمود و جمعیت سرداران انکریز نیز بطریق حراولی همراه رکاب
شد چون باتفاق همدیگر متوجه آن صوب شده عبور کشنا نمودند حیدرعلیخان سراسیمه گشته توسط محی الدین صاحب
ولد کریم صاحب از مشایخ اوهوفی رجوع بدرگاه والا آورده درخواست موافقت و اعانت خود نمود و خطوط
مادهو راو نیز درباب اعانت او بحضور رسید و رکن الدوله باظهار عقیدت و انقیاد او مزاج اقدس را از اعانت
سرداران انکریز منصرف گردانیده بر سر اعانت حیدرعلیخان آورد سرداران انکریز چون رنگ مجلس دگرگون
دیدند از حوالی قلعه بنگلور سرخصت برخاسته بملک خود راهی شدند و اماکن حیدرعلیخان را که در اثنای راه بود گرفتند
بعد رفتن سرداران انکریز رکن الدوله وراجه راجمندر و محی الدین صاحب با بعضی اعیان دیگر بملاقات
حیدرعلیخان رفته تا یکماه در آنجا بشاوره پرداختند بعد ازآن باجمعیت شایسته بملک سرداران انکریز متوجه
شدند و در حضور حسن عقیدت و انقیاد حیدرعلیخان عرض کرده تحریک لشکرفروزی نمودند رکن الدوله و
حیدرعلیخان بفاصله دوازده کروهی هراول لشکر ظفراثر شدند و مخدوم علیخان خسروپوره بهادر و اکثر مصدران
پیش آمنگی کرده بعزم جدال و قتال سد راه جرنل اسمث گشتند و برکنهی کاویری پشن مقابله دست داد و سرداران
انکریز با وجود کشته شدن مسترونجی بکمال استقامت و جلادت تا منزل حیکم رسیدند و برای تقویت
فتح منقله راجه راجمندر و غیره سرداران مرهته از حضور روانه گشتند تا اینکه بتاریخ هفتم ربیع الثانی در اثنای راه شنید

کوهی درمیان آمد حیدرعلیخان که بر هراولی فوج رکن الدوله پیشاپیش میرفت سد راه گشته برکن الدوله بهادر
اطلاع نموده و بهادر مذکور به یلغار در اغاز آویزش بکار نجات مذکور پیوسته و در کرفتن پشته کوه مزبور پای استقامت
افشرده و سرداران انگریز بعد رسیدن کمک فوج فیروزی کوهچه مذکور بدست آورده شروع بریزش توپخانه
نموده و حشمت جنگ بهادر بجمعیت خود از یکطرف فوج انگریزی اسپان برانگیخته و رکن الدوله که با نصب جان
فیل سواره جلو ریز بارادهٔ یورش تاخت آورده بود پائین کوهچه مذکور بر اسپ سوار شده آهنگ کوهچه مذکور
نموده سرداران انگریز را کوهچه مسطور که بریزش گوله های آتش جمعی را مجروح ساخته و فضل علیخان بشهادت
رسید چون پرده شب درمیان حایل شد سرداران انگریز از عقب کوهچه مزبور فرود آمده شبانه
چهار ده کروه مسافت راه طی نموده در معبد ترنامل متحصن گشتند و حیدرعلیخان جانب شرقی کوهچه مذکور
بفاصلهٔ قریب با رکن الدوله بهادر در محل کنکاش آراسته علی الصباح بر معبد مسطور رسیده بمحاصره پرداخت
سرداران انگریز بنحویکه باحدی معلوم نشد از معبد مزبور برآمده راه چنیاپتن پیش گرفتند و بمکان محفوظ رفته دایره
کردند و جمعیت تازه از چنیاپتن آمده در آنمکان ملجی گشت و حیدرعلیخان با وصف کمال حزم و هشیاری بعد دو
شبانروزی بر کیفیت حال مطلع گشته بتعاقب آنها پرداخت و بعد طی مسافت قلیل جنود فرنگ در میدانی
که یکطرف آن ملجی بکشت شالی زار و سمت دیگر متصل بآب تالاب و یکسوی آن کوه بلند بود نمودار گشت
حیدرعلیخان با جمعیت خود و لشکر فیروزی بعزم مقابله در دامن آنکوهستان فرود آمده شب بخبرداری و هشیاری
بسر برد و بامدادان دوم جمادی الاولی سنه هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری سرداران انگریز مستعد جدال و قتال
گشته چون ابتدای نهضت موکب فیروزی بموافقت سرداران انگریز بهم حیدرعلیخان قرار یافته بود و در اثنای راه
بمیانجی کرئی محی الدین صاحب که با رکن الدوله بهادر در راه در رسم کرمجوشی داشت چنانچه سابقا مرقوم گردید

قضیه منعکس گشته بموافقت خانمذکور مهم سرداران انگریز مقرر شد اولاً بقوت اشخانه فرنگ و ثانیاً
باعتماد سازوسامان توپخانه خانمذکور در برداشتن کارخانه جنبی سرکار دولتی توپخانه آتشبار مقصد مایان سرکار
سهل انگاری نموده بودند در این وقت که رکن الدوله وحیدر علیخان به پیش آهنگی فوج فرنگ توپها نصب
کرده شروع بسر دادن گوله ها نمودند و سرداران انگریز روانه آنسو ناشته بسر دادن اشخانه فرنگ متوجه
فوج فیروزی شدند او باشان لشکر فیروزی که جوق جوق بتماشای جنگ فراهم آمده بودند بیارش گوله ها
ازهم پاشیده زلزله عظیم در لشکر فیروزی انداخت بندگان عالی با مردم رکاب پای ثبات افشرده مدافعه
قیام نمودند لیکن چون توپخانه همراه رکاب نبود بمقابله اشخانه فرنگ کاری از پیش نرفت وراجه را مچندر و نسبت جانهادر
وغیره سرداران از اطراف وجوانب حرکت مذبوحی نموده از آتشخانه فرنگ روگردان شدند وقت شام
بندگان تعالی از آنجا عطف عنان نموده بدولتخانه که نیم فرسخی از آنجا بود توجه فرمودند در آنجا که رانیدند وحیدر علیخان
بمجا بمقابل جمعیت فرنگ فرود آمده بعرض رسانید که لشکر فیروزی در شعاب جبال که اطراف آن شالی زار
و تل واقع و بهیر و بنگاه و محلات وغیره در چنین وقت در چنین مکان بودن مصلحت نیست خود بدولت
انجا برآمده در میدان مرتفع فرود آیند لهذا صبح آنروز از آنجا نهضت فرموده از آن کوهستان وجهاری برآمدند
وحیدر علیخان که بمعیت هشت هزار سوار و اضراب متعدد همانجا فرود آمده بود سینه سپر ساخته شروع بجنگ و آویز
نموده همانجا متقاعد ساخت پانزدهم ماه مذکور بندگان عالی از فرود گاه بسمت ساتهه کهیر نهضت نمودند رکن الدوله
بعد هم ماه مذکور بحضور پرنور رسیده حسن انتقیاد حیدر علیخان و تمنای او آستانبوسی حضور را لعرض رسانیدند بندگان تعالی
بپاس خاطر رکن الدوله مراتب معروضه پذیرا نموده ششم جمادی الثانی باستقبال حیدر علیخان رکن الدوله را
دانه فرموده وحیدر علیخان را بعد از آنکه احراز شرف ملازمت نمود دقیقه الملاس باکلکی پرسیاه و سرخ مرصع
باکلک

باسلک مروارید و دیگری مرصع و شمشیر قبضه نشیم مرصع و خنجر دسته نشیم مرصع و دست بند مرصع و پذیرا
عنایت نموده رخصت فرمود و خود بدولت بعد دو روز نجیبه بهادر در ظل حمایت گرفت و حیدر علیخان بهادر
تا جلوخانه معه فرزندان و اقربا استقبال نموده آداب مجرا بجا آورد و پنجاه و یکهزار روپیه و یکهزار مشخص یعنی
پوتلی طلا نذر گذرانید و بر چوتره زرنشانیده خوانهای جواهر و پارچه پوشاک و دو زنجیر فیل نظر انور درآورد و ضرب
توپ که از فوج انگریزی بغنیمت آورده بود بکارخانه سرکار رسانید و دو از دهم ماه مذکور از آنجا کوچ لشکر
فیروزی شد و حیدر علیخان بمحاصره انبور کڈه پرداخت و زمیدار گنکهی درک با جمعیت خود آمده ملحق فوج بهادر شد
و با محصوران زد و خورد عظیم بمیان آمد سراج الدوله والاجاه بمعاینه احوال موافق با بندگانعالی صلاح وقت
دانسته باستصواب نصیب یارخان محرک سلسله مصالحت گردیده با سرداران انگریز استدعای ملاقات نمود
رکن الدوله از حضور دستوری گرفته بخیمه ایشان رفت و بعد جوشیها و ضیافتهای مکرر تاسیس بنای صلح نموده معه
وکلای فرنگ و تحایف مرسله کورنر و سراج الدوله بحضور آمد و بعد بندوبست مقدمات صلح وکلای مذکور را
خلعت و جواهر داده و برای کورنر و سراج الدوله خلعت و جواهر و زنجیر فیل بقدر مراتب فرستاده رخصت
انصراف دادند و ابراهیم بیگ و هونسابن فاصل بنگالا را که بجوهر شجاعت و فرزانگی اتصاف داشت بعد انعقاد
صلح والاجاه که سفارش او کرده بود همراه آورد و دو از آنجا متوجه حیدرآباد گشته و در اثنا یراه امیر الامرا شجاع الملک
و عبد الکریم خان و عبد الحلیم خان وکیل حیدر علیخان و رستم خان و محی الدین صاحب و سرداران دیگر را که همراه
رکاب بودند خلعت و جواهر فاخر مرحمت نموده مرخص ساخت و ششم ماه دیجه روز یکشنبه سیزده ساعت
روز برآمده از دروازه تالاب میر جمله داخل حیدرآباد شدند ذکر احوال حیدر علیخان بهادر المعروف
بحیدر نایک مجملا و مفصلا اما مجملا چنانچه صاحب مآثر الامرا نوشته که نیاکانش متعلقه قضای پرگنه کوپر

مضاف صوبهٔ حیدرآباد بپیرد اخستند اما پدرش ابتداءً بجماعت داری پیادگان در قلعهٔ کولار میگذرانید و بعد
چندی نزد راجه سریرنگ پتن رفته نوکر گردید و بعد فوت پدر بجای او مقرر شد و رفته رفته محل اعتماد گشت
چونکی و بهرهٔ راجه تعلق باو گرفت از آنجاکه بر لوح بختش نقش ترقی مرتسم بود روزی فابویافته راجه را به قید
نشانده و لوائی را که عبارت از کار پردازی است بدست آورده بقتل رسانید و خود دست تسلط کشاده
واثق و فائق مهمات گشت و روزی بطریق پیشکش نزد نظام الدوله آصفجاه فرستاده سند زمینداری سریرنگ پتن
حاصل نمود و بمنصب هفتهزاری هفتهزار سوار و خطاب حیدرعلیخان درجه ترقی پیمود و بمسند اطلاع ملک نامبرده
و به نور را از لگام آنجا مشخلص ساخته بتصرف خود درآورد و غنیمت های آنجا را از نقد و جواهر برداشته
تا آنچه در سریرنگ پتن بدست او آمده بود ضمیمه گردانید و پستر قلعهٔ گورم کونده و غیره محالات که سابقاً بفوجداری
او تعلق داشت دنانیا او درعوض چوتهه بمرشه داده بود قابض گردید و تهانه های مرشه را از سرکار سیرا اخراج
نمود لهذا مادهورا و پیشوا بالاجی برسر او شتافت و اکثر قلعجات و تهانجات مسترد نموده و مبلغ معتدبه
بطریق پیشکش ازو گرفته و قت مراجعت سرداران خود را با فوج در آن نواح گذاشت پارکلیم خویش واگذار نمود
چون سرداران انگریز بملک او درآمدند سواران را در پایانگهات کرناٹک فرستاده لگدکوب گردانیدند
بصلح خاطرخواه رفع نزاع نموده پستر که در خانهٔ مرشه صورت نفاق پیدای گرفت او ابتداءً باسترداد تهانجات
خود پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقهٔ آنها تا کنار دریای کشنا برگرفت پستر محاصرهٔ چیتلدرگ که مکان زمیندار
پالیگار بود افشرده بدست آورد و در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری برسر کرپه یلغار نموده قلعهٔ سدهوٹ و کنجی کوٹه
و غیره محالات را متصرف گشته عبدالحلیم خان میانه حاکم آنجا را قید نموده همراه خود بسریرنگ پتن برد خزانهٔ جواهر
بسیار و آمدنی فراوان داشت و اطراف زرها فرستاده و مردم را بصیغهٔ نوکری طلبیده جمعیت کثیر بهم رسانیده

و تونجانه زود در دهیاکرد و ضابطه داشت که بعد فرود آمدن لشکر بکرداکرد پهره های بندوقچیان معین شاند که
اجنبی بی پروانکی تواند درشد اما مفصلاً بموجب ترقیم بعضی مورخان انکه حیدر نایک پسر فتحایک است این
علی نایک که در قصبهٔ کولار سکونت ورزیده بود و نوکری راجه میسوریه اختیار نموده و خدمات شایسته تقدیم رسانیده
بیاوری طالع بپایهٔ جمعداری دوصد سوار و دو هزار پیاده رسید و لقب نایک که در اصطلاح آنقوم جمعدار را گویند
گردید و رفته رفته معتمد علیه راجه شد و چون روزگار او سپری گشت پسر او فتحایک نظر بقدامت و سوابق خدمت
بجای پدر قیام گرفت و از و دو پسر بوجود آمدند شهباز نایک و حیدر نایک شهباز نایک بحسن سلوک اکثر
مامورانِ نایک والدی را از ان خود کرده و مزید قرب و منزلت نزد راجه بهم رسانیده در زمرهٔ مخصوصان
راجه اختصاص و از بنی اعمام خود امتیاز یافت و حیدر نایک را در زیر سایهٔ عاطفت خود پرورش نمود و چون
حیدر نایک از بدو خلقت صاحب عزم و درشت خو بود شهباز نایک از درشت خوئی او رنجیده خاطر شده
اسباب روزگارش درست نموده او را از خود جدا ساخت و حیدر نایک نزد کراچوری شتافت که دلوائی راجه
میسوریه و حشم او بود و زمام حکومت در دست خود داشت بذریعهٔ معرفت سابق نوکر او گردید و رفته رفته در سلک
معتمدان او منسلک گشت و دلوائی از حسن خدمت ظاهری او فریفته شده او را از زمرهٔ فرزندان خود شمرده در خیل
کارکردانید اکثر به تنبیه مخالفان او مامور ساخت او به بذل وجهد سرانجام امر مامور میداد تا اینکه در جمیع سران
آنقوم علم امتیاز افراشت و در ایامیکه نواب ناصر جنگ شهید بارادهٔ تادیب هدایت محی الدینخان نزول
اجلال فرمود اکثر پالیگران آن مرز بوم بانقیاد پیش آمده جمعیت شایسته به سرکردگی یکی از معتمدان خود در رکاب
نواب شهید فرستادند راجه میسوریه حیدر نایک را نیابر یاوری طالع او برای همراهی رکاب نواب شهید
داد و در خدمت گذاری سر مو قصور نکرده همواره حاضر می بود و در حادثهٔ شهادت نواب شهید که خزانهٔ سرکار و

جواهر دست خوش تاراجیان گشت حیدر نایک سر راه غارتگران گرفته نقد و جواهر از آنها بدست آورده نزد
صواد کوهستان دشوارگذار گردیده سالما و غانما بکولار آمد و زر سرخ و جواهر از پیادگان در جان رکاب نهاده
آورده بودند بحکمت عملی گرفت و هر یکرا فراخور حال چیزی از زر سرخ داده به نیاری حوق کاروی تقلید
فرنگ پرداخت و بسعی بلیغ حوقی را تیار کرده برای سلام راجه نندراج بر دراجه خوشنود گشته پروانگی داد
که هر قدر جمعیت کاروی بهمرساند و فراهم آوردن آن سعی جمیل تقدیم رساند تا اینکه بحکم راجه جمعیت شایسته
از قوم کاروی فراهم آورد و مقارن اینحال میان راجه و دلوائی غبار کدورت برخاست انچنانکه قاصد جان
و مال همدیگر شدند کهنڈیرا و نامی از خانزادان راجه حسب الحکم راجه بمحاصره قلعه میسور رفته که دلوائی با متعلقان
خود و آنچه بود پرداخته کار برا و تنگ گردانیدند تا بحدیکه دلوائی خواست که دست از حکومت آن ناحیه بردارد در خلال
این احوال حیدر نایک حسب الطلب با جمعیت خود بیغار کرده بکمک دلوائی رسید و بعد زد و خورد نسیم فتح بر پرچم
اعلام حیدر نایک وزید کهنڈیرا و راه فرار پیش گرفته به سریرنگ پٹن رفته و به بندوبست برج و باره پرداخته بار
متحصن گشت حیدر نایک با جمعیت خود جمعیت دلوائی را که همه تشنه خون راجه بودند با وجود ممانعت دلوائی
مرافق گردانیده بمحاصره پٹن شتافته غالب آمد و کهنڈیرا و را از جان کشت و خواست که راجه را نیز رفیق او سازد
لیکن دلوائی بتمال الحاح پیش آمده از آن اراده باز داشت و بعد چندی برهمنوائی بعضی متوطنان چنیل درک از راه
بوهستان دشوارگذار در ملک سوندا و بدنور که مملکتی است وسیع واز و جانب بدریای شور ملحق است در آمده
بمنامه آراشد رانی آنملک که بعد مردن شوهر خود دلوائی آنجا را بدست خود کرده حکمرانی مینمود از رسیدن او با بعضی
خیرخواهان خود اداره داشت او بار کرد حیدر نایک که طالع او در ترقی بود بر تمام آنمملکت مستولی گشته جمیع خزاین
و فاین و دیرالیان آنجا را در قبضه تصرف خود در آورد و مدتی در آنجا آمد و رفت داشته دمار از آن قوم برآورد و چون

اورا بملک و مال اقتداری بهم رسید راجه میسوریه را محبوس نموده بسی سرکشان را بقتل رسانید و چند سال دیگر
بعد حبس راجه در اطاعت و لوائی بوده آخر الامر حقوق او را نیز کان لم یکن انگاشته او را با زن و فرزند مقید نمود
و بعد تسلط بر تمام مملکت آن هر دو ریاست بدل جهد در تیاری توپخانه بطور فرنگ نموده کارخانه خود هم مثل
کارخانه فرنگ ساخت و در ایامیکه شجاع الدوله بهادر بسالت جنگ بمحاصره قلعه کوٹ کندا و حصار کلهال پرداخت
حیدر نایک که پیوسته متمنی آن بود که ملک آصفیه مداخلت نماید مکرر عرایض در باب آمدن خود بکمک ابلاغ
نمود شجاع الملک بهادر که راغب به تسخیر قلعه مذکور بود و بهیچوجه باب فتح مفتوح نمیشد اطاعت و اعانت
حیدر نایک از جمله فتوحات انگاشته او را بلا تامل طلب فرمود حیدر نایک به ترتیب فوج پرداخته بتعجیل هرچه تمامتر
خود را در رکاب شجاع الملک رسانیده قلعه مذکور را بضرب توپ و کرنال تسخیر کرد و در جلدوی این تردد و خدمت
گذاری قلعه هسکوٹه و سرا به بهانه اجاره از شجاع الملک گرفت و یکدو سال طوعاً و کرهاً زر تعهد واصل ساخته
من بعد وامی و درمی نداد بل دست تصرف به پرگنات حوالی استیلا زکده و دار گرد القصه بعد مرخص شدن از
شجاع الملک بهادر بکمال استقلال بهم رسانیده براجه میسوریه وغیره سرکلان شدید برنگاشته و در جمیع قلاع توپخیر
مستحفظان معتمد گذاشته بارا ده تنبیه نائی بارو ماه بلی و علی راجه متوجه شد و همه را بحلقه اطاعت خود در آورد
و اتفاقاً فیمابین بند کانغالی و رکهناتهه را و تاهشت سال کم و زیاد و پای مناقشه بمیان آمد و سرداران پونا نه بند و بست خود
در رفع فتنه رکهناتهه را و اشتغال ورزیدند و میان سرداران انگریز و فرانسیس نیز منازعت بهم رسید در نیعرصه
فرصت یافته بالجمله تمام اکثر نواح صوبه بیجاپور و کرناٹک در قبضه تصرف خود در آورده روز بروز قوتش می افزود
در قصه رفته استیلای او بجای رسید که هریک از سرداران انگریز و سرداران پونا با نفراده عهده برای او نمیشدند
گر یکمرتبه از دست ترک ما مامر کرده فوج مادهورا و شکست فاحش یافته و مبلغ کثیر داده مخلصی خود کرده بود چنانچه

پیش ازین گذشت اما باز از تغافل ایشان زیاده تر سر بفساد برداشت و پا از دایره خود بیرون نهاد و سردار ان
انگریز که مثل شجاع الدوله صوبدار اوده شکست داده بودند و از رعب ایشان در چار دانگ هندوستان زهره
شیر دلان آب میشد از منازعت حیدر علیخان اندیشناک بوده در مدافعه او تدابیر بکار میبردند خانچه باستصواب
رکن الدوله مستر جرل اسمیت را با تحایف لایق بحضور بندگانعالی فرستاده در استیصال حیدر علیخان استعانت
نمودند و انچه بعد ازین رو داد پیش ازین بزبان قلم داده شد و تتمه احوال حیدر علیخان در ضمن وقایع دیگر بقدر
قلم وقایع رقم خواهد گردید ذکر شمه از احوال محمد علیخان والاجاه و سبب موافقت او با سردار
انگریز محمد علیخان پسر انور الدینخان مکوپاموی است انور الدینخان نبایر رسوخی که بعالیجناب نواب منفرتماب داشت
در ایام وزارت آنعالیجناب واسطه تصفیه بارا چه چسنکه سوائی شده بود نواب منفرتماب در جلدوی این حسن خدمت
او را بشمول عنایت خود گردانید بعد رحلت عبد الله خان که اول تعلقداری و فوجداری ارکاط بنام او شده بود
و صوبه داری آنجا چنانچه پیش ازین گذشت سرفراز و موده به بندوبست آنمملکت چنانچه باید پرداخت و در ایام
علالت او فرانسیس در بندر پهولچری و قوم انگریز در بندر پنیاتین بعلاقه تجارت قدم ثبات افشرده بودند
و قوم انگریز راه و رسم موافقت با انور الدینخان مرعی داشتند اتفاقا بنابر بعضی وجوه فیمابین آن هر دو گروه غبار
کدورت برخاست و چون فرانسیس خواستند که تسخیر پنیاتین نمایند قوم انگریز استعانت از انور الدینخان نمودند
او نیز محمد یاسین نبیرهٔ خود و محفوظ خانرا به تنبیه انگروه شقاوت پژوه مامور گردانید چون خانمشار الیه با فرانسیس
در پنیاتین یک گروه صله دارد با جمعیت خود فرود آمد فرانسیس قابو دیده شبخون زده تمام جمعیت او را منتشر
گردانیدند باستماع این خبر انور الدینخان متاثر شده محمد علیخان را به کمک انگریز برای تنبیه فرانسیس نامزد کرد و خانمذکور بحسن تردد
اعانت رفقای خود حیات میرخان وغیره تردد نمایان بعمل آورد تا اینکه قوم انگریز بر فرانسیس غالب آمده

تا بندر پهولچری تعاقب کردند بعد ازین فرانسیس قدم از دائره خود بیرون نگذاشته و چون هدایت محی الدین خان
باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب بملک ارکاٹ آمده و انور الدین خان را کشته بر آن مملکت
مستولی شد محمد علیخان در قلعه ترچناپلی متحصن گشته مستعد جنگ گردید و در ظاهر برای استرضای مظفر جنگ
برادران خود را بملازمت فرستاد و تحفه عرائض منضمن تسلط مظفر جنگ بنواب ناصر جنگ نوشت و تا آن
نواب شهید بلیت و لعل پرداخته سر باطاعت مظفر جنگ فرو نیاورد و بعد رسیدن نواب شهید بدرگاه حضور
رسیده مورد عنایت گشت و پس از حادثه نواب شهید چون حسین دوست خان از جانب هدایت محی الدین خان
بذریعه رکهناتهه داس دیوان بر ملک کرناٹک استیلا یافت محمد علیخان سر از اطاعت پیچیده باز قلعه ترچناپلی
را مستحکم ساخت حسین دوست خان باتفاق فرانسیس با جمعیت کثیر برای تسخیر قلعه مذکور راهی شد محمد علیخان
برادر خود عبدالوهاب خان را سرکرده فوج ساخته با چار صد کلاه پوشان انگریز بمقابله نامزد کرد مکرر زد و خورد عنقریب
بمیان آمد اخر الامر بنا بر کثرت جمعیت حسین دوست خان با عبدالوهاب خان با جمعیت انگریز در پناه حصار قلعه
مذکور آمد حسین دوست خان بمحاصره قلعه پرداخت درین اثنا علی رضا خان پور حسین دوست خان با جمعیت
قزاولان ارکاٹ را محاصره کرد سکنه آنجا التجا بمحمد علیخان بردند محمد علیخان بسنت رای دیوان انور الدین خان مرحوم را با جمعیت
شایسته و دو صد کلاه پوش انگریز بر سر علی رضا خان فرستاد بسنت رای غالب آمده حصار ارکاٹ را از رخنه
آفت او محفوظ داشت چون ایام محاصره ترچناپلی امتداد کشید حسین دوست خان باصفای خبر شکست پسر خود در چال
پیش قدمی نموده کار بر محصورین تنگ ساخت محمد علیخان راجه میسوریه و تنجاور وغیره را بوعده های دلفریب امیدوار نمود
بکمک خود طلبید زمیداران مذکور بجمعیت یک لک پیاده و شانزده هزار سوار بفرصت ده پانزده روز خود را رسانیدند
و نیز مستر کلیو وغیره سرداران قوم انگریز که رضا علیخان را بر ارکاٹ شکست داده بودند با جمعیت خود رسیدند

جنگ صعب بمیان آمد و فرانسیس شکست یافته به بندر پهولچری رفت حسین دوستخان هوش و حواس باخته
به پناه راجه چنجا در کریخت محمد علیخان که تشنهٔ خون او بود و بوعدهٔ تسلیم قلعه ترچناپلی راجه مذکور را که سابق برین توقع
آمده بود ازان خود ساخته پیغام قتل آنخون کرفته در میان آورد راجه خود دشمن بلا تامل سر او را بریده بلطایف
ارمغان نزد محمد علیخان فرستاد محمد علیخان از قرار خود برگشته ترچناپلی را مستحکم کرده اماده جنگ شد زمینداران که
بتوقع قلعه مذکور اینهمه تکالیف شاقه و خارهٔ لگوک کشیده بکمک آمده بودند از تحرکت رنجیده خاطر شده بالاتفاق
بفرانسیس عقد موافقت بسته با فوج فرانسیس بمحاصرهٔ ترچناپلی پرداختند محمد علیخان قوم انکریز را بدفع انها
تعین نمود و بعد یکدو جنگ فرانسیس راه پهولچری و زمینداران راه اوطان خود کرفتند این همان سال است که
جد رجنگ بر دست بندکان عالی کشته شد و موسی بهوسی ذوالفقار جنگ را به تنبیه انند راج مرزبان سیکاکول
مامزد کرده خود به پهولچری رفت و بعد ازان موسی لالی با جمعیت خود بچناپتن آمده بمحاصره پرداختند
و اکثر شرفات فصیل را از ضرب توپ و کرنال شکسته با خاک برابر کردند و قوم انکریز که بمقام مصالحت نبودند
قبول نمودند لاچار شده در یکروز همه فصیل و لشکره را که شکست یافته بود از بسته های نبات و شجره و اطلس و غیره
پر و غن قیر انده و مستحکم تر از سابق نمودند مقارن این احوال جهازات انکریز بکمک رسید فرانسیس قوت انکریز
مشاهده نموده از انجا برخاسته راه پهولچری کرفتند و به تجانه نواسی رسیده توقف ورزیدند انکریز تعاقب
نشان بر سر انها تاخت آوردند و نائره جدال و قتال مشتعل کردید که دفعتهٔ آتش دربار و تجانه فرانسیس افتاد
انهاله کرد و پیش ماروتخانه بود همه رزق آتش شدند و انکریز بی مزاحمت احدی تا بندر پهولچری تاخته
پهولچری را از زمین کنده بدریای شور انداختند و درهمین ایام محمد علیخان از پادشاه هندوستان بخلعت
و خطاب والاجاهی سربلندی یافت بعد ازین انکریز بصوابدید والاجاه و تالیف رعایا و موافقت مرزبانان را

اکثر صوبجات و قلاع اقلیم هندوستان مثل صوبهٔ اوده و صوبهٔ بنگاله و ملک کرناٹک تا پایان کماٹ و اراج
سیکاکول و اودیسه در قبضهٔ تصرف خود در آورده و فراسیس از ملک هند و دکن مستاصل گشته و کمر
وقایعیکه پس از معاودت بندگان عالی از سفر ارکاٹ بفرخنده بنیاد حیدرآباد
صورت وقوع یافت آورده اند که بندگان نعالی بعد وقوع جنگ با سرداران انگریز و انعقاد صلح
بوساطت سراج الدوله محمد علیخان رونق افزای بلدهٔ حیدرآباد شده بعد چندی خبر دستگیر کشتن رکنات را
بدست مادهوراو و مستقل کشتن مادهورا و در امر حکومت خود بعرض رسید و مادهورا نظر بسکه در سفر مذکور چشم
زخم عظیم بفوج فیروزی رسیده و سپاه خسته حال گشته چشم طمع کشاده درخواست قلعهٔ بیدر و چوتهه حیدرآباد
نموده بنا برین رکن الدوله برای تاسیس بنای موافقت با مادهورا و تجدید عهود و مواثیق و بازداشتن او از آن
درخواست از حضور بتاریخ نهم ربیع الثانی سنهٔ هزار و یکصد و هشتاد و دو هجری مرخص گشته و راجه رتنچند کاکا دا
که بظاهر طریق انقیاد می پیمود به نیابت خود در حضور گذاشته و واجد علیخان متوطن صوبهٔ بنگاله را که مرد دیرینه بود
بدار و گیر دیوانخانهٔ خاص غرا اختصاص بخشیده با فوج شایسته عازم پونا شد و چون بپونا رسید مادهورا و تعظیم و تکریم
پیش آمده بکمال جوشش ملاقات نمود و مراسم ضیافت بتقدیم رسانیده بساط مصادقت و موافقت گسترد
در کن الدوله نیز سلسلهٔ اتحاد و ضبانیده کرم جوشیها نمود و اعیان آنجا نیز بحسن خلق و بذل و ایثار رکن الدوله موافق
شدند و از حسن اتفاق در آن ایام مادهورا و راشپه جانوجی بهوسله که طریق خودسری از تقید نمودن رکهناتهه را و میپیمود
مطمح نظر شد پس رسیدن رکن الدوله مغتنم انگاشته عقد موافقت با او بست و با تفاق هم متوجه شپه جانوجی
بهوسله شدند جانوجی که تاب مقاومت در خود نیافت راه فرار پیش گرفته شروع بتاخت و تاراج ملک
خویش و بیگانه نموده و ایشان تعاقب او پرداخته اخر الامر تنگ آمده مصالحت حسب دلخواه مادهورا و کرده خود را

از هنگله رهانیده و او را بملک خود مراجعت نمود و رکن الدوله را که از انقاش کارهای خاطرخواه سرانجام
یافته و رهین احسان او گشته بود بمقاصد دلی کامیاب ساخته و ربط بجهتی مستحکم نموده رخصت انصراف داد
و رکن الدوله که پس از استحکام رابطه اتحاد با ماهور او با حصول مقاصد معاودت نموده بحضور رسید او را در تخت
کالکا داس را که خایانه مصدر فساد شده بود در قلعه کولکنده محبوس نمود و اعظم خان جمعدار را نیابر موافقت او با کالکا
داس اخراج کرد شرح این مجمل آنکه چون رکن الدوله کالکا داس را در سر رشته شکاری که بمنزله دیوانی است
سپرده و نائب مستقل گردانیده و زمام جمیع مقدمات ملکی و مالی و عزل و نصب خدمات بدست اختیارش
داده بهنارا هی شد بعد چند روز کالکا داس نظر بر سکه نوکران سرکار را پیاده و سوار برای خواه بکسالهٔ خود
در جلوخانه خاص هنگامه آراشده او را بحرمت نموده بود نداکر جمعدار را فریفته و با خود موافق ساخته عرضداشت
بحضور نمود بدینمضمون که اگر دیوانی از تغیری رکن الدوله بنام غلام تفویض یابد همه خواه سپاه میرسانده و سوای
آن ده لک روپیه بطریق نذرانه داخل خزانه عامره میسازد بندگانعالی فرمودند این سخن وقتی ما را دلپسند شود که وثیقه
بمهر خود و مهر سرکرده های دیگر که عقد موافقت بسته اند بحضور بگذراند آن نامآل اندیش حسب الحکم عمل نموده و درین
اثنا رکن الدوله از پونا معاودت نموده بحوالی حیدرآباد رسید بندگانعالی از راه نوازش و رفیق پروری بجهت شهر
ربیع الاول سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری با عیان دولت بتقریب شکار خود باستقبال رکن الدوله
تشریف فرما شده بعد تفقد و تلطف موفور درخواصی نشانده داخل دولتخانه گردید و در خلوت فرد مطالب را
برآورده بدست رکن الدوله داده فرمود که این وثیقه مردم اعتمادی شماست رکن الدوله بملاحظه آن ازخواب
غفلت بیدار گشته پروانگی بندوبست خود از حضور درخواسته رخصت و پیرش کالکا چند را در قلعه محمد نگر محبوس
ساخت و اعظم خانرا بعد هنگامه بسیار از شهر اخراج کرده اکثر مواخان رخت را از نظر انداخت و جگدیو را نیز از منصب

ارجمند و مرتبه بلند رسانید و اکثر اهل خدمات را عزل و نصب نمود و یازدهم ربیع الثانی از سال مذکور ۳۰۰
ابراهیم پیکخان ابن فاضل پیکخان را بخطاب ضابط جنگ بهادر نواخته و سرکار رودرنگل و کهیم و ایلکندل و غیره
در تنخواه جمعیت و در اجاره او تفویض نموده متعلقات مذکور رخصت فرمود مخفی نماند که فاضل پیکخان بصیغه حاجه داری
در سرکار انورالدینخان بهادر پدر والاجاه نوکر بود و قید زندان بسیار داشت بعضی نزد عامل سیکاکول
و برخی پیش زمیداران اودیسه و حاکم گنگ بغرو و اعتبار نوکر شده اوقات خود بسر می برد و از انجمله ابراهیم پیک
چندی نزد شوکت جنگ بهادر عامل سیکاکول و راجمندری و چندی پیش ابراهیم خان کاردی که از جانب
موسی بهوسی عامل آن نواح شده بود بعلاقه جماعداری نوکر گردید بعد شکست بهادر موصوف در پیش ابراهیمخان
بحضور آصفجاه ثانی در صوبه برار نزد راجه سیکاکول نظر بسوابق معرفت رفته نوکر گشت و چون در آن ایام سیتارام مرهٹه
بسرکردگی فوج برادر کوچک خود که صاحب ملک و راج او بود جمیع ملک اودیسه را متصرف گشته و بزور بازوئی
ابراهیم پیک اکثر زمیداران اودیسه را مغلوب ساخت بعد ازان ابراهیم پیک برادر بزرگ خود الله یار پیک را
بمقابله آنها در معموره اچاپور و برم پور گذاشته پیش سیتارام راج آمد و بعد مرور ایام بدیع الزمان خان بهادر از پنگاه
حضور عامل راجمندری وایلور شده پسر خود میر شهاب الدینخان را با فوج شایسته آنطرف دریای گنگ برای
فرستاد سیتارام تمرد پیشه باستماع اینخبر جلو ریز بعزم مدافعه او در رسید و بازار پیکار گرم گشت ابراهیم پیک که همراه
راجه مذکور بود تردودات نمایان بکار برده فوج مقابل را شکست داد و میر شهاب الدینخان و اکثر نامران دران
دار و گیر بکار آمدند پس ازان قرب ابراهیم پیک نزد راجه روز افزون شد و دیگر رفقای راجه حسد برده در پی استیصال
او کوشیدند و بانواع تمهیدات مزاج راجه بر سر قتل او آوردند یکی از دوستان او که برارادهٔ آنقوم مطلع بود او را
آگاه نمود پس ابراهیم پیک شبی با رفقای خود از انجا برآمده از بیراهه خود را بحیدرآباد رسانید و بتوسط رکن الدوله

بملازمت حضور معزز گردید و چون در آن اوان از جوهر کاردانی او هیچکس واقف نبود و چندان ترقی ننمود و مانی الضمیر او
بحصول نه پیوست لیکن چون بند کامغالی را تادیب و شیشه ستیارام مکنون خاطر بود و باستدعای نصیب یار خان
قطب الدوله را که از عهد شوکت جنگ بهادر و حیدر جنگ در آن نواح صرف اوقات مینمود خلعت چهار پارچه
و سه جیغه مرصع ارسال نموده بکوشمالی او مامور فرمود و ابراهیم پیک را بخطاب پدرش فاضل پنجکان مخاطب
ساخته به شیشه نامبرده با تفاق قطب الدوله رخصت انصراف ارزانی داشت ابراهیم پیک که تشنه خون راجه بنده بود
لمرحمت بدفع او بسته تا اینجا نکه مسکن و ماوای آن راجه و جای مستحکم بود تاخت آورده اکثر دیهات اطراف را
با خاک سیاه برابر ساخته بمحاصره آنمکان پرداخت ستیارام راج تاب مقاومت در خود ندیده بابرام تمام بصلح
صلح نمود و قطب الدوله این راز فتوحات غیبی انگاشته باضافه چهار آنه صلح قرار داده فاضل پنجکان را از محاصره باز
داشته نزد خود طلب نمود و بعد چندی که غلبه نصارا روز افزون شد قطب الدوله سراز اطاعت حضور پیچیده و
به سرداران انگریز گردیده و یک لک روپیه سالیانه خود را کمپنی مقرر کنانیده تمام آن مملکت را تفویض کلاه پوشان کرد
و فاضل پنجکان را در سلک ملازمان سراج الدوله منسلک گردانید فاضل پنجکان در رفاقت او بصیغه جمعدارئی بود و هنگامیکه
سراج الدوله برای آشتی نصارا به بندر چناپتن رفت سراج الدوله بعد انعقاد صلح فاضل پنجکان را بدست او سپرد چنانچه
پیش ازین گذشت و بمبالغه سفارش در باب سرفرازی او کرد و کارروائی و جلادت او را بعرض بیان آورد رکن الدوله
قبول نموده همراه خود به فرخنده بنیاد آورده در موسم جهانی او را بخطاب ضابط جنگ بهادر سرفراز ساخته و تعلقه کهم و غیره
باو تفویض کرده مرخص نمود ضابط جنگ به تجهیز و ترتیب سپاه پرداخته جمیع اماکن و قلاع تعلقه مذکور را در اندک فرصت
بقبضه اختیار خود آورده و زمیندار بهدراچلم سرکار کهم را که از عهد خلد مکان بمنصب دلاوری و نوبت سرفرازی بود باستظهار گوشمالی
و جنگل پرانی شجاره و خارستان علم بغی می افراشت مخذول و منکوب گردانیده تمام خزاین و اسباب او بتصرف خود آورد

(فقیر

و قلعه و یلیب کنڈه را که در حوالی سرکار ورنگل بود از سر نو تعمیر کرده موسوم بطفر کنڈه ساخت و جمیع خزاین و اسباب خود را
که بدست آورده بود در آن گذاشت و چون لشکر فیروزی برای شیپه بعضی زمیندار سرکش بصوب کرگته متوجه گردید
حب الطلب در رکاب سعادت حاضر شده مصدر تردودات نمایان گشت و بحسن سعی و بذل جهد او معاملات انگا
حب دلخواه در مدت قلیل صورت انفصال یافت تمام ایام سفر کرگته سه ماه و چند روز است ششم شعبان سنه هزار
و یکصد و هشتاد و چهار از حیدرآباد بهشت بعزل آمد و دهم ماه ذی القعده سال مذکور معاودت صورت بست و در ینسال
راجه جگدیو باضافه یکهزاری بمنصب چهار هزاری و پسران و برادران او بمناصب ارجمند فایز گردیدند و چون موکب منصور بنواحی
قلعه ایکیر رسید رکن الدوله راجه رامچندر ولد چندرسین راکه همیشه مصدر فساد و نافرمانی میشد بحکمت عملی دستگیر نموده و بقلعه
محمد نگر فرستاده مقید ساخت و چون مادرش که قلعه کیارا در تصرف داشت و باستماع اینخبر باستحکام برج و باره آن پرداخت
لشکر ظفر اثر به تسخیرش متوجه شد و در عرصه ده پانزده روز پانزدهم دیحجه سنه هزار یکصد و هشتاد و سه بصلح مفتوح گشت
و مادر رامچندر باده و پسرش بحضور رسیده و در جاگیر او بهالکی مقرر گردید و بعد از آن باستدعای ضابطخنگ که سند قلعه
نزل بنام خود حاصل کرده از جهت اشتهار عبارت پیرسریارا و زمیندار انجا در رشن خود تنها اندیشه نموده در ایات
ظفر آیات بصوب نزل با هزار آمد غره محرم سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار محاصره قلعه مذکور بعمل آمد نخست زمیندار
انجا دست و پا زده آخر بعجز گرائیده از قلعه بدر رفت ضابطخنگ بخطاب ظفرالدوله مباهی گشته حسب الحکم حضور منصرف
آن قلعه گشت و بعد از آن جمیع قصبات و قرای انجارا تا سرحد صوبه برار بضبط خود در آورده بتعمیر برج و باره و تعیر ها
و احداث پرداخت و سامان جنگ بطور اهل فرنگ مهیا ساخت و رخنه رخنه باتین و عمارات متین و رکین
تعمیر نمود الغرض بعد فتح نزل ظفرالدوله بندگانعالی را بضیافت طلبیده جواهر و جنسهای فاخره و اسپ و فیل مذکور انیده و بمنصب
دوهزاری ذوالفقار و دوهزار سوار و عطای ماهی و مراتب سرفراز گردید و دوازدهم ماه صفر سال مذکور بندگانعالی بقصد و ظفر معاودت

فرمود و هفدهم ماه مذکور رابعدوم سیمنت لزوم رونق بلدهٔ حیدرآباد افزود و درین ایام دولهٔ سنگه بشرفی دولتخانهٔ خاص
و اسمعیل خان نبی بست و هشتم جمادی الاولی بنظامت و تصدیگری ایچپور و برار و نقشبندیخان باستدعای راجه جگدیو
بفوجداری سرکار کولیکنده وغیره و احمد میرخان بدار و علی احشام از تغیر امیرپنکهان سرفرازی یافتند و در غرهٔ
ذی القعده سال مذکور رکن الدوله جهت بندوبست بعضی امور از حضور مرخص گشته بصوب لونارای شد و بعد انقضای
دو ماه نوزده روز جمیع مطالب حسب دلخواه درست نموده از انجا معاودت کرد و خود بدولت از راه دروازهٔ پل جهت
استقبال بپرون شهر تشریف فرما شده و درخواصی اورانشانیده داخل دولتخانهٔ مبارک شد و درهمین ایام رکن الدوله
یمین الدوله شهامت جنگ که نفاق با او داشت از شهر اخراج گشت و وقار الدوله نصیب یارخان بنظامت فرخنده نما
منصوب و مباهی گردید و تاریخ بست و یکم جمادی الاولی سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری نبابر املاک باران بعیدگاه
برای نماز استسقا موافق ضابطه رفته بعجز و زاری طلب نزول باران رحمت از جناب باری عز اسمه نمود و از آن روز
تا روز استجابت بظهور رسید و هفدهم ربیع الثانی روز جمعه یکپاس روز مانده آثار تقاطر نمایان گشته آناً فاناً متراید شده
تقدر باران بارید که آثار طوفان نوح نمودار گشت و رود موسی بطغیان آمده فصیل غربویه و سمت جنوبی شهر را
پنج برلنده از اندرون شهر دان شد و هزارها اماکن شهر را منهدم ساخت و عالمی بسیلاب فنا رفت و تاریخ
بست و هشتم شهر مذکور از پنجرهٔ چارسان آتش دربار و تخانهٔ چارمحل افتاد و ایشان محل پادشاهی که در آن هنگام هیجده
سد سکندری بود نیست و نابود گشت و درهمین سال ارسلان جنگ بهادر برادر رکن الدوله بتعدادی و فوجداری کلرکه
تلیه برسمندغزت زد و بتاریخ چهاردهم ذیحجه جگدیو نقشبندیخان که با جگدیو موافقت داشت در قلعهٔ محمد نگر محبوس و مقید
نشانده وجه مقید کردن جگدیو آنکه چون ضابط جنگ بعد فتح نرل رایت بندوبست خود تا حدود برار افراخت جگدیو
نامی از برهمنان ایلگندل را کارپرداز خود کرد و اینجهت تقویت رعایای و رنگل که از زمیداران آن نواح خوف جان و

مال و اشتر روانه ساخت و بعد درستی عمل شجاه مردم سپاه بنام نامبرده نوشته شجاهدار از راه دیگر
اتفاقاً شخصی از شجاهداران باجکو پندت درآویخت و نوبت بخشت و مشت رسیده پندت مذکور بچرمت کرید
از چهت بخشم آمده و کمر بر بخرامی بسته با زمیداران آنجا ساخته قلعه ظفرکده را با همه اسباب و آلات حرب
و خزانه تصرف درآورده و با برادر جکدیو که از ضابط جنک در دل نقاری داشت موافقت نموده و طریق بی
پیموده جکدیو که از اقتدار روزافزون ضابط جنک آتش حسد میسوخت اینمعنی را فوز عظیم دانسته ایما در
استحکام امر بغی و تمرد با و نمود پندت مذکور قفل خزاین ظفرکده شکسته بیباکانه زر سرکار را شروع بصرف
نموده جمعیت شایسته برای حراست قلعه معرفت زمیدارن اطراف بهم رسانیده مستعد جنک گردید
ظفرالدوله باستماع اینخبر تردد اثر با وصف اشتغال بهم زمیدار چنور به بلیغار در آنجا رسیده بمحاصره قلعه مذکور
پرداخت و در اندک مدت قلعه را بجبر و قهر تسخیر نموده باغی مذکور را که زمیداران اورا شهاکذاشته کریخته
رفته بودند دستگیر ساخت و دیسکهان و دیسپاندیان وغیره سفدار اتعاقب کرده نیز اسیر نمود و
از اسارا اکثری را بقتل رسانید و بعضی را کوش و نبی بریده بجان امان بخشید و پندت مذکور را تا میسال مالوا
عقوبت منکر و مذلت هرچه تمامتر معاقب ساخته بدار البوار واصل گردانید و از جمیع زمیداران و مقدمان و
کلکرنیان تعلقه خود متوهم کشته همه را بیدخل ساخت و هرجا نایب مستقل کذاشت و از کیفیت حال رکن الدوله
را آکهی داد رکن الدوله که از جکدیو نظر بر اطوار او اطمینان نداشت بوقوع اینچنین تحریک و نیز بپاس خاطر ظفرالدوله
اورا به قلعه کولکنده تعیید نموده و بعد چندی بقلعه ایلکندل فرستاده در پایه دولت کرفته معقود الاثر کردانیده و بعد چندی
دهوندو پندت را بخطاب رای رایان نواخته بجای راجه جکدیو به پیشکاری خود اعتبار بخشید و بهم شهر صفر سنه
هزار یکصد و هشتاد و شش هجری جانوجی بهوسله بمرض حبس بول از جهان درکذشت و نیز در سال مذکور شاهی

که خدائی صاحبزاده عالیجاه با صبیه شجاع الملک بسالتجک بتکلف هرچه تمامتر که تفصیل آن موجب اطناب است
بمنصهٔ ظهور جلوه گر شده و ملازمان و اعیان دولت فراخور رتبه بخلعت و جواهر و انعام بهره وافر اندوخته و دوم
جمادی الاولی اغاز شادی شده آخر جمادی الثانی باتمام رسیده و درهمین سال هادیهورا و پندت پردهان
بمرض نواسیر که تعبیر ازان بزبان هندی به بهگندر میکنند درعین جوانی از نیهان فانی درگذشت و بجایش برادر
کوچک او زراین را نشست و رکهناتهه را و راجب وصیت هادیهورا و در بند تقلید بدستوریکه در عهد هادیهورا
بود نگاه داشت و هشتم ماه صفر سنه هزار یکصد هشتاد و هفت هجری اسلامیان باتفاق قاضی بلده و
محمد هاشم سرخیل چوبداران حضور را و ثانیان تبانرا باستظهار دهندورام وکیل پندت پردهان ازشجاعت
رای شب کشت بروشنی و اتشبازی بهجوم تمام برآورده احداث بدعت نوکرده بودند نگاره آراسته
تبانرا سرنگون ساختند وکیل مذکور رنجیده خاطر شده خواست که ازینجا برخاسته به پونا برود رکن الدوله
برای اطفای نائرهٔ فساد و خاطر داشت وکیل قاضی بلده را تغییر و محمد هاشم را اخراج نمود و تاریخ بعزت
هشتم ماه مذکور خبر رحلت ارسلان جنگ مرحوم برادر رکن الدوله بعرض حضور رسید خود بدولت بقصد
تعزیت بخانهٔ رکن الدوله تشریف فرما شدند ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلچپور و کشته
شدن زراین را و بتحریک رکهناتهه را و از خود معذور و انچنانکه بعد ازان رو داد از
حدوث فتنه و فساد و چون میان ظفرالدوله و اسمعیل خان پنی ناظم ایلچپور بنابر رشک همچشمی عداوتی
بهم رسید و ظفرالدوله که اقتدارش روز افزون بود و زمینداران سرکش مطیع و منقاد او شده بودند و میخواست
که اسمعیل خان پنی را نیز مایل بانقیاد خود گرداند و اسمعیل خان ایمنی را بدتر از مرگ دانسته از غرور فطرتی و
بهادری اقتدار او را در پاسنگ اعتبار نمیسنجید و بنابر حزم و احتیاط حصار ایلچپور را از سنگ و اهک تعمیر

کرد و ظفرالدوله این را حمل بر ارادهٔ وفا نموده با انواع تمهیدات مخالفتش در ذهن نشین رکن الدوله ساخت

رکن الدوله برای اصلاح ذات البین از حضور مرخص گشته بصوب ایچپور روانه شد و بعد رسیدن بایچپور

هرچند ظفرالدوله میخواست که در جنگ مبادرت نماید اما رکن الدوله نظر بر مال اندیشی که شکسته شدن یکی از

دو رکن فی الحقیقه شکسته شدن یکی از دو جناح دولت است تساهل و اهمال را کار میفرمود در ضمن فلک شعبده باز

نقش دیگر بر صفحهٔ روزگار کشید و خبر کشته شدن نارائن را و مشتهر گردید تفصیل این اجمال و تبیین این اجمال آنکه چون

مادهورا و پنڈت پردهان از نیهان گذشت ارکان دولت او مثل بالاجی پنڈت و مورو پنڈت پهڑنویس و

هری پنڈت تاتیا و سکارام بابو و مادهورا و آپا و ترمک ماما و انند راو راسته باتفاق هم نارائن را و برادر کوچک

مادهورا را که به سن هجده سالگی رسیده بود بر مسند پیشوائی نشاندند و برکهناتهه را و که از عهد مادهورا و در قید بود

تقید شدید نموده زمام تمشیت کارها در قبضهٔ اختیار خود ها در آوردند از انجاکه رکهناتهه را و خود رئیس زاده و در وقت

برادر خود بالاجی را و بارها بهم پیوستان رفته و باندکاتفاقی صف آرائی نموده بود سر کردگی برادر زادهٔ خود و تسلط

مردمانیکه همیشه محکوم فرمان او بودند ناگوار دیده در فکر تسلط خود افتاد و اتفاقاً در آن آوان نواب وزیر عمادالملک غازی الدین خان

خلف غازی الدین خان مرحوم بتقریب تعزیت مادهورا و در پونا وارد گردید نارائن را و بگفتهٔ کارپردازان نظر بپاس

وزارت او که سابق داشت جاگیر دولک روپیه در نواح کالپی برای او مقرر نمود و خدمتیکه شایان رتبهٔ او باشد

نبا بر غرور جوانی و ناتجربه کاری تقدیم نرسانید نواب وزیر کرشمه خاطر شده بسابقهٔ معرفتی که با رکهناتهه را و داشت

از نارائن را و رخصت گرفته بملاقاتش رفت و ترغیب به برداشتن نارائن را و نمود و سخن او که مطابق ضمیر

رکهناتهه را و بود و در دلش جاگرد و از آنروز در صدد ساختن با سرداران صاحب فوج گردید چنانچه با شمشیر سنگه

نامی رسالدار پنجهزار پیاده و محمد یوسف کاردی رساله دار چهار هزار پیاده و عربی جمعدار دو هزار عرب و

که جمعیت چهار هزار سوار داشت ماناجی بهانگریه که سردار دو هزار سوار بود سازش کرده هر یکرا بمواعید دلفریب
ازان خود ساخت وسخن وسنگیر کردن نارائین را و درمیان آورد همه ها بدین امر یکدل گشته و درکمین فرصت
وقت شدند تا اینکه روزی نارائین را برای پرستش صنم در پاربتی رفت چون ازانجا مراجعت کرده بخانه آمد
و مردم همراهی را رخصت کرد قابوجویان باجمعیت های خود درباره او آمده دروازه را مسدود کردند و ملازمان
و محمد یوسف کاردی و جمعدار عرب اندرون خانه درآمده نارائین را وراکه در خواب غفلت بود کشیده بیرون
آوردند و شمشیر سنگه رکهناتهه را وراز محبس برآورده برمسند پیشوائی نشانید در آنوقت هرچند رکهناتهه راو
گفت که نارائین را در محبس برده محفوظ نگهدارند اما نامبردها حیات خود در قتل او دانسته سخن رکهناتهه را
نشنیدند و زخمهای شمشیر نارائین را وراز پا درآوردند و برکهناتهه را و تهنیت گفتند بعد ازان کارپردازان نارائین راو
لرکا برکهناتهه راو رجوع نمودند و این سانحه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داد رکن الدوله با ساتاع
از بیخبر نظر بریکه از خبث طینت رکهناتهه راو اندیشناک بود مقدمه اسمعیل خان را ملتوی گذاشته عازم حضور شد
رکهناتهه راو خود دشمن که هنوز در ریاست مستقل برگشته بود از راه جهل و غرور به بندگانعالی و حیدر علیخان و محمد علیخان
پیام چهره دیگر تکالیف شاقه نموده و تعجیل را کار فرموده بعد پانزده روز بقصد ملک گیری از پونا برآمد و جمعیت فراوان
بهم آورده اول بجانب حیدرآباد پاشنه کوب متوجه گردید کارپردازان قدیم اگرچه بظاهر تن برفاقت دادند
اما باطن بفکر انداختن او جهت حفظ مال و جان خود افتادند متمولان اموال خود بتقاریب قلعجات
فرستادند و چون رکهناتهه راو با هر کدام کجلقی آغاز نهاد عهد های آنها که صاحب تدبیر و خزاین بودند مثل سکهای
دبالاجی پنڈت و مورو پهڑنویس هریکی به بهانه از تعارض وغیره از رخصت گرفته در پونا ماندند و شروع به گنگاش
نمودند رکهناتهه راو از راه جهل و غرور اعتنا براحوال اینها نکرده و غافل از فکر ایشان شده بمقابله بندگانعالی

لشکر

شتافت بندگانعالی باستماع اینخبر بست و دویم شهر شعبان سنه مذکور از بلده حیدرآباد بهفت فرسخ
بتاریخ بست و چهارم آنماه بموضع موکله چهارده کروهی بلده نزول اجلال فرمود و دیگر روز رکن الدوله بفوج
فیروزی ملحق گردید خود بدولت یکه و گرده باستقبال غرا شتافته بخشید و تصفیه صفوف بدین نمط بعمل آمد هراول
بعهده ثابت جنگ بهادر برادر ظفر الدوله و دیگر سرداران ثابت قدم و چند فیل بحشمت جنگ بهادر با خیلی
از حشم و جرنغار بشرف الدوله بهادر با بسیاری از دلاوران جرار و برنغار رکن الدوله بهادر با دیگر ارکان دولت
تقرر یافت و همچنین سرداران دیگر مثل صمصام الملک و خانخانان و احسن الدوله و مهاراو و راو رنبهانا لکر
و کوپال سنگه راجه قندهار و رنپت سنگه و بالاجی ئیسو حسب الحکم جابجا با سامان پیکار قرار گرفته و بندگانعالی
در وسط قول پای استقامت افشرده بست و ششم ماه مذکور سعید الدوله قلعدار کولکنده و خواجه عبد الواحد خان
دیوان عالیجاه بهادر دستوری انصراف یافته قلعدار مذکور باضافه منصب و جاگیر سرفراز گشت و در آنروز بعضی
پیکمات که از حیدرآباد برآمده بودند بحضور رسیدند و چون از انخاطی مراحل نموده سیوم رمضان المبارک در سواد
قلعه پیدر نزول موکب اجلال شد سیاهی افواج رکهناتهه راو و خیم العاقبت نمودار گردید و هر کس که همراه
رکاب بود محفوظ ماند و آنها که یکه و منزل عقب مانده بودند دست خوش تاراجیان گشته بعد ازان بظاهر
قلعه پیدر رسیده احمال و اثقال و بهیره و بنگاه و مردم محل را اندرون قلعه مذکور کشانیدند و روز دوم
به قلعه پیدر ماروز دیگر فی الجمله زد و خورد بعمل آمد و چندی از مردم طرفین کشته شدند و همدران روز راجه بهادر
اکاجی سرکردهٔ عین کرمی کارزار که از جاگیرخواسته بود بشرف ملازمت رسیده بعطای سرپیچ مرصع سرآمد
افتخار اندوخت و افواج مرهٹه اطراف و جوانب را تاخت و تاراج کردند و تاریخ نوزدهم ماه مذکور جوق
جوق شده بر ثابت جنگ هراول لشکر فیروزی و برکمیت قلعه حمله ها دادند شبها نمودند ثابت جنگ و

بمین الدوله قلعه‌دار تردد‌های نمایان بکار برده بمدافعهٔ آن متهوران پرداختند و چون ساماجی بهوسله
با بیای کارپردازان قدیم که از رکهناتهه را رخصت کرفته بمونارفته بودند شروع بتاخت و تاراج ملک
آن متهور نمود لهذا بهمت بندوبست آنطرف رفع پرخاش صلاح وقت دانسته پیغام صلح داده
درخواست ملاقات رکن الدوله بهمت تجدید عهود و مواثیق کرد رکن الدوله بتاریخ بست و سیوم شهر
حسب الحکم بندکان عالی باسند ملک دوازده لکروپیه که درخواست اوزیاده برین بود پیش او
رفت و بعد استحکام عهود و مواثیق کاغذ مذکور باو داده و پنج پارچه خلعت و یکراس اسپ و یکزنجیر
فیل کرفته و ملاقات بابندکانعالی قرارداده بحضور معاودت نمود روز دوم آن بمکانی که مابین هردو
لشکر تقرر یافته بود تشریف فرما شده و ملاقات بعمل آورده حسب استدعای او بفرودکاهش که متصل
خانه پور بود ظل مکرمت کسترد و یکجا پس بکلمه و کلام اتحاد و وداد بسر شد بعد ازآن بطعام ضیافت حاضر
آوردند بعد فراغ از تناول طعام رکهناتهه را خلعت و جواهر و دو راس اسپ و دو زنجیر فیل معه سند ملک
دوازده لکروپیه که مدار المهام ما بوساینده بود از نظر انور کذرانیده و بعد ازان بندکانعالی برخاست نموده به لشکر
فیروزی عنان مراجعت معطوف ساخت و بتاریخ بست و پنجم بسیر قلعهٔ بیدر متوجه شد و منجمله احناس و تحائف
که قلعه‌دار مذکور کذرانید اسپ معاف شد و مابقی درجه پذیرائی یافت و مردم محل ما بتمام بهیروبکاه حسب الحکم از قلعه
برآمده داخل موکب منصور کشتند و رکن الدوله بعنایت سرپیچ مرصع با نکین الماس مباهی کردانیده
دوازده لر مروارید کلان ابدار از پیشکاه حضور سرفرازی یافت و بعد انعقاد مصالحه رکهناتهه را وداع فرود کاه خود
کوچ نموده و نرمک ما را بر سر ساماجی هر سر شورش برداشته بود فرستاده بجانب رایچور راهی کشت
و در بنجانخت با نواب امیر الامرا شجاع الملک بساط پرخاش کسترده و آخر بمصالحت درنوردید و بصوب

44118

حیدرعلیخان روانه شد حیدرعلیخان بصلاح وقت چند لک روپیه برای خرچ رکهناتهه راو فرستاده درخواست ۳۱۰۰
ملک سراو قلعه دهارواروغیره بطریق اجاره که سال بسال سی و دو لک روپیه واصل سازو نمود رکهناتهه راو
بشرط انکه اگر کارپردازان پونا سرشورش برداشته استعانت نمایند کمک نکند سند ملک مطلوب بمهر خود
نوشته ارساله داشته عازم ملک والاجاه گشت حیدرعلیخان بذریعه سندر کهناتهه راو پسر خود تیپوسلطان را
باپانزده هزار سوار در آنملک فرستاده تمام المملکت را بتصرف خود در آورد بالجمله چون رکهناتهه راو از خاندیس
کوچ کرد روز دویم آن لشکر فیروزی نیز از قلعه بیدر بصوب کلبرکه نهضت نمود وزبردست خان داروغه
فراشخانه و داور جنگ بهادر برای آوردن مردم محل بفرخنده بنیاد روانه شدند پانزدهم شوال جمیع مردم
محل که ازحیدرآباد برآمده بودند در نواح همناباد بحضور رسیدند و هجدهم ماه مذکور برای کرشن خلعت و فرمان که
ازحضور شاه عالم پادشاه غازی سال یافته بود استقبال نموده و درهمین ایام محال اکیلی بجاگیر رستم راو پانزده
مرحمت گردید و چون برادرش بسونت راو اورا عمل نداد جهت کوشمال او اولاً سیدی عنبرخان و بعد ازان
ثابت جنگ تعین شدند بسونت راو بعجز و الحاح گرائیده اکیلی را تسلیم رستم راو نموده واز انجا نهضت نموده
بتاریخ سبت و ششم ماه مذکور سواد کلبرکه شریف را مضرب خیام فرموده و بعد استعداد بشرف زیارت حضرت
خواجه بنده نواز قدس سره و سیر قلعه کلبرکه بتاریخ هفتم ذی القعده عنان عزیمت بصوب کالاچوتره معطوف گشت
نهم ماه مذکور که کارپرداز موداجی بهوسله از اقای خود جدا شده برای تحصیل زر از محالات و پرگنات سرراه میرفت
و در کمین بوده دست اندازی بعقب ماندگان لشکر فیروزی میکرد ناگاه پیش آمدگان ظفرقرین که هراول
لشکر فیروزی بودند بسر آن مخذول که از سرراه ایشان نقاصله دو سه کروه فرود آمده بود رسیدند و دلاوران
اسلام بیک حمله اورا هزیمت داده تمام لشکر اورا غارت کردند و غنیمت به لشکریان معاف شده و درین ایام

دادور جنگ بهادر بتعلقداری کلبرگه و فوجداری چنجله از تغیر حشمت جنگ عز امتیاز یافت و حشمت جنگ انزوا
دل گشته رخصت گرفته بحیدرآباد رفت و عهدهٔ چندا ولی بدادور جنگ مقرر گشت و چون لشکر فیروزی متصل قلعه
ایکیر باینطرف دریای بهیمرا رسید و کلای زمیداران آنطرف دریای کشنا از تعلقه شولاپور و کرکته وغیره باستان
بوسی فایز گردیدند و زمیداران اینطرف پیشکش گذرانیدند و کسی که سر بچند کوشمالی یافت و چون امیرالامرا
شجاع الملک بسالجنگ بهادر از قلعه رایچور برآمده برای احراز شرف ملازمت پیش قدمی نموده بفاصله
شش کروهی از لشکر فیروزی ورود مسعود نمود در روز دویم آن جهت خاطر داشت و دلجوئی برادر غیرالقدر
رکن الدوله را روانه فرموده و بتاریخ بست و دویم خود بدولت جهت استقبال برادر بکمال جاه و جلال
آنطرف دریا تشریف فرما شده و ساعتی هر دو برادر در یکخیمه جلوس فرمودند بعد ازان شجاع الملک را همراه
خود بعماری فیل خاصه نشانیده بسرور و بهجت داخل خیمهٔ خاص شدند و بعد چند ساعت امیرالامرا بمعسکر خود
که آنطرف دریا محاذی چنداول لشکر فیروزی بود رخصت انصراف یافت و شب بست و پنجم امیرالامرا را
با معدودی چند بضیافت طلبیده اشته و بعطای خلعت و جواهر گران بها مفتخر ساخته نصف شب رخصت
معاودت ارزانی داشت و روز دویم آن خود بدولت بتقریب ضیافت با جمیع اعیان و منصبداران بمنزل
امیرالامرا تشریف گستردند تا نصف شب بجلوس میمنت مانوس آنمنزل را زیب و زینت بخشیده
خلعت و جواهر و یکراس اسپ و یکزنجیر فیل قبول نموده به لشکر خود معاودت فرمود و ششم ذی الحجه امیرالامرا
بحضور آمده مرخص شد و خلعت و جواهر و یکراس اسپ و یکزنجیر فیل با و مرحمت گردید و همراهیان را نوا خور حال
خلعتها عنایت شد و اسد خان مستعد جنگ باصل و اضافه چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و پالکی چهار دار
و خطاب مکرم الدوله بهادر سرفرازی یافت و هفتم ماه مذکور از آنجا نهضت لشکر فیروزی شد و ازین دو منزل

اکثر قلعداران و زمیداران که بآستان بوسی رسیده در رکاب سعادت حاضر بودند مرخص گشتند ذکر
موافقت نمودن زنّاردارانِ پونا با بندگان حضرت برای تنبیه رگهناتهه راو
وخیم العاقبت و انچه که بعد ازان بوقوع پیوست چون رگهناتهه راو بمصالحت بندگان عالی
مطمئن گشت کار پردازانِ پونا اندیشناک گردیده و فرصتِ وقت از دست نداده ساباجی بهوسله را که
ترمک ماما که بخفیه از و ساخته بودند ازان خود ساختند و بهیکنجان و راجه رام پندت را بحجابت معه عرایض
بحضور فرستاده در باب شکیه و رفع فساد رگهناتهه راو استصواب رکن الدوله استمداد نمودند و هشتم ماه ذیقعده
سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری باعانت آن مستمدان رایت عزیمت باهتزاز آمد و هر روز
کوچ میشد تا انکه هفدهم ماه مذکور که موضع بیرکه نزول موکب اجلال شد ترمک ماما پیرلهار راو راسته وغیره
ارکانِ پونا با ساباجی بهوسله بهیئتِ مجموعی از نواحی ناندیر رسیده بفاصله یکگروه فرود آمدند و شام آن
رکن الدوله حسب الحکم حضور برای دریافتِ حقیقتِ حال و استحکام اساس موافقت پیش آنها روانه شد
سرداران آنطرف تا وسطِ راه باستقبال شتافتند و همانجا خیمه زده مجلس کنکاش ترتیب دادند بعد انقضای
مجلس سرداران طرفین بمعسکر خود ها مراجعت نمودند بعد ازان حکم عالی شرفصدور یافت که از مردم لشکر
و بنگاه هرکه تاب و توانائی شدتِ سفر نداشته باشد بحیدرآباد رود و بعضی از توابع محل با توشخانه سرکار
بحیدرآباد روانه گشتند و بست و یکم ترمک راو وغیره که عازم ملازمت حضور شدند رکن الدوله و صمصام الدوله
حسب الحکم باستقبال شتافتند و بعد احراز شرف ملازمت و ترتیب مجلس کنکاش خلعه رگهناتهه راو فخر
یافت و هریک از سرداران پونا مشمول الطاف گشته بخیمه خود معاودت نمودند و بست و سیوم ماه مذکور
باز بحضور آمدند و عزیمتِ یلغار بصوب رگهناتهه راو تصمیم یافته و بخلعت و جواهر و اسپان و افیال عز

امتیاز یافته مرخص گشت و بست و چهارم ظفرالدوله از تعلقه خود به لشکر فیروزی رسیده بملازمت حضور
فایض گردید و بست و ششم بمنزل شمورسال که مکانیست معتبر از تعلقه مرتهه کنار دریای بهیمرا هری پندت بهر کیه
باجزائه فراوان که سکهنا رام پندت کارپرداز کوبکا بجهت این مهم فرستاده بود به لشکر ترک ما رسید
و درین آوان ثابت جنگ بهادر بحالات تعلقه برادر خود رابی کرد و بست و هشتم آنماه که روز کوف
بود و زمارداران در آنروز بپرستش اصنام واجب میدانند اتفاق مقام شد و بعد از آن بکوچهای طولانی متوالی
بر سر رکهناتهه راو ملغار نمود و ندر کهناتهه راو که بر کنار دریای کشنا بود باستماع اینخبر پای استقامتش لغزید و آوازه
وشت او بار کرد و بدار استماع خبر او رکی او پیش از پیش تعاقب پیشنها دهمت ساخت از جهت دریافت
رکهناتهه راو تفرقه راه یافت و بمرور ایام سه داران ترک رفاقت او نموده به لشکر ترک ما پیوستند ترک راو
بفاصله ده و دوازده کروه و ساباجی بفاصله پنجش کروه بمکک او بطریق هراول پیشتر فرود می آمدند تا اینکه بتاریخ
دوازدهم محرم سنه هزار یکصد و هشتاد و هشت هجری مهنیان به ترک ما خبر رسانیدند که رکهناتهه راو جهت پرستش
با جمعیت قلیل در فلان موضع فرود آمده است ترک ما که نشئه تهوری در سر داشت اینمعنی را مغتنم انگاشته پی
اندیشه بلا اعانت فوج فیروزی توقع اعانت بعضی سرداران لشکر رکهناتهه راو که با او بخفیه ساخته بودند تعجیل را کار فرمود
بر اندیش تاخت رکهناتهه راو فوراً سوار گشته بمدافعه او پرداخت ترک ما با مدک زود و خورد که زیاده از دو پاره کس
کشته و مجروح نگردیدند و سه رخم کاری برداشته بازپس رکهناتهه راو در آمده و بعد سه روز از نیجا رفت و مردم
فوج او متفرق شده بفرودگاه او که از آنجا کوچکرده رفته بود رسیدند و رکهناتهه راو تعاقب آنها نا بدنشه فوج فیروزی
نپرداخت و شب چهاردهم که خبر این سانحه به لشکر فیروزی رسید صباح آن جهت تقویت آنقراریان دلباخته کوچ
دوازده کروهی بسمت منزل آنها شد و هری پندت بهرکیه باستصواب رکن الدوله بجای ترک ما بسرکردگی فوج تعین
گردید

گردیده و در خلال اینحال سانحه دیگر تردد افزا بمعرض وقوع آمد و تفصیلش آنکه نواب ذوالفقارالدوله مهابت جنگ بهادر
خلف الصدق نواب امیرالامرا بهادر از قلعه اودهونی برآمده عازم حضور شده بود در کهناتهه را واطلاع یافته
بقصد او روان شد بهادر موصوف باشتهار آمد آمد او در اثنای راه در یک کتلی متحصن گردید کهناتهه راو
در آنجا رسیده کتلی را مرکز وار در گرفت مهابتجنگ در گرداب تحیر افتاده نبا بر کمی سامان جنگ و قلت
فوج موافقت را اصلاح وقت دانسته از آن کتلی برآمد کهناتهه راو با غرور و احترام پیش آمده در فیل سواری
خود نشانیده بفرودگاه خود آورد باستماع اینخبر بندگان حضرت سرداران مرتبه را طلب داشته مجلس گنگاش
ترتیب داد آخرالامر رای عالی ورای جمیع اعیان بر آن قرار یافت که در تعاقب و تنبیه آن بدمال دقیقه
از دقایق فروگذاشت نباید کرد و عقب او پاشنه کوب باید رفت بعد رسیدن به قلعه پرینده اسباب زاید
و بهیر و بنگاه را در آن قلعه گذاشته تعاقب او بکوچهای طولانی نمودند و بیستم شهر مذکور بحوالی قلعه
احمدنگر رسیدند درین اثنا بهوانی راو پرتهی ندی و جوق جوق از فوج کهناتهه راو که از وجه گشته بودند به لشکر
هری پنڈت بپیوستند و کهناتهه راو بجانب اورنگ آباد رفت و بر والوج مقام کرده از ناظم اورنگ آباد بصلحنامه
درخواست کرد منیرالملک بهادر که ناظم آنجا بود بحفاظت و حراست شهر پرداخت بعد عبور لشکر فیروزی از دره
گنگ کهناتهه راو هراسان گشته و صلاح در توقف ندیده از آنجا کوچ نموده و تمام رفقای مهابتجنگ را مرخص
ساخته بمنزل چکل تهانه فرود آمد و روز دیگر از آنجا کوچ کرده از پی راهه بهر ها پور شتافت و بعد از سه روز از آن
کهناتهه راو بتاریخ سیوم شهر صفر میدان کاتاچپوتره که پرونی خجسته بنیاد است مضرب خیام فلک احتشام
گردید درین ایام اکثری از مردم بنگاه و غیره که از کوفت سفر مانده شده بودند و بعضی مردم محل در شهر اقامت
ورزیدند بعد ازان لشکر فیروزی بحوالی پهولمری رسید مقارن اینحال پنهیان بعرض رسانیدند که اهلیه نارائن راو را

پسری متولد شده و بسوای مادهورا موسوم گردید باستماع این نوید فرمود تا شادیانهٔ تهنیت نواختند و
سرداران پونا شکر را بفیال بار کرده با نوبت و نقاره بحضور آوردند و کافهٔ انام را از خواص و عوام ازان لشکر
شیرین کام ساخته و باستر ضای حضور سمندر یاست پونا را بآن مولود زیب و زینت داده و قوی دل گشته
با تفاق هم واعانت حضور بسمت برهانپور بتعاقب رگهناتهه راو متوجه شدند و بتاریخ پانزدهم شهر مذکور لشکر
فیروزی اثر کنل فردا پور مرور نموده پائین کنل فرود آمد و قریب بست هزار سوار از فوج رگهناتهه راو بقول و قرار
هری پندت بهرلیه از وجدا شده متصل موضع چانک دیوی چهار ده کروهی برهانپور ملاقات سواری مبارک آدب
مجرا آورده بلشکر هری پندت بهرگیه پیوست و مودهاجی بهوسله که باندیشهٔ مخالفت را در خود ساباجی
رگهناتهه راو شده بود ترک رفاقتش نموده بملک خود چاندارا هی گشت رگهناتهه راو با محمد یوسف کاردی و
شمشیر سنگه هزاری بجمعیت قلیل از برهانپور بصوب هندوستان فرار نمود و بست و سیوم ماه مذکور بکنار
دریای تپتی برابر باغ دائره لشکر فیروزی شد و بعد انتقا و مجلس کنکاش فوج هری پندت بسرکردگی
بلونت راو و اتفاق ظفرالدوله بدنبال رگهناتهه راو و فوج ساباجی بسرکردگی دیوان او بهونسلا کالو بتعاقب
مودهاجی تعین شد و مقامات چند در سواد برهانپور تقرر یافت و بعد چند روز مفهیان بعرض رسانیدند
که رگهناتهه راو آنسوی دریای نربدا شده از هولکر و سیندیه استمداد نموده در پناه ایشان براندور
اقامت ورزیده است و بلونت راو که بتعاقبش رفته بود دانیطرف دریای نربدا فرود آمده است و ظفرالدوله
عبور نموده آنطرف دریا شده است و دهم ربیع الاول بعرض همایون رسید که بهونسلا کالو قریب لشکر
مودهاجی رسیده است و فاصلهٔ قلیل مانده و درهمین ایام خبر علالت اثر اشتعال عمده بیگمصاحبه بدتسیه
نان بروضهٔ رضوان بعرض اشرف رسید و خاطر اقدس اندوه گین گردید تاریخ رحلت آنمقدسیه بعضی

مورخان این مصرعه یافته اند مصرع عمده بیکم پیام جنت یافت و درهمین سنه لشکر دریائی باشارهٔ
ساباجی دست خویش تاراجیان کشت وسماوه مذکوره کریخته درپناه هری پنڈت رفت تفصیل این اجمال انکه
چون جانوجی بهوسله رهٔ نوردوادی عدم گشت میان نمودهاجی وساباجی غبار منازعت برخاست ودریائی
زن جانوجی بهوسله بامودهاجی متفق شده درپناه رگهناتهه راو که تاراین راو راکشته برمسند حکمرانی نشسته
بود رفت وساباجی هنگام سفر برار بارگن الدوله عقد موافقت بست پس ازانکه رگهناتهه راو مصالحت بابندگان حضرت
نموده ازحوالی قلعهٔ بیدر برخاست ترمک راو وغیره سرداران اورا برای تنبیه ساباجی که باشارهٔ زنهار واران پونا در
ملک رگهناتهه راو هنگامه آراسته بود فرستاد ترمک راو وغیره باساباجی متفق شده واستمداد بابندگان حضرت
نموده مجادله بارگهناتهه راو پیشنهاد خاطر خود ساختند ودریائی هرار رگهناتهه راو دستوری یافته بتعلقهٔ خود میرفت
ترمک راو واسطهٔ تصفیه او باساباجی شده دریائی رانیز درین مهم همراه گرفت وهنگامیکه مودهاجی بملک خود
راهی شد دریائی بهانهٔ هنگامهٔ سپاه برای تنخواه عازم تعلقات خویش گشت ساباجی بااندیشهٔ آنکه مبادا بار دیگر
بامودهاجی متفق شده هنگامه آراکرده بمبالغت پیش آمد انجام کارکه دریائی ازممانعت او ممتنع نگشته بیست و
یکم ربیع الاول مستعد روانگی گردید ساباجی بکمک فوج فیروزی وفوج مرهته بسرکردگی تاحشه لشکر اورا دست خویش
تاراجیان گردانیده وفوج او متفرق شده وبسیاری مقتول ومجروح گردیدند ودریائی بامعدودی چند راه فرار
پیش گرفته نزد هری پنڈت رفته مستامن گردید هری پنڈت بتلافی او پرداخته وجراحان برای معالجهٔ مجروحان
فرستاده درباب استرداد اسباب واجناس او بحضور عرض نمودند پذیرا گشته حکم والا به پیدا کردن اسباب
او عز صدور یافت بعد جستجوی بسیار بعضی شتران وگاوان باربردار که اوباشان گرفته بودند پیدا نموده نزد
او فرستادند وچون موسم برشکال نزدیک رسیده بود بندگان اقبال برای جهانوانی نخجسته بنیاد عطف عنان

عزیمت نموده و بهری پندت بهرکیه را سرپیچ مرصع و ساباجی را سرپیچ و جقه مرصع مرحمت نموده و ازان
رخصت یافته رو بمعسکر ظفر پیکر رکهناتهه راه مامور ساخت و روز دیگر خود بدولت بخیمه سرداران مذکور نهضت
کرده و آنها دو کشتی جواهر و چند عدد خوانچه قماش پوشاک و اسپان از نظر انور گذرانیدند بعد ازان راجا
عالمات بصوب خجسته بنیاد باهتمرار درآمده و در اثنای راه کشن راد لال را سرپیچ و جقه مرصع و مالای مروارید از شکار حضور
رحمت شده بجانب پونا تروکو پایای و سکهارام پندت جهت درستی مقدمات رخصت خراب اورنگ
گشت و چون بحوالی جنفرآباد نزول موکب اجلال شد شرف الدوله بهادر و اوجنک بهادر دستوری یافته
بمنزلهای خود شدند و در منزل جنفرآباد هنگام کوچ باران بشدت بارید انچنانکه مانند قصه مذکور طغیان نموده مانع
عبور لشکر و پیاده و گرلشکریان که در رکاب سعادت بودند بیش از طغیانی مانند عبور نمودند و آنها که عقب ماندند
با نیطرف مانند بهزار خرابی شب بسر برده روز دیگر عبور کردند غرض بعد طی مراحل بستم پیچ الناباد دیگر بلده
بمنزل موکب جاه و جلال رونق تازه پذیرفت مقربان رکهناتهه راو که با کارپردازان پونا ساخته بودند در
رکهناتهه راو بر سر آن آوردند که مهاجنک را مرخص نماید چنانچه مهاجنک از دست او مخلصی یافته بست و ششم
ماه مذکور بملازمت حضور سرمایه بهجت و مباهات اندوخت و اعیان دولت نذور تهنیت گذرانیدند و تا سه روز
شادیانه تهنیت نواخته شد و بعد چندی منهیان بعرض رسانیدند که محمد یوسف کمندان رکشته بخت بدست
لشکریان پونا گرفتار گشته بیاسا رسید و ساباجی که برای مقابله موده هاجی رفته بود بتیر تفنگ از پا درآمد بنابرین خجسته جنگ
برادر رکن الدوله برای ضبط نمودن تلکش از حضور مامور گشته مرخص شد و نیز خبر رسید که رکهناتهه راو با سیطار
هولکر و سندیه مستعد جدال و قتال شده است پس بندگانعالی خلعت و جواهر بمنیر ملک بهادر مظفر جنگ
مرحمت نموده و بجانب شهر مامور ساخته بعزیمت شایسته رکهناتهه راه از خجسته بنیاد نهضت نمودند تا پهر دکیل

وغیره کارپردازان توپ را خلعت وجواهر مباهی ساخته به شیبه رکهناتهه راه نمودند و کارپردازان مذکور بین
تدبیر میان رکهناتهه راه و هولکر و سندیه جدائی انداختند چنانچه رکهناتهه راه از هولکر و سندیه متوهم شده
در پناه کلاه پوشان انگریز به بندر سورت رفت و اینهم بطول انجامید و تفصیل این بعد ازین زبان قلم داده
خواهد شد و بعد فرار رکهناتهه راسمت سورت باستدعای رکن الدوله رایات نصرت آیات برای شیبه مهیا
که سر شورش برداشته بود با هزار آمد بعد وصول نبرجه الچپور متصل قلعه انبر نزول اجلال شد ظفر الدوله
حسب الحکم بمحاصره آن قلعه پرداخت قلعگیان مستامن گشته بعد سه روز قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند
و درین اوان سانحه غریب رو داد تفصیل آنکه رکن الدوله بعد فتح قلعه انبر ظفر الدوله را برای درستی جواب
وسوال مصالحت بجانب مهوها جی فرستاد چنانچه مشارالیه بفاصله دوازده کروهی بدانصوب رفته فرود آمد
پس ازان بتاریخ ششم شهر صفر سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری لشکر فیروزی اثر آنمقام نهضت فرمود
و شرف الدوله برادر رکن الدوله برای آوردن کهی از لشکر جدا شده بسمتی رفت و بعد رونق افزا شدن بمنزل
معین رکن الدوله بحضور آمده شروع بعرض بعضی مقدمات نمود که فیضو نام کارڈی ملازم سرکار از زمره کارڈیان
رساله ابراهیم خان رساله دار احشام زخم کشار جگر خوار بجانب لشکر رکن الدوله رسانیده که واره خون ازان روان
گردید مقربان حضرت بضرب شمشیر انکارڈی را مجروح ساخته بقتل رسانیدند و پیش از قتل نامبرده هرچند ازو
پرسیدند که اقدام برین امر چرا کردی و بگفته که کردی هیچ نگفت و مزاج اقدس ازین سانحه دژم
ملال گردید و جراحان برای معالجه تعین شدند تا یکساعت رکن الدوله باستقلال بکمال ادب در حضور نشسته
کلمات خیرخواهی و نثارش دلبستگان خود بعرض رسانید چون کارش قریب باتمام رسید در پالکی کهتاوت
یعنی پرده پوش خوابانیده بخیمه اش روان فرموده به بند و بست دولتخانه پرداختند رکن الدوله پیش ازین

بخیمه خود جان بحق تسلیم نمود روز دوم آن که روز جمعه بود بموضع نیر در تکیه درویشی زمین سپرده بعد چندی
نعش او را از آنجا برآورده بدامن کوه شریف مشهور بکوه مولا علی که تخمیناً شش کروهی حیدرآباد است
آورده مدفون ساختند و پس از یکروز از رفتن اوبندگان تعالی بخیمه شرف الدوله برادر رکن الدوله تشریف
فرما شده بکلمات مراحم و تسلی جراحت دلش را مندمل ساخت و جمیع رفقا و وابستگان رکن الدوله را بخلعت
و آبرو نکهداشت و جاگیر شرف الدوله وغیره را بحال گذاشت و چون غلام سید خان مدار کار حضور گردید با
شرف الدوله سید و محسن او انچنانکه در عهد رکن الدوله بخلاف مرضی برادر خویش او را در پناه خود داد
رعایتها کرده بود کرد و انچنانکه معلوم همگنان است از پنجهت راست گویان لطیفه سنج دقیقه او از پیشگاه حضور بخطاب
شیر الملک مخاطب گشت گفتند که غلام سید خان احق بالخطاب است چراکه از شمرده قدم پیشتر است فصل
دویم در بیان وقایعیکه بعد کشته شدن رکن الدوله تا ورود موکب منصور بحیدرآباد
پس اشراع قلعه نزل از دست احتشام جنگ خلف ظفر الدوله رو داد آورده اند
که بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و هشتاد و نهه هجری مودهاجی بهوسله در کهوجی بهوسله با
کارپردازان خود باستصواب ظفر الدوله عازم ملازمت حضور شد نذر شرف الدوله و وقار الدوله حسب الحکم
حضور باستقبال شتافتند سرداران مذکور بعد احراز شرف ملازمت بعطای خلعت و جواهر و شمشیر و خنجر
فیل و کارپردازان او بعنایت سریچ مرصع اختصاص یافته مرخص گشتند و هشتم ماه مذکور خود دولت
بدستور مستمر برای باز دید بخیمه سرداران مذکور رونق افزا شدند و آنها دو کشتی جواهر و چهار کشتی پوشاک
و اسب و فیل از نظر انور گذرانیدند روز دویم آن نیابت صوبداری ایچپور بنام صاحبزاده عالیجاه نصرت
و اسمعیل خان پسر کهتر که پیش از کشته شدن رکن الدوله بحکم حضور باراده آستان بوسی از ایچپور برآمده بود

لشکر فیروزی بفاصلهٔ یک و نیم کروه فرود آمده بود بپاس خاطر ضابط جنک که در آنوقت از کشته شدن ۳۲۰
رکن الدوله فی الجمله متوهم شده بود و جمعیت شایسته همراه و عداوت با اسمعیل خان و فصل معاملت
مودهاجی با و تعلق داشت بهرام جنک و فتحمند خان وغیره معتمدان فرستاده پیغام داد که صوبداری ایلچپور
بنام صاحبزاده عالیجاه مقرر شده و فقط بالاپور بعنوان جاکیر برای شما تقرر یافته لازم که ایلچپور را خالی کرده
با ولیای دولت تفویض نمایند و ملازمت بتوسط ضابط جنک اصلح و مثمر فواید است افغان اجل کرفته از
اطاعت امر خداوندی سر پیچد و ضابط جنک از سرتاپای او بغیظ آمده بحضور عرض نمود که شیفه آنحالت کیش
مغرور بر دست همت والا لازم عرض او بمعرض پذیرائی رسید چنانچه دهم ماه مذکور ضابط جنک را حکم تادیب او
شده و دیکر سرداران و رساله داران را حکم شد که مثل بمثل هوشیار و مستعد پیکار باشند ضابط جنک که تشنهٔ
خون او بود بمجرد این حکم با ساز و سامان بسیار و توپخانه سرکار بعزم پیکار جانب او شتافت بندکانعالی برای
پشت کرمی ضابط جنک فیل عماری خاصه طلبداشته مستعد نشستند و اسمعیل خان که با جمعیت قلیل از ایلچپور
آمده بود در آنوقت روتافتن از مقابلهٔ ضابط جنک و بایلچپور معاودت نمودن بنا برنشهٔ تهوری عار دانسته
سوار اسپ شده شمشیر در دست کرفته با معدودی چند بر لشکر ضابط جنک پروای جان خود نکرده پروانه وار دویده
وارد زنجیره توپخانه در کذشته نزدیک هودج ضابط جنک رسید در آنوقت عجب تزلزل در لشکر ضابط جنک
افتاد و زخم تیر و تفنک و سنان بطاقت شد تا اینکه مرکز وار او را در میان کرفته سرش از تن جدا ساخته
بحضور فرستادند ضابط جنک نذر این فتح بحضور کذرانید و بعد ازین بندکانعالی بتاریخ دوازدهم ماه مذکور در
سواد ایلچپور پرتو نزول افکندند و زیارت شاه رحمان قدس سره بتقدیم رسانیدند و ظفر الدوله را بعنایت بتقریف
شمشیر با علی بند و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار و خطاب مبارز الملک بهادر سرفراز فرمودند و ظفر الدوله برای

بحضور طلبیده اشتهٔ بعطای سرپیچ مرصع و جاگیر و منصب نواخته و نوزدهم آنماه بهرام جنگ را به نیابت
حالیجاه بهادر بحراست ایلچپور و متصدیگری محالات برار و سید مکرم خانزاد بدیوانی صاحبزاده عالیجاه ماهمده
اتالیقی سرفراز ساخته و درین ایام بعرض رسید که بهرام جنگ رکنات را و را بعد جنگ صعب بمیت
داده و نیز خبر رحلت میرزا ملک حیدر یار خان معروض حضور گردید و بعد از آن سودا جی بهوسله را سرپیچ مرصع
بدست مبارک خود بسته و بهرام جنگ را که جهت حراست ایلچپور تعین شده بود باندان رخصت و سرپیچ
مرصع و جیقه و صلابتجان و بهلولخان را و رقم سرپیچ مرصع و پاندان رخصت مرحمت نموده خان عزیمت نصرت
پیشه بنیاد معطوف نمودند و بعد طی مراحل بتاریخ دوازدهم جمادی الاولی رونق افزای بلده مذکور شد و بارگ
مرحوم مغفران مرحوم نزول اجلال فرموده و ظفر الدوله که یکمنزل عقب لشکری فیروزی می آمد نیز داخل بلده شده
در لوشله وه حویلی شاهنواز خان مرحوم فرود آمده و در ایام جهانبانی موافق معمول مستمر روضهٔ منوره جهت زیارت
بزرگان آنجا و خلدمکان و منغفرتمآب و نواب شهید تشریف فرما شدند و در کاغذ واژه ظل توجه گسترده
بتاغدساران حکم عالی شرف نفاذ یافت که کاغذیکه طولش یکذرعه و دو گره و عرض پانزده گره و نهایت
خوش قلم و بهره وار و هیچ کاغذ زیر پا نباشد بسازند و آنرا موسوم بنظام علیخانی کنند و از جیب خاص مبلغ اشرفی
بآنها انعام شده و بعد از آن بسیر و دولت آباد متوجه شده زیارت سانکری سلطان که مرقدش در بالا حصار
است بعمل آوردند و شانزدهم جمادی الثانی محمد امجد خانزاده که از اقربای قریب تیغ جنگ بهادر میشود بسالهٔ
عزا امتیاز نخشیدند و غره رمضان المبارک از نوادرات فرنگ مثال کهربال و بنگله و صندوق را کمالهٔ بدو
خرید نمودند و اذن عام داده تماشای آن وضیع و شریف را نوا ختند و مسرور ساخته و در همین ایام

بعرض رسید که راجه بو چند دیوان شجاع الملک متصل قلعهٔ بلهاری با فوج حیدرعلیخان مصاف ارا کشته
وجراحتهای کاری برداشته اسیر گشته فوت شد و لشکرش بغارت آمد و کاغذ گذاشت محالات بست پنگلور
از گاندلور و بیضاپور و جالنه و موتکی بتن معه قلعهٔ دولت آباد که جهت اعانت در تنبیه رکهناتهه راو قرار یافته
بود سکهارام وغیره کارپردازان سوای مادهورا و پنڈت پردهان که فرستاده بود مذاکرات گذشت

ذکر وقایعیکه بعد رفتن رکهناتهه راو در پناه سرداران انگریز بعرض وقوع آمد

چون رکهناتهه راو در پناه سرداران انگریز رفت اهل پونا از تعاقب او عنان تافتند و بحیدرعلیخان
بدست آویز نوشتهٔ رکهناتهه راو ملک سرا و قلعهٔ دهارواړ وغیره را متصرف شده از راه تمرد پیشکش موافق
قرارداد نمی فرستاد و نوشتند که رکهناتهه راو که بر سند پیشوائی متمکن نشده بود نوشتهٔ او اعتبار ندارد ملک
سرا وغیره باید گذاشت و بدستور مستمر ارسال پیشکش باید نمود و متعاقب آن هری پنڈت را بر سرش
فرستادند چنانچه مشارالیه بدآنصوب رفته بحیدرعلیخان آویخت درین ایام میان مورو پهڑنویس و بالاجی پنڈت
غبار مخالفت برخاست هریکی ازین هر دو میخواست که بلا شرکت صاحب اختیار باشد هولکر بجانب پهڑنویس
و سندیه جانب بالاجی پنڈت شدند و هریک در فکر آن شد که دیگر را به تقریب ضیافت وغیره مقید سازد
اما بالاجی پنڈت نظر بر نکته هری پنڈت بهرگیه که با او موافقت داشت به مهم حیدرعلیخان رفته بود مکنون ضمیر خود
در تعویق انداخت و مورو باستظهار هولکر اراده کرد بالاجی پنڈت را بحیلهٔ ضیافت طلبداشته مقید سازد
بالاجی پنڈت برا نیتی آگهی یافته بخود داری پرداخته بهری پنڈت بهرگیه و مهداجی سندیه نوشت که خود را
زود رسانند وگرنه مورو پنڈت مرا اسیر میکند و خود را مطلق محض ساخته بخوشامد و چاپلوسی مورو پنڈت را
فریفت انچنانکه خیال قید او از دل مورو پنڈت بدر رفت تا آنکه روزی بالاجی پنڈت بخانهٔ مورو رفته بکمال

جوشش واخلاص پیش آمد درآنوقت هولکر هرچند بعقیدکردنش ایما نمود که این قاعدهٔ وقت را از دست نباید
داد و الا ندامت خواهی کشید و آنوقت ندامت سود نخواهد بخشید اما مورد بظاهرداری او فریب خورده
سخن هولکر نشنید و آن صحبت بجمال خوشی ظاهر منقضی گردید بعد یکماه که سندهیه و هری پنڈت بهرکه که
باحیدرعلیخان برهمین قدر قرارداد که زر واجب الادا آخر سال رسانیده خواهد شد مصالحت کرده مورد هیچ
بالاجی پنڈت باسندهیه گنگاشن کرده و به تطمیع او را از ان خود ساخته بر سر آن آورد که مورد را تقید باید کرد
چنانچه چند روز او را غافل ساخته روزی بتقریب ضیافت طلبداشته مقید کردند و چون هولکر دید که مورد پنڈت
بهرنویس از نخستین سخن من نشنید و بالاجی پنڈت مرد فهیم است و ثیقه او از جهت اعانت سندهیه بهرکه
سکلین موافقت با بالاجی صلاح وقت دانسته عهود و مواثیق درمیان آورده بسازش پرداخت و اتحاد
بس بسته یکدل شدند و بالاجی پنڈت برای مزید تالیف مهد اجی سندهیه سوائی مادهورا و را در کنار او انداخت
و قریب هشتاد هزار سوار فراهم آورده برای مقابله سرداران انکریز روانه ساخت و خود با سوائی مادهوراو
از قلعه پونه برآمده داخل پونا شد سرداران مرهته نخست بصاحبان انکریز پیغام دادند که رگهناتهه را دوارث
ملک را ناحق کشته در پناه شما رفته است او را از خود جدا نهند و نزدیک ما روانه سازند آنها در جواب شنید
که رگهناتهه را سردار قدیم و سردارزاده و وارث ملک است و شما که نوکران او هستید باهم اتفاق نموده او را
بیدخل ساخته و یکطفل نامشخص را بنام پسر نارائن خوانده بر مسند ریاست نشانیده اید و از تعدی شما پنا
بما آورده است ممکن نیست که پناه گرفته را حواله شما نموده شود معهذا از معامله بکمپنی اطلاع داده میشود هرگاه
آنجا حکم خواهد شد بدانموجب بعمل خواهد آمد تا رسیدن جواب منتظر باید بود و گرنه ما هم مستعد بجنگیم سرداران
مرهته باستماع این جواب شروع بجنگ و قتالی نمودند و سرشوخی برداشتند و چهار پلٹن فرنگی که از بندر بمبئی برای

بود با چهت سورت ملحق شده بمدافعهٔ افواج مرشه پرداخت و اینجنگ تا هشت ماه کشید و هیچکس از جانبین
مقابل خود را نتوانست که مستاصل کند تا اینکه دو پلتن دیگر از منبئی برآمده در سنه هزار و یکصد و هشتاد و نهه
هجری قلعهٔ ساشتی را که در تصرف مرشه بود در عرصهٔ چهار ساعت بتصرف خود آوردند و چهار هزار کس
از مرشه را که در آن قلعه بود بیرون کردند پس از آن رگهناتهه راو و بالاجی پندت مراسلات پیش مستر هشتین گورنر
در کلکته فرستادند و مضمون مرسله هر جانب آنکه حق بطرف ماست ذو یکر ناحق مناقشه می کند مستر هشتین بعد
ملاحظهٔ مراسلات هر دو جانب مستر جان اسٹن را جهت دریافت معاملت امین کرده بونا فرستاد و بالاجی پندت
نوشت که از پنجا امین مرسل شده او معامله را دریافت کرده انچه حق است خواهد نوشت خانچه مستر مذکور در
سال مزبور وارد پونا شده با عیان آنجا در خور و اینها در جذب قلوب او و اظهار حقیقت خود دقیقه فروگذاشت
مستر مذکور بپاس خاطر اعیان پونا خلعت و جواهر از جانب کمپنی بسوائی مادهو راو داده بنای کار برین گذاشت
که در خدمت مستر هشتین بکلکته رفته و حقیقت حال اظهار نموده سر رشتهٔ موافقت با شما مستحکم میسازم و اعیان
پونا از خلعت و جواهر و نقد او را خوشدل ساخته و سیوکرام نام را از طرف خود وکیل کرده همراهش بکلکته فرستادند
رگهناتهه راو اینمعنی را دریافته مکاتیب مشعر بر موافقت و آشتی بهولکر و سندیه وغیره سرداران پونا نوشت
سندیه و هولکر وغیره سوای هری پندت بهرکیه عرایض بکمال عقیدت نوشتند که ما بدل و جان طرفدار و
خواهان ریاست انخداوند نعمت ایم هرگاه انخداوند نعمت بذات خود نهضت فوج نموده یا فوج فرنگ
همراه کرفته متوجه اینديار خواهند شد ما بندکان شرف اندوز ملازمت کشته بالاجی پندت وغیره مخالفان را
اسیر کرده در حضور حاضر خواهیم ساخت رگهناتهه راو از مضمون خطوط سرداران مذکور حاکم منی و سورت را
اگهی داده درخواست کمک نمود و خطوط مسطور را معه تحایف بصحابت انکٹ راو هنونت راو بوساطت

رتن جی پارسی بولایت انگلیس روانه کرد که ازآنجا احکام بنام حاکم بمبالله و بندر بمبئی درباب اعانت خود بیارد
ولا فخرالدین سوداگر بائی روانگی اینها شد چون جهاز اینها بجده رسید اتفاقاً حاکم آنجا جهاز را گرفته هدایا و تحایف
وخطوط را از دست ایشان انتزاع نموده و بجان رهائی داده می پیل مقصود باز گردانید حاکم بندر بمبئی مستر کریک
ومستر بوم را با چهار پلٹن کارآزموده برفاقت رکهناتهه راو نامزد کرد و مستر اسٹول را سرخیل انجاعه نموده گفت
که اگر در جنگ عهده برائی خود پسند مبادرت نماید ورنه بحفاظت خود پرداخته جنگ را باطلاع ما گذارد و در رخصت
رکهناتهه راو را بمالای مروارید و یک سرپیچ مرصع و چهار لک روپیه نقد تواضع کرد چون اینخبر به پونا رسید ارامد آمد
جمعیت فرنگ تزلزل تمام در پونا افتاد کارپردازان پونا خانها خالی کرده از الف وهیمه برساخته در فکر آن شدند
که هرگاه فوج اتشبار فرنگ نزد پونا رسد بدست خود پونا را اتش زده بطریق قزاقی پیش آیند و هری پنت
وسندیه با افواج خود ها که قریب یک لک وهفتاد هزار سوار بود از پونا کوچ کرده انطرف کهات اراده
سد راه فوج فرنگ رفته فرود آمدند چون فوج اتشبار فرنگ شروع بسبر دادن توپها نموده وچند کس از
سرداران نامی مرهٹه کشته شدند هراسان گردیده و کهات را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفتند و بعکس از
سرداران مرهٹه که خطوط مرافقت برکهناتهه راو نوشته بودند باو نه پیوست رکهناتهه راو با جمعیت فرنگ و
پانصد سوار مغلیه که از قدیم ملازم او بود فوج مرهٹه را زده زده نزدیک نلیکاون که دوازده کروهی از پونا است
رسید در آنجا از چهار سو افواج مرهٹه هجوم آورده فوج فرنگ را مرکزوار درمیان گرفت و قوم مرهٹه شروع
بسبر دادن توپهای طولانی نمودند قضا را از گوله توپ طولانی کار مستر مذکور که سرخیل بود بانجام رسید و پای استقامت
لنگریان بلغزید ما وصف این مستر کریک و مستر بوم قدم جلادت افشرده با بدنک یورش نلیکاون را گرفتند
و فوج مرهٹه بمحاصره پرداخت و آمد رسد غله مسدود ساخت آخر الامر سرداران انگریز بتنگ آمده زنهار خواستند

لیکن

سندهیه درمیان آمده درکهناتهه را وراازایشان گرفته پیش خود نگهداشت وازسرداران انگریز نوشته گرفت
که کاغذ گذاشت شاشتی وبندرسورت آنجا رفته بمهر کمپنی درست کرده ارسال دارند بعد گرفتن نوشته مذکور
آنهارا رهائی داد وبالاجی پندت سندکالپی جاگیر نهه لکروپیه بمهرسوائی مادهورا وبرای رکهناتهه را وگرفته شش هزار
سوار از فوج خود همراه او کرده بصوب کالپی رخصت داد وهرچند بالاجی رکهناتهه را ورا ازاو طلب کرد بدست او
نداد وبالاجی هم بنابر صلاح وقت که کارهای عمده بصواب دید واعانت او متعهشی شد اغماض را کارفرموده
وسندهیه را اشاره بقید کردن سکهارام نمود چنانچه روز دیگر سندهیه سکهارام را بتقریب گفتگوش درخیمه طلبیده
وسکه ساخته حواله بالاجی پندت نموده بالاجی پندت اورا بقلعه کارکده که سمت هوائی آنجا مشهور است فرستاده
دوسال درآنجا ایام زندگی بسر برده ازینجهان درگذشت بعد قید سکهارام کنیش پندت نامی را با پاچی وسنبهاجی
که ازکارپردازان سندهیه بودند بانقل نوشتجات مترکریک ومستر هوم پیش کورنر مئی فرستاده حسب القرار
درخواست کاغذ واگذاشت ساشتی وغیره نمود کورنر مذکور ایشانرا درمکان لایق فرود آورده مستفسر کیفیت گردید
بعد دریافت کیفیت حال جواب داد که اسیرشدن سرداران امرتازه نیست اتفاقا اینچنین شکست رو داد کمان نکنند
که هردفعه اینچنین معامله خواهد شد ونوشته اسیران که جهت رهائی خود جرا نوشته اند دستاویز نمی شود لصاحبان
انگمنه مذکور پیغام واگذاشت نمایند اگرخالی کرده بدهند بگیرند ما واسیران وصاحبان انگمنه همه نوکر کمپنی اند وبرکار خداوند
خود سرکرم نوشته یک نوکر بنوکر دیگر موثر نمی شود ورنه اب حکم کمپنی باید درکهناتهه را وکه بهراهی فوج سندهیه بکالپی
روانه شده بود بعد قطع مراحل چند نرمدا عبورکرده درکالپی بود ودردست سندهیه اسیر ماندن ناگوار مزاج
خود دیده فوج سندهیه را غافل ساخته بامردم خود راه بندرسورت گرفت ودرسه روز به بلغار آنجا رسیده بکورنر
بندرسورت ازآمدن خود اطلاع داد کورنر دربابغ دلکشا اورا فرود آورده بکورنر مئی نوشت کورنر مذکور بوکلای این دولت

که در بنئی بودند ازین ماجرا آگهی بخشید آنها بموکلان خود نوشتند مالاجی پندت وسندیه بکور نربنئی رفیم نمودند
که چون رگهناتهه را وراسروارانِ شما حواله ما کرده بودند او بار دیگر کریخه آنجا رفته است باید که او را حواله ما نمایند
کور نر جواب داد که رگهناتهه را بدون طلب ما خود بخود آمده است حالا رفتن از نجا موقوف بر استرضای اوست
درین اثنا سندیه برای شادی زنار بندی پسر خود از پونا رخصت گرفته جانب او جین رفت و از آنجا متوجه گوالیار
گردید و هولکر در موضع بابه کانون که دوازده کروهی پونا است اقامت ورزید و جواب و سوال حواله بودن رگهناتهه را
معروف را ماجی پنبل هاشش ماه درمیان بود آخرالامر وکلا مایوس شده از بنئی برخاسته نزد موکلان خود آمدند
اور نر بنئی چهار پلتن پسر کردگی یکی از قوم انگریز بصورت فرستاده حکم کرد که گجرات را مسخر سازند چنانچه در عرصه
هفت روز بگجرات رسیده در چار ساعت گجرات را تسخیر نمودند مردم مرهته یکهزار عرب و دو هزار از قوم دیگر که
اندون شهر گجرات بودند زنهار خواستند آنها را امان جان داده معه یراق بدر کردند قرین احتمال مستر پتن ده
پلتن کار آزموده همراه کرنل کاڈر باتفاق عبدالرحمن خان افغان که از نزد آصف الدوله ناظم صوبه او ده طلب آشته بود
به بندر بنئی روانه ساخت باستماع این اخبار اهل پونا اندیشناک گشتند هرچند بالاجی پندت برای سد راه انها پیغام نوشت مفید نیفتاد و جمعیت مذکور به بندر سورت رسید و کرنل کاڈر با کور نر بنئی ملاقات کرده و مجلس گفتگوی ترتیب
داده جنگ با اهل پونا قرار داده برگهناتهه را گفت که صاحب در انجا تشریف دارند من تن تنها انهم را انجام
میرسانم چنانچه چهار پلتن با جمعیت عبدالرحمن خان و بست و پنج ضرب توپ بسمت پونا روانه شد و مالاجی پندت
وغیره در فکر ارسال مراسلات بصاحبان بنگاله و بندر بنئی و جانب ولایت انگلیس شدند و در همین اوان
حیدر علیخان بهادر بارکاٹ رسیده خطوط بنام سوائی مادهوراو و بالاجی پندت و هری پندت پهر کیه
با پانزده لکروپیه نقد و سیزده زنجیر فیل و جواهر چهار لکروپیه بصحوب نور محمد خان به پونا ارسال داشت نور محمد خان

پیش از رسیدن خود جوری هرکاره فرستاده از چگونگی احوال اطلاع داد از جهت ایل پونا در فرستادن ناجها
بجانب ولایت توقف کردند تا اینکه نورمحمدخان پونا رسید بالاجی پندت و هری پندت در راستی کشن راو لال
دهولکر بدربار پندت پردمان آمدند و سوای مادهورا و راکه در آنوقت بچالگی شده بود در بسدنشانیدند و ایچی مذکور
پیش از انکه بدربار بیاید گفته فرستاده بود که اگر سوائی مادهورا و تعظیم من خواهد برخاست بدربار خواهم آمد والا نه
بالاجی پندت و سوال و جواب با ایشان کافی است و بالاجی پندت قبول کرده پونا بمجرد رسیدن نورمحمدخان
بدربار سوائی مادهورا و تعظیم برخاست و همه سرداران نیز تعظیم برخاستند خانمذکور خریطه خطوط را باندرا رطرسوائی
مادهورا و گذرانید بالاجی پندت خریطه را حواله نارا ین را و نمود و گفت که بیانک بلند بخواند تا همه سرداران
بشنوند ملخص مضمون خطوط انکه ایچیخواه محض برای درستی کار سرکار پندت پردمان سبرداران انگریز بحیده است
ایچیخواه را ازان خود دانسته بمشارکت دوستدار در مصالحت باکلاه پوشان نزنند و مشطر اخبار تردد دوستدار
باشند که امیدازفضل حق چنان است که اوشان خود بخود پیغام مصالحت خواهند کرد و هرگاه ازجانب اوشان
پیغام صلح آید این دوستدار را نیز شریک صلح خود سازند ازین قبیل کلمات بسیار نوشت بعد اصغای مضمون مراسلات
بالاجی پندت گفت که ما را هم خوشی خاطر نواب بهادر منظور است و فی الواقع که قصد ایشان را نیهم محض برای
درستی کار سرکار پندت پردمان است انشاالله تعالی تا بقای حیات در دوستی همدیگر تغیر راه نخواهد یافت و امری
خلاف مرضی همدیگر هرگز بظهور نخواهد رسید بعد ازین زر پیشکش و جواهر و اخیال روبرد آوردند چون باهری پندت تحریر
قرارسی و دو لکروپیه سالیانه بعمل آمده بود و مطابق آن بعمل بیاید نورمحمدخان که آدم فهیم و چرب زبان بود در اثنای
مکالمه برزبان آورد که بالفعل آقای ما برهم سرکار برکرم اند و پیشرا خراجات زاید لاحق حال شده والحال ازجانبین
دوستی دوام صورت پذیرفته پانزده لکروپیه سال بسال واصل سرکار پندت پردمان خواهد شد قبول باید فرمود

وبالاجی پنڈت با قضای صلاح وقت قبول نمود و بعد ازآن خانمذکور پنجهزار سوار ارنبالاجی پنڈت بطریق کمک که
در یجنگ شریک حیدرعلیخان بهادر باشند درخواست نمود و گفت که وجه خراک آنها ازسرکار بها درخواهد رسید
بالاجی جواب داد که بالفعل خبر آمد آمد کرنل کاتر در پنجاکرم است بعد دلجمعی البته فوج مطلوب تعین کرده خواهد شد
وبعد ازان ایلچی حیدرعلیخانرا رخصت نموده درحویلی لایق فرود آوردند و شروع بتالیف سرداران خود نمودند
وهری پنڈت پهرکیه که درخوش بیانی وتالیف قلوب ید طولی داشت با سرداران مخاطب شده گفت
که این ریاست ازشماست وقتیکه راو صاحب بزرگ خواهند شد بستور با دهورا و قدر شما میان خواهند دانست
وبخدمات عمده مامور خواهند ساخت اینوقت جانفشانی نهایت قصور درجنگ نخواهند کرد و بر دوی افواج فراهم
خواهند آورد و در وقت ما دهورا وکه بهر سوار بست وپنج روپیه درماهه میرسید الحال که بنا برحدوث فتنه
وهنگامه محاصل ملک رو بکمی آورده توقع ازکرم صاحبان است که بنصف آن راضی شده رو نورد طریق
رفاقت شوند غرض همه را متفق وراضی ساخته تامقام حجیور که نهه کروهی از پونا است بهیئت مجموعی رفته رود
آمدند و پرسرام بهاؤ را هم ازقلعه مرج طلبداشتند وچون شنیدند که کرنل کاتر از راه بندر سورتی می آید
بالاجی پنڈت سه هزار پیاده را همراه راگهوبهوله جانب بندر مذکور وهری پنڈت پهرکیه را با پنجاه هزار سوار
ودهولکر را باجمعیت بست هزار سوار با تفاق هری پنڈت پیشرو بسمت کهاٹ روانه ساخت واز فوج هری پنڈت
ودهولکر جمعیت بست هزار پائین کهاٹ شده سر راه کرنل کاتر بستند کرنل کاتر ارغنی برآمده اول بندر سورتی
را متصرف ساخته ودر آنجا بهانه خود قایم کرده راه پونا گرفت واکثر مرهته را که سر راه بودند می گرفت وجمعیت
آنها را متشر میساخت تا اینکه مرهته را زده وزده بکمال استقلال پائین کهاٹ رسید ویکپهر شب باقیمانده
اول ده توپ معه دو پلٹن همراه گرفته بالای کهاٹ برآمد وافواج مرهته را یارای آن نشد که حایل شوند و عقب

او باقی پلٹن ہا با توپ و سامان بالای کہاٹ برآمدہ قایم شدند و اینطرف کہاٹ ہری پنڈت و ہولکر
با جمیع سرداران مرہٹہ در خبرداری خود کوشیدند بالاجی پنڈت باستماع اینخبر متردد شدہ سوای مادہو راؤ را
بقلعہ پورندہر فرستاد و خزانہ و جواہر برلوہ کدہ روانہ ساخت و شہر پونا را بقصد آنکہ بروقت آتش دہد از مردم
خالی کردہ بہیزم والف پر کرد و الغرض درین اثنا نوشتجات کورنر کلکتہ بہ کورنر بمبئی رسید کہ حیدر علیخان
سرشورش برداشتہ است و از پنجا برای شپہ او فوج روانہ کردہ شدہ و چون سوائی مادہو را و مکرر خطوط
آشتی نوشتہ است باید کہ بالفعل جنگ با اہل پونا موقوف داشتہ تمام جمعیت کرنل کاڈرا بتعجیل ہرچہ تمام تر
بر جہازات روانہ مدراس نمایند کورنر بمبئی بجنس نوشتہ کلکتہ را نزد کرنل کاڈر فرستادہ نوشت کہ بہرمکان
کہ رسیدہ اند از ہمانجا برگردند بنابرین کرنل کاڈر را آنجا بمبئی برگشت و از بمبئی جمعیت خود را بر جہاز جانب چیپاٹن
روانہ ساخت اگرچہ ہنوز صلحنامہ نوشتہ نشدہ بود لیکن بنابر رشن کرنل مذکور اہل پونا را فی الجملہ دلجمعی حاصل شد
بنابرین بالاجی پنڈت حسب القرار ہزار سوار بکمک حیدر علیخان فرستاد و جمعیت مذکور ہمراہش بود تا اینکہ
در سنہ ہزار یکصد و نود و سہ ہجری خبر رحلت حیدر علیخان و رشن ٹیپو بصوب بدنور بگوش بالاجی پنڈت
رسید پس افواج متعینہ خود را طلبیدہ استفسار حالات ٹیپو نمود و نور محمد خان را طلبیدہ گفت انچہ شدنی
بود شد الحال کہ ایالت بدات ٹیپو تعلق گرفتہ است باید کہ در جنگ اہمال نکنند و احتیاط خود مرعی
دارند و خریطہ مکتوب مشعر بتعزیت و تہنیت و اظہار آشتی و موافقت با جلعت ماتمی باستصواب خاندکور
مصحوب دو جوڑی ہرکارہ پیش ٹیپو روانہ نمود و نور محمد خان کہ مرد دانا بود از جانب خود بہ ٹیپو نوشت کہ
بہادر مرحوم نظر بر مال اندیشی و صلاح دولت خود با سرداران مرہٹہ طریق مصالحت پیمود و مبلغی سالیانہ
مقرر نمودہ الحال اگر آنخداوند نعمت ہم سالک مسلک بہادر مرحوم خواہند شد موجب صلاح دولت

است واین دولتخواه اشتیاق حضور دارد توقع ازکرم خداوندی است که کسی دیگر برانیکار مقرر وانعقدی
درحضور طلب کرد وشیونعد اطلاع برمضامین مراسلات بالاجی پندت نوشت که نواب مغفرت منزلت
برای درستی کار سرکار پیشوا بجنگ سرداران انکریز متوجه شدند واجل فرصت نداد که انیکار را
باتمام رسانند الحال که این امر بدوستدار تعلق گرفته است موافق رویه نواب مرحوم این دوستدار
را درستی کار سرکار منظور لهذا با حال بجنگ سرداران انکریز اشتغال دارد و درینولا که ایلچی وفادار
غلامی ایار نام ملک بدنور بتصرف کلاه پوشان رفته بنابرین توجه این دوستدار بدانسمت ضرور افتاد
توقع ازکرم مشفقان آنکه نظر برخدمت گذاری وخیرخواهی نواب مرحوم وایندوستدار بالفعل فوج سکین برای
کمک روانه نمایند که باتفاق همدیگر ملک خود از دست دشمنان مستخلص نموده شود بعد ازآن بهرچه ایما خواهد
بعمل خواهد آمد واگر اراده صلح با سرداران انکریز منظور خاطر گرامی باشد پی شرکت واستصواب دوستدار
سوال وجواب مصالحت درمیان نخواهند آورد ونجانمد کور قلمی نمود که بالاجی پندت بگویند اگر بهادر مرحوم با سرداران
انکریز بجنگ نمی پیوست صاحبزاسکونت ورپونابل وردکن دشوار بود با وصف چنان سعی وبذل جهد برای
کا سرکار پیشوا فوج راکه برای اعانت فرستاده بودند طلب نمودند شد انچه شد الحال باید که بنای آشتی وموافقت
را با رسال فوج جهت کمک استحکام نبخشند وبودن آنجا عقیدت نشان ورپونا موجب درستی کار سرکار است
بیصد روپیه برماهیانه آن عقیدت کیش افزون نموده شد لازمکه بخاطر جمع آنجا بوده سرانجام امور مرجوعه بایدداد
خانمد کور بحضور وروداد مراسلات پیش بالاجی پندت رفت ونامه اقای خود رسانیده مطالب مرقومه را بلسان تقریر
ادا نمود بالاجی پندت درجواب گفت که هنوز مصالحت با سرداران انکریز قرار نیافته فی الحال رواندکی فوج صلاح وقت
نیست ومراتب دوستی با اقای شما منظور خاطر اگر موافق تعهد بهادر مرحوم زرسالیانه میرسد تدبیر روانکی

فوج هم از پنجابعل می آید والا توقع کمک نباید داشت بلکه در مواقعت هم اختلال راه خواهد یافت بعد ازآن
بالاجی پنڈت در فکر مصالحت با سرداران انگریز افتاده به سندیه نوشت که در کلکته برای مصالحت بشرط
سپردن رکهناتهه راو مرقوم نمایند چنانچه سندیه مطابق نوشته بالاجی پنڈت به مستر شٹن بکلکته نوشت
بعد شوری که با صطلاح آنها کونسل کویند مصالحت بشرط سپردن رکهناتهه راو و تقرر جاگیر برای معاش با صواب
سندیه تقرر یافت وصلحنامه بآن دو شرط مذکور بهر صاحبان کونسل پیش سندیه آمد و بالاجی پنڈت
بعد تقرر مصالحت جاگیر برای معاش رکهناتهه راو مقرر کرده هری پنڈت پهرکیه را برای آوردن رکهناتهه راو
فرستاد و هری پنڈت رکهناتهه راو را همراه آورده داخل کوبرکانون که در ضلع نانک است کردانید
و مردمان قدیم او را جدا ساخته دو هزار پیاده و یکهزار سوار برای حفاظت او تعین ساخت و مردم شاکردپیشه
از قبیل طباخ وغیره نیز از جانب بالاجی پنڈت و هری پنڈت مقرر شد و در آنوقت پسران رکهناتهه راو
و زن او انندی بائی نام که بکمال زیرکی و رسائی فکر اتصاف داشت و همیشه بالاجی پنڈت و هری پنڈت
از زیرکی او اندیشه بخاطر داشتند همراه رکهناتهه راو بود و بعد چندی زن مذکور در قید بایک ابدار که از جانب
هری پنڈت بود ساخته سه چهی شقه بدست خود که سواد نوشت و خواند هندوی داشت نوشته و بموم پوشیده
در سبوی آب انداخته یکی بسمت منی و یکی دیگر پیش سندیه و یکی پیش پیشوا روانه ساخت سندیه
بعد اطلاع بر مضمون شقه یکهزار سوار خوش اسپه بکمال اخفا در حوالی جام کانون که در تصرف او بود فرستاده
تاکید بلیغ نمود که هرگاه رکهناتهه راو با پسران خود نزدیک شما برسد زود او را در پناه جام کانون آورده بمن اطلاع
دهند و از اطراف دیهات علفی خود جمعیت فراهم آورده مستعد باشند که اگر فوج پیشوا تعاقب نماید بمدافعه پردازند
و شقه که بمنی فرستاده بود از نامساعدت ایام بدست جاسوسان بالاجی پنڈت افتاد بالاجی پنڈت بمجرد ملاحظه

آن یکهزار پیاده و دیگر به بهانه آنکه در جلوبواری رکهناتهه راه حاضر باشند متعین ساخت و بخفیه تاکید تقیید شدید
نمود سواران سند بیه چون بمکان معهود رسیدند و از هشیاری و تقید موکلان که بر رکهناتهه راه بودند آگهی نیافتند
برگشته رفتند و شیو سلطان برمضمون شقه مطلع گشته شخصی را بخفیه تر و رکهناتهه راه فرستاد و پیغام داد که عنقریب
خود را تا سرحد ملک من باید رسانید که ده هزار سوار برای آوردن صاحب تعین کرده ام فرستاده شیو سلطان
تا پونا رسیده و کیفیت بندوبست بالاجی پنڈت در ریاضه پی نیل مقصود مراجعت کرد بعد چندی بنا برناسازی
هوای کوه برکانون مزاج رکهناتهه راه از جاده اعتدال منحرف شد بالاجی پنڈت اطبای مصر را جهت معالجه تعین کرد
اگرچه زن رکهناتهه راه مجوز معالجه ایشان نمیشد اما رکهناتهه راه نابرجا پرسی و اظهار عقیدت آن اطبا را راضی نشده
شروع بخوردن دوا از دست آنها نمود و روز بروز احوال مزاج دگرگون شده در عرصه چهل روز از قید هستی رهائی
یافت و بالاجی پنڈت بعد انعقاد مصالحت با سرداران انگریز و فوت رکهناتهه راه استقلال کلی بهرسانید
بخیال خود منازعت با شیو سلطان راه داد و رفته رفته از کمن خفا بعرصه ظهور رسید چنانچه بعد ازین رقمزد
خامه وقایع رقم خواهد کرد ذکر وقایعیکه بعد جهاد بلده خجسته بنیاد تا متوجه شدن بندگان
عالی بتادیب احتشام جنگ بوقوع پیوست چون بندگان عالی برای جهاد بنیاد
رونق افزا شدند میر جمله بهادر نصیر جنگ را باستصواب ظفرالدوله بصوبداری بلده و خطاب عظیم الدوله سرفراز
ساخته و معدعا رنجان برادر و فادار خانزاده قلعداری دولت آباد و بهادر پنجکازا بدار و عملی احشام نواخته
ششم شهر شوال سنه یکهزار یکصد و هشتاد و نهه هجری از بلده خجسته بنیاد نهضت فرموده داخل خیام ملک احتشام
شدند و چند روز بسیر قلعه دولت آباد و زیارت مراقد روضه منوره و سیر باغات اطراف بلده بسر بردند
و هشتم ذی القعده مبارز الملک در قلعه دولت آباد ضیافت حضور تکلف هرچه تمامتر نمود و جواهر گران بها

و پوشاک فاخره از نظر گذرانید و بست و یکم ماه مذکور از آنجا کوچ نموده بتاریخ بست و هشتم ماه مذکور مرور
از کتل دهارور فرموده روز دویم آن بسیر قلعه فتح آباد دهارور که در تعلقه شرف الدوله بهادر بود روی توجه
آوردند عظیم الدوله نصیر جنگ ناظم محبته پنیادر ابعطای سرپیچ و جیقه و کلغی و مالای مروارید عز اختیار بخشیده
پاندان رخصت مرحمت فرمودند و چون از آنجا نهضت نموده بحوالی قلعه اوسه پرتو نزول افکندند
قلعه دار آنجا که غلام سید خان بود با پسر و بعضی مخصوصان خود باستقبال بوسی رسید و روز یکه بسیر قلعه مذکور
تشریف فرما شدند قلعه دار انجا جواهر و پوشاک و اسپ و فیل بنظر انور گذرانید و از آنجا نهضت نموده بتاریخ
دهم ربیع الاول سواد قلعه کلیانی مضرب خیام فلک احتشام گردید و بستم ماه مذکور مبارز الملک با منصبداران
متعینه خود و مثل سید عبد الله خان و سنبهاجی راو پانڈرو و صاحبخان متی بشرف ملازمت فایز گردید و
دولکر و پیه بابت نذر سواری مبارک که از قصبات و جاگیرات منصبداران بعرض وصول آورده بود از نظر
اشرف گذرانید و در مقامات کلیانی هوای وبائی بشدت شیوع یافت و صدها مردم لشکری و اسپهای
دراندک فرصت هلاک شدند و بعد ازان مبارز الملک را برای تحصیل زر پیشکش از زمیداران شولاپور گدوا
وغیره روانه فرموده عطف عنان عزیمت بصوب حیدرآباد نمود بتاریخ چهارم جمادی الثانی نزیت بخش بلده مذکور
شدند و مراسم زیارت حضرت قدسیه بتقدیم رسانیدند و درین ایام ترقی واقعه تیمچک بهادر روز افزون
دیدار نکهداشت کرم شد چنانچه مشار الله بحکم حضور فوج شایسته از مردم پایگاه و سلاحدار بدرقه همراه قرار
فرا هم آورد و ظفر الدوله زر پیشکش از زمیداران تحصیل نموده در سواد سنکارندی رسید و قار الدوله حسب الحکم
حضور باستقبالش شتافت مبارز الملک جهت بندوبست تعلقه نزل وغیره استدعای رخصت از حضور نموده
و اوان حاضر شدن خود در حضور بعد انقضای موسم برشکال کرده بنزل رفت و درین ایام تقریبات شادیها

بمیان آمد چنانچه شادی صاحبزادی بدری بیگم با ذوالفقارالدوله مهابت جنگ صورت انعقاد یافت و
همچنین شوال المکرم جشن سالگره مبارک آغاز شد و در ایام شادی و جشن با مراد و مقربان خلعتها و جواهر و مناصب
و خطابات فاخره مرحمت گردید و چون غلام سید خان از قلعه اوسه بحضور آمده دخل در تشبث امور
ریاست نموده مبارزالملک و دخل او را اصلاح ندانسته بوساطت وقارالدوله در حضور معروضداشت که رسیدن
فدوی در حضور منوط بآنست که غلام سید خان را از حضور اخراج نموده به قلعه اوسه روانه فرمایند چنانچه بپاس
خاطر او همچنان کردند و عنایت نامه در باب طلب او که تعجیل هرچه تمامتر خود را بحضور رساند بمبارزالملک
ارسال فرمودند و خود بدولت هشتم ذیحجه برای تادیب حیدرعلیخان که راه خودسری پیموده و اکثر امارکن
افاغنه و شجاع الملک را بقبضه تصرف درآورده بود از بلده نهضت نموده رایات ظفرآیات بسمت ملک
آن خودسر افراشتند و سیف الدوله بهادر را بقلعه بیدر مرخص ساختند و راقم الحروف را به بندوبست
نقشه صدارت که غربا از دست صاحبان این تعلقه بجان آمده بودند تا بفریاد آنغربا برسد مامور ساختند
و او راق حسبته لله امتثال امر خداوندنعمت نموده به بندوبست آن پرداخت انچنانکه موجب خوشنودی غربا
و خداوند حقیقی و مجازی گردید و صاحبزاده عالیجاه را جمعیت رساله داران تعین نموده بنواح کلبرگه روانه ساخته
صفه چهادنی در آن نواح فرمودند و در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و یکهجری از کرو باغ کوره من دامن سیتله
له و آنجا منضرب خیام بود کوچ نموده بسمت دریای کشنا توجه فرموده و در اثنای راه مبارزالملک که از تعلقه خود
بعزم ملازمت آمده بود احراز شرف ملازمت نموده او را بنگهداشت جمعیت ده هزار سوار و ده هزار پیاده سوای
جمعیت معمولی قدیمی او مامور ساخته و افواج منصبداران سرکار با توپخانه سنگین تعین نموده پیشتر بسمت
ملک حیدرعلیخان روانه کردند و خود بدولت نیز به پشت گرمی او روان شدند و فوج مرهته بسرکردگی بهری پندت

بهرکیه برای تنبیه حیدرعلیخان باتفاق ظفرالدوله ازپونا روان شده و مبارزالملک بکوچهای متوالی
بسمت کرنول رفت و لشکر فیروزی تابهوت پورکه چهل کروهی بلده است رسیده و درآنجا مقامات شد
و ظفرالدوله بکرنول رفته وضیافت ازحاکم کرنول کرفته بقصبه دون که ازکرنول دوازده کروه فاصله دارد عنان
عزیمت معطوف ساخت وازآنجا برمنیرک که بفاصله دوازده کروهی تعلقه حیدرعلیخان بود تاخت وغنیمت
فراوان بدست آورده رعایا و ساهوکاران آنجارا مع قبائل و فرزندان و لشکر ساخته بمنزل جهت اباد
فرستاد پس ازآنجا عازم کنجی کوته و پرکنه درک که درتعلقه حیدرعلیخان بود کردید و نظر بریکه درانثنای راه کوههای
دشوارکذار و اشجار بسیار متراکم بود و مرور لشکر ازآن دشوار می نمود دو سه روز برای تحقیق راه دیکر که کذار لشکر
ازآن بسهولت شود توقف ورزید حیدرعلیخان باستماع اینخبر بعزم مقابله ازمکان خود حرکت نموده و بطریق
یلغار راهی شد شجاع الملک خبر یافته بمبارزالملک نوشت که توقف دران کوهستان صلاح نیست که
مخالف بجناح استعجال میرسد مبارزالملک بمجرد دریافت این مضمون ازانجا کوچ کرده بنواح قلعه کتی
آمد وازانجا بمدکیرا که هشت کروه ازقلعه ادهونی است رسیده خیمه زد وازآنجا بموجب نوشته شجاع الملک بها در
کوچنوده بادهونی رسید و بهانروز حیدرعلیخان خود را بمدکیرا رسانید مبارزالملک یکروز برادهونی مقام کرده
دو بند و بست انواج پرداخته وقت شب بدانصوب بعزم پکارشتافت حیدرعلیخان که مردم هوشیار
بود برعزیمت او مطلع کشته پیش ازرسیدن ظفرالدوله بقلعه کتی رفت وازآنجا بقلعه سکین کده نکنده
که درآنجا قابوی جنک بود درنیه قصد پکارپای استقامت افشرد و فوج ظفرالدوله تاکتی متعاقب رفته
حسب الحکم آقای خود ازآنجا برکشت و متعاقب اینحال خبر رسید که هری پنڈت بهرکیه ازجانب پیشوا
باجمعیت فراوان جهت اعانت ظفرالدوله روانه شده است واراده دارد که تعلقه کچندرکده راکه تعلقه

حیدرعلیخان است تاخت و تاراج نماید ظفرالدوله بدریافت اینمعنی جریده تعجیل نماتمرید انصوب شتافت
و پیش از رسیدن هری پنڈت بدانجا رسیده دست نهب و غارت کشاده غنیمت فراوان یافت
و بعد رسیدن پنڈت مشارالیه ملاقاتها بمیان آمد و بصوابدید یکدیگر اتفاق مقامات افتاد درین ایام رسیدان
آن نواح تحریک سلسلهٔ موافقت با ظفرالدوله نموده ترغیب آمدن در ملک حیدره استیصال او کردند حیدرعلیخان
اطلاع ریمعنی یافته بزر پاشی تمام فوج هری پنڈت را با خود متفق ساخت سپاه هنگامه طلب خواه را
گرده در لوچ ایستادگی کردند هری پنڈت ازجهت عدم تن دهی سپاه و قریب رسیدن موسم برسات
از آنجا کوچکرده بسمت پونا رفت و ظفرالدوله کوچکرده از کنتل پاک نور فرود آمده و از زمیدار کدال سه لک روپیه
پیشکش گرفته برگویل گنڈه حسب الحکم حضور جهانی نمود و مهیان اخبار بتاریخ سیوم ربیع الاول سنهٔ مذکور بحضور بندگان
له به بهوت پور رسیده مقامات کرده بودند معروضه داشتند که مبارزالملک از قلعهٔ اودنی بفاصله دوازده کروه
و حیدرعلیخان از سرانبیافت دوازده کروه و فوج منقلای او پیشتر از دو منزل دوازده کروه فرود آمده
است و بست و ششم ماه مذکور اضراب طولانی و جزایر بابت ضبطی کوپال پته از نظر انور گذشت در ربیع
ارشاد شد که منجمله آن انچنانکه سبک و قابل برداشتن باشد بخزاین برداران تعلقه محمد حسین و انچه سنگین بود بکارپردازان
توپخانه سرکار سپارند و هشتم ربیع الاخر بسوای مایک هرکاره که از آنطرف کشنا بحضور رسیده پکر اسپ
بیصد روپیه بطریق انعام مرحمت گردید و چون جهانی ظفرالدوله بگویل گنڈه قرار یافت یازدهم جمادی الاول بجهانی
بجهانی فلبرکه مرخص فرمودند و اکثر سرداران فوج فیروزی را با جمعیت آنها تعین نمودند و شرف الدوله بها
بحضور رخصت گرفته عازم حیدرآباد شد و علی محمد خان کارپرداز خود را سرکردهٔ فوج نموده در رکاب صاحبزاده
روانه ساخت و بعد از آن از بهوت پور نهضت کرده بظاهر فرخ نگر نزول اجلال فرمودند و هفدهم ماه مذکور

ازآنجا کوچ شده و متصل عیدگاه بلدهٔ حیدرآباد دایرهٔ لشکر کردید و روز کوچ ذوالفقارالدوله بهادر مهابتجنگ و منصورجنگ
بملازمت فایز گردیدند و در منزل آن عیدگاه سید ولاورخان بهادر ناظم بلدهٔ حیدرآباد و غیره اهل تعلقات احراز
شرف ملازمت نمودند و بند کانعالی در اینمنزل در خیمهٔ مبارک دو کهڑی توقف فرموده سوار شدند و در حوالی
تنج جنگ بهادر و امیرالدوله را نشانیده در ساعت نیک زینت بخش دولتخانه شدند و نذر اعیان گرفته
اندرون محل تشریف فرما گشته و بتاریخ سبت و سیوم شهر مذکور برای ملاقات شاه فضل الله درویش بتاریخ
بست و پنجم برای ملاحظهٔ توپخانه تشریف بردند و بتاریخ سبت و نهم ماه مذکور برای بهوالی دانس که برای شادی
کنهائی پسر خود کیول کشن بهنه وستان رفته بود از آنجا مراجعت کرده بملازمت حضور مغفرت و مفخر گردید و در این ایام
صلابتخان و بهلولخان نیز بسواد حیدرآباد رسیدند و همراه ولاورخان که باستقبال نامزد شده بود بحضور رسیده
دولت ملازمت اندوختند و چهارم ماه شعبان بدری بیگم صاحبزادی بعلت اسقاط حمل بخت رحلت نمود
و درین روزها سید ولاورخان و تنج جنگ بهادر هریک از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری و سه هزار سوار
و علم و نقاره و پالکی جهالردار و اولین بخطاب اسظام جنگ بهادر و دومی بخطاب شمس الدوله بهادر عز امتیاز یافتند
و همچنین مقربان دیگر فراخور مرتبه بمنصب و خطاب سرفراز گشتند و در اغاز موسم بهار جشن نوروزی بتکلفی
که تفصیل آن موجب اطناب است ترتیب و هریکی از مقربان ملازمان فراخور رتبه بمنصب و خطاب و عنایات
رقوم جواهر سرفرازی یافت و بتاریخ غره ذی الحجه بار دیگر برای تادیب حیدرعلیخان از فرخنده بنیاد
نهضت نموده داخل خیمهٔ اقبال شدند در سنه هزار یکصد و نود و دو هجری نیز با حیدرعلیخان اتفاق مقابله شد
و او بنا بر عطف عنان عزیمت بمنازعت انگریز رخ از مقابله تافت مبارزالملک کاری نساخته معاودت نمود
و با اندیشهٔ شمس الدوله که با او مضاف و اقتدار و جمعیتش روز افزون بود عرضداشت مشعر باستدعای رخصت بحضور

ارسال نموده رخصت گرفته بالا بالا به تعلقهٔ خود شتافت و تا زنده بود مستعد بملازمت نگردیده و بتاریخ
بست و پنجم ربیع الثانی سال مذکور خود بدولت رونق افزای بلدهٔ حیدرآباد شده و در ماه جمادی الاولی
میرزا ابو تراب و میرزا یعقوب میرزا و خواهرزاده اش حاجی میرزا خان بملازمت فایز گردیدند و بهر یک
سرپیچ مرصع مرحمت شد و رای رایان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری یکهزار سوار و خطاب راجگی و رای
نارائن از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مدارج ترقی پیمود و روز بست و ششم ماه مذکور
بندگان اعلی استقبال نموده فرمان پادشاه گرفته و سیوم ماه رجب کنور ائی صاحبزادهٔ نقشبندی بیگم بادو العقار
مهابتخان بکمال تکلف و تجمل بر منصهٔ ظهور جلوه افروز گردید و در اینجا عظیم الدوله ناظم خجسته بنیاد رخصت انصراف
یافت و بسیاری از ملازمان بمناصب و خطابات سرفرازی یافتند و چون درین ایام عرض روپیه ناظر شد
و صرافان روپیه ها را چهار آنه بیچ آنه کم کرده میگرفتند حکم والا شرف نفاذ یافت که از روپیه های نوآمد
آباد بنک آباد و غیره انچه در خزانهٔ عامره موجود است بساهوکاران بلده بدهند و ابلاغ امر کنند که این را از عرض
صاف نموده و سکهٔ فرخنده بنیاد بر روپیه ها زده در عرصهٔ یکماه داخل خزانه نمایند و نقصان عرض از کار
بلیدند و همین روپیه ها را رایج کنند و در سال هزار و یکصد و نود و سه هجری پوشاک اعلی و جواهر گران که بوکلای
بمنصور فرستاده بود از نظر انور گذشت و منصور جنگ بهادر از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری و خطاب
قمر الدوله سه مایه افتخار اندوخت و وقار الدوله از اصل و اضافه شش هزاری چهار هزار سوار و خطاب خانخانان
چهرهٔ اعتبار افروخت و همچنین بسیاری از ملازمان بعضی بمنصب و خطاب و بعضی به تعلقات لوای
افتخار افراختند و هشتم ربیع الثانی مستر هالن برسم حجابت از جانب پادشاه انگریز بحضور آمده بملازمت
فایز گردید و تحایف مرسلهٔ پادشاه انگریز از نظر انور گذرانید و درین سال بهلولخان و دعوی خان باز

بالمان

بآستان بوسی رسیدند و در ماه رمضان المبارک جواهر و پوشاک مرسله را دیده پردهان بنظر مبارک
درآمد و در ایام جشن عید الفطر قمر الدوله جیقه و شمس الدوله را جیقه با کلغی پرهما مرحمت کردید و نهم شوال سنه الیه
وقار الدوله بعلت خبط دماغ خود را بزخم کارد مجروح ساخت و بعد چندی جنون او اشتداد پذیرفته بحالت سکر
انجامید تا اینکه از جهان درگذشت و چهاردهم ذی قعده مکرمه بآنسکیصاحبه عرف یمانی پسکم از بیغوله فانی بعشرت
سرای جاودانی رخت هستی بربست و بعد چندی خود بدولت برای انشراح خاطر بلاله کوزه بقرب شکارگاه شریف
فرما شدند و نجم الدوله بهادر سیف جنگ با فوج شایسته جهت حراست تعلقه کوثر و مرتضی نگر که امد آمد سرداران
انگریز در آن نواح اشتهار یافته بود مرخص شده و در ماه صفر سنه هزار و یکصد و نود و چهار هجری میر نجم خان که
برای آوردن اسباب موسی لالی فرنگی رفته بود بحضور رسیده اسباب را از نظر انور گذرانید سیزدهم ربیع الاول
جشن نوروز و غسل صحت مزاج مبارک که اندک از جاده اعتدال منحرف شده بود ترتیب یافت و اطبای حضور
بخلعت و جواهر سرفرازی یافتند و در ماه جمادی الاول شاه سید الله حسینی مع فرزندان وارد شهر شدند
و خود بدولت برای ملاقات تشریف شریف ارزانی فرمودند و در ماه جمادی الاخری شادی گدخدائی
قطب الدوله پسر حیدر جنگ با دختر همشیره خود بدولت بتکلف لایق سرانجام یافت و درین سال میر اکبر علی
بمناصب و خطابات و خور مرتبه ذخیره افتخار اندوخته و غلام سید خان که در حین حیات وقار الدوله
از او سر طوطا رام وکیل را فرستاده عرضی بحضور و خط بوقار الدوله در باب طلب خود ارسال داشته بود طلب خود
فایز نشده بود درین وقت بعد فوت وقار الدوله که مانع از طلب او بود فرصت وقت غنیمت دانسته
ببهادر الملک ضابط جنگ مکاتیب مودت اسالیب نوشت و محرک سلسله موافقت گردید و مکرر عرایض
در باب برداشتن ملاقات با مبارز الملک در حضور ارسال داشته دستوری حاصل کرده برای ملاقات او از

به زیل رفت از آنجا که در تدویر رسم دنیاداری ید طولی داشت او را بجا پوسی هر چه تمامتر و اطاعت
ظاهری فریفته بر سر آن آورد که در باب او عرضی سفارش بحضور ارسالدار و چنانچه مبادا الملک بحضور
عرضی فرستاد که غلام عقیدت کیش خیر اندیش را بدون بودن معین الدوله غلام سید خان بهادر جنگ
در حضور و جمعی نمیشود طلبیدن ایشان در حضور ابواب طمانیت بر روی دل انخیر خواه مفتوح ساختن است
بندگان عالی بپاس خاطر شمس الدوله بهادر که حضور باشد و صداقت کیش بود در طلب غلام سید خان تامل را
کار فرمودند و چون یقین پیوست که شمس الدوله را بجز کار سپاه خود التفاتی بکلیات ریاست نیست دار شیخی
له شاه رشود در آنوقت لابد بود عنایت نامه طلب بنام او ارسال داشته و بتاریخ بیست و هم ماه شعبان در
پایستان بوسی رسید و تا دو سال از خوف شمس الدوله هیچ امری از مکنون خاطرش بظهور نرسید و تعلق
تمام پیش آمده و اظهار صداقت خود نموده شمس الدوله را از جانب خود مطمئن ساخته باظهار کفایت سرکار
و نمودن باغ سبز بر لطف دست یافتن و مبلغ زر تعهد سال بسال بر عمال و محصول مال تجارت بر تجار و کار
خانهای مردم و اموال ایشان بهر حیله که سراپا ظلم بود خداوند نعمت را بخود مایل گردانیده مشار الیه و متعلقه
او دیده و رشته در جمیع مقدمات ملکی و مالی دخیل گشته عهده عمدة المهامی بدون آنکه مخلع گردد بخود متعلق گردانید
و در عهد او مردم شرفا و نجبا و علما و صلحا و سادات چه از تیها که نه کشیدند تا بحدیکه اکثری جلا وطن
و بی غربت اختیار کردند و سایر مردم بواج و مفتریان و خبث طینتان بعرصه آمدند و مقاطعه و انعامات بیگانه
بی وسیله بضبط در آمد و بخواه نقدی منصداران قدیم روپیه را هفت آنه مقرر کردید و از آن هفت آنه
خرجات و کالتانه حق چوبداری که بر ایشان بوکالت مقرر کرده بود و غیره اخراجات متصدیان وضع شد
و بعد اخراجات هم ماه بماه بکسی نمیرسید بعضی را در سالی شش ماه و برخی را از زین هم کمتر و بعضی را از کمتر

آه و فغان جان بلب میرسید غرض در عهد او مردم بی بضاعت از جهت گرانی غله بسبب احتکار و اندوزی
محصول و از جهت عدم وصول خواه از رفاقه کشیها هلاک گشتند و مردم صاحب استطاعت باندیشه جور
دستم او جان در قالب نه انگشتند و تسبیح الحفیظ هر که و مه را ورد زبان بود دعا ملة الله بما عامل
به الخلق مخفی نماند که سلیمانی زبان عرب است از ثقات مکه معظمه تحقیق نموده شد که سلیمانیان
از اولاد آن قبطیان اند که از مصر باطراف برای تجارت وغیره حوایج رفته بودند و روز غرق فرعون همراهش
نبودند و چون بسمع ایشان خبر غرق فرعون و فرعونیان رسید از خوف حضرت موسی علیه السلام در
شام بکوهی که معروف بکوه سلیمان است رفته جزیدند بنابر آن اولاد ایشان موسوم بسلیمانیان گشتند
آمدیم بر سر مطلب در همین سال شکارگاه که دوازده کروه جریبی سحرا و مرغزار با حاطه آن در آمده بود و
قمرغه که بهندی باگر گویند باهتمام شمس الدوله بها در تیار شد و خود بدولت با جمیع مردم محل در آنسرزمین
پر تو نزول افکندند و هر روز بشکار تفرج مینمودند و بعد ازان چند روز با محلات متوجه سیر حسین ساگر شدند
و شبها اطراف آن چراغان افروخته میشد بار بار دیگر بدستور سابق متوجه شکار شدند درین اثنا مهیان
بعرض رسانیدند که مبارز الملک بمرض سرطان مبتلا گشته است و تمام بدن او پر از ریم و صدید شده و
علاج اطبا سودی نمی بخشد پس بندگانعالی حکیم باقرخان مسیح الدوله و جراح هندی بلیا نام پسر کوردنار اکه از
زمان بودند برای معالجه او روانه فرمودند هنوز بقطع مراحل بمنزل مقصود نرسیده بودند که خبر رحلت او رسید
و خلعت استقلال بنام احتشام جنگ خلف ضابطه جنگ باستصواب غلام سیدخان از درگاه حضور ارسال
کردید بعد ازان یکروز دیگر شکار قمرغه نمودند و بسیار ملازمان را از صغیر و کبیر بعطای مناسب و خطابات
و اختصاص بخشیدند چنانچه میرزا خان بهادر را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای علم

و نقاره و خطاب مبارزجنگ و یعقوب میرزا را بمنصب چهارهزاری دو هزار سوار و جمال الدین حسین خانرا
بمنصب یکهزاری دو صد سوار و میرحیدرخان بخشی حضور را باضافه یکهزاری یکهزار سوار و خطاب بهادری
و عطای علم و غلام مرتضی خان پسر غلام سعید خان را باضافه یکهزاری یکهزار سوار و خطاب سپهدارجنگ
و فرخ میرزا را بمنصب چهارهزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب احتشام جنگ بلند پایه ساختند
و در جشن عید الفطر صمصام الملک میر عبدالحی خان را یک زوج دست بند مرصع و بدستور غلام سعیدخان
و قم چقه به پسر او مرحمت نمودند و در ینماه بخانه شمس الدوله پسر متولد گردید و درین روزها محمد امجد خانرا اصل
و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سربلندجنگ و راجه دیانت دنت را از اصل و اضافه
بمنصب چهارهزاری دو هزار سوار و خطاب بهادری و عطای نقاره و پسر او رای رینگا داس را از اصل و
اضافه بمنصب هزاری و شمس الدوله را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری شش هزار سوار و خطاب
شمس الملک بپایه اعتلا رسانیدند و سوای اشخاص مذکور بسیار ملازمان که ذکر آنها بتفصیل تطویل بلاطائل است
بمناصب و خطابات امتیاز یافتند و درین سال سربلندجنگ بهادر به تنبیه زمیندار شولاپور نامور گردید و قلعه
مدرس مکه مسجد به تعلقه قضای بلده فرخنده بنیاد تکیه بر سند افتخار زده و شمس الدوله بهادر و غلام سعیدخان
و عظیم الدوله و غیره اشخاص فراخور حال بخلعت و جواهر غرامتیاز یافتند ذکر توجه بندگانعالی بتادیب

احتشام جنگ جهالت شعار و بیان آنچگونه تا انتزاع قلعه نرمل از دست آن بیدولت

طریق ادبار پویست همگامیکه احتشام جنگ ظفر الدوله بعد فوت پدر خود بخلعت بحالی و استقلالی
از پیشگاه حضور سرفرازی یافته بجای پدر بر مسند کامرانی نشست باغوای ولی محمد بخشی پسکو میرزا و فرید میرزا
منعم الله با ضابط جنگ قرابت قریبه داشتند بی آنکه تقصیر باثبات رسانده گشت و بعد چندی با ولی محمد که

باعث کشتن دیگران شده بود بدستهٔ کشتهٔ موسی الیه را نیز تقتل رسانیده دست صفاکی برعهم خود جهت ضبط
دلتی درار کرده عالمی را بدتیغ خود ستم ستدم گردانیده خیالات فاسده بخود راه داده بندگان نعالی باستماع
این اخبار تامل را کار فرموده دنظر رحم بر یتیمان شباب او کرده بخت عنایت نامجات مشتمل بر موعظت و اندرز
فرستادند چون مواعظ آن بادیه پیمای ضلالت را اثری نبخشید تاریخ بست و یکم شهر محرم الحرام سنهٔ هزار و یکصد
نود و شش هجری بقصد هموار ساختن آن ناهموار از فرخنده بنیاد هفت فرموده بهواداری باغ کوروهن داس پرتو
نزول افکندند و تا دو ماه بتقریب سیر و شکار توقف ورزیده عنایت نامجات فهمایش ارسال نمودند و چون
آن خود سر بر سر راه نیامد بست و چهارم ربیع الاول از آنجا کوچ کرده حوالی قلعهٔ محمد نگر بر ساحل دریای موسی نصرت
خیام ظفر اختتام ساخته و چند روز در آنجا اقامت فرمودند در ایام اقامت هر شب حسب الحکم بر برج و بارهٔ
قلعهٔ بالا حصار چراغان باهتمام سرفراز جنگ افروخته و آلات آتش بازی سرداده میشد و عالمی
تماشای آن مسرت دل اندوخت درین ایام سرفراز جنگ بکنهی مروارید و عطا یار خان پسر سعید الدوله مرحوم
مرصع و اعتضاد الدوله بقلعداری بهونگیر و تحصیلداری تعلقات راجه رانیا متوفی و ولاور جنگ برادر زادهٔ
صمصام الملک میر عبد الحی خان بخلعت دیوانی محمد آباد بیدر منظور نظر عنایت گشته و بعد ازان کوچ از انتقام
نموده جشن نوروز بکمال تکلف ترتیب دادند و امراء منصبدار را بعطای منصب و خطاب و جواهر رتبه بر
سرفراز نمودند چنانچه سهراب جنگ را بخطاب مشیر الملک و اضافه یکهزاری یکهزار سوار و شمس الملک را
بعطای بهوجبند با سراسری مروارید و محمد عظیم خانزاد بسرپیچ مرصع و اضافه منصب و یکهزار سوار و علم و خطاب
بهادری و امتیاز الدوله را بمنصب پنجهزاری و علم و نقاره و خطاب قیام الملک و میر حیدر علیخانزاد از
و اضافه بمنصب دو هزاری و عطای نقاره و خطاب ممتاز جنگ و همچنین بسیاری از ملازمان دیگر را

بمناصب وخطابات مورد عنایات ساخته پیکوه جنگ ناظم فرخنده بنیاد راجیعه وپاندان رخصت رحمت
نموده بجانب قلعه گولاس متوجه شدند وبعد نزول موکب اجلال درآن نواح اتفاق مقامات شد درین
ایام پانزدهم جمادی الاولی صمصام الملک میر عبدالحی خان که امیر ذوالاحترام وصاحب علم وفضل وتمکین بود
بعارضه دردشکم بجوار رحمت پیوست ودرهمین مقامات بملاحظه محله فوج وتوپخانه پرداخته دوازدهم
موسم برسنال قریب رسید بتاریخ بست ودویم ماه مذکور از قلعه گولاس اعلام مراجعت بسمت حیدرآباد
افراشته وبتاریخ بست وهشتم برتالاب حسین ساگر نزول اجلال فرموده باشطار تاریخ سنه پنجهزار ونوزده
ورزیده وهرشب بتماشای روشنی وآتشبازی اشتغال داشته بعیش وسرور بسر بردند ودویم ماه جمادی الاخری
ازصدمه باد سخت وباران وتگرگ هرج عظیم بمردم لشکر رسید وبتاریخ چهارم ماه مذکور درموضع رونی آزاد
دولتخانه عالی شدند ودرین اوان اکثری برایلغارات مشایخ شهر مثل شاه فضل الله مرحوم وشاه امرالله
خلف شاه رضا صاحب مرحوم تشریف بردند وشرف الدوله بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار و
خطاب شرف الملک عزامتیاز یافت وسید اکرم خان بدیوانی پادشاهی بطریق نیابت مفوض گشت
وعظیم الدوله را سرپیچ مرصع وجیقه وکلغی مروارید وخلعت وپاندان رخصت بسوی اورنگ آباد مرحمت شد
وبست وپنجم رجب مترهالند رخصت شده بتکلگه رفت ودرماه رمضان وکیل حیدرعلیخان سپهسالار وامام
بحصول شرف ملازمت مباهی گشته تحایف وجواهر مرسله ازنظر انور گذرانیدند وچون پنهان اخبار
بعرض رسانیدند که احتشام جنگ فوج خود ازسوار وپیاده ودرسواد قصبه ناندیر فرستاده اراده فساد دارد
خاطر اقدس متوجه شیخه آدلشه حسام الدینخان بهادر عرف کهانسی میان را با دوهزار سوار جرار برای دفع
شر او نامزد فرمودند خان مشارالیه پاشنه کوب به قلعه بودن رسیده پیش تازان سپاه نصرت دستگاه

الخبر

برجمعیت مخالف که بیرون حصار قلعه مذکور بود تاخته منهزم ساختند واکثری ازآنها اندرون حصار رفته
بسر دادن توپ وتفنگ پرداختند دلاوران معسکر که نبرد قدم جلادت افشرده بپورش درآمده
دو نیم ساعت قلعه را مشوش کردند وقلعگیان بعضی امان طلبیدند وبرخی کشته شدند وبرخی بدر رفتند
اصتام جنگ باستماع انخبر وحشت اثر بتعجیل هرچه تمامتر دلاور جنگ فرنگی وابومیان مهدویرا با سه هزار
سوار روانه ضرب توپ وپیادگان تفنگ ورو بسیله وجوش وغیره بمقابله خان شارالیه فرستادند
وهم شوال مرشدزاده سکندر اقبال که الحال رئیس وقت اند میرا کبرعلیخان بهادر را بخطاب اسدالدوله
عز اختصاص بخشیده وبعضی اعیان دولت را باجمعیت آنها تعین نموده بدانصوب رخصت نمودند
وسیدی عبدالله خان وحشمت جنگ را حکم شد که پاشنه کوب خود را بکمک حسام الدینخان رسانند
اصتام جنگ باستماع انخبر بابومیان مهدوی ودلاور جنگ فرنگی نوشت که پیش ازملحق شدن فوج
کمک بجنگ مبادرت نماید آن هردو جنگ الحکم اقای خود بخیم ذی القعده اضراب پیش روی خود
شروع به بسر دادن گلهای متصل غیر منفصل نمودند هرچند که بسیاری ازمبارزان فوج فیروزی بضرب گوله
از پا درآمدند اما پای استقامت ایشان ازجای نلغزید ابومیان چون دید که ازضرب گوله تزلزل در استقامت
استقامت ایشان راه نمی یابد ازدایره فوج جدا شده باجمعی ازسواران پیش قدمی نموده بر فوج
فیروزی حمله آورگردید حسام الدینخان بمدافعه اوپرداخته مقدمة الجیش اورا برهم زده برجوق فرنگی انداخت
وهردو فیل نشان اورا دراول حمله بزور شمشیر گرفت الحاصل جمعیت مخالف هزیمت یافته تاقلعه نزل
عنان نکشیدند دلاور جنگ فرنگی وقت شب فرارنموده به نزل رفت ودر نخجیر فیل معه نشان وچند را
اسپ ونقاره وفیلچی های بان معه شتران وگاوان گوله وباروت که بدست مبارزان فوج فیروزی

آمده بود و باعرضداشت مشتمل بر نوید فتح بحضور ارسال نمودند و احتشام جنگ بعد این سه جنگ فوج خود
را هم آورده بازار سوادِ منزل پیرون نگذاشت و حسام الدینخان حسب الحکم با جمعیت سپاه خود در سواد
قلعه مالکنده که آب و الف نزدیک بود فرود آمده منتظر حکم حضور نشست و درین ایام محمد امجد خان
بخطاب سربلند جنگ بهادر و سر پیچ مرصع و صاحب خان متی بمنصب سه هزاری هزار سوار علم و نقاره
و خطاب نظام نواز خان بهادر و وزیر خان باضافه منصب و خطاب بهادری سه فراری یافتند و بتاریخ
دویم ذی القعده خبر رحلت امیر الامرا بسالت جنگ بهادر بروضه رضوان بعرض رسید کمال اندوه
و ملال بر امون خاطر اشرف گردید و سه روز موقوفی نوبت بعمل آمد و میر مبارک خان صفدر جنگ مازندرانی
در اینولا مرخص گشت و ثابت جنگ مبارز الدوله بسر پیچ مرصع و جیقه و حاجی میرزا خان بسر پیچ مرصع عز امتیاز
یافته برکاب سعادت مرشد زاده بلند اقبال اسد الدوله بهادر تعین گشتند و راجه دیانت و نت بهادر بعطای جیقه
مرصع و شمشیر و راجه لکهات رام بعنایت جیقه مشمول عواطف خداوندی گشتند و بتاریخ بست و یکم ذی قعده
خود بدولت از بلده فرخنده بنیاد منصت نموده در سواد کوشه محل نزول اجلال فرمودند و بست روز توقف نمودند
و عنایت نامجات مشتمل مراتب استمالت و ره نمونی باطاعت باحتشام جنگ فرستادند و در باب تحمل
و دلالت بر امر فلاح و فیقه فرو گذاشت نکردند چون او بار رهنمون او گشته بود از خود سری باز نیامد پس
صلاح کار در کوشمالی او دیده نجم الدوله میر بخشی و سید عمر خان را با جمعیت شایسته به کمک حسام الدین تهانه
روانه نموده تاکید بلیغ فرمودند که تا مقدور از خود سبقت در جنگ نکنند و در صورت مبادرت او بنحوی
من سل سیفه هلک به عمل نمایند و درین ایام ذوالفقار الدوله مهابت جنگ بهادر از
اصل و اضافه بمنصب نهه هزاری نهه هزار سوار دو اسپه یک اسپه و خطاب امیر الملک و ماهی و مراتب

و سرپیچ مرصع و کلگی مرصع بپایه اعتلا رسید و هم تعلقه او هونی و را پچوربا و مفوض گردید و مکرم الدوله بهادر و تلوار امیر الوکلا همراه رکاب او مرخص گشتند و سید جمال الدین حسین خان بخلعت میرسامانی سرکار از تغیر اعتلاء الدوله و شیخ عظمت الله برادر سه فراز جنگ به قلعداری بندرک و حکیم غیاث الدین خان بخلعت کوتوالی فرخنده بنیاد عز امتیاز یافتند و ششم ذی الحجه از سواد کوت محل نهضت فرموده بسمت قلعه ایلکندل متوجه شدند و در حوالی موضع علی آباد مرشد زاده سکندر اقبال در اثنای سواری بملازمت فایز گشته بندگانعالی بستم ماه مذکور بر تو نزول در سواد قلعه ایلکندل افکندند و روز دوم بسیر آن قلعه متوجه شدند و بست و هشتم از آنجا کوچ لشکر فیروزی شد و بتاریخ بست و نهم منزل ایلواڑه که در آنجا چله راجه باک سوار است مضرب خیام فلک احتشام گردید و درین ایام علاء الدوله از تغیر عظیم الدوله بنظامت مخجسته بنیاد بپایه اعتلا رسید و در ایام عشره محرم سنه هزار یکصد و نود و هفت هجری در آنجا اتفاق مقامات شد و بتاریخ سوم ماه مذکور دوله رای بحکم حضور با جمعیت سرکار و اضراب قلعه کشا و کرنال عدو مال بجهة محاصره قلعه جکتیال روانه گردید و بعد انقضای عشره محرم از منزل ایلواڑه کوچ بسمت نزل فرمودند بعد کوچ از منزل مذکور راجه بدم سنکه و کنور جوده سنکه را بکمک دوله رای مرخص ساخته و هر روز در هر منزل قطع اشجار نموده طی مسافت مینمودند و درین اثنا حسام الدین خان بملازمت سعادت اندوز گشته بعطای خلعت فاخره و سرپیچ مرصع و خطاب بهادری و علم و نقاره و منصب سه هزاری دو هزار سوار به بلند پایگی رسید و افواج فیروزی قلعه جکتیال را که بنا کرده مبارز الملک بکمال استحکام بطور اهل فرنگ است محاصره کرده کار بر محصورین تنگ ساختند و بضرب توپ و کرنال تزلزل در ارکان استقامت قلعگیان انداختند آخر الامر قلعدار آنجا ظفر الماس حبشی بعجز گرائیده قلعه را با همه اسباب و اموات بتاریخ بست و هشتم محرم سپرد اولیای

دولت قاهره نموده بوساطت دولهرای بآستان بوسی رسیده بمنصب پانصدی وخطاب خانی
چهره افتخار افروخت ودولهرای از اصل واضافه بمنصب دوهزاری دوهزار سوار وعلم وخطاب بهادری
وبسرپیچ مرصع ودوشواره زمرد دولت اعتبار اندوخت وغره صفر از سواد موضع کورتله کوچ نموده بمنزل
جلیال نزول اجلال فرمودند وبعد سیر قلعه بارقلعداری آنجا بنام ظفر الماس مقرر کرده ازانجا نهضت نموده
بمنزل متوجه شدند ودرین منزل محمد عظیم خان بهادر که برای خریدی اسپان عالی کانون رفته بود
وعضه دوماده دوهزار سوار پاکیزه باساز ویراق بشرف ملازمت رسیده مورد تحسین وآفرین گردید ودرین منزل
وایات عالیات بسمت قلعه بالکنده باهتزاز آمده ودرین ایام ملازمت بهلولخان ورخصت احسن الدوله بتعلقه
وتنل دسه کارلهیم صورت وقوع یافت ومیر عبد العزیز خان ولد میر عبد السلام خان مرحوم از اصل واضافه
بمنصب چهارهزاری وخطاب قوام الدوله وخلعت دویش باضافه منصب وخطاب مجاهد جنگ وعلم ونقاره
وفرنده وشش باضافه منصب وخطاب تهتن جنگ وعلم علم افتخار افراختند ومیر مبارزخان که بادونی
رفته بود رانجا آمده باحراز سعادت ملازمت نموده وبتاریخ چهاردهم ماه مذکور سه داران بهادر مثل رفعت الدوله
سربلند جنگ وحسام الدینخان وکمتار جنگ ومحمد بهلولخان وسیدی عبد الله خان وسید عمرخان وغیره رساله داران
وردیان وجزایراندازان آنطرف دریای کنگ عبور نموده فرود آمدند وبخرم واهتیاط پرداختند گویند درینکه
فوج فیروزی آنطرف دریای کنگ عبور نمود احتشام جنگ خود دشمن باچند سوار معدود متوجه شکار آهو بود
ر ینمعنی به بهادران فوج فیروزی معلوم میشد خود صید آن بهادران میکردید بالجمله احتشام جنگ خبر دار گشته
بچستی وچالاکی لنگره لشکر باجمعیت سوار وپیاده وتوپخانه غنیم بمقابله تافته شروع بکارزار نمود وبعد گشته
شدن سپاهیان وسواران وپیادگان رو از مقابله تافته در تیری چشیال متحصن گشت روز دیگر بندگانعالی عبور

دریای کنک نموده آنسوی دریا نزول اجلال فرمودند و در آنجا هم تحمل را کار فرموده سبقت در جنگ
نکردند و بست و دویم ماه مذکور مرشدزاده سکندر اقبال با ستدهای پندت پردهان برای شادی
کنخدائی سوائی مادهورا و به پونا تشریف فرما شدند و اکثر سرداران و اعیان دولت مثل شرف الدوله
و مبارز الدوله وغیره در رکاب مرشدزاده تعین شدند و غره ربیع الاول احتشام جنگ غرضی مشتمل
معروضات خود بوساطت بعضی ارکان دولت بحضور ارسال نمود و هر روز جواب و سوال درمیان بود تا اینکه
ششم ماه مذکور بدون تحریک احدی زمیدار چور و میواران دولهرای و سواران پایگاه بکرش کوهیچه که
حایل فیمابین بود متوجه شدند تا مخالف آنکوهیچه را بدست خود کرده و توپها بر آن نصب کرده مورچال قایم
نمایند افواج مخالف مقابل شده گوله ها سر دادند و آخر راه فرار پیش گرفته پناه بحصار چنیال بردند فوج فیروزی
مقابل حصار چنیال پای جلادت افشرده مورچال قایم کرده تمام شب بهوشیاری بسر بردند خود بدولت
باستماع اینخبر روز دیگر از کنار دریای کنک حرکت نموده محاذی کوهیچه مذکور رایات ظفرآیات نصب نمودند
و چون دیدند که شعله این فساد بدون آب شمشیر منطفی نمی شود و حسبه تحریک و سنان این قضیه بفیصله نمی انجامد
بمنطوق آخر الحیل السیف روز دویم آن بر هودج آهنی نشسته با فوج نصرت قرین بر شیه او متوجه شدند
و حکم فرمودند که از هر سو نائره جدال و قتال ملتهب ساخته با اهل بغی بمنطوق کریمه فاقتلوهم حیث
وجدتموهم پیش آیند و درین روز شمس الملک که درخواصی نشسته بود دلیران پایگاه و رسالهٔ خود را
ایما نمود که یکبار حمله مردانه نموده مخالفان را برداشته و تا توانند زنده نگذارند و دلاوران با نام و ننگ از هر جانب
بر آن مدبران تاختند و در عین گرمی هنگامه کار زار سید عمر خان جلوریز خود را بحضور رسانیده عرض نمود
که سیدی یاقوت و دلاور جنگ فرنگی با جمعیت کثیر مقابل جمعیت غلام که قلیل است رسیده نائره

بکار مشتمل ساخته اند امید وار اعانت و کمک است بندگان فعالی به شمس الدوله اشاره بکمک کردند شمس الدوله
محمد سکارم خان را بکمک همراه داد و محمد عظیم خان پرورش علیخان را حکم رسانید که زود کمک نمایند مقارن
اینحال شاهزاده پسر ثابت جنگ مبارز الدوله با سواران پایگاه و جمعیت روسیله و جوش حمله آورده اکثر را به شربت
مرگ سیراب گردانید درین اثنا محمد عظیم خان با جوانان خاص پایگاه و رساله خود و سواران برکمکاه او زد
جلب صعب رو داد و نبرد و خورد عجیب بمیان آمد درین بین نجم الدوله و محمد امجد خان سربلند جنگ و غلام امامخان
و صولت جنگ از یمجانب و از جانب دیگر حسام الدینخان بهادر با شجاعان خود و از یمجانب رفعت الدوله با فوج
منعیه و از یمکانب پرورش علیخان با جمعیت خود و همین قسم از جمیع جوانب رساله داران دیگر بر سر آن اجل گرفته
تافته و آن برگشته بختان را همچون بخت شان سرنگون ساخته همگنان پشت بجنگ داده راه فرارش گرفته
و پیاده و سوار اسلحه خریدند و در جنگ نشانهای کارد مان و پیادگان و روسیله بدست مبارزان لشکر فیروزی در آمد
و والا جنب زخمی مجروح کشته بدر رفت و سیدی یاقوت زخم برداشته اسیر گشت الحاصل در جنگ فتح عظیم
نصیب غازیان لشکر ظفر اثر شد بعضی از لشکریان لشکر فیروزی راه سفر آخرت پیمودند و برخی زخمی گشته سلامت
بخیمه خود رسیدند و صولت جنگ خلف شرف الدوله بهادر زخم گوله که بپایش رسیده زخمی گردید و خداوند نعمت
وقت شب حین معاودت خود بدیدنش تشریف بردند با وجود رسیدن زخم کاری حواس او بجا بود و روز
دویم آن از آن زخم بخت خرامید و درین روز احتشام جنگ والدهٔ خود را فرستاده بکمال تضرع و زاری طالب
امان گردید بندگان فعالی برطبق شیوهٔ مرضیهٔ خاندان عالیشان خود ترحم بر احوالش نموده مادر او را در محل طلبیده
معروضاتش بسمع قبول اصغا نموده روز دویم آن مشیر الملک را بجهت آنکه او را مطمئن ساخته در حضور بیارد
روانه ساختند چنانچه چهاردهم ماه مذکور احتشام جنگ بحضور حاضر شده و بصد عجز و نیاز چین عقیدت بر

زمین عبودیت سائیده بعفو جرایم مشمول عواطف خداوندی گشت و هنگام رخصت سریچ مرصع با دمرحمت
شد و اعتقاد الدوله را برای بند و بست اندرون قلعه نزل بشیر روانه فرموده بعد ازان بتاریخ نوزدهم ماه مذکور
با جمیع پرد گیان تق عصمت رونق بخش قلعه نزل شده در ابراهیم باغ که مبارز الملک بصرف مبلغ کثیر به تکلف
تمام تیار کرده بود پرتو ورود افگندند و بعد ازان تمام قلعجات را که در تصرف او بود گرفته قلعداران معتمد دران
تعین فرمودند و معتمد الملک همت یار خان بهادر را به قلعداری ظفر گذه غز اختصاص بخشیده رخصت نمودند
و بعد فراغ از بند و بست قلعه نزل نظامت برار از تغیر بهرام جنگ بنام احتشام جنگ مقرر فرموده و بمنصب عمده
و خطاب ظفر الدوله و ماهی و مراتب پایه اعتبارش افزوده او را روانه آنصوب کردند یعقوب مرزا محتشم جنگ
برادر احتشام جنگ را که در آن قلعه محبوس بود برآورده در سلک ملازمان رکاب منسلک ساخته و بسیاری
از خیرخواهان دولت را بعطای مناصب و خطابات و خلاع و جواهر بقدر مراتب چنانچه محمد صلابت خان را
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و ماهی و مراتب و سریچ مرصع و جیقه و کلغی و مالا مروارید و پهپ
خلعت مشیر الملک را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب مشیر الدوله و جمال الدین حسین خان را
بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و نقاره و خطاب بهادری و افتخار جنگ را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار
سوار و خطاب افتخار الدوله و پالکی جمالدار و ضرغام جنگ خلف حسام الدوله مرحوم را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار و پالکی جمالدار و خطاب حسام الدوله و محمد سربلند خانرا سریچ مرصع و جیقه مرصع و کلغی با مالای مروارید و
محمد بخانرا به سریچ مرصع و کلغی و محمد بهلولخانرا به سریچ مرصع و جیقه و کلغی با مالای مروارید نوازش فرمودند و اکثر اهل مناصب
از قلعه نزل مرخص شدند و مرشدزاده افاق که ازینها بعد فراغ از رشادی کتخدائی سوائی مادهورا و تشریف آورده
بودند بشرف ملازمت فایز گشته و یکخوان جواهر و هفت خوان پوشاک و چهار راس اسپ و دو زنجیر فیل صحه

عماری سبز و سامان آن بمعرفت مقبول علیخان از نظر انور گذشت و بعد ازان خود بدولت بخیمه سرشیر الملک بهادر
بتعزیت پرسش صولت جنگ تشریف فرما شدند و سر پیچ مرصع از دستار مبارک خود کشاده بر سر بهادر موصوف
بسته تشفی و تسلی او پرداختند و نوزدهم جمادی الآخر برهان الدوله که بعد معزولی از صوبه الهچپور آمده بود احراز
شرف ملازمت نموده در تاریخ بست و ششم ماه مذکور عنان عزیمت بصوب فرخنده بنیاد معطوف نمودند و امیر الدوله
و میر نجم خان و محمد شفیع خانزاد را حکم شد که یکدو روز عقب مانده و انچه که از اسباب سفر ابو تراب میرزا
و متعلقان ظفر الدوله را مطلوب باشد رسانیده آنها را همراه خود آرند و خود بدولت بعد طی مراحل چهارم رجب روز جمعه
بشمع و فروزی رونق افزای بلده فرخنده بنیاد شدند **فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد تشریف فرما**
شدن نواب آصفجاه ثانی بحیدرآباد تا رحلت آن نواب غفران مآب بعالم جاودانی
از نهان سست بنیاد صورت وقوع یافت چون بندگان تعالی بعد شرف نزول بحیدرآباد بر رونق افزا
شدند شیر الملک را بمزید عاطفت اختصاص بخشیدند و راجه دیانت و نت رای را بمان و راجه امانت و نت مانا بدستور
له و شهباری و دیوانی دکن و دفتر مال نزد ایشان بود حکم شد که شیر الملک رجوع نمایند و بعد رجوع ایشان بمحل
اعزاز و نصب چه ورق گردانیها که نگردد و درین سال یعنی سال هزار یکصد و نود و هفت نجم الدوله بهادر به منصب
و زمیداران مرتضی نگر و کوتور حسب الحکم حضور مامور شده زر نذران بعرض وصول آورد و همدرین سال خبر انتقال حیدر علیخان
از نهانستان تقا بعرض حضور رسید و نیز درین سال جوانان بار رسالهٔ سید عمر خان از جهت اهمال نمودن شیر الملک
و دادن بحواله آنها که قبل ازین همیشه بآنها ماه بماه میرسید بخانه شیر الملک هجوم آورده بهنگامه آرا گشتند
و قبضه از چوبستی فرو نداشت نکردند اخر الامر تهدید و تاکید حضور دست از او بازداشتند و همدرین سال محرر حسین جان
ملقب بمجدات سرکار را باتفاق داراب بیگ و غلام نبی خان خلف نجم الدوله بخلعت بخشیگری سایر سرکار

مرشدزاده آفاق اسدالدوله بهادر و بهادر علیخان پسر سید دلاورخان متعلقه نخشیکری شاکر پیشه و منصب هزاری
دو هزار سوار و نقاره و علم و خطاب بهزور جنگ بهادر و میر محسن علیخان از اصل و اضافه به منصب سه هزاری
دو هزار سوار و سه کرده جمعیت موداجی بسریچ مرصع و چمنا راجه بهادر بکنهی و مالاجی مروارید و راجه دیانت و نت
دامانت و نت ورای دولهرام هریک به سریچ مرصع و محمد خیرالله خان بخلعت تحصیلداری تعلقه و تنکت مارانراو
و بدستورگان بسیار بخلعت و مناصب و عطای جواهر سرفرازی یافتند و درین آوان مکرر خود بدولتخانه
ظفریاب جنگ و فتح یابجنگ طلق مکرمت گسترند و در اواخر همین سال شادی کنخدائی خلف شیرالملک با صبیه
الشیخ الملک ولد شیرجنگ مرحوم بکمال تجمل و تکلف ترتیب یافت و در ماه صفر سنه هزار یکصد و نود و شش هجری
راجه رای رایان بمرض حبس بول و عارضه تپ از جهان درگذشت برادر و پسرانش بخلعت ماتمی و عطای
خدمت او و اضافه مناصب مفتخر گشتند و عظیم الدوله بنظامت بلده خجسته بنیاد و کوتوالی و کروری و امینی
و غیره تعلقه انجا غرامتیاز یافت و درین ایام بشکارگاه که باهتمام رای دولهرام تیار شده بود داخل
شدند و بعد ازان بشکارگاهی که شیرالملک تیار کرده بود متوجه شده شکار قمرغه نمودند ذکر توجه بندگان اعلی
باکنار دریای بهمرا و ملاقات نمودن در آنجا با سرداران مرهٹه و قرار دادن تنخواه پیشوا سلطان
فاواندلشه چون پیشوا سلطان ولد حیدرعلیخان بعد فوت پدر خود بجایش نشسته ازغرور جوانی و نشه راج مدی
بر همونی او با رسلهٔ موافقت با بندگانعالی و پیوند پردمان کسیچه اغاز تمرد و شوخیها نمودند بندگانعالی کار پردازان
دلفرنسپه ادشده با تفاق همدیگر سرانجام این مهم نمودند تفصیل این اجمال انکه بالاجی پیشوا بنور محمدخان که ازوقت
حیدرعلیخان برسم حجابت در پونا بود گفت که در تهدد دوساله از عصر حیدرعلیخان بهادر رسیده و بعد ازان بسر او که از
دوسال بر سند حکومت نشسته است در تهدد دوسال سابق و دوسال حال و اصل به سرکار پیشوا پردمان نموده

باید که تملک روپیه بر تهمد بهادر مرحوم افزوده زر چهار ساله برساند آنوقت آشتی فیمابین خواهد ماند والا مای
جنگ و جدال بمیان خواهد آمد نور محمد خان از راه دولتخواهی بشیو سلطان نوشت که مزاج اهل پونا نابابر رسیدن
زر تهمد منحرف شده بر سر شورش آمده است اگر موافقت با ایشان منظور خاطر اشرف است زر تهمد موافق
قرار سالیانه و طلب اضافه محض برای تهدید و تخویف است اگر زر تهمد موافق معمول بایشان خواهد رسید
از و جمع آوردن و ساختن باید کانعالی دو سه سال که زیر بار احراجات زاید میشوند نخواهند کوشید و سر از آشتی
سرکار نخواهند پیچید از آنجا جواب رسید که سخن شما و قول مرتهه مناط اعتبار نیست پیش از انعقاد صلح
با سرداران انگریز در اقرارنامه نوشته بودند که مصالحت با کلاه پوشان مذکور بصوابدید همگی خواهد شد
چون دیدند که کلاه پوشان در ملک ما دخل کرده اند اقرار خود را کان لم یکن انگاشته بمشارکت ما
صلح کردند و فوج کمک را هم پیش خود طلب نمودند و آینده در قصد مخالفت اند در صورت آنعزیز القدر را
لازم که از خود درخواست رخصت از بالاجی پندت نکنند و جواب و سوال بیت و لعل ننمایند چرا که از رخصت
ایشان شما مرتهه از موافقت ما مایوس گشته بدیگر جانب متوجه خواهد شد و هنوز انقراع کلی از مهم هندوستان
و نه اب اخبار آنجا نرسیده و خواهد شد بنابرین نور محمد خان پیش بالاجی رفته گفت که انشاالله تعالی
بعد فراغ از مهم لوڑیال که عنقریب میشود بسیل زر سرکار تمام و کمال بعمل می آید بالاجی پندت و هری پندت
مضمون نوشته در پی درستی کار خود شدند و کشن راو بلال را بحضور بندکانعالی فرستاده پیغام دادند که انتظام
بعضی مهمات بنوشت و خواند و پیغام زبانی درست نمیشود توقع از کرم عمیم قدیم انکه از فرخنده بنیاد منصب بزرگ
داده بزودی منزل بمنزل بحضور توجه فرمایند و ما اخلاص مندان قدیم نیز از پونا برآمده بملازمت حضور فائز میشویم
بعد ولی او به تهیه اسباب سفر پرداخته متعاقب وکیل مذکور کوچ نمودند نخست هری پندت و بولکر

باتفاق هم روانه شدند و پس از سه روز بالاجی پندت سوائی مادهورا و رابا پابونت دامرت راو پتی سر دکرو
از پونا برآمده بعد کرد آوری سپاه سرداران مرهته در عرصه یکماه تا پنڈهرپور رسیدند و باشطار خبر نهضت بندگانی
ازحیدرآباد درآنجا مقامات کردند وکیل ایشان بحیدرآباد رسیده بملازمت حضور فایز گردیده مافی الضمیر آنها
بعرض رسانید بندگانی که نثار برسورش و هنگامه آرائی تیموغبار کدورت بخاطر داشته معروضات وکیل را
بعرض پذیرائی رسانیده و ملاقات بالاجی پندت متصل قلعه ایکیر قرار داده تاریخ چهاردهم ربیع الاول
سنه هزار و یکصد و نود و هشت ازحیدرآباد نهضت نمودند و بعد طی مراحل نزدیک قلعه مذکور نزول اجلال فرمود
برای ملاقات سرداران مرهته مقامات کردند و درین سفر مرشدزاده آفاق سکندر اقبال اسدالدوله بهادر بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب آصف الملک و صاحبزاده میر سبحان علیخان بهادر
از اصل و اضافه بمنصب ششهزاری ششهزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب اشظام الدوله و صاحبزاده
میر ذوالفقار علیخان بهادر از اصل و اضافه بمنصب ششهزاری ششهزار سوار و ماهی و مراتب و خطاب نصیر الدوله
رایات اعتلا افراخته و از اعیان و منصبداران محمد مراد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و خطاب لشکر جنگ بهادر و محمد روشنخان جماعه دار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار و خطاب بهادری و محمد سبحان خان بمنصب یکهزار و پانصدی و خطاب بهادری و رای بهوانی داس سردفتر
مال صوبه حیدرآباد و محمد آباد و بیدر کوس افتخار نواخته و برهان الدوله از رنمل و علاء الدوله از خجسته بنیاد
بحضور رسیده بملازمت فایز گشته و ممتاز الدوله برادر میر الملک بعنایت سرپیچ مرصع ممتاز و مرخص گردیدند
بالاجی پندت عرف نانا پهڑنویس باستماع خبر نهضت لشکر فیروزی بسمت ایکیر از پنڈهرپور کوچ کرده در
نواح ایکیر بملازمت رسیده بعنایت شمشیر قبضه مرصع با علی بند و یکدسته خنجر مرصع با علاقه مکلل معزز گردید

وبعد ازآن خود بدولت بتاریخ سیزدهم ماه رجب بخیمه او رونق افزا شده جواهر گران بها و تحفه اعلا را که بنظر
نه رگذرانیده بود پذیرا فرمودند و در آنجا برای ترتیب مجالس گوناگون اتفاق مقامات افتاد و چنان تقریر یافت
که سال آینده با تفاق هم تنبیه تیپو پیشنهاد همت عاطفه ملک سرکار و ملک پیشوا از دست او انتزاع
باید نمود ملک سرکار در قبضه اختیار اولیای دولت قاهره و ملک پیشوا از قلعه بادامی و دامرداروغیره در
تصرف دولتخواهان پیشوا باشد و ما ورای ملک هر دو سرکار از مملکت تیپو انچه بخیز تسخیر در آید نصف در
سرکار عالی باشد و نصف در سرکار پیشوا و بعد ازآن هری پندت تکوجی هولکر را به کفته بالاجی پندت
بخضور آورد و بعد استفسار خیریت و یکدو کلمه دیگر سربیچ مرصع از دست مبارک خود بر سرش بسته و مالای
مروارید عنایت نموده مرخص فرمودند و بعد ازان خود بدولت با صاحبزادها و ناصر الملک که در ان ایام از قید ادهونی
رهائی یافته همراه رکاب بود بخیمه تکوجی هولکر ظل عاطفت گستردند و جواهر و تحفه نظر در آورد و بصاحبزادها
و ناصر الملک نیز تواضع نمود و در همین ایام ستر جانسن که از کلکته وارد حیدرآباد شده بود بحضور عرضداشت نمود
که آنجا حاضر شود یا همین جا اقامت ورزد درین باب هرچه ارشاد در جواب قلمی شد که همانجا وقعه باید کرد
که عنقریب لشکر فیروزی مآنجا میرسد و بعد ازان بسیر قلعه ایکیر متوجه شده عسکر جنگ قلعدار ایکیر پوشاک
و جواهر از نظر انور گذرانید پس ازآن رایت معاودت بصوب حیدرآباد افراشته سربیچ مرصع و جیقه و کلغی
و مالای مروارید هولکر را و کارپردازان او را سربیچ و جیقه فاخر رتبه و بالاجی پندت را سربیچ مرصع الماس
لران بهب و جیقه مرصع و بهوجبند زمرد و طره مرصع و کلغی مالای مروارید مآرسی و هریرام ثهر کیه را سربیچ
و جیقه مرصع و کلغی و مالای مروارید و کشن راو بلال را سربیچ و جیقه و کلغی و مالای مروارید و بلونت راو را
که از جانب مهواجی بهوسله آمده بود سربیچ و جیقه و کلغی و مالای مروارید مرحمت نموده در نهضت انصراف

ارزانی داشته بتاریخ پنجم ماه شعبان از آنجا نهضت نموده متوجه حیدرآباد شدند و در این ایام مقبول علیخان
بخلعت داروغگی دیوانخانه خاص عزاختصاص یافت و راجه پدم سنگه و محمد حسین خان کهتاله هر یکه از سیر
مرصع و پایدان رخصت عنایت شده و در اثنای راه در منزل پالمور درویشی بصرفه کوکه در حق قوم هندوان
سخنان بیهوده گفت دو سه جوان از آنها بتادیب او برخاسته او را مجروح کردند جوانان را به تعزیرات
بتاکید آن درویش برخاسته بازار خونریزی گرم ساخته و اکثری از افاغنه مجروح و کشته گردیدند
و مال تجارت اکثر افغانان تجارت پیشه بغارت رفت و بعد ازین بتاکید حضور آتش خونریزی تسکین
یافت و روز دیم آن از آنمنزل کوچ فرمودند و دوازدهم ماه مذکور بفرخنده بنیاد رسیده رونق افزای
دولتخانه مبارک شدند و درین ایام افتخار الدوله بهادر بخلعت بخشیگری پادشاهی و کن سرفرازی
یافت و هرچهار خلف امیر الامرای مرحوم بملازمت شرف اندوز گردیده بعطای خلاع فاخره و سیر
مرصع مورد عنایات گشتند و بست و یکم ماه شعبان مستر جانسین که از عمده های صاحبان انگریز بود و در یورپ
اتصاف داشت بملازمت فایز گردیده جواهر گران بها و اقمشه مرسله پادشاه فرنگ از نظر مبارک
گذرانید و سلخ ماه مذکور بمکان مستر جانسین تشریف فرما شده او یک کشتی جواهر و یک کشتی کارد ها
با دسته های مرصع و چند کشتی اقمشه و دو زنجیر فیل با ده بالچه ها و پالکی کلابتونی و دوازده راس اسپ بنظر مبارک
درآورد و بر همه رقم پذیرائی کشیده شد و میر قمر الدین منت که همراه فرنگی آمده بود ترکیب بند قصیده مدح
برخواند و سه هزار روپیه صله یافت و درین ایام عالیجاه بهادر آصف الملک بهادر و ناصر الملک سه زنجیر
فیل و سه راس اسپ و سه عدد کمرخنجر مرصع بطریق نذر گذرانیدند و رفعت الدوله به سیچ مرصع و جمعه مرصع
سرمایه مباهات اندوخته بصوب نامزد مرخص گشت و محمد تقیخان بهادر خلف غیور جنگ مرحوم از اصل و اضافه

بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب قوی جنگ بهادر علم بلند نامی افراخت و سید عبدالله خان
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب رعد جنگ بهادر و سید عمر خان از اصل و اضافه
بمنصب یکهزاری و خطاب بهادری و بدستور اشخاص بسیار که ذکر آنها به تفصیل خرسند و اوراق ثمری ندارد
بمناصب و خطابات و بعضی به تعلقات نیز سرفرازی یافتند و درین ایام جشن سالگره مبارک بکمال تکلف
ترتیب یافت و بخانه مشیر الملک ظل نکرمت کستردند جواهر و اسپ و فیل بطریق نذر گذرانید جواهر و اسپ
و جه پذیرائی یافت و فیل معاف شد و در عشره ماه محرم سنه هزار و یکصد و نود و نهه ما عقاد تمام زیارت
عاشورخانها موافق معمول رفته نذور رسانیدند و بتاریخ بست و نهم ماه مذکور شکارگاه که باهتمام دولهای تیار
شده بود تشریف فرما شده و هزار روپیه بجمیع قراولان مرحمت نمودند و درین سال نیز بدستور سالهای گذشته
اشخاص بسیار بمناصب و خطابات و بعضی بتعلقات سرفرازی یافتند چنانچه اشجع الدوله بهادر بکنهی
و مالای مروارید و اعتصام الدوله بهادر بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب اعتصام الملک و مالکی
جهالردار غزا میاز یافتند و ستر جانسین را بعطای کنهی و مالای مروارید با آرسی و دست بند مرصع مشمول
عواطف ساختند و مولوی معین الدین خان ساکن قصبه بودن از تلامذه زبدة العلما شیخ الاسلام خان قاضی
بلده هنجسته بنیاد بخلعت متعلقه قضای بلده فرخنده بنیاد از انتقال حافظ محمد مدرس بکه مسجد که مخاطب به سرتبت الله خان
شده بود کامیاب گردید و بتاریخ بست و یکم ماه جمادی الاولی بخانه ستر جانسین ظل عطوفت گستردند شاه الله
چند خوان اقمشه و تکائیف و عطردان و پاندان و هفت زنجیر فیل با عماری زرد با سائبان و چهار جامه دار با
جهالردار زردوزی از نظر انور گذرانیده و دیم ماه جمادی الاخری ستر جانسین را سرپیچ مرصع و چقه و کنهی
و مالای مروارید با آرسی و سه کس دیگر از همراهیان او را که همقوم او بودند سرپیچ و چقه مرصع و کنهی

فراخور رتبه مرحمت نموده بکلکته مرخص ساخته و نهم شوال جهت استقبال فرمان پادشاه سوار شده و
سلخ ماه مذکور ظفر الدوله احتشام جنگ از ایلچپور آمده بشرف ملازمت ممتاز گردیده بعنایت سرپیچ مرصع
جیقه سرفرازی یافت و در ماه ذی قعده متوجه تسخیر قلعه محمد نگر شدند و درین ایام پسر شاهزاده ها فراخور رتبه
رقوم جواهر مرحمت نمودند و باعیان و ارکان دولت مثل شمس الدوله و شیر الملک وغیره رقوم جواهر فراخور
رتبه عنایت شد و اعتصام الدوله بهادر بعنایت کنهی مروارید عز اختصاص یافت و بستم محرم ۱۲۰۹ هـ
سال ماتین والف در پای موسی از شدت بارش طغیانی نموده فصل خنک بر دیه شهر پناه را تا یکصد و پنجاه گز
منهدم ساخت **ذکر توجه بندگانعالی جهت تنبیه تیپو سلطان باتفاق مرتهه تا قلعه بادامی**
و معاودت فرمودن از انجا بفرخنده بنیاد حیدرآباد و آنچه بعد ازان روداد
چون بالاجی پندت شنپه تیپو سلطان برسالت آینده قرار داده از نواح ایکیر بپونا معاودت نمود و داجی
بهونسله که سابق از رفقای رگهناتهه راو شده بود از موافقت نمودن بالاجی پندت بندگانعالی
اندیشناک گشته وکیل خود بلونت راو نام را با چهار صد کس و قدری جواهر و چهار زنجیر فیل برای پندت پردهان
و بالاجی پندت و هری پندت جهت استحکام اساس موافقت بپونا فرستاد و بالاجی پندت با وکیل مذکور
بجنبش ملاقات نموده بخلوت سخنهای کلیه از جهت رفاقت موکل او با رگهناتهه راو بمیان آورد
دلیل مذکور به تصفیه پرداخت بالاجی گفت که صداقت کردار شما آنوقت بعرض ظهور خواهد رسید که
موکل شما در اینجا تشریف آورده با راو صاحب ملاقات کند و بالمشافهه تصفیه جیب دلخواه نمایند موکل
عرض کرد که البته بموجب مرضی شریف خواهند آورد و سه مراسله صاحب تجاور نخواهند کرد
پس بالاجی پندت مکاتیب در باب طلب بهو داجی فرستاد و به وکیلش گفت که با قای خود باید نوشت

ایرد و خود را بسانند مهوا جی برطبق مراسلات با جمعیت دوازده هزار سوار و دوازده هزار پیاده
و بیگاه ضرب توپ خود را به پونا رسانید و بعد وقوع ضیافتها از جانبین مجالس گفتگاش ترتیب یافته
چنان قرار یافت که در مهم پیشوا شریک باشد و در جنگ کوتاهی نکند و آنچه از ملک او مفتوح گردد
از آنش حصه سازند دو حصه نبد کانغالی و دو حصه پیشوا و یکحصه سودا و یکحصه تکوجی هولکر فیمابین تقسیم نمایند و
مدت هفت ماه بالاجی پیشوا بهوسله را در پونا نگاهداشته بعهد و پیمان خاطر جمع ساخته مرخص نمود و بعد
رخصت او متوجه تیاری توپخانه و کرد آوری سپاه شد نور محمد خان وکیل پیشوا آشتی نبد کانغالی با بالاجی و شراکت
بهوسله در مهم دریافته برای خود نوشت پیشوا بدریافت اینمعنی وکیل مخفی در مقام باب کانون بخفیه پیش هولکر برای
تالیف فرستاد و بطمع پنجلکه پیغام داد که در جنگ جد و جهد ننماید و موافقت او منظور نظر دارد وکیل دیگر
محمد غیاث نام را سه دوازده زنجیر فیل و جواهر بسه لکروپیه با هفتصد جوان بار پیش بالاجی فرستاده تاکید کرد که بحیله
دستجات خود را به پونا رساند بالاجی بورود و اینها اطلاع یافته پیروزی پونا اینها را فرد آورد روز دویم آن معرفت
پیغام او فرستاده وکیل مذکور را با نور محمد خان بدیوانخانه پیشوا طلب داشت و کلا خریطه را با پیشکش مرسله گذرانیدند
مضمون مکتوب آنکه دوستدار از جانب خود در موافقت سرکار بهیچوجه کوتاهی نکرده است و نمیکند و بدریافت
مزاج کرامی محمد غیاث راکه از معتمدان دوستدار است برسم حجابت فرستاده اگر برطبق اظهار اوعمل خواهند
نمود دوستدار هم در صلح و آشتی راسخ قدم است والاحب ارادهٔ کرامی از یطرف هیچ قصور نخواهد شد بعد دریافت
مضمون مکتوب روز دیگر وکلا را در خلوت طلبیده استفسار کیفیت معاملت نمودند نامبرده گفتند که آقای ما بعد حرب
با نواب بهادر برای رفع فساد ملک مزبور از خدمت کرامی درخواست کمک کردند صاحب نکردند و صلح که با سردار ان
مرهٹه با استقلال نواب مرحوم تقرر یافته بود آقای ما بهمان سررشته شراکت خود در صلح درخواست نمودند

صاحب پی شراکت ایشان مصالحت منعقد ساخته و برین هم اکتفا نکرده با بندکا نغالی و موداجی ساخته تکر
عزیمت به تسخیر ملک ایشان بسته اند درینصورت شکست عهد از کدام جانب بعمل آمده بالاجی پندت بعد
اصغای کلام وکلا گفت که باعث این همه مراتب عدم ارسال زر است الحال هم زر تعهد سابق و حال همراه آورده
اند یا نه وکلا در جواب گفتند که اگر مهاراج فسخ این عزیمت کنند البته زر بکار رسانیده خواهد شد بالاجی گفت
که بدون ارسال زر فسخ عزیمت صورت امکان ندارد و بعد مرسول زر موافقت البته منظور برهمین وکلا اقتصار
کرده ما را رخصت نمود و روز دوم آن کشن راو بلال را پیش بندکا نغالی روانه ساخته پیغام کرد که حسب القرار
کوچ فرمایند و باتفاق به تنسپه شیو متوجه شوند و نیز بلونت راو وکیل موداجی را طلبداشته تاکید گفت که بموکل خود
باید نوشت که موافق قرار کوچ باید کرد و در اثنای راه مخل نباید شد و این مراسله را مصحوب دو شتر سوار روانه ماکور
نمود و کشن راو بلال بحیدرآباد رسیده محرک سلسله کوچ گردیدند بکا نغالی فرمودند که برای سرانجام این مهم
بست و پنج لک روپیه اعانت کنند و ملک بیجاپور با قلعه احمدنگر واگذاشت نمایند و چنانچه ملک میسور استخوان
و موافق قرار داد تقسیم بعمل خواهد آمد ملک مذکور باز بشما مسترد نموده خواهد شد و بدون این نهضت مشکل وکیل مذکور
چون دید که اگر این سوال و جواب را بر نوشتجات میگذارد در کار تعویق می افتد و تحمل که بالاجی و هری پندت
راضی نشوند و سلسله موافقت گسسته گردد و کار سرکار پیشوا ابتر شود در جواب عرض نمود که حضرت بالفعل درخواست
زر نقد موقوف فرمایند هرگاه کوچ خواهند فرمود باعانت خواهند پرداخت بالاجی پندت مشمول احسان حضرت شده
از گذاشت ملک بیجاپور دریغ نخواهند کرد و این سخن مصلحت آمیز بدون استمزاج بالاجی و هری پندت از پیش
خود از آن سبب گفت که آن هر دو اوقات روانگی بسمت حیدرآباد تاکید بلیغ گفته بودند که صاحب مرد مدبر
و محرم دلخیرخواه هر دو سرکار اند بهر وجه که مناسب دانند مزاج بندکا نغالی را بر سر این مهم آرند بندکا نغالی چون

وکیل مذکور را صادق القول و معتمد دیده انسب دید پاس خاطر او دست از طلب زر نقد باز داشته و اکتفا بر اوار
زمانی او بتفویض ملک بیجاپور نموده و جاگیر یک لکروپیه حق سعی او مقرر کرده به تهیه سفر پرداختند و درین
ایام شادی بسم الله خلف شمس الدوله بهادر شروع شده بود و تا یک و نیم ماه جشن این شادی به تکلف تمام
ترتیب یافت که در اثنای آن وکیل مرتبه رسید و بنا بر تعجیل وکیل در عشره ثالث محرم از حیدرآباد نهضت
نموده در میدان عیدگاه نزول اجلال فرمودند و از ماکپور مواجی نیز کوچ نموده و بالاجی و هری پندت در بونا
امرت راو سهنی را با جمعیت دو هزار کس بخدمت سوائی مادهو راو متعین ساخت و از بونا کوچ کرده بمقام
ترپ سرکه چهار کروه از بونا است فرود آمدند و در آنوقت جمعیت ایشان بست هزار سوار بود و از آنجا بالاجی پندت
هری پندت را پیشتر فرستاد که تکوجی هولکر را همراه کرده بطریق هراول چهار کروه پیشتر از لشکر فرود آمده باشند
و هولکر که دوازده لکروپیه برای خرچ سپاه از بالاجی درخواست کرده بود و هری پندت او را بر چهار لکروپیه نقد و پارچه
یک لکروپیه راضی ساخته شریک مهم کرد بعد ازان بطی مراحل به پنڈهرپور رسیده مقامات کردند در پنجاه جمعیت
مرتبه تا پنجاه هزار سوار رسیده و از پندرپور پیشتر سواران بطلب مواجی که زود خود را برساند و پیش کش را وکیل
بحیدرآباد که از کیفیت آنجا اطلاع دهد فرستادند و بعد چندی خبر رسید که مواجی با جمعیت پانزده هزار سوار بفاصله
بست کروهی از پندرپور رسیده و بندگانعالی از حیدرآباد برآمده اند پس از ملحق شدن مواجی کوچ بکوچ بعزم
ملاقات بندگانعالی راهی شدند و بندگانعالی تا هشتم ماه صفر در منزل عیدگاه بپاس خاطر شمس الدوله اقامت
ورزیده و تتمه شادی مذکور را زیب و زینت داده و رقوم جواهر و پوشاک اعلی که شمس الدوله از نظر انور
گذرانید قبول فرموده از آنجا کوچ نمودند و بمیدان لشکر حوض پر تو نزول افکندند و روز دویم آن نذر شمع قلعه
که با اهتمام رفعت الدوله و عظیم الدوله صورت وقوع یافت از نظر انور گذشت و دهم ماه مذکور مولوی معین الدین

قاضی بلدهٔ فرخنده بنیاد بمنصب دو هزاری وخطاب معین الاسلام خان مباهی ومفتخر گردید وامیر الملک بهادر
مهابت جنگ بخطاب شجاع الملک وبحالی تعلقه او هونی وغیره وعنایت سرپیچ مرصع مالبگن وسلک
مروارید کوس دولت نواخت ودرین روز راجه امانت رام بعارضهٔ ذات الجنب رخت هستی بربست
ورای رینگاداس پسر رای رایان بخطاب دیانت ونت سرفرازی یافته بکارپرداز خود مامور گردید وبسوای
اشخاص مذکور بسا امرا ومنصبداران وملازمان بعضی بمنصب وخطابات وبعضی بتعلقات وبرخی بعنایت رقوم
جواهر مشمول عواطف خداوندی گشتند پس از انمقام نهضت نموده بسمت قلعهٔ اتیگیر متوجه شده بطی مراحل سوا
آنقلعه رامضرب خیام فلک احتشام گردانیدند واز بندر هرپور بالاجی پنڈت وسودا جی بهوسله وغیره نواح قلعه مذکور
رسیده احراز شرف ملازمت نمودند مگر هولکر که بالاجی پنڈت اورا پیشتر برای عبور کشنا فرستاده بود وتا
دوازده روز اتفاق مقامات هر دو لشکر درآنجا شد وضیافتها ازجانبین بعمل آمد پس ازآن بندکانغالی با تفاق
سرداران مرهته ازآنجا نهضت نموده کوچ بکوچ تا دریای کشنا رسیدند وفوج مرهته بگذر پیشتر وفوج فیروزنی
بگذر بعد عبور کشنا نمود وبعد ازآن با تفاق همدیگر پیشتر روان شدند تا اینکه نفاصله سی چهل کروه از قلعه مادا
که درتصرف تیپو بود رسیدند وکشن راو بلال بعد عبور کشنا بعلت مرضی که لاحق حال او شده بود ازبالاجی
رخصت گرفته بپونا رفت وبعد یکماه درآنجا فوت شد وبالاجی وهری پنڈت دوازده جوڑی جاسوس و
بندکانغالی شش جوڑی جاسوس برای دریافت احوال تیپو ولشکر وسرانجام جنگش بملک او فرستادند
وهولکر که سابق برین تیپو بادی ساخته ومبلغ پنجلک روپیه رسانیده وعده کرده بود که اگر اعانت و
جانب داری او منظور دارد رعایتها بعمل خواهد آمد درصورت مناز عت با تیپو پنجلک روپیه دیگر وبرتقدیر مصالحت
وتقرر معاملت پنجلک روپیه وما ورای آن سال بسال دولک روپیه فرستاده خواهد شد وکیل خود را نخهی پیش

ٹیپو فرستاده پیغام داد که بجمیع وجوه مطمئن بوده و این دوستدار را حسب القرار ازان خود دانسته پی
اندیشه بعزم مقابله کوچ ننمایند ٹیپو که دران ایام از سرینگ پٹن برآمده به بنگلور رسیده مقام کرده بود
واندیشه از استماع خبر اجتماع هر دو فوج بخاطر خود داشت چون رسیدن پیغام مذکور مطمئن خاطر گشته و مهدا
عهد و پیمان موکد بایمان از وکیل هولکر گرفته ازانجا کوچ نموده و جابوسان هر دو سرکار را که درانجا رسیده بودند
مقید ساخت ازینجهت خبر انجا بهر دو سرکار نرسید پس بندگانعالی و بالاجی جهت دریافت خبر وکیل خود را
بهوسله وبک وکیل لهمن راو را رسته که درجواب وسوال ٹیپو بودند روانه فرستاده پیغام دادند که اگر ارادهٔ
جنگ است پیشتر باید آمد و اگر اراده آنست که بقرارداد معاملت مصالحت بوقوع آید وکلا را باید فرستاد
تا فصل معاملت نمایند درین اثنا بالاجی بنابر ناسازی آب و هوای آنجا بمرض اسهال مبتلا شده خواست
که معاودت نماید که درعرصه قلیل مرض او بصحت گرائید و بصوابدید هری پنڈت معاودت را موقوف نموده
تا تسخیر بادامی بودن خود درانجا صلاح وقت دید بعد ازان بندگانعالی جواب وسوال ملک پجاپور بمیان آورده
وچون بالاجی ارکه داشت آن ابا نمود معاودت خود بحیدرآباد صلاح وقت دانسته بعد رد و بدل بسیار سر
برادر رکن الدوله مرحوم را با جمیع سرداران که در وقت رکن الدوله متعین او بودند با جمعیت هفتهزار سوار و
با یکهزار سوار وزیر او جنگ را با دو هزار سوار همراه بالاجی تعین نمودند بدین قرار که اگر تنها بالاجی پنڈت هری
بهم ٹیپو مقرر کرده خود تنها عازم پونه شود فوج فیروزی همراه هری پنڈت باشد و اگر هری پنڈت و سرداران
دیگر با فوج خود همراه بالاجی بپونا روند باید که فوج فیروزی را بحضور مرخص کنند و هرچه از ملک تسخیر شود یکحصه ازان
با ولیای دولت قاهره بسپارند و بعد ازان خود بدولت بخیمه بالاجی جهت رخصت تشریف فرما شده و قت
برخاست دو کشتی پارچه و عطردان و پاندان از نظر انور گذرانیده و بعد ازان شیر الملک و شمس الملک جهت

رخصت که بخیمهٔ او علیحده علیحده رفته لوند بالاجی هریک را عطر و پاندان داده رخصت نمود و بندکانعالی نکو

طوالانی از آنجا متوجه حیدرآباد شده و هشتم رجب کشنا را از معبر کالاچوتره عبور نموده بتاریخ نوزدهم ماه مذکور

داخل حیدرآباد شدند و در اثنای این سفر تا رسیدن بحیدرآباد مرشدزاده سکندر اقبال آصف الملک

اسدالدوله بهادر بمنصب نهه هزاری نهه هزار سوار و خطاب سکندرجاه و اشظام الدوله بهادر از اصل و اضافه

بمنصب هفتهزاری هفت هزار سوار و مالکی چهالردار و خطاب انتظام الملک و نصیر الدوله بهادر از اصل و اضافه

بمنصب هفتهزاری هفت هزار سوار و خطاب ذوالفقار الملک و ناصر الملک از اصل و اضافه بمنصب نهه هزاری

نهه هزار سوار و خطاب همایون جاه مورد عنایات نهایت گشتند و بدستور امرای دیگر که از سلسلهٔ قرابت بندکانعالی

بودند بمناصب و خطابات عمده سرفرازی یافتند و از امرا هر که بخطاب دولهٔ امتیاز داشت مثل اشجع الدوله بخطاب

ملکی و هر که خطاب جنگی داشت مخاطب بدوله و هر که خانی داشت بخطاب بهادری و جنگی و هر که خطابی نداشت

بخطاب خانی چهرهٔ اعتبار افروخت و دولت افتخار اندوخت و مرزبان شولاپور حین معاودت بمنصب پنجهزاری

چهار هزار سوار و مالکی چهالردار و سرپیچ مرصع و جیغه و کلغی مروارید و پاندان رخصت سرفراز و ممتاز گردید و بالاجی بندت

بعد روانه شدن بندکانعالی بسمت حیدرآباد بعزم تسخیر قلعه بادامی متوجه شده از آنجا کوچ نموده تا اینکه بفاصلهٔ چهار کوهی

از بادامی رسیده و تا این منزل منتظر آن بود که از جانب تیپو وکلا بیایند و معامله را انفصال نمایند که از همین جا

زر معامله گرفته برگردد و چون تیپوی جهالت کیش نامال اندیش که از مراجعت بندکانعالی مسرور و زیاده تر مغرور

گشته بود احدی را برای جواب و سوال معامله نفرستاد و آنوقت بالاجی نورمحمدخان و محمد غیاث را طلبیده

گفت که تا حال هم از جانب اهمال و رعایت بعمل آمد لیکن اقای شما نمیفهمند آنها در جواب گفتند ما هم در ایام

خطوط مشورتهایش قصور نکردیم لیکن چون نوکریم چاره نداریم پس بالاجی نظر بریکه وکلا از اخبار هر روزه لشکر تیپو اطلاع

میدهند بودن اینها همراه لشکر صلاح وقت ندانسته بهریک یک سیله و دستار و یکهتان کمخاب داد
مرخص نمود و وقت رخصت گفت که بر شما هیچ امری از سوال و جواب گذشته و حال مخفی نیست بهر قسم که
مناسب دانند در خیرخواهی اقای خود بذل جهد نمایند و یکصد سوار لچهمن را و را همراه آنها تعین نمود که تا دریای
تم بهدرا که نهه منزل از آنجا بود آنها را رسانیده برگردند و بعد رفتن وکلای مذکور کوچ دوکروهی دیگر نموده
بفاصله دوکروهی از قلعه رسیده هری پندت و سرداران دیگر را بمحاصره و بستن مورچال مامور ساخت
و آتش جدال و قتال از جانبین التهاب گردید و مدت محاصره تا بست و هشت روز ما بتداد کشید اخر الامر یورش
آن قلعه را کرفتند و مردم قلعه را که دو هزار نفر بودند از قلعه برآورده و چند روز مقید کرده بجان رهائی دادند و شخصی
از متوسلان لچهمن را و را استه را به قلعداری آنجا مقرر کردند و روز دیگر بالاجی بخمیه بوداجی و غیره سرداران رفته و بجاگیر
داری پرداخته شریک هری پندت ساخت چنانچه فوج موداجی بهوسله بسرکردگی پسر او جمنا بابو با هری پندت
تا معاودت او بونا همراه بود و بعد ازآن بالاجی با جمعیت قلیل بونه شتافت و هری پندت با متصوبان بهوسله
و هولکر با تمام لشکر بسمت قلعه دهارور کوچ پنجکروهی نموده و ازانطرف شیوکه در بنکلور با جمعیت خود و تونجانه اقامت
داشت باستماع انخبر پاشنه کوب بادونی رسیده یورش کرده مهابت جنگ که با اهل و عیال در آنجا بود
پای استقامت افشرده و جلادت را کار فرموده بمدافعه او پرداخت و حمله ها آورد و ساخت و چون انخبر به بنکاپور
رسید همایون جاه بهادر را بسرکردگی مقرر کرده و بعنایت شمشیر و جمدهر و سرپیچ الماس و کلغی نواخته و شمس الملک
و مشیر الملک را با رسالهداران در رکاب او متعین ساخته و اکثر رسالهداران را بعطای سرپیچ و جیغه فراخور
رتبه مشمول عواطف نموده و اعتقاد الدوله را برای تیاری سید باجهت عبور دریای کشنا تعین فرموده بجانب
ادونی فرستادند تا مهابتجنگ را مع اهل و عیال از آن قلعه برآرند و هری پندت را در باب کمک کوشند

هری پندت اپا ملونت و یکسردار دیگر را با جمعیت پانزده هزار سوار از دهاروار بکمک او هونی فرستاد و فوج
فیروزی عبور کشنا و تمبهدرا نموده با دهونی رسید شیواجی خبر آمد آمدن سرداران مذکور پیش از رسیدن ایشان
مورچال را از او هونی برداشته هفت کروه از عقب رفته در پناه کوهستان شاه دونگر فرود آمد شمس الملک
و شیر الملک مهابت جنگ داراجاه را معه ناموس از قلعه او هونی بحفاظت تمام برآورده بر کنار دریای
تمبهدرا رسیده برجت هرچه تمامتر عبور دریای مذکور نمودند بعد عبور تمام لشکر و بنگاه بفاصله یکپاس دریای
مذکور بطپیان آمد و حایل میان فوج فیروزی و فوج مخالف گردید داراجاه سالما معه ناموس داخل قلعه
رایچور شدند و شمس الملک و شیر الملک ملبوس خاص و جواهر که از پیشگاه حضور جهت داراجاه ارسال شده
بود در آنجا رسانیدند و بندگان تعالی باستماع این نوید عافیت نذور کرده حکم بسرداون توپها نمودند
درین اثنا هری پندت هم بعزم مقابله شیواجی از دهاروار رسیده و بفاصله دوازده کروه از لشکر مخالف کشنا
را در میان کرده فرود آمد و سرداران مذکور حسب الطلب حضور از آنصوب مراجعت کرده بتاریخ سیوم
ذی قعده سنه هزار و دوصد و چهل و یک هجری بحیدرآباد بآستان بوسی حضور فایز شدند و درینسال متمرین سین
که از جانب بستر جانشین آمده بود بوساطت راقم الحروف بسعادت ملازمت فایز و بعنایت سرپیچ و چقه
مشمول عواطف گردید و بسیاری از ملازمان حضور بعضی باضافه منصب و خطاب و برخی بعطای جواهر
سرفرازی یافتند و شیو بعد مراجعت فوج فیروزی او هونی را خالی یافته قلعه مذکور را متصرف شده بسوختگی
دل آنرا خراب و مسمار نموده و از آنجا بطرف سانور متوجه گشت ازین سو هری پندت نیز متوجه انصوب شد
عبد الحکیم خان حاکم سانور که از عداوت و سخت گیریهای شیو هراسان بود وکیل خود نزد هری پندت و دیگر
فرستاد که این وقت دستگیریست باید که دست گیری نموده اینخیرخواه را نزد خود پناه دهند و ملک سانور

از دست آن ظالم مستخلص کنند که مادام الحیات ممنون وازده دلخواهان سرکار پشوا خواهم شد بعد آن تیپو
یکهزار تا په تیار کرده اول ده هزار بار با پنجاه توپ از دریای کشنا پی آنکه فوج مرهته خبردار شود بسرعت
هرچه تمامتر عبور کنانید وروز دویم آن خود با تمامی لشکر عبور کرده بقصد مقابله بفاصله شت کروه از لشکر مرهته
فرود آمد وهری پنڈت وهولکر که بفاصله سه کروه از سانور فرود آمده بودند حسب الطلب حاکم انجا ریز فیل
قلعه سانور رفته حاکم انجا را با عیال و قدری اسباب واموال از انجا برآورده همراه خود گرفته بفرودگاه خود رسیده
مقام کردند تیپو باستماع اینخبر از آنجا کوچکرده متصل سانور رسیده یکهزار بار اندرون قلعه فرستاده بقیه
اموال واسباب عبد الحکیم خانرا متصرف گشت وبفاصله دو نیم کروه از سانور با فوج توپخانه آمده مستعد جنگ
گردید واز طرف هری پنڈت وهولکر بفاصله یک کروه بعزم مقابله شتافته در دامن کوهی توپخانه را گذاشته
شروع بجنگ نمودند واز طرفین تا یک ونیم پهر جنگ توپخانه درمیان بود درینوقت سرداران مرهته بهری پنڈت
گفتند اگر حکم شود از جمیع جوانب یورش کرده جمعیت اورا متفرق میسازیم بشرطیکه اگر اسپ ضایع شود از سرکار
عوض آن مرحمت گردد واگر سوار تلف شود نصف درماهه از سرکار مدام برای پس ماندگان او بحال باشد
هری پنڈت گفت من هم مثل شما نوکر سرکارم بدون حکم سرکار من از جانب خود نمی توانم که این شرط
باشما درمیان آرم باستماع اینجواب هیچکس پای جلادت پیشتر نگذاشت بعد ازآن توپها از جنگاه کشیده
وبخیمه گاه که بفاصله سه کروه از رزمگاه بود رسیده فرود آمدند وتیپو نیز بفاصله دو کروه بخیمه گاه خود رفته
فرود آمد ومابین هر دو لشکر فاصله پنج کروه بود وتا چهار روز دیگر آتش جدال وقتال ملتهب نشد تا انکه روز پنجم که
آفتاب غروب شده قریب یکپاس از شب گذشت تیپو شبخون بر لشکر هری پنڈت زد ولشکر او را پریشان
ساخت ودرین شبخون اموال واسباب بسیار دست خوش تاراجیان گشت ولشکر هولکر که بفاصله یک ونیم

کرده بود بر سر شش شبخون زد روز دیگر سرداران مرهته از شبخون اندیشناک گشته بنگاه و اسباب نایدرا
بست کرده عقب ورستاده بعزم مقابله بفاصله سه کروه از لشکرش فرود آمدند و شب بحراست بسر می بردند
در روز سوار شده در مقابل رقته می ایستادند نه تیپو بر سر ایشان می آمد و نه ایشان بر سرش رقته از خود
جنگ میکردند پانزده روز بهین منوال منقضی شد تا اینکه تیپو یکروز بهری پندت پیغام داد باو صفیکه اینقدر فوج
فراوان همراه خود دارند چرا بجنگ مبارزت نمی نمایند بری پندت گفت که جنگ ما همچون جنگ دردان
نیست اگر شه بهادری دارند بمیدان آمده صف جنگ نمایند تا غالب از مغلوب ممتاز شود و شنیدن این جواب
روز دیگر تیپو توپخانه پیش روکشیده بعزم مقابله شتافت و از جانب مرهته ها نیز سوار شدند و بعد تقابل فیمابین
تا دو پهر جنگ توپخانه درمیان بود نه از انجا طفر نه از انجا خطر بازوقت سه پهر سرداران هر دو لشکر به لشکرگاه
خود معاودت نمودند و بحراست و حفاظت خود ها پرداختند از انجاکه بری پندت مکرر بما و اشاره بل نصراحت
بهولکر گفته بود که از جهت جانب داری صاحب تیپو خیره شده است و مهم بطول انجامیده و هولکر میخواست که
بتقریبی تردد نمایان بعرصه ظهور آورد که موجب سرخروئی و باعث رفع بدنامی جانب داری شود لهذا هولکر روزی
که جاسوسانش خبر رسانیدند که خزانه تیپو همراه پنجهزار بار و بست ضرب توپ از مدتور نزدیک لشکرش رسیده
و فردا داخل لشکر خواهد شد همانروز بهری پندت پیغام فرستاد که امروز بر سر تیپو میروم انچه خواهد گذشت
معلوم خواهد شد و فی الفور عجالتًا سوار شده بر خزانه ریخت و چهار هزار پیاده و پانصد سوار تیپو را کشته و هولکر
کرقه معاودت به لشکر خود کرد روز دیگر تیپو وکیل خود پیش هولکر فرستاده پیغام نمود که من بر سخن شما اعتماد کرده
مطمئن بودم و صاحب بخلاف قرار خود عمل نمودند هولکر در جواب گفت که من ملازم پیشوا هستم علانیه در وقت
جنگ نمیتوانم که اعانت نمایم و همیشه که صاحب بر لشکر بهری پندت غالب شدند از جهت پهلوتهی کردن

این دوستدار بود از جهت بجانب داری صاحب متهم شدم برای رفع تهمت اینحرکت نمودم و موافق
قرار با صاحب موافق ام والحال انچنکه صلاح کار صاحب در انست اظهار میکنم بهتر انست که زود بفصل معامله
مصالحه نمایند و درین امر اهمال نکنند که انجام خوب نیست لیکن این وقت وکلا را برای تقریر معامله نباید فرستاد
بل یک شتبخون دیگر بر فوج هری پنڈت زده و یا یک جنگ غالبانه بهری پنڈت نموده آنوقت معتمدان خود را
برای سوال و جواب معامله نزد این دوستدار باید فرستاد دیگر رسیدگی برین صلاح وکیل تیپو را رخصت ساخت
تیپو بر سر فوج هری پنڈت یک شتبخون دیگر بر لشکر هری پنڈت آورد فوج هری پنڈت متفرق شد لیکن شکست فاحش
نیافت چراکه فرار نمودن و باز فراهم شدن کار مرهته است تا وقتیکه ده بیست هزار کس ازینها کشته نشود شکست فاحش
بانیها راه نمی یابد اینقدر شد که مرهته مورچال خود از قلعه دهارواربرداشت و قلعه بها در بنده که بتصرف مرهته رفته بود
و سالنور ملک سه لک هون گرک و یکمکان دیگر که محاصلش یک لک و پنجاه هزار هون گرک بود بقبضه تیپو درآمد
و چون موسم برشکال قریب رسید و فکر جهادی وامنگیر حال هردو لشکر گردید تیپو باندیشه گرانی و دیر رسیدن
خزانه از سر یک تن صلاح در مصالحت دیده وکیل خود را پیش هولکر فرستاد و پیغام داد که زر چهار ساله که
باقیست میدهم و آینده بعلیحده در تعهد از قدیم نقد یافته سال بسال بسرکار میشود خواهد رسید نشر طیکه ملک مادامی
وغیره که در تصرف آورده اند واگذاشت نمایند هانوقت هولکر پیش هری پنڈت آمده تمناش اظهار کرد هری پنڈت
بباجی پنڈت نوشت باجی قلمی نمود که صاحب در تمهم مختار اند هرچه بهتر و صلاح کار سرکار صاحب الوقت
به بینند بلا توقف و فی استصواب غیر تعلل آرند که کرده صاحب در سرکار منظور و مقبول هری پنڈت بدرمافت
ایجواب هولکر را طلبیده گفت که این مصالحت بچند شرط منظور است اول اینکه قلعه مادامی که بجنگ تسخیر نگشته
و زر بسیار بصرف آمده و همچنین قلعه نرگنده مسترد نخواهد شد دویم آنکه زر سرکار تمام و کمال و چشمی واگذاشت

او هونی از سالدار ند سوم آنکه معاملت بندگانعالی همراه معاملت پیشوا منفروغ سازند چهارم آنکه ملک عبدالحکیم خان
راکه متوسل سرکار پیشوا شده بمشارالیه بدهند و آینده درصدد مخالفت او نباشند پنجم آنکه عهد واثق نمایند
که زر سرکار سال بسال بلا عذر خواهد رسید و بارد یگر بعد مراجعت افواج بندگانعالی و پیشوا مصدوم نوشته ند سولکر
اینمراتب را بتپو گفته فرستاد و باز تپو وکیل روانه نمود که از ملک بادامی و نرگنده بپاس خاطر سرکار پیشوا
دست برداشتم و این مصالحت بعذر رعیت بل بکمال صفائی است بدو شرط یکی آنکه خرابه را راو پنڈت پرد
برای ما قلعی میسازند باید که در القاب لفظ سلطان بفزایند و وقت حاجت ما را بارسال فوج مطلوب کمک
کنند و چهی واگذاشت او هونی میدهم و فصل معاملت حضور در ضمن اینمعاملت نمیشود بل علیحده بوساطت وکلا
انفصال خواهد یافت و عبدالحکیم خان پاله گیر سرکار ماست محاسبه یک کرور روپیه از و میخواهیم اگر در حمایت
سرکار صاحب است باید که اول سبیل زر سرکار ما ازو نمایند بعد ازآن درخواست واگذاشت ملک او کنند
اگر هر دو شرط مذکور قبول دارند از طرف ما هم صلحنامه حسب القرار بر طبق استرضای طرفین قلمی میکردد و چون
ارلجمن را در استه وقت روانگی خود به پونا همراه بالاجی پنڈت برادر کوچک خود را پیش هری پنڈت گذاشته
بود که هرگاه پای معاملت درمیان آید شریک باشد هولکر او را نیز شریک جواب و سوال نمود و هری پنڈت
چون دریافت که زر نقد بالفعل بدست می آید و فصل معامله حضور و عبدالحکیم خان مهلتی میخواهد و از جهت قریب
رسیدن موسم برشکال تعویق در مصالحت صلاح وقت ندانسته بفیصل معامله سرکار پیشوا راضی بصلح شد
اما در مقدمه افزودن لفظ سلطان در القاب اندکی استادگی کرد و گفت در جواب بالاجی پنڈت نوشته
می شود بر طبق نوشته مشارالیه بعمل خواهد آمد هولکر گفت که زنهار درین امر استادگی ننمایند که دران یکبار سرکار
پیشوا صد ها نفر سلطان نام دارند اینهم ازآن قبیل باشد جواب این امر بالاجی خواهم گفت صاحب درلوشتن

صلحنامه تاخیر نکنند و در بگیرند هری پندت قبول کرده در قرارنامه افزودن لفظ سلطان در القاب نوشتن
بمعرفت هولکر و شیو هم نوشتجات خود استصواب هولکر نوشتاد و در دیگر بصحابت وکیل خود با چهار
بار و پانصد سوار ده لک هون گرک و هفت لکروپیه نقد و پارچه پنج لکروپیه جمله پنجاه لکروپیه بابت سرکار
پیشوا فرستاده و ده لکروپیه مابقی را وعده نمود که بعد داخل شدن لشکر در پونا فرستاده خواهد شد و برای
هولکر چهار لک روپیه نقد و جواهر و دو لک روپیه پارچه یک لکروپیه معه نوشته خود که سوای این دو لکروپیه
سال بسال موافق قرارداد سابق بمعرض ارسال خواهد آمد فرستاد و خود همانروز عبور کرده آنطرف کشنا
مقام نمود و روز دیگر هری پندت وکیل شیو را شش پارچه خلعت با سرپیچ مرصع از سرکار پیشوا و صلحنامه
حسب القرار نوشته داده رخصت نمود و هولکر از جانب خود یک سرپیچ مرصع و خلعت باد داد القصه
هری پندت بعد انقضای رزمعامله سرکار پیشوا روز سیوم بطرف پونا کوچ کرد و سرداران بندگان عالی را رخصت
نموده خود با هولکر و چمنا با پوسه نمودای بهوسله و اپاجلوت بپونا رسیده و مالاجی پندت در پونا ضیافتهای سرداران
نموده هریکی را بملک اورخصت نمود و اینصالحت در سنه یکهزار و دو صد و یک بمعرض وقوع آمد و غره محرم
این سال بهوپکم صاحبه محل خاص عالیجاه بهادر باجل طبیعی از جهان درگذشت و خود بدولت بخانه عالیجاه ظل
مکرمت گسترده جواهر و پارچه خلعت ماتمی بصاحبزاده و دختران آنمرحومه عنایت نموده تسلی بخش خاطرها شدند
و در ماه صفر استقبال فرمان پادشاه نمودند و نیز در حویلی نو تعمیر شمس الملک بهادر بتقریب ضیافت تشریف
بردند و شجاع الملک را بخطاب امیرالامرا بهادر و سرپیچ مرصع و کلغی مرصع و ملبوس خاص و خوشن
و خود رومی طلائی و داستانه هر دو دست و شمشیر با علی بند و جمدهر و سپر در جلدوی تردی که در ادونی
کرده بود سرفراز ساخته ذکر فرار نمودن موهن راو پنگلیه و فتح قلعه رورور و چنور و ماوه نور

دستگیر شدن زمیدار آنکان بدست فوج منصور چون غلام سیدخان دست

افتد و جریمجالات جاگیرداران درارکرده ازموهن راو پنکلیه زریک اله بطریق پیشی درخواست نمود شارالیه
بنابرعدم استطاعت درتقبل استادگی کرد غلام سیدخان درسنه هزار و دو وصد و دو ضبطی برجاگیر او فرستاد
مصلان شدید براو کماشت مومی الیه بجانب خود درقرار دیده وقت شب فرصت یافته بقلعچه رودور
که درتصرف او بود درقلعه متحصن گشت و به بستن برج بارهٔ آن قلعه پرداخت غلام سیدخان این را محمول
برفساد انگیزی نموده شورش او بحضور معروض داشت و فوج فیروزی بسرکردگی سراوارالدوله بسرحام الدخان
قلعدار او جاگیر به تنبیه او تعین گشانید و درعقب او راجه بهارامل را نیز روانه گردانید مومی الیه چندروز دست و پای
لاحاصل زده ازانجا نیز فرارنموده جان خود بسلامت برد بعدازآن غلام سیدخان تمام جاگیر موروثی او را بضبط
درآورده بهانه سرکار درانجا قایم کرد و درینسال راجه چنور از تسلط و سخت گیری راجا دلیسکهه که سرکار بلکندل و
ورکهل و میدک وغیره باضافه تعهدار غلام سیدخان گرفته بود تنگ آمده سر از اطاعت او پیچید دلیسکهه مذکور
از سرزنش او دربیچ و تاب شده بغلام سیدخان نوشته برای تنبیه او درخواست کمک کرد غلام سیدخان بهارامل را
بخطاب راجه تیجونت بهادر و عطای چقه و سرپیچ از پیشگاه حضور سرفراز گردانیده با فوج کثیر بکمک دلیسکهه مذکور
فرستاد راجه تیجونت به بلغار رسیده بمحاصرهٔ مکان راجه چنور پرداخت و بازار جدال و قتال گرم ساخت
و بعد چندی به یورش حصار بیرون آنکان را گرفت و خواست که بهمین منوال قلعچه را نیز بگیرد راجه چنور امان جان دارد
درخواسته تسلیم قلعچه نمود و راجه تیج و نت نذر فتح و عرضی مشعر بکیفیت استیمان باستصواب غلام سیدخان
بحضور فرستاد غلام سیدخان زمیدار چنور را طلبیده اشته در قلعهٔ محمد نگر محبوس ساخت و جمیع ملک موروثی
او را ازماده پور وغیره بضبط درآورده سپرد دلیسکهه مذکور نمود و سلخ جمادی الاولی شروع چشن نوروز شد

وبستم ماه شوال جشن سالگره و درین سال نیز بسیاری از امرا و منصبداران و متصدیان سرکار بعنایت
منصب و خطاب و جواهر و تعلقات فراخور مساعدت طالع مشمول نوازش خداوندی گشتند چنانچه متقرر
بخلعت استقلالی قلعه تالکنده و اعتصام الدوله بهادر بعنایت دستبند مرصع و امجد خان بهادر سرتیپ جنگ
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب امجد الدوله کامیاب جنگ بهادر
از اصل و اضافه بمنصب ششهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب سردار الدوله ورای بهادر و اس
سردفتر و دیوانی سرکار ورای درکا داس وراجه نیجونت بهادر هریک بعنایت کنتهی مروارید ورای کیشن
ورای خوشحال چند هریک بعطای سرپیچ مرصع ورای شنکر را بمنصب وخطاب وعلم ونقاره ونفر بیض
تعلقات نزل و قلعه بودن واشنور و قوال وغیره محالات ویکزنجیر فیل وجمال اشرف خان بعنایت سرپیچ
مرصع وخطاب بهادری وخلعت تعلقه کوپل که بهور قلعه کوپل بتسخیر اولیای دولت قاهره نیامده بهانجات
سرکار دران تعلقه قایم شده بود سرفرازی یافتند و درین سال خواجه بهادر خان وحافظ فرید الدین را
برسم اجابت نزد شیو فرستادند و در ماه محرم شروع سال هزار و دوصد و سه سید محمد نامی باظهار انکه
من شریف مکه ام ملاقات حضور فایض گردید و مبلغ ده هزار روپیه باو مرحمت شد و بیست و نهم ربیع الثانی
خواجه بهادر خان و حافظ فرید الدین از نزد شیو مراجعت نموده شرف اندوز ملازمت گردیدند و مراسلات او
با جواهر و اقمشه و اسپ و فیل از نظر انور گذرانیدند و درین سال حسام الدوله به تعلقه گروڑی بلده و خنده منیا و
از تغیر محمد عبد القادر خان و میر ابراهیم برادر صفی الدوله تعلقداری قلعه کلبرگه ورای سبنت رای بتعلقه مینی
صرف خاص و شوکت الله خان بخلعت دیوانی پادشاهی صوبه حیدرآباد و غیره اختصاص یافتند و یازدهم جمادی الاخری
شروع جشن نوروز عالم افروز شد و دهم شعبان فرمان و خطاب رستم دوران از درگاه حضور پادشاه بنام

متعالی بندگانعالی رسید وجشن ترتیب یافت ودرین هردوجشن امرا ومنصبداران بعضی بمناصب
عطای رقوم جواهر وبرخی بخدمات چهره افتخار افروختند اکرام الدوله مرحوم خلف اشجع الملک غیورجنگ مغفور
بخلعت میربسامانی سرکارعالی ومعتمدجنگ بنظامت بلده پرخنده بنیادارتقریرشکوه الدوله سرمایه افتخار اندوختند ودرین سال جمیع
مشایخ نامی شهررا مدعوشخانه بتقریب ضیافت دعوت نمودند وضیافت بتکلف مرصع تمام مترتب
یافت وبتاریخ پنجم شوال بستر مین سریع مرصع وباندان رخصت مرحمت گردید وبست ونهم ماه مذکور مستر جان
کمپنی مع میرحسین ازتزلار دهها درآمده بملازمت فایز گردیده وتحایف فرنگ ازنظرانور گذرانیدند ودرین
اوان قمرالملک بخلعت بخشیگری سیار وتعلقه دیورکنڈه وبلکنڈه ازتغیر نجم الملک لوای امتیاز افراشت
وطوی کنخدائی همایون جاه بهادر باقرة العین عالیجاه بهادر ولوحشمی قمرالملک بهادر برمنصه ظهور جلوه گرشد
وبستم ذی القعده بتقریب ضیافت نخانه مشیرالملک ظل نکرمت گسترند وفرد لقد وجواهر که مشارالیه ازنظر
فیض منظر گذرانید مزین بدستخط معافی گردیدند وامتیازالدوله بخطاب ممتازالامرا دماهی ومراتب شمس الملک بخطاب
شمس الامرا ومشیرالملک بخطاب اعظم الامرا که درماده تاریخش عطای اسم اعظم پسند خاطر مؤلف افتاد وافتخارالدوله
بخطاب افتخارالملک سرفرازی یافتند ومسوداوراق جهت استحکام اساس مودت باصاحبان انگریز وتنظیم وتنسیق
امور ریاست حسب الحکم حضور به بندر کلکته عازم شد وحافظ فریدالدین بخطاب خانی اره نور وطریق افتخار گشته
حسب الحکم حضور برسم حجابت نزد شیورفت وبتاریخ بست ویکم دیجه روز پنجشنبه خجسته مانوسیکم صاحبه عارف
خان بهادر بجوار رحمت حق پیوست وبتاریخ هشتم جمادی الاولی سنه هزار ودوصد وسی هجری لشکر قلعه محمدنگر
تشریف فرما شده جشن ملوکانه ترتیب دادند ودرین اثنا دست مبارک بگزیدن لوزینه که بدین تماشای
آن متوجه بودند مجروح گردید وبعد یکماه وچند روز زخم دست باندمال رسید واسدعلیخان تمناتخلص درماده

تاریخ آن گشته مضرعه ای دست ترا مدد بدالله و مقارن غسل صحت جشن سال نوروز بکمال تکلف ترتیب
یافت و همدرین سال جشن سالگره بائینی که چشم فلک مثل آن ندیده جلوه ظهور پذیرفت و درین جشن
از فیض عمیم صد ها مردم از وضیع و شریف ارا مرا و منصبداران و فقرا و مطربان بمناصب و خطابات
بعطای جواهر و خلعتها و تصدقات و انعامات فراخور رتبه که تفصیل آن موجب اطناب است کامیاب شدند
و نیز درین سال ایلچی خواه دولت آصفیه برجمیع مطالب سرکار فیض آثار رجب دلخواه خداوند نعمت و شفقت
صاحبان انگریز گشته از بندر کلکته مراجعت نموده فایز ملازمت حضور گردید و نوشتجات صاحبان انگریز از نظر
مبارک گذرانید و تیپو سلطان همراه حافظ فریدالدینخان قطب الدینخان و علی رضاخان را با تحف و هدایا و اعزاز
برسم حجابت درحضور فرستاده و درین سال رفعت الملک زورآور جنگ بهادر بعارضه اسهال کبدی
رخت هستی بربست **ذکر توجه بندکانعالی بنواح قلعه پانگل و فرارنمودن قطب الدینخان**
ازمیدان جنگ و جدال و تسخیر کهم و کرپه وغیره از توابع جزیه چون جواب و سوال
مصالحت تیپو درحضور نبابرادبارا و صورتی نه بست بندکانعالی غره رجب سنه هزار و دو صد چهار هجری
از حیدرآباد بقصد تنبیه نهضت نموده در میدان باغ کوردهن نزول اجلال فرمودند و قطب الدینخان که
از جانب تیپو آمده بود چون رنگ مجلس دگرگون دید بحسن عقیدت ظاهری بر سبیل تذویر پیش آمده توسط
حافظ فریدالدینخان باعظم الامرا پیغام داد که ملک تیپو از قلعه کتی تا سرحد سرا در قبض تصرف اینده و لشکر
اگر رخصت انصراف ارزانی شود فریدالدینخان نیز همراه باشد مملکت مذکور با و تسلیم نموده و تهانه های سرکار
در آنمملکت قایم کنانیده باز بآستان بوسی حضور میرسد و در رکاب ظفرانتساب حاضر بوده مراسم جانفشانیها
درینهم بتقدیم خواهد رسانید و از تفضل خداوندی امید آن دارد که بعد تقدیم جانفشانیها بمنصب و جاگیر سرافراز

پایه چون حافظ فریدالدینخان پیغام نزد اعظم الامرا آورد اعظم الامرا خوشنود گشته و این را از فتوحات
غیبی انگاشته قطب الدینخان را منصب و جاگیر متوقع ساخته از حضور مرخص گردانید قطب الدینخان با اتفاق
حافظ فریدالدینخان بسمت کتی راهی گردید و بند کانغالی بگرد آوری سپاه و تیاری یراق پرداخته و درین اثنا
مزاج شمس الامرا بهادر بمرض سل از جاده اعتدال منحرف گشت و حکمارک باسلیق گشودند و درین روز وقت
شام از آفت وزیدن باد سخت و باریدن ترک هرج عظیم بمردم لشکر فیروزی رسید و تا یکپاه اتفاق معاودت
در آنجا شد و بعد یکپاه رایات ظفر آیات از آنجا باهتراز آمد و بعد قطع چند مراحل سواد قلعه پانکل مضرب خیام
فلک احتشام گردید و در فکر استیصال مخالف شده در آنجا طرح اقامت انداخته و بتعمیر عمارات و خندقها
غاریان رکابرا مامور ساخته و درین ایام منهیان بعرض رسانیدند که قطب الدینخان برگشته بخت بسرحد خود
رفته از قول و قرار خود برگشت و حافظ فریدالدین از برگشتن او مایوس و اندیشناک گردیده به قلعه کرنول در پناه
رستم خان رفت و درین روزها داراجاه بهادر از قلعه راچور بارادهٔ احراز شرف ملازمت بحضور رسیده
به تسخیر قلعه کپل وغیره با فوج سنگین از سلحداران و پایگاه شمس الامرا بهادر و لین فرنگی که در سرکار نوکر شده بود
با اعراب قلعه کشا نامزد گردیده رخصت انصراف یافت و بخطاب داراجاه کوس نام آوری نواخت و بعضی
سرداران مثل رفعت الملک خلف زورآور جنگ مرحوم و راجه راو رنبها وغیرها از منصبداران دیگر تعین شدند
و پیرسرام بهاو که تشنهٔ خون شیو بود با فوج خود بحکم پنڈت پردهان بر قلعه دهاروار رفته مورچال قایم کرد و بسمت تسخیر
قلعه مصروف داشت و میدس صاحب که سردار عمده نبود با جمعیت قریب دوازده هزار کلاه پوش انگریز
و پنجاه هزار باره و چهار صد زنبورفیل از کتل کشن گری گذشته از سمت شرقی بملک شیو درآمده بهنگامه آرائی
و شیو بمقابله شتافته سد راه شد و جمع زمینداران آن نواح از نایار وغیره و راجه قریب شش هزار پیاده

از سمت جنوبی شورش عظیم در ملک تیپور برپا کردند و اسد علیخان بهادر تاج الدوله فرصت وقت غنیمت
دانسته قلعه پکن پلی را که از دست او بتصرف حیدر علیخان رفته بود متصرف شده مستعد جدال و قتال
گردید قطب الدینخان هرمت نصیب با فوج ده هزار بارنده و ده هزار سوار و چند اضراب و چند فیلی بان اراده
تسخیر پکن پلی از کتی راهی شد اسد علیخان بعد تقابل با دلیران فوج خود بر سر مخالف حمله آور گشته صفوف
مخالف را متفرق ساخت و قطب الدینخان راه فرار پیش گرفت و تمام اسباب لشکر او را غنیمت نمود
و نذر این فتح غیبی مع توپها که غنیمت آورده بود بحضور ارسال داشت و در جنگ اسد علیخان رحمی
زیر ناف برداشت و برادر زاده او فتح علیخان که شانزده ساله بود از پا در آمد و قطب الدینخان بار دیگر
بفراهم آمدن فوج پرداخته از قلعه کتی بعزم مقابله برآمد اعظم الامرا راجه بنچونت را بکمک فوج منصور فرستاد
قطب الدینخان باستماع اینخبر درحیص و بیص افتاد درین اثنا خطوط تیپو متضمن طلب او رسید پس او همه را
به سریرنگ پتن رسانیده حافظ فرید که اولاً مخاطب بمؤید جنگ و ثانیاً بمؤید الدوله شده بود جمعیتی فراهم
آورده باعانت راجه شتارای پیشکار بخشی سایر که فوج سرکار همراهش بود کرپه و کهم را متصرف گشته
متوجه تسخیر قلعه سدهوت گردید و درین ایام شمس الامرا بهادر تاریخ بست و پنجم شهر ربیع الثانی بعارضه مرض
سل رخت هستی بربست و بعضی مورخان ماده تاریخش فیل داخل الجنة یافتند پس لاش او را
برگریوه محاذی لشکر فیروزی بخاک امانت سپردند و در ماه شعبان از انجا برآورده بیرون شهر فرخنده بنیاد
در جوار مرقد سید حسن برهنه مدفون ساخته و مقبره و مسجد جامع محکم حضور تعمیر نمودند و در آنجا حفاظ جهت
تلاوت قرآن مجید مقرر کردند و چون شارالیه از جهت صدق عقیدت و حسن خدمت و حاضر باشی
و سپاه پروری در دل خداوند نعمت جای خود کرده بود بند کانالی بعد فوت او خلف او را از شهر ظلمات

بعنایت خاص خداوندی و دریکرور بعطای جواهر اعلی و جمیع خطابات و جاگیرات پدرش سرفراز و ممتاز و امجد الملک بهادر
را به نیابت او مقرر و سردار الملک و امام الملک و اعظم الملک را بدستور عهد آنمرحوم برکار نامیکه تعلق بایشان
داشت بحال و برقرار نمودند و در ایام جهانبانی پانکل بتاریخ چهاردهم شعبان روز سه شنبه سنه هزار و دو صد و
الشیخ الملک غیور جنگ خانخانان خلف میر الملک شیر جنگ مرحوم که همراه رکاب سعادت بود بعارضه
شدت خفقان راه سفر آخرت پیمود و بنده کانعالی از فرط عنایت بتاریخ بست و سیوم شعبان خلعت دیوانی
پادشاهی کل صوبجات دکن بخلف ارشد او حیدر یار خان بهادر شوکت جنگ مرحمت فرمودند و بست و ششم
رمضان المبارک سال مذکور بخلف بلند اقبال میر الدوله را بخطاب میر الملک که این هردو خطاب جد بزرگوار
او بود سرفراز فرمودند و تتمه احوال این امیر کبیر بلند اختر و احوال باقی اخلاف اشجع الملک خان خانان مرحوم
پیش ازین بتفصیل بزبان قلم داده شد ذکر آمدن لارد بهادر از بندر کلکته بمهم تیپوی فساد
پیشه و فرستادن بندگانعالی مظفر الملک و راجه تیجونت را با دلاوران معرکه
ستیز برای اعانت صاحبان انگریز و هزیمت یافتن فوج تیپوی خودسر با بعضی
وقایع دیگر چون تیپو بمقابله مستر دمیدس شتافته سد راه او گردید و مستر مطور شوانست که از نواح کوتم طرح
گجل هتی عبور کرده قدم پیش گذارد و هرگاه آتش جدال و قتال فیمابین مشتعل میشد هیچکدام از جانبین را غلبه
تام بر دیگری دست نمیداد گاهی بجانب فی الجمله مغلوب میشد و گاهی جانب دیگر لارد بهادر که با
این مهم بود باستماع اینچنین اخبار خود متوجه اینمهم گشته از بندر کلکته سوار جهاز شده به بندر چناپتن
رسیده مستر میدس را پیش خود طلبیده اشت مستر میدس مع فوج خود بچناپتن راهی شد و فوج تیپو نیز
در تعاقب او روان گردید و ملک ارکاٹ که در اثنا راه بود بهنگامه آرائی فوج تیپو تاخت و تاراج

وبعد رسیدن مستر میدتس بچنا پتن لارد بهادر کونسل یعنی شوری کرده در کونسل چنان قرار یافت
که از دقه پخشش ماه همراه کرفته متوجه مهم تیپو باید شد چنانچه لارد بهادر آن دقه فراوان فراهم آورده
باتفاق مستر میدتس با اسباب جنک وجمعیت کثیر بسمت سریرنک پتن راهی کردید وتیپو در یوقت
تاب مقاومت در خود ندیده خود را کنار کشید ولارد بهادر بلا ممانعت احدی بقلعه بنکلور رسیده در عرصه
قلیل قلعه مذکور را که مستحکم ترین قلاع آن نواح بود مفتوح ساخت وتهنیت نامه این فتح مبین بحضور بندکان عالی
ارسال داشت وهمدرین ایام نوید فتح کوپل که داراجاه بهادر تسخیر نموده وفتح قلعه سدهوته که موید الدوله
باعانت فوج فیروزی آنرا بدست آورده بحضور رسید وراجه میجونت واسد علیخان مظفر الملک با اکثری
از فوج پاکاه خاص حسب الحکم حضور پاشنه کوب برای اعانت کلاه پوشان متصل لشکر لارد بهادر رسیده
لارد بهادر باستقبال پیش آمده ملاقات نموده وبعد بند وبست قلعه بنکلور مع فوج فیروزی که بکمک رفته بود
از آنجا حرکت کرده راه سریرنک پتن پیش کرفت وچون نزدیک معموره پتن رسید اضراب پیش رو نهاده
قدم قدم سمت لال باغ ورود کاویری روان شده مردم تیپو بسر دادن توپها که بر تیرها بود شروع
نمودند واز یجانب هم در مقابل آنها توپها سر دادند تا اینکه از جلد دستی کلاه پوشان مخالفان بوش وحواس
باخته پشت بمعرکه داده راه فرار پیش کرفتند ترپ سواران فرنک تعاقب نموده آنها را تا نزدیک زره کاویری
رسانیدند واز روز دویم آن تا پانزده روز هر روز برای ملاحظه نمودن مکان مورچال حوالی سریرنک پتن می کشت
درین بین از وقوع آفت قحط خارج از شرح وبیان وهنکامه ارائی سواران بیدکه از جنک قسم اقوی الوابب
استراحت بر روی هر دو لشکر سد وده ساخته بودند ابواب یاس از تسخیر سریرنک پتن بر روی همکنان مفتوح
کردیده که ناکاه بتسبیب مسبب حقیقی که چاره ساز درماندکان وچارکان است هری پنڈت دران روزکی

رسید با استماع این نوید شکر اسلام حیات تازه یافت و مردم لشکر فیروزی پیکر بی شکر بری پنداشت قشه
غله خرید میکردند چندی برین نگذشت که بازار گرانی و نایابی غله شروع شد و اکثری از لشکریان
بی استقلال گشته برخصت سرداران از آنجا بر خاسته راه وطن مالوف خود گرفتند بل بعضی سرداران مثل
مظفر الملک و صلابتخان و بسیاری از جمعداران و دفعداران خود ها را بپانگل رسانیدند ولارد بهادر چند اجزای
توپ سنگین راجهت فقدان گاوان توپ کشی زمین مدفون ساخته از آنجا برگشت و کیفیت حال بحضور نوشت
بندگانعالی خطوط تفقد متضمن وعده رسیدن خود ابلاغ نموده این راقم الحروف خیرخواه دولت راجهت امداد
و اعانت و بندوبست آنجا روانه فرمودند و غله از برگنات خالصه وغیره به تقید تمام فراهم نموده همراه فوج فیروزی
بعد انقضای عشره محرم سنه هزار و دوصد و شش هجری فرستادند و درین سال بارکمی باران در اکثر ممالک
آفت قحط پیدا شد و لکوکها خلقت از آدم و دواب بقافله کشی تلف کشند گویند این خشک سالی از حد دوکال
و پنجاب شروع شده تا بگجرات و بندر سورت رسیده و از آنجا بدارالسرور برهانپور راه یافته به بسمت بیکانیر
راجپوتانه و جیپلی بندر و پونا و ناگپور و ارکاث سرایت کرد و از آنجا در صوبه فرخنده بنیاد و صوبه بیجاپور و تعلقه
تلنگ بسیاری کشت و علاوه این مشیر الملک با حداث بدعت پنجه ترویج بر منهوبی کشن و نت گزرنده عالمی را باحاکم
سیاه برابر ساخت بالجمله بتاریخ هفتم شهر صفر سنه مذکور اعظم الامرا همراه رکاب مرشدزاده آفاق شکند بهادر
دام اقباله و اجلاله بسمت سریرنگ پتن کوچکرده بمملک کرپه رسیده از راه کنارکاوه که نسبت به کتلهای دیگر
هموار بود مرور نموده بحوالی قلعه کورم کنده رسیده و در بنجا بتاریخ سلخ ربیع الاول نواب الدوله وراجه جوت سنگه
و غلام قادرخان یکمنزل برای استقبال مرشدزاده آفاق پیش آمده بشرف ملازمت فایز گردیدند و روز دوم
بر تصبه مدویر که از قلعه مذکور سه کروه فاصله داشت نزول اجلال فرموده مقام نمودند و زمینداران آن نواح با

رسیده بعطای تشریف دوشاله ها مورد عنایت خداوندی گشته و معتمدالدوله را در باب تسخیر قلعه تاکید
بلیغ نموده رخصت انصراف دادند و بسپارالیه حکم شد که سواران لشکر فیروز را که از سر یرنگ پتن بسبب
گرانی غله بنواح کورم کنڈه آمده اند در عرصه دو سه روز روانه سر یرنگ پتن باید نمود و بعد ازان جمعیت
انگریز را که ملازم سرکار بود بهراولی لشکر ظفر اثر مقرر کرده پیشتر متوجه شدند و ازین منزل که تعلقه بوتسخیر
انگریز بود به لشکریان تاکید و تهدید بعمل آمد که کسی دست درازی بنهب و غارت نکند و در اثنای راه بسبب
باران هر روزه اتفاق پانزده مقام افتاد و درین اوان خبر رسید که لارڈ بهادر و راجه بیچونت و هری پندت
پهر کیه از بنگلور کوچکرده متصل قلعه ماگڑی فرود آمده مورچال قایم کرده مستعد پیکار گشته اند و سپرخود و بیچونت
سه هزار سوار و چار هزار پیاده را بر اطراف قلعه در پناه جبال و خارستان خزیده است و پیدها هر روز قاتو ماقشه
دست و پا میزنند و لارڈ بهادر دو پلٹن جهت شبیخون آن فساد اندیشان و دو پلٹن همراه لشکر ظفر پیشه
و دو پلٹن همراه راجه بیچونت جهت تقویت و اعانت تعین کرده است و بتاریخ بیست و دویم ربیع الثانی
منهیان خبر رسانیدند که سواران مخالف غله و اسباب غله فروشان را دست خوش نموده بردند مشیر الملک
همانوقت نوید بالاجی را با چند پیاده و یکورڑی هرکاره سرکار جهت دریافت کیفیت مخالفان فرستاد
و بست و سیوم ماه مذکور مظفر الملک و ملک عیسی را با سه هزار سوار جرار جهت شبیخون آن تمرد پیشگان نامزد نمود
درین اثنا بتحقیق پیوست که پسر شیو سلطان و علی رضا خان با سواران بیدار از انجا بنواح قلعه کورم کنده رفته
متواری گشته اند و در کمین نشسته اند مشیر الملک باستماع این خبر مظفر الملک و ملک عیسی را تاکید گفت که از انجا
برگردیده بطرف کورم کنڈه جهت شبیخون آن فساد انگیزان متوجه شدند و بمعتمدالدوله نوشت که فوج دشمن در
کمین است حزم و احتیاط لازم دارند و سواران پدبر سر کوبیدکشن پسر کشن راو بلال که عقب مانده بر کنار بالاپور

فرود آمده بود تاختند کوبیدکش بکمک جمعیت موسی اسمت قدم ثبات افشرده بحفاظت خود پرداخت
مقارن اینحال مظفر الملک و ملک عیسی قریب رسیدند سواران پیش از آن سوار تا قشه راه کورم کنده پیش
گرفته پیلغار بر سر مؤید الدوله ریختند مشارالیه از راه غرور سر رشته حزم و احتیاط از دست داده با جمعیت
قلیل که حاضر الوقت بود سوار شد و براجه جود سهکه بتاکید کشه فرستاد که تعجیل هرچه تمامتر سوار شده
بمدافعه مخالفان بادیه پرداخت و خود که مست باده نخوت بود بدون آنکه سلاح بر تن خود راست کند با همه
که در برداشت بمقابله آنها شتافت بمجرد مقابله سواران بید بر او حمله نموده کار آن مست باده غرور را
با تمام رسانیدند و بعد از آن بسمت قلعه مذکور روانه شده در اثنای راه سواران و پیادگان که برای کمک
مؤید الدوله میرفتند اسیر و قتیل نموده تا کورم کنده بنمراحمت احدی رسیدند و زن و بچه لشکریان و سایر کاران
و خزانه و افیال و شتران و اسپان همه را دست خوش نمودند و از غله هرچه بدست آمد بالای قلعه فرستاده
دیگر روز مقام کرده پادر محمد الدینخان و تمام اقارب و عشایر را از قلعه برآورده از راه کوهستان دشوار گذار بدر رفتند
و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور مرشد زاده آفاق بار دیگر بر ظاهر قلعه کورم کنده نزول اجلال فرمودند و
مستر کلین را که ملازم سرکار بود بتعاقب کردن مورچال تعین نمودند قلعگیان هراسان گشته بالا حصار رفتند و حصار
پائین را اولیای دولت قاهره متصرف گشتند از آنجا که مظفر الملک بنا بر وقعیت او بر آن ناحیه تکفل تسخیر قلعه مذکور کرده
لهذا جمیع قلاع آن ناحیه و تسخیر قلعه مذکور تفویض او نموده بازعنان عزیمت بصوب سریرنگ پتن معطوف
گردانیدند و بتاریخ غره جمادی الاولی خبر رسید که رائیکری درگ و هادیری درگ که مابین قلعه ماکری و سریرنگ پتن
است مفتوح گردید و متعاقب آن نوید فتح ماکری که از قلاع نامی آن نواح است نیز رسید العرض بفاصله
متواتر موضع کشنا نور که نزدیک سنکلور است رسیدند مستر لینک سندیه از قلعه سنکلور برآمده بملازمت

مرشد زاده آفاق فایز گردید و ضیافت مرشد زاده بکمال تکلف و ضیافت امرا و معتمدیان که همراه رکاب
بودند نمود و بتاریخ بست و سیوم ماه مذکور مرشد زاده آفاق با امرا و معتمدیان بسیر آنقلعه متوجه شدند اگرچه
آن قلعه از جهت کارستانی های معماران که در اماکن آنجا بکار برده بودند قابل سیر بود اما تماشای عجیب
آن بود که صاحبان انگریز گوله ها بجاهای زده بودند که وهم و خیال را در آنجا گذر نبود و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور
راجه تجونت و شاه پنکهان و مرزا انور بیگ با جمعیت یکهزار سوار از فوج منتقلا بحضور آمده دولت ملازمت اندوختند و
راجه مذکور جیغه و سرپیچ و جماعه داران بیره های پان و پاندان مرحمت شد و پس ازان از قلعه بنگلور نهضت نموده
بسمت سرینگ پتن متوجه شدند و جمعیت لارد بیها در یکهزار بارود و صد فرنگی که برای حفاظت متردین لشکر
و حراست طرق در آن نواح فرود آمده بودند در آن حین که سواری مبارک از آنجا گذشت توپهای سلامی سر دادند
و سلخ جمادی الاولی مشیر الملک با پسر خود ملاقات کرده باستقبال هری پنڈت شهر گیه رفت و بعد ملاقات
هری پنڈت چند پارچه و جیغه و سرپیچ به پسر و پدر داده و لارد بیها در و مستر جنرل سیدس و مستر جری بجمعیت
دو هزار ترپ سوار فرودگاه خود مسافت پنجکروه بطریق استقبال طی نموده در اثنا یراه جایگه شامیانه حاضر
ایستاده شده بود بحضور رسیدند و قت رخصت عطر و پاندان با نها مرحمت شد و مرشد زاده آفاق از انجا
بسوار شده متصل فرودگاه صاحبان انگریز نزول اجلال فرمودند و قریب شام هری پنڈت و آپا بلونت و دیگر
سرکرده های پنڈت پردهان بحضور آمدند و چار کهڑی نشسته عطر و پاندان یافته مرخص شدند مکرر هری پنڈت
و کوندکن که تا کپاس نشسته مرخص گشتند و بتاریخ پنجم جمادی الاخری لارد بیها در و جنرل سیدس و مستر جری
که اعظم الامرا باستقبال ایشان رفته بود بدیوانخانه مرشد زاده آمدند و مرشد زاده ایشانرا بمعانقه عزامتیاز
بخشیدند و باقی سرکردهای فوج فرنگ آداب مجرا بدستور خود ها بجا آوردند و با هر سه سرکرده فوج فرنگ

بخلعت

بتحلیه نشستند و یکنشیر به لارڈ بها در مرحمت نموده و بدیگران عطر و پاندان داده مرخص ساختند و سرداران
مذکور از راه حسن خلق جهت خوشنودی خاطر مرشدزاده بخیمه شیر الملک که متصل او بود رفتند و عطر و پاندان
یافته مرخص گشتند و قریب شام اعظم الامرا و این راقم الحروف و دلشاد با بعضی اعیان دیگر سوار فیلان
چارجامه شد و بروشنی مشعلها بخیمه هری پندت رفته تا یکپاس جلسه تحلیه داشته نقشه سر بر یک تعین
ملاحظه نموده و عطر و پاندان گرفته معاودت کردند و بتاریخ ششم ماه مذکور مرشدزاده آفاق برای ملاحظه
فوج انگریز متوجه شدند هری پندت و آپا بلونت وغیره سرکردهای مرهته و جمیع سرداران سرکار با جمعیت
معدود همراه رکاب سعادت بودند و لارڈ بها در و سرداران دیگر با پانصد ترپ سوار کلاه پوش با سقلان
آمدند و موافق ضابطه خود آداب مجرا و سلام بجا آوردند و لارڈ بها در و جنرل سیدس و مستر چری با دو صد سوار
صاحبان انگریز که هریک صاحب رتبه بود در جلو خاص پیش پیش میرفتند و اعظم الامرا و هری پندت وغیره
در قول حاضر بودند و چار گهڑی روز باقی مانده که از ملاحظه فوج انگریزی فراغ حاصل شد بخیمه لارڈ بها در تشریف
فرما شدند وقت رخصت لارڈ بها در از نوادر صنایع فرنگ یک گهڑیال گذرانیده عطر و پاندان پیش آورد
و تا جلوخانه مشایعت نموده و از انجا متوجه دولتخانه شده از اثنای راه هری پندت وغیره را مرخص فرمودند
و روز دویم آن کوچ هفت کروهی بعمل آمد سواران مخالف از دور سیاهی مینمودند و بازروپوش میشدند
و در هر کوچ برکهی و بر ساقه لشکر همنگامه آرائی میکردند تا اینکه یازدهم شهر مذکور بر ظاهر سمر بر یک تعین
بفاصله دو کروه بر کنار نالهٔ پرتو نزول افگندند و از آنجا موتی تالاب بدست راست سمت مغرب بفاصله
یک کروه ماند و جمعیت انگریز پیش لشکر فیروزی و فوج هری پندت جانب راست بلا فاصله فرود آمده
بحراست و حفاظت پرداختند و مخالفان هر شب بطریق شبخون بر سه هر سه لشکر بنیان اندازی مبادرت

می نمودند و چون بهادران هر سه لشکر بمدافعه آنها می پرداختند کریخته در پناه دمدمه ها می رفتند تا اینکه
شبی صاحبان انگریز بتوعیکه احدی را خبر نشد بر سر آن مدبران تاختند و خیمه و خرگاه و زنگاری مخالف را
پامال ساختند شیو در آن وقت از خواب غفلت بیدار شده هر چند توپها سر داد اما تزلزل در ارکان استقامت
صاحبان انگریز راه نیافت و قدم قدم پیشتر رفته همه تیرپها و دمدمه ها و لعل باغ و شهر کنجام را متصرف
شدند و بتاریخ سیزدهم پیش از طلوع آفتاب نوید این فتح مبین بحضور مرشدزاده آفاق معروض گردید در
خلال این احوال مخالف با جمعیت خود از سر پرتنک پتن برآمده بر سلطان تپری که سرکوب همه تیرپها بود
هفت مرتبه یورش نمود چون سعی او بجائی نرسید از آنجا برگشته داخل سرپرتنک پتن گردید از آنروز
تا غره رجب هر روز آتش جدال و قتال مشتعل میشد و بتاریخ چهاردهم لشکر فیروزی از فرودگاه کوچ نموده
متصل دمدمه ها داریه نمود مقارن اینحال خبر رسید که جنرل اکرم با جمعیت هشت هزار پیاده و چهار هزار رکاب
پوش از ترپ سوار وغیره و چند اضراب از بندر منی وغیره بکمک لارڈ پها درآمده در نواح سرپرتنک پتن
رسیده اند بنابرین محمد ابراهیم خان خلف رستم خان بجمعیت پنجهزار و پانصد سوار و اعتقاد جنگ با دو پلٹن
انگریزی ملازم سرکار از پنگاه حضور مرشدزاده و پنجهزار سوار از فوج پنڈت پردهان و چهار پلٹن انگریزی از جمعیت
لارڈ پها در برای آوردن انها روانه شدند و روز دوم که فاصله چهار کروهی رسیدند فوج مرهته بسبب مشغول بودن
باکل و شرب اندکی عقب ماند حیدر پسر شیو با جمعیت هشت هزار سوار بر سر انها رسید فوج مرهته تاب مقاومت
در خود ندیده راه فرار پیش گرفته در پناه لارڈ پها درآمد لارڈ پها در باغانت فوج مرهته برخاسته بمدافعه فوج شیو
که بنگامه آراسته بود پرداخت و تا دو کروه مخالف را زده طی مسافت نمود سواران مخالف بر ساقه
و بنگاه جنرل اکرم پی رسیده دست غارت کشادند بهادران فوج فیروزی بر سر آن اشرار تاخته اکثر را

کشته اسپان را بدست آوردند الغرض جنرل مذکور برساقه ابراهیم خانزاد برمقدمه جمعیت هری پندت
و جانب یمین ولیارلین ها را ترتیب داده بفاصله دو سه کروه از لشکر فیروزی رسیده برکنار تالاب
فرود آمد وصباح آن محمد ابراهیم خان وغیره ازآن فرودگاه برخاسته بفرودگاه خود ها رفتند ولارد لیک
باستقبال جنرل مذکور شتافته بعد از ملاقات اورا همراه خود آورده واو متصل عیدگاه بر دست راست لشکر
فیروزی بفاصله یک ونیم کروه فرود آمد وهمان شب لارد لیک از جانب جنوب گنجام رود [illegible]
برد وشته که درآنمقام واقع بود شروع ببستن ومدمه ها نمود وقریب نصف شب جمعیت لارد لیک از طرف
شبیخون برلشکر مخالف که درپهلوی قلعه مجتمع بود رفته زلزل در بنیاد استقامت آنها انداخت وقریب
صبح برگشته بفرودگاه خود آمد وجمیع درختان لال باغ وغیره بکار مدمه مصروف میشد باوجود اینچنین حادثه
شیوه سرکش پیغام صلح حسب دلخواه خود نمود وچون بعرض پدرائی نرسید لاچار شده بتاریخ بستم ماه مذکور وقت
شب غلام علیخان ورضا علیخان را برسم حجابت وستاد آنها متصل عیدگاه فرود آمدند وروز دویم آن یک ونیم
پاس روز برآمده این خیرخواه دولت باتفاق دلاور جنگ وبجاجی پندت وکلای شیورا بدلایل معقول ملزم
برسر راه آورد وکلای مذکور اعتراف بقصور نموده اقرار نمودند که شب اقای خود را بهیچ قاطعه از راه خیرخواهی
برسر مهالت می آریم وخیمه ها را که برجائی نصب کرده بودند که اشته نزد شیور فتند وبعنوان مناسب اورا
برسر راه آورده پیغام دادند که سرداران هر سه لشکر سه کرور روپیه نقد ونصفی از ملک ودو پسر بعنوان یرغمال
تا ادای زر دواگذاشت ملک درخواست دارند شیو قبول کرده وبعد تعقل چون اهمال وتعلل که لازمه فرومایگی
است ورزید جنرل اکرم بتاریخ بست وششم ماه مذکور صبحدم با جمعیت خود بمقابله جمعیت مخالف که متصل
سلطان پیشه فرود آمده بود شتافت وزد وخوردی صعب میان آمد وهمدران روز لارد لیک با جمعیت خود

کوچکرده نزدیک خیمه مستر جرل قریب عیدگاه نزول نمود و پس مستر جرل بحکم لارڈ بہا در باجمعیت خود از عقب
سر پرنک ٹین بفاصلهٔ دو کروه طرف غربی عبور رود کاویری نموده بر سر فوج مخالف رسیده بازار کارزار
گرم ساخت و درین روز تیز جنگ صعب بمیان آمد و بتاریخ بست و هشتم ماه مذکور دو پاس روز برآمده
تیپو باجمعیت خود بر مورچال مستر جرل ریخت جمعیت مستر مذکور نیز بر مصلحت تایکبان انداز پس پا کشت که مستر
مذکور با ترپ سواران و جمعیت دیگر وغیره بکمک رسید و تا پهاس آتش کارزار مشتعل گردید و مورچال انگریز
بدست انگریز ماند و روز دویم یکپاس روز برآمده بکمال غیظ از مورچال گذشته باجمعیت تیپو در آویخت و ازان
جانب از بالای قلعه نیز توپها سر میدادند آخرالامر مستر مذکور مورچال خود را بر لب رود کاویری که متصل قلعه است
قایم ساخت و وکلای تیپو نوشتجات بمهر تیپو موافق قرارداد آورده حوالهٔ این خیرخواه دولت نمودند و لارڈ بہادر
از دمدمه که متصل عیدگاه شرف بر قلعه نواحدات تیپو بسته بود پانزده ضرب توپ برای انداز و تحویف
سر داد و غرهٔ رجب یکپاس روز باقی مانده خیمه پسران تیپو متصل عیدگاه نزدیک خیمه وکلای مذکور برپا شد
و از یطرف خیمه اینخیرخواه بفاصلهٔ یک بان انداز بیرون خار بند نصب گردید و بتاریخ سیوم شهر مذکور سه پسر تیپو
یکی عبدالخالق نام که ده ساله و دویمی معزالدین نام که هفت ساله بود با دو عماری نقره و دو عماری ساده با
سواری غلام علیخان و رضا علیخان از دروازهٔ شرقی قلعه سرپرنک ٹین با چند نفر شاگرد پیشه بر آمده لارڈ بہادر
و لارڈ جنک تا نیم کروه استقبال نموده در خیمه که مابین راه ایستاده شده بود ملاقات کردند و ازانجا با تفاق
سوار شده تا خیمه لارڈ بہادر آمدند لارڈ بہادر دست هر دو طفل گرفته در خیمه خود آورده بر کرسیها نشانیدند و بعد
کلمات قلیلی بخش عطر و پاندان داده رخصت فرود آمدن دادند چنانچه در برابر عیدگاه عقب لشکر لارڈ بہادر فرود
آمدند و ازین روز نائره جدال و قتال منطفی گشت بازار لارڈ بہادر برای بازدید آن هر دو طفل در خیمه آنها رفت

آن هر دو طفل پنج پارچه خلعت با دله و یکسر پیچ و یکجقه مرصع و یکقبضه شمشیر به لارڈ بهادر و یکقبضه شمشیر مذکور
تواضع نمودند و لارڈ بهادر یکضرب بندوق اعلی بعبد الخالق و یک جفت تفنگچه بمعز الدین داد
و عطر و پاندان گرفته بخیمه خود آمد مستر میدس که ازین صلح راضی نبود با استماع این خبر کشیده خاطر شده عصب آلود
گشته بضرب تفنگچه خود را مجروح ساخت لارڈ بهادر جمعیت او را بمستر جنرل سپرده چوکی و پهره اطراف خیمه
او تعین کرده جراحان برای معالجه او فرستاد و پرسام بهادر نیز که باین صلح راضی نبود خواست که صلح را بهر نوع
برهم کند لاکن چون بنای صلح بتوسط این خیر خواه دولت همچو سد سکندر استحکام پذیرفته بود از دست و بازنی
احدی تزلزل بآن راه نیافت و بتاریخ پنجم شهر مذکور پسران شیو سلطان بسعادت ملازمت مرشدزاده آفاق مستعد گشته
و سیف الملک با یکهزار سوار و چند اشخاص صاحب امتیاز باستقبال آنها شتافت خلعت مادله پنجپارچه و یکجقه مرصع
و یک زنجیر فیل از آنها یافت و چون بملازمت مرشدزاده فایز گردیدند مرشدزاده آفاق وقت رخصت سر پیچ
جقه مرصع بسر هریک بدست مبارک خود بسته مرخص فرمودند و بعد انفراغ مقدمه مرشدزاده معه فوج فیروزی موجی بندت
با افواج مرتبه و صاحبان انگریز با جمعیت خود با رایات مراجعت خفقا افراشته و پسران شیو بطریق پرغمال همراه صاحبان
انگریز بنها در بحنا پتن رفتند سرداران انگریز بر طبق قول حکما که فرموده اند خلق خوش خلق را شکار کند ره نورد طریق
حسن سلوک گشته آنها را با عزاز و اکرام نگاه داشتند و نواب صفحات ثانی در اینچنین مهم عظیم بهادری اقبال و نیروی
بازوی اتفاق با صاحبان انگریز حلاوت و شجاعت تمثال هدایت اولیای دولت قاهره حسب دلخواه صورت
انصرام یافت رایات توجه از پانگل بصوب فرخنده بنیاد حیدرآباد افراشتند و فکر و تردد مبدل باطمینان گردید
و عارضه تهیج که در ایام اقامت پانگل بنابر ناسازی هوای آن ناحیه بپای مبارک عارض شده بود بعد ورود
مسعود بآن بلده مطبوع در اندک زمان باستعمال شیر شتر بصحت گرائید و پس از چند ماه بحکم لفعل الله ما یشاء

غلام سید خان که بنا بر کمال تقرب حضور زمام تمشیت امور ریاست در دست داشت بوجوه چند ره نورد
طریق خلاف با اهل یونا گردیده و مرضی حضور پرنور نبوده بتنبیه آنها مایل گردانیده به تهیه اسباب
جنگ پرداخت چنانکه در سنه ۱۲۰۸ هجری عنان عزیمت به تنبیه اهل یونا مدلالت معزالیه تا محمد آباد بندر
معطوف گشت و در آنجا جهت فراهم آوردن افواج قاهره و تیاری اسباب جهاد اتفاق توقف ممتد افتاد
و تاریخ یازدهم شهر جمادی الآخر سنه ۱۲۰۹ هجری از بندر بسمت یونا نهضت رایات عالیات شد و تاریخ
بست و پنجم شهر مذکور سواد جمعیت سپاه از جانب مخالفان نمودار و در اطراف و جوانب غبار هنگامه آنها مرتفع
گردید و تاریخ دهم شعبان از سال مذکور سپهداران فوج که پیش رو لشکر فیروزی بودند حکم عالی شرف نفاذ یافت
که هنگام شب از کتل کوه مهری مرور نموده رودهای پائین کهاٹ بتصرف درآورند نشود که جمعیت مخالف از
آن رودها بجانب خود گیرد و بمزاحمت پیش آید سرداران مامور بلا توقف امتثال فرمان واجب الاذعان نموده
وقت شب کوچکرده آن سوی کتل کنار آبی که در پائین کهاٹ بود منزل ساختند و اینمعنی موجب رعب عظیم
در دلهای مخالفان شد چه ارادهٔ آن اشقیا چنان بود که سد کتل مذکور نمایند و نگذارند که لشکر اسلام ازان
بگذرد و تاریخ بست و نهم شهر شعبان از سال مذکور فریقین مقابل همدیگر شده آتش جدال و قتال ملتهب گشت
و بعضی سرداران جلادت کیش بر لشکر مخالف تاخته بر زلزل در بنای ثبات کفار انداختند و خورد و غظیم
بمیان آمد و اکثری ازجانبین زخمی شدند و اجل رسیدگان جان بقابض ارواح سپردند چنانچه پرسام نهاد
که سردار نامی لشکر مخالف بود به شمشیر اسدار غازیان جلادت شعار مجروح گشت و وزیر خان که جمعدار عمده ازین
آن غازیان بود بضرب بان جانستان جان بحق تسلیم نمود القصه جنگ صعب بمیان آمد و نزدیک بود که
نسیم فتح بر پرچم اعلام اسلامیان وزد و پای کفار از نبرد گاه بلغزد درین بین جمعیت فراوان با توپ و تفنگ

از جانب لشکر مخالف بکمک مغلوبان رسید اشقیا بوصول کمک قوی دل گشته از جمیع جوانب هجوم آوردند
شیران بیشهٔ شجاعت که بجرات بر لشکر دشمن تاخته داد دلاوری داده بودند بنا بر وقوع تعویق در رسیدن
کمک از لشکر فیروزی بجهت حایل بودن تپه‌ها و توپخانه عنان از معرکه تافته به لشکر استقامت اثر
بپیوستند و چون نیر اعظم سر بکرپان غروب کشید و روشنی روز بتاریکی شب مبدل گشت دایرهٔ
جدال و قتال اطفا پذیرفت بندگان حضرت از رزمگاه معاودت فرموده در قلعه کهره پرتو نزول افکندند
و سرداران فوج دریا موج جابجا بهر حفاظت و دفع اعدا مستعد گشته پای ثبات افشردند و مردم سنگاه در پناه
فصیل قلعه مذکور فرود آمدند گویند کشن وکیل راو پندت پردهان صلاح هر دو دولت و رفاه خلایق در مصالحت
اندیشیده مقدمات چندگه موجب انحراف مرضی اقدس از غلام سید خان باشد بعرض ملازمان حضور رسانید
باقتضای صلاح وقت معروض آن وکیل بغرنه برای رسید و وکیل مذکور برای تامین بنای صلح به لشکر او
پندت پردهان مرخص گردید و حسب الحکم عالی امر مصالحت بر کرسی تقرر نشانیده و مراجعت از لشکر پندت پردهان
نموده بتاریخ هشتم رمضان بشرف ملازمت فایز گردیده مقدماتیکه مدار مصالحت بود بحضور پرنور عرض نمود
و بتاریخ نهم ماه مذکور وثیقهٔ صلح فیمابین بزبان قلم درآمد و بتاریخ دوازدهم آنماه الویه معاودت افراخته و کوس
کوچ از کهره نواخته شد و این دولتخواه که پیش ازین حسب الحکم حضور برای درستی بعض امور سونه رفته بود
بسی لشکر را از آنجا معاودت نموده بتاریخ چهاردهم شهر مزبور احراز شرف ملازمت کرده مورد عنایات شد
نفت کشته و راجه شامراج و رکهوتم راو نیز در آنزور بآستان بوسی مباهی شدند و بتاریخ پانزدهم ماه مذکور
بسرداران فوج فیروزی حکم عالی شرف نفاذ یافت که تخفیف جمعیت نموده نگهداشت نمایند بعد ازین بندگان حضرت
عنان یکران توجه بطی مراحل معطوف فرموده بتاریخ هفدهم شوال از سال مذکور روز پنجشنبه در ساعت سعید بلده

فرخنده بنیاد ظل رافت و مکرمت گسترده رونق افزای مسند جاه و حشمت شدند و بتاریخ سیوم دیقعده
از سال مذکور روز دوشنبه گزیدند کشن که باره یکران از کهره رخصت انصراف یافته مصحوب صحنامه پونا رفته
و از آنجا مراجعت نموده بحیدرآباد رسیده بود و بغرض ملازمت سریر فلک مهابات سوده در همین سال بعد
ورود مسعود در بلده حیدرآباد بفاصله اندک زمان از تیرگی فلک شعبده باز سانحه دیگر رو داد مجملش آنکه
راجه شامراج که در خدمت غلام سیدخان تشییت امور ملکی و مالی نیابتاً می نمودند برهمونی رکهوتم را وکالت
سرکار سطح نظر داشته مرضی حضور تخفیف سپاه مایل ساخته باشند و لشکر آنکه در آن اوان تاسیس بنای
موافقت با صاحبان انگریز بهادر و انخراط جمعیت شان در سلک ملازمان حضور بصوابدید این مولف بود
پیغام تخفیف جمعیت مذکور از حضور رسانیدند این مولف از راه مال اندیشی و دولتخواهی خداوندنعمت
ایشان را خلاف صواب انگاشته بحضور معروض داشت که بچه سعی بلیغ و حسن تدبیر موافقت و اتحاد با صاحبان
انگریز بهادر بصورت انعقاد بسته و باقبال خداوندی بآن پایه رسیده که جمعیت آن بهادران ملازم سرکار
دولتمدار گردیده و اینمعنی موجب استحکام اساس دولت روزافزون و مورث ازدیاد نطوت و صولت
بردلهای مخالفان است مبادا از تحریکت مهابت ازدلها زوده شود و سانحه رود دهد که تدارک آن مشکل گردد
الحاصل چون تقدیر رنگ دیگر ریخته بود جمعیت آن بهادران که ملازم سرکار فیض آثار بودند رخصت انصراف حضور یافته
از مستقر دارالسلطنت کوچ کرده بکنار دارا پلی رسید درین اثنا واقعه طلبان فساد اندیش شیطنت کیش
که ترقی خودها در تنزل غلام سیدخان می اندیشیدند و پس از تنزل و بعد آن مقرب بارگاه از حضور اثری
از نمائی خودها در مرات ظهور جلوه گر نیافتند خناسش وار رخ و آفتاب کامران کشته خواهان زوال
روز دولت عالیجناب خورشید جهان رحمت عالمیان شدند تا به تبدیل آن روشنی بتاریکی که عالم را

درگیر و حسب دلخواه بر مدارج عروج پرواز کنند و چه تدابیر و حیله ها در میان آب که نکردند اخوالامر بنا بر خلو دارالامارت
از جمعیت دلاوران انگریزها در فرصت وقت مقسم انگاشته تخفیه بمرشد زاده عالیجاه بهادر ورساخته و عهد رفاقت
و کمر اطاعت بمیان بسته آمرشد زاده را بر استیصال باطل آوردند الحاصل مشی آمرشد زاده بدلالت ره نوردان
وادی ضلالت از جای خود حرکت نموده و دست و پای سعی لاحاصل زده از حیدرآباد مستقر دولت بدر رفته
باستظهار رفاقت سد اسپوریدی رنمیدار وغیره مفسدان غدار عازم قلعه محمدآباد بندر شده و متصرف قلعه
شده و زمیدار مذکور برسر عبدالله خان حبشی که جمعیت جوانان ما رهمراهش بود از حضور مرخص شده برای تاخت
مرشد زاده تعاقب میرفت در اثنای راه بغفلت ریخته جمعیت او را منتشر ساخت و عبدالله خان رحمی شده
مع اهل و عیال با سیری درآمد و چون منهیان اخبار انیخبر و خبر اجتماع مردم بی رو رنگار از اطراف و جوانب نزد
مرشد زاده بانتشار رسیت رو رنگار بسمع اجلال رسانیدند کان قدرقدرت اعلا ترحم و شفقت را کارفرما
شده و خوش رقم خانزاد مصوب عنایت نامه متضمن مراتب ترغیب و ترهیب محتوم بمهر بخشی بیکصاحبه برای فهمایش
و همواره ساختن مزاج مرشد زاده که با غوای مغویان نوعدیگر شده بود روانه فرمودند و چون مراتب اندرز و پند
نشد و مزاج مرشد زاده بدلالت رفقائی که رهنمون فساد بودند بصلاح و هواری نگرائید ثانیاً بقهر و خشم آمده
و سیاست را که از لوازم ریاست است مطمح نظر ساخته موسی ریمو فرنگی را با جمعیت او و دیگر سرداران را
با افواج قاهره جهت بازگردانیدن آن ناهموار از خودسری که در حق او سلم قائل بود و مشیخه انگریزان دیگر
تعین کردند پس از وصول فوج نصرت اثر قریب بیدر فراندیشان که ادبار پیش روایشان بود بمقابله پرداختند
و دست و پای دلیرانه زده راه فرار پیش گرفتند و مرشد زاده را بانجمنه پیما ببردند و در آنجا جهت بهرستان
سرمایه برای نگاهداشت جمعیت دست تعدی دراز کردند و جمعیت سرکار تعاقب پرداخته پاشنه کوب بانجا رسید

و فرصت آن ندادکه به تیاری اسباب مقابله پردازند هرچند مرشد زاده با اهل یونا در باب اعانت و امداد
پیغام و فرستاد آنها بپایش حضور اصغایش ننموده با عانت نپرداختند و چون از رسیدن کمک اهل یونا یاسی
بهم رسیدند و لشکر جمعیت مذکور صاحبان انگریزها در راکه بخلاف رای صواب نمای شان از حضور رخصت
انصراف یافته تا کتل واڑا پلی رسیده بودند واستمالت نموده با تفاق هم حسب الحکم حضور متوجه تادیب
صاحبزاده بصوب خجسته بنیاد شدند و جمعیت همراهی صاحبزاده از صولت آمد آمد آن جمعیت روبانتشار
آورد و مرشد زاده از درخت کردار خود حنظل نامرادی خورده از گران خواب غفلت بیدار گشته ندامت کشیده
طوعاً و کرهاً سراز سر هیچی پیچیده همراه فوج فیروزی موج عفو خدایم عازم آستان بوسی حضور لامع النور گردید
و بقول سعدی شیرازی علیه الرحمه ۵ هرانکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت دماغ بیهوده بخت و خیال باطل
بست در اثنا یراه پیش از رسیدن بمقر دولت ندای حق را لبیک اجابت گفته ازین سرای سپنجی سرا در
گذشت و در سال مذکور مادهو راو سوائی سردار اهل یونا که بندگان حضرت آصف زمان صاحب اسم اعظم
اقبال اورا از بدو تولد مشمول عواطف بدفع اعدایش گردانیده بر مسند حکمرانی نشانیده بودند و پس از رسیدن
بسن رشد و مستقل گشتن در حکمرانی بمخالفتی که پیش ازین مشروحاً بزبان قلم داده شد برخاسته وارد دل
تقدس منزل آن رحمت عالمیان افتاد بقهر خدای عزوجل از بام قصر خود نیز افتاد و صرصر فنایش از نیمان برداشت
هرکه با بزرگان در افتاد بر افتاد و چون پای کامرانی او از میان برخاست باجیرا و پسر بزرگ رگهناتهه را و نام
برچار مالش پیشوائی نشست و آنچه که بعد فوت مادهو راو سوائی از اختلافات و انقلابات که میان سرداران
یونا و در مملکت مرهته راه یافت تفصیلش در پنجا گنجایش ندارد خلاصه کلام آنکه سقوط مادهو راو سوائی در حقیقت سقوط بخت
اهل یونا بود که از آن روز ستاره دولت شان نیز باختلاف فیما بین راجع بهبوط شده نزول بر سر باجیرا و مذکور نمود

وبدستگیری سرداران انگریزیها در نام سرداری و پیشوائی با تعلق گرفت وغلام سید خان که در ایام
آن اختلافات در پونا بود تخالف فیمابین اهل پونا را بسبب مسبب الاسباب از موجبات فلاح خود دانسته
وقابوی وقت مغتنم انگاشته با بعضی سرداران آنجانبای موافقت گذاشت وباستر ضای ایچراو بحن پدیر
از آنجا برآمد وبآستان بوسی حضور رسید وزیاده بر سابق تقرب واقتدار بهم رسانید وبرای حفاظت
واستدامت دولت واز دیاد قرب ومنزلت خود با سرداران انگریز عقد اتحاد وموافقت بربست واظهار
آنکه صاحبان انگریز با بقای عهد وایفای وعده درراست گفتاری ودرست کرداری که ترجمه انجیل حکمت است
مشهور آفاق اند تو وایشان در دل خداوند نعمت جاداده بنا بر موافقت فیمابین مستحکم ساخت
وچون تقدیر مساعد پیش گشت انچه که از بند وبست امور ریاست نوعی که اکنون ضمیرش بود بمعرض
ظهور آورد والحاصل بصوابدید صاحبان انگریز با تفاق ومعاونت همدیگر شیوه شیوا پرچید رعلیخان حاکم سرپرگنه بین
که از نجردی کوس سلطانی مینواخت والویه مخالفت با صاحبان انگریز می افراخت صورت تقدر یافت
وبعد تهیه اسباب جنگ سرداران انگریز با ستظهار افواج قاهره سرکار متوجه شیوه شیوی برگشته بخت
گشته بقول مشهور سه دو دل یک شود بشکند کوه را آن کوه متکبر را شکست چنانچه شیو در رزمگاه بقتل رسید
وجمعیتش متفرق گردید وخزانه چه خزانه اندوخته راجها وسرداران آن نواح که بسالهای دراز حیدرعلیخان
بقهر وتسلط گرفته وخود هم برآن افزوده بود تمام اسباب دولت وحشمت بمعرض تلف درآمد وفرزندان
شیو با سیری نزد سرداران انگریز رفتند شرح این قصه طولانی است مختصرش اینکه شیوی خیره سر
تیره رای بنا بر خودرائی ومخالفت با فولاد بازوان سه هرکه با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را
رنجه کرد وتلون مزاج که ارکان دولتش از وخطرناک واز اندیشه جان ومال وابرو بفکر استیصالش

بوده ندیشه ناکامی برپای خود زده و جان و دولت برباد داده صد کوه مشیت ایزدی چنان بوده است

فاعتبروا یا اولی الابصار این کتاب حدیقة العالم تالیف علامه الزمانی فهامة الدورانی امیر الوقایع

المخاطب بمیر عالم مرحوم مغفور بمرور بتاریخ هجدهم ذیحجه سنه ۱۲۶۶ هجری در بلده فاخره فرخنده بنیاد حیدرآباد

در مطبع سنگی سرکار فیض آثار نواب سراج الملک بهادر دام اقباله بخط اضعف بندگان ازلی منشی فضل علی

حسن انطباع پذیرفت و مولوی نظم علام محمود یکی از ملازمان علاقه دارالانشای سرکار ممدوح تاریخ سال تطبعش

حدیقة العالم طبع یافت

نظم آورده مطبوع افتاد در شایقان تواریخ و اخبار

مخفی و محجب نماند که چون در مقاله ثانی احوال برکت اشتمال سلسله علیه عالیه آصفیه

ادام الله ایامهم و دولتهم صرف تا سنه ۱۲۱۴ سلک تحریر مولف منصور ممرور

درآمده است بعد ازان ناهذه الغایت حالانکه همت دون وضع

ناقه انشاء الله تعالی عنقریب در جلد ثالث

جلوه انطباع و ارتسام خواهد یافت

تم تم تم

صحیفهٔ اغلاط مقالهٔ اول از کتاب حدیقة العالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۰	مقاله	مقالهٔ
۴	۱۱	کاکشت	کلاشت
۸	۱	۵ ۵	الا
۱۱	۳	سدی	شکری
۳۰	۱۳	تکنک	تنگ
۴۳	۱۲	بوسف	یوسف
۵۳	۱۵	معاوت	معاودت
۷۵	۱	شهررا	شهریاررا
۷۸	۳	بقل	بکل
۷۹	۷	بجوس	مجبوس
۸۹	۱	کب	جنگ
۱۰۶	۳	مولارات	مولانارات
۱۰۷	۱۳	لقصه	القصه
۱۱۵	۱	شید	جمشید
۱۱۶	۱۴	عالیجا	عالیجاه
۱۱۸	۱۳	[illegible]	[illegible]
۱۱۹	۱۴	[illegible]	درعهد
۱۲۲	۱۵	بازین اختصاص	بازین زرین اختصاص
۱۲۳	۸	حسین نظام	حسین نظام شاه
۱۲۸	۶	دریانوال	دریانوال کشاده امرا
۱۵۵	۱	عزیلک بادوسرا	[illegible]
۱۷۳	۱۲	امرای عادل	امرای عادلشاهی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۲	۱۵	می پروند	می برند
۲۰۱	۱	جلوس اعدا	جلوس است اعدا
۲۲۶	۲	تلا فتین	تلافی فتین
۲۲۶	۱۶	مامون کسه کرداید	مامون کرداخید
۲۵۶	۳	چشم	حشم
۲۷۱	۱۵	حکایت غفران	حکایت عم غفران
۲۸۶	۷	اطفال به بزرگان	اطفال نسبت به بزرگان
۳۱۳	۲	در نوقت انچه که	در نوقت به تعبل انچه که
۳۵۱	۶	عادل شاه	عادل شاه
۳۵۱	۱۷	دران در برهانپور	دران سال در برهانپور
۳۵۶	۳	ورنک	اورنک
۳۵۷	۷	معاوت	معاودت
۳۵۸	۹	شعد	هنوز
۳۵۸	۱۰	عارضه اعلی حضرت	عارضه مزاج اعلیحضرت
۳۹۲	۱۲	لسان	لسان
۴۱۱	۱۰	ملانجی	میانجی

صحیحنامهٔ اغلاط مقالهٔ دویم از کتاب حدیقة العالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۶	فرمود	نمود
۱۷	۱۶	به بهانه مطلوب	به بهانه آوردن مطلوب
۲۲	۳	مزاج شناس چون	مزاج شناس روزگار چون
۲۵	۱	طررنده	طرازنده
۲۶	۱۱	نقد عز	نقد و منصب عز
۲۷	۱۲	ملال شاهزاده بمذهب شفیع	سیلان شاهزاده بمذهب شیع
۳۱	۱۲	محافظت	محاصره
۳۳	۳	اظهار	اطبارا
۳۳	۱۷	مرصوف	مصحوب
۴۰	۱۱	دست برداشته	دست بدعا برداشته
۵۴	۹	نبود از چنین	نبود ذوالفقارخان از چنین
۶۰	۲	بفوجداری	بفوجدار
۶۸	۱۴	عرض	غرض
۷۰	۱۲	یکصد و هفت	یکصد و بست و هفت
۸۰	۸	تعلق	اتفاق
۸۳	۵	بار	باز
۸۴	۱۵	خلف	خلعت
۸۶	۱۶	تا مخالف	مخالف
۹۸	۲	نجم الدینخان	نجم الدین علیخان
۱۰۳	۱۷	بلایل	هلایل
۱۰۴	۴	کفاره	گفاره

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۰	۱۶	یکصد و شش	یکصد و سی و شش
۱۱۴	۱۲	محمد خان	محمد بیک خان
۱۳۲	۱۳	تجدید هذا	تجدید امر هذا
۱۴۲	۸	بفرار	باضطرار
۱۸۸	۹	و شجاعت برداشته	و شجاعت به سرداری برداشته
۱۸۸	۱۷	او بزریات	او بر سند ریاست
۱۹۲	۱۵	باراو پنڈت	بنام راو پنڈت
۱۹۳	۱۳	کنا	کنار
۱۹۹	۴	یکهزار و چهل	یکهزار و یکصد و چهل
۱۹۹	۱۱	راج نشایند	راج نه نشایند
۱۹۹	۱۶	مرشد قلیخان در مملکت	مرشد قلیخان غنیم در مملکت
۲۰۲	۹	که این فریق	که اکثر این فریق
۲۱۵	۱۰	او مطلع	او در قلعه مطلع
۲۱۸	۲	۰ ۰	مدد
۲۳۰	۸	برای	بالای
۲۴۳	۱۱	ناخت	تاخت
۲۴۶	۲	شوکت بهادر	شوکت جنگ بهادر
۲۵۴	۱	ابن	این
۲۷۰	۶	ساسه	ساخته
۲۹۶	۱۲	قوادلان	فرادان
۳۱۸	۵	نزول اجلال	نزول موکب اجلال

صحیحنامهٔ اغلاط مقالهٔ دویم از کتاب حدیقة العالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۷	۱	هفدهم	هفتم

LIBRARY
OF THE
BOMBAY
BRANCH
OF THE
ROYAL ASIATIC SOCIETY

44118

ORI
954.01
Mil/Had
44118

ZZ.-e. 39.

Digitized with financial assistance from

NSDL
Technology, Trust & Reach

on 07 January, 2017